بسم الله الرحمن الرحیم

سوره مریم علیها السلام از ابی بن کعب روایتست که حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود که هر که سوره مریم علیها السلام بخواند حق تعالی او را ده حسنه
بعدد هر که تکذیب زکریا و تصدیق او کرده و هر که تصدیق و تکذیب یحیی و مریم و عیسی و ابراهیم و اسمعیل و یعقوب و موسی و هرون و ادریس نبیا و ایشان علیهم السلام
کرده و هر که دعوی ولد بر خدا تعالی کرده و هر که نکرده و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که هر که بر قرائت این سوره مواظبت نماید نمیرد تا آنکه
و مراد او باشد از دنیا در نفس و مال و فرزند و اهل و ولد بیابد و در آخرت از یاران و اصحاب عیسی بن مریم باشد البته باشک و مقابل و امثال سلیمان بن
داود علیه السلام در بهشت باو دهند بسم الله الرحمن الرحیم کهیعص عبد الله بن عباس فرموده که کهیعص نامیست از نامهای آلهی و مروی
اینست که حضرت امیر المؤمنین در بعضی ادعیه فرموده واند یا کهیعص یا حمعسق و گفته که این ثنائیست که حق تعالی خود را فرموده که کسی بر حقیقت آن اطلاع نیست مگر
نقلست که سعید جبیر از ابن عباس روایت کرده که کاف مفتاح اسم کافی و کریم و کبیر است و ها اشارت است باسم هادی و یا حکیم و علیم و رحیم و مجید
و حمید و عین اشعار بعلیم و عزیز و عظیم و عادل و صاد اشارت بصادق و در لباب آورده که یا اشارت است بیا من یجیر و لا یجار علیه و یا من یجیب
دعاؤه و نزد بعضی اسم بهترین اسماء الهی است و گویند که اسم سوره است یعنی این سوره ذکر رحمت ربک یاد کردن بخشش پروردگار
تست و بنا بر اقوال دیگر معنی آنست که این خوانده میشود بر تو ذکر بخشش پروردگار تست عبده زکریا بنده خود زکریا ابن آذر را و آن بخشش
او سبحانه بود دعای زکریا را در طلب ولد و از انبیای بنی اسرائیل بود از اولاد رحیم بن سلیمان بن داود علیهم السلام و مهتر احبار بیت المقدس و صاحب قربان
بود و بر قضا و ارکان و باد کن برای امت خود اذ نادی ربه چون ندا کرد و بخواند پروردگار خود را در محراب بیت المقدس بعد از تقریب قربان
نداء خفیا خواندنی پنهان چه اخفا در دعا باجابت نزدیکتر است بجهت آنکه از ریا دورتر است و گویند اخفای او بجهت آن بود که از بنی اعمام خود شرم
میداشت که در نود سالگی با وجود زن بود و هشتاد ساله نازاینده از خدا طلب فرزند کند و دعای او این بود که قال رب گفت ای پروردگار من
انی وهن العظم بدرستی که سست شده است استخوانهای من یعنی سستی بدرست میتی از من و چون این نوع استخوان که اصل اعضاست سست شده
باشد اعضای دیگر بطریق اولی واشتعل الرأس شیبا و افروخته شد سر من از پیری یعنی سفیدی آن بر سیاهی موی غالب شد و سیاهی موی را

بیفزر

سفیدی موی من که در کجی و تیرگی
بسفیدی بهیجی منتفی گشته و چنانچه آتش که در جایی افتد همه آنرا فرا گیرد و بجای دیگر سرایت کند سفیدی موی من که در شقیا
بود هیچ منع دیگر سرایت کرده و همه سفید شده ولم اکن و نبوده ام بدعائک رب بخواندن من ترا ای پروردگار من شقیا
بی بهره و نا امید یعنی هر گاه دعا کرده ام باجابت رسانیده و مرا محروم نگردانیده و من که جایی اجابت تو خو کرده ام بین و هیچ دعا محروم
و نا امید مگردان و اجابت آن فرمای و بعد از عرض ضعف شرح حال خود را که باعث دعاست بیان میکند و میگوید و انی خفت الموالی
و بدرستی که میترسم از اولیای که وارث من باشند از بنی اعمام که بدترین بنی اسرائیل اند و ترکه مرا که عزیز رضای تو باشد خرج کنند من
ورائی پس از من و کانت امرأتی عاقرا و زن من نازاینده است و در پیری فرود فهب لی پس ببخش مرا من لدنک ولیا
از نزد خود فرزندی که اولی باشد بترکه و مع ذلک ولی عهد من و متولی امور من و یا ولدی که ولیی از اولیا و دوستی از دوستان تو باشد و او
روی استحقاق یرثنی میراث برد از من ترکه مرا و یرث من آل یعقوب و میراث گیرد از اولاد یعقوب بن ماثان که پدر مریم بوده
و نزد و کلبی برادر زکریا بوده و گویند مراد یعقوب بن اسحق بن ابراهیم است زیرا که زکریا خواهر مریم را خواسته بود که دختر عمران بود و نسب او
متصل بود به یعقوب پیغمبر و نزد سدی زن او از اولاد سلیمان بن داود و داود از اولاد یهودا بن یعقوب و زکریا از نسل هرون
و هرون از اولاد لاوی بن یعقوب بود جمیع اصحاب ما باین استدلال کرده اند بر آنکه انبیا مال را میراث میگذارند نه آنکه ما یعرف الجهال صدقه
میکرده اند زیرا که مراد بارث مذکور مال است نه علم و نبوت چه لفظ میراث را در لغت و در شریعت اطلاق نمیکنند مگر بر آنچه نقل کرده شود
از مورث بوارث از اموال و در غیر اموال استعمال نمیکنند مگر بر طریق مجاز و از حقیقت بمجاز نقل کردن خلاف اصل است و بدون
دلیل جایز نه و دیگر آنکه زکریا بعد از این فرموده و اجعله رب رضیا بگردان فرزند مرا ای پروردگار من پسندیده و پسندیده
که از قول و فعل و عمل او راضی باشی و همیشه مطیع و فرمان بردار تو باشد پس اگر مراد از ارث نبوت باشد چنانچه مخالف میگوید ذکر این
بعد از آن بی معنی بود و لغو و عبث باشد و همچنانکه نیکو نیست که کسی گوید بار خدایا پیغمبری را بما فرست و او را عاقل و مرضی خود گردان
تصریح فرموده باکه میترسم از بنی اعمام خود بعد از فوت خود پس طلب وارث بجهت خوف او بوده باشد از بنی اعمام و این خوف معقول
مگر بمال نه نبوت و علم زیرا که زکریا اعلم از آن بود که او سبحانه نبوت و علم که بهیچ چه کرد از اهل آن منع و بسبب آنکه مخالف از پیغمبر صلی الله علیه وآله
نقل کرده اند که نحن معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه صدقه قصه و محض افترا باشد و عین عناد و طغیان و لهذا سیدة النساء علیها السلام
تکذیب این سخن کرده و در رد آن استشهاد فرموده باین آیه یرثنی و یرث من آل یعقوب چه حاصل که زکریا بجهت خوف آنکه مبادا میراث او بنی
اعمام او منتقل شود و از آن در فسق و فجور صرف کنند و موجب ازدیاد فسق و معصیت ایشان شود از حق تعالی طلب فرزند صالح کرد
کم ضرر او مستجاب باشد و ما مور امر او و بعد از دعا سجده نهاد و تضرع نمود و منادی ندای کرم ربانی و عده اجابت دعا داده
کرد که یا زکریا انا نبشرک ای زکریا بدرستی که ما بشارت میدهیم ترا بغلام اسمه یحیی بپسری که نام او یحیی است لم نجعل له
من قبل سمیا همنامی یعنی هیچکس قبل از او باین اسم مسمی نبوده و این نیز شرف اوست و نزد ابن عباس سمی
بمعنی مثل است یعنی هیچکس را مثل او صورت و هیبات او خلق نکرده بودیم و یا از این حیثیت که از زن عاقر در وجود آمده و هیچ فرزند
از زن عقیم متولد نشده و یا بجهت ورع و علم و کثرت حکمت در فضیلت او و از حضرت ابی عبد الله مرویست که همچنانکه یحیی را کسی همنام نبود
امام حسین را کسی نبود و بعضی مثل او و هیچکس بنام او نبود و آسمان بر هیچ کس گریه نکرد مگر بر یحیی و امام حسین که چهل صباح بر یحیی و امام حسین

وی گفتند گریه آسمان بچه طریق بود فرمود که در وقت طلوع و غروب سرخ میشود و قاتل یحیی ولد الزنا بود و قاتل امام حسین نیز ولد زنا
بود و ثعلبی آورده که حق تعالی ذکر قبل از آن فرمود که اراده او تعلق گرفته بود که بعد از وی کسی بظهور آورد که او را بکمالات و فضایل گزیده
و علوم جلیله مخصوص بدو که هیچکس بآن مرتبه نرسیده باشد و هم ساعی ورا از نام میمون فرجام خود مشتق سازد فذو العرش محمود و هذا
محمد صلی الله علیه و آله القصه چون زکریا بشارت فرزند شنید از روی تعجب نه بر وجه استبعاد از قدرت الهی قَالَ گفت رَبِّ
ای پروردگار من أَنَّىٰ يَكُونُ لِي غُلَامٌ چگونه باشد مرا پسری وَكَانَتِ امْرَأَتِي و حال آنکه هست زن من عَاقِرًا نازاینده وَ
قَدْ بَلَغْتُ و بدرستی که رسیده ام مِنَ الْكِبَرِ از بزرگ سالی و غایت پیری عِتِيًّا بخافت و حال یبس و خشکی اعصاب و عظام و ضعف
قوی منقولست که این سخن بر طریق استعلام است از کیفیت ولد آوردن یعنی بار خدایا مارا جوان خواهی ساخت یا هم درین پیری و بزرگ سالی
بقدرت پسر ارزانی خواهی داشت قَالَ گفت فرشته بامر خدا در جواب او که ای زکریا كَذَٰلِكَ امر همچنین است که تو گفتی یعنی درین پیری
ولد موعود موجود خواهد شد قَالَ رَبُّكَ گفت پروردگار تو هُوَ این کار که آفریدن فرزندست درین سن از دو شخص عَلَيَّ هَيِّنٌ بر قدرت
من آسان است زد قوت تو کنم تا بر مباشرت قوت یابی و رحم زن ترا گشاده سازم تا نطفه را جاذب کند و آنرا بحد ولد رساند وَقَدْ خَلَقْتُكَ
و بدرستی که آفریدم ترا مِنْ قَبْلُ پیش از یحیی و بوجود آوردم وَلَمْ تَكُ شَيْئًا و حال آنکه نبودی چیزی یعنی معدوم صرف بودی ترا از عدم
بوجود آوردم و چون ترا در عدم وجود دادم پس قادر خواهم بود بر آفریدن فرزند از دو پیر و زایل ساختن مانع ولد که آن عقر زوجه
است آسان ترست از ابتدای آفریدن از حضرت ابی جعفر مرویست که یحیی بعد ازین بشارت به پنج سال متولد شد القصه زکریا بعد ازین مسرور
شد اما ندانست که عنقریب وجود خواهد گرفت یا بعد از مدتی دیگر بظهور خواهد رسید و بجهت این قَالَ گفت رَبِّ اجْعَلْ لِي ای
پروردگار من بگردان برای من یعنی بنمای مرا آيَةً علامتی که بدان قرب وقوع آن معلوم گردد و بآن استدلال کنم بر رسیدن زمان وجود
ولد قَالَ گفت خدای تعالی مر زکریا را آيَتُكَ نشانه تو برین أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ آنست که سخن نتوانی گفت با مردمان ثَلَاثَ لَيَالٍ
سه شب و روز آن سَوِيًّا پی در پی و بهم پیوسته یعنی سه شب و روز تمام نزد اکثر مفسران مراد بسوی صحیح و سلیم است یعنی قادر باشی بر سخن
کردن و حال آنکه سوی الخلق و تندرست باشی نه که آن بجهت علتی باشد القصه بعد ازین بشارت و بیان علامت وقتی قراءت زبور میکرد
و بتسبیح مشغول بود که ناگاه یکبار زبان او بسته شد و اصلا نتوانست که سخن کند و مردمان بر عادت خود بر در مسجد منتظر بودند تا زکریا
بیرون آید و در مسجد بگشاید تا با وی نماز کنند فَخَرَجَ پس بیرون آمد عَلَىٰ قَوْمِهِ بر گروه خود صباح آنروز که در شب آن حامله
شده بود مِنَ الْمِحْرَابِ از مصلای خود و ایشان بر عدم قدرت او بر تکلم اطلاع یافتند که نه بدانستند که اثر اجابت دعای وی بظهور آمد
و خوشحال شدند فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ پس اشارت بایشان کرد بدست خود أَنْ سَبِّحُوا آنرا که نماز گذارید یا تسبیح گویند پروردگار خود را و بذکر
او قیام نمایید بُكْرَةً پیش از طلوع آفتاب وَعَشِيًّا و در شبانگاه که بعد از غروب آنست و بعد از سه شبانه روز که بدین منوال گذشت
زکریا بحال خود آمد و یحیی بعد از مضی مدت حمل متولد شد و در کودکی پلاس پوشیده و با احبار بطریق عبادت و طاعت موافقت مینمود تا وقتی
که در حد و فرو آمد و از حق تعالی با و خطاب رسید يَا يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ ای یحیی فراگیر کتاب توریة را بِقُوَّةٍ بقوتی که ترا دادیم بر اخذ آن
و عمل بر آن وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ و دادیم یحیی را الحکمت که آن فهم توریة بود و دانستن احکام آن صَبِيًّا در حالتیکه کودک بود و در رسالت ابن عباس فرمود
که معنی آنست که او را پیغمبری دادیم در وقت رسالت کودکی و عیاشی باسناد خود از علی بن اسباط روایت کرده که او گفت روزی نزد ابو جعفر محمد بن علی الرضا

علیه السلام

علیه السلام رفتم و او در سن چهار سالگی بود و در حسن اخلاق و فهم و ذکای او تامل میکردم فرمود که حق تعالی اخذ امامت میکند بر همان طریق که اخذ
نبوت میکند و بعد از آن این بهره او تو را ملاقات نمود که فهمان بلیغ شده و مستوی و اقتنا بحکما و علما بعد از آن فرمود که حق تعالی اعطای نبوت
کند در چهل سالگی و جایز است که اعطا کرامت کند در سن کودکی ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء از ضحاک نقل است که یحیی را در وقت
کودکی کودکان روزی او را گفتند که بیا تا بازی کنیم فرمود که ما از برای بازی آفریده نشده ایم این سخن بنای عظیم است بجهت آن بار بجه
که عمر عزیز را بازی و لهو و لعب میگذرانند و بدام فریب انما الحیوة الدنیا لعب و لهو مشغول و مقید میمانند القصه حق تعالی میفرماید که ما دادیم
یحیی حکمت و فهم توریة را در حین کودکی وَحَنَانًا و رحمت و عطوفت را مِنْ لَدُنَّا از نزدیک خود و بجهت آن مردمان از اطاعت ... وَزَكَاةً و دیگر دادیم او را طهارت
و از معصیت دور میگردانید و گویند مراد بحنان خوف و خشیت است که غایت و نهایت پرهیزکاری او بود و گفته اند حنان یعنی او را دادیم برکت و زیادتی
و عمل پاکیزه یعنی لطف الهی شامل حال او شده از اول صغر تا زمان انقضای اجل پاکیزه بود و گفته اند که هرگز هیچ خطیئه در خاطر او خطور نکرد
در علم وَكَانَ تَقِيًّا و بود ترسنده و پرهیزکار از جمیع منهیات و مطیع امر در جمیع حالات که هرگز ایشان و فرمان بردار ایشان وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا و نبود
جای آنکه از ایشان فعل آورد وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ و بود نیکوکار بر پدر و مادر خود و مهربان و فرمان بردار ایشان وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا و نبود
سرکش و عاق والدین و گردنکش بر بندگان عَصِيًّا و نبود عاصی مر پروردگار خود را وَسَلَامٌ عَلَيْهِ و سلام از ما بر یحیی است يَوْمَ
وُلِدَ روزی که متولد شد وَيَوْمَ يَمُوتُ و روزی که میرد وَيَوْمَ يُبْعَثُ و روزی که بر انگیخته شود حَيًّا زنده مراد بسلام نزول
رحمت و تحیت او بجایست بر او در دنیا و آخرت تخصیص این سه موضع بذکر بجهت آنست که وحشت بر حیوان اطلاست چه مولود چون متولد شد
خود را در عالم و آنچه در آن مقام یابد که در وطن بود و چون فوت شد چیزها را مشاهده میکند که هرگز ندیده بود و در وقتی که مبعوث گردد خود را
در محشر عظیم با هول بیند مرویست که خدا ترسی یحیی بمرتبه بود که چون احوال قیامت شنیدی بحال او آرام گشتی و مرغ روحش در فضای
گریه بود و در دو سالگی بر جواب احکام شرع واقف شده با چنین مرتبه چندان گریسته بود که گوشت و پوست از رخسار مبارکش فرو ریخته
و چنان رگ و پی و استخوان مانده بود و مادرش و پاره پشمینه بر ممر آب چشم او نهاده بود و هر لحظه از آب دو اشک و پنهان بود و بارها بیرون برد و داغ
روزی زکریا گفت الهی فرزندی از تو خواستم که سرور سینه من باشد و راحت جان من بود و این فرزند خود سرور سینه من بیرون برد و داغ
عنا بر جانم نهاد و دیگر تحمل گریه و ناله او ندارم خطاب رسید که تو فرزندی ولی طلب میدی نمیدانی که صفت اولیا گریستن و نالیدن باشد از
محنت کشیدن باشد بنای محبت بر مرتبت قرات و غذای محبان باشد زهر القصه خوف یحیی بمرتبه بود که در مجلسی که او حاضر بود زکریا
عقوبات الهی کلمه نگفتی و در شرح آثار رحمت با بهشت مناهی نکردی چه یحیی را تونست استماع آیات خوف و وعید ربانی نبود و اگر از آن آیات
نیست میشد و هی از گریه بهلاکت نزدیک بود روزی زکریا بالای منبر برآمده از چپ و راست نگریست یحیی را ندید و او خود در پس ستونی
نشسته بود و گلیمی در خود پیچیده چون یحیی در نظر زکریا نیامد سخنی از وعید الهی در افکند و گفت در دوزخ کوهی است از آتش نام آن غضبان
از آنجا گذر دیگر نیستی از ترس خدا یحیی که این کلمه شنید نعره زد و برجست و گلیم خود را از دوش افکند و قدم از مسجد بیرون نهاد و فریاد
میکرد که وای بر آنکس که غضبان جای او بود و این کوه غضبان مأوی او باشد بس نعره میزد و ناله میکرد تا از شهر بیرون رفت زکریا از منبر فرود
آمد و بر حال یحیی تاسف میخورد و ... از وعید ربانی بیان کنم و سر و پا برهنه از مسجد بیرون رفت و شنیدم که
بخانه رفت و مادر یحیی را گفت من ندانستم که یحیی در مسجد است

بصحرا نهاده و بپا آرزی او روید مبادا که از خود بیجا بجایی افتد پس پدر و مادر از عقب پسر روان شدند و یک شبانه روز در طلب او گشت
بودند و قدم میزدند هیچ اثری از یحیی ندیدند و خبر او نشنیدند صباح روز چهارم بشبانی رسیدند و پرسیدند که از یحیی هیچ خبر داری گفت من او را
ندیدم اما سه شب است که ازین کوه ناله و زاری پسری میآید گوسفندان من بسبب آن ناله از چرا بازمانده اند و گوش بر آن ناله نهاده
اند والده او دید ای بر در زکریا گفت این نشانه ناله یحیی است پس پدر و مادر روی بدان طرف نهادند مادر زودتر رسید یحیی را دید که
در سجده افتاده و چندان گریسته که جای سجده که از آب دیده او گل شده مادرش بنشست و سر و روی او را از گل و خاک پاک و سرش در کنار نهاد و
یحیی دیده بر هم داشت خیال کرد که ملک الموت که بقبض روح او آمده گفت ای عزرائیل پدر و مادر پیری دارم چندان امان ده که از ایشان بحل
حلال کنم مادرش در خروش آمد و گفت ای جان مادر عزرائیل نیست مادر تست یحیی دیده باز کرد و مادر را دید برجست و خواست بگریزد مادرش
پستان بدست گرفت و گفت ای جان مادر بحرمت شیری که ازین پستان خورده که با من بخانه آیی و درین حالت زکریا نیز در رسید و مر او را بهم
یحیی را بخانه آوردند و در شبانه روز بود که یحیی طعام نخورده بود قدری آش عدس پختند یحیی مقداری از آن تناول کرده میل خواب نمود در
خواب دید که شخصی او را گفت ای یحیی مگر خشنان را فراموش کردی که سیر خوردی و بخفتی یحیی بیدار شد و برجست و روی بصحرا نهاد و آری یا قوم حم
ارباب ولایت و محبت و متعلق اصحاب محبت هر جا که بنای محبت نهاده اند در راز محنت بر وی گشاده اند هر کرا او سبحانه دوست دارد
او را ابتلا بستل سازد و بمحنت ممتحن گرداند و قتل یحیی و زکریا را سبب آن بود که ملک آن زمان را زنی بود و او از شوهر دیگر دختری داشت
بغایت جمیله و خود پیر شده و بود میخواست که دختر خود را بشوهر خود دهد ملک درین باب با یحیی مشاورت کرد یحیی فرمود که آن دختر بر تو حرامست
ملک ترک دختر کرد و آن فاجره ازین صورت برنجید و صبر کرد تا روزی که ملک مست و مخمور بود دختر را بیاراست و بنظر او بجلوه در آورد
ملک قصد دختر کرد دختر گفت صورت میسر نشود تا یحیی را نکشی چه شیر بهای دختر من قتل یحیی است ملک بکشتن یحیی امر کرد و کسی از مقربان ملک
گفت که پدرش را باید کشت تا او برکشند و پسر خود دعای بد نکند ملک گفت چنین باشد پس بخانه زکریا در آمدند و او با پسر در خانه بود یحیی را
از پهلوی پدر بکشیدند و بربستند و قصد زکریا کردند وی بگریخت گروهی در عقب او روان شدند چون نزدیک وی شدند زکریا را اشاره
بدرختی که در آن موضع بود درخت شکافته شد و زکریا بدرون آن در آمد پس گوشه ردای زکریا را بگرفت و در بیرون درخت بماند
درخت فراهم آمد کفار در رسیدند ابلیس را بصورت پیری دیدند از و پرسیدند که بدین صفت مردی در پیش ما میرفت کجا شد ابلیس ایشان را
دلالت کرد بوی که آنمرد در درون این درخت است و گوشه ردا نشانی بر ایشان نمود گفتند ای پیر چه تدبیر او را از میان درخت بیرون
آریم گفت او را چرا بیرون می آرید کشتنش مراد است ابلیس شیطان گفت همین جا او را هلاک میتوان کرد پس ایشان را تعلیم داد که اره دو سر ساختند
و بر سر درخت نهاده خواستند که بدو نیم برند از عالم غیبی این ندا رسید که ای زکریا مبادا که ناله کنی و آهی کشی که نام تو از جریده
صابران محو کنم پس چون اره بفرق زکریا رسید گفت بار خدایا هزار شکر که خون من بر کوی محبت تو میریزند الحمد صبر فرمود و آهی نکرد
تا بدو نیمش کردند و جمعی یحیی را بدرگاه ملک بردند فرمان رسید که هم در پیش او را بقتل رسانند و سر او را با اوردند آن کافران سر او
یحیی را در طشتی بریدند بجهت آنکه علمای آن روزگار گفته بودند که اگر خون یحیی بر زمین آید دیگر باره گیاه و رستنی نشود پس آن خون را در جاهی
ریختند آن خون در چاه بجوشش آمد سبحانه و تعالی بخت النصر را بر ایشان گماشت تا هشتاد هزار کس را از گروه بنی اسرائیل کشت بعد از آن خون

بجرائ

یحیی از جوشش فرو نشست ابن عباس از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که آنحضرت فرمود که من وحی آمد که بجهت قتل یحیی زکریا هفتاد
هزار کس را کشته شد و برای آنحضرت فرزند تو حسین هفتاد و هزار بار هفتاد هزار کس را خواهم کشت و حق تعالی بعد از ذکر قصه زکریا و یحیی
قصه مریم و عیسی میفرماید بر نحوی که و اذکر فی الکتاب مریم و یاد کن ای محمد در قران مریم را قصه مریم بنت عمران بن ماثان را او پیوسته
در مسجد قدس بعبادت الهی مشغول بودی و وقت عذر بخانه خاله خود رفتی و بعد از پاکی بمسجد باز آمدی وقتی در خانه خاله بود غسل محتاج شد
طلب موضعی کرد که از اهل خانه پوشیده و ربا شد تا در آنجا غسل کند اذ انتبذت چون گوشه رفت و منفرد شد من اهلها از اهل خود و بعضی
از خانه و قوم خود مکانا شرقیا در جایی که جانب شرقی بود یعنی بطرف آفتاب بر آمدن از بیت المقدس یا از سرای خاله فاتخذت
پس فرا گرفت من دونهم از پیش ایشان حجابا پرده یعنی از پیش نظر اهل خود پرده بیاویخت تا مانع دیدن ایشان شود و بعد از آنکه غسل کرد
و جامه پوشید فارسلنا الیها پس فرستادیم بسوی او روحنا روح خود را یعنی جبرئیل که دین الهی بوحی آورد و دل ازو زنده شده بجنانکه
بدن بروح حیوة یافته فتمثل لها پس متصور شد برای مریم بشرا سویا آدمی تمام الخلقه یعنی بصورت آدمی با خلقت تمام خود را بمریم نمود
و در کشاف آورده که جبرئیل بصورت تام در صبیح او بجعد موی برآمده نزد مریم آمد و دال بر کمال صفت و ورع اوست که از صورتی
چنین بخدا استعاذه کرد قالت انی اعوذ گفت بدرستی که من پناه میگیرم بالرحمن بخدای بسیار بخشش منک از بدی که تو من خواهی سالی
پس از نزد من بیرون رو ان کنت تقیا اگر هستی تو پرهیزکار مراد آنست که اگر تو صفت تقوی و ورع آراسته باشی از نزد من دور شو و گرد
من مگرد و یا از متورعی و متقی من از تو پرهیز میکنم و بناه بحق میبرم چه جای آنکه چنین نباشی و گوینده در آن زمان تقی نام شریری و فاسقی بود
که متعرض زنان میشده و جبرئیل و یا ان نام نهاده اند و مریم همان او استماع نموده بود و گمان برد که مگر اوست و از و بناه برد بخدا استعاذه
جبرئیل چون اضطراب او را بدید قال گفت انما انا جز این نیست که من رسول ربک فرستاده از آفریدگار توام لاهب لک
تا ببخشم ترا غلاما زکیا پسری پاکیزه از آلودگی معصیان و ترقی نماینده در افعال خیر و پرهیزکار و پارسا قالت گفت مریم مر او را از
روی تعجب انی یکون لی غلام چگونه بود مرا پسری و لم یمسسنی بشر و حال آنکه ننموده است مرا آدمی مس در عرف شرع کنایت از
نکاح صحیح غیر بعکس بطریق نکاح شرعی با من مباشرت نکرده و لم اک بغیا و نبوده ام زناکار و جوینده فجور و در گذرنده از حد شرع
پس چگونه مرا فرزند باشد قال گفت جبرئیل کذلک چنین است که تو گفتی که هیچکس بنکاح و سفاح ترا مس نکرده و فاما قال ربک گفت
پروردگار تو هو این کار که دادن ولد است بی پدر علی هین بر من آسانست و هیچ دشواری ندارد و ایجاد ولد بدون والد بجهت آنست
که تا بیان کنیم و آشکارا سازیم بر تو قدرت خود را و لنجعله و تا بگردانیم او را آیة للناس نشانه بخشش از ما از برای آنکه به و بگروند و راه یابند — آیة للناس و رحمة منا / دلالت قدرة از برای مردمان
و کان امرا مقضیا و هست آفریدن او کاری حکم کرده شده و مقرر گشته و نوشته در لوح محفوظ و هر چه حکمت الهی بوقوع آن تعلق گرفته
واقع شود پس از مریم منقاد و مطیع ما باش چون این مناظره و مباحثه میان مریم و جبرئیل واقع شد مریم بقضای الهی راضی گشته خاموش شد پس
جبرئیل نزدیک وی آمد و در گریبان و یا آستین یا دامن او بادمی بدمید و آن باد بجوف او در آمد فحملته پس بار گرفت عیسی را بهم
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که گریبان جیب مریم را بدست گرفت و باد در آن دمید و در همان ساعت ولد در رحم او بحد کمال رسید چنانکه
بچه که نه ماهه شد در رحم مادر پس از موضع غسل خود بیرون آمد و حکایت کرانی حمل بار بر زمین میکشید خاله و در چون در و نگاه کرد و آن حالرا

بسیار پریشان گشت مریم بجهت حیا و شرمندگی از خانه و زکریا از آن منزل بیرون رفت فَانْتَبَذَتْ بِهِ پس یکسو شد و رفت بیرون آن
منزل دور شد مَكَانًا قَصِيًّا در جایی که دور بود از شهر ایلیا فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ پس آمد او را درد زادن إِلَىٰ جِذْعِ
النَّخْلَةِ بسوی تنهٔ درخت خرما از ابن عباس روایت است که مریم از شهر بیرون آمد در صحرا درخت خرمای خشکی دید که شاخها از آن بریده
بودند و تنه خشک مانده و سال خورده و این در فصل زمستان بود و مریم بجهت پناه بآن درخت آورد و پشت بآن باز داد و آن درخت فی
الحال سبز شد و برگ آورد و خوشهای خرمای تر از وی آویخته شد و چون مریم در پای آن قرار گرفت از سرما و تنگی و شرمساری از قوم و شنیدن
سخنان نالایق از ایشان بجهت کراهت از حکم خدای قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ گفت کاشکی مرده بودمی قَبْلَ هَٰذَا پیش از این حال وَكُنْتُ
و بودمی نَسْيًا مَنْسِيًّا چیزی حقیر و گذاشته و فراموش شده که هیچکس نام من نبردی و مرا نشناختی و اکنون که مردم بیت المقدس مرا
شناسند و دانند که دختر امام ایشانم و در کفالهٔ زکریا بوده ام و هنوز بکارت من زایل نشده و شوهر نکرده ام از خجالت این حال چگونه
چاره سازم جبرئیل این سخن را از وی بشنید و جزع و فزع او را مشاهده کرد فَنَادَاهَا پس آواز داد مریم را مِنْ تَحْتِهَا از زیر
قدم او یا فرشته دیگر در زیر درخت او را بخواند و نزد اکثر مفسران عیسی در شکم مادر ندا کرد و دیگر من تحتها میخوانند بفتح میم یعنی آواز داد او را
کسی که در پایین او بود یعنی جبرئیل یا فرشته دیگر أَلَّا تَحْزَنِي اندوه مخور و غمگین مباش و تمنای مرگ مکن و غم مخور و از سخنان اوباش
مردمان اندیشه مکن و راه مده قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ بدرستی که گردانید یعنی آفرید و روان ساخت آفریدگار تو تَحْتَكِ در زیر قدم تو
سَرِيًّا جوی آب که از آن بیاشامی و طهارت کنی از ابن جبیر مرویست که در پایین مردم نهری بود که آب آن منقطع شده بود و خشک گشته
بجهت مریم آب را از آن جاری گردانید از حضرت جعفر علیه السلام مرویست که عیسی علیه السلام پا را بر زمین زد چشمهٔ آب جاری شد وَهُزِّي إِلَيْكِ
و بجنبان و میل ده ای مریم بسوی خود بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تنهٔ خرمای خشک شده را تُسَاقِطْ تا بیندازد آن درخت عَلَيْكِ بر تو
رُطَبًا جَنِيًّا خرمای تر از بار چیده فَكُلِي پس بخور از خرمای تر وَاشْرَبِي و بیاشام از آب این چشمه وَقَرِّي عَيْنًا و روشن
ساز چشم را یعنی خاطر خود را خوش دار بفرزند و بسبز شدن درخت و خرمای تازه دادن او مناسبت بحال تو دارد و آورده اند که چون مریم بکلمهٔ
وهزی الیک مخاطب گردید گفت بار خدایا پیش از این که تندرست بودم در کنار بخود روزی بمن میرسانیدی بی آنکه من سعی بسیار کردمی
اکنون که بدرد مبتلا شدم مرا امر میفرمایی که درخت بجنبان تا خرما بچینی این چه حکمت است خطاب رسید که پیش از این مجرد بودی و با کلیه
ما اکنون که دلت بعیسی تعلق پیدا کرده بفضیحت حق تعالی جمعی ملائکه را امر فرستاد تا گرد مریم درآمدند و آن هنگام که عیسی متولد شد او را فرا
گرفتند و بشستند بآن چشمهٔ آب و در حریر بهشت بپیچیدند و در کنار مریم نهادند و بوی ندا رسید که ای مریم نذر کن که امروز روزه صمت
بداری فَإِمَّا تَرَيِنَّ پس اگر ببینی مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا از آدمیان کسی را و از تو پرسد که این فرزند از کیست فَقُولِي پس بگوی
إِنِّي نَذَرْتُ بدرستی که من نذر کرده ام لِلرَّحْمَٰنِ صَوْمًا برای خدای روزه را و گویند روزه ایشان ترک طعام و کلام بوده
و این را روزه صمت گویند و در شرع ما منسوخ است فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ پس سخن نخواهم گفت امروز إِنْسِيًّا با هیچ آدمی یا ملایکه و سخن
میگویم با حق تعالی و مناجات میکنم روایت که چون اهل مسجد مریم را در محراب نیافتند متفحص او مشغول شده از هر جا و از هر کس میجستند تا که
نشان دادند که او را در بیت لحم دیدند قوم او بدنبال او شتافتند و چون مریم ایشان را بدید عیسی را بر داشته متوجه ایشان شد و عیسی در راه با مادر

بخ

بسخن درآمد و گفت ای مادر من بنده خدا و رسول اویم از قوم خود اندیشه مکن و در سخن گفتن مرا با ایشان واگذار فَأَتَتْ بِهِ پس آورد
عیسی را قَوْمَهَا بقوم خود تَحْمِلُهُ در آن حالت که برداشته بود او را همینکه چشم آن گروه بر وی افتاد و کودک را در بر وی دیدند
بکر متحیر شدند چه او از خاندان نبوت و طهارت بود و آبا و امهات او بورع و تقوی معروف بودند و وی بصفت عصمت و عفت و طهارت
مشهور بود و چون این حال را از وی مشاهده کردند بسیار غمگین و اندوهناک گشتند قَالُوا گفتند يَا مَرْيَمُ ای مریم لَقَدْ جِئْتِ
بدرستی که آمدی شَيْئًا فَرِيًّا بچیزی عجیب و بدیع که در میان اهل بیت تو این نبوده و از عقل و عفت تو این معهود و متصور نبود و پس تو این کار
عجیب و زشت يَا أُخْتَ هَارُونَ ای خواهر هارون گویند او برادر پدری مریم بوده و بحسن طریقت و صلاحیت و زهد مشهور و معروف
بوده و ابن جبیر گفته که او مردی فاسق بوده و مشهور بزنا و فساد و مریم را در قبح عمل تشبیه باو کردند و بروایت ابن عباس و قتاده و کعب و ابن
زید و مغیرة بن شعبه از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که مراد بهارون مردی صالح بود در بنی اسرائیل که در صلاحیت و پرهیزگاری
مشهور بود و هر که بصلاحیت شهرت می یافت او را بهارون تشبیه میدادند و مرویست که چون او وفات کرد چهل هزار کس
تشییع جنازهٔ او کردند و همه هارون نام داشتند بجهت تبرک باو و اسم او پس معنی آنست که ای مانند هارون در صلاح و تقوی مَا كَانَ
أَبُوكِ نبوده پدر تو امْرَأَ سَوْءٍ مردی بد که عمل بد کرده باشد وَمَا كَانَتْ أُمُّكِ بَغِيًّا و نبوده مادر تو حنه بنت فاقوذ زناکار و فاجره پس تو از کجا زاده
که هرگز مثل این عمل از ایشان صادر نگشته پس این امر عجیب و زشت که از تو بظهور رسید فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ پس مریم اشاره کرد بعیسی که
با او سخن گویید و جواب از و بشنوید غضب ایشان زیاده شد قَالُوا گفتند با او که كَيْفَ نُكَلِّمُ چگونه سخن گوییم مَنْ كَانَ
فِي الْمَهْدِ با کسی که در دامن است که بمثابه گهواره است صَبِيًّا در حالتی که کودک است که اهل فهم خطاب و قدرت بر جواب ندارد آورده اند
که چون مریم گفت که جواب از این کودک بشنوید گفتند ای مریم باین عمل قبیح و فعل شنیع که از تو صادر شده اکتفا نکرده با ما سخریه و استهزا میکنی
و میگویی که طفل گهواره جواب شما بدهد پس در صدد آن شدند که او را رجم کنند که ناگاه عیسی بفرمان حق تعالی دهن از پستان
برداشته رو با ایشان کرد و بزبان فصیح قَالَ گفت ای قوم إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ بدرستی که من بنده خدایم تقدیم اقرار بعبودیت خدا جهت
بطلان قول کسانیست که دعوی ربوبیت وی کنند همچنین حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه چون دانست که جماعت غلات در حق
او گویند آنچه در بارهٔ عیسی گفتند همیشه گفتی انا عبد الله و اخو رسول الله صلی الله علیه و آله و در نگین مبارک خود کنده بود که سبحان الذی فخری
بانی له عبد پاکست آن خدایی که فخر و ناز من بآنست که بنده اویم پس انا عبد الله جهت رد غلاتست و اخو رسول الله رد اعتقاد قومیست که جهت
عناد و حسد از مرتبه خلافتش منع کرده اند و بعد از آن فرمود که این کلمه را کسی دیگر بعد از من نگوید مگر دروغگویی که دعوی غیر مرتبه خود کند
مراد جماعتی اند که بناحق دعوی خلافت حضرت رسول الله کردند و او را در کنج خمول نشانیدند و باتفاق چنانکه عیسی را پیش از بلوغ و دو بنبوت
تکلیف کمال عقل داده تا اقرار کرد بعبودیت خود و گفت انی عبد الله حضرت امیرالمؤمنین را نیز قبل از بلوغ و تکلیف کمال عقل داده تا
رسول او را دعوت کرد و محل و مرتبه او قابل دعوت آمده و مامور او امر و نواهی حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم شد القصه چون
قوم از عیسی گفتار انی عبد الله شنیدند از آن متعجب شدند و گفتند این امر عجیب و غریبست پس همه متوجه عیسی شدند تا دیگر از و چه صادر
شود فرمود که آتَانِيَ الْكِتَابَ داده مرا خدای کتاب یعنی حکم کرده در ازل که انجیل بمن دهد در تفسیر مظهر مذکور است که معنی آنست که

ر تعلیم داده است بتوریة در شکم مادر **وَجَعَلَنِي نَبِيًّا** و گردانید و است مرا پیغمبر و بروایت ابن عباس و اکثر مفسران در همه حالت که موجود
شده و پیغمبری کرده و تا وقت خصیص میمود و این معجزه بندگان خدا را دعوت میفرمود و نیز فرمود که **وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا** و ساخت
مرا با برکت و نفع **أَيْنَ مَا كُنْتُ** هر جا که باشم و بهر موضع که توجه نمایم و در روایت صحیح آمده که عیسی در هر جا که بودی بیماران
اصحاب آفات و عاهات نزد او آمدندی و بدعای او شفا یافتندی و اگر جایی قحط شدی و باران نیامدی چون انجا رفتی ببرکت قدم
او باران آمدی و ارزانی شدی **وَأَوْصَانِي** و وصیت کرد مرا و امر فرمود مرا خدای **بِالصَّلَاةِ** باقامت نماز **وَالزَّكَاةِ** و بدادن
زکوة اگر مالک آن شوم **مَا دُمْتُ حَيًّا** مادام که باشم زنده و مخفی نیست که حضرت امیر المؤمنین ع نیز باین صفات موصوف بود اما
اول چنانکه گذشت و گفت انی عبد الله جهت رد غلات و عیسی گفت بعد از ان آتانی الکتاب وجعلنی نبیا جهت رد جهودان که اورا ابن یوسف
نجار میگفتند حضرت امیر نیز فرمود که انا عبد الله و اخو رسول الله صلی الله علیه و آله جهت رد غلات و نواصب اما ثانی همچنانکه حق تعالی عیسی را
از زمان صغر او را بر خواندن انجیل و توریة قدرت داد امیر المؤمنین ع را نیز از زمان صغر توفیق شد بدانستن علوم شریعت مصطفوی
و فطنت او بر وجهی بود که هر چه از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله میشنید حفظ میکرد و هرگز انرا فراموش نمیکرد تا در حق او آمده که اذن
واعیه اما ثالث همچنانکه ببرکت عیسی اهل مرض شفا می یافتند ببرکت شاه اولیاء اکثر اهل شرک از مرض کفر و جهالت خلاص یافتند و بنور هدایت
ایمان مستعد شدند اما رابع همچنانکه عیسی فرمود که واوصانی بالصلوة والزکوة ما دمت حیا امیر المؤمنین ع نیز در عبادت بحدی
بود که در شبانه روزی هزار رکعت نماز میگذارد و حرص او بزکوة بر وجهی بود که در میان نماز زکوة داد و در حق او آیه انما ولیکم الله نازل
شد القصه عیسی بعد از ان بجهة تعلیم بندگان از لطف و رفق و حسن سیرت با مادر و سایر بندگان خبر داد که **وَبَرًّا بِوَالِدَتِي** و گردانید
مرا خدا نیکوکار با مادر و مهربان بر او که رضای او حاصل کنم و از فرمان او سر نپیچم **وَلَمْ يَجْعَلْنِي** و نگردانید مرا **جَبَّارًا** گردنکش
که با بندگان تکبر کنم **شَقِيًّا** بدبختی که بجهت تکبر از فرمان او بیرون روم یعنی از جبابره و اشقیا نیستم بلکه با جمیع مردمان طریق تواضع سلوک کنم
و دایم منقاد او و سعادتمند ام **وَالسَّلَامُ عَلَيَّ** و سلام خدای بر من است چنانکه بر یحیی علیه السلام **يَوْمَ وُلِدْتُ** روزی که زادم **وَيَوْمَ**
أَمُوتُ و روزی که بمیرم **وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا** و روزی که برانگیخته شوم زنده و در خبر است که روزی یحیی مر عیسی را گفت که تو از من بهتری
شفیع من باش نزد خدا در طلب مرتبه بلند و درجات ارجمند عیسی در جواب گفت که تو به از منی زیرا که من سلام بر خود کردم و خدای سلام بر تو کرد و حق تعالی
بعد از ذکر عیسی قصه او جهت قول جامع که در باره او افراط و تفریط نمودند و بطریق وسط قدم نهادند میفرماید که **ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ**
انکس که ذکر او گذشت و نعت او مذکور شد عیسی بن مریم است نه انکه نصاری وصف او میکنند با خدا و الهه مذکور شد یعنی جمعی از ایشان
مسیح ابن الله میگویند و جمعی یوسف نجار **قَوْلَ الْحَقِّ** میگویم گفتن درست و راست یعنی در باره عیسی مذکور شد گفتاری درست و راست
الَّذِي آن قول حق و صدق **فِيهِ يَمْتَرُونَ** در ان شک دارند و با منازعت میکنند با یکدیگر در امر او یهود میگویند که ساحر و کذاب است
و متولد از یوسف نجار و نصاری میگویند که ابن الله است بعد از ان بجهت تکذیب نصاری و تنزیه خود از بهتان ایشان میفرماید **مَا كَانَ**
نیست و نشاید **لِلَّهِ** مر خدای را **أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ** انکه فرا گیرد فرزندی **سُبْحَانَهُ** منزه و مبراست او ازانکه ولد او جنس او باشد
و او سبحانه از جنسیت و شبیت منزه است پس الزام ایشان میکند بقول **إِذَا قَضَى أَمْرًا** چون حکم کند خدا بچیزی یعنی اراده آفریدن چیزی کند

فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ پس جز این نیست که گوید مر آن چیز را که **كُنْ** باش **فَيَكُونُ** پس باشد بی تأخیر و کسی که قدرت او باین وجه باشد که بمحض
گفتن کن ایجاد هستی نماید البته منزه خواهد بود از مشابهت بخلق و مبرا از احتیاج فرا گرفتن ولد با لبس گردانیدن انسانی بعد از ان
حبیب خود را بدعوت بندگان امر میکند بقوله **وَإِنَّ اللَّهَ** و بدرستی که خدای بحق **رَبِّي وَرَبُّكُمْ** پروردگار من و پروردگار شماست
فَاعْبُدُوهُ پس پرستید او را و بپرستش غیر او مشغول مشوید **هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ** این است راه راست که موصل است
بروضه رضوان **فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ** پس اختلاف کردند جمیع یهود و نصاری **مِنْ بَيْنِهِمْ** از میان یکدیگر در باب عیسی جهودان
طریق تفریط گرفتند و او را دشمن داشتند و ترسایان در جانب افراط افتادند و دعوی الوهیت او کردند با آنکه ترسایان مختلف گشتند
و سه فرقه شدند نسطوریه او را ابن الله گفتند و یعقوبیه بالوهیت او قایل شدند و ملکانیه گفتند که او بنده خداست و پیغمبر او **فَوَيْلٌ**
لِلَّذِينَ كَفَرُوا پس وای مر انانرا که کافر شدند و بوحدانیت خدا انکار ورزیدند **مِنْ مَشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ** از وقت حاضر شدن
در روز بزرگ قیامت و یا از مشاهده احوال آن روز و یا از شهادت آن روز بر ایشان چه در روز قیامت ملائکه و انبیا و زبان و اعضای
کفار بر کفر و بدی احوال ایشان گواهی دهند **أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ** شنوا باشند کافران و بینا **يَوْمَ يَأْتُونَنَا** در آن روز که بیایند
بمحشر قیامت حاضر شوند و لیکن سود نکند ایشانرا دیدن و شنیدن یعنی بعین الیقین ببینند مواعید الهی را و بدان متیقن گردند اما نفع
نرساند ایشانرا **لَكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ** لیکن ستمکاران امروز یعنی در دنیا **فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ** در گمراهی اند هویدا و پیدا
چه پیروی هوا کرده اند و از دین حق عدول نموده اند مخلص سخن که کافران در دنیا جاهلند بامور عقبی و در آخرت عارف اند و این عرفان
در آن روز فایده بایشان نمیدهد **وَأَنْذِرْهُمْ** و بیم کن ایشانرا یعنی کفار مکه را **يَوْمَ الْحَسْرَةِ** در روز ندامت که در و بدکاران حسرت
خورند که چرا بد کردیم و نیکوکاران ندامت خورند که چرا نیکی بیشتر نکردیم **إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ** چون که ساخته شود کار یعنی در آن حساب همه خلایق
را تمام کنند و حکم صادر شود که فریق فی الجنة و فریق فی السعیر یعنی بعضی را ببهشت و بعضی را بدوزخ در آرند **وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ** و کفار در غفلت و
بیخبر اند از احوال آخرت **وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ** و ایشان نمیگروند باخرت و متعلقات آن و بصحت پیوسته که در انجیل نیست و در طرق
و طرق اهل سنت که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که چون روز قیامت شود و همه مردمان از حساب بپردازند حق تعالی امر کند الصورت
مرگ را بصورت گوسفندی سیاه و سفید مصور سازد و بنماید تا آنرا در میان اهل بهشت و دوزخ بدارند و ندا در رسد که مرگ را میشناسید همه گویند که مرگ است
پس بفرماید تا او را بکشند و بعد از ان ندا کند که ای اهل بهشت و دوزخ شما همیشه جاوید باشید که هرگز مرگ بشما نرسد و بعد از ان حضرت صلی الله
علیه و آله این آیه را تلاوت فرمود که وانذرهم یوم الحسرة اذ قضی الامر ای ذبح الموت یعنی در انوقت که این گوسفند که بصورت مرگ کشند
اهل دوزخ حسرت خورند و بعد از ان فرمود که بهشتیان چون این را بشنوند چندان فرحناک و شاد شوند که اگر مرگ بودی همه از شادی
هلاک شدندی و دوزخیان چندان اندوهگین شوند که اگر مرگ بودی همه از حزن والم هلاک شدندی **إِنَّا نَحْنُ** بدرستی که ما **نَرِثُ الْأَرْضَ**
میراث بریم زمین را **وَمَنْ عَلَيْهَا** و هر کسی را که بر روی زمین است یعنی همه را فانی سازیم چنانکه هیچ کس باقی نماند بر زمین که مالک و متصرف
باشد غیر از ما و ملک همه بما راجع شود و هیچکس نماند که دعوی ملک کند همچنانکه حال دعوی میکنند **وَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ** و بسوی
ما باز گردانیده شوند بعد از مرگ یعنی جایی که غیر ما مالک امر و نهی نباشد انجا جزا را بر وفق اعمال با ایشان رسانیم مرویست که چون عطوف ازلی

از روی هیبت همه بگویند انا فانا سازد ندای کبریا در رسد که لمن الملک الیوم و چون غیر او سبحانه معدوم باشند جلال احدیت و جلال
صمدیت بکمال قدوسی و عزت سبوحی خود را جواب دهد که لله الواحد القهار و بعد از ذکر احوال زکریا و یحیی و مریم و عیسی قصه ابراهیم علیه السلام را
بیان میفرماید که تا بندگان بر او اقتدا کنند و در طریق نجات سلوک نمایند که واذکر و یاد کن ای محمد مر برای قوم خود فی الکتاب
در قرآن ابرهیم قصه ابرهیم را که همه اهل ملت بفضل او مقر و معترفند و مشرکان عرب بفرزندی او مفاخرت میکنند پس ایشان را
از توحید او خبر ده و بگو با ایشان که آنچه بت پرستی که او کان صدیقا بود بسیار راست گوینده و این صفت اصل است در نبوت غیر از اول
و افعال و امور عقاید و صادق و مصدق بود نبیا پیغمبر خبر دهنده بود و یاد کن مرتبه اذ قال چون گفت لابیه مر پدر خود را که عم او بود
و چون در طفولیت مربی او بود او را پدر میگفت و میتوانند بود که مراد پدرش باشد بجهت آنکه باور صحیح ثابت شده که آبا و اجداد انبیا
همه مسلمانند و این در سورة الانعام متبین شده پس از جهت عطوفت و مهربانی فرمود که یا ابت ای پدر من لم تعبد چرا می پرستی
ما لا یسمع آنچیزی را که نمیشنود دعا و نیاز ترا و لا یبصر و نمی بیند خضوع و خشوع ترا که نزد او بجای می آوری و لا یغنی عنک
و دفع نمیکند از تو شیئا چیزی را از ضرر و مکروه و طبیعت با نفع نمیرساند ترا در دفع مضار و جذب منافع پس کسی را پرستش کن که نفعهای
پاکیزه بتو میرساند و دفع مضار و مکاره از تو میکند و آنحضرت رب الارباب است که خالق و رازق تست یا ابت ای پدر من انی قد جاءنی
بدرستی که آمده است بمن بطریق وحی من العلم از دانش ما لم یاتک آنچه بتو نیامده فاتبعنی پس پیروی کن مرا اهدک
تا بنمایم ترا صراطا سویا راهی راست که طالب خود را زود بمطالب دنیوی و مقاصد اخروی رساند و او را از مهالک دنیا و آفت آخرت نگاه
دارد یا ابت لا تعبد الشیطان ای پدر من مپرست دیو را بفرمان او و مبر در نافرمانی خدا که پرستش ان الشیطان
بدرستی که دیو سرکش کان للرحمن عصیا هست مر خدای را عصیان فرمان برنده و از جمله عصیان اوست که آدم را سجده نکرد و اولاد او را
بر شرک داشت یا ابت انی اخاف ای پدر من میترسم ان یمسک اگر برسد بتو عذاب من الرحمن عذابی از جانب خدای
بسبب متابعت تو شیطان را و چون عذاب الهی در رسد فتکون پس تو باشی للشیطان ولیا مر دیو را دوست یعنی همنشین و قرین
او در عذاب و لعن قال گفت آزر با ابراهیم که اراغب انت آیا کراهت دارنده تو عن الهتی از پرستش خدایان من و ترک کننده ایشان
یا ابرهیم ای ابراهیم لئن لم تنته اگر باز نایستی از مقاله خود در مذمت بتان و رغبت بگردانیدن از ایشان لارجمنک
دشنام دهم ترا یا سنگسار کنم تا هلاک شوی یا از من دور شوی و که دشمن کردی و چون با من در طریق مخالفت سلوک میکنی پس حذر کن از
من و اهجرنی و دور شو از من ملیا زمانی دراز و دور از پیش از آنکه ترا بزنم و مجروح کنم و هلاک کردانم ابراهیم چون از ایمان او نا امید
شد و این کلمات با تهدید از و بشنید بطریق وداع و مقابله سیئه بحسنه قال گفت سلام علیک سلام بر تو باد یعنی ترا وداع
میکنم و میروم و در بعضی اخبار آمده که چون ابراهیم قصد مهاجرت کرد از آزر او را گفت که تو از رفتن ملول مباش که تو خدای نیکو دار ترا فردا کجا هم
کذاشت ابراهیم با ایمان او امید وار شده بود سلام کرد و گفت سأستغفر لک زود باشد که آمرزش خواهم از برای تو ربی از پروردگار خود
تا شاید توفیق دهد ترا در توبه و ایمان حقیقت آنست که استغفار ابراهیم مر برای او جهت وعده او بود بر ایمان آوردن چنانکه در سورة التوبه مذکور
شد انه کان بدرستی که هست خدای من بی حفیا بمن بغایت مهربان و اعتزلکم و کناره میکنم از شما مراد آنکه هجرت و امتثال او از [illegible] ایشان

یعنی از همه شما دوری میجویم و ما تدعون و از آنچه که میخوانید و میپرستید من دون الله بجز از خدای یعنی بتان و مهاجرت اوست از
دین ایشان و از دیار ایشان و ادعوا ربی و میخوانم پروردگار خود را یعنی میپرستم او را که عسی الا اکون شاید بغیر امید وارم
که نباشم بدعاء ربی بخواندن و پرستیدن آفریدگار خود شقیا نا امید و بی بهره یعنی شما از خواندن بتان بی بهره اید و ضایع
کردارم من امید وارم که از حق سبحانه بهره تمام گیرم و در سلک مقربان و مخصوصان او باشم آورده اند که ابراهیم از بابل بکوهستان فارس
آمد و هفت سال در اطراف آن کوه سیر میفرمود و بعد از آن باز بابل آمد و مذمت بتان آغاز کرد و در این نوبت بتان را بشکست و آتش بر وی سرد شد چنانکه
تفصیل این در سورة الانبیا خواهد آمد و بعد از آن با ساره و لوط عزیمت شام فرمود و حق تعالی از این هجرت خبر میدهد فلما اعتزلهم
پس آنگاه که دور شد ابراهیم از بت پرستان و متوجه شام شد و گذاشت ایشان را و ما یعبدون و آنچیزی را که میپرستیدند من
دون الله بجز از خدا وهبنا له بخشیدیم مر او را از ساره اسحاق و یعقوب فرزندی اسحق نام از ساره و پس از او پسر او
اسحق که یعقوب نام داشت و کلا جعلنا و همه را گردانیدیم نبیا پیغمبر خبر دهنده و یا برگزیده و بار یافت و تخصیص اسحق و یعقوب
بذکر جهت آنست که تا ذکر اسمعیل کند بعد از این علی انفراده بجهت مزیت فضل او و وهبنا لهم و بخشیدیم مر ایشان را من رحمتنا
از بخشش خود سوای اولاد و نبوت از نعم دین و دنیا و گویند مراد نبوت اولاد و اموال است که با ایشان ارزانی داشت و جعلنا لهم
و دادیم مر ایشان را لسان صدق زبان راست علیا در جای بلند بود و آن لسان صدق در میان مردمان مراد ثنای نیکوست که جمیع
اهل ملل از یهود و ترسا و نصاری و مسلمان ایشان را باین ستایش میکنند و ایشان مفاخرت مینمایند و همه دعوی میکنند که ما در دین ایشانیم
و ما بلند کردانیدیم ذکر ایشان را در میان امت محمد صلی الله علیه و آله که همه بوصف جمیل ذکر ایشان خواهند کرد تا روز قیامت و الله اعلم
قصه موسی میفرماید و اذکر و یاد کن ای محمد فی الکتاب در قرآن موسی موسی را انه کان بدرستی که بود او مخلصا
پاک کرده شده از نفس او و از ماسوی پاک و پاکیزه و کان رسولا و بود فرستاده شده از نزد حضرت عزت نبیا خبر دهنده خلق
جانب حضرت و یا بلند قدر و تمام مرتبه و نادیناه و ندا کردیم موسی را بگفتار یا موسی انی انا الله رب العلمین من جانب الطور از جانب کوه
طور الایمن که طرف راست موسی بود یا جانب میمون و مبارک و قربناه و نزدیک گردانیدیم او را بدرگاه قرب خود نجیا
در حالتی که راز گوینده بود با ما روایت که موسی علیه السلام را بلند گردانیدند و بالا بردند از آسمانها تا بجایی رسید که آواز
قلم که توریة را بآن نوشته میشد بشنید و وهبنا له و بخشیدیم او را و عطا فرمودیم من رحمتنا از جانب رحمت و مهربانی خود اخاه
هرون برادر او هرون را یعنی او را وزیر و معاون او گردانیدیم در تدبیر امور دینیه نبیا در حالتی که پیغمبر بود و یار رفیع القدر بعد از آن
حال اسمعیل میفرماید که و اذکر فی الکتاب اسمعیل و یاد کن در قرآن صفت اسمعیل را انه کان بدرستی که او بود صادق
الوعد راست وعده و کان رسولا و بود فرستاده خدا بحق نبیا خبر دهنده از حق ذکر او بصدق اول بار بجهت شهرت او
بود باین صفت چنانچه مشهور است که با کسی وعده داد که من در این مکان منتظر تو باشم تا تو باز آیی سه شبانه روز و بقول بعضی یکسال او وقت کرد تا آمد و
در خدمت جز بوسیت درخت از روزی [illegible] و درصفت او میفرماید که و کان یامر و بود که میفرمود اهله کسان خود را
بالصلوة بنماز که اشرف عبادات بدنیه است و الزکوة و زکوة که اکمل عبادات مالیه است و کان عند ربه مرضیا و بود نزد آفریدگار

تو و هم رضیّا پسندیده بجهت رسوخ او در استقامت اقوال و افعال بعد ازان سیرت ادریس بیاد پیغمبر خود میدهد تا امت مرحوم بان
اقتدا کنند و میگوید واذکر و یاد کن ای محمد فی الکتاب ادریس در قران قصه ادریس را که پیغمبر نو شیث و جد پدر نوح بودست
مرویست که سی صحیفه باو نازل شد و اول کسی که خط نوشت و از علم نجوم و حساب سخن گفت و وضع ترازو کرد و سلاح ساخت و جنگ
کرد او بود و در جامع الاصول آورده که ادریس صد سال بعد از وفات آدم متولد شد انه کان بدرستی که او بود صدیقا
راستگوینده در جمیع اقوال نبیّا خبر دهنده از حق تعالی بمقدار و رفعناه و برداشتیم او را مکانا علیا بجائی بلند که شرف نبوت
و درجه قربت و او را ببهشت رسانیدیم و یا باسمان ششم یا چهارم و در احادیث معراجیه ثابت شده که حضرت رسالت فرمود که من در آسمان
چهارم با ادریس ملاقات کردم و سبب رفع او باسمان بروایت ابن عباس آن بود که روزی ادریس را حرارت آفتاب در یافت
گرد که الهی با وجود این بعد که میان من و آفتابست از حرارت آن متاثر شدم ایا آن فرشته را که حامل آفتابست چه حال خداوندا بار آفتاب را
بر وی سبک گردان و او را از تاب آفتاب در سایه حمایت خود محفوظ دار حق تعالی دعا او را اجابت فرمود روز دیگر آن فرشته که حامل آفتاب
خود را سبکبار یافت و اثر حرارت آنرا در نیافت سبب آنرا از حضرت عزت باز پرسید ندا رسید که بنده من ادریس در حق تو دعا کرده من
اجابت کردم آن فرشته باجازت حق سبحانه بزیارت ادریس آمد و بعد از ملاقات ادریس وی را گفت چنین بملک الموت سفارش کن تا در اجل من تاخیر
کند و من وظایف طاعات الهی را زیاده کنم آن فرشته گفت هرچه درین باب ممکن باشد سعی نمایم پس بال خود را بگسترد و ادریس را بر بال خود نشانیده
برد و نزدیک مطلع آفتاب رسانید و بنشستند عارض ادریس گشت عمر و کیفیت اجل او را از ملک الموت پرسید جواب داد که حکم الهی درباره [illegible]
میگوید که حالا نزدیک طلوع آفتاب متوفی شود چون فرشته بازآمد ادریس جان بحق تسلیم کرده بود و حق سبحانه و تعالی جان بر
او داد و اکنون در آن موضع با ملایکه مشغول بطاعتست اولئک آن گروه که مذکور شدند از زکریا تا ادریس علیهم السلام الذین انعم الله
علیهم آنانند که حق تعالی انعام کرده بر ایشان بانواع نعم دینیه و اوصاف موهبه معنویه من النبیین از میان پیغمبران من ذریة آدم
از فرزندان آدم و ممن حملنا و از ذریه آنها که برداشتیم ایشانرا در کشتی مع نوح با نوح و من ذریة ابراهیم و از فرزندان ابراهیم
علیه السلام و اسرائیل و از ذریه یعقوب و ممن هدینا و از آنها که راه نمودیم ایشانرا بحق و اجتبینا و برگزیدیم ایشانرا از میان مردمان
بنبوت و کرامت و رسوخ ایمان و حالت اذا تتلی علیهم هرگاه خوانده میشود بر ایشان آیات الرحمن آیتهای خدا شنیده و کتابها برایشان
فرود آمده بود خروا بر روی در افتادند سجدا در حالتی که سجده کنندگان بودند مر خدای را و بکیا و گریه کنندگان از خوف خدا
بس بدینها و حسب نامومنان اهل کتاب چون عبدالله سلام و قوم او که چون قران بر ایشان خوانده میشد بسجده می افتادند و میگریستند و
از حضرت علی بن الحسین زین العابدین علیهما السلام مرویست که فرمود این آیه در حق ما نازل گشته و این شیمه و خصال ماست نقلست از حضرت رسالت
صلی الله علیه وآله که فرمود قران خوانید و اگر نتوانید خود را بتکلیف بر گریه دارید صالح مری گفت که در خواب قران بر حضرت رسالت
میخواندم فرمود ای صالح این قرائت کریاست کو گریستن که گریه لازم شوقست در کلام دوست و در حدیث آمده که قران بحزن
نازل شده و بهترین وقت قرائت آن کسیست که خود را بر حزن دارید بگریه کنید و بعد از ذکر پیغمبران و صالحان از حال فساق و فجار خبر میدهد که فخلف
من بعدهم خلف پس در رسیدند از پس ایشان فرزندانی که از غایت غفلت و جهالت رها کردند اضاعوا الصلوة

نماز را یعنی ترک کردند و اتبعوا الشهوات و پیروی کردند آرزوهای نفس را از انواع معاصی چون شرب خمر و زنا و مثال آن ابن عباس فرموده
که اینها یهودانند که ترک صلوة مفروضه کردند و شرب خمر نمودند و نکاح خواهر پدری را حلال دانستند و بروایت مجاهد و قتاده
مراد فساق این امتند تا روز قیامت و حضرت امیرالمؤمنین فرموده که این در وقتی است که مشغول شوند و بنا ها برکشند و بر زینت
بر اسپان منظور نشینند و جامهای مشهوره پوشند فسوف یلقون پس زود باشد که برسند غیا بجزای گمراهی و تباهی خود از ابن مسعود
و عطا و کعب مرویست که غی وادیست در جهنم که آتش آن تیزتر و عذاب آن سخت ترست و بی‌نمازان و متابعان شهوات و زناکاران
در آنجا برند و بروایت ابن عباس وادیست در دوزخ که آتش دوزخ از فرط حرارت آن بنالد و بخدا پناه برد و آن جای زانی مصر و مدمن خمر
و آکل ربا است و کسانی که عاق والدین باشند و گواهی بدروغ دهند و زنانی که فرزندی را که از شوهر او نباشد بشوهر خود بندند الا من تاب
مگر آنکه تایب باشد از معاصی و آمن و ایمان آورند بخدا و رسول و عمل صالحا و کرده کار شایسته فاولئک پس آن گروه
تایب مؤمن یدخلون الجنة در آورده شوند ببهشت بفرمان خدا و لا یظلمون و ستم دیده نشوند شیئا چیزی را
از پاداش خود یعنی از مزد ایشان هیچ چیز کم نکنند و این تبیان و عاملان صلاح و رانند جنات عدن در بهشتهای اقامت
التی وعد الرحمن آنکه وعده داده است خدای بدان عباده بندگان خود را بالغیب در حالتی که آن بهشتها که غایبند از ایشان
یعنی ایشان از آنها غایبند بعد و بوعده صدق الهی تصدیق آن کرده اند و اگرچه آنرا ندیده اند انه کان بدرستی که هست وعده
ما تیا وعده خدای آینده یعنی جنات عدن آینده و محقق الوقوع است و یا مراد بوعده جنانست یعنی مومنان آینده که آیند بآن لا
یسمعون فیها نشنوند بهشتیان در آن لغوا سخن بیهوده و هرزه و بیفایده و فحش و مزخرفات و ابا طیل الا سلاما
لکن شنوند سلام را از جانب جناب عزت یا از ملایکه بر وجه تعظیم و مکرمت یا از یکدیگر از روی تحیت و لهم و مر ایشانرا بود
رزقهم روزی ایشان از نعمتهای عظیم فیها در آن بهشتها بکرة و عشیا بامداد و شبانگاه یعنی از طرفین روز ایشانرا
نعمتهای بهشت خورانند چنانکه عادت متنعمانست و چون در بهشت لیل و نهار نخواهد بود پس مراد از بکره و عشی مقدار این دو زمان
یعنی بمقدار این دو زمان که در دنیا شناخته باشند هر روز ایشان دهد و گویند اگرچه شب و روز نخواهد بود اما علامتها باشد که بدان مقدار لیل
و نهار شناسند و در بعضی تفاسیر آمده که زمان لیل بفرو گذاشتن پردها و بستن درها معلوم شود و زمان نهار به برداشتن پردها و گشودن
درها باشد و در تبیان آورده که زمان شب گردان بهشت خدمت مومنان کنند و در زمان روز غلامان بهشت و نزد بعضی مراد
از بکره و عشی دوام نعمت است در جمیع زمان نه در زمانی و وقتی معین تلک آن بهشت که ذکر کردیم الجنة التی نورث
بهشتی است که میراث میدهیم من عبادنا از بندگان خود من کان تقیا هر کرا که پرهیزکار باشد یعنی باقی گذاریم آنرا بر ایشان
تقوای ایشان همچنانکه بر وارث مال موروث باقی میگذارند و در روایت صحیح آمده که حق تعالی برای هر بنده مکلف جایی معین
فرموده در بهشت و در دوزخ چون مکلف ایمان آورد و هشیار طاعت کند جایی که در دوزخ نامزد او باشد بکافران دهد و چون کافر
شود و معصیت کند جایی که در بهشت برای او مقرر شده باشد بمتقیان دهد آورده اند که چون از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله از
اصحاب کهف و ذو القرنین و روح سوال کردند فرمود که فردا بیاید تا جواب دهم و ان شاء الله نگفت یازده روز یا پانزده روز یا

رنج و اندوه جهل و زجر مبین و نازل نشد مشرکان گفتند که خدا محمد را واگذاشت و او را دشمن گرفت و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
بجهت این سخن مغموم بود و چون جبرئیل فرو آمد با او گفت ای برادر دیر آمدی و من بسی منتظر بودم جبرئیل گفت یا رسول الله من مشتاق
ملازمت تو بودم اما در خدمت از حضرت عزت رخصت نبودم که نزد تو آیم بعد از آن حق تعالی بزبان ملایکه حبیب خود را باین خبر داد
که وما نتنزل و فرود نمی آییم ما فرشتگان الا بامر ربک مگر بفرمان و دستوری پروردگار تو له ما بین ایدینا مر اوراست
آنچه در پیش ماست از اماکن و جهات و کارهای آینده وما خلفنا و آنچه در پس ماست از امکنه و از منه گذشته وما بین ذلک و آنچه
در میان ماست که زمان حال است مراد آنست که در قبضه قدرت اوست جمیع ازمنه و امکنه و جهات و ما از مکانی بمکانی و زمانی بزمانی منتقل
نیستوانیم مگر بامر و اراده او و بامر اوست علم در ابتدای آفرینش و انتهای آجال ما و آنچه در مدت حیات ماست وما کان و نبست
و نبوده و نخواهد بود ربک پروردگار تو نسیا فراموش کار یعنی از حال تو آگاه است هر گاه مصلحت و تقاضا کند ما را بتو فرستد
پس فرو نیامدن ما بتو از جهت عدم امر و مشیت اوست نه بجهت نسیان و چگونه نسیان باور روا باشد و حال آنکه او رب السموات و الارض
آفریدگار آسمانها و زمینها وما بینهما و آنچه در میان آنهاست و آفریننده ارض و سما و پرورنده او نشاید که فراموش کار باشد فاعبده
پس او را پرستش کن واصطبر و شکیبا باش لعبادته مر پرستش او را چون دانستی که ترا فراموش نکرده و بر عبادت خود ثابت
قدم باش و بدیر آمدن وحی و استهزا کافران دلتنگ مباش پس بجهت تقدیر امر عبادت و انکار مثلیت خود و اثبات وحدانیت خود
میفرماید که هل تعلم آیا میدانی له سمیا مر خدای را مانندی که او را الله توان گفت یا همنامی میدانی که کسی را غیر او الله نام نموده باشد و
این از جمله آثار سطوت الهی و غیرت احدیت که هیچکس از اهل شرک معبود خود را الله و رحمن نام ننهاده بلکه آلهه گفته اند و چون دانستی که هیچکس مثل
او نیست و هیچ احدی مستحق عبادت نیست غیر از او پس چاره نیست از تسلیم شدن مر امر او را و اشتغال نمودن بعبادت او و صبر بر مشقت آن
آورده اند که ابی بن خلف جمحی روزی نزد رسول صلی الله علیه و آله آمد و بر سبیل انکار و استهزا گفت ای محمد
مرا از گور زنده کنند و در روایتی است که استخوانهای پوسیده و ریزیده شده مرده را بدست گرفت و نزد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله آمد
و بر دست مالید و باد بران دمید تا همه چون گرد پراکنده شد و از روی انکار گفت این زنده شود حق تعالی رد قول او کرده آیه فرستاد که ویقول
الانسان و میگوید آدمی یعنی ابی که از جمله بنی آدم است میگوید ءاذا ما مت آیا در وقتی که بمیرم لسوف اخرج هر آینه زود بیرون آورده
شوم از خاک حیا در حالتی که زنده باشم یعنی چگونه تواند بود که مرده زنده شود و از خاک بیرون آید اولا یذکر الانسان آیا نمی
اندیشد و یاد نمیکند آدمی انا خلقناه ازانکه ما آفریدیم او را من قبل پیش از این ولم یک شیئا و نبود چیزی مواد بعد از تفرق
آن و اعاده بمثل آنچه در آن بود از اعراض پس چون که او بر ابتدا قادر است بر اعاده نیز قادر خواهد بود و بعد از آن جهت تحقیق امر اعاده
اجسام میفرماید فوربک پس سوگند به پروردگار تو که بوقت قیامت لنحشرنهم هر آینه حشر کنیم آدمیان را والشیاطین و همه
دیوان را که گمراه کنند ایشانند ثم لنحضرنهم پس حاضر گردانیم همه آدمیان را حول جهنم گرداگرد دوزخ تا سرور و فرح اهل تقوی
و سعداء بجهت نجات ایشان از آنچه می بینند زیاده شود و خشم اشقیا آنگاه مشاهده کنند آنچه از برای ایشان آماده است در دوزخ از انواع عذاب
بیشتر گردد پس بجهت کفار و شیاطین در گرد جهنم حشر کنیم جثیا در حالتی که بر زانو در آمدگان باشند بجهت هول آنچه بر ایشان ظاهر شود ثم لننزعن

پس بیرون کنیم من کل شیعة از هر گروهی ایهم هر که از ایشان اشد که او سخت تر و بسیار تر باشد علی الرحمن بر خدای عتیا از روی گردن کشی
یعنی از هر امتی آنرا که ستیزه کار تر و نافرمان تر خواهد بود جدا سازیم و بدوزخ اندر آریم خلاصه معنی آنست که اول رؤسای ایشان را بدوزخ
بریم بجهت آنکه هم گمراه بودند و هم گمراه کننده و بعد از آن اتباع ایشان را ثم لنحن اعلم پس ما داناتریم بالذین هم بآنکه ایشان
اولی بها سزاوار ترند بدوزخ صلیا از روی در آمدن یعنی میدانیم که کیست سزای آنکه سخت او را جدا باید کرد و در آتش افکند
و بشدت عذاب او را معذب ساخت وان منکم و نیست از شما ای آدمیان هیچکس الا واردها مگر که در رسنده و گذرنده است
بدوزخ اما چون مؤمنان بران بگذرند آتش مرده و افسرده گردد چنانکه بر ابراهیم علیه السلام سرد و فسرده شد جابر از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
روایت کرده که بعضی بهشتیان از بعضی سؤال کنند که نه حق تعالی ما را وعده فرموده بود که وان منکم الا واردها پس چگونه بود که ما آتش را ندیدیم
و بهشتیان گویند که شما گذر کردید در دوزخ اما از سبب نور ایمان شما فرو مرد کان و رود مردمان بدوزخ علی ربک بر پروردگار
تو حتما جزم و قطع و ناگزیر است از آن مقضیا حکم کرده شده بر این چیز وعده ایست که البته واقع خواهد شد ثم ننجی پس
نجات دهیم الذین اتقوا آنانرا که پرهیز کردند از شرک یعنی بیرون آریم ایشانرا از دوزخ ونذر الظالمین و بگذاریم
ستمکاران را که اهل کفر و شرکند فیها در آنجا جثیا در حالتی که بزانو در آمدگان باشند از شدت و هول آن جابر بن عبدالله
انصاری گفته که این هر دو گوش من کر باد اگر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نشنیده باشم که میگفت ورود همین دخول است
و هیچ بر و فاجر نماند مگر که در دوزخ در آید لیکن دوزخ بر مؤمنان سرد و سلامت باشد همچنانکه بر ابراهیم خلیل و بعد از ان مؤمنانرا
بیرون آرند و کافرانرا در آن بگذارند مرویست که روز قیامت دوزخ فریاد و بانگ کند و گوید هر مؤمن را که بگذر از من که نور
تو طپش و حرارت مرا فرو نشاند عبدالله بن مسعود از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که ورود مردمان بر صراط بقدر اعمال
باشد جمعی چون برق جهند و بگذرند و طایفه چون باد جهند و گروهی چون اسبان دوند و برخی پیاده و جمعی افتان و خیزان و فرشتگان
گویند که بار خدایا ایشانرا بسلامت نگاه دار ابو سعید از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل کرده که بعضی را از دوزخ بیرون آرند پس از آنکه
از سوختگی انگشت شده باشند بعد از آن فرمود که خلایق در قیامت بر طبقات مختلف باشند بعضی بی حساب به بهشت روند آنها که پیغمبران
باشند و دیگران آنکه حساب کنند اگر حسنات ایشان بیش از سیئات باشد آنها را نیز بهشت برند و اگر حسنات و سیئات برابر باشند
حق تعالی بر ایشان نیز رحمت فرماید و عفو فرماید و بهشت برد یا اگر من ایشان را شفاعت کنم و اگر هیچکدام از ایشان نباشد ایشانرا بدوزخ
برند و بقدر سیئات عقوبت بکشند و آنگه به بهشت در آیند و چون اراده الهی تعلق گیرد با آنکه ایشانرا از دوزخ بیرون آرد بملائکه
امر کند تا هوای دوزخ را صاف کنند و از کدورت دود پاک کنند منافقان از درکه اسفل نگاه کنند مؤمنانرا بینند بر سبیل طعن ایشانرا
گویند نه شما نماز گذاردید و روزه داشتید مؤمنان گویند بار خدایا ما را از طعنه دشمن طاقت طاق شد حق تعالی جبرئیل را امر کند
که برو و مؤمنانرا از دوزخ بیرون آر جبرئیل بیاید و جمعی بسیار را از دوزخ بیرون آرد دیگر باره با و خطاب رسد که برو و هر که
در دل او ذره ایمان هست و در همه عمر یکبار لا اله الا الله گفته باشد از دوزخ برهان جبرئیل جمیع مؤمنانرا از دوزخ بیرون آرد دیگر باره
با و خطاب رسد که در دوزخ بر کافران در بند و در آنجا نمانند مگر کافران پس مؤمنانرا بیارند و بچشمه که آنرا عین الحیوان گویند اندازند

دران چشمه در آورده همه سیاهی اضمار ایشان برود و اغانشانه در پیشانی ایشان بماند اهل بهشت چون ایشانرا ببینند گویند اینها اند
که از دوزخ بیرون آمده اند ایشان بنالند حق تعالی بفضل خود آن نشانه را نیز زایل سازد بعد ازان زمره اهل کفر نومید شده گویند یا لیت
تتلی علیهم و چون خوانده شود بر مشرکان آیاتنا آیتهای ما بینات در حالتی که هویدا و روشن اند در اعجاز قال الذین کفروا
گویند آنانکه کافر شده اند از صنادید قریش للذین آمنوا مر آنانرا که گرویده اند از فقرای مومنان یعنی توانگران اهل شرک بدرویشان
اهل ایمان گویند ای الفریقین کدام ازین دو گروه کافر و مومن خیر مقاما بهترند از روی مکان و مسکن و احسن ندیا و نیکوترند
از روی مجلس و محفل یعنی منازل ما منازل خوب و کاخهای رفیع است و همه اسباب معیشت بر وجه دلخواه و مجمع ما مزین و آراسته بر حسب
چه اهل مجلس ما همه صنادید قریشند و اشراف عرب و شما همه مبتلا بضیق معیشت و نکبت و نوا و اهل مجلس شما همه موالی و ضعفا و خلاصه سخن
آنست که چون کفار بشنیدند آیات و فصاحت قرآن را و عاجز شدند از معارضه آن و ابطال آن متمسک شدند بافتخار بانچه ایشانرا هست از حطام
دنیا و استدلال کردند بزیادت حظ ایشان دران بر فضل و مرتبه و حسن منزلت ایشان نزد حق تعالی یعنی گویند که چون در دنیا حال
شما بهتر است پس در آخرت نیز مال و حال ما از حال شما بهتر خواهد بود حق تعالی بنا بر افتخار و مباهات ایشانرا در هم شکسته بر سبیل تهدید فرمود و کم
اهلکنا و بسا که هلاک کردیم قبلهم پیش ازین مشرکان عرب من قرن گروهی را که مجتمع بودند در زمان واحد بحسب و اتفاق هم ایشان از
کفار عرب احسن اثاثا نیکوتر بودند از روی متاع خانه که آرایش منازل او و رئیا و نیکوتر از ایشان از روی هیأت و منظر یعنی که آن
منازل و اموال و حسب و نسب و حسن و جمال و حال او دافع هلاکت ایشان نشد و همه بچنگال عقاب گرفتار شدند کفار عرب نیز چون
عذاب ما بر ایشان نازل کرد مسکن و مجمع و تنعم ایشان فایده بایشان نرساند و عذاب ما از ایشان باز ندارد بلکه همه بهلاکت دنیوی و اخروی
گرفتار کردند و روایت که نضر بن حارث و اصحاب او مویها را خود آراسته میکردند و رویهای خود را بروغن صفا میدادند و جامهای فاخر می
پوشیدند و بر اسبان مینشستند و جنیبه سوار میشدند و بهیأت و حسن صورت و جمعیت و رفاهیت بر اصحاب رسول صلی الله علیه و سلم
افتخار میکردند حق تعالی این آیه را در باره ایشان نازل ساخت و بعد ازان جهت بیان اینکه تنعم و کثرت اموال ایشان بر سبیل استدراج است نه
اکرام و ذکر اینکه معیار کار و بار بر فضل و رفعت در آخرت که دار بقاست نه دنیا که سرای فناست میفرماید که قل بگو ای محمد مر ایشانرا
که بجمال و مال مفتخر میشوید و از سبب اکرام خود میدانید که من کان فی الضلالة هر که باشد در گمراهی و دوری از راه صواب
و طریق حق فلیمدد پس باید که باز کشد یعنی ممتد سازد له الرحمن مر او را خدای و باز پس کشد عمر او را مدا باز کشیدنی و مهلت دهد او را
بطول عمر و تمتع بآن حتی اذا رأوا تا وقتی که ببینند ما یوعدون آنچه بیم کرده میشوند بدان اما العذاب یا عذاب در دنیا بقتل
و اسیری و غلبه اهل اسلام بر ایشان و اما الساعة و یا روز قیامت بمشاهده انواع رسوایی و نکال و عقاب فسیعلمون پس زود
باشد که بدانند معاینه این را که من هو شر کیست بدتر ازین دو گروه مکانا از روی مکان یعنی محل آنچه تصور کرده باشند چه
جای مومنان درجات جنان باشد و ماوای ایشان درکات نیران و اضعف و بدانند که کیست ضعیفتر جندا از روی سپاه یعنی
و مددکاران چه اهل ایمان را خدا و ملایکه و انبیا یار و مددگار باشند و مشرکانرا مطلقا یار و مددگار نباشند و یزید الله الذین اهتدوا
و می افزاید خدای در دنیا آنانرا که راه یافته اند بکتاب و هدی راهنمونی ایشانرا یعنی آنانکه گرویده اند بانچه در قرآن نازل شده حق تعالی

ایشانرا تصدیق بچیز دیگر که منزل میشود بر ایشان زیاده میکند و بار زیاده میسازد زیرا که تصدیق کرده اند بآیه منسوخ هدایت ایشانرا بآیه ناسخ
و نیابخی افزاید هدایت ایشانرا بمعونت بر طاعت و توفیق بر طلب مرضات بر عکس کفار که ایشانرا در بادیه خذلان فرو میگذارد و
مدد و توفیق نمیدهد بجهت فرط عناد و انکار ایشان والباقیات الصالحات و عملهای شایسته پایدار که ثمره آن ابد الاباد باقی ماند از نماز
پنجگانه یا تسبیحات چهارگانه و امثال آن از انواع طاعات خیر بهتر است مر ایشانرا عند ربک نزد پروردگار تو ثوابا از روی
پاداش و خیر مردا و بهتر است از روی بازگشت یعنی اگر کافر را در دنیا جاه و مال است در آخرت خزی و نکال و وبال خواهد بود اما مومن
هم در دنیا هدایت دارد و هم حمایت و در آخرت هم ثواب ابدی خواهد داشت و هم حسن مآب مرهدی که در صحیح مسلم و بخاری مذکورست
خباب بن الارت روایت کرده که مرا نزد عاص بن وایل سهمی دینی بود روزی بادای آن تقاضا کردم گفت وام ترا باز ندهم تا بمحمد
کافر نشوی خباب گفت لا والله هرگز کافر نشوم بآنحضرت نه زنده و نه مرده و نه روزی که مبعوث شوم عاص از روی استهزا و سخریه گفت
آنروز که برانگیخته شوی بیا و وام خود را از من بستان که اگر آنچه تو گویی حق است مرا نیز آنروز فضل خواهد بود و مال و فرزند من بر
حق تعالی این آیه فرستاد که افرأیت الذی کفر آیا دیدی آنرا که نکرویده بآیاتنا بآیتهای ما از معجزات یا بآیات قرآن یا بدلیل و حجت
و قال و گفت بخدا سوگند که فردای قیامت لاوتین هرآینه داده شوم یعنی مرا دهند مالا و ولدا مال و فرزند اطلع
الغیب آیا مطلع شده بر غیب و لوح محفوظ را مطالعه کرده و این سخن را انجا دانسته و بجهت این سوگند میخورد که مراد در آخرت مال و فرزند
باشد ام اتخذ یا فرا گرفته است عند الرحمن عهدا نزدیک خدا عهدی و پیمانی بدعا که نتیجه علم او بدعوی که میکند ازین دو طریق
بیرون نیست و بروایت ابن عباس مراد بعهد کلمه شهادت و عمل صالح که وعده خدا بثواب بر شهادت و عمل صالح مانند عهدیست
پس او سبحانه نیز یاد او بکلمه شهادت معترف شده و اعمال صالحه ازو بظهور رسیده که اعتقاد نموده باین که در آخرت مال و
ولد باو دهند و مرتبه او را زیاده از دیگران گردانند کلا نه چنانست که او میگوید و تصور میکند سنکتب زود باشد که بنویسیم ما یقول
آنچه میگوید یعنی حفظه را امر کنیم که قول او را ثبت کنند در نامه کردار تا جزا و سزای گفتار باطل او را در کنار او نهیم و بسبب آن قول کافر
و برادر سلسله و غل کشیده بانواع عذابش معذب کنیم و نمد له و باز کشیم برای او من العذاب از عذاب و عقاب مدا باز کشیدنی
یعنی دراز گردانیم مدت عذابی را که مستحق آنست یا عذاب او را زیاده سازیم بر نوعی که عذابی بالای عذابی باو رسانیم و نرثه و میراث
گیریم یعنی بازستانیم بمرگ او ما یقول آنچه میگوید که فردا من خواهد داد یعنی مال و فرزند و یأتینا و بیاید ساخته امر ما یعنی با بو
مرگ یا روز رستخیز فردا تنها یعنی نه مال با او باشد و نه فرزند قرین او بود و اتخذوا و فرا گرفتند مشرکان من دون الله
بجز از خدا الهة خدایان یعنی اصنام و ملایکه و غیر آن لیکونوا تا باشند این معبودان لهم عزا مر ایشانرا عزت و ارجمندی یعنی بجهت
ایشان معزز گردند نزدیک خدا کلا نه چنانست که عزیز و ارجمند شوند نزد خدا او بوسیله الهه خود سیکفرون زود باشد که کافر شوند
یعنی انکار کنند آلهه ایشان و منکر شوند بعبادتهم پرستش ایشان یعنی تکذیب ایشان کنند و از ایشان بیزار گردند و یا کفار چون
عاقبت خود را ببینند انکار شرک خود کنند و منکر شوند بانکه آلهه را هرگز پرستیده اند و یکونون علیهم ضدا و باشند معبودان
ایشان بر ایشان دشمن و مخالف و باعث مذلت و خواری ایشان شوند نه باعث عزت و ارجمندی چنانکه دعوی میکنند بعد ازان برسول خدا

میفرماید که الم تر آیا ندیدی و ندانستی ای پیغمبر البته و نشنیدی که انا ارسلنا الشیاطین بدرستی که ما فرستادیم دیوان را علی الکافرین بر
کافران یعنی ما دیوان را با ایشان گذاشتیم و بر وجه قهر که منافی تکلیف است منع ایشان نکردیم تا قرین ایشان شده تؤزهم میجنبانند
ایشان را ازا جنبانیدنی یعنی تحریص میکنند ایشان را بر معاصی فلا تعجل علیهم پس شتاب بر ایشان و بعذاب ایشان تعجیل مکن انما
نعد لهم جز این نیست که میشماریم برای ایشان ایام اجل ایشان را عدا شمردنی که در آن غلط نیست و هرگاه آن ایام منقضی شود بر ایشان فرود
آید آنچه مقرر شده از انواع عذاب و عقاب تو سخنان ایشان و تعجیل مکن در نزول عذاب بر ایشان که البته ما جزا ایشان خواهیم داد
یوم نحشر المتقین روزی که فراهم آریم پرهیزکاران را و جمع کنیم الی الرحمن بسوی خداوند بسیار بخشاینده که ایشان را توفیق
رحمت خود ساخته وفدا در حالتی که وارد شوند که آن باشند بر او سوارها بغیر بر منازل قرب خود که در بهشت داشته باشند یعنی که
وافدان بر درگاه ملوک میبرند و از حضرت امیرالمؤمنین روایت است که بخدا سوگند که ایشان را حشر نکنند بر قدمها بغیر پیاده بلکه
محشور شوند بر بالای شتران که پالانهای آنها از زر باشد و بر بالای اسپهای نجیب که زینهای ایشان از یاقوت بود و همچنان ایشان را به بهشت
در آورند و اگر خواهند طیران کرده بر موضع خود نشینند و صالح بن محمد نیز از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم روایت کرده که آنحضرت فرمود
که من از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود ای علی چون مؤمنان را از موقف حساب باز گردانند و فرشتگان باستقبال ایشان
بیایند با شترانی که پالانهای آنها از زر باشد و مهارها از زبرجد و بر هر مرکبی جلها افکنده که قیمت هر یکی از آنها از همه دنیا بیشتر بود و مؤمنان
حلهها پوشیده و سوار شده مرکبان ایشان روی به بهشت آرند چون بدر بهشت رسند رضوان با تابعان خود باستقبال بیرون آیند و گویند
سلام علیکم فادخلوها خالدین ونسوق المجرمین و برانیم کافران را الی جهنم بسوی دوزخ چنانکه بهایم را برانند وردا در حالتی
که تشنگان باشند یعنی ایشان را تشنه و پیاده بدوزخ برانیم لا یملکون مالک نباشند و نتوانند هیچکدام از مردمان الشفاعة
در خواست هیچ شفیعی مر ایشان را الا من اتخذ مگر کسی که فرا گرفته باشد عند الرحمن نزد خدا عهدا عهدی و پیمانی برای شفاعت
که آن ایمان و عمل صالح است چه اهلیت شفاعت بر اصحاب معاصی موقوف بآن و هیچکس نتواند که شفیع شخصی شود مگر از خدا دستوری خواهد
از عبدالله مسعود منقولست که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که صحابه خود را میگفت آیا نمیتوانید هیچکدام از شما که فرا گیرید نزد
خدا عهدی هر بامداد و شبانگاه گفتند چگونه یا رسول الله فرمود باین طریق که هر صبح و شام این کلمات بخوانید اللهم فاطر السموات و
الارض عالم الغیب والشهادة الرحمن الرحیم انی اعهد الیک فی دار الدنیا انی اشهد ان لا اله الا انت وحدک لا شریک لک
وان محمدا عبدک و رسولک وان الساعة آتیة لا ریب فیها وانک تبعث من فی القبور وان الجنة حق وان النار حق وان البعث
حق والحساب حق والقدر حق والمیزان حق وان الدین کما وصفت وان الاسلام کما شرعت وان القول کما حدثت وان القرآن
کما انزلت وانک انت الله الحق المبین جزی الله عنا محمدا خیر الجزاء وحیی محمدا وآله بالسلام اللهم یا عدتی عند کربتی ویا صاحبی
عند شدتی ویا ولیی عند نعمتی الهی واله آبائی لا تکلنی الی نفسی طرفة عین فانک ان تکلنی الی نفسی اقرب من الشر وابعد
من الخیر وآنس فی القبر وحشتی واجعل لی عهدا یوم القاک منشورا که هر که این کلمات بخواند هر بامداد و شبانگاه هر آینه فرا گیرد نزد خدا عهدی
پس ملائکه مهری بر او نهند و در زیر عرش گذارند و چون روز قیامت شود منادی ندا کند که کجااند آنها که مر ایشان را نزد خدا عهدیست تا

ایشان را به بهشت در آرند پس این عهدنامه بدست آن کس دهند چون آنرا بخوانند بدانند که آن عهد خداست که فرمود الا من اتخذ عند الرحمن عهدا
پس او را به بهشت برند بهمین عهدنامه و حضرت ابی عبدالله علیه السلام از آبای کرام خود علیهم السلام نقل کرده که آنحضرت پیغمبر و از حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام روایتست که این عهدنامه را حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله تعلیم کرد امام و آنحضرت صلی الله علیه و آله از جبرئیل وقالوا و گفتند کفار
عرب مثل یهود و نصاری که اتخذ الرحمن ولدا فرا گرفت خدای فرزند را یعنی ملائکه و عیسی و عزیر را فرزند گرفت پس حق سبحانه
در جواب ایشان گفت لقد جئتم بدرستی که آمدید بر این گفتار ای جاهلان شیئا ادا چیزی بغایت زشت یعنی سخنی ناخوش و ناپسندیده
تکاد السموات نزدیک شد که آسمانها یتفطرن شکافته شوند و منشق از عظمت این سخن وتنشق الارض و بازشکافد زمین وتخر
الجبال و بیفتد کوهها و شکسته شود هدا افکندنی یعنی پاره پاره گردند ان دعوا بجهت آنکه خوانند للرحمن ولدا مر خدا را
فرزندی یعنی ولد را باو اسناد کردند از ابن عباس و ابی بن کعب مرویست که چون کفار این کلمه گفتند آسمان و زمین و جمله آفریدها غیر
از جن و انس از آن ترسیدند و همه فرشتگان بغضب آمدند و دوزخ بفریاد آمد وما ینبغی و نسزد و روا نباشد للرحمن مر خدا را
ان یتخذ ولدا آنکه فرا گیرد فرزندی چه این قسم از مستحیلاتست و از دایره امکان بیرون زیرا که آن ولادتیست که معروف
و شبیه در مستحیلات آن منیست و آن نمیباشد مگر در آنچه از جنس مستغنی باشد و قدیم و حق تعالی از جنسیت منزه است بعد از آن تصریح بآن نموده
میفرماید که ان کل من فی السموات والارض نیست هر که در آسمانها و زمین است از ملایکه و جن و انس و غیر آن الا آتی الرحمن
مگر آینده در قیامت بسوی جزای رحمن عبدا در حالتی که بنده باشند مگر که مملوک او سبحانه باشد و بطریق عبودیت و انقیاد و عبدیت
و خضوع باو رجوع نماید پس همه محکوم و مربوب و پرستنده و هیچ معبودی غیر او نباشد مگر که او مقر و معترف باشد بعبودیت و بندگی او
چه میگنند که کفار نسبت باو میدهند از الوهیت و معبودیت غیر او لقد احصیهم بتحقیق که او سبحانه حصر کرده است همه ایشان را یعنی علم او
بجمیع آنها احاطه کرده بحیثیتی که هیچ فردی از افراد مکونات نیست که از تحت علم و قدرت او بیرون باشد وعدهم عدا و شمرده شده است
نصف الجزو
اشخاص و افعال و اقوال ایشان را عدا شمردنی که هیچ چیز از احوال و اعداد ایشان بر وی مخفی نباشد وکلهم و همه ایشان آتیه آینده کانند بسوی
یعنی رسنده کانند بجزای وی در موقف حساب یوم القیمة در روز رستخیز فردا در حالتی که تنها باشد بی اتباع و انصار بی هیچ شیء
از مخلوقات که مجانس او نباشد تا او را ولد گیرد و هیچ چیز مناسب او نبود تا او را شریک خود گرداند بعد از آن در بیان حالات اهل ایمان
میفرماید که ان الذین آمنوا بدرستی که آنانکه گرویدند بخدا و رسول وعملوا الصالحات و کردند کارهای شایسته سیجعل لهم
زود باشد که بگرداند یعنی احداث کند برای ایشان الرحمن خداوند بخشنده ودا دوستی در دلهای مردمان یعنی محبت و مودت آنها
در دلها افکند بی اسباب و وسایط از قرابت و صداقت بلکه محض اختراع باشد از جانب حق و این کرامتیست مخصوص با اولیا که
حق تعالی ایشان را بآن اختصاص فرمود بجهة اکرام آنها همچنانکه ترس را در دلهای دشمنان افکنده بجهة اظهار حقارت و غابت و ابو
حمزه در تفسیر خود آورده که حضرت ابوجعفر علیه السلام فرمود که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله حضرت امیرالمؤمنین را امر کرد که ای علی بگو
دعا کن که بار خدایا از برای من عهدی نزد خود پیدا کن و از برای من پیدا آور محبت در دلها پس امیرالمؤمنین علیه السلم این دعا فرمود
این آیه فرستاد و این روایت از ابن عباس و جابر بن عبدالله و براء بن عازب نیز مرویست و از این جاست که هیچ مؤمنی نیست مگر که دل او

ملوانست از محبت و مودت آنحضرت و گویند مراد محبت مومنانست با یکدیگر زیرا که حق تعالی محبت والفت میان اهل ایمان بحبیب او مایل سازد
و عطوفت و رافت همه را روزی وکرداند تا همه کس او را دوست داشته باشند ربیع بن انس نقل از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت
کرده که چون حق تعالی مومنی را دوست دارد جبرئیل را گوید من فلان را دوست میدارم تو هم او را دوست دار پس بموافقت جبرئیل جمیع اهل
آسمان او را دوست دارند و آنگاه محبت او را وضع کند در زمین تا همه اهل زمین دوست دار او شوند و یا مراد از آیه آنست که حق تعالی
محبت او را وضع کند و نشنید اهل ایمان را در دلهای مخالفین و دشمنان دین افکند تا دین اسلام را قبول کنند و یا در آخرت محبت را در قلوب
جمیع مومنان افکند و حقد و غل را از خاطر ایشان محو کند تا همه یکدیگر را دوست داشته باشند مانند محبت والد نسبت بولد و مؤید قول
اول است روایت صحیح از حضرت امیر المومنین که فرمود اگر این شمشیر خود را بر بینی مومن زنم تا که مرا دشمن گیرد هرگز دشمن من نشود
و اگر همه دنیا را باجمیع آنچه درو هست بر منافق اعطا کنم تا دوست من شود هرگز دوستی نکند با من و این بجهت آنست که حکم ازلی الهی [illegible]
و بر زبان معجز بیان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله جاری گشته که ای علی هیچ مومنی ترا دشمن ندارد و هیچ منافقی ترا دوست ندارد و بعد از آن حبیب خود را
میفرماید که تبلیغ کن بمردمان این آنکه بر تو منزل شده و ایشان را بزبان بشارت ده و بیم کن فانما یسرناه پس جز این نیست که آسان کردانیده ایم
آن را بلسانک بزبان تو که لغت و بیت تغیر برای آنکه تو انزال کرده ایم مفت تو لتبشر به تا مژده دهی بآن المتقین پرهیزکاران از
شرک و عصیان اجتناب نموده اند و بهدایه ایمان برآمده و تنذر به و بیم کنی بآن قوما لدا گروه ستیزه کننده کار از آنکه بحجه فرو شوند
و لجاج جدال کنند و اند مراد اهل مکه اند که در غایت عناد و خصومت و لجاج بوده اند پس در تهدید کفار مکه میگوید که و کم اهلکنا و بسا که هلاک کردیم
قبلهم پیش از اهل مکه من قرن از اهل هر زمان یعنی در هر قرنی از قرون قومی را شرکا را هلاک کردیم هل تحس آیا هیچ می یابی و می بینی منهم از آن
هلاک شدگان من احد یکی را او تسمع لهم یا میشنوی از ایشان رکزا آوازی پوشیده یعنی چون عذاب بر ایشان فرود آمد هلاک شدند
از ایشان شخصی نماند که کسی او را ببیند و نه آوازی که کسی بشنود بلکه موکل قهر الهی باهمه ایشان در ساخت و همه را بدست فنا در دام هلاکت و در کنج
خمول و نسیان انداخت بوجهی که گویا هرگز نبوده اند با آنکه ایشان بمال و منال و عده و عدید و خدم و حشم از اهل مکه برابر بیش بوده اند و خصومت
ایشان بیش و چون حال ایشان چنین بود پس مآل اینها نیز چنان خواهد بود

سوره طه

آورده اند که ابی بن کعب از حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله [روایت]
کرده که هر که این سوره بخواند حق تعالی ثواب مهاجر و انصار در قیامت بوی عطا فرماید و ابو هریره از آنحضرت صلی الله علیه و آله نقل کرده که حق تعالی سوره طه
و یس را قراءت کرد پیش از خلق آدم بدو هزار سال و چون ملایکه آنرا از حق سبحانه استماع کردند گفتند خوشا حال امتی که این هر دو سوره برایشان نازل [شود]
و خوشا سینها که حامل این باشند و خوشا زبانها که باین تکلم کنند و حسن بصری از آنحضرت روایت کرده که اهل بهشت قرآن تلاوت نکنند مگر سوره
طه و یس و عمار از حضرت جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که آنحضرت علیه السلام فرمود که ترک مکنید قراءت سوره طه و یس را که حق سبحانه و تعالی
دو سوره مذکور را دوست میدارد و کسی که قراءت آن کند و بدان مداومت نماید نامه او را در روز قیامت بدست راست او دهند و آنچه در دین اسلام
از وی صادر شده باشد محاسبه نمایند و چندان ثوابش بدهند که خشنود گردد

بسم الله الرحمن الرحیم

طه این اسم سوره است یا اسم قرآن یا اسمی از اسمای الهی یا مفتاح اسم طاهر و هادی یا اسمی است از اسمای حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله که مرکب
مخلد شده و حروف نداء حذف شده و یا اشارت است بصفت آنحضرت که طالب شفاعت و هادی شریعت و یا طاهر از ذنوب [illegible]

و هادی بمعرفت علام الغیوب و یا طاهر بطهارت دل و هادی بهدایت او و بوی حق اطلاع شفاعت و هادی شریعت و در تبیان گفته که [illegible]
بطهر او و هدایت او و یا طیبت پاک و همت عالی حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و در تفسیر اهل البیت علیهم السلام مذکور است که از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام روایت است که طه سوگند است بطهارت اهل البیت علیهم السلام لقوله تعالی و یطهرکم تطهیرا و گویند که اشارتست بطوبی و هاویه که حق تعالی بدین
دو سوگند یاد کرده و بروایت دیگر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که معناه طوبی لمن اهتدی یعنی خوشا حال کسی که راه راست یافت و راه [نمود]
المسیر آورده که طا طیبست یعنی مکه و ها مدینه و حق تعالی باین دو حرم محترم سوگند کرده و در بعضی دیگر از تفاسیر آمده که طا بحساب جمل نه است و ها پنج که مجموع چهارده
باشد و ماه را در شب بدر رتبت پس معنی آنست که ای ماه شب چهارده و بدین اشارتست بکمال مرتبه جامعیت آنحضرت صلی الله علیه و آله و نزد بعضی از اکابر
ما اشارتست بعدد ائمه اثنا عشر و حضرت رسول الله و حضرت فاطمه صلوات الله علیهم که هادیان صراط مستقیم اند و گویند طا در اصل طاء بوده که امر
از وطاء یطاء و ها راجعست بارض و همزه بجهت تخفیف مبدل بالف گشته یعنی ای محمد صلی الله علیه و آله بنه هر دو قدم خود را در وقت ادای نماز و صورت این حال
بر نهجی بوده که در اول اسلام چون آنحضرت صلی الله علیه و آله در شب تهجد برخواستی بر یکپا ایستادی تا ریاضت او بیشتر شود و سبب زیادتی مثوبات او
گردد و مرتبت قرب او بحضرت عزت و بدین سبب پشت پای مبارکش ورم کرده بود حق تعالی این سوره را فرستاد و امر کرد او را که طه یعنی هر دو پای
مبارک بر زمین بنه و بروایت ابن عباس آمده که طه بلغت اهل حبشه بمعنی یا رجل است یعنی ای مرد و مرویست که چون ابو جهل و نضر بن حارث و امثال ایشان عبادت
آنحضرت را بدیدند و کثرت ریاضت و مشقت او را مشاهده کردند گفتند شقی محمد یعنی محمد رنجور و بدبخت گشته بر پروردگار خود و ترک دین [illegible] پدران او
رنج انداخته و طعنه میزدند که قرآن بر محمد فرو نیامده مگر برای آنکه او را رنج و تعب اندازد و آیه آمد که یعنی ای مرد [illegible] قدم در میدان امر بنشان
ما انزلنا فرستادیم ما علیک القرآن بر تو قرآن را لتشقی تا در رنج افتی و بسبب آن شب خواب نکنی و بجهت قیام در نماز شب الم و ورم بپای
مبارکت رسد از حضرت ابو عبد الله علیه السلام مرویست که آنحضرت صلی الله علیه و آله در شب یکبار بر انگشتی بجهت زیادتی تکلیف و مشقت حق تعالی این آیه
فرستاد و این تعب را از وی برداشت و مغیره روایت کند که آنحضرت علیه السلام چندان بپای ایستاد که هر دو پای مبارکش ورم کرد و بر اکشتند یا رسول
الله خدای تعالی آمرزیده است چندین رنج چرا بر خود می نهی و این همه تعب بچه می کشی فرمود آیا خدایرا شکر نگویم و بنده شاکر او نباشم حق تعالی این آیه فرستاد
و تخفیف مشقت او فرمود و نزد بعضی تعب آنحضرت بجهت فرط تاسف او بود بر کفر قریش و عناد ایشان نمودن نیز انزال قرآن نکردیم بر تو تا در رنج
و تعب افتی بجهت تاسف و اندوه خوردن تو بر شدت کفر و عناد قریش و تکذیب نمودن ایشان قرآن را الا تذکرة لیکن فرستادیم آنرا بر تو بجهت
پند دادن لمن یخشی آنکس را که بترسد یعنی در دل او خوف و خشیت باشد تنزیلا کون تو منازل کرده و فرو فرستاده شده است این قرآن تو تنزیلا
فرو فرستادنی ممن خلق الارض از کسی که پیدا فرموده است زمین را والسموات العلی و آسمانهای بلند را الرحمن خداوند بخشاینده است علی
العرش استوی بر عرش مستولیست یعنی عرش با عظمت او راست و در تحت امر او له ما فی السموات مر او راست آنچه در آسمانهاست از مبدعات
علویه و ما فی الارض و آنچه در زمینهاست از موجودات سفلیه و ما بینهما و آنچه در میان هر دوست از اصناف ملایکه و طبقات نار و هوا و غیر آن
و ما تحت الثری و آنچه در زیر طبقات خاکیست و آن صنعت که صخره مضایره بر بالای اوست و صخره در زیر زمین هفتم است و در تیسیر و غیر آن از
تفاسیر آورده که وهب بن منبه از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که هفت زمین بر پشت ثور نهاده است و هر دو قدم او بر صخره و صخره بر پشت ماهی
[illegible] و بر پشت ماهی [illegible] جهنم [illegible] زمین [illegible] حجابها از ظلمت و حجاب برتری و علم آسمان و زمین تا ثری پیش خداوند [illegible]

تحت الثری جز خدا نداند و از ابن عباس مرویست که زمین بر پشت ماهی است و ماهی بر روی آب و هر دو طرف ماهی که سر و دنبال اویست در زیر
عرش مجید بهم رسیده و شکم ماهی در زیر دریا بر سنگی است بزرگ که بزرگی آسمان از آنست و آن سنگ بر گاو یست و پایهای گاو بر ثری کس بغیر از حق تعالی نداند
و آن گاو دهن باز کرده و در وقت قیام قیامت چون همه دریاها یکی شوند همه آب آنها در شکم گاو رود تا دریاها خشک گردند حاصل که حق تعالی مالک
جمیع مکونات است و مدبر همه ممکنات پس آیات مذکوره دال اند بر کمال قدرت و اراده او سبحانه بعد از اثبات قدرت خود در بیان علم میفرماید که
وان تجهر بالقول و اگر آشکارا کنی سخن را و آواز بلند کنی فانه پس بدرستی که او یعلم السر واخفی میداند پوشیده و نهان را و آنچه
پوشیده تر است از آن پوشیده و بعضی مفسران گفته اند مراد از رفع صوت ذکر و دعا است زیرا که اگر چه جهر او را بگوئی او میداند و پوشیده تر از آن امر ویست
که تو آنست که اخفا آن کنی در نفس خود و اخفای آنچه در خاطر تو خطور کند حاصل که میفرماید که اگر آشکار سازی ذکر خدا و خواندن او را بدانکه او بی نیاز است
از جهر تو بدان و میداند سر را و آنچه اخفا از آنست و بعد از بیان استجماع صفات الوهیت خود ذکر تفرد خود مینماید با این صفات و توحید او بآن صفات
و میفرماید که الله خدای بحق لا اله الا هو نیست معبودی سزاوار پرستش بجز او که مستجمع جمیع صفات مذکوره است له الاسماء الحسنی
مر او راست نامهای نیکو یا صفتهای پسندیده و حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام از آبای کرام خود صلوات الله علیهم روایت کرده که حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که من از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود حق تعالی را نود و نه نام مشهور است و هر که آنرا بشمرد
در بهشت داخل شود و معنی این حدیث این است که هر که خدا را بوحدانیت بشناسد و با او تصدیق کند و اسمای مذکوره را بقصد تعظیم و اجلال او بر زبان
راند در بهشت داخل شود و شبهه نیست که این شرط بولایت امیر المؤمنین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین و حدیث مشهور حب علی
حسنة لا تضر معها سیئة و بغضه سیئة لا تنفع معها حسنة مصرح است بآن و نیز از حضرت امام رضا علیه السلام مرویست که حق تعالی فرموده که لا اله
الا الله حصن من است هر که در حصن من درآید از عذاب من ایمن باشد یکی از مجلس برخاست و گفت بنا بر این هر که در جمیع عمر خود یکبار قائل این کلمه شود از
عذاب خدا ایمن گردد حضرت سه بار فرمود بشروطها و انا من شروطها یعنی این بشروط بشرطی چند و محبت من از جمله شرطهای آنست بعد از آن
حق تعالی قصه حضرت موسی علیه السلام را که متضمن تحمل مشقت و ریاضت و تکالیف رسالت است برای حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بیان میکند
تا در تحمل شداید و انواع ریاضت در تبلیغ رسالت باو اقتدا نماید پس میفرماید که وهل اتیک حدیث موسی آیا آمده است بتو خبر موسی بن
عمران استفهام برای تقریر کلام است یعنی بتحقیق که آمده بتو حدیث موسی و آن اینست که اذ رای نارا چون بدید موسی آتش را و آتش طور است
و آن وقتی بود که از شعیب دستوری طلبید که بمصر رود و مادر و برادر خود را ببیند شعیب اجازت داد اهل و رخت خود را با عیال و صفورا که
دختر شعیب بود و زن او و برادر او گوشتی سوار کرده متوجه شد … در شب جمعه که هوا سرد بود و مظلم و برف میبارید راه گم کردند چون بکنار
وادی ایمن رسید صفورا را درد وضع حمل پدید آمد و بآتش محتاج شد موسی هر چند آتش زنه … سنگ و آهن آتش بیرون نمی آمد موسی در غضب شده
آتش زنه را از دست بینداخت آن سنگ و آهن باواز آمدند که ای موسی ما مامور امر خداوندیم و ما را حکم شده که امشب آتش ندهیم و هر آتشی که در عالم است
امشب فرونشانده اند موسی در این امر متحیر فرو ماند که ناگاه از جانب دور آتشی دید فقال پس گفت لاهله امکثوا اهل و عیال خود را که درنگ
کنید در همین موضع که انی آنست نارا بدرستی که من دیدم شعله آتشی که مرغوب من است لعلی آتیکم شاید که من بیارم برای شما منها
از آن آتش بقبس شعله در سر چوبی یا فتیله گرفته بیارم او اجد یا بیابم علی النار بر سر آن آتش هدی راه نمائی که مرا بشارع

بشارع رساند چه غالب آنست که کسی نزد آتش باشد و هر دو بر سر یکسان بود در آن تنها نگذاشت و بجانب آتش روان شد فلما اتیها پس آنگاه که آمد پیش آن
آتش آتشی سفید دید که سرتا پای درختی سبز که عناب بود یا عوسج فرا گرفته و در حوالی آن هیچکس نبود موسی متحیر شد و از روشنی آتش و سبزی درخت
متعجب بود که ناگاه نودی یا موسی ندا کرده شد که ای موسی انی انا ربک بدرستی که منم پروردگار تو شک مکن و متیقن شو که من …
… آورده اند که چون بموسی ندا رسید که یا موسی با خود گفت که این سخن گوینده چه کس است آواز آمد که انی انا ربک …
وی را در دل که شاید این کلام ابلیس باشد موسی گفت من میدانم که این کلام خداست چه آواز از جمیع جهات و اعضا میشنوم مرویست که چون موسی
نزدیک آن شجر رسید درختی سبز دید که از زیر و زبر او آتش سفید برافروخته و آواز ملایکه شنید که زبان بتسبیح گشوده بودند و نور عظیم
انجا تا باسمان متصل گشته نه سبزی درخت آتش را فرو می نشاند و نه آتش سبزی درخت میسوخت موسی چون آن دید مدهوش شد حق تعالی دل او را قوی
گردانید تا از مشاهده عجایب غرایب بیتاب نشود و بعد از آن ندا رسید که ای موسی چون باین موضع رسیدی فاخلع نعلیک پس بیرون کن از
پای خود نعلین خود را تا قدم ترا ارض مقدسه مس شریف کند و برکت آن بپای تو رسد محققان گفته اند که این تعلیم طریق تواضع و ادب است بر بساط
ملوک با نعلین نتوان رفت انک بدرستی که تو رسیده بالواد المقدس طوی بوادی پاکیزه که طوی نام اوست اهل اشاره گفته اند که
مراد از این امر آنست که فکر دنیا و آخرت را از دل خود بیرون کن و یاد اخوت را از فکر اهل و ولد فارغ کن و چون موسی خلع نعلین نمود و بجز دو
قدم خود را در آن وادی مستقر ساخت باز ندا آمد که وانا اخترتک و من برگزیدم ترا ای موسی از برای نبوت فاستمع پس گوش فرا دار
لما یوحی مر آنچه را که وحی کرده میشود بتو و آن اینست که انی انا الله بدرستی که منم خدای بحق لا اله الا انا نیست خدای بجز من فاعبدنی
پس مرا پرستش کن واقم الصلوة و بپای دار نماز را لذکری برای یاد کردن من یعنی تا که مرا یاد کنی در آنچه ذکر من در آنست که مرا
پرستند و نماز برای من گذارند بعد از آن اخبار فرموده موسی را بآمدن قیامت بقوله ان الساعة آتیة بدرستی که ساعت رستخیز آینده است
و لا محاله واقع شدنی اکاد اخفیها میخواهم که پنهان دارم وقت آنرا از بندگان و یا اکه نزدیک است که اخفا قیامت کنم و بدانکه قیامت
آینده است لتجزی تا پاداش داده شود کل نفس هر نفسی بما تسعی بآنچه میشتابد در عملهای
نیک و بد فلا یصدنک پس باید که باز ندارد ترا عنها از ایمان بقیامت و تصدیق آمدن آن من لا یؤمن بها آنکس که نگرود
بوقوع آن واتبع هویه و پیروی کرده است آرزوی نفس خود را و میل آن لذات خسیسه دنیوی و بجهت آن از امر آخرت باز مانده …
از راه مرو فتردی که هلاک شوی مراد آنست که باید تو بسبب کثرت اعدا و اموال و خدم ایشان از راه مروی و تابع هوای نفس نشوی و بجهت آن
در رسوخ و صلبیت تو سستی و جرأت فتور و قصور راه نیابد چه اهل انکار اگر چه بکثرت و وفور موصوفند اما همه ایشان پیرو نفس اند نه برهان
و … خطاب اگر چه با حضرت موسی است اما مراد امت وی اند زیرا که انبیا از لین و صلبیت ایشان در اصول دینیه معصومند و محفوظ
بعد از آن تمهید مقدمه مینماید برای دادن معجزه و او را باین خطاب مخاطب میسازد وما تلک بیمینک یا موسی و چیست اینکه بدست راست
تست ای موسی یعنی حاضر باش تا از آن عجایب مشاهده کنی قال گفت موسی در جواب هی عصای این عصای منست و آن عصا از
درخت مورد بهشت و طول آن ده گز بقد موسی علیه السلام و سر او دو شاخه ساخته بود و در زیر آن سنانی نشانده و نامش علیق بود و از
آدم علیه السلام میراث بشعیب رسیده بود و از و بموسی انتقال یافته و بعد از آن بجهت تعداد نعم ربانی که او سبحانه از برای وی در آن عصا تعبیه کرده بود

فرمود که أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا تکیه میکنم برین عصا چون مانده شوم در راه و رفتن و قصد کو بر سر میزنم که مِثْلِي آهسته و فرو میریزم برگ از درخت برای
بز علی غنمی که گوسفندان خود وَلِيَ فِيهَا مَآرِبُ أُخْرَىٰ و مرا درین عصا حاجتهای دیگر است از ابن عباس مرویست که منافع دیگر این بود
که در راه با موسی سخن گفتی و انیس وی بودی و از سباع و هوام او را نگاه داشتی و وقت خواب و بیداری او و با دشمن او حرب کردی و چون او را
بودی غفلت رهنمودی و [illegible] شدی و بر جایی که رسیدی [illegible] و ریسمان گشتی بقدر درازی چاه و هر دو سر او دلو شدی و چون بر زمین
زدی درختی سایه دار شدی و هر میوه که مرغوب موسی بودی بر وی پدید آمدی و در شبهای تیره چون شمع و چراغ نور دادی و در وقت مسافرت زاد
سفر خود را بر آن نهادی و بر دوش افکندی و چون بیمار شدی بر وی نشستی و در زیر او چون اسب راهوار رفتی و اگر طعام نداشتی بر زمین زدی روزی
آمدی و جمع او بودی و پیران پدید آمدی القصه چون موسی بر سبیل تفصیل و اجمال ذکر منافع عصا کرد قَالَ گفت خدای تعالی أَلْقِهَا يَا مُوسَىٰ بیفکن از دست ای موسی
حضرت موسی حکمت [illegible] فَأَلْقَاهَا پس بیفکند آن را از دست [illegible] عظیم بگوش او رسید باز نگریست
فَإِذَا هِيَ پس آنگاه آن عصا حَيَّةٌ ماری بود تَسْعَىٰ که میشتافت بهر جانب آورده اند که اول ماری بود زرد بجثه عصا بعد از آن بتدریج بزرگ
شد برابر شتر بختی و دراز گشت و بر چهار قایمه سطبر و کوتاه روان شد [illegible] میان کنارهای دهن او [illegible] چهل گز و در دهن او دندانهای
بزرگ و دراز و دو چشم چون برق میدرخشید و هر موی گردن او مانند نیزه بود چون موسی علیه السلام وی را بدید ترسان شد و روی بگریز نهاد قَالَ
گفت خدا خُذْهَا بگیر وی را وَلَا تَخَفْ و مترس سَنُعِيدُهَا زود باشد که باز گردانیم او را سِيرَتَهَا الْأُولَىٰ بهیأت و حالت
نخستین یعنی بحال عصا گردانیم آورده اند که چون این خطاب بموسی رسید [illegible] دست خود را در دهن او کرد [illegible]
و همان عصا شد و چون بحالت اول عود کرد باز ندا رسید که وَاضْمُمْ يَدَكَ و ضم کن و با هم آور دست خود را إِلَىٰ جَنَاحِكَ
بسوی پهلوی خود در زیر بازو تَخْرُجْ بَيْضَاءَ تا بیرون آید سفید و درخشان مِنْ غَيْرِ سُوءٍ یعنی بی علتی یعنی سفیدی برص نباشد بلکه سفیدی [illegible]
و با شعاع بود آيَةً أُخْرَىٰ در حالتی که این سفیدی علامتی دیگر است بر نبوت تو لِنُرِيَكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى تا بنماییم ترا بعضی از علامات
و معجزات بزرگ خود و از ابن عباس مرویست که موسی گندم گون بود و چون دست از زیر بغل خود بیرون آورد چندان نور ساطع شد و
روشنی لامع گشت که [illegible] و چون باز زیر بغل برد همان رنگ اول پیدا آمد و اگر در روز اظهار این معجزه [illegible]
با کرامت فرمود و امر کرد او را که اذْهَبْ برو و با این دو معجزه إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بسوی فرعون و دعوت کن او را إِنَّهُ طَغَىٰ بدرستی که
او از حد درگذشته و طغیان او بدرجه رسیده که دعوی الوهیت میکند چون موسی باین امر عظیم مأمور شد با خود اندیشه کرد که من با این [illegible]
و عدم ناصر و معاون با فرعون و لشکر او چگونه مقاومت توانم کرد پس اول سؤال از شرح صدر میکند تا تحمل مشاق تبلیغ رسالت تواند [illegible]
آزار و ایذای قوم تواند کرد از روی نیاز قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي گفت ای پروردگار من گشاده گردان برای من صَدْرِي سینه مرا [illegible]
[illegible] وَيَسِّرْ لِي و آسان گردان برای من أَمْرِي کار مرا که تبلیغ رسالت است [illegible]
عقده زبان او آن بود که روزی فرعون موسی را در حین طفولیت در کنار خود داشت موسی دست خود را بریش [illegible]
بگرفت و برکند فرعون را خشم گرفت قصد قتل او کرد آسیه خاتون عذرخواهی آغاز کرده فرمود که این کودک [illegible]
جمرات آتش و یاقوت بنهند [illegible]

وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي [illegible]

پیش موسی علیه السلام داشت وی را گرفته جمرات آتش [illegible] برداشته بر دهن نهاد و دست و زبانش بسوخت و گرهی بر زبان ماند
[illegible] مفهوم و [illegible] درخواست کرد تا آن گره از زبان او گشاده شد و بعد از آن التماس معاونی و ظهیری کرده فرمود وَاجْعَلْ لِي و بگردان
برای من [illegible] وَزِيرًا یاری دهنده در تحمل تبلیغ مِنْ أَهْلِي از کسان من هَارُونَ أَخِي هارون را که برادر من است اشْدُدْ بِهِ
أَزْرِي محکم گردان پشت مرا و یاری [illegible] وَأَشْرِكْهُ و انباز کن او را فِي أَمْرِي در کار من [illegible] سازد او را با من در نبوت
كَيْ نُسَبِّحَكَ تا تسبیح گوییم ترا [illegible] كَثِيرًا [illegible] وَنَذْكُرَكَ و یاد کنیم ترا [illegible] كَثِيرًا [illegible]
بسیار إِنَّكَ بدرستی که تو كُنْتَ بِنَا بما و احوال ما بَصِيرًا بینایی [illegible]
معین و ناصر [illegible] مرویست که هارون برادر [illegible] موسی [illegible] بود [illegible]
[illegible] شده و در [illegible] موسی در مناجات بود و از حاجت خود سؤال میکرد [illegible] حق تعالی دعای وی را اجابت کرده قَالَ
گفت قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَىٰ بتحقیق داده شد آنچه طلب [illegible] ای موسی وَلَقَدْ مَنَنَّا عَلَيْكَ
[illegible] مَرَّةً أُخْرَىٰ [illegible] إِذْ أَوْحَيْنَا [illegible] إِلَىٰ أُمِّكَ بسوی مادر تو
مَا يُوحَىٰ آنچه وحی کرده [illegible] در خواب [illegible]
[illegible] فرعون در طلب قتل پسران بود [illegible] فرعون در خواب دیده بود
که آتشی [illegible] بنی اسرائیل [illegible] بنی اسرائیل فرزندی در
وجود آید که هلاک تو و ملک تو بر دست وی بود فرعون [illegible] بنی اسرائیل میکشتند و حق تعالی موسی را [illegible]
[illegible] أَنِ اقْذِفِيهِ [illegible] فِي التَّابُوتِ
در صندوق [illegible] فَاقْذِفِيهِ [illegible] فِي الْيَمِّ در دریای نیل
فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ [illegible] بِالسَّاحِلِ بکنار [illegible]
[illegible] يَأْخُذْهُ تا بگیرد او را عَدُوٌّ لِي دشمنی که مرا است وَعَدُوٌّ لَهُ و دشمنی که او راست [illegible] فرعون [illegible]
او بود آورده اند که مادر موسی [illegible] در صندوق نهاده [illegible] نیل افکند [illegible] فرعون [illegible] صندوق [illegible]
جوی [illegible] فرعون [illegible] آسیه بر کنار حوض [illegible] چون صندوق [illegible] متعجب شده [illegible]
[illegible] ومرویست [illegible] موسی [illegible]
که او را هر که بدیدی دوست داشتی فرعون و آسیه [illegible] محبت بسیار در دل ایشان پدید آمد [illegible] وَأَلْقَيْتُ
عَلَيْكَ و در افکندیم بر تو ای موسی مَحَبَّةً دوستی [illegible] مِنِّي [illegible] محبت تو در سینه‌ها [illegible]
[illegible] فرعون [illegible] آسیه [illegible]
پرورش [illegible] وَلِتُصْنَعَ عَلَىٰ عَيْنِي [illegible]
نظر [illegible] آورده اند که فرعون [illegible]

دل ایشان مشغول میشود و هرچند دایه‌ها از نواحی خانه فرعون آوردند موسی شیر ایشان نگرفتی و مادر موسی دختر خود را که مریم نام داشت گفته بود که پی
نیل میرو و چشم بر صندوق میدار که کجا میرود و چون صندوق بباغ فرعون درآمد مریم نیز خود را درآن باغ انداخت و صورت حال را مشاهده کرد و که
برادرش شیر هیچکس نمی‌ستاند خود را نزد آسیه رسانید و گفت من دایه بیارم که شیر وی بستاند کما قال تعالی اذ تمشی اختک ببین ترا در نظر آر
خود را که چون میرفت خواهر تو مریم نزد آسیه میرفت فتقول پس میگفت بآسیه و اتباع او هل ادلکم آیا دلالت کنم شما را علی من
یکفله بر کسی که تکفل این طفل کند در شیر دادن و پرورش آن آسیه این سخن را از مریم شنید گفت اگر چنین کنی با تو احسان و نیکوئی کنم مریم برون
آمد و مادر را آگاه کرد و دایه او را حاضر ساخت و آسیه موسی را در کنار او نهاد فرجعناک پس بازگردانیدیم ترا الی امک بسوی مادر تو
بجهت وفا نمودن بوعده او تا از روی لطف بوعده خود وفا کنیم کی تقر عینها تا روشن شود چشم مادر تو بدیدار تو ولا تحزن و اندوه
نگردد بفراق تو پس ترا برداشت و بخانه خود آورد و مع ذلک انواع هدایا و عطا از فرعون باو رسید بجهة پرورش تو و این یکی از نعمتها
است که بموسی کرامت کرد و یکی دیگر از ان نعمتها آنست که دیگر گفت وقتلت نفسا و کشتی نفسی یعنی قبطی را که با اسرائیل مؤمن جنگ
استعانت کرد از تو و فرعونیان این دانسته قصد کشتن تو کردند بجهت قصاص فنجیناک پس برهانیدیم ترا من الغم از اندوه کشتن و
امر کردیم که بمدین هجرت کن وفتناک و بیازمودیم ترا فتونا آزمودنی یعنی با تو معامله آزمایندگان کردیم و ترا در بوته بلا گداختیم و
خالص از آن بیرون آوردیم و تفصیل قصه ولادت موسی و قتل قبطی و هجرت او بمدین در سوره قصص شروع خواهد شد ان شاء الله تعالی القصه چو حق تعالی
میفرماید که ترا امر کردیم بهجرت بمدین فلبثت پس درنگ کردی سنین سالهای متعدد فی اهل مدین در میان اهل مدین که آن ده
سال بود بجهت وفا کردن بوعده مدتی که اجیر شد که عوض صداق دختر شعیب بود و در روایت که موسی مدت بیست و هشت سال در مدین بود ده
سال اجیر شعیب بود و هجده سال با دختر او بود تا ازو فرزندان آمد و ابن عباس فرموده که معنی فتناک فتونا آنست که ما پاکیزه کردانیدیم ترا از
جوع و فزع کردن در محنتی پس از محنتی و از جمله آن در حالی متولد شد که اطفال کشته شد و مادرش او را در دریا انداخت و فرعون قصد قتل او کرد و
آتش در دهن گرفت بدل یاقوت و دهنش بسوخت و قبطی را بکشت و قصد قتل او کردند و نفس خود را ده سال اجاره داد و در وقت بیرون آمدن
از مدین راه گم کرد و شب تاریک گوسفندان متفرق شدند و در وادی ایمن خوف و ترس بسیار باو راه یافت بعد ازان حق تعالی ذکر تقریر دیگر
میکند بر موسی و میگوید ثم جئت پس آمدی بدین وادی علی قدر یا موسی بر اندازه که مقدر کرده بودیم ای موسی که اینجا تو
سخن کنیم در همین وقت و ترا پیغمبری دهیم در وقتی دیگر از اوقات واصطنعتک و برگزیدیم و خاص و خالص ساختیم
ترا لنفسی برای محبت خود یعنی ترا دوست خود گرفتیم و بالطاف نخست مخصوص ساختیم و بار یابی و ادای رسالت ترا برگزیدیم و مطلوب ترا بایجابت
مقرون گردانیدیم اذهب انت واخوک برو تو و برادر تو هرون بایاتی بمعجزهای من و آن نه معجزه بود که در سوره گذشته
ولا تنیا و سستی مکنید و تقصیر منمائید فی ذکری در رسانیدن پیغام من و دعوت کردن ایشان بمن یا سست مشوید در یاد کردن من
هر جا که روید و باشید مرا فراموش مکنید و در طاعت من ثابت قدم باشید آورده‌اند که موسی با اهل خود رفت و متوجه مصر شد و حق تعالی
بهارون وحی کرد که برادرت را منصب نبوت و رسالت داده‌ام و ترا نیز در نبوت با او شریک و معاون گردانیده و وی متوجه مصر است
باید که باستقبال او بیرون روی هرون باستقبال موسی که یکدیگر را در بر گرفتند و با ایشان ندا رسید که اذهبا بروید هر دو الی فرعون

بسوی فرعون انه طغی بدرستی که فرعون در کفر و طغیان از حد در گذشته و تمرد و طغیان او بنهایت رسیده فقولا له پس سخن گوئید با او
قولا لینا سخنی نرم یعنی برفق و مدارا او را دعوت کنید و بر وجه ملایمت و حسن خلق با او گوئید که آیا هیچ داعیه داری که از
شرک پاکیزه شوی و از کفر بیرون آئی و ما ترا راه نمائیم بپروردگار تو تا ازو بترسی لعله یتذکر شاید که او پند گیرد و بکلام شما
بگرود و بوعده حق تعالی او یخشی یا بترسد از عذاب خدا بعضی گفته اند که اگر او متذکر نگردد پس لااقل متوهم خواهد شد و خواهد ترسید در روایت
که یحیی معاذ چون این آیه را بخواندی بگریستی و گفتی این رفق و لطف است با کسی که دعوی الوهیت کرد پس لطف و رفق تو چگونه باشد در حق کسی که
بغیر از تو خدای نپرستیده باشد و در تیسیر آورده که چون موسی متوجه مصر شد و اهل خود را در جایی گذاشت در شب انتظار بردند و نیامد
روز نیز اثری از او بظهور نرسید در آن صحرا متحیر بماندند قضارا یکی از اهل مدین بآنجا رسید و صفورا بشناخت پیش پدر رسانید و بعد از
غرق شدن فرعون خبر موسی بدیشان رسید القصه چون موسی بمصر توجه نمود و هرون باستقبال او بیرون آمد و در راه با یکدیگر ملاقات کردند
و موسی شرح حال تمامی با هرون باز گفت هرون گفت ای برادر شرح شوکت و سطوت فرعون از آنچه تو دیده زیاده شده باندک سببی حکم بدست
و پای بریدن و کشتن و بردار آویختن میکند اینجا که طبع بشریست موسی متوهم شد و باتفاق برادر زبان نیاز بدرگاه بی‌نیاز گشوده قالا
ربنا گفتند پروردگار ما اننا نخاف بدرستی که ما میترسیم ان یفرط علینا که فرعون پیشی گیرد بر ما و تعجیل کند بعقوبت ما
و مگذارد که ما دعوت را تمام کنیم و معجزه باو نمائیم او ان یطغی یا آنکه زیاده کند طغیان و کفر خود را و دلیر گردد با حضرت مقدس تو یعنی
بی‌ادبانه گوید قال گفت حق تعالی مر موسی و هرون را لا تخافا مترسید از فرط طغیان انی معکما بدرستی که من با شمایم بحفظ و نصرت
اسمع میشنوم دعای شما را با آنچه او گوید نسبت بشما واری و می‌بینم آنچه کند با شما یعنی آنچه میان او و شما جاری شود از قول و فعل من آن
شنوا و بینا ام و نزد این حادثه امری رسانم که بان شر و ضرر او از شما دفع گردد و موجب نصرت شما شود و چون دانسته‌اند که از حال
فارغ نیستم و شما را فرو نگذارم و او را مغلوب و مخذول کردانم فاتیاه پس بروید بدو فقولا انا رسولا ربک پس بگوئید که
بدرستی که ما فرستادهٔ پروردگار توایم فارسل معنا پس بفرست با ما بنی اسرائیل را و اولاد یعقوب را تا بزمین مقدسه رویم که
آبا و اجداد ما بوده یعنی رها کن ایشان را و از بند و خدمت خلاص کن ولا تعذبهم و عذاب مکن ایشان را بتکلیف اعمال شاقه و گرفتن مقاطعه
و کشتن اولاد ایشان و خدمت فرمودن مردان و زنان ایشان بکارهای صعب از کندن چاهها و عمارات کردن و سنگهای عظیم بردن و کشیدن
و امثال آن قد جئناک بایة بتحقیق که آورده‌ایم علامتی و نشانی یعنی معجزه من ربک از نزد پروردگار تو
مراد از آیت بینه و معجزه و نحو آن باشد والسلام و سلام همه ملائکه یا خزنه بهشت و سلامتی علی من اتبع الهدی
که بگرود راه راست را که ایمانست بوحدانیت الهی انا قد اوحی الینا بدرستی که وحی کرده شده بما یعنی پروردگار ما حکم فرموده ان
العذاب آنکه عذاب دنیا و آخرت علی من کذب بر کسیست که تکذیب کرد پیغمبران خدا را وتولی و پشت کرد بر آن و اعراض کرد
از آن پس موسی و هرون بحکم الهی بیارگاه فرعون آمدند و بعد از مدتی ملاقات میسر شد گفتند ما رسولان پروردگار توایم و ترا بپرستش او میخوانیم
و آن کلمات که حق تعالی تعلیم ایشان کرده بود ادا کردند قال گفت فرعون فمن ربکما پس کیست پروردگار شما یا موسی ای موسی که مرا بپرستش
او دعوت میکنید و تخصیص خطاب بموسی با آنکه هرون نیز با او بود آنست که موسی اصل بود در تبلیغ و هرون تابع او بود یا آنکه فرعون

میگفت که در زبان موسی عقده است و سخن نیکو نمیگوید و از نزد حضرت مجلس انفعال بود … پس موسی بزبان
فصیح و بیان صریح قَالَ گفت رَبُّنَا الَّذِي پروردگار ما آنکس است که از محض رحمت و عین عنایت أَعْطَى داده است كُلَّ شَيْءٍ هر چیزی را
از انواع مخلوقات خَلْقَهُ صورتی که لایق و شکلی که موافق آن کل بود و یا عطا فرمود خلقت و طبیعت هر یک را از خلایق خود هر چیزی را
که بآن محتاج اند از وجوه معیشت ثُمَّ هَدَى پس راه نمود یعنی شناخت او را بکیفیت انتفاع بآنچه با وعطا فرموده بر وجه اختیار یا از روی طبع
و یا راه نمود ایشانرا بطریق معیشت دنیویه و امور دینیه فرعون چون این بشنید در برابر او سخنی نتوانست گفت و بجهت ترس آنکه مبادا قوم
او چون درین فکر کنند او را گذاشته بعبادت حضرت حق میل کنند سر رشته سخن را بجایی دیگر کشید و بجهت عاجز ساختن موسی قَالَ گفت
ای موسی فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَى چیست حال قرنهای نخستین چون قوم نوح و عاد و ثمود که خدای ترا پرستیدند یا ایشان بعد از
موت در سعادت و دولت اند یا در شقاوت و نکبت قَالَ گفت موسی عِلْمُهَا دانستن حالات آن گروه عِنْدَ رَبِّي نزد آفریدگار
من است و غیر او سبحانه علم بحال ایشان ندارد فِي كِتَابٍ ثبت گشته و نوشته شده در لوح محفوظ یعنی اعمال ایشان محفوظ است نزد او و بر وفق
آن جزا و سزا خواهند دید لَا يَضِلُّ رَبِّي خطا نمیکند آفریدگار من در طریق علم تا بجهت آن مهتدی نشود و راه نیابد باحوال بندگان
وَلَا يَنْسَى و فراموش نمیکند هیچ چیز را چه نسیان و ضلال بر عالم بالذات محالست یعنی علم او بهمه اشیا رسیده و من بنده ام مثل شما نمیدانم
مگر آنچه علام الغیوب مرا از ان خبر دهد و نزد ابن عباس معنی آنست که نمیگذارد کسی را که بوی جحد آیت و انکار ورزیده تا که انتقام از و نکشد و ترک
نمیکند کسی را که نیکوکار … تا که پاداش ندهد و را باز موسی بسر همان سخن اول رفت که وصف حضرت میکرد و میگفت پروردگار من
الَّذِي جَعَلَ آنکسی است که گردانید لَكُمُ الْأَرْضَ برای شما زمین را مَهْدًا فرش گسترده شده که بران می نشینید و مسکن میسازید یا مانند گهواره
اطفال بران آرام میگیرید وَسَلَكَ لَكُمْ و پیدا کرد برای شما فِيهَا در زمین سُبُلًا راهها در میان کوهها و بیابانها تا از بلده ببلده و از
زمینی بزمینی سیر کنید برای مصالح و منافع خود وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ و فرو فرستاد از آسمان مَاءً آبی که باران است فَأَخْرَجْنَا بِهِ پس
بیرون می آوریم بآب باران أَزْوَاجًا مِنْ نَبَاتٍ اصناف گوناگون از رستنی شَتَّى که پراکنده اند و مختلف در کیفیت از لون و طعم و
رایحه و طبع و جنس و نفع و ضرر گفتیم ببندگان که كُلُوا بخورید از آنچه بیرون آورده ایم هر چه خوردن شما را شاید از میوه و دانه وَارْعَوْا
أَنْعَامَكُمْ و بچرانید چهارپایان خود را در چراگاهها هر چه خوردن چهارپایان را شاید از کاه و علف إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در آنچه مذکور شد لَآيَاتٍ
هر آینه علامتها و دلالتهاست بر قدرت ربانی و وحدت لِأُولِي النُّهَىٰ مر خداوندان خرد را که عقول ایشان باز دارد ایشان را از زیر و باطل
و ارتکاب قبیح مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ از زمین آفریدیم شما را یعنی اصل خلقت پدر شما و اول آدم را از خاک زمین است و در خبر آمده
که چون … فرشته میفرستد تا از خاک موضعی که مدفن کسی خواهد بود در رحم میدارد و بر نطفه که ماده وجود اوست میریزد و نکس از آنجا
و نطفه مخلوق میشود و پس در همان خاک مدفون میگردد و حق تعالی ازین خبر داده میگوید که شما را از زمین آفریدیم وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ و در زمین
باز بریم بعد از مرگ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ و از زمین بیرون آریم شما را بجمع کردن اجزای پراکنده تَارَةً أُخْرَىٰ بار دیگر بر حساب و جزا پس
فرعون از موسی معجزه طلب میکرد موسی عصا بیفکند اژدها شد و باز بگرفت همان عصا شد و ید بیضا بنمود و غیر ازین آیات معجزات نه گانه که در سوره
اعراف مذکور شد و حق سبحانه اخبار کرد چنانچه میفرماید که وَلَقَدْ أَرَيْنَاهُ و بدرستی که نمودیم فرعون را آيَاتِنَا كُلَّهَا همه معجزات خود را

که بموسی داده بودیم فَكَذَّبَ پس دروغ نسبت داد موسی را از غایت عناد و طغیان وَأَبَىٰ و سرباز زد از انکه ایمان آرد و فرمان برداری
کند از روی جحود و عصیان قَالَ گفت موسی را أَجِئْتَنَا آیا آمده ببوی ما لِتُخْرِجَنَا تا بیرون کنی ما را مِنْ أَرْضِنَا از زمین ما که مصر است
بِسِحْرِكَ يَا مُوسَىٰ بجادوی خود میخواهی موسی که خود پادشاهی کنی در مصر بعد از اخراج ما از آن سحر فَلَنَأْتِيَنَّكَ پس هر آینه بیاریم برای تو بِسِحْرٍ مِثْلِهِ
جادوی مانند جادوی تو و بآن با تو معارضه کنیم تا مردمان بدانند که تو پیغمبر نیستی بلکه ساحری فَاجْعَلْ پس بگردان یعنی مقرر کن بَيْنَنَا
وَبَيْنَكَ میان ما و میان تو مَوْعِدًا وعده بجهت معارضه الحال وعده که بسبب و لَا نُخْلِفُهُ خلاف نکنیم آن را نَحْنُ وَلَا أَنْتَ و نه تو
بلکه چون وعده در رسد حاضر شویم مَكَانًا سُوًى در جایی که مسافت آن برابر باشد میان قوم و تو و یا مستوی و هموار که در او پستی و بلندی نباشد تا همه مردم
نظاره توانند کرد قَالَ مَوْعِدُكُمْ گفت موسی که زمان وعده شما يَوْمُ الزِّينَةِ روز آرایش قبطیان است و آن روز عید ایشان بود که
همه آراسته در موعد حاضر شدند و تعیین این روز بجهت آن بود که تا ظهور حق و زوال باطل بر همه مردمان آشکارا بود و اشتهار شود و خبران باطراف رسد
وَأَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًى و موعد شما آنست که جمع کرده شوند مردمان در وقت چاشت که محل کمال نورانیت روز است تا همه کس آنرا
ببینند که هوا بپسندند حاصل که موسی گفت موعد ما روز اجتماع آدمیانست در وقت چاشت فَتَوَلَّىٰ فِرْعَوْنُ پس برگشت فرعون از مجلس و بخانه
در آمد و بجهت جمع کردن ساحران رای زد و کسان را باطراف و جوانب و ولایت مصر فرستاد فَجَمَعَ كَيْدَهُ پس جمع کرد آنچه را که بآن کید و مکر
کند یعنی ساحران و آلات سحر ثُمَّ أَتَىٰ پس آمد بموعدگاه با ساحران از ابن عباس مرویست که ساحران هفتاد و دو مرد بودند و بروایتی دیگر چهار
صد و با هر یک خرواری از چوب و رسن و در بعضی دیگر از روایات آمده که ایشان سی هزار کس بودند و بخبری دیگر هفتاد هزار با هر یک عصا و
ریسمانی و اول اصح است … فرعون ساحر قبطیان که تابع او بودند با جمیع ساحران روز میعاد در انجا جمع شدند قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ گفت موسی
ایشانرا بعد از ملاقات از روی نصیحت و موعظه که ای قوم وَيْلَكُمْ وای بر شما لَا تَفْتَرُوا افترا مکنید و مبندید عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدا دروغ
که آیه او را سحر گویید و خواهید که با معجزه معارضه کنید یا دروغ بخدای ببندید بشریک کردن دیگری با او فَيُسْحِتَكُمْ که مستاصل گرداند و
بیخ بر کند شما را بِعَذَابٍ بعذابی که نازل گرداند بر شما وَقَدْ خَابَ و بدرستی که بی بهره و نومید ماند مَنِ افْتَرَىٰ هر که افترا کند بخدا …
و چون ساحران این سخن شنیدند فَتَنَازَعُوا پس مشورت کردند أَمْرَهُمْ در کار خود بَيْنَهُمْ میان یکدیگر و با یکدیگر گفتند این کلام ساحران
نمی نماید وَأَسَرُّوا النَّجْوَىٰ و پنهان داشتند راز گفتن را از غلامان فرعون و اگر بدین قرار دادند که اگر او بر ما غالب شود متابعت او کنیم
و بخدای او بگرویم و اگر ما بر او غالب شویم او ساحر است و دولت فرعون جاوید خواهد شد … که فرعون از خوف دید که ایشان با یکدیگر
سخن میگویند پنهان پرسید که این ساحران چه میگویند ایشان از ترس فرعون قَالُوا گفتند که إِنْ هَٰذَانِ بدرستی که شان و حقیقت این کار
آنست که این هر دو یعنی موسی و هرون لَسَاحِرَانِ جادوانند و گویند لفظ … معارضه کنند و حفص ساحران
خوانده … يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُمْ میخواهند که بیرون کنند شما را مِنْ
أَرْضِكُمْ از زمین شما بِسِحْرِهِمَا بجادوی خود و ملک مصر را در تصرف خود در آورند وَيَذْهَبَا و ببرند بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثْلَىٰ بشریعت شما که
بهترین مذهبهاست و دین و مذهب خود را ظاهر سازند فرعون چون این سخن شنید که موسی و هرون ساحرانند و دعوی دارند که قبطیان را از …
کنند در غضب شد و گفت چون چنین است فَأَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ پس جمع کنید ادوات کید خود را یعنی آلات سحر را و هیچ چیز از آن فرو

گذشت گفتند ثم ائتوا صفا پس بیایید بوعده که صف زدگان در عرصه میدان تا بیشتر شما در دل مردم افتد و هیبت شما بر ایشان غالب شود
یا ساحران هم سوگند شدند که همه اسباب سحر را فراهم آورید و متوجه میقات شوید و یکبار بر موسی در آیید تا مضطرب شود و عاجز شده کاری
نتواند ساخت و غلبت شما را باشد و قد افلح الیوم و بدرستی که رستگار شد و بمطلوب رسید امروز من استعلی هر که برتر آمد در سحر پس چون
صف کشیدند در میقات و موسی و هرون در برابر ایشان بایستادند و ساحران هفتاد هزار چوب و رسن میان تهی کرده و به زیبق
کرده بمیدان آوردند و نظر تو اب قالوا یا موسی گفتند ای موسی اما ان تلقی یا آنکه تو می افکنی رسن خود را و اما ان نکون
یا آنکه باشیم اول من القی اولین کسی که بیفکند چوب و رسن یعنی اختیار یکی ازین دو کار کن که آن نخست انداختن تو باشد یا انداختن ما موسی
نیز بر وجه ادب یا از روی بی اعتباری و عدم مبالات ایشان قال گفت بل القوا بلکه شما بیفکنید پس ساحران ادوات سحر خود را بیفکندند و
بسبب حرارت هوا زیبق در جوف چوبها و رسنها در اضطراب آمد فاذا حبالهم پس ناگاه رسنهای ایشان و عصیهم و عصاهای
ایشان یخیل الیه نموده شد موسی را من سحرهم از جادوی ایشان که گویا انها تسعی بدرستی که آن شتاب میکنند و میروند و موسی
چنان خیال کرد که آن رسنها و عصاها مارها اند و باطراف و جوانب میشتابند فاوجس پس دریافت فی نفسه در دل خود خیفة
موسی خوف و ترسی بعض چون [illegible] رسید چنانکه مقتضای طبیعت بشریت است و اگر چه شکی در بطلان آن نداشت یا از آن ترسید که مبادا
نظارگیان میان سحر و معجزه فرق نکنند چون این وهم بر موسی طاری شد قلنا لا تخف گفتیم باو که مترس از آنچه [illegible] اندیشه که
کار و بار ساحران در هم خواهد شکست و امر تو از غایت وضوح بر خاص و عام پوشیده نخواهد گشت انک انت الاعلی بدرستی که تو برتری از
ایشان یعنی البته غلبت ترا خواهد بود و همه ایشان مغلوب خواهند گشت والق و بیفکن ما فی یمینک آنچه در دست راست تست یعنی
مدار از کثرت رسن و عصاهای ایشان و این چوب که در دست داری بینداز تلقف فرو برد بقدرت ما ما صنعوا آنچه ساخته اند انما
صنعوا بدرستی که آنچه ساخته اند کید ساحر مکر و فریب جادو است و لا یفلح الساحر و رستگار نیابد و پیروز نشود حیث
اتی هر جا که آید یعنی هر جا که رو آورد و در هر موضع که باشد ظفر و فلاح نیابد القصه حضرت موسی عصا بیفکند فی الحال بقدرت حضرت ذو الجلال
اژدهای شد و دهان خود گشاده روی بساحران و ادوات ایشان آورد و در یکساعت تمام آن آلات و ادوات ایشان را که چهارصد خروار چوب
و رسن بود فرو برد و اثری از آن پیدا نشد و حجم او چنانکه بود زیاده نگشت مردمان از ترس روی بگریز نهادند موسی بیامد و او را گرفت
عصا شد ساحران دانستند که آن سحر نیست بلکه قدرت خدا و معجزه موسی است و دیگر آنکه انواع سحر بر ایشان ظاهر بود و یقین دانستند که آن
سحر نیست و از آیات الهیت و معجزات نبوت صلی الله علیه و آله فالقی السحرة پس در افکنده شدند آن ساحران یعنی یقین ایشان در تحقیق آن
ایشان را در روی افکند سجدا در حالتی که سجده کنندگان بودند مر خدای را از روی صدق و انابت و توبه از کرده خود و تعظیم این معجزه قالوا
گفتند که امنا برب هرون و موسی گرویدیم به پروردگار هرون و موسی روایت که چون ایشان بسجود در افتادند حق تعالی بهشت و
جا و منازلی که نامزد ایشان بود بر ایشان نمود ایشان چون منازل خود را بدیدند یکبار متفق الکلمه شده گفتند به پروردگار موسی
و هرون گرویدیم و تصدیق بوحدانیت او نمودیم فرعون که این صورت مشاهده کرد از روی انکار قال ءامنتم گفت آیا ایمان آوردید
و حفص آمنتم خوانده بدون همزه استفهام یعنی شما گرویدید و تصدیق نمودید له مر موسی را یعنی پیروی کردید دین او را قبل ان اذن لكم

انه لکبیرکم

الذی علمکم السحر

اذن کنم [illegible] انه لکبیرکم بدرستی که موسی هر آینه بزرگتر شماست در فن سحر فلاقطعن ایدیکم پس هر آینه
ببرم دستهای شما را و ارجلکم و پایهای شما را من خلاف از خلاف یکدیگر یعنی دست راست و پای چپ و لاصلبنکم
و بیاویزم شما را فی جذوع النخل در تنهای درخت خرما تا همه کس شما را ببینند و عبرت گیرند و روایت که اول کسی که این عمل کرد فرعون
لعین بود ولتعلمن و تا بدانید شما اینا که کدام از ما اشد عذابا سخت ترست از روی عذاب و عقاب و ابقی و پاینده تر از روی
بقا مراد وی ازین گفتار نفس خبیثه خودش بود و نفس موسی و یا ذات اقدس حق تعالی تا بدانید که عذاب من یا عذاب موسی و خدای او
که باو ایمان آورده اید سخت ترست و پاینده تر ساحران چون از جام جذبه حق مست شده بودند و از تواتر انوار الطاف ربانی بر دل ایشان
تافته بود و از دست شده و لاجرم اندیشه نکردند و در جواب فرعون زبان گشودند قالوا گفتند لن نؤثرک علی ما جاءنا من
البینات نگزینیم و اختیار نکنیم ترا بر آنچه آمده است ما را [illegible] در حالت سجده و الذی فطرنا و بر نگزینیم ترا بر خدایی که آفریده است ما را
و از عدم بوجود آورده فاقض ما انت قاض پس حکم کن هر چیز را که تو حکم کننده آنی یعنی هر چه خواهی با ما بکن انما تقضی جز این
نیست که تو حکم کنی هذه الحیوة الدنیا درین زندگانی دنیا یعنی حکم تو درین جهان که ما هستیم جاری ست [illegible] مسکن و
آخرت که بهتر و پاینده ترست از حکم معزول و [illegible] مشغول خواهد بود انا امنا بدرستی که ما گرویده ایم بربنا به پروردگار خود لیغفر لنا
تا بیامرزد برای ما خطایانا گناهان ما را از کفر و معاصی و ما اکرهتنا علیه و بیامرزد آنچه اکراه کردی ما را بدان من السحر از جادو
کردن و آموختن آن روایت که فرعون مردمان را بر آموختن سحر اکراه میکرد و ایشان را بر خواندن و بر حفظ آن جبار میفرمود و ایشان از
خدای مغفرت آن اکراه طلبیدند و بعد از آن گفتند والله خیر و خدا بهترست از روی پاداش و ابقی و پاینده ترست از روی
[illegible] که مزدی میدهی که انقطاع بدان راه دارد و خدا ثواب ایمان خواهیم عطا میکند که گرد زوال گرد آن نگردد و عذاب بهتر و پاینده
[illegible] و متاع فنا [illegible] قطع نظر نمودیم پس [illegible] انه من یات بدرستی که هر که بیاید ربه بپروردگار خود مجرما در حالتی که کافر
باشد یعنی هر که در کفر و شرک بمیرد و در محکمه حساب و جزا در روز قیامت حاضر شود فان له جهنم پس مر اوراست دوزخ لا
یموت فیها نمیرد در آن تا از عذاب برهد و از عقاب خلاص یابد و لا یحیی و زنده باشد زندگی خوش گذراند و راحت یابد بلکه زندگی
باشد که مرگ بهتر از آن بود بجهت شدت عذاب و من یاته و هر که بیاید بوی مؤمنا در حالتی که گرونده باشد در دنیا بوحدانیت او و بانبیا
او قد عمل الصالحات کرده عملهای شایسته فاولئک پس گروه مؤمنان و نیکوکاران لهم الدرجات العلی مر ایشانراست درجات
بلند و مراتبهای ارجمند جنات عدن بدل درجات بهشتهای اقامت که در آنجا باشند تجری که میرود من
تحتها الانهار از زیر درختان یا از منظرها جویها خالدین در حالتی که همه جاوید باشند فیها در آن بوستانها و ذلک
و این ثواب جزاء من تزکی پاداش کسی است که پاک باشد از نجاست کفر و شرک و از دنس طغیان و بطاعات و خیرات متطهر و
چون این قصه بشرح [illegible] در سوره اعراف در منهج الصادقین [illegible] ترجمه [illegible]
بطریق ایجاز بر مضمون آیات اقتصار رفت و بعد از آن از حال بنی اسرائیل خبر میدهد بقوله ولقد اوحینا و بتحقیق که ما وحی کردیم الی
موسی [illegible] که فرعون از دیدن معجزات متاثر نشد و در تعذیب بنی اسرائیل افزود گفتیم موسی را ان اسر بعبادی [illegible]

به بندکان ع را از مصر و چون بکنار دریا رسیدند و فرعون از عقب بیاید باک مدار فَاضْرِبْ لَهُمْ پس بکن از برای ایشان بعضی فرا کیرد
باقیام نوی برای ایشان طَرِيقًا راهی و کویند معنی آنست که بزن عصا را تا سازیم برای ایشان راهی فِي الْبَحْرِ در دریا يَبَسًا که در او آب و لای نبود
لَا تَخَافُ در حالتی که نترسی دَرَكًا از دریافتن دشمن یعنی ایمن میباش که فرعونیان شما را دریابند وَلَا تَخْشَىٰ و نترسی از غرق شدن
چه همه شما را سلامت میگذرانیم و چون موسی بامر الهی بنی اسرائیل را که ششصد هزار بودند از مصر بیرون برد و روز دیگر قبطیان خبردار شدند
که در خانه هر یک مصیبتی عظیم افتاده بود چنانکه در سورة الاعراف گذشته بدین مشغول شدند که در بنی اسرائیل وندر و روز دیگر فرعون
با هزار هزار و ششصد هزار مرد جمع شدند فَأَتْبَعَهُمْ پس پی در آمد بنی اسرائیل را فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فرعون با لشکریان خود و چون بکنار
دریا رسیدند موسی با قوم خود از آن گذشته بودند فرعونیان نیز در آن که ایشان رفته بودند در آمدند و آن دوازده راه بود که موسی عصا
بر دوازده بود و بقدرت آن راهها پیدا شده بود و چون میان دریا رسیدند ناگاه فَغَشِيَهُم پس فرو گرفت ایشان را مِّنَ الْيَمِّ از دریا مَا
غَشِيَهُمْ آنچه فرو گرفت ایشان را یعنی آنچنان موجها ایشان را دریافت که هیچکس بکنه آن نرسد تا از آن عبارت توان نمود وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ
و گمراه کرد فرعون قَوْمَهُ گروه خود را در دین وَمَا هَدَىٰ و راه ننمود ایشان را و بعد از نجات دادن بنی اسرائیل و هلاک کردن فرعونیان تعداد
نعم خود فرمود بر بنی اسرائیل و گفت يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ای فرزندان یعقوب قَدْ أَنجَيْنَاكُم بدرستیکه رهانیدیم شما را مِّنْ عَدُوِّكُمْ
از دشمنان شما که فرعون و قوم او بودند وَوَاعَدْنَاكُمْ و وعده دادیم شما را جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنَ بطرف راست کوه طور برای
مناجات موسی و انزال توریة وَنَزَّلْنَا و فرو فرستادیم عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَىٰ ترنجبین و مرغ بریان را وقتیکه در بیابان تیه سرگردان بودید
و تفسیر این در سورة البقره مذکور است و گفتیم كُلُوا بخورید مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ از پاکیزه‌ها و حلالها که شما را روزی کرده ایم وَلَا تَطْغَوْا
و از حد در مگذرید فِيهِ در آنچه یعنی بجهت ترک شکر آن و یا بجهت تعدی از حد و دستور و صرف نعمت در معصیت و یا حلال از حرام بدل
مکنید که اگر چنین کنید فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ پس فرود آید بر شما غَضَبِي خشم من یعنی عذاب من لازم حال شما شود وَمَن يَحْلِلْ عَلَيْهِ و هر که فرود آید بر او
غَضَبِي خشم من و سخط و عذاب من فَقَدْ هَوَىٰ پس بتحقیق که افتاد در دریا و به هلاک شد و از اوج سعادت بحضیض شقاوت افتاد وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ
و بدرستیکه من هر آینه نیک آمرزنده‌ام مر کسی را که توبه کرد از شرک وَآمَنَ و گروید بوحدانیت من و بجمیع آنچه پیغمبران من از نزد من آورده
اند وَعَمِلَ صَالِحًا و کرد عمل نیکو از فرایض و سنن ثُمَّ اهْتَدَىٰ پس راه راست یافت یعنی ثابت و مزید بر ایمان و طاعت تا حین موت قائم
تابان او برد بطریق حق از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که در تفسیر این آیه فرمودند که معنی آنست که راه یافت بدوستی ما که اهل بیتیم
پس بجد اسو کند که اگر مردی در عمر خود عبادت خدا تعالی کند در میان رکن و مقام و بعد از آن بمیرد و متمسک نشده باشد بدوستی ما حق تعالی او را
بروی در آتش دوزخ افکند مرویست که بنی اسرائیل بعد از هلاک فرعون از موسی درخواستند که از برای ما قوانین شریعت و قواعد احکام شرع
بیان کن موسی در این باب بحضرت رب الارباب مناجات کرد خطاب مستطاب در رسید که با جمعی از اشراف بنی اسرائیل بکوه طور رو تا کتابی
جامع احکام شرع باشد بتو کرامت کنم موسی هرون را بجای خود بگذاشت و با هفتاد تن از اخیار بنی اسرائیل متوجه طور شد و در حین رفتن قوم را
وعده داد که چهل روز دیگر می‌آیم و کتابی که مشتمل بر قوانین شرع باشد می‌آرم و چون نزدیک طور رسیدند قوم را بگذاشت و از غایت
اشتیاق که بکلام الهی و بیان تابنده داشت زود تر بالای کوه برآمد خطاب ایزدی در رسید که وَمَا أَعْجَلَكَ و چه چیز شتابان ساخت ترا تعجیل کردن

[illegible]

و پیشتر آمدی عَن قَوْمِكَ يَا مُوسَىٰ از گروه خود ای موسی قَالَ گفت هُمْ أُولَاءِ ایشان گروهی اند که می آیند عَلَىٰ أَثَرِي بر عقب من و همین لحظه میرسند
و من پیش از ایشان بیامده ام مگر بگامی چند پس تقدم من مثل تقدم بعضی قوم است بعضی در مسیر همچنانکه عرف و عادتست در میان
مردمان وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ و شتافتم بسوی تو رَبِّ ای پروردگار من لِتَرْضَىٰ تا خوشنود گردی از من چه مسارعت در امتثال امر موجب رضای
امر است یعنی پیش آمدن من از قوم نه بجهت تعظیم بود بر ایشان بلکه محض طلب خشنودی تو کردم قَالَ گفت حق تعالی موسی را فَإِنَّا پس بدرستی
که ما قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ در فتنه انداختیم قوم ترا و مبتلا ساختیم ایشان را بپرستش گوساله مِن بَعْدِكَ از پس بیرون آمدن تو از میان ایشان یعنی امتحان
نمودیم و تشدید تکلیف بر ایشان و با ایشان معامله آزمایندگان کردیم در میان آنها پیدا شد از امر گوساله تا متمیز شود مخلص از منافق و مرتد
ظاهر گردد که مؤمن مخلص کدامست و منافق و مرتد کدام وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ و گمراه کرد ایشان را سامری و سامری مردی بود منسوب بقبیله سامره
از عظمای بنی اسرائیل و گویند کافری بود از کرمان نه از قوم بنی اسرائیل بلکه از جمعی گوساله پرستان بوده و اظهار اسلام کرده بود
و در باطن کافر بود و صحیح آنست که از بنی اسرائیل است و در وقتیکه فرعون ابنای ایشان را میکشت او متولد شده بود و مادرش بعد از
تولد او را بکنار نیل در جزیره افکنده بود و حق تعالی جبرئیل را مقرر کرده بود تا او را پرورش میداد و ماکول و مشروب وی مهیا میکرد و بدین
سبب او جبرئیل را میشناخت و در روز غرق شدن فرعونیان در زیر سم اسب جبرئیل قبضه خاک برداشته محافظت مینمود از موسی شنیده
بود که خاصیت اسب جبرئیل آنست که خاک زیر سم او را بر هر چه زنند از او آواز بیرون آید و این از امور عادیست که حق تعالی
و تعالی در آن بودیعت نهاده و در وقتیکه موسی بطور رفت سامری نزد هرون آمد و گفت مقداری پیرایه که از قبطیان عاریه گرفته ایم امانت
و ما را در آن تصرف کردن روا نیست و می ترسم که بنی اسرائیل از آن منتفع شوند و میفروشند حکم فرما تا همه را جمع کنند و بسوزانند هرون حکم
فرمود تا همه پیرایه‌ها را جمع کردند و همه را در حفره ریختند آتش در آن زدند و سامری زرگری چالاک بود و همینکه آن زرها بگداخت قالبی ساخت و
آن زر گداخته را در آن قالب ریخت و بشکل گوساله چیزی بیرون آورد و قدری از خاک زیر سم اسب جبرئیل که فرس الحیوة میگفتند
در درون او ریخت فی الحال زنده گشت و گوشت و پوست بر آن پیدا شد و باواز آمد و گویند زنده نشد لیکن بهانوضع که ریخته بود باد بانگ کرد
و چهار دانگ از قوم بنی اسرائیل که در ایمان ضعف بودند و منافق الاعتقاد بودند ویرا سجده کردند و در جامع البیان آورده که قوم
بنی اسرائیل هشتصد هزار کس بودند و همه گوساله پرست شدند فَرَجَعَ مُوسَىٰ پس باز گشت موسی از مناجات خود بعد از چهل روز و الواح توریة
فرا گرفته توجه نمود إِلَىٰ قَوْمِهِ بسوی گروه خود غَضْبَانَ در حالتی که خشمناک بود أَسِفًا اندوهگین از ایشان یا جزع کننده و یا متحیر در آنکه مبادا
تدارک این امر ممکن نباشد و ایشان از ارتداد باز نگردند و با حالت چون میان قوم رسید بانگ و خروش ایشان شنید که گرد گوساله
میزدند و رقص میکردند عتاب آغاز کرده از روی ملامت قَالَ گفت يَا قَوْمِ ای گروه من أَلَمْ يَعِدْكُمْ آیا وعده نداده بود شما را رَبُّكُمْ
پروردگار شما وَعْدًا حَسَنًا وعده نیکو یعنی مقرون بصدق و انجاز که توریة بشما دهد و من بجهت آن اخبار قوم شما بطلب آن رفته بودم أَفَطَالَ
آیا دراز شد عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ بر شما زمان مفارقت من و من چهل روز وعده کردم و بهمان وعده باز آمدم أَمْ أَرَدتُّمْ یا خواستید أَن يَحِلَّ عَلَيْكُمْ
آنکه فرود آید بر شما غَضَبٌ مِّن رَّبِّكُمْ خشمی از خدای شما بسبب پرستیدن گوساله که موجب عذاب الهی شود فَأَخْلَفْتُم پس خلاف کردید مَّوْعِدِي وعده
مرا که کرده بودید با من از ثبات قدم شما بر ایمان و قیام بر اوامر و نواهی من و تمسک شدن بطریقه هرون و اطاعت امر او تا حین رجوع من

بشما رینحقت قالوا گفتند گوساله پرستان ما اخلفنا موعدک خلاف نکردیم وعده ترا بملکنا بقوت و اختیار خود یعنی اگر ما مالک امر خود می بودیم
هرگز مخالفت میکردیم و این تسویلات سامری و ما را اجبار بر این میداشت خلاف وعده تو میکردیم و ما در دین ثابت قدم بودیم ولکنا حملنا
ولیکن برداشتیم و بعضی حُمّلنا میخوانند بصیغه مجهول یعنی تحمل کرده شدیم مراد آنست که ما را تکلیف کردند تا برداشتیم اوزارا من زینة القوم بارها از پیرایه
از پیرایه گروه قبطیان که عاریت گرفته بودیم از ایشان بسبب عروسی یا از برای نیت عید و آنرا رد نکرده بودیم با ایشان در وقت بیرون
آمدن از مصر تا ایشان واقف نشوند بخروج ما از شهر فقذفناها پس انداختیم آنها را باشارت حکم هرون در آتش انداختیم فکذلک پس چنانکه ما افکنده بودیم
پیرایها را در آتش القی السامری افکند سامری آنچه با او بود از پیرایه فاخرج لهم پس بیرون آورد سامری برای ایشان عجلا گوساله جسدا
کالبدی بی روح ساخته از آن حلی که در آتش افکنده بودیم له خوار مر او را بانگ گوساله بود فقالوا پس گفتند سامری و اتباع او که هذا الهکم
این گوساله خدای شماست و اله موسی و خدای موسی فنسی پس فراموش کرد خدای خود را و بطلب او بکوه طور رفت بعد از آن حق تعالی الزام حجت
کرده بر گوساله پرستان بقوله افلا یرون آیا نمی بینند یعنی میدانند گوساله پرستان الا یرجع که باز نمیگرداند گوساله الیهم بسوی ایشان
قولا سخن را یعنی هرچند او را مطلب سند جواب نمیدهد و لا یملک لهم و نمیتواند مر ایشانرا ضرا زیانی و لا نفعا و نفعی و سودی یعنی قدرت ندارد بر رسانیدن
زیان و سود بکسی و چنین کسی را چگونه توان پرستید و لقد قال و بتحقیق گفت لهم هرون مر ایشانرا هرون من قبل پیش از آمدن موسی از موعد
بطریق نصیحت و موعظه که یا قوم ای گروه من انما فتنتم به جز این نیست که مبتلا شده اید بتکلیف و ممتحن گشته اید به گوساله یعنی پرستش مراد
آنست که حق تعالی با شما معامله آزمایندگان کرده تا بر عالمیان ظاهر گردد و بر ایشان روشن شود که کدام از شما بر دین اسلام ثابت و
راسخ خواهد بود و کدام متزلزل شده به پرستش عجل اقدام خواهد نمود مراد آنست که تا محق از مبطل ممتاز گردد و ان ربکم الرحمن
و بدرستی که آفریدگار شما خدای بسیار بخشش است نه غیر او فاتبعونی پس پیروی کنید مرا در عبادت او و اطیعوا امری و فرمان برید امر مرا
ثبات ورزیدن در دین اسلام قالوا گفتند گوساله پرستان در جواب هرون لن نبرح علیه ما پیوسته و همیشه بر پرستش گوساله عاکفین
اقامت نمایندگان و مجاوران باشیم حتی یرجع تا وقتی که باز گردد الینا موسی بسوی ما موسی از طور و ببینیم که او پرستش آن میکند یا نه
و آنچه سامری گفت که این خدای موسی است راست گفته یا نه هرون با آن دوازده هزار مرد که بر ایمان ثابت قدم بودند از ایشان اعراض
کرد تا موسی باز آمد و اول با قوم عتاب آغاز کرد چنانکه گذشت آنگه روی ببرادر آورد و از غایت غضب و فرط خشم در کار
خود را نتوانست نگاه دارد و چنانکه عادت بشریت است و طبیعت انسانیت بی اختیار الواح توریه را انداخت و موی سر هرون را
بدست گرفت و بسوی خود کشید و از روی عتاب قال یا هرون گفت ای هرون ما منعک چه چیز باز داشت ترا اذ رأیتهم ضلوا
چون دیدی که ایشان گمراه شدند الا تتبعن از آنکه متابعت کنی مرا و پیروی من نمایی در غضب و زجر کردن بر ایشان و محاربه با ایشان
برای حمایت و حمیت دین و رضای خدا و یا آنکه از پی من آیی و خود را بمن رسانی و مرا بآن خبر دهی افعصیت امری آیا سرکشیدی از فرمان
من این سبیل فرض محالست بغیر ازین متصور نیست که تو از فرمان الهی و امتثال من سر پیچیده باشی پس چون اینکه شنید گمان برد این صورت واقع شود
هرون چون فرط غضب موسی و حدت او را بدید در مقام ملاطفت در آمده قال گفت یبنؤم یا ابن ام ای پسر مادر من اگرچه موسی برادر
پدری هرون بود اما ذکر مادر برای رقت دل موسی بجهت رفق و ملاطفت و تحریک رحمت و شفقت موسی گفت ای پسر مادر من لا تأخذ

بلحیتی بگیر موی ریش مرا و لا براسی و نه موی سر مرا از برای تفصیل و تبیین این مبحث و ذکر وجوه و اقوال متعدده و بیان صحیح و بطلان
آن در منهج مذکور شده است و بعضی از آن در سوره الاعراف مسطور است القصه هرون زبان اعتذار گشوده گفت ای موسی
و نوشتان و با خواهی و زبان اعتراض از من کوتاه کن انی خشیت بدرستی که من ترسیدم که اگر مقاتله کنم با ایشان و با ایشان
بی توانیم ان تقول از آنکه تو گویی فرقت بین بنی اسرائیل جدایی افکندی میان بنی اسرائیل و لم ترقب قولی و نگاه نداشتی گفتار مرا که
گفته بودم فی قومی و اصلح و لا تتبع سبیل المفسدین و مقرر است که صلاح نگاه داشت تو است و مدارا کردن با ایشان پس بجهت خوف
تو گویی که من گفته ام که میان قوم باصلاح آور تو تفرقه و فساد در میان ایشان انداختی بقتال و جدال و با مفارقت و ملحق شدن من و ایشان
را با سامری گذاشتی پس من بطریق ملایمت و نصح با ایشان سلوک میکردم و بر آن صبر میورزیدم تا تو باز آیی و تلافی این کار کنی چون موسی
با خود آمد و برائت ساحت هرون بر او ظاهر شد این عذر را از او مسلم داشت و روی بسامری کرد از روی انکار و غضب قال گفت
فما خطبک یا سامری پس چیست این کار عظیم تو ای سامری یعنی این چه سبب که تو را بچه غرض بر این داشت که گوساله ساختی و بنی اسرائیل را
از دین حق برگردانیدی قال گفت سامری بصرت بینا شدم بما لم یبصروا به بچیزی که بینا نشدند بنی اسرائیل بآن و علم نبودند
از آن خبر نیافتند و آن این بود که رسولی که آمد بنود در وقت شدن و جامه فرش بود و دانستم که اثر قدم او سبب خبر میرسد
شود فقبضت پس قبض کردم و گرفتم بکف دست قبضة مقدار یکمشت من اثر الرسول از نشان آن رسول که مر تو میدیدیم غیر از خاک
قدم اسب جبرئیل فنبذتها پس در افکندم او را در درون گوساله که از حلی و زیور آن ریخته بودم و بجهت این گوساله زنده شد و باواز
آمد و بنی اسرائیل را بعبادت آن خواندم و ایشان اطاعت قول من کردند و کذلک و همچنین که گفتم سولت لی بیاراست برای من و در
نظر من نیکو ساخت نفسی نفس من از حضرت امام جعفر صادق منقولست که موسی قصد قتل سامری کرد از حق تعالی وحی آمد که او را مکش
که صفت سخاوت بر او غالبست و چون از سخای او مردمان مستفیدند پس نفع حیات او را باز نتوان داشت و بواسطه آن از قتل او ممنوع شد
قال گفت مر سامری را فاذهب پس برو بیرون رو از میان ما فان لک پس بدرستی که هست مر ترا از عقوبت فی الحیوة در زندگانی دنیا
ان تقول آنکه گویی بهر کس که نزد تو آید لا مساس نیست مس کردن مرا تو و مس نمودن تو مرا یعنی از نزدیک من دور شو
چو بحکم الهی و غضب موسی مقتضا این بود که هرکه او را مس کند یا او کسی را مس کند هر دو را تب گیرد پس مردمان بجهت این از او متنفر شدند و
تحلم او کردند و او تنها چون حیوانات وحشی در صحرا میگشت و هر کس را که از دور میدید مبالغه میکرد که نزدیک من میا و در بعضی تفاسیر آمده که او
سامری نیز چنین بودند و درین زمان نیز هستند و این حال او امد و این الحش عقوبت بود مر سامری را در دنیا و ان لک و بدرستی که مر ترا
موعدا وعده در آخرت که لن تخلفه خلاف نکنند با تو درین بلکه آنرا بجه و فا رسانند بعد از عقوبت دنیا پس تو زیانکار دنیا
و آخرت باشی و ذلک هو الخسران المبین و انظر الی الهک الذی و نگاه کن بآن معبودی که ظلت علیه بودی همه روز بر پرستش او
عاکفا مقیم و مجاور لنحرقنه هر آینه بسوزانیم او را باتش و این مبنی بر قول کسیست که میگوید گوشت و پوست بود
بریزه ریزه کنیم و این گفتار کسیست که آنرا جسدی بی روح داند ثم لننسفنه پس بپراکنده سازیم خاکستر ریزهای او را فی الیم
در دریا نسفا پراکنده ساختنی تا بدانند که آنچه توان سوخت یا ریزه توان ساخت صفت الوهیت بر او اطلاق کردن چون جهل محض

تعبدونها پس گوساله پرستان خطاب کرد که انما الهکم جز این نیست که معبود شما که مستحق عبادت است الله الذی آن خدایست که لا
اله الا هو نیست معبودی بحق بجز او وسع فرا رسیده است کل شیء بهمه چیز علما از روی دانش یعنی خدای بحق آنست که علم او احاطه کرده
باشد بهمه اشیا پس موسی بفرمود تا آن گوساله را بسوختند بعد از آن حق سبحانه حبیب خود را خطاب میکند که کذلک نقص علیک مانند این قصه موسی را
که بر تو خواندیم میخوانیم بر تو من انباء ما قد سبق از خبرهای آنچه تحقیق پیش گذشته از قرون سابقه و قصص و اخبار ایشان تا معجزه
نبوت تو بود و زیادتی علم تو و قد آتیناک و بدرستی که داده ایم ترا من لدنا از نزدیک خود ذکرا یادبودی که موجب شرف تو و یاد
عالمیان است یعنی قرآن که مشتمل است بر قصه ها و خبرها که سزاوار است که دران تفکر کنند و بان عبرت گیرند و تنکیر ذکرا جهة تعظیم است یعنی
ذکری بزرگوار و تذکره عالیمقدار که موجب نجات و سعادت دارین است هر کسی را که رو بدو آورد و بان پند گیرد من اعرض عنه هر که روی گرداند
از ذکر که جامع وجوه سعادت و نجات است فانه پس بدرستی که آن اعراض کننده و روی گرداننده ازان یحمل یوم القیمة بر دارد در روز
رستخیز وزرا باری گران که آن عقوبت عظیم است بر وی پس آن اعراض کننده در روز قیامت حامل عقوبت گناه خود باشد و برداشته بار
کردار خود خالدین فیه که جاوید باشند او و امثال او دران وزر یعنی عقوبت و عذاب ابدی گرفتار گردد و هرگز ازان خلاصی نیابد و ساء لهم
و بدست مر ایشانرا یوم القیمة حملا در روز قیامت بار ایشان که جزای ایشان کفر و تکذیب است یوم ینفخ فی الصور در آنروز که دمیده شود
در صور یعنی اسرافیل بصور دمد و نحشر المجرمین و حشر کنیم ما گناهکاران را که مشرکان اند و روز نبوت پیغمبر صلی الله علیه وآله و تصدیق نکردند
یومئذ در آنروز زرقا در حالتی که کبود چشمان باشند که بدترین رنگ چشم است نزد عرب زیرا که رومیان که دشمن ترین ایشانند این صفت
دارند لهذا در صفت عدو میگویند که فلان جگر سیاه دارد و شارب زرد و سرخ و چشم کبود و همه از صفت رومیان است و همچنین گویند
زرقه عین علامت و زرقیانست سواد وجه نیز علامت ایشان خواهد بود کقوله تعالی وجوههم مسودة و گویند مراد بزرقا عین نابینایست یعنی
ایشانرا در قیامت نابینا محشور سازند کقوله تعالی نحشرهم یوم القیمة اعمی یتخافتون بینهم پنهان و آهسته گویند در میان خود یعنی بجهة
شدت اهوال آنروز زهره آن نخواهند داشت که آواز بر دارند بلکه باهستگی بایکدیگر گویند ان لبثتم درنگ نکردید در دنیا یا در قبر الا عشرا
مگر ده شبانه روز یعنی در جنب درازی مدت آخرت و درازی لبث ایشان در دوزخ کوتاه شمرند مدت لبث خود را در دنیا بجهة شدت
هول و عذاب آنروز مدت دنیا را فراموش کرده باشند و گویند مراد از عشرا از نفخه اولی است تا ثانیه که چهل سالست و همه آنگاه در حالت
معذب نبوده باشند بر ایشان آسان گذشته باشد و پنداشته باشند که ده روز بیش نبوده همچنانکه کسی که تنعم میکند زمان مرور را
اندک می نماید و یا مراد مکث ایشانست در قبر چه عذاب قبر نسبت بعذاب آخرت سهل و آسان مینماید باشند بر وجهی که گویا در خواب
بوده اند و بر هر تقدیر حق تعالی میفرماید که نحن اعلم ما داناتریم بما یقولون بآنچه گویند بایکدیگر از تعیین مدت لبث اذ یقول وقتی که گویند
امثلهم طریقة تمامترین ایشان از روی رای و عقل که ان لبثتم درنگ نکردید در دنیا یا در قبر الا یوما مگر روزی یعنی مدت
یا در قبر مقدار یک روز بیش نبوده زیرا که یوم واحد و عشر را هرگاه که قیاس کنند بروز قیامت و آنچه مر ایشانراست از عذاب دایم یوم واحد
نسبت آن اقرب از عشر باشد و مثل اینست قوله تعالی قالوا لبثنا یوما او بعض یوم آورده اند که مشرکان قریش از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله
پرسیدند که حال کوهها با وجود صلابت و عظمت در قیامت چگونه خواهد بود این آیه آمد که و یسئلونک عن الجبال و میپرسند ترا از کوهها

حال کوهها فقل پس بگو ینسفها ربی نسفا در جواب ایشان که بقدرت کامله ینسفها پراکنده سازد کوهها را نسفا پراکنده ساختنی و خاشاک
ریگ روان آنرا در اقطار عالم پراکنده سازد و در روایت آمده که اول از بیخ بر کند پس اجزای آنرا ریزه ریزه گرداند تا چون ریگ شود و هم
انگاه باد در او وزد و پراکنده سازد تا از او مستغرق سازد و در تبیان گفته که کوهها را از اماکن خود شان بر دارد و در دریا اندازد فیذرها
پس بگذارد قرار گاه آنها را که زمین است قاعا در حالتی که قاع بود از نباتات صفصفا هموار که اصلا نشیب و فراز نداشته باشد
لا تری فیها عوجا نمی بینی دران هیچ اعوجاجی و کجی و لا امتا اندک بلندی و جای بلند بسیار یومئذ در آنروز پراکنده کرده زمین
یتبعون الداعی پیروی کنند همه مردمان خواننده خود را یعنی اسرافیل که او با آواز بلند همه مردم را بخواند ایشان از هر طرف که باشند
متوجه بجانب او شوند لا عوج له هیچ میل کج نباشد مر او را یعنی هیچکس نتواند که عدول کند و منحرف شود از خواندن او و بجانب او
همه انقیاد او نموده توجه بصوب او نمایند مؤمنان بسرعت و کافران بدرنگ و یا اسرافیل عدول نکند از احدی بلکه همه را بحشر قیامت
خواند و خشعت الاصوات و پست شود آوازها للرحمن از برای خدای بخشنده بجهت عظمت و مهابت او و بجهت سخن گفتن او فلا تسمع پس
نشنوی تو در آنروز الا همسا مگر آوازی نرم و سخنی آهسته بجهت هول و هیبت ایشان یومئذ در آنروز لا تنفع الشفاعة
سود نداشته باشد در خواست کسی الا من اذن له مگر که دستوری دهد مر او را در شفاعت کردن الرحمن خداوند بخشاینده و رضی له
و پسندد برای او قولا سخنی را در باب شفاعت یعلم میداند خدای ما بین ایدیهم آنچه پیش ایشانست از امور آخرت و ما خلفهم
و آنچه پس ایشانست از کارهای دنیا و از امور ماضیه و احوال مستقبله و یا همه اقوال و افعال ایشان از قبل از خلق ایشان و در زمان
حیات و یا در حال ممات و لا یحیطون به علما و احاطه نتوانند کرد عالمیان بوی بذات خدای تعالی علما از روی دانش یعنی هیچکس از مخلوقات علم
بذات او سبحانه و با علم ایشان فرا نمیتوانند رسید بمعلومات او سبحانه و عنت الوجوه و خوار و ذلیل باشند رویها مراد اصحاب
رویهاست یعنی در روز حشر همه مردمان ذلیل و خوار باشند للحی القیوم مر خدای زنده پاینده را همچو اسیران در دست پادشاه قهار و تخصیص وجه
بجهت آنست که اثر مذلت و خشیت در روی ظاهر میشود زیرا که محل معظم حواس است و نزد بعضی این آیه مخصوص است بمجرمان و مشرکان
یا ملوک و سلاطین که در دنیا عزیز و ارجمند بودند و در آخرت ذلیل و خوار باشند و قد خاب من حمل ظلما و بدرستی که بی بهره ماند و نومید گشت
بر داشت بار ستم را و من یعمل من الصالحات و هر که کند کارهای ستوده و شایسته و هو مؤمن و حال آنکه او گرونده باشد بخدا و بنبوت
جمیع انبیا چه در صحت طاعات و قبول خیرات ایمان شرطست فلا یخاف پس نترسد دران روز ظلما از ستم و بیداد که منع ثواب
او باشد برایمان و عمل صالح و لا هضما و نه از شکست که آن نقصان ثواب باشد بران بلکه ثواب او را بر وجهی که موافق اعمال او باشد
و فراخور احوال او باو رسانند بی کسر و نقصی و بروایت ابن عباس نترسد که از حسنات او چیزی کم کنند و از سیئات او افزایند و یا او
بعملی که نکرده باشد بازخواست نمایند و کذلک و همچنین مثل این آیات و عید آمیز انزلناه فرو فرستادیم کتابرا قرآنا عربیا
در حالتی که قرآنیست بلغت تازی یعنی همه آنرا بدین و تیره نازل فرمودیم و صرفنا فیه و مکرر گردانیدیم در وی من الوعید از آیات وعید
بوجوه مختلفه چون غرق طوفان و رجفه و صیحه و خسف و مسخ لعلهم یتقون شاید که بپرهیزند مشرکان و عاصیان و بترسند از آنکه این نوع عذابها بر ایشان
نازل شود و بدین جهت از کفر و عصیان مجتنب شوند او یحدث یا احداث نماید یعنی مجدد گرداند قرآن لهم بر ایشان ذکرا پندی و عبرتی چون استماع

اگر معتقد بمعنی اگر از عصیان باز نه ایستند پس از قبل از آن مرت کرفته برسند و قصوری در طغیان ایشان مبداید فتعالی الله پس بلند مرتبه
است خدای تعالی از صفات مخلوقات و چون ذات و صفات او از مماثله مخلوقات متعالیست پس قران که کلام اوست مماثل کلام
مخلوقات نباشد الملک پادشاه دنیا و آخرت که نافذ است در هرچه امر کند و هرچه ازان نهی نماید الحق ثابت در ذات و صفات خود
آورده اند که چون جبرئیل بر وی نازل شدی و آیتی از قرآن بحضرت رسول صلی الله علیه وآله خواندی آنحضرت پیش از اتمام آن از خوف آنکه مبادا چیزی از آن
فوت کند با جبرئیل فرمودی این آیه آمد که ولا تعجل و شتاب مکن بالقرآن بقراءت قرآن من قبل ان یقضی الیک وحیه پیش از آنکه ادا کرده
شود بسوی تو وحی آن و گویند معنی آنست که چون آیتی مجمل بر تو نازل شود بر اصحاب مخوان تا بیان آن بتو فرود آید وقل رب و بگو ای پروردگار
من زدنی علما بیفزای مرا دانش باحکام شرع بنزول سوره و آیتی بعد از آیتی و یا زیاده کن حفظ مرا تا فراموش نکنم آنچه بمن وحی میکنی بعد از آن
بجهت تنبیه حضرت بر عدم ترک اولی حکایت آدم ع برای او بیان میفرماید بقوله ولقد عهدنا الی آدم و بدرستی که ما عهد کردیم بسوی آدم
من قبل پیش از زمان و عهد بمعنی امر است یعنی امر کردیم او را که گرد درختی که بقول اشهر درخت گندم است نگردد و از آن
نخورد فنسی پس فراموش کرد یعنی گذاشت آن امر را و بخورد از آن درخت ولم نجد له و نیافتیم مر او را عزما ثابت قدمی در التزام امر و بنابر آن از
اولوا العزم نبود و چون بدلایل عقلیه ثابت شده که انبیا معصومند از جمیع گناهان صغیره و کبیره و سهو و خطا و نسیان پس مراد باین عهد نهی تنزیهی
و ترک اولی و نسیان بمعنی ترک و عدم عزم او بران بر سبیل امید یعنی آدم ترک اولی نمود و عزم را جزم نکرد بر آنکه آنرا نخورد بلکه همه انبیا اینچنین نموده
واذ قلنا و یاد آور این را که چون گفتیم للملائکة مر فرشتگان را اسجدوا لآدم سجده کنید مر آدم را سجده تحیت و کرامت پس سجود
فسجدوا پس سجده کردند همه ایشان الا ابلیس مگر دیو رانده از رحمت ابی که سر باز زد از سجده فقلنا پس گفتیم یا آدم ان هذا
ای آدم بدرستی که این دیو پر تلبیس ابلیس است عدو لک دشمن است مر ترا ولزوجک و مر زن ترا که حوا است فلا یخرجنکما پس باید که بیرون
نکند شما را یعنی سبب بیرون کردن شما نشود من الجنة از بهشت و مرتکب آن نخورا از بهشت بسبب قبول وسوسه که در شما باید فتشقی پس تو در رنج افتی
یعنی چون از بهشت بیرون روی گرفتار شوی بانواع محنت و بلیت و معصیت و آفت که لازم دنیاست ان لک بدرستی که مر ترا است در
بهشت الا تجوع فیها که گرسنه نشوی در او زیرا که جمیع نعم مرغوبه در وی مهیا ولا تعرى و برهنه نگردی زیرا که از ملبوسات آنچه
شاید در او موجود است وانک لا تظمأ فیها و بدرستی که تو تشنه نشوی در آن چه آن مشتمل است بر چشمهای جاری ولا تضحی و در آفتاب بنا گرم
که سایه بهشت زوال ندارد و آفتاب در وی راه ندارد و در بیرون بهشت این نعمتها میسر نیست ابن جبیر روایت کند که چون آدم ع بزمین
آمد جبرئیل بفرمان الهی گاوی سرخ برای کشت کردن آورد و آدم از بهشت آدم بآن گاو کشت میکرد و زمین را میشکافت و عرق از پیشانی
میریخت و میگفت این شقاوت که حق تعالی مرا گفت فلا یخرجنکما من الجنة فتشقی مرویست که چون ابلیس مبتلا شد و از سجود آدم مسخ گشت
بسخط الهی و غضب ربانی پیوسته در اندیشه آن بود که بنوعی کند که آدم را از اوج عزت بچاه مذلت رساند آخر بوسیله مار و طاوس چنانچه
در سوره البقره و اعراف گذشت در بهشت آمد فوسوس الیه الشیطان پس وسوسه کرد بسوی آدم دیو بچه که با حوا ملاقات کرد و او را از مرگ
بترسانید و حوا آنرا با آدم باز گفت آدم از مرگ بسیار ترسان شد و چون ابلیس یافت که آدم ازین خایف گشته بصورت پیری آمده خود را
با و نمود آدم تضرع و طریق زاری علاج مرگ طلبید قال یا آدم گفت ابلیس ای آدم علاج این مرض خوردن میوه شجرة الخلد است که آن جنت

کندم

گندم است و بعد از آن گفت هل ادلک آیا دلالت کنم ترا علی شجرة الخلد بر درخت جاویدی که هرکه از آن بخورد هرگز نمیرد وملک
لا یبلی و دولت که نم ها پادشاهی که زوال بدان نرسد مرویست که ابلیس آدم را گفت که در بهشت احوال تو چیست گفت همه نعم بهشت
مرا مباح است از خوردن و آشامیدن و پوشیدن و نشستن و هیچ چیز از آن مرا منع نکرده مگر یک درخت که مرا گفته اند که از آن
نخورم ابلیس در حال گفت که من ترا راه نمایم بدرخت خلد که هرکه از آن بخورد جاوید در بهشت بماند و هرگز گرد زوال پادشاهی و دولت
و پادشاهی ترا دلالت کنم که هرگز آخر نشود آدم گفت آن کدام درخت است ابلیس اشارت بدرخت گندم کرد آدم گفت مرا از آن
منع کرده اند و هرگز از آن نخورم ابلیس سوگند خورد که غرض من ازین نصیحت تست و من بجز از خیرخواهی تو چیزی دیگر نمیخواهم آدم ظن
آن برد که هیچکس سوگند بدروغ نتواند خورد و بجهت این از سوگند او فریب خورد فاکلا پس بخوردند آدم و حوا منها از آن درخت
یعنی از میوه آن فبدت لهما پس آشکارا شد مر ایشان را سوآتهما عورات ایشان آورده اند که بعد از خوردن آن بادی برآمد و تاج از سر ایشان
بربود و حله بهشت را از ایشان برکند و ایشان برهنه بماندند وطفقا یخصفان و در ایستادند و میچسبانیدند علیهما بر عورات خود
من ورق الجنة از برگ درخت تا پوشیده شود چشم ایشان و بر عورت یکدیگر ننگرند و آن برگ انجیر بود وعصى آدم و خلاف کرد
آدم ربه پروردگار خود را یعنی امر سنت او را که آن نخوردن میوه آن درخت بود فغوی پس بی بهره ماند از مطلوب خود که جاوید
بود یا از وجه اصلح که آن امتثال امر مندوب بود و معصیت بمعنی مخالفت امر است مطلق خواه واجب و خواه سنت پس مستلزم ترک واجب
نباشد که منافی عصمت است و چون بادله عقلیه معلومست که انبیا مخالفت امر واجب نکنند بجهت منافات آن با عصمت پس مراد از عصیان
اینجا مخالفت آدم است در امر سنت و نزد تفصیل این مبحث در منهج الصادقین مسطور است و در سوره البقره مذکور شده
چون آدم ع ترک مندوب نمود حق سبحانه امر فرمود که از بهشت بیرون آمد و بزمین رو و آدم و حوا کرفته از بهشت بیرون
آمد و بدار الابتلاء دنیا هبوط کرده مدت دویست سال تضرع و زاری میکرد و توبه و انابت مینمود و آخر بحضرت رسالت صلی الله
علیه وآله و آل اطهار او را شفاعت آورد ثم اجتباه پس برگزید او را ربه پروردگار او یعنی نزدیک گردانید او را برحمت
خود بوسیله توفیق توبه و شفاعت حضرت خاتمیت صلوات الله علیه وآله فتاب علیه پس قبول کرد توبه او را وهدى و راه نمود یعنی توفیق
او را ثبات بر توبه از ترک اولی یا دلالت کرد او را بکلماتی که آن سبب قبول توبه شد فتلقى آدم من ربه کلمات فتاب علیه قال گویند
مر آدم و حوا را بعد از خوردن درخت گندم اهبطا منها فرو روید از بهشت بزمین جمیعا همه با هم گویند خطاب با آدم و حوا و ابلیس است و مار
و طاوس و تفصیل این حکایت در سوره البقره گذشته و در مجمع البیان برحمت تحریر پذیرفته و چون آدم و حوا اصل ذریت بودند
از جهة ایشان نازل منزله جمیع آدمیان گردانید و خطاب فرمود که بعضکم بعضی از شما ای آدمیان لبعض مر برخی دیگر را عدو دشمن بود
بحکمت امر معاش چنانکه حالا بر آنند از نزاع و خلاف و گویند خطاب با آدم و ذریه ابلیس است که دشمن یکدیگرند و موید قول اول
فاما یأتینکم پس اگر بیاید بشما وقتی که در زمین باشید منی هدى از نزدیک من هدایتی راه نماینده از کتاب و رسول فمن اتبع هداى
پس هرکه پیروی کند آن راه را فلا یضل پس گمراه نشود در دنیا ولا یشقى و برنج نیفتد در عقبی یعنی بعقوبت و عذاب دنیا و آخرت گرفتار
نشود و بگو در هر دو سرا مرتبه مخاطب باشد نقلست از ابن عباس که حق تعالی ضامن شده مر کسی را که قران بخواند و بدان عمل کند که هرگز در دنیا گمراه

نشود و بمقصد رسد و در آخرت بشقاوت و رنج گرفتار نگردد و بعد از آن این آیه تلاوت کرد که فمن اتبع هدای فلا یضل ولا یشقی و من اعرض
و هر که روی بر تابد عن ذکری از هدی که سبب یاد کردن من است و داعی بعبادت من یا اعراض کند از ذکر من که قرآنست فان له
پس مر او راست معیشة ضنکا زیستنی تنگ و زندگانی سخت در دنیا زیرا که همت او مصروف خواهد بود بجمع مال دنیا
و حطام آن بنا بر این جهت همیشه در مهلکه حرص گرفتار خواهد بود بر ازدیاد آن و خایف بر نقص و تلف آن و متاسف و مغموم بر فوت و نقص
آن بخلاف آنکه طالب آخرتست چه او بجهت آنکه بنور رضا و تسلیم و صبر و قناعت و توکل بر او سبحانه آراسته است پس حق تعالی اسباب رزق وی را
با آسانی و سهولت باو میرساند و توفیق میدهد او را در معیشت و من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب و در حدیث قدسی واقع
شده که حق تعالی خطاب بدنیا کرد که ای دنیا خدمت کن کسی را که خدمت تو و طلب تو میکند و بروایتی ماثوره از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
مرویست که مراد بمعیشة ضنکا عذاب قبرست و فشار و تنگی آن بر وجهی که همه استخوانهای پهلوی از یکدیگر بدر رود و نود و نه
اژدها بر وی مسلط گردانند و هر یکی را هفت سر باشد تا او را میگزند و میدرند و میخورند و باز زنده میشود تا روز حشر و اگر از آنها یکی دم
در زمین دمد هرگز زمین نبات نرویاند و نحشره و حشر کنیم آن کس را که از ذکر ما اعراض کرده یوم القیمة در روز رستخیز اعمی
در حالتی که نابینا باشد و هیچ چیز نبیند مگر جهنم و اصناف عقوبات آنرا قال گوید رب لم حشرتنی ای پروردگار من چرا حشر
کردی مرا اعمی نابینا و قد کنت بصیرا و بتحقیق که بودم در دنیا بینا یا اکنون از قبر برداشتم بینا بودم معاویة بن عمار از حضرت ابی عبد الله
علیه السلام پرسید که چه میگویی در حق مردی که حج نکرده باشد با آنکه استطاعت دارد فرمود او از جمله کسانی باشد که حق تعالی در باره او
میفرماید که و نحشره یوم القیمة اعمی گفتم سبحان الله او کور محشور شود فرمود حق تعالی او را نابینا سازد تا راه نبرد بطریق بهشت چنانچه
اگر در دنیا بطریق خیر راه نیافته و چون او گوید که چرا باین صفت محشور شدم قال گوید حق تعالی در جواب او کذلک همچنین بود فعل تو
یعنی همچنانکه در دنیا چشم از طریق خیر پوشیدی و باز از راه راست که طریق بهشت است امروز چشم ترا بپوشانیدیم زیرا که اتتک آیاتنا
آمد بتو آیتهای کتاب ما با دلایل قدرت و وحدت ما فنسیتها پس فراموش کردی و ترک آن نمودی و از آن چشم بر هم نهادی و در
تامل نکردی و کذلک و همچنانکه ترک کردی ظاهره مارا الیوم تنسی امروز ترک کرده شدی در جایی که راه بیرون شدن از آن میسر نیست
در عذاب ابد گرفتار گشتی و کذلک و مانند اینکه جزا میدهیم کسی را که او اعراض کننده است از آیات روشن ما نجزی پاداش میدهیم
من اسرف هر کرا که از حد در گذشته بشرک و کفر و توغل در شهوات باطله و لم یؤمن و نگرویده بآیات ربه بآیتهای پروردگار
خود بلکه تکذیب نموده او را و از آن مخالفت کرده و لعذاب الآخرة و هر آینه عذاب آن سرای کوری و عذاب ابدیست اشد
سخت تر است از معیشت ضنک این سرای و ابقی و پاینده تر از آن بجهت عدم انقطاع آن افلم یهد لهم آیا راه ننمود مشرکان
قریش را و طریق عبرت بر ایشان روشن نساخت کم اهلکنا قبلهم بسا هلاک کردیم پیش از ایشان من القرون از اصحاب قرنهای
گذشته چون عاد و ثمود بجهت تکذیب و عناد ایشان یمشون میروند کفار مکه یعنی تاجران ایشان بوقت تجارت بشام و
فی مساکنهم در مسکنهای ایشان چون احقاف و دیار حجر و علامات هلاک و عذاب ایشان می بینند ان فی ذلک بدرستی که در آن هلاک
و عذاب لآیات هر آینه نشانهاست برای عبرت گرفتن لاولی النهی مر خداوندان عقول صافیه را و لولا کلمة و اگر نه سخنی است

سبقت

سبقت حکمی گذشته بر این فرمان من ربک از پروردگار تو بعذاب منکران این امت را با آخرت افکند تا از نسل ایشان مومنان بیرون
آیند لکان هر آینه بودی مثل آنچه نازل شد بر عاد و ثمود لزاما لازم این امت که هیچ یک نگذاردی از ایشان را
تا مهلتی و اجل مسمی و اگر نبودی حکم مدتی نام برده شده و مقرر شده که قیامت یا واقعه روز بدر هر آینه قبل از آن وقت معین
بر کفار نازل شدی هیچ عذابی که بر عاد و ثمود نازل شد لیکن چون حکم ما تعلق گرفته که قبل از اجل مسمی عذاب واقع نشود از آنجهت عذاب
از ایشان متاخر شده و چون مآل و حال کفار عذاب و نکالست فاصبر پس شکیبا باش ای محمد علی ما یقولون بر آنچه میگویند اهل شرک
از تکذیب و طعن قرآن تا وقتی که بعقوبت ایشان حکم الهی در رسد و گویند که این آیه بآیة السیف منسوخ است و سبح و نماز گذار بحمد
ربک در حالتی که آن نماز مقترن باشد بحمد پروردگار تو یعنی در وقت نماز حمد گوی مر خدای را که ترا توفیق هدایت داده و یا منزه دان او را از
شرک و سایر آنچه کفار نسبت باو میدهند از نقص و عیب در حالتی که حامد او باشی بر هدایت کردن او ترا و صحیح و اکثر آنست که مراد
که نماز بگذار مقترن بحمد قبل طلوع الشمس پیش از برآمدن آفتاب یعنی نماز صبح و قبل غروبها و پیش از غروب آن یعنی نماز ظهر و عصر در
نصف النهار است و یا وقت عصر فقط و من آناء اللیل و از ساعات شب و من معز ابتداست یعنی در اول ساعتهای شب فسبح پس
نماز گذار مراد نماز مغرب و عشاست و نزد ابن عباس مراد بآناء اللیل جمیع نمازهای شب است از فرض و سنت و اطراف النهار و در اطراف
روز یعنی وقت نماز صبح و ظهر بجهت مزیت فضیلت است بر باقی نماز و یا مراد نماز عصر است و جمعیت اطراف بجهت وسعت
و سعت دادن آن در هر جزئی از اجزاء زمان حاصل که نماز گذار در این اوقات لعلک ترضی شاید که خوشنود گردی و شود یعنی حق تعالی
ترا خوشنود سازد بمثوبات جلیله و حفص بفتح تا میخواند یعنی تا خشنود شوی بکرامتی که حق تعالی بتو کرامت فرماید و آن شفاعت است
و نکته و لسوف یعطیک ربک فترضی تقویت این قول میکند و جمعی که حمل تسبیح بر ظاهر خود میکنند میگویند مراد مداومت
بتسبیح و تحمید در عموم اوقات از ابو رافع رضی الله عنه منقولست که مهمانی بنزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و در خانه چیزی نبود که بدان
اصلاح شان مهمان کنند مرا نزد یکی از یهودان فرستاد که او را بگو که محمد میگوید مهمانی بمنزل ما نزول کرده و در خانه چیزی نمی یابم که بآن
شرایط مهمانی بتقدیم رسانم قدری آرد بما بفروش تا چون هلال رجب برسد بهای آن بفرستم من پیغام بیهود رسانیدم گفت نمیفروشم
و معامله نمیکنم مگر آنکه چیزی را رهن من کنی من مراجعت کرده صورت حال بعرض حضرت رسانیدم فرمود که بخدا سوگند که اگر با من
معامله کردی حق او را ادا کردمی پس زره خود را بمن داد تا نزد او گرو نهادم و این آیه جهت تسلی دل مبارک آنحضرت نازل شد که و لا
تمدن عینیک و باز مکش نظر و هر دو چشم خود را الی ما متعنا به بسوی آنچه بر خوردار گردانیده ایم بآن ازواجا منهم اصنافی را
از کفار چون بت پرستان و یهودان و ترسایان و یا منکر با آنچیزی که بر خوردار گردانیده ایم بآن برخی مردمانرا در حالتی که آن متمتع
و انواع نعم است که آن زینت و آرایش دنیاست از مطاعم و ملابس و مشتهیات نفسهای چه ما عطا نموده ایم بایشان زهرة الحیوة
الدنیا زینت و بهجت زندگانی دنیا را که مال و منال است لنفتنهم تا بیازماییم ایشانرا فیه در آنچیز یعنی بواسطه آن با ایشان معامله
آزمایندگان کنیم تا بر عالمیان ظاهر شود که شکر گذاران آن میشمایند یا نه اگر شکر گویند و مطیع و منقاد شوند نعمت را بر ایشان زیاده کنیم
و اگر کفران آن نمایند نعمت را از ایشان بگردانیم و بعذاب آخرت ایشانرا معذب سازیم از حضرت ابی عبد الله مرویست که چون این آیه

فرموده آنحضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که هر که بعزت و ارجمندی خدا متعزز و ارجمند نباشد بلکه خواهد که در تعزز بتمتعات مخلوق
شود و فقر و فاقه را وسیله ارجمندی خود کند با حسرت و ندامت از دنیا بیرون رود و هر که چشم خود را بر نعمتی دارد که در دستهای
مردمان است و تمنای آن کند همیشه در غم و اندوه باشد و آتش الم او را اشتعال رسد و هر که دیده نشود نعمتی که حق تعالی با وعطا فرموده باشد مگر در جا
خوردن و آشامیدن و پوشش نقص باشد در کار او خوش و مشرف بر عذاب چه آن زوال نعمت است و در دنیا و عقوبت در عقبی و نیز از آنحضرت
مرویست که در کسی منگرید که در نعمت و حطام دنیا زیاده از شما باشد بلکه در شخصی نگرید که در نعمت و وسعت رزق کمتر از شما باشد تا نعمت خدای را
بر خود حقیر ندانید و بشکر گذاردن آن قیام نمایید وَرِزْقُ رَبِّكَ و روزی پروردگار تو که روز بروز بتو میرساند و یا آنچه روزی داده ترا
از نبوت و هدایت و عزت و رفعت درجه تو بر جمیع انبیا خَيْرٌ بهتر از مالهای فانی که اسباب ایشان که بآن متمتعند وَأَبْقَى و باینده تر از آن چه مال
حلال که برکت آن بیشتر است از بقای مال حرام و با خیریت و بقای آن باعتبار آنست که اموال دنیویه در معرض فناست و نعیم اخروی متصف
ببقا در کشاف آورده که زهره در اصل بمعنی شکوفه است پس حق تعالی دنیا را شکوفه خوانده زیراکه تری و تازگی او و اسرع زمانی بیش نباشد و در
اندک زمانی پژمرده شود و میت گردد نظم مال جهان باغ تنعم شکوفه است کافر بجلوه دل برباید ز اهل جاه یکدفعه گنده و که فرو
ریزد از درخت بر خاک ره شود چو خس و خار پایمال اهل کمال در دل خود جا چرا دهند از آنکه دمبدم زیانست آفت زوال
بر خوان که نعیم دنیویه با وجود فنا و زوال آمیخته است بانواع غصه و مستلزم اصناف بلیت و با وجود این مانع بر داشتن توشه آخرت و موجب
و صولت جحیم و الیم و سعادت سرمدیه از جهت حضرت عزت حبیب خود را نهی فرموده از آن تا امت عالی همت اقتدا باو نموده
از آن بر آیند و معارج رفعت و قرب ترقی نموده برسند بریاض جنت که مشتمل است بر جمیع لذات ابدیه و بواسطه همین اهل
البیت اجاد بطاعت و عبادت که سرمایه نعیم سرمدیه است امر فرموده وَأْمُرْ أَهْلَكَ و امر کن اهل بیت خود را بِالصَّلَاةِ بنماز بعد
انکه ماموری بنماز در ایشان بجمیع مکلف اهل خود را بآن امر نمای ابو سعید خدری روایت کند که چون این آیه نازل شد حضرت رسالت
مدت نه ماه هر وقت نماز بدر خانه امیر المؤمنین و فاطمه زهرا صلوات الله علیهما آمده باواز بلند میگفت الصلوة رحمکم الله انما یرید الله
لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا از حضرت ابی جعفر علیه السلام آورده اند که حق تعالی پیغمبر خود را فرمود که مخصوص کند اهل
خود را بنماز و آن سایر مردمان علی العموم در کریمه اقیموا الصلوة و بعد از آن امر فرموده باشان علی الخصوص بر اداء آن و در تبیان نیز آورده
که هر گاه آنحضرت را بلا و مشقتی میرسید ایشان را بنماز فرمودی و این آیه را بر ایشان خواندی که وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا و صبر کن
بر نماز یعنی مداومت نما بر امر نماز و بر ادای آن بکر بن عبد الله مزنی روایت کرده که هر گاه فقر و احتیاج باهل بیت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله رسیدی
حضرت صلی الله علیه و آله بایشان میگفت که برخیزید و نماز کنید که حق سبحانه و تعالی باین امر کرده است رسول خود را حاصل که سبحانه رسول خود را فرموده
که با اهل بیت اقبال کن بر صلوة که معظم عبادتست و هراسی دین و بوسیله آن استعانت نمای بر فقر و فاقه و مکین مشو بامر رزق و معیشت
لَا نَسْأَلُكَ نمی خواهیم از تو رِزْقًا روزی دادن بعضی از تو سوال روزی دادن نمیکنیم بر خود و کسان خود و تکلیف نمیکنیم که خود را و اهل خود را روزی
ده نَحْنُ نَرْزُقُكَ ما روزی میدهیم ترا و ایشان را برای نماز و تهیه اسباب نماز فارغ البال باش وَالْعَاقِبَةُ و سر انجام پسندیده لِلتَّقْوَى
مر خداوندان پرهیزگاری راست پس فکر نعمت را از دست مده که ما ضامن متقیانیم کما قال الله تعالی وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَل لَّهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ

آورده اند

آورده اند که مشرکان با وجود معجزات بینه که ایشان را مشاهده نموده بودند بسبب فرط عناد و ترک انصاف آن را اعتبار نکرده و انکار آن مینمودند و اقتراح معجزه دیگر از حضرت رسالت
میکردند چنانچه حق فرموده وَقَالُوا و گفتند مشرکان لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ چرا نمی آرد محمد آیتی و معجزه مِّن رَّبِّهِ از پروردگار خود چون ازو بحد
تعجیم از و ظاهر میکند أَوَلَمْ تَأْتِهِم آیا نیامد در قرآن بَيِّنَةُ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ و بیان آنچه در کتابهای پیشین است که توریة و انجیل است از اخبار
متقدم بتکذیب انبیاء و هلاک قومی که بعد از ظهور معجزات اقتراح آیات کرده و هلاک شده و بشنیده اند از اهل کتاب بیان آنچه در توریة و انجیل است از
صفت محمد و بشارت قدوم او وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُم و اگر ما هلاک کردمی کفار مکه را بِعَذَابٍ بعذابی از نزد خود بسبب کفر ایشان مِّن قَبْلِهِ پیش
از بعثت محمد صلی الله علیه و آله یا پیش از نزول قرآن لَقَالُوا هرآینه گفتندی در وقت نزول عذاب رَبَّنَا ای پروردگار ما لَوْلَا أَرْسَلْتَ
إِلَيْنَا رَسُولًا چرا نفرستادی بما فرستاده از نزد خود تا ما را بطاعت خواندی فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ پس پیروی میکردیم آیتهای ترا که باو میفرستادی مِن
قَبْلِ أَن نَّذِلَّ پیش از آنکه خوار شویم در دنیا بقتل و اسارت وَنَخْزَىٰ و رسوا گردیم در قیامت در آتش دوزخ بانواع عقوبت پس بجهت قطع بهانه ایشان پیغمبر
و قرآن فرستادیم و ایشان منقاد و ورزیده نگشتند و بجحود و انکار در آمدند قُلْ بگو ای محمد بایشان كُلٌّ هر یکی از ما و شما مُّتَرَبِّصٌ منتظر است مآل حال
یکدیگر را یعنی شما انتظار میبرید بحجت ما وقوع حوادث را و ما انتظار میکشیم عقوبت شما را و فتح و نجات خود را فَتَرَبَّصُوا پس انتظار برید بدین اموری که
امرست و مراد تهدید و وعید است یعنی منتظر باشید فَسَتَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید یعنی در قیامت معلوم کنید که مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ
کیست از ما و شما خداوندان راه راست و دین مستقیم وَمَنِ اهْتَدَىٰ و کیست راه یافته بحق و رسیده بمطلوب و مقصد خود که آن مرتبه علیا و درجه
قصوی است نزد حق تعالی سورة الانبیاء علیهم السلام ابی بن کعب از حضرت سید انبیا صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سورة الانبیاء علیهم السلام
را بخواند حق تعالی روز قیامت حساب او را آسان کرده و هر پیغمبری که در قرآن اسم او مذکور است در آن روز با او مصافحه کنند و بر وی سلام
کنند و حضرت ابی عبد الله علیه السلام فرمود که هر که این سوره را تلاوت کند از روی شوق و محبت در روز قیامت رفیق جمیع پیغمبران باشد
در جنات نعیم و تا در دنیا باشد در چشم مردمان عزیز و معظم و با هیبت و شوکت باشد بسم الله الرحمن الرحیم
اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ نزدیک شد مردمان را وقت حساب ایشان که آن روز قیامت است و چون که هر چه آمدن آن محقق و متیقن است و آمدن
شدن آن متحتم و لازم در حکم آنست که گویا واقع شده و بفعل آمده از جهت آمدن آنرا بصیغه ماضی ایراد فرموده و از ابن عباس و غیره مراد
بناس کفار مکه اند و مؤید آنست که آنرا مقید ساخته بقوله وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ و ایشان در بی خبریند از حساب با غافل سینه خود مُّعْرِضُونَ اعراض کنندگان
از ایمان آوردن و تصدیق نمودن بآن و اگر مراد همه مردمان باشند معنی آن خواهد بود که همه مردمان معرضند از تفکر در آن و اندیشه کنند
در عاقبت خود و متنبه نمیشوند از تمت و خاتمه خود مَا يَأْتِيهِم نیامد بایشان مِّن ذِكْرٍ هیچ پندی مِّن رَّبِّهِم از پروردگار ایشان مُّحْدَثٍ
که آن نو فرستاده است بجهت تنبیه بر غفلت و جهالت ایشان إِلَّا اسْتَمَعُوهُ مگر که بشنوند آنرا از پیغمبر صلی الله علیه و آله وَهُمْ يَلْعَبُونَ
و حال آنکه ایشان از نظر کردن در آن و تفکر نمودن در عواقب خود بازی کنند که لَاهِيَةً قُلُوبُهُمْ در حالتی که مشغولست دلهای ایشان
بچیزی دیگر یعنی در حین استماع خود را مشغول بچیزی دیگر میدارند و در الفاظ و معانی آن تدبر نمیکنند تا بدانند که آن معجزی است و بآن مهتدی
شوند پس دل ایشان مشغول بود باموال دنیا و غافل از احوال عقبی وَأَسَرُّوا النَّجْوَى و پوشیده داشتند راز گفتن خود را یعنی مبالغه کردند
در پنهان آن الَّذِينَ ظَلَمُوا آنانکه ستم کردند بر خود بشرک و معصیت یعنی اهل شرک و کفر و طغیان پنهان از مسلمانان با یکدیگر میگفتند

هل هذا یعنی نیست محمد الا بشر مثلکم مانند شما در اکل و شرب و آمدن و شدن و رفتن و هیچ مزیتی بر شما ندارد و این بجهت این میگفتند
که اعتقاد ایشان آن بود که رسول نمی باید که بشر باشد و بجهت این الزام کردند که آنچه آنحضرت مینماید از انواع معجزات از قسم سحر است پس حق تعالی
از قول ایشان خبر میدهد که ایشان با ابنای جنس خود میگفتند أفتأتون السحر آیا میروید شما بجادوی یعنی در سر با یکدیگر میگفتند که شما قبول میکنید
او میخواند همه سحر است پس چرا میروید و متابعت میکنید و میشنوید و أنتم تبصرون و حال آنکه شما میبینید که او آدمی است مانند ما و فرشته نیست و سخن
سحر است حق تعالی پیغمبر خود را گویا خبر داد و فرمود که در جواب ایشان قال بگو و بعضی قال خوانده اند یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله در جواب ایشان گفت
ربی پروردگار من یعلم القول میداند گفتن هر گوینده را فی السماء والأرض در آسمانها و زمینها اگر بجهر گویند و اگر بسر پس میداند
گفتار سری شما را و بدان خبر دهد و هو السمیع و اوست شنوای گفتار گفتار را العلیم دانا باسرار ضمیر ایشان بل قالوا این اعراض است
از قول اول بقول دیگر اول نسبت سحر بقرآن دادند و بعد از آن اعراض کرده گفتند که قرآن أضغاث أحلام سخنان پراکنده است و پریشان
مانند خوابهای شوریده که آنرا اصلی نباشد پس از این نیز اعراض کرده گفتند که بل افتراه بلکه بر بافته است از نزد خود و بر خدا افترا کرده و
از این نیز اعراض کرده گفتند که بل هو شاعر بلکه او شاعر است و غیر کلام شعری میگوید و در خیال سامع می افکند معنی چند که هیچ حقیقتی ندارد و اینهمه
بجهت عجز و تحیر میگفتند و از سر جهل و سفاهت چه بدیهه عقل حکم میکند که این اقوال متناقض یکدیگرند و نقیض اسلوب قرآن چه قرآن مشتمل
بر معانی صحیحه و اخبار صادقه و تذکیر مواعظ حقه که راه نماینده بندگان است از هالکات دنیا و آخرت و رسانند ایشان بدرجات جنت و دعوی افترا
ایشان محض افتراست چه افترا امری ممکنست از هر فردی از افراد انسان و حال آنکه هیچکس قادر نیست که سوره بلکه آیتی از قرآن بگوید همچنانکه حق تعالی
ایشان را از آوردن مثل آن عاجز گردانیده بقوله فأتوا بسورة من مثله و فأتوا بعشر سور مثله مفتریات و قرآن و اسناد شعر نیز بآن باطل است چه
شعر کلام مقفی موزون است و قرآن بوزن اسلوب است حاصل که ایشان در امر حضرت رسالت متحیر گشته گاهی او را ساحر و گاهی مفتری و گاهی شاعر
و زمانی مفتری و نوبتی پریشان سخن میگفتند و بعد از آن از روی عناد و ضلال قوم خود گفتند که اگر چنین که میگوید نبی است فلیأتنا
بآیة پس باید که بیاورد برای ما آیتی کما أرسل الأولون همچنانکه معجزه کرد و فرستاده بودند پیغمبران پیشین مانند ناقه و عصا و ید بیضا و احیای
موتی حق تعالی فرمود که ما آمنت نگرویدند بآیات ما قبلهم پیش از کفار مکه من قریة أهلکناها از اهل قریه که هلاک
کردیم ایشان را از امم گذشته آیتهائی طلبیدند و بعد از ظهور آن ایمان نیاوردند و بجهت انکار و تکذیب هلاک شدند أفهم آیا پس ایشان
یؤمنون ایمان آورند اگر این آیتها را بایشان بنمائیم غیر ایمان نخواهند آورد و بآن بواسطه آنکه تمرد و عناد و استکبار ایشان از مشرکان گذشته
بیشتر است بعد از آن در جواب ایشان که میگفتند هل هذا الا بشر مثلکم فرمود که و ما أرسلنا قبلک و نفرستادیم پیش از تو پیغمبران را
الا رجالا نوحی مگر مردانی که وحی فرستادیم الیهم بسوی ایشان یعنی هیچ پیغمبر فرشته نبود بلکه همه بشر بوده اند تا میان ایشان و امم
بسبب جنسیت افاده و استفاده بر وجه تمام وجه گیرد فاسألوا أهل الذکر پس بپرسید از اهل کتاب که عالمند باخبار انبیا و همه
پیغمبران بشر بوده اند إن کنتم لا تعلمون اگر هستید که نمیدانید که رسول باید که بشر باشد و اعتقاد کرده اید که پیغمبر را چگونه خواب و خور باشد و در
تفسیر اهل البیت و جامع البیان و تبیان و ابو الفتوح مذکور است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که نحن اهل الذکر و [illegible]
امام جعفر صادق علیه السلام نیز مرویست بعد از آن نفی خواص ملکیه از انبیا کرده میفرماید که و ما جعلناهم و نگردانیدیم پیغمبران را

جسدا

جسدا لا یأکلون الطعام که نخورند خورش را و ما کانوا خالدین و بودند جاوید ماندگان در دنیا که هرگز نمیرند چه ایشان نیز میمردند
[illegible] ثم صدقناهم الوعد پس راست گردانیدیم ایشان را آن وعده که با ایشان کرده بودیم از غالبیت موحدان و مغلوبیت
مشرکان فأنجیناهم پس نجات دادیم انبیا را از عذاب و من نشاء و هر کرا خواستیم از مؤمنان و هر که در گذاشتن او حکمتی بود
یا آنکه بعد از این ایمان آرد و یا از ذریه او قبول ایمان کند و لهذا او سزاوار عذاب استیصال ایمن شدند و أهلکنا المسرفین و هلاک
کردیم اسراف کنندگان را در کفر و طغیان و شرک و عصیان بعد از آن ذکر نعمت خود میکند بر ایشان بانزال قرآن بقوله لقد
أنزلنا هر آینه فرستادیم إلیکم بسوی شما ای گروه قریش کتابا فیه کتابی که در وست ذکرکم شرف و بزرگواری که موجب نیکنامی
و آوازه شما باشد یا موعظه و پند شما در امر دین و دنیا أفلا تعقلون آیا در نمی یابید و تعقل نمیکنید در آن تا شما را بر آن دارد که بدان
بگروید و بدین آیه مر اهل قرآن را التشریف و تکریم تمام است و خیر الانام علیه الصلوة و السلام فرموده که اشراف امت من حاملان قرآنند و مؤید این
[illegible] و اکرام آورده اند که در ولایت یمن دهی بود که آنرا حضور گفتندی حق سبحانه و تعالی پیغمبری بدیشان فرستاد و نام او حنظله و سخن او را
بسمع قبول نشنیدند و چشم از معجزه او پوشیدند و در آخر او را بجور تمام بکشتند غضب بر ایشان بخت النصر را بر ایشان مسلط گردانید تا شمشیر در
ایشان نهاد و ندائی از آسمان برآمد که ای اهل قصاص پیغمبران بچشید که وقت قصاص شماست در آمد ایشان از کرده نادم شدند و آن ندامت
در آن وقت نفعی نکرد و تمامی هلاک شدند حق سبحانه از این خبر میدهد که و کم قصمنا و بسا در شکستیم من قریة کانت ظالمة از دهی که بود ظالم
ستمکاره بغیر پیغمبر کشتن اهل آن ده را که بکفر و شرک و طغیان متصف بودند و أنشأنا و پدید کردیم و آفریدیم بعدها پس از هلاک
آن ده قوما آخرین گروهی دیگر را بجای ایشان غرض از ذکر تهدید کفار عرب است و توعید ایشان که خداوندی که قادر بود بر هلاک
ایشان تواناست بر هلاک پس آیندگان فلما أحسوا بأسنا پس هنگام که اهل حضور را در یافتند عذاب ما را بغیر شدید
گردند که لشکر بخت النصر که ایشان را فرو گرفتند إذا هم ناگاه ایشان منها یرکضون از آن دیه برغبت تمام هزیمت میکردند و می
جهند و شتاب چهار پایان را میدوانیدند در نوقت ملایکه بطریق استهزا با ایشان گفتند لا ترکضوا متازید و برغبت مروید و بگریزید
وارجعوا و باز گردید إلی ما أترفتم فیه بسوی آنچه متنعم شده بودید در آن از نعمت و ملک و متاع و انواع التذاذ خود که بآن
مینازیدید و مساکنکم بسوی مسکنهای خود لعلکم تسئلون شاید شما پرسیده شوید از نعمت تا وقوف شما سوال چیزی کنند چه شما
اهل نعمت باشید یا آنکه رسول شما از شما طلب ایمان کند همچنین که قبل از این شما را برای دعوت میکرد یا از شما بپرسند که پیغمبر شما را که کشته اید یا آنکه
شما بپرسند که کیفیت این چیز را در دفع آن کوشند و بر هر تقدیر چون ایشان معتقدات عذاب را دیدند و خلاصی از آن را وجهی نیافتند از روی
حسرت قالوا یا ویلنا گفتند ای وای بر ما إنا کنا بدرستی که بودیم ظالمین ستمکاران بر نفس خود که پیغمبر خود را کشتیم و ویل کلمه
آیت که در حین نزول هلاکت و عقوبت میگویند تمام آنست پس همیشه بودند فما زالت تلک این کلمه یا ویلنا دعویهم خواندن ایشان و گفتن
همیشه این کلمه را تکرار میکردند حتی جعلناهم تا وقتی که گردانیدیم ایشان را حصیدا گیاه بر درویده یعنی همچنانکه گیاه را بداس درو کنند ایشان را
بشمشیر درویده بودند و هلاک کرده خامدین بر زمین افتادگان و مردگان بودند چون آتش که فرو میرد بعد از آن در بیان تنبیه بر آفرینش آن
عبث و بعبث معرفت و عبادت مینماید که و ما خلقنا السماء والأرض و نیافریدیم آسمان و زمین را و ما بینهما و آنچه میان آنهاست لاعبین

نیندیم و خیمه بازی نیها داشتیم بلکه برای تبصره اصحاب بینش و تذکیر ارباب دانش از آثار اصناف عجایب و انواع غرایب آفریدیم تا بحجت
آن معرفت را حاصل کنند و معاش خود را بر مذکور آورند لو اردنا ان نتخذ لهوا اگر خواستیم که فرا گیریم لهوا چیزی که بدان مشغول شوند و بازی کنند لاتخذناه
هر آینه فرا میگرفتیم آنرا من لدنا از نزد خود ان کنا فاعلین اگر هستیم بودیم کنندگان یعنی بر وجهی که لایق حضرت ما بودی فرا میگرفتیم آن
از قسم مجردات باشد نه از انواع مادیات مانند اجسام مرفوعه و اجرام مبسوطه چنانکه عادت شما هست در فرش و سقف و رتبه دادن پس اینکه
آسمانرا بلند برافراشته ایم و زمین را پست ساخته و زمین را گسترده ایم و زینت داده بجهت لهو و لعب باشد بل بلکه شان ما آنست که نقذف بالحق
میافکنیم حق را که حجت است علی الباطل بر باطل که لهو و لعبست فیدمغه پس فرو میشکند آنرا فاذا هو زاهق پس آنگاه باطل یا کفر
محو شده باشد و نابود گشته مراد بحق حجت با الوهیت یعنی حجت ما بر شبهه مبطلان بر وجهی غالب و قاهرست که اگر مجسم بودی بر مغز آن خود را
و دمار از ان برآوردی و معدوم ساختی بعد از ان از روی تهدید خطاب میکند بکفار که ولکم الویل و مر شماراست ای اهل کفر و عناد ویل
که کلمه حسرت و ندامت نزد دیدن عذاب یا شمار است شدت عذاب مما تصفون از آنچه وصف میکنید خدا را بوصف نالایق از
اتخاذ لهو و لعب که از جمله آن زن و فرزند است بعد از ان اظهار استغنای ذات الوهیت مطلق خود میفرماید که وله و مر خدا راست
من فی السموات هر که در سماوات است از روحانیات والارض و هر که در زمین است از جسمانیات یعنی ما سوای او از علویات و سفلیات مخلوق و بنده و در
عبودیت و مملوکیت و من عنده و هر که نزدیک اوست از ملائکه و مقربان درگاه الوهیت لا یستکبرون سرکشی نمیکنند عن عبادته
از عبادت و پرستش او ولا یستحسرون و هیچ مانده نمیشوند و ملال نمیگیرند در عبادت او و در وظایف طاعت ایشان فتور راه نیابد یسبحون
تنزیه میکنند حق سبحانه و تعالی را از آنچه لایق حضرت او نیست اللیل والنهار در شب و روز یعنی پیوسته بتعظیم و تنزیه حق تعالی مشغولند لا یفترون
سست نمیشوند از ان بعد از ان وجه انکار میفرماید که ام اتخذوا آلهة آیا فرا گرفته اند کافران خدایان را من الارض از زمین
یعنی خدایانی که از اجزای زمین مصنوع اند چون زر و نقره و چوب و سنگ هم ینشرون ایشان اند که زنده کننده مردگان از این کلام تجهیل
مشرکانست باینکه بتان را اله میگویند که از خاک تیره مخلوق گشته اند و حال آنکه از لوازم الوهیت قدرتست بر ممکنات و کفار میدانستند که
ایشان را قدرت نیست و با وجود این عجز دست از عبادت ایشان باز نمیدارند لو کان فیهما اگر بودی در آسمان و زمین آلهة خدایان مدبر امور
کننده الا الله غیر از خدای بحق که مستحق عبادت اوست یعنی غیر او لفسدتا هر آینه تباه شدی آسمان و زمین و نظام کارهای آن از هم شکستی لیکن
و باطل شده پس معبود بحق خدای یگانه باشد نه غیر او و این برهان قاطعست که بنای بنیان توحید بر آنست و تقریر آن آنست که اگر دو خدا باشند البته
قدیم باشند زیرا که موجود شئی می باید که واجب الوجود بالذات باشد و قدم از اشرف و اخص صفات پس اشتراک در ان موجب تمایز خواهد بود
و این خلاف وحدت که هر دو قادر و عالم و مختار باشند و حق هر یک از ین دو قادرست که صحیح باشد که احدهما خدا باشد از امانت و حیات
تحریک و تسکین و امثال این پس فرض میکنیم که مراد هر دو حاصل میشود و این محالست بجهت اجتماع نقیضین و یا آنست که مراد احدهما حاصل شود و آن
دیگری و این موجب عجز دیگریست و اگر مراد هیچکدام حاصل نشود ارتفاع نقیضین لازم آید و این نیز محالست پس خدای بحق یکی باشد فسبحان الله
پس پاکی و تنزیه که خدا راست رب العرش که آفریدگار عرش است که محیط بجمیع اجسام و محل تدبیر و منشا تقادیرست عما یصفون از آنچه
وصف میکنند او را از فرا گرفتن شریک و زن و فرزند لا یسئل پرسیده نشود او عما یفعل از آنچه میکند بجهت آنکه در عقول

وهم

نیز ظاهرست که هر چه کند عین حکمت و صوابست و هم و ایشان یعنی همه بندگان یسئلون پرسیده میشوند از آنچه میکنند جهت آنکه مملوک را
چاره نیست که حساب گفتار و کردار با مالک راست کند و از عهده آن بیرون آید ام اتخذوا آیا فرا گرفتند من دونه بجز از خدای
آلهة خدایان یعنی آیا صفات الوهیت در ایشان دریافته اند یا در کتب آسمانی امر پرستیدن ایشان دانسته و بجهة این بپرستیدن ایشان
مشغول شده اند قل بگو با ایشان که هاتوا برهانکم بیارید دلیل روشن خود را در اتخاذ آلهه بدون خدای عقلا و نقلا چه دعوی بی دلیل
اعتبار ندارد و حکم بصحت آن نزد عقلا جایز نیست چه جای آنکه هیچ بینه شاهد اند بر بطلان تعدد آلهه هذا آنچه مذکور شد در بطلان
تعدد و امتناع آلهه و عدم جواز زن و فرزند بر وی سبحانه ذکر من معی یاد کرد کسانیست که با منند از امت و ذکر من قبلی و یاد کرد
آنانکه پیش از من بوده اند یعنی اهل توریة و انجیل و سایر کتب آسمانی پس نظر کنید در ان و تامل نمایید که در آنجا غیر از امر بتوحید و نهی از
شرک چه چیز می یابید بل اکثرهم بلکه بیشتر بندگان لا یعلمون الحق نمیدانند حق را و میان آن و باطل تمیز نمیکنند فهم معرضون
پس ایشان اعراض کنندگانند از خدای و متابعت رسول و نیز بجهت تقریر ما سبق میفرماید که وما ارسلنا من قبلک و نفرستادیم
پیش از تو من رسول هیچ فرستاده الا نوحی الیه مگر که وحی کرده شد او را انه لا اله الا انا که نیست خدای بحق الا من
فاعبدون پس مرا پرستید و کفار از غایت عناد و انکار بوحدانیت من منکر بودند و قالوا اتخذ الرحمن و گفتند فرا گرفت خدای ولدا
فرزندی را و این عموم بر خزاعه است سبحانه پاکست و منزه از ان بل بلکه فرشتگان عباد مکرمون بندگانند گرامی کرده شدگان
یعنی ایشان مخلوق اویند و متصف بعبودیت که منافی ولادتست الا آنکه مقرب درگاه صمدیت اند و مکرم بارگاه الوهیت بجهت
آنکه بزینت صفات حسنی متصفند و چون زعم خزاعه و سایر مشرکان آن بود که ملایکه شفیعان ایشان خواهند بود در روز قیامت بجهت
حق تعالی انکار قول ایشان نیز فرموده بقوله لا یسبقونه پیشی نگیرند ملایکه بر خدای بالقول بسخن گفتن یعنی بی دستوری سخن نکنند پس چگونه ازین
شفاعت احدی توانند کرد و هم بامره یعملون و ایشان بفرمان حق کار میکنند یعنی تا امر الهی نازل نشود بر ایشان هیچ عمل اقدام
نمی نمایند یعلم میداند خدا ما بین ایدیهم آنچه در پیش ایشانست و ما خلفهم و آنچه از پس ایشانست یعنی آنچه فرشتگان مقدم و موخر
داشته اند از افعال و اقوال بر وی پوشیده نیست بجهت علم او سبحانه باحوال سابق و لاحق ایشان ولا یشفعون و در خواست نمیکنند الا
لمن ارتضی مگر از برای کسی که خدای پسندد که در حق وی شفاعت کنند از اهل توحید چنانکه ابن عباس گفته که نکنند مگر کسی را که گوید لا اله
الا الله محمد رسول الله علی ولی الله وهم و ایشان یعنی فرشتگان با وجود قرب و منزلت و عدم قصور در طاعت من خشیته از ترس عذاب
الوهیت و سیاستش مشفقون ترسانند از آنکه مبادا تقصیری در عبادت ایشان واقع شود و از مهابت و عظمت او لرزانند از خیر البریه
صلی الله علیه و آله منقولست که جبرئیل را در شب معراج دیدم که مانند گلیم منبسط افتاده بود بجهت خوف و خشیت حضرت عزت و بعد
از وصف کرامت و قرب و منزلت ایشان و مدحت ایشان بر بن صفات و تنبیه و وعید شدید باهل شرک و عناد انذار ایشان
بعذاب الیم در روز معاد میفرماید که ومن یقل منهم و هر که گوید از فرشتگان یا از سایر مخلوقات که انی اله بدرستی که من خدایم من دونه
بجز از خدای فذلک پس آن را نجزیه جهنم جزا دهیم او را بآتش دوزخ کذلک همچنانکه مدعی ربوبیت را جزا میدهیم نجزی الظالمین
جزا خواهیم داد بهمه ستمکاران که از شرک و کفر او دعاوی ربوبیت ستم بر خود میکنند اولم یر آیا ندیدند و ندانستند الذین کفروا آنکه گرو

ان السموات و الارض که آسمانها و زمینها کانتا رتقا بودند بسته و برهم نهاده بدون فرجه و گشاده که در میان آنها ففتقناهما پس باز کشادیم
آنها را از یکدیگر باد خاک هوا و باد در میان آنها و آخر از هم دیگر جدا کردانیدیم از کعب الاحبار آورده اند که حق تعالی آسمان و زمین را
آفریده بود متصل بیکدیگر بودند و هیچ فرجه در میان آنها نبود پس بادی را بفرستاد در میان مرج آمده آنها از هم جدا کرد و با آسمان
بود و از و باران نمی آمد و زمین نیز بسته بود و گیاه نمیرست پس ما از آسمان باران و از این گیاه کشاده کردانیدیم و قول از حضرت جعفر
و عطیه و زید و عکرمه منقولست و موید اینست اینکه بعد ازین میفرماید که و جعلنا من الماء و کردانیدیم بیافریدیم از آب کل شیء حی
هر چیز را که زنده است یعنی حیوانات و نباتات را از آب مخلوق ساختیم یعنی عظم مواد آنها از آبست و گویند معنی آنست که ما زنده
کرده ایم مخلوقات را از آبی که نازل ساختیم از آسمان و با آب را سبب حیات هر ذی روح کردانیدیم از حیوانات و نباتات و اشجار افلا
یؤمنون آیا تصدیق نمیکنند و نمیگروند مشرکان با وجود این آیات منعم و جعلنا فی الارض و کردانیدیم بیافریدیم در زمین رواسی کوههای
بلند استوار را ان تمید بهم بجهت آنکه بجنباند زمین آدمیان را که زمین حرکت کند و متحرک سازد ایشان را و جعلنا فیها و ساختیم و پیدا
کردانیدیم در میان این زمین سبلا فجاجا راههای کشاده لعلهم یهتدون تا بود که ایشان راه یابند در ان مصالح و مقاصد معاش
خود و مهتدی شوند در امور معیشت و جعلنا السماء و گردانیدیم آسمان را سقفا محفوظا سقفی نگاه داشته شده از افتادن بقدرت کامله خود و
از فساد و انحلال تا وقت معلوم و یا محفوظ در هوا بی ستون و هم و ایشان عن آیاتها از نشانهای آسمان و احوال آن که شمس و قمر و
سایر نجوم است و مطالع و مغارب بر ترتیب عجیب که دلالت بر وجود صانع حکیم و وحدانیت و کمال علم و قدرت او که در غایت ظهور و
وضوحست معرضون میفرماید که و هو الذی و اوست آن کسی که بقدرت تامه خلق اللیل آفرید شب تیره را تا در و آرام گیرند و النهار و روز
روشن را تا در و کسب معیشت اشتغال نمایند و الشمس و القمر و آفرید آفتاب و ماه را که منور باشند و دانستن اوقات و آجال ازان متعلق
است کل همه آن از شمس و قمر فی فلک یسبحون در فلک میشتابند چون شناوران در سطح آب و هر روز از مطلع بیرون میآیند
و بمغرب فرو میروند و چون هر یک از شمس و قمر باعتبار مطالع متعدد اند و سیاحت ایشان شبیه بسیاحت ذوی العقول از جهت ضمیر جمع
ذوی العقول راجع بدان باشد آورده اند که معاندان ما کار رسالت صلی الله علیه و آله تعجب نبوت و ضلالت میکنند که انتظار میبریم که زود
حوادث بر آید و یاران محمد را متفرق ساخته او را در ورطه هلاک اندازد حق تعالی جهت تسلیه آنحضرت میفرماید که و ما جعلنا لبشر و ما ندادیم هیچ
آدمی را من قبلک پیش از تو الخلد جاوید ماندن در دنیا افان مت آیا اگر بمیری تو فهم پس ایشان که منتظر موت تواند الخالدون جاوید
و پاینده ایشان خواهند بود نه چنین است بلکه کل نفس هر نفسی که در دنیاست ذائقة الموت چشنده مرگست پس هر که قدم از دروازه عدم بفضای
صحرای وجود نهاده بضرورت شربت فنا خواهد چشید و لباس فوات خواهد پوشید و نبلوکم و می آزمائیم شما را یعنی با شما معامله آزماینده
میکنیم بالشر بچیزی بد یعنی بلاها و مصیبتها و الخیر بچیز نیکوی یعنی بعطاها و نعمتها فتنة آزمودنی یعنی با شما معامله اهل آزمایش میکنیم در شر و
آسانی و نکبت و دولت تا مرتبه هر یک در شکر و صبر و کفران بر اهل عالم ظاهر کردد و الینا ترجعون و بسوی ما بازگردیده خواهید شد پس جزای
اعمال جزا خواهید یافت مرویست از حضرت ابی عبدالله که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بیمار شد اقربای او بعیادت او رفتند و گفتند چگونه
می یابی خود را یا امیرالمؤمنین فرمود بشر یعنی خود را صبح کردم بشر گفتند این چه کلام است که گفتی آن از مثل تو بعید است فرمود حق تعالی

میفرماید

میفرماید که و نبلوکم بالشر و الخیر فتنة خیر صحت و غنا و شر فقر و مرض آورده اند که روزی پیغمبر صلی الله علیه و آله بر ابو سفیان و
ابو جهل لعین از آن میان میگذشت ابو جهل بخندید و گفت این شخص پیغمبر اولاد عبد مناف است آیه آمد که و اذا رآک الذین کفروا
و چون ببینند ترا آنانکه نگرویدند ان یتخذونک نگیرند ترا الا هزوا مگر کسی که با او استهزا کنند یعنی ایشان با پیغمبر ترا
پیغمبر خوانند و با یکدیگر گویند اهذا الذی آیا اینکس است که پیوسته یذکر آلهتکم یاد میکند خدایان شما را یعنی بعیب و مذمت نام آنها
میبرد و هم و ایشان یعنی کافران بذکر الرحمن بیاد کردن خدا بر وجه توحید یا بارسال رسل و انزال کتب یا القرآن
رحمن هم کافرون ایشان نگرویدگانند و منکران پس ایشان مستحق استهزا اولی بسخریه باشند نه غیر ایشان خلاصه معنی آنست که چون
کفار جاحد معبود را اند که حق منعم و قادر و عالم و خالق و رازق است و اعتقاد دارند که نفع و ضرر آن بدیشان مقصور نیست پس سزاوار استهزا ایشان
باشند نه اهل ایمان مرویست که نضر بن حارث تعجیل عذاب میکرد از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و از روی انکار و استهزا طلب آن
مینمود حق تعالی اول زجر ایشان فرمود بر فرط تعجیل بقوله خلق الانسان آفریده شده است آدمی من عجل از شتاب زدگی و این غایت
مبالغه است در لزوم عجله بانسان یعنی فرط استعجال وقت و تقاضا او در طبع او بوجهی است که گوئیا از شتاب زدگی مخلوق شده و عجله
عجله او مبادرت او ست بر کفر و استعجال عذاب بعد از ان نهی و زجر ایشان کرده که ساوریکم زود باشد که بنمایم شما را آیاتی نشانهای
قوت خود را در دنیا چون واقعه بدر و در آخرت عذاب دوزخ فلا تستعجلون پس شتاب طلب مکنید در عذاب و یقولون و میگویند
کافران از روی انکار متی هذا الوعد کی باشد وقت وعده این عذاب ان کنتم صادقین اگر هستید راستگویان خطاب باهل اسلام
حق تعالی در جواب ایشان میفرماید که لو یعلم الذین کفروا اگر بدانند آنانکه نگرویدند حین لا یکفون هنگامی که باز ندارند عن وجوههم
النار آتش دوزخ را و لا عن ظهورهم و نه از پشتهای خود یعنی باز نتوانند داشت آتش را که احاطه ایشان کرده و لا هم ینصرون و
نباشند که هیچ یاری کرده شوند یعنی هیچ یاوری نباشد که عذاب از وجوه و ظهور ایشان باز دارد بلکه نخواهند که ایشان گمان برده اند
کذب وعده بوقوع قیامت و آمدن عذاب بلکه تأتیهم بیاید بدیشان وعده عذاب یا آتش دوزخ و یا ساعت قیامت بغتة ناگهان و
ظهور علامات و توقع آن یعنی بی شعور ایشان بآمدن آن یکبار بر ایشان فرود آید فتبهتهم پس مبهوت و متحیر سازد ایشان را فلا یستطیعون
پس نتوانند ردها باز کردانیدن و باز داشتن ایشان آن را از خود و لا هم ینظرون و نباشند ایشان که مهلت داده شوند برای توبه و معذرت و بعد
از ان جهت تسلی خاطر مبارک سید عالم صلی الله علیه و آله اخبار گذشته و استهزای معاندان با ایشان و تهدید مستهزیان آن بیان نماید و میگوید که
و لقد استهزئ و بدرستی که استهزا و سخریه کرده شد برسل من قبلک بر رسولان که پیش از تو بوده اند فحاق پس احاطه کرد و فرا گرفت
بالذین سخروا آنانرا که سخریه کردند منهم از جماعت پیغمبران یعنی قومی که از قول و فعل پیغمبران سخریه میکردند بدیشان رسید ما کانوا به جزای آنچه بودند
بآن یستهزؤن استهزا میکردند پس خاطر خود را جمع دار که بجمعی که با تو این سلوک میکنند عذاب واقع خواهد شد قل بگو ایشان را
من یکلؤکم کیست که نگاه دارد شما را باللیل و النهار در شب و روز من الرحمن از عذاب خدای بخشاینده اگر اراده وقوع آن
فرماید بر شما یعنی در هر وقتی از شب و روز که اراده الهی تعلق کیرد بنزول عذاب بر شما هیچکس نخواهد بود که شما را از ان عذاب نگاه دارد و گویند معنی
آنست که کیست که نگاه میدارد شما را از عوارض و آفات و حوادث و بلیات او سبحانه در وقت خفتن و بیداری از فوات النوم مضرت

گر [...] از شبها که ماهتاب آن در غایت روشنی بود بیرون آمدم و برکنار رود نیل میرفتم عقربی را دیدم که بشتاب تمام میرفت [...]
بدو و میرسیدم تا جایکه آب رسید وزغی از آب بیرون آمد و نزد او رسید و پشت بدو نشست آن عقرب بر پشت او نشست و از آن
آب بگذشت گفتم سبحان الله زهی مسخر که عقرب را کشتی ما کرد من نیز در عقب او در کشتی نشسته عبور کردم چون بخشک رسید بار دیگر
تاختن آغاز کرد و من بر اثر او میرفتم نگاه کردم جوانی را دیدم مست افتاده و ماری سیاه بر سینه او حلقه زده آهنگ دهن وی میکرد و آن
عقرب بیامد و باواز بلند بمضمون متنی بر پشت مار نشست و نیشی بر زد و او را بخشم هلاک کرد و باز گشت من از آن متعجب شدم و بر سر
او بایستادم و باواز بلند بمضمون متن خواندم که ای خفته بخواب غفلت و جهالت [...] تحقیق ترا پاسبانی میکند جوان از خواب در
آمد و من صورت حال با او بگفتم و بر [...] بدر آمد و بر دست من توبه کرد القصه حق تعالی میفرماید که کجاست که کفار از آیات [...]
ست به شوند بل هم بلکه ایشان از ذکر خدا و نگاه عن ذکر ربهم از یاد کردن پروردگار خود یعنی از مواعظ و معرضون روی گردانندگانند [...]
ازان در عمر خود منکر زانند پس از عقوبات الهی کجا ترسند و نگاه دارنده را چه شناسند نگاه میفرماید که ام لهم آلهة آیا مر ایشان راست معبودانی
که از روی قدرت و توانائی تمنعهم باز دارند ایشان را من دوننا که از نزد ما بایشان رسد و چگونه در دفع عذاب از ایشان قادر باشند
و حال آنکه لا یستطیعون نمی توانند خدایان ایشان نصر انفسهم یاری دادن نفسهای خود را نیز اگر کسی در صدد شکستن بتان بتوبت ایشان شود از آن
از خود دفع نتوانند کرد پس چگونه پرستندگان خود را نگاه توانند داشت از عذاب و کلال ولا هم و نه پرستندگان اصنام منا از ما یصحبون
مصحوب شوند بنصرت یعنی نصرت مصاحب ایشان نیست تا نگاه داشته و یاری داده شوند از عذاب خلاصه معنی آنست که هر کس که قادر نباشد بر نصرت نفس خود نزد
مکاره بر آن مصحوب بنصرت [...] از جانب خدا چگونه و بچه وجه منع عذاب از خود نماید [...] بدو وحش عذاب بر وبل [...]
تو هم کرده اند از حفظ بتان ایشان را و منع عذاب ایشان کسب خطا است بل بلکه متعنا برخوردار ساختیم هؤلاء آن گروه کفار را بعیش [...]
بر وجه استدراج وآباءهم و پدران ایشان را حتی طال تا دراز شد علیهم العمر بر ایشان مدت زندگانی و بدان مغرور شدند و امل دراز [...]
بندیشیدند که همیشه چنین خواهد بود و ندانستند که آن [...] بر زمین [...] ایشان را بعذاب ابدی گرفتار گردد
افلا یرون آیا نمی بینند کفار [...] انا نأتی الارض [...] فرمان ما بر زمین ایشان ننقصها کوتاه میکنیم [...]
آن زمین را من اطرافها از اطراف آن یعنی تسلط اهل اسلام بر ایشان [...] میکنیم و تصرف مسلمانان در آن [...] فتح [...]
میکیرند و بیا آنرا خراب میکنند و باز میسازند افهم الغالبون آیا ایشان غلبه کنندگانند بر اهل اسلام یعنی نه آنست که ایشان غالب توانند شد بر پیغمبر و اتباع
او بلکه امر بعکس است حاصل کلام آنکه میفرماید که همه مخلوقات در قبضه اقتدار ما اند و بقبضه فرمان ما در بند اگر میخواهیم [...] و متمتع میسازیم و اگر
میخواهیم سلب نعمت از ایشان میکنیم [...]
ایشان قل بگو ای محمد کفار قریش را انما انذرکم جز این نیست که بیم میکنم شما را بالوحی بانچه وعده کرده [...] سخن میکنیم [...]
او سبحانه بطریق وحی شما را میترسانم و بر [...] معجزات مینمایم و شما از آن متاثر نمیشوید [...] ولا یسمع الصم الدعاء
و نشنوند کران خواندن را اذا ما ینذرون چون بیم کرده شوند [...] انذار و تذکیر و وعظ مانند کر [...]
مسموع ایشان نشود ولئن مستهم و اگر برسد بایشان نفحة اندک اثری من عذاب ربک از عذاب پروردگار تو [...] لیقولن

هر آینه گویند یا ویلنا ای وای بر ما انا کنا ظالمین بدرستی که ما بودیم ستم کنندگان [...] بجهت این بعذاب گرفتار شدیم
و اعتراف کنند بر نفسهای خود بعد از آن میفرماید ونضع الموازین القسط و وضع کنیم ترازوها عدل و راستی را لیوم القیمة برای
روز قیامت تا سنجید اعمال بطریق عدل و راستی از آن سنجیده شود و مرویست از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله [...] ترازو [...]
او کفه فراخی هر یک از آن مانند فراخی مشرق و مغرب بار خدایا این ترازو بچه پر شود خطاب آمد که بعزت و جلال من که [...]
مقدار آن نیم خرما باشد [...] در آید و پر شود اگر بنده با خلاص انفاق کرده باشد و در خبر آمده که داود از حق تعالی درخواست که میزان اعمال را
باو نماید چون باو نمودند غش کرد بعد از آنکه بخود آمد گفت الهی که تواند که کفه آنرا از حسنات پر گرداند خطاب رسید که ای داود اگر از بنده خود
راضی باشم آنرا بیک خرما پر سازم و ایراد میزان بلفظ جمع یا بتکثیر خواهد بود و بجهت تعظیم شان او خواهد بود چنانکه یا ایها الرسل
گفته آنحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله یا آنکه چون اعمال هر یکی از مکلفان بدان میسنجند پس گویا باعتبار هر یک از ایشان میزانیست و نزد
بعضی هر یک را علیحده میزانی خواهد بود که اعمال بدان سنجند و طریق سنجیدن اعمال یا بتوجه خواهد بود که صحایف اعمال بوزن در آرند
که از قسم اجسامند و یا در کفه حسنات بعوض آن درهای سفید نورانی وضع کنند و در کفه سیئات بعوض آن جرمهای سیاه ظلمانی فلا تظلم
نفس پس ستم کرده نشود نفسی شیئا چیزی از حد خود یعنی از نیک و بد هیچ کاسته نشود و کذرانند و از ثواب طاعت هیچ کم نکنند
و در عقاب عمل بیفزایند بلکه همه بقدر طاعت و معصیت خود ثواب یابند و معاقب شوند وان کان و اگر باشد عمل مثقال حبة هم سنگ
دانه من خردل از سپندان که کوچکترین دانهاست اتینا بها بیاریم آنرا و در ترازوی حساب نهیم و بر وفق آن جزا دهیم وکفی
بنا حاسبین و بسنده ایم ما شماره کنندگان اعمال بندگان را چه کمال علم و جمال عدل مخصوص بماست پس کافی باشیم در امر
حساب بندگان [...] و بدانکه حق تعالی چون در ما تقدم ذکر وحی کرد و بیان فرمود که انذار رسید عالم
بطریق وحی است نه که از نزد خود تخویف و تهدید کفار مینماید در عقب آن ذکر انزال توریة مینماید بر موسی و هرون تا معلوم شود که آن
کرجمله که توریة وحی الهیست قران نیز از نزد وی بنزول اجلال یافته بر پیغمبر صلی الله علیه و آله ولقد آتینا و بدرستی که دادیم موسی
وهرون الفرقان موسی و هرون را کتابی جدا کننده میان حق و باطل وضیاء و روشنی یعنی کتابی روشن که متابعان او بسبب آن از وادی
ظلمات حیرت و ضلالت خلاص شده و بروشنی آن راه قیامت و هدایت آرند وذکرا للمتقین و موعظه و پندی مر پرهیزکاران را یا ذکر آنچه
محتاج باشند بآن از شرایع الذین یخشون ربهم یعنی پرهیزکاران آنانند که بترسند از عذاب آفریدگار خود بالغیب در حالتی
که پنهان اند از مردمان یعنی در غیبت و خلوت از و بترسند و حسنه خود را بر مردمان اظهار نمیکنند تا از ریا دور باشند از ابن عباس نقلست که
هر که ایمان آرد بوحدانیت خدای تعالی و بهشت و دوزخ و بعث و حساب و میزان آن بتحقیق که او ترسنده است از خدای بغیب وهم
و ایشان نیز من الساعة از اهوال قیامت مشفقون ترسندگانند و بعد از وصف توریة در نعت قران میفرماید که وهذا
ذکر مبارک و این قرانیست سنی با خیر و منفعت در دنیا و آخرت انزلناه که فرو فرستادیم آنرا بر حضرت خاتم صلی الله علیه و آله افانتم
آیا پس شما له منکرون مر قران را انکار کنندگانید با آنکه معجزه مبینست که حقیت آن اصلا مخفی نیست بعد از آن بیان قصه ابرهیم میفرماید
که از آبای کرام حضرت رسالت و تعیین رشد و صلاح او بقوله ولقد آتینا ابرهیم رشده و بتحقیق که دادیم ابراهیم را رشد او را ما قبل بود

فصلح دین و مصالح دنیا یعنی رشدی که او را سزد و شاید بود داد خود او را با دلایل بینه و حجج واضحه است که او را رشد نه بتوحید و معرفت
او را توفیق معرفت خود ارزانی فرمودیم و گویند مراد برشد نبوتست یعنی او را پیغمبری دادیم مِن قَبْلُ پیش از موسی و هرون یا
قبل از محمد صلوات الله علیه و علیهم اجمعین و یا قبل از بلوغ او را بآیات بینه و شواهد معرفت خود راه نمودیم وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ و بودیم ما با وی عالم
باستحقاق او یا عطاء رشد را پس فراخور استحقاق وی را نوازش فرمودیم پس او را طریق رشد راه نمودیم إِذْ قَالَ وقتی که گفت
لِأَبِيهِ مر پدر خود یعنی عم خود آزر را که بمنزله پدر او بود وَقَوْمِهِ و مر قوم خود را یعنی اهل بابل مَا هَٰذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي چیست این شکلها و صورتها
که پیوسته أَنْتُمْ لَهَا شما مر آنها را یعنی مر پرستش آنها را عَاكِفُونَ مجاورانید در کلام تحقیر شان اصنام است و توبیخ اقوام او که تعظیم و اجلال
آنها میکردند چه تمثال که صورت بی روح است نه در خور آن مقصورست و نفعی از آن متوقع و آن هفتاد و دو بت بودند و در سرا آورده گویند
بت بودند بزرگتر همه را از زر ساخته بودند و دو گوهر شب افروز در چشمهای او ترکیب کرده و در قفای آمده که آن صورتها بر هیأت مرغان
و بهایم و انسان و بعضی بصورت ستارگان بودند و گویند بر صورت علمای خود ساخته بودند از اصبغ بن نباته روایت است که حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه بر جماعتی بگذشت که شطرنج بازی میکردند فرمود ما هذه التماثیل التي انتم لها عاكفون لقد عصیتم الله و رسوله چیست این
صورتها که بآن قیام نموده اید بجای آنکه نافرمانی خدا و رسول کرده اید القصه حضرت ابرهیم علیه السلام فرمود که این صورتها چیست که میپرستید قَالُوا
گفتند در جواب وَجَدْنَا آبَاءَنَا یافتیم پدران خود را لَهَا عَابِدِينَ مر آنها پرستندگان پس ما نیز تقلید ایشان کرده و بعبادت این
بتان مشغول شده ایم مرویست که معظم کید شیطان آنست که مردمان را بتقلید دارد و بوسیله آن ایشان را در وادی ضلالت در آرد و لهذا
چون ابرهیم این جواب از ایشان استماع کرد قَالَ گفت در جواب لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ بتحقیق که بودید شما وَآبَاؤُكُمْ و پدران شما
فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی روشن و ظاهر بسبب آنکه درآمده اید در سلک اهل ضلال قَالُوا گفتند او را که أَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ آیا آوردی بما سخن راست در غرض
سخن راستی میگویی أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ یا تو از بازی کنندگانی قَالَ گفت ابرهیم بَلْ رَبُّكُمْ بلکه پروردگار شما رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آفریدگار آسمانها و زمین
الَّذِي فَطَرَهُنَّ آن خداوندی که آفرید همه طبقات آسمان و زمین را وَأَنَا عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ و من بر آنچه گفتم بشما که او سبحانه خالق جمیع عالمست
مِنَ الشَّاهِدِينَ از گواهانم یعنی از روی تحقیق دانایم بشهادت میکنم و از سر برهان و حجت این گواهی میدهم نه آنکه مثل شما از روی تقلید
آورده اند که در روزی که بعد از روز مناظره بود که در آن روز بصحرا رفتندی و تا آخر روز گشت و سیر و تفرج اشجار و ریاحین و غیر
آن مشغول بودندی و قبل از رفتن بتان را آرایش کردندی و طعامهای ملون بیاوردندی و نزد بتان نهادندی تا برکت آنها بآن طعام
رسد و در بازگشتن بتخانه در آمدندی و بتان را بنهایت خضوع سجده کردندی و بعد از آن سر بر زمین نهاده رسم پرستش را بجا آوردندی و آن طعامها را
بخوردندی و بعد از آن بخانهای خود باز گشتندی چون ابرهیم علیه السلام با جمعی از ایشان در باب تماثیل مناظره فرمود گفتند فردا روز عید ماست با ما
بیرون آی تا ببینی دین و آیین ما چه زیباست و یقین میدانیم که اگر آداب ما را ببینی و زیب و زینت بتان و بتخانه ما را مشاهده کنی زبان از
سرزنش ما بربندی و بدین ما در آیی ابرهیم علیه السلام بغیر چیزی در جواب نگفت روز دیگر که اراده رفتن کرده خواستند که ابرهیم را با خود
برند بهانه بیماری پیش آورد که انی سقیم چنانکه تفصیل آن در سوره صافات مرقوم خواهد شد ان شاء الله تعالی ایشان دست از او باز داشته بصحرا
رفتند ابرهیم علیه السلام پنهان از قوم فرمود که وَتَاللَّهِ بخدا سوگند که من لَأَكِيدَنَّ هر آینه چاره کنم و جهد نمایم در برانداختن و شکستن أَصْنَامَكُمْ

بتان شما بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا پس از آنکه روی گردانید از ایشان مُدْبِرِينَ در حالتی که پشت کنندگان باشید بر ایشان و ایشان را بگذارید
و بتماشای خود رفته مرویست که یکی از آن قوم این سخن بشنید و با کسی نگفت تا چون برگشتن از صحرا به بتخانه آمد چون قوم بر رفتند
خلیل علیه السلام تبری برداشته بتخانه آن قوم در آمد فَجَعَلَهُمْ پس گردانید بتان را آن جسم جُذَاذًا پاره پاره و خورد کرده إِلَّا
كَبِيرًا لَهُمْ مگر بت بزرگ که مر ایشان را بود یعنی بت بزرگ را نشکست بلکه تبر را بر گردن او نهاد و بر دوش آن لَعَلَّهُمْ تا شاید که
قوم نمرود إِلَيْهِ بسوی آن بت بزرگتر يَرْجِعُونَ باز گردند یعنی بدو رجوع کرده از وی پرسند که شکننده بتان کیست چه
از شان تعجب آنست که در حل مشکلات رجوع بوی کنند و غرض ابرهیم علیه السلام از این عمل الزام قوم بود القصه چون نمرودیان آخر روز به بتخانه
در آمدند از وقوع این صورت متحیر شده قَالُوا گفتند بر وجه تعجب که مَنْ فَعَلَ هَٰذَا بِآلِهَتِنَا کیست که کرده است این عمل را بخدایان
ما یعنی ایشان را این چنین در هم شکسته إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ بدرستی که او از ستمکارانست بر الهه ما چه آنها سزاوار آنند که تعظیم ایشان
بجای آرند و پرستش آنها کنند او اهانت ایشان کرده و این عمل قبیح با ایشان بجا آورده و یا از ظالمانست بخود که بدین عمل خود را در
هلکت انداخته پس نمرود و کسانی که حاضر بودند تجسس حال آن عمل میکردند کسی که این سخن از ابرهیم علیه السلام شنیده بود آن را یاد کرد و گفت تا بگوش
نمرود رسید قَالُوا گفتند که از قومی شنیدیم که میگفتند سَمِعْنَا فَتًى شنیدیم بواسطه از جوانی که بدی يَذْكُرُهُمْ یاد میکرد
بتان را يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ میگویند مر او را ابرهیم یعنی نام او ابرهیم است قَالُوا گفتند ایشان فَأْتُوا بِهِ پس بیارید او را عَلَىٰ
أَعْيُنِ النَّاسِ بر چشمهای مردمان یعنی چنان کنید که همه مردمان صورت او را ببینند لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ تا شاید که گواهی دهند
کرامت که بتان او را شکسته اند و یا حاضر شوند نزد عقوبت او تا از آن عبرت گیرند پس ابرهیم را گرفته نزد نمرود حاضر کردند قَالُوا
گفتند باو که أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَٰذَا آیا تو کرده این کار را یعنی شکستن بتان و پاره پاره کردن بِآلِهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ
بخدایان ما ای ابرهیم قَالَ گفت حضرت ابرهیم که بَلْ فَعَلَهُ بلکه کرده است آن عمل را كَبِيرُهُمْ هَٰذَا بزرگ ایشان که این است
بجهت خشم بر ایشان که با وجود من چرا ایشان را پرستند فَاسْأَلُوهُمْ پس بپرسید از ایشان که چه کس بتان را شکسته است إِنْ كَانُوا
يَنْطِقُونَ اگر هستند که سخن گویند یعنی این عمل از بت بزرگ است اگر ناطق شوند پس از ایشان سؤال کنید و چون تعلیق کلام بشرط
محالست پس موجب کذب نباشد که منافی عصمت است و این مثل آنست که شخصی گوید که فلان کس راست گوست در آنچه میگوید اگر آسمان
بر بالای سر ما نباشد پس خلاصه معنی آنست که آنها را بت بزرگ شکسته بپرسید اگر چنانچه بسخن در آیند و جواب شما بدهند لیکن جواب گفتن
ایشان محالست پس اینکه کبیر ایشان شکسته باشد آنها را محال باشد و چون ابرهیم علیه السلام این را گفت فَرَجَعُوا پس بازگشتند نمرودیان
إِلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بنفسهای خود یعنی رجوع بیکدیگر کردند فَقَالُوا پس گفتند بعضی با بعضی دیگر إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ بدرستی که شما
ستمکارانید بر خود باین سؤال که کردید از وی بجهت این سؤال شما را الزام کرده و عاجز ساخت ثُمَّ نُكِسُوا پس نگونسار کرده شدند عَلَىٰ
رُءُوسِهِمْ بر سرهای خود یعنی ایشان منقلب شدند بمجادله بعد از آنکه طریق بطلان ایشان بر ایشان روشن شد پس گفتند با ابرهیم از روی جدال
و مکابره لَقَدْ عَلِمْتَ بدرستی که تو دانسته مَا هَٰؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ این بتان سخن نگویند پس چرا امر میکنی که از ایشان بپرسید و گویند
نکسوا علی رؤسهم یعنی بحیرت که ایشان بجهت خجالت و حیرت و الزام ابرهیم علیه السلام ایشان را بر وجهی سر در پیش افکندند که اهل ایشان منقلب شده
قال
بر اعلی ایشان و بجهت فخر گفتند که لقد علمت ما هؤلاء ینطقون و چون قرار ایشان را در عجز الهه خود شان استماع فرمود گفت از روی توبیخ

و انکار بود و توبیخ ایشان که أَفَتَعْبُدُونَ آیا پرستش میکنید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدا ابتا مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا آنرا که سود نرساند بشما
بچیزی اگر پرستش او کنید وَلَا يَضُرُّكُمْ و زیان نکند شما را اگر ترک پرستش او کنید بهیچ وجه پرستش آنها میکنید و ترک میکنید عبادت
معبود بحق را که معطی اصول نعمت است شما را از حیوة و قدرت و شهوت و حواس ظاهره و باطنه و قرآن و تواناست بر عقاب و ثواب أُفٍّ لَكُمْ
زشتی و ناخوشی باد شما را در پرستش خود وَلِمَا تَعْبُدُونَ و مر آنچه را که میپرستید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای أَفَلَا تَعْقِلُونَ
آیا در نمی یابید قبح عمل خود را و عقل ندارید تا بد کردار خود را بدانید و از آن باز ایستید و بعبادت معبود حق مشغول شوید و چون ایشان از جواب عاجز شدند
جحود و استکبار و فرط عناد ایشان را بر مصادرت داشت و بر تعذیب او اتفاق کردند قَالُوا گفتند با هم حَرِّقُوهُ بسوزانید او را که عقوبت اشد است
وَانْصُرُوا آلِهَتَكُمْ و یاری دهید خدایان خود را بانتقام کشیدن از وی إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ اگر هستید کنندگان یعنی یاری دهندگان مر ایشان
خود را و گویند قایل این قول مردی بود از کردان فارس نام او هیزن(?) و بجهت این قول حق تعالی او را بزمین فرو برد و تا روز قیامت بزمین فرو میرود
و گویند که نمرود و خدم خود را برین فعل تهییج داشت و اول حکم کرد تا حظیره در پیش کوثی بنا کردند ارتفاع دیوارها شصت گز و قریب یک ماه
هیزم جمع کرده آنرا بر افروختند و فروغ آن آتش برهمه ریختند و آتش در ان زدند و ابراهیم را در منجنیق نهاده خواستند که در آتش اندازند
فریاد از فرشتگان برخاست و زمین و آسمان و وحوش و طیور بگریه در آمدند و حمله عرش و ساکنان کرسی آغاز گریستن کردند و گفتند بار خدایا
از شرق تا غرب همین یک آدمی است که ترا بوحدانیت میشناسد اکنون میخواهند که وی را بسوزند ما را دستوری ده تا وی را مدد دهیم خطاب
در رسید که نزدیک وی روید و اگر از شما مدد طلبد مدد دهید و معاونت نمایید اول ملک الریاح بیامد و بر خلیل سلام کرد ابراهیم جواب داد و
گفت تو چه کسی که بر بیکسان سلام میکنی گفت من فرشته ام که موکل بادم و بادها همه در فرمان منند آمده ام که ترا مدد کنم اگر فرمایی لشکر بادها را
گسیل(?) کنم تا تمام جمرات آتش را بردارند و در خانهای نمرودیان افکنند و همه را بسوزانند ابراهیم گفت نمیخواهم که درین جا پناه و غیر از ایزد متعال بکسی
و همچنین فرشته که موکل ابر است بیامد و گفت اگر امر کنی بگویم تا ابرها قطرات باران بر جمرات آتش افشانند و بانگ زنند تا آتش افروخته بسیار
فرو نشانند ابراهیم فرمود که من مهم خود را بحق واگذاشته ام و چشم از مددکاران جز آن برداشته ام پس فرشته که موکل است بر کوهها پیش
ابراهیم علیه السلام آمد و گفت یا خلیل الله حکم فرمای تا کوههای بابل را بر سر نمرود و دیان فرود آرم و همه را در زیر کوههای بلند پست کنم
ابراهیم علیه السلام گفت نمیخواهم که غیر حق را در مهم من دخل باشد بعد از آن فرشته که موکل زمین است بیامد و گفت ای خلیل طبقات زمین
مسند اجازت ده تا زمین را بگویم تا همه نمرودیان را فرو برد ابراهیم گفت که بگذارید مرا با حبیب من تا هر چه خواهد کند و در آخر جبرئیل آمد
که ابراهیم از منجنیق جدا گشته و بحظیره آتش نزدیک شده بود نعره زد که ای خلیل هیچ حاجت داری ابراهیم فرمود که حاجت دارم اما نه بتو
جبرئیل گفت با کسی که حاجت داری بخواه ابراهیم گفت علمه بحالی حسبی من سؤالی دانستن او بحال من مرا از سؤال کردن باز میدارد و مرویست
که چون جبرئیل با وی گفت که چرا با کسی که حاجت داری نمیگویی گفت چون اراده دوست سوختن دوست باشد زیستن چه ارزد همان
لحظه خطاب در رسید که چون دوست مراد دوست خواهد سوختن سزاوار نیست پس حریر قدرت الهی بآتش نمرود رسید و حرارت
آنرا فرو نشانید و آن موضع سرد و خشک گشت اینجا همچنانکه میفرماید قُلْنَا يَا نَارُ گفتیم آتش را که ای آتش چون خلیل ما با تو بگذارد(?) تو نیز بجا منور(?)
تو هم طبع خود را تغییر داده كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا باش خنک و نه بر دوست و سلامت عَلَى إِبْرَاهِيمَ بر ابراهیم تا هیچ گزند بدو
نرساند و بجز(?) ... آنچه از ابن عباس مرویست که اگر سلاما در عقب بردا نفرمودی ممکن بود که ابراهیم از شدت سردی هلاک شدی

چون ابراهیم میان آتش رسید همه آتش فرو مرد و غل و بند ابراهیم ازو جدا شد و گویند آتش بند و غل را بسوخت و اصلا متعرض او نشد
و بر حوالی او گل و نسرین بر دمید و چشمه آب شیرین پدید آمد و جبرئیل پیرهنی و بالشی از بهشت بیاورد و پیرهن در و پوشانید و بالش
در زیر او نهاد و او را بر آن نشانید و هفت روز با ابراهیم در ان حظیره بسر برد و نمرود روزی میبود و بر بالای قصر بر آمد و دید که ابراهیم
در بوستانی خوش و گلستانی بغایت دلکش نشسته و با شخصی خوش محاوره سخن میگوید و بر گرد اگرد ایشان آتش شعله میزند آواز داد که ای ابراهیم
خدای تو که قدرتی در نیز تنها است که می بینم بزرگ خدایست میخواهم که برای او قربانی کنم ابراهیم گفت خدای قربان از تو قبول نکند تا
که بر کیش خود باشی در اخبار آمده که نمرود چهار هزار گاو قربان کرد و ترک ایذای ابراهیم نمود مرویست که نمرود بر بالای قصر ابراهیم را
گفت هیچ میتوانی که قدم در میان این آتش نهاده بیرون آیی گفت میتوانم گفت در آی تا ببینم ابراهیم علیه السلام از ان آتش عبور کرده
بیرون آمد هیچ ضرری بوی نرسید و تعجب رسیده که ابراهیم در آن روز شانزده ساله بود و در وقتی که اسمعیل را قربان میکرد
نود ساله بود و اسمعیل هفت ساله القصه ابراهیم بصحت و سلامت از میان آتش بیرون آمد وَأَرَادُوا بِهِ و خواستند که نمرود با
با ابراهیم كَيْدًا مکر و تدبیر کردند در سوختن فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ پس گردانیدیم ایشان را زیانکاران یعنی زیانکاری ایشان
مرتبت داشت بر جمیع زیانکاران چه سعی ایشان برباد رفت و ضایع شد بر حقیت قول ابراهیم و بطلان عقل ایشان و بروایت ابن عباس از جمله
ایشان آن بود که حق تعالی لشکر پشه را بر ایشان بگماشت تا گوشتهای ایشان را بخوردند و خونهای ایشان را بیاشامیدند و یکی از آنها
در دماغ نمرود رفت تا که او را هلاک گردانید وَنَجَّيْنَاهُ و نجات دادیم ابراهیم را از زمین عراق که منزل نمرود بود و قوم او
وَلُوطًا و برادر زاده او را لوط و رسانیدیم ایشان را إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا بزمینی که برکت کردیم در ان لِلْعَالَمِينَ از برای
جهانیان یعنی زمین شام و در ان حال اهل توحید سه کس بیش نبودند ابراهیم و لوط و ساره که دختر عم ابراهیم بود و برکت زمین شام از ان
حیثیت بود که تمام انبیا در آن ولایت مبعوث شده بودند و یا از حیثیت کثرت آب و اشجار و اثمار و بسیاری نعمت و اعتدال
و در روایت آمده که ابراهیم بفلسطین نزول فرمود و لوط بمؤتفکات و میان ایشان مسافت یکشبانه روز بود و در خبر آمده که
آبی خوشتر از آب شام نیست و نخواهد بود و منبع جمیع آن آبها از زیر بیت المقدس است وَوَهَبْنَا لَهُ و بخشیدیم مر ابراهیم را
که فرزند او بود پسری إِسْحَاقَ نام او اسحق وَيَعْقُوبَ و دادیم او را نبیره یعقوب نام نَافِلَةً در حالتی که عطیه بود زاید از عطیه
وَكُلًّا و هر یکی را از این پیغمبران که ابراهیم و لوط و اسحق و یعقوبند جَعَلْنَا صَالِحِينَ گردانیدیم نیکوکاران یعنی توفیق ایشان
دادیم بصلاحیت و نیکوکاری و ایشان را بلطف خود هدایت دادیم تا بدرجه صلاح بکمال رسیدند وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً و گردانیدیم ایشان را
پیشوایانی که بندگان اقتدا بایشان کنند در اقوال و افعال يَهْدُونَ راه مینمایند مردمان را بحق بِأَمْرِنَا بفرمان ما یعنی امر کردیم ایشان را
که هدایت بندگان کنند وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ و وحی کردیم بایشان فِعْلَ الْخَيْرَاتِ کردن نیکوییها یعنی انواع اعمال صالحه که
خلق را بدان ترغیب کنند وَإِقَامَ الصَّلَاةِ و بپای داشتن نماز وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ و دادن زکوة تخصیص نماز و زکوة بجهت
تفضیل است وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ و بودند مر ما را پرستندگان یعنی مر ما را موحدان بودند و با خلاص عبادت کنندگان وَ
لُوطًا آتَيْنَاهُ و لوط را دادیم حُكْمًا حکمت که آن امریست واجب العمل یا نبوت وَعِلْمًا و دانشی که [illegible]

و رهانیدیم اورا من القریة التی از دهی که کانت تعمل الخبائث بودند که میکردند آن عملهای ناپاک و آن پلید هم بود از
منکرات که اهل آن بلواطه مشغول بودند و راه زنی میکردند و غیر آن از قبایح انهم کانوا بدرستی که بودند ایشان قوم سوء
گروهی بدکار فاسقین بیرون فتادگان از دایره فرمان یعنی شرک بود و از توحید ممتنع و با وجود این مرتکب انواع قبایح و فواحش
بودند وادخلناه و درآوردیم لوط را فی رحمتنا در بخشایش خود یعنی در اهل رحمت خود داخل کردیم یا در بهشت که محل رحمت است
درآوردیم و در حدیث قدسی وارد شده که هذه رحمتی ارحم بها من اشاء یعنی بهشت رحمت منست رحم کنم هر کرا که خواهم بآن انه بدرستی
که لوط علیه السلام من الصالحین از جمله شایستگان و ستودگانست گویند مراد بصالحین انبیا اند و قصه لوط قبل ازین بتفصیل
گذشت ونوحا و یاد کن نوح را اذ نادی وقتی که بخواند پروردگار خود را من قبل پیش از ابراهیم و لوط علیهما السلام یعنی دعا کرد
بهلاک قوم فاستجبنا له پس اجابت کردیم مر دعای اورا فنجیناه پس رهانیدیم اورا واهله و اهل بیت ورا از زن و فرزند
و زنان و یا هر که در دایره ایمان درآمده بودند من الکرب العظیم از اندوه بزرگ یعنی طوفان یا از اذیت قوم و تکذیب ایشان
ونصرناه و نصرت دادیم اورا در انتقام کشیدن من القوم الذین کذبوا بایاتنا از گروهی که تکذیب کردند
آیات و معجزات ما را و اورا بدروغ داشتند انهم کانوا بدرستی که ایشان بودند قوم سوء گروه بد و اهل شر چه کفر
فاغرقناهم پس غرق کردانیدیم همه ایشانرا از ذکور و اناث وداود وسلیمان و یاد کن قصه داود و سلیمان را علیهما السلام
اذ یحکمان وقتی که حکم کردند فی الحرث در کشت یا در تاک انگور که خوشهای آن آویخته بود و بزمین نزدیک رسیده و این قول ابن عباس
است اذ نفشت وقتی که در شب پراکنده شده بودند و چرا کردند بدون شبان فیه در آن کشت یا بوستان انگور غنم
القوم گوسفندان آن گروه وکنا لحکمهم شاهدین و بودیم مر حکم هر دو حاکم که داود و سلیمان بودند و مدعی و مدعی علیه را گواهان
یعنی دانستیم که داود و سلیمان بر قضیه که صاحب زرع بودند و مدعی علیه که صاحب غنم بود چه حکم کردند و بیان این قصه برینوجه بود
دو کس بمحکمه حضرت داود علیه السلام آمدند یکی دهقان و اورا ایلیا گفتندی و دیگری گوسفند دار بود و اورا یوحنا خواندندی ایلیا گفت یا خلیفة الله
همسایه من یوحناست و رمه خود را امشب رها کرده تا در کشت زار من چریده و بقول ابن عباس گفت گوسفندان او ببوستان رفته و خوشهای انگور را خورده اند
داود از یوحنا پرسید که تو چه میگویی گفت آری من در خواب بودم و صورت چنین وی نموده فرمود که حساب کنید که بهای زرع
گوسفندان چون است چون حساب کردند مساوی هم بودند پس حکم کرد که گوسفندان خود را با ایلیا دهد تا تصرف کند و عادت سلیمان علیه السلام چنان
قرار یافته بود که چون داود در محکمه بنشستی وی بر در محکمه بنشستی و هر که بیرون آمدی از خصم وی حکم پدر استفسار نمودی چون ایلیا و یوحنا
از محکمه بیرون آمدند و مضمون قضیه را اعلام سلیمان کردند بمحکمه درآمد و در آن وقت او در سن یازده سالگی بود با پدر گفت اگر حکمی
ازین کردی قرب بودی داود گفت چه نوع حکم توان کرد سلیمان جواب داد که گوسفندان را تسلیم ایلیا باید کرد تا از نفع شیر
و روغن و پشم و موی و نتاج و زرع و باغ را بیوحنا باید داد تا قیام آن خورد و بمرتبه رساند که اول بوده و چون کشت بآن درجه رسد که بود تسلیم
ایلیا کند و گوسفندان خود بستاند تا هیچیک بی بهره نباشند داود برین منوال حکم فرمود و تحسین نمود حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله این حکم
میدهد که ففهمناها سلیمان پس تفهیم و تعلیم دادیم آن حکومت را بسلیمان بر صواب یعنی طریق و حکم فهم اورا رسانیدیم که گوسفندان

زمین را باز دهد تا از آن نفع گیرد و بعد از آن تا کشت و زرع کار خود کند و زمین یا باغ را بصاحب گوسفند دهد تا غمخواری کرده بمنزله اول رساند
و تسلیم او نماید تا من بعد از رمه خسارت نشود و حقیقت آنست که در آن زمان حکم چنان بوده که از داود صادر گشته و خدا تعالی وحی کرد
بسلیمان بتغییر که ناسخ آن شده و داود بعد از اطلاع بمنسوخیت حکم سابق بنقض ناسخ حکم فرمود و کسانی که قایل اند بجواز اجتهاد از انبیا
تمسک جسته اند باین آیه و گفته اند که سلیمان این حکم را باجتهاد خود کرده و اگر اجتهاد در انبیا روا نبودی سلیمان این چنین حکم نکردی
و جواب این آنست لا نسلم که سلیمان این حکم اجتهاد بخود کرده باشد بلکه حکم بر وفق تسهیل وحی بوده و ثانیا ناسخ حکم اول و این قول جامع
علما آنست که نافی اجتهاد انبیا اند و بتوجوه در ابطال اجتهاد انبیا در منهج الصادقین مسطور و دلپذیر مذکور است در روایت
آمده که داود را پسران متعدد بودند میخواست تا بداند که خلافت و نیابت او بکدام یک از ایشان تعلق خواهد گرفت از حق تعالی درخواست
تا با و باز نماید که کدام یک از ایشان خلیفه خواهد بود حق تعالی باین طریق اعلام او کرد تا بداند که شایسته هبوط وحی الهی سلیمان است پس این
دیگر و بدانکه حکم این مستلزم شرع این زمان است بر صاحب غنم اگر در حفظ آن تقصیر کرده باشد خواه در روز و خواه در شب و دل
بر حکم داود و سلیمانست بطریق وحی قوله تعالی وکلا آتینا و هر یکی را از پدر و پسر دادیم حکما حکم کردن وعلما و دانش مو
دین وسخرنا و رام ساختیم مع داود الجبال با داود کوههارا یسبحن تسبیح میکردند خدا را موافق او والطیر
و مسخر فرمان او کردانیدیم مرغانرا نیز که بموافقت داود تسبیح و تقدیس خدا میکردند وکنا فاعلین و هستیم ما کنندگان
مر امثال اینهارا و در جنب قدرت ما مانند این عجب نیست و اگرچه نزد شما عجیب است و در تبیان آورده که تسبیح کوهها برینوجه بود که
داود علیه السلام تسبیح میکرد از کوهها مثل آن شنوده میشد و این معجزه آنحضرت بود و بعد از آن بیان نعمت دیگر میفرماید که
وعلمناه و بیاموزانیدیم داود را صنعة لبوس لکم ساختن زره برای شما ای آدمیان یعنی از برای شما این صنعت را تعلیم او کردیم
لتحصنکم تا نگاه داریم شمارا یا اگر نگاه دارد شما را من بأسکم از کارزار شما یعنی از قتل و جراحت در کارزار فهل انتم
پس آیا هستید شما شاکرون سپاس گویندگان بر نعمت آورده اند که اول کسی که زره ساخت داود بود حق تعالی آهن را در
دست او نرم گردانید صفحهای آهن را بی آتش حلقهای زره میساخت و در هم می بافت مروی است که سبب نرم شدن آهن در دست داود
آن بود که حق تعالی نبوت و پادشاهی با و داده بود و در شب گرد محلات شهر میگشت بر وجهی که مردم اورا نمی شناختند و احوال عمال خود را
از ایشان استفسار میکرد تا معلوم کند که سلوک او و عمال او با رعایا چونست یک شب جبرئیل بصورت آدمی بر و ظاهر شد و سلام کرد داود
جواب سلام او باز گفت و از وی پرسید که سیرت داود چگونه است جبرئیل گفت سیرت او نیکو می بود اگر از بیت المال مسلمانان نمیخوردی داود
چون این سخن شنید سوگند خورد که من بعد از بیت المال مسلمانان نخورد و از خدا تعالی طلب کسبی کرد تا از آن معیشت گذراند حق تعالی آهن را در
دست او موم گردانید که والنا له الحدید تا زره میساخت و میفروخت و خرج معاش خود میکرد و بعد از ذکر قصه داود و عطای نعم خود
بر سلیمان بیان کرده میفرماید که ولسلیمان الریح و مسخر کردیم بر سلیمان باد را عاصفة در حالتی که سخت رونده بود بر وجهی که تخت اورا
برداشتی و در یک روز یکماهه راه بردی تجری بامره میرفت بفرمان سلیمان و اراده او و هر جا که میخواست و با وجود تندی هموار رفتی
و تخت اورا اضطراب و تحرک نبودی و قطع بر میکرد الی الارض التی بارکنا فیها بزمینی که برکت کرده ایم در آن یعنی بولایت شام

شام خود نقشبانگاه بعد از آنکه سیر کرده بود در زبان ... و روایت دیگر در مختصر آورده اند که در شام شهری بود تدمر نام که دیوان آن را
سلیمان ساخته بودند صباح از آنجا بیرون آمدی و قیلوله در اصطخر فارس کردی و شبانگاه بکابل رفتی روز دیگر از کابل بیرون آمده
چاشت در اصطخر و شام بتدمر باز آمدی و در بعضی تفاسیر مذکور است که سلیمان را بساطی بود طول و عرض آن چهار فرسنگ در چهار
فرسنگ چون سفر یا غزا نیت فرمودی ساز راه را تمام بران نهادی و لشکر جن و انس را بران نشاندی و مرغان بر بالای سر او صف زدندی و باد
عاصف را امر کردی تا آن بساط را برداشتی و بر هوا بردی پس باد نرم را فرمودی تا آن را راندی و بجایی که خواستی بامداد یکماهه بردی
و شبانگاه باز آوردی و مرویست که سلیمان علیه السلام در بعلبک متوطن بود و دیو را امر کرده بود که بیت المقدس را از برای او میساختند
و هر روز باد بساط او را از بعلبک بر میداشت و بارض مقدسه میبرد و کیفیت بنا را تعلیم دیوان میکرد و باز بمکان خود مراجعت مینمود پس
بجهت بیان حکمت و مصلحت درین باب میفرماید وكنا و هستیم ما بكل شيء عالمين بهمه چیزها دانا یعنی آنچه بسلیمان عطا کرده
بودیم بجهت علم ما بود بمصلحت و حکمت ومن الشياطين و مسخر ساختیم مر سلیمان را از دیوان من يغوصون آنانی که غواصی
کردندی در دریا له برای او یعنی برای بیرون آوردن چیزهای نفیس از دریا از در و مرجان و غیر آن ويعملون و میکردند
عملا دون ذلك عملی دیگر جز غوص مثل بنایی و سایر صنعتهای غریبه و عجیبه وكنا لهم و بودیم ما مر دیوان را حافظين
نگاهدارنده کا ایشان از فرمان سلیمان بیرون روند و نگریزند و بر مقتضای خود افساد نکنند و ضرر بمردمان نرسانند وايوب یاد
کن قصه ایوب را و او پسر اموص بن رازخ بن روم بن عیص بن اسحق بن ابراهیم است و مادر او از اولاد لوط بود و حق تعالی او را
مال بسیار داده بود و خلعت نبوت در وی پوشانیده و بولایت بثنیه فرستاده بود و از وهب بن منبه منقولست که از مردمان آن
روزگار هیچکس توانگرتر از ایوب نبود و تمام سواد شام از سهل و جبل در تصرف او بود و او را گاو و گوسفند و شتر و اسب و اشجار از حد بیرون
بود و پانصد جفت گاو کشت داشت و بر هر جفتی غلامی موکل کرده بود و چهارصد غلام شبان و ساربان داشت با هر غلامی زن و فرزند
و مال و تجمل بسیار با هر یک گاو و گوسفند و شتر و اسب بیشمار و زن او رحمة دختر افرایم بن یوسف بود و هفت پسر و هفت دختر
داشت و بروایتی دیگر دوازده پسر و هفت دختر و در حسن خلق بمرتبه کمال رسیده بود و در عفت و صلاحیت و تقوی و خیرات از همه
درپیش و بر درویشان بغایت مشفق و مهربان و همه مال خود را وقف یتیمان و فقیران کرده بود و بسیار شاکر نعمت و پاکیزه سیرت بود و
مدت هشتاد سال در فراخ نعمت و طیب معیشت و صحت بسر برده بود اما در مدت عمر خود شب و روز بطاعات گذرانیده بود و مراسم طاعت
کما ینبغی بتقدیم رسانیده بود و اصلا قصور و فتور در وظایف عبادت او راه نیافته روزی جبرئیل امین نزد وی آمد و گفت ای ایوب بلا نازل شده
نعمت میگذرانی و حال حکم شده که حال تو منقلب گردد و نعمت بمحنت بدل شود و توانگری بدرویشی و تندرستی به بیماری ایوب فرمود که چون اختیار
دوست چنین است باکی نیست هر چه از دوست رسد چون مطلوب اوست بغایت زیبا و نیکوست و در بعضی روایت آمده که ابلیس لعین هر چند خواست
که ایوب را وسوسه کند و نوعی نماید که در وظایف عبادت او خلل پدید آید نتوانست گفت بار خدایا امروز ترا در زمین هیچ بنده عابد تر و شاکرتر
از ایوب نیست ظن من آنست که کثرت عبادت و شکر او بجهت آنست که در عافیت و وسعت عیش است و مال بسیار و فرزندان نیکو دارد اگر او را
با نزع اموال و اولاد مبتلا سازی از تو برگردد و طریق کفران نعمت پیش آرد حق تعالی فرمود که چنین نیست که تو میگویی او مارا بنده ایست پسندیده

که اگر هزار بار در کوره ابتلایش بگدازیم محک است بار تمام عیار برآید پس حق تعالی بجهت آنکه بر ابلیس و سایر عالمیان و جمیع ملایکه ایوب را
بنده صادق الاخلاص و محب خاص است و از تحفه هابگاه و مقربان درگاه و پس ویرا در کوره امتحان و ابتلا نهاد و جبرئیل را فرستاد که
خبر داد که حال او بنوبت بیت است و تبدل نعمت بمحنت ایوب توکل بر حضرت عزت کرده و رضا بقضا داده منتظر بلا بود تا روزی نماز بامداد
گذارده بود و پشت بمحراب نبوت باز داده و حاضران مجلس را موعظه میفرمود که ناگاه فریاد و ناله در مسجد برآمد نگاه کرد مهتر شبانان
از در درآمد فریاد کنان و گفت ای ایوب سیلی عظیم از کوه درآمد و تمامی رمها را بدریا برد شبان درین حکایت بود که یکی از ساربانان در
رسید که یا نبی الله سمومی پیدا شد که اگر بر کوه زدی همه را ساختی و اگر بر خورشید وزیدی بر ثریا کوی بر شتران وزید و همه را هلاک گرد
ناگاه و بانان با جامه چاک کرده که ای پیغمبر خدای صاعقه پدید آمد که تمام درختان را با زراعت بسوخت ایوب این سخنان میشنید و دیگر
حق تعالی بر زبان میراند که مرحبی فرزندان درآمد سنگ بر سینه زنان و نوحه کنان و گفت ای فرستاده خدا دوازده پسرت در خانه برادر مهتر
بمهمان رفته بودند سقف خانه بر ایشان فرود آمد بعضی را لقمه در دهن و بعضی را دست در کاسه همه ایشان را لقمه در دهن فنا ساخته همه را فرو گرفته
و غبار فنا بر چهره حیات همه نشست لشکر گریه خواست که بر ایوب تاختن آورد و او را در ورطه جزع و بی صبری اندازد فی الحال خود را در زیر
سجده در افتاد و گفت یا خدای چون ترا دارم همه چیز دارم چون فرزندان و مال و منال در معرض فنا و زوال رفتند انواع بیماری روی
بوی آورد و تمام اعضای وی متالم شد و غیر از دل و زبان هیچ عضو دیگر بسلامت نماند و بعضی از وهب نقل کرده اند که ابلیس بر خوشه کرم
بر مال و فرزند و جسد او مسلط گمان بتحقیق حال او ظاهر کرد و حق تعالی ابلیس را بر او مسلط گردانید و وی دیوان را بر کاشت جمیع
اموال او را فانی ساختند پس قصد بدن وی کردند و او را بانواع امراض مبتلا گردانیدند تا آنکه چهار هزار کرم در بدن مبارک او فتاد
اعضای او را متعفن و مجروح گردانیده میخوردند و او هفت سال بر در کناسه از کناسهای بنی اسرائیل انداخته بودند و همه مردمان
از اقارب و اجانب بجهت کثرت نتن و عفونت و چرک و خون اعضا از او برمیدند بغیر از زن که در خدمت او بود و بعضی گفته اند در غایت ضعف و نحافت
رنگ است و این جو بدیهی بیناست که هرگز حق تعالی ابلیس را که دشمن ترین دشمنان اوست بر انبیا و اولیا مسلط نکرداند و کدام عاقل تواند
تجویز کرد که حق تعالی ارسال انبیا نماید برای هدایت بندگان و ایشان را بمرضی ممتحن سازد که طبایع همه خلایق رمیده شود و بجهت این امراض
جهالت و مکالمت نتوانند کرد بلکه بر او بسیج و اجبست که هر چیز از منفرات باشد ایشان را از آن نگاهدارد تا بندگان بصحبت ایشان مایل
شده و فهمند رشوند چنانکه در کتب کلامیه بدلایل مبین شده و در اتحاف آورده که روایت وهب از اخبار یهود است و حقیقت آنست که حق تعالی
انواع امراض شدیده که منفر طبیعت مردم نبود بر وی گماشت بجهت امتحان با استیلای شیطان چنانکه زعم بعضی است تا بر ان صابر و شاکر شده
امراض مضاعف بوی رساند در دنیا و آخرت و بر بندگان ظاهر کرد که او از جمله محبان مخلص است و مخلصان بکر نیک درگاه حضرت عزت
و در مدت بیماری او خلافست وهب گفته که مدت سه سال بود و نزد کعب هفده سال و بروایت عبدالله عباس و اکثر مفسران هجده سال
و بروایت مرویه از حضرت ابی عبدالله هفت سال بوده و در خبر آمده که در مدت بیماری او سه کس از اهل ایمان نزد وی تردد میکردند
یکی از اهل یمن که او را الیفن گفتندی و دو مرد دیگر از ولایت آن که یکی بلدم نام داشت و دیگری صافر این هر سه روز آمدندی و
خدمت او بشرف گشتندی یک از ایشان بکل رود و جوان اتفاقا روزی بیامدند و او را بسیار رنجور یافتند با یکدیگر میگفتند همانا ایوب

چیزی عظیم مشاهده شده که رضای الهی در آن نبوده که خدای بر تو رحم نمیکند دیگری گفت که شما میدانید که او پیغمبر خداست و برگزیده او و حق تعالی
دوستان خود را بجهت امتحان بانواع مصیبت گرفتار کرده اند پیغمبران ایشانرا در امر دعا نمایند بجهت معصیت و خطیئه بلکه اول او [illegible]
امتحان کرد و بعد از آن ببلیه ممتحن ساخت و تا شکر و صبر او را در حالت نعمت و بلیه بمردمان نماید از عذاب رسید آنکه کشید تو گفت [illegible]
در حق پیغمبران صبر بکشد گفتند راست گفتی و چون ایوب این سخن را شنید دست بالا بر داشت و گفت بار خدایا تو عالمی که من هرگز شب خواب
نکرده ام که سیر بوده باشم و در اطراف ولایت من گرسنگان تشنه و هرگز جبه نپوشیده ام با آنکه دانسته ام که مردمان برهنه هستند جامه [illegible]
ایشانرا پوشانیده ام و اگر دو مرد در حضور من خصومت کردند و یکی از روی غضب و دیگری سوگند خورد من کفاره سوگند او دادم تا اگر بدروغ
خورده باشد این گناه گناه او نشود و تو میدانی که هرگز در حضرت تو عصیان نورزیده ام بلکه در همه عمر خود کمر نگشاده و فرمان برداری تو بر میان جان بسته ام
و همیشه در میدان مجاهده و ریاضت بر توسن طاعت و عبادت سوار شده با نفس و شیطان در مقام محاربه در آمده ام اگر غرض من از این گفتار تو
بوده و پیغمبر ضرر دیگر در این محل [illegible] در این وقت جبرئیل آمد و گفت ای ایوب زمان محنت بسر آمد دعا کن تا از دار الشفا عاطفت الهی شفا یابی
ایوب علیه السلام دست بالا بر داشته طلب شفا نمود چنانکه حق تعالی میفرماید که ای محمد یاد کن قصه ایوب علیه السلام را اذ نادی ربه
چون بخواند پروردگار خود را انی مسنی الضر یعنی بمن رسیده مرا رنج و سختی و انت ارحم الراحمین و تو بخشنده ترین بخشندگانی
و گفته اند که حق تعالی در شان ایوب فرمود که انا وجدناه صابرا و نکته انی مسنی الضر منافی آنست چه شکایت از رنج نشان بی صبریست و جواب [illegible]
تقریر کرده اند که مردمان با این طعن و دراز کردن نسبت ذنب باو میدادند چنانکه گذشت و وی تاب این سخن نیاورده این دعا کرد [illegible]
بی صبری از بیماری و یا آنکه از شماتت شیطان رنجی عظیم باو رسید چه نزد وی آمده و از روی فرح گفت ای ایوب [illegible] که چندین سال
عبادت خدا کردی و آخر ترا باین بلا مبتلا ساخت اگر یکبار سجده من کنی از این بلا بیرون آرم ایوب از سر روی شکایت [illegible]
نوبت نه از رنج خود و از حسن بصری منقولست که هر چند بیماری ایوب امتداد می یافت و می افزاید میشد ایوب در صبر و شکر می افزود
زوجه او در خدمتکاری هیچ دقیقه فرو نمیگذاشت ابلیس چندانکه خواست که بحیله و تلبیس در صبر و شکر او رخنه کند نتوانست با اتباع خود در این
مشورت کرد گفتند تو میتوانی [illegible] ما هرچه داریم از اسباب اضلال و مکر و حیله از تو فرا گرفته ایم آن حیله تو که با آن اهل عالم را گمراه میکردی کجاست
در بهشت آدم را با آن [illegible] زن وی حیله از چه بود گفت آری بوسیله زن [illegible] گفتند اینجا نیز همین نوع با ایوب سلوک کن گفت راست گفتید و [illegible]
نمود و پیش زن وی آمد [illegible] دید که برای ایوب چیزی میجست گفت یا امة الله شوهرت کجاست گفت در فلان جای بیمار و رنجور افتاده است [illegible]
که مرا [illegible] و از شفقت [illegible] گفت ترا یاد می آید از آن جاه و جمال و فرزندان [illegible]
بود اکنون همه رفتند و هر روز روزگار او تباه تر میشود و هرگز با این حال نخواهد رسید که اول بود و این نوع سخنان بگفت تا گریه
نشد و بفریاد و فغان در آمد پس گفت ای رحمه گریه و فریاد مکن و خاطر خود را جمع دار که من علاج این خوب میدانم و در آخر [illegible]
شناسم اگر نصیحت من بشنوی [illegible] گفت این گوسفند را از من بستاند و بنام من قربان کند خدای وی را عافیت دهد و بیماری
زایل شود رحمه گوسفند را بر داشت و نزد ایوب آمده گفت یا نبی الله تا کی در این محنت بسر بری و این همه رنج کشی مردی طبیب آمده و مرا [illegible]
و علاج نموده و آن [illegible] را باز گفت ایوب وی را گفت از قصه [illegible] آن ابلیس است [illegible] والله [illegible] کرده ترا بر [illegible]

کربر

که بر تخت [illegible] نزد خدا [illegible] اگر خواهد نعمت دهد و اگر مصلحت او باشد بنده را بمحنت مبتلا سازد ابلیس چون دید که [illegible]
بصورت مردی صاحب جمال بر زی پادشاهان بر اسبی نیکو نشسته نزد رحمه آمد و او را گفت شوهرت چگونه است گفت بغایت رنجور است
گفت مرا میشناسی من خدای زمینم و آن بیماری و تلف مال و هلاک فرزندان من کرده ام بجهت آنکه مرا گذاشته و خدای آسمانرا پرستید
اگر تو مرا یک سجده کنی من از و آن همه الم و رنج بر دارم و مال و فرزند باو باز دهم گفت در این امر با [illegible] مشورت کنم اقدام
نمایم گفت اگر این کار نکنی با ایوب بگو که یکبار که طعام خورد در اول آن بسم الله و در آخر آن الحمد لله نگوید تا [illegible] شود
شفا دهم رحمه نزد ایوب آمد و صورت حال باز گفت ایوب بر وی خشم گرفت و گفت امروز همه روز با ابلیس که عدو خداست در
سخن بوده و گوش با سخن او داشته بخدا سوگند که اگر حق تعالی مرا از این بیماری شفا دهد ترا صد چوب بزنم اکنون برو و دیگر نزد من میا
چون آن زن رحمه از نزد وی بیرون آمد ایوب تنها ماند و هیچکس نبود که از برای وی طعام بیرد و آبی مهیا کند و بیمار پرستی نماید
پس روی بر زمین نهاد و گفت رب انی مسنی الضر و گفته اند که بجهت شدت بیماری چنان ضعیف شده بود که بعوض قیام نمیتوانست
نمود و بجهت این کلمات رب انی مسنی الضر زبان بگشود نه بواسطه مرض و عدم صبر بر آن تا منافی کریمه انا وجدناه صابرا باشد و یا آنکه
تا بیماری در دل و زبان او اثر نکرده بود بر آن صبر میفرمود و آن هنگام که نزدیک بآن رسید که دل و زبان او که محل توحید و تمجید بود
نقصان پذیر شود گفت رب انی مسنی الضر و نزد بعضی زنش از غایت بیچارگی و بیچیزی گیسوی خود بریده و بفروخت و برای وی
قوتی خرید و ایوب بر این مطلع شده آواز مسنی الضر بر کشید و در حیات القلوب از حضرت امام جعفر صادق نقل میکند که چهل روز وحی
بوی نیامد این شکایت بجهت این کرد و نیز گفته اند که سحرگاه بواسطه ملک و بشری از بارگاه کبریا این خطاب مستطاب با ایوب بگوش
میرسید که ای بیمار ما چگونه ایوب بذوق و شوق این کوه بلا را بجان میکشید و با آن بیماری خوشحال بود و در آخر آن روز که مرحمت
میرسید بخواند این خطاب سرافراز نشد پس فریاد بر آورد که رب انی مسنی الضر در لطایف قشیری مذکور است که این سخن بر وجه
اعتراض نیست بر حکم قضا و قدر بلکه از روی ضعف و عجز بشریت است منقولست که جبرئیل بوی آمد و گفت که چرا [illegible] نشسته که حکیم
[illegible] جبرئیل گفت ما در خزانه [illegible] بسیار است تو طاقت بیماری [illegible] عافیت طلب کن ایوب زبان بقول رب انی مسنی الضر بگشود و در
بعضی روایت آمده که در زمان بیماری او از اطراف عالم بیماران می آمدند و از وی طلب دعا میکردند و وی دعا میکرد و شفا می یافتند
و بیماران گفتند چرا خود را دعا نکنی گفت مرا حیا مانع میشود که مدت هشتاد سال در نعمت گذرانیده باشم اکنون که چند روز در محنت باشم
دفع آن از حق تعالی خواهم آخر [illegible] بجهت این وی را دستوری داد تا دعا کرد و گفت رب انی مسنی الضر و انت ارحم الراحمین
فاستجبنا له پس اجابت کردیم دعای ویرا فکشفنا ما به من ضر پس دور کردیم آنچه باو رسیده بود از رنج بیماری و شفا
دادیم آورده اند که ایوب بوقت شدت بیماری چون حاجتی که بقضای حاجت رود رحمه دست وی گرفتی و بآن موضع آوردی و وی را
آنجا بگذاشتی و چون فارغ شدی زوجه را آواز دادی وی بیامدی و دست او را بگرفتی و بخوابگاه خودش آوردی [illegible]
و چون آن روز که روز شفای او بود بر عادت خود او را ببرد و باز گشت و نشست منتظر آنکه وی را آواز دهد حق تعالی بجانب ایوب وحی کرد
ارکض برجلک هذا مغتسل بارد و شراب پای بر زمین زن چون پای بر زمین زد از زیر قدم او چشمه ای جوشان شد و [illegible]

مرو جمیع امراض ظاهری او ازو زایل شد و بار دیگر ندا رسید که پای بر زمین زن چون پای بر زمین زد چشمه دیگر ظاهر گشت چون
از آن بیاشامید همه جمیع امراض باطنی او نیز زایل گشت و او را قوت و جوانی و جمال و رنگ روی باز آمد بر وجهی که نیکوتر و به قوت‌تر از
مرتبه اول شد جبرئیل م فی الحال حله از بهشت بیاورد و در وی پوشانید و در تلی که در آن حوالی بود بنشست چون وقت آوردن طعام
دیر شد رحمه پریشان گشته بجست و گفت مبادا عارضه او را دست داده باشد پس آمد و منزل ایوب را بر جای خود ندید بر بالای پشته کاه مردی
را دید در سن جوانان با نضارت و صباحت تمام از وی پرسید که ای مرد بیمار کجا رفت گفت وی چه چیز است گفت شوهر من گفت اگر او را ببینی
بازشناسی گفت چگونه او را نشناسم سالها که با هم مصاحب بودیم گفت به صورت و شکل او که میماند گفت در وقتی که جوان بود همشکل تو بود
گفت منم شوهر تو حق سبحانه و تعالی بر من منت نهاد و همه رنج و الم از من برداشت و بحالت جوانی باز آورد پس دست در گردن یکدیگر کردند و از
فرح بگریه در افتادند و هنوز دست در گردن یکدیگر داشتند که حق تعالی همه اموال و مضاعف وی عطا فرمود کما قال وَآتَيْنَاهُ و عطا کردیم
او را أَهْلَهُ فرزندان او را یعنی ایشان را از برای او زنده گردانیدیم وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ و مانند ایشان با ایشان یعنی چندان ایشان دیگر
کرامت فرمودیم یا مثل اولاد با او دادیم و در روایت آمده که رحمه بعد از عود جوانی و قوت او از برای وی بیست و شش پسر آورد و اصح آنست که
حق تعالی اولاد او را زنده گردانید و مثل ایشان در عدد برای وی پیدا فرمود در بطن رحمه و همان مواشی و اموال او را باورد نمود با آن ضعف آن و از آن بیشتر
مرویست که حق تعالی جمیع اولاد و اموال و مواشی وی را مضاعف بوی داد و ابری سرخ بفرستاد تا ملخ زرین بر وی بارید و در خبر آورده که شبی
در حوالی سرای او می بارید و در حدیث آمده که هر قطره آب غسل که از وی فرو چکید ملخی زرین شد و ایوب آنرا بدست جمع کرد ندا
آمد که ای ایوب ترا غنی نگردانیدم و جمیع اموال را ضعف آن بتو دادم از برای چه این همه جمع میکنی فرمود بار خدایا چون این نعمت من
که محل ابتلا و امتحان است پس آنرا برکتی و کرامتی دیگر خواهد بود و تیمن و تبرک خواهد داشت بر اموال دیگر آورده اند که چون ایوب از رنج و الم و امراض
و اسقام خلاص شد و اولاد و اموال بر وجه اضعاف با او رسید در اندیشه افتاد که آیا آن سوگندی که خورده بود که رحمه را صد چوب بزند
به چه نوع کند که براءت ذمت او حاصل گردد و ضرری بوی نرسد حق تعالی با وی وحی فرمود وَخُذْ بِيَدِكَ ضِغْثًا فَاضْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْنَثْ دسته
شاخ درخت خرما که صد چوب باشد در هم بند و یکبار بر وی زن تا سوگند راست شود و ضرری بزوجه ات نرسد و تفصیل این در سوره ص
من القرآن مرقوم خواهد شد ان شاء الله القصه حق سبحانه و تعالی میفرماید که ما کشف ضر او کردیم و عطای اموال و اولاد او نمودیم چندان رَحْمَةً
مِنْ عِنْدِنَا بخشش و عطا و نعمت از نزدیک ما وَذِكْرَى لِلْعَابِدِينَ و تنبیهی برای پرستندگان تا صبر کنند چنانکه او کرد
و جزا یابند چنانکه او یافت وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ و یاد کن قصه اسمعیل و ادریس و ذو الکفل را و ذو الکفل یعنی خداوند
نصیب است و بهره مند از حضرت عزت و یا کفل بمعنی ضعف است یعنی عمل او در برابر عمل انبیای زمان او بود و ثواب او چندان
ایشان و یا ثواب او در برابر ثواب مشایخ بود و بمعنی ضمان نیز آمده یعنی او ضامن امت خود شده بود که اگر اسلام آورند و طریق
حق سلوک نمایند ایشان را بهشت رساند و در خبر آمده که متکفل پادشاه جباری شد که بعد از انقیاد او با وامر الهی او را بهشت برد و بر آن
پادشاه کتابت نمود و خطی بمضمون نوشت و بوی داد و در مختار القصص آورده که ذو الکفل الیسع است که از الیاس متکفل نمود که بعد از وی
قیام نماید بعد از مفارقت الیاس از وی و بدین جهت بذو الکفل مسمی شد و صاحب تبیین در معالم التنزیل آورده که یکی از انبیای بنی اسرائیل

که من میخواهم که کسی بعد از من قایم مقام من باشد تو ملک خود را بر بنی اسرائیل عرض کن هر که متکفل شود که شب نماز گذارد و فتوری در تهجد او راه نیابد
و همیشه روزه دارد و در هیچ روزی افطار نکند و در میان خلق بحق حکم کند و خشم بر کس نگیرد پادشاهی خود به وی تسلیم کن و چون این معنی
این سخن را بر بنی اسرائیل ظاهر گردانید جوانی از میان قوم برخواست و انا الکفل بعد از من متکفل این میشوم گفت بنشین و بار دوم و سیم
که اعاده آن کرد همین او برخواست آن پیغمبر ملک را بدو تسلیم کرد و او بوعده خود وفا کرد و خلعت پیغمبری یافت و حق تعالی او را ذو الکفل
لقب کرد و فرو خوردن خشم او و در حالت شدت غضب و ثبات قدم او در کارها این بر وجهی بود که روزی شیطان بیامد تا او را
بخشم آورد و در ثبات قدم او رخنه کند در سرای او را سخت بزد ذو الکفل گفت کیست گفت مردی ام و بحاجتی آمده ام که او بر آستانه
نماید بیند که کیست و چه کار دارد گفت ترا میخواهم برو تا کسی دیگر را بطلبد چون مرد دیگر بیامد همان جواب گفت ذو الکفل از سرا بیرون آمد و گفت
که میخواهی گفت ترا پس دست وی بگرفت و او را ببازار برد و در جمله بازارها او را بگردانید پس او را بگذاشت و ناپدید شد ذو الکفل با کشیده
سکینه و وقار بخانه آمد و هیچ خشم در وی پدید نیامد از مجاهده مشغولست که ذو الکفل همه شب بتهجد مشغول بود و روز بروزه و جمیع اوقات روز
در میان مردمان حکم میفرمود و فراغت از یکساعت چاشت که بقیلوله مشغول بودی ابلیس لعین با اتباع خود گفت علیکم بفلان هر شما را که ظفر یافتید
گفتند ما را هیچ راهی بر وی نیست گفت من چاره این کار بسازم پس وقتی که ذو الکفل میخواست که بقیلوله مشغول شود بصورت پیری
برآمد و بر در خانه او آمده در بزد او گفت کیست جواب داد که پیری است مظلوم که ظلم و ستم بسیار بر من رفته ذو الکفل برخواست و بیرون
آمد ابلیس او را بر پای بداشت و قصه آغاز کرد که بر من فلان و فلان ظلم کرده اند و چندان در این باب گفت که وقت قیلوله در گذشت
و زمان قیلوله بگذشت و برگفت برو و خصمان را حاضر کن که وقت آنست که من بمحکمه روم و چون در محکمه بنشست و میان مردم
بحکم میکرد و منتظر او میکشید نیامد روز دیگر در وقت قیلوله ذو الکفل حلقه در بزد گفت کیست گفت فلان پیر مظلوم گفت نه ترا گفتم
که بمحکمه آی گفت خصمان من گریخته اند و ایشان مردمان ظالمند و چنین چنین تعنت می‌کنند و قصه را بنیاد کرد و میگفت تا هم
وقت قیلوله بگذشت و پیر نرسید ذو الکفل گفت من حالا بمحکمه میروم ایشانرا نزد من حاضر ساز تا داد تو از ایشان بستانم وی برفت و باز
پیدا نشد روز سیم در همان وقت بیامد و ذو الکفل کسی را بر در سرای خود بداشته بود که اگر کسی بیاید و خواهد که حلقه در بزند بگو یکساعت صبر
کن که سه شبانه روز است که ذو الکفل خواب نکرده و اکنون در خوابست صبر کن تا اندک خوابی کند در بگشاید ابلیس بیامد پس آمد و گفت در را
بزن که وی در خوابست و صورت حال با وی بازگفت ابلیس مبالغه آغاز کرد که البته در را میزنم که پیش ازین تا بی تقدمی و ظلم بدارم و المرد
مانع او میشد و نمیگذاشت از سوراخ در باندرون آمد و در را بزد ذو الکفل بیدار شد گفت کیستی آن پیر مظلوم ذو الکفل المرد را او گفت
که من ترا گفتم مگذار کسی در بزند گفت عجب حالی مشاهده کردم وی بیرون خانه آمد بی آنکه در گشوده شود و در اندرون دالان در رفت
ذو الکفل گمان من آنست که تو ابلیسی و دشمن خدایی گفت آری خواستم که ترا بخشم آورم گفت شکر مر خدای را که مرا از شر تو نگاه داشت پس
ابلیس نا امید باز گشت و قصه اسمعیل بعد ازین و ثبات و صبر او در سوره والصافات مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و تفصیل حکایات ادریس
قبل ازین گذشت بعد از آن در بیان صبر ایشان میفرماید که كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ هر یک ازین پیغمبران از صبر کنندگان بودند بر مشقت
و تکلیف اسمعیل بر اقامت در مکه که وادی غیر ذی زرع است صبر نمود و در قصه ذبح نیز بر صبر در وی کشید و ادریس در تحت هدیه بر جبابره قوم

و او [illegible] ایشان صبر نمود و ذو الکفل شکیبائی نمود بر آنچه متکفل آن شده بود وَأَدْخَلْنَاهُمْ و در آوردیم ایشان را فِي رَحْمَتِنَا در بخشش خود
که نعمت نبوت و [illegible] رفعت عالیه در جنت است إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان مِنَ الصَّالِحِينَ از شایستگانند و فرمان بردگان پس انبیا علیهم السلام
معصومند از شایبه خلاف وَذَا النُّونِ و یاد کن صاحب ماهی را یعنی یونس بن متی إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا چون برفت از میان قوم خود در حالتی
که خشمناک بود از ایشان چه مدت مدید و عهد بعید در میان ایشان بود و هر چند دعوت میکرد و معجزه مینمود قبول نمیکردند و در امر جحاد
و انکار می افزودند و نزد اکثر مفسرین آنست که یونس ایشان را وعده عذاب داده بود چون عذاب دیر می آمد [illegible] که او را دروغگو
خوانند و [illegible] غضبناک از میان ایشان بیرون رفت از ابن عباس مرویست که یونس و قوم او در زمین فلسطین بودند پادشاهی [illegible]
ایشان آمد و نه سبط و نیم را بغارت برد و دو سبط و نیم باقی ماند حق تعالی وحی کرد به شعیای پیغمبر که نزد [illegible] رو و او را بگو [illegible] بنی اسرائیل بود
او را بگوی تا پیغمبری قوی و با بسط و شوکت با ایشان فرستد که در دل او افکندم که بنی اسرائیل را باو فرستد تا آن جماعت را که بغارت
برده اند باز ستاند و چون شعیا نزد حزقیا آمد و احوال را عرض کرد گفت بعبادت و طاعت کیست که این کار را بر آید و در مملکت او پنج پیغمبر بود
مردمان گفتند که شایسته این کار یونس است حزقیا یونس را گفت که جمعی از بنی اسرائیل را بردار و بجانب جمعی رو که از ایشان جمعی را بغارت برده اند
یونس گفت آیا حق تعالی مرا تعیین کرده [illegible] مطلق [illegible] گفت بطریق اطلاق حکم کرده گفت دیگری [illegible] البته [illegible] باید رفت
پادشاه در این باب مبالغه بسیار کرد یونس از روی غیظ و خشم پادشاه و آنانکه در مبالغه با پادشاه شریک شده بودند [illegible]
و ذلک قوله و ذا النون اذ ذهب مغاضبا و بعضی از مخالفین تفسیر این آیه بر نهجی کرده اند که خارج عقل و شرع است و نا عصمت انبیاء [illegible]
آن و جواب آن [illegible] در منهج الصادقین مذکور است و صحیح آنست از قوم خود که در نهایت عناد و انکار بودند خشمناک شده بیرون
آمد فَظَنَّ پس گمان برد أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ که تنگ نگیریم بر او [illegible] و مشقت [illegible] مبتلا نگردانیم
و مجاهد و ضحاک گفته اند که معنی آنست که او پنداشت که بر وی حکم نکنیم و او را عتاب ننمائیم بر بیرون آمدن او بدون اذن ما و با او
نمائیم یا آنکه ظن برد که ما تنگ نخواهیم ساخت راه رفتن را بر او و او را [illegible] نخواهیم ساخت بکشتی نشستن و بشکم ماهی در آمدن و [illegible]
بعضی تفسیر آن بر نهج نموده اند که یونس گمان برد که ما قادر نیستیم بر اخذ او و عاجزیم از عقوبت او و کلامیست باطل و [illegible]
ظن [illegible] بخدا او موجب کفر است انبیا نعوذ بالله من هذه الاقوال الفاسدة والآراء الباطلة و در عیون الرضا از حضرت امام [illegible]
ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام [illegible] اند که ظن [illegible] و قدر [illegible] بمعنی [illegible] قوله تعالی یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر [illegible]
آنست که یونس [illegible] آنست که ما روزی را بر او تنگ نخواهیم کرد [illegible] رفت [illegible] خواهیم [illegible]
نزد معاویه رفت معاویه گفت [illegible] در میان امواج [illegible] از آیات قرآن افتادم و در آن غرق شدم [illegible]
مقصود [illegible] از آن دریا بساحل مراد آرم [illegible] گفت آیه [illegible] ان لن نقدر علیه [illegible] یونس
آن بود که خدای قادر نباشد بر مؤاخذه او [illegible] گمان بکار خود داشته باشد ابن عباس گفت که [illegible] از قدر [illegible]
از قدرت بمعنی توانائی و معنی آنست که یونس گمان برد که ما تکلیف شدیده بر او تنگ نگیریم [illegible] بیرون آمدن او از میان قوم [illegible]
اذن ما بر او عتاب ننمائیم [illegible] آمد چه از موضع [illegible] بیرون آمده بکنار دریا رسید دریا بموج در آمد [illegible]

رسید که غرق شود اهل کشتی گفتند که در میان ما بنده [illegible] عاصی است و از رسم و عادت آن روزگار آن بود که چون
[illegible] قرعه میزدند بنام هر کس که بر می آمد حکم بعصیان او کرده او را بدریا می انداختند یونس گفت همانا که منم آن بنده گریخته
مرا بدریا اندازید تا کشتی [illegible] گفتند معاذ الله تو سیمای صالحان داری [illegible] قرعه زدند
زدند بنام یونس بر آمد [illegible] بار دیگر قرعه زدند باز بنام یونس بر آمد پس یونس بر خواست [illegible] کشتی آمد تا خود را
در دریا اندازد ماهی [illegible] دهن گشاده [illegible] مناسب نیست [illegible] دیگر [illegible] بر گشت و
[illegible] آمده [illegible] یونس [illegible] بر کشید و خود را در دریا انداخت
[illegible] ماهی فرو برد حق تعالی با ماهی الهام فرمود که [illegible] طعمه تو نکرده ایم [illegible] امتحان چند روزی شکم ترا محبس او گردانیده ایم
[illegible] گوشت و استخوان و اعضای او را بیازاری [illegible] تربیت [illegible] کند [illegible] ماهی [illegible] فرو برد
[illegible] دیگر را [illegible] مذکور است که چهل روز یونس در شکم ماهی بود و هفت روز و سه روز نیز گفته اند و حق تعالی شکم ماهی را چون [illegible]
گردانید تا [illegible] دریا [illegible] و چون ماهی او را بهر طرف دریا گردانید و بقعر دریا رسید آوازی شنید با خود گفت آیا این چه آواز باشد
آمد که [illegible] تسبیح حیوانات دریاست یونس در توحید موافقت ایشان کرد فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ پس ندا کرد در تاریکیها یعنی در میان
تاریکی شکم ماهی و تاریکی شب و تاریکی [illegible] خدای خود را أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ بآنکه نیست [illegible] معبودی [illegible]
سُبْحَانَكَ تسبیح میکنم ترا و از نقص و عیب دور میدانم إِنِّي كُنْتُ بدرستی که من بودم مِنَ الظَّالِمِينَ از ستمکاران [illegible]
که بجهت ترک آن [illegible] بود در میان قوم تا اذن [illegible] صادر شود و از ثواب آن محروم شدم و بجهت آن تقصیر نفس [illegible] کردم
القصه چون یونس بجهت [illegible] و انقطاع از غیر و خضوع و خشوع گفت انی کنت من الظالمین فَاسْتَجَبْنَا لَهُ پس اجابت کردیم
دعای یونس را وَنَجَّيْنَاهُ و رهانیدیم او را مِنَ الْغَمِّ از غم دریا و از زندان شکم ماهی و ماهی را امر کردیم تا او را از شکم خود بر کنار
دریا افکند [illegible] رسید و تفصیل این قصه در سوره الصافات مذکور خواهد شد بتوفیق الله تعالی وَكَذَلِكَ و همچنانکه یونس را
از غم نجات دادیم نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ نجات میدهیم گرویدگان را از غم که هر که با خلوص و خشوع در درگاه ما دعا کنند روایت از
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که [illegible] اند [illegible] دعا کنند که لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین مگر که حق تعالی او را فرج بدل کند
و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود عجب دارم از کسی که از چهار چیز بترسد چگونه پناه بچهار چیز نبرد [illegible] کسی که او را غمی باشد و این
کلمات پناه نبرد که لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین و حال آنکه میشنود که حق تعالی در عقب آن میفرماید که فاستجبنا له و نجیناه من الغم
اگر کسی بترسد و نگوید که حسبنا الله و نعم الوکیل و حال آنکه می شنود که حق تعالی بعد از این میفرماید فانقلبوا بنعمة من الله و فضل لم یمسسهم سوء [illegible]
کسی که [illegible] مکر کسی ترسان شد نگوید که و افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد و میداند که حق تعالی در عقب این میگوید که فوقیه الله سیئات ما مکروا
[illegible] اگر کسی را اراده [illegible] دنیا باشد چگونه نگوید ما شاء الله لا قوة الا بالله و حال آنکه میشنود این آیه را در عقب آن که ان ترن انا اقل
منک مالا و ولدا فعسی ربی ان یؤتین خیرا من جنتک وَزَكَرِيَّا و یاد کن قصه زکریا را إِذْ نَادَى رَبَّهُ چون بخواند پروردگار خود را
بانوحه که رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا [illegible] مگذار مرا تنها بی فرزندی [illegible] که معین من باشد در امر دین و دنیا و بعد از موت [illegible]

میراث گیر و وانت خیر الوارثین و تو بهترین وارثانی پس اگر مرا وارث ندهی باکی نیست این ثنایی که زکریا بر حق تعالی کرد و بعد از [illegible]
از فنای همه خلقان که و لله میراث السموات والارض و چون زکریا اینها عا کرد فاستجبنا له پس اجابت کردیم مر دعای او را ووهبنا
له یحیی و بخشیدیم مر او را پسری یحیی نام که باو زنده ماند معالم دین واصلحنا له زوجه و صلاح آوردیم برای وی زن او را [illegible]
عمران بود یعنی بعد از عقیم شدن و او را قابل آن ساختیم که آبستن شود و گویند معنی آنست که او را خوش خلق گردانیدیم برای زکریا پس از آنکه
کج خلق بود و حارث بن مغیره روایت کند که من با بعبد الله گفتم که یا ابن رسول الله مسئول میکنم که پسران من مردند و مرا فرزندی نیست تا از و
نسب ماند فرمود که سجده رو و بگو رب هب لی من لدنک ذریة طیبة انک سمیع الدعاء رب لا تذرنی فردا و انت خیر الوارثین
حق تعالی فرزندانی فرماید من چنین کردم حق تعالی مرا دو پسر کرامت فرمود یکی را علی نام کردم و دیگری حسین بعد از آن عیسی و تمام [illegible]
مذکوره میفرماید که انهم بدرستی که اینهم پیغمبران که ذکر ایشان رفت کانوا یسارعون بودند که مبتادرت میکردند فی الخیرات در انواع
نیکوییها و پیشی میگرفتند بر صنوف خوبیها و شایستگیها ویدعوننا و میخواندند ما را رغبا بجهة رغبت نمودن ثواب با طاعت ورهبا
و بجهت ترسیدن از عقوبت بمعصیت وکانوا لنا و بودند مارا خاشعین فروتنان و فرمان پذیرندگان مراد بخشوع خوف دائمی
در قلب یعنی ترسان بودند از ما محققان گفته اند که خاشعان اهل نیاز اند و در کشف الاسرار آورده که هر که نیاز بدو برد تو انگرش گرداند و هر که
بجهت آن کند که آفریده کارش او است عزیزش کند و کانوا لنا خاشعین لسان نیاز است والتی و یاد کن آن زنی را که احصنت
فرجها نگاهداشت فرج خود را از حلال و حرام و لم یمسسنی بشر و لم اک بغیا مراد مریم بنت عمران است که خود را پاکیزه داشت و دست هیچکس را بدان
نگذاشت فنفخنا فیها پس دردمیدیم یعنی جبرئیل را فرمودیم تا دمید فیها در مریم یعنی در گریبان پیراهن او من روحنا
از روحی که بامر ما و مخلوق ما بعیز جاری کرده بودیم بروی روح عیسی را و آن عیسی را در شکم او زنده ساختیم وجعلناها و گردانیدیم
مریم را وابنها و پسر او را فرزند وی عیسی را که نفخ حاصل شده و بی واسطه نطفه بر خلاف سایر مردمان آیة علامتی و حجتی للعالمین مر عالمیان را
یعنی تامل کنند در آن تا بر ایشان ظاهر شود که ظهور عیسی بی پدر از مریم بمجرد نفخه دلالت میکند بر کمال قدرت صانع حکیم ان هذه بدرستی
که این ملت توحید و دین اسلام امتکم ملت و کیش شماست ای گروه مردمان که واجبست بر شما استقامت بر آن امة واحدة ملتی یگانه
است که ملتی است یکتا یعنی خلافی در آن نبود در میان انبیا بلکه همه انبیا متفق الکلمه بودند در توحید وانا ربکم و من آفریدگار شمایم فاعبدون
پس مرا پرستید نه غیر مرا وتقطعوا و ببریدند و پاره پاره کردند مردمان یعنی یهود و نصاری امرهم بینهم کار دین خود را در میان
خود یعنی فرقه فرقه شدند و هر فرقه مذهبی اختیار کردند و کفر فرقه دیگر نمودند کل الینا راجعون همه این فرق مختلفه بسوی ما بازگردندگانند
و ایشانرا فرا خور کار ایشان پاداش خواهیم داد خلاصه معنی آنست که ای اهل اسلام جمیع اهل کتاب دین خدا که منقطع و متفرق گردانیده اند
امر دین خود را که حق تعالی بتبعیت آن امر نموده بود و هر گروهی شقی دیگر اختیار کردند که بر خلاف آن بود بدانید که حق تعالی روز قیامت همه را
این جزا و سزا خواهد داد فمن یعمل من الصالحات پس هر که بکند از عملهای شایسته که انواع طاعات است وهو مؤمن و حال آنکه او گرونده
باشد بخدا و رسول چه ایمان شرط است در ثواب یافتن بر فعل خیرات فلا کفران پس هیچ ناسپاسی نیست لسعیه مر شتافتن و را یعنی عمل خیر
نشود کردار او بلکه مشکور و ماجور گردد و بموقع قبول افتد چه کفران مستعمل است در منع ثواب همچنانکه شکر را استعمال میکنند در اعطاء ثواب وانا

له کاتبون و بدرستی که ما مر او را نویسندگانیم یعنی ثابت کننده آن در صحیفهای کردار او مراد آنست که ضایع نمی شود [illegible]
اند در نامه عمل او و هیچ چیز از آن ضایع نگردد وحرام علی قریة و ممتنع است بر اهل دیهی که اهلکناها هلاک کردیم ایشان را
انهم لا یرجعون آنکه باز گردند بدنیا یعنی مقصور نیست از هلاک شدگان که بدنیا رجوع کنند برای تدارک اعمال و تدارک احوال
و ابو جعفر گوید که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام حدیث رجعت بنا پرسیدم این آیه بر خواند پس معنی آنست که حرام نیست بر دیهی که ایشان را هلاک
کرده ایم که باز آیند بدنیا وابن بابویه در اعتقادات خود آورده که رجعت حق است بجهت آنکه جمعی که هفتاد هزار خانواده بودند از طاعون گریخته
و همه بر کنار دریا نزول کردند حق تعالی بایشان ندا کرد که موتوا همه بمردند و بعد از مدتی حزقیل پیغمبری بود از بنی اسرائیل بر ایشان بگذشت و
بدیشان بر گذشت و گفت بار خدایا اگر اراده تو باشد ایشان را زنده گردان تا شهرهای ترا آبادان کنند و بندگان ترا متولد سازند و ترا پرستند
حق تعالی همه را زنده گردانید و بدنیا رجوع کردند و بعد از آن باجال خود مردند و همچنین عزیر صد سال مرد و باز حق تعالی او را زنده ساخت و بعد از آن
باجل خود بمرد و نیز قوم موسی که بمیقات رفته بودند حق تعالی ایشان را هلاک کرد و باز بجای ایشان فرمود و در بحار و در امالی شیخ آورده
که هر مؤمنی که آرزوی لقای حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه داشته باشد و تمنا کرده که در زمان او بشرف شهادت مشرف شود حق تعالی در آن زمان
زنده گردانیده و باین سعادت برساند پس خروج یاجوج و ماجوج که علامت قرب قیامت است مذکوره گردانیده که حتی اذا فتحت یعنی باز
شدگان و مردگان از امت مرحومه ممتنع است که باز گردند تا وقتی که گشاده شود یاجوج وماجوج سد یاجوج و ماجوج پس چون سد را
بگشایند رجعت واقع شود و بعضی بر آنند که خروج مهدی علیه السلام بعد از خروج دجال و دابة الارض و یاجوج و ماجوج و نزول عیسی باشد و بعد
دجال و دابة الارض را بکشند مدتی حضرت پادشاهی کند و عالم را پر از عدل و داد کند و بعضی با از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
روایت کرده که فرمود اول علامتی که در آخر الزمان واقع شود خروج دجال است و بعد از آن خروج دابة الارض و پس از آن خروج یاجوج و ماجوج و بعد
از آن حضرت عیسی از آسمان فرود آید و این نزدیک خروج مهدی بوده و بعد از آنکه حضرت مهدی بدرجه شهادت رسد آتشی از قعر عدن بیرون
آید و همه مردم را بمحشر براند و در کشف الغمه آورده که از جمله علامات خروج حضرت صاحب الامر آنست که مردگان از گورها زنده شده بدنیا رجوع نمایند
و یکدیگر را بشناسند و بیکدیگر متزوج شوند و بنا بر آنکه مراد رجوع باشد در آیت فتح یاجوج اشارتست بوقوع قیامت یعنی ممتنع است که مردگان
رجوع کنند و زنده شوند تا آنکه قیامت قایم شود و اکثر مفسرین بهمین معنی تفسیر نموده اند و بدانکه یاجوج و ماجوج قبیله اند چون جن و انس و در روایت
آمده که آدمیان ده جزو اند نه جزو ایشان یاجوج و ماجوج اند و غیر این در سورة الکهف مذکور شده وهم و همه یاجوج و ماجوج بعد از خروج من کل
حدب از هر بلندی و پشته ینسلون بشتابند و فرود آیند یعنی همه ایشان در روی زمین متفرق شوند تا آنکه عیسی بعد از زمین ایشان مرکز ایشان کجا
مبارزت کنند و در روایت آمده که ایشان همه عالم را فرو گرفته آبهای دریاها تمام بیاشامند و از خشک و تر هر چه یابند بخورند و در بحار و [illegible]
که یاجوج و ماجوج میروند تا بکوه بیت المقدس و با هم گویند اهل زمین را کشتیم بیایید تا اهل آسمان را بکشیم پس تیر بطرف آسمان اندازند خون آلود
فرود آید و کار بر عیسی و اصحاب او تنگ شود عیسی دعا کند حق تعالی بکند فوج همه را هلاک گرداند واقترب الوعد الحق و نزدیک رسید وعده راست که
وقوع قیامت است فاذا هی پس ناگهان که واقع شود این قیامت شاخصة خیره و باز مانده باشد از هول آن شخص ابصار الذین کفروا
دیدهای آنکه کافر شده اند و گویند یا ویلنا ای وای بر ما قد کنا بدرستی که ما بودیم در دنیا فی غفلة من هذا در بیخبری از این روز و از هول

بل کنا ظالمین بلکه بودیم ظالمین ستمکاران چه بود که سخن پیغمبران نشنیدیم و آنچه ایشان ما را از آن خبر میدادند قبول نکردیم و تکذیب ایشان
نمودیم عناد و لجاج و در معجزات ایشان نظر نکردیم بعد از آن با کفار خطاب میفرماید که انکم بدرستی که شما ای مشرکان وما تعبدون
و آنچه میپرستید من دون الله بجز از خدا از بتان و ابلیس و اعوان او حصب جهنم آن چیز هستید که انداخته شوید در دوزخ
همچنانکه حصبا که سنگریزه است در چاهی اندازند انتم شما با معبودان لها واردون بر دوزخ که در آیند که نادمی در آیند کافران
گفته که حکمت در ایراد بتان به دوزخ زیادتی تعذیب بت پرستان است چه بدانها آتش افروخته‌تر گردد و دیگر هر گاه بت پرستان معبودان
خود را بینند که در آتش دوزخ میسوزند موجب زیادتی خواری ایشان شود و دیگر تصور ایشان آنست که بتان شفیعان ایشان باشند و چون امر بر عکس
این بینند هیچ چیز در نظر ایشان دشمن‌تر از بتان نباشد و نظر بوجه احدا و نیست از عذاب بر سبیل احتجاج بر کافران و تمیز ایشان از عاطل
و عصیان میفرماید که لو کان هؤلاء اگر بودندی آن بتان و شیاطین آلهة خدایان چنانچه گمان میبرند ما وردوها در نیامدندی بدوزخ
چه خدا را عذاب نکنند لیکن عذاب کرده شوند و کل و همه بتان و بت پرستان فیها خالدون در دوزخ جاوید مانندگانند و هیچ یک از ایشان را از آنجا
بیرون آمدن نیست و دایم در آن معذب باشند بانواع عقوبت لهم فیها زفیر مر ایشان راست در دوزخ ناله زار زفیر ناله کلی باشد از غم و غصه که نی باشد و چون
غم عظیم باشد ناله آن نیز عظیم خواهد بود و لهذا الحمیر زفیر با آواز دراز گوش کرده اند و مراد از آن شدت نفس کشیدن نزد سوختن ایشان با آتش
وهم فیها و ایشان در دوزخ لا یسمعون نشنوند چیزی را که بدان شاد شوند و راحتی بایشان رسد یا بجهت شدت هول عذاب هیچ آوازی
نتوانند شنید و از عبد الله مسعود مرویست که بجهت آن نشنوند که در تابوتهای آتشین باشند که آن را میخهای آتشین محکم کرده باشند و در قعر دوزخ
و هر کس از ایشان گمان برد که بغیر از وی کسی دیگر معذب نیست مرویست که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مسجد الحرام در آمده دید صنادید قریش در
حطیم نشسته و سیصد و شصت بت نهاده اند و آنها را سجده میکنند نزدیک ایشان آمده و نشست و با ایشان مناظره آغاز کرد و نضر بن حارث با آنحضرت
در مقام مجادله در آمد و آنحضرت صلی الله علیه و آله سخن را بجایی رسانید که بر همه ایشان حجت لازم آمد و همه ملزم شدند و جوابی نداشتند صنادید بر رنجیده گفتند ما برین
آیتی خود را نتستیم و از آن مینکردیم حضرت آیه انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم بر ایشان خواند آتش غضب در سینه پر کینه ایشان بر افروخته
بر خواستند و نزد عبدالله بن زبعری رفتند که از رؤسای ایشان بود و حکایت آنحضرت صلی الله علیه و آله با او گفتند و گفتند هیچ مهم خود بر کرمن
مباحثه کنیم و او را ملزم سازیم پس نزد آنحضرت آمده گفت بخدا سوگند که آمده ام تا با تو مخاصمه کنیم تو میگویی که هر چه جز الله میپرستید همه در دوزخ
و حال آنکه عزیر و عیسی و ملائکه معبود یهود و نصاری و بنو ملیح اند هر گاه این معبودان جمیع در دوزخ باشند گو بتان ما نیز باشند حضرت صلی الله علیه
و آله فرمود که معبودان ایشان شیاطین اند که ایشان را باین فعل قبیح امر کردند و عزیر و عیسی و ملائکه از پرستندگان خود بیزارند حق تعالی این آیه فرستاد که
ان الذین سبقت لهم بدرستی که آنانکه پیشی گرفته است برای ایشان منا الحسنی از جانب ما سابقه نیکوتر که سعادت دنیا و آخرت است
یعنی توفیق طاعت و رسیدن بجنت و آنها عزیر و عیسی و ملائکه اند اولئک آن گروه مخصوص سابقه حسنات عنها مبعدون از دوزخ
دور شدگانند چه ایشان در اعلی علیین باشند و دوزخ در اسفل السافلین مرویست که روزی امیر المؤمنین صلوات الله علیه خطبه میخواند بعد از آن این آیه
تلاوت فرمود و گفت انا منهم من از ایشانم که عنایت الهی برای ایشان سبقت کرده لا یسمعون نشنوند دور شدگان از آتش حسیسها
آواز آتش را بجهت دوری مسافت میان آتش و دوزخ و حسیس آوازیست که محسوس شود وهم و ایشان فیما اشتهت در آنچه آرزو کند انفسهم

نفسهای ایشان خالدون جاوید مانندگانند یعنی در بهشت جاودان خواهند ماند لا یحزنهم الفزع الاکبر اندوهگین نکند ایشان را
ترس بزرگترین ترسها و آن کلمه لا بشری است که ملایکه با اهل شقاوت گویند چه هرگز ایشان این کلمه نخواهند شنید بجهت آنکه اهل
و مقربان آن کلمه وقتی که ملایکه ندا کنند و امتازوا الیوم و رد خواهند ایشان غمگین نخواهند بود چه بجانب دست راست متوجه بهشت خواهند
شد و نزد ابن عباس فزع اکبر نفخه اخیره است زیرا که حق تعالی فرموده که یوم ینفخ فی الصور ففزع من فی السموات و الارض الا من شاء الله و
تتلقاهم الملائکة و پیش باز آیند و استقبال نمایند آن بهشتیان را فرشتگان در وقت بیرون آمدن از قبور و ایشان را تهنیت
کنند گویند که هذا این روز یومکم الذی روز ثواب شماست که در دنیا کنتم توعدون بودید که وعده داده و میشدید بحضر
امیت ثواب و کرامت شما و رسیدن بمطالب خود ابوسعید خدری از حضرت نبوی روایت کرده که فردا روز قیامت سه طایفه بر تلهای
مشک باشند و از فزع اکبر ایمن و از حساب اندیشه نباشند یکی مردی که تلاوت کلام الهی نماید برای محض قربة الی الله و معتقد حساب و جزا
باشد و در مجمع و مردم از قراءات او راضی باشند و تعلیم نماید در حالتی که طالب ثواب و جزای کردگار خود باشد سیوم مردی که اذان گوید و طلب ثواب نماید
بود سیم بنده که ادای حقوق حق تعالی نماید یوم نطوی السماء و یاد کن روزی را که در هم پیچیم آسمان را و یا محو و نابود گردانیم آن را چه غرض از آن
آنست که سایبان بنی آدم است و چون همه معدوم شوند آن را از موضع خود بر کنند و در هم پیچند کطی السجل همچو پیچیدن طومار للکتب
که برای کتابت که نوشته شود در آن از معانی مقصوده و خلاصه معنی آنست که ما آسمان را در هم پیچیم مانند در هم پیچیدن صحیفه پس از آنکه گشاده شده
برای نوشتن ابن عباس گفته که سجل نام کاتب حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بود مانند دبیر آنحضرت صحیفه را در هم پیچد ما آسمان را در
هم پیچیم و بروایتی سجل نام ملکی است که اعمال بندگان را در صحیفه مینویسد و حفظ مینماید و بعد از آن در میان آن را در هم پیچد کما
بدأنا همچنانکه آغاز کردیم اول خلق نخست آفریدن را بی ماده و مدت نعیده بازگردانیم آن را که آفریده ایم بی ماده وعدا
وعده داده ای علینا که بر ماست وفا کردن با آن وعده انا کنا فاعلین بدرستی که هستیم کنندگان آنچه وعده کردیم چنانچه اول بوجود آوردیم
برای شناخت و دیگر باره موجود خواهیم ساخت برای مکافات کردار و یا همچنانکه آفریدیم خلایق را در بطون مادران برهنه و پا برهنه و ختنه
کرده همچنین با وجود در قیامت ایشان را باز آریم چنانکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که مردم را با پا برهنه و تن برهنه محشور سازند و اول کسی را
که جامه پوشانند حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام بود عایشه گفت یا رسول الله زنان نیز برهنه محشور شوند فرمود بلی گفت پس رسوایی باشد فرمود که از
هول آن روز … که هر کدام … لکل امری منهم یومئذ شأن یغنیه ولقد کتبنا و بدرستی
که نوشتیم فی الزبور در کتاب زبور داود من بعد الذکر از پس توریه یعنی بعد از آنکه در توریه نوشته بودیم …
ثبت کردیم ان الارض که زمین بهشت یرثها میراث گیرند آن را عبادی الصالحون بندگان من که شایسته …
و صلاح و تقوی آراسته مراد بهمه مؤمنانند و نظیر آنست قوله تعالی و اورثنا الارض و قوله الذین یرثون الفردوس و نزد بعضی مفسران مراد
همه مؤمنانند ما ارض زمین دنیاست و صالحان امت مرحومه یعنی حکم کردیم که زمین دنیا را بندگان صالح ما که امتان حضرت پیغمبر آخر الزمان اند …
علیه و آله میراث گیرند فتح و نصرت قوله تعالی لیظهره علی الدین کله و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود فراهم آورده شد برای
من همه زمین پس نموده شدم مشارق و مغارب آن را و زود باشد که برسد ملک امت من آن مقدار که فراهم آورده شده است برای من از زمین …

ابو جعفر علیه السلام منقولست که فرموده هم اصحاب المهدی فی آخر الزمان یعنی که صلحا و وارثان زمین اصحاب حضرت صاحب الزمانند که در آخر الزمان مشارق
و مغارب زمین متصرف در آرند و بیهقی در کتاب بعث و نشور اخبار بسیار و جمعی ذکر کرده با اسناد صحیحه در تخصیص بر خروج مهدی
و از عترت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله احادیث بسیار است از الجمله بیهقی باسانید وثیقه مرفوع کرده بحضرت رسالت که لو لم یبق من
الدنیا الا یوم واحد لطول الله ذلک الیوم حتی یبعث فیه رجلا منی یواطی اسمه اسمی یملأ الارض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما یعنی اگر باقی
نماند از دنیا مگر یکروز حق تعالی آن روز را دراز گرداند تا برانگیزد در آن مردی را از اهل بیت من که نام او نام من باشد پر سازد زمین را از داد و عدل
چنانکه پر شده باشد از جور و ظلم و نیز در مجمع البیان باسناد صحیح از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که المهدی من عترتی من ولد فاطمة یعنی مهدی از
عترت منست از فرزندان فاطمه ان فی هذا بدرستی که درین که مذکور شد از ایات کتاب قرآن و دولت صلحا از اهل ایمان از اخبار و موعظه
لبلاغا برآینه کفایتست لقوم عابدین مرگروه پرستندگان را که تمامی همت خود را صرف عبادت کرده باشند مراد
امت مرحومه اند که جزا و موعظه قرآن ایشان را کفایت در رسیدن بمطلوب بود وما ارسلناک و نفرستادیم ترا الا رحمة مگر بجهت بخشایش
للعالمین مرعالمیان را زیرا که آنچه بآن مبعوث شده سبب جمعیت و سعادت ایشانست و موجب صلاح معاش و معاد ایشان که مرحوم
رحمت او نسبت بکفار امنیت ایشان است از عذابها که بر امم سابقه واقع شده کقوله تعالی و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم بلکه معظم رحمت او بر
اهل کفر آنست که ایمان و ثواب دایم را بر ایشان عرض کرده و اگر چه ایشان بآن مهتدی نشده اند همچنانکه کسی طعامی حاضر سازد بر گرسنه و تقصیر
نموده از آن نخورد او را منعم میگویند و آن گرسنه را منعم علیه اگر قبول آن نکرده باشد و مانند شخص که چشمه عظیم را جاری میگرداند و صلای عام در
که هر که خواهد بیاید و از آن بخورد و مواشی و مزارع خویش را از آن آب بدهد و جمعی بجهة تقصیر خود از نفع آن محروم مانند همچنین کافر بجهت
نور از نعمت هدایت محروم گشته و در وادی ضلالت از گرسنگی هلاک شده و در حدیث صحیح ورود یافته که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
بجبرئیل پرسید که ازین رحمت چیزی بتو رسید گفت من از عاقبت کار خود میترسیدم ایمن بهمت تو ایمن شدم بجهت آنکه حق تعالی ثنای من فرموده در آن ذی قوة
عند ذی العرش مکین مطاع ثم امین و در کشف الاسرار که از جمله رحمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آنست که امت را از هیچ مقام فرو نگذاشت
اگر در مکه معظمه بوده و اگر در مدینه مشرفه و اگر در مسجد محترم و اگر در حجره طاهره همچنین در ذروه عرش و مقام قاب قوسین بر آمد ایشان را یاد فرمود
و فرموده السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و فردا نیز در مقام محمود بساط شفاعت گسترده گوید امتی امتی تا همه را شفاعت فرموده در جنت عدن در
آورد قل بگو ای محمد صلی الله علیه و آله مرکافران را انما یوحی الی جز این نیست که وحی فرستاده میشود بسوی من انما الهکم آنکه جز این نیست که
خدای شما اله واحد خدای یکتاست و یگانست فهل انتم مسلمون پس آیا هستید گردن نهندگان و با خلاص عبادت کنندگان مر او را فان
تولوا پس اگر برگردند از توحید فقل پس بگو بایشان که آذنتکم علی سواء آگاه کردم شما را بر طریق سویت یعنی چیزی را که بآن مامور شده ام از توحید و تعلیم
آنرا بهمه شما رسانیدم و همه را درین خبر یکسان گردانیدم و قومی را دون قومی تخصیص نکردم و در موضح آورده که اعلام کردم شما را از آنچه من
و بر شما روشن شده که او و مؤمنان در علم بآن مساوی شدند و ان ادری و نمیدانم من اقریب آیا نزدیکست ام بعید یا دورست
ما توعدون آنچه وعده داده میشوید از حشر و نشر یا غلبه مسلمانان لیکن یقین میدانم که محقق الوقوعست و بیشک و شبهه واقع خواهد
شد و مراد عدم علمست بوقت معین و مقرر آن و یقین بر وقوع آن لا محاله انه بدرستی که خدای یعلم الجهر میداند آشکارا من القول از سخن کفار در

طعن اسلام

طعن بر اسلام و یعلم ما تکتمون و میداند آنچه میپوشید از حسد بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و حقد بر مسلمانان و جمیع را بر آن جزا دهد
و ان ادری و نمیدانم حکمت در تاخیر عقوبت شما لعله فتنة شاید آن تاخیر آزمایش باشد لکم مر شما را یعنی تا با شما معامله کند
در کیفیت عمل کار [illegible] لننظر کیف تعملون مراد آنست که تا بر اهل عالم واضح شود که کدام از شما عناد ورزیده اند در کفر راسخ میشود
و کدام از شما بوسیله معجزه ظاهره از آن رجوع نموده باسلام و طاعت توبه مینماید و متاع و شاید که آن تمتع و برخورداری بود شما را الی حین
تا بهنگامی که وقت مقرر و اجل معین مقدرست و بجهت این حجت بر شما لازم گردد و از شعبی مرویست که چون حضرت امام حسن بن علی علیهما السلام
مصلحت دید با معاویه مصالحه نمود معاویه او را گفت خطبه بخوان و مردم را از آن خبر ده آنحضرت علیه السلام برخواست و باواز بلند خطبه خواند
مشتمل بر حمد الهی و نعت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و بعد از آن فرمود که عاقلترین مردمان مرد پرهیزکارست و نادانترین ایشان
مرد بدکار بدانید که این کاری که من و معاویه دران اختلاف کردیم یا حق مراورست که باین سزاوارترست یا حق منست و من ترک کردم و از سر آن
در گذشتم برای صلاح امت پس این آیه تلاوت فرمود که و ان ادری لعله فتنة و متاع الی حین و قل رب احکم و بگوی ای آفریدگار من حکم
کن و حفص قال میخواند یعنی گفت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که ای آفریدگار من حکم فرما میان ما و اهل مکه بالحق براستی که یعنی بعدل که مقتضای
وقوع عذاب و عقاب است بر ایشان چه ایشان مستحق آن شده اند چون آنحضرت صلی الله علیه و آله بامر الهی اینرا دعا فرمود حق تعالی اهل مکه را در بدر معذب
گردانید بشمشیر آبدار حضرت کرار حیدر کرار که سایر اتباع و انصار ایشان را هلاک ساخته بدار البوار رسانید از قتاده آورده اند که هرگاه حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله معرکه جدال حاضر شدی قبل از شروع در قتال فرمودی رب احکم بالحق و ربنا الرحمن و پروردگار ما
بسیار رحمت باشد بر بندگان خود المستعان یاری خواسته شده بعزت او یاری میخواهیم علی ما تصفون بر آنچه شما وصف میکنید
از آنکه بر خلاف حق است که آن شوکت و استیلاء شما باشد بر ما و نگونسار شدن رایت اسلام در اندک فرصتی و تکذیب عذاب موعود و وقوع
شدن آن و غیر آن از صفات باطله چنانچه اهل مکه [illegible] و اتخذ الرحمن ولدا مراد آنست که شما سخن ناسزا و ناروا میگوئید و ما از وی
نزد آن باری منتقم هیم و امیدواری از درگاه حضرت باری میداریم که حق را بر باطل غالب گرداند و امور باطله را در هم شکند پس حق سبحانه و تعالی اجابت دعوت
آنحضرت صلی الله علیه و آله نموده همه اهل کفر را مقهور و منکوب و مغلوب گردانید و وعده لیظهره علی الدین کله را بظهور آورد و در آنچه گمان
میبردند خایب و خاسر گشته و آنچه طمع داشتند نقیض آن مشاهده کردند خسر الدنیا و الاخرة ذلک هو الخسران المبین سورة الحج
ابی بن کعب از حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سوره الحج بخواند حق تعالی او را ثواب کسی که حج و عمره کرده باشد و کنند تا روز
قیامت کرامت فرماید و از حضرت ابی عبد الله علیه السلام مرویست که هر که این سوره را در هر سه روز یکبار تلاوت کند آن سال بیرون نیاید که بزیارت
بیت الحرام مشرف گردد و اگر دران سفر فوت شود حق تعالی او را به بهشت نعیم رساند و آنچه آرزوی او باشد وی را عطا فرماید و چون حق تعالی
ختم سوره الانبیا نمود بامر کردن بندگان بتوحید و اعلام ایشان بانکه پیغمبر او رحمة للعالمین است افتتاح این سوره کرد بامر مکلفین به پرهیز از شرک
و فرمود بسم الله الرحمن الرحیم
یا ایها الناس ای مردمان خطاب بجمیع مکلفانست از مرد و زن و مؤمن و کافر و بنده و آزاد اما کودک و دیوانه چون اهلیت تکلیف ندارند
در تحت این خطاب داخل نیستند پس میفرماید که ای مردمان که از اهل تکلیفید و قابل خطاب اتقوا ربکم بپرهیزید از عذاب پروردگار خود و بجهت این

و ... محبت شوید ان زلزلة الساعة بدرستی که جنبانیدن قیامت مر زمین را شیء عظیم چیزی بزرگ و پرهول
و مهیب است و گویند این زلزله نزدیک طلوع آفتاب باشد از جانب مغرب و در زاد المسیر آورده که قبل از نفخه اول این زلزله پیدا شود
و ندایی از آسمان میرسد که یا ایها الناس اتی امر الله ای مردمان حکم خدای بوقوع قیامت در رسید پس فزعی عظیم در خلایق پدید آید یوم
ترونها روزی که ببینید آن زلزله را تذهل غافل و بیخبر گردد از غایت دهشت آن کل مرضعة هر زن شیر دهنده
عما ارضعت از آن فرزند که شیر دهد او را یعنی با وجود شدت شفقت و مرحمت مادر بفرزند شیرخواره چون زلزله قیامت حاصل [شود]
از دهشت و هول آن پستان را از دهن فرزند بکشد و از وی غافل شود و او را فراموش کند و یاد نیارد وتضع کل ذات حمل
و بنهد هر زنی که خداوند بار است یعنی هر زن آبستن و باردار بیفکند حملها بار خود را یعنی از غایت دهشت آن زلزله فرزند خود را از شکم بیفکند
وتری الناس و بینی ای بیننده همه مردمان را از شدت هول آن روز سکاری در حالتی که مستان باشند یعنی مانند مستان عقل
و تمیز از ایشان زایل شده باشد وما هم بسکاری و حال آنکه نباشند مستان از روی حقیقت و اگر در رای العین مست نمایند ولکن
عذاب الله شدید و لیکن عذاب خدای سخت است و هیبت هول و دهشت آن بیهوش شوند از عمران بن حصین و ابو سعید خدری مرویست که
این هر دو آیه در شب نازل شد در غزوه بنی المصطلق و ایشان قبیله اند از بنی خزاعه و مردمان درین شب راه میرفتند چون این هر دو آیه نازل
گشت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود تا توقف کنند در گرداگرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و حضرت این هر دو آیه را باواز بلند بر ایشان
خواند همه بگریه در افتادند و در هیچ وقت آنقدر گریه نکرده بودند که آن شب و چون روز شد هیچکس زین از پشت اسبان فرو نگرفتند و خیمه نزدند
و طعام نپختند بعضی گریه میکردند و جمعی حزین و غمگین سر بر زانوی خود فرو برده بودند حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود میدانید که این
روز چه روزیست گفتند الله و رسوله اعلم فرمود آن روز خدای تعالی آدم را فرماید که بعضی از فرزندان خود را بدوزخ فرست او گوید چند کس را
بدوزخ برم ندا رسد که از هر هزار کس نهصد و نود و نه را بدوزخ فرست و یکی را ببهشت اصحاب چون این شنیدند صدای ایشان بگریه
برخواست و بهای بهای بگریستند و گفتند یا رسول الله آن نجات یابنده که خواهد بود فرمود مژده باد شما را که از جنس ... خلقی ... که ایشان را
یاجوج و ماجوج میگویند و از غایت کثرت از عدد و حد متجاوزند و نهایت ایشان جز خدا نداند همه ایشان اهل دوزخ باشند ... سایر
دیگر عدد شما در جنب عدد کفار مانند یک موی سفید است در گاو سیاه و امید میدارم که ربع اهل بهشت شما باشید ایشان بزبان تکبیر و تحمید
بگشودند پس گفت امیدوارم که شما ثلث اهل بهشت باشید و بدانید که اهل بهشت صد و بیست صف باشند هشتاد صف از آن
من باشند و بعد از آن فرمود که از امت من هفتاد هزار از آن قبیل باشند که بی حساب ببهشت روند عمر بن خطاب برخواست و گفت هفتاد
هزار بیحساب ببهشت روند فرمود بلی و با هر یکی از ایشان هفتاد هزار باشند که ببهشت در آیند عکاشة بن محصن برخواست و گفت
یا رسول الله دعا کن تا من از جمله ایشان باشم حضرت صلی الله علیه و آله گفت بار خدایا او را از ایشان گردان مردی از انصار برخواست و همین التماس
کرد فرمود عکاشه باین تو سبقت گرفت و از ابن عباس منقول است که آن انصاری منافق بود و از برای این جهت آن حضرت او را نفرمود آورده اند
که نضر بن حارث پیوسته با آنحضرت مجادله کردی و گفتی فرشتگان دختران خدایند و گفتی قرآن افسانهای پیشینیان است و خدا قادر نیست بر آنکه مرده
که پوسیده و ریزیده باشد و خاک گشته زنده کند و حق تعالی درباره او و هر که تابع او بود درین گفتار فرمود که ومن الناس من یجادل

و از مردمان

و از مردمان کسی هست که از غایت کفر نزاع میکند فی الله در کتاب خدا و در ... حق تعالی از آن منزه است از نسبت ولد و علم و قدرت
بر زنده کردن مردگان بغیر علم بی دانشی و معرفتی و بدون برهانی و حجتی ویتبع و پیروی میکند مجادله کردن با حق را کل شیطان
مرید هر دیو سرکش را که تمرد کننده و سرکش است از فرمان خدا و متوحش است از صلاح کتب علیه نوشته شده است بر آن یعنی در لوح محفوظ
ثبت شده انه که شان اینست که من تولاه هر که او را دوست دارد و پیروی کند فانه پس بدرستی که آن دیو یضله گمراه کند او را
از راه حق و ارشاد ... ویهدیه و راه نماید او را الی عذاب السعیر بسوی عذاب
آتش سوزنده ... و تابع خود را بر کاری میدارد که مکافات آن آتش دوزخ باشد و شبهه نیست در آنکه هر که تابع شیطان بود ضلال و اضلال ...
... و پیروی کسانی میکند که گرویده اند از جاده هدایت انتما حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و اهل بیت سید مختار ...
طریق هدایت اند ... بدرج نجات ... در ظلمت و ضلالت گرفتار شده مانند اتباع شیاطین ... کفار ... بدار البوار رسانید ...
سعیر گرفتار گردد و چون کفار ... اهل کفر و شرک در باب بعث و نشور بود ... حق تعالی بدلیل روشن ... تحقیق وقوع آن ...
یا ایها الناس ای مردمان ... منکران بعثید ان کنتم اگر هستید شما فی ریب من البعث در شک از بر انگیختن حق تعالی ...
... فانا خلقناکم پس بدرستی که ما آفریدیم ... من
تراب از خاک ... آدمی تمام خلقت و صورت را از خاک تیره ... البته توانا خواهد بود که اجزای خاک شده
... ثم من نطفة پس از منی ...
... ثم من علقة پس از ... ثم من مضغة بعد از آن از
قطعه گوشت ... مخلقة تمام خلقت ... وغیر مخلقة و ناتمام خلقت ...
... شما ...
... لنبین لکم تا پیدا کنیم برای شما ... قدرت و حکمت ...
... قادر خواهد بود ...
... ونقر و قرار میدهیم ... فی الارحام در رحمها ... ما نشاء آنچه خواهیم ...
الی اجل مسمی تا وقتی که نام برده شده ...
نطفه در رحم قرار گیرد حق تعالی فرشته را بر آن موکل گرداند آن فرشته گوید بار خدایا این نطفه مخلقه خواهد بود یا غیر مخلقه ...
... خواهد بود یا مونث و رزق او ... و اجل او ... و شقی است یا سعید ...
... ثم نخرجکم پس بیرون آریم شما را از شکمهای مادران طفلا ...
... ثم لتبلغوا اشدکم پس ...
... ومنکم من یتوفی و بعضی از شما کسی باشد که متوفی گردد ...

[illegible] ومنكم من يرد و بعضی از شما کسی هست که بر گردانیده شود الی ارذل العمر بخوارترین و زبونترین [illegible]

زندگانی که سن خرافت و نهایت پیری لكيلا يعلم من بعد علم تا نداند پس از دانستن امور شيئا چیزی را و حالت کودکی باز گردد

هر چه دانسته باشد فراموش کند و آنچه شناخته باشد از یاد او برود و حق تعالی سن خرافت و ارذل العمر گفته بجهت آنکه آدمی در این سن امید بهبود

ندارد و هر چند بر آید ضعف عقل و ضعف بدن و ذلت و خواری او بیشتر میگردد و پیوسته منتظر مرگ است بخلاف حال طفولیت و ضعف کودکان

تمام بقوت و کمال عقل هست از عکرمه منقولست که هر که تلاوت قرآن کند حق تعالی او را از خرافت و نقص عقل نگهدارد بدلیل قوله تعالی ثم رددناه اسفل سافلين

الا الذين آمنوا و عملوا الصالحات و عمل صالح را تفسیر بتلاوت قرآن کرده و بعد از آن حق تعالی استدلال میفرماید بر بعث بآنکه وترى الارض و میبینی

ای آدمی زمین را هامدة در حالتی که خشک و بی نبات و پژمرده و فسرده فاذا انزلنا عليها الماء پس چون فرو فرستیم از ابر بر آن

آب باران اهتزت جنبش کند آن زمین بگیاه مانند کسی که از روی نشاط بحرکت در آید وربت و برآید و بالنده گردد وانبتت و برویاند من

كل زوج از هر صنفی از نبات بهيج که تازه و تر و نیکو باشد و بهجت افزا پس قادری که زمین مرده را بآب زنده سازد تواناست بر آنکه اجزاء مرده را

جمع ساخته بهمان حال که بوده باز برد پس از آنکه مرده باشند و خاک گشته مانند زمین مرده و فسرده در فصل زمستان که هیچ نبات از و نروید

نشو و چون فصل ربیع در آید در جنبش آرد و انواع نبات از آن برویاند پس البته قادر باشد که همه مخلوقات را زنده کند پس از مردن و خاک شدن ذلك

آنچه مذکور شد از آفرینش آدمی و اطوار خلقت و تحویل ایشان باحوال مختلفه و احیای زمین مرده بان الله بسبب آنست که خدا هو الحق

ثابت و درست بود که بوجود و وجوب ثابت و بر همه اشیا متحقق است وانه و بسبب آنست که او يحيى الموتى زنده میگرداند مردگان را [illegible]

و ایجاد [illegible] موجود و موثر زنده و تازه و خرم میتواند شد وانه على كل شيء قدير و آنست که او بر هر چیزی تواناست از مردگان

و زنده گردانیدن و غیر آن از مقدورات چه قدرت ذاتیه او بجمیع ممکنات علی السویه است وان الساعة آتية و بسبب آنست که

قیامت آینده است یعنی تا بآن دلایل عالم شوید بوقوع قیامت لا ريب فيها که هیچ شک نیست در آمدن آن وان الله يبعث و

بدانید که خدای بعث برانگیزاند من في القبور کسانی که در گورهایند برای جزای کردار بمقتضای وعده خود که قابل خلف نیست [illegible]

نشود ومن الناس و از مردمان من يجادل کسی هست که از روی عناد جدال میکند في الله در کلام خدا یا در توحید و قدرت او مراد ابو جهل

یا نضر بن حارث [illegible] و سایر مقلدان که هر یک از ایشان طرح جدال میکنند بغير علم [illegible]

ولا هدى و بی هدایتی که راه نماید بمقصد ولا كتاب منير و بی کتابی روشن که [illegible] ثاني عطفه [illegible]

[illegible]

میکنند [illegible] ليضل عن سبيل الله تا گمراه گرداند مردمان را از راه خدا له في الدنيا

مر او راست در دنیا خزي رسوائی بقتل در روز بدر [illegible] ونذيقه و بچشانیم او را يوم القيامة

عذاب الحريق عذاب آتش سوزان و او را گوئیم در روز قیامت که ذلك این رسوائی و عذاب بما قدمت يداك بسبب آن چیزیست که [illegible]

[illegible] وان الله و بسبب آنست که خدای ليس بظلام نیست ظلم کننده للعبيد مر بندگان را [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ومن الناس و از مردمان من يعبد الله [illegible]

[illegible] على حرف [illegible]

[illegible] فان اصابه [illegible]

خير [illegible] اطمأن به [illegible] وان اصابته فتنة [illegible]

[illegible] انقلب على وجهه [illegible]

[illegible]

[illegible] خسر الدنيا [illegible] والآخرة

[illegible] ذلك [illegible] هو الخسران المبين [illegible]

[illegible] رباعی

[illegible] يدعو

[illegible] من دون الله [illegible] ما لا يضره [illegible] وما لا ينفعه [illegible]

[illegible] ذلك [illegible] هو الضلال البعيد [illegible]

[illegible]

يدعو لمن ضره [illegible] اقرب من نفعه [illegible]

[illegible] لبئس المولى [illegible] ولبئس العشير [illegible]

[illegible]

[illegible] ان الله [illegible] يدخل الذين آمنوا [illegible]

وعملوا الصالحات [illegible] جنات تجري [illegible] من تحتها الانهار [illegible]

[illegible] ان الله يفعل [illegible] ما يريد [illegible]

[illegible] آورده‌اند [illegible]

[illegible] من كان

يظن بر گربا ... در شمان خدا و رسول که گمان میبرد ان لن ینصره الله که نصرت ندهد خدا پیغمبر خود را فی الدنیا در دنیا باعلاء کلمه اسلام و اظهار
حجت و غلبه او بر دشمنان والآخرة و در آخرت بعلو درجه و شفاعت و قرب و کرامت و نزد جمیع معنی آیت آنست که از ارزاق میعید قدرت
و ان هیچکس نمیرسد مگر بمشیت او و بنده و را چاره است که بجست او صبر شود پس هر که گمان برد که حق تعالی رساننده ارزاق او نیست و بصیر و استیم صبر نمود
فلیمدد بسبب پس باید که بسبب ریسمانی زوال خشم خود بکشد رسنی الی السماء بسقف خانه یعنی رسنی بسقف خانه خود بیاویزد و در خود بند و نشینم
لیقطع پس باید که ببرد آن رسن را تا بر زمین افتد و بمیرد و یا رسن در گلو افکند و را بفرو کشد و خود را هلاک کند همچنانکه کسانی خشم بر ایشان
شده باشند میکنند فلینظر پس باید که در کلوه نظر تأمل با وجود این کارها هل یذهبن آیا میبرد کیده این فعل حیله آموز او که چیزی آن چیز است
که براو گران است ما یغیظ آنچه خشم آورد او را از کار پیغمبر که مطعون و شاید او است که آنحضرت منصور نشود و مظفر نگردد بر دشمنان و مایل عدم
نور وکذلک و همچنین این آیات مذکوره را فرو فرستادیم أنزلناه از آن کریم همه قرآن را آیات بینات در حالتیکه آیتهای روشن اند در احکام
و اخبار و مواعظ برای آنکه آن بر شما و شرح کرده وأن الله و برای آنکه الله تعالی یهدی راه نماید مدان آیتها یا به هدایت ثابت دارد من یرید هر که خواهد
هدایت او را یعنی آنرا که داند لطف و توفیق و را نفع خواهد او آنکه فیه که طالب حق شد و تفکر در آیات و معجزات میکنند جماعتی که بجهت فساد و عجز نظر و اوزار
و بهود نکنند و استنوح آیات را دید نمایند إن الذين آمنوا بدرستی که آنانکه گرویده اند بخدا و رسول والذين هادوا و آنانکه یهود شدند والصابئين
و ستاره پرستان و با کفار که از دینی بدینی دیگر از کفر نقل کنند والنصارى و ترسایان والمجوس و گبران والذين أشركوا و آنانکه
شرک آوردند بعبودیت بت پرستان إن الله يفصل بينهم بتحقیق که خدا جدائی کند میان ایشان يوم القيامة در روز رستخیز بحکم خود و محق از
مبطل متمیز کرده و محق را بعلامت سفید روئی و مبطل را بنشانه سیاه روئی و یا بنوع جزا و مکافات اظهار امتیاز کرده اند یعنی هر کدام را بر وجهی که لایق او باشد
مجازات نماید در موضعی که فرا خور او است فرود آورد إن الله بدرستی که خدای على كل شيء شهيد بر همه چیز گواه است و از حال همه آگاه است
هر را به وفق اعتقاد جزا خواهد داد و در روز معاد مجاهد گفت که اهل ملت بر پنج قسم اند یکی از آنها که اهل ایمان اند و بر رحمت اند و نا چهار دیگر
و با فرق شیطان که با لکند سلاکت بد ألم تر آیا نمی بینی خطاب بحضرت است و مراد امت اند یعنی اهل تکلیف میدانند أن الله از آنکه خدای يسجد له
سجده میکنند مر او را یعنی نکلت خضوع برای وی بجا می آورد من في السموات هر که در آسمانهاست از انواع ملائکه بطوع و رغبت ومن في الأرض
در زمین است از مومنان جن و انس از روی طاعت و عبادت والشمس سجده میکنند او را آفتاب بطلوع و غروب که متضمن خضوع و مذلت و تردد
انقیاد که آن مدلول علیه سجود است و برین قیاس است و قول والقمر سجده میکنند مر او را ماه به سیر و آمدن و فرو رفتن بر وجه فرمان برداری
والنجوم و ستارگان برفتن و آمدن بر وقوع امور والجبال و کوههای بجا بر شدن آب از چشمهها در آن و پرورش معادن بر وجه انقیاد والشجر
و درختان بسایه که موجب پستی و مذلت است والدواب و چهارپایان بحالت کیف بخواری و افتادگی حاصل که غیر العقول سجده میکنند حالت
میکنند از روی طوع و رغبت و طاعت و عبادت و غیر ذوی العقول بسبیل مسخر شدن و عدم امتناع از تدبیر مالک قدیر و بالا بردن
کردن آنها بذل و خضوع خود بر عظمت مدبر خود و وجود صانع خود که مستجمع جمیع صفات کمالست که بجهت آن مستحق عبادت و سجود است وكثير من
الناس و سجده میکنند او را سجده طاعت بسیار از مردمان وكثير و بسیار از ایشان که ابا کرده اند از سجود حق عليه العذاب ثابت و واجب شده است
بر ایشان عذاب یعنی بجهت امتناع از سجود و انقیاد و اصرار بر کفر و معصیت حکم شده بر آنها و عقوبت در دنیا و آخرت و از مجاهد روایتیکه هر که ابا کند

آید که سایه او سجده و قیام نماید که قوله تعالی وظلالهم بالغدو والآصال و در اتحاف آورده که در کتب حقیقت مشاهده بیشانی بر زمین نهادن بر اگر کسی آن دو جهی
است هرآئینه کسی پیشانی بر زمین نهد از آن از حساب سجده نمیشمارند بلکه سجود نشان خضوع دل و نهایت تواضع و تضرع و غایت تعظیم
و تکریم است و همه ذرات عالم مر خدای را خاضع و خاشع اند بدلالت حال که او وضع و اظهر است از دلالت مقال و صاحب کشاف نیز گفته که مراد
بسجود مطاوعت مخلوقات است مر او را در آنچه احداث نموده و در آنها از افعال و در آنچه اجرای افعال نموده در آنها از تدبیر و تسخیر خود مر ایشان
و بدانکه این سجده از سجدات قرآن است نزد شافعی و در فتوحات این سجده را سجده مشاهده و معرفت پارگی گفته و فرموده که از همه اشیا غیر از
آدمیان این بعض بحکم دین منع و باید که مبادرت کند بسجده تا از اشیای اول باشد که اهل سجده و اقرار اند نه از کثیر تا که مستحق عذاب و العقابند ومن يهن
الله و هر که را خوار گردانید خدای یعنی او را بجهت کفر با عصیان و فسق و شقاوت آنکه عذاب و رحمت کرد فما له پس نیست مر او را
من مكرم هیچ گرامی کننده و نوازنده بسعادت مثوبه و در آوردن او بجنت که دار الکرامت چه مالک مثوبت و عقوبت جز او نیست
إن الله يفعل بدرستی که خدا میکند ما يشاء آنچه خواهد از اکرام و اهانت بر وفق مقتضای عمل عاملان و معتقدان و بهمکس او را از آن منع نتواند
کرد چه او فاعل مطلق است و ما سوای او در نهایت عجز و افتقار و مذلت و احتیاج از ابن عباس مرویست که اهل کتاب با زمره اصحاب در مقام محاجه
در آمدند و گفتند پیغمبر ما مقدم و دین ما قدیمست و ما بحقیقت از شما سزاوارتر و دین ما محکم و قاهر تر است مومنان جواب دادند که ما پیغمبر خود و پیغمبر شما
را با جمیع پیغمبران پیشین تصدیق میکنیم و بکتاب خود و کتاب شما و سایر کتابهای آسمانی ایمان داریم و شما با آنکه پیغمبر و کتاب ما را میشناسید از روی
حسد و عناد بوی منکرید و بدین سبب حق در طرف ماست نه در جانب شما حق تعالی آیه فرستاد که هذان خصمان این دو گروه دشمن یکدیگر اختصموا
جنگ و جدال نمودند في ربهم در دین پروردگار خود و بخاری در صحیح خود آورده اند که از ابوذر غفاری رحمه الله منقول است که گفت سوگند میخورم که
این آیه در حق شش کس است از مومن و کافر که در روز بدر سبقت کردند بر یکدیگر بمبارزت و از جانب کفار عتبه بود و شیبه و ولید عتبه و از طرف
مومنان علی بن ابیطالب و حمزه و عبیده بن حارث عبد المطلب حمزه مبادرت کرد و عتبه را بکشت و حضرت امیر المومنین ع ولید را بقتل آورد و عبیده
شیبه را و تفصیل این در آیه مذکور است و در تبیان حفیظ از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه نقل کرده که آنحضرت ع فرمود که این آیه در باب
مبارزان کفار نازل شد در روز بدر و در وسیط آورده که فرق سته مذکوره غیر یهود و صابیان و نصاری و مجوس و مشرکان یک گروه اند
در خصم و مومنان بتنهائی یک گروه دیگر و این هر دو خصم متنازع در ذات و صفات خدا جنگ میکنند فالذين كفروا پس آنانکه کافر شدند
قطعت لهم بریده شود برای ایشان بمقدار جثه ایشان ثياب من نار جامها از آتش که به جثه و جسد ایشان فرا گیرد مانند جامه که جمیع بدن را
گیرد و بعد و باین يصب ریخته شود من فوق رءوسهم بر زبر سرهای ایشان یعنی بریزند بر سر ایشان الحميم آب جوشان که از غایت حرارت
يصهر به گداخته شود بآن ما في بطونهم آنچه در شکمهای ایشان است از آلات اندرونی والجلود و گداخته گردد پوستهای ایشان
یعنی از آن حرارت اثر بر باطن ایشان برسد و ولهم و مر معذبان را است مقامع گرزها در دست زبانیه من حديد از آهن که بعضی
بر ایشان کوبند كلما أرادوا هر گاه خواهند کافران أن يخرجوا منها از آن دوزخ من غم از جهت شدت الم و غم و بیطاقتی از عذاب
باز گردانیده شوند باین گرزها فيها و در آن آتش یعنی چون بکنار آتش رسیده و نزدیک بخروج شوند زبانیه گرزها که در دست دارند بر ایشان زنند
و ایشان را بقعر دوزخ اندازند و کانه که تا در دوزخ اند از حسن منقولست که زبانه آتش ایشان را بر بالای دوزخ رساند و زبانیه بمقامع ایشان را باز
بقعر آن برند

[illegible] ایشان و [illegible] بچهره رسند و باز [illegible] ایشان را با [illegible] اندازند و زبانیه ایشان را بمقامع [illegible] و در چنین منوال معذب شوند
و گویند با ایشان که **وَذُوقُوا** بچشید **عَذَابَ الْحَرِيقِ** عذاب آتش سوزان را و در حدیث آمده که اگر گرزی از آن گرزها در زمین دنیا نهند و همه
آدمیان و پری جمع شده خواهند که آنرا بردارند نتوانند و راوی ابوسعید خدری است و عذاب موصوف از برای یکی از آن دو خصم باشد که کافرند پس
خصم دیگر که اهل ایمان‌اند میفرماید که **إِنَّ اللَّهَ** بتحقیق که خدا **يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا** در آورد آنان را که گرویده‌اند بخدا و رسول **وَعَمِلُوا**
الصَّالِحَاتِ و کرده‌اند کارهای شایسته **جَنَّاتٍ تَجْرِي** در بوستانهایی که میرود **مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ** از زیر اشجار یا مساکن آن جویها
يُحَلَّوْنَ فِيهَا آراسته کرده شوند و زیور و پیرایه بسته شوند در آن بهشتها **مِنْ أَسَاوِرَ** از دستبندها **مِنْ ذَهَبٍ** که جنس آن طلا باشد **وَلُؤْلُؤًا**
و زیور بسته شوند از مروارید یعنی دستوانها از طلا که مروارید در آن نشانده باشند [illegible] **وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا** و جامه که ایشان پوشند
در بهشت **حَرِيرٌ** ابریشم خالص است و در حدیث آمده که هر که در دنیا حریر پوشد در آخرت نپوشد مراد مردان‌اند که لباس حریر ایشان را حرام است
و طلا هم مثل آنست **وَهُدُوا** و راه نموده شوند مؤمنان **إِلَى الطَّيِّبِ** بچیزی پاکیزه **مِنَ الْقَوْلِ** از گفتار یعنی حق تعالی اشارت بکلمه طیبه [illegible]
نماید و چنان باشد که چون نظر ایشان بر بهشت افتد گویند الحمد لله الذی هدانا لهذا و چون ببهشت در آیند بر زبان رانند که الحمد لله الذی اذهب عنا
الحزن و چون در منازل خود قرار گیرند گویند الحمد لله الذی صدقنا وعده و یا قول پاکیزه آنست که در بهشت لغو و فحش و باطل نگویند که لا یسمعون
فیها و یا مراد تحیت ایشان باشد با یکدیگر و تحیتهم فیها سلام و اکثر مفسران بر آنند که مراد بقول طیب کلمه شهادت است و در دنیا لقوله تعالی الیه یصعد
الکلم الطیب و ابن زید تکبیر را با کلمه شهادت ضم میکند و میگوید قول طیب لا اله الا الله والله اکبر است و نزد سدی قول طیب قرآنست و در بعضی تفاسیر
مطلق ذکر الهی و یا استغفارست و یا هر قولی که مطیب نفوس مؤمنان باشد و سلمی آورده که ذکر الهیست یا نصیحت و موعظه مسلمانان یا دعا
یا امر معروف و نهی از منکر و صاحب کشف الاسرار گفته که کلام پاکیزه آنست که از دو سوی عیب [illegible] و بنیاز نزدیک و سهل [illegible]
که در این کلام نظر کردیم هیچ راه [illegible] نزدیکتر از نیاز ندیدیم و هیچ حجاب صعب‌تر از دعوی ندیدیم **وَهُدُوا** و راه نموده شوند اهل [illegible]
إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ بسوی راه خدای ستوده که مستحق حمد است مراد طریق بهشت یا صراط مستقیم که دین اسلام است بعد از آن از صفات کفار
خبر میدهد که **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا** بدرستی که آنانکه نگرویده‌اند بخدا و رسول **وَيَصُدُّونَ** و باز میدارند مردمان را **عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ** از راه
خدای که ایمانست و طاعت **وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ** و از طواف مسجد حرام بقول اکثر مراد روز حدیبیه است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و اصحاب را از طواف [illegible]
و مسجد باز داشتند **الَّذِي جَعَلْنَاهُ** آن مسجد که ساخته‌ایم آنرا **لِلنَّاسِ** برای همه مردمان و مخصوص نیست ببعضی دون بعضی **سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ**
یکسانست مقیم در او **وَالْبَادِ** و آینده از بادیه یعنی غریب و شهری در ادای مناسک حج و ادای لوازم تعظیم خانه کعبه مساوی‌اند و گویند مراد آنست که مکه
کسانی اند که مقیم‌اند در آن و جمعی که از اطراف و جوانب عالم آیند [illegible] و همه در حکم مساوی‌اند در ایمن بودن از قتل و غارت در آن **وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ**
بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ و هر که اراده کند در حرم کاری که مقارن باشد بمیل کردن و گردیدن از راه حق و پیوسته بستمکاری که آن شرکست و کسب معصیت
هر که خواهد که در زمین حرم گردد [illegible] از راه راست بسبب ظلم و تعدی از منهج صواب **نُذِقْهُ** بچشانیم او را **مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ** از عذاب دردناک
در دنیا و آخرت از ابن عباس و ضحاک و مجاهد و ابن زید مرویست که مراد بالحاد و ظلم استحلال حرمست و گویند مراد هر معصیتی است [illegible]
دشنام دادن خادم در حرم چه ذنوب آنجا عظیم است نسبت بمواضع دیگر و عقاب آن مضاعف و اکثر علما بر آنند که اراده گناه در حرم موجب استحقاق

و ابن

عقاب است و هر که قصد گناهی کند در غیر حرم اگر بفعل آورد بنویسند و اگر نه ننویسند مگر در حرم که اگر اندیشه آن [illegible] کند بنویسند بر او
بنویسند و عبدالله مسعود فرموده که چون اگر کسی در عدن قصد قتل کسی کند بمکه یعنی قصد کند که کسی را در مکه بکشد او را عذاب الیم بچشانند
[illegible] فرموده که چون مکه محترم مخصوص است بحسنات چه نماز در آن و چه غیر آن برابر است جزای سیئات نیز در آن مضاعف
باشد از سایر مواضع و نزد جمعی دیگر الحاد ظلم قصد کشتن کسی است که وی قصد کشتن او نکند و ظلم کند بر کسی که وی قصد ظلم او نکند و ممکن است
استدلال کردن باین آیه بر آنکه هر که در حرم احداث امری کند که موجب حد یا تعزیر باشد عقوبت او را زیاده گردانند جهت آنکه فرموده که نذقه من عذاب
الیم **وَإِذْ بَوَّأْنَا** و یاد کن ای محمد که چون تعیین مرجع کردیم **لِإِبْرَاهِيمَ** برای ابراهیم **مَكَانَ الْبَيْتِ** جای خانه کعبه را در وقت [illegible]
المکان را مرجع وی گردانیدیم تا رجوع بآن نموده بر آن خدا بنا کند و عبادت نماید و در روایت آمده که حق تعالی رفع خانه کعبه کرد باسمان [illegible]
و آن را وقت طوفان نوح بود پس امر کرد الله تعالی ابراهیم را تا در موضع آن خانه بسازد و بادی چند که ابری [illegible] فرستاد تا سایه افکند بر آن مقدار که زمین
خانه بود و ابراهیم بر آن خانه بنا کرد و گویند باد [illegible] آمد [illegible] اندازه زمین را برفت و یا جبرئیل آمد و گرد اگرد آن خطی کشید و
ابراهیم علیه السلام بر اساس قدیم بنا فرمود و گفتیم او را **أَنْ لَا تُشْرِكْ** که شرک میاور و انباز مگیر **بِي شَيْئًا** با من چیزی را که من انباز [illegible]
ندارم پس مرا بوحدانیت پرستش کن **وَطَهِّرْ بَيْتِيَ** و پاک ساز خانه مرا از بتان و از هیچ چیزهای ناشایست مانند نجاستها **لِلطَّائِفِينَ**
برای طواف کنندگان [illegible] **وَالْقَائِمِينَ** و برای ایستادگان یعنی در نماز **وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ** و رکوع نمایندگان که سجده کنندگان
مراد بقائمین و راکعین و ساجدین نماز گزارندگانند و لهذا استدلال نموده‌اند بر آن که طواف کردن افضلست از نماز کردن و مجاوران را در آن نماز کردن
افضلست از طواف کردن [illegible] که میفرماید ای ابراهیم خانه کعبه را از اصنام و انجاس پاک گردان تا آنرا طواف کنند و نماز گزارند
و این قول بزبان اهل عالم است و اما بزبان اهل اشارت میفرماید که ای ابراهیم دل خود را که دار الملک کبریای منست از همه چیز پاک
گردان و غیر ما را بر آن راه مده که آن جای محبت ماست و در خبر است که وحی آمد بداود که ای داود برای من خانه پاک بساز که نظر عظمت من
بآن فرود آید داود گفت الهی کدام خانه است که عظمت و جلال ترا شاید فرمود که آن دل بنده مؤمن است داود فرمود که آنرا چگونه پاک دارم
فرمود که آتش محبت ما در آن زن تا هر چه غیر ماست بسوزد و آورده‌اند که چون حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام خانه کعبه را تمام کرد وحی آمد بوی که
همه مردمان را بزیارت خانه آواز ده ابراهیم فرمود که آواز من کجا رسد خطاب رسید که از تو ندا کردن و از من رسانیدن پس ابراهیم
خلیل بفرمان ملک جلیل در مقام خانه و بروایتی بر کوه ابو قبیس برخاست و هر دو انگشت بر گوش نهاد و باواز بلند ندا کرد که یا ایها
الناس حج امیت ربکم یعنی ای مردمان حق تعالی حج خانه خود را بر شما نوشته و شما را بدان میخواند اجابت کنید حق تعالی آواز او را بجمیع مردمان
اهل عالم و هر که در اصلاب مردان و در رحمهای زنان بود از مشرق تا مغرب رسانید و هر که در علم الله تعالی بود که حج گذارد جواب لبیک
اللهم لبیک داد و حق سبحانه و تعالی این قصه را [illegible] بحضرت حبیب خود صلی الله علیه و آله اخبار میفرماید که **وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ** و ندا ده
ای ابراهیم در میان مردمان **بِالْحَجِّ** بدعوت حج و امر بآن یعنی بخوان ایشان را بطواف خانه خدا و بادای مناسک و افعال **يَأْتُوكَ**
تا بیایند بسوی تو **رِجَالًا** در حالتی که پیادگان باشند **وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ** و در حالتی که سواران باشند بر هر شتر لاغر گشته زار شده بجهة بعد
راه که بجهة تمام **يَأْتِينَ** آیند آن شتران **مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ** از هر راه فراخ گود [illegible] که مردمان را بر وجوب حج دعوت کن [illegible]

بدعا خواهند آمد از سعید بن جبیر که ابن عباس رضی الله عنه در راه گفت که ای فرزندان من حج کنید در حالت آمدن و بازگشتن که من از حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود هر کسی که سواره حج کند هر گامی که راحله او بردارد هفتاد حسنه است و هر کسی که پیاده حج گذارد به هر گامی هفتصد حسنه
از حسنات حرم گفتند یا رسول الله حسنات حرم چه چیز است فرمود که هر حسنه آن مقابل صد هزار حسنه است در غیر آن و در کشف الغمه از علی بن عیسی
مذکور است نقل کرده که حضرت امام حسن بن علی علیهما السلام پانزده حج پیاده گذارده بود و علما زمان آنحضرت علیه السلام شتران خوش رفتار را با او می‌کشیدند
تا که معطله و هر چند مسافت دورتر باشد ثواب آن بیشتر خواهد بود و انس از سید عالم صلی الله علیه و آله نقل کرده که شنیدم از آنحضرت که فرمود حق تعالی با
فرشتگان مباهات میکند با اهل عرفات و میگوید ای فرشتگان من نظر کنید به بندگان من که همه ژولیده موی و گرد آلوده توجه نموده اند به جانب من
از راه دور و دراز پس گواه میکنم شما را که تحقیق من اجابت دعای ایشان کردم و شفاعت ایشان دادم و بخشیدم بدکاران ایشان را به نیکوکاران ایشان و عطا نمودم
نیکوکاران ایشان را آنچه از من طلبیده اند غیر از حقوقی که در میان ایشان باشد یعنی غیر از چیزی که در ذمت یکدیگر داشته باشند و یا بطریق امانت
نزد یکدیگر گذاشته چون حاجیان از عرفات به مشعر الحرام روانه شوند و وقوف نمایند و عود کنند در مطالب و مقاصد خود یعنی اظهار احتیاج
نموده طلب احتیاج از من کنند حق تعالی بملائکه گوید که ای فرشتگان من بندگان من وقوف نموده اند در مشعر و در مطلوب خود عود کرده از من طلب میکنند گواه میکنم شما را
که من اجابت نمودم دعای ایشان را و شفاعت ایشان دادم تا در خود که رغبت داشتند شفاعت نمایند و بدکاران ایشان را به نیکوکاران ایشان بخشیدم و ضامن
شدم طلب اهل با ایشان ... و ضامن شدم جمیع حقوقی را که در ذمت یکدیگر داشته اند از کرم خود ... نهادم و فردا قیامت خصمان ایشان را از ایشان
خشنود گردانم ... و در بعضی خطاب متوجه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و مصداق این قول است آنچه از حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام ماثور است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله قبل از حج الوداع ده سال در مدینه مطهره اقامت فرمود و در غیبت حج نرفت و چون آیه ... نازل شد
منادی را امر فرمود که ندا در دهد در میان مردم ... در مدینه خلایق بسیار از اعراب و غیر ایشان جمع شدند و اکثر از اهل مدینه بودند و آنحضرت در بیست و
ششم ذی القعده از مدینه بیرون رفت و چون به مسجد شجره رسید وقت زوال بود ... غسل کرد نیت حج قران فرمود و بعد از آنکه طواف ... ادا کرد و سعی
کرده شد مناسک حجة الوداع بجا آورد ... ليشهدوا و حاضر گردند
شوند منافع لهم نزد یک منفعتها که مر ایشان راست یعنی منافع دینی و دنیایی ... که آن منافع تجارت است در دنیا ...
اول قول ابن عباس است و ابن جبیر دوم قول ... و ماثور از حضرت ابو جعفر و حضرت ابو عبدالله صلوات الله علیهما و نزد مجاهد هم تجارت
دنیا و هم ثواب عقبی و صاحب کنز العرفان و کشاف ... گفته اند که مراد منافع دینیه و دنیویه است که مختص است بدین عبادت ... از انواع عبادات چون طواف و زکوة
... و این منافع ... و يذكروا اسم الله و تا یاد کنند نام خدای را ... في ايام معلومات در روزهای
دانسته شده نزد مردمان و معلوم بودن در میان ایشان که آن ده روز ذی الحجه است و مراد معدودات ... در آیه واذکروا الله في ايام معدودات ایام تشریق
روز عید و ثابت و سه روز بعد از آن و نزد ابن عباس ایام معلومات ایام تشریق است و معدودات ایام عشر و این قول از حضرت ابو جعفر علیه السلام منقول است و
قول ثالث است آنکه بعد ازین میفرماید که على ما رزقهم یعنی ذکر خدا کنند بر ذبح آنکه روزی داده است ایشان را من بهيمة الانعام از چهارپایان
از شتر و گاو و گوسفند مراد آنست که در حالت ذبح و نحر نام خدا برند و بسم الله بگویند ... که اشعار کفار است و از امام جعفر صادق علیه السلام منقول است
که مراد تکبیر است در منی عقب پانزده نماز که اول آن ظهر عید است و این نیز مؤید قول ثالث است و صورت تکبیر اینست الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر

الحمد الله اکبر على ما هدانا والحمد لله على ما اولينا والله اكبر على ما رزقنا من بهيمة الانعام و ... ذکر
خود قربانی میکردند و از گوشت آن قربانی نمیخوردند حق تعالی رسوم جاهلیت ایشان را در هم شکسته به اهل ایمان امر میکند که بنام من قربانی کنید فكلوا
منها پس بخورید از گوشت آن واطعموا البائس الفقير و بخورانید از آن قربانی درمانده محنت کشیده و محتاج تنگدست را و بدانکه
اگر مذبوح هدی است امر به اکل و اطعام از برای وجوب است و اگر قربانی است از برای ندب و اگر ذبح از برای کفاره است یا نذر کرده شده صاحب مذبوح را
جایز نیست خوردن چنانچه در احادیث صحیحه اهل البیت علیهم السلام ثابت گشته و بائس کسی است که اثر شدت و محنت و فقر بر او ظاهر باشد از جوع
و برهنگی و یا آنست که دست خود را برای سؤال دراز کند و کف دست برای طلب بگشاید و یا کسی است که مردمان در دیدن او پریشان شوند از غایت
نهایت پریشانی و خواری و فقیر نه بآن مرتبه است و لهذا حق تعالی تقدیم اسم او نموده بر فقیر ثم ليقضوا تفثهم و بعد از آنکه بگذارند مناسک
حج را از سر تراشیدن و ناخن چیدن و رمی جمار ... و غیر آن از اعمال حج که بعد از ذبح است وليوفوا نذورهم و وفا کنند به نذرهای
خود یعنی آنچه نذر کرده باشند از حج و غیر آن از طاعات درین ایام در مکه بجا آورند وليطوفوا و باید که طواف کنند طواف زیارت و طواف
نسا و طواف عمره بالبيت العتيق بخانه آزاد از غرق در روز طوفان یا از تملک مردمان یا از تسلط جباران از سعید بن جبیر مرویست که
تبع متوجه مکه شد بقصد خراب کردن خانه کعبه چون به قدید رسید مفلوج شد و هر چند اطبا در معالجه او کوشیدند فایده نداد پس بعضی از اهل اسلام که نزد
او آمده بودند گفتند ... این خانه را خداییست که هر که قصد آن کند او را بلا میرساند و او را ازان باز داشته و اگر خواهی که ... عزم را
بگردان ... تا خدای این خانه ترا شفا دهد ... متوجه مکه شد حق تعالی او را از ان مرض شفا داد و چون بمکه آمده بفرمود تا خانه کعبه را
کسوتی فاخر پوشانیدند و اول کسی که کعبه را کسوت پوشانید او بود و ... هزار شتر قربان کرده اهل مکه را اطعام و نوازش فرمود و در آن موضع
که فرود آمده بود آن را مطابخ نام کردند زیرا که طبخ بسیار آنجا کردند و مردمان را طعام دادند و ... حجاج ... تخریب ... نمود و حق تعالی او را هلاک
گردانید ... نزول عذاب ... آنچه مقصود او ... قتل ... زبیر بود که ... نه قصد تخریب خانه و لهذا بعد از آنکه این بنا را
از انجا بیرون آورد و تعمیر آن نمود بر طریق اول بنا ... فعل قبیح مخالف آیه کریمه و من دخله كان آمنا
بود و نزد بعضی عتیق اینجا بمعنی قدیم است زیرا که بانی خانه کعبه آدم علیه السلام بود و قول تعالی ان اول بيت وضع للناس للذي ببكة مباركا و بعد از
طوفان ابراهیم علیه السلام تجدید آن نمود و در بعضی روایت آمده که بنای این خانه قبل از آدم بوده به دو هزار سال و آن از ضراح مأخوذ است ذلك
امر حج و مناسک آنست که مذکور شد ومن يعظم حرمات الله و هر که بزرگ دارد حرمتهای خدا را یعنی حرمت احکام حج را و نگه دارد
و هتک آن نکند فهو پس آن تعظیم که حفظ احکام او ... و امتثال و نمودن خير له بهتر است مر او را عند ربه نزد پروردگار
او از روی پاداش و جزا واحلت و حلال کرده شد لكم الانعام مر شما را در حال احرام چهارپایان و حکم آنها حکم صید نیست که
بر محرم حرام است الا ما يتلى عليكم مگر آنچه خوانده شود بر شما تحریم آن که مرده است و آنچه بنام غیر خدا کشته شده باشد کقوله تعالی
حرمت عليكم الميتة تا آخر و چون حق تعالی ترغیب بندگان نمود بر تعظیم حرمات خود در عقب آن امر کرد باجتناب از اوثان و قبول درجه
توحید خدا و نفی شرک از او و صدق قول ... حرمات و فرمود فاجتنبوا الرجس پس دوری گزینید از پلیدی من الاوثان
که از بتانند یعنی بتان را شریک خدا مگردانید بلکه بطریق توحید خدای را پرستید واجتنبوا قول الزور و اجتناب کنید از گفتار دروغ

... امت بود ... عالم ... نمود و یا بجهة برکت و میمنت ... او محفوظ شد از حساب ...

گردیدن مشرک بالت بخدا و نیز آن و یا مراد مطلق کذب و بهتانست حاصل که بپرهیزید از عبادت اوثان و قول زور و باشید حنفاء لله
در حالتی که میل کنندگان باشید از همه ادیان باطله بدین اسلام برای خدا یعنی خالص از برای وی غیر مشرکین به نه شرک آرندگان به او و السلف امامی
حج کشیده در حینی که مخلص باشید برای خدا بر خلاف عادت کفار و در تلبیه غیر او را شریک او نسازید مگر دانید و یا مراد اخلاص است در عبادات
یعنی جمیع طاعات را خالص خاصه کنید از برای او و من یشرک بالله و هر که شرک آرد بخدا فکانما خر پس گوییا در افتاد من السماء
از آسمان بر روی زمین و هلاک شده و او از اوج عزت بپای حضیض ذلت و کفر افتاده فتخطفه الطیر پس در می‌ربایند او را مرغان گوشت
خوار تا بر روی زمین و اجزای او را متفرق میسازند و می‌پرانند او تهوی به الریح و گوییا می‌افکنند او را بادها از موضع بلند فی مکان
سحیق در جای دور از دستگیری و فریادرسی که شیطان او را در چاه عمیق ضلالت در دوزخ افکنده مراد آنست که هر که شرک آرد بخدا پس تحقیق
که نفس او هلاک گشته مانند هلاکت کسی که از آسمان بزمین افتاده یا باد او را از جای بلند افکنده و هلاک ساخته چه هر که از اوج ایمان بحضیض کفر افتد
هواهای نفس او را پریشان و پامال سازند یا باد وسوسه شیطان او را در وادی ضلالت افکنده و نابود شود ذلک حقیقت امر اینست که گفته
شد پس ابتدا الکلام دیگر کرده میفرماید که و من یعظم و هر که تعظیم کند شعائر الله نشانهای خدا را که مناسک حج است و متعبدات
آن نماید و بر وجه اخلاص ادای آن بجای آورد فانها پس بدرستی که بزرگ داشتن آن شعائر من تقوی القلوب از پرهیزگاری دلهاست یعنی تعظیم شعائر
خدای از افعال کسانیست که قلوب ایشان پرهیزگار است از موجبات غضب الهی یا پاکیزه است از شایبه اعتقاد فاسد و مصفاست از زنگ
غل لکم فیها شما راست در مناسک حج منافع منفعتها که آن تجارت است در طریق آن یا رسیدن بثواب عظیم آخرت و نزد بعضی مراد شعائر
شترانند که اشعار یا تقلید کرده باشند پس معنی آنست که شما راست در شتران منفعت از شیر و پشم و موی و سواری و حمل توشه و سایر اسباب و اثقال
بر آن الی اجل مسمی تا وقت روز معین کشتن آنست یا تا قیامت این اخذ منافع شما را جایز است تا از آن منتفع شوید چون نام مردان نحر نهند ثم
محلها پس جای مناسک حج یا موضع کشتن شتران منتهیست الی البیت العتیق بخانه آزاد از غرق یا از تسلط جباران یا خانه قدیم مراد
کعبه است بدانکه فقهاء را مختلفند در جواز اخذ منافع مذکوره از شتران و اگرچه بعد اشعار و تقلید باشد وقتی که ضرری باو و ولد آن نرسد و این
از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه نقل کرده اند و محل کشتن شتران در مکه مستحب بوده اگرچه برای عمره باشد و در منی اگر از برای حج باشد
و لکل امة و مر هر گروهی را از اهل ادیان که پیش از شما بودند جعلنا منسکا گردانیدیم محل عبادتی که ذبح کنند در آن از برای تقرب
جستن بما لیذکروا اسم الله تا یاد کنند نام خدا را علی ما رزقهم بر ذبح آنچه داده ایم ایشان را من بهیمة الانعام از بسته
زبانان چهارپایان فالهکم پس خدای شما و میان الٰه واحد خدای یکیست فله اسلموا پس او را گردن نهید و تضرع بذکر او خالص کنید
بر و قربان را برای خالص سازید و بشر المخبتین و بشارت ده ای محمد متواضعان و متوجهان را در درگاه ما که بذکر ما آرمیده و مطمئن شده و گویند
خبتین کسانی اند که ظلم نکنند و اگر بر ایشان ظلم کنند انتقام نکشند و مطمئن باشند تا روز رستخیز پس در صفات حمیده ایشان میفرماید که الذین
اذا ذکر الله آنانکه چون یاد کرده شود خدا نزدیک ایشان وجلت قلوبهم بترسد دلهای ایشان از هیبت جلال ربانی و طلوع انوار
عظمت سبحانی و هر گاه تخویف کرده شوند بعذاب و عقاب الهی دلهای ایشان خایف و هراسان شود والصابرین و دیگر مژده ده صبر کنندگان
علی ما اصابهم بر آنچه رسیده بایشان و میرسد از تکالیف و محنتها والمقیمی الصلوة و بر پای دارندگان نماز و ادا کنندگان در

اوقات

اوقات خود و بجای که مامورند بآن و مما رزقناهم و از آنچه روزی داده ایم ایشان را ینفقون نفقه میکنند بموجب فرموده حضرت سبحانی
و جمه و مستند و باز سر رشته سخن را بذکر ذبح کشیده میفرماید که والبدن و شتران بزرگ را جعلناها لکم من شعائر الله
گردانیده ایم یعنی مقرر ساخته ایم برای شما که از نشانهای دین خدا باشند و از علامات مناسک حج خانه وی که آن اشعار و تقلید
و اطعام آنهاست لکم فیها خیر شما را در آنها نیکوییهای بسیار است از منافع دنیویه و دینویه فاذکروا اسم الله پس یاد کنید نام
خدای را علیها بر آنها در کشتن آن یعنی در حین کشتن تکبیر گویند که الله اکبر است مطلق ذکر صواف در حالتی که صف زدگان باشند یعنی برپای
ایستاده و چهار دست و پای او بر ترتیب نهاده و این طریق مستحب است و کیفیت آن چنانست که هر یک دست آن را از خف تا رکبه بربندند و بر پای
و تیغ در گوی سینه او فرو برند و این طریق از حضرت ابو عبدالله صلوات الله علیه مرویست و معمول همه فقهای ماست و در کار و چهار دست و پای او
بر ترتیب نهاده و بربندند و دست و پا را نکشند و در کو سفند دو دست و یکپای بهم بندند فاذا وجبت پس چون بیفتد بر زمین
جنوبها پهلوهای شتران و روح از آن مفارقت کند فکلوا منها پس بخورید از آن یعنی از گوشتهای آن و اطعموا القانع و بخورانید
درویش قناعت کننده ناخواهنده را والمعتر و سوال کننده خواهنده را و بدانکه ظاهر روایات اهل البیت و فتوی مجتهدان امامیه
بر قسمت هدی است بر سه قسم و خلاف در وجوب و ندب است و صحیح و اشهر وجوب تصدق ثلث آن است و هدیه ثلث دیگر و اکل آن
از ثلث ماهیت آنچه بوجوب نیست بلکه مستحب کافیست و جهت که هدی واجب تمام تصدق باشد و لا خود نباشد کذلک همچنانکه یاد
کردیم یعنی مثل آنچه وصف کردیم از امر کشتن شتران که ایستاده بند سخرناها رام گردانیدیم آنها را با وجود قوت و عظم جثه لکم برای شما
تا از پی تعب و مشقت آنها را میگیرید و میکشید لعلکم تشکرون تا شاید شما سپاس داری کنید مر خدای را بر نعمتهای او و تقرب و
اخلاص آورده اند که اهل جاهلیت خون قربانهای خود را بر دیوارهای کعبه میمالیدند و از آن سبب تقرب میجستند و در اوایل اسلام
مومنان نیز بهمان قاعده و عادت آلوده گی دیوار محترم کعبه معظم را خواستند حق تعالی از آن نهی کرد و فرمود لن ینال الله هرگز نرسد بخدا
یعنی بمحل رضا و قبول لحومها گوشتهای قربانها که صدقه میدهند ولا دماؤها و نه خونهای ایشان که بوقت قربان میریزند ولکن
یناله و لیکن میرسد بمحل قبول و رضای او التقوی منکم آنچه بار پرهیزگاریست از جانب شما یعنی از تقوی قلوب شما که داعی شما است
تعظیم امر خدای و تقرب بخلاص او قربان کردن کذلک همچنانکه مذکور شد سخرها لکم رام کرد و مسخر فرمان کرد انعام را برای
شما لتکبروا الله تا بزرگی یاد کنید خدای را و بشناسید عظمت و اقتدار او را بر چیزی که غیر او بر آن قادر نیست و در کبریا و جبروت
و یا موحد و هند علی ما هدیکم بر آنچه راه نمود شما را بطریق تسخیر و نحر قربانها و کیفیات تقرب بآن و گویند مراد تکبیر است در حالت
ذبح وبشر المحسنین و مژده ده ای محمد نیکوکاران مخلص را بجنت بقبول طاعت یا بوعده نصرت همچنانکه میفرماید که ان الله
یدافع بدرستی که خدای تعالی دفع کند و باز دارد فتنه شر کافران عن الذین آمنوا از آنانکه گرویده اند و مومنان را بر ایشان نصرت
دهد ان الله لا یحب بدرستی که خدا دوست نمیدارد کل خوان هر خیانت کننده را در امانت دین بجهت شرک آوردن کفور ناسپاس
بر نعمت او که محض انعام بر ایشان میپرستند و ایشان بنام بتان آن انعام را قربان میکنند یعنی چون حق تعالی بفضل ایشان میبینیم که هرگز نعمت
ایشان نه چه و همه مغلوب کرد آورده اند که کفار مکه بدست و زبان در آزار و ایذای مسلمین کوشیدند و هر ساعت از اصحاب بعضی زخم خورده و مجروح

بحر وحشت ... حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم آمده شکایت میکردند و حضرت میفرمود صبر کنید که من بقتال ایشان مأمور نیستم و چون هجرت
واقع شد اذن قتال در رسید و اول آیتی که در باب جهاد نازل شد این بود که أُذِنَ دستوری داده شد کارزار کردن لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ
مر آنها را که خواهند کارزار کنند با کافران بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا بسبب آنکه ستم رسیده شده اند و جفا بسیار از دشمنان کشیده وَإِنَّ اللَّهَ
و بدرستی که خدا عَلَىٰ نَصْرِهِمْ بر یاری دادن مؤمنان که مظلوم مانند لَقَدِيرٌ هر آینه تواناست پس حریص شدند در قتال الَّذِينَ أُخْرِجُوا آنانکه
بیرون کرده شده اند مِن دِيَارِهِم از سرایهای خود که در مکه داشتند بِغَيْرِ حَقٍّ بناحق و ایشان را موجب اخراج نبود و چیزی از ایشان
صادر نشده بود که سبب بیرون کردن ایشان بود إِلَّا أَن يَقُولُوا مگر آنکه میگفتند رَبُّنَا اللَّهُ پروردگار ما خدا یکتاست و از
حضرت ابوجعفر علیه السلام مرویست که این آیه نازل شده در باب مهاجرین و جاری گشته در آل محمد صلی الله علیه و آله که از دیار خود شان بیرون
کردند و ستم بر ایشان روا داشتند وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ و اگر نه دفع کردن خدا بودی مردمان را بَعْضَهُم بِبَعْضٍ [illegible]
مؤمنان بر مشرکان لَّهُدِّمَتْ هر آینه ویران کرده شدی [illegible] بر اهل ملل مختلفه صَوَامِعُ صومعهای رهبانان در زمان عیسی
وَبِيَعٌ و کلیساهای ترسایان [illegible] وَصَلَوَاتٌ و کنیسهای یهودان در زمان موسی وَمَسَاجِدُ
و مسجدهای مسلمانان در زمان پیغمبر آخر الزمان يُذْكَرُ فِيهَا یاد کرده شدی در آن [illegible] در جمیع بقاع مذکوره اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا نام خدا
بسیار وَلَيَنصُرَنَّ اللَّهُ و هر آینه یاری دهد خدای مَن يَنصُرُهُ کسی که دین او را یاری دهد إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ بدرستی
که خدا تواناست بر نصرت مؤمنان عَزِيزٌ غالب بر هر کس و بر همه چیز و هر که را خواهد غلبه دهد در این آیه وعده داد مظلومان صحابه را بنصرت
مؤمنان و وفا نمود بوعده [illegible] تسلیط مهاجر و انصار [illegible] بر صنادید عرب و زمین و دیار ایشان را بمسلمانان تفویض فرمود [illegible]
اخبار است از غیب [illegible] و دیگر در صفت [illegible] که الَّذِينَ إِن مَّكَّنَّاهُمْ [illegible]
آنانند که اگر جای دهیم ایشان را و تمکین و اقتدار بخشیم ایشان را فِي الْأَرْضِ در زمین و زمام حکومت بکف کفایت ایشان دهیم أَقَامُوا الصَّلَاةَ
و بپای دارند نماز را جهت تعظیم ما وَآتَوُا الزَّكَاةَ و بدهند زکوة را جهت یاری دادن بندگان ما وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ و بفرمایند بنیکو یعنی
آنچه در شرع و عقل نیکو باشد وَنَهَوْا عَنِ الْمُنكَرِ و باز دارند مردمان را از زشتی یعنی آنچه در شرع و عقل قبیح شمرند وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ
و مر خدای راست سرانجام همه کارها و همه چیز [illegible] بقدرت او این تأکید وعده نصرت است از عکرمه نقلست که این ممکنان همه امت مرحومه اند و حضرت
ابوجعفر صلوات الله علیه فرموده است که این آیات [illegible] منصب امامت و حکومت و عصمت [illegible] علم و فضل و طهارت [illegible]
و سایر صفات کمال لازم [illegible] حضرت سید عالم [illegible] تکذیب [illegible]
وَإِن يُكَذِّبُوكَ و اگر تکذیب میکنند [illegible] مشرکان قریش [illegible] تکذیب مخصوص [illegible] فَقَدْ كَذَّبَتْ پس
بتحقیق که تکذیب کردند قَبْلَهُمْ پیش از [illegible] قَوْمُ نُوحٍ گروه نوح مر نوح را وَعَادٌ و گروه عاد هود را
وَثَمُودُ و گروه ثمود صالح را وَقَوْمُ إِبْرَاهِيمَ و گروه ابراهیم مر ابراهیم را وَقَوْمُ لُوطٍ و گروه لوط او را وَأَصْحَابُ مَدْيَنَ و اهل
مدین شعیب را وَكُذِّبَ مُوسَىٰ و تکذیب کرده شد موسی یعنی فرعونیان او را تکذیب میکردند نه قوم او که بنی اسرائیل بودند فَأَمْلَيْتُ
پس مهلت دادم لِلْكَافِرِينَ مر کافران را [illegible] آجال مقدره ایشان ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ پس گرفتم ایشان را بعذاب طوفان

و ریح صرصر و صیحه و سنگ [illegible] خسف و حجاره و عذاب یوم الظله و غرق فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود نَكِيرِ [illegible]
[illegible] نعمت را بر ایشان بمحنت بدل ساختیم و حیات را بهلاکت و عمارت را بخرابی فَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ پس بسا از دیه و شهر که أَهْلَكْنَاهَا
هلاک کردیم آنرا باهلاک اهل آن وَهِيَ و حال آنکه آن دیه و شهر مردمان آن ظَالِمَةٌ ستمکار بودند بر خود بشرک فَهِيَ خَاوِيَةٌ
عَلَىٰ عُرُوشِهَا پس آن دیه و شهرها افتاده است بر سقفهای خود یعنی اول سقفهای آن بناها [illegible] و بعد از آن دیوارهای آن بر بالای آن
فرود آمده وَبِئْرٍ مُّعَطَّلَةٍ و بسا از چاه معمور پر آب در بادیه که باز گذاشته و دست باز داشته شده است که اهل آن آب هلاک شده اند
و کسی نیست که از آن آب کشد وَقَصْرٍ مَّشِيدٍ و بسا کوشک بلند افراشته با گچ کاری کرده و مستحکم که از ساکنان خالیست بجهت استیصال
ایشان و در اکثر تفاسیر آمده که این چاه در پایین کوهی است بحضرموت و قصر مشید بر قله آن کوه و در بعضی کتب گفته که بنا کننده آن قصر
[illegible] بوده که او را [illegible] گویند و در اشهر روایات واقع شده که چون قوم ثمود هلاک شدند صالح با چهار هزار کس از مؤمنان بدیار
یمن آمد و در [illegible] وفات صالح [illegible] حضرموت نام نهادند و اصحاب او [illegible]
[illegible] بر خود امیر ساختند و اولاد ایشان بعد از مدتی بت پرستی آغاز کردند [illegible] و حنظله بن صفوان [illegible] بود
پیغمبر ایشان آمد او را [illegible] کشتند [illegible] وزیر [illegible] استیصال [illegible] و چاه ایشان معطل و کوشک ایشان خالی
ماند [illegible] که از آن آب کشد و در آن قصر نشیند و در تیسیر آورده که پادشاهی کافر بر وزیر مسلمان غضب کرده
[illegible] وزیر بگریخت با چهار هزار کس از اهل ایمان و در کوه حضرموت که هوای خوش داشت منزل ساخت و هر چند چاه
میکندند آب تلخ بیرون می آمد یکی از رجال الغیب بدیشان رسیده [illegible] جهت چاه نشان گاه و چون بکندند آبی در غایت لطافت
[illegible] بیرون آمد ایشان آن چاه را گشاده ساختند و از پایان تا بالا بخشت طلا و نقره بر آوردند و بپرستش پروردگار مشغول شدند
[illegible] شیطان بصورت زنی پیر بر آمده زنان را [illegible] که در وقت غایب شدن شوهران [illegible] مشغول شوند و دیگر باره
مردی پیر بر آمده بر ایشان ظاهر گشت و مردان را در وقت [illegible] این عمل قبیح در میان ایشان پدید آمد [illegible]
[illegible] حنظله بن صفوان [illegible] پیغمبر بدیشان فرستاد [illegible] آب چاه بزمین فرو رفت و بعد از وعده ایمان آن پیغمبر دعا [illegible]
آب باز آمد و دیگر باره آغاز نافرمانی کردند و تکذیب او نمودند حق تعالی بآن پیغمبر خبر داد که بعد از [illegible] روز [illegible] عذاب
بر ایشان خواهیم فرستاد [illegible] کوشکهای زر و نقره و یاقوت و جواهر مرصع [illegible] و بعد از انقضای زمان مهلت
[illegible] قصر [illegible] جبرئیل علیه السلام فرود آمده ایشان را با کوشک بزمین فرو برد و اکنون جای ایشان [illegible]
[illegible] نواحی از هلاک شدگان [illegible] أَفَلَمْ يَسِيرُوا آیا نرفتند کفار مکه و سیر نکردند فِي الْأَرْضِ در زمین یمن و شام [illegible]
[illegible] در وقت تجارت و مشاهده [illegible] تا از کفر [illegible] و بعذاب گرفتار نشوند مانند ایشان [illegible]
فَتَكُونَ لَهُمْ پس باشد مر ایشان را قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا دلها که تعقل کنند [illegible] أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا
[illegible] گوشها که بشنوند [illegible] فَإِنَّهَا
پس قصه [illegible] لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ [illegible] ایشان [illegible] وَلَٰكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي

الصدور ولیکن نابینایست از مشاهده اعتبار از آثار گذشته و سینهای ایشان بغیر خشم دل ایشان پوشیده است از مشاهده احوال گذشتگان
و بینا نیست از دیدن وقایع ایشان که نزول عقوبات است بر ایشان و بجهت این معنی است که منکر بند و ذکر صدور جهت مبالغه و تاکید است نزول
که چون این سخن کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی نازل گشت ابن ام مکتوم مغموم شده نزد حضرت رسالت آمد و گفت یا رسول الله من در دنیا
اعمی ام پس در آخرت اعمی خواهم بود حق تعالی این آیه را نازل گردانید و چون ابن ام مکتوم این آیه بشنید شادمان گشت آورده‌اند که کفار قریش
چون نضر بن حارث و امثال او پیوسته تعجیل عذاب میکردند و پیغمبر صلی الله علیه و آله میگفتند که اگر در دعوی نبوت و انزال عذاب صادقی از خدای
خود در خواه تا بر ما عذاب نازل سازد این آیه آمد که ویستعجلونک و شتاب میخواهند از تو کافران مکه که نضر بن حارث و اصحاب او بوده‌اند
تعجیل مینمایند بالعذاب بنزول عذاب موعود ولن یخلف الله وعده و هرگز خلاف نکند خدای وعده خود را که در انزال عذاب ایشان
فرموده و اگرچه بعد از ازمنه متطاوله باشد لیکن حکمت او سبحانه نیست که بعقوبت تعجیل فرماید وان یوما و بدرستی که روزی از روزهای آخرت
عند ربک نزد حضرت پروردگار تو کالف سنة مانند هزار سالست مما تعدون از آنچه میشمرید و این نهایت حلم
او سبحانه است بمرتبه که زمانهای دور و دراز را زمان کوتاه میشمرد و آنرا حقیر و صغیر میداند و چون یک روز هزار سال عالی تر نزد او
سبحانه و قلت و کثرت نزد او یکسان پس هر گاه خواهد عذاب فرستد و بر استعجال زمان عقوبت هیچ اثری مترتب نگردد و گویند معنی
آنست که کفار استعجال عذاب میکنند و حال آنکه روزی از روزهای عذاب ایشان در آخرت همچو هزار سالست یا معنی آنست که یک روز
عذاب او سبحانه در حکم هزار سال عذاب غیر است بجهت شدت و سختی عقاب و وکاین من قریة و چندین از دیههای
آنکه ما بمحض حمایت خود املیت لها مهلت دادیم مر اهل آنرا بتاخیر عذاب وهی ظالمة و حال آنکه مردمان آن ستمکار بودند
بر خود بجهت شرک و معصیت و مستوجب عقوبت و مهلت من بجهت آن بود که توبه کنند و بحق بازگردند ثم اخذتها پس گرفتم اهل آنرا
چون توبه نکردند بعذاب سخت در دنیا والی المصیر و بسوی منست بازگشت همه در آخرت و بکیفر و جزای خود خواهند رسید و چون استعجال کفار
بر چنین خواهد بود بجهت تخویف بندگان پیغمبر را که قل بگو ای محمد صلی الله علیه و آله با اهل روزگار خود یا ایها الناس ای مردمان انما انا لکم نذیر
این نیست که من شما را نذیر مبین بیم کننده ام هویدا یعنی روشن کننده آنچه شما را بآن انذار مینمایم بجهت زیادتی خشم کافران پس بیان حال
میفرماید که فالذین آمنوا پس آنانکه گرویدند بخدا و رسول و عملوا الصالحات و کردند کارهای شایسته از انواع طاعات لهم مغفرة
مر ایشان راست آمرزش از گناهان گذشته و رزق کریم و روزی بزرگوار که نعیم بهشت است و نزد بعضی مراد برزق کریم روزیست که بی تعب و رنج
بدست آید خواه در دنیا و خواه در عقبی والذین سعوا و آنانکه شتافتند و رفتند در مجادله فی آیاتنا در آیات ما برد و ابطال و سعی نمودند که آیات
قرآن را باطل گردانند و بجهت آن زبان طعن گشوده نسبت شعر و سحر و اساطیر اولین معاجزین در حالتی که پیشی گیرندگانند عاجز کنندگان
ایشان آنست که از ما پیشی گیرند و بر ما فایق شوند در عاجز گردانیدن بجهت آنکه عذاب از ایشان فوت شود اولئک آن گروه اصحاب الجحیم
یاران دوزخ‌اند که از درکات سفلی دوزخ است و آتش آن افروخته تر خلاصه معنی آنست که کفار در مجادله با خدای و سعی در ابطال آیات
قرآن مانند کسانی‌اند که معارضه کنند با شخصی تا وی را عاجز کنند و بر وی غالب شوند از ابن عباس نقل کرده‌اند که چون سوره والنجم نازل گشت حضرت سید
عالم صلی الله علیه و آله آنرا در مسجد الحرام و در مجمع قریش میخواند و در میان آیتها توقف میفرمود تا مردم یاد گیرند پس بطریق عادة بعد از تلاوت افرایتم اللات

والعزی

والعزی و مناة الثالثة الاخری توقف نمود و شیطان در آن میان مجال یافته بگوش مشرکان رسانید که تلک الغرانیق العلی و ان شفاعتهن
لترتجی یعنی این بتان بزرگان قوم منند و بلند مرتبه‌اند و امید شفاعت ایشان میتوان داشت کفار باستماع این گفتار خوشدل شدند بگمان
که این حضرت رسالت صلی الله علیه و آله خوانده و بتان ایشان را ستایش کرده لاجرم در آخر سوره آنحضرت صلعم با مومنان سجده واجب کرد
اکثر اهل شرک اتفاق نمودند در سجده و جبرئیل فرود آمده صورت حال بعرض آنحضرت رسانید دل مبارک آنحضرت صلعم از آن بسیار
اندوهناک شد حق تعالی بجهة تسلی خاطر عاطر حضرت سید عالم این آیه فرستاد که وما ارسلنا و نفرستادیم من قبلک پیش از تو
و نفرستادیم من رسول ولا نبی هیچ رسولی و نبیی فرق میان نبی و رسول آنست که رسول صاحب شریعت است و نبی تابع او در آن
چون لوط که بر شریعت حضرت ابراهیم دعوت میکرد و یوشع و شمعون که بر شریعت موسی و عیسی علیهما السلام دعوت مردمان میکردند یا رسول
آنست که جامع معجزه و کتاب باشد که بر او نازل شده و نبی آنکه صاحب کتاب نباشد و بمعجزه دعوت کند و یا رسول اعم از ملایکه و بشر است
و نبی مخصوص بشر یا رسول آنست که فرشته وحی بوی فرود آورد و نبی آنکه آواز وی بشنود یا ملهم گردد یا در خواب بیند ابو ذر غفاری
از حضرت پیغمبر صلعم پرسید که انبیا چند کس بوده‌اند فرمود مائة الف واربعة وعشرون الف صد و بیست و چهار هزار گفت رسولان چند بوده‌اند
فرمود ثلثمائة وثلثة عشر سیصد و سیزده حاصل کلام آنکه حق تعالی میفرماید که ما هیچ رسولی و نبیی نفرستادیم الا اذا تمنی مگر چون تلاوت کرد
القی الشیطان بیفکند شیطان فی امنیته در تلاوت او آنچه خواست یعنی بوقت تلاوت او شیطان هوا و هوس گوید
هنجار او از تو این کلمات برخواند و مشرکان گمان بردند که آن تلاوت تست بجهت آن خوشحال شده و بسجده افتادند و تمنی در کلام عرب
و گویند تمنی بمعنی ظاهر خود است که آن آرزوست یعنی ما نفرستادیم هیچ رسولی و نبیی را مگر چون دل او آرزوی امری از امور جایزه میکرد
شیطان وسوسه او میداد در آن بطلب و او برخلاف حق میخواند فینسخ الله ما یلقی الشیطان ثم یحکم الله آیاته پس محکم میسازد آیات
میکرد خدای آنچه آیات خود را که پیغمبر میخواند یا علامات امر حق را ثابت میکرد و اوامر باطل را رفع میکرد والله علیم و خدا دانا است
باحوال بندگان حکیم محکم کار در آنچه کند بعضی برفع آنکه کند بر وجه حکمت و مصلحت باشد و بعضی از اهل علوم قصه القی الشیطان در حضرت پیغمبر
و جبرئیل ایراد کرده‌اند که مفسران اهل حق نیست و از آنچه گفته‌اند که چون رسول صلی الله علیه و آله دید که مردمان از او متنفر شدند و هر چند بیشتر ایشان را دعوت
میکند از او دورتر میشوند تمنا کرد در نفس خود که چه بودی اگر خدا آیاتی فرستادی که موافق خاطر ایشان بودی و ملایم طبیعت ایشان تا بایمان نزدیک
شدندی و بعد از آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله آیه افرایتم اللات والعزی تا آخر تلاوت نمود شیطان بجهة القا محبت کفار را در نفس پیغمبر فرصت
یافت بر زبان او القا کرد که تلک الغرانیق العلی وان شفاعتهن لترتجی و کافران آنرا از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیده خوشدل شدند و هم
سجده کردند در آخر سوره که والنجم بود مگر ولید بن مغیره بجهت کبر سن و ضعف قوت که سجده نتوانست کرد اندکی خاک بر بالای یکدیگر نهاد و
بران سجده کرد جبرئیل آمد و از روی عتاب به پیغمبر خطاب کرد که این چه سخن بود که گفتی چیزی که ما بر تو نخوانده بودیم بمشرکان خواندی
رسول الله صلعم از این جهت دلتنگ شد حق تعالی برای خوشحالی او این آیه فرستاد و علم الهدی رحمه الله در تنزیه الانبیا نقل این قول کرده
و بعد از ان گفته که این سخنی است باطل و مبنی بر صحت نیست و از کلمات مزخرفه و حشویه است و ظاهر آیه دلالت ندارد و بر آنچه ظاهر آن یکی از
دو امر است یکی آنکه تمنی بمعنی تلاوت باشد و معنی آنکه هیچ پیغمبری پیش از تو نفرستادیم مگر که چون میخواند بقوم خود آنچه بآن مامور بود ایشان

بوسوسهٔ شیطان بود القای کلام خود بر زبان ایشان بر آیات و تغییر آن میکردند و بمراد خود بر برادران می فزودند یا کم میکردند همچنین که دیو
[illegible] گردد پیغمبر ایشان آنکه شبهه بود نسبت میکردند و بعد از آن حق تعالی ابطال آن میکرد و بظهور حجج و بینه و دفع آن شبهه میفرمود با آیات و حجج
و دوم آنکه بعضی آرزو باشند بمعنی آنکه هر رسول پیغمبر رسولی و نبیی نکردیم مگر که چون در خاطر خود امری تمنا میکرد شیطان در او وسوسه میداد
بباطل پس حق تعالی نسخ آن میفرمود و ارشاد او میفرمود بمخالفت شیطان و ذکر اقاویل دیگر درین آیه [illegible] حاصل که حق تعالی
تمکین شیطان داد او در القای کلام باطل بر طریقی که گذشت **لِيَجْعَلَ** تا گرداند او سبحانه **مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ** آنچه را که القا میکند شیطان
فِتْنَةً آزمایشی و بلایی **لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ** مر آنها را که در دلهای ایشان بیماری شک و تردد است یعنی منافقان **وَالْقَاسِيَةِ**
قُلُوبُهُمْ و مر دمانرا که سخت است دلهای ایشان یعنی کافران مراد آنست که تا منافقان معاند و منکران جاحد که منشاء ایمان از ایشان مسلوب است از القای شیطان
شک و تردد ایشان بیشتر گردد و در کفر خود بیفزایند بجهت عدم تامل و تفکر در قرآن میان حق و باطل از غایت عناد و لجاج **وَإِنَّ الظَّالِمِينَ**
و بدرستی که ستمکاران یعنی این دو گروه **لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ** هر آینه در خلاف و نزاع دورند و دور افتاده اند در عناد و ستیزه بجهت کثرت جحود و
تکبر و اقتضاء ایشان اند از طریق ثواب که متابعت سید انام است **وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ** و دیگر حکمت در تمکین شیطان از القا آنست که تا بدانند
أُوتُوا الْعِلْمَ داده شده اند دانش و بینش یعنی اهل ایمان عالمند بطریق صواب و منهج حق بدانند **أَنَّهُ الْحَقُّ** که قرآن حق ثابت **مِنْ**
رَبِّكَ منزل از پروردگار تو و شیطان را در تغییر آن مجال تصرف نیست **فَيُؤْمِنُوا بِهِ** پس بگروند بقرآن یا بخدا یعنی ثابت و راسخ شوند
در ایمان **فَتُخْبِتَ لَهُ** پس نرم شود و بیارامد برای قرآن یا خدا **قُلُوبُهُمْ** دلهای ایشان یا منقاد و خاشع گردد بجهت قوت ایمان که ایشان از قبول
کنند و گویند معنی آنست که تا دانا گردد عالمند بحکمت و مصلحت حضرت عزت بدانند که تمکین شیطان از القا محض حکمت است از نزد خدا بر
امتیاز میان اهل کفر و نفاق و اهل ایمان **وَإِنَّ اللَّهَ** و بتحقیق که خدا **لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا** هر آینه راه نماینده است آنها را که گرویده اند
إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بسوی راه راست یعنی هر چه بر مومنان مشکل و متشابه گردد در دین حق تعالی ایشان را راه نماید بنظر صحیح و فکر سلیم [illegible]
صحیحه که از مقتضی قوانین حق است تا بنهج صواب رسند و حیرت و شبهه از ایشان زایل گردد و یا هدایت کند خدا ایشان را در قیامت براه
راست بهشت **وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا** و همیشه باشند آنانکه نگرویده اند **فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ** در شک از قرآن یا از رسول **حَتَّىٰ**
تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ تا وقتی که بیاید بدیشان قیامت یا مرگ که قیامت صغری است **بَغْتَةً** ناگهان **أَوْ يَأْتِيَهُمْ** یا بیاید بدیشان **عَذَابُ**
يَوْمٍ عَقِيمٍ عذاب روزی نازاینده یعنی روزی که نسل ایشان بر افتد مراد روز بدر است که بر کشته شدند و بجهت کسی از ایشان نماند تا فرزند
از ایشان بوجود آید و شبهه نیست که این آیه خاص است بکفاری که علم الهی تعلق گرفته بود که بر صفت کفر بمیرند و بدانکه بنا بر قول کسانی که مراد از القای
شیطان حدیث نفس است معنی [illegible] آنست که ما تمکین میدهیم وسوسه شیطان را در قلوب انبیا [illegible]
از استماع آن اثر امور دانسته تجویز خطا و عصیان نمایند در حق ایشان و بجهت آن شک و کفر زیاده گردانند و همه کس صادق [illegible]
نمایند که حق تعالی عاصم و حافظ پیغمبران خود است از آن و میگذارد که بجهت وسوسه منحرف شوند و خافی نیست که ظاهر معنی اول است که آن تمکین شیطان
است از القای کلام در میان تلاوت والله اعلم بحقایق الامور و بعد از آن در بیان احوال قیامت میفرماید که **الْمُلْكُ** پادشاهی و فرمانروایی **يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ**
در آن روز مر خدایراست یعنی پادشاهی در روز قیامت که شک کفار و اهل نفاق در آن زایل گردد مر خدایراست بی منازع [illegible]

که ملک

که ملوک و سلاطین را دعوی سلطنت و ملک داری هست و در آن روز که کبر از میان متجبران مرتفع گردد و تاج تجبر از سر سروران برانداخته شود و [illegible]
منقطع و دعوی ابهام مرتفع گردد و آن روز مالک ملک بحسب تخیلات و تصورات ملوک را [illegible] در بار عدم افکنند و رسوم توهمات
و تکلفات سلاطین را الصمدیه لمن الملک در هم شکنند و همه را بر اظهار عبودیت و اقرار بعجز و بیچارگی چاره نباشد و ملکیت و مالکیت
مخصوص [illegible] و با او سبحانه **يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ** حکم کند بمجازات بدون شرکت کسی میان بندگان از مومن و کافر **فَالَّذِينَ آمَنُوا** پس آنانکه
گرویده اند **وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** و کرده اند کارهای شایسته **فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ** در بوستانهای پر نعمت باشند بی رنج و تعب
و محنت **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** و آنانکه کافر شدند **وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا** و تکذیب کردند مر آیتهای مارا **فَأُولَٰئِكَ** پس گروه ایشان
مر ایشانراست **عَذَابٌ مُهِينٌ** عذابی خوار کننده و رسوا سازنده و در بعضی روایت آمده که این آیه در باره جماعتی است از کفار که
حضرت رسول صلی الله علیه و آله ایشان را [illegible] و بزشت ترین نوعی عقوبت کرد بجهت جزای آنکه در روز احد بعضی مسلمانان را مثله کرده
بودند **وَالَّذِينَ هَاجَرُوا** و آنانکه هجرت کردند از مکه بمدینه و از دیار خود ببریدند **فِي سَبِيلِ اللَّهِ** در راه خدا [illegible]
آن و نه علت طاری شود در تنها و آن روز و نه دغدغه انقطاع بشد در آن بعضی از اصحاب رسیدند [illegible] بعرض رسانیدند که یا رسول الله [illegible] برادران
دینی ما بمیرویم ایشان شهید میشوند و بعطیات الهی اختصاص می یابند اگر ما در راه جهاد بمیریم و شهید نشویم حال ما چون باشد این آیه فرود آمد
که چون در رتبت جهاد متفقند همه ایشان برزقی حسن که جنت نعیم است عطا خواهیم فرمود و گویند رزق حسن آنست که چون از مشاهده کشند
از غایت التذاذ نفس با بخواهند که چشم از آن بر دارند و بجز آن بر نگرند و این مقدور غیر خدا نیست و لهذا فرموده که **وَإِنَّ اللَّهَ** و بدرستی
که خدا **لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ** هر آینه او است بهترین روزی دهندگان [illegible] از سلمان [illegible] بن عامر
که روزی دو جنازه از غزوه جهاد بیاوردند یکی کشته و دیگری مرده مردمان تشییع جنازه کشته بیشتر میکردند [illegible]
در [illegible] هر دو کشته را و مرده هر دو را علی السویه دارم زیرا که حق تعالی فرموده که وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ
رِزْقًا حَسَنًا وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ **لَيُدْخِلَنَّهُمْ** هر آینه در آرد همه ایشان را از کشته و مرده در بهشت **مُدْخَلًا يَرْضَوْنَهُ**
در آوردنی که بپسندند [illegible] استقبال ایشان [illegible] و تعظیم هر چه تمامتر بهشت در آرد و موضعی که هیچ چشمی آن ندیده باشد و هیچ گوش
نشنیده و در هیچ خاطر خطور نکرده **وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ** و بدرستی که خدای تعالی دانا است باحوال ایشان **حَلِيمٌ** بردبار است که در عقوبت
اعداء تعجیل نکند چه شتاب کسی کند که از فوت بترسد و هیچ کس نتواند که از قبضه قدرت او بجهد **ذَٰلِكَ** امر خدا اینست که مذکور شد در باب
مومن و کافر و در تبیان آورده که قومی از مشرکان در شب آخر ماه محرم خواستند که با مسلمانان قتال کنند اهل اسلام از قتال در ماه حرام
اجتناب میکردند گفتند صبر کنید تا شهر محرم بگذرد کافران بایشان راضی نشدند و در مقاتله در آمدند مسلمانان بالضروره کارزار کرده مظفر و
منصور گشتند و حق تعالی این آیه فرستاد و از این صورت خبر داد که **وَمَنْ عَاقَبَ** و هر که عقوبت کند **بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ** بمانند
آنکه با او عقوبت کرده شود یعنی هر که از اهل اسلام با مشرکان مقاتله کنند بمثل آنکه مشرکان با او مقاتله کرده اند بدون زیادتی قصاص **ثُمَّ**
بُغِيَ عَلَيْهِ پس ستم کرده شود بر وی یعنی مشرکان باز معاوده نمایند با عقوبت کننده که جزا دهنده و منتقم گشته است [illegible]
غَفُورٌ آمرزنده هم منتقم راکه در ماه محرم مقاتله نموده [illegible] از مقاتله با اهل شرک گشته بقصاص زیاده بران [illegible]

در موضع او آورده که آیه در شان گروهی است که جراحت بعضی بر بعضی را مجروح ساخته در مقابل جراحت کننده و یا مجروح کرده اند و گر
آن شخص مجروح اول عادی و جراحت کند حق تعالی نصرت دهد بر اول ذَلِكَ این نصرت و یاری دادن خدا مر مظلوم را بِأَنَّ
اللَّهَ بسبب آنست که خدای تعالی قادر مطلق است بر آنکه بعضی امور را بر بعضی غالب گرداند و عادت او جاریست بر آنکه اشیای متغایره
را متبدل سازد و از آنجمله است که يُولِجُ اللَّيْلَ در می آورد شب را فِي النَّهَارِ در روز بانوجه که ساعت آنرا می افزاید در
ظلمت شب را بکار روشنی روز می نهد وَيُولِجُ النَّهَارَ و در می آورد روز را فِي اللَّيْلِ در شب بعضی ساعتهای آنرا زیاده میسازد
در شب و ضوء روز را بجای ظلمت شب می آرد یعنی بقدرت کامله از شب میکاهد و کم میکند و در روز می افزاید و از روز میکاهد و در
شب می افزاید وَأَنَّ اللَّهَ و بسبب آنست که خدای سَمِيعٌ شنونده است قول عقوبت کننده را و دعا کردن نصرت بَصِيرٌ بینا
با حوال انتقام کشنده پس دعای او را اجابت کند ذَلِكَ این وصف حق تعالی بکمال قدرت و علم در خلق لیل و نهار و احاطه او با حوال
و اعمال و اقوال آفریدگان بِأَنَّ اللَّهَ بسبب آنست که خدای تعالی هُوَ الْحَقُّ اوست ثابت در ذات خود نه غیر او و وجوب وجود لذاته
مقتضی آنست که مبدء وجود ما سوای خود باشد و عالم بالذات بجمیع اشیا باشد و او ثابت در الهیت نه غیر او پس البته قادر عالم باشد بر
جمیع مکونات وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ و بسبب آنست که آنچه می پرستند مشرکان مِنْ دُونِهِ بجز از خدای از اصنام هُوَ الْبَاطِلُ آن باطل
و معدوم است در حد ذات خود یا باطل در الوهیت وَأَنَّ اللَّهَ و بسبب آنست که خدای هُوَ الْعَلِيُّ اوست برتر از همه اشیا و
متعالی از اشباه و انداد الْكَبِيرُ بزرگوار از آنکه او را شریکی باشد چه شان او اعلاست از ما سوای و اکبر از اعداد و جمیع ممکنات در جنب
عظمت و جلالت او در نهایت حقارت و صغارتند و در غایت افتقار و مذلت أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی ای بیننده یعنی البته دانسته أَنَّ اللَّهَ
آنکه خدای أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ فرو فرستاد از ابر یا از جانب آسمان مَاءً آبی را فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ پس گشت زمین بآن آب مُخْضَرَّةً
سبز و خرم گشته بعد از پژمردگی و خشکی إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَطِيفٌ روزی دهنده خَبِيرٌ و داناست بکار رزق و مرزوق یا رسیده است
علم او بدقایق همه اشیا که بر غیر او متعذر است علم بآن و آگاه است بمصالح و منافع بندگان یا لطیف و رازق است بر بندگان که روزی را
بر وجهی بایشان میرساند که از آن آگاه نه اند و خبیر است بآنچه در قلوب ایشانست لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ مر او راست آنچه در آسمانهاست وَمَا
فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است یعنی خالق و مالک همه علویات و سفلیات وَإِنَّ اللَّهَ و بدرستی که خدای تعالی لَهُوَ الْغَنِيُّ هر آینه اوست بی نیاز
در ذات خود از ما سوای الْحَمِيدُ ستوده شده یعنی مستوجب ستایش بصفات و افعال خود و سزاوار آنکه هر کس او را بستاید أَلَمْ تَرَ آیا
ندانسته یعنی هر آینه دانسته أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای سَخَّرَ لَكُمْ مسخر گردانید و رام ساخت برای شما مَا فِي الْأَرْضِ آنچه در زمین است از حیوانات و غیر آن
تا هر چه از آن منتفع شوید وَالْفُلْكَ و رام گردانید مر شما را کشتیها و گویند مراد بما فی الارض مراکب بریست بقرینه مقابله یعنی مسخر شما کرد
چهار پایان را برای سواری و کشتیها را که مرکب بحریست تا بر آن نشینید تَجْرِي فِي الْبَحْرِ در حالتی که آن کشتیها میروند در دریا بِأَمْرِهِ
بفرمان او وَيُمْسِكُ السَّمَاءَ و نگاه میدارد خدای آسمان را أَنْ تَقَعَ از آنکه بیفتد عَلَى الْأَرْضِ بر زمین یعنی بر صورتی آفریده که بر زمین
نیفتد إِلَّا بِإِذْنِهِ مگر بمشیت و خواست او که در آن حال آسمان را از آن نزع نماید و بر زمین افتد و این در روز قیامت باشد و معنی آنست که
آسمان بالذات نگهدارنده خود نیست بلکه بقرینه الا باذنه ولیکن حق تعالی بمحض قدرت کامله خود او را نگاه داشته از سقوط و روز قیامت که آن

افتادن

افتادن آن خواسته باشد البته بیفتد إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ بدرستی که خدای تعالی بر مردمان لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ هر آینه مهربانست و بخشاینده که
اسباب استدلال بر وحدانیت و قدرت باهره خود بر ایشان مینماید و ابواب منافع بر روی مقاصد ایشان میگشاید و انواع مضار
از ایشان دفع میفرماید وَهُوَ الَّذِي و اوست آنکه أَحْيَاكُمْ زنده کرد شما را پس از آنکه نطفه بودید که از قسم جمادات ثُمَّ
يُمِيتُكُمْ پس میراند شما را چون اجل در رسد ثُمَّ يُحْيِيكُمْ پس زنده کند شما را در روز قیامت برای جزا کردار إِنَّ الْإِنْسَانَ
لَكَفُورٌ بدرستی که آدمی ناسپاس است که با وجود چندین نعمت که او سبحانه بایشان عطا فرموده پرستش غیر او میکنند و منعم حقیقی را
فرو میگذارند و منکر بعث میشوند لِكُلِّ أُمَّةٍ مر هر گروهی را از اهل ادیان ماضیه و حاضره جَعَلْنَا مَنْسَكًا معین و مقرر کرده ایم دینی و شریعتی
که باید هُمْ نَاسِكُوهُ ایشان پذیرنده اند و عمل نمایندگان آن بر وجه الفت و رغبت و اصل منسک جاییست که الفت گرفته باشند
مردمان بان برای عبادت یا بامری از امور خیر یا شر و نزد بعضی مراد بمناسک شعایر است یعنی از برای هر امتی روزی تعیین کرده ایم که نگهدارنده
آنند و بجای آرندگان مر اسم آن فَلَا يُنَازِعُنَّكَ پس باید که نزاع نکنند ارباب ادیان با تو فِي الْأَمْرِ در کار دین یعنی التفات
مکن بقول ایشان و ایشان را تمکین مده از آنکه با تو مناظره کنند که مواد اینها نزاعست و چه مناظره نفع نمیدهد مگر طالب حق را و ایشان
اهل عناد و لجاج مراد کفار خزاعه اند که بجدال از قوم بوده اند و هیچ طریق حق را نمیدانستند و خبر اکثرش خود نمیشنیدند و در نهایت
عناد و لجاج بوده اند وَادْعُ و بخوان مردمان را إِلَى رَبِّكَ به توحید و عبادت آفریدگار خود إِنَّكَ بدرستی که تو لَعَلَى هُدًى
مُسْتَقِيمٍ هر آینه بر راه راستی که موصلست بحق یعنی چون شریعت تو ناسخ جمیع شرایع است پس همه را بشریعت خود دعوت کن که منهج مستقیمست
و هادی مردمان بجنت نعیم وَإِنْ جَادَلُوكَ و اگر جدال کنند با تو و خصومت ورزند از روی لجاج و عناد و از نزاع ممتنع نشوند
بآنکه حق ظاهر شده و حجت بر ایشان الزام گشته فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ پس بگو خدا داناتر است بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید از عناد و جدال
باطل و بر آن شما را جزا خواهد داد و در زاهدی آورده که این آیه بآیه سیف منسوخست اللَّهُ يَحْكُمُ خدا حکم میکند بَيْنَكُمْ میان شما از مؤمنان
و کافران يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ در آنچه هستید که در آن تَخْتَلِفُونَ اختلاف میکنید از امور دین و حکم حق
تعالی در این روز بر وجهی باشد که مؤمن را بدرجات ثواب بر آرد و کافر را در درکات عقاب افکند بخلاف آنکه در دنیا حکم کرده میان حق و باطل
و متمیز ساخته از یکدیگر بدلایل و حجج حق تعالی در این آیه طریق آداب را باهل ایمان آموخته که اگر کسی از منکران حق با ایشان جدال کند و
لجاج کند هر چند عناد و لجاج ایشان را با او منازعه نموده حواله او بر حکم خدای کنند و با او گویند که در نشاء قیامت ظاهر گردد که محق و مبطل
کیست پس بجهت خاطر حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله میفرماید که أَلَمْ تَعْلَمْ آیا ندانسته یعنی البته دانسته أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ آنکه خدای
میداند مَا فِي السَّمَاءِ آنچه در آسمانهاست از عجایب علویه وَالْأَرْضِ و آنچه در زمین است از غرایب سفلیه و هیچ چیز بر او پوشیده نیست إِنَّ
ذَلِكَ بدرستی که آنچه در آسمان و زمین است نوشته شده و ثبت است فِي كِتَابٍ در لوح محفوظ که نزد ماست قبل از آنکه حادث شود و هرگاه
ما عالم باشیم بهمه اشیا و حافظ آن که از جمله آن مجادله و منازعه کفار قریش است این حکم را نیز دانیم و هر چه از ایشان صادر شود از قول و فعل ایشان که ما عالمیم بآن و حفظ
آن نموده باشیم جزا خواهیم داد إِنَّ ذَلِكَ بدرستی که علم بهمه اشیا عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ بر خدای تعالی آسانست چه علم او که از مقتضیات ذات اوست
متعلق است بجمیع معلومات علی التسویه یا بدرستی که حکم کردن میان مؤمنان و کافران در روز قیامت بر خدا آسانست وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ

اللّه و می‌پرستند کفار که بجز از خدا اند ما لم ینزل به آنچه فرو نفرستاده حق تعالی بپرستش آن سلطانا حجتی و برهانی که دلالت کند بر جواز عبادت
آن وما لیس لهم به علم و آنچه نیست مر ایشانرا بدان علمی یعنی دانشی بدو ندارند نه علم ضروری دارند و نه علم استدلالی و بنفع و ضرر پرستیدن آن
بجز بکار از محض جهل و تقلید می‌پرستند آنرا وما للظالمین و نیست مر مشرکانرا که گذشته اند از طریق حق و مرتکب ظلم عظیم شده اند که
شرکست من نصیر هیچ یاری که مذهب ایشانرا صواب آرد یا دفع عذاب از ایشان کند بعد از ان از شدت عناد آنها خبر میدهد که واذا تتلی علیهم
و چون خوانده میشود بر ایشان آیاتنا آیتهای ما که قرآنست بینات در حالتی که آن آیتها روشنند و هویدا یعنی دلالت واضحه دارند بر عقاید
حقه و احکام الهیه یا قصص و اخلاق و خلال تعرف بشناسی ای محمد صلی الله علیه و آله فی وجوه الذین کفروا در رویهای آنانکه گرویده اند
المنکر انکار و ناشناختی یعنی چون قرآن بر کافران خوانند اثر کراهت و نفرت در روی ایشان بینی از غایت خشم و عناد و لجاج
و ازانند یکادون یسطون نزدیک باشد که از فرط غضب و غیظ بر جهند و حمله کنند بشدت بر جماعتی بالذین یتلون علیهم آنانکه
میخوانند بر ایشان آیاتنا آیتهای ما را و هر نوع اذیت و بدی که توانند با ایشان رسانند قل بگو ای محمد صلی الله علیه و آله ایشانرا که افأنبئکم آیا خبر دهم
شما را بشر من ذلکم بدتر ازان که میخوانید بخوانندگان قرآن النار آن آتش دوزخست که سخت تر و مکروه تر است از غیظ و آنچه شما وعدها الله
وعده داده است آنرا خدای الذین کفروا آنانرا که کافر شده اند و بئس المصیر و بد مرجعی و مقامیست آتش دوزخ معنی آنکه
کافران را بحکمی که مومنان آیات قرآن بر شما میخوانند بر چه خشمناک میشوید که میخواهید که دست بدیشان بکشایید و انواع ضرر و آزار
بدیشان رسانید حال شما در شدت غضب و غیظ چگونه باشد در روز قیامت چون آتش دوزخ را مشاهده کنید که بمراتب بدتر و مکروه تر از ان بعد ازان خطاب باهل مکه
کرده میفرماید که یا ایها الناس ای مردمان ضرب مثل زده شده است مثلی بر رد عبادت اصنام شما فاستمعوا له پس بشنوید و گوش
فرا دارید مر آن مثل را گوش هوش و در آن تامل نمایید و مراد از ضرب مثل اینجا قصه عجیبه است و آن اینست که ان الذین تدعون
بدرستی که آنرا میخوانید از بتان و آن سیصد و شصت بت بودند بر جوانب خانه کعبه نهاده یعنی همه این بتانرا که می‌پرستید من دون الله بجز از
خدای لن یخلقوا هرگز نیافرینند و نتوانند آفرید ذبابا مگسی را با وجود خردی ولو اجتمعوا له و اگرچه جمع شوند همه و
اتفاق نمایند در آفریدن آن وان یسلبهم الذباب و اگر بر باید از ایشان مگس شیئا چیزیرا از طیب و عسل و غیر آن که بدان آلوده
باشند لا یستنقذوه منه نتوانند که باز ستانند آنرا یعنی باز نتوانند ستدن آن چیز را منه از مگس سبب مشرکان این بود که بتانرا بطیب و عسل خوش
می‌آلودند و درهای بتخانه بر ایشان می‌بستند مگسان از روزن در آمده آنها را میخوردند و بعد از چند روز که اثر طیب و عسل بر بتان نبود ارشاد
میکردند که بتان ما آنرا خورده اند حق تعالی از ضعف و عجز بتان خبر داد که آنها نه بر آفریدن مگس قادر اند و نه بر دفع ایشان از خود و حکم بر جهالت
ایشان کرد که شریک ساخته اند بر خدایی که قادرست بر جمیع مخلوقات و منفرد در ایجاد همه موجودات صورتهایرا که عاجز ترین همه اشیا اند
و بجهت غایت عجز قادر نیستند بر خلق کمترین آفریدگان و خوارترین ایشان و اگرچه همه مجتمع شوند بر آن بلکه قدرت ندارند بر دفع ایشان
از خود و خود را از آنها نمیتوانند رهانند ضعف الطالب سست و عاجز است جوینده یعنی مگس که رباینده طیب و عسل است از بت
والمطلوب و ضعیف طلب کرده شده یعنی بت در کمال عجز و یا سست و عاجز پرستنده و پرستیده شده که مشرکست و بت بحقیقت معبود
مشرک بمراتب اضعف از وست و از مگس هم بتان از قسم جماد اند و مشرک و مگس از نوع حیوانات وما قدروا الله و تعظیم نکردند کفار

خدایرا

خدایرا حق قدره آنچه سزاوار تعظیم اوست یا او را نشناختند چنانچه حق شناختن اوست و یا نستودند یا وصف نکردند او را بآنچه لایق او باشد
چه اگر او را شناختندی و مرتبه عظمت و بزرگواری او را دانستندی او را شریک نساختندی چیزیرا که در نهایت زبونی و عجز است
مرویست که مالک بن حنیف و کعب بن اشرف با جمعی از یهود گفتند که خدای عالم از آفرینش روزگار فارغ شد روز شنبه برای آسایش پشت
تکیه کرد و حق تعالی این آیه فرستاد که یهود تعظیم او نکرده اند که رنج و تعب را نسبت بدو دادند محققان گفته اند که همچنانکه اهل شرک و کفر بی معرفت
او رسیده اند و او را چنانکه سزاوار او باشد نشناخته و بجهت این جهل بود که شرک آوردند و بسبب عجز و ضعف و تعب او را بدان نسبت دادند
اهل عالم بحقیقت بی معرفت او بوده اند زیرا که حاجب درگاه ولا یحیطون به علما کسی را در حوالی بارگاه کبریا نمیگذارد و ستره توحید حقیقت
خود هیچ راه بکار او را نمیدهد و اینست که لا یعرف حق قدره الا هو حق قدر او را بجز او نداند و لیس معرفت و جز او پاک بودن
میان او و ما سوای او هیچ نوع نسبتی تا در طریق معرفتش شروع توانند کرد و معرفت چه مناسبت از قبیل محالات است
ما للتراب و رب الارباب چه نسبت خاک را با حضرت پاک و تفکروا فی آلاء الله ولا تتفکروا فی ذاته [illegible]
عقلها عاجزند از ادراک صفاتش ○ فکر بیهوده میزند از فیش (?) ○ جلت عظمته و عظم شانه ان الله بدرستی که خدای لقوی هر آینه تواناست
بر خلق همه اشیا عزیز غالب است بر همه چیزها که هیچ چیز برو غالب نیست و نتواند شد و خدایان شما ایشانرا که ان عاجز تر و ذلیل ترین
همه ممکنات و مغلوب و مقهور تر از همه کاینات اند پس بچه وجه ایشانرا بحق نسبت میدهید و نام خدا بر ایشان می نهید الله یصطفی
خدای بر میگزیند من الملائکة رسلا از فرشتگان فرستادگانرا که واسطه باشند میان وحی و پیغمبران و برسانند وحی چون
جبرئیل و میکائیل و من الناس و میگزیند از آدمیان که پیغمبران اند تا خلق را بوی دعوت کنند ان الله سمیع بدرستی که خدای
شنواست گفتار پیغمبر را در وقت تبلیغ رسالت بصیر بیناست بحال امت در رد و قبول دعوت این آیه رد انکار مشرکانست که
میگفتند که رسول خدا از جنس بشر نشاید و بیان آنکه رسولان خدا بر دو نوعند ملایکه و بشر و در بعضی تفاسیر مذکورست که مشرکان
بر سبیل انکار میگفتند که آیا خدا از میان ما محمد را برگزید که یتیم ابوطالبست و کتاب برو انزال نمود حق تعالی در انکار ایشان
فرمود که این همه انکار و تعجب چیست حق تعالی بر میگزیند از فرشتگان آنرا که خواهد چون جبرئیل و میکائیل و غیر ایشان و از آدمیان آنرا
که اراده فرماید چون نوح و ابراهیم و محمد و غیر آن یعلم ما بین ایدیهم میداند آنچه در پیش آدمیانست از عملهای که کرده اند
وما خلفهم و آنچه از پس ایشانست از کارهای که خواهند کرد والی الله و بسوی خدا ترجع الامور بازگردانیده میشود همه کارها
و کسی که باین صفات متصف باشد هیچکس را نرسد که در حکمت و مصلحتهای او و تدبیر او در اختیار رسولان از میان آدمیان و فرشتگان اعتراض
کند و بعد از اثبات وحدانیت خود و نفی شرکت از خود بندگانرا بعبادت خود میفرماید که یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده
اید ارکعوا واسجدوا رکوع و سجود کنید در نماز که از ارکان نماز است مرویست که در اول اسلام در نماز چنین نشستن و بر
خواستن بود و باین آیه رکوع و سجود داخل شد و از جمله مواضعی که قاری برگشتست که سجده کند نزد تلاوت این آیه است و باتفاق اینجا سجده
واجب نیست در حین تلاوت چه این امرست برکوع و سجود در نماز نه مطلق واعبدوا ربکم و بپرستید آفریدگار خود را و آنچه
متعبد اید از نماز و روزه و زکوة و حج و جهاد وافعلوا الخیر و بکنید نیکویی را یعنی کارهایرا که در شرع پسندیده باشد و غیر [illegible]

بر افعال مباحه چون نوافل طاعات وصلهٔ ارحام ومکارم اخلاق ومتعلق آن وحق تعالی اول مؤمنان را بصلوة دعوت کرد که ذکر خالص است
واعظم عبادات است بعد از آن بمطلق عبادت امر فرمود واگرچه امر بعبادت شامل این هر دو است اما بجهت شرافت ومزیت نماز را جدا ذکر کرده
ومقدم داشته وبعد از آن بکسب عموم ترغیب بندگان کرده بر سایر خیرات وبجهت آنکه بندگان تکیه بر عمل خود نکنند وبکثرت
طاعت مغرور نشوند میفرماید که **لعلکم تفلحون** شاید که رستگار شوید وآیهٔ مذکوره اگرچه متضمن امر بجهاد نیز بود اما چونکه جهاد موجب
هدم بنیان شرک وکفر است وسبب اعلاء کلمهٔ اسلام که توحید است وباعث اظهار شعایر ایمان از آنجهت آنرا بذکر ممتاز کرده بجهاد امر
نمازو فرمود که **وجاهدوا** وجهاد کنید دشمنان خدا را اگرچه پدران وپسران شما باشند **فی الله** در راه خدا ومحض فرمان
او **حق جهاده** چنانچه سزاوار جهاد اوست یعنی نیت جهاد را خالص سازید از برای رضای خدا ومحض فرمان او امتثال فرمان
او واصلا اثر انواع غرض دیگر آلوده مسازید وبکمال جد وجهد دران مرعی دارید واکثر مفسران حمل جهاد کرده اند در مقام بر جمیع اعمال طاعت
وحق جهاد بمعنی نیت خالص وصادق است در جمیع عبادات وجد وجهد نمودن ومبادرت کردن بر اقسام طاعت واز عبد الله مبارک
مرویست که مراد جهاد است با نفس اماره که دشمن باطن است همچنانکه کفار از دشمنان ظاهر اند چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه وآله بعد از رجوع
جنگ تبوک فرموده که رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر رجوع کردیم از جهاد اصغر که محاربه است بسوی جهاد اکبر که مجاهده است با نفس که بزرگترین
دشمنی است انسان را همچنانکه آنحضرت فرموده که اعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک یعنی دشمن ترین دشمن تو آن چیزیست که میان دو پهلوی
تست که آن نفس است وقشیری گفته که حق جهاد آنست که یک چشم زدن از مجاهدهٔ نفس باز نه ایستد زیرا که از وی بهیچ وجه ایمن نتوان بود
در هیچ وقت **هو اجتبیکم** او برگزید شما را برای نصرت دین خود پس بجهاد اکبر واصغر ثابت قدم باشید **وما
جعل علیکم** ونساخت ومقرر نکرد بر شما **فی الدین من حرج** در دین هیچ تنگی یعنی احکام دین را بر شما هیچ تنگ نفرموده
وتکلیف ما لا یطاق نفرموده شما را دران مگر بوقت ضرورت رخصتها فرموده چون رفع تکلیف جهاد در حالت مرض ورخصت افطار روزه
وقصر نماز در سفر وجواز تیمم در وقت نیافتن آب وخوردن میته در حالت خوف تلف نفس ونیافتن طعام حلال
وغیر آن ومثل این آیت آیهٔ یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر از ابن عباس معنی آیه پرسیدند فرمود مراد آنست که خدای تعالی
دین اسلام را بر امت مرحومه سهل وآسان گردانیده وایشان را از گناه خلاصی داده بکفاره بخلاف بنی اسرائیل که کفارهٔ ایشان در دفع
گناه ایشان بمکرر وشدید تکالیف ایشان بر امت زیاده از این امت بود پس حق تعالی در دین اسلام تنگ نکرده چنانچه بر امت
موسی کرده بلکه توسیع فرموده **ملة ابیکم ابرهیم** مانند وسیع کردهٔ دین کیش پدر شما که ابرهیمست وهیچ تنگ گیری
نکردن دران بر بنی اسرائیل ویا معنی آنست که پیروی کنید وبر خود لازم کردهید ملت پدر خود را که ابرهیمست وچون عرب
از ذریه اسمعیل بودند که پسر ابرهیم است از آنجهت ابرهیم را پدر ایشان خواند ویا آنکه وی پدر پیغمبر ماست صلعم وآنحضرت صلعم
در حکم پدر امت بوده وپدر پدر حکم پدر دارد وابوت حضرت پیغمبر ما نسبت با امت باعتبار آنست که وی سبب حیات ابدی ایشانست
ومراد از ملت ابرهیم احکام شریعت اوست که موافق شریعت پیغمبر ماست چه حضرت رسول صلی الله علیه وآله بشریعت هیچ پیغمبر متعبد
نبوده وذکر ملت وی بجهت آن فرموده که تا مردمان باین شریعت رغبت کنند چه طبیعت بموافقت آثار آبا واجداد مایلند **هو**

سمّیکم المسلمین خدای نام نهاد شما را مسلمانان **من قبل** پیش از قرآن در کتب منزله **وفی هذا** ودر قرآن نیز وبا ابرهیم
شما را مسلمانان نام نهاد در زمان خود ودرین زمان نیز چه در قرآن نیز مذکور است که ابرهیم گفته که ومن ذریتنا
امة مسلمة لک وقول اول واضح است وبر هر تقدیر شما تسمیه یافته اید بمسلمین **لیکون الرسول** تا باشد پیغمبر محمد روز قیامت
شهیدا علیکم گواه بر شما بقبول دعوت ومتابعت ملت ابرهیم یعنی تبلیغ شد از تبلیغ گواهی دهد بر شما بر آنکه کدام از
شما اطاعت نموده بدین اسلام وکدام عصیان ورزیده وقبول نکرده **وتکونوا شهداء علی الناس** وباشید شما
گواهان بر مردمان برسانیدن انبیا دعوت حق را بایشان بغیر چون پیغمبر با ایمان واطاعت شما گواهی داده وتعدیل شما
نموده پس گواهی خواهید داد بر وجه عدالت امم ماضیه بآنکه رسولان تبلیغ دعوت کردند وادای رسالت حضرت پروردگار خود
نمودند بایشان وایشان که قبول نکردند مستوجب خواری شدند وعذاب جسیم وجماعتی که بان ایمان آوردند مستحق بهشت نعیم شدند و
این اشرف مراتب شماست وچون حق تعالی شما را باین کرامت خاص گردانیده واین رتبه ومنزلت کرامت فرموده **فاقیموا الصلوة**
پس بپای دارید نماز را بجهت تعظیم امر وسپاسداری کنید بر آنچه شما را کرامت فرموده **واتوا الزکوة** وبدهید زکوة
را برای شفقت بر خلق خدا بانواع طاعات عامل شوید ومتقرب بخدا شوید بجهت خاص گردانیدن خدای تعالی شما را باین فضل وکرامت **و
اعتصموا بالله** وچنگ در زنید بفضل خدای تعالی وبهمه امور خود اعتماد بر او کنید ودر جمیع حالات اعانت ونصرت
از او طلب کنید نه غیر او ومتمسک بکتاب او شوید وبمضمون آن عمل کنید ویا بدین او اعتصام نموده بدان استقامت ورزید
هو مولیکم اوست یار بندگان ومتولی کار فرو ماندگان ومالک امر جمیع آفریدگان **فنعم المولی** پس نیکو یاری
خداوندیست **ونعم النصیر** ونیکو یاوری ومددکاری که یاوری عیبها بپوشاند ومددکاری گناهان ببخشد و
روز برابر قرار خود به بندگان ستم ندارد واگرچه در حق او عصیان ورزند ومغفرت محتاجان او شکر کنند پس یاری
از او خواه که زیاری درنماند ومددکاری از او جوی که از مددکاری عاجز نشود چه در ولایت وحکومت بی نظیر است ودر نصرت بی بدیل
رباعی: از یاری خلق بگذر ای مرد خدا • یاری طلب آنچنانکه از روی وفا • کار تو تواند که بسازد همه وقت • دست از تو تواند که
بگیرد همه جا

سورة المؤمنون

ابی بن کعب از حضرت سید عالم صلی الله علیه وآله نقل کرده که هر که سورة المؤمنون قراءت کند ملایکه
مقربین در روز قیامت ویرا بشارت دهند بروح وریحان ودر وقت آمدن ملک الموت بقبض روح او ویرا مژده دهند بچیزی که
چشم او بدان روشن گردد ودل او بدان شادمان وخرم شود ونشاط تمام بروح از مفارقت نماید وواصل بدار السلام شود
واز حضرت ابو عبد الله علیه السلام روایت است که هر که سورة المؤمنون بخواند حق تعالی ختم کار او بسعادت مقرون دارد وهر که
هر جمعه بقراءت آن مداومت نماید منزل او با پیغمبران مرسل در فردوس اعلی باشد واز حضرت رسالت صلی الله علیه وآله مرویست
که ده آیه بر من نازل شده که هر که قراءت آن کند به بهشت درآید وبعد از آن از اول این سوره تلاوت فرمود تا ده آیه را تمام کرد واز
آنحضرت صلعم منقولست که اول این سوره واواخر آن از گنجهای بهشت است وهر که عمل کند بسه آیه از اول این سوره وپند گیرد بچهار آیه از آخر آن
نجات یابد ورستگار گردد وچون حق تعالی ختم سوره حج نمود بامر مکلفان بعبادت وافعال خیر بر طریق اجمال افتتاح این سوره کرد بتفصیل آن عمل

در تبیین این افعال فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم قد
افلح المؤمنون بدرستی که رستگار شدند و بمقصد دنیوی و اخروی خود رسیدند گرویدگان بخدا و رسول الذین هم
آنانند ایشان که فی صلاتهم خاشعون در نماز خود ترسکارانند از خدای و متذلل و متخاضع در ان و چشم در موضع سجده
نهادگان و بدل بر درگاه قاضی الحاجات حاضر شدگان آورده اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در وقت ادای نماز بجانب آسمان
نظر میفرمود و چون این آیه نازل شد نظر بر موضع سجود گماشت و بهیچ جهت دیگر نظر در ان عبادت و گفته اند که خشوع آنست که مصلی
که بر راست و چپ ولکیت و در بحر الحقایق مذکور است که خشوع در ظاهر آنست که سر پیش افکند و دیده از التفات بچپ و راست منع
کند و قراءت او از روی حضور قلب بود و در باطن آنکه از ماسوی بالکلیه توجه نماید بمولی و در بحر شهود مستغرق گشته کونین را
فراموش کند و محققی گفته که در نماز اول از خود دست طلب و وصول او تب باید گشت چنانچه در اخبار صحیحه متواتره آمده که پیکان تیر در پای
مبارک حضرت امیر المؤمنین بنشست و از غایت وجع نتوانستند که از پای بیرون آرند صورت حال معروض حضرت رسالت
داشتند فرمود وقتی که وی در نماز باشد پیکان را از پای بیرون کشید چه در ان حال توجه او بحضرت عزت بر وجهی است که خود از افراد
فراموش میکند پس در حالی که بنماز مشغول شد جراح آورده پیکان از بدن مطهر او بیرون آوردند و خون بسیار بر سجاده آنحضرت ریخته شد چون از نماز فارغ
شد و آن خون مشاهده فرمود پرسید که این چیست گفتند که در حینی که پیکان از بدن مبارک شما بیرون آوردیم این خون از آن جراحت بیرون
آمد فرمود بخدایی که جان علی در قبضه اقتدار اوست که در نیافتم و ندانستم که در چه وقت پیکان کشید و پیکان را بیرون
آورده اید از حضرت رسول خدا مرویست که چون بنده در نماز ایستد خدای تعالی بنظر رحمت در وی نگرد و چون بجای دیگر نظر کند حق تعالی فرماید ای بنده
پس من در تو مینگرم تو بکه مینگری روی بمن کن که از من بهتر منعم عطا کو دیده که خضوع در نماز آن باشد که در نماز بجوارح خود بازی نکند چون دست
باز نکشد و دهن باز نکند و انگشتان را نشکند و در خبر آمده که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله مردی را دید که نماز میکند و دست بمحاسن خود
فرو می آورد فرمود اگر دل این مرد خاشع بودی اعضای وی نیز باخضوع بودی ابو ذر غفاری رحمه الله از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که چون شخص
در نماز ایستد رحمت خدا روی بروی می آرد پس باید که بسنگ ریزه مسجد و غیره بازی نکند حسن بصری مردی را دید که بسنگریزه مسجد بازی میکرد و
در عقب نماز میگفت بار خدایا حور العین را بمن کرامت کن حسن گفت بد خواستگاری [illegible] که از خدا تعالی طلب حور العین میکنی و بسنگ بازی میکنی و شرط خشوع
در نماز خاص و خالص گردانیدن نماز است برای خدا نه بقصد طمع ثواب بهشت و خوف عقاب دوزخ چنانچه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که
پرستش ترا نه بجهت ترس از آتش دوزخ و طمع ثواب بهشت میکنم بلکه ترا اهل عبادت و سزاوار پرستش دیدم و بجهة این پرستش تو کردم و این در
اهل ایمان عزیز است والذین هم و مؤمنان آنانند که ایشان عن اللغو از هر چه بیهوده و ناخوشایند است از گفتار و کردار معرضون اعراض کنندگانند
و روی گردانندگان از آن ابن عباس تفسیر لغو بباطل کرده و نزد حسن مراد بلغو همه معاصی است و این تحت قول ابن عباس داخل است و از حضرت
ابو عبد الله منقولست که اعراض از لغو آنست که شخص از روی حسبان امر باطل را بتو نسبت دهد و چیزی که در تو نباشد بر تو بندد و تو
لله و قربة الی الله تعالی جواب و التفات نکنی و از او اعراض نمایی و قشیری گفته که هر چه برای خدا نیست حشو است و آنچه از خدا باز دارد
بنده را وران حظی باشد لغو است و حقیقت آنست که لغو هر چیزیست که بهیچ کار نیاید و فایده بران مترتب نشود از افعال و اقوال

چنانکه

بجا آوردن اوصاف مذکوره شد والذین هم و دیگر مؤمنان آنانند که ایشان للزکوة مر دادن زکوة واجبی از اموال خود فاعلون
کنندگانند یعنی ادا نمایندگان و گویند مراد بزکوة اعم از آنست که زکوة مال باشد یا زکوة فطر یا تصدقات مندوبه و اما
ابن عباس از زکوة وجه صالحه تعبیر کرده والذین هم و آنانکه ایشان لفروجهم مر فرجهای خود را حافظون نگاهدارندگانند
یعنی ضبط نمایندگان و منع کنندگان آن از مباشرت و مواقعه الا علی ازواجهم مگر بر زنان منکوحه خود او ما ملکت
ایمانهم یا بر آنچه مالک شده است آنرا دست تصرف ایشان یعنی کنیزان فانهم پس بدرستی ایشان که اقدام نمایندگان اند بر زوجات
و کنیزان خود غیر ملومین ملامت کرده نشده اند بجز در حالتی که بجهت امر عارض که حیض است و نفاس و روزه و احرام و اعتکاف
و غیر آن از عوارض شرعیه فمن ابتغی پس هر که جوید برای مباشرت وراء ذلک غیر زنان و کنیزان خود فاولئک پس آن گروه
جویندگان هم العادون ایشان در گذرندگانند از حلال بحرام و [illegible] بهایم نیز از آن کم نمیشوند والذین هم
و آنانکه ایشان لاماناتهم مر امانتهای خود را یعنی آنچه ایشان را بران امین ساخته باشند از امانات و ودایع و شهادت تعلق
با آنچه امانت حق است چون نماز و روزه و غسل جنابت و امثال آن وعهدهم و مر عهدهای خود را که با حق یا با خلق می بندند از نذور و
عقود و پیمان راعون رعایت کنندگانند یعنی نگاهداشت آن میکنند والذین هم و آنانکه ایشان علی صلوتهم
بر نمازهای خود یحافظون محافظت میکنند یعنی بران مداومت نموده بشرایط و آداب و ارکان آن در اوقات آن ادا میکنند
اولئک آن گروه مؤمنان که جامع این خصال اند هم الوارثون ایشانند میراث برندگان یعنی سزاوار آنکه اسم وارث
بر ایشان اطلاق کنند نه غیر ایشان پس و بیان آنچه از میراث برند میفرماید که الذین یرثون الفردوس آنانکه از
روی استحقاق میراث برند فردوس را که بلندترین منازل بهشت است همچو استحقاق وارث میراث بجهت نسب و گویند
مراد آنست که منازل اهل دوزخ را در جنت میراث گیرند چنانکه در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله آمده که هیچکس نیست از شما مگر
که او را دو منزل باشد یکی در بهشت و یکی در دوزخ پس اگر کافر میرد در دوزخ در آید بجهت عصیان و اهل بهشت منزل او را
بمیراث گیرند و در روضة الجنان و زاد المسیر آورده که بهشت را بنظر کفار در آرند و مقامهای ایشان که اگر ایمان آوردندی نامزدان
شدندی بایشان نمایند و در مشاهده ایشان آنرا باهل بهشت دهند تا حسرت ایشان بیفزاید هم ایشان که وارث فردوس اند فیها خالدون
در ان جاوید مانندگانند که هرگز از ان موضع باکرامت بیرون نیایند و در روایت آمده که حق تعالی فردوس را بنا کرده از خشت
طلا و خشت نقره و در خلال آن خشتها بجای گل مشک اذفر نهاده و فواکه لذیذه و ریاحین طیبه در آنجا غرس فرموده و چون بر نعمت
جنت مؤمنان را اهل ایمان چنین ایشان منور بنعمت دنیویه بر ایشان فرمود که ولقد خلقنا الانسان و بدرستی که بیافریدیم
آدم را من سلالة از خلاصه و نقاوه بیرون کشیده شده من طین از گل مراد آنست که ابو البشر است و یا مراد هم جنس
زیرا که همه آدمیان مخلوق شده اند از سلالاتی که نطفه شده اند چه نطفه از نباتات حاصل شده اند بواسطه چون حنطه و یا بواسطه چون
لحوم حیوانات و گویند مراد بطین آدم است زیرا که وی از آن مخلوق گشته و سلاله نطفه او بعد بیافریدیم آدمیان را از منی ثم جعلناه
نطفة پس گردانیدیم نسل آدم را از نطفه بعد از آفریدیم ذریه او را از آب منی و یا گردانیدیم سلاله را نطفه بنا بر تفسیر ثانی فی قرار مکین

قرار مکین در قرارگاهی استوار یعنی رحم پس آفریدیم نطفه را ... در وجود انسان ... جسم ... که محفوظ است از آفت ... نطفه را در رحم جای دادیم و باقی ... در آنجا ممتد ساختیم ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً پس گردانیدیم نطفه را علقة پاره خون بسته چهل روز دیگر فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً پس گردانیدیم آن خون بسته را مضغة بمقدار گوشتی که بخایند چهل روز دیگر فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا پس ساختیم آن گوشت را عظاما استخوانها که گردانیدیم اجزا او بعد از سخت و صلب شدن فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا پس پوشانیدیم آن استخوانها را لحما گوشتی یعنی گوشتی بر آن استخوانها برویانیدیم بعد از ستر و رگ و اعصاب بر آن ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ پس بیافریدیم او را خَلْقًا آخَرَ آفرینشی دیگر در شکم مادر بعد از دمیدن روح در او یعنی تازه شد بعد از آنکه جماد بود یا صورت انشا بر او خاص که ایندیم و یا بعد از خروج از شکم او را دندان و موی دادیم و از مقام شیرخوارگی به تدریج تربیت فرمودیم بغذاهای گوناگون در مراتب حیوانی و تشریح ایجاد آدمی از ابتدای نطفه تا محل ولوج روح و تفصیل آن ... الصادقین است و بدانکه مخلوقات بر سه قسمند یا همه روحانی محضند یا جسمانی محض و یا مرکب از جسمانی و روحانی اما آنها که روحانی محضند ملائکه اند که محض نورند و منزه از صفات شهوت و غضب و غیر آن از صفات که لازم جسمیت است و آنها که جسمانی محضند مانند نباتات و معادن و قسم سیوم که مرکب از جسمانی و روحانیت اگر روحانیت غالب بر جسمانیت جنیانند و بعکس آدمیان حاصل که حق تعالی آدمی را از هفت مرتبه بحد انسانیت رسانیده اول سلاله دوم نطفه سیوم علقه چهارم مضغه پنجم عظام ششم لحوم و این شش تعلق بجسد دارند و مرتبه هفتم ابتلاع روح است که قال ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ پس بزرگست و بلند شان و عظیم و قدرت و حکمت خدای که أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ نیکوترین تقدیر کنندگانست و اندازه نمایندگان چه انسان را از سلاله بحد انسان رسانیدن و ترکیب دادن میان روح و تن از عجیب ترین امور عجیبه و غریب ترین اشیاء غریبه است و معلوم است که روح نورانیست و علویست و جسم ظلمانی و سفلی و روح لطیف و جسم کثیف پس ترکیب میان این دو ضد قریب بمحالاتست این ترکیب دلیل ظاهر است بر کمال قدرت و جلال عظمت صانع عالم و لهذا حق تعالی بعد از بیان خلق عرش و کرسی و لوح و قلم و ملایکه و نجوم و سموات و ارضین فرمود که خود را بدین نوع ثنا و ستایش فرموده که بعد از آفرینش انسان ذکر کرده و از این کلام تفضیل و تکریم ایشان بر غیر ایشان میتوان کرد [illegible] که عبدالله بن ابی السرح کاتب وحی بود چون این آیه آمد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله او را فرمود که بنویس چون ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ نوشته اند و از تعجب بر زبانش جاری شد که فتبارک الله احسن الخالقین حضرت صلی الله علیه و آله فرمود این نیز بنویس که جبرئیل آنرا آورده و عبدالله گفت با خود اگر محمد پیغمبر است و قرآن بر او وحی میکنند من نیز پیغمبرم که در دل من آیات قرآنی القا میکنند پس مرتد شده و از مدینه بمکه رفت و بکفار ملحق شد و این آیه در باره او فرود آمد که وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ بنا بر صحت این روایت اینقدر از کلام معجزه نیست و ممتنع نیست که موافق گفتار یکی از ما باشد لیکن این امر بر عبدالله مشتبه شد و او بنفاق از آن بر خود مشتبه ساخت و مرویست که عبدالله باز باسلام رجوع کرد و از اهل ایمان شد و آیه مذکوره از آیات احکام گرفته چنانکه در کنز العرفان تصریح بآن شده و بیان تفصیل این حال در منهج الصادقین است نظم گر تو خواهی کزین بری بوئی رو بکاشانه گلستان کن از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله منقول است که نطفه که در رحم در آمد حق تعالی او را تا چهل روز بحالت نطفه میگذارد و بعد از آن علقه میگرداند و تا چهل روز بر این وضع میباشد و بعد از آن مضغه میسازد تا چهل روز و بعد از آن فرشته را میفرستد تا نفخ روح میکند و آن پس او را میفرماید تا مینویسند روزی او را و مدت عمر او را و کردار او را و شقاوت و سعادت او را و این حدیث

ثم امره

برانکه کمال اعضا و تمامیت آن و دمیدن روح در آن بعد از مضی سه اربعین است ثُمَّ إِنَّكُمْ پس بدرستی که شما بَعْدَ ذَٰلِكَ پس از آفرینش اعضا و زنده شدن بولوج روح لَمَيِّتُونَ هر آینه میرندگانید نزد انقضای اجل پس البته ما آجال شما را که خواهید کشید و جام شربت ساغر فنا از دست ساقی اجل خواهید چشید ثُمَّ إِنَّكُمْ پس بدرستی که شما يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز تُبْعَثُونَ برانگیخته خواهید شد برای محاسبه و مجازات او از جهت بیان نعمتهای خود بر بندگان میفرماید که وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ و بتحقیق که آفریدیم بر سر شما سَبْعَ طَرَائِقَ هفت آسمان که بر طریق طبق بالای یکدیگر اند طبقه بالای طبقه و گفته اند که سماوات را طرایق گفته زیرا که راههای فرشتگانست که محل آمد و شد ایشانست و علایکه طرایق کواکبست و سیران ایشان یا باعتبار آنکه هر یک از اینها و ما بین اینها را پهنای راه است و مسافت درازی چه در خبر است که ما بین آسمان تا آسمان پانصد ساله راه است و غلظت هر یک از آنها نیز همچنین وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ و نیستیم ما از این مخلوق که آسمانست غافلان بیخبر که امر از اهمال گذاریم بلکه از افتادن و از خلل نگاه میداریم و تدبیر امر ان میکنیم تا بوقتی که حکمت ما تعلق گیرد بزوال آن و یا معنی آنست که ما از همه خلق کائنات غافل و از اهمال نیستیم و بر خیر و شر و کفر و شرک و شکر و کفران ایشان مطلعیم و همه را بر وفق آن جزا خواهیم داد و یا مراد از خلق مخلوقات باشد و معنی اینکه ما از تدابیر علویات و سفلیات هیچ غافل نیستیم وَأَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم مِنَ السَّمَاءِ مَاءً از آسمان آبی که عبارت از آب باران بِقَدَرٍ باندازه که صلاح بندگان در آن دانستیم فَأَسْكَنَّاهُ پس ساکن گردانیدیم آن آب را یعنی ثابت و مستقر ساختیم آنرا فِي الْأَرْضِ در زمین تا بتدریج از چشمه و کاریزها بیرون آید و از اینجا معلوم میشود که جمیع آبهای زمین از عیون و انهار و قنوات از آسمانست و در تبیان از ابن عباس نقل میکند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که حق سبحانه پنج جوی آب از چشمه از چشمهای بهشت در بر بال جبرئیل علیه السلام نهاده و از آسمان فرو فرستاده یکی سیحون که نهر هندست و دوم جیحون که نهر بلخ است سیم فرات چهارم دجله و این هر دو نهر واقعند و پنجم نیل که نهر مصر است و انهار را بودیعت بکوهها داده و بقدر مصلحت جهت منافع خلق جاری میگرداند و از جمله است که میفرماید که آنرا در زمین ثابت و ساکن ساختیم وَإِنَّا عَلَىٰ ذَهَابٍ بِهِ و بدرستی که ما بر بردن آب و زایل ساختن آن بهوا بر آوردن و یا بزمین فرو بردن بر وجهی که متعذر باشد استنباط آن هر آینه لَقَادِرُونَ توانائیم چنانچه بر انزال آن قادر بودیم پس در بقای آن شکر گذاری کنید تا از این حالت فرو نگذاریم و در اخبار آمده که بعد از خروج یاجوج و ماجوج جبرئیل در زمین آمده و قرآن مجید و حجر الاسود و مقام ابراهیم و تابوت سکینه و پنج نهر را که مذکور شد بآسمان برد و بعد از آن هر روی زمین هیچ خیر و برکت نماند فَأَنْشَأْنَا لَكُمْ بِهِ پس بیافریدیم برای شما بسبب این آب جَنَّاتٍ بوستانها مِنْ نَخِيلٍ از خرماها وَأَعْنَابٍ و از تاکها و چون نخل و عنب در زمین حجاز بیشتر است از همه دیار از جهت تخصیص این هر دو نمود و بعد از آن بر سبیل عموم فرمود که لَكُمْ فِيهَا شما را در این بوستانها فَوَاكِهُ كَثِيرَةٌ میوهای بسیار است غیر از خرما و عنب وَمِنْهَا و از آن بوستانها بعضی از ثمار و زروع آن تَأْكُلُونَ میخورید در روزها و بهار و خورا وَشَجَرَةً تَخْرُجُ و دیگر بیافریدیم برای شما درختی یعنی درخت زیتون که بیرون می آید مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ از کوه سینا که کوه مناجات موسی است میان مصر و ایله و گویند که این کوه در فلسطین است و آنرا طور سینین نیز گویند و اضافه آن بسینا اسم مکانیست که این کوه بدان واقع است و تخصیص این کوه بزیتون جهت آنست که این اول کوهی بود که زیتون در آن

بینا نیز باشد و نیز اول درختی که بر زمین برست بعد از طوفان درخت زیتون بود تَنبُتُ درحالتی که بار آن درخت رویده
بِالدُّهنِ و نعمت وَصِبغٍ و نان خورش لِلآكِلِينَ مر خورندگان را یعنی میوه وی درختیست جامع دهن و صبغ است که هم مر آن
روغن چراغ توان فروخت و هم از آن نان خورش توان ساخت از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله مرویست که روغن زیت را در خور
با برکتست که بآن نان خورش سازند و بر خود مالند و حق تعالی در وصف برکت او فرموده که توقد من شجرة مبارکة زیتونة پس
بیان نعمت دیگر میفرماید که وَإِنَّ لَكُم و بدرستی که مر شما راست فِي الأَنعَامِ در چهارپایان از شتر و گاو و گوسفند لَعِبرَةً چیزی که بدان
اعتبار گیرید و بآن بر قدرت حضرت عزت استدلال کنید و از جوانب آنست که نُسقِيكُم می آشامانیم شما را مِمَّا فِي بُطُونِهَا
از آنچه در شکم آنهاست یعنی شیر خالص وَلَكُم فِيهَا و مر شما راست در ایشان مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ منفعتهای بسیار که آن سوار شدن
بر آنها و بار نهادن و اولاد از آنها گرفتن و پشم و موی و کشک آنها منتفع شدن و غیر آن وَمِنهَا تَأكُلُونَ و از ایشان
یعنی از گوشت و چربی آنها میخورید و آن از اسباب معیشت خود میسازید وَعَلَيهَا و بر آنها یعنی بر بعضی از آنها که شتر و گاو است اگر
بر آنند که مراد شترست یعنی بر شتران در خشکی وَعَلَى الفُلكِ و بر کشتیها در تری تُحمَلُونَ برداشته میشوید یعنی شتر و کشتی شما را و بار
شما را میبرند و از موضعی بموضعی میبرند پس این نعمتها شکر منعم بکار آرید تا آن بر شما علی الدوام بماند و موجب زیادتی آن گردد
و به پرستش غیر او مشغول مشوید که سبب زوال نعمت گردد و باعث عذاب استیصال چنانکه بر امم ماضیه واقع شد کما قال
الله تعالی وَلَقَد أَرسَلنَا و بتحقیق که فرستادیم قبل از این نُوحًا إِلَى قَومِهِ نوح را بسوی قوم وی فَقَالَ پس گفت ای گروه من
يَا قَومِ اعبُدُوا اللَّهَ ای گروه من پرستش کنید خدای را که مَا لَكُم مِن إِلَهٍ نیست مر شما را هیچ معبودی که مستحق عبادت باشد
غَيرُهُ بجز او أَفَلَا تَتَّقُونَ آیا نمی ترسید از عذاب کسی که خالق و رازق نعمت بر شماست البته از و برسید تا جهة کفران شما
نعمت را از شما زایل نگرداند و بعذاب استیصال نسازد فَقَالَ المَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا پس گفتند گروهی از اشراف و بزرگان
که کافر بودند مِن قَومِهِ از قوم وی یعنی جوانان کابر قوم اصاغر را بدعوت و دین نوح علیه السلام مایل دیدند گفتند مَا هَذَا نیست این که خواند
بتوحید خدا یعنی نوح إِلَّا بَشَرٌ مِثلُكُم مگر آدمی مانند شما در خوردن و آشامیدن و راه رفتن و غیر آن يُرِيدُ أَن يَتَفَضَّلَ میخواهد
که افزونی جوید عَلَيكُم بر شما و مهتر شما گردد و شما را محکوم خود سازد و بجهت این دعوی چنین میکند و اگر نه پیغمبر خدا از جنس بشر نباشد
وَلَو شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدای که رسول فرستد بنی آدم لَأَنزَلَ مَلَائِكَةً هر آینه فرو فرستادی فرشتگان را مَا سَمِعنَا
بِهَذَا نشنیدیم این را که آدمی رسول خدا تواند بود چنان فِي آبَائِنَا الأَوَّلِينَ در میان پدران ما که گذشته بوده اند و یا از
آبای خود نشنیده ایم که نوح پیغمبر خداست و با میان ادریس و میان ایشان مدتی گذشته بود و نشنوده بودند که از اولاد آدم پیغمبر
بوده و یا عبادت خدا باید کردن نه غیر او إِن هُوَ نیست نوح إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ مگر مردی که با او نوعی دیوانگی هست چه اگر
جنون نداشتی دانستی که بشر قابلیت رسالت ندارد و یا آنکه این کلمات که الهیست از و صادر نشدی فَتَرَبَّصُوا بِهِ پس انتظار برید
و چشم دارید با و حَتَّى حِينٍ تا هنگامی از زمان یعنی صبر کنید که بعد از اندک وقتی میمیرد و از وی برهیم و یا از جنون بهوش آید و دیگر
این سخنان نکند و بی کار خود رود و چون نوح علیه السلام از ایمان ایشان نا امید شد بطریق مناجات قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من انصُرنِي

بیاری

بیاری ده مرا و انتقام من از ایشان بکش بهلاک ساختن ایشان بِمَا كَذَّبُونِ بسبب آنچه مرا تکذیب کردند فَأَوحَينَا إِلَيهِ پس وحی
کردیم بنوح علیه السلام أَنِ اصنَعِ الفُلكَ که بساز کشتی بِأَعيُنِنَا بنگاهداشت ما یعنی در محافظت تو کنیم تا خطا نکنی در ساختن
آن یا مفسدی ابزار بر تو تباه نسازد مانند کسانی که بچشمهای خود حفظ چیزی نمایند وَوَحيِنَا و تعلیم ما که ما امر نماییم که او را
چگونه بسازی فَإِذَا جَاءَ پس چون بیاید أَمرُنَا فرمان ما بسوار شدن یا نزول عذاب بر ایشان وَفَارَ التَّنُّورُ و بجوشد
تنور یعنی وقتی که زن تو نان پزد از میان آتش آب بر آید مرویست که وحی آمد بنوح علیه السلام که کشتی را بر طریق سینه مرغ بساز و چون آن
وجه تمام کرد خطاب رسید که چون آب از تنور بر جوشد در کشتی بنشین و کسان خود را در آن در آر نوح علیه السلام مقتضای این وعده
انتظار میکشید تا آنکه روزی زن او نان می پخت و تنور پر آتش بود ناگاه از تنور آب از آن بر جوشید وی بیامد و شوهر را از این
خبر داد و نوح اتباع خود را جمع کرده همه در کشتی نشستند و موضع تنور در مسجد کوفه بود و از جانب راست نزدیک باب کنده و
نوح علیه السلام کشتی را در وسط مسجد ساخته بود و یا در عین ورده که از ولایت شام است و یا در هند و بر هر تقدیر میفرماید که چون آب
از تنور بر جوشد فَاسلُك فِيهَا در آر و در کشتی مِن كُلٍّ زَوجَينِ از هر صنف از حیوانات که جفت یکدیگرند اثنَينِ
دو تا یعنی نر و ماده و در روایت آمده که نوح علیه السلام بکشتی در نیاورد مگر آنها را که میزایند و بیضه مینهند وَأَهلَكَ و دیگر در کشتی در آر
سایر کسان خود را از اهل بیت و مومنان إِلَّا مَن سَبَقَ مگر آنرا که پیشی گرفته است عَلَيهِ القَولُ مِنهُم بر و گفتار عذاب از
ما از کسان تو بجهت کفر و ما و زن نوح که با وی بود و آنکه گفت بمعجزات میکرد از نوح علیه السلام منکر بود وَلَا تُخَاطِبنِي و خطاب مکن با
من بدعا کردن فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا در باب نجات آنها که ستم کردند بر خود بشرک و کفر و عناد إِنَّهُم مُغرَقُونَ بدرستی که ایشان
غرق شدگانند چه شک نیست بجهة شرک و طغیان و عصیان فَإِذَا استَوَيتَ أَنتَ پس چون وقت ظهور عذاب راست شده
باشد و بر وجه استوا نشسته باشی تو وَمَن مَعَكَ و هر که با تست عَلَى الفُلكِ بر بالای کشتی فَقُلِ الحَمدُ لِلَّهِ پس بگو که همه ستایش و
سپاس مر خدای را الَّذِي نَجَّانَا که نجات داد ما را مِنَ القَومِ الظَّالِمِينَ از جفای گروه ستمکاران یعنی مشرکان وَ
قُل و بگو ای نوح در وقت نشستن بکشتی که رَبِّ أَنزِلنِي ای پروردگار من فرود آر مرا مُنزَلًا مُبَارَكًا بمنزلی با برکت در کشتی
و در زمین پس از بیرون آمدن از کشتی که سبب سلامت و نجات مومنان باشد و بعضی گفته که فرود آر بمنزلی که میاه و اشجار با برکت
باشد و مقابل بر آنست که معنی برکت در کثرت ذریت است یعنی فرزندان بسیار از ایشان بوجود آور و حفص منزلا بفتح میم و نخ
نزای خوانده یعنی فرود آوردن مرا فرود آوردنی وَأَنتَ خَيرُ المُنزِلِينَ و تو بهترین فرود آرندگانی در منازل مبارکه که نگهبانی
قادر نیست که غیر تو در از آفات و بلیات و حوادث و عاهات منزل نگهدارد و کفایت جمیع مایحتاج او کند مگر تو که دافع
البلیاتی و منزه از نقص و عجز و اشهر آنست که نوح در وقت دخول و خروج این دعا فرمود و بعضی از ابن عطا نقل میکنند که منزل
مبارک آن منزلیست که در وی از هوا و هوس نفسانی و وساوس شیطانی ایمن باشند و آثار قرب از محال قدس بر آن نازل شده چه
گاه پرتو انوار جمال بیشتر باشد برکت آن منزل از همه منازل فزون تر بود و از حسن مرویست که در سفینه با نوح بیش از هفتاد تن از
اهل ایمان نبودند و نزد بعضی هشتاد کس بودند و باقی در امواج طوفان غوطه خورده باتش پیوستند إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که

که قصه نوح و آنچه بقوم او رفت لآیات هر آینه نشانهاست مر اهل بصیرت را که تا ببینند و تأمل و تفکر کنند تا نجات را از امواج ضلالت بساحل
هدایت رسانند وان کنا و بدرستی که بودیم لمبتلین هر آینه رسانندگان بلای عظیم و عقاب الیم که بقوم نوح امتحان
کنندگانیم همه بندگان را باین آیات تا حال مصدقان و مکذبان بر اهل عالم ظاهر گردد و یا امتحان نمایندگانیم قوم نوح را بارسال
نوح و وعظ و تذکیر او تا معلوم شود که کدام تابع او میشود ثم انشانا پس پیدا کردیم من بعدهم از پس قوم نوح قرنا آخرین
گروهی دیگر یعنی قوم عاد یا ثمود فارسلنا فیهم پس فرستادیم در میان ایشان رسولا منهم پیغمبری از نوع ایشان که هود بود
یا صالح و گفتیم آن قوم را بزبان آن رسول ان اعبدوا الله که بپرستید خدای را ما لکم من اله غیره نیست مر شما را هیچ خدایی
که استحقاق پرستش داشته باشد مگر او افلا تتقون آیا نمی‌ترسید از عذاب او که غیر او را میپرستید یعنی از عقوبت او بپرهیزید و
عبادت غیر او مکنید وقال الملأ و گفتند گروه اشراف من قومه از گروه آن رسول الذین کفروا آنانکه کافر بودند و
کذبوا بلقاء الآخرة و دروغ شمردند رسیدن بآخرت یعنی بعث و حشر و ثواب و عقاب ایمان نیاوردند و
اترفناهم و نعمت بسیار داده بودیم ایشان را فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا بکثرت اموال و اولاد یعنی گشته که زانرو در
که در فراخی عیش و ناز و نعمت بودند بعضی بدیگری از قوم آن ملا که ما هذا نیست این رسول که شما را بخدا دعوت میکند و منع آلهه دیگر مینماید
الا بشر مثلکم مگر آدمی مانند شما در صفات و احوال بشریت یاکل مما تاکلون منه میخورد از آنچه میخورید شما از آن و یشرب
مما تشربون و می‌آشامد از آنچه می‌آشامید یعنی بغذا محتاج است مانند شما اگر پیغمبر بودی بایستی که صفات ملکی داشتی که نخوردی و نیاشامیدی
ولئن اطعتم بشرا مثلکم و اگر فرمان برید آدمی را که مانند شماست انکم اذا بدرستی که شما آنگاه که تابع او شوید و منقاد او
گردید و در حکم میگوید لخاسرون هر آینه زیانکاران باشید چه خود را ذلیل و خوار ساخته مأمور مثل خود شوید پس از روی انکار
گفتند ایعدکم آیا وعده داد او شما را انکم اذا متم که چون شما بمیرید و پوسیده و ریزیده شوید وکنتم ترابا و شوید خاک
وعظاما و استخوانها چند مجرد از گوشت و پوست و رگ و پی انکم مخرجون بدرستی که شما بیرون آورده شدگانید از گور
یعنی زنده خواهید شد هیهات هیهات دورست دورست لما توعدون مر آنچه را که وعده داده میشود از بعث و نشور یعنی هرگز
این صورت نبندد و عقل نیابد ان هی نیست این الا حیاتنا الدنیا مگر زندگی ما در دنیا یعنی هیچ زندگی نیست مگر همین زندگانی دنیا نموت
ونحیا میمیریم و زنده میشویم یعنی یکی از ما میمیرد و یکی میزاید وما نحن بمبعوثین و نیستیم ما برانگیخته شدگان یعنی زنده شدگان
بعد از مرگ ان هو نیست هو یعنی صالح الا رجل افترى مگر مردی که افترا کرد على الله کذبا بر خدا دروغ را در بیان آنکه خدا مرا
بشما فرستاده و بعد از مرگ زنده خواهد ساخت وما نحن له بمؤمنین و نیستیم ما مر او را باور دارندگان و گرویدگان بآنچه
خبر میدهد و دعوی میکند قال گفت هود یا صالح بعد شنودن از قوم ناامیدی و از ایمان قوم رب انصرنی ای پروردگار من
یاری ده مرا بغالب شدن و ایشان را بعذاب و عقاب مغلوب کن بما کذبون بسبب آنچه تکذیب کردند مرا و دروغ داشتند
قال گفت خدای عما قلیل از پس اندک زمانی لیصبحن هر آینه گردند قوم و مکذبان نادمین پشیمان از تکذیب قول خدا
که عذاب را معاینه ببینند فاخذتهم الصیحة پس فرو گرفت ایشان را آواز عظیم جبرئیل که هلاک ایشان بسبب آن بود و فرو مردند

مراد

مراد بصیحه عذابست که بسبب استیصال ایشان شد و بر تقدیر فرو گرفت ایشان را عذاب سخت و عذاب شدید بالحق بوجهی ثابت که
هیچ دافعی نبود مر آنها را از جانب خدا فجعلناهم غثاء پس گردانیدیم ایشان را چون خاشاک که آب آورد یعنی هلاک ایشان
آوردیم و همه را هلاک و نابود ساختیم چون خس و خاشاک و غیر آن که سیل از اطراف افکند و سیاه و پوسیده و ریزیده
و کهنه گردد فبعدا پس دوریست از رحمت خدای للقوم الظالمین مر گروه ستمکاران را ثم انشانا پس پیدا فرمودیم و پدید
کردیم من بعدهم از پس ایشان قرونا آخرین قرنهای دیگر را چون قوم لوط و شعیب و غیر ایشان از اهل عصیان ما تسبق
پیشی نتوانند گرفت من امة از هیچ گروهی اجلها بر وقتی که عذاب ایشان مقرر کرده بودیم وما یستاخرون
و باز پس نمانند از آن اجل یعنی در وقتی که هلاکت ایشان در آن مقرر و معین شده بود بهیچ وجه بجهت تقدم و تاخر نپذیرفت و
هیچکس پیش از آن وقت یا بعد از آن هلاک نشد بلکه در همان وقت معذب گشتند و گویند مراد از این اجل وقتیست که مرگ
کس در آن مقرر شده یعنی هیچکس از امم قبل از اجل معین خود و بعد از آن نمیرد بلکه در همان وقت مقرر بمیرد و فوت شود
ثم ارسلنا پس فرستادیم رسلنا فرستادگان خود را تترا از پی یکدیگر متواتر بودند و پی در پی یعنی یکی بعد از دیگری کلما
جاء امة هرگاه که آمد بگروهی از امم رسولها پیغمبر آن گروه کذبوه تکذیب کردند او را و آنچه گفت از توحید و نبوت و بعث
و حشر همه دروغ پنداشتند و تقلید پدران خود کرده اند و از دولت تصدیق محروم ماندند فاتبعنا پس پیاپی در آوردیم
بعضهم بعضا بعضی از ایشان را ببعضی در هلاک یعنی همه را هلاک ساختیم و مهلت ندادیم و آخرین را مانند اولین معذب ساختیم
وجعلناهم احادیث و ساختیم ایشان را احادیث سخنان یعنی ایشان را عبرت خلق گردانیدیم که دایم عذاب ایشان را یاد کنند و بدان
[illegible] از ایشان غیر حکایتی و افسانه که بافواه گویند باقی نماند فبعدا پس دوری باد از رحمت حق لقوم لا یؤمنون مر گروهی را که
نگرویدند بانبیا و تصدیق ایشان نمیکنند ثم ارسلنا پس فرو فرستادیم موسى واخاه هرون موسی و برادر او هرون را
بایاتنا بمعجزات نه گانه وسلطان مبین و حجتی هویدا و برهانی آشکارا که الزام کننده خصم بود یعنی عصا و تخصیص آن بذکر جهت آنست
که آن اول معجزه موسی بود و چند معجزه دیگر در ضمن آن مندرج بود چون فرو بردن جادوها و شکافتن دریا و روان شدن آب از سنگ
و بار آوردن آن عصا و پاسبانی موسی و دفع وحوش آن مانند شمع در شبها و درخت سبز شدن و میوه آوردن از سایه میوه و دلو و ریسمان
شدن بجهت این [illegible] و از میان معجزات ممتاز گردانید [illegible] که ما موسی و هرون را با معجزات بر کشش فرستادیم الی فرعون
وملائه بسوی فرعون و بزرگان و [illegible] ایشان پیغام ما با نها رسانیدند فاستکبروا پس گردنکشی کردند از قبول ایمان و متابعت موسی
و هرون وکانوا قوما عالین و بودند گروهی متکبر و گردنکش و بجهت این معنی [illegible] از آن [illegible] که تابع موسی و هرون
شوند و بکبر ایشان نگرویدند فقالوا پس گفتند از روی انکار و تکبر انؤمن آیا ایمان آوریم یعنی تصدیق کنیم و بگرویم لبشرین
مثلنا مر دو آدمی را که مانند مااند در صفات بشریت وقومهما و حال آنکه گروه ایشان که بنی اسرائیل اند لنا عابدون مارا
پرستندگانند [illegible] و خواری [illegible] مانند بندگان [illegible]
[illegible] فکذبوهما

پس تکذیب کردند ایشانرا در دعوت نبوت فکانوا پس گشتند بسبب تکذیب من المهلکین از جمله هلاک شدگان بغرق شدن در
دریا ولقد آتینا و بدرستی که دادیم موسی الکتاب موسی را کتاب توریة بعد از هلاک فرعون و قوم او لعلهم شاید که بنی اسرائیل
برکت آن یهتدون راه یابند باحکام شریعت و طریق عبادت و مواعظ وجعلنا ابن مریم وگردانیدیم ما پسر مریم را یعنی عیسی
را وامه و مادر او مریم را آیة معجزه و برهانی بر قدرت کامل خود که ولادت مریم بود و عیسی بی بودن مس بشر از او عیسی تنها آیه بود اگر چه
شد و مریم بجهت آنکه حامل آبستن گشته و عیسی را آیتی شناختیم زیرا که در مهد سخن گفت و معجزات دیگر ازو ظاهر شد و مادر او را از پی آن آیتی
بانکه بی بودن مس فرزند آورد وآویناهما و جای دادیم مادر و پسر را وقتی که از یهود فرار نمودند الی ربوة بسوی بلندی از زمین بیت
المقدس که بلندترین جایهای زمین است یا دمشق یا رمله یا فلسطین یا مصر و هر یک از نمودار صنع ارتفاع میکنند و در روایت آمده که بیت المقدس
از همه زمینهای عالم است و هشت میل با آسمان نزدیکتر است پس وصف آن میفرماید که ذات قرار خداوند قرار یعنی مستقری که براو
آرام توان گرفت بجهت انبساط و استواء آن و گویند که ذات قرار بمعنی ذات زروع و ثمار است چه ساکنان آن بجهت کثرت اشجار
و میوه در آن قرار گرفته اند ومعین و خداوند آب ظاهر جاری که بر روی زمین میگذشت و در تحت آن از حضرت ابی جعفر و حضرت ابی عبد الله
علیهما السلام مرویست که مراد بربوه سواد کوفه است و بقرار مسجد کوفه و بمعین آب فرات آورده اند که مریم با پسر که پسر عم او بود
بن ماثان دوازده سال در آن موضع بسر بردند و طعام در ازمنه مختلفه بوده اند بلکه با هر یک از ایشان در زمان خود مخاطب بوده اند
عیسی را نیکو بود که مادرش میرشت و میفروخت یا ایها الرسل خطاب بجمیع پیغمبرانست نه در یک دفعه چه ایشان در ازمنه مختلفه
بلکه همچنین که هر یک از ایشان در زمان خود مخاطب بوده اند باین خطاب یعنی ای پیغمبران و فرستاده شدگان به بندگان کلوا من
الطیبات بخورید از طعامهای پاکیزه و حلال واعملوا صالحا و کنید کار راست و درست چه غرض از آفریدن شما عبادتست و عمل صالح
نه غیر آن چه آنچه نفع خواهد داد شما را در روز معاد همین خواهد بود و در موضعی آورده که خطاب بحضرت خاتم الانبیاست و معنی آنکه ای صاحب
نبوت و رسالت امت خاصة همت خود را بگو که حلال خورید و عمل صالح کنید و بنا بر این او را بنام همه پیغمبران خوانده زیرا که
اوست و ذات معظم او جامع جمیع فضایل و کمالات که با همه بوده ع آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری ، و مراد بطیبات
که طبع از آن لذت گیرد و شرع از آنکه بجهت زوال شبهه و حرمت از آن و صحیح آنست که طیبات شامل جمیع مباحاتست و در قوت
القلوب آورده که اکل طیب را بر عمل صالح مقدم داشت زیرا که ثانی نتیجه اولست و بعضی عرفا گفته اند که لقمه تخم است و عمل بر هر چند تخم
بیش البته بهتر بود و در مناهج آورده که هر غذایی که شرع از حلال داشته بحکم عدالت و استقامت که میزان شریعت در و رعایت کرده
پس هر که تناول نماید اثر عدالت و استقامت شرع در نفس و اعضای او پدید آید و بجهت این در اداء عبادات نرم و منقاد شود و هر چه
شرع او را حرام کرده یا وجه حلیت آن مشتبه و پوشیده است حکم انحراف و مخالفت شرع با آن غذا همراه است و اگر چه ملیق باشد ولی
هنگام اثر آن غذا در نفس و اعضا سرایت کند و آثار طغیان و عصیان و ارتکاب مناهی و اخلاق ردیه بظهور رسد حاصل که حق تعالی میفرماید که غذای حلال
خورید و عمل شایسته کنید انی بما تعملون علیم بدرستی که من بآنچه شما میکنید دانایم و بر آن جزا خواهم داد و این کلام در ترغیب عمل صالح
و حث عاقل هر کاه که کند برای کسی که عمل او را میداند و بر حسب آنچه میکند جزا امید بود و بقدر تحقق او مزد کرامت میکند البته در تحصیل عمل خود میکوشند

و آنرا بر یوشع مراد او بجای آورد وان هذه امتکم و بدرستی که این ملت شما است ای رسل یا ای محمد امة واحدة در حالتی که ملت یگانه است
بکار نیست در عقاید دینیه و اصول شرایع یا جماعت شما جماعتی متحد اند و متفق بر ایمان و توحید وانا ربکم و من آفریدگار شمام
فاتقون پس بترسید از من در مخالفت کلمه توحید و عصیان فتقطعوا پس منقطع ساختند اهل ملل امرهم بینهم کار دین
خود را در میان یکدیگر زبرا در حالتی که پاره پاره و فرقه فرقه بودند یعنی آنرا و بنهای مختلف گردانیدند و هر فرقه در کیش خود جدا
فرقه دیگر شدند در کیش و مذهب و یا مراد از زبر کتب است یعنی هر گروهی در امر دین خود حیثیات کتابی گرفتند و کتاب غیر خود را ترک کردند
چون یهود که تمسک بتوریة شدند و بانجیل کافر شدند و نصاری که تمسک بانجیل کردند و توریة را فرو گذاشتند و هر دو قرآن را
منکر شدند و آنرا قطع نظر کردند کل حزب هر گروهی از این گروههای مختلفه متفرقه بما لدیهم بآنچه نزد ایشان است از دین باطل فرحون
شادان و نازانند و معتقد این که دین ایشان بر حق است نه دین غیر ایشان و چون ایشان بجهت تقلید و عناد و عصبیت جاهلیت
تابع دین خود و منکر غیر دین خود بی حجت و برهانی فذرهم پس بگذار ای محمد این کافران مقلد معاند را فی غمرتهم در گرداب
و غوطه جهالت و ضلالت خود شان حتی حین تا زمانی که کشته شوند در معرکه قتال و جدال یا بمیرند ایحسبون
آیا می پندارند کافران که انما نمدهم بدرستی که آنچه عطا میکنیم و مدد میدهیم بدان بجهت ایشان من مال و بنین از مال
و پسران نسارع لهم میشتابیم برای ایشان فی الخیرات در نیکوییها یعنی گمان میبرند که اینکه ما مدد ایشان میکنیم در مال و فرزند
مسارعت است از جانب ما برای ایشان و در نیکویی حال ایشان باستحقاق نیست که با بنیاد ایشان آن را ایشان در نیکویی مسارعت کنیم
مال و فرزند بل نه چنانست که می پندارند بلکه لا یشعرون نمیدانند و در نمی یابند که این مدد ما استدراجست نه مسارعت در خیر ایشان
چنانچه هیچ شعور ندارند تا تامل کنند در آنکه بهایم وصف ایشان زاید و در شان صدید [illegible] از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
مرویست که حق تعالی میفرماید که بنده مومن من اگر غمگین میشود هر گاه چیزی برابر و تنگ میکنم از مال دنیا او را و نزدیکتر میکردم بمن بجهت
آنکه خوشحال میشود هر گاه دنیا را بر وی فراخ میسازم و حال آنکه از من دورتر میگردد و بعد از آن این آیه تلاوت فرمود تا قوله بل لا یشعرون
و بعد از حال کفار و فجار بیان حال اخیار و ابرار میکند که ان الذین هم بدرستی که آنکه ایشان من خشیة ربهم از خوف عذاب پروردگار
خود مشفقون حذر کنندگانند یا از عذاب بترسند و کار خود را ترسانند والذین هم و آنانکه ایشان بآیات ربهم بآیتهای پروردگار
خود که قرآنست یا دلایل قدرت که عقولست و مانند آن از آثار قدرت یؤمنون میگروند و بمضمون آن عمل میکنند والذین هم
و آنانکه ایشان بربهم بآفریدگار خود لا یشرکون شرک نمی آرند شرک جلی که عبارت از عبادت غیر خداست و نه خفی که ریا و
سمعت و الذین یؤتون و آنانکه میدهند ما آتوا آنچه میدهند از صدقات و زکوات و کفارات و غیر آن از انواع خیرات و
مبرات در راه خدا وقلوبهم وجلة در حالتی که دلهای ایشان ترسانست انهم الی ربهم راجعون بآنکه ایشان بپروردگار خود
باز گردندگانند یعنی از عاقبت امر خوف ترسانند که مبادا آنچه میدهند مقبول درگاه نشود و بر وجه لایق نباشد و بآن مواخذه گردند چنانچه
حضرت امیر المومنین و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم سه شبانه روز روزه داشتند و طعام مستحق دادند و بآن افطار کردند
و میفرمودند که انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاء ولا شکورا انا نخاف من ربنا یوما عبوسا قمطریرا اولئک آن گروه که بدین صفات موصوفند

بسیار یسارعون میشتابند فی الخیرات در نیکوییها یعنی تعجیل تمام می‌نمایند در طاعات و مبادرت میکنند در عبادات وهم
لها و ایشان بجهت خیرات و طاعات سابقون پیشی گیرندگانند یعنی مسارعت می‌نمایند که بجهت تمام پیشی گیرندگانند بر مردمان بر نوع
خیرات و مبرات یا پیشی گیرندگانند بپاداش خیرات قبل از آخرت یعنی هم در دنیا رسیدگانند بپاداش که فاتیهم الله ثواب الدنیا
و حسن ثواب الاخرة ولا نکلف نفسا و تکلیف نمیکنیم هیچ تن را الا وسعها مگر بمقدار طاقت او یعنی بقدر طاقت را
بر ایشان امر نموده‌ایم چه تکلیف ما لا یطاق مذموم است و قبیح و ما از افعال قبیح مبرائیم ولدینا کتاب و نزد ماست نامه
محفوظ ینطق بالحق سخن گوید براستی یعنی مخالف واقع در آن نوشته نیست یعنی هرچه بندگان را بآن تکلیف کرده‌ایم و آنچه کرده‌اند در آن
ثبت است بی زیاده و نقصان یا نزد ماست نامه عمل هر کس و گواهی دهد بر کردار او بصدق وهم و ایشان که عاملانند لا یظلمون ستم دیده
نخواهند شد بزیادت عقاب و نقص ثواب بل نه چنانست که کفار اعتقاد دارند بر خلاف آنچه مذکور شد بلکه قلوبهم فی غمرة دلهای
ایشان در غفلت و حیرتیست که آنرا فرو گرفته یعنی فرو رفته‌اند در نهایت غفلت من هذا از این سخن که گفته شد از وعد و وعید یا از کتاب
حفظه یا از قرآن یا از صفاتی که سابقان بآن موصوفند ولهم اعمال و مر ایشانراست عملهای بد من دون ذلک بجز آنچه
عظیم که فرو از شرک گناهان دارند که هم لها ایشان مر آنرا عاملون کنندگانند و معتاد آنند و بهیچ وجه از آن باز نمی‌ایستند حتی اذا
اخذنا تا وقتی که بگیریم مترفیهم متنعمان ایشان را بالعذاب بعذاب یعنی قتل روز بدر یا جوع در حینی که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بر ایشان
دعا کرد که بار خدایا سخت بگیر قبیله مضر را و ایشان را مبتلا ساز بسالها مانند سالهای قحط یوسف پس قحط در ایشان واقع شد تا گوشت
سگ و گربه و مردار و استخوان سوخته را میخوردند اذا هم یجارون آنگاه ایشان بفریاد آیند و بآواز بلند استغاثه کنند پس
از جانب خدا ایشان را گفته شود که لا تجاروا الیوم فریاد مکنید امروز و طمع فریادرسی مدارید انکم منا بدرستی که شما از جانب ما لا تنصرون
یاری کرده نخواهید شد یعنی از طرف ما نصرت و معونت بشما نخواهد رسید یا از ما ممنوع نخواهید گشت قد کانت ایاتی بدرستی که
بود آیتهای من یعنی قرآن من همه وقت تتلی علیکم خوانده میشد بر شما فکنتم پس بودید علی اعقابکم بر پاشنه‌های خود
تنکصون باز پس میشتافتید مراد آنست که اعراض میکردید از سماع قرآن و از تصدیق و عمل بآن و از حق بباطل رجوع میکردید مستکبرین
در حالتی که طلب رفعت کنندگان بودید بر مردمان و فخر میکردید بر ایشان به به حرم مکه یعنی میگفتید که ما اهل حرمیم و کسی بر ما غلبه نتواند
کرد که بر همه مردمان تعظیم مینمودند و عدم ذکر حرم قبل از این که مرجع ضمیر به است بجهت شهرت ایشانست باستکبار و فخار بحرم
یا بحرم و افتخار ایشان بآنکه والیان حرمند و قیام نمایندگان بآن و مقیمان در آن و تواند بود که ضمیر بقرآن راجع باشد یا مستکبرین بآیات
که مذکور شد یعنی استکبار نمایندگان بودید بقرآن سامرا در حالتی که بذکر قرآن و طعن بر آن حدیث کنندگان بودید در شب و روز
روایت آمده که ایشان در شب بگرد خانه می‌نشستند و زبان بافسانه میگشودند و اکثر افسانه ایشان ذکر قرآن بود و طعن بر آن
و آنرا گاهی سحر و زمانی شعر میگفتند و قصه اساطیر اولین و پیغمبر را سب میکردند تهجرون و یاوه میگفتند یا از پیغمبر و قرآن اعراض میکردند
در شان قرآن و محمد […] شعر و سحر و افسانه […] بقرآن میکردند و پیغمبر را ساحر و شاعر و کاهن میگفتند و […]
میدادند پس از خطاب بغیبت التفات کرده میفرماید که افلم یدبروا القول آیا پس تفکر نکردند در قرآن یا در اعجاز لفظ و معنی

معنی تا بند

معنی تا بدانند که کلام حق است ام جاءهم یا آمده بدیشان از کتاب و رسول ما لم یأت آنچه نیامده بود آباءهم الاولین
بپدران پیشین ایشان تا عذر گویند که ما از پیغمبر و کتاب بی‌خبر بودیم یعنی چنانکه ما نوح و ابراهیم را بپدران ایشان فرستادیم همچنین
محمد را نیز برای ایشان مبعوث کردیم تا عذر نیارند ام لم یعرفوا یا آنکه همچنانکه آثار سالفه ایشان را از عذاب ترسانیده بودیم
و ایشان بجهت آن ایمان آورده بودند همچنین ایشان را از آن وعید نمودیم و با وجود این کفر ورزیدند پس عذر ایشان در انکار
بعدم ایمان نه از جهت آنست که وعید و بیم عذاب بایشان نرسیده بود یا بسبب ناشناختن رسولهم پیغمبر خود را بدیانت و راستی
و علم و وفا و کرم و مروت و حسن اخلاق و کمال علم یا عدم علم و غیر آن از صفات انبیاء فهم له منکرون پس ایشان او را منکر
انکار کنندگانند و در دعوی نبوت بعدم معرفت باو و باحوال او یعنی نه آنست که حضرت پیغمبر را باین عنوان نشناخته
بودند تا انکار او کنند و گویند ما حقیقت ذات او را نمیدانیم و احوال او را نشناسیم ام یقولون یا میگویند به
جنة بدو رسیده و دیوانگی مجنونست و سخن او اعتبار ندارد و نمیدانستند که مرد در عقل ارجح و اتقن از همه است
بل نه چنانست که ایشان میگفتند بلکه جاءهم آمده پیغمبر بایشان بالحق بدین راست یعنی اسلام یا سخن راست که قرآنست و
اکثرهم و بیشتر ایشان للحق کارهون مر امر حق را ناخواهانند چه آن مخالف طبع و آرزوی ایشانست ولو اتبع الحق و اگر تابع شدی حق
اهواءهم آرزوها و هوسهای ایشان را بآنکه آلهه متعدده در واقع بودندی و کتب و فرزندان […] الامر خدایان وجود داشتندی چنانکه زعم
مشرکانست لفسدت السموات والارض هر آینه تباه و ناچیز گشتی آسمان و زمین ومن فیهن و هر که در آسمان و زمین
از ملائکه و جن و انس و غیر آن چنانکه در کریمه لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا گذشت و گفته‌اند مراد بحق دین اسلام است و معنی آنکه
اگر اسلام متابعت کردی آرزوهای اهل شرک را یعنی بشرک منقلب شدی حق تعالی بجهة فرط غضب و غیظ قیامت ظاهر ساختی
و همه آسمان و زمین را […] اهل شرک را خراب کردی و نزد قتاده مراد بحق حق سبحانه یعنی اگر پیروی کردی حق تعالی آرزوهای کفار را بآن
و حکم و امر فرمودی بآنچه موافق اهوای کفار است از شرک و معاصی از الوهیت خارج بودی یعنی خدای نبودی بلکه شیطان بودی پس قادر
نبودی بر امساک آسمانها و زمینها و همه تباه شدی پس نه چنانست که حق تعالی تابع اهوای ایشان گردد بل اتیناهم بلکه دادیم بایشان
بذکرهم بقول خود که قرآنست مذکر ما ذکر من الاولین لکن عبادالله المخلصین فهم عن ذکرهم پس ایشان از موعظه خود یا از آنچه سبب
بزرگی و جاه و آخرت ایشانست یا از ذکر که در خواسته بودند معرضون روی گردانندگانند ام تسألهم یا آیا میخواهی از ایشان
برای ادای رسالت خرجا مزدی تا بسبب طمع تو در مال ایشان متهم دارند برسالت یا بجهة مزد و آن بر ایشان شاق و گران آید و
قبول آن نکنند فخراج ربک پس مزد پروردگار تو که روزی دنیا یا ثواب عقبی است خیر بهتر است ترا از مزد ایشان بجهت
وسعت و دوام آن و عدم لحوق منت بر آن وهو خیر الرازقین و خدا بهترین روزی دهندگانست وانک و بدرستی که تو
لتدعوهم هر آینه میخوانی ایشان را الی صراط مستقیم براه راست یعنی دین اسلام که عقول سلیمه شاهدند بر استقامت
آن که اصلا شائبه کجی در آن نیست تا موجب تهمت شود حاصل که حق سبحانه درین باب آیات حجت نموده بر کافران و قطع عذر ایشان
نموده در عدم قبول بآن و فرموده که مردی برسالت مبعوث شده که امر و حال و معروف و معلوم ایشانست و همه میدانند که

در شأن محمد جمع اخلاق حسنه است و معجزات ظاهره و صفات حمیده و هست این همه ثابت در میان ایشان و شایسته آنست که رتبه نبوت و
رسالت یابد و وی را احتیاج نیست بطلب دنیوی تا بر وجه بطلان چنین دعوی عظیم اقدام نماید و آنرا بوسیله جمع اموال ایشان گرداند
معیشت را بدان فراخ و بر وجه دلخواه گذراند و مع ذلک بر وقوع دعوی خود معجزات روشن ظاهر میکند و همه ایشان این را میدانستند و از
راه لجاجه عناد و استکبار از طاعت او میتابیدند و چون چنین است پس سزاوار عذاب الیم گشتند چنانکه میفرماید وان الذین
لا یؤمنون و بدرستی که آنانکه نمیگروند بالآخرة بسرای دیگر یعنی ببعث و معتقد نیستند بصراط و میزان و حساب و بهشت و
دوزخ عن الصراط از راه راست که دین اسلام است و متضمن اعتقاد باین امور مذکوره لناکبون عدول کنندگان اند و
میل نمایندگان به بیابان ضلالت و گمراهی خود و باز گردندگان اند از طریق جنت در آخرت و بطریق شمال که دوزخ است ولو رحمناهم
و اگر ببخشاییم بر ایشان وکشفنا و بر داریم ما بهم آنچه بدیشان واقع است من ضر از سختی یعنی قحطی که بدیشان رسیده
و همه را خوار و ذلیل گردانیده و بهلاکت رسانیده للجوا هر آیینه لجاج نمایند یعنی ثابت و راسخ شوند فی طغیانهم در سرکشی خود
و افراط نمودن در کفر و استکبار از طریق حق و عداوت رسول و سایر اهل ایمان یعمهون در حالی که حیران و سرگشته باشند و تردد
نمایند در امر حق و طریق هدی یعنی اگر بجای قحط از ایشان دفع کنیم همچنان بر ستیزه و عناد و تکذیب خود ثابت خواهند بود و یا
اگر در آخرت از ایشان عذاب را بر داریم و ایشان را بدنیا فرستیم همچنان بر طریق اول در عناد و طغیان و عصیان لجاج ورزند و متعظ
نشوند و قول اول اکثر است آورده اند که چون ضرر قحط بنهایت رسید و اهل مکه بخوردن مرده و مردار مبتلا شدند ابوسفیان بخدمت
آمد و با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله گفت که تو دعوی میکنی که من رحمت عالمیانم فرمود بلی گفت پس این چیست که اهل مکه را بدین روز
دعا کن تا ایشان از قحط و بلا رستگار شوند و پدران ایشان را بشمشیر کشتی و فرزندان ایشان را بگرسنگی سوختی آیه آمد که ولقد اخذناهم
و بدرستی که ما گرفتیم اهل مکه را بالعذاب بعذاب قتل در روز بدر فما استکانوا پس فروتنی نکردند لربهم مر پروردگار
خود را وما یتضرعون و تضرع و زاری ننمودند بلکه همچنان بر سرکشی و نافرمانی خود ایستادند و از حضرت امیر علیه السلام منقول است
که استکانت دعا است و تضرع دست برداشتن در نماز یعنی ایشان خدای خود را نخواندند و در نماز رفع ید نکردند بدرگاه او بلکه بر طریق
استکبار خود ثابت بودند و اصلا قدم در طریق تنزل و تضرع و عبودیت ننهادند و کار خود را نساختند حتی اذا فتحنا تا چون بگشاییم
علیهم بابا بر ایشان دری ذا عذاب شدید که خداوند عذاب سخت بود یعنی جوع که شدت آن از قتل و اسیری سخت تر است اذا هم
آنگاه ایشان فیه مبلسون در آن عذاب ناامید بودند از همه چیز و سرگردان و فرو ماندگان و اندوه ناکان تا حدی که [illegible]
ایشان از تو طلب عاطفت و رحمت مینمایند مروی است که مراد بعذاب اول قتل یا قحط است و بروایتی عذاب جهنم و بعد از آن بذکر
نعمت خود میکند بر ایشان از روی توبیخ و بر وجه خطاب میفرماید که وهو الذی انشأ لکم و اوست آنکه پیدا کرد برای شما
السمع برای شما گوش را تا بشنوید بآن آیات قرآن و الابصار و دیدها را تا ببینید بآن معجزات را و الافئدة و دلها
تا تفکر کنید بآن در آیات و حجج و معجزات بینه و بآن استدلال کنید بر وجود صانع حکیم و وحدت و قدرت و غیر آن از منافع
دینیه و دنیویه قلیلا ما تشکرون اندک شکر میکنید چه عمده در شکر گذاری آنست که استعمال کنید این حواس را در آنچه مأمور شده اید

خالق آن شده و شما این بینید وهو الذی و اوست آنکه ذرأکم آفرید شما را فی الارض در زمین و الیه تحشرون و
بسوی او حشر کرده خواهید شد وهو الذی یحیی و اوست آنکه زنده میکند اندر رحمها و یمیت و میمیراند
نزد انقضای آجال وله اختلاف اللیل والنهار و مر او راست یعنی بامر اوست آمد و شد شب و روز و تعاقب آن
در ازدیاد و انتقاص و هیچکس دیگر را قدرت بر اختلاف آن نیست افلا تعقلون آیا پس تعقل نمیکنید و نظر تامل که همه ممکنات
اند خاضع او شده و قدرت او شامل جمیع ممکنات است و از جمله آن بعث و نشور است پس چرا انکار آن میکنید کفار مکه تعقل
در این معنی نکردند بل قالوا بلکه گفتند بدون تامل و تفکر مثل ما قال الاولون مانند آنچه گفته بودند پیشینیان از کفار
از روی انکار در باب حشر که قالوا گفتند ائذا متنا آیا چون بمیریم و کنا ترابا و باشیم خاک و عظاما و استخوانها
خالی از پوست و گوشت ءانا لمبعوثون آیا برانگیخته شدگانیم و این استفهام انکار است یعنی چون خاک گردیم هرگز بعث
و حشر ما را نباید لقد وعدنا نحن بدرستی که وعده داده شده ایم ما و آباؤنا و پدران ما هذا این حشر من قبل پیش از زمن
محمد صلی الله علیه و آله یعنی پدران سابق ما را نیز وعده داده اند بوقوع حشر و نشر ان هذا نیست این الا اساطیر الاولین
مگر افسانهای پیشینیان و اکاذیب ایشان که در کتابها نوشته اند و گذاشته و هیچ حقیقت ندارد و بعد از آن بر منکران بعث حجت
می آورد در باب وقوع حشر و میگوید قل بگو ای محمد مر این منکران را که بگویند لمن الارض مر کراست زمین و من فیها و هر که
در اوست از مخلوقات یعنی جواب دهید که خالق و مالک زمین و اهل زمین کیست ان کنتم تعلمون اگر هستید که میدانید یعنی اگر
از اهل علمید [illegible] که این امر ثابت است ایشان را و تو بر فرط جهل ایشان بر وجهی که این مرتبه [illegible]
و الزام ایشان [illegible] ممکن نبود که هر که بهره از علم داشته باشد انکار آن کند و لهذا [illegible] جواب [illegible] از جواب ایشان اخبار
نمود و گفته که سیقولون لله زود باشد که بگویند در جواب که زمین و آنچه در اوست مر خدای راست چه عقل اقرار کننده است
بآنکه حق تعالی خالق و مدبر آنهاست پس چون ترا چنین جواب دهند قل بگو ای محمد ایشان را افلا تذکرون آیا پند نمیگیرید و در نمی
یابید که کسی که اول قادر باشد بر آفریدن اشیا از ایجاد و اعاده مثل آن عاجز نخواهد بود [illegible] از اعاده آن
بلکه امر اعادت سهل تر است [illegible] بعد از آن بحجت زیادتی حجت میفرماید که قل بگو با ایشان باز دیگر که من رب السموات السبع کیست
آفریننده و پرورنده آسمانهای هفتگانه با عظمت و رفعت و شکل عجیب و هیات خوب آن و رب العرش العظیم و کیست پروردگار
عرش بزرگ که اعظم مخلوقات است سیقولون لله زود باشد که گویند آسمانهای هفتگانه و عرش عظیم و همه مر خداست و رب او
غیر او نیست پس چون جواب دهند قل افلا تتقون بگو آیا پس پرهیز نمیکنید از عقاب او بر عدم توحید و قدرت او و شرک آوردن
در عبادت او و انکار قدرت او و گرویدن بربوبیت کسی که او آفریدن آسمان و عرش عظیم [illegible] زیادة حجت [illegible] ایشان
میگوید که قل من بیده بگو کیست آنکه بدست اوست یعنی در قبضه اقتدار او ملکوت کل شیء پادشاهی همه چیز [illegible] الملکوت و در جمع
از جهة نقل کرده که مراد بملکوت خزاین است یعنی خزانهای دنیا و آخرت در دست قدرت اوست و در موضع گفته که معنی آنست که جمیع
منافع و مضار در کف قدرت اوست وهو یجیر و او زینهار دهد و بفریاد رسد و ایمن گرداند از عذاب خود هر کرا خواهد و لا یجار

[illegible]

[illegible]

ذوق و حلاوتی است که از این عبادات بمرتبت عظیمه رسند و حکمت مقتضی آنست که بدون آن بدان مرتبت نرسند پس ایشان را تکلیف
کرد بتحمل مشقت عبادات تا بسبب آن مستحق نعمت ولایی جنت شوند و این غایت کرم او سبحانه است فتعالی الله پس برتر است
خدا از آنکه بعبث آفریند یا آنکه ولد و شریک گیرد الملک الحق پادشاهی که سزاوار آنست ملک مطلق باشد و ما عدا او مالک
بالذات و مالک بالعرض یعنی پادشاه بحقیقت اوست نه غیر او لا اله الا هو نیست هیچ معبودی مستحق پرستش مگر او پروردگار
او و بسیده رب العرش الکریم آفریدگار عرش بزرگ که محیط بجمیع کاینات و نازلست از آن قضایا و احکام و خیرات و
برکات علی الوجه التام ولهذا او را وصف کرده بکریم کرد و گویند هر گاه کریم صفت جماد باشد بمعنی حسنست یعنی عرش نیکو چه آن گرد
خیرات و من یدع و هر که بخواند یعنی بپرستد مع الله با خدا الها آخر خدای دیگر را لا برهان له هیچ حجتی نیست
پرستنده را بدان پرستش آن الهه چه ماسوا او سبحانه الهه باطل اند و مستلزم عدم برهان بر جواز پرستش آن فانما حسابه
پس جز این نیست که حساب عمل آنکس و مکافات کردار او عند ربه نزد پروردگار اوست یعنی معرفت خدا باکه [illegible]
او سبحانه است [illegible] او را بر آن عمل شنیع پاداش خواهد داد و بسزا خواهد رسانید انه بدرستی که شان و قصه او آنست که لا یفلح الکافرون
رستگار نشوند ناگرویدگان مفتتح این سوره بتقریر فلاح مؤمنانست و ختم آن بنفی فلاح از کافران پس رسول خود را امر فرمود باستغفار
و استرحام بر [illegible] که وقل و بگوای محمد رب اغفر ای پروردگار من بیامرز و در گذر [illegible] بسبب برکات صحبت وارحم و ببخشای
بر من و بر بندگان [illegible] رحمت واسعه وانت خیر الراحمین و تو بهترین رحم کنندگانی آورده اند که عبدالله مسعود بر دستبلای گذشت
و آیه افحسبتم تا آخر سوره در گوش او خواند فی الحال از آن بلا و مرض شفا و نجات یافت و صحت و سلامت بر پای خواست این خبر بحضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله رسید عبدالله را طلب فرمود و گفت چه در گوش او خواندی گفت این آیتها حضرت فرمود که بخدایی که جان من
بامر اوست که اگر از سر یقین بخواند این آیات بر کوه هر آینه عجب نباشد که از جا برود سورة النور ابی بن کعب از حضرت نبوی روایت
کرده که هر که سورة النور بخواند حق تعالی بعدد هر مؤمنی که بوده و خواهد بود تا قیامت ده حسنه برای او بنویسد و مرویست که آنحضرت [illegible] زنان
بر غرفها منشانید و ایشانرا نوشتن میاموزانید بلکه چرخ رشتن و سورة النور تعلیم ایشان میفرمود و عبدالله بن عمر از حضرت امیر
روایت کرده که ما طاوزنان خود را بخصین در آرید بقرائت این سوره بتحقیق که هر که این سوره در هر روز یا در هر شب بخواند ابدا
از اهل بیت او زنا صادر نشود و چون بمیرد هشتاد هزار فرشته تشییع جنازه او کنند و از برای او دعا و استغفار نمایند تا او را در لحد آورند و
قیامت مغفور محشور گردد و بدانکه چون حق تعالی ختم سورة المؤمنون نمود بآنکه خلق را بعبث نیافریده و بلکه بجهت امر و نهی خلق فرموده
افتتاح این سوره را بامر و نهی و بیان شرایع فرمود که امر معروف و نهی منکر در قلوب مؤمنان ثابت و راسخ گردد که

بسم الله الرحمن الرحیم

سورة این سوره ایست از عالم بالا که انزلناها فرو فرستادیم آنرا بواسطه جبرئیل و فرضناها و فرض گردانیدیم آنرا یعنی احکام را
که در اوست از احکام و انزلنا فیها و فرو فرستادیم در آن آیات بینات آیتهای روشن و واضح الدلاله بر مقصود که آن حدود
احکام است و بیان حلال و حرام لعلکم تذکرون شاید که شما پند پذیرید و از محارم بپرهیزید و از جمله آن احکام آنست که الزانیة

والزانی

[illegible]

اگر قبل من بگیرد و باشد چون مشرکان و منافقان و بدعقیده و فاسق که توبه نکرده باشد گوا او را بشد و کفر مقبول رسید و خود بیتاب
فَاُولٰٓئِكَ الَّذِيْنَ خَسِرُوْٓا اَنْفُسَهُمْ پس آن گروه مانند که زیان کردند در نفسهای خود و غیر سرمایه عمر خود را بباد غفلت بر دادند و نیز
از زیادتی ایشان فی جَهَنَّمَ خٰلِدُوْنَ در دوزخ باشند جاوید مانندگان تَلْفَحُ وُجُوْهَهُمُ النَّارُ سوزاند روی
ایشان را آتش دوزخ وَهُمْ فِيْهَا ایشان در آتش كٰلِحُوْنَ زشت رویان باشند از شدت سوختن و بهم کشیدن لبهای از
دندانها نقلست از عبدالله مسعود که آتش دوزخ لبهای ایشان را از دندانها جدا کرده اند و آثار ایشان جهانند که بخشیده گردد و دندانها عیان
شوند مانند سر گوسفند بریان کرده از مالک بن دینار مرویست که جبهه غلام در اول حال از منافق و فجار آن زمان بود روزی در
بازار میگشت و دید که سر گوسفند بریان از تنور بیرون آوردند که لبهای آن از هم جدا شده بود و دندانها ظاهر گشته در فکر رفت و بعد از اهل
دوزخ افتاد که بدین مشابه باشند نعره زده و سه شبانه روز بیهوش شد و بعد از آنکه با هوش آمد توبه کرد و از زنا و فجار مشهور و
معروف گشت و غلام محب اوست و ابوسعید خدری نیز از حضرت نبوی در تفسیر این آیه روایت میکند که آتش دوزخ بریان سازد و
زشت گرداند روی کافر را پس چه لب زیرین او تا میان سر فرو آید لب زیرین او تا برسد بناف و در موضع آورده
که مسافت میان دو لب او چهل گز باشد بعد از آن حق تعالی بزبان فرشتگان با ایشان گوید که اَلَمْ تَكُنْ اٰيٰتِيْ آیا نبود آیتهای من یعنی قرآن
که در دنیا تُتْلٰى عَلَيْكُمْ خوانده میشد بر شما فَكُنْتُمْ بِهَا پس بودید که بدان تُكَذِّبُوْنَ تکذیب میکردید و جهت آن مستوجب عقوبت شدید
قَالُوْا رَبَّنَا گویند ای پروردگار ما غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا غالب شد بر ما بدبختی یعنی گناهان بر ما غالب شد و بسیار گشت و موجب بدبختی
ما شد وَكُنَّا قَوْمًا و بودیم گروهی ضَآلِّيْنَ گمراهان از طریق حق شقاوت مقدمیست که در عاقبت بآنکس برسد و سعادت
منتفی که در او کار راه حق شود و بس از روی تضرع و زاری گویند رَبَّنَآ اَخْرِجْنَا پروردگار ما بیرون آور ما را مِنْهَا از آتش دوزخ
و به دنیا بازگردان تا تدارک حال خود کنیم فَاِنْ عُدْنَا پس اگر بازگردیم بکفر و تکذیب در دنیا فَاِنَّا ظٰلِمُوْنَ پس هر آینه
ستمکاران باشیم بر نفس خود این گفت هم در دوزخ باشد و بعد از آن ایشان را بر سخن کردن تمکین ندهند بلکه قَالَ گوید خدای تعالی
بر وجه اهانت و خواری اخْسَـُٔوْا فِيْهَا خاموش شوید و فرو روید در زمین دوزخ که اینجا مقام سؤال و جواب نیست و این
ما خود هست از مخاطبات الکلب یعنی مانند سگان که مردمان ایشان را از نزد خود میرانند از من دور شوید وَلَا تُكَلِّمُوْنِ و سخن مگوئید
با من در بیچ باب یا در باب رفع عذاب و خروج از آتش که شما را هرگز از این عذاب بیرون نیارم پس از این سبب پس از شنیدن
آواز سگان صادر نشود و از ابن عباس منقولست که کفار شش دعا کنند و شنوانیده شود اول آنکه گویند رَبَّنَا [illegible]
قبل ازین حال باشند که رَبَّنَآ اَبْصَرْنَا و بعضی چهل سال جواب داده شوند که حق القول منّی و بعد از هزار سال دیگر گویند
در جواب ایشان گویند که ذلکم بانه اذا دعی الله و بعد از هزار سال دیگر گویند یا مالک لیقض علینا ربک پس جواب داده
شوند که انکم ماکثون و بعد از هزار سال دیگر گویند ربنا اخرجنا نعمل صالحا پس در جواب ایشان گویند که اولم نعمرکم و بعد از هزار
سال دیگر گویند که ربنا اخرجنا پس جواب داده شوند که اخسئوا فیها ولا تکلمون اِنَّهٗ كَانَ فَرِيْقٌ بدرستی که قصه اینست که بود
گروهی مِّنْ عِبَادِيْ از بندگان من بعضی انبیا و سایر مؤمنان و یا همه صحابه بخصوص و یا اهل صفه چون عمار و بلال و صهیب و خباب و

مثال

بعضی از ایشان که پیوسته يَقُوْلُوْنَ میگفتند رَبَّنَآ ای پروردگار ما اٰمَنَّا گرویده ایم تو فَاغْفِرْ لَنَا پس بیامرز ما را وَارْحَمْنَا
و ببخشای ما را وَاَنْتَ خَيْرُ الرّٰحِمِيْنَ و تو بهترین بخشندگانی فَاتَّخَذْتُمُوْهُمْ پس فرا گرفتید آن مؤمنان را سِخْرِيًّا
مسخره که بعضی با ایشان استهزا میکردید حَتّٰٓى اَنْسَوْكُمْ تا فراموش گردانیدند شما را ذِكْرِيْ از یاد کردن من یعنی چندان مشغول شدید بسخریه
و استهزای ایشان که یاد مرا فراموش کردانید وَكُنْتُمْ مِّنْهُمْ تَضْحَكُوْنَ و بودید شما از ایشان که خنده میکردید اِنِّيْ
جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بدرستی که من جزا دهم ایشان را امروز بِمَا صَبَرُوْٓا بانچه صبر کردند بر آزار و ایذا و سخریه شما اَنَّهُمْ هُمُ
الْفَآئِزُوْنَ آنکه ایشانند رستگاران یعنی امروز یاداش میدهم با ایشان فوز و رستگاری را بدین سبیل توبیخ خطاب بآنها کرده
قٰلَ گفت خدای یا فرشته با مر او بجهة کافران گوید كَمْ لَبِثْتُمْ چند درنگ کردید فِي الْاَرْضِ در زمین یعنی بندگان در دنیا و در قبور
که کافران از روی غفلت و طول امل میگفتند زنده خواهیم بود در دنیا و فاسقنا ایشان شد حق تعالی از عتاب بر سبیل
چند درنگ کردید عَدَدَ سِنِيْنَ از روی شمار سالها در دنیا قَالُوْا لَبِثْنَا گویند درنگ کردیم يَوْمًا اَوْ بَعْضَ
يَوْمٍ یک روز یا پاره از یک روز یعنی لبث دنیا را کوتاه شمردند نسبت بکنود در دوزخ یا از هول آتش مدت لبث خود در
دنیا فراموش کرده باشند و اگر مراد لبث در قبور باشد پس چگونه در حالت موت علم نداشته باشند که مدت لبث چه
گویند که یوما او بعض یوم فَسْـَٔلِ الْعَآدِّيْنَ پس بپرس از شمارکنندگان که حفظه اند از ملایکه که حفظ
اعمار و انفاس ما بوده اند از آنکه متمکن باشند بو عدد ایام اگر میخواهی که تحقیق آن کنی چه ما بجهت اشتغال بعذاب از یاد آن بخبریم پس
حق تعالی بجهت توبیخ بر غفلت ایشان بتصدیق ایشان نماید در اندک شمردن مدت لبث ایشان قٰلَ گوید اِنْ لَّبِثْتُمْ درنگ
نکردید در دنیا اِلَّا قَلِيْلًا مگر اندکی لَّوْ اَنَّكُمْ اگر شما كُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ هستید که بدانید که تمام دنیا در جنب آخرت
حقیر است و با ایام زندگانی شما بسر آورد که رحمت منماید اَفَحَسِبْتُمْ آیا می پنداشتید شما از نهایت غفلت اَنَّمَا خَلَقْنٰكُمْ که شما را
آفریده ایم عَبَثًا از روی بازی بی غرضی و حکمتی وَّاَنَّكُمْ و گمان بردید شما که اِلَيْنَا لَا تُرْجَعُوْنَ بسوی ما باز گردیده نشوید
برای جزای کردار نه چنانست بلکه شما را برای عبادت آفریده ایم و مکافات کردار نه عبث در لطایف قشیری مذکور است که عبث
مشغولی باشد بچیزی که از حق بازدارد و خدای را برای آن بنا فرموده و سلی روز این آیه میخواند گفت ما خلق را عبث بنا فرموده
بلکه سبب آفرینش ایشان آنست که هستی در اشکال است و از مصنوعات بصفات کمالیه او راه برند و گفته اند که شما را برای بازی بیافریده ام
بلکه برای ظهور نور محمدی آفریده ام چه در ازل مقرر شده بود که آن گوهر تابان از صدف جنس انسی بیرون آید و او اصل است و شما
همه فرع و گویند ملایکه را آفرید تا مظهر قدرت باشند و آدمیان را خلق کرد تا مخزن جوهر محبت باشند و در بعضی کتب سماوی مسطور است
که ای فرزند آدم همه اشیا را برای شما آفریدم و شما را برای خود دوست گشت کنزا مخفیا اینجا ظهور تمام دارد و منقولست که خدای را
فرشتگانیست که هر روز میگویند کاشکی خلق را نیافریدندی و چون آفریده شدند کاشکی دانستندی که برای چه کار آفریده شده تا اندیشه
کنند که چه کسند و در چه امر خود فهم نمایند و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدند که حق تعالی خلق را برای چه آفرید فرمود تا ظهار
کند در سطر خزانه معلوم و معقد را و بود بر خلقان از فضل خیر و احسان خود و تمام کند بر ایشان و بعد از آن گفت غرض خدا تعالی از خلق آنست که

تو بر کسند گان و بنا احکام قذف و سایل متفرعه بدان در کتب فقه مذکور است و بعضی از آن در منبع الصادقین مذکور مسطور است
مگر و از ابن عباس روایت کرده که چون حق تعالی این آیه فرستاد عاصم بن عدی رضی الله عنه گفت یا رسول الله فدای تو گردم
اگر مردی در خانه خود بیند زن با مرد بیگانه اگر طلب گواه مشغول میکرد و تا جمع گواهان کند آن کس از حاجت خود فارغ شده و رفته و اگر بیگواه
سخن میگوید هشتاد تازیانه میخورد و فاسق و مردود الشهاده میشود این حال چگونه باشد حضرت فرمود ای عاصم حق تعالی این چنین
حکم فرستاد ای عاصم گفت صدق الله و صدق رسول الله و از مجلس بیرون آمد و گفت بار خدایا در این باب حکم فرو فرست که ظاهر
لم او بود و برادر عمش که بن هلال بود رسید و گفت ای عاصم شریک بن سحما را بر شکم زن خود خوله دیدم عاصم گفت و او بیلا و از انجا
متحیر بازگشت بصورت حال را بعرض حضرت رسانید عاصم و حضرت صلعم خوله را طلبید و از او پرسید انکار
کرد و گفت این سخنان هر روز نزد من می آید و تعلیم قرآن میگیرد و بسیار بود که در وقت من او را در خانه میگذاشته و خود بمهمی بیرون رفت
نمیدانم که غیرت او را بر این داشته و یا مخواهد که بر من بطعام بخیلی کند عویمر گفت بخدا سوگند که من شریک را بر شکم خوله دیدم
حق تعالی آیه لعان فرستاد و بنقل دیگر از ابن عباس مرویست که سعد عباده بعد از نزول آیه قذف گفت یا رسول الله اگر من در
خانه خود درآیم و مردی را بر شکم زن خود ببینم با او بهمین احوال گذارم تا بهشت آیم با وی چهار گواه و روم این امر عجیب است
پس اگر باز آیم و او فارغ شده باشد و رفته و اگر بچه دیده باشم بگویم هشتاد تازیانه بخورم حضرت فرمود ای معشر الانصار میشنوید که مهتر
شما چه میگوید گفتند یا رسول الله او را ملامت مکن که مردی غیور است و هرگز نکاح نکرده مگر بکر و زنی را اگر طلاق میداد از هیبت او
مقدورت نداد که مطلقه وی را نکاح کند سعد گفت حق و جان من فدای تو باد من میدانم که این حکم حق است و از نزد حق تعالی نازل گشته
و لیکن از این تعجب میکنم حضرت صلعم فرمود حکم خدا اینست و چنین فرموده سعد گفت صدق الله و صدق رسول الله
از این قصه بسی نگذشت که پسر عم او هلال بن امیه از حرمانستان که او را بود باز گشت و در خانه دید مردی را دید که با زن
و فحشا میکند هیچ نگفت و بخدمت حضرت رسول الله صلعم آمد و آنحضرت صلعم با اصحاب نشسته بود و گفت یا رسول الله چنین حالی
واقع شد و من این را بچشم خود دیدم حضرت رسول الله صلعم از این حال متغیر شد و اثر کراهت بر جبین مبین او ظاهر گشت هلال گفت یا
رسول الله من میدانم که تو از این صورت خوش نیاید اما خدا امیدوارم که من درین قول صادقم و حق میگویم و امید دارم که حق تعالی
از این فرجه بر آنحضرت صلعم قصد کرد که وی را حد زند انصار جمع شدند و گفتند که سعد گفت بان رسیدیم و مبتلا شدیم اگر هلال را حد
بزنند گواهی او مقبول نشود و موجب بدنامی ما گردد و این محنتی عظیم است آنحضرت درین بود که اثر وحی بر او ظاهر شد چون از غشی
وحی باز آمد فرمود حق تعالی هلال را فرج داد و شما را از این حادثه خلاص ارزانی فرمود پس این آیه تلاوت فرمود وَالَّذِيْنَ يَرْمُوْنَ
اَزْوَاجَهُمْ و آنانکه رمی کنند بزنا زنان خود را وَلَمْ يَكُنْ لَّهُمْ شُهَدَآءُ و نباشد ایشان را گواهان اِلَّآ اَنْفُسُهُمْ مگر نفسهای
ایشان فَشَهَادَةُ اَحَدِهِمْ پس واجبست گواهی دادن یکی از ایشان یعنی بر ایشانست گواهی دادن هر یک از ایشان اَرْبَعُ
شَهٰدٰتٍۭ بِاللّٰهِ چهار گواه بخدا باین طریقه اِنَّهٗ لَمِنَ الصّٰدِقِيْنَ بدرستی که او بغیر شوهر است که او از راستگویانست در
قذف زن بزنا و نیز گواهی از نیکو که بسوگند است که بجای چهار گواه است وَالْخَامِسَةُ و گواهی پنجم اَنَّ لَعْنَتَ اللّٰهِ

تا ایشان اند و در مجمع آورده که ابن عباس نیز بر این قولست و نزد اکثر مراد آن دو است و مذهب زهری و سعید و حسن و و دیگر روایت
دیگر از ابن عباس که تا اثر نکاح کسی جایز نیست که حد زنا بر آن ثابت میشود و قول امام محمد باقر را نیز او هست بجهت صحت اسناد آن
و موید اینست که فرق جمع است و اقل آن سه است و طایفه بعضی از فرقه سه و یک گانه باشد آورده اند که از مهاجران اول در خوابات
نشستی و تفتیش کرده بود که مرد که او را با هر نوت آنکس را با تمام کفایت کند مؤمنی خواست که برین طمع با نان خورد و سازد و
نکاح وی کرد حضرت بحضرت رسول صلعم بنام امر مراد و این آیه فرستاد که اَلزَّانِيْ مرد زناکننده لَا يَنْكِحُ اِلَّا زَانِيَةً نکاح نمیکند
مگر زن زناکننده را اَوْ مُشْرِكَةً یا زن مشرکه را آرزو و مر زا وَالزَّانِيَةُ و زن زناکار لَا يَنْكِحُهَآ نکاح نیارد او را اِلَّا زَانٍ
مگر مرد زناکننده اَوْ مُشْرِكٌ یا مشرک آرزو و غالب آنست که مایل بزنا رغبت ندارد و در نکاح زن صالحه و صالح رغبت نمیکند
در فاحشه چه جنسیت علت الفت و اهلیت است و مخالفت در صفت موجب نفرت و در تبیان آورده که زن زانیه تا بعد از کسب
در خانه خرابات نشسته بر کسی که اثر بود بر خانه خود نصب کرده مردم را بخود دعوت نمود و ابوث گرفتند صفعای مهاجرین
که مسکن و عشیره داشتند و نزدیکتر از وقت بر بیت ایشان میکند زانیه اند و هیکانه ایشان را با نکاح در آورده و کرایه نفس زن را
گرفته برعادت جاهلیت معاش کنند دانستند حق تعالی این آیه منع ایشان فرمود که وَحُرِّمَ ذٰلِكَ و حرام کرده شد تزویج زناکار خواه مرد
خواه زن عَلَى الْمُؤْمِنِيْنَ بر گروندگان بجهت تشبه بفساق و تعرض تهمت و طعن در نسب و نسبت بدی کفتار مردمان
و در حق ایشان و غیر آن از مفاسد و مبیح آنست که این نهی تنزیهیست نه تحریمی پس نکاح زانی و زانیه مکروه باشد نه حرام مگر کاهی که مراد تزویج
باشد بر زانیه که حین زنا مصر و بر آن بوده باشد و بعد آنکه این آیه منسوخ باشد و گویند معنی آنست که بر مؤمن واجبست که نفس خود را نگهدارد از
ملکه عادت و این باشد که همیشه بنکاح زنان زانیه رغبت و برنکاح زنان صالحه اقدام نماید و بعد از حد ذکر زنا بیان حد قذف میفرماید
که وَالَّذِيْنَ يَرْمُوْنَ الْمُحْصَنٰتِ و آنانکه رمی میکنند زنان محصنه را بزنا و مرد محصن نیز درین حکم داخلست و مراد بمحصنات
اینجا بلوغ است و حریت و کمال عقل و اسلام و عفت و در قاذف تکلیف شرطست پس معنی آنست که هر مکلف که مردی یا زنی را که این
پنج صفت داشته باشد بزنا دشنام دهد ثُمَّ لَمْ يَاْتُوْا پس نیارند در دعوی خود برزنا بِاَرْبَعَةِ شُهَدَآءَ چهار گواه و عدل بر اثبات آنکه
رمی کرده اند بدان فَاجْلِدُوْهُمْ پس بزنید ای حکام شرع ایشان را ثَمٰنِيْنَ جَلْدَةً هشتاد تازیانه و در قذف بغیر زنا باید چون به
فاسق یا قذف بزنا نسبت بغیر محصن شد تعزیر است نه حد وَّلَا تَقْبَلُوْا لَهُمْ و قبول مکنید مر ایشان را که قذف کرده اند
بهتان اسناد و تازیانه خورده اند شَهَادَةً اَبَدًا گواهی را هرگز در هیچ باب مگر که تائب شود از آن و عدالت را ملکه خود سازد
وَاُولٰٓئِكَ و این گروه قاذفان هُمُ الْفٰسِقُوْنَ ایشانند فاسقان و در شهادت عدالت شرط است و فسق منافی آنست و باید که در قذف
هشتاد تازیانه باید زد خواه مرد باشد یا سید و خواه مرد یا زن و تنصیف در عبید جایز نیست مگر در زنا پس قاذف را هشتاد تازیانه
باید زد و شهادت ایشان را قبول نباید اِلَّا الَّذِيْنَ تَابُوْا مگر آنانکه توبه کنند مِنْۢ بَعْدِ ذٰلِكَ از پس این قذف که دیگر قذف
نکنند خواه حد خورده باشند یا نه وَاَصْلَحُوْا و اصلاح آرند نیت خود را در ترک قذف و عزم نمایند بر استغفار از آن تا اسم فسق
از ایشان برخیزد و مقبول الشهاده شوند فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستی که خدای غَفُوْرٌ آمرزنده است گناه بندگان را رَّحِيْمٌ مهربان

وبه

علیه آنست که لعنت خدا بر او و بر او ان کان من الکاذبین اگر باشد از دروغگویان در آنچه رمی میکرد و زن را بدان بعد از آن پنجم
بر خود لعن کند بر نهجی که گوید لعنت خدا بر من اگر دروغگویم در آنچه رمی کردم مر این زن را و در نوبت اشارت بازن کند و این
لعان مرد است و فایده آن سقوط حد قذف است از وی و حصول مفارقت میان هر دو بعد حرام ابدی شوند و نفی ولد که از وی بود اگر
قذف از برای نفی بود و باشد و ثبوت حد زنا بر زن اگر از لعان امتناع کند چه میفرماید که ویدرؤا و دفع کند و باز دارد عنها
العذاب از آن زن حد را ان تشهد که گواهی دهد اربع شهادات بالله چهار گواهی بخدای مضمون آن که انه مر زن
که شوهر او لمن الکاذبین از دروغگویانست از آنچه رمی کرده او را بآن والخامسة و گواهی پنجم ان غضب الله
علیها آنکه غضب خدا بر آن زن ان کان اگر باشد مرد من الصادقین از راستگویان در رمی مخلص معنی هر دو آیه آنست
که حاصل مرد آنست که چهار بار گوید گواهی میدهم بخدا که من از راستگویانم در آنچه رمی میکردم این زن خود و در بار پنجم بگوید که لعنت
خدای بر من اگر از دروغگویان باشم و لعان زن آنکه چهار نوبت گوید که گواهی میدهم بخدای که مرد از دروغگویانست در آنچه مرا بآن
رمی کرده و نوبت پنجم گوید خشم خدای بر من اگر راستگو باشد این مرد در رمی و هر دو با اشارت برد کنند و بعد از این [illegible]

[illegible]

میکنی گفت حاشا لله ابو ایوب گفت والله عایشه بهتر از تست پس نسبت به پیغمبر اینمعنی چگونه روا داری [illegible]
و حق تعالی فرموده که وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ و چرا چون شنیدید این سخن را قُلْتُمْ گفتید شما مرین سخن را شنیدید [illegible]
مَا يَكُونُ لَنَا نباشد مر ما را [illegible] أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَٰذَا که سخن گوییم باین جنس سُبْحَانَكَ پاکی تو ای خداوند
[illegible] هَٰذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ این کلام افترایی بزرگ يَعِظُكُمُ اللَّهُ پند میدهد شما را خدای
أَنْ تَعُودُوا از آنکه باز گردید لِمِثْلِهِ أَبَدًا بمثل این سخن [illegible] إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر
هستید گرویدگان [illegible] وَيُبَيِّنُ اللَّهُ و بیان میکند خدای لَكُمُ
الْآيَاتِ برای شما [illegible] وَاللَّهُ عَلِيمٌ
و خدای دانا است بجمیع احوال [illegible] حَكِيمٌ [illegible]
[illegible] إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ بدرستی آنانکه
دوست دارند أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ [illegible] و انواع قبایح فِي الَّذِينَ
آمَنُوا [illegible] لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ مر ایشانراست عذاب دردناک
فِي الدُّنْيَا در دنیا [illegible] وَالْآخِرَةِ [illegible] وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند [illegible]
[illegible] وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ [illegible]
عقوبت [illegible] وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ و اگر نه فضل خدای
[illegible] وَرَحْمَتُهُ و بخشایش او [illegible] وَأَنَّ اللَّهَ رَءُوفٌ و آنکه خدای مهربانست
[illegible] رَحِيمٌ [illegible] اگر نه فضل و رحمت خدا بودی [illegible] عذاب
[illegible] يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنکسانیکه ایمان آورده اید لَا تَتَّبِعُوا
خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ [illegible] فَإِنَّهُ يَأْمُرُ [illegible]
[illegible] بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ [illegible] وَلَوْلَا
فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ و اگر نه فضل و کرم الهی بودی [illegible] وَرَحْمَتُهُ و بخشایش او
[illegible] مَا زَكَىٰ مِنْكُمْ [illegible] مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا [illegible] وَلَٰكِنَّ اللَّهَ
يُزَكِّي [illegible] مَنْ يَشَاءُ [illegible] وَاللَّهُ
سَمِيعٌ [illegible] عَلِيمٌ [illegible]
نقل کرده که [illegible]
[illegible]
[illegible] إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ [illegible]

ومن يتبع خطوات الشيطان

[illegible] ابوبکر سوگند خورده بود که بر [illegible] خانه نرود که [illegible] مسطح که از فقرای مهاجرین بود
و اهل بدر [illegible] نفقه نکند [illegible] وَلَا يَأْتَلِ و باید
که سوگند نخورد أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ [illegible] وَالسَّعَةِ و خداوندان دستگاه فراخ در مال
[illegible] أَنْ يُؤْتُوا [illegible] أُولِي الْقُرْبَىٰ خویشانرا وَالْمَسَاكِينَ و درویشانرا [illegible] وَالْمُهَاجِرِينَ فِي
سَبِيلِ اللَّهِ و هجرت کنندگانرا در راه خدا [illegible] مسطح که هم خویش است و هم مسکین و هم مهاجر [illegible] وَلْيَعْفُوا
و باید که عفو کنند [illegible] وَلْيَصْفَحُوا و روی بگردانند از انتقام [illegible]
[illegible] أَلَا تُحِبُّونَ آیا دوست نمیدارید أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ
[illegible] وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است [illegible]
[illegible] رَحِيمٌ مهربان [illegible] ابوبکر چون این آیه شنید گفت [illegible]
[illegible] از مسطح قطع نکنم [illegible] ابن عباس [illegible] منقولست که این آیه [illegible]
[illegible] از اصحاب افک [illegible] روایت از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] إِنَّ الَّذِينَ
يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ بدرستی که آنانکه رمی میکنند زنان عفیفه را الْغَافِلَاتِ [illegible] الْمُؤْمِنَاتِ
[illegible]
[illegible]
[illegible] لُعِنُوا [illegible] فِي الدُّنْيَا [illegible] وَالْآخِرَةِ [illegible]
[illegible]
[illegible] وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ [illegible]
[illegible] يَوْمَ تَشْهَدُ [illegible] عَلَيْهِمْ [illegible] أَلْسِنَتُهُمْ [illegible]
[illegible] وَأَيْدِيهِمْ [illegible]
وَأَرْجُلُهُمْ [illegible] بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ [illegible]
[illegible] يَوْمَئِذٍ يُوَفِّيهِمُ اللَّهُ [illegible] دِينَهُمُ الْحَقَّ [illegible] وَيَعْلَمُونَ
[illegible] أَنَّ اللَّهَ [illegible] هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] عایشه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الْخَبِيثَاتُ [illegible]
[illegible] لِلْخَبِيثِينَ [illegible]
[illegible] وَالْخَبِيثُونَ
لِلْخَبِيثَاتِ [illegible]
الطَّيِّبَاتُ [illegible] لِلطَّيِّبِينَ [illegible] وَالطَّيِّبُونَ
لِلطَّيِّبَاتِ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] أُولَٰئِكَ
[illegible] مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ [illegible]
[illegible]
[illegible] لَهُمْ مَغْفِرَةٌ [illegible]
وَرِزْقٌ كَرِيمٌ [illegible] يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا [illegible] لَا تَدْخُلُوا [illegible] بُيُوتًا [illegible] غَيْرَ بُيُوتِكُمْ [illegible]
[illegible] حَتَّىٰ تَسْتَأْنِسُوا [illegible] وَتُسَلِّمُوا
عَلَىٰ أَهْلِهَا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ذَٰلِكُمْ [illegible] خَيْرٌ لَكُمْ [illegible]
[illegible]
[illegible] لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا [illegible] فِيهَا [illegible] أَحَدًا [illegible]
[illegible] فَلَا تَدْخُلُوهَا [illegible] حَتَّىٰ يُؤْذَنَ لَكُمْ [illegible]
[illegible]
[illegible] وَإِنْ قِيلَ لَكُمُ ارْجِعُوا [illegible]
[illegible] فَارْجِعُوا [illegible] هُوَ أَزْكَىٰ لَكُمْ [illegible]
[illegible] وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ [illegible]
[illegible] عَلِيمٌ [illegible]
[illegible]
[illegible] لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ [illegible] أَنْ تَدْخُلُوا [illegible]
بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ [illegible] فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ
[illegible] وَاللَّهُ
يَعْلَمُ [illegible] مَا تُبْدُونَ [illegible] وَمَا تَكْتُمُونَ [illegible]
[illegible]
[illegible] قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ [illegible] يَغُضُّوا [illegible] مِنْ أَبْصَارِهِمْ
[illegible]
[illegible]

که از تو دور و نزدیک باد و اتمام را امید بکند و نعم ما قیل نظم این همه آفت که بجز بیند دیده از نظر تو به نکن میرسد دیده و دوش [illegible]
تا نگفتی تیر بلا را هدف شبلی فرموده که بپوشید دیده سر را از محارم و دیده سر را از ماسوای ویحفظوا فروجهم
و نگهدارید فرجهای خود را و گویند مراد از حفظ فروج اینجا ستر آنست از ابصار نامحرم و این قول از حضرت [illegible] علیه السلام منقول است
بعد از تعمیم خطاب حضرت فرموده که جایز نیست برادر را نظر بر فرج برادر خود کردن و زنان را که نظر بر عورت خواهر خود کنند و این [illegible]
که در جمیع مواضع قرآن که در آن ذکر حفظ فروج شده همه از زنا است مگر در این موضع که همه از ستر است ذلک آن پوشیدن چشم و حفظ
فروج ازکی لهم پاکیزه‌تر است و سودمندتر مر شما را جهت دور کردن آن از زینت در دنیا و عقوبت در عقبی ان الله خبیر
بدرستی که خدا داناست بما یصنعون بآنچه میکنند از نظر بحلال و حرام و استعمال جوارح در طاعات و اتمام عبادة
بن [illegible] از حضرت رسول صلعم روایت کرده که آنحضرت فرمود که شما شش چیز را از من ضامن شوید تا من بهشت را برای شما ضامن
کنم اول چون سخن گویید راست گویید دوم وعده و پیمان وفا کنید سیم چون امانتی بشما دهند با خیانت ادا نمایید چهارم فرجهای
خود را نگهدارید پنجم چشم خود را از حرام نگهدارید ششم دست خود را از تهمت حرام کشیده دارید و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
فرموده که نگه کردن بکاب زنان تیریست زهرداده از تیرهای ابلیس که چشم خود نگهدارد از ایشان بجهة امتثال امر الهی حق تعالی
ببرکت آن ورا توفیق دهد در عبادتی که بثواب آن فرحان و شادان گردد و ابو هریره از حضرت رسول الله صلعم روایت کرده که چون
مرد در نماز بود و زن از نزد وی بگذرد و او چشم بدان زن [illegible] خوف آن است که نور باصره او برود و [illegible] و قل للمؤمنات
و بگو مر زنان گرونده که از روی عفت یغضضن من ابصارهن بپوشید دیدهای خود را و نگرید بمردان نامحرم
ویحفظن فروجهن و نگهدارید فرجهای خود را از زنا یا بپوشید از نظر نامحرم از ام سلمه روایت که گفت بعد از نزول
آیه حجاب من و میمونه نزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بودیم که عبد الله ام مکتوم در آمد حضرت ما را گفت پنهان شوید گفتیم یا رسول
الله نه عبد الله اعمی است و چیزی نمی‌بیند فرمود شما نیز اعمی اید و چیزی نمی‌بینید و در بعضی تفاسیر آمده که روزی حضرت
رسول خدا صلعم در حجره طاهره حضرت فاطمه علیها السلام بود و عبد الله ام مکتوم در بزد حضرت صلعم فرمود در ای وی در آمد فاطمه
پنهان شد و چون ابن مکتوم از نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله بیرون رفت فاطمه نزد پدر بزرگوار خود آمد آنحضرت بر سبیل
امتحان گفت که ای فاطمه چرا از ابن مکتوم پنهان شدی که وی چشم ندارد گفت یا رسول الله اگر وی چشم ندارد من چشم دارم و [illegible]
اگر او مرا نه بیند من او را [illegible] فرموده و قل للمؤمنات یغضضن من ابصارهن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود [illegible]
که با من بوده و [illegible]
زنان محرم [illegible] فرموده که حفظ چشم خود کنند از دیدن نامحرم ولا یبدین زینتهن و ظاهر نسازند زینت خود را
از برای بیگانگان [illegible] الا ما ظهر منها مگر آنچه ظاهر شده [illegible]
[illegible] و در مجمع البیان آورده که مراد [illegible] مواضع زینت [illegible]
[illegible] چون اطفال غیر ممیز و غیر آن مراد نفس زینت است [illegible]

مراد مخفی

مراد مواضع زینت است نه نفس زینت زیرا که نظر در حلی و ثیاب جایز است و نزد بعضی مراد نفس زینت است و ظاهر آنست که مراد نفس [illegible]
و نظر در آن حرمت است زیرا که نظر بر آن مستلزم نظر است بمواضع آن اما آنچه ظاهر باشد حرام نیست [illegible]
[illegible] الا ما ظهر است بحسب اتفاق [illegible] که همه بدن او عورت است مگر بر زوج و محارم [illegible] مراد باطنه [illegible]
و در نظر جمیع آنچه ملاحق اوست که نظر بر آن مستلزم نظر باشد ببدن و اما ظاهره [illegible] که آن روی است و کفین [illegible]
یا خاتم و خضاب است بعد تحقیق رسیده ولیضربن بخمرهن و باید که فرو گذارند زنان مقنعهای خود را از سر علی جیوبهن
بر گریبانهای خود [illegible] بپوشانند تا موی بناگوش و گردن و سینه ایشان از نامحرم پوشیده باشد ولا یبدین
زینتهن و آشکار نسازند زینت باطنه خود را یا مواضع زینت خود را چون سر و ساعد و سینه و ساق که موضع تاج و [illegible]
و خلخال است الا لبعولتهن مگر برای شوهران خود که تزیین برای ایشان است و مر ایشان را روا است که نظر در جمیع بدن زوجات
خود کنند [illegible] او آبائهن یا آشکار نسازند زینتهای خود را مگر پدران خود و پدر پدر هر چند بالا رود و حکم پدر دارد او
او آباء بعولتهن یا پدران شوهران خویش که ایشان حکم پدر دارند او ابنائهن یا پسران خویش یا پسر پسر هر چند پایین رود و در این
داخل است او ابناء بعولتهن یا پسران شوهران خویش چه ایشان در حکم پسر اند مرزنان را او اخوانهن یا برادران خویش [illegible]
بنی اخوانهن یا پسران برادران خود را که حکم برادران دارند او بنی اخواتهن یا پسران خواهران خود را و اینها جمعی اند که نکاح
با ایشان حرمت ابدی دارد و در محارم رضاعی نیز همین ثابت او نسائهن یا بر زنان اهل دین خود و غیر زنان مومنه نه کافره [illegible]
و نصرانیه و مجوسیه و در تبیان آورده که مطلق زنان کافره در حکم مردان اجنبی اند و جایز نیست که زنان مومنه نزد ایشان برهنه شوند
و مواضع زینت خفیه بر ایشان ظاهر سازند زیرا که حکم این میان اهل اسلام و کفر [illegible] و نزد بعضی مراد مطلق زنان اند [illegible]
[illegible] و صواب آنست که زنان مومنه نزد [illegible] کافره [illegible] باشند زیرا که [illegible]
او ما ملکت ایمانهن یا آنچه مالک شده است [illegible] ایشان بعضی زنان نیز [illegible] کنیزان خواه مومنه باشند و خواه کافره
و نزد [illegible] جایز نیست زنان را اظهار زینت بر غلامان خود و غلام زن حکم اجنبی دارد و جایز نیست نظر او [illegible]
زینت او التابعین یا پیروان [illegible] غیر اولی الاربة که نه خداوند حاجت اند بزنان [illegible]
بر زنان من الرجال از مردان یعنی [illegible] بامید طعام [illegible] و بر زنان هیچ حاجت ندارند [illegible]
ایشان را [illegible] شهوت نیست و ایشان پیران سال خورده اند یا ابلهانی که مطلقا از مباشرت خبر ندارند و همت ایشان مقصور است بر
طعام قول [illegible] امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که مراد احمق و خصی و مجنون باشند که قادر بر جماع نباشند [illegible]
و در [illegible] حکم اجانب دارند [illegible] لیکن بر آن قدرت ندارند او الطفل الذین یا طفلانی که
لم یظهروا علی عورات النساء مطلع نشده‌اند بر عورتهای زنان یعنی بحد تمیز نرسیده‌اند و از حال مباشرت [illegible]
که عورت چه باشد ولا یضربن بارجلهن و باید که نزنند زنان پایهای خود را بر زمین در وقت رفتن لیعلم تا دانسته شود ما
یخفین آنچه پنهان میدارند من زینتهن از زینت خود که آن خلخالست [illegible] آواز خلخال خود در گوش مردان اجنبی نرسانند [illegible]

و بی حاجت است تا موجب میل مردان [illegible] نشود و این امر است [illegible] اظهار زینت و رفع صوت و توبوا الی الله و بازگردید بخدا
جمیعا همه شما ایه المؤمنون ای گروندگان لعلکم تفلحون شاید شما رستگار شوید بتوبه و سعادت دارین [illegible]
است بجمیع بندگان تا از ذکور و اناث بتوبه و انابت [illegible] تقصیر طاعت [illegible] خواه مرد و خواه زن [illegible]
گفته که محتاج تر بتوبه کسی است که خود را محتاج توبه نداند در کشف الاسرار آورده که حق تعالی همه را از مطیع و عاصی بتوبه امر فرموده [illegible]
پس اگر فرمودی ای گنهکاران توبه کنید موجب رسوایی ایشان شدی و چون در دنیا ایشان را رسوا نخواهد امید هست که در عقبی نیز [illegible]
و بعد از نهی از زنا و اثبات [illegible] ترغیب بندگان میکند بنکاح و میگوید وانکحوا الایامی و نکاح در آرید اولیا عقد زنان بی شوهر
و مردان بی زن را منکم از شما [illegible] والصالحین [illegible]
در آرید [illegible] من عبادکم از بندگان خود وامائکم و کنیزان خود و تخصیص صالحان جهت اهتمام است [illegible]
بر صلاحیت و عفت خود باشند [illegible] گفته که ذکر صلاحیت بجهت ترغیب است در صلاح زیرا که [illegible]
و کنیزان [illegible] در صلاح رغبت کنند [illegible] فاسق چون متزوج شد مستغنی گشت از حرام [illegible]
[illegible] و چون توهم میشود که عدم قدرت بر حقوق نکاح مانند نفقه دادن زن را و او را در مسکن جای دادن و غیر آن مانع نکاح باشد [illegible]
رفع این توهم کرده میفرماید که ان یکونوا اگر باشند [illegible] فقراء درویشان و تنگدستان یغنهم
الله توانگر کند خدا ایشان را بعد از نکاح من فضله از فضل و کرم خود [illegible] مراد آن است
که باید منع نکند فقر خطبه کننده یا [illegible] زیرا که فضل خدا [illegible] صبح و شام روزی [illegible]
ببنده خود میرساند کما قال و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها و در حدیث آمده که طلب رزق کنید در نکاح و مرویست که مردی
از فقر و فاقه و حاجت شکایت بآنحضرت صلی الله علیه و آله کرد فرمود نکاح کن تا غنی شوی والله واسع و خدای فراخ بخشایش است
[illegible] علیم داناست باستحقاق و فقر [illegible] بمقتضای حکمت و احادیث بسیار در ترغیب نکاح از
حضرت پیغمبر و اهل بیت علیهم السلام ماثور است از آنجمله حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که نکاح سنت و طریقه من است [illegible]
از سنت رغبت کرد از من نیست و فرموده که هر که دوست دارد مرا باید که سنت مرا نگاه دارد که آن نکاح است و دیگر فرموده
که بدترین شما عزبانند و بروایت دیگر بدترین مردگان شما عزبانند و نیز فرموده که هر که زن کرد [illegible]
وسواس شیطان پس بر او است که حفظ نصف دیگر نماید و هم آنحضرت صلی الله علیه و آله فرموده که چون یکی از شما زن کند شیطان [illegible]
ای وای بر من که فرزند آدم [illegible] دین خود را از من نگه داشت و ابو امامه از آنحضرت صلی الله علیه و آله روایت کرده که [illegible]
چهار کس را لعنت کرده از بالای عرش و فرشتگان آمین گفته‌اند اول آنکه زن نکند و یا کنیز نخرد تا او را فرزند نباشد دوم مردی که خود را
بزنان مانند کند و حال آنکه خدا او را مرد آفریده باشد سیم زنی که خود را بمردان مانند سازد و خدا او را زن آفریده باشد چهارم [illegible]
[illegible] و با وجود این با ایشان [illegible] مروی است که نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible]
زن داری گفتم نه فرمود کنیز داری گفتم نه فرمود تندرستی و توانگر داری گفتم آری بحمد الله فرمود [illegible] از برادران شیاطینی

[illegible]

یا رهبان باید [illegible] مسلمانان [illegible] پس سنت ما نکاح است و بدترین شما عزبانند و بدترین مردگان شما عزبانند [illegible]
[illegible] فرمود که شیطان را هیچ سلاح نیست [illegible] از زنان [illegible] پاکیزه اند از [illegible] زنان صاحبان
داوود اند و مصاحبان ایوب و مصاحبان یوسف [illegible]
در [illegible] سال که در روز روزه داشتی و در شب بعبادت گذرانیدی [illegible] بسبب زنی نامحرم که او را دوست داشت [illegible]
[illegible]
گفتم یا رسول الله از مجلس بر نخیزم تا از برای من زنی تعیین فرمایی [illegible] و نیز حضرت صلی
الله علیه و آله فرمود که ای گروه جوانان هر که از شما قوت جماع داشته باشد باید که متزوج شود که تزویج بهترین چیزیست که چشم را از نا
محرم بپوشد و فرج را [illegible] نگهدارد و هر که توانایی نکاح نداشته باشد پس بر اوست که روزه بدارد چه آن کسر شهوت میکند [illegible]
که گفت اگر یک روز از عمر [illegible] البته زن گیرم زیرا که از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم [illegible]
بدترین شما عزبانند و نیز فرمود که نکاح کنید تا بسیار شوید [illegible] بسیاری شما فخر خواهم کرد و اگر بچه [illegible] افتاده باشد
و نیز فرمود که چه منع میکند مرد را که [illegible] که شاید حق تعالی فرزندی روزی او کند [illegible] لا اله الا الله [illegible]
هیچ بنایی بهتر و دوست تر از تزویج نیست نزد حق تعالی و حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام فرموده که دو رکعت نماز که متزوج بگذارد بهتر است از [illegible]
رکعت که عزب گذارد و دو رکعت نماز متزوج بهتر است از آنکه مرد عزب در روز روزه باشد و در شب تا صبح ایستاده نماز گذارد
و نیز فرموده که هر که بجهت ترس درویشی زن نگیرد پس بد گمان شده باشد بخدا زیرا که فرموده ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله والله واسع
علیم و باید دانست که مراد از این آیت آنست که غالب آنست که هرگاه که شما فقیر باشید حق تعالی شما را بسبب تزویج غنی گرداند بر وفق مشیت
و حکمت و مصلحت نه آنکه این حکم دایمی باشد زیرا که گاه هست که حکمت و مصلحت بر خلاف این [illegible] و لهذا در عقب این میفرماید ولیستعفف
الذین و باید که جد و جهد نمایند در عفت [illegible] از حرام آنانکه لا یجدون نکاحا نمی‌یابند اسباب نکاح را از مهر و نفقه حتی
یغنیهم الله تا وقتیکه توانگر کند خدای ایشان را من فضله از افزونی و کرم خود [illegible]
معنی آنست که اگر شخصی [illegible] باشد [illegible] شهوت [illegible] روزه
داشتن [illegible] چنانکه در حدیث سابق مذکور شد و بعد از آنکه آیه اولی وارد شده برای نهی مؤمنان از عدم قبول تزویج [illegible]
و ترک تزویج [illegible] فقر و ثانیه وارد شده برای امر فقیر [illegible] ترک نکاح [illegible]
[illegible] بعد از آن حق تعالی بیان [illegible] فرموده که موجب سهولت سبیل نکاح است بقوله والذین یبتغون الکتاب و آنانکه طلب کنند
مکاتبت مما ملکت ایمانکم از آنچه مالک است [illegible] دستهای شما یعنی از بندگان شما که در تحت قدرت شما اند خواه غلامان و خواه
کنیزان فکاتبوهم پس مکاتب سازید ایشان را و مکاتبت آنست که مولا مملوک خود را گوید مکاتب ساختم ترا بر این مقدار مال در مدت [illegible]
چون مملوک آن مال را ادا کند آزاد شود و امر بکتابت برای رخصت است نزد جمیع [illegible] مرویست که صبیح غلام حویطب بن عبد العزی از وی طلب
کرد حویطب از وی امتناع نمود آیت آمد که اگر غلام یا کنیز شما کتابت طلبد شما ایشان را مکاتب سازید ان علمتم اگر دانسته باشید فیهم خیرا در ایشان

از جمیع جهت و اجنب و یا توت کتابت و قدرت بر ادای مال کتابت را لازم دم سوال کسنده بگوید هست که بنده و کاه بر مال
کتابت باز دید و در خبر است که سلمان رضی الله عنه را بنده بود از او مکاتبت طلب کرد سلمان فرمود که مال داری گفت نه فرمود
ست گفت پس میخواهی که از مال مردم گدایی کنی ... از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
گروه که کسنده که بر خدا حقا ما و عبت کسیاری ایشان ... حبرت کنند ایشان ...
شود یا بجهه رود و مردی که زن کند بقصد آنکه خدا را ... مکاتبه خواهد و قصد ادای مال کتابت ...
و چون طلب کنید ... ادای مال کتابت ... بدهند که بندگان ... **وَآتُوهُمْ** و بدهید بندگان مکاتب را
مِنْ مَالِ اللَّهِ از مال خدا **الَّذِي آتَاكُمْ** که داده است شما را ...
بعد از نزول این آیه ... ربا و بخشید و سهل بن حنیف از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که او مکاتبی را یاری ...
در فک رقبه یا غازی را در غربت و یا مجاهدی را ... در سایه عرش خود ... که هیچ سایه نباشد مگر
سایه او ... احکام کتابت و مسایل متفرقه آن در کتب فقه مسطور است ...
در منهج الصادقین آورده اند که عبد الله ابی ...
[illegible]

استغراق در عبادت و انقیاد اوامر او سبحانه لا تلهیهم مشغول نمی‌سازد و باز نمی‌دارد ایشان را تجارة بازرگانی مر خویشان منافع را از آن
توقع سود دارند و لا بیع و نه فروختن چیزی داد و ستد و خرید و فروخت ایشان را مانع نمی‌شود عن ذکر الله از یاد کردن خدا تعالی و اقام
الصلوة و بپای داشتن نماز بر وجه شایسته و ایتاء الزکوة و از دادن زکوة مفروضه و بعضی محققان گفته اند که چون بیع و شری که مظنه
اشتغال و محبوبیت ایشان را از ذکر مانع نمی‌شود پس با اشتغال بطریق اولی و از حضرت امام جعفر و ابوعبدالله صلوات الله علیهما مرویست که اینها
کسانی اند که چون وقت نماز در رسد ترک تجارت کنند و متوجه نماز شوند و اجر ایشان نزد خدا عظیم است یخافون می‌ترسند
ایشان با وجود مبادرت بطاعت و استغراق در عبادت یوما تتقلب روزی که بگردد فیه القلوب در آن روز دلها
در میان خوف و رجا از هول و فزع آن متحیر و مدهوش شوند و الابصار و بگردد دیده‌ها از دو جانب و همین بازمانده از هر طرف مینگرند تا
کنار او را از کجا بدیشان دهند و این مردان که مذکور شد بدین ترس اند از روز مذکور لیجزیهم الله تا جزا دهد خدا ایشان را بسبب آن
ترس احسن ما عملوا بنکوترین جزای آنچه کرده اند یعنی بهشت عدن که مشتمل است بر انواع نعم مرغوبه و یزیدهم و بیفزاید ایشان را
من فضله از فضل و افزونی خود چیزهایی که وعده نداده باشد ایشان را برای اعمال ایشان و در خاطر ایشان نگذشته باشد و الله یرزق
من یشاء و خدای روزی میدهد در دنیا هر کرا خواهد بغیر حساب بدون حساب یعنی فراوان و فراخی روزیست که از روی تفضل کرامت
فرماید و بدان حساب نکند و یا زیادتی روزی کرامت فرماید در عقبی که بحیز فهم شما در نیاید و بدانکه بعضی از مفسران جمیع رجال
مذکوره در غدو و آصال صلوة یومیه است که غدو وقت نماز صبح است و آصال جامع ظهرین و عشائین سهل ساعدی از حضرت
از حضرت نبوی صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که بامداد و شبانگاه بمسجد رود و مقصد او بجز آنکه اقدام نماید یا تعلیم گیرد از کسی یا کسی را
علم آموزد ثواب او ثواب مجاهدی باشد که در راه خدا جهاد کرده باشند و غنیمت گرفته باشند و هر کس که از برای این رود چنان
گاهی رفته باشد که از اهل مسجد و از آن هیچ نصیبی نبرد و پس نماز گذارنده کار اهل مسجد و از ایشان نباشد و ذاکر از اهل مسجد و در سلک ایشان
نبود و عالمان و متعلمان اهل مسجد و در خیل ایشان نباشد و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که مسجد بار امیخانه است یعنی آنها را
هستند که و شکالهای همنشینان ایشانند اگر ایشان را نیابند بطلب ایشان شتابند و اگر بیمار شوند بعیادت آنها روند و اگر حاجتی داشته
باشند ایشان را یاری دهند و حضرت امام جعفر صادق ع فرموده که هر که بمسجد رود پای بر هیچ تر و خشک ننهد مگر که تسبیح کند برای او تا
بهفتم زمین و نیز فرموده که هرکه قران سخن او باشد و مسجد خانه او حق تعالی از برای او خانه در بهشت بنا کند برای او و نیز فرموده که
در مسجد الحرام مقابل صد هزار نماز است در غیر آن و در مسجد مدینه مقابل ده هزار نماز و در مسجد اعظم مقابل صد نماز و در مسجد محله بیست
و پنج نماز و در مسجد بازار مساوی دوازده نماز و نماز در خانه خود همان یک نماز است و اما قول آنکه مراد بیوت خانه حضرت رسول
و اهل بیت اطهار او و هیچ شبهه نیست که صفات مذکوره از برای ایشان بوده چنانکه در خبر صحیح آمده که حضرت امیر المؤمنین صلوات
الله علیه شبانه روزی هزار رکعت نماز گذاردی و نیز از فرایض و نوافل مرتبه و همچنین حضرت امام زین العابدین علیه السلام کثرت
صلوة و انفاق و ایتاء زکوة مشهور و معروف است و وجه تسمیه آنحضرت بزین العابدین بجهت این است و مع ذلک خوف و خشیت ایشان
بغایت و نهایت بوده چنانکه ... بن حمزه ثمالی روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در بعضی از مواقف

دعوا او چون خوانده شوند الی الله و رسوله بکتاب خدا و بحکم رسول او لیحکم تا حکم کند پیغمبر در میان ایشان اذا

فریق منهم آن هنگام گروهی از ایشان [illegible] معرضون اعراض کنندگان از [illegible] حضرت پیغمبر صلی الله

علیه و آله و کراهت دارندگان از آن و ان یکن لهم الحق و اگر باشد مر ایشان را حق یعنی اگر حکم برای ایشان [illegible] یاتوا

الیه بیایند بسوی پیغمبر مذعنین در حالتی که فرمان برندگان و انقیاد کنندگان یعنی اگر دانند که [illegible] ایشان حکم خواهد شد

فرمان برندگان اند [illegible] برغبت تمام آیندگان بمحکمهٔ نبویه صلی الله علیه و آله و اگر معلوم کنند که حکم بر ایشان خواهد بود [illegible]

آمدن کنند پس بسبیل توبیخ و سرزنش می فرماید افی قلوبهم مرض آیا در دلهای ایشان بیماریست یعنی کفر و میل بظلم [illegible]

[illegible]

ان یحیف الله [illegible] علیهم [illegible] و رسوله [illegible]

[illegible] هم الظالمون [illegible] انما کان [illegible]

قول المؤمنین [illegible] اذا دعوا [illegible] الی الله [illegible] و رسوله [illegible]

[illegible]

وَأَن يَسْتَعْفِفْنَ و اگر طلب عفت کنند [illegible] خَيْرٌ لَّهُنَّ بهتر است مر ایشان را [illegible] از تهمت دورتر است وَاللَّهُ سَمِيعٌ و خدا شنونده است
مقالات ایشان را عَلِيمٌ دانا بمقصود ایشان [illegible] از ابن عباس مروی است [illegible]
[illegible]
آیه فرستاد که لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَىٰ حَرَجٌ نیست بر نابینا گناهی [illegible] وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ و نه بر لنگ [illegible] وَلَا
عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ و نه بر بیمار [illegible] وَلَا عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ و نه بر نفسهای شما [illegible] أَن تَأْكُلُوا [illegible] مِن
بُيُوتِكُمْ از طعام خانههای خود که اهل و عیال شما [illegible] و خانههای فرزندان [illegible]
[illegible] أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ یا خانههای پدران خود أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ یا خانههای
مادران خود أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ یا خانههای برادران خود أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ یا خانههای خواهران خود أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ
یا خانههای برادران پدران خود أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ یا خانههای خواهران پدران خود أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ یا خانههای برادران مادران خود
أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ یا خانههای خواهران مادرهای خود أَوْ مَا مَلَكْتُم مَّفَاتِحَهُ یا خانهها که مالک شده اید [illegible]
[illegible]
[illegible] أَوْ صَدِيقِكُمْ یا خانههای
دوستان [illegible]
[illegible]
[illegible] ودر عوارف المعارف آورده [illegible]
[illegible]
لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ نیست بر شما گناهی أَن تَأْكُلُوا [illegible]
جَمِيعًا [illegible] أَوْ أَشْتَاتًا [illegible] فَإِذَا دَخَلْتُم بُيُوتًا [illegible]
[illegible] فَسَلِّمُوا [illegible] عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ
بر نفسهای خود [illegible] و ابن عباس [illegible]
[illegible] السلام علینا و علی عباد الله الصالحین [illegible] تَحِيَّةً
[illegible] مِّنْ عِندِ اللَّهِ [illegible]

[illegible]
ایشان با خدای [illegible]
[illegible] وَالَّذِينَ آمَنُوا [illegible]
[illegible] وَمَا يَخْدَعُونَ [illegible] إِلَّا أَنفُسَهُمْ [illegible]
[illegible] وَمَا يَشْعُرُونَ [illegible]
[illegible] فِي قُلُوبِهِم در دلهای ایشان که محل اعتقاد است
[illegible] مَّرَضٌ [illegible] فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا [illegible]
[illegible]
[illegible] وَلَهُمْ عَذَابٌ [illegible]
أَلِيمٌ عذابی دردناک [illegible] بِمَا كَانُوا [illegible] يَكْذِبُونَ [illegible]
[illegible] وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ [illegible]
[illegible] لَا تُفْسِدُوا [illegible] فِي الْأَرْضِ [illegible]
[illegible] قَالُوا [illegible]
إِنَّمَا نَحْنُ [illegible] مُصْلِحُونَ [illegible]
[illegible] أَلَا [illegible] إِنَّهُمْ [illegible] هُمُ الْمُفْسِدُونَ
[illegible]
[illegible] وَلَٰكِن لَّا يَشْعُرُونَ [illegible] آیات و معجزات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وَإِذَا قِيلَ [illegible] آمِنُوا [illegible]
[illegible] قَالُوا [illegible]
[illegible] كَمَا آمَنَ النَّاسُ [illegible]
[illegible] كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ [illegible]
[illegible]
[illegible] أَلَا [illegible] هُمُ السُّفَهَاءُ [illegible]
[illegible] وَلَٰكِن لَّا يَعْلَمُونَ [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا [illegible]
[illegible] قَالُوا [illegible] آمَنَّا [illegible] وَإِذَا خَلَوْا [illegible] إِلَىٰ

شَيَاطِينِهِمْ [illegible]
[illegible] قَالُوا [illegible] إِنَّا مَعَكُمْ [illegible] إِنَّمَا نَحْنُ [illegible]
[illegible] مُسْتَهْزِئُونَ [illegible]
[illegible] اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ
[illegible]
[illegible]
روایت است که روز قیامت منافقان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وَيَمُدُّهُمْ [illegible] فِي طُغْيَانِهِمْ [illegible]
[illegible] يَعْمَهُونَ [illegible]
در آیات و معجزات [illegible]
[illegible] أُولَٰئِكَ
[illegible] الَّذِينَ اشْتَرَوُا [illegible] الضَّلَالَةَ [illegible]
[illegible] بِالْهُدَىٰ
[illegible] فَمَا رَبِحَت [illegible] تِّجَارَتُهُمْ [illegible]
[illegible] وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ [illegible]
[illegible] مَثَلُهُمْ [illegible]
[illegible] كَمَثَلِ الَّذِي [illegible] اسْتَوْقَدَ نَارًا [illegible]
[illegible]
[illegible] فَلَمَّا أَضَاءَتْ [illegible] مَا حَوْلَهُ
[illegible] ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ [illegible] وَتَرَكَهُمْ [illegible] فِي ظُلُمَاتٍ
[illegible] لَّا يُبْصِرُونَ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] صُمٌّ [illegible]
[illegible] بُكْمٌ [illegible] عُمْيٌ [illegible]
[illegible]
[illegible] فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ [illegible]
أَوْ كَصَيِّبٍ [illegible]
[illegible] مِّنَ السَّمَاءِ [illegible] فِيهِ [illegible] ظُلُمَاتٌ [illegible]
[illegible] وَرَعْدٌ [illegible]
[illegible] وَبَرْقٌ [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible] يَجْعَلُونَ [illegible]
أَصَابِعَهُمْ [illegible] فِي آذَانِهِم [illegible] مِّنَ الصَّوَاعِقِ [illegible]
[illegible]
[illegible] حَذَرَ الْمَوْتِ [illegible] وَاللَّهُ مُحِيطٌ
[illegible] بِالْكَافِرِينَ [illegible]
[illegible] از ابن عباس مروی است [illegible]
[illegible]
[illegible] از ابن مسعود روایت است که دو مرد منافق از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم [illegible] از مدینه فرار کردند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] منافقان [illegible]
[illegible] يَكَادُ الْبَرْقُ [illegible] يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ [illegible]
[illegible] كُلَّمَا أَضَاءَ [illegible] لَهُم [illegible] مَّشَوْا فِيهِ [illegible]
وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ [illegible] قَامُوا [illegible]
[illegible] وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ [illegible]
[illegible] لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ [illegible] وَأَبْصَارِهِمْ [illegible] إِنَّ اللَّهَ
[illegible] عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ [illegible] قَدِيرٌ [illegible]
[illegible] منافقان [illegible] پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

همچنین ظاهر است که اگر شنوایی و بینایی منافقان ببرد بجهة کفر و نفاق ایشان انتقام کشیدن و بدین ایشان از روشنی و معجزات ظاهره این سیراه
حیث در شان منافقانست و بعد ازان همه مکلفان را به پرستش خود دعوت میکند که یا ایها الناس ای گروه آدمیان اعبدوا بکنید
پرستش نماید ربکم پروردگار خود را الذی آن خدایی که بقدرت کامل خود خلقکم بیافرید شمارا والذین من قبلکم
و آن کسانی که بودند پیش از شما از آبا و اجداد شما و غیر ان لعلکم تتقون تا باشد که شما پرهیزید از عذاب یعنی برکت همت
خلوص عبادت و پرستش شامل حال شما شده از آتش دوزخ رهایی یابید و با عبادت خدا کنید و در [...] زاید
که در سلک متقیان درآیید و ثواب رستگاری را دریابید و از بعضی علمای تفسیر منقولست که کلمه لعل و عسی از برای وجوب واقع است زیرا که از کریم لایق
نباشد که کسی را در طمع اندازد و او را ازان محروم گرداند یعنی بر خدا واجب و لازم است که پرستندگان خود را از عذاب برهاند الذی آن خدایی
که بقدرت کامله جعل لکم گردانید برای فایده شما الارض فراشا زمین را گسترده تا آرام گیرید و حرکت نمایید بران والسماء
بناء و آسمان را سقفی برافراشته در خبر است که چون حق تعالی خواست که آسمان و زمین را بیافریند اول جوهر سبز آفرید پس ازان هفت آسمان
و هفت زمین و بعد ازان نظر هیبت دران نگریست آن جوهر آبی ازان شد و کفی و بخاری از موج آن پدید آمد و هفت طبقه آسمان را
ازان بخار بیافرید و هفت طبقه زمین را بیافرید ازان کف و در آثار آمده که سطبری هر طبقه از طبقات آسمان و زمین مقدار پانصد ساله
راه است و بعد از آفریدن آسمان و زمین حاملان عرش را بیافرید و طبقات آسمانها بر دوش ایشان نهاد و فرشته دیگر بیافرید و پا و بر گرد
تا دستها را بگیرد از مشرق تا مغرب و زمین بر دست او قدم او بر جایی قرار نمیگرفت گاوی را آفرید که او را چهل هزار شاخ و چهل هزار دست
و پا بود آن فرشته پای بر سنام آن گاو نهاده قرار گرفت شاخهای آن گاو از جوانب زمین تا زیر عرش برآمده و دهن او در دریاست
هر روز یکبار نفس میکشد و زیادتی و کمی آب دریا ازانست و چون پاهای گاو قرار نمیگرفت سنگی را آفرید برابر هفت آسمان و زمین و ازان قرار
گاو گردانید و بعد ازان ماهی را بر بالای آب بداشت و آب را بر بالای هوا و هوا بقدرت او سبحانه است بعد ازان مانند کشتی بر آب حرکت
میکرد کوهها را بیافرید و ازان میخ زمین کرد فسبحانه جلت قدرته و عظمته و نیز بجهة دلالت بندگان بر وجوب پرستش خود میفرماید که وانزل
من السماء و فرو فرستاد از آسمان ماء آبی مبارک و پر نفع یعنی آب باران و نزد بعضی مراد بسیار است که آب دریا بخود جذب و متوجه
هوا میشود و باد ازان ابر آکنده میسازد و ازان [...] و باران ازان ریزان میشود فاخرج به پس بیرون آورد او سبحانه بران آب
وقتی که با خاک آمیخته شد من الثمرات از انواع میوه ها و اصناف حبوب و نبات رزقا لکم روزی ساخته و آماده کرده برای شما
حق تعالی درین آیت تنبیه مردمان مینماید بر آنکه وی سبحانه خالق همه چیزهاست و رازق جمیع مردمان نه بتان که بعبادت او میل کنند
از بهر آن در عقب این آیت فرمود که فلا تجعلوا پس مگردانید یعنی فرا مگیرید لله اندادا مر خدای را انبازان و شریکان در عبادت وانتم
تعلمون و حال آنکه میدانید که ایشان را که پرستش میکنند قادر نیستند که چیزی را بیافرینند و نعمتها را بشما رسانند پس چگونه سزاوار پرستش باشند
و چون دانستید که ایشان مستحق پرستش نیستند پس بشما روشن شد که حق سبحانه یکتاست بی همتا و جز او کسی دیگر سزاوار پرستش نیست و بعد از
بیان وحدانیت و یکتایی خود در عقب آن ذکر اعجاز قرآن میکند که دلیل است بر نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم زیرا که ایمان تمام نمیشود مگر باقرار
توحید و اعتراف به نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید که وان کنتم و اگر هستید شما فی ریب در شک و شبهه مما نزلنا ازانچه
که بتدریج فرو فرستاده ایم از آسمان علی عبدنا بر بنده خود که محمد است صلی الله علیه و آله و سلم و گمان میبرید که آن ساخته و بر بافته اوست و از

نزد ما نازل نشده فاتوا پس بیارید اگر در فصاحت و بلاغت برابر اوید بسورة یعنی از کلام که در فصاحت و حسن نظم و غیر آن سوره باشد من مثله مانند
آنچه بر او فرستاده ایم وادعوا شهداءکم و بخوانید حاضران را غیر از شاعران فصیح زبان و خطیبان شیرین بیان که اعوان و انصار شما اند در گذاردن سوره
یعنی اگر بمنتهای قدرت نارسید که معارضه کنید با قرآن بجاییکه مثل آن باشد پس استعانت کنید بهر که یاری شما دهد من دون الله بجز از خدا
یعنی غیر از خدا هر کس را که بخواهید بیاری خود خوانید در آوردن مثل قرآن ان کنتم صادقین اگر هستید شما راستگویان در گفتن این کلام ساخته و بر بافته
محمد است فان لم تفعلوا پس اگر نکردید یعنی مثل این سوره را نیاوردید ولن تفعلوا و هرگز نتوانید که بعد ازین تا انقراض عالم مثل آن
بیاورید یعنی چون شما در زمان ماضی و مستقبل از آوردن مثل این کلام عاجزید و با وجود این از غایت عناد و انکار به محمد ایمان نمی آرید فاتقوا
پس بترسید النار التی از آتش دوزخی که وقودها الناس افروخته آن مردم اند یعنی کافران و منکران جاهل والحجارة و
سنگهای کبریت که حرارت آن سخت و عقوبت آن ناخوشتر است قول اصح آنست که مراد از حجاره بتهاییند که کفار از سنگ تراشیده می پرستیدند
[...] انکم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم یعنی شما و آنچه از بتان میپرستید بجز از خدا هیزم دوزخید و در
خبر است که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که آتش دنیا جزویست از هفتاد جزو آتش دوزخ و نیز از آنحضرت صلی الله علیه و آله منقولست که
آتش دوزخ را هفتاد بار شستند انگاه بدنیا فرستاده اند و مرویست که آنحضرت در اثنای خطبه میفرموده که اگر درین مسجد هزار مرد باشند و در میان
ایشان یکی از اهل دوزخ نفس زند همه ایشان از حرارت نفس او هلاک شوند و این نوع آتش اعدت آماده و مهیا شده است للکافرین
برای کافران تا در آن جاوید باشند و در خبرست که داود علیه السلام بسیار گریستی مردمان گفتندی ای داود گریه کمتر کن و بسیار جفا بر نفس
خود روا مدار گفت ای یاران بگذارید تا گریه کنم پیش از آنکه گریه سود ندهد و استخوانها در دوزخ سوخته و گداخته شود منصور عمار گوید شبی میرفتم
در کوفه فرود آمدم شبی در کوچه از کوچهای کوفه میگذشتم از سرای آوازی شنیدم که یکی میگفت خداوندا بعزت و جلال تو که آن گناه که کردم مخالفت
تو نخواستم و عذاب تو را جاهل نبودم اما خطایی عارض شد و بدبختی فروگذاشته تو مغرور شدم خداوندا مرا از عذاب تو که برهاند و اگر دستم از ریسمان رحمت
تو بگسلد در که آویزم منصور گفت من خواستم تا امتحان کنم دهن در شکاف در نهادم و این آیه بر خواندم که یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم و اهلیکم نارا
وقودها الناس والحجارة تا آخر آیه برخواندم شنیدم که اضطرابی کرد و ناله ساکن شد من در سرای نشان کردم روز دیگر باز آمدم جنازه دیدم بر در سرا نهاده و پیرزنی
از آن سرا بیرون آمد و میگریست من گفتم ای پیرزن این مرده کیست که قربان یافته است گفت جوانی خداترس از فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
و دائم در درد و مناجات بود مردی ازینجا گذشت و آیتی از قرآن بخواند بیفتاد و ساعتی اضطراب کرد و بجوار رحمت ایزدی پیوست پس گفتم اولیای
خدا چنین می باشند و بعد از ذکر فایده فرستادن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ترسانیدن کافرانست و عاصیان از عذاب آخرت تا از کفر و عصیان
باز ایستند و مژده دادن مومنان و متقیان به ثواب آخرت بر ایمان و طاعت تا ثابت قدم باشند ازین جهت او سبحانه وعده را با وعید ساخته
میفرماید که ای محمد چون که بر لبس روشن حجت را بر کفار لازم ساختی و موجب تخویف ایشان گردی پس ترغیب و مژده دادن میل فرمای وبشر
الذین آمنوا و بشارت ده مسلمانان را که بتوفیق الهی گرویدند بتوحید من و بنبوت تو و بدان ثابت و راسخ شدند تا حین موت وعملوا الصالحات
و کردند از برای من کارهای شایسته چون نماز و روزه و زکوة و حج و جهاد و غیر آن از واجبات مفعول بشارت ان لهم مر ایشان راست
جنات بهشتهای که در وی انواع میوه ها و طعامهای لذیذ و جمیع آنچه موجب لذت باشد مهیا کرده تجری من تحتها میرود در زیر آن یعنی در زیر درختان
و باغهای آن الانهار جویهای فراخ از آب و شیر و خمر و عسل مصفی از سر درختان و مرویست که جویهای بهشت بر ظاهر زمین بهشت روان

باشند نه در رخنه زمین و بقدرت جویهای آب و شیر و خمر و عسل در جنب یکدیگر بر روی زمین روانند و هیچ فرقی باشند [...]
با یکدیگر آمیخته نشوند آورده اند که امام جعفر صادق علیه السلام [...] حاضر بود [...]
[...]
و طعم [...] چون این کلام شنید ملزم شد و بان اعتراف کرد [...]
از یکجانب آن مروارید باشد و جانب دیگر یاقوت و گل آن مشک اذفر باشد مجاهد روایت کرده که زمین بهشت از نقره است و خاک آن مشک و اصل
درختانش از مروارید سفید و لؤلؤ و زبرجد و یاقوت و بهشتیان اگر ایستاده باشند دست ایشان بمیوه رسد و اگر نشسته یا خفته باشند شاخ درخت
سر فرود آرد تا میوه چینند و ایشان بر غرفها برآمده نظاره درختان و آبهای روان کنند و از میوه های بهشت تناول نمایند کلما رزقوا هرگاه
که روزی داده شوند منها ازان بهشتها من ثمرة از میوه های درختان آن رزقا روزی ساخته و آماده قالوا گویند بعضی بیکدیگر که هذا الذی
این نوع میوه است رزقنا که روزی داده شده بودیم من قبل پیش ازین زمان در دنیا یعنی در صورت مثل میوه دنیا باشد که در طعم و لذت
بهتر است ازان در پیش خواهد بود و حکمت در آنکه صورت میوه های بهشت مانند میوه های دنیا باشد آنست که تا نفس بهشتیان در اول امر میل بان کنند
و برغبت تمام ازان اکل کنند چه طبعها مایلند بانچه الفت بان گرفته اند و متنفرند از غیر آن پس هرگاه در بهشت میوه مثل آن بینند که در دنیا دیده اند
فی الحال مایل آن شوند و ازان برغبت تمام اخذ کنند و اگر ازان در جنس جدید بینند بان التفات نخواهند کرد بجهة آنکه لذتی دران نیست و نزد بعضی
دیگر از اهل تفسیر مراد این است که در بهشت باشد یعنی هرگاه در ثانی الحال بهشتیان میوه خورند گویند که این طعم در رنگ و بوی خوش مانند آن میوه است که قبل ازین در بهشت
با داده بودند چنانکه از حسن مرویست که ظرفی از طعام نزد بهشتیان حاضر سازند و او ازان تناول کنند و بعد ازان ظرفی دیگر بیاورند مثل اول گویند هذا الذی
رزقنا من قبل پس فرشته که طعام حاضر ساخته باشد گوید که این رنگ رنگ آنست و طعم آن مختلف و یا آنکه معنی آیت آنست که چون مومن در بهشت میوه
تناول کند حق تعالی مثل آن را بجای آن خلق فرماید و چون مومن آن بیند گوید هذا الذی رزقنا من قبل و بعد ازان مومن بجهة تاکید این کلام مکرر این معنی را
میفرماید واتوا به متشابها یعنی داده شوند مومنان آنچه حق تعالی روزی ایشان کرده باشد از میوه ها در حالتی که مانند باشند در رنگ میوه هایی که پیش ازین بایشان داده اند
اما بطعم مختلف باشند و مرویست که مزه جمیع میوه های دنیا در یک میوه بهشت باشد روایت است از مسروق که درختان بهشت ساق ساده ندارند بلکه از اول تا آخر
او مانند خوشه خرما بر هم چیده شده اند هرگاه که میوه ازان بچینند حق تعالی مثل آن باز بیافریند و نزد بعضی دیگر معنی آیت آنست که همه نعمتهای بهشت در لطافت
و خوبی مانند یکدیگر باشند مثل طعام موافق مسکن باشد و مسکن مانند فرش و نوع طعام موافق نوعی دیگر و باقی برین قیاس چنانکه از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
مرویست که در بهشت مرغانی باشند بر هر یکی هفتاد هزار پر که صحفها در پیش بنده مومن نهند مرغی ازان بیاید و بران صحن افتد و پرهای خود بیفشاند از هر پری
لونی طعام بیرون آید از برف سفیدتر و از مسکه نرمتر و از انگبین شیرینتر که هر یک در لطافت و لذت و بوی خوش مشابه یکدیگر باشند و مومنان بر غرفهای عالی
نزد وی مرفه الحال و فارغ البال بخوردن این نوع طعامها و میوه ها مشغول باشند ولهم و مر ایشان راست فیها در آن بهشتها ازواج زنانی که حضرت
ایشان باشند از حوری و انسی مطهرة پاک کرده شده باشند از عیبها که زنان دنیا راست از بول و غایط و منی و استحاضه و حیض و نفاس و چرک
و سایر منفرات دیگر از بدی خلق و قبح منظر و غیر آن از سعید [...] روایت است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که اگر زنی از زنان بهشت یکبار
نگرد بر روی زمین پر از بوی مشک شود و نور آفتاب و ماه را ببرد و از ابن عباس مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که اگر یکی
از حور العین آب دهن در هفت دریای تلخ و شور اندازد همه آبهای آن چون شهد شیرین شود در خبر آمده که اگر بنده مومن را عجوزه [...] باشد

[...] بانواع حسن بیاراید که نور [...] در غایت زیبایی حق تعالی او را در بهشت از جمیع آن عیبها پاکیزه گرداند و جمال و صفاتی که حور العین را باشد
بان عطا فرماید و بهشت شوهر خود [...] خواهد بود چنانکه در اخبار صحیحه آمده که حق تعالی [...]
بهر [...] و حاصل کرده حق تعالی جمیع این نعمتهای مذکوره مومنان را عطا فرماید وهم و مومنان فیها در
بوستانهای بهشت که بانواع نعمتها آراسته است خالدون جاوید باشند هرگز این کرامت و نعمت ازایشان منقطع نشود چنانکه
هرگز عقاب و عذاب از کفار و منافقان مرتفع نگردد و از ابن عباس و ابن مسعود روایت است که چون حق تعالی منافقان را بدو چیز مثل زد یکی
با فروزاننده آتش و دیگر با صاحب باران چنانکه گذشت ایشان گفتند ذات خدای تعالی ازان بزرگوارتر است که باین نوع مثلها مثل زند
حق تعالی رد سخن منافقان کرده فرموده که ان الله بدرستی که خدای تعالی لا یستحیی شرم نمیکند و چون حصول حیا از انقباض و انکسار نفس است
و حق تعالی ازین مبراست پس مراد ازان لازم آنست که آن امتناع و ترکست یعنی حق تعالی باز نمی ایستد ان یضرب مثلا ما ازانکه بزند مثلی را از مثلها
روایت است که یهود چون در قرآن ذکر مگس و عنکبوت شنیدند زبان باستهزا گشودند و گفتند که این از نزد خدا نازل نشده زیرا که این سخنان
بکلام خدا نمیماند این آیت آمده که حق تعالی ترک نمیکند آنکه از برای منافقان و کافران مثلی زند که آن بعوضة پشه است فما فوقها پس آنچه
و زیاده بران باشد یعنی بزرگتر ازان چون مگس و عنکبوت چه این نوع مثلها متضمن فواید بسیار است پس محض حکمت و مصلحت باشد و هیچ قبحی ازان نباشد
تا ترک آن بر خدا واجب شده حاصل که حق تعالی بجهة مصلحت بندگان بامر حقیر مثل میزند و عقاب و سرزنش اهل کفر او را ازان باز نمیدارد فاما الذین
آمنوا پس اما آنکسانی که ایمان آورده اند و بکتاب خدا گرویده فیعلمون پس بیقین میدانند از روی تفکر و اندیشه و صواب انه الحق که این ضرب
المثل درست و راستست و بجهة حکمت و مصلحت بندگان نازل شده من ربهم از جانب پروردگار ایشان واما الذین کفروا و اما آنها که نگرویده اند
یعنی چون این مثل میشنوند فیقولون پس میگویند از روی عناد و انکار و اعراض از طریق حق و یا بر وجه استهزا ماذا اراد الله چه چیز اراده کرده است
خدای تعالی بهذا باین گفتار مثلا از روی مثل زدن یعنی این کلام عبث است و هیچ فایده و مصلحتی دران نیست حق تعالی در جواب ایشان میفرماید
که یضل به یعنی اراده خدا درین مثل آنست که گمراه سازد بسبب آن کثیرا جماعتی بسیار را و چون اضلال فعل قبیح است و حق تعالی ازان مبراست پس مراد
معنی آنست که اهل کفر بجهة فرط عناد و مبالغه در جحود و انکار تفکر نمیکنند و تامل نمینمایند درین مثلها بحکمت و مصلحت آن پی برده عارف شوند بلکه بسبب آن
و بجهة این گمراه میگردند یا مراد باضلال تخلیه است یعنی حق تعالی کافران معاند را بحال کفر میگذارد و توفیق ایشان نمیدهد بایمان بجهة عدم التفات ایشان
در معجزات ظاهره و راسخ شدن انکار و کفر ایشان و چون حصول ضلالت ایشان بجهة ضرب المثل است که حق تعالی ذکر فرموده ازین جهة بر سبیل مجاز اضافه آن بخود
نموده یعنی چون کفار بجهة عدم تفکر در مثل زدن گمراه میگردند و در کفر راسخ میشوند پس گویا حق تعالی بان ضرب المثل ایشان را گمراه میگرداند ویهدی به و راه مینماید
بان کثیرا جماعت بسیار را یعنی مومنان را که بجهة تفکر و تدبر تصدیق بان میکنند و راه راست می یابند و چون وقوع اهتدای ایشان نیز بضرب المثل شده
ازین جهة نسبت هدایت بخود داده و غرض حق تعالی از ذکر مثل مذکوره آنست که تا بر عالمیان ظاهر شود که کدام از ایشان تفکر نکرده در گمراهی میمانند و چه کس از ایشان
تدبر نموده راه راست می یابد پس مراد از ذکر آن امتیاز اهل ضلال باشد از اهل تقوی و گویند که مراد باضلال حکم است بضلالت یعنی حق تعالی حکم میکند بگمراهی ایشان وما یضل
به و گمراه نمیسازد بان ضرب المثل یعنی نزد آن حال گمراه نمیشود بر وجه تحقیق الا الفاسقین مگر بیرون روندگان از حد ایمان بجهة کمال انکار و فرو رفتن در عناد و جحود
بحکم الحکیم ضلالت هیچکس مگر کافران که دل ایشان زنگ کفر گرفته و بتیرگی نفاق و ظلمت انکار و عناد تاریک گشته و بجهة آن خود را مستعد آن نمیسازند که پرتو حکمت و نور
مصلحت آن مثل بر دلهای ایشان تابد و خدای تعالی نظر التفات که با مومنان دارد از ایشان باز گرفته و بحال خود ایشان واگذاشته و اما مومنان از کمال تصدیق

او ... صلی الله علیه و آله وسلم کرده اند دیگر ... در میان جان بسته دل ایشان بنور ایمان منور نشده پس بجای علم ... آن تشهید کرده
و بسبب آن ... در ... [illegible] ... نسبت ... جاری شد
و حال آنکه حق تعالی در کتاب مجید نسبت بشیطان ... فرموده که وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا و امتی فرعون
هر قوم ... سامری و ... در صفت کفار که استهزا میکردند ... مذکور میفرماید که ایشان الَّذِينَ ... از روی فساد و ستیزه يَنقُضُونَ
عَهْدَ اللَّهِ میشکنند پیمان خدا را مِن بَعْدِ مِيثَاقِهِ از پس آنکه بان عهد خدا استوار گردید ... دلیلهای عقلی و حجتهای
روشن است که دلالت بر توحید او سبحانه و صدق رسول میکنند و ایشان بجهة رسوخ عناد و انکار و حمیت و جاهلیت ... میشکنند
و ترک آن مینمایند وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ و میبرند آنچه را که حق تعالی امر نموده بان أَن يُوصَلَ که بپیوندند مراد ...
که حق تعالی ... ازان راضی نباشد چون تفرقه میان پیغمبران و کتابهای ایشان یعنی ایمان اوردن ببعضی و ... ببعضی دیگر و ...
از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم و قران و دوستان خدای گسستن و بدشمنان ایشان پیوستن و قطع رحم کردن
و غیر آن وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ و فساد میکنند در زمین یعنی که منع مردمان میکنند از ایمان و ... میکنند و قطع ...
میکنند و مردمان را ... و ایذا مومنان ... نظام عالم ... قطع آن میکنند أُولَٰئِكَ آن گروه که این
صفت دارند هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشانند زیانکاران ... در دو جهان که سرمایه ایمان و صلاح و ثواب اخروی را فروختند
بانکار و فساد و عذاب ... روایت کنند که مراد باین فاسقان و خاسران خارجیند که ... ایمان ...
اورده اند و بعد ازان عهد را شکستند و فضایل و کمالات که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم در حق شاه ولایت
فرموده ... شنیده ... انکار شدند ... در مقام محاربه ... و بعد ازان خطاب بایشان ... که ای معاندان
دین و ای منکران سید المرسلین خبر دهید که كَيْفَ تَكْفُرُونَ چگونه کافر میشوید بِاللَّهِ بخدا و ... وَكُنتُمْ
و حال آنکه بودید شما أَمْوَاتًا مردگان یعنی جسمهایی ... ابن عباس
گوید که مراد باموات ... معدوم صرف فَأَحْيَاكُمْ پس زنده گردانید شما را ... روح در بدنهای
شما ثُمَّ يُمِيتُكُمْ بعد ازان میمیراند شما را ... باقتضای اجل ثُمَّ يُحْيِيكُمْ پس ازان در قبر بجهة سوال زنده گرداند شما را
... حشر و نشر ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ پس بعد از حشر بسوی او ... بهشت و دوزخ ... باز
گردانیده شوید برای جزای کردار و چون ... زنده گردانیدن و میرانیدن خدا را پس
با وجود این حال کافر شدن و عناد ورزیدن محل تعجب است ... میت در قبر برای منکر و نکیر باجماع جمیع امت ثابت شده ...
اهل ملت اسلام دران نزاع ندارند و در خبر آمده که میت آواز نعلین مردمان که از سر قبر باز میگردند میشنود و بصحت پیوسته که چون
فاطمه بنت اسد رضی الله عنها فوت شد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم بنفس نفیس خود بکار او قیام نمود و ردای مبارک خود را
کفن او کرد ... و در قبر او ... بر سر قبر او نشست و زمانی گوش بر قبر او داشت ...
... این کلمه را سه بار تکرار فرمود ... اصحاب گفتند یا رسول الله ... این مقدار ترحم و لطف ...
که باین زن ... حق تربیت ... ردای خود را کفن او کردم ... در قبر او ... تا از جانوران ...

و ... این کلمه ... این بود که چون ... قبر او را بپوشانیدند ... گفت ...
... [illegible] ...
بعد ازان ... زنده شوند ... بر سه ... بر ...
که چون بنده را در قبر نهند ... روح را ببدن رد کنند ... زنده شود و همه حواس را باو دهند بعد ازان منکر و نکیر او را از خدا و
رسول و ... سوال کنند ... بیرون آمد گویند بخواب چون خوابیدن عروسان در خوابگاه ... پس ... او
فراخ شود و دری از بهشت بروی گشایند تا نسیم بهشت بر وی بوزد و اگر در جواب ایشان عاجز شود ... او
و دری از دوزخ بر وی گشایند ... که رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که القبر روضة من رياض الجنة او حفرة من حفر النيران
... بهشت ... دوزخ ... اظهار قدرت خود میفرماید که هُوَ الَّذِي او آن خدایست
که بقدرت کامل خود خَلَقَ لَكُم بیافرید برای انتفاع شما زیرا که غنی مطلق است مَا فِي الْأَرْضِ ... در زمین است جَمِيعًا
همه آن از کوهها و ... و گیاهها و حیوانات و غیر آن ... ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ و بعد ازان قصد کرد
بآفریدن آسمان قصدی ... فَسَوَّاهُنَّ پس ... سَبْعَ سَمَاوَاتٍ هفت
آسمان یعنی ... وَهُوَ و او ... بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ...
... حقیقت ... آسمان و زمین را ... بیان کرد و بعد ازین ذکر
... آفریدن ادم میکند ... شرف ... و فضیلت او که موجب سرافرازی و بزرگواری او ...
... وَإِذْ قَالَ چون گفت رَبُّكَ پروردگار تو لِلْمَلَائِكَةِ مر فرشتگان را إِنِّي جَاعِلٌ بدرستی که من گرداننده ام
یعنی آفریننده ام فِي الْأَرْضِ در زمین خَلِيفَةً ... مراد ادم است علیه السلام
از عبد الله عباس و عبد الله مسعود روایت است که خدای تعالی پیش از آفریدن آدم علیه السلام فرشتگان را خبر داده بود که من در زمین خلیفه خواهم آفرید ...
... در زمین فساد کنند و خون ناحق ریزند چون قول شنیدند قَالُوا گفتند از روی تعجب ... علم و حکمت در آفریدن او ... أَتَجْعَلُ فِيهَا
آیا می آفرینی در زمین مَن يُفْسِدُ فِيهَا کسی را که فساد کند ... وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ و بریزد خونهای ...
... وَنَحْنُ و حال آنکه ما نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ تسبیح میکنیم ... بحمد و ثنای تو ...
... وَنُقَدِّسُ لَكَ ... پاکی ... تو ...
... قَالَ گفت حق تعالی در جواب ملائکه إِنِّي أَعْلَمُ بدرستی که من میدانم ...
مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه شما نمیدانید ...
... انبیا و ائمه هدی و ... اولیا از صلب ادم ... از امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که فرشتگان
... که خلیفه زمین ... و گفتند ...
... در جواب این سوال إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ را شنیدند ...
... از سوال ... منفعل شدند و پناه ... الهی اوردند و باستغفار مشغول ...

قدم ... در زمین ... از بهشت بزمین امد خطاب باو رسید که ای ادم در زمین خانه بنا کن ...
و گناه ... اولاد ... استغفار ... فرشتگان ...
اورده اند ... و باستغفار مشغول ... و چون خانه را تمام کرد ...
... مشغول ... حق تعالی خطاب کرد بفرشتگان ...
... آفریدن ادم ... بعد از ... اجزای مختلف زمین
خاک را بر داشت ... چهل روز ... باران ...
... چهل روز بران خاک ...
... صورت ... بعد ازان ... روح ... گندم گون بود ...
... ادم نام ... وَعَلَّمَ آدَمَ و در اموخت ادم را ...
الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا همه نامهای مخلوقات را ... از ابن عباس و مجاهد و سعید بن جبیر و اکثر متاخرین روایت است که حق تعالی تعلیم ادم
کرد نامهای موجودات ... و جمیع ... خواص ...
... دین و دنیا ثُمَّ عَرَضَهُمْ بعد ازان عرض نمود ... عَلَى الْمَلَائِكَةِ بر فرشتگان فَقَالَ پس گفت
ای فرشتگان أَنبِئُونِي خبر دهید مرا بِأَسْمَاءِ هَٰؤُلَاءِ بنامهای اینها ... إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید
راستگویان ... معصوم بودن شما ...
علم نامهای ... خواص ...
... حق تعالی ... فضیلت ادم ... فرشتگان ... منبری ...
... کرسی ... آدم را امر فرمود ...
... نامهای اشیا ...
... قَالُوا گفتند که سُبْحَانَكَ تسبیح میکنیم ...
... لَا عِلْمَ لَنَا هیچ دانشی نیست ما را إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا ...
نامهای اشیا ... إِنَّكَ أَنتَ الْعَلِيمُ بدرستی که تویی ...
الْحَكِيمُ ... علم و حکمت ... منصب خلافت ...
اشیا را ... و چون فرشتگان ... خطاب کرد با دم ... فضیلت و شرف
او بر ملائکه قَالَ فرمود که يَا آدَمُ أَنبِئْهُم ای ادم خبر ده ... بِأَسْمَائِهِمْ بنامهای ایشان ...
... فَلَمَّا أَنبَأَهُم پس آن هنگام که ادم ... بِأَسْمَائِهِمْ ...
... قَالَ گفت خدای تعالی ملائکه را ...
... أَلَمْ أَقُل لَّكُمْ ... إِنِّي أَعْلَمُ ... غَيْبَ السَّمَاوَاتِ ...

... وَالْأَرْضِ ... در زمین ...
... وَأَعْلَمُ
... مَا تُبْدُونَ ... وَمَا كُنتُمْ تَكْتُمُونَ ...
... فضیلت ... ادم ... ملائکه ...
... ادم ... امر کرد ...
... آسمان ...
... سلام ... السلام علیکم و رحمة الله و برکاته ...
جواب ... و علیک السلام و رحمة الله ... خلیفة الله ... ای ادم ...
... فرشتگان ... سجود ادم امر کرد ...
فَلَمَّا یاد کن ای محمد ... وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ مر فرشتگان را ... اسْجُدُوا لِآدَمَ سجده کنید ...
عبادت ... فَسَجَدُوا پس سجده کردند ایشان إِلَّا إِبْلِيسَ مگر شیطان
لعین ... أَبَىٰ سر باز زد از آن سجده وَاسْتَكْبَرَ و تکبر ... وَكَانَ مِنَ
الْكَافِرِينَ و بود ... در علم خدا ...
... ابلیس از جن بود نه از ملائکه ...
معصوم ... كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ ...
... أَن لَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ ... از حضرت ... صلی الله علیه و آله وسلم ...
... سجده ...
... نوح ... کشتی ... ابلیس ...
... گفت ... توبه ...
... سجده ... لعنت ...
... وَقُلْنَا يَا آدَمُ گفتیم ... ای ادم اسْكُنْ
ساکن شو أَنتَ وَزَوْجُكَ تو و جفت تو یعنی حوا الْجَنَّةَ در بهشت ... از ابن عباس و ابن مسعود روایت است که چون ادم در بهشت رفت
... حوا را ... بیافرید ...
... بهشت ...
... وَكُلَا مِنْهَا ...
... رَغَدًا ... حَيْثُ شِئْتُمَا ... وَلَا تَقْرَبَا ...
... هَٰذِهِ الشَّجَرَةَ این درخت ... فَتَكُونَا پس باشید ... مِنَ الظَّالِمِينَ ...

برنفسهای خود یعنی اگر ستمکار خود را از توبه یافتیم کرده باشند و چون بر تبتل و تضرع بر رحمان تعالی ثابت شد که ... محفوظ مند از اول عمر تا آخر عمر پس این
غرض این باشد که یعنی ترک مندوب و ترک اولی است نه نهی و تحریمی که از آن بیاره نباشند زیرا که آن منافات دارد عصمت اورده اند که چون حق تعالی
آدم را بر سریر کرامت نشاند و تاج عزت بر سر او نهاد و جامه بزرگواری در وی پوشانید و غلمان در پیش او در مقام خدمتکاری بنشاند و حوران و رضوان
در بهشت در خدمت او مقرر نمود ابلیس را آن حسد بود و اندیشه کرد که بچه نوع آدم را ازین منصب معزول سازد و چون حق تعالی او را از درخت گندم منع
فرموده ابلیس فرصت یافته در دهن مار شده از وی درخواست نمود که مرا با آدم رسان مار را بدستیاری طاوس او را بهشت برد ابلیس بیامد و پای
آدم و حوا بایستاد و گوید گر او از دهن مار بیرون نیامد بلکه یک طرف دهن او آمده خود را با آدم و حوا نمود و دو فاز گریه کرد ایشان او را نشناختند و با او
گفتند چرا میگریی گفت بجهت موت شما و زوال این نعمت عظیم از شما گفتند علاج آن چه باشد گفت خوردن از درخت خلد که موجب خلود و جاودانی است
و دستاری شما بدرخت گندم کرد گفتند ما را از آن نهی کرده اند چگونه بخوریم گفت این نه از آن درخت است که شما را از آن منع کرده اند و سوگند یاد کرد که من در این
امر نیکخواه شمایم و از رهنمون دولتخواهی شما را باین دلالت میکنم و چون ایشان این گمان نداشتند که کسی بنام خدا سوگند بدروغ بخورد بنابراین فریب
خوردند بسخن ابلیس بخوردن آن درخت مشغول شدند فَأَزَلَّهُمَا پس بلغزانید قدم آدم و حوا را الشَّيْطَانُ ابلیس عَنْهَا
از آن درخت یعنی از جهت آن قدم ایشان را بلغزانید با ایشان را از بهشت دور گردانید فَأَخْرَجَهُمَا پس بیرون کرد ایشان را
نسبت اخراج ایشان از بهشت بشیطان بجهت آنست که او سبب اخراج ایشان شد و اگر در حقیقت حق تعالی آدم و حوا را از بهشت بیرون کرد
مِمَّا كَانَا فِيهِ از آنچه بودند در آن از مرتبه عظیم و انواع نعمت و بدانکه بیرون کردن آدم و حوا را از بهشت بر سبیل عقوبت نبود بلکه بجهت مصلحت
و حکمت بود یعنی حکمت او سبحانه تقاضا میکرد که از بهشت بیرون آیند و بدار تکلیف که دنیاست نقل نمایند و مشقت و بلیه بکشند تا موجب زیادتی درجه
و درجه شود و رتبه او زیاده از آنچه در بهشت بود شود همچنانکه بجهت مصلحت غنی را فقیر میسازد و صحیح را بیمار میگرداند و دیگر حلهای بهشت از وی باز گرفت بجهت آن
بود که از آن بوجه تفضل باو داده بودند از روی استحقاق پس این نیز موجب عقوبت نباشد و نیز هرگاه که بیرون آمدن آدم از بهشت ضروری بود اگر چه
درخت گندم نمیخورد زیرا که او از برای زمین آفریده شده بود تا خلیفه الله باشد در آن بدلیل قوله تعالی اِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً لیکن خروج او از بهشت
اگر بخوردن گندم میشد آسان تر بود چون بعد از خوردن آن واقع شد بر او شاق تر نمود چنانکه آورده اند که چون آدم و حوا گندم تناول کردند تاج
از روی ایشان نهاد فی الحال تاج شرف از سر ایشان دور شد و حلهای بهشت از تن ایشان فرو ریخت و غلمان و حوران و رضوان که در خدمت
ایشان بودند فرار کردند ایشان برهنه و بیکس ماندند و از خجالت بر هنگی در پس درختان بهشت پنهان میشدند عاقبت برگ انجیر خود را پوشیدند
و چون حکم شد که از بهشت بیرون روند آدم دست حوا گرفت و خواست که از بهشت بیرون آید کلمه بسم الله الرحمن الرحیم بر زبان راند جبرئیل گفت
ای آدم کلمه بزرگوار گفتی زمانی باش شاید که حق تعالی ببرکت این نام و شما را ببخشاید خطاب آمد که ای جبرئیل بگذار تا بیرون رود اگر امروز بر دل ایشان
کنم بر یک تن رحمت کرده باشم میخواهم که فردا آدم روی بهشت آید و هزاران هزار عاصی همراه داشته باشد آنگاه بر ایشان رحمت کنم تا وسعت
رحمت من آشکارا گردد پس بجهت این ایشان را از بهشت بیرون کردیم وَقُلْنَا و گفتیم ای آدم و حوا و ابلیس اهْبِطُوا فرو روید از بهشت
بدنیا بَعْضُكُمْ در حالتی که برخی از شما لِبَعْضٍ عَدُوٌّ برخی دیگر را دشمنند چه ابلیس و ذریت او دشمن آدم و ذریت او بند و همچنین عداوت
انبیا بجهت کفران و طغیان است و عداوت انبیا بجهت ایمان و اطاعت وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ و مر شما راست و ذریت شما را در زمین دنیا مُسْتَقَرٌّ
موضع قرار یعنی آرامگاه وَمَتَاعٌ و جای برخورداری و منفعت گرفتن إِلَىٰ حِينٍ تا هنگام رسیدن اجل شما یا تا وقت قیام قیامت آورده اند

کرچون

که چون آدم و حوا بزمین آمدند حکم شد که ای آدم دست از حوا باز دار و هر دو از یکدیگر مفارقت کنید و هر یک بجای دیگر روید پس آدم بر کوه سرندیب
افتاد و حوا بر ساحل دریای جده در موضعی که از آنجا جده گویند و آدم دویست سال بگریست و از سبب جمله است بروایت ابن عباس روایت کرده که هرگاه آدم ترک
مندوب خود را یاد کردی بیهوش شدی و در سجده است چندان باران حسرت از ابر دیده بر زمین بسیار بارید که در رخسار مبارک او دو جوی پدید آمد
شبی آدم علیه السلام از بسیاری رقت بیهوش شد جبرئیل آمده سر او را بر دامن خود گرفت و در واقعه دید که حوا در کنار دریا نشسته میگرید و میگوید ای
مونس من رحم و یاری چگونه بایار بهشتی ... بیداری یا در خواب آدم خواست تا جواب دهد ناگاه بیهوش آمد فغان و زاری در گرفت و جان
از در دیگر شنید که جبرئیل بناله در آمد و مناجات کرد الهی برین در غریب فرو مانده رحم کن خطاب آمد که ای جبرئیل او را بشارت ده که نزدیک رسید
که شب فراق بسر آید و ماه مراد از مشرق امید بر آید و در روایت اهل بیت علیهم السلام آمده که در اکثر کتب مخالفین نیز مذکور است که چون حق تعالی
آدم را بعد از آفریدن باسمان برده و بساق عرش اسمی چند دید از نور بر صورت خود و نام هر یک بر بالای سر او نوشته گفت خداوندا
پیش از من بصورت من خلقی آفریده گفت نه گفت پس اینها کیستند فرمود فرزندان تو و اگر نه عرض من وجود ایشان بودی ترا هرگز نیافریدمی گفت
پس اینها گرامیترین بندگان تو اند گفت آری این اسمها را یاد کیر که در وقت درماندگی بفریاد تو رسند آدم آن نامها را فرا گرفت چنانکه حق تعالی از آن
خبر میدهد فَتَلَقَّىٰ آدَمُ پس فرا پیش آمد آدم بفرا گرفتن و قبول کردن مِنْ رَبِّهِ از پروردگار خود كَلِمَاتٍ سخنان با برکت و عظمت را که آن
نامهای آل عبا است و چون وقت قبول توبه رسید جبرئیل گفت ای آدم مگر آن نامهای که بر ساق عرش نوشته دیدی فراموش کردی چون این
بشنید دست بر داشت و متوجه قاضی الحاجات شد و گفت بار خدایا بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین که توبه مرا قبول کن فَتَابَ
عَلَيْهِ باز گشت حق تعالی برو بقبول توبه داد و او را و توبه او را بپذیرفت إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ بدرستی که خدای تعالی بسیار رجوع کننده است بقبول توبه الرَّحِيمُ
بسیار بخشاینده مهربان بر بندگان و حسن و قتاده و عکرمه و سعید بن جبیر گفته اند که آن کلمات اینست رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا
لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ و اصح آنست که حق تعالی ببرکت شفاعت جستن آدم بآل عبا قبول توبه او فرمود و مغازلی شافعی که از اکابر اهل سنت است
و ابو عمرو بن مقدام که از علمای ایشان است از ابن عباس نقل کرده که پیغمبر صلوات الله علیه و آله فرمود که آدم بنام من و علی و فاطمه و حسن و حسین با شفیع
خود ساخت حق تعالی توبه او را قبول فرمود بدانکه توبه انبیا و ائمه هدی علیهم السلام عبارتست از عزم بر عدم ترک مندوب و پشیمان شدن از ترک اولی
و توبه غیر ایشان عزم است بر ترک فعل حرام و پشیمان شدن از کفر یا معصیت و چون وسوسه شیطان بسبب زیادتی مشقت است در ادای طاعت
و آن موجب بسیاری ثواب است بر عبادت از بجهت حق تعالی ابلیس نیز با آدم و حوا بزمین فرستاد چنانکه فرمود که قُلْنَا اهْبِطُوا و گفتیم با که فرود روید
مِنْهَا از بهشت یا از طبقات آسمان جَمِيعًا همه شما بزمین فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ و اگر بیاید بشما خطاب با آدم و حوا است و ذریت ایشان که در صلب
ایشان بودند یعنی ای مردمان اگر بیاید بشما مِنِّي از جانب من هُدًى دلالتی و بیانی که بفرستادن پیغمبر است و کتابها فَمَنْ تَبِعَ پس کسی که پیروی کند
هُدَايَ دلالت و بیان مرا که پیغمبران و کتابهاست فَلَا خَوْفٌ پس هیچ ترسی نیست عَلَيْهِمْ بر ایشان از فرود آمدن عقوبت و عذاب در دنیا
و آخرت وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نه ایشان اندوهناک شوند از فوت آنچه مطلوب و مقصود در دنیا و آخرت ایشانست زیرا که بهمه مراد است خود
خواهند رسید در هر دو سرا و ثواب کردار خود بوجه کمال خواهند یافت و بعد از ذکر اهل ایمان و بیان ثواب ایشان درباره کفار میفرماید که وَالَّذِينَ
كَفَرُوا و کسانی که کافر شدند و پوشانیدند حق را وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و بدروغ نسبت داشتند دلیلهای وحدانیت مرا و تکذیب کردند فرستادگان
و کتابهای مرا أُولَٰئِكَ آن گروه أَصْحَابُ النَّارِ اهل آتش دوزخند هُمْ فِيهَا ایشان در آن آتش خَالِدُونَ جاویدمانندگان

یَا بَنِي إِسْرَائِيلَ

بعد از آن خطاب بیهودان کرده امر میکند ایشان را بیاد کردن نعمتی که او سبحانه بفضل خود بایشان ارزانی داشته و بوفا کردن بعهدهای او سبحانه که آن بر دیگران حجت
و تعداد کردن معجزات خاتم الانبیا و بکتابی که باو نازل شده تا بان ایمان آورند پس میفرماید یَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ای فرزندان یعقوب مراد بهود است
چه همه ایشان از نسل یعقوب اند اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ یاد کنید نعمتهای مرا الَّتِي آن نعمتها که بمحض فضل و کرم خود أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ انعام کردم بر شما و مراد
بیاد کردن نعمت شکر کردنست در آن و شکرگذاری آن و آن نعمت صحت بدنست و بسیاری اموال و فرزندان و امنیت و جمعیت و گویند مراد از نعمت
که خدای تعالی بپدران ایشان داده بود که آن نجات انبیا بود از فرعون و غرق کردن و حفظ کردن انعام از گوساله پرستیدن بعد از توبه کردن و یا مراد نعمت
دریافتن زمان خاتم الانبیاست صلی الله علیه و آله و سلم یعنی شکر خدای تعالی بجا آرید که بایشان فرستاد و یا نعمت وجود با بود حضرت رسول صلی الله
علیه و آله و سلم وَأَوْفُوا بِعَهْدِي و وفا کنید بعهد من که من در شان پیغمبر آخر الزمان با شما بسته ام در تورات چه حق تعالی آنحضرت را به بنی اسرائیل وعده کرده
یعنی وفا کنید بایمان آوردن بو حدانیت من و تصدیق کنید محمد صلوات الله علیه و آله و سلم أُوفِ بِعَهْدِكُمْ تا وفا کنم بعهد شما و نیکویی ثواب دادن و یاد داشتن
داری آن کردن وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ و از من بترسید در شکستن این عهد و وفا کردن بآن وَآمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ و بگروید بآنچه فرو فرستاده ام از قرآن
مُصَدِّقًا در حالتی که آن قرآن تصدیق کننده است لِمَا مَعَكُمْ مر آنچیز را که با شماست یعنی توریت مراد است که موافق آنست در توحید و وعده و وعید و نعمت
رسول صلی الله علیه و آله و سلم و قصص پیشینیان و امر بعبادت و عدل در میان بندگان و نهی از معصیت و فحش وَلَا تَكُونُوا باید که نباشید أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ
اول گروه ناگرویده بقرآن یعنی واجب است بر شما که اول کسی بوده باشید که ایمان آورده بآن زیرا که شما نظر در معجزات آن میکنید و علم بشان آن دارید و پیش از نزول
آن مرده آن را مژده میدادید و بنزول آن وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي و بدل مکنید آیتهای کتاب من که توریت است ثَمَنًا قَلِيلًا بهای اندک را مراد علمای یهود اند
چون کعب اشرف و امثال او که بعید و تحفه از یهود میگرفتند و آیات توریة را میگردانیدند و صفت پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم که در آنجا بود متغیر میساختند
از ابو جعفر صلوات الله علیه منقولست که مراد علمای بنی اسرائیل اند چون یحیی بن اخطب و کعب بن اشرف که هر سال گندم و جو و میوه از قوم خود میگرفتند و از باب دنیا شان
معه با خذ میکردند ترسیدند که اگر تابع رسول شوند از مرسوم خود محروم مانند بجهت این بکفر خود مصر شده بودند با آنکه میدانستند که حقیقت محمد صلی الله علیه و آله و سلم راحق تعالی
فرموده که آیات کلام مرا بمرسوم و معیشه بدل مکنید وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ و از من بترسید در بدل کردن کتاب باقی بطعام فانی دنیا وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ
و آمیخته مسازید سخن درست و راست را که در توریة و انجیل است از صفات محمد صلی الله علیه و آله و سلم بِالْبَاطِلِ بسخن باطل که اختراع میکنید و بدستیاری خود
در توریة می نویسید تا مشتبه بیکدیگر شده در میان حق و باطل فرق نتوان کرد وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ و میپوشید حق را که صفات مصطفی است صلی الله علیه و آله و سلم
وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ و حال آنکه شما میدانید که این پیغمبر است که در توریة وعده بآن داده شده است و بعد از منع ایشان از این عمل قبیح ایشان را بار کان اسلام
امر میفرمود وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و بپای دارید نماز اهل اسلام را بتوجه که ایشان میکنند وَآتُوا الزَّكَاةَ و بدهید زکوه مال را بطریق مسلمانان وَارْكَعُوا
مَعَ الرَّاكِعِينَ و رکوع کنید با رکوع کنندگان یعنی با جماعت مسلمانان و تخصیص رکوع بذکر جهت آنست که در نماز یهود آن رکوع نیست پس بسبیل توبیخ
سرزنش میفرماید که أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ آیا امر میکنید مردمان را به نیکوئی وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ و فراموش میکنید یعنی ترک میکنید نفسهای خود را
وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ و حال آنکه شما میخوانید توریة را که در وصف پیغمبر است و وعید بر عناد و ترک نیکوئی و مخالفت قول بعمل أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا
پس عقل خود را کار نمیفرمائید در قبح فعل خود تا باز ایستید از آن آیت در شان بعضی از علمای یهود مدینه است که یاران خود را ترغیب میکردند باسلام و انقیاد
و احکام شرع محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که در شب معراج جمعی را دیدم که لبهای ایشان را بمقراضهای آتشین میبریدند گفتم یا جبرئیل که اینها کیستند گفت و اعظانند که در دنیا مردم را بنیکوئی
میفرمودند و خود ترک آن میکردند و چون حق تعالی کفار را از کفر و عناد نهی کرد در عقب آن ایشان را بطاعت امر فرموده میفرماید که وَاسْتَعِينُوا و یاری خواهید بر بازگشتن خود

بالقصه

بالقصه یعنی بشکیبائی کردن بر مشقت ... و بروزه داشتن و نزد ائمه هدی علیهم السلام و بعضی از علمای یهود مروی است که مراد بصبر روزه است که متضمن صبر است بر ترک مشتهیات نفسانی
است یعنی یاری جوئید بر مقاصد و بسوی امور خود بروزه داشتن وَالصَّلَاةِ و نماز گذاردن تا حق تعالی ببرکت این دو رکن اعظم اسلام شما را بمرادات و مطلوبات
دنیا و آخرت رساند وَإِنَّهَا و بدرستی که استعانت بصبر و صلوة لَكَبِيرَةٌ بزرگ و دشوار است الا شما ... بر ایشان که ضمیر انها راجع است بصلوة یعنی نماز
دشوار است بر همه کس إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ مگر بر شکستگان و فروتنان از ترس حق تعالی و آرام یافتگان بطاعت او و انها دشوار است
نقلست که مؤمنان منتظر اند برسیدن ثواب طاعت بمرتبه بلندی که در بهشت مامور ایشانست عبادت بر ایشان دشوار نمینماید ... در صفت
ایشان میفرماید که الَّذِينَ آن مؤمنان ترسکاران که یقین دارند که يَظُنُّونَ توقع دارند یا ظن بمعنی یقین است چه در کلام عرب اطلاق ظن بر یقین بسیار است
یعنی یقین میدانند أَنَّهُمْ آنکه ایشان مُلَاقُو رَبِّهِمْ رسنده کانند بوعده پروردگار خود وَأَنَّهُمْ و آنکه ایشان إِلَيْهِ بسوی رحمت پروردگار خود
و پاداش عبادت خود را رَاجِعُونَ بازگردندگانند بعد از آن بجهت تاکید مبالغه بار دیگر بنی اسرائیل بیاد کردن نعمت امر میفرماید که يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ
ای فرزندان یعقوب اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي یاد کنید نعمتهای مرا که أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ انعام کردم بر شما وَأَنِّي و این نیز یاد کنید که فَضَّلْتُكُمْ
تفضیل کردم آبا و اجداد شما را عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان که در روزگار ایشان بودند و آن در عهد موسی علیه السلام بود و زمانی که بعد از وی بود چه حق تعالی
ایشان را بجهت علم و ایمان و عمل صالح بزرگوار گردانید و بعضی را پیغمبر و پادشاه عادل ساخت و اولاد ایشان تبعیت پدران نکرده بکفر و معصیت مشغول شدند
پس در تهدید میفرماید که وَاتَّقُوا يَوْمًا و بترسید از حساب و عذاب روزی که در آن روز لَا تَجْزِي حق گذاری نکند
یعنی ادای حق گذاری تواند نمود نَفْسٌ هیچ نفس مؤمن عَنْ نَفْسٍ از نفس کافر شَيْئًا اندک چیزی را از حقوق مردمان که
بعد از وی بوده یا کفایت نکند هیچ شخص از هیچ کس چیزی از عذاب را وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا و پذیرفته نشود از آن نفس عَدْلٌ
فدیه که عوض خود بدهد برای کشیدن عذاب و دفع عذاب خود وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ و نه ایشان در آن روز یاری
داده شوند یعنی در دفع عذاب هیچکس نصرت ایشان نده مراد باین آیه کفارند چه نزول آن جهت رد قول ایشان است که میگفتند
پدران ما که انبیا الله اند شفیعان ما باشند در روز جزا و مؤمنان درین حکم داخل نیستند زیرا که بحدیث متواتر ثابت شده که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که ذخیره کرده ام شفاعت خود را از برای اهل کبایر از امت خود و نیز فرموده که در روز قیامت
مراد من شفاعت دهند پس شفاعت کنم و اهل بیت مرا نیز رخصت شفاعت دهند تا امتان گناه کار را شفاعت کنم و نیز آنحضرت فرموده که کمترین
مؤمنان در شفاعت کسی شد که در حق چهل کس از برادران مؤمن خود شفاعت کند و هر یک از ایشان سزاوار دوزخ باشند و نیز بجهت تذکیر نعمت بر بنی اسرائیل
میفرماید که وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ و یاد کنید ای بنی اسرائیل وقتی را که رهانیدیم شما را مراد آبا و اجداد ایشانست لیکن نسبت بفرزندان نهاده زیرا که وصول نعمت
بپدران موجب سرافرازی فرزندانست پس معنی آنست که ای بنی اسرائیل این نوع نعمت را یاد کنید که ما خلاصی دادیم پدران شما را مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ
از متعلقان فرعون يَسُومُونَكُمْ در رنج میرسانیدند و عذاب میکردند شما را سُوءَ الْعَذَابِ سخت ترین و بدترین عذابها پس در بیان
این عذاب میفرماید که يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ میکشتند پسران شما را در طفولیت وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ و باقی میگذاشتند دختران شما را تا نهال
بندگان خود سازند و با ایشان مقاربت کنند و خدمت فرمایند و بعضی مراد بسوی عذاب علمای ... مشقت بوده و بعضی انسان خدمتکاران ایشان ساخته بودند
و بعضی از برای ایشان زراعت میکردند و بعضی دیگر کل کاری خشت کشیدن و بعضی دیگر عمارت و برخی دیگر که صلاحیت خدمت نداشتند جزیه بر ایشان نهاده بودند
و کشتن پسران ایشان آن بود که فرعون خوابی دیده بود که در میان بنی اسرائیل پسری متولد شود و هلاک او و خرابی ملک بر دست او بود و در صحیح آورده اند که فرعون

در خواب دید که آتشی از طرف بیت المقدس شعله زد و همه خانه‌های مصر را بسوخت و بنی اسرائیل را ضرری نرسانید فرعون از این خواب هراسان گشت کهنه را
بخواند و این خواب را با ایشان عرض کرد ایشان گفتند که پسری از بنی اسرائیل متولد شود که هلاک تو بر دست او باشد فرعون قابله را بر زنان حامله ایشان موکل
کرد و امر کرد که هر پسری که متولد شود بکشند وَفِي ذَٰلِكُمْ و در کشتن پسران و خدمت فرمودن دختران شما و امر کردن همه شما را بر کارهای سخت بَلَاءٌ و
محنتی و ابتلایی بود شما را مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما عَظِيمٌ که بزرگ و بی‌نهایت بود آورده اند که فرعون عمران را امین ساخت که بخانه خود در نرود و بحجره خود
بخوابد با زن خلوت نکند و از پسری متولد شود شبی فرعون در کوشک خسپیده بود و عمران نزد او در خواب بود و چون از خواب بیدار شد دید که زن او نزد او
حاضر شده متعجب شد و گفت چگونه اینجا آمدی با آنکه همه درها بسته بود و پاسبانها بر درها نشسته گفت من بخودی خود اینجا نیامده‌ام عمران دانست که این
از جانب حق تعالی است پس بر بالین فرعون با او خلوت کرد و فرشته بفرمان حق تعالی او را آورده بود باز بخانه خود برد و هم حامله شد حق تعالی او را از نظرها
پوشانید تا که موسی علیه السلام متولد شد کاشتکان آمدند تا تفحص کنند مادر موسی از خوف موسی را در تنور نهاد و سر تنور بپوشید و دیگر بگفت خواهر او
که خاله موسی بود از بیخبری هیزم آتش در تنور نهاد تا نان بپزد در وقتی که زبانه آتش از تنور بر هوا میرفت کسان فرعون در رسیدند و همه جا تجسس کردند
موسی را نیافتند و از سر آن خبر یافته بر سر تنور رفتند آتشی عظیم از آن تنور بر می‌آمد و تفحص نکردند فرعون را خبر دادند که غلط بوهم رسانیده اند
فرعون خوشحال گشت و چون مادر موسی بر سر تنور آمد و زبانه آتش در نهاد و افتاد چون در تنور نگریست دید که موسی در تنور با آتش بازی میکند دانست
که در ضمن آن سری هست پس موسی را برگرفت و در خفیه تربیت او میکرد و تتمه این حکایت در مواضع خود مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی بعد از آن نعمت
دیگر یاد ایشان را آورده و میفرماید که وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ و یاد کنید این را که چون شکافتیم جهت شما دریای قلزم را وقتی که از فرعون میگریختید و در یاد [illegible]
و لشکر فرعون از عقب شما آمدند فَأَنْجَيْنَاكُمْ پس رهانیدیم شما را از غرق ایشان وَأَغْرَقْنَا و باب فرو بردیم آلَ فِرْعَوْنَ و کسان او را وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ
و حال آنکه شما می‌نگریستید بدریا که چگونه شکافته میشد یا بفرعونیان نگاه میکردید که چسان غرق میشدند یا بفرود آمدن آب دریا بر سر ایشان و بنعشهای
ایشان که دریا ایشان را بکنار می‌انداخت و تفصیل این حکایت در اثنای آیات مذکور خواهد شد وَإِذْ وَاعَدْنَا مُوسَىٰ و نیز یاد کنید وقتی که وعده دادیم
موسی را برای دادن کتاب توریة أَرْبَعِينَ لَيْلَةً چهل شبانه روز یعنی گفتیم که بعد از انقضای مدت چهل روز که تمامی ذی القعده بود و ده روز
از ذو الحجه توریة بتو دهیم پس موسی بامر خدای تعالی با بعضی از خواص خود متوجه کوه طور شد تا حق تعالی توریة را با او دهد ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ بعد از آن فرا گرفتید
گوساله را بخدایی مِنْ بَعْدِهِ از پس رفتن موسی بطور وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ و شما ستمکاران بودید بجهت شرک و آورده اند که باعث این امر سامری بود چنانکه
در موضع معلوم گردد ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ پس عفو کردیم و در گذرانیدیم از شما بعد از توبه و هلاک نکردیم شما را مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ پس از گوساله پرستیدن شما
لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ شاید شما شکر گویید خدای را نعمت عفو یعنی اراده آنکه شکر نعمت عفو بجای آرید و بعبادت مشغول شوید بعد از آن بیان نعمت دیگر
میکند بر ایشان و میگوید وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى و یاد کنید آنرا که دادیم موسی را الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ کتاب توریة و حجتی و دلیلی جدا کننده میان
حق و باطل و آن معجزات او بود لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ شاید که شما راه درست یابید یعنی اراده این که شما هدایت یابید بتدبر در توریت و تفکر در معجزات
اکثر بر آنند که مراد بکتاب و فرقان توریة است چه توریة هم کتاب است و هم حجتی جدا کننده میان حق و باطل وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ و نیز یاد کنید وقتی را
که گفت موسی بعد از فرا گرفتن توریة و بازگشتن از طور لِقَوْمِهِ مر گروه خود را یعنی آنها که بگوساله پرستیدن مشغول شده بودند يَا قَوْمِ ای گروه من إِنَّكُمْ
ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بدرستی که شما ستم کردید بر نفسهای خود بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ بفرا گرفتن گوساله بخدایی فَتُوبُوا پس بازگردید و [illegible]
از این عمل قبیح و رجوع نمایید إِلَىٰ بَارِئِكُمْ بسوی آفریدگار خود که بریست از نقص و عیب و آفریننده چیزها از تفاوت در خلق [illegible]

من

[illegible] فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ پس بکشید نفسهای خود را یعنی یکدیگر را بکشید که قبول توبه شما موقوف است برین ذَٰلِكُمْ این کشتن خَيْرٌ لَكُمْ
بهتر است مر شما را از زندگانی دنیا عِنْدَ بَارِئِكُمْ نزد آفریدگار شما چه این موجب پاکی شماست از کفر و شرک و سبب رسیدن شما بدرجات عالیه
و ثواب ابدی آورده اند که بعد از این حکم بنی اسرائیل بفرموده موسی غسل میت کردند و کفن پوشیده بصحرا رفتند و [illegible]
[illegible] دوازده هزار مرد که در دین موسی ثابت و راسخ بودند شمشیرها کشیده بیامدند و بقتل ایشان مشغول شدند و حق تعالی ابری [illegible]
پدید آمد تا جهان تاریک شود و شفقت و رحم ایشان را از کشتن خویشان باز ندارد و پس خویشان و اقربا یکدیگر را میکشتند حتی پسر پدر را و پدر پسر را [illegible]
از اول روز تا بغروب آفتاب هفتاد هزار از ایشان را بکشتند بعد از آن هارون را بر ایشان رحم آمده بگریستند و از روی تضرع و زاری بدرگاه
باری بنالیدند که بار خدایا بنی اسرائیل هلاک شدند این بقیه را ببخش حق تعالی اجابت فرموده تاریکی فرو نشست و چون موسی کشتگان را شمرد هفتاد هزار بود [illegible]
بسیار غمگین شد حق تعالی فرمود که ای موسی کشته ایشان را جای در بهشت و کشته شده ایشان شهید و همه را بهشت خواهم برد پس موسی خشنود شده [illegible]
که چون فرمان خدای تعالی را بجای آوردند فَتَابَ عَلَيْكُمْ پس رجوع کرد خدا بشما بمغفرت و قبول توبه إِنَّهُ هُوَ بدرستی که او است نه غیر او التَّوَّابُ بسیار بازگرداننده
بشما بعفو و مغفرت و قبول توبه الرَّحِيمُ بسیار مهربان بر توبه کاران آورده اند که چون بنی اسرائیل بعد از قتل بوحدانیت حق تعالی [illegible] موسی خطاب کرد که بار دیگر
که بمناجات آیی [illegible] از بنی اسرائیل را با خود بیاور تا عذر گناهی که کرده اند در پرستش گوساله بخواهند و بشرف کلام من مشرف شوند موسی هفتاد کس از بزرگان
بنی اسرائیل اختیار کرد و ایشان را همراه بکوه طور برد و موسی چون خواست که مناجات کند حجابی میان او و آن هفتاد کس حایل شد ایشان بیرون حجاب ماندند حق تعالی
با موسی سخن گفت بامر و نهی و وعظ و نصیحت و ایشان ندای شنیدند [illegible] خطاب با ایشان کرد که منم خدایی که جز من خدایی نیست خداوند زمین [illegible] و شما را از زمین مصر
بیرون آوردم [illegible] و چون موسی از مناجات فارغ شد و آن حجاب زایل گشت با ایشان گفت کلام خدا را شنیدید گفتند آواز شنیدیم
اما ندانیم که گوینده آن خدا بود یا شیطان ما خدا را معاینه [illegible] باور نکنیم که کلام خداست [illegible] آتشی از آسمان بیامد و همه را بسوخت کما قال الله تعالی وَإِذْ قُلْتُمْ
و یاد کنید آنرا که گفتند [illegible] بزرگان شما که با موسی بطور رفته بودند يَا مُوسَىٰ لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ ای موسی باور نداریم مر ترا که میگویی این سخن [illegible]
[illegible] حَتَّىٰ نَرَى اللَّهَ تا وقتی که خدا را ببینیم جَهْرَةً دیده ظاهر و آشکارا [illegible] فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ پس فرا گرفت بزرگان
شما را آتشی که از آسمان فرود آمد [illegible] وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ و شما می‌نگریستید یعنی بزرگان شما نگاه میکردند بدان آتش که [illegible]
و گویند [illegible] صاعقه هلاک شدند [illegible] یک شبانه روز [illegible] افتاده بودند و موسی بیهوش شده و چون با خود آمد [illegible]
میگفت بار خدایا بنی اسرائیل را چگویم [illegible] ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ پس برانگیختیم و زنده کردانیدیم
شما را مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ از پس مردن شما [illegible] لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ تا باشد که شما سپاس داری کنید [illegible]
نعمت است تا بعد از زنده کردن بعبادت مشغول شوید [illegible] موسی بنی اسرائیل را گفت که به بیت المقدس روید و با جباران [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وَظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ [illegible]

[illegible] بر شما ابر را تا از حرارت آفتاب [illegible] وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ و فرو فرستادیم بر شما در آن بیابان [illegible]
[illegible] وَالسَّلْوَىٰ [illegible]
[illegible]
مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ از پاکیزه‌های آنچه روزی شما کردیم [illegible]
ظَلَمُونَا و ستم نکردند بر ما [illegible] وَلَٰكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ بر نفسهای خود ستم [illegible]
[illegible]
که در آن بیابان متحیر و سرگردان بودند [illegible] وَإِذْ قُلْنَا و یاد آرید که چون گفتیم شما را ادْخُلُوا
هَٰذِهِ الْقَرْيَةَ در آیید درین دیه [illegible] بیت المقدس فَكُلُوا مِنْهَا پس بخورید ازین دیه [illegible] حَيْثُ شِئْتُمْ هر جا که خواهید
[illegible] رَغَدًا [illegible] وَادْخُلُوا الْبَابَ [illegible]
سجده کنندگان [illegible] سُجَّدًا [illegible]
از تو حطه است و این کلمه استغفار ایشان بود [illegible] وَقُولُوا حِطَّةٌ [illegible]
[illegible] نَغْفِرْ لَكُمْ تا بیامرزیم شما را خَطَايَاكُمْ گناهان شما را [illegible]
سجده و دعا وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ و زود باشد که زیاده کنیم ثواب نیکوکاران را فَبَدَّلَ الَّذِينَ پس بدل کردند [illegible] ظَلَمُوا [illegible]
[illegible] قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ بگفتار غیر آنچه گفته شده بود ایشان را یعنی حق تعالی فرموده بود که بگویید
حطه [illegible]
چون ایشان را گفتند که ازین در تنگ در آیید [illegible]
فَأَنْزَلْنَا پس فرو فرستادیم عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا بر آنکه ستم کردند [illegible] رِجْزًا عذابی [illegible] مِنَ السَّمَاءِ از آسمان
بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ بسبب آنچه بودند که بیرون میرفتند از فرمان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ [illegible]
موسی آب [illegible] لِقَوْمِهِ برای گروه خود [illegible] فَقُلْنَا پس گفتیم ما مر او را که ای موسی اضْرِبْ بِعَصَاكَ بزن
بعصای خود که از شعیب علیه السلام بتو رسیده الْحَجَرَ و سنگی معین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
پس شکافته شد از آن سنگ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا دوازده چشمه بعدد دوازده سبط بنی اسرائیل قَدْ عَلِمَ بدرستی دانست كُلُّ أُنَاسٍ هر گروهی [illegible]
از دوازده سبط مَشْرَبَهُمْ آبشخور خود را یعنی چشمه معین خود را [illegible] از ابو بکر [illegible] روایت است که آن سنگی [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] دوازده [illegible] کُلُوا وَاشْرَبُوا بخورید و بیاشامید مِنْ رِزْقِ اللَّهِ
از روزی که خدا [illegible] بخورید از من و سلوی و بیاشامید از آب چشمه‌ها وَلَا تَعْثَوْا و از خدا در مگذرید فِي الْأَرْضِ در زمین
مُفْسِدِينَ در حالتی که تباه کاران باشید آورده اند که چون حق تعالی نعمت من و سلوی بر بنی اسرائیل کرامت فرمود ایشان ناسپاسی [illegible] طلب
[illegible] وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ و یاد کنید که چون گفتید ای موسی لَنْ نَصْبِرَ هرگز صبر نتوانیم کرد عَلَىٰ طَعَامٍ
وَاحِدٍ بر طعام یکسان یعنی بر یک طعام که من و سلوی است و اگرچه دو طعام بودند [illegible] فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ پس بخوان
برای ما پروردگار خود را يُخْرِجْ لَنَا تا بیرون آورد و موجود سازد از برای ما مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ از آنچه میرویاند زمین [illegible] مِنْ
[illegible] بَقْلِهَا از تره‌ها و سبزیهای زمین وَقِثَّائِهَا و از خیار [illegible] وَفُومِهَا و از سیر آن وَعَدَسِهَا
وَبَصَلِهَا و از عدس آن و پیاز آن و چون از موسی اینها را درخواستند قَالَ گفت موسی [illegible]
أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي [illegible] هُوَ أَدْنَىٰ [illegible] بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ [illegible]
چون ترنجبین و گوشت مرغ [illegible] اهْبِطُوا مِصْرًا
[illegible] فَإِنَّ لَكُمْ پس بدرستی که [illegible] مَا سَأَلْتُمْ
[illegible] وَضُرِبَتْ [illegible] عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ بر ایشان خواری [illegible] وَالْمَسْكَنَةُ
[illegible] وَبَاءُوا
[illegible] بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ [illegible] ذَٰلِكَ [illegible] بِأَنَّهُمْ بسبب آن بود
که ایشان كَانُوا يَكْفُرُونَ بودند که کافر میشدند بِآيَاتِ اللَّهِ بآیتهای خدای تعالی یعنی بمعجزات که بموسی عطا کرده بود [illegible]
[illegible] وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ و میکشتند پیغمبران را چون زکریا و یحیی و شعیب [illegible]
بِغَيْرِ الْحَقِّ [illegible]
ذَٰلِكَ آن [illegible] بِمَا عَصَوْا بسبب آن بود که عاصی شدند در فرمان خدای وَكَانُوا يَعْتَدُونَ و بودند که
[illegible]
[illegible] ابو هریره از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که یهود [illegible] موسی علیه السلام [illegible]
[illegible] إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی آنانکه از روی نفاق اظهار ایمان کردند
[illegible] وَالَّذِينَ هَادُوا و آنانکه یهود شدند وَالنَّصَارَىٰ و گروه ترسایان وَالصَّابِئِينَ و آنها
[illegible]
[illegible]
[illegible] مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ [illegible]
[illegible] وَالْيَوْمِ الْآخِرِ [illegible]
[illegible] وَعَمِلَ صَالِحًا و کردند کارهای شایسته فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ [illegible] عِنْدَ رَبِّهِمْ [illegible]
وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ [illegible] وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ [illegible]

بعد از آن ذکر بنی اسرائیل از خطاب با ایشان کرده میگوید وَاِذْ اَخَذْنَا و یاد کنید از آنکه فرا گرفتیم از شما مِيثَاقَكُمْ
پیمان شما را بمتابعت موسی و عمل باحکام توریة که از جمله آن این بود که شریک مگیرید بخدا و بهمه پیغمبران و کتابهای ایشان
بگروید و امرهای او را کار بندید و از منهیات او دور شوید وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ و برداشتیم بر زبر شما کوه را تا آن
پیمان را قبول کردید و سبب آنکه بنی اسرائیل بعد از کوههای فلسطین کوه طور کندند بمقدار لشکرگاه ایشان بطول و عرض یک فرسنگ در یک فرسنگ
برکند و بر بالای ... بداشت بمقدار قامت مردی در پیش ایشان آتشی افروخته و در عقب ایشان دریای زخاری پدید آمد و چون ازین گاه(?)
ندیدند بتضرع و زاری بروی در افتادند و نیمه روی بر زمین نهادند و بنیمه دیگر بگوشه چشم بکوه مینگریستند از ترس آنکه مبادا بر سر ایشان فرود آید
و از ینجاست که سجده ایشان در یک نیمه روی است و گفتیم ایشان را در آن حال که خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ فرا گیرید آنچه دادیم شما را
از احکام شرع بِقُوَّةٍ بجد تمام و جهدی قوی که هیچ خللی در آن راه نیابد وَاذْكُرُوا و یاد گیرید و فراموش مکنید و یا به پیوسته یاد کنید
و تفکر نمائید مَا فِيهِ و آنچه در وست از ثواب و عقاب و تامل بمضمون آن کنید لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ تا باشد یعنی باراده آنکه شما بپرهیزید از ناشایستها(?)
که انواع معاصی است ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ پس روی بگردانیدید از وفا بآن عهد مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ از پس فرا گرفتن و قبول کردن آن بر حد تمام فَلَوْلَا
فَضْلُ اللّهِ عَلَيْكُمْ پس اگر نه فضل و بخشایش خدا بودی بر شما وَرَحْمَتُهُ و بخشش او نسبت بشما توفیق دادن شما را بتوبه و بار(?) وجود
محمدی صلی الله علیه و آله که شما را بحق دعوت کرد و راه راست نمود لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ هر آینه میبودید از جمله زیانکاران و تباه کاران
و نیز خطاب با ایشان کرده میفرماید که وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ و بدرستی که بتحقیق دانسته اید الَّذِينَ احوال آنان را که اعْتَدَوْا مِنْكُمْ از حد فرمان
در گذشتند از قوم شما در شهر ایله فِي السَّبْتِ در حکم روز شنبه که منع فرموده بودیم که در آن روز صید ماهی نکنید و از صبح تا شام عبادت کنید
و ایشان در آن روز بحیله ماهی میگرفتند چنانکه در روایت آمده که روز شنبه همه ماهیان دریا در دریا بانبوه جمع میشدند و سر از آب بیرون میکردند ایمن
بودند از آنکه کسی درین روز تعرض بایشان رساند چه مدت متمادی بود که کسی درین روز مزاحم ایشان نمیشد و ایشان از آن دلیر و انستر(?) شده در آنجا جمع
میشدند و چون روز یکشنبه میرسید همه میرفتند و از ایشان کسی اثری نمیدید تا شنبه دیگر این حال بر ایشان شاق آمده آخر حیله کردند بآنکه در برابر آن
دریا حوضها میکندند و آب دریا را در آن میگشادند و روز شنبه آن حوضها پر از ماهی میشد و ایشان در آخر روز آبرا میبستند تا ماهیان بدر نروند
روز یکشنبه آن ماهیان را صید میکردند و میگفتند که ما روز یکشنبه ماهی میگیریم و مخالفت امر خدا نمیکنیم و در آن شهر هفتاد هزار مرد بودند چون
مدتی برین بر آمد مردمان دلیر شده روز شنبه نیز بصید کردن ماهی مشغول شدند و هر چند صلحای ایشان منع کردند از آن باز نمی‌ایستادند و آخر
داود علیه السلام بر ایشان دعا کرده حق تعالی همه را بصورت بوزینه مسخ فرمود کما قال الله فَقُلْنَا لَهُمْ پس گفتیم مر ایشان را كُونُوا قِرَدَةً باشید بصورت بوزینگان
خَاسِئِينَ رانده شدگان و خوار گشتگان فَجَعَلْنَاهَا پس گردانیدیم مسخ و عقوبت ایشان را نَكَالًا عبرتی و اعتباری لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا
مر آنها که در پیش ایشان بودند وَمَا خَلْفَهَا و آنها که بعد از ایشان بباشند چه مسخ شدن مذکور ... در کتب پیشینیان و قصه ایشان مشهور
در میان پیشینیان و یا آنکه مراد ... مردمان بودند که هم عصر ایشان بودند یعنی عبرتی برای مردمان زمان ایشان و برای کسانی که بعد از ایشان بودند
وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ و پندی برای پرهیزکاران از قوم ایشان یا برای هر که پرهیزد از این نوع معصیت وَاِذْ قَالَ مُوسَى و نیز یاد کنید وقتی
که گفت موسی لِقَوْمِهِ مر گروه خود را وقتی که در میان خود کشته یافته بودند عامیل نام را و نمیدانستند که قاتل او کیست(?) اِنَّ اللّهَ يَأْمُرُكُمْ بدرستی که
خدای تعالی میفرماید شما را اَنْ تَذْبَحُوا که بکشید بَقَرَةً گاوی را قَالُوا گفتند بموسی از روی استبعاد اَتَتَّخِذُنَا آیا فرا میگیری ما را هُزُوًا محل استهزا(?)

یعنی ما را مسخره میکنی چه ما از تو میپرسیم که عامیل را که کشته و تو میگوئی گاوی بکشید قَالَ اَعُوذُ بِاللّهِ گفت موسی که پناه میگیرم بخدا اَنْ
اَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ از آنکه باشم از نادانان زیرا که سخریت ... محض نادانیست و چون ایشان ... موسی ... دانستند
قَالُوا ادْعُ لَنَا گفتند بخوان و سؤال کن از برای ما رَبَّكَ پروردگار خود را يُبَيِّنْ لَنَا تا بیان کند برای ما که مَا هِيَ چیست آن
گاو یعنی چه صفت دارد قَالَ گفت موسی اِنَّهُ يَقُولُ بدرستی که میگوید خدا اِنَّهَا بَقَرَةٌ بدرستی که آن گاویست لَا فَارِضٌ نه پیر
و از کار افتاده وَلَا بِكْرٌ و نه در اول جوانی و نارسیده بحد کار بلکه آن گاو عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ وسط است میان پیری و جوانی فَا
فْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ پس بکنید آنچه فرموده میشوید قَالُوا گفتند بار دیگر ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بخوان برای ما پروردگار خود را يُبَيِّنْ
لَنَا تا ظاهر و هویدا سازد برای ما مَا لَوْنُهَا که چیست رنگ آن گاو قَالَ اِنَّهُ يَقُولُ گفت میگوید خدای که اِنَّهَا بَقَرَةٌ بدرستی که آن
گاویست صَفْرَاءُ زرد رنگ فَاقِعٌ لَوْنُهَا در غایت زردی رنگ آن بر وجهی که تَسُرُّ النَّاظِرِينَ شاد کرده اند از رنگ خود نظر کنندگان را
بوی و چون هنوز اشتباه ایشان ... بود از آنجهت باز تکرار سؤال کردند قَالُوا گفتند ادْعُ لَنَا بخوان از برای ما رَبَّكَ پروردگار خود را يُبَيِّنْ لَنَا
تا آشکار گرداند برای ما مَا هِيَ که آن چه گاویست کار کننده است یا در صحرا چرنده و بعد از آن جهت اعتذار تکرار سؤال گفتند که اِنَّ الْبَقَرَ
بدرستی که گاوان تَشَابَهَ عَلَيْنَا مشتبه شده اند بر ما چه میانه سال زرد رنگ بسیارند وَاِنَّا بدرستی که ما اِنْ شَاءَ اللّهُ اگر خواهد خدای ما
لَمُهْتَدُونَ هر آینه از جمله راه یافتگان باشیم بدین گاو و یا بکشنده عامیل از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم منقولست که اگر بنی اسرائیل
انشاء الله نگفتندی هرگز آن گاو را نیافتندی و چون ایشان طلب تبیین آن کردند بر وجهی که مشتبه بغیر آن نشود قَالَ گفت موسی
با ایشان که اِنَّهُ يَقُولُ بدرستی که حق تعالی میفرماید اِنَّهَا بَقَرَةٌ بتخصیص آن گاویست لَا ذَلُولٌ نه رام گشته و نرم شده که بحکم زراعت کنند
تُثِيرُ الْاَرْضَ شیار کند زمین را و بگرداند زمین را وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ و نه آب دهد کشت را بلکه آن مُسَلَّمَةٌ درست بازداشته شده است از همه کارها
و از سر خود چرا میکند لَا شِيَةَ فِيهَا نیست هیچ رنگی که مخالف رنگ زردی باشد در وی بر وجهی که سم و شاخ آن هم زرد است قَالُوا الْآنَ گفتند که اکنون
این مقصود بیان کردی و هر که اشتباه رفع شد جِئْتَ بِالْحَقِّ آوردی راست را یعنی تمام صفت را و باز گفتی از برای ما پس تفحص آن گاو کردند و آنرا در دست جوانی یافتند
پرهیزکار و بغایت صلاحیت مادر پیری داشت و پیوسته بخدمتکاری او مشغول بودی و نام آن گاو مذهبه بود و قیمت سوقی آن سه درهم هر چند بنی اسرائیل در بهای او افزودندی
از فروختن ابا نمیکرد چه مادر او را ازین بیع منع میکرد و او نمیتوانست از فرمان او سر پیچید تا قیمت گاو بجایی رسید که راضی شدند که پوست آن گاو را پر از زر سرخ کنند و باو دهند و ...
با او عرض کرد مادر و یا رخصت داد و از سدی منقولست که وزن آن زر ده مقابل وزن آن گاو بود القصه بجهت میامن پرهیزکاری آن جوان و اطاعت مادر بهای آن گاو بآن قیمت
رسید آنگاه بنی اسرائیل فروخت فَذَبَحُوهَا پس کشتند آن گاو را و نکته دیگر در ذبح این گاو آن بود که تا سرزنش گوساله پرستان بود بآنکه گاوی بچنین بالکه در نهایت
حسن است و غایت جمال و کمال قابل ذبحست پس گاوهای دیگر ... اولی سزاوار کشتن باشند نه پرستیدن وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ و نزدیک نشدند بآنکه بکنند این کار
یعنی نمیخواستند که آن را بکشند و بکشند چه گرانی بهای آن بود تا در آخر چاره دیگر نداشتند از آنکه کشتند پس خطاب بنی اسرائیل کرده میفرماید که وَاِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا و یاد کنید
چون بکشتید نفسی را که آن عامیل بود فَادَّارَأْتُمْ پس خلاف و نزاع کردید در آن مقتول یعنی در کشنده او که کیست و هر یک از شما او را بگردن دیگری انداخت وَاللّهُ مُخْرِجٌ و خدا فِيهَا
بیرون آرنده و ظاهر سازنده است مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ آنچه بودید که پوشیده میداشتید از قتل عامیل فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ پس گفتیم ما که بزنید آن کشته را بِبَعْضِهَا
بپاره از آن گاو که بیخ دم آن بود و یا زبان و یا گوش و چون بوی زدند زنده شد و خون از گردن او میریخت و نام کشندگان خود را بگفت و آن دو برادر بودند
که بواسطه مال او را در صحرا برده بقتل رسانیده بودند و یا برادر مقتول بودند و بهر تقدیر چون نام کشنده خود را بگفت فی الحال بیفتاد و بمرد كَذَلِكَ يُحْيِي اللّهُ

شدند که همچنین يُحْيِي اللّهُ الْمَوْتَى خدای همه مردگان را در روز قیامت وَيُرِيكُمْ و مینماید شما را ای منکران بعث آيَاتِهِ دلیلهای قدرت خود را که زنده کردن
مردگان لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ تا باشد که شما یعنی باراده آنکه شما تعقل کنید و دریابید این را که کسی قدرت دارد بر زنده کردن نفسی چنین بر زنده کردن
همه نفوس قادر خواهد بود و ذکر این قصه دلالت بر صدق نبوت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چه آنحضرت با آنکه ناخوانده بود و بنی اسرائیل از این
قصه تمکن نیست مگر کسی را که کتابهای پیشینیان خوانده باشد پس معلوم میشود آن شد که این بطریق وحی باو رسیده و ایشان بجهت عناد تصدیق او نکردند
پس حق تعالی در عقب این بیان طغیان ایشان میفرماید بر وجه ... ثُمَّ قَسَتْ پس از آن سخت گشت قُلُوبُكُمْ دلهای شما مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ از پس زنده
شدن آن کشته و یا بعد از دیدن شما جمیع معجزات را که مذکور شد فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ پس آن دلهای شما راست مانند سنگ در سختی و درشتی
اَوْ اَشَدُّ قَسْوَةً یا سخت تر است از سنگ از روی غلظت یعنی در سختی و غلظت مثل سنگ است یا زیاده بر آن مراد آنست که هر که حال دلهای
شما را دانسته یا از تشبیه میکند بسنگ یا بآنچه سختی آن زیاده از سنگ باشد پس در بیان غلظت قلوب میفرماید که وَاِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ
و بدرستی بعضی از سنگها لَمَا هر آینه آنچیزیست یعنی آن سنگیست که يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْاَنْهَارُ روان میشود از آن جویهای بزرگ وَاِنَّ مِنْهَا و بعضی
که برای دیگر از آن لَمَا يَهْبِطُ سنگیست که فرود آید از بلندی و بیفتد بر زمین مِنْ خَشْيَةِ اللّهِ از ترس خدای ... سنگ متاثر میشوند ...
امتثال حکم الهی و شکافته میگردند و آب باران روان میشود و بعضی از آن از بالا بپائین می افتد و دلهای شما امثال متاثر نمیگردد از امر خدا و گردن نمی نهند
پس سخت تر باشد از سنگ خاره وَمَا اللّهُ بِغَافِلٍ و نیست خدای بیخبر عَمَّا تَعْمَلُونَ از آنچه میکنید بلکه واقفست بهمه آن و شما را بجهت آن بعذاب
الیم گرفتار خواهد کرد و بعد از آن بجهة قطع طمع کردن از ایمان این نوع یهودان خطاب باهل ایمان میکند و میگوید بوجه انکار که اَفَتَطْمَعُونَ
آیا طمع میدارید اَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ آنکه تصدیق کنند یهودان مر شما را و آنچه میگوئید از دعوت ایشان بدین اسلام وَقَدْ
كَانَ و حال آنکه بودند فَرِيقٌ مِنْهُمْ گروهی از ایشان یعنی از آن هفتاد کس که بواسطه ... يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللّهِ میشنیدند
سخن خدا را در کوه طور ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ پس میگردانیدند آن سخن را مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ پس از آنکه دانسته بودند
و دریافته حقیقت آنرا بدون شبهه و چون بمیان قوم آمدند گفتند شنیدیم سخن حق را در باب امر و نهی شنیدیم و لیکن در آخر
گفت که اینها شما فرموده ام اگر میتوانید بکنید و اگر نتوانید مکنید و از آن باک مدارید وَهُمْ يَعْلَمُونَ و حال آنکه ایشان
میدانستند که افترا میکنند و از ابوجعفر روایت است که مراد جهودان زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم اند که کلام
خدا در توریة بود شنیدند و آنرا تحریف میکردند مثل نعت آنحضرت و آیت رجم و یا بر وفق آن از نزد خود تغییر آن میکردند
آورده اند که روزی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که جهودان بعد ازین در مدینه نباشند چه از آمدن ایشان در مدینه
شر ظاهر میشود پس بعضی از منافقان یهود اول روز در مدینه آمدند که ما مسلمانیم ... در آخر روز باز گشته بیاران خود می پیوستند و حق تعالی
از آن خبر میدهد وَاِذَا لَقُوا و چون ملاقات کنند یهودان الَّذِينَ آمَنُوا آنانکه ایمان آورده اند یعنی اصحاب محمد صلی الله علیه و آله و سلم
قَالُوا آمَنَّا گویند که گرویده ایم مانند شما و تصدیق کرده ایم بآنکه محمد آن رسولیست که در توریة بشارت باو واقع شده وَاِذَا خَلَا بَعْضُهُمْ
و چون خلوت کنند برخی از ایشان اِلَى بَعْضٍ با برخی که کافر بودند قَالُوا گویند آن کافران این منافقان را از روی سرزنش که اَتُحَدِّثُونَهُمْ
آیا خبر میدهید اصحاب محمد را بِمَا فَتَحَ اللّهُ بآنچه گشاده است خدای ابواب آن دانش را عَلَيْكُمْ بر شما در کتاب شما لِيُحَاجُّوكُمْ تا حجت گیرند بر شما بِهِ
بآن عِنْدَ رَبِّكُمْ نزد پروردگار شما یعنی روز قیامت و گویند شما که حق را میدانستید و متابعت نکردید اَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا خرد ندارید که ...

بآنکه در میان نباید نهاد و نقل است که بعضی از یهودان مدینه پیش از بعثت رسول صلی الله علیه و آله و سلم با اصحاب او از بعثت
و صفت آنحضرت که در توریة مذکور بود خبر دادندی و ... ایشان ... منع و نهی ایشان کردند که شما اصحاب را
از صفات محمد خبر میدهید تا ایشان را بر شما حجتی باشد در روز قیامت حق تعالی در جواب ایشان گفت اَوَلَا يَعْلَمُونَ آیا نمیدانند
جهودان اَنَّ اللّهَ يَعْلَمُ آنکه حق تعالی میداند مَا يُسِرُّونَ آنچه پنهان میدارند از کفر وَمَا يُعْلِنُونَ و آنچه آشکار میکنند از ایمان
وَمِنْهُمْ و از ایشان یعنی جهودان جماعتی اند اُمِّيُّونَ نانویسنده و ناخوانده لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ نمیدانند توریة را و نمیشناسند
آنچه در وست مراد عوام الناس ایشانند که علم کتابت و قرائت ندارند تا مطلع شوند باحکام توریة اِلَّا اَمَانِيَّ لیکن میدانند آرزو
های خود را یعنی اعتقاد ایشان اینست که آنچه در توریة است موافق آرزوهای ایشانست و از آنجمله اینست که اعتقاد دارند
بمواعدهای دروغ که از علمای خود میشنیدند که بهشت خاصه ایشان خواهد بود و آبا و اجداد ایشان را شفاعت خواهند کرد وَاِنْ هُمْ
و نیستند ایشان اِلَّا يَظُنُّونَ مگر آنکه گمان میبرند بدون علم و یقین یعنی آنچه میگویند محض گمانست و هیچ علم بآن ندارند بعد از آن در تهدید
تحریف کنندگان آیات توریة میفرماید که فَوَيْلٌ پس عذاب دوزخ و یا حسرت و هلاکت یا چاهی در جهنم است ... لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ
الْكِتَابَ مر آنان راست که مینویسند نوشته تحریف داده بِاَيْدِيهِمْ بدستهای خود یعنی خود مباشر کتابت آن میشوند و بدیگری نمیفرمایند ثُمَّ يَقُولُونَ
پس میگویند هَذَا مِنْ عِنْدِ اللّهِ این نوشته از نزدیک خدایست لِيَشْتَرُوا بِهِ تا بخرند یعنی بدل کنند بدان کلام تحریف داده ثَمَنًا قَلِيلًا
بهای اندک را که متاع فانی دنیاست یعنی علمای یهود بواسطه رشوت گرفتن تغییر صفات رسالت صلی الله علیه و آله و سلم میکردند چه صفت آنحضرت
در توریة بر این وجه بوده که مردی نیکو روی جعد موی گندم گون سیاه چشم میانه بالا ایشان تغییر آن داده بجای آن نوشتند که پیغمبر آخر الزمان شخصی است
دراز قد ازرق چشم سفید پوست فرو هشته موی و این صفت دجال است و با عوام خود گفتندی که این پیغمبر موعود است فَوَيْلٌ لَهُمْ پس وای
مر ایشان را مِمَّا كَتَبَتْ اَيْدِيهِمْ از آنچه نوشت دستهای ایشان یعنی تحریف کردند وَوَيْلٌ لَهُمْ و دیگر باره وای بر ایشان مِمَّا يَكْسِبُونَ
از آنچیزی که کسب میکنند از رشوت گرفتن و بعد از تهدید ایشان تکذیب قول ایشان میکند بقوله وَقَالُوا و گفتند یهود بزعم باطل خود که لَنْ
تَمَسَّنَا النَّارُ هرگز مس نکند ما را آتش دوزخ و بما نرسد اِلَّا اَيَّامًا مَعْدُودَةً مگر بمقدار روزهای شمرده شده که آن هفت روز است و
یا بمقدار چهل روز عدد روزهای که در آن گوساله پرستیدند قُلْ بگوی ای محمد در جواب ایشان بر سبیل انکار اَتَّخَذْتُمْ آیا فرا گرفته اید عِنْدَ اللّهِ
از نزد خدای عَهْدًا پیمانی که شما را از آنچه میگوئید زیاده عذاب نخواهند کرد و اگر فرض چنین است که شما میگوئید فَلَنْ يُخْلِفَ اللّهُ عَهْدَهُ پس هرگز
خلاف نکند خدا عهد خود را اَمْ تَقُولُونَ یا میگوئید یعنی افترا میکنید عَلَى اللّهِ بر خدای تعالی مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه نمیدانید بَلَى نه چنان است که ایشان
میگویند که مس آتش ایشان را در زمانی اندک باشد بلکه مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً هر کس کسب کند خصلت بد را که آن شرکست وَاَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ
و فرا گیرد او را گناه او یعنی گناه او شامل احوال او شود فَاُولَئِكَ پس آن گروه اَصْحَابُ النَّارِ اهل دوزخند هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ایشان در آتش جاوید
مانند ... بعد از آن در شأن اهل ایمان میفرماید که وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویده اند بخدا و رسول وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند کارهای نیکو
پسندیده اُولَئِكَ اَصْحَابُ الْجَنَّةِ آن گروه اهل بهشتند هُمْ ایشان نه غیر ایشان فِيهَا خَالِدُونَ در بهشت جاوید باشند ... باز سر شروع
بذکر بنی اسرائیل کرده میفرماید که وَاِذْ اَخَذْنَا و یاد کنید چون فرا گرفتیم یعنی در توریة مِيثَاقَ بَنِي اِسْرَائِيلَ عهد و پیمان فرزندان یعقوب که
یهود اند و گفتیم ایشان را که لَا تَعْبُدُونَ اِلَّا اللّهَ آنکه مپرستید مگر خدا را که سزاوار پرستش اوست نه غیر او وَبِالْوَالِدَيْنِ و نیکوئی کنید بپدر(?)

و مادر إِحْسَانًا نیکوی کردنی از شفقت و مرحمت و انفاق و دعای خیر وَذِي الْقُرْبَىٰ و نیکوی کنید بخویشان وَالْيَتَامَىٰ و بیتیمان
یعنی فرزندان بی پدر وَالْمَسَاكِينِ و بدرویشان وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا و بگوئید مردمان را گفتاری نیکو یعنی با خلق بنیکو سلوک کنید
و ایشان را براه رشد و صواب دلالت کنید وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و بپای دارید نماز را بطریقی که در شرع شما مقرر شده وَآتُوا الزَّكَاةَ و بدهید زکوة
بوجهی که مامور شده ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ پس برگشتید بعد از این پیمان و برگشتید از این عهد إِلَّا قَلِيلًا مِنْكُمْ مگر اندکی از شما مراد کسانی بودند که در وقت
که بان مامور بودند قبل از نسخ ملت یهودی التزام مینمودند و کسانی که ایمان آورده اند از ایشان وَأَنْتُمْ مُعْرِضُونَ و حال آنکه شما اعراض
کننده گانید از حکم توریه که در متابعت محمد صلی الله علیه و آله و سلم صادر شده یعنی عادت شما همیشه اعراضست از وفا بمیثاق و اداء عهد وَإِذْ
أَخَذْنَا و نیز یاد کنید وقتی که فرا گرفتیم مِيثَاقَكُمْ پیمان را از اجداد شما و بر ایشان این عهد بستیم که لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ مریزید خونهای
خود یعنی خویشان و هم دینان خود را وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ و بیرون مکنید نفسهای خود را یعنی کسان خود را بظلم و ستم مِنْ دِيَارِكُمْ
از خان و مان خویش ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ پس اقرار کردید و قبول نمودید این عهد را وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ و حال آنکه شما گواهی میدهید یعنی ثُمَّ
أَنْتُمْ هَٰؤُلَاءِ پس شما آن گروهید که پیمان مذکور را شکسته اید با بنوجه که تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ میکشید کسان خود را وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ
و بیرون میکنید گروهی را از خود مِنْ دِيَارِهِمْ از جاها و منزلهای ایشان تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ در حالتی که هم پشت میشوند بر آن قوم و یاری یکدیگر
میدهند در بیرون کردن ایشان بِالْإِثْمِ بزه کاری وَالْعُدْوَانِ و افزون طلبی و بیست که در مدینه دو قبیله بودند از یهود یکی قریظه و
دیگری نضیر که با یکدیگر نفاق کردندی و قبل از هجرت دو قبیله بزرگ بودند یکی اوس و دیگری خزرج بنی قریظه با اوس یک شدند و بنی نضیر با خزرج
اتفاق کردند و هر فرقه از یهود بعادت معاهد خود با ان دیگر قتال کردندی بعد از غلبه در خرابه منازل ایشان کوشیدندی تا آنکه قوم مغلوب [illegible]
جلای وطن کردندی و چون کسی اسیر شدی او را باز خریدی چنانکه میفرماید وَإِنْ يَأْتُوكُمْ أُسَارَىٰ و اگر آیند بشما اسیران بنی اسرائیل که در دست دشمن
افتاده اند تُفَادُوهُمْ باز خرید و با سر دیگر که از دشمن گرفته اید بایشان رد میکنید وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ این سخن است با قبل یعنی قوم خود را از دیار
خودشان بیرون کردید و حال آنکه شان و امر آنست که حرام کرده شده است بر شما بحکم عهد و میثاق إِخْرَاجُهُمْ بیرون کردن ایشان أَفَتُؤْمِنُونَ
آیا میگروید بِبَعْضِ الْكِتَابِ بپاره از احکام کتاب توریه که فدیه اسیرانست وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ و کافر میشوید و تصدیق نمیکنید بعضی دیگر
که آن کشتن و بیرون کردنست از دیار خود فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ پس نیست مکافات آنکس که میکند ذَٰلِكَ این چنین عهد شکستن و نافرمانی مِنْكُمْ
از شما که یهود دید إِلَّا خِزْيٌ مگر خواری و رسوائی فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی این سرا که آن قتل بنی قریظه است و غارت ایشان و بیرون کردن
بنی نضیر از دیار خودشان و وضع جزیه بر ایشان وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ و در روز رستخیز يُرَدُّونَ باز گردانیده شوند از حشر إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ
بسوی سخت ترین عذابی که آتش دوزخ است وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ و خدای تعالی غافل نیست عَمَّا تَعْمَلُونَ از آنچه میکنید یهودان از شکستن عهد و غیر آن
از سایر معاصی أُولَٰئِكَ آن شکننده گان عهد الَّذِينَ آنانند که اشْتَرَوُا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا خریدند و بدل کردند زندگانی محقر دنیا
بِالْآخِرَةِ بنعمت جاودانی سرای دیگر فَلَا يُخَفَّفُ پس سبک کرده نشود عَنْهُمُ از ایشان الْعَذَابُ مطلق عذاب نه در دنیا بکم کردن جزیه
و نه در آخرت بنقص عذاب وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ و نباشند ایشان که یاری داده شوند در دنیا بدفع اهانت و بلیات از ایشان
و در عقبی برفع عقوبات و بعد از ان ذکر نعمت کتاب توریه و ارسال پیغمبران بنی اسرائیل و بیان کفر ایشان و تکذیب در مقابل آن میگوید
که وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى و بدرستی که ما عطا کردیم موسی را الْكِتَابَ توریه که در بیان احکام شریعت ایشان بود وَقَفَّيْنَا و از پی در آوردیم

من

مِنْ بَعْدِهِ از پس موسی بِالرُّسُلِ فرستادگان چون یوشع و اشموئیل و شمعون و داود و سلیمان و شعیا و ارمیا و عزیر و حزقیل و الیاس و یونس و زکریا
و یحیی علیهم السلام وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ و دادیم عیسی را که پسر مریم بود الْبَيِّنَاتِ نشانهای روشن و معجزات هویدا که مصدق نبوت او بودند
چون زنده کردن مردگان و شفا دادن کور مادر زاده و مبروص و سایر بیماران و خبر دادن از غیب و انجیل که مبین حلال و حرام و حق و باطل است وَ
أَيَّدْنَاهُ و با قوت گردانیدیم او را بِرُوحِ الْقُدُسِ بروح پاکیزه و مراد جبرئیل است که هر وقت همنشین عیسی بود یا روح عیسی که بصفت طهارت
آراسته بود یا باسم اعظم که ببرکت آن مرده زنده کردی و یا انجیل که تازگی دل و زندگی جان از آن یافتندی أَفَكُلَّمَا آیا هرگاه که جَاءَكُمْ
رَسُولٌ آمد بشما فرستاده بِمَا لَا تَهْوَىٰ بآنچه دوست نمیدارد أَنْفُسُكُمْ نفسهای شما و مخالف موافق مدعای نفس و هوای شماست اسْتَكْبَرْتُمْ
سرکشی کردید یا بانکه [illegible] فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ پس گروهی را از ایشان بدروغ داشتند چون محمد و عیسی وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ
و گروهی را میکشتید چون زکریا و یحیی علیهما السلام وَقَالُوا و گفتند یهودان که قُلُوبُنَا غُلْفٌ دلهای ما در غلافست یعنی خدای ما را در زیر پرده آفریده و بجهت
این مانع هرچه برما میخوانی و دعای آوری در نمی یابیم و فهم نمیکنیم حق تعالی رد قول ایشان کرده میفرماید که بَلْ نه چنانست که ایشان میگویند بلکه دلهای ایشان آفریده شده
بر فطرت اسلام [illegible] او را تمکین و قدرت داده است بر قبول حق لَعَنَهُمُ اللَّهُ رانده است خدای ایشانرا از لطف و توفیق خود و خذلان ایشان کرده
و اگذاشته بِكُفْرِهِمْ بسبب ناگرویدن ایشان از روی عناد و لجاج و انکار با وجود علم ایشان بوجود معجزات ظاهره خاتم پیغمبران که بر [illegible] دلالت میکند
بر صدق نبوت او و این دلیل است بر آنکه کفر فعل بنده است زیرا که اگر فعل خدای بودی سزاوار لعن نشدندی فَقَلِيلًا مَا يُؤْمِنُونَ پس ایمان آوردنی اندک
و ناقص [illegible] ایمان ارند و آن ایمان ایشانست ببعضی از کتاب پیغمبران و اعراض میکنند و منکر شدند یا ایمان می آورند در حالتی که اندک کسند یعنی اندکی
از ایشان ایمان می آرند چون ابن سلام و تابعان او وَلَمَّا جَاءَهُمْ و چون آمد بدیشان كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ نوشته از نزد خدای
یعنی قران مُصَدِّقٌ که تصدیق نماینده است یعنی موافق است لِمَا مَعَهُمْ مر آنچیز را که با ایشانست یعنی توریه در توحید و نبوت و وقوع بعث و نشور
و غیر آن از اصول اسلام ایشان بآن نگرویدند و تصدیق بان نکردند وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ و حال آنکه بودند پیش از فرود آمدن این کتاب که در وقت [illegible]
يَسْتَفْتِحُونَ طلب فتح و نصرت میکردند بدین کتاب و بکسی که این کتاب بر وی فرود آید و بسبب آن بود که هرگاه کفار عرب قصد یهود میکردند و کار بر ایشان تنگ
میشد [illegible] میگفتند که بار خدایا از تو نصرت میخواهیم بحق پیغمبر آخر الزمان که در توریه وصف او مذکور است عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا بر آنانکه کافر شده
از مشرکان عرب و میگفتند که یهود قبل از بعث حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بر مشرکان عرب [illegible]
که نزدیک شده که پیغمبری مبعوث شود و بیان کند که ما بر حقیم و شما بر باطل و تصدیق [illegible] کتاب ما و پیغمبر ما فَلَمَّا جَاءَهُمْ پس آنوقت که آمد بدیشان
مَا عَرَفُوا آنچیزی که شناخته بودند در توریه از حق که آن محمد و قرانست كَفَرُوا بِهِ کافر شدند بآن [illegible] که پیغمبر آخر الزمان از نسل ایشان باشد
بجهت حسد و عناد و جحود ورزیدند و کافر شدند و یا بسبب فوت ریاست از ایشان [illegible] فَلَعْنَةُ اللَّهِ پس لعنت خدای و دوری از رحمت او
عَلَى الْكَافِرِينَ بر ناگرویدگانست که بعلم خود کار نکردند و عناد و جحود ورزیدند [illegible] بیان مذمت ایشان بر اختیار کردن دنیا بر دین میفرماید که
بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ بد است آنچیزی که فروختند و بدل کردند حظ نفسهای خود را أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ آنکه کافر میشوند بآنچه فرو فرستاده
خدای از حق که قرآنست یعنی کفر را بر هلاک نفس خود اختیار کنند بَغْيًا از جهت طلب چیزی که شایسته آن نیستند و آن حسد است یعنی کافر شدند بآن
بجهت حسد بردن أَنْ يُنَزِّلَ اللَّهُ بر آنکه فرو میفرستد خدای مِنْ فَضْلِهِ از بخشش خود که آن کتابست [illegible] عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ
بر آنکس که خواهد از بندگان خود که سزاوار این باشد که او را برای پیغمبری برگزیند یعنی محمد صلی الله علیه و آله و سلم فَبَاءُوا بِغَضَبٍ پس بازگشتند بخشمی از خدای عَلَىٰ غَضَبٍ

بالای خشمی دیگر یکی بجهت کفر و دیگری بجهت حسد بر بهترین موجودات که محمد است صلی الله علیه و آله و سلم یا اول بجهت انکار عیسی و انجیل و دویم بجهت انکار
محمد صلی الله علیه و آله و سلم و قرآن و تواند بود که تکرار بجهت تاکید باشد وَلِلْكَافِرِينَ و مر کافران راست عَذَابٌ مُهِينٌ عذابی خوار کننده
و رسوا سازنده وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ و چون گفته شد مر یهود را که آمِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ ایمان آرید بآنچه فرو فرستاده است خدای از انجیل
و قرآن و سایر کتابهای آسمانی قَالُوا نُؤْمِنُ گویند میگرویم بِمَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا بآنچه فرو فرستاده شده است بر ما یعنی توریه وَيَكْفُرُونَ بِمَا
وَرَاءَهُ در حالتی که کافر میشوند بآنچیزی که غیر کتاب ایشانست وَهُوَ الْحَقُّ و آنچیز غیر قرآن درست و راست و از نزد حق تعالی نازل شده مُصَدِّقًا
در حالتی که تصدیق کننده است و موافق لِمَا مَعَهُمْ مر آن کتابرا که با ایشانست یعنی توریه بعد از آن بر قول ایشان اعتراض کرده میفرماید
قُلْ بگو ای محمد در جواب ایشان که میگویند بتوریه ایمان داریم فَلِمَ تَقْتُلُونَ پس چرا میکشتید أَنْبِيَاءَ اللَّهِ پیغمبران خدایرا
مِنْ قَبْلُ پیش ازین إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر بوده اید گرویدگان بتوریه [illegible] یهودان زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
[illegible] که آن فعل پدران ایشان بوده و ایشان بدان راضی بوده اند و در صدد قتل آنحضرت در می آمدند وَلَقَدْ
جَاءَكُمْ مُوسَىٰ و بدرستی که آمد بشما موسی بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزهای روشن مراد نه معجزه است که در آیت وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ
تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ مذکور است ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ پس فرا گرفتید گوساله را بخدائی مِنْ بَعْدِهِ از بعد رفتن موسی بطور وَ
أَنْتُمْ ظَالِمُونَ و شما بیدادگران و ستمکاران بودید [illegible] گوساله پرستیدن و باور نداشتن معجزات او
وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ و یاد کنید چون فرا گرفتیم عهد و پیمان شما را وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ و بر داشتیم بر زبر شما
کوهی را که منسوب بود بطور بن اسمعیل از کوههای فلسطین که آن شهریست از شهرهای شام و گفتیم شما را که خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ
فرا گیرید آنچه بشما دادیم از توریه بِقُوَّةٍ بنیروی درست و جدی تمام وَاسْمَعُوا و بشنوید یعنی فرمان برید احکام آنرا قَالُوا
گفتند شنیدیم گفتار ترا بگوش وَعَصَيْنَا و نافرمانی کردیم بدل امر ترا وَأُشْرِبُوا و خورانیده شد یعنی سامری در آورد
فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ در دلهای ایشان دوستی گوساله را بروجهی که آن دوستی در دلهای ایشان در آمده و راسخ شده
اثر او کرفت بِكُفْرِهِمْ بسبب ناگرویدن و جحود و انکار و عناد ایشان بجهت آنکه خدا را جسم میدانستند و جسمی زیباتر از
گوساله زرین ندیده بودند پس دوستی آن در دل ایشان رسوخ یافته قُلْ بگو ای محمد بایشان که بِئْسَمَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ بد چیزیست که فرماید
بآن إِيمَانُكُمْ ایمان شما بتوریه که آن کفر است بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم و قرآن إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید گرویدگان
[illegible] عدم ایمان ایشانست بتوریه یعنی اگر گرویده باشید بتوریه شما را باین قبیح امر نمیکرد و چون [illegible]
شد [illegible] بتوریه ایمان ندارند و ایشان با وجود این قبایح دعوی میکردند که بهشت جز ما را نخواهد بود [illegible]
در جواب دعوی ایشان که إِنْ كَانَتْ لَكُمُ الدَّارُ الْآخِرَةُ اگر هست بزعم شما که مر شماراست [illegible]
عِنْدَ اللَّهِ نزد خدا خَالِصَةً در حالتی که خاصه است مر شما را یعنی خاصه شماست مِنْ دُونِ النَّاسِ بجز از دیگر مردمان فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ
پس آرزو کنید مرگ را إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان در آنکه بهشت خاصه شماست زیرا که هر که متیقن است که
بهشت جای اوست [illegible] خلاص شده [illegible] موضع استراحت
و انواع لذاتست وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا و آرزو نکنند یهود آن مرگ را هرگز بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ بسبب آنچه پیش فرستاده

دستهای

دستهای ایشان از موجبات دوزخ چون قتل انبیا و کتمان نعت حضرت رسالت صلوات الله علیه و آله و انکار آنحضرت
با وجود علم ایشان بحقیقت او وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ و خدای داناست بستمکاران [illegible]
بانکه یهودان ستمکارانند و دروغگو در آنچه دعوی میکنند وَلَتَجِدَنَّهُمْ و هر آینه تو می یابی جهودان را أَحْرَصَ النَّاسِ
که حریص ترین مردمانند عَلَىٰ حَيَاةٍ بر زندگانی دنیا وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا و از آنکسانی که شرک آورده اند و ذکر مشرکان بانکه
در ناس داخل بودند بجهت آنست که حرص ایشان بسیار است بر غیر ازین حیات جسمانی و بعث منکرانند و با وجود آنکه حرص بسیار
دارند بر زندگانی دنیا حرص اهل کتاب بیشتر است بر وجهی که يَوَدُّ أَحَدُهُمْ دوست میدارد یکی از ایشان لَوْ يُعَمَّرُ
أَلْفَ سَنَةٍ که کاش عمر داده شود هزار سال وَمَا هُوَ بِمُزَحْزِحِهِ و نیست آنکس دور گردانیده و رهاننده خود مِنَ الْعَذَابِ
از عذاب دوزخ أَنْ يُعَمَّرَ آنکه عمر داده شود یعنی عمر ایشان هر چند که دراز باشد دفع عذاب ایشان نکند بلکه موجب زیادتی عذابست بجهت بسیاری معاصی
در آن وَاللَّهُ بَصِيرٌ و خدای بیناست بِمَا يَعْمَلُونَ بآنچه میکنند یهودان و غیر ایشان و هر آنچه او سزا خواهد رسانید مرویست که بعضی از یهود گفتند
که صاحب محمد جبرئیل است و وی جهودی آورد و پدران ما را از جبرئیل زحمت بسیار رسیده و اکثر بلاها بایشان فرود آورده و هلاک کرده و شهرهای
ایشان را خراب نموده و اگر بجای او میکائیل بودی با محمد ایمان می آوردیم آیت نازل شد که قُلْ بگو ای محمد در جواب ایشان که مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ هر که باشد
دشمن مر جبرئیل را این نام عبرانی و سریانی است و معنی او عبد الله است [illegible] پس هر که دشمن او باشد [illegible] دشمن خدا باشد فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ
پس بدرستی که او فرود آورد قرآنرا عَلَىٰ قَلْبِكَ بر دل تو بِإِذْنِ اللَّهِ بفرمان خدای مُصَدِّقًا در حالتی که قران تصدیق کننده است لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مر آنچه
یعنی کتابهای که پیش از آن نازل شده و حالا با ایشانست چون توریه و زبور و انجیل وَهُدًى و راه نماینده بحق وَبُشْرَىٰ مژده دهنده لِلْمُؤْمِنِينَ مر گرویدگان
به رستگاری از درکات دوزخ و رسیدن بدرجات بهشت پس بجای نیست که دشمن جبرئیل دشمن خدا و ملائکه و رسولانست و از آنجاست که در عقب این میفرماید
که مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ هر که باشد دشمن مر خدا را وَمَلَائِكَتِهِ و فرشتگان او را وَرُسُلِهِ و فرستادگان او را وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ
و دو فرشته مقرب فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای تعالی عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ دشمن است مر کافران را که دشمن ملائکه و پیغمبرانند پس لامحاله یهود از اهل جهنم باشند
که ابن صوریا که اعلم علمای یهود بود گفت ای محمد [illegible] حق تعالی رد قول او کرده فرمود که وَ
لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ و هر آینه فرستادیم بسوی تو آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ آیتهای روشن یعنی قرآن وَمَا يَكْفُرُ بِهَا و کافر نمیشوند بآن إِلَّا الْفَاسِقُونَ
مگر بیرون رفتگان از فرمان که معاندان و سرکشان اهل کفر اند [illegible]
عهد فرا گرفته است که هر گاه پیغمبر آخر الزمان ظاهر شود بوی بگروید و تصدیق او نمائید گفتند [illegible] حق تعالی آیت فرستاد که
أَوَكُلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا همزه بمعنی انکار است یعنی آیا هرگاه عهد کردند عهدی نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ انداختند و شکستند آنرا گروهی
از ایشان بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ بلکه بسیاری از ایشان نمیگروند بتوریه وَلَمَّا جَاءَهُمْ و آن هنگام که آمد بدیشان رَسُولٌ
مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فرستاده از نزد خدای چون عیسی و محمد مُصَدِّقٌ که تصدیق کننده است لِمَا مَعَهُمْ مر آنچیز را که با ایشانست یعنی توریه نَبَذَ
فَرِيقٌ بینداختند گروهی مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ از آنانکه داده شده اند کتاب توریه یعنی علمای ایشان بینداختند كِتَابَ اللَّهِ کتاب
خدایرا که توریه است وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ در پس پشتهای خود زیرا که نگرویدن ایشان برسولی که مصدق توریه است موجب نگرویدن ایشانست بتوریه
رسول تصدیق بآن کرده و شکستن عهد [illegible] از وجوب ایمان برسولانی که معجزات ظاهر باشند كَأَنَّهُمْ گویا آن عهد شکنان که علمای یهودند

لا یعلمون نمیدانند که آن کلام خداست و محمد رسول بر حق است یعنی ایشان یقین میدانند حقیقت آن را لیکن محض عناد و تمرد تجاهل میکنند و فرا خیمانید که میدانند آورده اند که دیوان در عهد سلیمان شعبده ها را با کهانت ضم کرده نوشته و آن را در میان عوام الناس شایع ساخته و سلیمان بر آن مطلع شده انکار نمود و تا آن نوشتها را آورد و نیز در صندوقی نهاد و قفل بر آن زده در زیر تخت خود پنهان کرد و بعد از آنکه وفات کرد دیوان آن را از زیر تخت وی بیرون آورده چنان بمردم نمودند که سلیمان بان سحرها و شعبدها پادشاهی میکرد و بجهة آن یهودان سلیمان را بسحر نسبت میدادند حق تعالی تکذیب ایشان فرمود که واتبعوا و پیروی کردند جهودان ما تتلوا الشیاطین آنچه را که میخواندند دیوان علی ملک سلیمان بر عهد پادشاهی سلیمان و گویند علی بمعنی فی است یعنی در عهد پادشاهی سلیمان وما کفر سلیمان و هرگز کافر نشد سلیمان یعنی جادو نکرد و سحر نکرد بجهة دلالت بر آنکه سحر با وجه استعمال کفر است و هر که پیغمبر شد البته از آن معصوم خواهد بود ولکن الشیاطین ولیکن دیوان در زمان او کفروا کافر شدند بسبب ساحری یعلمون الناس السحر در حالتی که می آموزانیدند مردم را جادوی تا ایشان را بگمراهی انداخته کافر سازند وما انزل و دیگر یهود پیروی کردند آنچیزی را که فرو فرستاده شده بود از جادوی علی الملکین بر دو فرشته ببابل در شهر بابل که شهریست از شهرهای کوفه و گویند کوه دماوند است هاروت وماروت نام آن دو فرشته است و سبب آن بود که در زمان ادریس پیغمبر سحر در میان مردمان فاش شده بان عمل میکردند و انواع فسق و فجور بجهة آن بظهور رسیده و همچنان مستمر بود تا آنکه بعد از زمان نوح علیه السلام همه مردمان بساحری مشغول شده ترک دین اسلام کردند حق تعالی این دو فرشته را فرستاد بصورت آدمی تا ایشان را از آن نهی کردند و از عقوبت و سزای آن خبر رسانیدند و حقیقت سحر را با ایشان تعلیم کردند تا بطلان آن را دانسته از آن اجتناب نمایند و این مثل آنست که شخصی را بر حقیقت زهر هلاهل مطلع سازند تا از آن احتراز کند وما یعلمان و تعلیم نمیدادند این دو فرشته من احد هیچ یکی از مردمان را حتی یقولا تا آنکه بر طریق نصیحت و موعظه میگفتند او را پیش از آموزانیدن که انما نحن فتنة جز این نیست که ما از برای خلق از خدا تا ظاهر شود که تعلیم گیرنده آن بان عمل خواهد کرد یا آنکه علم بطلان آن حاصل کرده از عمل کردن بان احتراز خواهد کرد و بر ایمان خود ثابت خواهد بود فلا تکفر پس کافر مشو تو باعتقاد کردن آنکه عمل سحر گناهی نیست و در روایت آمده که بسبب تعلیم سحر این دو فرشته بمردمان آن بود که در آن زمان ساحران دعوی پیغمبری میکردند پس حق تعالی آن دو فرشته را امر کرد تا تعلیم کنند جماعتی از زیرکان روزگار تا بکیفیت سحر و حقیقت آن مطلع شده معارض آن مدعیان نبوت گردند و بمردمان ظاهر گردانند که ساحران در دعوی نبوت کاذب شده اند هر چه بمردمان مینمایند سحر است معجزه نیست بجهة این سحر را باین دو فرشته نسبت میکردند فیتعلمون منهما پس می آموختند از ایشان ما یفرقون به آنچیزی را یعنی سحری را که جدایی افکنند یعنی توانند که تفریق کنند بسبب آن بین المرء وزوجه میان مرد و زن او اما عمل کردن بان ازیشان منع میکردند وما هم ونیستند ساحران بضارین به ضرر رساننده بسبب سحر من احد هیچ کس الا باذن الله مگر بعلم خدای یعنی هیچ سحر نکنند و بان ضرر نرسانند مگر که علم خدای بان تعلق گرفته مراد است که حق تعالی آنرا میداند و ایشان را بسزا و جزا میرساند و گویند مراد باذن تخلیه است یعنی بسحر ضرر نتوانند رسانید مگر بوا گذاشتن خدای مر ایشان را بدان کار و منع نکردن او ایشان را بجبر و قهر و اگر خواهد منع ایشان تواند کرد بجبر لیکن اکراه و اجبار مانع تکلیف است و این قول از صادق علیه السلام مرویست و گفته که اذن بمعنی قضا و قدر است یعنی هر که مستحق ضرر و ... آن سحر بوی رسد و اگر نه نرسد ویتعلمون و می آموختند ما یضرهم آنچیزی را که زیان رساند ایشان را اگر بان عمل کنند ولا ینفعهم و سود ندهد ایشان را زیرا که مجرد علم فایده بران مترتب نشود ولقد علموا و هر آینه دانسته اند یهودان لمن اشتراه و هر که سحر را یعنی بدل کند از دین حق با آنچه که بیاموزد بان عمل کند ما له فی الآخرة نباشد او را در آن سرای من خلاق هیچ بهره نیکویی و گویند مراد از خلاق خلاص است یعنی در آخرت او را خلاص نباشد از عذاب ولبئس ما شروا و هر آینه بد چیزیست که فروختند یعنی بدل کردند به انفسهم یعنی حظ نفس خود را بدان بفروختند لو کانوا

یعلمون اگر دانستندی تفکر کنندی در آن و با علم باشندی و هیچ فایده باز دانند حقیقت آنچه تابع آنست از انواع عذاب یعنی چون بان عمل کردند آنچه دانستند گویا علم بان نداشته ولو انهم آمنوا و اگر این جهودان گرویدندی بمحمد صلی الله علیه وآله وسلم و قرآن واتقوا و پرهیز کردندی از سحر کردن یهودی و سایر معاصی لمثوبة هر آینه پاداش آن بهشت من عند الله از نزد خدای خیر بهتر است از رشوت باز پوشیدن نعت محمد صلی الله علیه وآله وسلم لو کانوا یعلمون اگر بودندی که بدانستندی که ثواب خدای بهتر است و مراد بجهال ایشان بان ترک تدبر است در آن و یا بجهة ترک عمل یعنی چون عمل بان نمیکنند پس گویا علم بان ندارند و چون حق تعالی یهود را از سحر نهی کرد در عقب آن نهی مؤمنان میکند از گفتار راعنا میگویند یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید لا تقولوا راعنا مگویید لفظ راعنا در وقت سخن کردن با محمد که یهود گفتار شما را دوست او ساخته با آنحضرت کلمه میگویند و قصد دشنام فاحش میکنند و مؤمنان این کلمه را بمعنی میگفتند که مراعات کن ما را و ملاحظه احوال ما کن و تانی فرما در آنچه بر ما میخوانی از آیات قرآنی از آنکه بفهمیم و یهود استماع این لفظ کرده آنحضرت را بان خطاب میکردند و مراد ایشان بان نسبت رعونت و حمق بود باو پس حق تعالی مؤمنان را از آن نهی کرده امر نمود ایشان را بکلمه که همان فایده دهد و قابلیت آن نداشته باشد که یهود بان قصد دشنام کنند و فرمود که وقولوا انظرنا و بگویید بجای آن کلمه انظرنا که معنی آن اینست که بنگر بسوی ما و ملاحظه حال ما کن و یا مهلت ده ما را تا نیک سخن تو دریابیم و آنکه سخن دیگر امر فرمود واسمعوا و نیکو بشنوید ای مؤمنان سخن خدا را تا احتیاج نداشته باشید بطلب مراعات و یا از اسماع قبول بشنوید نه مثل شنیدن یهود که گفتند سمعنا وعصینا چنانکه گذشت وللکافرین و مر کافران راست یعنی یهود را که از روی مذمت و دشنام این کلمه میگویند عذاب الیم عذابی دردناک که هرگز با ایشان رسد آورده اند که جمعی از یهود اظهار دوستی میکردند با مؤمنان و گمان مؤمنان آنکه ایشان خیرخواه ایشان اند حق تعالی تکذیب قول آن یهودان کرده فرمود که ما یود الذین کفروا دوست نمیدارند آنانکه کافر پوشیده اند و بان نگرویده من اهل الکتاب از اهل توریه یعنی یهود ولا المشرکین و نه از مشرکان عرب ان ینزل علیکم آنکه فرستاده شود بر شما من خیر هیچ نیکوی یعنی وحی و نوری من ربکم از نزد پروردگار شما مرویست که یهود کاره بودند از آنکه نبوت باولاد اسمعیل انتقال یابد و مشرکان نیز راضی بان بودند که نبوت بولید بن مغیره و نعیم ثقفی رسد حق تعالی فرمود که والله یختص برحمته و خدای خاص میگرداند برحمت خود یعنی نبوت و وحی که محض رحمت اوست من یشاء هر کرا خواهد و مصلحت بیند والله ذو الفضل العظیم و خدای صاحب فضل بزرگوارست بهر که او را بنبوت کرامت کند آورده اند که جهودان و مشرکان طعنه میزدند که محمد صلی الله علیه وآله وسلم یاران را امری و حکمی استوار نیست چه حکم میکند و بعد از آن پشیمان میشود و حکم دیگر بخلاف آن میکند حق تعالی رد قول ایشان کرده فرمود که این کار حقیقتی با دارند هیچ که نبوت تابع مصلحت است پس همچنانکه در آن وقت مصلحت آن بود که موسی پیغمبر ایشان و توریه کتاب ایشان و وقتی دیگر مقتضی آنکه عیسی و انجیل باشد و اکنون مصلحت آنست که پیغمبر محمد باشد و کتاب قرآن احکام شریعت نیز چنین است چه طبیب حاذق بتقاضای حکمی میکند و زمان دیگر مقتضی خلاف آنست پس بجهة مصلحت خلقان در تکالیف عبادات که ایشان علم بان ندارند آنچه با تبع حکمی حکم منسوخ میسازیم و آن احکام ما ننسخ میگردانیم من آیة از آیتی از قرآن بر وفق مصلحت و مقتضای زمان او ننسها یا فراموش میگردانیم از و از دلها میبریم نأت بخیر منها می آریم بهتر از آن آیه منسوخه در نفع بندگان چنانکه جهاد که یک غازی را با ده تن منسوخ کردیم بدو تن و یا در بسیاری ثواب که در ناسخ باشد و در منسوخ نه او مثلها یا می آریم مانند آنچه نسخ کرده ایم در منفعت و ثواب با وجود رعایت مصلحت چنانکه گردانیدن قبله از بیت المقدس بکعبه مرویست که مردی در مجلس اشرف حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم برپای خواست و گفت یا رسول الله قرآن میدانستم و در نماز تهجد میخواندم و دیشب خواستم فراموش کرده بودم و هر چند خواستم که بیادم آید میسر نشد و دیگری نیز برخاست و گفت مرا نیز همین صورت روی داده و دیگری نیز گفت حضرت فرمود که

حق تعالی آنها را نسخ فرمود و هر آیتی که نسخ نماید آن را از سینهای مردم میبرد و روایت است که جهودان گفتند که نسخ آیه بر خدای روا نیست زیرا که آن پشیمانیست و خدای از آن مبراست و از حکمت و مصلحت الهی در نسخ احکام غافل بودند حق تعالی از روی انکار و سرزنش فرمود که ای منکر جدال کننده الم تعلم آیا نمیدانی ان الله آنکه خدای تعالی علی کل شیء بر همه چیز از نسخ و اثبات و غیر آن از مقدورات قدیر تواناست بر وفق مصلحت نسخ حکمی میکند بحکمی دیگر الم تعلم آیا ندانسته ان الله آنکه خدای تعالی له ملک السموات والارض مر او راست پادشاهی آسمانها و زمینها پس هر چه خواهد تواند کرد وما لکم و نیست مر شما را من دون الله از غیر حق تعالی من ولی دوستی که از وی بشما نفع رسد ولا نصیر و نه یاری که از شما دفع ضرر تواند کرد پس اوست که آنچه صلاح شماست از نسخ و اثبات امر میکند مرویست که جهودان از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بر وجه تحکم چیزها طلب میکردند و از آنجمله میگفتند که ما ایمان نمی آریم تا بمعاینه ببینیم که خدای یکبار کتاب را از آسمان نازل سازد و حق تعالی فرمود که ام تریدون و این متعلق است بالم تعلم یعنی آیا نمیدانید که خدای تعالی مالک جمیع امور است و یا میخواهید ان تسئلوا آنکه سوال کنید رسولکم پیغمبر خود را کما سئل موسی همچنانکه سوال کرده شد موسی من قبل پیش ازین یعنی شما از محمد همان چیزها میطلبید که پدران شما از موسی طلب میکردند و میگفتند ارنا الله جهرة ومن یتبدل الکفر هر که بدل کند کفر را بالایمان بگرویدن یعنی کفر را بر ایمان اختیار کند فقد ضل پس هر آینه گم شده است سواء السبیل از میانه راه راست یعنی هرگز نظر در معجزات پیغمبر نکند و اکتفا بان نکرده از روی عناد مر طلب معجزه دیگر کند پس طریق راست را گم کرده و در کفر وادی ضلالت است افتاده آورده اند که فنحاص بن عازورا و زید بن قیس در روز احد عمار یاسر و حذیفه یمانی را گفتند که اگر پیغمبر شما حق بودی این شکست برو نیامدی از وی برگردید و بدین ما درآیید که شما را بهتر خواهد بود عمار گفت که ما هرگز از دین اسلام برنگردیم و تابع شما نشویم پس هر دو نزد رسول آمدند و رسول را ازین خبر دادند حضرت در حق ایشان دعای خیر گفت و حق تعالی این آیه فرستاد که ود کثیر دوست میدارند بسیاری من اهل الکتاب از اهل کتاب یعنی اهل توریة چون فنحاص بن عازورا که از دانشمندان ایشانست و امثال او لو یردونکم آنکه برگردانند شما را ای مؤمنان من بعد ایمانکم از پس گرویدن شما کفارا در حالتی که ناگرویدگان باشید یعنی میخواهند که شما را کافر گردانند حسدا بجهة حسد بردن ایشان بشما که آن صادر شده من عند انفسهم از نزد نفسهای ایشان یعنی از طبع ایشان بظهور رسیده من بعد ما تبین از پس آنکه روشن گشت لهم الحق مر ایشان را راه درست که آن رسالت محمد است صلی الله علیه وآله وسلم و حقیقت قرآن و صحت دین اسلام بجهة معجزات ظاهره و نعوت مذکوره او در توریة فاعفوا پس درگذرید ای مؤمنان از عقوبت ایشان و کارزار کردن با ایشان واصفحوا و روی بگردانید از تعرض رسانیدن با ایشان حتی یاتی الله بامره تا بیارد خدای تعالی فرمان خود را که آن رخصت در قتال ایشان و جزیه گرفتن از ایشان از ابن عباس مرویست که این آیه بآیه القتال منسوخ شد ان الله بدرستی که خدای علی کل شیء قدیر بر همه چیزها تواناست پس انتقام شما از ایشان بکشد واقیموا الصلوة و بپای دارید نماز را با شرایط و ارکان وآتوا الزکوة و دهید زکوة را بمستحقان یعنی مشغول عبادت شده دست تعرض یهود را کوتاه کنید تا حکم بقتال نازل شود وما تقدموا لانفسکم و آنچه از پیش فرستید از برای نفسهای خود من خیر از کردار نیکو چون نماز و زکوة و انواع خیرات تجدوه باز یابید آنرا نوشته و ثبت کرده عند الله نزدیک خدای یا ثواب آنرا نزدیک بیابید ان الله بدرستی که خدای بما تعملون بآنچه میکنید از خیرات بصیر بیناست پس آن نزد او ضایع نخواهد بود در خبرست که هر که یک لقمه یا یک خرما صدقه دهد حق تعالی آنرا پرورش دهد تا چندان شود که کوهی عظیم مرویست که رسول مبعوث شد و نسخ شرع یهود و ترسا فرمود ایشان بدشمنی آنحضرت در میان ایشان ... هر فرقه از ایشان گفتند بهشت مخصوص است بما و هر که در دین ما نیست به بهشت نخواهد رفت حق تعالی در حق هر فرقه از ایشان فرمود که وقالوا و گفتند یهودان و ترسایان لن یدخل الجنة هرگز داخل نشود در بهشت الا من کان

هودا الا کسی که باشد یهودی او نصاری یا ترسایی یعنی یهود گفتند که در بهشت نرود مگر یهودی و ترسایان گفتند که در بهشت نرود مگر ترسایی تلک و این اقوال مذکوره امانیهم آرزوی باطل یهودان و ترسایان است قل بگوی ای محمد در جواب ایشان که هاتوا برهانکم بیارید حجت خود را ازین دعوی که میکنید ان کنتم صادقین اگر راستگویانید درین گفتار نه چنانست که ایشان میگویند بلی آری در بهشت داخل میشود من اسلم وجهه هر که خالص سازد وجه خود را و همه او و منقاد لله مر امر خدای را و پاکیزه گرداند نفس خود را برای طاعت خدای و غیر او را در عبادت او شریک نگرداند وهو محسن و حال آنکه او نیکوکار است در کردار و گفتار یعنی آنرا با آمیزه نکرده و بر وجه مامور بجا آورده فله اجره پس مر او راست مزد او عند ربه نزد پروردگار او که ضایع و ناقص نمیشود ولا خوف علیهم هیچ ترسی نیست مر ایشان را از فوت مزد ایشان ولا هم یحزنون و نه اندوهگین شوند از قصور زوال آن مزد در آخرت آورده اند که جمعی از ترسایان نجران بمدینه آمدند و با علمای یهود و رؤسای ایشان مناظره کردند و هر علمی که دانشمندان یهود را بود ایشان را گفت که شما بر هیچ چیزی نیستید و انکار عیسی کرده و تکذیب نبوت او نموده و یکی از ترسایان گفت که شما هیچ امری نیکو عمل نمیکنید و انکار نبوت موسی و کتاب او کرده حق تعالی این آیه فرستاد که وقالت الیهود و گفتند جهودان لیست النصاری نیستند ترسایان علی شیء بر چیزی که صواب باشد وهم و حال آنکه ایشان یتلون الکتاب میخوانند کتاب را یعنی یهود از توریة میدانند که نصاری بجهة اثبات زن و فرزند مر خدای را بر امری باطل اند و ترسایان در انجیل میخوانند که یهود بجهة انکار عیسی و انجیل که فرزند کذلک همچنین که ایشان میگویند قال الذین گفتند آنانکه لا یعلمون هیچ نمیدانند یعنی غیر اهل کتاب از مجوس و مشرکان مثل قولهم مانند گفتار یهود و نصاری یعنی همه کفار که صاحب کتاب نباشند و هیچ نمیدانند یعنی غیر اهل کتاب از مجوس فالله یحکم پس خدای حکم کند بینهم در میان ایشان یوم القیمة در روز رستخیز فیما کانوا در آنچیزی که هستند ایشان فیه یختلفون که در آن اختلاف میکنند از حق و باطل و هر یک را جزای خود خواهد رسانید آورده اند که چون بخت النصر بنی اسرائیل را مستاصل ساخت نصاری را جمع کرده بر ایشان تاخت و مردان ایشان را کشت و زنان و کودکان ایشان را غارت کرد و بیت المقدس را خراب ساخت حق تعالی ازین خبر داده که ومن اظلم و کیست ستمکارتر ممن منع از آنکس که باز داشت مساجد الله مسجدهای خدا را ان یذکر فیها اسمه از آنکه یاد کرده شود در آنجا نام خدا یعنی مانع شد از آنکه در آن موضع یاد خدا کنند و پرستش او نمایند وسعی فی خرابها و سعی کرد در ویرانی مسجد یعنی بیت المقدس که هر موضع آن مسجد است یعنی سجده گاه و نزد بعضی مراد طیطوس رومی است و سپاهیان او که بیت المقدس را خراب کرد و علمای بنی اسرائیل را بقتل آورد و از ابی عبدالله صلوات الله علیه مرویست که مراد مشرکان قریش اند که رسول را منع کردند در عام حدیبیه از دخول مکه و مسجد حرام و بنابرین مراد بخرابی آن معطل ساختن آنست از عبادت چه عمارت مسجد عبارت از عبادت در آنست و خرابی آن ترک عبادت در آن و بیرون کردن مؤمنان از آن و بر هر تقدیر اولئک آن گروه که منع ذکر خدا کردند و در خرابی مسجد کوشیدند ما کان لهم نبود مر ایشان را یعنی سزاوار نیست ایشان را ان یدخلوها آنکه در آیند در آن الا خائفین مگر در حالتی که ترسکاران باشند و در زمان دولت اسلام هیچ ترسایان و سایر کفار را قوت رفتن در بیت المقدس و یهودان و سایر اهل کفر را طاقت بر دخول مسجد الحرام بر طرف شد و مجال قدرت نداشتند که در مسجد در آیند بجهة خوف از اهل اسلام لهم مر اهل کتاب راست فی الدنیا خزی در دنیا رسوایی و خواری که آن قتل است و غارت و وضع جزیه بر ایشان و گرفتن آن از دست ایشان

نه از دو کیل ایشان تا موجب زیادتی خواری ایشان باشد ولهم في الآخرة و مر ایشان راست در آن سرای عذاب
عظيم عذابی بزرگ مرویست که نهایت رسوائی در دنیا در زمان خروج صاحب الامر باشد صلوات الله علیه که فتح
قسطنطنیه نماید و همه را بقتل رساند از ابن عباس منقولست که چون آیت تحویل قبله نازل شد مسلمانان روی بکعبه آوردند و
جهودان بر ایشان طعنه زدند و عیب کردند و انکار آن نمودند حق تعالی این آیه فرستاد ولله المشرق والمغرب و مر
خدایراست جای بر آمدن آفتاب چون مکه و جای فرو رفتن آفتاب چون بیت المقدس فاينما تولوا پس هر جا که روی آورید
فثم وجه الله پس آنجا جهت طاعت خداست که بآن مامور شده اید یعنی قبله است که مخیّر بودند در میان آنکه رو بکعبه کنند
یا به بیت المقدس بعد از آن این آیه منسوخ شد بآیه فول وجهك شطر المسجد الحرام و در مجمع از تفاسیر آمده که مشرکان مانع مومنان میشدند از دخول
مکه حق تعالی این آیه فرستاد و بنابرین مراد بمشرق و مغرب همه زمین است زیرا که همه آن منقسم است بشرقی و غربی یعنی همه زمین مر خدایراست
اگر ممنوع شوید از نماز در مسجد الحرام حق تعالی همه زمین را مسجد شما ساخته پس در هر مکانی که بطرف قبله توجه کنید آن جهتی است که بآن مامور
شده اید و گویند که نزول این آیه در دعا و نوافل است نه در نماز و از جابر روایتست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم جمعی از لشکر را
بغزای فرستاده بود و شبی سحاب و تاریکی در جهت قبله اختلاف کردند و هر کس برای و اجتهاد خود متوجه جهتی شدند و نماز گذاردند و چون
روز شد بر ایشان ظاهر گشت که در نماز از قبله گردیده بودند و بعد از آنکه بمدینه آمدند اعادهٔ آن نماز را از حضرت استفسار کردند این آیه
نازل شد که بعد از آنکه بقدر امکان در قبله اجتهاد کرده اید اعادهٔ آن نماز روا نیست چه جهات از آن او سبحانست ان الله واسع بدرستی
که حق تعالی فراخ مغفرتست و بسیار عطا و رحمت بجهة این زیادتی تکلیف بر بندگان نمیکند و ازین جهة امر نمیکند باعادهٔ نماز که بظن و اجتهاد گذارده
باشند و نهی نمیکند از نماز گذاردن در غیر مسجد عليم داناست بمصلحت احوال مسلمانان و اعمال ایشان و چون حق تعالی منع انکار یهود نمود
در باب توجه مسلمانان بکعبه در نماز عقب آن رد کفر مشرکان فرموده بقوله وقالوا اتخذ الله ولدا و گفتند مشرکان و ترسایان که فرا
گرفت خدای فرزند را یعنی عزیر و مسیح و ملایکه را سبحانه پاکی و بی عیبی مر او راست از آنکه او را فرزند باشد چه این مقتضی تشبیه و حاجت و مدت
فناست بل له ما في السماوات والأرض بلکه مر او راست آنچه در آسمانها و زمینهاست و چون همه اهل آسمان و زمین مخلوق و مملوک وی
باشند از آنجمله عزیر و ملائکه اند پس نتواند بود که ایشان ولدان باشند چه ولد نمی باشد مگر از جنس والدین كل همه آنچه در آسمان و زمین است له قانتون
مر او را فرمان بردارند و همه در تحت حکم او و هر چه باین صفت باشد از جنس آفریننده خود نخواهد بود که واجب الوجود باللذات است [illegible]
بديع السماوات والأرض آفریننده آسمانها و زمینهاست بی ماده و مدتی و اذا قضى امرا و چون اراده کند کاری را یعنی خواهد
که چیزی موجود شود فانما يقول له پس جز این نیست که گوید مر آن چیز را كن بباش فيكون پس پیدا شود و چون ثابت شد که او سبحانه آفریننده همه
چیزهاست بیکبار بی آنکه موقوف باشد بماده و مدتی پس ثابت گشت که متصف نیست بصفت جسم و جوهر زیرا که فعل جسم و جوهر بر سبیل تدریج است
پس فرا گرفتن ولد که از لوازم جسمیت است از و ممنوع باشد و نیز وجود ولد با مهلت و مدت و ماده است و حق تعالی از این مستغنی است و چون حق تعالی بیان حال
کفار نمود در انکار توحید و دعوی فرا گرفتن خدا ولد را در عقب آن ذکر مخالفت ایشان مینماید در باب نبوت بر سبیل عناد میفرماید وقال الذين لا
يعلمون و گفتند آنانکه عقیده ندانند یعنی جاهلان اهل شرک و اهل کتاب لولا يكلمنا الله چرا سخن نمیگوید خدا با ما یعنی چرا با ما [illegible] فرشتگان سخن
میکند و همچنانکه با پیغمبران [illegible] چرا با ما هم نمیگوید که تو پیغمبر فرستادهٔ اوی او تأتينا آية یا آید بما آیتی بر صدق تو این سخن را از روی لجاج و

عناد

عناد گفتند و اگر نه معجزات آنحضرت دلالت صریح داشتند بر صدق او و لیکن ایشان بجهة انکار بسیاری که داشتند معجزات دیگر از او
طلب میکردند كذلك همچنانکه این کفار میگویند قال الذين گفتند آنانکه بودند من قبلهم پیش از ایشان مثل قولهم مانند گفتار
ایشان یعنی ایشان نیز با وجود آیات دالّه بر صدق انبیای خود از ایشان آیات دیگر درخواستند و از آنجمله یهود بموسی گفتند
خدا را با ما نما و نصاری عیسی را میگفتند که مایده از آسمان بما فرو آر که ما آنرا معاینه ببینیم تشابهت قلوبهم یکدیگر
مشابه است دلهای این گروه و کسانی که پیش از این بوده اند در کوری و سنگدلی و عناد قد بينا الآيات بتحقیق که روشن گردانیدیم
نشانها را بر توحید و نبوت لقوم يوقنون برای گروهی که طلب یقین میکنند [illegible] تابع عناد و لجاج [illegible]
رد قول ایشان و مشرکان فرموده انا ارسلناك بدرستی که ما فرستادیم ترا ای محمد بالحق بدرستی و راستی بشیرا
[illegible] ونذيرا و بیم کننده کافران از عذاب الیم [illegible]
حرجی نیست اگر اهل عناد [illegible] در کفر و مکابره گستند ولا تسأل عن اصحاب الجحيم و پرسیده نخواهی شد [illegible]
از شما که از اهل دوزخند یعنی از تو سؤال نخواهند کرد که چرا ایشان ایمان نیاورده اند از مقاتل روایتست که روزی بر زبان حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و سلم جاری شد که اگر خدا بر یهود [illegible] از عذاب بگشاید و اثر غضب خود بر ایشان نماید غالب الشأن
که از بیم عذاب [illegible] باز ایستند حق تعالی فرمود ولا تسأل عن اصحاب الجحيم یعنی ایشان از یاران جحیم اند و ترا نخواهیم پرسید
که چرا ایمان نیاوردند پس تو همین ادای رسالت است و بر ما عذاب اهل ضلالت و بعد از آن بجهة نومید گردانیدن رسول از اسلام
یهود و ترسا فرمود که ولن ترضى عنك اليهود و هرگز خوشنود نشوند از تو جهودان ولا النصارى و نه ترسایان حتى تتبع ملتهم
تا آنکه پیروی کنی کیش ایشان را و پیروی دین ایشان بر تو جایز نیست پس هرگز اسلام [illegible] قل بگو ای محمد [illegible] ان هدى الله بدرستی که
راه نمودن خدای بصواب که دین اسلام است هو الهدى اوست راه راست نمودن یعنی نه آنچه شما مرا بآن میخوانید از دین یهودی و نصرانی ولئن
اتبعت و اگر پیروی نمایی ای محمد اهواءهم آرزوهای ایشان را که راه شیطانست بعد الذي پس از آنچه که براستی جاءك
من العلم آمده است بتو از دانش که وحی است در حقیقت اسلام و بطلان ملت ایشان ما لك من الله نباشد مر ترا از عذاب خدای من ولي
هیچ دوستی که رهاننده از آن ولا نصير و نه یاری دهنده و در دفع آن این کلام بر سبیل فرض است و اگر نه حضرت از این مبراست و بعد از ذکر
احوال کفار اهل کتاب در بیان مومنان ایشان میفرماید الذين آتيناهم الكتاب آنانکه عطا کردیم ایشانرا کتاب توریه يتلونه
آن کتاب را و پیروی آن میکنند حق تلاوته چنانکه حق خواندن و پیروی کردن است بدون تغیر و ایشان عبد الله بن سلام و اتباع اویند اولئك
آن گروه يؤمنون به ایمان آورند بکتاب خدای نه آنها که تحریف و تبدیل آن کردند ومن يكفر به و هر که کافر شود بکتاب و احکام
او تغیر و عمل باطل و حرام آن اعتقاد کنند فاولئك پس آن گروه هم الخاسرون ایشانند زیانکاران در دنیا بگواری از قتل و غارت
و جزیه و در آخرت بگرفتاری در عذاب دوزخ يا بني اسرائيل ای فرزندان یعقوب اذكروا نعمتي التي یاد کنید نعمتهای مرا که انعمت
عليكم انعام کردم بر شما و بر پدران شما واني فضلتكم و آنکه تفضیل دادم پدران شما را على العالمين بر همه عالمیان زمان ایشان پس شکر
این نعمت کنید و کفران منمایید و محمد که رسول منست ایمان آرید واتقوا يوما و بترسید از عذاب روزی که از هیبت آن لا تجزي
کفایت نکند نفس عن نفس کسی از کسی شيئا چیزی را از عذاب ولا يقبل منها عدل و قبول کرده نشود از هیچ نفسی فدای او را

یعنی چیزی که بعوض آن عذاب گیرند یعنی چیزی که بفدیه بدهد و خود را از آن عذاب باز خرد ولا تنفعها شفاعة و سود ندهد هیچ
نفسی را در خواهی که بر تقدیر شفاعت کردن آن ولا هم ينصرون و نه ایشان یعنی کافران یاری کرده شوند در دفع عذاب یعنی ایشانرا سود ندهد
نکند یاری هر که هست حق تعالی چون آیت را در اول قصه اهل کتاب ذکر کرده در آخر آن تکرار کرد بجهة مبالغه در شکر گذاری نعمت و ترسانیدن
ایشان از کفران آن و بعد از آن ذکر احوال موسی و امت او بیان قصه ابراهیم میفرماید که جد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
و سایر بنی اسرائیل و میفرماید که واذ ابتلى ابراهيم و یاد کن ای محمد وقتی را که بیازمود یعنی تکلیف فرمود ابراهیم را ربه پروردگار او
بكلمات بسخنانی یعنی باوامر و نواهی فاتمهن پس ابراهیم باتمام رسانید آنرا و باتیان نمود تمام آن بر وجهی که رضای الهی در آن بود و گویند
مراد بکلمات مناسک حج است و عطا بن ابراهیم در تفسیر خود آورده که مراد باین کلمات ده سنت است پنج در سر و پنج در تن مضمضه و استنشاق و مسواک و چیدن
موی لب و گرفتن ناخن و کندن موی زیر بغل و ازالهٔ موی زهار و ختنه و استنجا بآب و بعضی گفته اند مراد جمیع طاعات عقلیه و شرعیه باشد و بر
تقدیر چون ابراهیم آنرا باتمام رسانید قال گفت خدا تعالی که بجهت متابعت فرمان کردی اني جاعلك بدرستی که گردانیده ام ترا للناس برای
مردمان اماما پیشوایی در دین که همه علما بعد از تو بتو اقتدا نمایند و آنکه حق سبحانه پیغمبر را فرمود که اتبع ملة ابراهیم و امت مرحومه مامور شدند
بملت ابراهیم برای دعا نمودنست باین وعده چون ابراهیم را بشرف امامت بنواخت قال گفت ابراهیم باو سبحانه ومن ذريتي و بکن
از فرزندان و نبیرگان مرا نیز امام گردان قال گفت حق تعالی در جواب لا ينال عهدي الظالمين نرسد عهد من که امامت است ستمکاران
یعنی عاصیان و فاسقان ذریت ترا این منصب نرسد بلکه پیغمبر و امامان را تقیان ایشان کرامت فرمایم و درین دلیلست بر آنکه انبیا و ائمه معصومین بوده اند از همه
گناهان صغیره و کبیره و فاسق صلاحیت امامت ندارد و در کتاب مناقب مذکور است که عبد الله بن مسعود روایت کرد که من از حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود منم الحاصل که ابراهیم او را از خدا طلب مینمود و در رد میکردند صحابه و آنانکه در آن مجلس بودند گفتند یا رسول الله
کیفیت طلب ابراهیم و آرزوی که بخدا ابتهال کرد برای ما بیان فرمای حضرت فرمود که ابراهیم از حق سبحانه سوال کرد که ایا از نسل من کسی خواهد بود
که او مرتبهٔ امامت دریابد حق تعالی باو وحی کرد که من عهد امامت را بظالمان ندهم و از نسل تو هر که ظالم باشد از منصب امامت محروم است
چون ابراهیم علیه السلام این کلام شنید مضمون واجنبني وبني ان نعبد الاصنام بر زبان راند یعنی بار خدایا مرا و ذریت مرا از بت پرستیدن دور
دار پس حق تعالی دعای او را در حق من و در شان امیر المومنین علی بن ابیطالب علیه السلام اجابت فرمود و مرا و علی را از بت پرستیدن نگاه
داشت فاتخذني نبيا واتخذ عليا وصيا پس مرا نبی خود گردانید و علی را وصی من و این کلام صریحست بر آنکه بت پرستی شعار ایشان بوده از منصب
امامت دورند و خلعت خلافت بر قد قامت ایشان راست نمی آید واذ جعلنا البيت و نیز یاد کن ای محمد وقتی که گردانیدیم خانهٔ کعبه را
مثابة للناس جای بازگشت برای مردمان یا موضع ثواب ایشان مراد حاجیانند که هر سال بآن رجوع کنند و آنجا بثواب حج سبب رسند
وامنا و موضع ایمنی که در آن کسی را نکشند و متعرض آزار او نشوند یا جای ایمنی است از عذاب دوزخ بجهت حج و عمره موجب مغفرت گناهان است
واتخذوا و گفتیم بمومنان که بعد از آنکه بشرف حرم دستشان فرا گیرید من مقام ابراهيم از مقامی که منسوبست با ابراهیم علیه السلام مصلى
موضع نماز از جابر روایتست که چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم از طواف حج فارغ شد متوجه مقام ابراهیم شد و دو رکعت نماز در آن بگذارد
و این آیت بخواند که واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی و این دلیلست بر آنکه نماز طواف فریضه است در مقام ابراهیم و آن موضعیست که در آن سنگی
نشانده اند و اثر قدمهای مبارک آنحضرت در وست وعهدنا و عهد کردیم یعنی فرمان فرستادیم الى ابراهيم واسماعيل بسوی ابراهیم و اسمعیل

ان طهرا بيتي که پاک سازید خانهٔ مرا از بتان و انواع نجاسات و معاصی و از هر چه لایق آن نباشد للطائفين برای طواف کنندگان والعاكفين و مر اعتکاف کنندگان
والركع السجود و برای رکوع کنندگان و سجود کنندگان یعنی نماز گذارندگان در خبر آمده که حق تعالی در شبانه روزی صد و
بیست رحمت بجهة معظمه میفرستد شصت برای طواف کنندگان و چهل برای نماز گذارندگان و بیست برای نظر کنندگان و چون خانهٔ
کعبه در موضعی واقع شده که از آب و گیاه دور است و این موجب اضطرار و عجز جای ساکنان حرم بود ابراهیم علی نبینا و علیه السلام از حق تعالی
طلب روزی فرزندان که در آن بجهة اشاره فرمود که واذ قال ابراهيم و یاد کن ای محمد وقتی که گفت ابراهیم یعنی دعا کرد رب اجعل ای
پروردگار من بگردان هذا این مکان را که برای تو در آن خانه ساخته ام بلدا آمنا شهری ایمن از قحط و خسف و مسخ و غیر آن از انواع
عذاب وارزق اهله و روزی ده اهل این شهر را من الثمرات از انواع میوه ها حق تعالی این دعا را اجابت فرموده حکم کرد تا جبرئیل
دیهی از دیههای فلسطین را که مشتمل بود بر ثمرات بسیار از زمین بر کنده بمکه آورده و هفت بار بر گرد خانه طواف داده در زمین تهامه بر سر ... [illegible]
وضع که و آن دیه را بجهة طواف بخانه طایف گویند و میوه اهل مکه از آنجاست بعد از آن ابراهیم روزی را بمومنان تخصیص فرموده گفت روزی ده
من آمن هر کرا ایمان آورد منهم از آنانکه ساکن این شهر باشند بالله واليوم الآخر بخدا و بروز بازپسین که قیامت است قال گفت
خدای تعالی در جواب او که من روزی میدهم مومنان را ومن كفر و هر کرا که کافر باشد فامتعه قليلا پس برخوردار گردانم کافر را برخورداری اندک
ثم اضطره پس مضطر گردانم و بجبر و بیچارگی بکشم او را الى عذاب النار بسوی عذاب دوزخ وبئس المصير و بد بازگشتی است
دوزخ واذ يرفع ابراهيم القواعد و نیز یاد کن ای محمد وقتی که بر داشت ابراهیم اصلها و بنیادها من البيت از خانه کعبه واسمعيل
و اسمعیل نیز مبارکت پدر بلند ساخت بنیادهای آن خانه را یا بنوبت که هر یک از طرفی از خانه کار میکردند و یا بنوبت خانه را بر می آوردند و اصح
آنست که اسمعیل سنگ میآورد و بدست ابراهیم میداد و او بکار میبرد بدین که اسمعیل را در عالم بجهة آن سنگ در رفع بنا با و شد و از ائمه معصومین صلوات
الله علیهم مرویست که آدم علیه السلام بنای کعبه کرد و چون روزگار بسیار بر این بگذشت و ویران شد حق تعالی ابراهیم را امر کرد که بموافقت اسمعیل تجدید بنا کرد
و چون اتمام کردند گفتند ربنا ای پروردگار ما تقبل منا قبول کن از ما این کار خیر را انك انت السميع بدرستی که تویی شنوای دعای
ما العليم دانای نیتهای ما ربنا واجعلنا و گردان ما را مسلمين لك ثابت بر اسلام که منقاد و فرمان برنده مر ترا و از ما [illegible]
مرویست که مراد بذریت اولاد بنی هاشم ابن عبد مناف اند وارنا و بنمای ما را مناسكنا موضعهایی که در آن افعال حج بجای باید آورد چون
میقات احرام و عرفات برای وقوف و منی برای قربان و غیر آن از افعال حج وتب علينا و بپذیر توبهٔ ما را بر ما توبه پیغمبران بر سبیل خضوع
و خشوعست و بریدن از ما سوی حق و توجه باو سبحانه انك انت التواب بتحقیق که تویی بسیار پذیرنده توبه تقصیر کنندگان در طاعت و عصیان
نمایندگان الرحيم و بخشاینده بر گناهکاران و تقصیر نمایندگان ربنا ای پروردگار ما وابعث فيهم و برانگیز در میان ذریت ما رسولا
منهم فرستاده از ایشان تا موجب عز و شرف ما باشد حق تعالی اجابت دعای ابراهیم نموده حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم مبعوث گردانید و غیر
آنحضرت پیغمبری دیگر از ذریت ابراهیم و اسمعیل نبود زیرا که انبیای بنی اسرائیل از نسل اسحق بودند و آنحضرت که انا دعوة ابی ابراهیم اشارت بآنست پس من
اثر دعای پدر خودم ابراهیم که مرا از خدا درخواست يتلو عليهم صفت رسولست یعنی فرستاده که خواند بر ایشان آياتك آیتهای
ترا و نشانهای وحدانیت ترا ويعلمهم الكتاب و بیاموزد ایشانرا کتاب قرآن والحكمة و بجز آن کتاب ایشانرا کتاب
از معارف و احکام شریعت ويزكيهم و پاکیزه گرداند ایشانرا از شرک و معاصی بسبب شرایع احکام انك انت العزيز بدرستی که تویی توانای غالب

و غیر از مغلوب نفس ... از آنچه اراده کنی الْحَكِيمُ دانایی و محکم کاری عجیب ... مرویست که عبد الله بن سلام مهاجر و ...
که پسران برادر او بودند باسلام دعوت کرد و گفت شما میدانید که صفت محمد صلی الله علیه و آله و سلم در توریة نوشته است پس مسلم اسلام آوردند
مهاجر ابا که این آیت نازل شد که وَمَنْ يَرْغَبُ و کیست که باز گردد یعنی ... باز گردد و رغبت نکند عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ
مگر کسی که سبک گرداند و خوار و بیمقدار سازد نفس خود را وَلَقَدِ اصْطَفَيْنَاهُ و بتحقیق که برگزیده ایم ابراهیم علیه السلام را فِي الدُّنْيَا در دنیا
بکرم و جوانمردی و یا بشرف پیغمبری یا بفرط اطاعت و فرمانبرداری و یا بصفت خلعت دوستی و یا بعمارت خانه کعبه وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ
و بدرستی که او در دار آن سرای لَمِنَ الصَّالِحِينَ از جمله شایستگان است و بصفت صلاح الاسم ... چون او باین صفات است پس هر که از دین او رغبت
بگرداند هر آینه سفیه باشد و نفس خود را خوار کرده باشد ... از بیان صفات ستوده او میفرماید إِذْ قَالَ لَهُ یاد کن ای محمد وقتی که مر ابراهیم را پروردگار او
أَسْلِمْ گردن بنه فرمان مرا و یا تسلیم شو در هر چه بر تو واقع شود از احکام قضا قَالَ أَسْلَمْتُ گفت ابراهیم گردن نهادم و یا تسلیم کردم خود را
لِرَبِّ الْعَالَمِينَ برای پروردگار عالمیان تا هر چه خواهد مرا امر فرماید و در حق من جاری سازد وَوَصَّى بِهَا إِبْرَاهِيمُ و وصیت کرد ابراهیم
در حین وفات بملت خود بَنِيهِ پسران خود را یعنی ایشان را امر کرد به پیروی آن ملت و التزام نمودن آن وَيَعْقُوبُ و یعقوب نیز اولاد خود را
بدان وصیت فرمود و این وجه که يَا بَنِيَّ ای پسران من و ایشان دوازده بودند چنانکه در سوره یوسف بیاید إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى بدرستی که
حق تعالی برگزید لَكُمُ الدِّينَ برای شما دین اسلام را فَلَا تَمُوتُنَّ پس باید که نمیرید إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ مگر در حالتی که مسلمانان باشید یعنی
بر دین اسلام مداومت نمائید تا هنگامی که مرگ شما را دریابد بعد از آن بر سبیل انکار خطاب باهل کتاب میکند که أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ آیا شما
حاضر بودید و بینا بودید إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ وقتی که آمد یعقوب را مرگ او و در آن حال وصیت کرد بفرزندان خود پس از کجا شما دعوی
میکنید که وصیت او باولاد بدین یهودی بود پس کجا زبان دانی بیان میفرماید که یقین شما حاضر نبودید إِذْ قَالَ در وقتی که گفت یعقوب
لِبَنِيهِ مر پسران خود را مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي چه خواهید پرستید از پس وفات من غرض یعقوب ازین کلام فرا گرفتن
عهد بود از ایشان بتوحید و دین اسلام ایشان چون این سخن بشنیدند قَالُوا در جواب او که نَعْبُدُ إِلَٰهَكَ خواهیم پرستید خدای ترا
وَإِلَٰهَ آبَائِكَ و خدای پدران ترا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ ابراهیم که جد بود و پدر گفتند برای آنکه حکم پدر دارد و اسمعیل که عم بود
پدر خواندند زیرا که عرب عم را اب میگویند و حرمت او را برابر پدر بجای می آرند و ازینجاست که حق تعالی آذر را پدر ابراهیم گفت با آنکه عم او بود
حاصل که ایشان گفتند که ما خواهیم پرستید خدای تو و پدران ترا إِلَٰهًا وَاحِدًا خدای یگانه و یکتا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ و حال
آنکه ما مر این خدای را که یکتاست گردن نهنده گانیم و فرمان بردار تِلْكَ این جماعت یعنی ابراهیم و یعقوب و اولاد ایشان أُمَّةٌ گروهی
بودند قَدْ خَلَتْ که در گذشتند لَهَا مَا كَسَبَتْ مر ایشان راست آنچه کسب کردند وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ و مر شما راست آنچه کسب کردید
از شما و ایشان را بجزا و پاداش خواهند داد وَلَا تُسْأَلُونَ و پرسیده نخواهید شد عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ از آنچه بودند ایشان
که میکردند یعنی شما را بسیئات ایشان عقوبت نکنند چنانکه بحسنات ایشان ثواب نمی باید اعتقاد یهودان بود که اولاد را بطاعت پدران
ثواب خواهند داد و بکفر ایشان عقوبت خواهند کشید حق تعالی درین آیت رد قول ایشان فرمود که نه شما با عمال ایشان مثاب میشوید
و نه ایشان باعمال شما ماخوذ میکردند مرویست که ابن صوریا با جمعی از یهود به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و اصحاب او گفتند که طریق هدایت
نیست مگر آنچه ما برانیم پس تابع ما شوید تا راه راست یابید و نصاری نیز چنین گفتند حق تعالی این آیت فرستاد وَقَالُوا و گفتند اهل کتاب

هر موحدانرا که كُونُوا هُودًا باشید یهودان أَوْ نَصَارَىٰ یا ترسایان یعنی یهودان با اهل اسلام گفتند که بدین یهودی باشید
و نصاری گفتند بدین نصرانی تَهْتَدُوا تا راه یابید قُلْ بگوای محمد در جواب ایشان که نه چنانست که شما میگوئید بَلْ بلکه متابعت کنیم
مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ ملت ابراهیم را در اصول دین اسلام حَنِيفًا در حالتی که آن ملت میل کننده است از همه کیشها براه راست یا ابراهیم مایل
بود از همه ادیان باطله بدین حق که اسلامست وَمَا كَانَ و نبود ابراهیم مِنَ الْمُشْرِكِينَ از شرک آرندگان این کنایت باهل کتاب و غیر ایشانست
چه ایشان دعوی میکنند که تابع ابراهیم اند و حال آنکه مشرک اند چه یهود را اعتقاد آنست که عزیر پسر خداست و نصاری را اعتقاد آنکه عیسی
پسر خداست قُولُوا بگوئید ای اهل ایمان در جواب یهود و نصاری که شما را بملت خود میخوانند آمَنَّا گرویدیم بِاللَّهِ بخدا وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا و بآنچه
فرو فرستاده شده است بسوی ما یعنی قرآن وَمَا أُنْزِلَ و بآنچه فرو فرستاده شده است إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ با براهیم علیه السلام که بیست صحیفه
بوده است وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ و باسمعیل و اسحق که فرزندان او بند وَيَعْقُوبَ و یعقوب که نبیره اوست وَالْأَسْبَاطِ و بفرزندان
یعقوب اگر چه صحف برابراهیم فرود آمده بود نه بر اولاد او ولیکن چون ایشان بآن عمل میکردند پس گویا که آن بر ایشان نیز نازل شده
چنانکه قرآن بر ما نیز فرود آمده وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ و آنچه داده شده است موسی و عیسی را یعنی توریة و انجیل وَمَا أُوتِيَ
النَّبِيُّونَ و آنچه داده شده است به پیغمبران دیگر از کتب معجزات مِنْ رَبِّهِمْ از نزد پروردگار ایشان لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ
مِنْهُمْ هیچ جدایی نمی افکنیم میانه یکی از ایشان بلکه بهمه ایمان داریم نه مانند یهود که ببعضی ایمان دارند و به بعضی نه وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ
و ما خدای را گردن نهنده گانیم و بوحدانیت او گرونده گانیم فَإِنْ آمَنُوا پس اگر ایمان آرند اهل کتاب از یهود و نصاری بِمِثْلِ مَا
آمَنْتُمْ بِهِ بمانند آنچه شما ایمان آورده اید ای مهاجر و انصار یعنی بهمه کتب و رسل فَقَدِ اهْتَدَوْا پس هر آینه راه راست یافته باشند وَإِنْ
تَوَلَّوْا و اگر برگردند از ایمان فَإِنَّمَا هُمْ پس جز این نیست که ایشان فِي شِقَاقٍ در خلاف و تنازعند با حق بعد از آن بجهت تسلی مؤمنان
ایشان را مژده حفظ و نصرت میدهد و میگوید ای محمد از دشمنی و نزاع ایشان اندیشه مکن فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ پس زود باشد که خدای
کفایت کند و باز دارد از تو شر یهودی و نصاری را و همه ایشان را خوار و ذلیل گرداند وَهُوَ السَّمِيعُ و اوست شنوای گفتار موحدان
و مشرکان از اقرار و انکار الْعَلِيمُ دانا باعتقاد هر دو گروه آورده اند که بعد از نزول آیات یهودان بکلی از متابعت حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله و سلم اعراض کردند و ترسایان نیز طرح خلاف افکنده با مسلمانان در مقام مفاخرت در آمدند که ما را صبغه ایست و شما را نیست
و صبغه ایشان آن بود که مولود خود را بعد از هفت روز در آبی زرد غوطه دادندی و آن را معمودیه گفتندی و اعتقاد ایشان آن بود که آن
آب پاک کننده مولود است از غیر دین عیسی و از آن قایم مقام ختنه دانستند و گفتندی که ما او را رنگ کردیم بعلامت ملت
نصرانیه و گویند جهودان رنگی در فرزندان خود مالیدندی و ترسایان نیز رنگی بخلاف رنگ جهودان در او لاد خود مالیدندی و بدان از یکدیگر
ممتاز بودند حق تعالی این آیت فرستاد که صِبْغَةَ اللَّهِ یعنی ای مسلمان در جواب ایشان بگوئید که رنگ کرده است خدای ما را رنگ کردنی از
نزد خود و این صبغه فطرت خداست که همه مردمان بران فطرت آفریده چه فطرت اسلام زیور ایشانست همچنانکه رنگ زیور جامه است و یا مراد بصبغه
هدایت است یعنی هدایت کرده ما را خدای هدایت کردنی بحجت خود و یا مراد تطهیر قلوبست یعنی پاک و پاکیزه گردانیده است دلهای ما را پاکیزه گردانیدنی
وَمَنْ أَحْسَنُ و کیست نیکوتر مِنَ اللَّهِ از خدای صِبْغَةً از روی شعار ملت و علامت دین و پاک گردانیدن از انجاس شرک مراد آنست که هیچ
دینی بهتر از دین او نیست وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ و ما او را بیشتر از پرستنده گانیم این کنایت باهل شرک یعنی شرک نمیگیریم بخدا چنانکه شما شرک

پیغمبر آورده اند که یهود و نصاری از شنیدن این سخنان در تعصب افتاده گفتند ما را که شرف فرزندی خدای تعالی ثابت است پس سزاوار تریم باسلامیان
حق تعالی پیغمبر خود را فرمود که قُلْ بگوای محمد در جواب ایشان که أَتُحَاجُّونَنَا آیا خصومت و جدال میکنید با ما فِي اللَّهِ در دین خدای و در دعوی
او لویت و در نسبت خود با حق تعالی وَهُوَ رَبُّنَا و حال آنکه او پروردگار ماست وَرَبُّكُمْ و آفریدگار شماست و خصوصیتی نیست او را بقومی دون قوم
چه او همه آفریدگار همه است پس پرستش او بر همه واجب باشد و پرستش منافات دارد بفرزندی وَلَنَا أَعْمَالُنَا و مر ماراست جزای
کردارهای ما وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ و مر شماراست مکافات عملهای شما وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ و ما او را مخلصانیم در اعتقاد و عمل موحدان
او را بایمان و طاعت نه شما أَمْ تَقُولُونَ آیا میگوئید اهل کتاب و حفص بتا میخواند یعنی شما میگوئید ای جهودان و ترسایان إِنَّ إِبْرَاهِيمَ
وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ بدرستی که این پیغمبران و پیغمبرزادگان كَانُوا هُودًا بودند یهودان و این قول جهودانست
أَوْ نَصَارَىٰ یا بر کیش نصرانیه و این سخن ترسایانست قُلْ بگوای محمد با ایشان بر سبیل سرزنش که أَأَنْتُمْ أَعْلَمُ آیا شما داناترید بدین پیغمبران أَمِ اللَّهُ
یا خدای که ایشان را مبعوث ساخته و او سبحانه نفی این دو کیش از ابراهیم نموده بقوله مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا پس از کجا حکم بیهودیت و نصرانیت
میکنید ایشان را وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر مِمَّنْ كَتَمَ از آنکس که بپوشاند شَهَادَةً عِنْدَهُ گواهی نزد او باشد مِنَ اللَّهِ از خدا که
بواسطه کتاب الهی داشته باشد مراد آنست که هیچکس ظالم تر از اهل کتاب نیست زیرا که ایشان این نوع گواهی را پوشانند وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ
و نیست خدای بیخبر عَمَّا تَعْمَلُونَ از آنچه میکنید از پوشیدن حق و انکار محمد و قرآن و شما را بر کتمان شهادت مکافات خواهد داد تِلْكَ أُمَّةٌ
آن جماعت مذکوره فرقی بودند که قَدْ خَلَتْ و رفتند و در گذشتند لَهَا مَا كَسَبَتْ مر ایشانراست آنچه کسب کرده اند وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ و شماراست
آنچه کسب کرده اید یعنی جزای کردار هر یک از ایشان و شما را فراخور آن خواهند داد وَلَا تُسْأَلُونَ و پرسیده نخواهید شد عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ
از آنچه بودند ایشان که میکردند تکرار این بجهت مبالغه است آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در مکه بوقت نماز توجه بکعبه فرمودی بعد از
هجرت بمدینه فرمان الهی در رسید که روی به بیت المقدس کرده نماز گذار یهودان ازین صورت مسرور شده میگفتند اینمرد و اصحاب او راه بقبله ما بردند
تا نماز ما ندیدند قبله را نیافتند خاطر خطیر آنحضرت ملول شد امر الهی صادر شد که روی خود را از بیت المقدس بکعبه متوجه کن و منافقان بعد از
تحویل قبله زبان طعن گشوده گفتند محمد مشتاق شهر و مولد خود است و از جهت این روی بآن کرده نماز میگذارد حق تعالی قبل از آنکه ایشان این لفظ گویند
ازان خبر داد که سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ زود باشد که گویند کم خردان مِنَ النَّاسِ از مردمان یعنی یهودان و منافقان و مشرکان که مَا وَلَّاهُمْ
چه باز گردانید مسلمانان را عَنْ قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا از قبله ایشان که ثابت بودند بران یعنی بیت المقدس قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ
بگوای محمد در جواب که مر خدایراست جهة مشرق که خانه خدا در آنجاست و هم مغرب که بیت المقدس در آن واقع شده یعنی مالک جهة مشرق و مغرب
و سایر جهاتست پس هر جهة که مصلحت میداند قبله میگرداند و بدان امر میکند يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ راه مینماید بالطاف خود هر کرا خواهد
إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بسوی راه راست که امور دینیه است و از جمله آن امر است توجه به بیت المقدس در نماز یکبار و بار دیگر بجهة کعبه بر وفق مصلحت
و حکمت پس بجهة رد اهل کفر بیان مزیت فضل امت مرحومه میکند بقوله وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه گردانیدیم شما را راه یافتگان جَعَلْنَاكُمْ گردانیدیم شما را
أُمَّةً وَسَطًا گروهی برگزیده و یا میانه بعدالت بعلم و عمل لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ تا باشید گواهان برای انبیا عَلَى النَّاسِ بر مردمان که منکر شوند و
يَكُونَ الرَّسُولُ و تا باشد فرستاده من که محمد است صلی الله علیه و آله و سلم عَلَيْكُمْ شَهِيدًا بر راستی شما گواهی تعدیل کرده شده و با عدالت محض
سنی است که بدانند تا بامل صحیح در آنچه برای شما منصوبست از ربع و منزل گشته بر شما از کتاب که حق تعالی بمن کرده و ظلم ننموده بلکه ابلاغ فرموده و پیغمبران

و ایشان تبلیغ رسالت کرده اند ولیکن امتان انکار ورزیده اند شقاوت ایشان را بر شهوت باطله داشته منکر تبلیغ ایشان شده اند پس
گواهی میدهید بر اهل روزگار خود و بر کسانی که قبل از شما بودند و بعد از شما پیدا شوند و رسول بر راستی شما گواهی میدهد و در روایت آمده
که این گواهی در روز قیامت باشد که امم انبیاء سابق انکار تبلیغ رسولان خود نمایند پس حق تعالی از انبیا طلب شاهد تبلیغ کند اگر چه او سبحانه
بحال ایشان دانا باشد اما بجهت اقامت حجت و الزام منکران طلب بینه تبلیغ کند از پیغمبران پس امت حضرت رسالت را صلی الله علیه
و سلم بیارند و گواهی دهند بر تبلیغ همه انبیا و انکار امم سابق ایشان را گویند که از کجا دانستید که پیغمبران تبلیغ کرده اند ایشان گویند حق تعالی
این اخبار داد در کتاب خود بر زبان پیغمبر خود پس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم را حاضر گردانند و او را از حال امت وی سوال کنند
آنحضرت بعدالت ایشان گواهی دهد و در شواهد التنزیل از سلیمان بن قیس هلالی روایت کرده که امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که حق تعالی
در آیه کریمه لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ ما را خواسته زیرا که پس رسول خدای بر ما گواهست و ما گواهیم خلق او و حجت او در زمین و ماییم که حق تعالی در حق
ایشان فرموده وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا و بعد از ذکر فضیلت امت مرحومه که مامور بتحویل قبله بیان حکمت تحویل میفرماید بقوله وَمَا جَعَلْنَا
الْقِبْلَةَ و نکردانیدیم ما قبله عبادت تو الَّتِي آن جهتی را که كُنْتَ عَلَيْهَا بودی بر آن پیش از این زمان یعنی جهة کعبه چه مرویست که آنحضرت در مکه
نماز را بجانب کعبه میگذارد و چون بمدینه هجرت نمود مامور شد که در نماز متوجه صخره شود و بجهة الفت و دلجوئی یهود تا با یکدیگر
از آنحضرت نزدیک شوند و بعد از آن مامور شد بتوجه بکعبه که قبله از آن بود پس حق تعالی میفرماید که ما نساختیم قبله ترا آن جهتی که پیش از آن بر آن بودی إِلَّا لِنَعْلَمَ
مگر برای آنکه بدانیم یعنی امتحان کنیم باین توجه که معلوم نمایندگان کسیم مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ آنکس که پیروی میکند پیغمبر را که بهر دی رسول کنند بعد از تحویل قبله
مِمَّنْ يَنْقَلِبُ از آنکس یعنی یهود که باز گردد عَلَىٰ عَقِبَيْهِ بر پاشنهای خود یعنی مرتد شده اند از دین او بجهة الفت گرفتن بقبله پدران خود
و یا برای آنکه متمیز سازیم آنها را که ثابت شده بر دین اسلام از کسانی که بر دین کفر راسخ شده وَإِنْ كَانَتْ و بدرستی که هست قبله یعنی تحویل آن لَكَبِيرَةً
بزرگ و گران بر مردمان إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ مگر بر آنانکه راه نموده است خدای ایشان را بمصلحت و حکمت احکام ایمان و بآن ثابت
و راسخ گشته مانند امیر المؤمنین علیه السلام که در اثنای نماز ظهر که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مامور شد بتحویل بجانب کعبه آنحضرت بتبعیت حضرت
رسالت پناه بجانب کعبه توجه فرمود و بعضی که ضعیف الایمان بودند بر حال خود ماندند مرویست که بعد از آیه تحویل یهودان هر طرف شبهه انگیختند
در باب تحویل قبله و از آنجمله میگفتند که اگر قبله حق جهة کعبه است پس آنانکه بجهة بیت المقدس نماز گذارده اند از امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و پیش
از تحویل قبله وفات یافتند چون اسعد بن زراره و براء بن معرور بر ضلالت مرده باشند حق تعالی آیت فرستاد که وَمَا كَانَ اللَّهُ و نیست خدای که
لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ که ضایع کند ایمان شما را یعنی نماز را که بر وجه اعتقاد صحیح روی به بیت المقدس میگذارده اید إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ
بدرستی که خدای تعالی مهربانست مر ایشان را ضایع نکند رَحِيمٌ بخشاینده است صلاح ایشان را فرو نگذارد و در روایت است که در اوایل حال که حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله و سلم در نماز روی به بیت المقدس میکرد و یهودان میگفتند که محمد روی بقبله ما نماز میگذارد آنحضرت ازین معنی ملول شده آرزو کرد که
قبله او کعبه باشد که قبله ابراهیم است و در شبی از شبها جبرئیل علیه السلام متوجه مقام خود شد سید کائنات صلی الله علیه و آله و سلم ساعت از بعد
روی باسمان می نگریست و منتظر وحی میبود تا جبرئیل آمد و این آیت آورد که قَدْ نَرَىٰ بدرستی که می بینیم تَقَلُّبَ وَجْهِكَ گردیدن روی ترا
فِي السَّمَاءِ از جهة آسمان برای انتظار وحی فَلَنُوَلِّيَنَّكَ پس متوجه سازیم ترا قِبْلَةً تَرْضَاهَا بآن قبله که تو بخواهی فَوَلِّ وَجْهَكَ پس بگردان
روی خود را مراد همه بدنست شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ بجانب مسجد الحرام که محیط است بکعبه مرویست که آنحضرت روز دوشنبه نیمه ماه رجب در سال دوم

از هجرت پیش از واقعهٔ بدر بدو ماه در مسجد بنی سلمه دو رکعت نماز ظهر گذارده بود که این حکم نازل شد در نماز روی از صخره گردانیده بمیزاب
توجه فرمود که محاذی کعبه است که آن مسجد بذی القبلتین شهرت یافت و بعد از آن بآیه تصریح بعموم امت حضرت را میفرماید که و
حیث ما کنتم و هر جا که باشید در بر و بحر و شرق و غرب چون خواهید که نماز گذارید فولوا وجوهکم شطره پس بگردانید
روهای خود را شطره بجانب مسجد الحرام و بعد از آن بیان عناد یهود میکند بقوله وان الذین و بدرستی که آنانکه اوتوا الکتاب
داده شده اند کتاب توریة یعنی علمای یهود لیعلمون انه الحق هر آینه میدانند که تحویل از بیت المقدس بکعبه درست و راست است
و حکم آن صادر شده من ربهم از نزد پروردگار ایشان چه در توریة خوانده اند که پیغمبر آخر الزمان بدو قبله نماز گذارد و آخر قبله که بر آن باشد
کعبه باشد و با وجود این انکار میکنند و عناد میورزند وما الله بغافل و نیست خدای غافل و بیخبر عما یعملون از آنچه میکنند
یهود از انکار قبله با وجود علم ایشان بحقیقت آن آورده اند که یهود گفتند که اگر محمد معجزه بیارد بر صدق دعوی خود در باب توجه بکعبه ما
با و ایمان آریم و روی بکعبه کنیم حق تعالی تکذیب ایشان کرده فرمود که ولئن اتیت بخدای که اگر بیاوری تو ای محمد الذین اوتوا الکتاب
بآنانکه داده شده اند توریة و انجیل یعنی یهودی و ترسا بکل آیة هر معجزه را که از تو خواهند در باب حقیت توجه بکعبه ما تبعوا قبلتک پیروی
نکنند ایشان قبلهٔ ترا مراد اینست که اهل کتاب گفتند که اگر محمد بر قبلهٔ ما نماز گذارد ما بوی ایمان آریم حق تعالی بجهة قطع طمع ایشان فرمود که
وما انت بتابع قبلتهم و نیستی تو پیروی کننده مر قبلهٔ ایشان را وما بعضهم و نیستند بعضی از ایشان بتابع قبلة بعض
پیروی کننده قبلهٔ بعضی را قبلهٔ نصاری مشرق است و از یهود مغرب پس ایشان متابعت یکدیگر نتوانند که بجا آورند پیروی تو نمیکنند ولئن اتبعت
و اگر پیروی کنی بر سبیل فرض و تقدیر اهواءهم آرزوهای ایشان را در باب قبله من بعد ما جاءک از پس آنکه آمده بتو من العلم از دانستن
آنکه قبلهٔ ابراهیم حقیقت انک اذا بدرستی که تو آن هنگام که متابعت ایشان نمائی لمن الظالمین از جملهٔ ستمکاران بر جهة این مبالغه است
در قطع طمع ایشان از متابعت پیغمبر بقبلهٔ ایشان و نیز در عناد اهل کتاب میفرماید الذین آتیناهم الکتاب آنانکه داده ایم ایشان را
کتاب توریة یعرفونه می شناسند پیغمبر را کما یعرفون ابناءهم چنانکه می شناسند پسران خود را یعنی او را باوصاف مذکوره در توریة
و سایر معجزات می شناسند صدق نبوت آنحضرت را مانند شناختن ایشان پسران خود را که ملتبس نمیشود بر ایشان لیکن بجهة عناد و جحود دعوی آن
من بعد
کنی تصدیق او نمیکنند وان فریقا و بدرستی که گروهی منهم از ایشان چون حیی بن اخطب و کعب بن اشرف و امثال ایشان لیکتمون
الحق هر آینه می پوشند حق را که صفت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در توریة از عوام خود وهم یعلمون و حال آنکه ایشان میدانند
که می پوشند حق را پس خطاب بحضرت رسالت کرده میفرماید که الحق من ربک آنچه درست و راست است از پروردگار تست مراد حقی است که کتمان
آن نموده اند از نبوت آنحضرت یا مراد امر قبله است فلا تکونن پس مباش خطاب بحضرت است و مراد امت وی یعنی مباشید من الممترین
از شک کنندگان درین که آن از نزد حق تعالی است و یا در کتمان ایشان امر حق را با آنکه عالم اند بآن و نیز در باب قبله میفرماید که ولکل وجهة
و هر امتی را قبله ایست که متوجه اند و یا هر صاحب شریعت را قبله ایست هو مولیها که او متوجه سازنده است بآن روی خود را یا خدای گرداننده
روی اوست بآنجهة یعنی یا بآن امر کرده و چون هر امتی و صاحب شریعتی را قبله ایست پس چرا تعجب میکنند و میگویند ما ولاهم عن قبلتهم التی کانوا علیها
فاستبقوا الخیرات پس پیشی گیرید ای مسلمانان بر دیگران بر نیکوییها از امر قبله و غیر آن بسبب آن بسعادت دنیا و آخرت برسید اینما
تکونوا هر جا که باشید و هر قبله که روی آرید بآن و اهل کتاب یأت بکم الله جمیعا بیارد خدای همه شما را و جمع کند روز قیامت برای

امتیاز

امتیاز محق از مبطل ان الله بدرستی که خدای تعالی علی کل شیء بر همه چیز از احیا و تمیز و میراندن و زنده گردانیدن و جمع کردن شما و غیر آن
قدیر تواناست ومن حیث خرجت و از هر مکان و زمانی که بیرون آئی از برای سفر فول وجهک پس بگردان روی این جهة تأکید حکم تحویل
مذکور میکند و میگوید پس بگردان روی خود را هنگام نماز شطر المسجد الحرام بطرف مسجد الحرام وانه و بدرستی که این
للحق هر آینه درست و راست است من ربک از نزد پروردگار تو وما الله بغافل و نیست خدای بیخبر عما تعملون از آنچه
میکنید از توجه بکعبه و غیر آن همه را بر وفق آن جزا خواهد داد ومن حیث خرجت از هر جا که بیرون آئی فول وجهک پس متوجه
ساز روی خود را در وقت نماز شطر المسجد الحرام بطرف مسجد الحرام وحیث ما کنتم و هر جا که باشید ای امت محمد صلی الله
علیه و آله و سلم فولوا وجوهکم پس بگردانید رویهای خود را یعنی همه بدن خود را شطره در جانب آن مسجد لئلا یکون للناس
تا نباشد مر یهود را علیکم بر شما در باب توجه بمسجد اقصی حجة حجتی که خواهند که بآن بر شما غالب شوند یعنی یهود نگویند که محمد منکر دین ماست
و با وجود این اعتقاد بقبلهٔ ما دارد و بآن توجه میکند الا الذین ظلموا مگر آنانکه ستم کردند بر نفس خود بعناد و مکابره منهم از یهود مدینه و بت
پرستان مکه چه یهود میگفتند که بجهة میل باقربای خود روی بکعبه آورده و مشرکان طعن میزدند که محمد دانست که ما بر حقیم دیگر باره روی بقبلهٔ ما کرد
فلا تخشوهم پس مترسید ای مؤمنان از ایشان در توجه بجانب کعبه واخشونی و بترسید از من بمخالفت فرمان من ولاتم
نعمتی و تا تمام کنم بفضل و کرم خود نعمت خود را که آن اختصاص شماست بکعبه علیکم بر شما ولعلکم تهتدون و تا شاید که
شما راه یابید بشرایع و احکام دین کما ارسلنا همچنانکه تمام کردیم نعمت خود را بر شما بآنکه فرستادیم فیکم در میان شما رسولا منکم
فرستاده از شما یعنی از عرب و آن محمد است صلی الله علیه و آله و سلم یتلوا علیکم که میخواند بر شما آیاتنا آیتهای ما که قرآنست ویزکیکم و پاک
میگرداند شما را از چرک شرک بآب شریعت ویعلمکم الکتاب و می آموزاند شما را قرآن والحکمة و علم شریعت و احکام آن از حلال
و حرام ویعلمکم و تعلیم میدهد شما را ما لم تکونوا تعلمون آنچیز که نبودید شما که بدانید از تفکر و نظر زیرا که طریق معرفت آن نیست
سوای وحی فاذکرونی یاد کنید مرا بطاعت و عبادت اذکرکم تا یاد کنم شما را بثواب و مغفرت واشکروا لی و سپاسداری
کنید برای من بر نعمتهائی که بشما انعام کرده ام در دنیا و آخرت ولا تکفرون و ناسپاسی مکنید مرا بانکار نعم و عصیان مر ابن
عیینه روایت است که در اخبار بما رسیده که حق تعالی فرموده بندگان خود را خبری داده ام که اگر بجبرئیل و میکائیل میدادم هر آینه
نعمت بزرگ ایشان را تمام کرده بودم و آن اینست که گفتیم اذکرونی اذکرکم و در منهج الصادقین غریب بعضا و جه درین آیت مذکور گشته
و در اینجا ببعضی روایات که در باب فضیلت ذکر واقع شده اکتفا کرده میشود از امام صادق علیه السلم روایتست که حق تعالی فرموده که هر که
بجهة مشغولی بذکر من از یاد کردن حاجت خود بمن غافل شود من بهتر از آنچه توقع داشته باشد باو عطا فرمایم و نیز فرموده که پدرم دایم بذکر خدای
مشغول بودی بر وجهی که در رفتن و نشستن و طعام خوردن و سخن گفتن با مردمان در یاد خدا بودی پیوسته میدیدم که زبان او متحرک است
بکلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله و پیش از صبح ما را جمع میکرد تا طلوع آفتاب بذکر امر میکرد و میفرمود که هر خانه که در آن ذکر خدا و تلاوت قرآن بسیار
باشد حق تعالی برکت در آن زیاده گرداند و فرشتگان در آن حاضر شوند و شیاطین از آن بگریزند و درخشان گردد آن خانه برای اهل آسمان مانند درخشیدن
ستارگان برای اهل زمین و هر خانه که در آن ذکر خدا نکنند و قرآن نخوانند برکت آن کم میشود و ملائکه از آن دور شوند و شیاطین در آن
مسکن سازند و ابو بصیر نیز از آنحضرت روایت کرده که شیعهٔ ما کسانی اند که در خلوت ذکر خدا بسیار کنند و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله

روایت است که چهار چیز اند که بغیر مؤمن بآن متصف نباشد یکی خاموشی دوم تواضع برای خدای سیم ذکر او بسیار در همه احوال چهارم
کمی مال و نیز از صادق علیه السلم روایت است که فرمود که مؤمن بهر نوع مرده گردد مگر فوت شود مانند غرق شدن و در زیر آمدن خانه و دیوار
و هلاک کردن سباع او را و گرفتار شدن بصاعقه و غیر آن اما اگر در ذکر خدا باشد باین نوع هلاک نشود و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
روایت است که حق تعالی میفرماید که اگر بنده بذکر من مشغول باشد و نفس او اراده گناهی کند من نگذارم آن گناه از او واقع شود و اگر مردمان آن
دیار مستوجب آن شده باشند که عذاب من بر ایشان نازل شود من بجهة میمنت آن ذاکر عذاب را از ایشان بگردانم و نیز از آنحضرت مرویست
که موسی علیه السلم از خدای تعالی سؤال کرد که بار خدایا تو نزدیکی با من تا با تو راز گویم یا دوری تا ترا باواز بلند بخوانم حق تعالی فرمود که یا موسی انا جلیس من ذکرنی
من همنشین کسی ام که ذکر من کند و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که در هیچ مجلسی ذکر خدای نکنند مگر که حق تعالی از آسمان ندا کند که برخیزید که سیئات
شما را بحسنات بدل کرده ام و همه شما را آمرزیدم و در هیچ مجلس ذکر حق تعالی نکنند مگر که حق سبحانه ملائکه را امر کند تا در آن ذکر شریک شوند و ثواب ذکر خود را
بایشان دهند و از ائمهٔ هدی صلوات الله علیهم روایت است که در بهشت بیابان وسیع است که هر گاه بنده بذکر خدا مشغول شود فرشتگان
در آن بیابان بدرخت نشاندن مشغول شوند برای وی و چون توقف نماید ایشان از درخت نشاندن باز ایستند ایشان را گویند چرا توقف کرده اید گویند که
صاحب در ذکر خدا سست شده و اسباب و مصالح درخت نشاندن ذکر است و چون دوام ذکر مستلزم باز داشتن نفس است
از قبایح ازینجهة در عقب امر بذکر میفرماید که یا ایها الذین آمنوا ای آنانکه گرویده اید استعینوا مدد جوئید بر انجام حقوق الهی
بالصبر بشکیبائی که کلید در رستگاریست والصلوة و نماز که اصل عبادتست و معراج مؤمنان و مناجات رب العالمین ان الله
بدرستی که خدای تعالی مع الصابرین با صابرانست بحفظ و حمایت و نصرت در عبادت و در همه حالات و اجابت دعوت و توفیق
در طاعت و بقول بعضی دیگر مراد بصبر روزه است که نفس را بکشایش بجوع و تشنگی تزکیه و بغض و کبر جهاد است که مستلزم نقض در
رنج بسیار است و چون حق تعالی امر فرمود باستعانت بصبر و صلوة بر عبادات شاقه که معظم آن جهاد است در عقب آن فرمود ولا
تقولوا لمن یقتل و مگوئید مر کسی را که بعضی در معرکه کشته شوند فی سبیل الله در راه خدا یعنی در جهاد اموات
که ایشان مردگانند مرویست که صحابه بعد از حرب بدر ذکر شهیدان میکردند و ایشان چهارده تن بودند شش از مهاجر و هشت
از انصار و بعضی بر سبیل تحسر میگفتند که فلان و فلان در روز بدر جان شیرین داده و از لذات نعیم دنیا محروم شدند حق تعالی فرموده که ایشان
مرده نیستند بل احیاء بلکه ایشان زندگانند در حضرت ولکن لا تشعرون و لیکن شما نمیدانید کیفیت آن حیات را زیرا که دریافتن
آن بعقل ممکن نیست از ابن عباس روایت است که شهیدان زنده اند نزد خدا بارواح و اجساد و بامداد و شبانگاه روزی ایشان
برسد و ایشان خرم و شاد باشند بآنچه خدا بایشان میدهد و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که حق تعالی شهید را شش
خصلت کرامت میفرماید یکی آنکه اول قطرهٔ خون که از بدن او بر زمین آید جملهٔ گناهان او را عفو فرماید دوم در بهشت منزل او را
او کند سیم هفتاد و دو حور العین در خدمت او نصیب فرماید چهارم او را از فزع اکبر ایمن گرداند پنجم تاج شرف و بزرگواری که از یاقوت
سرخ که بهتر از دنیا باشد و هر چه در اوست بر سر او نهد ششم شفاعت او را در حق هفتاد کس از اقربا قبول فرماید و بعد از آن
شاقه بیان امور جهاد که باعث شهادتست میکنند از انواع محنتها مصیبات و میفرماید ولنبلونکم و هر آینه می آزمائیم شما را
یعنی با شما معاملهٔ آزمایندگان میکنیم اگر چه حال شما بر ما پوشیده نیست اما میخواهیم که عیار کار و بار هر کس بمحک امتحان ظاهر گردد

بر عالمیان معلوم شود که کدام از شما صبر اختیار کنند بر بلا و تسلیم برضای او نهاده و چه کسانند که بجهة بیصبری و عدم رضا بقضا از ایشان متنفر شده اند و این
آزمایش بچند نوع است بشیء من الخوف بچیزی اندک از ترس دشمن در قضا قلت آن نسبت بآن چیزیست که حق تعالی ایشان را از آن نگاه
میدارد یا تخفیف شفقت فرماید بر ایشان والجوع و از گرسنگی قحط است و یا روزه داشتن ونقص من الاموال و نقصان بعضی از مالها که
بتاراج حادثات رود و بجهة آفات روزگار تلف گردد والانفس و نقص نفسهای شما بقتل در غزا یا بیماری و ضعف پیری والثمرات
و نقصان برخی میوهها و تلف محصولات بآفات سماوی و ارضی یا مراد مرگ فرزندان است که میوهٔ باغ دلند مرویست که چون فرزند بنده
مؤمن و میوهٔ دل او گردد وی چه گفت گویند حمد تو کرد و استرجاع نمود خطاب آید که خانه در بهشت از برای او بنا کنید و او را بیت الحمد نام نهید
وبشر الصابرین و مژده ده ای محمد صبر کنندگان را بر مشقتها و مکروهات بثواب بیشمار و این صابران که مستحق بشارتند الذین آنانند
که اذا اصابتهم مصیبة هر گاه برسد ایشان را بلیتی و آفتی و مکروهی قالوا گویند بر وجه انقیاد حکم قضا و تسلیم رضا انا لله و بدرستی که ما
سوی پاداش و جزا دادن او گردنده ایم و رجوع ما جز بحضرت او نیست و جزا و اجر کردار ما خواهد رسانید پس بحکم او خرسند باشیم ما مستوجب
ثواب بدی کردیم اما امام جعفر صادق از آبای کرام علیهم صلوات الله روایت کرده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هر که
بچهار خیر عمل کند از اهل بهشت بود اول تکلم بکلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله دوم چون نعمتی باو رسد بگوید الحمد لله سیم گناهی کند بگوید استغفر الله چهارم
چون مصیبتی باو رسد بگوید انا لله وانا الیه راجعون انس بن مالک روایت کند که مردی از اصحاب رسول که همیشه در ملازمت آنحضرت بودی
پسرش متوفی شد وی بسیار میگریست رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که وی را بیارید فرمود که ای مرد بدانکه بهشت را هشت در است
و دوزخ را هفت در راضی نیستی که بهر دری از بهشت که داخل شوی پسرت ایستاده گوید ای پدر من پیشتر در بهشت درآ گفت آری مرد خوشحال شد
صحابه گفتند یا رسول الله این کرامت مخصوص باوست یا هر کس مصیبت فرزند دیده باشد درین داخل است فرمود که این کرامت شامل همه اهل ایمان
خواهد بود گاهی که صبر کنند و رضا بقضا داده قایل شود بکلمهٔ انا لله وانا الیه راجعون اولئک آن گروه که در مصایب صبر و شکیبائی ورزند و
بکلمهٔ استرجاع گویند علیهم صلوات بر ایشانست رحمتهای بسیار من ربهم از نزد پروردگار ایشان ورحمة و نعمت عظیم و گویند
که مراد بآن بهشت است لقوله تعالی واما الذین ابیضت وجوههم ففی رحمة الله واولئک هم المهتدون و آن گروه ایشانند راه
یافتگان بثواب عظیم الله و از صادق علیه السلام مرویست که بشر الصابرین در حق امیر المؤمنین است صلوات الله علیه چون خبر شهادت
برادرش جعفر از موته آوردند بآن بکلمهٔ انا لله وانا الیه راجعون گویا شد و هیچکس پیش از امیر المؤمنین علیه السلم این کلمات را نگفته بود حق تعالی
فرمود که این آیت را فرستادم و وعده کردم که هر که در مصیبت گوید انا لله بوی کنم من صلوات و رحمت تا منتهای او کرامت فرمایم و چون حق
ذکر امتحان بندگان نمود بتکلیفات شاقه و مصیبات شدیده در عقب این ذکر احکام حج میفرماید که متضمن مشقات عظیمه است و میگوید که
ان الصفا والمروة بدرستی که صفا و مروه دو کوهند در مکه من شعائر الله از نشانهای خداست در حج خانهٔ کعبه یعنی از علامات مناسک
اوست که در حج تعیین فرموده فمن حج البیت پس هر کس قصد کند خانهٔ کعبه را با اعمال مخصوص در حج او اعتمر یا متوجه زیارت کعبه شود بعمل مخصوص عمره
فلا جناح علیه پس هیچ گناهی نیست بر او ان یطوف بهما که طواف کند بآن دو کوه یعنی سعی نماید در میان آن ومن تطوع
خیرا و هر که بطوع و رغبت خود بکند کاری نیکو از طواف حج و عمره و سعی میان صفا و مروه فان الله شاکر پس بدرستی که خدا جزا دهنده شکر گوینده
علیم داناست باحوال بندگان از ابن عباس مرویست که سبب نزول این آیت آن بود که در جاهلیت بر صفا و مروه دو بت نهاده بودند یکی اساف نام داشت و دیگری

نایله و اساف را در حق نهاده بودند و یکی را بر مروه چون اسلام در رسید و خانه را از بتان پاک کردند آن دو سنگ را نیز بشکستند مسلمانان کراه
سعی آن داشتند و در زعم ایشان آن بود که در موضعی که بت در آن نصب کرده باشند سعی آن کردن گناه بود حق تعالی این آیه فرستاد که رد توهم ایشان فرموده و بعد
بیان حکم حج بندگان را امر میفرماید بر اظهار حق و نهی از کتمان آن بقوله ان الذین بدرستی که آنانکه یکتمون می پوشند ما انزلنا آنچه فرو فرستادیم
من البینات از نشانهای روشن مراد احبار یهود اند چون کعب بن اشرف و عبد الله صوریا که علامات و صفات حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
را که در توریة بود اخفا میکردند والهدی و آنچه راه مینماید بوجوب اتباع آنحضرت دایما با دلایل عقلیه من بعد ما بیناه از پس آنکه بیان
کردیم آنرا للناس فی الکتاب در توریة یعنی آنچه ما در توریة آشکارا کردانیده بودیم از نعت محمد و وجوب اتباع و ایشان مخفی کردند اولئک
آن گروه که پوشندگان حقند یلعنهم الله لعن میکند و دور مینماید ایشانرا خدای از رحمت خود و یلعنهم اللاعنون و لعنت میکنند بر ایشان
لعنت کنندگان از ملایکه و مؤمنان جن و انس الا الذین تابوا مگر آنانکه باز گردیده اند از کفر بایمان و از کتمان نعت نبوی باظهار آن واصلحوا
و بصلاح آورند کارهای تباه شده خود را از تحریف و غیر آن و بتدارک آن کوشیده اند و بینوا و بیان کردند آنچه حق بیان آن کرده در کتاب ایشان از
صفات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فاولئک پس ایشانند که بسبب توبه و صلاح و تبیین حق اتوب علیهم باز گردیدم بر ایشان بقبول توبه و امرزش
و انا التواب و منم بسیار قبول کننده توبه بندگان الرحیم و مهربان بر ایشان بفیض رحمت و عدم تعجیل در عقوبت بعد از آن بیان حال
کسانی میکند که نکرویدند بخدا و بی توبه از کفر و کتمان بمردند و میفرماید که ان الذین کفروا بدرستی که آنانکه کافر شدند از احبار یهود و بکتمان نعت
محمد و اولی آنست که مراد مطلق اهل کفر باشد یعنی کسانی که نکرویدند بخدا و رسول و ماتوا و هم کفار و مردند در حالتی که ایشان کافر بودند اولئک آن گروه
علیهم لعنة الله بر ایشانست لعنت خدای و دوری از رحمت او بعد از مرگ والملائکة و لعنت فرشتگان والناس و لعنت
مردمان اجمعین همه ایشان در حالتی که همه ملایکه و آدمیان بر ایشان لعنت خالدین فیها در حالتی که جاوید مانندگان اند در آن لعنت لا یخفف
عنهم العذاب و سبک کرده نشود از ایشان عذاب آتش دوزخ و لا هم ینظرون و نباشند ایشان که مهلت داده شوند تا زبان
باعتذار بگشایند چه عذر ایشان مسموع نباشد از ابن عباس روایت است که کفار قریش گفتند ای محمد وصف خدای خود کن تا ما باو بگرویم
حق تعالی سوره اخلاص را با این آیت نازل گردانید که والهکم و خدای شما ای عامه خلایق اله واحد معبودیست یکتا که هیچ شریکی در ذات
و صفات ندارد لا اله نیست معبودی که مستحق عبادت باشد الا هو مگر او که احدیست در ذات و واحد در صفات الرحمن بخشاینده
در تربیت ابدان الرحیم مهربانست در تقویت ارواح و چون منعم جمیع نعم از اصول و فروع اوست پس غیر او مستحق پرستش نتواند شد
بعد از آن هفت دلیل ایراد میکند بر وحدانیت خود و میفرماید ان فی خلق السموات بدرستی که در آفریدن آسمانها که خیمه ایست
بی ستون بر افراشته و معلق بر داشته والارض و در آفرینش زمین که بساطیست گسترده و اختلاف اللیل والنهار و آمدن و رفتن شب
و روز پی در پی یکدیگر با اختلاف ایشان در درازی و کوتاهی والفلک التی تجری و در کشتیهای گران بار که میرود فی البحر در دریا بما
ینفع الناس بآنچه نفع رساند بمردمان بسبب دیدن عجایبات دریاست و ما انزل الله و در آنچه فرو فرستاده خدای من السماء
از آسمان یا از اسمان یا از ابر من ماء از آب باران فاحیا به الارض پس زنده ساخت و تازه گردانید بآن آب زمین را از نباتات
بعد موتها پس از مردگی آن و پژمردگی و بث فیها و در آنچه پراکنده در زمین من کل دابة از هر جنبنده چون بهایم و سباع و وحوش
و طیور و غیر آن و تصریف الریاح و در گردانیدن بادها از هر جهتی چون باد شمال و جنوب و صبا و دبور والسحاب المسخر و در ابر رام کرده شده

شود و فرمان بردار امر خدای بین السماء والارض میان آسمان و زمین که باین بر آید و از هم جدا نمیشود تا آنکه امر آید
بباران رسد لایات هر آینه نشانهاست این امور مذکوره از صنایع محکمه و کمال قدرت او سبحانه و دلالت تمام بر علم و وحدانیت لقوم
یعقلون مر گروهی را که خرد دارند و نظر تامل و تفکر در آن میگمارند از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که وای بر کسی که این آیت
را بخواند و در آن تفکر نکند ؛ برگ درختان سبز در نظر هوشیار ؛ هر ورقی دفتریست معرفت کردگار ؛ و من الناس من یتخذ و از مردمان
کسانند که فرا میگیرند من دون الله بجز از خدای اندادا همتایان و شریکان یعنی بتان که بزعم باطل ایشان خدایانند یحبونهم
دوست میدارند ایشانرا کحب الله همچو دوست داشتن خدا را یعنی تعظیم و اطاعت ایشان میکنند مانند تعظیم و اطاعت که مر خدا را
مراد مشرکان عرب اند که بتان را در تعظیم و طاعت و محبت با خدا برابر میکنند والذین امنوا و آنانکه ایمان آورده اند اشد
حبا لله ایشان قوی تر و ثابت ترند از روی دوستی مر خدا را یعنی محبت ایشان بخدا بیشتر است نسبت بمحبت کفار با بتان زیرا
که محبت ایشان بخدا هرگز منقطع نمیشود بخلاف محبت بتان که آن بسببی زایل میگردد و از اینجاست که کفار از خدایان خود عدول میکنند
بخدا در وقت رسیدن بلا و مصیبت و در بعض زمان عبادت بتی میکنند و بعد از آن او را گذاشته ببتی دیگر میل میکنند و میگویند
که این بهتر از آنست و لو یری الذین ظلموا و چون ببینند یعنی بدانند آنهایی که ظلم کنند بخود و از حق در گذشتند بشرک آوردن اذ
یرون العذاب در وقتی که ببینند معاینه عذاب دوزخ را ان القوة لله جمیعا آنکه هر قدرت و غلبه بر هر شیء مر خدا راست
نه بتان ایشانرا و ان الله و آنرا نیز بدانند مضرت شرک او را و حسرت و ندامت ایشان بر وجهی که بوصف در نیاید
عطا گفته که معنی آنست که چون ظالمان در روز قیامت ببینند که دوزخ با نصد ساله راه باستقبال ایشان آید همچنانکه مرغ که
دانه چیند ایشانرا بر چیند بدانند که قوة و قدرت و ملکوت و جبروت مر خدا راست شدید العذاب و عذاب او سخت است
و ایشان علم بقدرت خدای و شدت عقوبت او پیدا کنند اذ تبرا الذین اتبعوا وقتی بیزاری کنند آنانکه پیروی کرده شده باشند
من الذین اتبعوا از آنکه پیروی کرده اند ایشانرا یعنی پیشوایان اهل کفر از ضعیفان و تابعان خود بیزار شوند و راوا و
العذاب در حالتی که ببینند این پیشوایان و تابعان ایشان عذاب را و تقطعت بهم الاسباب و بریده
شود با ایشان سببها و رابطها که در دنیا با یکدیگر داشتند از خویشی و دوستی و مصاحبت و قال الذین اتبعوا و گویند آنها
که پیروی کردند یعنی تابعان چون بیزاری پیشوایان خود را مشاهده کنند گویند که لو ان لنا کرة کاشکی ما را بازگشت
بودی باز گشتنی فنتبرا منهم پس بیزاری میکردیم از ایشان آنجا کما تبرءوا منا همچنانکه بیزاری کردند از ما اینجا
کذلک همچنانکه خدای در آن روز نماید بایشان این امر فظیع یریهم الله بنماید خدای ایشانرا اعمالهم
کردارهای ایشانرا حسرات علیهم حسرتها و پشیمانیها بر ایشان یعنی اعمالی که طمع ثواب داشته باشند بران در حج و صلات
و تصدقات که برونق توبت نبود بحکم بر ایشان رد کنند و قبول نکنند و سبب حسرت ایشان شود یا اعمال بد که کرده باشند از قتل و غارت و غیر
آن سبب حسرت ایشان شود گویند چرا چنین کردیم و ما هم و نباشند پیشوایان و تابعان بخارجین من النار
بیرون آیندگان از آتش دوزخ بلکه در آن مخلد باشند و در اکثر تفاسیر مذکور است که قبیله ثقیف و خزاعه و بنی مدلج حرام گردانیده بودند بر خود بعضی
از چهارپایان را از بحیره و سائبه و وصیله چنانکه بیاید حق تعالی ایشانرا از آن نهی کرد بر سبیل عموم و فرمود یا ایها الناس ای مردمان

كلوا مما فى الارض بخوريد از آنچه در زمين است حلالا طيبا پاک و پاکيزه يعنى چيزى که بر شما حلال ساخته‌ايم
بر خود حرام مگردانيد ولا تتبعوا و پيروى مکنيد خطوات الشيطان گامهاى ابليس يعنى در بتها او مرويد در تحريم حلال
انه لكم بدرستيکه شيطان مر شما را عدو مبين دشمنى است آشکارا چه ميخواهد که شما را بفريبد و بدوزخ در آورد انما يامركم
بدرستيکه امر ميکند شيطان شما را يعنى وسوسه ميکند بالسوء والفحشاء به بدى و کار زشت وان تقولوا و ديگر
ميفرمايد اين که بگوييد و افترا کنيد على الله بر خداى ما لا تعلمون آنچه نميدانيد مانند شريک گرفتن بخدا و تحليل حرام
و تحريم حلال و غير آن از مذاهب باطله و اعتقادات فاسده از ابن عباس مرويست که پيغمبر صلى الله عليه و آله و سلم يهود را باسلام
دعوت فرمود گفتند ما تابع آبا و اجداد خوديم و اقتدا بايشان از ما داناترند در باب حلال و حرام واذا قيل لهم اتبعوا
ما انزل الله پيروى کنيد آنچه خداى فرستاده يعنى قرآن در حلال و حرام قالوا گويند که بقرآن عمل نميکنيم بل نتبع بلکه پيروى
ميکنيم ما الفينا عليه آنچه يافتيم بر آن آباءنا پدران خود را پس بر سبيل انکار ميفرمايد اولو كان آباؤهم
آيا متابعت پدران ميکنند اگرچه بودند پدران ايشان که لا يعقلون شيئا فهم نميکردند چيزى را از امور دين يعنى تفکر
نمينمودند در توحيد و عدل و ساير احکام شريعت ولا يهتدون و راه راست نيافته بودند پس بيان مثلى ميکند براى کفار در ترک
اجابت امر حق که توحيد است و ميفرمايد که ومثل الذين كفروا يعنى صفت خواننده کافران بتوحيد كمثل الذى ينعق
مانند صفت کسى است که بانگ ميزند بما لا يسمع بجانورى که نميشنود الا دعاء ونداء مگر خواندنى و آوازى و هيچ
از آن فهم نميکند يعنى همچنانکه حيوان نميفهمد آواز کننده خود را و همين آوازى ميشنود بدون فهميدن معنى آن همچنين کافران ايشم
کننده و پند دهنده خود جز آوازى نميشنوند و حقيقت سخن او را در نمى‌يابند بجهت تامل نکردن در آن از روى عناد و استکبار
پس بسبب اين ايشان صم کرانند از شنيدن کلام حق بكم گنگانند از گفتن سخن صواب عمى کورانند از ديدن راه
راست فهم لا يعقلون پس ايشان عقل ندارند يعنى در نمى‌يابند آنچه پيغمبر بايشان ميگويد بجهت ترک فکر و تامل در آن پس از
کافران اعراض کرده بمؤمنان خطاب ميکند يا ايها الذين آمنوا اى کسانى که ايمان آورده‌ايد كلوا بخوريد
بر وجه اباحت من طيبات ما رزقناكم از پاکيزه‌ها يعنى از چيزهاى لذيذ که روزى داده‌ايم شما را و
اشكروا لله و شکر گوييد خداى را بر روزى پاکيزه و لذيذ خود ان كنتم اگر هستيد شما که از روى اخلاص
اياه تعبدون او را ميپرستيد نه غير او را در حديث قدسى وارد شده که حق تعالى ميفرمايد که مرا با آدميان و پريان عجب کارى عظيم
افتاده ايشان را مى آفرينم و عبادت غير من ميکنند و روزى ميدهم ايشان و غير مرا شکرگذارى ميکنند و از حضرت رسالت
صلى الله عليه و آله و سلم مرويست که هر که دوست دارد که دعاى او مستجاب شود بايد که طعام و کسب او حلال شود و مرويست که
شخصى آنحضرت را گفت که ميخواهم که هر دعا که من کنم مستجاب شود فرمود که خوردن خود را پاکيزه کن و حرام را در شکم خود
راه مده و نيز در حديث قدسى آمده که اى بنده از تو دعا کردن و از من اجابت کردن پس هيچ دعا را رد نميکردانم مگر دعاى خورنده
حرام و نيز از سيد عالم صلى الله عليه و آله و سلم روايت است که ترک لقمه حرام نزد خدا بهتر است و دوست‌تر از دو هزار رکعت نماز سنتى
و رد يک دانه حرام از خود برابر هفتاد حج است و چون او سبحانه ذکر اباحت طيبات نمود در عقب آن بيان محرمات ميفرمايد که انما

حرم

حرم عليكم جز اين نيست که حرام کرد خداى تعالى بر شما الميتة مرده را يعنى خوردن آن را و انتفاع از آن و اين حرمت نسبت
بانچه بطريق شرعى ذبح نکرده باشند والدم و خون را غير از خونى که باز پس مانده باشد در گوشت و رگ بعد از کشتن حيوان
ولحم الخنزير و گوشت خوک و همه اجزاى آن در حکم آن و حرمت داخل است وما اهل به و حرام کرد آنچه آواز برداشته شده بآن
وقت ذبح لغير الله براى غير خداى يعنى بنام بتان فمن اضطر پس کسى که درمانده و بيچاره گردد باکراه يا گرسنگى بود و چيزى نخورد
تلف نفس باشد و هيچ ماکول حلال نيابد که بآن سد رمق کند غير باغ در حالتى که ستمکار نبود يا آنکه از مضطر ديگر نستاند و يا
بر امام معصوم خروج کند يا قطع طريق کند يا بقصد لذت خورد ولا عاد و نه تجاوز کننده از سد رمق فلا اثم عليه
پس هيچ گناهى نيست بر او در خوردن آن ان الله غفور بدرستيکه خدا آمرزنده است مر کسى را که بضرورت از محرمات بخورد
رحيم مهربانست بر بندگان برخصت دادن ايشان در خوردن محرمات قبل از اين گذشت که علماى يهود صفت
پيغمبر صلى الله عليه و آله و سلم در تورات تغيير دادند بترس آنکه مبادا مردمان تابع او شوند و رسوم و وظايف هر سال که از يهودان ميگرفتند
محروم شوند حق تعالى ميفرمايد که ان الذين يكتمون بدرستيکه آنانکه مى‌پوشند از علماى يهود ما انزل الله آنچه فرو
فرستاده خداى من الكتاب از تورات از صفات پيغمبر صلى الله عليه و آله و سلم و غير آن چون آيت رجم ويشترون
به و ميخرند يعنى بدل ميکنند بدان پوشيدن ثمنا قليلا بهاى اندک و عوض حقير را که مرسوم ايشانست يا
رشوت گرفتن از ايشان بجهت تغيير صفات آنحضرت اولئك آن گروه پوشندگان ما ياكلون فى بطونهم
نميخورند در شکمهاى خود الا النار مگر آتش ولا يكلمهم الله و سخن نگويد خداى با ايشان
يوم القيمة در روز قيامت سخنى که در ضمن آن نفعى و رحمتى باشد يا اصلا سخن با ايشان نکند و قهر و محل با ايشان
همچنانکه شخصى که از کسى در غضب باشد و با او سخن نکند ولا يزكيهم و پاک نگرداند ايشان را از خبث اعمال و
بر ايشان مدح و ثنا نکند ولهم عذاب اليم و مر ايشان را باشد عذابى دردناک و رنجاننده ايشان او
لئك الذين آن گروه آنانند که از روى جهالت اشتروا الضلالة بخريدند گمراهى را يعنى کفر را که محض جهالت
است بالهدى بايمان و معرفت که عين هدايت است و اين معامله دنياست والعذاب بالمغفرة
و بخريدند عذابى جاودانى را بآمرزش ربانى و اين سوداى آخرتست فما اصبرهم پس چه چيز شکيبا گردانيد يا چه شکيبايند ايشان
على النار بر آتش دوزخ اين تعجب است از حال ايشان در اشتغال بموجبات آتش و بيباکى ايشان از آن از ابن عباس
روايت است که معنى آنست که چه دليرند بر عملى که موجب آتش دوزخ است و همين نيز از ابى عبدالله عليه السلام مرويست ذلك
اين عذاب ايشان را بان الله بسبب آنست که خداى نزل الكتاب بالحق فرو فرستاد تورات را براستى و درستى
پس ايشان از او [illegible] کردند و در تکذيب آن کوشيدند و با نعت حضرت محمد [illegible] با آنکه اختلاف کردند در قرآن
بعضى که بعضى از آن سحر گفتند و بعضى نسبت افترا بآن کردند و برخى گفتند که اين قصه‌هاى پيشينيانست و بر هر تقدير ايشان که اختلاف
کردند لفى شقاق بعيد هر آينه در خلافى و عناد دورند که آن عداوتست از حق بباطل آورده‌اند که يهودان در نماز روى
بمغرب کردند و ترسايان بمشرق و هر يکى در قبله خود غلو کردندى چون در زمان اسلام مسلمانان مامور شدند بتوجه کعبه هر قوم از اهل کتاب

[illegible]

کفتند که قبلهٔ ما بهترست و بنای کار خود را بران نهاده و همیشه اوقات خود را درین صرف میکردند و دو طایفه بکلیه جهت جاهلیت
میکفتند که طاعت منحصرست در توجه بقبله ما حق تعالی فرمود که لَيْسَ الْبِرَّ نیست نیکویی فعل پسندیده اَنْ تُوَلُّوْا وُجُوْهَكُمْ
آنکه بکردانید رویهای خود را قِبَلَ الْمَشْرِقِ بسوی مشرق چنانچه نصاری وَالْمَغْرِبِ و بطرف مغرب چون یهود زیرا که
آن منسوخست وَلٰكِنَّ الْبِرَّ ولیکن نیکویی که سزاوارست که بان اهتمام نمایند مَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ نیکوی کسی است
که بکرود بخدا وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ و بروز قیامت وَالْمَلٰٓئِكَةِ بفرشتکان وَالْكِتٰبِ و بهمه کتابهای
نه چون علمای یهود و نصاری که ببعضی تصدیق کرده اند دون بعضی وَالنَّبِيّٖنَ و بکرود بهمه پیغمبران نه چون اهل کتاب که ببعضی
کرویده اند نه ببعضی دیکر وَاٰتَى الْمَالَ و بدهد مال خود را عَلٰى حُبِّهٖ بر دوستی آن مال یعنی با آنکه دوست میدارد از سر آن
میکذرد و در راه خدا میدهد ذَوِي الْقُرْبٰى خویشان خود را که محتاج باشند وَالْيَتٰمٰى و بی پدران را که بحد بلوغ نرسیده
باشند وَالْمَسٰكِيْنَ و محتاجان را که سوال نکنند و از قوت سالیانه عاجز باشند وَابْنَ السَّبِيْلِ و راه کذریان
یعنی مسافران را که هیچ در دست نداشته باشند تا بوطن خود باز کردند وَالسَّآئِلِيْنَ و درویشان خواهنده که فقر ایشان را ملجی
ساخته باشد بخواستن وَفِي الرِّقَابِ و در خلاص کردن کردنهای بندکان از بند بندکی بان نوع که ایشان را بخرند و آزاد کنند
و یا بندکانی که از مال کتابت عاجز باشند ایشان را یاری دهند در ادای مال بمولی و آزاد کنند وَاَقَامَ الصَّلٰوةَ
و دیکر خداوند نیکوی کسی است که بپای دارد نماز فریضه را وَاٰتَى الزَّكٰوةَ و بدهد زکوة مقرر را وَالْمُوْفُوْنَ
و خداوند نیکوی آنها اند که وفا کننده کانند بِعَهْدِهِمْ بعهد خود اِذَا عٰهَدُوْا چون عهد کنند و این با
خلق و با حق چون وفا بندد وَالصّٰبِرِيْنَ منسوب بر مدحت یعنی صبر کنندکان فِي الْبَاْسَآءِ در فقر و فاقه
وَالضَّرَّآءِ و در رنج و بیماری وَحِيْنَ الْبَاْسِ و در هنکام کارزار یعنی جهاد و مقاتله با اهل کفر و عناد
از زهری روایت که باسا در اموال است مانند فقر و ضراء در نفس چون مرض اُولٰٓئِكَ آن کروه که این صفت دارند الَّذِيْنَ
آنانند که بتحقیق صَدَقُوْا راست کفتند در دین و پیروی حق و طلب خیر وَاُولٰٓئِكَ و آن کروه هُمُ الْمُتَّقُوْنَ
ایشانند پرهیزکاران از کفر و غیر آن از ناشایستها این آیت متضمن جمیع کمالات انسانیست و هر که این صفتها دارد انسان کامل
است چنانکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که من عمل بهذه الآیة فقد استکمل الایمان یعنی هر که باین آیه عمل کند
در ایمان کامل شود و باید دانست که تصدق بر کروه مذکوره موجب ثواب جزیل و اجر جمیل است اما بذوی القربی ضعف
اجر است یکی مزد صدقه و از علی بن الحسین علیه السلام مرویست که ابو حمزه ثمالی را کفت اکر میخواهی بر خوشی تمام ترا بمیرانند و همه کناهان
ترا بیامرزند باید نیکوی کنی و صدقه سر نمایی و صله رحم کنی که این صفت عمر را زیاد کند و درویشی را ببرد و هفتاد نوع مردن بد از
صاحب دفع کند پس صدقه باقارب موجب اجر دنیا و ثواب عقبی است و لهذا از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
مرویست که بهترین صدقه صدقه کسی است که بر ذی رحم خود داده باشد و اما بر یتیمان از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
روایت که هر که یتیمی را با خود کیرد بطعام و شراب تا آنکه یتیم از او مستغنی شود حق تعالی بهشت مر او را واجب کرداند و نیز فرموده که بهترین
خانهای شما خانه است که در و یتیم باشد که با او نیکوی کنند و رعایت احوال او نمایند و انواع شفقت و مرحمت و بدترین خانهای شما

خانه

خانه‌ای است که در و یتیمی باشد که بدی باو رسانند و رعایت حال او نکنند و اما مساکین در خبر صحیح آمده که رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم دعا فرمود که بار خدایا مرا با مسکینان همنشین کن در دنیا و در آخرت یکی از زوجات آنحضرت کفت یا رسول الله چرا این نوع دعا
میکنی فرمود برای آنکه ایشان پیش از توانکران بچهل سال ببهشت روند بعد از ان فرمود که زنهار که مسکین را زجر نکنی و اکر چیزی خواهد دورش نکنی
و اکر چه نیم خرما باشد و با مساکین دوستی کن و بانواع صله و تصدق ایشان را بنواز تا حق تعالی ترا برحمت خود نزدیک کرداند و از ابو عبد الله علیه السلام
مرویست که حق تعالی میفرماید که هیچ چیز نیست مکر که کسی را موکل ساخته‌ام که از او قبض میکند مکر صدقه بدرویشان که من بقدرت خود از او
قبض میکنم و کسی را در قبض آن وکیل نمیکردانم و اکر به نیم خرما باشد که من خود از او قبض کنم و پرورش دهم همچنانکه کسی شتر بچه یا کره اسب پرورد و چون
روز قیامت شود من صدقه او را بمقدار کوه احد رسانیده باشم پس از او بوی عطا کنم و اما از ابن سبیل مرویست که هر که غریبی را بنوازد حق تعالی عقبات
دنیا و آخرت او را روا کرداند و در قبر و نزد حساب و صراط و میزان غریب نباشد بلکه درین مواضع محرم باشند که انیس او باشند و از هول آن ویرا
ایمن کرداند و اما فی الرقاب عبد الله ابن سبیل از رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کند که بنده مکاتب را یاری دهد قدری از مال تا بان خود را
از خواجه خود باز خرد و از بند بندکی خلاص شود در سایه حمایت خدا باشد در روزی که هیچ سایه نباشد مکر سایه رحمت او و سنی ابن عازب روایت
کند که اعرابی بنزد رسول خدا آمد و کفت یا رسول الله مرا عملی بیاموز تا مرا ببهشت رساند فرمود بنده آزاد کن و کردن کسی که بذل بند که در بند باشد خلاص
کن و بدانکه وفا بعهد کردن از خصلت انبیا و اولیاست و لهذا حق تعالی ابراهیم خلیل علیه السلام را باین صفت مدح فرموده که و ابراهیم الذی وفی
و در حق امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده که یوفون بالنذر و در حدیث صحیح آمده که ایمان ندارد هر که امانت ندارد و دین ندارد هر که
بعهد وفا نکند و اما صبر بر فقر و فاقه جهاد اکبرست با نفس و شیطان و آن از خصال اولیا و مقربان در کالیت عبد الله عباس از رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم روایت که که روز قیامت منادی از قبل رب العالمین ندا کند که کجایند درویشان صابر صابران لبیک جواب بازدهند
حق تعالی ایشان را در پس بعد در آورد که جز مقربان در ان نروند پس ایشان خطاب کند که ای بندکان من دنیا را که از شما باز کرفتم برای آن
شما بود درین روز برای خاطر شما بروید و هر کس که شما را لقمه یا شربتی آب داده با خود در بهشت در آورید و اما ثواب صبر در بیماری در
خبرست که فردای قیامت اصحاب بلا و بیماریها در عرصات حاضر کنند و عوضهای بی‌شمار و بی اندازه بدیشان رسانند برو هیچکس مثل
ان اندیده باشد و در خاطر نکذرانیده و چون اهل صحت ان مرتبه بلند ببینند تمنا کنند که کاش در دنیا اعضای ایشان را ذره ذره میکردند
و بانواع بیماریها کرفتار میبودند تا باین مرتبه میرسیدند و اما ثواب در کارزار با کفار ظاهرست که میفرماید که اولئک علیهم صلوات من
ربهم و رحمة و در حدیث آمده که ثواب ایشان بمرتبه است که بوهم هیچکس در نیامده باشد و مرتبه هیچکس مانند مرتبه ایشان نباشد و در مجمع آورده
که اصحاب استدلال کرده‌اند بر آنکه مراد باین آیه امیر المؤمنین است علیه السلام زیرا که میان امت هیچ خلافی نیست در آنکه آنحضرت جامع
جمیع این خصال و اخلاق پسندیده بود و معلوم نیست که غیر او جامع این صفت بوده باشد و چون حق تعالی بیان فرمود که نیکوی
تمام نمیشود مکر بایمان و متمسک شدن بشرایع در عقب آن احکام شرایع میکند و چون حفظ نفس از قتل و جرح اهم بود ابتدا باحکام آن
کرده میفرماید که يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ای کسانی که کرویده اید كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فرض کرده شد بر شما قصاص
کردن و مساوات مرعی داشتن بدون تعدی و ستم فِي الْقَتْلٰى در کشتکان یعنی بسبب کشتن ایشان و قتی که قتل بعمد بود مرویست
که پیش از اسلام چون میان دو قبیله حرب افتادی آن قبیله که غالب بودند از قبیله دیکر که نسب ایشان پست بودی بعوض بنده

ازادی کشتندی و بدل زنی مردی و بعوض مردی دو مرد و بعد از هجرت این صورت را بعرض آنحضرت رسانیدند حکم ربانی نازل شد که
در قتل قصاص باید یعنی مساوات نه زیاده الحر بالحر آزادی باآزادی والعبد بالعبد و بنده به بنده والانثی
بالانثی و زنی بزنی فمن عفی له پس هر که عفو کرده شود برای او و مراد قاتل است یعنی اگر قاتل را عفو کنند من اخیه
از قصاص برادر دینی او که مقتول است شیء چیزی از عفو یعنی که ولی خون از قصاص قاتل درگذرد و راضی بدیت شود فاتباع
پس قاتل است بعد از عفو از ولی رفتن بالمعروف بنیکی که آن دادن دیت است برغبت و خوشحالی واداء و ادا کردن
و رسانیدن و چه دیت الیه بولی مقتول باحسان بنیکوئی یعنی نه باهمال و بدخوئی و یا بعفو کننده است که تابع معروف
شود یعنی سخت گیری نکند در طلب دیت تخفیف سبکباری است شما را من ربکم از نزد پروردگار شما ورحمة
و مهربانی از وی و آسان کردانیدن امر تحصیل نفع بر اهل توریة قصاص لازم بود و عفو کردن و دیت گرفتن حرام بود و بر اهل انجیل عفو لا
و دیت بجهة تسهیل امر بر ایشان فمن اعتدی پس هر که از حد در گذرد بعد ذلک پس از آنکه عفو کرده شده و دیت ستده
یعنی که بعد از عفو و دیت گرفتن قاتل را بکشد برای قصاص و با قاتل ستم کند بعد از آنکه یکی را کشته شده و دیت داده یکی دیگر را بکشد
فله پس مر او راست در آخرت عذاب الیم عذابی دردناک و گویند که در دنیا باآنکه او را بکشند بقصاص ولکم
فی القصاص و مر شما راست و در حکم قصاص حیوة زندگی و بقا یعنی چون کسی قصد قتل کند و بترس قصاص از آن باز
ایستد شخص از کشتن سالم ماند و او از قصاص ایمن شود پس شما را در قصاص زندگی دنیا است یا اولی الالباب ای خداوندان
عقول کامل لعلکم تتقون شاید که شما بپرهیزید از قتل ناحق و بعد از بیان حکم قصاص که متعلق بدنست ذکر حکم
وصیت میکند که متعلق بمال است و میفرماید که کتب علیکم نوشته شده یعنی فرض کرده شد بر شما اذا حضر
چون حاضر شود یعنی ظاهر گردد احدکم یکی از شما را الموت علامات مرگ از مرض صعب و غیر آن چون کهن سالی
ان ترک خیرا اگر بگذارد مالی را الوصیة للوالدین وصیت کردن برای مادر و پدر والاقربین
و برای خویشاوندان بالمعروف بنیکوئی یعنی بعدل و انصاف که در نگذشتن است از ثلث مال و این حکم ثابت است
حقا ثابت بودنی علی المتقین بر پرهیزکاران از محروم کردن مادر و پدر و خویشان در جاهلیت برنا وصیت
میکردند و والدین و اقربا را محروم میساختند حق تعالی از آن منع کرد و وصیت برای ایشان فرض کردانید و باز حکم این آیه بآیه منسوخ شد
و اکنون وصیت سنت است نه فرض فمن بدله پس هر که بدل کند امر وصیت را یا قول وصیت کننده را بعد
ما سمعه پس از آنکه شنیده شد از یعنی بآن رسیده باشد و متحقق شده نزد او فانما اثمه پس جز این نیست که گناه تبدیل
علی الذین یبدلونه بر آنانیست که تبدیل میکنند حکم وصیت را یا قول وصیت را که کننده ان الله سمیع
بدرستی که خدا شنوا است کلام وصیت کننده را علیم داناست به نیت موصی و تبدیل وصی فمن خاف پس هر که
ترسد یعنی دریابد و بداند خواه وارث یا وصی یا امام و قاضی من موص از وصیت کننده جنفا میل از حق بجهت خطا در
وصیت او اثما یا گناهی یعنی عمدا میل از حق بباطل فاصلح بینهم پس اصلاح کند میان موصی لهم و ورثه تا اجرای آن
بر منهج شریعت فلا اثم علیه پس هیچ گناهی نیست بر آن اصلاح کننده از این تبدیل باطل کنند بحق ان الله غفور
رحیم

رحیم بدرستی که خدای آمرزنده و مهربانست بر وصی که از مضمون وصیت درگذرد و بعد از حکم وصیت ذکر میکند از احکام شریعت
و میفرماید که یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید کتب علیکم الصیام فرض کرده شد بر شما روزه داشتن
کما کتب همچنانکه فرض کرده شده بود علی الذین من قبلکم بر آنانکه پیش از شما بودند یعنی همه انبیا و امم از خاتم
لعلکم تتقون تا شاید که شما بپرهیزید از معاصی چه روزه میشکند قوت نفس اماره را پس روزه بدارید ایاما
روزهای چند معدودات شمرده شده یعنی بوقت و عدد و معلوم مراد روزه ماه رمضانست که بیست و نه روز است یا سی روز
فمن کان منکم پس هر که باشد از شما که مکلف آید بروزه مریضا بیماری که قوت روزه نداشته یا مرضش بجهة روزه زیاده
شود او علی سفر یا بر سفری باشد که در آن قصر باید کرد فعدة پس بر اوست شمار آن روزها که افطار کرده در مرض یا در سفر
من ایام اخر از روزهای دیگر یعنی در مرض یا در سفر افطار کنند و بعد آن روزها که خورده در روزهای دیگر بدارد وعلی الذین
و بر آنانکه ایشان یطیقونه و بدانکه طاقت آورند و توانند روزه داشتن اما بمشقت بسیار و بجهة آن روزه بکشایند فدیة
فدا دادنست که آن طعام مسکین خوردن درویش است هر درویشی را بازای هر روزی نصف صاع بقول حنفیه و مدی از طعام بقول
فقهای دیگر فمن تطوع پس هر که زیاده کند بطوع و رغبت خود خیرا نیکوئی را یعنی زیاده از مقدار معین فدیه بدهد فهو
خیر له پس آن بهتر است مر او را بسبب زیادتی اجر وان تصوموا و اگر روزه دارید ای طاقت داران خیر لکم
بهتر است مر شما را از فدیه ان کنتم تعلمون اگر دانسته که بدانید فضیلت روزه را و در کنز العرفان آورده که نزد بعضی این حکم در ابتدای
اسلام بود و بعد از آن بآیه فمن شهد منکم الشهر فلیصمه منسوخ شده چه در اول روزه داشتن بر ایشان بسیار دشوار بود بجهة آنکه بآن معتاد نشده بودند
و چون عادت کردند حکم تخییر منسوخ شده چه در اول روزه داشتن و نزد بعضی دیگر منسوخ نیست بلکه مراد بآن زنی است که نزدیک بوضع حمل باشد
و زنی که کم شیر باشد و مرد و زن بسیار پیر شده باشند و کسی که مرض تشنگی داشته باشند و این قول اخیر از صادق علیه السلام مرویست و معمول
فقهای ما شهر رمضان الذی ماه رمضان ماهیست که انزل فیه القرآن فرو فرستاده شده در و قرآن مراد
ابتدای انزال آنست و آن در لیلة القدر بود و یا همه آن باسمان دنیا نازل شده و بعد از آن آیه آیه و سوره سوره بر حسب مصلحت نازل
گشته در عرض بیست سال و این قول از ابی عبد الله علیه السلام مرویست و حاصل که قرآن درین ماه مبارک فرو آمده هدی للناس
و بینات در حالتی که راه نماینده است مردمان را و دلالتهای روشن است من الهدی از حلال و حرام والفرقان
و از حدود و احکام و سایر شرایع اسلام که جدا کننده است میان حق و باطل فمن شهد منکم پس هر که حاضر باشد از
شما ای مکلفان یعنی مقیم موضع باشد الشهر و ماه رمضان فلیصمه پس باید که روزه دارد در آن موضع بدانکه روزه ماه
رمضان را ثواب بسیار است و بیرون از شمار و فضیلت بی نهایت و از جمله در احادیث معتبر واقع شده که شیاطین را در آنماه بند کنند و درهای
دوزخ را ببندند و درهای بهشت را بگشایند و خواب کردن در آن عبادت باشد و خاموشی را تسبیح و چون اول ماه رمضان رسد حق تعالی
امر فرماید تا بادی از زیر عرش بجهد که آنرا مثیره خوانند و بر درختان بهشت آید و برگهای آن بر هم زند و حلقهای درهای بهشت بجنبانند و آوازی
و صدائی از درهشت صادر شود که هیچکس مانند آن آوازی نشنیده باشد و حور العین خود را آرایش دهند و بر غرفهای بهشت آیند و ندا
کنند آیا هیچکس هست که ما را خواستکاری نماید از حق تعالی پس رضوان را پرسند که این چه ساعت است گوید که این ساعت اول شب ماه رمضانست

حق تعالی امر فرماید تا برای امت محمد صلی الله علیه وآله وسلم درهای بهشت را بگشایند و درهای دوزخ دربندند و دیوان را بند کنند و در قعر
دریاها اندازند تا روزه امت محمد را فاسد نتوانند کرد و از امام جعفر علیه السلام روایت است که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در آخر جمعه ماه شعبان
خطبه خواند و حمد و ثنای خدا تعالی بجای آورد و فرمود ای مردمان ماهی عظیم القدر بر شما سایه افکنده که در آن شبی است بهتر از هزار ماه یعنی شب
قدر حق تعالی روزه این ماه را فریضه کرده و قیام شبش سنت مؤکد گردانیده هر که درین ماه فعل خیری کند چنان باشد که در ماههای دیگر فریضه ادا کند
و هر که فریضه درین ماه کند ادا برابر هفتاد فریضه بود در ماههای دیگر و این ماهیست که اولش رحمت و میانه‌اش امرزش و اخرش ازادی
از آتش دوزخ هر که روزه داری را در آن روزه بگشاید حق تعالی همه گناهانش را بیامرزد و گناهش را از آتش دوزخ ازاد گرداند پنداری ثواب
که آن روزه دار بود وی را بدهد و اگر شخصی در یافت قادر نباشد و بیک شربت آب سرد روزه روزه داری را بگشاید حق تعالی او را
از حوض کوثر سیراب گرداند چنانکه هرگز تشنه نشود و چنان باشد که بنده ازاد کرده باشد و هر که درین ماه از زیر دستان خود تخفیف کند
حق تعالی او را بیامرزد و از آتش دوزخ ازاد گرداند و ابو سعید خدری گفته که رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که هر که شبی از شبهای
ماه رمضان نماز کند حق تعالی به هر سجده هزار و هفتصد حسنه جهت او نویسد و بنائی در بهشت برای او بنا کند از یاقوت سرخ که از او هفتاد در
از مروارید و یاقوت و چون یکبار روز از ماه رمضان روزه بدارد هر گناهی که کرده حق تعالی بیامرزد و کفارت گناهش بود تا بماه رمضان
دیگر و بهر روزی که روزه دارد کوشکی در بهشت وی را بدهد و هر کوشکی را هزار در از زر و برای وی هفتاد هزار فرشته از بامداد تا شبانگاه
استغفار کنند و بهر سجده که کند خواه در روز و خواه در شب درختی در بهشت برای او بنشانند که سواری در سایه او پانصد سال
بر نتواند شد و کعب الاحبار روایت کند که حق تعالی موسی را گفت که من روزه ماه رمضان بر بندگان خود فریضه کرده‌ام هر که او خوش آید
و در صحیفه عمل او ده ماه رمضان بود از جمله محسنان باشد و اگر در صحیفه او بیست بود از جمله ابرار بود و اگر سی ماه بود نزد ما پایه او از پایه
شهدا برتر بود ای موسی چون ماه رمضان در آید حاملان عرش را فرمایم تا از عبادت خود باز ایستند و گوش بدعای روزه داران دارند
تا هر که ایشان دعا کنند این فرشتگان آمین گویند و من بکند خواهم که دعای ایشان رد نکنم موسی گفت بارخدایا در الواح توریة امتی را
می یابم که در ماه رمضان برای تو عبادت کنند تو گناه گذشته ایشان را بیامرزی ایشان را از امت من گردان حق تعالی فرمود ایشان امت
محمد صلی الله علیه وآله وسلم اند و ایشان را زیادتی باشد از ثواب که هیچ امت را نباشد و بعد ازان بجهت تاکید امر با فطار مریض و مسافر تکرار میفرماید
که بقوله وَمَنْ كَانَ مَرِيضًا و هر که باشد بیمار بر وجهی که روزه داشتن موجب زیادتی مرض او شود أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ و یا در سفر بود
که بحد مسافت رسیده باشد و سفر معصیت نباشد و کثیر السفر نبود فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ پس واجب است قضای آن روزهای که
در آن مرض یا در آن سفر افطار کرده‌اند از روزهای يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ میخواهد خدای بشما آسانی یعنی حکمت او تقاضا میکند که در وقت
مرض و سفر شما را بروزه داشتن تکلیف نکند وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ و نمیخواهد بشما دشواری را و بجهت این که مسافر و مریض را بافطار
امر نمود پس اراده یسر و عدم اراده عسر برای آنست که تا کار بر شما آسان کند وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ و تا تمام کنید عدد ایام سفر و
مرض را که در ماه رمضان افطار کرده‌اید یعنی تا قضا بنمائید آن در وقتی دیگر که این دو عذر نداشته باشید وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ
و تا ببزرگی یاد کنید خدای را عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ برآنکه راه نموده شما را بروزه و احکام آن و بیشتر علما برآنند که مراد باین
تکبیر است که در عقب چهار نماز که آن نماز شام شب عید است و خفتن و صبح و نماز عید بگوید یعنی الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر و لله الحمد

علی ما هدانا و دلالت کرد ما را و نیز تا وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ و تا شاید که شما شکر گوئید بر نعمت تسهیل و تیسیر و یا بر ثواب روزه داشتن
و چون حق تعالی ذکر احکام روزه کرد در عقب آن بیان دعا میکند و در اجابت دعا کننده میفرماید که وَإِذَا سَأَلَكَ
و چون پرسند ترا ای محمد عِبَادِي بندگان من عَنِّي از صفت من یا معامله من با ایشان در وقت دعا فَإِنِّي
قَرِيبٌ پس بگو ایشان را که من نزدیکم بایشان یعنی علم من احاطه کرده است باحوال ایشان و اجابت دعای ایشان مرویست
که اعرابی از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم پرسید که یا رسول الله خدای نزدیکست تا آهسته با او راز گویم یا دور است
تا آواز بلند کنم این آیه نازل شد و از ابن عباس مرویست که جمعی از یهود گفتند که یا محمد خدای چگونه دعا بشنود و حال آنکه از ما
تا آسمان پانصد ساله راهست و همچنین هر آسمانی تا آسمانی پانصد ساله راه تا بآسمان هفتم و اعتقاد ایشان این بود که حق تعالی بر عرش
است که در آسمان هفتم است حق تعالی رد قول ایشان کرد که من به بندگان نزدیکم بهر نوع که مرا بخوانند بر من پوشیده نخواهد بود
أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ اجابت میکنم خواندن خواننده را إِذَا دَعَانِ وقتی که مرا خواند و حاجت او را روا کنم
اگر حکمت و مصلحت من مقتضی آن باشد و یا سؤال او مخالف شرع نباشد فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي پس باید که بندگان اجابت
کنند مرا یعنی آنچه از ایشان اراده کرده‌ام از طاعات اجابت آن نمایند همچنانکه من اجابت دعای ایشان میکنم وَلْيُؤْمِنُوا بِي
و باید که ایمان آورند بمن یعنی ایشان ثابت قدم باشند تا اعتماد ایشان باجابت من متحقق شود لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ
تا شاید که راه راست یابند یعنی امید آنکه بر طریق صواب بمانند و نزد بعضی مراد باین بندگان دعا کنندگان روزه دار انند که دعای ایشان
مقارن اجابت است و اینکه در حدیث وارد شده که دعای روزه دار رد نمیشود مؤید اینست و در خبر است که در عهد عمر بن الخطاب یکی
از علمای یهود از وی سؤال کرد که خبر ده مرا که خدا در کجاست وی گفت فی السماء علی العرش یعنی در آسمانست بالای عرش یهود گفت پس زمین از او
خالی باشد او گفت این کلام زندقه است از من دور شو و اگرنه بفرمایم تا گردنت بزنند یهودی بیرون آمد و بر اسلام استهزا میکرد حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام در راه باو رسید و گفت ای فلان آنچه پرسیدی و جواب آن شنیدی بمن رسید جواب آنرا از من بشنو گفت بگو
فرمود که ای یهود بدانکه او سبحانه از مکان مبراست و مکانی ندارد و هیچ جای از او خالی نیست با مماست نه به پیوستگی بلکه بعلم و قدرت
اگر من ترا خبر دهم از آنچه در کتاب شما است تصدیق قول من میکنی گفت آری فرمود نه در توریة شما هست که روزی موسی نشسته بود چهار فرشته
نزد او آمدند موسی از ایشان پرسید که از کجا می آئید یکی گفت من از آسمان هفتم از نزد خدای می آیم دویم گفت من از نهایت مشرق از نزد خدای
و سیم گفت از اقصای مغرب زمین از نزد خدای چهارم گفت از زمین هفتم از نزد خدای موسی گفت پاکا خداوندی که هیچ مکان از او خالی نیست
و او در هیچ مکان نیست که نزدیکتر باشد از آن مکان دیگر و بعد از امر بصوم شهر رمضان و بیان اجابت دعا کننده حکم دیگر از
احکام روزه بیان میفرماید بقوله أُحِلَّ لَكُمْ حلال کرده شده برای شما لَيْلَةَ الصِّيَامِ در شب روزه الرَّفَثُ و جماع کردن
إِلَىٰ نِسَائِكُمْ با زنان خود مرویست که در اول اسلام مسلمانان را در شبهای رمضان تا بوقت ادای نماز خفتن زیاده اجازت اکل
و شرب و مجامعت نبود از جمله عمر خطاب بعد از نماز خفتن شهوت بر او غلبه کرد بعد از آن با زن خود مواقعه کرد و آخر پشیمان شده صورت حال را بموقف
عرض حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم رسانید آنحضرت فرمود که معصیت کردی و جمعی دیگر نیز برخاستند و گفتند یا رسول الله ما را
اینچنین قصه دست داده لیکن شرم داشتیم که بعرض رسانیم آیا درین باب رخصت میدهی و در تکلیف تخفیف میفرمائی حضرت فرمود این امر در دست من نیست

حق تعالی بمحض فضل خود این تکلیف را از ایشان برداشت و فرمود شما را حلال است مباشرت با زنان خود در تمام شب روزه
هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ زنان پوشش اند مر شما را وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ و شما نیز پوشش اید مر ایشان را این کنایت است از شدت
اختلاط و چسبان شدن یکدیگر مانند چسبیدن لباس به بدن و بجهت این شما را رخصت موقوف داده در تمام شب عَلِمَ اللَّهُ دانست خدای
أَنَّكُمْ آنکه شما كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ هستید که خیانت میکنید أَنْفُسَكُمْ با نفسهای خود و ستم میکنید بر خود بوجوب عقاب
و عذاب فَتَابَ پس رجوع کرد حق تعالی برحمت و بجود عَلَيْكُمْ بر شما رخصت اکل و شرب نمود تا بصبح وَعَفَا
عَنْكُمْ و عفو کرد از شما آن خیانت را و محو آن نمود فَالْآنَ پس این هنگام از کنه شما در گذشت و حکم آن را منسوخ گردانید
بَاشِرُوهُنَّ مباشرت کنید با زنان در شبهای روزه وَابْتَغُوا و طلب کنید مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ
آنچه نوشته است خدای تعالی و مقدر کرده است برای شما در لوح محفوظ از ولد یعنی باید غرض اصلی از مباشرت طلب بقای نسل باشد نه مجرد لذت
شهوت چه حکمت از خلق شهوت و مشروعیت نکاح ولد است از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که هر آن زن که در خانه شوهر خود
نوعی سلوک کند که موجب صلاح شوهر او باشد حق تعالی سیئات او را محو کند و حسنات او را مضاعف گرداند و چون از شوهر خود حامله شود او را
چندان مزد باشد که شخصی در جمیع عمر خود قایم اللیل و صایم النهار باشد و هر بار که کودک را شیر دهد چنان باشد که بنده آزاد کرده باشد
و چون کودک خواهد از شیر باز گیرد منادی ندا کند از آسمان که ای زن جمیع گناهان گذشته ترا آمرزیدند عایشه گفت اینهمه ثواب
زنانست ثواب مردان چیست رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هر که دست زن خود بگیرد بر طریق رغبت و میل حق تعالی او را حسنات
کریم فرماید و اگر دست در گردن او کند ده حسنه بنویسند و اگر بوسه بر روی او نهد بیست حسنه بنویسند و اگر با وی نزدیکی کند چندان ثواب
دهد که از همه دنیا بهتر باشد و چون غسل کند بهر موی که آب بر او میگذرد گناه محو کنند و درجه رفیع نماید و ثوابی که بجهت غسل او را عطا
نماید بهتر باشد از دنیا و با هر چه در وی است و حق تعالی با فرشتگان خطاب کند که شما را گواه گرفتم با آنکه او را آمرزیدم و از صادق
مرویست که مردی از اصحاب سید ابرار صلی الله علیه و آله و سلم که او را مطعم بن جبیر گفتندی پیر و ضعیف شده بود و در شبی از شبهای
ماه رمضان زن او طعام دیرتر می آورد و او پیش از افطار بخواب رفت و چون بیدار شد بزن گفت که درین شب اکل بر من حرام شد
پس بی افطار بروزه رفت و چون روز شد بکندن خندق در روز احزاب حاضر شد و در میان کار بیهوش شد رسول صلی الله علیه و آله و سلم
چون او را بدید رقت فرمود حق تعالی این آیه فرستاد که وَكُلُوا و بخورید وَاشْرَبُوا و بیاشامید در شبهای روزه
حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ تا وقتی که روشن شود مر شما را الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ رشته سفید این کنایت است از روشنی روز
مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ از رشته سیاه و این اشارتست از تاریکی شب مِنَ الْفَجْرِ از صبح عدی بن حاتم گفته
که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نماز و روزه را تعلیم من کرد و در باب روزه فرمود که چون آفتاب فرو رود روزه بگشای و آن هنگام طعام
و شراب بر تو حلال است تا رشته سفید از رشته سیاه ممتاز شود من در شب برخاستم و دو ریسمان پیش خود نهادم یکی سفید و دیگری سیاه و در وی می نگریستم
که بر من مشتبه میشد و که هر دو یکسان مینمود من بیامدم و رسول را صلی الله علیه و آله و سلم خبر دادم حضرت تبسم فرمود و گفت نمیدانی که مراد ازین سفیدی
صبح و سیاهی شب است و در صحیحین وارد شده که سهل ساعدی روایت کند که در آیه من الفجر نبود که حق تعالی بجهت رفع توهم عدی بن حاتم و بعضی دیگر از
اصحاب که بمثل آن عمل میکردند من الفجر انزال فرمود چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از برای ایشان خواند دانستند که مراد نور صبح است و چون بیان

مدت وقت افطار کرده و بیان آخر وقت امساک نموده ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّيَامَ پس تمام گردانید روزه را إِلَى اللَّيْلِ
تا شب یعنی از اول صبح صادق تا وقت دخول شب روزه دارید بعد از آن بیان حکم اعتکاف مینماید بقوله وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ
و مباشرت مکنید با زنان وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ و حال آنکه شما اعتکاف گیرنده باشید فِي الْمَسَاجِدِ در مسجدها و
اعتکاف در شرع عبارتست از درنگ کردن در مسجد برای عبادت بقصد قربت و از قتاده مرویست که مردمان چون اعتکاف
میکردند از مسجد بیرون میرفتند و با زنان مباشرت میکردند و باز بمسجد مراجعت مینمودند حق تعالی این آیت را فرو فرستاد و ایشان را از آن
نهی فرمود و در مذهب ما کمتر از سه روز جایز نیست از علی بن الحسین زین العابدین علیهما السلام روایتست که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
که هر که در ماه رمضان معتکف شود همچنان بود که دو حج و دو عمره کرده باشد تِلْكَ آنچه مذکور شد از احکامی که نهی کرده شده است در روزه
و اعتکاف حُدُودُ اللَّهِ حدهای خداست که در دین مقرر فرموده فَلَا تَقْرَبُوهَا پس نزدیک مشوید بآن منهیات و در ایام روزه
و اعتکاف از آن احتراز کنید در انوار گفته که این نهی است از نزدیک شدن بحدی که میان حق و باطل است تا بباطل نزدیک نشوند چه جای
آنکه از آن تجاوز کنند چنانکه از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایتست که هر پادشاهی را قرقی است و قرق خدا محارم اوست پس هر که
چرا کند در حوالی قرق نزدیک باشد که در آن واقع شود كَذَلِكَ همچنانکه روشن گردانیدیم این احکام يُبَيِّنُ اللَّهُ
روشن میکند الله خدای آيَاتِهِ نشانهای خود را از امر و نهی و وعده و وعید لِلنَّاسِ برای همه مردمان لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ
شاید که بپرهیزند و از حدود خدا در نگذرند و مخالفت امر و نهی او ننمایند بعد از آن بیان حکمی دیگر از احکام شریعت میفرماید وَلَا تَأْكُلُوا
أَمْوَالَكُمْ و مخورید اموال خود را که و قوت بَيْنَكُمْ میان یکدیگر یعنی مخورید مال یکدیگر را بِالْبَاطِلِ بناشایست و ناروا بحکم شرع
چون دزدی و قمار و خیانت و غصب و عقود فاسده یا مالهای خود را بنامشروع صرف کنید چون شرب خمر و زنا و انواع فسق وَتُدْلُوا
و فرو مگذارید و القا مکنید بِهَا بدان مالها یعنی حکومت آن را إِلَى الْحُكَّامِ بسوی حکم کنندگان که تمسک روا باشد آن را برشوت بحکم
حاکمان لِتَأْكُلُوا تا بخورید برای قهر یا بحکومت ایشان فَرِيقًا مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ پاره از مالهای مردمان بِالْإِثْمِ
بظلم و ستم که موجب گناه است وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ و حال آنکه شما میدانید که باطلانید و از جمله عاصیان و ظالمانید درین عمل و موید
تفسیر اولست آنکه مرویست عبدان حضرمی دعوی قطعه زمین میکرد بر امرء القیس کندی و او گواهی نبود حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
حکم فرمود بآنکه امرء القیس سوگند بخورد امرء القیس چون سوگند خورد حضرت رسالت این آیت برو خواند که إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ و
أَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا امرء القیس از سوگند باز ایستاد و قطعه زمین را تسلیم عبدان کرد حق تعالی این آیت فرستاد و از صادق علیه السلام مرویست که
مراد بباطل درین آیت سوگند دروغ است و بعد از آن حکمی دیگر میکند از احکام شرع يَسْأَلُونَكَ سوال میکنند ترا ای محمد
عَنِ الْأَهِلَّةِ از ماههای نو مرویست که معاذ بن جبل و ثعلبه که از اعیان انصار بودند از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
و سلم پرسیدند که سبب چیست که گاه گاه ماه باریک مینماید مانند ریسمانی و بعد از آن زیاده میشود تا آنکه تمام میگردد و دیگر باره روی
بکمی مینهد تا باز بمرتبه اول میرسد و چون حق تعالی میدانست بعلم ازلی که فهم ایشان قاصر است از دانستن سبب نقص و کمال ماه از جهت
جواب در شناختن فایده آن فرستاد که قُلْ بگو ای محمد که هِيَ آنها مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ ... وقتهاست برای
مردمان در امر مزدوران و عده زنان و مدت حمل ایشان و مدت شیر دادن و شیر باز گرفتن و انقضای این و تحقیق امور که شروط

معین دانسته والحج و علامت است وقت برای حج که موسم است در میان ایشان بدانند که اوقات عبادات معلوم توانند کرد
تشابه این تشبیه میشود و خصوص حج که ادای و قضای آن بدان بود مقرر است که در زمان جاهلیت هر که به حج یا عمره احرام گرفتی
بر و حرام بودی که از در خانه آمدن و داخل شدن بلکه بر بام خانه می آمدند و نردبان می نهادند و یا دیوار سوراخ میکردند و در پس آن بیرون میشدند
و اندرون می آمدند اگر بادیه نشین بودندی از پس خیمها بیرون آمدندی و داخل شدندی و به اعتقاد خود این عمل را از کمال
حج دانستندی و تبارک از آن خبر خواندندی و این حکم همه عرب را شامل بود مگر احمس را و ایشان قبیله قریش و خزاعه و بنو عامر و ثقیف
و کنانه و جشم بودندی و این قبایل را بسبب صلابت در دین و اهتمام خود حمس گفتندی پس شقت از عمارت بنی نجار
الفاق روزی در ایام احرام حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم از دری بیرون آمد و در عقب آنحضرت رفاعه انصاری هم
از ان در قدم بیرون نهاد و مهاجر و انصار بیکبار او را زجر کردند و چون حضرت از او پرسید که این جرات چرا کردی جواب
داد که من اقتدا کردم بتو دیدم علیهما صلی الله علیه و آله و سلم فرمود مرا جایز است که از در بیرون آیم زیرا که از حمس ام از قریشم و تو از قبیله بنی تیمی
رفاعه گفت اگر تو از حمسی من از حمسم زیرا که دین من و دین تو یکیست والمسلمون من توبه الحال جبرئیل علیه السلام نازل شد
حکم مذکور را باطل کرد **ولیس البر بان تاتوا البیوت** بآنکه در آیند بخانها **من ظهورها** از پشتها
آن یعنی بام خانه برآمده و اندرون روید **ولکن البر من اتقی** نیکوی کسی است که بترسد و به پرهیزد از محارم و شهوات غیر مشروع
و با خداوند نیکوئی کسی است که بترسد و بپرهیزد از خشم **وأتوا البیوت** و درآیید در خانهها بحال احرام و غیر آن **من**
ابوابها از درهای آن زیرا که در ترک نیکوی نیست پس هر طریق که بخواهید از در خانه درآیید و اندرون روید **واتقوا الله**
و بترسید از خدای در تغییر احکام او و اعتراض بر افعال و بلکه فرمان بردار جمیع اوامر او شوید **لعلکم تفلحون** شاید
که شما رستگار شوید یعنی فیروزی یابید بهدایت و نیکوی و یا بامید آنکه از عقوبات آخرت برهید و وجه اتصال این آیه بسابق آنست
که اصحاب حضرت صلی الله علیه و آله و سلم دو چیز سوال کرده بودند یکی اهله و دیگری خروج و دخول از درهای خانه در وقت احرام حج و بعد از آن
در بیان جهاد میفرماید **وقاتلوا** و کارزار کنید و جهاد نمایید **فی سبیل الله** در راه خدای بجهت اعزاز دین او و سعی نه
الذین یقاتلونکم آنان را که کارزار میکنند با شما **ولا تعتدوا** و از حد در مگذرید یعنی ابتدا مکنید بقتال
ایشان تا ایشان آغاز کنند و یا اهل ذمه را مکشید **ان الله** بدرستی که خدای **لا یحب المعتدین** دوست نمیدارد
ستمکاران را آورده اند که در آن سال حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم با جمعی از صحابه بقصد قضای عمره بمکه میرفتند سفهای
عرب و مشرکان بی ادب ایشان را منع کردند از دخول مکه و آخر در حدیبیه صلح افتاد بر آنکه سال آینده مومنان بمکه آیند سه روز شهر را خالی کنند
تا ایشان بفراغت بر اسم طاعت مشغول شوند و امیر المومنین علیه السلام صلح نامه نوشت سال دیگر بنیت قضا بیرون میرفتند صحابه اندیشه
کردند که مبادا قریش از سر عهد و شرط گذشته طرح جنگ افکنند و آن هنگام مومنان را چگونه جایز باشد که در زمین حرم با ایشان قتال کنند
این آیه نازل شد که اگر ایشان با شما جنگ کنند شما را جایز است که با ایشان جنگ کنید **واقتلوهم** و بکشید ایشان را چون
با شما در مقام جدال درآیند **حیث ثقفتموهم** هر جا که بیابید ایشان را خواه در حل و خواه در حرم **واخرجوهم**
و بیرون کنید ایشان را **من حیث اخرجوکم** از آنجا که شما را بیرون کرده اند یعنی مکه و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم با این

عمل کرد و در روز فتح هر که ایمان نمی آورد میکشت تا اهل شرک را برانداخت **والفتنة** و شرک ورزیدن ایشان در زمین حرم
و منع کردن ایشان شما را از آن **اشد** سخت تر است بر ایشان **من القتل** از کشتن شما ایشان را در حرم **ولا تقاتلوهم**
و مقاتله مکنید با کافران **عند المسجد الحرام** نزدیک مسجد حرام مراد همه حرم است **حتی یقاتلوکم**
تا وقتی که ایشان کارزار کنند با شما **فیه** در زمین حرم و حرمت آن را بشکنند یعنی باید ابتدای قتال و شکستن حرمت آن از شما نباشد
بلکه از ایشان باشد **فان قاتلوکم** پس اگر ایشان ابتدا بقتال کنند با شما **فاقتلوهم** پس بکشید ایشان را
کذلک همچنین **جزاء الکافرین** سزای کافران پس بکشید با ایشان هر چه ایشان میکنند با شما
فان انتهوا پس اگر باز ایستند از قتال و کفر و مسلمان شوند **فان الله غفور** پس بدرستیکه خدای آمرزنده است گناهان را که در
زمان کفر کرده اند **رحیم** مهربانست که ببرکت اسلام ایشان را بدار السلام رساند **وقاتلوهم** پس کارزار کنید
با همه مشرکان **حتی لا تکون فتنة** تا وقتی که نباشد فتنه یعنی نماند از شرک که سبب فتنه است **ویکون الدین**
و باشد که پرستش و طاعت تمام **لله** مر خدای را و اهلاک شیطان را و دیگران را نباشد **فان انتهوا** پس اگر باز ایستند
مشرکان از کفر **فلا عدوان** پس هیچ ستمکاری نیست یعنی آن احکام ستم مکنید و تعدی مورزید بر باز ایستادگان
از شرک زیرا که مستحق نیست که ایشان ظلم و تعدی کنید **الا علی الظالمین** مگر بر ستمکاران آورده اند که مشرکان در ذی القعده
که ماه حرام است مقابله کردند با اهل اسلام و در سال دیگر بیرون آمدن اهل اسلام از مدینه بمکه بقضای عمره و در همین ماه واقع شد و بجهت
حرمت ماه کراهت داشتند که با ایشان مقابله کنند اگر ایشان در مقابله در آیند حق تعالی فرمود **الشهر الحرام** ماه حرام یعنی
ذو القعده این سال که بقضای عمره میروند **بالشهر الحرام** بعوض آن ماه حرامست که مشرکان با شما در مقام کارزار آمده
پس از این بازداشته مکنید که ابتدای شکستن حرمت ماه از ایشان شده نه از شما **والحرمات قصاص** و حرمتها را مساواتست
در عقوبت یعنی هر حرمتی که در جهت حفظ آن بر آن قصاص جاری میشود و چون کسی شکستن حرمت شهر و بریدن و درآمدند
چون ایشان اول حرمت ماه را شکسته شد و با شما قتال کردند پس شما نیز مثل آن با ایشان عمل کنید و بر ایشان داخل شده ایشان را بکشید
اگر با شما آغاز قتال کنند مطلقا **فمن اعتدی علیکم** پس هر که ظلم کند بر شما بابتدای مقاتله با شما **فاعتدوا علیه**
پس تعدی کنید بجزای او و این بر سبیل مشاکله است یعنی قتال نمایید با او و جزای ستم با و برسانید **بمثل ما اعتدی علیکم**
مانند آنچه که ستم کرده است بر شما یعنی باید که عقوبت کردن شما زیاده نباشد بر تعدی و ستم **واتقوا الله** و بترسید از خدای تعالی در تعدی
کردن و در گذشتن از آنچه مرخص شده اید **واعلموا** و بدانید ای مسلمانان **ان الله** که خدای تعالی **مع المتقین** با پرهیزگاران است
نگاهدارنده بیاری و اوست ایشان را از دشمن نگاه داشتن و چون حق تعالی قتال را واجب گردانید به دشمنان دین از عقب آن امر فرمود به تعقبه دادن
بجاریان خود **وانفقوا فی سبیل الله** و نفقه کنید ای توانگران در راه خدای که جهاد است بجهت آنکه مسلمانان بی قوت میشوند
ولا تلقوا بایدیکم و میفکنید بدستهای خود نفسهای خود را **الی التهلکة** بورطه هلاکت اخروی یعنی بخل مکنید که بخل
بهلاکت دنیوی است چه بجهت آن مسلمانان بی قوت میشوند و دشمنان قوت گرفته بر ایشان غالب میشوند و امساک سبب هلاکت
اخروی است و در سبب نزول این آیه آورده اند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم عزم قضای عمره فرمود بعضی گفتند

که ما توشه نداریم و گفت که دوست می‌دارند یا چیزی نمی‌یابند چه تا این بهر ... ایشان فقیر ... خود را
و هلاکت ابدی ببینید و از امام حسن علیه السلام مرویست که هرکه در خانه خود نشسته یک درهم در راه خدا دهد یعنی در حج و جهاد و مانند آن
هفتصد درهم برای او نویسند و اگر در حج و جهاد و در رود و مال را در راه خرج کند هر درهمی هفتصد هزار درهم نویسند کقوله تعالی
یضاعف لمن یشاء **وَأَحْسِنُوا** و نیکویی کنید در همه‌ها و به تصدق کنید بر اهل حاجت خصوصا بر غازیان **إِنَّ اللَّهَ**
يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ بدرستی که خدای دوست می‌دارد نیکوکاران را و گویند محسن آنست که بجای کسان نیکو بربدی که خدای کسان
را اگر کسان نیکو با او بر بدی او دوست می‌دارد و در رسول صلی الله علیه و اله فرمود که ظن نیکو بخدای بهای بهشت است و چون قیامت شود حق
فرماید تا بنده را بعد دوزخ برند سر برداره و گوید بار خدایا گمان من تو این نبود حق تعالی فرماید که گمان تو با من چگونه بود گوید انکه مرا بیامرزی
و از سر گناهان من درگذری خطاب رسد که ترا عفو کردم و از سر گناهان تو درگذشتم پس او را بازگردانند و به بهشت برند و بعد از
در بیان فرض حج و عمره میفرماید که **وَأَتِمُّوا الْحَجَّ** و تمام سازید افعال حج را **وَالْعُمْرَةَ** و افعال عمره را یعنی هر دو فریضه است در بین جمع
بجای آرید **لِلَّهِ** خالص برای خدا نه چنانکه کفار که طواف و قربان بنام بت میکنند **فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ** پس اگر بازداشته شوید
به بیماری یا خوف دشمن و غیر آن از تمام کردن افعال حج و عمره **فَمَا اسْتَيْسَرَ** پس ثابت آنچه میسر شود **مِنَ الْهَدْيِ**
از قربانی یعنی قربانی کنید شتر و گاو و گوسفند آنچه میسر شود و از احصار شوید خواه در همان سال که محصر شده ان یا دیگر
دیگر سال باشد **وَلَا تَحْلِقُوا رُءُوسَكُمْ** و متراشید سرهای خود را یعنی از احرام بیرون میآیید **حَتَّى يَبْلُغَ**
الْهَدْيُ وقتی که برسد قربانی **مَحِلَّهُ** بموضع خود که مکه است اگر در عمره واجب باشد و منی اگر در حج باشد یعنی وقت
که هدی را بکسی دهند و بموضع فرستند و با او وعده کنند که در چه روز آن هدی را بموضع خواهد رسید و چون آن روز رسد سر تراشند
فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ پس هر که باشد از شما **مَرِيضًا** بیمار در وقت احرام که بان محتاج شود به تراشیدن
أَوْ بِهِ أَذًى یا باو رسد رنجی **مِنْ رَأْسِهِ** از سر او چون صداع و یا جراحت و یا علت شپش و ان و بدین سبب چون سر
تراشد **فَفِدْيَةٌ** پس بر او است فدا آن مرویست که کعب بن عجره را وقتی که محرم بود چنان بود که در سرش علیه گروه
بود و در سر و روی او میدوید حضرت رسالت صلی الله علیه و اله و سلم بران اطلاع یافته فرمود که سر تراش و گوسفندی
بکش و در رویشان ... آیه نازل شد ... که فدا دهد **مِنْ صِيَامٍ** از روزه سه روز
أَوْ صَدَقَةٍ یا صدقه یعنی طعام دادن شش مسکین هر مسکینی یک مدی **أَوْ نُسُكٍ** یا از قربانی و کمترین آن گوسفند است
که ذبح نموده بفقرا دهد **فَإِذَا أَمِنْتُمْ** پس چون ایمن شوید از دشمن **فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ** پس هر که برخوردار
شود و منتفع شود بافعال عمره **إِلَى الْحَجِّ** در حالتی که قصد کننده باشد حج **فَمَا اسْتَيْسَرَ** پس بر وست آنچه میسر شود **مِنَ الْهَدْيِ**
از قربانی که آن شتر است یا گاو یا گوسفند **فَمَنْ لَمْ يَجِدْ** پس کسی که نیابد یعنی قربانی را و بر آن قادر نباشد **فَصِيَامُ**
ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ بر وست روزه داشتن سه روز **فِي الْحَجِّ** در ایام حج **وَسَبْعَةٍ** و روزه هفت روز دیگر **إِذَا رَجَعْتُمْ**
چون بازگردید بوطن خود و **تِلْكَ** این روزها یعنی سه و هفت را **عَشَرَةٌ كَامِلَةٌ** ده عدد تمام است یعنی این قید
برای تاکید است و زیاده مبالغه تمام گردانیدن ده روز **ذَلِكَ** این عمره و حج و تمتع **لِمَنْ لَمْ يَكُنْ** مر کسی است که نباشد **أَهْلُهُ**

یعنی **حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ** مجاوران و مقیمان مسجد الحرام مراد هر کسی است که میان او و میان مکه
دو منزل راه باشد و اکثر ازین باشد حج افراد است با قران و بیان تفصیل حج تمتع و افراد و حج قران و احکام آن در کتب فقه مسطور است
و بعضی از آن در تفسیر منهج الصادقین مذکور گشته **وَاتَّقُوا اللَّهَ** و بترسید از خدای در جمیع امر و نهی او خصوصا آنچه در باب
حج صادر شده و پس محافظت آن نمایید **وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ** و بدانید که خدای تعالی **شَدِيدُ الْعِقَابِ**
سخت عقوبت است مر کسی را که نترسد از او **الْحَجُّ** یعنی زمان حج **أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ** ماههای معروف و مشهور است
که شوال است و ذوالقعده و ذو الحجه و رجب یعنی افعال عمره و حج در غیر این چهار ماه جایز نیست و لیکن بعضی از افعال حج مخصوص است به دهه
اول ذوالحجه و وقوف عرفه و مشعر و منی و ذبح **فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ** پس هر که فرض کرد اند بر خود در این ماهها حج را بمقارن نیت
و تلبیه و این نسبت بتمتع و مفرد است اما قارن مخیر است میان این و میان مقارنه نیت بکارد زدن بر کوهان شتر و یا با و بخیزد
نعلی که در و نماز گذارده باشد چنانکه در کتب فقه مبین شده حاصل که هر که حج را بجهت این بر خود واجب کرده اند **فَلَا رَفَثَ**
پس جماع نیست یعنی روا و جایز نیست جماع کردن **وَلَا فُسُوقَ** و نه از حد شرع در گذشتن **وَلَا جِدَالَ** و نه مجادله و جنگ
کردن با مردمان **فِي الْحَجِّ** در ایام حج و اصحاب ما را درین امور ثلاثه اختلاف است نزد بعضی مراد برفث جماعست و بعضی کذب و جدال
حلف بقول لا والله و بلی والله و این قول اکثر و اشهر است و یا رفث مواعده است بزبان برای جماع و اشارت بچشم از برای آن و یا تکلمات
و مقدمات ان از مس و تقبیل و امثال آن و فسوق حاجز نیست با القاب بعضی یکدیگر را بنام بد لقب کنند و با ان ندا کنند و یا دشنام دادن
یکدیگر **وَمَا تَفْعَلُوا** و آنچه میکنید **مِنْ خَيْرٍ** از نیکویی افعال و اقوال **يَعْلَمْهُ اللَّهُ** میداند آن را خدای و بر وفق آن
شما را جزا خواهد داد **وَتَزَوَّدُوا** و توشه بر دارید بدانکه مرویست که قوم از قافله یمن بی زاد و توشه حج کردند و متکفف شدندی که
ما متوکل مردمیم و در مکه اظهار احتیاج نموده از اهل قافله ابرام و مبالغه بچیزی طلب میکردند و ایشان را بجهت الحاح و سوال کلال و حقی
میرسانیدندی حق تعالی فرمود که توشه بردارید تا بر دل مردمان گران نباشید **فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ** پس بدرستی که بهترین
توشه‌ها پرهیز کردن است از طمع و ترک تشویش مردمان و قول بیشتر مردمان است که مراد توشه طاعت است برای روز
معاد فان خیر الزاد التقوی تا آخر دلالت میکند بر این پس مراد آنست که بهترین زاد در راه آخرت پرهیزکاریست از محرمات
وَاتَّقُونِ و بترسید از من **يَا أُولِي الْأَلْبَابِ** ای خداوند عقلها چه عقل کامل مقتضی خوف و خشیت است از خدای و روده اند
که بعضی از عرب چون بسفر حج رسیدندی بتجارت نگرویدندی و از آن گناه دانستندی و چون دهه ذی الحجه در آمدی دست از خرید و فروخت
باز داشتندی و جمعی از تاجران که بحج آمدندی گفتندی که او حاج لا حاج یعنی اینها یاری دهندگان حاجیانند و مکاری ایشان
نه حاجی حق تعالی رفع این کرده فرمود که **لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ** نیست بر شما گناهی **أَنْ تَبْتَغُوا** در آنکه طلب کنید در راه حج
و موسم آن **فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ** روزی از پروردگار خود بوسیله تجارت یعنی سود او معامله شما را از ثواب حج بی
بهره نمیگرداند و بجهت آن گناهی بشما نمیرسد **فَإِذَا أَفَضْتُمْ** پس چون برگردید بکثرت و انبوهی **مِنْ عَرَفَاتٍ** از موضعی که
آن را عرفات گویند **فَاذْكُرُوا اللَّهَ** پس یاد کنید خدا را بتلبیه و تهلیل **عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ** نزدیک مشعر حرام که موضعی
مشهور و معروفست **وَاذْكُرُوهُ** و یاد کنید او را درین مکان بتلبیه و تهلیل و دعا و گویند مراد نماز شام و خفتن است **كَمَا**

هدیکم یعنی چنانکه راه نمود شما را یعنی بر طریق تمام ارکان حج و از کیفیت ذکر و سایر احکام حج یاد کنید چنانکه هدایت کرد
شما را از برای خیر دو جهان و دانستن مناسک حج و غیر آن وَإِن كُنتُم و بدرستی که بودید شما مِّن قَبْلِهِ پیش از این
هدایت لَمِنَ الضَّالِّينَ از جمله راه گم کردگان و نادانان بایمان و احکام آن از ابی جعفر علیه السلام روایت است و از ابن عباس
و عطا و مجاهد و حسن و قتاده و ربیع و غیرهم مرویست که قریش و هم عهدان ایشان که از حمس بودند در عرفات با مردمان وقوف
نمیکردند و از آنجا با ایشان باز گشت نمیکردند و میگفتند که ما از اهل حرمیم از آن بیرون نمیرویم پس در مشعر وقوف میکردند و از آنجا
بمنی می آمدند بی آنکه بعرفات روند و از آنجا بمشعر آیند و بایشان عزت بر مردمان ترفع کردندی و ننگ داشتندی که مساوی ایشان باشند
و در وقوف بعرفات و در مشعر بر راه دیگر باز گشتندی حق سبحانه ایشان را امر کرد که باز گشتن از مشعر بعرفات و فرمود که ثُمَّ أَفِيضُوا
پس آنگه بروید ای قریش مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ از آنجا که باز میگردند یعنی همه مردمان از عرفات و از مشعر وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ
و طلب آمرزش کنید از خدای از تغییر احکام حج و غیر آن إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزنده است گناهان گذشته مستغفران را
رَّحِيمٌ مهربانست بر ایشان در دادن نعم دنیا و آخرت بایشان و در حدیث صحیح وارد شده است که حاجیان قریش اند در کلام مجید
مانند کسی که نزدیک پادشاه روند و از مقربان ایشان باشند اگر خدا را بخوانند اجابت فرماید و اگر آمرزش خواهند بیامرزد و آورده اند که در
جاهلیت عادت بزرگان عرب آن بود که چون حج گذاردندی بنزدیک خانه بایستادندی و باواز بلند ذکر نسب و حسب و آبا و اجداد خود
کردندی و بآن فخر کردندی و بعضی گفتندی که پدران ما مهمانی چنین کردندی و برخی گفتندی که پدران ما شمشیر چنین زدندی
و جمعی دیگر گفتندی که آبای ما درویش نواز چنین بودندی و امثال این حق تعالی رد این کرده فرمود که فَإِذَا قَضَيْتُم
پس چون بگذارید مَّنَاسِكَكُمْ همه فعلهای حج و عمره خود را فَاذْكُرُوا اللَّهَ پس یاد کنید خدا را و بر ثنا و ستایش او مشغول
شوید كَذِكْرِكُمْ همچنانکه یاد کردن شما آبَاءَكُمْ پدران خود را یعنی خدا را یاد کنید و در آن مبالغه نمائید همچنانکه ذکر آبای
خود میکنید در مفاخرت بلکه بیشتر است که خدا را یاد کنید همچنانکه پدران یاد میکنید أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا و یا یاد کردنی که قویتر
و بیشتر باشد و آن یاد کردن نعمتهای او سبحانه است و شمردن نعما و آلای او و شکر گذاری آن بر وجهی که لایق باشد باو بعد از آن تقسیم ذکر
این مینماید به دو قسم یکی آنکه مطلب بنده بذکر حق تعالی اغراض دنیویه باشد از مال و جاه و خدم و حشم و غیره از حظوظ دنیویه دیگر آنکه
مطلوب اغراض دنیویه نباشد پس میفرماید که فَمِنَ النَّاسِ پس بعضی از مردمان مَن يَقُولُ کسی است که میگوید رَبَّنَا آتِنَا
ای پروردگار ما بده ما را فِي الدُّنْيَا در دنیا فلان چیز و فلان چیز یعنی همت مقصود دنیا مطلبید و یاد آخرت نمیکنند وَمَا لَهُ و نیست
مر خواهنده دنیا را فِي الْآخِرَةِ در سرای آخرت مِنْ خَلَاقٍ هیچ نصیبی و بهره زیرا که همه همت او این ذکر مقصور
بدنیا که منقصت آن مرا باشد که مراد آنکس کافر است که منکر حشر است و اگر آنکس مؤمن باشد پس مراد آن خواهد بود که بعضی
که خواهنده آخرت داشته باشد در آن محروم بود وَمِنْهُم مَّن يَقُولُ و بعضی دیگر از مردمان کسی است که
میگوید رَبَّنَا آتِنَا ای پروردگار ما عطا فرما ما را فِي الدُّنْيَا در این سرای حَسَنَةً نیکوئی یعنی صحت بدن و کفاف معیشت
و همچنین توفیق طاعت برای زاد آخرت وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً و در آن سرای نیکوئی یعنی ثواب و رحمت که مینماید چنانکه
این جهان محل نعمت و حسنه آن جهان شفاعت وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ و نگاه دار ما را از عذاب آتش دوزخ بعفو و غفران
و دینیه

و از امیر المؤمنین علیه السلام

و از امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که حسنه دنیا زن صالح است و حسنه عقبی حور است و عذاب النار زن بد خوی
در بهشت و از ابی عبدالله علیه السلام روایتست که حسنه دنیا فراخی روزیست و نیکوی خوی و حسنه آخرت
خشنودی الهی أُولَٰئِكَ آن گروه که خیر دنیا و آخرت میطلبند لَهُمْ نَصِيبٌ مر ایشان راست نصیبی و بهره مِّمَّا كَسَبُوا
از آنچه عمل کردند یعنی فراخور آن و لایق و مناسب آن وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ و خدای تعالی زود شمار است بمقدار لمحه
شمار همه خلایق کند با وجود کثرت ایشان و بسیاری اعمال ایشان و در روایت دیگر بمقدار آنکه شخصی گوسفندی بدوشد حساب
همه خلایق فرماید و همه را بر وفق حال ایشان جزا دهد انس روایت کرده که من در خدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
بعیادت بیماری رفتیم و او را حالتی پریشان داشت و مانند کبوتر بچه که از مو کنده باشد بخود می پیچید و اضطراب میکرد حضرت
فرمود که ای مرد دعای میکردی و در حق خود میکنی گفت بلی یا رسول الله دعا میکنم که خدایا هر عقوبتی که مرا خواهی کرد در آخرت آنرا در
دنیا بکن رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود و بدو عاجز است که میکنی بگو اللهم ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی
الآخرة حسنة و قنا عذاب النار و آن مرد این دعا کرد و حق تعالی شفا داد و از ابی فرمود و از عبدالله عباس مرویست که از آنجا که حق تعالی
عالم را آفرید فرشته را بر رکن یمانی تعیین فرموده که پیوسته این دعا کند که ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا
عذاب النار او گوید آمین و بعد از آن حکم دیگر از احکام حج بیان میکند وَاذْكُرُوا اللَّهَ و یاد کنید خدا را بتکبیر گفتن
در عقب نمازها فِي أَيَّامٍ مَّعْدُودَاتٍ در روزهای شمرده شده یعنی یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی الحجه
و این سه روز را ایام تشریق گویند و در کنز العرفان گفته که مراد از تکبیر اینجا عقب پانزده نماز کسی را که در منی باشد و اول نماز
عید است و در عقب ده نماز اگر در غیر منی باشد و صورت تکبیر اینست الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر و لله الحمد و الله اکبر
علی ما هدانا و له الشکر علی ما اولانا و رزقنا من بهیمة الانعام و این امر بتکبیر بر سبیل ندبست نه وجوب فَمَن تَعَجَّلَ
پس هر که شتاب کند از منی بیرون رود فِي يَوْمَيْنِ در دو روز که آن یازدهم و دوازدهم است یعنی در دوم ایام تشریق
بعد از آنکه هر روز سه جمره را هفت سنگ انداخته باشد و در منی نه ایستد برای رمی جمرات در روز سیم فَلَا إِثْمَ
عَلَيْهِ پس هیچ گناه نیست بر او وَمَن تَأَخَّرَ و هر که تاخیر کند و هر شب در منی باشد فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ
پس بر او نیز حرجی و گناهی نیست لیکن در این صورت بر او واجب میشود که رمی جمرات ثلاث کند در روز سیم مرویست که اعتقاد بعضی
عرب در جاهلیت چنان بود که در روز دوم از منی برود گناهکار باشد و بعضی دیگر را اعتقاد آنکه هر که تا سه روز آنجا بایستد
آثم باشد حق تعالی در این آیت رد قول هر دو گروه فرمود که هیچ گناهی نیست در آنکه روز دوم از منی بروند یا روز سیم و این حکم مطلق
نیست بلکه لِمَنِ اتَّقَىٰ مر کسی راست که پرهیزنده باشد از صید و مباشرت با زنان و از بوی خوش خود نگهدارد و اگر چنین
نباشد تا روز سیم ایستادن واجب است و قبل از آن او را جایز نیست که از آنجا برود وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در جمیع
احوال تا از عذاب او رسته شوید و ثواب جمیل او برسید وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ و بدانید که شما إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ بسوی
خدا حشر کرده خواهید شد بعد از موت و بجزای خود خواهید رسید آورده اند که اخنس بن شریق مردی شیرین سخن و نیکو صورت بود
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم را از طراوت روی و حلاوت گفتگوی او خوش آمدی روزی بمجلس اشرف آنحضرت آمده

با این گفتگو که آمد حضرت رسالت علیه السلام ... و از خانه ... شنیده ایمان بر وی ... و این سوگند

بسوگند موکد ساخته خدای را بگواهی آورد و رسول صلی الله علیه و آله و سلم را از ظرافت نفاق او خبر بود و چون بازگشت اخنس بن شریق

معموره مدینه درگذشت و زراعت قومی را آتش بسوخت و چهارپایان مسلمانان را شب بکشت حق تعالی این آیه فرستاد و من الناس

و از مردمان مَنْ يُعْجِبُكَ کسی هست که شگفت می اندازد و خوشحال میسازد قَوْلُهُ گفتار او فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در معاش

زندگانی دنیا و ندبیرات معاش وَيُشْهِدُ اللَّهَ و بگواهی می آورد خدای را عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ در آنچه که در دل اوست یعنی

میگوید که دل و زبان یکیست و حال آنکه این گفتار من کو راست وَهُوَ و حال آنکه او أَلَدُّ الْخِصَامِ سخت‌ترین دشمنان است در خصومت

با اهل اسلام و دشمنی کردن با ایشان وَإِذَا تَوَلَّىٰ و چون برگردد از مجلس تو سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ بشتابد در زمین و بگردد

لِيُفْسِدَ فِيهَا تا تباهی کند در آن وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ و تا هلاک گرداند کشت زار را بسوختن وَالنَّسْلَ و هلاک گرداند

چهارپایان را وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفَسَادَ و خدای نمی پسندد تباه کاری و معصیت را پس از خشم و غضب او حذر

کنند وَإِذَا قِيلَ لَهُ و چون گویند مر این منافق را اتَّقِ اللَّهَ بترس از خدای أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بگیرد او را غیرت و حمیت

جاهلیت بِالْإِثْمِ بارتکاب گناهی که او را از آن ترسانیده باشند بجهت لجاج و عناد و بآن مشغول شود فَحَسْبُهُ

پس بسنده است او را و کفایت مر او را در جزای کردار او جَهَنَّمُ دوزخ و این نام طبقه‌ایست از طبقات آتش دوزخ که کافران

و معاندان را بدان عذاب کنند و با جایست در دوزخ که نکال و عقوبت او درست وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ و هر آینه بد آرامگاهیست

آتش دوزخ و چون حق تعالی ذکر منافقان کرد که بزبان اظهار ایمان میکردند و در دل کفر نهان میداشتند بعد از آن ذکر مؤمنان

میکند که زبان ایشان با دل یکسانست یعنی آنچه بزبان میگویند بدل تصدیق میکنند پس میفرماید که وَمِنَ النَّاسِ

مَنْ يَشْرِي و از مردمان کسی هست که میفروشد نَفْسَهُ نفس خود را یعنی بذل میکند در جهاد و دیگر امر معروف و نهی منکر ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ بجهت طلب خشنودی خدای وَاللَّهُ رَءُوفٌ و خدای مهربانست

بِالْعِبَادِ به بندگان خود که در طلب رضای او جان فدا میکنند و ایشان را بثواب عظیم میرساند و از ابن عباس

مرویست که این آیه در شان علی امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شد و یعنی در میان مهاجر و انصار کسی هست که

جان خود را در طلب رضای خدا بذل میکند و نفس نفیس خود را فدای حبیب آفریدگار میکند و باین کار در خور ثواب

بجهت یقین او و ثواب عظیم او و غزالی که یکی از اعاظم اهل سنت است در کتاب خود که احیاء علوم دینست آورده

که در شب غار این آیه در شان علی ابن ابی طالب علیه السلام نازل شد و قتی که آنحضرت بر فراش حضرت پیغمبر صلی الله علیه

و آله و سلم خوابیده و قبیلهای بزرگ از رؤسای اهل شرک در قصد خون او بودند که در شب غار چون سید ابرار با یار پروردگار

قصد کرد از کفار علی ابن ابی طالب را بخواند در آن نوبت شب او در خانه بود پس فرمود ای علی کفار قریش اتفاق کرده اند

که بر سر من آیند و مرا هلاک گردانند بحکم خداست که تو بر فراش من بخوابی و گلیم را در خود بپوشی تا ایشان پندارند که من در خانه

خفته‌ام و من بیرون روم و خود را بجایی رسانم که از شر ایشان ایمن شوم شاه اولیا علیه السلام چون این سخن را از آن حضرت شنید و داد

کرد اجر داده که اگر من چنین کنم آسیبی بتو نرسد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که ای علی اگر تو بجای من بخوابی از آزار کفار بمن نرسد شاه

ابیابیع

بجای بجا چون سخن شنید فرمود جان رسول الله این زمان که مرا سلامتی تو معلوم شد دل من از مرگ خوشحال شد

و هیچ باکی از کشتن و مردن ندارم جان شیرین که قبول چون تو جانانی بود کی بجای باز ماند گر بجای ... بود

فرمود که ای علی باید که تو این گلیم سبز را بر خود اندازی تا چون ایشان از در درآیند ترا بر تو پوشیده و چنین خیال کنند که

محمد است که در خوابگاه خود خفته است و تا از آمدن ایشان از پی من نیایند و تفحص من نکنند و من خود را بمنزل امن رسانم

رسالت پناه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم از منزل خود بیرون رفت و شاه ولایت را فرمود که اگر خدای تعالی ترا زنده نگاه دارد

باشد چو من از مکه بیرون روم تو در مکه توقف کن و اعلام مردمان نمای که هر او را نزد محمد امانتی هست بیاید و از من طلب

کند و بگیرد از برکت محمد صلی الله علیه و آله و سلم دینی هست بیاید و دین خود را از من بستاند و چون دین را ادا کنی و امانت

بصاحبان رسانی متوجه شو با فاطمه بنت اسد که مادر تست و فاطمه دختر محمد و فاطمه بنت زبیر بن عبدالمطلب پس امیر

المؤمنین علیه السلام بموجب فرموده پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گلیم سبز را بر خود انداخت و کفار قریش در آن شب باتفاق یکدیگر که

منزل پیغمبر را فرو گرفتند تا نگذارند که آنحضرت از آن منزل بیرون رود و مقصود خود حاصل کنند پس ایشان در آن شب سیاه

از هر طرف در خوابگاه آنحضرت می آمدند و امیرالمؤمنین علیه السلام خود را به پروردگار خود سپرده از ایشان نیز آگاه نشد

می شد و اضطراب میکرد تا بوقت صبح رسید ایشان همه یکبار هجوم کردند و در آن سرا درآمدند و شمشیرها کشیده و بجانب خوابگاه

میل کردند تا یکبار شمشیر بر آنحضرت زنند و او را هلاک گردانند و چون به نزدیک خوابگاه رسیدند امیرالمؤمنین علیه السلام از جای خود

برجست و بانگ بر ایشان زد و شمشیر خود حمایل کرد ایشان از آن بانگ و حمله ترسان شدند و بعضی از ایشان در آن شب

ابوجهل لعین بود با خالد بن ولید گفت یا خطه ابی سفیان و چون صولت و شجاعت شاه مردان را دیدند گفتند ای علی مارا

بتو کاری نیست مقصود ما پیغمبر است که محمد است بما واکنون بگو که او بکجا رفت آنحضرت فرمود که به جا که رفت از آن

بر ما رفت آگاه نیستم و از شر شما ایمن است پس نومید برگشتند و با جماعت غلامان جوانمردی در عالم بشریت و جوانمردی امیرالمؤمنین

پیر شد و این حالت نقد و در مجلس دیگر نیست و از اینجاست که بعضی از فضلا و علما در کتب خود نوشته اند که خوابیدن امیرالمؤمنین

بر فراش سید المرسلین و خود را در رضا دادن بقتل بر دست دشمنان دین فاضلتر و بهتر است از مستعد شدن اسمعیل

بذبح بدست پدرش زیرا که او میدانست که پدر او بشفقت پدری و مرحمتی که پدر را بفرزند می باشد و با آنکه خوف العین لطف و مکرمت در

ابراهیم مکرر داد و روح تره العین او مشغول فرماید چنانکه در واقع شد و امیرالمؤمنین علیه السلام با آنکه اعوان و انصار نداشت

دولت بیش بهانه از و احوال کفار بود و در آن فضا و امر مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم نموده بدل قوی در اطمینان خاطر بر فراش پیغمبر

صلی الله علیه و آله و سلم قرار گرفت و شکی نیست که این حالت از طبع بشری و نفس انسانی بعید است و باتایید و توفیق الهی میسر

نمیشت و خطیب خوارزمی که از مشهوران اهل سنت است در کتاب مناقب آورده که در صباح شب غار جبرئیل بحضرت رسالت

صلی الله علیه و آله و سلم آمد بسیار خوشحال و خرم بود آنحضرت پرسید که ای جبرئیل ترا امروز بسیار شاد و خرم می بینم سبب این

فرح چیست فرمود یا رسول الله چگونه خوشحال نباشم که حق تعالی برادر و پسر عم و وصی ترا اکرام عظیم فرمود و بعبادت و نشستن او

در آن محل که اقدام واقع شده با ملائکه و حاملان عرش مباهات کرد و فرمود که من چنین بنده دارم فرمان بردار که جان را

بشمار حبیب من که و او را از شر [illegible] و در این باب بر تو نیکو آید و [illegible] این قول از علی بن ابی طالب
علیه السلام نقلست ... ملائکه زمین و آسمان و جن و انس از این حال تعجب کردند و حق تعالی وحی کرد به جبرئیل و میکائیل که من میان شما
برادری افکندم و عمر یکی را دراز تر گردانیدم از عمر دیگری اکنون کدام از شما آن زیادتی عمر خود را به دیگری بخشید [illegible]
گفتند الهی ما دراز عمر خود را بدیگری نبخشیم حق تعالی فرمود که آیا شما چرا چون علی ابن ابی طالب نشدید که من برادری دادم میان او
و حبیب من او بنقد حیات خود را ایثار حبیب من نمود و در فراش او بخوابید و خواطر و قوت دل قرار گرفت پس باید که شما هر دو نزول
کنید و او را از دشمنان او نگاه دارید پس هر دو نزول کردند جبرئیل بجانب فرق مبارک آن حضرت و میکائیل از جانب
هر دو قدم وی بمحافظت و نگهبانی او چنانکه مامور بودند قیام نمودند جبرئیل علیه السلام میفرمود که بشارت باد مر ترا ای پسر ابی طالب
کیست مثل تو و کرامت مرتبه تو که حق تعالی بتو مباهات میکند و ملائکه مقرب عرش خود خطاب میکند و میگوید که کجاست این
بنده مطیع که علی ابن ابی طالب است و چون حق تعالی ذکر مؤمن و کافر و منافق فرمود در عقب آن اهل نفاق را بطاعت و انقیاد و [illegible]
واعتقاد دعوت نموده که یا ایها الذین آمنوا ای گروهی که ایمان آورده اید بظاهر مراد منافقانند که اظهار ایمان میکردند
و در باطن کافر بودند ادخلوا فی السلم کافة همه در آیید در اسلام بیکبار یعنی همه بدل اعتقاد کنید و بظاهر و باطن
اطاعت نمایید ولا تتبعوا و پیروی مکنید خطوات الشیطان گامهای شیطان را [illegible] و وسوسهای شیطانی
کفر را در باطن پنهان مکنید و با منافقان متشوید بعد از ایمان آوردن انه لکم بدرستی که شیطان مر شما را عدو مبین
دشمنی است هویدا و آشکارا که بوسواس ظاهر شما را متزلزل و متفرق میسازد [illegible] روایت کنند که روزی عمر خطاب گفت
یا رسول الله ما از یهود داستانها میشنویم و [illegible] فرمود که متحیر و سرگردان مباشید چنانکه یهود و
ترسایان که متحیر و سرگشته اند در دین خود [illegible] و اگر موسی زنده بودی او را هیچ
دیگر نبود مگر پیروی کردن من فان زللتم پس اگر میل کنید شما از جاده صریح اسلام من بعد ما جاءتکم البینات پس
از آنکه آمد بشما علامات روشن و دلیلها هویدا گشت هر چند بر حقیقت دین اسلام و آن معجزات نبویه است فاعلموا
پس بدانید که ان الله بدرستی که خدای عزیز غالبست و قادر بر عقوبات مخالفان دین که عاجز نمیشود در انتقام ایشان
حکیم محکم کار است که انتقام نکشد مگر بحق هل ینظرون آیا چشم میدارند مراد نفی است یعنی چشم نمیدارند
و انتظار نمیکشند ایشان که بکلی در دایره اسلام داخل نشوند الا ان یاتیهم الله مگر آنکه بیاید بدیشان عذاب یعنی
عذاب او فی ظلل در سایبانها من الغمام از ابر سفید چنانکه عذاب قوم شعیب یعنی از ابر سفید با آنکه مظنه رحمت و گمان
آن باشد که از او باران رحمت بر ایشان ببارد عذاب نازل گردد و همه را هلاک کند والملائکة و بیایند فرشتگان
که موکلند بر عذاب وقضی الامر و گذارده شود یعنی جزای هر کس بوی رسد والی الله و بسوی خدا یعنی بجزای او ترجع
الامور بازگردانیده شود همه کارها با آنکه امرها و حکمها که پادشاهان امروز بر آن حکم میکنند روز قیامت باطل شود و فرمان
روائی جز حق را نباشد سل بپرس ای محمد از رو سرزنش بنی اسرائیل یهود آن مدینه را کم آتیناهم
چند داده ایم بدران ایشان را من آیة بینة از نشانهای روشن یعنی معجزات ظاهر و هویدا و ایشان تکذیب

ان کرده و اند مراد آنست که بنی اسرائیل نزد تکذیب کردند بلکه مثل ایشان بودند و منکر آن معجزات نیامدند که دلالت
میکرد بر صدق پیغمبری ایشان چون اژدها شدن عصا و ید بیضا و شکافته شدن دریا و طعام دادن از من و سلوی و بجز آن
یعنی بر آن گردیدند و گروهی انکار آن کردند ومن یبدل هر که بگرداند و تبدیل کند و بگرداند نعمة الله نعمت خدا را
یعنی تکذیب کند معجزات او را که سبب هدایت است من بعد ما جاءته از پس آنکه آمده است بوی یعنی رسیده است بوی و
ممکن است او را معرفت آن و تفکر در حقیقت فان الله پس بدرستی که خدای تعالی شدید العقاب سخت عقوبت
است پس او را سخت ترین عقوبت عذاب کند در دنیا بقحط و قتل و غارت و جزیه و در آخرت بعذاب ابدی از
ابن عباس روایتست که اغنیای قریش چون ابوجهل و هشام و مانند ایشان از اشراف عرب که مالدار بودند
به درویشان صحابه مانند عبدالله مسعود و عمار و صهیب و بلال و امثال ایشان استهزا و سخریه میکردند و بسیاری مال و
خدم و حشم خود بر ایشان فخر کردندی و گفتندی که محمد را اگر پیغمبر میگوید با این گدایان کار جهان را بسامان میکنیم و
عظمت و بزرگی اشراف عرب و دیدن منت ایشان را در وهم نمیگنجد که اگر او بر حق بودی بایستی که اشراف و بزرگان عرب
تبع او بودندی نه صعفا و ضعیفان و مسکینان حق تعالی گفت زین آراسته گردانیده شده یعنی شیطان آراسته ساخته است
للذین کفروا برای کسانی که پوشیده اند دین حق را الحیوة الدنیا زندگانی دنیا را تا بدان فریفته میشوند و مغرور میگردند
ویسخرون و سخریت میکنند من الذین آمنوا مر آنها که ایمان آوردند یعنی فقرا اهل ایمان والذین اتقوا
و آنانکه پرهیزکاری کرده اند یعنی این درویشان فوقهم زبر ایشان باشند یعنی مرتبه و مکان ایشان بالای مرتبه
استهزا کنندگان باشد یوم القیمة در روز رستخیز چه مؤمنان در درجات اعلی باشند از فردوس
و کافران در درکات اسفل بانواع عذاب و عناء والله یرزق و خدای روزی دهد در دنیا و آخرت من یشاء
هر کرا خواهد و حکمت و مصلحت او در آن باشد بغیر حساب در حالتی که بیشمار و بی اندازه باشد پس فراخ
گردانیدن روزی در دنیا نه بر سبیل استدراج است و یا بر طریق امتحان و در آخرت بجهت مثوبات بر اعمال صالحه ابوالقاسم
طبری از امام رضا علیه السلام روایت کرده که آن حضرت از آبای کرام خود علیهم السلام نقل کرده که رسول صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود که هر که مؤمنی و مؤمنه را خوار و حقیر دارد بجهت درویشی حق تعالی او را رسوا گرداند و در میان اهل حشر و هر که مؤمنی
یا مؤمنه را بهتان گوید یعنی در حق او چیزی گوید که در وی نباشد حق تعالی فردای قیامت او را بر پشته از آتش باز دارد تا از عهده بیرون
آید گفته باشد بیرون آید [illegible] خدای تعالی گرامیتر از فرشته مقربست و هیچ چیز دوست تر نیست که حق تعالی از او دوست تر از مؤمن یا
یا مؤمنه تائبه داشته باشد و اهل آسمان مؤمنان را چنان می‌شناسند که شما اهل و ولد خود را میشناسید بعد از آن حق تعالی برای تسلی
آن حضرت ذکر احوال کفار میکند که پیش از زمان حضرت بوده اند و میفرماید که کان الناس بوده اند مردمان یعنی آدم
و فرزندان او امة واحدة گروه یگانه بر یک ملت یعنی همه متفق بودند بر مذهب حق و آن در زمان آدم بود و از ادریس
و چون اختلاف کردند میان یکدیگر فبعث الله پس برانگیخت خدای النبیین پیغمبران را مبشرین در حالتی که آن پیغمبران
مژده دهنده کان بودند اهل طاعت را بثواب ومنذرین و بیم کنندگان بودند ارباب معصیت را بعذاب وانزل و فرو فرستاد

مَعَهُمُ الْكِتَابَ با ایشان کتابها که احکام شریعت ایشان در آن مبین بود بِالْحَقِّ در حالتی که آن کتابها بحق بود
و راستی [illegible] لِيَحْكُمَ تا حکم کند خدای [illegible] بَيْنَ النَّاسِ میان مردمان فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ در چیزی
یعنی در حقی که اختلاف کردند مردمان در آن وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ و اختلاف نکردند در حق و در کتاب خدا إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ
مگر آنانکه داده شده بودند کتاب [illegible] مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ از پس آنکه
آمدند بدیشان معجزات روشن و حجتهای هویدا بَغْيًا بَيْنَهُمْ بجهت حسدی که در میان ایشان و بجهت ستمکاری و تعدی بر
یکدیگر [illegible] فَهَدَى اللَّهُ پس راه راست نمود خدای الَّذِينَ آمَنُوا آنانرا که ایمان آوردند لِمَا اخْتَلَفُوا
فِيهِ مر آن چیزرا که اهل ملل اختلاف کرده بودند در آن مِنَ الْحَقِّ از امر راست [illegible] مؤمنان را [illegible]
در آن واقع شده راه نمود بِإِذْنِهِ و بامر خود و اراده و لطف خود و گویند که این اختلاف ایشان در امر قبله بود که جمعی روی بمشرق
آوردند و بعضی بمغرب [illegible] مؤمنان را راه نمود بکعبه معظمه که وسط است و با خلاف در افضل روزها [illegible] یهود شنبه و نصاری
یکشنبه اختیار کردند [illegible] این امت را بجمعه که فاضلترین روزهاست راه نمود وَاللَّهُ يَهْدِي و خدای تعالی راه مینماید [illegible] مَنْ
يَشَاءُ هر کرا خواهد [illegible] اندر [illegible] و اندیشه کنند [illegible] در طلب [illegible]
راه نمود إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بسوی راه راست مراد طریق انبیا و اولیاست [illegible] بعد از آن [illegible]
مؤمنان ثبات بر [illegible] و صبر [illegible] أَمْ حَسِبْتُمْ آیا می پندارید [illegible]
[illegible] که ترک [illegible] و غربت [illegible]
تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ [illegible] ببهشت وَلَمَّا يَأْتِكُمْ و حال آنکه نیامد بشما مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ
حال آنکسانی که پیش از شما بودند یعنی مانند محنت و آزار آنانکه گذشته اند پیش از شما یعنی [illegible] ایشان که از
دست کفار [illegible] مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ رسید بدیشان سختی و درویشی وَالضَّرَّاءُ و بیماری [illegible]
وَزُلْزِلُوا و مضطرب و مشوش گشتند [illegible] حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ تا آنکه
بگوید پیغمبران ایشان وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آورده بودند مَعَهُ با او [illegible] شدت و محنت [illegible]
[illegible] مَتَى نَصْرُ اللَّهِ کی باشد یاری دادن خدا ما را و نصرت
دادن بر دشمنان یعنی چون طاقت ایشان طاق شده بود [illegible]
[illegible] در جواب فرمود که أَلَا بدانید إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ بدرستی که یاری دادن خدا
مؤمنان را نزدیک است [illegible] رحمت [illegible] بهشت است [illegible]
و ترک لذت و هوای نفس [illegible] روایت است که [illegible] ای فرزند آدم [illegible]
[illegible] این راه انبیا و اولیاست [illegible]
[illegible]
[illegible] مناجات [illegible] ای بار خدا [illegible]

کهی

کهی [illegible] مرتبه بلند باشد در درگاه من و عمل او بدان مثابه نبود که ویرا
بدان منزلت رساند پس ویرا بدین بلیت مبتلا گردانیدم تا او را بدان درجه رسانم و در حدیث واقع شده که اهل بلا
و محنت و مشقت و مصیبت را در دنیا درجات عالیه باشد در عقبی که به بسیاری نماز و روزه و سایر طاعات بدان
نتوان رسید حتی که بنده مؤمن چون در آخرت منازل اهل بلا را که از اهل ایمان بوده باشند ببیند آرزو کند که کاش
بدن من در دنیا بمقراض ذره ذره میکردند تا باین درجه عالیه میرسیدم آورده اند که عمرو بن جموح بسیار پیر شده بود و مال بسیار داشت
خواست که آنرا بر وجهی صدقه کند که موجب خشنودی خدا باشد و سبب سرور ابدی در عقبی از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
و سلم پرسید که یا رسول الله چه چیز را نفقه کنم در راه خدا که باعث خشنودی او باشد و ثواب نامتناهی باشد این آیت نازل
ذا شد که يَسْأَلُونَكَ می پرسند ترا مَاذَا يُنْفِقُونَ که چه چیز را نفقه کنند در راه خدای قُلْ بگو ای محمد مَا أَنْفَقْتُمْ
آنچه خرج میکنید مِنْ خَيْرٍ از مال نیکو که مباح است نه حرام فَلِلْوَالِدَيْنِ پس برای پدر و مادر است سؤال از چه نفقه
بود و جواب در بیان مصرف آن آمد زیرا که اهتمام در آن بیشتر است چه نفقه وقتی معتد به است که در محل خود واقع شود و از جمله
انفاق مال است برای پدر و مادر وَالْأَقْرَبِينَ و برای خویشان نزدیکتر وَالْيَتَامَى و برای بی پدران خرد سال
که قادر نباشند بر معیشت وَالْمَسَاكِينِ و برای درویشان که چاره معاش خود ندانند وَابْنِ السَّبِيلِ
و برای راه گذریان یعنی مسافران که در شهر غربت باشند و استطاعت آن نداشته باشند که بشهر خود روند و یا مراد مهمان باشد
وَمَا تَفْعَلُوا و آنچه نفقه میکنید مِنْ خَيْرٍ از مال نیکو با هر کس که باشد فَإِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای بِهِ
بآنچیزی که نفقه کرده اید عَلِيمٌ داناست و بر آن ثواب عظیم خواهد داد و بعد از آن بیان مصلحت جهاد میکند بقوله
كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ نوشته شد یعنی فرض گشت بر شما قتال کردن با دشمنان دین وَهُوَ و حال آنکه قتال
كُرْهٌ لَكُمْ مکروه است مر طبع شما را یعنی نفس شما خواهان نیست و بسیار شاق مینماید بر شما وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا
شَيْئًا و شاید که شما کراهت دارید چیزی را بجهة نفرت طبع خود وَهُوَ و حال آنکه آن چیز خَيْرٌ لَكُمْ نیکو باشد
شما را یعنی کار جمیع تکلیفات شرعیه باید با آنکه مصلحت دنیا و آخرت شما در آنست و از آن جمله غزا که شما کاره اید و حال آنکه
شما در آنست هم در دنیا از ظفر و غنیمت و غالب شدن بر اعدا و هم در آخرت از رتبه شهادت و نعیم جنت وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا
شَيْئًا و شاید که دوست دارید چیزی را بجهة کاهلی طبع وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ و حال آنکه بد باشد مر شما را یعنی جمیع آنچیزها
که از آن نهی کرده شده اید نفس شما آنرا دوست میدارد [illegible] در هر دو سرا مانند از جهاد گریختن که در دنیا موجب ذلت
و خواری و غلبه دشمنان و در عقبی نومیدی از ثواب غزا و درجه شهادت وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدا میداند آنچه خیر شما در آنست
وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ و شما نمیدانید آنرا آورده اند که در سال دوم از هجرت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
عبد الله بن جحش را که پسر عم حضرت بود با بعضی از صحابه ببطن نخله فرستاد تا کاروان قریش را قتل و اسیر کنند پس میان ایشان
و کاروان قریش که از طایف می آمدند مقاتله واقع شد و عمرو حضرمی که از کفار بود کشته شد و نماز شام هلال ماه رجب نظر
اهل اسلام در آمده ندانسته که از روز سلخ جمادی الآخر بود یا غره رجب و بعد از آن اشتهار این خبر کافران بنیاد طعن کردند که محمد ماه حرام

حلال گردانید و اصحاب خود را بجهت رفتن در ماه رجب بجهت داد این سخن بحضرت رسید عبدالله جحش را طلبید و گفت من ترا نفرموده بودم
که در ماه حرام قتال بکنی و کسی را در ان بکشی و اسیر بگیری عبدالله گفت یا رسول الله ظن ما آن بود که آن روز سلخ جمادی الآخر باشد و جواز
کشتن و اسیر کردن کفار ظن ما غالب شد برانکه غره رجب بود پس حضرت مالهای غنیمت و اسیران را توقف فرموده و در اثنای
این حال کافران قریش کتابتی بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرستادند از روی تشنیع و الزام و سؤال کردن از قتال در ماههای حرام
حق تعالی این آیت فرستاد که یَسْئَلُونَکَ می‌پرسند ترا عَنِ الشَّهْرِ الْحَرامِ از ماه حرام قِتالٍ فِیهِ کارزار
کردن در ان قُلْ قِتالٌ فِیهِ بگو که جنگ و کارزار در ماه حرام کَبِیرٌ گناهی بزرگست وَ صَدٌّ
و بازداشتن مردمان عَنْ سَبِیلِ اللّهِ از راه خدا که اسلام است وَ کُفْرٌ بِهِ و نگرویدن بخدا وَ الْمَسْجِدِ
الْحَرامِ و بازداشتن مردم از مسجد الحرام وَ إِخْراجُ أَهْلِهِ و بیرون کردن اهل مسجد که پیغمبرست صلی الله علیه
وآله وسلم و اصحاب او مِنْهُ از مسجد مراد مکه است که مسجد حرام مشتمل است بر این چهار چیز که مذکور شد أَکْبَرُ عِنْدَ اللّهِ
بزرگترست نزد خدای تعالی از قتل عمرو حضرمی و اسیر کردن دیگران برو چه خطا و ظن سلخ جمادی نه عمد در ماه رجب بجهت این حق
عبدالله و اتباع او را عفو فرمود و بر تقصیری که در باب تجسس و تحقیق ماه از ایشان واقع شد مؤاخذه ننمود وَ الْفِتْنَةُ
و شرک بخدا و اخراج اهل اسلام از زمین حرم أَکْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ بزرگترست از کشتن حضرمی که بخطا واقع شد وَ لا یَزالُونَ
و همیشه باشند مشرکان که بتعصب و عناد یُقاتِلُونَکُمْ کارزار کنند با شما ای مؤمنان حَتّی یَرُدُّوکُمْ تا شما را
باز گردانند عَنْ دِینِکُمْ از دین شما که اسلام است إِنِ اسْتَطاعُوا اگر توانند و قادر باشند بران وَ مَنْ یَرْتَدِدْ
مِنْکُمْ و هر که برگردد از شما عَنْ دِینِهِ از دین خود و مرتد شود فَیَمُتْ پس بمیرد وَ هُوَ کافِرٌ و حال آنکه
کافر باشد یعنی همچنان مرتد باشد تا بمیرد فَأُولئِکَ پس آن گروه مرتد حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ باطل باشد عملهای خوب
ایشان و هیچ جزای و ثوابی بران نباشد فِی الدُّنْیا درین سرای چه ایشان را امان نماند و از مال و زوجه و میراث محروم
وَ الْآخِرَةِ و نه دران سرای بجهت آنکه مستحق ثواب نباشند وَ أُولئِکَ و آن گروه أَصْحابُ النّارِ یاران
دوزخند هُمْ فِیها خالِدُونَ ایشان دران آتش جاوید اند با سایر کفار و بدانکه چون مرتد شدن بجهت قصور اعتقاد
در زمان ماضی و راسخ نبودن ایمان در دل ایشان پس اعمال شخص همچنین برو چه صحت اعتقاد و رسوخ آن لحق باشد از بجهت ثوابی بران
مترتب نشود و آورده اند که چون عبدالله جحش و اتباع او از ترک تفحص و احتیاط توبه کردند بعضی از اصحاب گمان بردند که ایشان اگرچه
از گناه خلاص یافتند اما ایشان را اجری نخواهد بود بران جهاد حق تعالی تو قول ایشان کرده فرمود که إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا
بدرستی که آنانکه گرویدند بخدا و رسول وَ الَّذِینَ هاجَرُوا و آنانکه مهاجرت کردند از وطنهای خود وَ جاهَدُوا
فِی سَبِیلِ اللّهِ و جهاد کردند در راه خدای مراد عبدالله جحش است و یاران او أُولئِکَ آن گروه یَرْجُونَ رَحْمَتَ اللّهِ
امیدوار اند برحمت و بخشایش حق تعالی را که آن ثواب ابدیست وَ اللّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده عبدالله و اتباع اوست آنچه
از ایشان صادر شده از خطا و ترک احتیاط در ملاحظه ماه حرام که رجبست رَحِیمٌ مهربان بر ایشان بدادن ثواب و جزا و بعد از
ذکر قتال بیان حکم دیگر از احکام شرع میکند و میفرماید یَسْئَلُونَکَ می‌پرسند ترا ای محمد عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَیْسِرِ از تناول خمر و مباشرت کردن

قمار چه در وقت جاهلیت مردمان بشرب خمر و قمار اقدام می‌نمودند چون زمان اسلام در رسید جمعی از اصحاب سؤال کردند از رسول صلی الله
علیه وآله وسلم آمدند و گفتند یا رسول الله ما را فتوی ده در باب خمر که زایل کننده عقل است و در قمار که سبب ربودن مالست
حق تعالی فرمود که قُلْ بگو ای محمد که فِیهِما إِثْمٌ کَبِیرٌ درین هر دو گناهی بزرگست وَ مَنافِعُ لِلنّاسِ
و منفعتهاست مردمان را منافع خمر یا بدنیست چون قوت حرارت غریزی و هضم طعام و تقویت طعام و طبیعت یا خلقی چون تشجیع
متکبران و سخاوت ممسکان و جرات بیدلان یا مالی چون سود فراوان در خرید و فروخت آن و فواید قمار کسب بی‌رنج و طرب
و التذاذ و فراخی معیشت بر درویشان چه رسم جاهلیت چنان بود که مال قمار را بر درویشان قسمت میکرده‌اند
وَ إِثْمُهُما و گناه خمر و قمار أَکْبَرُ مِنْ نَفْعِهِما بزرگترست از نفع آنها یعنی فسادی که از آنها ناشی میگردد
اعظم است از نفعی که از ان متوقعست و لهذا در شرع هر دو حرام شده‌اند چه فساد چون راجح شود بر مصلحت حکمت مقتضی حرمت
است و یا مراد با ثم عقوبات الهی است در دوزخ و بدانکه باجماع امامیه خمر حرام بوده در جمیع شرایع و در هیچ شریعتی مباح نبوده و
همچنین جمیع مسکرات و اخبار متواتره و احادیث صحیحه درین باب از ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین منقولست و حسن بصری
گفته که کریمه قل فیهما اثم کبیر دلیلست بر تحریم خمر در جمیع ملتها و از ابی عبدالله علیه السلام روایتست که روزی جمعی از اهل شام نزد عبدالله
عمر آمده گفتند ما را خبر ده از آنچه در باب خمر شنیده گفت از رسول صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که فرمود بخدایی که مرا بحق
فرستاده که هر که او یک شربت از شراب مسکر بخورد چهل روز حق تعالی نماز او را قبول نکند و اما اگر توبه کند مقبول باشد و اگر
سه شربت از ان باز خورد صد و چهل شبانه روز نمازش قبول نباشد و واجب شود بر خدای تعالی که او را ردغة الخبال بچشاند گفتند یا
رسول الله ردغة الخبال چیست فرمود خون و چرک دوزخیانست که از شکمهاشان بیرون آید و جایی و در وادی باشد از دوزخ که کافر
آن از شرق باشد تا بمغرب و وی دران موج زند و بعد از ان رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که بحق آن خدای که مرا براستی بخلق فرستاده
که شارب الخمر روز قیامت سیاه روی باشد و کبود چشم و لبها از دهن باز افتاده و آب از دهنش رود و همه خلایق از نجاست
او نفرت کنند و او تشنه میرد و در قبر تشنه باشد و روز قیامت تشنه مبعوث شود و هزار سال بانگ العطش زند و بعد از هزار سال
او را آبی دهند از دردریت چوشان که چون نزدیک لب رسانند رویش پخته شود و دندانها در دهنش افتد و چشمهایش بیرون آید
و چون باز خورد هرچه در شکمش باشد از الات و احشا همه فرو افتد از امیرالمؤمنین مرویست که اگر قطره از خمر در چاهی افتد و در الموضع
مناره سازند من بر بالای آن اذان نگویم و اگر در دریا افتد و بعد از ان دریا خشک شود و گیاهی در ان بروید من از ان چرانیدم و از پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم مرویست که هر که کننده حرامست و حق تعالی لعن کرده است خمر را و فشارنده انرا و شیره گیرنده و فروشنده
و خرنده انرا و ساقی آن و خورنده بهای انرا و بردارنده آنرا و آشامنده انرا و نیز فرموده که آشامنده خمر مانند کسی است که بت
پرستد و نیز از حضرت روایتست که ده کس از امت من که دعوی ایمان میکنند و حال آنکه ایمان ندارند تارک الصلوة و مانع
الزکوة و خورنده ربا و کننده زنا و آشامنده خمر و خورنده حیله و سخن چین و فتنه اند در میان مردمان و غیبت کننده و آزار
رساننده همسایه خود و سعی کننده در میان اهل ظلم و ستم تا که تحصیل را باشان نماید و مرویست که روز قیامت عقربها از عقر بهای

جهنم بصحرای قیامت آید که سر او در مشرق باشد و دم او تا مغرب رسیده باشد و آغاز فریاد کند جبرئیل گوید که ای عقرب
کرا میخواهی گوید شش کس را اول تارک الصلوة اگرچه یکرکعت باشد دوم مانع الزکوة اگرچه یکحبه باشد سیم شارب الخمر اگرچه یک قطره
باشد چهارم خورنده ربا اگرچه یک لقمه باشد پنجم عاق پدر و مادر اگرچه یک کلمه باشد ششم جمعی را که در مسجد
بامور دنیا مشغول شوند و سخن دنیا گویند و بعد از آن این شش طایفه را بدهن برچیند همچنانکه کبوتر کنجد را
برچیند و روی بدوزخ نهد و احادیث دیگر درین باب وارد شده اما بجهة اختصار درین مختصر بهمین اکتفا نموده
شد و بدانکه حکم بازی و گردکان بازی و نرد و شطرنج و دوازده خانه و امثال این نیز از قسم قمار بازیست و
مرویست که امیرالمؤمنین علیه السلام بر قومی بگذشت که شطرنج باختند در غضب شده پاره خاک برگرفت و بر میان
آن قوم انداخت و فرمود ما هذه التماثیل التی انتم لها عاکفون چیست این صورتها که شما بر آن نشسته اید مانند بت پرستان
آنرا پرستش میکنید و در کشاف آورده که امیرالمؤمنین فرموده نرد و شطرنج از جمله قمار است و پیغمبر صلی الله علیه و آله
وسلم فرموده بر شما باد که حذر باشید ازین دو لعب شوم یعنی نرد و شطرنج که هر دو از قمار اهل عجم اند و عذاب
و عقوبت قمار از حد و حصر متجاوز است و صاحب آن در دنیا و عقبی منکوب و نابکار و شرمسار است آورده اند که
عمرو بن جموح در نوبت اول که سوال کرد از آنکه در چه مال انفاق کند که موجب قرب باشد و جواب در تعیین مصارف
آن نازل شده چنانکه گذشت بار دیگر گفت یا رسول الله دانستم که صدقه بکه می باید داد اما نمیدانم که چه دهیم آیه آمد که
یسئلونک و سوال میکنند ترا ماذا ینفقون که چه چیز نفقه کنند قل العفو بگوای محمد که نفقه کنند
آنچه زیاده از نفقه خود و عیال باشد یعنی تا مادامی که خود محتاج آن باشید در صرف انفاق تصدق منمائید و زیاده بران
در راه خدا صدقه بدهید چنانکه مرویست که مردی نزد رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمد و مقداری طلا بشکل تخم مرغ در دست داشت
وان از بعضی غنیمت دار الحرب باو رسیده بود گفت یا رسول الله این را از من بستان که صدقه است و غیر از آن چیزی
ندارم حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از و اعراض فرمود و روی بگردانید و بطرف دیگر رفت و همین گفت رسول صلی الله علیه و آله
وسلم از آن طرف نیز روی بگردانید در بار سیم آنحضرت در غضب شد و آنرا از دست او بستد و چنان بینداخت که اگر باو آمدی
عضو او را بشکستی و فرمود یکی از شما می آید و همه مال صدقه میکند و ازان بر سر راه می نشیند و دست را پیش مردمان دراز میکند
و گدائی میکند صدقه آنست که از سر توانگری بود و پس باید که ابتدا بعیال خود کنید و اگر چیزی از ایشان فاضل آید صدقه کنید که
کذلک همچنانکه انفاق احکام و غیر آن بیان کرد یبین الله لکم بیان میکند و روشن میگرداند خدای برشما
الایات نشانهای مرحمت و مهربانی خود لعلکم تتفکرون تا باشد که فکر کنید در دلایل و احکام فی الدنیا و الاخرة
در کارهای این سرای و آن سرای یعنی در امور هر دو سرا مشغول چیزی شوید که صلاح و نفع در آن باشد و مجتنب شوید از آنچه موجب ضرر شما
باشد مرویست که چون تهدید خوردن مال یتیم بآیه ان الذین یاکلون اموال الیتامی و لا تقربوا مال الیتیم نازل شد آنها که قیم مال یتیم
بودند و در آن معامله تصرف میکردند جهة برائت ذمت خود خواستند که از قیام بمهمات ایشان کناره گیرند صورت حال بعرض حضرت
رسانیدند حق تعالی این آیه فرستاد و یسئلونک و می پرسند ترا عن الیتامی از معیشت با یتیمان قل اصلاح لهم

بگو اصلاح او و درستی حال ایشان و حفظ مال ایشان خیر بهتر است از دور شدن از ایشان در بعضی تفاسیر آمده که
جمعی طعام یتیمان را از طعام خود جدا کردندی و دران تصرف نکردندی و با ایشان اکل و شرب نکردندی و با ایشان شرکتی
و هیچ نوع از اختلاط با ایشان نکردندی حق تعالی فرمود که اصلاح حال ایشان کنید و ان تخالطوهم
و اگر مخالطه کنید با ایشان و با طعام ایشان خود خلط کنید و در خوردن با ایشان شریک شوید فاخوانکم پس ایشان برادران شمااند
در دین و از حق برادری احتیاط است و الله یعلم المفسد و خدای میداند تباه کننده کان مال یتیمان را من المصلح از اصلاح
کننده کان کار ایشان و همه را بر وفق آن جزا خواهد داد و لو شاء الله و اگر خواستی خدای لاعنتکم هر آینه شما را در رنج افکندی
و کار بر شما تنگ کردی بانکه مخالطه با یتیمان حرام کردی ان الله عزیز که خدای بدرستی غالب است و قادر بر همه چیز حکیم دانا بانچه مقتضای حکمت
است در تفسیر کبیر آورده اند که سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم مرثد غنوی را که مردی دلاور بود بمکه فرستاد که جمعی مسلمانان درمانده
که آنجا بودند پنهان از کفار بیرون آورد و مرثد چون بمکه رسید زنی مشرکه عناق نام که در غایت جمال بود و در جاهلیت با هم بازاری گرم داشتند
و میان ایشان عشق بازی بودی نزد وی آمد و سلسله محبت قدیمه را بحرکت در آورده بیا تا باهم صحبتی بداریم و از خوان وصال خود متمتع باهم مرثد
گفت اسلام میان من و تو حائل شده و مواصلت بر وجه زنا محال است عناق گفت پس مرا بنکاح خود در آور مرثد جواب داد که این موقوف
باجازت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم عناق در غضب شد مشرکان را از سر او خبر دار ساخت ایشان برای او در آمده وی را بزدند
وی از ایشان گریخته بمدینه مراجعت کرده و این صورت را بعرض آنحضرت رسانید این آیه آمد که و لا تنکحوا المشرکات و بزنی مخواهید ای مؤمنان
زنان شرک آرنده را حتی یؤمن تا وقتی که ایمان آورند وجه اتصال این آیه بآیه قبل آنست که آیه اول در امر اختلاط بود با یتیمان و این آیه
در نهی اختلاط با مشرکان مرویست که در همان وقت عبدالله رواحه کنیزک خود را بجهة طپانچه که بروی زده بود آزاد کرد و خواهان بحضرت رسالت
صلی الله علیه و آله و سلم رفته بود و آنحضرت بطریق تلطف از عبدالله حال کنیزک پرسید گفت اگرچه این کنیز خدا و رسول را تصدیق میکند و نماز و روزه
میدارد و او شیره کار و فرمان بردار است حضرت فرمود که چون او مومنه است با او نیکوئی کن عبدالله او را آزاد کرد و بخواست و با اکراه
او مشرکه بود با کثرت مال و جمال که با او میداده وی بجهة رضای خدا و رسول کنیز خود را که مومنه بود به نکاح در آورد و آن مشرکه را که کثرت جمعی
زبان طعن گشودند که عبدالله کنیز سیاه خود را نکاح کرده و فلان زن مشرکه در نهایت جمال و کثرت مال با او میداده وی قبول نکرده
و لامة مؤمنة و هر آینه کنیزک تصدیق کننده بوحدانیت خدا و نبوت پیغمبر او خیر من مشرکة بهتر است از زن آزاد
شرک آرنده و لو اعجبتکم و اگرچه بشگفت اندازد آن زن شما را بکثرت مال و جمال و حسن و شمایل و لا تنکحوا المشرکین
و نیز بنکاح در میارید زنان مومنه را بمردان مشرک حتی یؤمنوا تا وقتی که ایمان آورند و لعبد مؤمن هر آینه بنده
مؤمن خیر من مشرک بهتر است از مرد آزاد مشرک و لو اعجبکم و اگرچه بشگفت آورد آن مشرک شما را بجهة صورت یا کثرت مال
و منال اولئک آن گروه مردان مشرک و زنان مشرکه یدعون الی النار میخوانند مردمان را بسوی آتش دوزخ بجهة ترغیب مردمان بکفر
و الله یدعوا و خدا میخواند و زنان انبیا و سایر مومنان مردمان را الی الجنة و المغفرة بسوی بهشت و آمرزش یعنی بوسیله
اعتقاد صحیح و آن ایمان است و عمل صالح مردمان را ببهشت و مغفرت میخوانند باذنه بتوفیق خدا و بامر و اراده خود و یبین
آیاته و روشن میگرداند خدای احکام خود را که آن عدل و اوامر است للناس برای مردمان لعلهم یتذکرون تا ایشان

چه پیروزند و روایت بلیغ آورده اند که اهل جاهلیت بر طریق یهود و مجوس سلوک نموده در حال حیض زنان از ایشان
کناره گرفتندی و چشم بر روی ایشان نمیداشتندی و کلام با ایشان حرام دانستندی و با ایشان ترک اکل و شرب کردندی و نصاری بر
عکس این در آن حال با ایشان مکالمه و مواکله می نمودند بلکه در مباشرت و ملاعبه می افزودند و این حال مستمر بود و در زمان اسلام صالح
بعضی از صحابه بخدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم آمده گفتند یا رسول الله در حال حیض زنان با ایشان بچگونه سلوک کنیم
آیه نازل شد **ویسئلونک** و می پرسند ترا **عن المحیض** از حیض زنان **قل هو** بگو که حیض **اذی** آزاریست
و نفرت طبیعت است و سبب اذیت **فاعتزلوا النساء** پس کناره کنید و یکسو شوید از زنان یعنی دور شوید
از مباشرت ایشان **فی المحیض** در حال حیض بآنکه ترک و اختلاط کنید از ایشان و بجهت تاکید این حکم بیان
آن منع نماید **ولا تقربوهن** و نزدیک مشوید بایشان بجماع **حتی یطهرن** تا وقتی که غسل کنند بعد از انقطاع
خون حیض یطهرن میخوانند بسکون طا و هم بی تشدید تا وقتی که از غسل پاک شوند و خون ایشان منقطع گردد و نزد علمای امامیه صحیحست
که مجامعه بعد از غسل پاک شده و قبل از غسل مکروهست **فاذا تطهرن** پس چون غسل کنند یا ظاهر فرج را بشویند بعد از
بازایستادن خون حیض **فأتوهن** پس بیائید بایشان **من حیث امرکم الله** از جائی که فرموده است خدای شما را
و حلال ساخته از زنان مقرر **ان الله یحب التوابین** بدرستی که خدای دوست دارد توبه کنندگان را
از مناهی **و یحب المتطهرین** و دوست دارد پاکیزگان را که از کارهای بد چون مجامعت حایض و غیر آن از امور منهیه
از جابر روایت که یهود میگفتند که اگر در وقت مباشرت بپشت زوجه جانب او باشد فرزندش احول
آید مسلمانانی که باین نوع اقدام کرده بودند حکایت جابر بعرض حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم رسانیدند جواب آمد
که **نساؤکم حرث لکم** زنان شما موضع کشت شمااند که آن پیدا شدن اولادست و انشاء نسل از ایشان
فاتوا حرثکم پس بیائید بکشت زار خود یعنی بجای نفع گرفتن خود **انی شئتم** هرگونه که خواهید خواه روی زنان
بجانب شما باشد و خواه پشت و غیر آن از هیئت جماع و حرث زنان را تشبیه کرده بزمین و مرد را بزارع و نطفه را بتخم
و ولد را بزرع و اکثر علمای امامیه برآنند که این دلالت است بر جواز وطی در دبر اما در سبیل کراهت و اکثر مخالفین منع این کرده
... بدون کراهت **وقدموا لانفسکم** و از پیش فرستید برای نفسهای خود
امتثال امر خدا و اجتناب از محرمات چیزی که ذخیره باشد از برای شما مقدر شده در آخرت و یا طلب فرزند کنید
چه ولد صالح سرمایه ثواب عظیم است و با زن صالحه بنکاح در آرید که تا فرزند نیک ... پیدا شود و از حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله مرویست که چون مؤمن فوت شود همه عمل او منقطع گردد مگر از سه چیز فرزند صالح که از برای او
دعا کند و صدقه جاریه که از او مانده باشد چون پل و رباط و مساجد و درختی از میوه دهنده و امثال آن
و علمی که مردمان از آن منتفع شوند و گفته اند یعنی آنست که ... فرستید برای خود آن فرزندی که
تا منتفع شما باشد و در تهیه اصلاح منزل شما کوشند ... از حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله و سلم مرویست که هرکه را سه فرزند ... از نور ... اگر سوگند خورد

بامرشوهر

... راهست باید ... **و اتقوا الله** و بترسید از خدای در مخالفت امر او
واعلموا انکم ملاقوه و بدانید که شما رسنده اید بجزای خدا **وبشر المؤمنین** و مژده
ده مؤمنان را ... در ایمان ... و روایت کرده اند که عبدالله رواحه ... خواهر خود بشیر بن نعمان
... به اسم اعظم الهی سوگند خورده بود که هرگز با وی سخن نگوید و میان وی و زن او ...
نکند و او را با خصمان وی صلح ندهد پس هرگاه او را گفتندی که در حق او احسان نمائی و میان او و خصم او اصلاح کن
گفتی که من سوگند خورده ام و بر نقض آن چگونه خلاف سوگند کنم حق تعالی این آیه فرستاد که **ولا تجعلوا الله** و مگردانید
نام خدا را **عرضة** بجهت عارض شدن **لایمانکم** مر سوگندان شما را یعنی آن را سبب و بهانه سوگندان خود مگردانید
بر جمیع امور و این سوگند بر هر امری **ان تبروا** بجهت آنکه نیکوئی کنید با خویشان و دوستان **وتتقوا**
و پرهیزید از ترک مروت و احسان و ترک مکالمه و اصلاح میان برادران **وتصلحوا** و اصلاح ارید **بین الناس**
میان مردمان و منع خصومت کنید در میان ایشان **والله سمیع** و خدا شنواست بسوگندهای شما **علیم**
داناست بانچه در ضمیر شماست عبدالله رواحه بعد از استماع آیه از سر آنچه گفته بود درگذشت و در مقام رحمت و شفقت درآمد
صلاح آمد بعد از آن بیان انواع یمین کرده فرمود **لا یؤاخذکم الله** مؤاخذه نکند خدای شما را **باللغو**
بیهوده که واقع شود **فی ایمانکم** در سوگندان شما و مراد بسوگند لغو آنست که بی اختیار بر زبان کسی جاری
شود بی تعقل و بی اراده و آن قصد سوگند نباشد پس در مثل این سوگند کفارت نیست و خدای بدان مؤاخذه نکند **ولکن یؤاخذکم**
ولیکن مؤاخذه میکند شما را **بما کسبت قلوبکم** بانچه کسب کنند دلهای شما بعزم و قصد
سوگند خوردید پس درین قسم کفارت بر شما لازم است اگر خلاف آن کنید بآن مؤاخذه خواهید شد و بیان کفارت آن
در مایده مذکورست **والله غفور** و خدای آمرزنده است بنده را بسوگند لغو او را عذاب نکند **حلیم** بردبارست
در سوگند ... بعقوبت تعجیل نفرماید بجهت آنکه شاید که توبه کنند از آن ... آورده اند که در جاهلیت چون مردی را بزنی
میل نبودی و رغبت نداشتی که چون او را بگذارد و دیگری را بگوید سوگند خوردی که ... نزدیکی نکند و او را
در آن مدت پای بسته و سرگشته بگذاشتی ... شوهر ... این ضرر را پسندید
و این آیه فرستاد که **للذین یؤلون** مر آنان را که سوگند خورده اند **من نسائهم** از زنان خود یعنی
از ترک مجامعت ایشان **تربص اربعة اشهر** انتظار بردن چهار ماه است **فان فاءوا** پس اگر باز شوند
یعنی سوگند خورندگان ازین بسوی زنان و مباشرت کنند با ایشان **فان الله غفور** پس بدرستی
که خدای تعالی آمرزنده است گناه خلاف کردن سوگند را چون کفارت داده باشد **رحیم** مهربانست که مباح گردانیده
سوگند را بکفارت **وان عزموا الطلاق** و اگر قصد کنند طلاق را یعنی کسانی که سوگند خورده اند بر
... **فان الله سمیع** پس بدرستی که خدای شنواست قول ایشان را در صیغه طلاق **علیم** داناست بعزم
او **والمطلقات** و زنان طلاق داده شده و مدخوله که حامله نباشند و حیض بینند ... و اخبار متواتره ... شده

که اگر بدین صفت نباشند حکم ایشان چنین نیست پس زنان مطلقه که باین صفت باشند يَتَرَبَّصْنَ انتظار برند بِأَنْفُسِهِنَّ
بنفسهای خود ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ در سه پاکی که دو حیض در میان آمده باشد آورده که اسمعیل بن عبدالله غفاری زن خود را
که قتیله نام داشت طلاق گفت و او آبستن بود و اسمعیل نمیدانست و زن بجهة کراهت رجوع اظهار آن نکرد اسمعیل چون برین
واقف شد رجوع کرد و زن را بخانه برد حق تعالی فرمود که وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ و حلال نباشد زنان را أَنْ يَكْتُمْنَ
آنکه پوشند مَا خَلَقَ اللَّهُ آنچه آفریده است خدای تعالی فِي أَرْحَامِهِنَّ در رحمهای ایشان از فرزند چه پوشیدن
فرزند موجب بطلان حق رجعت پس زنان را پوشیدن آن جایز نباشد إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَّ اگر هستند که ایمان دارند بِاللَّهِ
وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخدا و بروز قیامت یعنی زنانی که بخدا و روز قیامت ایمان داشته باشند سزاوار نیست که مانند این عمل از ایشان
صادر شود وَبُعُولَتُهُنَّ و شوهران ایشان أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ سزاوارترند برجوع کردن با ایشان فِي ذَٰلِكَ در زمان عده
گاهی که طلاق رجعی باشد إِنْ أَرَادُوا اگر خواهند شوهران بدان رجوع إِصْلَاحًا اصلاح آوردن کار زنان را نه ضرر و آزار
رسانیدن بدیشان که در ابتدای اسلام زنان را طلاق رجعی میدادند چون نزدیک میشد که عده منقضی شود رجوع میکردند و باز طلاق میدادند
و غرض ایشان اضرار و فساد بود نه اصلاح حق تعالی باین آیه ایشان را ازان منع فرمود وَلَهُنَّ و مر زنان راست بر مردان از حقوق مِثْلُ الَّذِي
عَلَيْهِنَّ مانند آن حقوق که مردان را باشد بر ایشان بِالْمَعْرُوفِ بخوبی معیشت و نیکویی و معاشرت با نوعی که زن فرمان شوهر برد
و ناموس او را نگاه دارد و قدم از عفت و ستر و صلاحیت بیرون ننهد و تمکین شوهر خود کند در استمتاع که آن واجبست و تعهد
آن امر کاری که مانع شرعی باشد و مرد نیز ملاحظه حال زن کند در نفقه دادن و حسن خلق و آنچه در دین بکار آید تعلیم وی دهد وَ
لِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ و مردان راست بر زنان دَرَجَةٌ افزونی یعنی زیادتی در حقوق واجبه چه مهر و نفقه و ترک ضرر
و مانند آن از امور واجبه بر ایشانست و یا مراد بدرجه تفضیل و شرفست چه مردان کارگذار زنانند و نگهبانان ایشان و شریک ایشان
در حفظ ناموس بفضیلت رعایت و انفاق و صفت میراث و مزیت عقل وَاللَّهُ عَزِيزٌ و خدای غالبست بر هر که مزیت فضل
میدهد مردان را بر زنان و قادرست بر انتقام از آنکه خلاف احکام شرعیه کند حَكِيمٌ داناست بحکمتها و مصلحتهای احکام
ایمان و بحکمت و مصلحت بر بندگان حکم میکند در خبرست که زن معاذ جبل از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسید که یا رسول الله حق زنان بر مردان
چیست فرمود که نخورند زشت در روی زنان نکوبند و ایشان را نرنجانند و بملایمت و ملاطفت با ایشان زندگانی کنند و هر چه
خورند ایشان را نیز ازان بدهند و از آنچه پوشند بایشان نیز پوشانند و از ایشان دوری نکنند و از میمونه که از زنان حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و سلم روایتست که آنحضرت فرمود که بهترین مردان امت من آنهااند که نیکوترین وجه با زنان معاشرت کنند
و بهترین زنان امت من آنهااند که بخوبترین وجه با شوهران سلوک نمایند و هر زنی که با شوهر خود باین نوع زندگانی کند حق تعالی در هر روزی
مزد هزار شهید بوی دهد و او را بر حور العین تفضیل دهد بقدر التفضیل من بر کمترین کسی از امت من آورده اند که جاهلیت
عدد طلاق مقرر نبود اگر فرضا ده طلاق واقع شدی مرد را رسیدی که رجوع کند و بسیار بود که زنان را طلاق میدادند و نزدیک
بانقضای عده رجوع مینمودند دیگر بار رها میکردند روزی زنی نزد عایشه آمد و از جور شوهر که پیوسته او را طلاق میداد و بجهت آن ضرر باو میرسید
بنالید و حکایت آن بسمع شرف آنحضرت رسید این آیه آمد که الطَّلَاقُ و طلاق رجعی که در آن رجوع جایز است مَرَّتَانِ

دو مرتبه است پس بعد از آن دو طلاق نگهداشتن است زنان را رجعت فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ اگر طلاق ثانی بعد از رجوع واقع شود باید که شوهر ببلایت
بنیکویی معاشرت اگر در عده باشد أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ یا رها کردن زنان را بنیکویی یعنی گذاشتن تا عده بگذرد و بعد از آن اگر خواهد
نکاح تازه کند و اگر دیگر باره طلاق دهد بر وی حلال نشود تا آنکه بنکاح شوهر دیگر درآید بعقد دایمی و مباشرت در آن واقع شود و چون او هم
طلاق دهد بر زوج اول حلال شود چنانکه بیاید وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ و حلال نیست شما را ای مردمان أَنْ تَأْخُذُوا آنکه
فرا گیرید مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ از آنچه داده باشند زنان را شَيْئًا چیزی بعوض طلاق گفتن إِلَّا أَنْ يَخَافَا مگر آنکه ترسند
مرد و زن یعنی ظن غالب برده باشند أَلَّا يُقِيمَا آنکه بپای نتوانند داشت حُدُودَ اللَّهِ احکام الهی را در وجوب معاشرت
با یکدیگر این آیه در حق جمیله بنت ابی خواهر عبدالله بن ابی سلول نازل شد و در شوهرش ثابت بن قیس بن شماس و سبب آن بود
که شوهر او را بغایت دوست میداشت و زن او را بغایت دشمن و بهیچ وجه با او در نمیساخت یکبار نزد پدر آمد شکایت شوهر پدر
با او اتفاق نکرد دوم بار که شکایت کرد پدر گفت برو بخانه شوهر و دلجویی او کن و رضای او را بدست آور و چون دید که پدر
سخن او را نمیشنود بخدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت یا رسول الله من بسیار کراهت دارم از شوهر بخدا که مرا
و سر ثابت در یکجا جمع نشود امر فرما تا مرا طلاق دهد آنحضرت کس فرستاد و ثابت را حاضر کرد گفت این زن چرا شکایت تو میکند
گفت یا رسول الله بخدایی که ترا بحق بخلق فرستاده که من بر روی زمین هیچکس را ازو دوست تر ندارم زن گفت یا رسول الله
راست میگوید مرا بغایت دوست میدارد من او را سرزنش نمیکنم در دین و خلق و حسن معاشرت و لیکن بجهت آنکه سیاه و کوتاه بالا و قبیح
منظر است از وی کراهت دارم اگر طلاق من نه دهد میترسم که از من چیزی صادر شود که موجب هلاک من باشد حضرت ثابت را گفت
چه میگویی گفت یا رسول الله من نخلستان را باو داده ام بعوض مهر بفرما تا نخلستان را بمن رد کند من طلاق او بدهم زن گفت یا رسول الله من نخلستان را
با چیزی دیگر باو میدهم تا مرا طلاق دهد رسول گفت همین نخلستان را باو ده نه زاید بران زن آن نخلستان که و ثابت طلاق وی
گفت و اول خلعی که در اسلام واقع شد این بود حق تعالی آیه فرستاد که آنچه بزن داده باشند اخذ آن مکنید بعوض طلاق مگر آنکه ترسند
که رعایت حقوق نتوانند که فَإِنْ خِفْتُمْ پس اگر ترسیدید ای حکام یعنی از علامات معلوم کنید أَلَّا يُقِيمَا آنکه قایم نتوانند داشت
کرد مرد و زن حُدُودَ اللَّهِ حکمهای خدا را در زوجیه فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا پس هیچ وزر و وبالی نیست بر مرد
و زن فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ در آنچه زن خود را باز خریده باشد بدان از بند زوجیت یعنی آنچه شوهر را داده طلاق از و گرفته باشد
تِلْكَ این احکام مذکوره از طلاق و رجوع و خلع حُدُودُ اللَّهِ اندازهای خداست فَلَا تَعْتَدُوهَا پس در مگذرید
ازان و نگهداشت آن کنید وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ هر که بیرون رود و از حد اندازهای خدا که مقرر فرموده است
فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه هُمُ الظَّالِمُونَ ایشان ستمکارانند بر نفس فَإِنْ طَلَّقَهَا پس اگر مرد طلاق دهد زن خود را
بعد از طلاق دوم فَلَا تَحِلُّ لَهُ پس حلال نباشد آن زن مر او را مِنْ بَعْدُ پس از طلاق سوم حَتَّىٰ تَنْكِحَ تا وقتی
که بنکاح دایمی درآرد زَوْجًا غَيْرَهُ شوهری غیر شوهر اول و شوهر دوم با او مباشرت کند اورده اند که دختر عبدالرحمن قرظی که سه طلاق
شده بود از رفاعه بن وهب قرظی و بعقد شوهر دیگر درآمده خواست که با شوهر پیشین آشتی کند قبل از مباشرت زوج ثانی حضرت منع
فرمود که ای زن میخواهی که برفاعه رجوع کنی و حال آنکه لذت جماع زوج ثانی نیافته ای و زوج ثانی لذت ترا نچشیده یعنی بدون مباشرت

زوج ثانی جهت رجوع بزوج اول و حکمت درین حکم منع است از تعجیل کردن بطلاق فان طلقها پس اگر طلاق دهد
شوهر ثانی برغبت خود بعد از مباشرت فلا جناح علیهما پس هیچ گناه نیست بر زوج اول و برین زن طلاق داده شده
ان یتراجعا انکه با یکدیگر رجوع کنند بنکاح جدید بعد از انقضای مدت عده از شوهر دوم ان ظنا اگر ظن غالب داشته
باشند ان یقیما حدود الله انکه بپای دارند احکام خدا را که حقوق زوجیت است وتلک و این که مذکور
شد از احکام تحریم و تحلیل حدود الله اندازهای مقرر خدای تعالی است یبینها بیان میکند آنرا لقوم یعلمون
برای گروهی که میدانند که این احکام از نزد خدای تعالی است و عمل میکنند بمقتضای علم خود واذا طلقتم النساء و چون
دهند زنان را فبلغن اجلهن پس برسند بنهایت مدت خود یعنی قریب بانقضای عده فامسکوهن پس
نگاه دارید ایشان را بمعروف بنیکویی که آن عدم قصد ضرر و ازارست او سرحوهن بمعروف یا رها
کنید و بگذارید ایشان را تا از عده خود بیرون آیند و مالک نفس خود شوند نه انکه هرگاه که نزدیک بانقضای عده شود شما رجوع کنید
بقصد ضرر رسانیدن بایشان چنانکه میفرماید ولا تمسکوهن و باز مدارید ایشان را یعنی رجوع مکنید ضرارا بجهة
ضرر رسانیدن بایشان لتعتدوا تا ستم کنید برایشان بدرازی مدت عده ومن یفعل ذلک و هر که بکند
چنین یعنی ضرر بزن رساند بوجه مذکور فقد ظلم نفسه پس بتحقیق که بیداد کرده است نفس خود را و انرا در موضع
غضب الهی اورده و ازار رسانده بر زنان نزد صاحب شریعت ملعونست چه در حدیث صحیح وارد شده که حق تعالی لعن کرده
هر که مسلمانی را ضرر رساند یا انکه با او مکری کند ولا تتخذوا ایات الله و فرا مگیرید احکام الهی را هزوا بان چیزی
که سخریت کنند و ازان اعراض نمایند واذکروا نعمت الله علیکم یاد کنید نعمتهای خدا را که
فایض کردانید بر شما از انجمله هدایت است بشرف اسلام و بعثت سید انام و اسانی تکلیف در احکام خصوصا در باب نکاح چه در
شریعت امم سابقه هیچکس را زیاده از یک زن در نکاح روا نبودی مگر پیغمبران را و در شرع ما تا چهار زن در یک عقد جایز است و انها
بعد از طلاق مراجعت جایز نبودی و مادام که زن مطلقه زنده بودی عقد زن دیگر جایز نبودی و درین شریعت حلالست
پس برین نعمتها شکر گذاری کنید و یاد کنید انرا وما انزل علیکم و ان چیزی را که فرستاده شده است بر شما
من الکتاب از قرآن والحکمة و احکام حدود و شریعت یعظکم به پند میدهد خدای شما را به
بانچه بشما فرو فرستاد واتقوا الله و بترسید از خدای در مخالفت احکام واعلموا ان الله و بدانید که خدای
بکل شیء بهمه چیزها خصوصا باعمال و مصالح روزگار شما علیم داناست اورده اند که جمیله بنت یسار
که خواهر معقل یسار بود شوهرش ابو دحداح ویرا طلاق گفت و بگذاشت تا عده او بر آمد بعد ازان باز اراده نکاح او کرد معقل از جمیله
در خشم شده گفت من خواهر خود را باو دادم و او بدون جرمی طلاقش داد و باز اراده که ویرا نکاح کند بخدای که هرگز ویرا
باو ندهم حق تعالی این ایه فرستاد واذا طلقتم النساء و چون طلاق دهید زن خود را فبلغن اجلهن
پس برسند بنهایت مدت خود یعنی عده ایشان بر آید فلا تعضلوهن پس منع مکنید ایشان را ان ینکحن انکه
بنکاح در آرند ازواجهن شوهران پیشین خود را اذا تراضوا چون رضا دهند و زنان بینهم میان یکدیگر

بالمعروف بهر چه در شرع نیکوست مانند نکاح حلال و مهر جایز و حسن معاشرت ذلک انچه مذکور شد از نهی منع زنان یوعظ به
پند داده میشود بدان من کان منکم هر که باشد از شما بوجه اخلاص یؤمن بالله بگرود بخدای والیوم الاخر
و بروز باز پسین ذلکم این پند گرفتن شما و ترک منع و ضرر ازکی لکم پاکیزه ترست مر شما را از روی ثواب
و زنده کانی واطهر و پاکیزه از پلیدی گناه که آن اندیشه حرامست والله یعلم و خدای میداند صلاح مردان و زنان را که رغبت
بیکدیگر کنند در نکاح وانتم لا تعلمون و شما نمیدانید از امر و لیت که معقل مردی بود بسیار صالح و خداترس چون پیغمبر صلی الله علیه و سلم
این ایه برو خواند بگریست و گفت یا رسول الله ازین توبه کردم و کفارت سوگند بداد و خواهر خود را با بو دحداح عقد بست و بعد از بیان حکم
ذکر اطفال میکند و بیان تربیت و شیر دادن ایشان میفرماید که والوالدات و مادران یعنی زنانی که مفارقت واقع شده باشد
میان شوهران و ایشان و طفل شیرخواره در میان بود حکم آنست که آن مادران یرضعن شیر دهند اولادهن
فرزند خود را حولین کاملین دو سال تمام و این حکم مذکور لمن اراد برای کسی است که خواهد ان یتم الرضاعة
اگر تمام کرداند شیر دادن فرزند را و این دلیلست بر آنکه زیاده از دو سال شیر دادن واجب نیست و بر آنکه جایزست کمتر از دو سال
شیر دادن وعلی المولود له و بر آن کس که فرزند برای وی زاییده شده یعنی اولیای اطفال که پدرانند رزقهن روزی دادن
این شیر دهنده کانست یعنی خورش ایشان وکسوتهن و پوشش ایشان بالمعروف بطریق نیکویی که آن اعتدالست نه تنگ
گیری و زان لا تکلف نفس تکلیف کرده نشد هیچ نفسی الا وسعها مگر بحسب جایش و توانایی یعنی پدران
باید که بقدر توانایی و وسع خود نفقه بدهند نه زیاده بران که لا تضار والدة باید رنج رساند هیچ مادری بولدها
بفرزند شیرخواره خود در انکه او را از خود جدا کند و بر پدر دهد ولا مولود له و باید که ضرر رساند انکه فرزند برای او متولد شده
یعنی پدر بولده بفرزند خود که او را در وقت شیرخوارگی از مادر بستاند وعلی الوارث و بر میراث خوار پدرست
چون پدر فوت شود مثل ذلک مانند انکه بر پدر بود از نفقه و کسوت و ضرر نرساندن بطفل فان ارادا پس اگر خواهند
پدر و مادر فصالا جدا کردن فرزند از شیر خوردن پیش از انکه دو سال تمام شود عن تراض منهما از روی خشنودی
والدین وتشاور و چه مشاورت کردن با یکدیگر در مصلحت آن فلا جناح علیهما پس هیچ وبالی نیست بر ایشان
درین امر و اعتبار رضای والدین و مشورت بجهة مراعات صلاح طفلست و ضرر نرسانیدن باو وان اردتم و اگر خواهید
ای پدران اطفال ان تسترضعوا انکه طلب شیر دادن کنید از زنان شیر دهنده اولادکم فرزندان خود را
یعنی هرگاه خواهید دایه گیرید بجهة شیر دادن اولاد خواه مادر را مانع باشد از شیر دادن و خواه نه وقتی که مادر بی اجرت یا بکمتر از
اجرت دایه راضی باشد فلا جناح علیکم پس گناهی نیست بر شما در دایه گرفتن اذا سلمتم چون تسلیم کنید
بدایها ما اتیتم انچه اراده کرده اید دادن آنرا بدیشان پس از تسلیم انها کنید بالمعروف بروجهی که نیکو باشد در شرع
یعنی بخوشنودی بی مضایقه و تنگ گیری واتقوا الله و بترسید از خدای در باز گرفتن اجرت شیر دادن و بعض کردن در امر فرزندان خود
واعلموا ان الله و بدانید که خدای بما تعملون بدانچه میکنید از نیکی و بدی بصیر بیناست و شما را بدان جزا خواهد داد و بعد از ذکر
عدد طلاق بیان عده وفات میکند بقوله والذین یتوفون منکم و انانکه میمیرند از شما ویذرون ازواجا و میگذارند

زنانرا باید که زنان ایشان يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ انتظار برند بنفس خود بعد از مردن آن شوهران أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا
چهار ماه و ده روز عدت فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ پس چون برسند نهایت عده خود که آن تمام شدن چهار ماه و ده روز است
فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ هیچ وزر و وبالی نیست بر شما ای حکام شرع و یا ای ورثه و اولیای شوهران فِيمَا فَعَلْنَ
و آنچه زنان کنند فِي أَنْفُسِهِنَّ در نفسهای خود که شوهر کنند ایشانرا بِالْمَعْرُوفِ به نیکوی عیب نکنی که در شرع و عقل پسندیده است
او یا موافق شریعت از ایجاب و قبول شرعی و رعایت ارکان عقد وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بآنچه میکنید ای مردمان و زنان خَبِيرٌ دانا
و دانا است و شما را بدان خبر خواهد داد وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ و هیچ گناهی نیست بر شما ای اغبان نکاح فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ
و در آنچه بکنایه خبر دهید بان مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ از خواستگاری زنان که هنوز در عده باشند نه آنکه تصریح ذکر آن کنید
أَوْ أَكْنَنْتُمْ یا آنکه پوشیدید فِي أَنْفُسِكُمْ در نفسهای خود و ذکر آن نکنید نه بکنایه و نه بتصریح مراد است که زن اگر در عده باشد
بکنایه خواستگاری او میتوان کرد نه بتصریح عَلِمَ اللَّهُ میداند خدای أَنَّكُمْ سَتَذْكُرُونَهُنَّ که شما زود باشد که یاد
کنید آن زنانرا و صبر نتوانید کرد بر سکوت در رغبت ایشان بجهت خوف آنکه مبادا کسی دیگر ایشانرا بنکاح در آورد و بجهت این شما را مباح کرده اند
خواستگاری در حالت عده بکنایه نه بتصریح وَلَٰكِنْ لَا تُوَاعِدُوهُنَّ سِرًّا و لیکن وعده مدهید ایشانرا بسری که از ایشان پنهان میکنید
یعنی مباشرت مراد است که بکثرت مجامعت وعده مدهید إِلَّا أَنْ تَقُولُوا مگر آنکه بگوئید قَوْلًا مَعْرُوفًا سخنی نیکو مشتمل بر سخن خوب
وَلَا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ و قصد مکنید عقد نکاح آن زنانرا حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْكِتَابُ تا برسد کتاب یعنی آنچه
خدا نوشته و فرض کرده از عده أَجَلَهُ بنهایت خود و مدت منقضی گردد وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید که خدای يَعْلَمُ مَا فِي
أَنْفُسِكُمْ میداند آنچه در دلهای شما است از عزم بر کاری که جایز نیست فَاحْذَرُوهُ پس بترسید و حذر کنید از عذاب او و قصد
فعل حرام مکنید وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید که خدای غَفُورٌ آمرزنده است آنرا که بترسد از عقوبت او و ترک عزم حرام کند حَلِيمٌ
بردبار است و بعذاب تعجیل نکند آورده اند که عادت عرب آن بود که طلاق بسیار دادندی و مراجعت کردندی رسول صلی الله علیه و آله و سلم
این نپسندید و فرمود چه میشود این قوم را که با حکام خدای بازی میکنند زنانرا طلاق نباید داد مگر بجهت تهمتی و کان بدی صحاب که این را
شنیدند گمان بردند که بهر طلاق ایشانرا اثم خواهد بود و حق تعالی بجهت رفع این توهم آیه فرستاد که لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ گناهی
نیست بر شما إِنْ طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ اگر طلاق دهید زنان خود را که مفروض المهر بوده باشند مَا لَمْ تَمَسُّوهُنَّ مادام که
مس نکرده باشید ایشانرا مراد مجامعت أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ مگر که هر که فرض کرده باشید یعنی نام نبرده باشید در صیغه نکاح برای ایشان
فَرِيضَةً مهر مفروض و مقدر که درین هنگام نصف مهر لازم است وَمَتِّعُوهُنَّ و بعد از طلاق غیر مفروض المهر متعه بدهید ایشان
یعنی بمقدار مالی که متمتع و برخوردار شوند از آن مرویست که مردی انصاری زنی خواست و در عقد نام مهر نبرد قبل از دخول ویرا طلاق داد این
آیه آمد و سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که ویرا متمتع سازد و اگرچه قلنسوه تو باشد غرض آنست که متعه دادن واجب است و آن بقدر
حال طلاق دهنده باید که عَلَى الْمُوسِعِ قَدَرُهُ بر مرد توانگر باندازه او در توانگری وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ و بر مرد درویش
تنگدست بمقدار دست رسی وی مَتَاعًا متعه دادنی بِالْمَعْرُوفِ بوجهی که نیکو باشد در شرع حَقًّا متعه واجب و لازم است
عَلَى الْمُحْسِنِينَ بر نیکوکاران یا نیکوکنندگان بنفسهای خود بجهت مبادرت بامتثال امر الهی فقهای ما تصریح کرده اند که بر غنی اسب است

بایعلم

یا جامه قیمتی یا ده دینار طلا و بر متوسط پنج دینار است یا جامه میانه و بر فقیر دیناری یا انگشتری وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ
و اگر طلاق دهید زنانرا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ پیش از آنکه مس کنید ایشانرا یعنی مجامعت نمایید وَقَدْ فَرَضْتُمْ
و حال آنکه مقرر کرده باشید لَهُنَّ فَرِيضَةً برای ایشان مهری فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ پس بر شما است و لازم
نیم آنچه فرض کرده اید یعنی نصف مهر إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ مگر آنکه عفو کنند از زنان که اهلیت عفو داشته باشند از بلوغ
و رشد و عقل یعنی ابرا ذمت زوج خود نمایند و هیچ از ایشان نگیرند أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي یا عفو کند کسی که بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ
بدست اوست بستن نکاح زوجه که پدر است یا جد پدری که هر گاه زوجه صغیره بود با ملاحظه غبطه صغیره وَأَنْ تَعْفُوا و عفو کردن شما
ای اولیای عقد با ملاحظه غبطه أَقْرَبُ نزدیکتر است لِلتَّقْوَىٰ برای پرهیزکاران از تعدی و یافتن ثواب وَلَا تَنْسَوُا الْفَضْلَ
و فراموش مکنید تفضل و احسان را بَيْنَكُمْ در میان یکدیگر یعنی اولیای زن اندیشه کنند که زوج از عقد زوجه خود محروم مانده هیچ
مهر از و نستانند بشرط غبطه إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ بدرستی که خدای بآنچه میکنید از فضل و احسان با یکدیگر بینا است
تفضل و احسان شما را ضایع نخواهد کرد و چون حق تعالی ترغیب بندگان کرد بر اطاعت احکام شریعت بعد از ان تخصیص صلوات
فرمود از ان محافظت بران زیرا که اعظم طاعاتست و بایجهت سکر گذاری بر بیان احکام طلاق امر بصلوة کرد و گفت باید که
حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ مواظبت کنید بر نمازها همه و ادای آن نمایند در وقتهای آن با ملاحظه حدود و شرایط
وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ و مداومت کنید خصوصا نماز برا که متوسط است میان نمازهای شبانروزی یا نمازیرا که مزیت فضل
و اولویت بباقی نمازها دارد و پنجگانه اکثر اصحاب ما برانند که مراد نماز ظهر است که در هر طرف آن دو نماز است که در روز است
یعنی نماز پیشین و خفتن و دو طرف دیگر قصر راه ندارد و بعضی نماز صبح و شام و نزد بعضی دیگر مراد نماز بامداد است که میان
شب و روشنائی روز گذارده میشود و یا میان دو نماز لیلی و نماز نهاری می‌بود یا باعتبار آنکه از هر طرف آن نمازیست
که در وقت قصر میکنند و یا نماز شب است که در وسط نهار میگذارند و یا نماز شام که میان نمازهاست و در مقدار با میان دو نماز
اخفاتیه و دو صلوة جهریه است و یا خفتن است که میان دو نماز شب که قصر را در ان راه نیست و قول اول اشهر و اصح است
وَقُومُوا و بر پای ایستید لِلَّهِ برای خدا و محض اخلاص او قَانِتِينَ در حالتی که فرمان بردار او
باشید و از ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام مرویست که مراد باین قنوت است در نماز با رفع یدین و بعد از ان امر بمحافظت نماز
بیان کیفیت نماز خوف میکند بقوله فَإِنْ خِفْتُمْ پس اگر بترسید از دشمن حرب کننده و یا از سبع ضرر رساننده و یا از
حشرات آزار رساننده و مثل آن فَرِجَالًا پس نماز گذارید در حالتی که پیادگان باشید در رفتن أَوْ رُكْبَانًا
باسواران و بر قدر امکان ملاحظه شرایط و افعال آن کنید فَإِذَا أَمِنْتُمْ پس چون ایمن شوید و خوف زایل شود فَاذْكُرُوا
اللَّهَ پس یاد کنید یعنی نماز گذارید با جمیع شرایط و آداب كَمَا عَلَّمَكُمْ همچنانکه در امن خوف
شما را مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ آنچه نبودید که از آن دانید بخودی خود از آداب و احکام نماز و کیفیت
آن در حالت امن و خوف آورده اند که رسم عرب چنان بود که زنان شوهر مرده یکسال عده میداشتند و جامهای کهنه میپوشیدند و
زینت بر خود نمیکردند و اگر شهری بودندی در همان خانه با اولیای شوهر بودندی یا اولیای زن در همان منزل جهت او خانه بنا کردندی

ابن

[illegible] فرشهای نشستن بودندی از پلاس خانه جداگانه برای ایشان ساختندی یکسال از ان خانه بیرون نمی‌آمدندی و نفقه از اولیای
شوهر اخذ کنندی و دختر [illegible] از خانه بیرون [illegible] نفقه ساقط شدی چون حضرت بمدینه هجرت کرد [illegible] در گذشت و از وی دو
[illegible] مادر و پدری بماند حضرت ترکه را به پسر و پدر و مادر داد و زن از آن نصیب نیافت [illegible]
[illegible] برسانید و در ان عمل این ایت نازل شد که وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ و آنانکه وفات کنند از شما
وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا و بگذارند از بعد تا ترا وَصِيَّةً فرض شده بر ایشان وصیت و نفقه خواهم معنی که وصیت کنند
لِأَزْوَاجِهِمْ برای زنان خود مَتَاعًا متعه داده و نفقه و کسوت و مسکن از ترکه إِلَى الْحَوْلِ تا یکسال غَيْرَ إِخْرَاجٍ
نه بیرون کردن ایشان از مساکن خود شان این حکم در اول اسلام بوده و بعد از ان به آیه اربعه اشهر و عشر منسوخ شد فَإِنْ
خَرَجْنَ پس اگر بیرون روند از منزل شوهران بعد از یکسال فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ پس نیست گناهی بر شما
ای اولیای شوهران یا ای حکام شرع فِيمَا فَعَلْنَ در آنچه کنند آن زنان فِي أَنْفُسِهِنَّ در نفسهای
خود از زینت و طلب شوهر مِنْ مَعْرُوفٍ از آنچه موافق شرع باشد یعنی طلب شوهر و زینت بعد از انقضای عده وَاللَّهُ
عَزِيزٌ و خدای غالبست انتقام کشد از هر که مخالفت حکم او کند حَكِيمٌ صواب کار است در آنچه فرماید از مصالح مردمست
که چون حق تعالی ایه متعه فرستاد بعضی مردمان گمان بردند که این متعه دادن سنت باشد نه واجب ترک ان میکردند حق تعالی بجهت تاکید حکم
متعه تکرار فرمود وَلِلْمُطَلَّقَاتِ و زنان طلاق داده شده را که مس نکرده باشند و فرض مهر نکرده مَتَاعٌ متعه ایست که بران
برخوردار شوند بِالْمَعْرُوفِ بطریق نیکو که ان ملاحظه احوال ایشانست از غنا و فقر و توسط حَقًّا واجب گردانید حقی این حکم را واجب
عَلَى الْمُتَّقِينَ بر پرهیزکاران از شرک یعنی بر همه مسلمانان كَذَلِكَ همچنانکه احکام طلاق و عده بیان کرد يُبَيِّنُ اللَّهُ روشن میگرداند
خدای لَكُمْ برای شما آيَاتِهِ دلایل و احکام خود را که در معاش و معاد بان محتاجند لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ شاید که شما عقول
خود را کار فرمائید در تفکر دران و قبول نمائید و چون [illegible] در بن آیه فرمود که بیان الله ایاته للناس در عقب ان ایتی از ایات
خود [illegible] بقول أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی ای بیننده و نظر نیفکندی إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا بسوی آنانکه بیرون رفتند مِنْ
دِيَارِهِمْ از منزلها و سراهای خود وَهُمْ أُلُوفٌ و در حالتی که ایشان چندین هزار بودند حَذَرَ الْمَوْتِ بجهت انکه طاعون در
میان ایشان واقع شده بود اکثر ایشان جلای وطن کردند و انها که در دیار خود بودند از مرض بسلامت ماندند و بیا [illegible] ایشان فوت شده
انها که در شهر ماندند خلایق ایشان بمردند چون طاعون برطرف شد انها که جلای وطن کرده بودند باز آمدند و در دیار خود ساکن گشتند
و همه اتفاق کردند که اگر طاعون عود کند جلای از شهر [illegible] تا سبب مرگ ایشان نرسد دیگر سال طاعون عود کرد همه اهل ان
ده که بقول اشهر ابن عباس [illegible] هزار بودند از ان ده بیرون رفتند بجهت حذر کردن از موت و از خانمان میرفتند تا در وادی
که در میان دو کوه [illegible] فرود آمدند فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ پس گفت مر ایشان را خدای یعنی فرشته را بامر خدای ایشان را گفت مُوتُوا بمیرید
پس همه بمردند با چهارپایان خود بجهت شامت معصیت و چون مدتی برین بگذشت همه گوشت و پوست ایشان خاک شد و از ایشان
جز استخوانی نماند ثُمَّ أَحْيَاهُمْ بعد ازان زنده گردانید حق تعالی ایشان را و در وقتی که حزقیل بن بوزا [illegible] خلیفه سیم بود بعد موسی
با قوم خود بران موضع گذر کرد استخوانهای چند را بدید توقف فرموده در انها تفکر میکرد حق تعالی بوی وحی کرد که ای حزقیل [illegible]

بگوی

[illegible] که مرده [illegible] زنده شوید گفت نعم یا رب خطاب آمد که فلان کلمه را بگو تا ایشان را زنده گردانم حزقیل [illegible]
[illegible] استخوانها باز بیکدیگر متصل شده گوشت و پوست بر انها ظاهر شد و همه زنده شده بر خواستند و میگفتند که سبحانک اللهم و بحمدک
لا اله الا انت إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَذُو فَضْلٍ هر آینه خداوند تفضل و رحمت عَلَى النَّاسِ بر مردمان [illegible]
[illegible] را زنده میگرداند تا از ان اعتبار گیرند و یقین شود بر حشر و حساب در روز معاد و این قصه را برایشان خوانند تا از ان عبرت
گیرند وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان چنانکه باید لَا يَشْكُرُونَ شکر الهی نمیکنند و باو نمیگروند
و فایده این قصه دلیر گردانیدن مسلمانانست بر جهاد و ترغیب ایشان بران و توکل کردن بر قضای الهی و لهذا در عقب این امر بقتال کرده میفرماید
وَقَاتِلُوا و کارزار کنید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای بر ان انکار کنندگان دین اسلام بدون بد دلی و ترس از مرگ چه فرار
از موت فایده نمیدهد چنانکه معلوم شد پس بدل قوی جهاد کنید در راه او سبحانه وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید که خدای تعالی
سَمِيعٌ شنونده است قول کسی را که بعذرهای ناپسندیده از جهاد باز می‌ایستند عَلِيمٌ داناست به نیت متخلفان از جهاد و
سابقان بان و همه را بر وفق نیات جزا و سزا خواهد داد و بعد از امر بجهاد که از اعمال بدنیه است ترغیب بندگان میکند باعمال مالیه قوله
مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ کیست آن کس که بخلوص نیت قرض دهد خدای را یعنی بندگان درمانده را قرض دهد بقصد ثواب از خدای
قَرْضًا حَسَنًا قرض نیکو یعنی در وقت طلب قرض از وی عذر نگوید یا منت ننهد یا طمع زیادتی عوض نکند در حدیث صحیح ثابت گشته
که بر در بهشت نوشته است که ثواب قرض دادن هجده است و ثواب صدقه دادن ده فَيُضَاعِفَهُ پس مضاعف میگرداند خدای
و زیاده بر زیاده ساخته اجر انرا لَهُ برای او أَضْعَافًا كَثِيرَةً زیادتی بسیار نزد بعضی مراد به قرض صدقه است در راه
خدای تعالی و حق تعالی انرا قرض گفته بجهت انکه چنانکه قرض را عوض لازم است ثواب صدقه نیز بر خدا لازمست که بصدقه دهنده رساند وَاللَّهُ
يَقْبِضُ و خدای تنگ میکند روزی را بر بعضی بر وفق حکمت وَيَبْسُطُ و گشاده میگرداند رزق را بر جمعی بر وفق مصلحت وَإِلَيْهِ
و بسوی حق تعالی یعنی بسوی پاداش او تُرْجَعُونَ باز گردانیده خواهید شد مرویست که بعد از نزول این آیت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
وسلم فرمود که حق تعالی روز قیامت با بعضی بندگان گوید که ای بنده من از تو طعام خواستم ندادی و از تو آب طلبیدم امتناع کردی و از تو جامه
طلبیدم ندادی بنده گوید بار خدایا این کی بود و چگونه بود گوید فلان بنده گرسنه من از تو طعام خواست ندادی و فلان برهنه از تو جامه
طلب کرد او را از ان محروم گردانیدی قسم بجلال خودم که امروز فضل خود را از تو باز گیرم چنانکه تو از وی باز گرفتی پس حق تعالی سایل را بخود
گرفته تا معلوم شود که هرچه بدرویش دهند گویا که باو سبحانه داده اند روایت که حق تعالی خطاب کرد بداود علیه السلام که ای داود اکرام ابدی
خانه خود ببیابان چه من عطا کنم داود گفت که بار خدایا مرا طاقت جواب تو نیست فرمود بدرویشان نایب مناب من [illegible] چه در
حق من خواهی بکن در باره ایشان بجای آور و در حدیث صحیح آمده که امام زین العابدین علیه السلام دست خود را بعد صدقه دادن می بوسید
و چون این را از وی پرسیدند فرمود که دست صدقه دهنده واقع میشود در دست خدای پیش از انکه در دست سایل واقع شود از حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که هر که چیزی قرض به برادر مؤمن دهد حق تعالی بهر درمی بوزن کوه احد و طور سینا در نامه اعمال او بنویسد و بدانکه
چون حق تعالی ذکر جهاد فرمود و بیان انچه مدد و معاون آنست از قرض و صدقه در عقب آن بیان قصه میکند که مشهورست میان بنی اسرائیل و متضمن
تخویف است از ترک جهاد و مستلزم جد و جهد کردن درین باب و تقصیر و اهمال ناکردن دران میفرماید که أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی ای بیننده

یعنی دیدی و دانستی و علم تو منتهی شد الى الملأ بجمعی از شرف ارباب رای و تدبیر من بنی اسرائیل از فرزندان
یعقوب من بعد موسى از پس وفات موسی اذ قالوا در وقتی که گفتند لنبی لهم مر پیغمبر خود را و آن
یوشع بن نون بود و بقول اصح اشموئیل که حق تعالی او را بعد از الیسع به بنی اسرائیل فرستاده و بر هر تقدیر گفتند پیغمبر را بحکم خدای ابعث لنا
برانگیز از برای ما یعنی تعیین کن برای ما ملکا پادشاهی را تا باعانت او نقاتل کارزار کنیم فی سبیل الله
در راه خدای با جالوت که پادشاهی بغایت ظالم و کافر است و قوم او در نهایت ظلم و کفرند و ما را ایذا و آزار میرسانند
قال گفت آن پیغمبر هل عسیتم هیچ شاید و متوقع است از شما ان کتب اگر فرض کرده شود علیکم القتال بر شما کارزار کردن
بر دشمن دین الا تقاتلوا آنکه کارزار نکنید قالوا گفتند در جواب و ما لنا و چیست ما را یعنی چه غرض است ما را الا
نقاتل آنکه مقاتله نکنیم فی سبیل الله در راه خدای وقد اخرجنا من دیارنا و حال آنکه بیرون کرده شده ایم از
مساکن خود وابنائنا و از پسران خود یعنی ما را مهجور ساخته اند از ایشان چه جالوت و اعوان او پسران ملوک و رؤسای ایشان را چهارصد و
چهل تن گرفته بودند و چندین گروه را از منازل ایشان بیرون کرده از این جهت بنی اسرائیل در حرب مبالغه داشتند فلما کتب پس آن
هنگام که نوشته شد و فرض گشت علیهم القتال بر ایشان کارزار کردن با دشمنان دین تولوا برگشتند و فرمان نبردند الا
قلیلا منهم مگر اندکی از ایشان که سیصد و سیزده بودند بعدد اهل بدر والله علیم و خدای داناست بالظالمین
بستمکاران که از جهاد تخلف کردند و چون اشموئیل از ایشان حجت گرفت از حق تعالی استدعا نمود که پادشاهی برای ایشان تعیین فرماید حق تعالی
ظرفی پر از روغن و عصایی بوی فرستاده فرمود که هر که بمنزل تو آید و این روغن در ظرف بجوش آید و این عصا با قامت او برابر باشد
پادشاه است اشموئیل این سخن را بقوم رسانیده هر یک از بزرگان بنی اسرائیل بخانه او تردد آغاز کردند برای مجلس و روغن بجوش نیامد و عصا با
ایشان برابر نشد تا روزی مردی سقا یا روباغ که شادل نام داشت و بواسطه درازی قامت او را طالوت گفتندی بخانه اشموئیل درآمد فی
الحال روغن بجوش آمد و عصا با قد او برابر آمد وقال لهم و گفت مر ایشان را یعنی بنی اسرائیل را نبیهم پیغمبر ایشان یعنی اشموئیل
ان الله بدرستی که خدای قد بعث لکم بتحقیق که برانگیخت برای شما طالوت ملکا طالوت را پادشاهی
فرمان فرمایی که او از فرزندان ابن یامین بن یعقوب بود قالوا گفتند در جواب اشموئیل که انی یکون له الملك چگونه
باشد و از کجا سزاوار بود مر طالوت را پادشاهی علینا بر ما ونحن احق و حال آنکه ما سزاوارتریم بالملك
بپادشاهی چه ما از سبط یهوداییم و پادشاهی از ما بوراثت داریم و صاحب ثروت و حشمیم پس ما سزاوارتر باشیم بپادشاهی
منه از طالوت که بن یامین است و در آن سبط نه نبوت و نه مملکت و با وجود این مردی سقا و یا خربنده ولم
یؤت و داده نشده است سعة بسیاری و فراخی من المال از مال دنیا عیشی با آنکه وارث ملک نیست و
ملک و خزاین و مال نیست تا بجهة تجهیز لشکر تسخیر مملکت کند قال گفت اشموئیل ان الله اصطفیه بدرستی که خدای
برگزیده طالوت را علیکم بر شما وزاده و افزونی داد او را بسطة گشادگی و بسیاری فی العلم
در دانش که سیاست و تدبیر مملکت داری و حفظ عدالت و گویند مراد بعلم دانستن ادب حرب است والجسم و دیگر بفزود
او را در تن یعنی هیکل او را در کمیت و کیفیت با حسن و جمال بیاراست چه طالوت مردی نماینده و با جمال بود و بیک سر و گردن از اهل

زمان

زمان خود بلندتر بود والله و خدای که مالک الملک است یؤتی ملکه میدهد ملک خود را من یشاء هر کرا
میخواهد و میداند که او را صلاحیت ملک داری هست والله واسع و خدای بسیار فضلست در دادن زمام اختیار بقبضه
اقتدار هر که خواهد علیم و داناست باستحقاق کسی که او را برمیگزیند القصه چون بنی اسرائیل این کلام بشنیدند بار دیگر چنانچه
دأب ایشان بود از طریق الحاح درآمده گفتند طالوت را علامتی باید تا دلها را بقبول برداری و هواداری او رغبت پدید آید
اشموئیل از خدا درخواست حق تعالی وی را از علامت پادشاهی او اعلام داد وقال لهم نبیهم و گفت مر ایشان را پیغمبر ایشان
ان آیة ملکه بدرستی که نشانه پادشاهی طالوت ان یأتیکم التابوت آنست که بیاید بشما تابوت و آن
صندوقی بود که صورتهای همه انبیا از آدم تا خاتم در آنجا نقش کرده و آن تابوت از چوب شمشاد بود بطلا زینت داده سه گز طول
آن بود و دو گز عرض آن فیه سکینة در آنجا سکینه ایست و آرامشی من ربکم از پروردگار یعنی چیزی که تسکین خاطر شما در آن باشد
و گویند سکینه جانوری بود بمقدار گربه و دو چشم داشت چون مشعل افروخته که کسی طاقت دیدن آن نبود و از امیر المؤمنین علیه السلام منقولست
که روی او مشابه بروی آدمی بود و بال داشت و در حین کارزار از تابوت بیرون آمدی و مانند بادی که تند و تیز روی بدشمنان
جستی و ایشان را متفرق ساختی بنی اسرائیل همیشه این تابوت را در پیش صف لشکر بداشتندی و بجهة این خاطر ایشان مطمئن بودی در کارزار
و بعد از آن اشموئیل گفت در تابوت طمأنینه و آرامش دلهاست وبقیة و چیزی باقی مانده مما ترك آل از آنچه بجا گذاشته اند
آل موسى وآل هرون اولاد موسی و هرون مراد انبیای بنی اسرائیل اند که انبیا علیهم السلام بودند و آنچه از ایشان در آن تابوت
مانده بود نعلین و عصا و جامههای موسی بود و عمامه هرون و پاره ترنجبین که در تیه بر ایشان میبارید و ریزههای الواح و قوم جالوت این
تابوت از بنی اسرائیل گرفته بودند و ببلاد خود برده و در هر موضع که داشتندی آفتی باهل آن موضع رسیدی و آخر در حوالی مزبله دفن کرده بودند حق تعالی
فرمود که علامت پادشاهی طالوت آنست که تحمله الملئکة بر دارند فرشتگان تابوت را از بلاد جالوت بنزد شما آرند
و گویند که حق تعالی آنرا بعد از موسی بآسمان برد و بعد از آن بجهة علامات پادشاهی طالوت فرشتگان را امر کرد تا از آسمان بزمین آوردند
و در حین نزول بنی اسرائیل در آن مینگریستند ان فی ذلك بدرستی که در رسیدن تابوت بر شما لآیة لکم
هر آینه حجت است شما را بر صدق پیغمبر و پادشاهی طالوت ان کنتم مؤمنین اگر هستید باور دارندگان القصه بنی
اسرائیل بعد از رسیدن تابوت حکم طالوت را اطاعت کردند و تهیه مقاتله جالوت کرده همه از شهر ایلیا بیرون آمدند و ایشان
بقول اشهر هشتاد هزار جوان با قوت بودند و با شوکت تمام متوجه حرب جالوت شدند و هوا بغایت گرم فلما فصل طالوت
پس آن هنگام که جدا شد و بیرون رفت از شهر ایلیا بالجنود با لشکریان ساخته و پرداخته قال گفت طالوت بالهام اشموئیل یا بالهام
ربانی که ای قوم ان الله مبتلیکم بدرستی که خدای آزماینده شماست یعنی با شما معامله آزمایندگان خواهد کرد در این
هوای گرم بنهر بجوی از آب که میان اردن و فلسطین ظاهر شود تا مؤمن مطیع و منافق عاصی را بآن امتحان نماید فمن شرب منه و
پس هر که بیاشامد ازین جوی فلیس منی پس نیست از من یعنی بر مذهب من و اتباع من نیست ومن لم یطعمه
و هر که نچشد از آن فانه منی پس بدرستی که او از منست یعنی پیرو من آن کسیست که از آن نخورد الا من اغترف مگر کسی
که بدست بردارد غرفة بیده یک کف آب را بدست خود آورده اند که حق تعالی بقدرت کامله خود جوی آب در راه ایشان

بدید آورد و چون لشکر در ان موافق گرما تشنگی غالب میان جوی رسیدند فشربوا منه پس بیاشامیدند از ان جوی زیاده
از کف دست الا قلیلا منهم مگر اندکی از ایشان که سیصد و سیزده کس بودند و در روایتی چهار هزار که بیک کف آب اکتفا کرده
و همه از ان سیراب شدند و مطهرهای ایشان ابرآبی که در کف ایشان مانده بود پر شد و آنانکه زیاده از کف آشامیدند لبهای ایشان
سیاه گشت و تشنگی بر ایشان غالب شد و هر چند بیشتر خوردند تشنه تر گشتند و بر کنار جوی مانده از لشکر باز ماندند و از شرف فتح و نصرت
در نیافتند فلما جاوزه پس آن هنگام که گذشتند از ان جوی هو طالوت والذین آمنوا و کسانی که ایمان آورده بودند
و قول او را تصدیق کرده معه با او یعنی باتفاق او از ان آب بگذشتند قالوا گفتند با یکدیگر بعد از مشاهده کثرت و قوت
دشمن لا طاقة لنا الیوم نیست ما را توانائی امروز بجالوت وجنوده بجالوت و لشکریان او و از بعضی علمای تاریخ
مرویست که از ان لشکر هشتاد و شش هزار از جوی بگذشتند و چهار هزار که گذشتند چون چشم ایشان بر لشکر جالوت افتاد سه هزار و
سیصد و هشتاد و هفت کس از ایشان ترسان و بد دل شده گفتند ما طاقت حرب جالوت نداریم قال الذین یظنون
گفتند آنانکه متیقن بودند و یقین میدانستند انهم ملاقوا الله آنکه ایشان ملاقات کننده اند یعنی رسنده اند
بجزای خدای که مثوبات عظیمست و ایشان سیصد و سیزده تن بودند از لشکریان طالوت که از روی یقین و خلوص اعتقاد گفتند که
کم من فئة قلیلة بسیاری از گروه اندک از مومنان غلبت غالب شده اند فئة کثیرة بر گروه بسیار
از اهل کفر و عدوان باذن الله بعون و نصرت و مددکاری خدای تعالی والله مع الصابرین و خدای با صبر کنندگانست
بتوفیق و قوت ولما برزوا و آن هنگام که مومنان صادق الاخلاص ظاهر شدند بر ایشان و صف کارزار راست کردند
لجالوت وجنوده برای جالوت و لشکریان او قالوا گفتند از روی نیاز ربنا ای پروردگار ما افرغ علینا
صبرا فرو ریز بر ما شکیبائی را یعنی صبر بسیار و شکیبائی بیشمار بر دلهای ما ریزان گردان وثبت اقدامنا و نگاه دار و ثابت گردان
خود قدمهای ما را در میدان حرب وانصرنا و یاری ده ما را علی القوم الکافرین بر گروه ناگرویدگان فهزموهم
پس درهم شکستند کافران را باذن الله بفرمان خدای تعالی یعنی باعانت و توفیق او وقتل داود جالوت و بکشت داود بن
ایشا جالوت را بسنگ فلاخن که بر جبهه وی زده خود در سرش شکسته شد و مغز سرش پریشان شد و لشکر او تار و مار گشتند و جالوت از اولاد
عملیق بن عاد بود و مردی عظیم الجثه و شدید الشوکه بود و بصحت پیوسته که اسلحه او که در بر داشت هزار رطل آهن بود و خودی که بر سر داشت سیصد رطل
القصه لشکر اسلام استیلای تمام یافتند و همه کفار مغلوب و منکوب شدند و طالوت چون شجاعت و دلاوری داود بدید دختر خود را بوی
داد و انگشتری مملکت را بانگشت او کرد و داود را بر تخت خود نشاند و وی طریق عدل پیش گرفت همه مردمان مطیع شدند وآتاه الله الملک
و داد او را خدای پادشاهی والحکمة و پیغمبری با زبور وعلمه و بیاموزانید او را مما یشاء از آنچه خواست و آن علمیست که بمعجز او
بکار آید یعنی علم زره گریست و یا مراد علم زره گریست که بی اعانت آتش آنرا میساخت و دانستن زبان مرغان و سایر حیوانات یا علم
الحان و صوت ولولا دفع الله الناس و اگر نه آنکه باز داشت خدای بودی مردمان را بعضهم ببعض برخی از ایشان
برخی یعنی دفع کافران نکردی بسبب جهاد مجاهدان با ایشان لفسدت الارض هر آینه تباه شدی زمین بظلم کفر و غالب شدن کفار
بر اهل اسلام ولکن الله ولیکن خدای ذو فضل خداوند فضل و مرحمت است علی العالمین بر عالمیان بعز مومنان

...و انزیت تلک این قصهای مذکوره آیات الله نشانهای قدرت خداوندیست نتلوها علیک بخوانیم
آنرا بر تو یعنی جبرئیل از فرمان ما بر تو میخواند بالحق براستی و درستی وانک لمن المرسلین هر آینه از فرستادگانی
بهمه قصهای تلک الرسل آن جماعت پیغمبران که قصهای ایشان گذشت فضلنا بعضهم افزونی دادیم برخی ازیشان
بمزیت خصایص و زیادتی فضایل علی بعض بر بعضی دیگر از ایشان که در فضیلت و مزیت با ایشان نرسیده بودند اگرچه در نبوت
مساوی یکدیگر بوده اند پس تفصیل میکند بقوله منهم بعضی از ان پیغمبران من کلم الله کسی بود که سخن گفت خدای با او مانند آدم
و موسی و محمد صلی الله علیه و آله و سلم ورفع بعضهم و برداشت برخی را از ایشان درجات بپایهای بلند و درجهای
ارجمند و باتفاق مراد سید عالمست صلی الله علیه و آله و سلم که مخصوصست بدعوت عام و حجج متکاثره و معجزات مستمره و آیات متعاقب و فضایل جمیع
و دیگر وآتینا و دادیم عیسی ابن مریم عیسی را که پسر مریم است البینات معجزهای روشن و هویدا چون شفا دادن کور
مادرزاد و زنده کردن مردگان و مثال آن وایدناه و قوت دادیم او را بروح القدس بروح پاکیزه که جبرئیل است [illegible]
ولو شاء الله و اگر خواستی خدای هدایت همه مردم را باکراه و اجبار ما اقتتل الذین اختلاف نکردندی آنانکه من بعدهم
از پس انبیا بودند من بعد ما جاءتهم البینات از پس آنکه بدیشان آمد نشانهای روشن بر نبوت پیغمبران
ولکن اختلفوا ولیکن اختلاف کردند بر وجه اختیار و بعضی بتوفیق براه راست رفتند و جمعی بعناد و گمراهی ماندند
فمنهم پس بعضی ایشان من آمن کسی بود که بگروید و بر دین اسلام ثبات ورزید ومنهم من کفر
و از ایشان کسی بود که نگروید و از دین حق اعراض کرد این کنایه است از یهود و نصاری که بعد از موسی و عیسی از راه راست نگرویدند
ولو شاء الله و اگر خواستی خدا که ایشان را همه ساختی با ایمان و بزور بر ایمان وا داشتی ما اقتتلوا اختلاف نکردندی
ولکن الله ولیکن خدای یفعل ما یرید میکند آنچه را که میخواهد از مقتضیات حکمت و مصلحت آن که زمام
اختیار است در قبضه اقتدار بندگان و ملجا نگردانیدن ایشان با ایمان چه این منافی حکمت است و فعل حق تعالی محض حکمت و عین مصلحت
است و از نجهت ایشانرا بزور و اکراه بر ایمان نداشت بلکه ایشانرا اختیار داد در رفتن براه حق و باطل بعد از آنکه وعید فرموده
بود بر اعمال باطل و وعده داده بود براه راست رفتن فرمود یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید انفقوا
انفاق کنید و بمستحقان رسانید مما رزقناکم از آنچیزی که روزی کرده ایم شما را یعنی حقوق آن بمستحقان آن [illegible]
از زکوة و خمس و انفاق اهل و عیال و قضای دین و غیر آن من قبل ان یاتی پیش از آنکه بیاید یوم روزی که از اهوال
آن لا بیع فیه خرید و فروخت نباشد در ان تا کسی خود را از عذاب باز خرد ولا خلة و نه دوستی که کسی را حمایت کند ولا
شفاعة و نه درخواستن در وقت حصول عذاب والکافرون و ناگرویدگان هم الظالمون ایشانند
ستمکاران که منع کنند حق خدا را از مستحق و چون حق تعالی ذکر احکام فرموده و اختلاف ایشان با پیغمبران در توحید و غیر آن در عقب آن
ذکر وحدانیت خود که اصل اسلام است فرمود الله خدای سزای پرستش لا اله هیچ خدای نیست در وجود الا هو الحی دوام و بقا
در ذات و صفات و القیوم قائم بتدبیر و حفظ مخلوقات این هر دو اسم بهترین نامهای خداست و لهذا بروایت صحیح ثابت گشته که پیشتر دعای
رسول صلی الله علیه و آله و سلم این بود که یا حی یا قیوم و ابو امامه نیز روایت کرده که مهتر و بهتر نام خدا در سه سوره است یکی در سوره البقره

[illegible]

الله لا اله الا هو الحی القیوم و قوم موسی ال عمران الله لا اله الا هو الحی القیوم بسم و در طه و عنت الوجوه للحی القیوم و در
خبر است که این هر دو اسم اسم اعظم است و جمیع بلاها است لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ فرا نگیرد او را مقدمه خواب وَلَا نَوْمٌ و نه خواب
که بالکل غلبه کننده حواس است مروی است که حضرت رسالت صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که قوم موسی از او پرسیدند که
که خواب باشد یا نه موسی فرمود بار خدایا تو بگفتار ایشان عالمی خطاب امد که ای موسی من نیز را با من بنمای که نمیتوانی
روز خواب مکن موسی امر الهی را بتقدیم رسانید بعد از ان فرشته فرستاد با دو شیشه که تنگ دل گفت خدا تعالی میفرماید که
این دو شیشه را در دست نگهدار تا روز شود موسی بحکم الهی ان شیشها در دست نگاه داشت و
خود را ضبط میکرد تا خواب بر وی غالب شد و حالت خواب بر وی غلبه کرد و دستهایش بهم بازامد و شیشها بیکدیگر خورد و بشکست
فی الحال جبرئیل امد و گفت حق تعالی میفرماید که تو در خواب دو شیشه را نگاه نتوانستی داشت اگر من بخوابم اسمان و زمین را که نگاه دارد
لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ مر او راست انچه در اسمانها است وَمَا فِي الْأَرْضِ و انچه در زمین است همه در قبضه قدرت اویند
مَنْ ذَا الَّذِي کیست انکس که او يَشْفَعُ درخواست کند از انبیا و ملائکه و غیر ایشان عِنْدَهُ نزد او که گناه کار را
إِلَّا بِإِذْنِهِ مگر بدستوری او که اجازت شفاعت دهد مروی است که مشرکان میگفتند که بتان شفاعت خواهند کرد
بحق تعالی بجهت رد قول ایشان فرمود که هیچکس شفاعت نکند مگر باذن او و سید يَعْلَمُ میداند خدای مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ
انچه پیش اهل اسمان و زمین است از امور این جهان وَمَا خَلْفَهُمْ و انچه در پس ایشان خواهد بود از کارهای ان جهان
وَلَا يُحِيطُونَ و فرا نرسند کان بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ بچیزی از معلومات او إِلَّا بِمَا شَاءَ مگر بانچه
خواهد که بدان عالم شوند و بدانند وَسِعَ فرا رسیده است كُرْسِيُّهُ کرسی او که از زیر عرش است و گویند مراد
بکرسی علم است یعنی فرا گرفته است علم او السَّمَاوَاتِ همه اسمانها و انچه در انست وَالْأَرْضَ و تمام زمین را و انچه بر روی
قول اول از ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام مرویست و از علی نقل است که پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که همه
اسمان و زمین نسبت بکرسی مانند حلقه ایست بیابان وَلَا يَئُودُهُ و در رنج نیفکند و بر وی گران نیاید حِفْظُهُمَا
نگاه داشتن اسمان و زمین وَهُوَ الْعَلِيُّ و او است برتر از ضد و همتا و یا متعالی از امثال و اشباه الْعَظِيمُ و بزرگتر
از اندیشها و فهمها و در نهایت بزرگواری و چون این ایه شریفه مشتمل است بر اصول اسلام از توحید و عدل و علم و قدرت
و حیات و اراده و غیر ان بجهت فضایل بسیار و خواص بیشمار در و منقول است و مثوبات کثیر بر تلاوت او مترتب و بیان
این بر سبیل تفصیل در منهج الصادقین مذکور است و درین مختصر ترجمه حدیثی چند در باب مثوبات و خواص ان اکتفا میرود از حضرت
رسالت صلی الله علیه و اله منقول است که هرکه این دو ایه بخواند در وقت شبانگاه و ان دو ایه یکی ایة الکرسی است
و دیگری اول سوره حم مؤمن تا و الیه المصیر و نیز فرمود که ایة الکرسی در هیچ خانه نخوانند مگر که شیاطین تا سی روز
از ان خانه دور شوند و تا چهل روز سحر هیچ ساحر با اهل الخانه اثر نکند بعد از ان خطاب بحضرت امیر المؤمنین
علیه السلام کرد و فرمود ای علی تعلیم ده این ایه را بفرزندان خود و بیاموز انرا با اهل خود و همسایهای خود که حق تعالی
هیچ ایتی بزرگوارتر از این ایه فرو نفرستاده و نیز فرمود که عظیمترین ایتی که در کلام مجید وارد شده ایة الکرسی

هرکه

هرکه از تلاوت کند حق تعالی فرشته بوی فرستد تا حسنات نیکوی او در نامه او نویسند و گناهان بد او را محو کنند
تا روز دیگر از ان ساعت که ایة الکرسی خوانده و هرکه در عقب هر فریضه انرا بخواند مانع نگردد او را از دخول بهشت مگر موت
یعنی بعد از مرگ فی الحال بهشت رود و هرکه در هنگام رفتن بجامه خواب ایة الکرسی بخواند حق تعالی او را از همه مشقتها و بلاها ایمن بگرداند
او و همچنین همسایه او را و همسایه همسایه او را از بلاها ایمن بدارد و نیز فرمود که بهترین سورهای قران البقره است و بهترین ایتهای
سوره البقره ایة الکرسی است و جابر انصاری روایت کرده که رسول صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که هرکه ایة الکرسی بخواند
در عقب هر فریضه هفت اسمان دریده شود و بهم متصل نشود تا انکه حق تعالی بلطف و مرحمت خود در خواننده ان
نظر فرماید و گناهان او را بیامرزد و بعد از ان فرشته باو فرستد تا عملهای نیک او را بنویسند و گناهان
بد او را محو کنند تا روز دیگر همان ساعت که ایة الکرسی خوانده باشد و هر مؤمن که ایة الکرسی بخواند و ثواب
انرا باهل گورستان بخشد حق تعالی چهل قندیل نور در قبر هرکه از مشرق تا مغرب مرده باشد از ان ثواب شصت
پیغمبر کرامت و داخل سازد و قبرهای ایشان را پر نور گرداند و قبور ایشان را فراخ و گشاده گرداند و از برای هر مؤمنی
که مرده و در مقبره دفن کرده اند و برای خواننده ان ثواب شصت پیغمبر کرامت فرماید و بعدد هر حرفی از ایة الکرسی
فرشته بیافریند که برای او تسبیح کنند تا روز قیامت و نیز فرمود که ایة عظیمترین ایات قران است و اهل ان
که خدا را تسبیح و تقدیس میکنند نزد ساق عرش و نیز از انحضرت منقول است که هرگاه ایة الکرسی بخوانند در
هر فریضه حق تعالی بذات پاک خود متصدی قبض روح او شود و چنان باشد که با پیغمبران جهاد کرده باشد در راه خدا و
شهید شده و عبد الله مسعود گفته که رسول صلی الله علیه و اله و سلم فرموده که ایة الکرسی عظیمترین ایات است و هر چیزی
که حق تعالی افریده است امام جعفر صادق علیه السلام از ابای کرام خود روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود
که چون ایة الکرسی فرود امد هیچ بتی در عالم نماند مگر انکه بر روی فرود امد و ازکان عرش و هر بتی که در مشرق و مغرب
بود بر روی در افتاد و ابلیس بترسید و قوم خود را گفت که امشب حادثه عظیم واقع شده من بروم تا
مشرق و مغرب بگردم و ببینم چه حادثه واقع گشته پس در همه اطراف عالم میگشت تا بمدینه رسید مردی
را گفت که دوشب چه حادثه واقع شده و کدام امر عظیم نازل گشته گفت که حضرت رسالت صلی الله علیه و اله و سلم
ما را خبر داد که ایه عظیم الشان که از گنجهای عرش خداست نزول یافته و از هیبت او همه بتهای عالم بر روی افتادند ابلیس
نزدیک قوم خود امد و خبر داد و همه غمگین شدند و نیز از انحضرت منقول است که هرکه ایة الکرسی بخواند در وقت بیرون
امدن از خانه حق تعالی هفتاد هزار فرشته بفرستد که برای او استغفار کنند و نیز فرموده که در ایة الکرسی پنجاه کلمه است و در هر کلمه پنجاه برکت
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که هرکه یکبار ایة الکرسی بخواند حق تعالی هزار مکروه از مکاره دنیا و هزار از مکاره اخرت از وی دور گرداند
که کمترین مکاره دنیا درویشی باشد و کمترین مکروهات اخرت عذاب قبر و نیز در نقل امده که هرکه مداومت کند بقرائت ایة
الکرسی و مداومت کند بعد از فریضه از فقر و درویشی در امان باشد و بخلایق محتاج نشود و حق تعالی از فضل و کرم خود
مال بسیار بوی دهد و روزی او را فراخ کرده اند و از جائی روزی بوی رساند که در خیال او نگذشته باشد و در

در صبح و شام بخواند از شر دیو و حرامی ایمن گردد و در امان حق تعالی باشد و از عذاب آتش دوزخ محفوظ ماند و اسباب و امتعه
او از سوختن ایمن گردد و از خواب پریشان دیدن و در خواب ترسیدن ایمن گردد و از آفت جنبندگان زمین چون مار
و عقرب و غیر آن محفوظ باشد و از همه آفات و بلیات ایمن شود و جن و انس با و ضرر نتوانند رسانید و اگر از او نوشته در مزارع و مخزن
کنند از آفت و دزدی و نقصان محفوظ ماند و برکت عظیم در آن پدید آید و اگر در آستانه دکان نهند رواج و نفع بسیار
و اگر در آستانه خانه نهند هرگز دزد در آن خانه نرود و اگر آن را بسیار خواند پیش از موت منزل خود را در بهشت ببیند عبدالله بن عوف
روایت کند که شبی در خواب دیدم که قیامت ظاهر شد و هول و هیبت در دلها نشسته و خلایق را در صف سیاست بداشته اند
مرا بیاوردند بموقف عرصات و حساب کردند و مرا به بهشت بردند و چون بهشت بردند قصرهای دیدند و کوشکهای مزین بر سر غرفه کردند
که از جمال و نیکوی آن حیران بماندم و مرا گفتند درهای قصر شمار چون بشمردم پنجاه در بود پس گفتند خانهها را بشمار چون بشمردم
صد هفتاد و پنج خانه بود مرا گفتند این همه از آن تست و من از شادی بیدار شدم و خدا را شکر کردم و بعد از صبح نزد
محمد بن سیرین رفتم و تعبیر خواب که ما بیهوده و این خواب را باز گفتم گفت چنان مینماید که آیة الکرسی بسیار میخوانی گفتم بلی تو از
کجا دانستی گفت از آنجا که آیة الکرسی پنجاه کلمه است و صد و هفتاد و پنج حرف من چون خواهم این را شنیدم از فطنت
و علم او و مهارت او در تعبیر علم قرآن تعجب کردم پس مرا گفت ای عبدالله هر که آیة الکرسی بسیار خواند سکرات مرگ بر او آسان
گردد و بیان بواقی خواص این آیه حواله بکتب دیگر است والله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب آورده اند که مردی از
انصار که او را ابوالحصین گفتندی دو پسر داشت جمعی از اهل تجارت از شام بمدینه آمدند و پسران او را بر دین نصرانی ترغیب
کردند و ترسا ساختند و با جماعت متوجه شام شدند ابوالحصین بعد از وقوع بنزد سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت
یا رسول الله کسی از عقب ایشان بفرست و ایشان را باز گردان و زجر فرمای تا باسلام باز آیند این آیه فرستاد لا اکراه فی ا
لدین نیست هیچ اکراهی و جباری در قبول کردن دین اسلام یعنی باکراه یهود و نصاری و مجوس را بر اسلام نباید داشت
قد تبین الرشد بدرستی که روشن شده است راه راست من الغی از گمراهی یعنی کفر از ایمان و حق از باطل
متمیز است چه بدلیلهای روشن ثابت گشته که ایمان راستی است که موصل است بسعادت ابدی و کفر گمراهی است که کشنده است
بشقاوت سرمدی و چون این معنی بر هیچکس پوشیده نیست پس هر کس باختیار خود مبادرت خواهد کرد بایمان بجهت طلب رسیدن
بسعادت و نجات و احتیاج نخواهد داشت باکراه و اجبار گویند از مخصوص نیست باهل کتاب بلکه عام است و منسوخ شده بآیه جاهد
الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم فمن یکفر بالطاغوت پس هر که کافر گردد بشیطان یا بتان و هر چه از پرستش
میکنند جز از خدای چون اشجار و احجار و حیوانات و ملایکه و یا هر که بگردد با هر چه مخالف دین خداست و یؤمن بالله
بگرود بخدای یعنی توحید او و تصدیق نماید برسولان او فقد استمسک پس بتحقیق که چنگ در زده بالعروة الوثقی
ببندی و دست آویزی محکم لا انفصام لها که هیچ انقطاعی نیست از او مراد تمسک است بحق بطریق نظر صحیح که آن ایمانست
و تبعیت احکام آن یعنی همچنانکه کسی متمسک شده به بند محکم منقطع نمیشود و بچاه هلاکت نمیافتد همچنین کسی که بایمان متمسک جست بهاویه ضلالت
نمی افتد والله سمیع و خدای شنونده است قول کسی را که توسل بعروة الوثقی ایمان شده علیم داناست بر نیت خالص او

الله ولی الذین آمنوا خدای دوست و یاور و کارساز نیست گروهی را که بگرویدند بوحدانیت وی ... ده بر
جمیع امور و متولی کار ایشانست در راه نمودن صراط مستقیم که موصلست بجنات نعیم یخرجهم
بیرون می آورد ایشان را بهدایت و توفیق من الظلمات از تاریکیهای کفر و ضلالت و از اتباع هوا
و وسوسه الی النور بروشنائی ایمان که هدایت است بایمان والذین کفروا و آنانکه حق را پوشیدند
یعنی یهود و اسم مراد جمیع کفار اند اولیاؤهم الطاغوت دوستان ایشان شیاطین اند
و سالاران و اغوا یخرجونهم بیرون می آورند این شیاطین یعنی یهود ایشانرا من النور از
روشنائی ایمان بنیابی الی الظلمات بسوی تاریکیهای کفر اولئک آن کافران با شیاطین ایشان اصحاب
النار یاران آتش هم فیها ایشان در آن آتش خالدون جاوید مانده اند کافرون بعد از آن بجهة
تسلی خاطر خطیر حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم ذکر قصه نمرود و ابراهیم علیه السلام مغرور بدو تکرار الم
تر آیا ندیدی و بر وجه تعجب بنظر بصیرت نظر نکردی الی الذی بسوی کسی که از روی عنا و حاج ابراهیم
بحجت جست و مخاصمت کرد با ابراهیم فی ربه در دین خدا یا در اثبات وحدانیت و ربوبیت پروردگار
او و این مجادله و جرات او ان آتاه الله الملک بجهة غرور او بود که داده بود خدای او را پادشاهی یعنی مغرور
شدن او بپادشاهی او را بر مجادله و مخاصمت داشت اذ قال ابراهیم در وقتیکه گفت ابراهیم او را
ربی الذی پروردگار من کسی است که از روی قدرت یحیی زنده میکرداند و از عدم بوجود می آورد
و یمیت و میمیراند و از متاع تعلق میبرد بازو فنا قال گفت نمرود در جواب او که انا احیی من هم زنده
میکردانم بعفو از قتل و امیت و میمیرانم بقتل پس زندان که واجب القتل بود طلبید او را بگذرد و گفت اینک مرده را
زنده کردم و دیگری را که بی گناه بود طلب کرد و بقتل رسانید و گفت اینک زنده را میرانیدم اعتقاد آن مرتد طاغی آن بود که زنده کردن
بموت و میرانیدن بقتل و نمیدانست که میرانیدن و زنده کردن فعل خداست که آن آفریدن موت و حیاتست در بدن ...
اما تلبیس میکرد و لاجرم ابراهیم علیه السلام بحجتی روشن تر اشتغال نمود قال ابراهیم گفت ابراهیم فان الله پس بدرستی که خدای
یأتی بالشمس می آورد آفتاب را هر روز من المشرق از افق شرقی که محل طلوعست فأت بها پس بیار تو او را
من المغرب از جانب غربی که محل فرو رفتن آفتابست فبهت الذی کفر پس مبهوت شد و حیران گشت آنکس
که کافر بود یعنی نمرود و حجت او منقطع گشت و نتوانست که در برابر کلام ابراهیم سخن گوید والله لا یهدی و خدای راه
نماید بطریق حجت آوردن القوم الظالمین گروه ستمکاران او کالذی یا ندیدی بدیده بصیرت مثل آنکس که
مر علی قریة بگذشت بر دهی مراد بآنکس عزیر بن شرخیاست که توریة حفظ داشت و از اکابر اشراف بود مراد بقریه بیت المقدس است
که بخت النصر آن را خراب کرده بود و هی خاویة در حالتی که آن ده افتاده بود علی عروشها بر سقفهای خود یعنی
سقفها افتاده بود و دیگر دیوارها بر آن واقع شده و این نهایت خرابیست و چون عزیر بر درازگوش نشسته بآنجا رسید و پاره
انجیر در سله و پاره عصیر همراه داشت و خرابی بیت المقدس را بدید و مرده های آن را مشاهده کرد از روی تعجب بر سبیل استبعاد قال انی یحیی

گفت چگونه و بر چه وجه زنده گرداند هَٰذِهِ اللَّهُ این ده را خدا تعالی یعنی چگونه این را زنده گرداند بَعْدَ مَوْتِهَا
پس از مردن اهل آن فَأَمَاتَهُ اللَّهُ پس میرانید او را خدا تعالی مِائَةَ عَامٍ صد سال و خر او نیز بمرد و جسد مدت صد سال او را
و خر او را همچنان مرده بگذاشت ثُمَّ بَعَثَهُ بعد از آن زنده کرد او را و خر او را بهمان صورت و شکل که اول بودند و گویند او را هنگام
چاشت بمیرانید و در آن روز که زنده شد هنوز آفتاب غروب نکرده بود و پس فرشته بحکم خدا تعالی در وقتی که عزیر زنده شده چشم می‌گشاد
قَالَ گفت او را که كَمْ لَبِثْتَ چند وقت که درنگ کردی قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا گفت عزیر درنگ کردم یک روزی
چون نگریست هنوز آفتاب بود گفت أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ یا درنگ کردم پاره از روز قَالَ گفت آن فرشته نه چنانست که تو
گمان برده بَل لَّبِثْتَ بلکه درنگ کرده اینجا مِائَةَ عَامٍ صد سال یعنی درین صد سال مرده بودی عزیر در نگریست و اوضاع آن موضع را
بر طرزی دیگر یافت تعجب و زیاده دیگر باره آن فرشته او را گفت فَانظُرْ پس نگاه کن إِلَىٰ طَعَامِكَ بسوی طعام خود
یعنی انجیر که در سبد نهاده بودی وَشَرَابِكَ و بنگر بشراب خود یعنی شیره انگور که در خیک ریخته بودی لَمْ يَتَسَنَّهْ که هیچ تغیر نشده
هیچکدام ازین هر دو وَانظُرْ إِلَىٰ حِمَارِكَ و دیگر در نگر بسوی دراز گوش که استخوانها مانده و باقی اجزا متفرق گشته
وَلِنَجْعَلَكَ و ما این کار کردیم یعنی ترا و مرکوب ترا بعد از مرگ بمدت صد سال زنده گردانیدیم تا بگردانیم ترا آيَةً
نشانه عبرتی لِّلنَّاسِ برای مردمان که در بودن حشر اجساد شک دارند وَانظُرْ إِلَى الْعِظَامِ و نظر کن بسوی
استخوانهای دراز گوش خود تا ببینی که بقدرت کامله كَيْفَ نُنشِزُهَا چگونه آنرا بر بالای بعضی مرکب میسازیم و از زمین
بر داشته بر بالای یکدیگر وصل میسازیم و بهم می نشانیم ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا پس بپوشیم آن استخوانها را گوشت عزیر در استخوانها
می نگریست ندائی شنید که ای گوشت و پوست ریخته و اجزای متفرق شده جمع شوید بقدرت کامله ربانی اجزای آن مجتمع شده صورت
بدن دراز گوش ظاهر شد و جان بجسدش آمده فی الحال زنده شد برجست و نعره زدن گرفت فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ پس آنگاه که
که روشن شد عزیر را نشانهای قدرت حق تعالی در زنده کردن مردگان بر طریق معاینه و آنرا بعینه مشاهده کرد قَالَ
گفت که أَعْلَمُ میدانم حال العیان چنانچه دانسته بودم قبل ازین باستدلال و بیان أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ
آنکه خدا تعالی بر همه چیز از زنده کردن و میرانیدن و غیر آن قَدِيرٌ قادر است و توانا از ابن عباس روایت است
که چون عزیر بر دراز گوش خود نشست و به دیه خود مراجعت کرد دیوارها و خانهای آنرا بر خلاف عادت دید پس بر سرای
خود آمد کنیزی که در حین رفتن او بیست ساله بود و در حین معاودت صد و بیست ساله شده بود و نابینا گشته آواز داد
و گفت کیست که در میزند وی جواب داد که این سرای عزیر است گفت آری و بگریست و گفت ای مرد تو چه کسی که عزیر را
می شناسی با آنکه صد سال شد که گم شده و کسی نام او نمی برد گفت منم عزیر حق تعالی صد سال بمیرانید و اکنون مرا زنده گردانید
برهمان هیئت و شکل و سالی که اول داشتم عجوزه گفت علامتی درین باب بمن بنمای تا صدق قول تو بمن روشن گردد عزیر دعا
کرد تا هر دو چشم او روشن گردید چون چشم بگشاد و هیئات و صفات عزیر را بدید او را بشناخت و گفت گواهی میدهم که تو عزیری
پس نحو بنی اسرائیل آمد و ایشان را ازین صورت خبر داد ایشان تعجب کردند و نشناختند و بعلامت عزیر آمدند پسرش که صد و بیست ساله
شده بود و پیر گشته گفت عزیر را خالی بود در میان هر دو کتف او چون ستاره درخشان از آن این نشانی عزیر جامه برداشت و آن خال را بحال

بدانم

ایشان را که اینجا است نبی بنی اسرائیل گفته شد که وی بخت نصر همه توریه را جمع کرده بسوخت بخت نصر لعنه الله و نماند حرفی
از نوشته آن را در سینه‌ها و طومارها از آب و عزیر گفت که این را ابا شما م چون بار خورد و توریه تمام حفظ او شده بود وی بسیار
از آن عزیر او را گواه آیند بود و ویرا بر بنی اسرائیل پیغمبری فرستاد و گفتند در میان یک توریه مانده است که یکی از پدران
ما آنرا از بخت نصر پنهان کرده بود اگر تو عزیری توریه را از ظهر قلب بخوان و ما آنرا با این توریه مطابق سازیم اگر موافق باشد
تو عزیر باشی چون چنین کرده بود یک حرف کم و زیاده نگشت پس یقین شد که او عزیر است از امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که
که عزیر از میان خانه خود بیرون رفت پنجاه ساله بود و زن او حامله بود و خود وی پنجاه ساله و پسر بچه اظهار قدرت
کامله خود در بعث و نشور میفرماید که وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ و یاد کن چون گفت ابراهیم رَبِّ أَرِنِي
ای پروردگار من بنما مرا و بچشم ده که بقدرت کامله چه گونه كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ چگونه میکنی زنده مردگان را قَالَ
گفت خدا تعالی أَوَلَمْ تُؤْمِن آیا تو ایمان نیاورده و تصدیق نکرده که من که بمیرم و باز زنده میکنم و قادرم بر اعاده
مردگان حق تعالی با آنکه عالم بود که ابراهیم متیقن است بآن اما در مقابل سوال او این کلام گفت تا جواب او سامعان غرض
او معلوم گشته و جواب او این بود که قَالَ بَلَىٰ گفت آری ایمان دارم و بکمال قدرت تو گرویده ام وَلَٰكِن
و لیکن این سوال کردم لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي تا بیارامد و ساکن شود دل من بمعاینه آن یعنی علم الیقین جمع شود و معاینه آن
موجب مزید انکشاف آن گردد قَالَ گفت خدا تعالی که اگر میخواهی و معاینه این حال اراده داری فَخُذْ
پس فرا گیر أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ چهار عدد از مرغان یکی کبوتر و خروس و زاغ و طاوس فَصُرْهُنَّ پس میل ده
و ضم کن آنها را إِلَيْكَ بسوی خود یعنی هر یک را بدست گیر و در صورت و شکل اینها نیکو تأمل کن بر همه جزئیات بعد بکن
بنظر خود با زباین بعد از زنده شدن ایشان بر تو مشتبه نگردد و بعد از آن که اینها را پاره پاره کرده باشی
عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا بر هر کوهی از کوههای زمین پاره از آن مرغان
اجزای بدن اینها را و سرهای ایشان را بدست خود نگاه دار ثُمَّ اجْعَلْ بعد از آن وضع کن ثُمَّ ادْعُهُنَّ
پس بخوان این مرغان را بنامهای ایشان تا باذن خدای اجابت نموده يَأْتِينَكَ بیایند بسوی تو و شتابند سَعْيًا
شتافتنی در آمدن آن یا در پریدن وَاعْلَمْ و بدان بروجه معاینه أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای عَزِيزٌ غالبست و عاجز نیست
از آنچه اراده کند حَكِيمٌ محکم کار است در هر چه میسازد القصه ابراهیم مرغان را بکشت و همه اجزای آنرا پاره پاره کرد
و با یکدیگر می آمیخت و گفته اند که در ماوراء کوه منقسم ساخته بر چهار کوه یا هفت کوه نهاد و سرهای ایشان را بدست گرفته آواز داد
که ای کبوتر و ای طاوس و ای زاغ و ای خروس بیایید بجانب سرهای خود پس بفرمان خدای اجزای هر یک از یکدیگر پیوستند و بدنهای
ایشان درست شد و بر زمین دویدن گرفتند آورده اند که ابراهیم بجهت امتحان سر مرغی بتن مرغی دیگر میداشت از و دور میشد
و چون بر بدن خود شان نهاد بهم پیوسته شدند و بنیاد دویدن کردند چون حق تعالی درین آیه ذکر توحید خود فرمود و بیان معجزات
دال بر صدق انبیا بعد از آن ترغیب بندگان فرمود بر معاونت جهاد با اهل شرک که منکر توحید و رسلند و فرمود که مَّثَلُ الَّذِينَ
نفقه کردن کسانی که بی شایبه غرض دنیوی يُنفِقُونَ صرف مینمایند أَمْوَالَهُمْ مالهای خود را فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه
خدای بر غازیان و مجاهدان دین و بهمه ابواب خیر و این قول اکثر است و منقول از ابی عبدالله علیه السلام که نفقه کنند این منفقان

مَثَلِ حَبَّةٍ مثل دانه‌ایست که افکنده شده باشد در زمین طیب أَنْبَتَتْ برویانید آن دانه سَبْعَ سَنَابِلَ هفت خوشه را
یعنی خوشه که از هر شاخ از اصل آن برآید و بر هر شاخ خوشه بود فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ در هر خوشه ازان مِائَةُ حَبَّةٍ
صد دانه که یکی با هفتصد حاصل شده باشد وَاللَّهُ يُضَاعِفُ و خدای زیاده میگرداند این هفتصد را بهفت هزار و بیشتر لِمَنْ يَشَاءُ
برای هر که خواهد از نفقه کنندگان بفضل و رحمت بر وجه حکمت و مصلحت وَاللَّهُ وَاسِعٌ و خدای بسیار بخشش است که یکی را
بهفتصد زیاده میدهد و بر وی تنگ نمیشود انچه تفضل نماید عَلِيمٌ داناست به نیات منفقان و قدر انفاق ایشان از نص که
مرویست که در دنیا یکی را ده یا هفتصد میدهد و در آخرت یکی را دو هزار و در خبر صحیح آمده که روزی حضرت امیر المؤمنین علیه السلم در حجره
فاطمه علیها السلم آمده او را یافت که حسن و حسین علیهما السلم را میخوابانید و ایشان از غایت گرسنگی نمیخسپیدند فاطمه گفت یا ابن عم اینها
بجهة گرسنگی نمیخسپند چه سه روز است که طعام نخورده‌اند امیر المؤمنین علیه السلم از خانه بیرون آمد و نزد عبد الله عوف رفت تا یک دینار
قرض کند عبد الله کیسه زر که دو صد دینار زر سرخ بود بیرون آورد و گفت این را برسم هدیه و تصدق قبول فرما بدو فرن عوض فرمود که والله هرگز
نستانم و قبول نکنم چه از پیغمبر خدا شنیدم که دست دهنده از دست گیرنده بهتر است من نمیخواهم که کسی را بر من دستی و منتی باشد ولیکن یک دینار
قرض بمن ده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده ثواب صدقه ده است و ثواب قرض هیجده است پس یکدینار را ازو قرض گرفته
و متوجه بازار شد تا از برای اولاد احتیاج چیزی خرد مقداد اسود را دید که بر سر راه نشسته بود گفت ای مقداد در هوای چنین گرم
چرا بیرون آمده و بچنین موضعی نشسته گفت چهار روز است که طعام بوجود من نرفته و نزدیک بهلاکت رسیده ام و بیطاقت
شده از منزل بیرون آمده ام که تا باشد چیزی که بآن سد رمق شود بمن برسد امیر المؤمنین علیه السلم آن یکدینار را باو داد و گفت
تو باین سزاوارتری چه سه روز است که طعام نخورده‌ایم و تو چهار روز مقداد آنرا بستد و امیر المؤمنین علیه السلم بمسجد
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم رفت حق تعالی در شان او نازل ساخت که یؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة یعنی با آنکه در نهایت احتیاج
و فاقه اند و غیر خود را بر خود اختیار میکنند روز دیگر امیر المؤمنین علیه السلم بر در مسجد نشسته بود اعرابی بر ناقه نشسته نزد وی آمد و کیسه
بزرگ باو داد و گفت این را بستان که از تست و فی الحال ناپیدا شد آنحضرت آنرا برداشته نزد رسول صلی الله علیه و آله و سلم آورد و صورت
واقعه بیان فرمود رسول صلی الله علیه و آله و سلم کیسه را بگشاد در آنجا هفتصد دینار زر سرخ بود فرمود که یا علی آن اعرابی را شناختی گفت نه
یا رسول الله فرمود که آن جبرئیل بود و حق تعالی او را امر کرد تا گنجی از گنجهای زمین برداشته بتو دهد بعوض آن یکدینار که بمقداد اسود دادی
و این عوض دیناریست که در دنیا بتو داد و در آخرت بعوض چندان نعمت بتو دهد که هیچ چشمی ندیده باشد و هیچ گوشی نشنیده و در خاطر هیچکس
نگذشته امیر المؤمنین علیه السلم فرمود که صدقه الله جنت عظیمة حیث قال مثل الذين ينفقون الآية پس ازان دیناری عبد الله عوف داد
و باقی را برای بیت و فقرای مهاجر و انصار نفقه فرمود الَّذِينَ يُنْفِقُونَ آنکسانی که نفقه میکنند أَمْوَالَهُمْ مالهای خود
فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدا در جهاد و با سایر خیرات ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ پس از پی در نمی‌آرند مَا أَنْفَقُوا آنچیز را که نفقه کرده اند
و میکنند مَنًّا منتی یعنی در صدقه دادن منتی برکسی ننهند وَلَا أَذًى و نه آزاری یعنی درویش و فقیر را بآزار صدقه دادن رنجی نرسانند
بقول زشت و فعل قبیح مانند روی ترش کردن و اظهار کراهت کردن لَهُمْ مر ایشانراست أَجْرُهُمْ مزد صدقه ایشان
عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار ایشان وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ و ترسی نیست ایشانرا از کم شدن مزد وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

و نه

نبینند شادیهای ایشان که اندوهگین شوند از فوت ثواب فروبست از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم منقولست که بهشت ... صدقه
... با او تنعم سخن کند و نظر رحمت در وی نکرد و بنا مرتبه او از جمله منت نهادن ... خشم و اشان ... درویشی ...
علیه و صدقا حضرت عزت در شان امیر المؤمنین علیه السلام و جمعی که تصدق کرده اند مسکین و یتیم و اسیر بر سبیل مکافات
از قول ایشان بجز ... که لا نرید منکم جزاء ولا شکورا و بعد ازان بجهت تاکید این معنی میفرماید که قَوْلٌ مَعْرُوفٌ سخن نیکو مر درویش را
یعنی رد درویش بقول جمیل وَمَغْفِرَةٌ و در گذشتن از درشتی سخن یا سائل یا عفو کردن از الحاح و ابرام خَيْرٌ بهتر است
مِنْ صَدَقَةٍ از صدقه که در دادن آن بسائل يَتْبَعُهَا از پی در آید او را أَذًى رنجی و آزاری از سرزنش و غیر آن
زیرا که صاحب این صدقه محرومست از ثنا و تحسین در دنیا و از ثواب و اجر در عقبی و قول معروف و عفو از ستم موجب ثنای دنیوی و اجر اخروی است
وَاللَّهُ غَنِيٌّ و خدای تعالی بی نیاز است از صدقه آنها که آنرا آمیخته سازند بمنت و آزار حَلِيمٌ بردبار که تعجیل نکند
در عقوبت منت نهنده و آزار رساننده در خبر است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلم فرمود که ... خضر بهم رسید
امیر المؤمنین خضر را گفت که سخنی از حکمت بگوی تا از تو یاد گیرم گفت چه نیکوست شفقت و مرحمت توانگران بر درویشان بجهة رغبت
در ثواب خدایتعالی امیر المؤمنین علیه السلم فرمود که نیکوتر ازین دانی چیزی گفت نه فرمود که نیکوتر ازین تکبر درویشانست بر توانگران
بجهة اعتماد بر خدایتعالی و منت نکشیدن از ایشان و بعد از خبر دادن از قبح منت و اذیت تصریح میفرماید بنهی ازان
بقوله يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان لَا تُبْطِلُوا باطل مکنید و تباه مسازید مزد
صَدَقَاتِكُمْ صدقهای خود را بِالْمَنِّ بمنت نهادن بر درویش چه این منافی قربت است پس ثواب بران مترتب نشود
وَالْأَذَى و بآزار دادن و نابود مگردانید صدقها را بایذا یعنی رنج رسانیدن بدرویشان چه این نیز منافی اخلاص است و عدم
ترتب ثواب بران از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که اگر قدرت ندارید که بمال خود مردم را یاری نمایید و ایشانرا از تنگی معیشت
بیرون آرید بحسن خلق خوش با ایشان سلوک نمایید چون من و اذیت منافی اخلاص است از جهة آنرا بریا تشبیه میفرماید که منافی قربت
و اخلاص است و میگوید که نفقه خود را بمنت و آزار باطل مسازید كَالَّذِي مانند باطل کردن آنکسی که از طریق اخلاص در گذشته
و بیت نفاق متمسک گشته يُنْفِقُ مَالَهُ نفقه میکند مال خود را رِئَاءَ النَّاسِ برای نمودن بمردمان نه برای رضای یزدان
وَلَا يُؤْمِنُ و نمیگرود بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخدا و بروز قیامت که اگر بخدا گرویده بودی صدقه برای او دادی نه برای روی
دریا و اگر بقیامت اعتقاد داشتی معامله برای مجازات دادی نه برای مرایات فَمَثَلُهُ پس نمودار این ریاکار منافق
كَمَثَلِ صَفْوَانٍ همچو نمودار سنگ خاره املس است که عَلَيْهِ تُرَابٌ برای سنگ خاک خشک است فَأَصَابَهُ پس برسد
بآن سنگ وَابِلٌ باران بزرگ قطره ... پس شسته باشد آن خاک را از سنگ و بگذاشته باشد آنرا صَلْدًا سنگ
خالی و پاک از گرد و خاک صفوان مثل منافق است و خاک بران سنگ نمودار نفقه‌های او که ریا کرده و چون قطرات باران عذاب
از سحاب حساب باقی ریزان گردد آثار نفقه‌ها چون خاک سنگی بیکبار ... و تمام اعمال اهل ریا این حال دارد لَا يَقْدِرُونَ
قادر نباشند این نفقه کنندگان ریائی عَلَى شَيْءٍ بر ثواب چیزی مِمَّا كَسَبُوا از آنچه کسب کرده باشند یعنی تصدق نموده
باشند یا مراد آنست که بآن صدقه ریا منتفع نشوند و بران ثواب نیابند در روز قیامت وَاللَّهُ لَا يَهْدِي و خدای راه

نماید مغرور شما و القوم الکافرین گروه ناگرویده را یعنی لطف خاص خود بایشان نرساند و بیهدایت تنها بگذارد
کسب طاعت کنند چه این منافی حکمت نیست ابن عباس از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده که چون روز
قیامت شود ندا کنند که کجااند کسانی که عمل برای مردم کردند بروید و مزد از آنها بگیرید که عمل برای ایشان کرده بودید و از امیر المؤمنین علیه
السلام مرویست که حضرت عزت فرمود که هر که عملی کند برای من که غیر مرا شریک سازد من از او بیزارم
برای شریک و مثل الذین و مثل نفقه آنانکه باعتقاد درست و اخلاص ینفقون اموالهم انفاق میکنند مالهای
خود را بدرویشان ابتغاء مرضات الله برای طلب رضای خدا و تثبیتا من انفسهم و بجهت ثابت کردن
بعضی از نفسهای خود را بر ایمان چه مال شقیق روح است پس هر که بذل مال خود کند برای خدا تثبیت بعضی از نفس خود کرده
و هر که بذل مال و روح کند تثبیت همه نفس خود کرده باشد و گویند معنی تثبیت تصدیق است باسلام و تحقیق جزا یعنی بجهت تصدیق ایشان
باسلام و قوت یقین و بصیرت او بان و محقق دانستن جزا و پاداش که صادر شده بر انفاق از نفسهای ایشان و مثل
نفقه ایشان در نمو کمثل جنة مانند بوستانیست که واقع شده باشد بربوة بموضعی بلند که تاب آفتاب زودتر بوی
رسد و بادهای خنک بر درختان او بیشتر وزد و هوای او نیکوتر باشد و از آفات ارض دورتر و بجهت این میوه آن در حسن منظر و مزه
برتبه کمال باشد و این بوستان پر میوه اصابها برسد بوی وابل باران بزرگ قطره فآتت پس بدهد و بار
آورد اکلها میوه خود را ضعفین در حالتی که دو برابر باشد یعنی در یکسال چندان بر دهد که زمینهای دیگر بدو
سال دهند فان لم یصبها پس اگر نرسیده باشد باین باغ وابل باران درشت قطره فطل پس در او
باران ضعیف که این قدر ریز کافی باشد از برای ترو تازگی آن مراد آنست که نفقات اهل صدق پاک و پاکیزه و با منفعت
نزد خدا و هیچ حال ضایع نشود و اگرچه متفاوت باشد در کم و بیش باعتبار آنکه منضم شود با او از ریا و اذا ثمرت
بر سبیل تفضیل و یا مکافات مثوبت نفقه بر سبیل عدل والله بما تعملون و خدای بدانچه شما میکنید بروجه
اخلاص یا از روی ریا بصیر بینا است و مناسب هریک جزا خواهد داد باز سر رشته کلام را بمبحث ریاکار کشیده
بروجه تشبیه مقرر باید کرد ایود احدکم آیا دوست میدارد یکی از شما مراد انکار است یعنی که دوست ندارد
هیچ یکی از شما ان تکون له آنکه باشد مر او را جنة من نخیل بوستانی از درختان خرما و اعناب
و انگورها یعنی باغی مشتمل بر این اشجار تجری من تحتها الانهار که میرود از زیر درختان آن جویهای آب له
مر آنکس را باشد که صاحب باغست فیها در آن بوستان من کل الثمرات از همه انواع میوه ها یعنی جز خرما
و انگور و اصابه الکبر و حال آنکه رسیده باشد آن صاحب باغ را پیری و بزرگسالی و از همه کارها باز مانده
و عاجز گشته باشد و له ذریة و مر او را باشد در آن پیری فرزندان ضعفاء که خورد سال و ناتوان باشند
و قادر بر کسب نباشند و معیشت همه فرزندان او همین بوستان باشد فاصابها اعصار پس برسد
بدین بوستان پر میوه گردباد فیه نار که در او آتش باشد و این باد آتشی را سموم گویند فاحترقت
پس بسوزد آن باغ بسبب آن سموم و صاحب باغ متحیر شده محروم شود و در کار خود فرو ماند عرض تمثیل حال کسی است

که انفاق نیکو کرده پس

بالاعمال نیکو کرده باشد و از آن ریا و ایذا که مبطل آنست آمیخته باشد بحال کسی که باغی پر از میوه داشته که سبب معیشت او
همین باشد پس سموم بدو وزد و همه را نابود سازد و هیچ نفعی بدان مترتب نشود یعنی همچنین که این باغ احتیاج
بان زوال پذیر شود و صاحب آن بر فوت آن حسرت خورد کذلک همچو بیانی که در باب صدقه و جهد کرده
شد یبین الله بیان میکند خدای لکم الایات برای شما نشانهای الطاف و احسان خود را
لعلکم تتفکرون شاید که شما در آن تفکر کنید و از آن عبرت گیرید و در عبادت و عمل نیکو غیر را شریک
نسازید یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان انفقوا انفاق کنید در راه خدای من طیبات
ما کسبتم از پاکیزها آنچه کسب کرده اید یعنی از حلال آن نه حرام و مما اخرجنا لکم و از آنچه
بیرون آورده ایم از برای شما من الارض از زمین از غلات و میوها که زکات در آن واجب باشد
و از معادن که خمس در آن فرض باشد آورده اند که اغنیای انصار بوقت رسیدن خرما آنچه گزیده و رسیده
تر بودی بمسجد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم آورده در گوشه نهادندی تا فقرای مهاجر از آن تناول کنندی روزی یکی از
مالداران دنیا دوست صاحب خرما از آن متاع که بهیچ نمی ارزید آورده در میان خرماهای نیکو ریخت و کالای خبیث
خود را بدان متاعهای پاکیزه بر آمیخت حق تعالی از آن نهی فرمود که و لا تیمموا الخبیث و قصد مکنید
بچیزی فاسد و ناخوش که از ردائت منه تنفقون از آن نفقه کنید و لستم و حال آنکه نیستید شما باخذیه
فراگیرنده همچنان چیزی اگر بشما دهند در حقوق شما الا ان تغمضوا فیه مگر آنکه چشم فرا خوابانید در گرفتن آن بجهت کراهت از اخذ آن
پس آنچه خود نپسندید بدیگران مپسندید و اعلموا ان الله غنی و بدانید که خدای تعالی بی نیاز است
از آنکه نفقه از مال خبیث و ضایع حمید ستاینده است مر آنرا که از مال پاکیزه دهد و در حدیث صحیح آمده
که حق تعالی پاک و پاکیزه است قبول نکند الا پاکیزه الشیطان دیو سرکش یعنی ابلیس یعدکم الفقر وعده میکند شما را الفقر و احتیاج
یعنی در وقت اراده انفاق شما را از درویشی میترساند تا از آن باز ایستید و یأمرکم بالفحشاء و میفرماید شما را بخصلت
زشت که بخل و امساک است و الله یعدکم و خدای وعده میدهد شما را بصدقه دادن مغفرة منه آمرزش گناهان شما
از جانب خود و فضلا و افزونی روزی در دنیا بعوض صدقه و یا مزید ثواب در عقبی و الله واسع و خدای بسیار فضل است
بر نفقه کنندگان علیم دانا بنفقه دادن بر وجه اخلاص پس تبعیت شیطان عین شقاوت و تبعیت رحمن محض سعادت یؤتی
الحکمة میدهد خدای حکمت را که آن علمیست که بان میان القای رحمانی و وسوسه شیطانی تمیز توان کرد من یشاء هر که میخواهد
از کسی که طالب رشاد و این بوسیله اتباع شریعت نبوت صلی الله علیه وآله وسلم و یا مراد بحکمت تحقیق علم است و اتقان عمل تا بان بدانند
که چه می باید کرد و چه می باید داد و از ابو عبدالله علیه السلام مرویست که مراد بحکمت درین آیه علم قرآنست و فقه و این قول شامل هر دو قول است
و حدیث نبوی صلی الله علیه وآله وارد شده که آنحضرت فرمود که حق تعالی بمن عطا کرده از حکمت قرآن را هیچ خانه نباشد که در وی چیزی از حکمت
نباشد مگر که خراب و ویران باشد پس فقیه شوید در دین و تعلیم گیرید و نادان میمیرید و من یؤت الحکمة و هر که داده شد حکمت که علم و عمل است
فقد اوتی پس بدرستی که داده او را خیرا کثیرا نیکوی بسیار چه او جامع خیر دنیا و عقبی است و چون حق تعالی مال و متاع دنیا را

اندک خوانده قل متاع الدنیا قلیل و علم و دانش را ببسیاری خیر صفت کرده که فقد اوتی خیرا کثیرا بهیچ حال
دنیا را مطلقا رغبت نکنند و داغ خدمت ایشان بجبین احوال خود نکشند که او را خیر کثیر داده اند و او را متاع قلیل وما یذکر
و پند پذیر نشوند بآنچه مذکور شد از آیات روشن و موعظهای حسن الا اولوا الالباب مگر خداوندان عقول خالص
از متابعت هوا و هوس وما انفقتم و آنچه صرف کردید ای مؤمنان من نفقة از نفقه اندک یا بسیار و بسر و علانیه
بطریق فرض یا تصدق بر وجه اخلاص یا ریا در طاعت یا معصیت او نذرتم یا بر خود واجب و لازم کردانید من نذر
از نذر معین و یا غیر معین در طاعت یا در معصیت فان الله پس بدرستی که خدای یعلمه میداند آنرا و بر نیک و بد و حلال
و حرام آن عالمست و بر وفق آن جزا خواهد داد وما للظالمین و نیست مر ستمکاران را که نفقه کنند در معاصی و بریا و یا نذری
که در طاعت کرده اند بوفا رسانند من انصار هیچ یاری دهندگان در آخرت که عذاب ایشان باز دارد ان
تبدوا الصدقات اگر آشکار کنید صدقهای خود را بوقت ادا کردن فنعما هی پس نیکو چیزیست آشکار کردن
آنچه دیگران را بدان رغبت می افتد و بر بخیلان حجت لازم میشود و دلهای بیگانگان بآشنائی با اهل حق میل میکنند وان تخفوها
و اگر پنهان دارید صدقات را و تؤتوها الفقراء در حالتی که دهید آنرا بدرویشان در خفیه فهو خیر لکم پس آن اخفا بهتر است مر
شما را چه آن تصدق از آفت ریا محفوظ میماند و درویش نیز از مذلت افتادن و از بدنامی محفوظ میماند و علی بن ابراهیم از
صادق علیه السلام روایت کرده که صدقه خفیه مختص است بمندوبه اما در مفروضه چون زکوة و خمس اظهار آن افضل است تا متهم نشود
بنادادن آن و مردمان باو اقتدا کنند در افعال واجبه و از ابن عباس نیز روایت است که صدقه سر در مندوب افضل است از علانیه
بهفتاد مرتبه و صدقه فریضه علانیه آن افضل است از سر به بیست و پنج درجه و از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که صدقه پنهان
آتش دوزخ را فرو می نشاند و دفع گناهان میکند همچنانکه آب فرو می نشاند آتش را حاصل که حق تعالی میفرماید که اگر صدقه بدهید باخفا
آن بهتر است از علانیه و یکفر عنکم من سیئاتکم و در گذرانیم و بپوشانیم از شما بعضی از گناهان شما یعنی آنچه حقوق الناس نباشد
والله بما تعملون و خدای بآنچه میکنید از اظهار صدقه و اخفای آن خبیر داناست و هم بر وفق آن جزا خواهد داد لیس علیک نیست
واجب بر تو ای محمد هدیهم راه نمودن مردمان و براه راست داشتن ایشان بلکه بر تو همین دعوتست و امر بافعال حسنه مثل صدقه دادن
بهترین مالها بدون منت و آزار و غیر آن و نهی از اعمال قبیحه مانند منت نهادن و اذیت رسانیدن در تصدق و چیزی خبیث را
دادن و امثال آن ولکن الله و لیکن خدای بنهایت لطف و توفیق خود یهدی راه مینماید بایمان و اعمال صالحه من یشاء هر که را خواهد
یعنی توفیق لطف مینماید بهر که شایسته آنست از کسانی که طالب هدایت اند و نظر کننده در دلائل اند نه آنکسانی که جاهل و معاند اند و دیده
بصیرت را از آن بر میدارند وما تنفقوا و آنچه نفقه میکنید من خیر از مال یعنی از صدقات مفروضه و مندوبه فلانفسکم
پس از برای نفسهای شماست یعنی ثواب آن راجع بشماست پس چرا در انفاق منت می نهید و مال خبیث را نفقه میکنید وما تنفقون
و نفقه نمیکنید شما که مؤمنانید الا ابتغاء وجه الله مگر برای طلب ثواب و خشنودی وی وما تنفقوا من خیر و آنچه
نفقه میکنید از مال نیکو یوف الیکم جزای تمام میرساند بسوی شما و انتم لا تظلمون و شما ستم دیده نشوید یعنی ثواب
اعمال شما را چیزی کم نکنند و صدقهای که بمنت و آزار باشد و از طیب اموال نه للفقراء مر درویشانراست یعنی مستحق آن درویشانند

الذین

الذین احصروا فی سبیل الله که باز داشته شده اند در راه خدای یعنی مشغول بجهاد یا بدوام طاعت ایشان را باز داشته از کسب
معیشت لا یستطیعون نمی توانند بواسطه اشتغال بجهاد یا بسایر طاعات ضربا فی الارض سیر کردن در زمین برای تجارت
و طلب رزق اینها درویشان مهاجر بودند قریب بچهار صد تن چون عمار و ابن مسعود و مقداد و سلمان و امثال ایشان که در مدینه منزلی
و جائی نداشتندی که شب آنجا بسر برند بلکه مسکن ایشان در شب صفه مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بودی و لهذا ایشانرا اصحاب صفه میگفتند
و در روز ملازم آنحضرت بودندی نه نظر التفات بر کسب می انداختند و نه بسؤال و طلب روزی می پرداختند و از یحسبهم
الجاهل می پندارد ایشانرا کسی که نادان و بیخبر است از حال ایشان اغنیاء توانگران من التعفف بجهت باز ایستادن ایشان
از سؤال و استغنا از خلق تعرفهم تو ای شناسی ایشانرا ای محمد بسیماهم بنشان علامت ایشان که زردی رنگست و ضعف
بدن و خمیدگی پشت لا یسئلون الناس سؤال نمیکنند مردمانرا و چیزی نمی خواهند از ایشان الحافا در حالتی که الحاح و ابرام کنندگان
باشند مراد عدم سؤال است بالکلیه و قوله یحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف مؤید اینست وما تنفقوا و آنچه نفقه میکنید من خیر از مال خود بر
اصحاب صفه و غیر ایشان از مستحقان فان الله پس بدرستی که خدای به علیم بآن داناست و بر وفق آن جزا خواهد داد مرویست
از ابن عباس که روزی رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر اصحاب صفه بگذشت و فقر و مسکنت ایشانرا بدید فرمود که هر که از امت من برین حال
باشد که شما اید و بدان خورسند باشد فردای قیامت در بهشت از رفیقان من باشد و در خبر است که درویشان در عرصات قیامت
آیند فرشتگان ایشانرا گویند که بحسابگاه آئید تا حساب شما کنند گویند ما را چیزی نبود تا حساب باز دهیم پس ایشانرا بی حساب به بهشت
برند پیش از توانگران بپانصد سال در اسباب نزول و بعضی دیگر تفاسیر موافق و مخالف مذکور است که روزی امیر المؤمنین علیه السلام را از متاع دنیا
چهار درهم بیش نبود یکی را در شب تصدق نمود و یکی را در روز و یکی را در سر و یکی علانیه چون این عمل بر پیغمبر از آن سید اوصیا صادر شد سید
انبیا صلوات الله علیه و آله و سلم برین مطلع شد پرسید که ای علی ترا چه برین داشت که برین طریق تصدق نمائی شاه اولیا فرمود که یا رسول الله
طریق تصدق را که خوشنودی خدای بر آن مترتب است بیرون ازین چهار صورت نیافتم از آنجهة بدین وجه تصدق کردم بتمنای آنکه یکی از اینها شرف
قبول یافته بموضع رضا رسد حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون این جواب شنید فرمود که یا ابا الحسن الحمد لله که متیسر شد ترا آنچه امید داری و بود
حضرت رب الارباب بتو رسانید پس حق تعالی در شان عالیشان او این آیت فرستاد که الذین ینفقون آنانکه نفقه میکنند در راه خدای
بر مستحقان اموالهم مالهای خود را باللیل والنهار در شب و روز سرا و علانیة در نهان و آشکارا فلهم پس مر ایشانراست
اجرهم مزد صدقات ایشان عند ربهم نزد پروردگار ایشان که بهشت باقیست و نعیم جاودانه ولا خوف علیهم و نباشد
ترسی ایشان از فوت اجر و نقصان آن ولا هم یحزنون و نه ایشان اندوهگین شوند بسبب آن از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مرویست هم
که در حق امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که چهار درهم که علی تصدق کرد سبقت داشت بر چهار هزار درهم و بعد از ترغیب دهندگان بر انفاق و بیان
اجر آن ذکر ربا میکند که ظن جاهل در آن زیادتی مالست و حال آنکه در حقیقت موجب نقص آنست و میفرماید که الذین یاکلون
الربوا آنانکه میخورند ربا را لا یقومون بر نخیزند از قبرها خود در وقت بعث و نشور الا کما یقوم مگر چنانکه برخیزد الذی
یتخبطه الشیطان آنکه بیفکند او را دیو من المس از جهت سودن مراد دیوانگی و صرعست رسم عرب آن بود که چون کسی آدمی را عقل
او زایل شود و دماغ او را پریشان کرداند و او را صرع و دیوانگی پیدا شود حق تعالی بروجهی که متعارف ایشان بود اجرای کلام میکند و ملخص سخن

الست که خورندگان و گیرندگان ربا روز قیامت بشکل دیوانگان از قبور برخیزند و اهل عرصات ایشان را بان نشان بشناسند
ذلک آن عذاب ایشان را بانهم قالوا بسبب آنست که ایشان گفتند که انما البیع خبر این نیست که مثل الربوا یعنی
رباست که کفار یک درهم بدو درهم بیع میکردند و میگفتند که این ربا نیست بلکه بیع است و میان ربا و بیع فرق نمیکردند و احل الله
البیع وحال آنکه حلال کرده است خدای بیع را وحرم الربوا وحرام ساخته است ربا را فمن جاءه پس هر که بیاید یعنی برسد
باو موعظة من ربه پندی از نزد پروردگار او مانند نهی از ربا فانتهی پس باز ایستد از و فله ما سلف مر او راست آنچه گذشته
از گرفتن پیش از تحریم و آنرا از و نتوان گرفت و در آخرت بدو گرفتی و عقوبتی نباشد و امره و کار او باز گذشته است الی الله بخدا یعنی
حکم او در زمان آینده وابسته بحفظ و عصمت حقست که توفیق رفیق او سازد و بوسیلهٔ آیات زاجره مرتکب آن نشود ومن عاد و هر که باز گردد
باستحلال ربا بعد از آنکه خدای آنرا حرام گردانید فاولئک آن گروه که حلال دانند ربا را و امر و نهی الهی را نشنوند اصحاب النار ملازمان
دوزخند هم فیها خالدون وایشان در آتش جاوید خواهند بود زیرا که حلال دانستن ربا کفرست بعد از ورود نص نهی آن و کفر
موجب خلود است در دوزخ یمحق الله الربوا کم و کاست میگرداند خدای مال ربا را و بیبهره و بی برکت از او یعنی هر چند بسیار و افزون باشد
عاقبت آن بنقصان و خسران میکشد و یربی الصدقات و افزون میکند خدای صدقها را هر چند که کم شده باشد مزد آن را در آخرت
زیاده بدهد و با وجود این در دنیا برکت در آن ارزانی فرماید والله لا یحب و خدای دوست نمیدارد کل کفار هر ناسپاسی را که مصر است
بر تحلیل حرمت اثیم گناه کاری که حریص باشد بر ارتکاب ربا و سایر محارم مرویست که روز قیامت شکم رباخورندگان پر از مار باشد و پوست
شکم ایشان چنان ضعیف بود که آن مارها را در اندرون شکم ایشان توان دید و نیز از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مرویست که ربا هفتاد
باب است و کمتر آن نزدیک مانند زنا باشد با مادر خود بعد از آن در حق مؤمنان که از ربا ایستاده اند از ربا میفرماید که ان الذین امنوا
بدرستی که آنانکه گرویده اند بخدا و رسول او و بهر چه از نزد خدا آورده از امر و نهی و عملوا الصالحات و در عمل آورده اند او امر او را
بموجب فرمان و اقاموا الصلوة و برپای داشتند نماز را و اتوا الزکوة و دادند زکوة را لهم اجرهم مر ایشان راست مزد
ایشان عند ربهم نزد پروردگار ایشان در روز قیامت ولا خوف علیهم و نیست ترسی بر ایشان از آنچه بایشان
رسد ولا هم یحزنون و نه ایشان اندوهگین شوند بر فوت نعمت و مثوبت از ایشان مرویست که در جاهلیت ولید بن
مغیره ربا با مردمان معامله میکرد و او را بر قبیلهٔ ثقیف بقیه مانده بود چون فوت شد خالد ولید بعد از اسلام مطالبهٔ آن کرد آیه آمد که یا
ایها الذین امنوا ای گروه گرویدگان اتقوا الله بترسید از عذاب خدای و ذروا و واگذارید ما بقی من الربوا
آنچه باقی مانده از ربا ان کنتم مؤمنین اگر هستید شما باور دارندگان حرمت ربا را چه دلیل ایمان امتثال او امر است فان لم
تفعلوا پس اگر نکنید یعنی بقیهٔ ربا ترک نکنید فاذنوا پس اعلام کنید یکدیگر را و حفص فاذنوا خواند یعنی عالم شوید بحرب من الله و رسوله
بجنگ کردن که صادر شده باشد از خدا و رسول او مراد جهاد اهل اسلام است با ایشان یا آنکه حرب خدای آتش دوزخ است و حرب رسول شمشیر او وان
تبتم و اگر توبه کنید از گرفتن ربا فلکم پس مر شماراست رؤس اموالکم سرمایهای مالهای شما لا تظلمون و نه ستم کنید بر مدیونان در زیاده
از راس المال طلبید ولا تظلمون و نه بر شما ظلم کنند در سرمایهٔ شما چیزی بکاهند مرویست که بعد از نزول این آیه مسلمانان راضی شدند که سرمایه
خود بستانند و جمعی که تنگ دست بودند گفتند ما را مهلت دهید تا محصول زراعت ما برسد ادای دین شما کنیم ایشان درین باب تعجیل کردند حق تعالی فرمود

وان کان ذو

که وان کان واگر واقع شود ذو عسرة خداوند دشواری یعنی که قرضدار مفلس باشد و دست تنگ
فنظرة پس حکم آن جهت وام دادن الی میسرة تا بوقت توانگری و آسانی وان تصدقوا و صدقه دادن
بمعسرین و ابرا یعنی ابرا کردن ایشان از وام خیر لکم بهتر است مر شمارا یعنی ثواب آن بیشتر از مهلت دادن است
چه مزد و ثواب تصدق در نامهٔ اعمال شما ثبت خواهد شد ان کنتم تعلمون اگر هستید شما که بدانید که جمیل
و ثواب جزیل آن را واتقوا یوما و بترسید از عذاب روزی که ترجعون فیه باز گردانیده شوید همه شما در
آن روز یعنی در روز قیامت الی الله بجانب خدای و جزای او ثم توفی پس تمام داده شود کل نفس بهر کسی را
ما کسبت جزای آنچه کرده باشد از نیک و بد وهم لا یظلمون و ایشان ستم کرده نشوند نه بنقص ثواب
یا ایها الذین امنوا ای جماعت گرویدگان اذا تداینتم چون معامله کنید یکدیگر بدین بوامی
یعنی عقدی کنید که یکی از دو عوض آن دین باشد الی اجل مسمی تا وقتی نام برده و معلوم فاکتبوه
پس بنویسید آنرا بر صحیفه مشتمل بر وصف معامله و اسم هر دو معامله کننده و مبلغ حق و مقدار اجل تا بوقت حاجت بدان
رجوع کنید این امر بر سبیل ندبست نه وجوب و لیکتب و باید که بنویسد وثیقهٔ دین را بینکم در میان شما
کاتب بالعدل نویسنده بداد و براستی یعنی زیاده و کم نکند در اجل و مال ولا یاب و باید که سر باز نزند کاتب
هیچ نویسنده ان یکتب از آنکه بنویسد وثیقهٔ معامله کما علمه الله چنانکه بیاموزانید او را خدای یعنی بدان نوع که احکام
شرع و قیمت فلیکتب ولیملل و باید که املا کند بر کاتب الذی علیه الحق آنکس که بروست دین و بزبان
خود اقرار کند بر نفس ولیتق الله و باید که بترسد املا کننده از خدا ربه که پروردگار اوست ولا یبخس
و کم نکند در وقت اقرار منه از آن حق که بروست شیئا چیزی را یعنی آنچه حقست املا کند بدون نقصان
فان کان الذی پس اگر باشد آنکسی که علیه الحق بروست حق یعنی بر ذمت اوست سفیها
بالغ ناقص عقل و غیر رشید که صرف اموال کند در اغراض غیر صحیحه و فریب خورد در معامله او ضعیفا یا عاجزی ناتوان
یعنی کودک یا پیری که بحد خرافت رسیده باشد او لا یستطیع یا توانائی نداشته باشد و نتواند ان یمل هو
آنکه املا کند او یعنی قرضدار بجهة آنکه گنگ باشد یا لکنتی بر زبان او پدید آمده باشد فلیملل پس باید که املا کند آن حق را
ولیه ولی هر یکی ازینها که گذشت بالعدل براستی یعنی ولی او زیاده و کم املا نکند مراد بولی قیم است بر طفل و غیره را وکیل
و ترجمان غیر مستطیع را واستشهدوا و گواه گیرید بر معامله خود شهیدین دو گواه این امر نیز برای ندبست
یعنی سنت مر شمارا که دو گواه گیرید نه معامله من رجالکم از مردان خود یعنی از اهل ایمان فان لم یکونا
پس اگر دو گواه نباشند رجلین دو مرد یعنی اگر اتفاق نیفتد که دو مرد گواه شوند فرجل و امرأتان پس یک مرد
و دو زن یعنی باید که گواهی دهد مردی و دو زن ممن ترضون که از آن کسانی باشند که راضی و پسندیده باشند
من الشهداء از گواهان یعنی عادل باشند و اینکه دو زن با مردی گواهی دهند ان تضل بجهت ترس آنکه چون فراموش
کند احدیهما یکی ازین دو زن معامله را که بر آن گواه بوده فتذکر پس یاد دهد احدیهما الاخری یکی از ایشان

دیگر برای ادای آنست که چون بجهت ضعف عقل و غلبه نسیان معامله را فراموش کند ... وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ
و ابا نکنند و سر باز نزنند از قبول شهادت إِذَا مَا دُعُوا چون خوانده شوند برای گواه شدن و این فرض کفایت است
وَلَا تَسْأَمُوا و باید که ملول نشوید أَنْ تَكْتُبُوهُ از آنکه بنویسید صَغِيرًا در حالتی که آن حقیر و خورد باشد
أَوْ كَبِيرًا یا بزرگ یعنی اندک و بسیار از آن بنویسید إِلَىٰ أَجَلِهِ تا مدت آنکه مقرر شده باقرار مدیون ذَٰلِكُمْ
این کتابت شما أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ راست‌تر است نزدیک خدای وَأَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنَىٰ أَلَّا تَرْتَابُوا
و ثابت‌تر و یاری دهنده‌تر برای اقامت شهادت چه صحیفه دین یاد دهنده گواهانست آن گواهی را که از خاطر فراموش شده
پس ترک کتابت مکنید إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً مگر آنکه باشد آن معامله تجارت حاضر تُدِيرُونَهَا که می‌گردانید
از آن بَيْنَكُمْ میان یکدیگر یعنی معامله دست بدست و نقد بنقد بدون تعیین اجل در اخذ عوضین فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ
جُنَاحٌ پس نیست بر شما گناهی أَلَّا تَكْتُبُوهَا اگر ننویسید آن را بجهت بعد آن از نزاع و نسیان وَأَشْهِدُوا
إِذَا تَبَايَعْتُمْ و گواه گیرید چون خرید و فروخت کنید نقد بنقد برای ارشاد و احتیاط و رحمت بر بندگان
چه اگر گواه نباشد ممکن است که یکی از بایع و مشتری منکر بیع شود و یا نزاع کند از کمیت ما اخذ عوضین و یا در شرط خیار و غیر آن
وَلَا يُضَارَّ و باید که رنج رسانیده نشود كَاتِبٌ نویسنده یعنی او را باکراه و زور کتابت امر نمایند وَلَا شَهِيدٌ و نه گواه
را ضرر رسانند بر قبول شهادت چون مانع داشته باشد و یا معنی آنست که باید کاتب ضرر نرساند یکی از بایع و مشتری را بلکه
و ثیقه درست نویسد و از خیانت در کتابت احتراز کند و گواه نیز از راستی در نگذرد و گواهی ننوشد و از ادای شهادت
ابا نکند وَإِنْ تَفْعَلُوا و اگر بکنید ای معامله کنندگان آنچه شما را از آن نهی کردم از اضرار کاتب و شهید
و غیر آن از منهیات فَإِنَّهُ پس بدرستی که آن فعل فُسُوقٌ بِكُمْ نافرمانی باشد لاحق بشما و بیرون آن از فرمان حق تعالی
وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای و فرمان او را خلاف مکنید در امور دین و دنیای شما وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ و می‌آموزد
خدای شما را آنچه احکام دین و مصالح دین و دنیای شماست وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ و خدای بهمه چیز داناست
وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ و اگر باشید بر سر سفر یعنی مسافر باشید وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا و نیابید نویسنده
که ثبت حقوق کند یا دوات و کتابت یافت نشود فَرِهَانٌ مَقْبُوضَةٌ پس چیزی که وثیقه دین باشد گروهای
فرا گرفته شده است و قبض رهن بر طریق جواز است نزد اکثر فقها نه لزوم پس رهن بدون قبض صحیح است فَإِنْ أَمِنَ پس اگر امین
دارد بَعْضُكُمْ بَعْضًا برخی از شما که قرض دهنده است برخی را که قرض گیرنده است بجهت حسن ظن و بواسطه این رهن از وی نگیرد
فَلْيُؤَدِّ الَّذِي اؤْتُمِنَ پس باید که ادا کند آن کس که امین داشته شده یعنی قرض‌دار أَمَانَتَهُ وام قرض دهنده را ادا
تمام کند وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ و باید که بترسد از خدای که پروردگار اوست و در آن امانت خیانت نکند وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ
و مپوشید گواهی را ای گواهان وَمَنْ يَكْتُمْهَا و هر که بپوشد گواهی را فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ پس بدرستی که گناهکار است دل او و نسبت
چون فعل ارادی کتمان دل است اسناد آثم بدل است و وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بآنچه می‌کنید شما از اظهار شهادت و
کتمان عَلِيمٌ داناست و هر را جزا خواهد داد لِلَّهِ مر خدای راست مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از ستارگان و دیگر

وملک و مخلوقات او است از ارض و مَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از حیوانات و نباتات و جمادات و غیر آن
همه ملک و مخلوق اویند و نفع و ضرر ایشان محض صلاح و نفع شماست بجهت احتیاج او بدان وَإِنْ تُبْدُوا و اگر آشکارا
کنید مَا فِي أَنْفُسِكُمْ آنچه در نفسهای شماست از قصدهای نیک و بد أَوْ تُخْفُوهُ یا پنهان سازید آن را
يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ شمار کند شما را بدان خدای جزا خواهد داد و مر ولیست حق تعالی روز قیامت اعمال بنده را
بر وی عرض کند از گفتار زبان و کردار اعضا و قصد نیک و بد فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ پس بیامرزد هر کرا خواهد بفضل
خود وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ و عذاب کند هر کرا خواهد بعدل خود وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و خدای بر همه
چیز از مغفرت و عقوبت قَدِيرٌ تواناست و بدانکه این آیه عام است بر تمام اشیا که بخاطر رسد اما نزد اما میه
... که خطور کند در دل و عزم بر فعل آن نداشته باشد حق تعالی بآن مواخذه نفرماید چنانچه در اخبار آمده و بلکه مواخذه او بر
آنست که بنده عزم آن نماید و جازم شود بر فعل آن بخلاف آنکه بمجرد عزم بر طاعت حق تعالی ثواب آن طاعت با وکرامت
میفرماید چنانچه در اخبار آمده که منتظر وقت صلوة مانند کسیست که در نماز باشد و این لطف تمام حق تعالی است بر بنده
و در خبر است که روز قیامت بنده را حاضر کنند و مجموع عملهای او بدست او نهند و نامه را بگشاید در اول آن
حجهای مقبول بیند مساعی در آن اندیشه کند و گوید بار خدایا سهو و غلط بر تو روا نیست و نوعی که در و حج نکردم
و این حجها مقبول نوشته اند حق تعالی گوید که اگر چه حج نکردی اما در فلان روز فلان حاجی را دیدی که از پس حج می‌آمد
و ثواب در چشم خود آمدی و میخواهی کماش استطاعت داشتمی تا با اینها حج رفتمی و من بعد ثواب اعتقاد و نیت او
و از برای تو حج مقبول نوشتم و بعد از این آیه در شان امت مرحومه بسیاری تکلیف بر ایشان نبود و
آمَنَ الرَّسُولُ بگروید و اعتقاد کرد رسول صلی الله علیه و آله و سلم یعنی بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ بدان چیز که فرستاده
شده بر وی مِنْ رَبِّهِ از نزد پروردگار او که آن آیات قرآنست و احکام شرع و ان شهادتست
از حق تعالی بر صحت ایمان آنحضرت و بر آنکه او جازم است در امر خود و محتاج نیست والْمُؤْمِنُونَ یعنی گروید
اند مؤمنان نیز از امت او كُلٌّ همه ایشان یعنی پیغمبر و امت ایشان آمَنَ بِاللَّهِ بگرویده اند
بخدا یعنی بوحدانیت او وَمَلَائِكَتِهِ و فرشتگان او که مقربان حضرت کبریا باشند
و حجت آن او نیند چنانکه زعم بعض داشت وَكُتُبِهِ و بجمیع کتابها که فرو فرستاده است بحق و کلام او
سبحانه است وَرُسُلِهِ و بجمیع فرستادگان او که همه پاک و معصوم شده و بندگان برگزیده او بوده
بخلاف اهل کتاب که بعضی کتب و رسل گرویده اند و منکر بعضی دیگر شدند و بعضی پیغمبر را ابن الله گفتند
لَا نُفَرِّقُ ... و عزیر و همه متفق الکلمه شده میگویند لَا نُفَرِّقُ فرق نمیکنیم و جدایی نمی‌اندازیم در ایمان بَيْنَ
أَحَدٍ میان هیچکس مِنْ رُسُلِهِ از رسولان او با آنکه بعضی را تصدیق کنیم و بعضی را تکذیب کنیم بلکه
بهمه ایشان ایمان آورده ایم وَقَالُوا و گفتند همه مؤمنان سَمِعْنَا شنیدیم و اجابت کردیم قول
خدای تعالی را وَأَطَعْنَا و فرمان بردیم امر او را غُفْرَانَكَ بیامرز ما را بامرزش خود رَبَّنَا ای پروردگار ما

وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ و بسوی جزای تست بازگشت همه بعد از موت این آیه را بخواند بواسطه جبرئیل علیه السلام
در شب معراج بحضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده و چنانکه در صحیح مسلم روایت از
ابن مسعود آورده است که آنحضرت در شب معراج چون بسدرة المنتهی رسید سه چیز در اعطا کردند اول نمازهای
پنجگانه دوم آیه آخر سوره البقره سیم آمرزش ذنوب کبایر از امت مرحومه بعد از توبه بجهت شرک
بنا و اند و در ینابیع آورده که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بمعراج رفت و بمنزل قرب رسید
که مقام قاب قوسین او ادنی است از حضرت عزت جل شانه خطاب رسید که ای محمد بگو آنچه میخواهی تا
بدهند فرمود التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ وَالصَّلَوَاتُ الطَّيِّبَاتُ الطَّاهِرَاتُ الْمُبَارَكَاتُ از جانب الهی جواب
آمد که السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم موافقت این کلمه
کرده فرمود السلام علینا و علی عباد الله الصالحین اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان
محمدا عبده و رسوله حق تعالی فرمود که آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم مباهات
کرده بمعنی که مرا شریک این مومنان امت گردانند و حق تعالی فرمود که وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ تا آخر
بعد از آن از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسید که امت تو در قبول احکام من چه میگویند فرمود که قالوا
سمعنا و اطعنا جواب آمد که چون ایشان منقاد جمیع اوامر و نواهی اند لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ تکلیف
نکند و در رنج نیفکند نَفْسًا هیچ نفسی را إِلَّا وُسْعَهَا مگر بمقداری که کمتر از طاقت و گنجایش قدرت
او بود و لهذا در شبانروزی زیاده از هفده رکعت نماز فرض نکرده و در سال بیشتر از یکماه روزه واجب
نگردانیده و با آنکه بنده را طاقت زیاده بر آن هست لَهَا مَا كَسَبَتْ و مر آن نفس راست آنچه کند
از نیکوییها یعنی منفعت آن نیکوییها باو راجع شود وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ و بر وی باشد آنچه بجا آورد
از بدیها یعنی مضرت معاصی او باو عاید گردد و نه بغیر مرویست که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
در شب معراج این کلمات را از واهب العطایا بشنید بالهام الهی بزبان آنحضرت این کلام بیرون آمد
فرمود که رَبَّنَا ای پروردگار ما لَا تُؤَاخِذْنَا مگیر ما را بعقوبت إِنْ نَسِينَا اگر فراموش کردیم یعنی از طاعات
أَوْ أَخْطَأْنَا یا خطا کردیم و مقصود منع معصیت ازین دعا است این کلام برو چه خضوع و خشوع است باو و اظهار
عجز و نیاز و شکستگی بدرگاه او چه بنده درین صورت از عقوبت ایمن نیست رَبَّنَا ای پروردگار ما وَلَا
تَحْمِلْ عَلَيْنَا و بار مکن بر ما إِصْرًا بار گران یعنی تکلیف امور شاقه که مشقت بسیار از آن بایدکشید كَمَا حَمَلْتَهُ
همچنانکه بار کردی بار گران پر مشقت را عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا بر کسانی که پیش از ما بوده اند یعنی یهود و نصاری
که تکلیفات با مشقت بسیار بر ایشان بود و در اخبار آمده که حق تعالی در شبانروزی پنجاه نماز بر امت
موسی فرض کرده بود و ایشان بزکوة ربع مال امر فرموده بود و چون جامه ایشان نجس شدی طهارت
دادن آن بآب جایز نبودی بلکه بر ایشان واجب بودی که آن را بمقراض ببرند و نماز ایشان جز در مسجد جایز نبودی
و چون آب

و چون آب بایشان نرسیدی تیمم ایشان را جایز نبودی و چون گناهی کردندی علامت آن گناه بر روی ایشان پیدا آمدی و چون
در آن معصیتی مشغول شدندی بر در آن سرا بخط روشن نوشته شدی که فلان در این سرا فلان کار مشغول شده
و حق تعالی ببرکت و یمن حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم این تکلیف را از امت مرحومه بر داشت رَبَّنَا ای خداوند
ما وَلَا تُحَمِّلْنَا و بار مکن بر ما مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ آن چیزی که طاقت و توانایی آن نیست ما را یعنی بار آن چیز و این کلام بر
بر وجه خضوع است و بجز دعا که آن محض ظهار دلالت است زیرا که اگر چه ما این را دانستیم که حق تعالی تکلیف ما لا یطاق نفرماید
زیرا که این قبیح است و حق تعالی مبرا است از آن وَاعْفُ عَنَّا و عفو کن و در گذر از گناهان ما وَاغْفِرْ لَنَا و بپوشان
از برای ما عیوب ما را و مواخذه آن ما را رسوا مساز و یا عفو فرما ذنوب ما را و بپوشان خطای ما را و یا قول ما را
عفو فرما و فعل ما را بپوشان و یا عفو کن صغایر ما را و بیامرز کبایر ما را وَارْحَمْنَا و ببخشای ما را بقبول طاعات و تفضل کن
بر ما در دنیا و عقوبت أَنْتَ مَوْلَانَا تو کارساز و یاری دهنده ما فَانْصُرْنَا پس یاری ده ما را و نصرت فرما
عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ بر گروه کافران که ظفر یابیم بر ایشان بمقاتله و غلبه بر ایشان بحجت در خبر است
که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم این دعا در شب معراج بخواند و فرشتگان آمین گفتند و حق تعالی
اجابت فرمود و از پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست که این آیه را بسیار قرائت کنید و از گنجهای بهشت است و حق تعالی بدست قدرت خود نوشته پیش از آنکه آسمان و زمین را آفریده بدو هزار سال هر که بعد از
نماز خفتن آن را بخواند پنهان باشد که همه شب را احیا کرده باشد بطاعت و عبادت و نیز فرموده که هر که این دو آیت
بخواند حق تعالی جمیع مهمات دنیا و آخرت او را بسازد و شیطان را از او دور گرداند و در خبر آمده که رسول را ارشاد کرد
از خانه ثابت بن قیس بن شماس نور بزرگ می‌آمد مانند چراغ تابان فرمود که آخر سوره البقره میخواند از ابن عباس مرویست
که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هر بنده که چون این دو آیه بخواند و بدین جا رسد که غفرانک ربنا حق تعالی گوید غفرت
بیامرزیدم ترا و چون گوید واعف عنا گوید عفو کردم و چون گوید واغفر لنا گوید بیامرزیدم ترا و چون گوید وارحمنا گوید رحم کردم
ترا و چون گوید فانصرنا علی القوم الکافرین گوید نصرت کردم و یاری دادم شما را بر جمیع کافران
ابن عباس رضی الله عنه از آنحضرت صلوات الله علیه و آله و سلم روایت کرده که هر که سوره البقره و سوره آل عمران
بیاموزید که این هر دو سوره زهراوین اند یعنی دو سوره درخشنده روشنی دهنده اند و این دو سوره در روز قیامت
بشابه دو قطعه ابر بالای سر او سایه اندازند و در روایت دیگر آمده که هر که شب آدینه سوره آل عمران بخواند فردای
قیامت او را چو پر دهند تا چون برق بر صراط بگذرد و چون حق تعالی ختم سوره البقره کرد بذکر توحید و ایمان افتتاح
این سوره نیز بتوحید و ایمان کرده فرمود که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ الم منم خدای که دانا ترم از جمیع
کائنات اللَّهُ خدای سزاوار پرستش لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نیست هیچکس مستحق عبادت مگر او الْحَيُّ زنده ایست که زنده
همه زنده از و هست الْقَيُّومُ پاینده بر دوست مرویست از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم که اسم الله اعظم
الهی در سه سوره اند یکی الله لا اله الا هو الحی القیوم که در سوره البقره است دوم الم الله لا اله الا هو الحی القیوم که در سوره آل

را عجم است بیم و عنت الوجوه للحی القیوم که در سوره طه است و اسقف بوحارثه بن علقمه را مبارک گفته مقیس از اخبار
آمده در سبب نزول بدانکه شصت آیه از اول سوره در وفد نجران نازل شده و ایشان شصت سوار بودند
که بجهت مناظره بمدینه آمده بودند و پیشوایان ایشان سه کس بودند یکی عاقب که امیر ایشان بود دوم ایهم که کارگذار
ایشان بود سیم ابوحارثه بن علقمه که مدرس ایشان بود و این هر سه ملوک روم حکام ایشان بودند القصه همه
جامهای مزین پوشیده بارانکی تمام بمسجد رسول صلی الله علیه و آله و سلم درآمدند در وقتی که آنحضرت نماز عصر گذارده
بود و ترداد نشستند و از هر جانبی در پوستند تا آنکه وقت ایشان در رسید و ستوری خواستند و رو بمشرق
کرده ناقوس زدند و نماز خود را در مسجد بگذاردند و بعد از آن مجلس مناظره منعقد گردید رسول صلی الله علیه و آله و سلم
ایشان را باسلام دعوت فرمود عاقب و ایهم گفتند که ما قبل از تو حقوق دین الهی را در گوش داشته‌ایم
بر حق شما دروغ است فرمود شما الست زن و فرزند بجناب الوهیت و عبادت صلیب و اکل خنزیر از اسلام
بازداشته است ایشان گفتند که ما در اثبات فرزند عیسی بخدا متفقیم اگر عیسی پسر او نیست پس پدر او کیست رسول صلی
الله علیه و آله و سلم فرمود که در مذهب شما فنا بر خدا روا نیست و میدانید که عیسی را اجل خواهد رسید و دیگر اعتقاد
دارید که تصویر صورت عیسی در رحم مریم متعلق بخدای بوده و نیز میگوئید که عیسی اکل و شرب داشت و بتدریج
از کودکی بمردی و بزرگی رسید و زنان و مادران و خواب و بیداری بدو نسبت میکنید و خدا از همه اینها منزه است
و همه برین اعتقاد ایشان ملزم گشتند و بمجلس برخواستند حق تعالی شصت آیه را از اول سوره درباره ایشان
نازل ساخت و چون نزاع ایشان بیشتر در الوهیت عیسی بود و باز دیگر در نبوت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و سلم
لاجرم باول سوره ذکر الوهیت خود و وحدت و قیومیت خود فرمود و بعد از آن در بیان نبوت حضرت خاتم فرمود که نزل
فرو فرستاد خدای علیک الکتاب بر تو قرآن را بتدریج بالحق بعدل و راستی مصدقا در حالتی که گوینده است
یعنی موافق است این کتاب لما بین یدیه مر آن کتابها را که پیش از آن بوده و آن موافقت در توحید است و نبوت
و معاد و سایر اصول دین وانزل التوریة والانجیل فرو فرستاد تورات و انجیل را بموسی و عیسی من قبل پیش از
فرستادن قرآن هدی للناس در حالتی که راه نماینده است بنی اسرائیل را بطریق حق و در دین و کتب
امر واقع شده با آنکه خدا را بوحدانیت پرستید و غیر او را شریک او نسازید پس یهود و نصاری آنچه نسبت بعزیر و عیسی میگویند
باطل است وانزل الفرقان و فرو فرستاد کتابهای دیگر را که جدا کننده اند میان حق و باطل و گویند که مراد از فرقان
معجزات انبیاست ان الذین کفروا بدرستی که آنانکه نگرویدند بآیات الله بنشانهای قدرت الهی یا آیات
قرآنی لهم عذاب شدید مر ایشان راست عذابی سخت بسبب کفر و عناد ایشان والله عزیز و
و خدای غالب است و قادر بر عذاب کفار که هیچکس او را از آن منع نتواند کرد ذو انتقام خداوند عقاب و غضب بر ایشان
ان الله بدرستی که خدای لا یخفی علیه شیء پوشیده نیست بر وی چیزی فی الارض و لا فی السماء نه در زمین
و نه در آسمان بلکه علم او سبحانه محیط است بجمیع کلیات و جزئیات و علم عیسی بعضی مغیبات بود و آن نیز بالهام حق تعالی بود پس

پنهان

پنهان نیم ناقص است استحقاق الوهیت نتوان که بر ربوبیت و هو الذی یصورکم اوست آن خدایی که تصویر میکند و می
نگارد شما را فی الارحام در رحمهای مادران شما کیف یشاء بهر نوعی که میخواهد و بهر وجه که حکمت او تقاضا میکند از
مخلوقی چون کوتاهی و درازی و ذکورت و انوثت و سیاهی و سفیدی و نقص و کمال و زشتی و زیبایی و عیسی نیز
و چنین بلکه در رحم مریم تصویر یافته و تصویر یافته چگونه تصویر کننده خود تواند بود چه مصور مخلوق است و محتاج بخالق و خالق
همانا است لا اله الا هو نیست هیچ خدای مستحق عبادت جز او چه هر چه هست او پیدا کرده و آنچه او میکند از افعال محکمه
کس دیگر نتواند العزیز غالب بر همه اشیا الحکیم محکم کار و دانا این اشارت بکمال قدرت و تمامی حکمت او
هو الذی اوست آن خداوندی که انزل علیک الکتاب فرو فرستاد بر تو قرآن را منه آیات
محکمات بعض از آن کتاب آیتهای محکم است و مفصل و مبین که در لفظ و معنی آن هیچ اشکالی نیست هن آن آیات
محکم ام الکتاب اصل و معظم قرآن است که غیر آن آیات بآن رد کرده میشود و اخر و آیتهای دیگر که غیر محکم اند
متشابهات مانند اند بیکدیگر و بجهت آنکه مجملات و واضح المعنی نیست مگر بفکر و نظر تمام در آن تا بآن فضل علما ظاهر گردد
و حرص ایشان بر جهاد زیاده گردد و از آن سبب مزیت ثواب ایشان شود فاما الذین پس اما آنانی که از روی
تقلید و تعصب فی قلوبهم زیغ در دلهای ایشان کجی و تباهی است یا شک در نبوت تو فیتبعون
پس پیروی مینمایند ما تشابه آنچه را که لفظا و متشابه بمعنی آن مشکل است منه از کتاب و بآن احتجاج
می آرند بر امر باطل خود با آن توجیه که میگویند اگر این از نزد خدا می بود خط هر معنی مقصود بیشتر ابتغاء الفتنة بجهت طلب
کردن فتنه که شرکت و یا تکذیب قرآن و یا تلبیس و تشکیک بر جهال وابتغاء تأویله بجهت طلب تأویل باطل که بر وفق
مدعای ایشان است وما یعلم تأویله و نمیدانند تأویل آنچه متشابهات است و حمل آن بر معنی مراد الا الله مگر خدای
که آنرا فرو فرستاده والراسخون فی العلم و کسانی که ثابت قدم اند در دانش و تمکن دارند پس که علمای اهل بیت اند
یقولون میگویند این راسخان علم که آمنا به گرویده ایم بمتشابه کل همه محکمات و متشابهات من
عند ربنا از نزد پروردگار ماست وما یذکر و یاد نکنند و پند پذیر نشوند الا اولوا الا
لباب مگر خداوندان عقول صافیه از دنس اختلال و کجی و عبدالله عباس چنین این آیت قرائت کرده یقول الراسخون
فی العلم پس از زد راسخان علم که تأویل متشابه دانند و در تفسیر اهل بیت علیهم السلام مذکور است که مراد از راسخان علم اهل بیت نبوت اند
که علم ایشان علم رسالت و علم رسول از تلقین جبرئیل و علم جبرئیل از لوح محفوظ و کتاب لوح محفوظ از جانب رب العزة حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در شان علی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که از شما مردی است که بر تأویل قرآن کارزار
کند همچنانکه من بر تنزیل آن کارزار کردم و این که آنحضرت فرمود که افضل راسخان در علم کسیست که عالم باشد بجمیع آنچه
حق تعالی فرو فرستاده از تنزیل و تأویل آن امیر المؤمنین است و سایر ائمه هدی علیهم السلام و جمیع صحابه و تابعین در همه امور
مشکله و احکام مشتبه رجوع بایشان میکردند و ایشان هرگز رجوع بغیر خود نکردند و بعد از آن از قول راسخان
حکایت میکند که ربنا یعنی ایشان میگویند ای پروردگار ما لا تزغ میجان و منحرف مساز قلوبنا دلهای

بعد از آنچون بسوی پیروی متشابه نمی کنیم پسندیده تو باشد بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا پس از آنکه راه نمودی ما را بحق و بعد
توفیق طریق هدایت نمودی یعنی بعد از آنکه بواسطه نصب ادله و ازاله علت باطل ما را بر دین حق مستقیم کردانیدی امام از ما
مگیر تا قرار آن از نهج حق منحرف نکردیم بلکه ما را راسخ گردان بر حق وَهَبْ لَنَا و ببخش مر ما را مِنْ لَدُنْكَ از نزد
خود رَحْمَةً بخششی محض لطفی که بسبب آن درجه بلند و مرتبه ارجمندی نزد تو پیدا کنیم و بثبوت ابدی رسیم و یا توفیق
بر ثبات و استقامت در دین که آن رحمت محض و محض رحمت تا از شک و شبهه خلاص شده بدین مستقیم تو تحقیق کردیم و هیچ
از آن برنگردیم إِنَّكَ بدرستی که تو أَنْتَ الْوَهَّابُ بخشنده هر عطیه رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ
ای پروردگار ما بدرستی که توئی فراهم آورنده و جمع کننده مردمان بعد از مردن ایشان لِيَوْمٍ برای حساب و جزای
روزی که لَا رَيْبَ فِيهِ هیچ شکی نیست ما را در وقوع آن و آنچه در دست از حشر و جزا إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی
لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ خلاف نمیکند وعده که در بعث و نشر و حساب و جزا فرموده و بعد از آن در بیان حال کفار که دلهای ایشان
منحرف است از نهج صواب میفرماید که إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بتحقیق که آنانکه کافر شدند لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ هرگز دفع نکند و باز ندارد
أَمْوَالُهُمْ مالهای ایشان که بآن می نازند وَلَا أَوْلَادُهُمْ و نه فرزندان ایشان که بوجود آنها مفاخرت میکنند
مِنَ اللَّهِ از عذاب خدای شَيْئًا هیچ چیزی نه در دنیا اگر بمحنت و بلیت گرفتار شوند و نه در آخرت که ایشان را
بشکنجه جهنم رانند وَأُولَئِكَ و آن گروه هُمْ وَقُودُ النَّارِ ایشان هیزم آتش اند آتش انگیز دوزخ یعنی که هیزم
که آتش بر حجم افروزند شان و عادت این جماعت کفار در تکذیب حضرت رسالت كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ مانند شان
و عادت متابعان فرعونست در تکذیب موسی وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ و مانند عادت آنانکه پیش از فرعونیان بودند چون
عاد و ثمود كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا بدروغ داشتند آیتهای ما فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ پس بگرفت خدای تعالی بعقوبت که ایشان را
در دنیا و آخرت بِذُنُوبِهِمْ بگناهان ایشان که تکذیب انبیا بود و انکار و عناد ایشان وَاللَّهُ شَدِيدُ
الْعِقَابِ و خدای سخت عقوبت است بر کافران قُلْ بگوی ای محمد لِلَّذِينَ كَفَرُوا مر آنکسانی را که کافر شدند
از صنادید قریش سَتُغْلَبُونَ زود باشد که مغلوب شوید در دنیا بنصرت مؤمنان بر شما در روز بدر وَتُحْشَرُونَ
و جمع کرده شوید در عقبی إِلَى جَهَنَّمَ بسوی دوزخ وَبِئْسَ الْمِهَادُ و بد آرامگاهیست دوزخ و چون حق تعالی وعده
ظفر داد مر اهل اسلام را بر ایشان انجاز فرمود که در روز بدر با همه کثرت و طغیان فرو آمد از عذاب استیصال
گفت قَدْ كَانَ لَكُمْ بدرستی که بود مر شما را ای قریش آيَةٌ آیتی و علامتی و نشانی در درستی نبوت محمد صلی
الله علیه و آله فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا در دو گروه که بهم رسیدند و در مقابله یکدیگر صف کشیدند و در حرب بدر فِئَةٌ
تُقَاتِلُ گروهی کارزار میکردند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای و آن جماعت لشکر پیغمبر رسول صلی الله علیه و آله و سلم بودند
که سیصد و سیزده کس بودند هفتاد و هفت تن مهاجر و دویست و سی و شش کس انصار وَأُخْرَى كَافِرَةٌ و گروهی دیگر
کافر بودند بخدا که لشکر ابوجهل بودند و نهصد و پنجاه تن بودند يَرَوْنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ میدیدند مسلمانان
ایشان را یعنی لشکر کفار را دو برابر خود رَأْيَ الْعَيْنِ دیدنی معاینه و آشکارا و اگرچه ایشان سه

برابر

برابر مؤمنان بودند تا مسلمانان بر جهاد دلیر شوند و حق تعالی وعده کرده بود که مؤمنان را بر کافران که دو برابر ایشان باشند غالب کردانیم بحکم ان یکن
منکم مائة صابرة یغلبوا مائتین پس چون ایشان را زیاده از دو برابر خود بدیدند بوعده الهی قوی دل شده بر ایشان
حمله کردند وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ و خدای قوت دهد بِنَصْرِهِ بیاری کردن خود مَنْ يَشَاءُ هر کرا که خواهد بی سبب یا بسبب
نصرت و او را إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که در غلبه قلیل بی سلاح بر کثیر بسیار سلاح لَعِبْرَةً هر آینه پندی و عبرتیست
و پندی لِأُولِي الْأَبْصَارِ مر خداوندان بینائی را که اهل بصیرت باشند و خداوندان عقول صافیه و نقل است که
صاحب رایت در این حرب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بود و در میان لشکر ایشان که سیصد و سیزده تن بودند
همین دو کس اسب داشتند یکی مقداد و دیگری ... و شش کس زره پوشیده بودند و لشکر کفار که نهصد و پنجاه بودند صد کس سوار
بودند و اول جنگی که در اسلام واقع شد این بود و با وجود توفیق الهی بر کفار غالب شده همه را مغلوب ساختند بعد از آن حق تعالی
اخبار مینماید از آنچه باعث مردم است بر عدول از حق و هدایت بباطل و ضلالت میفرماید که زُيِّنَ لِلنَّاسِ زینت داده شده
برای مردمان حُبُّ الشَّهَوَاتِ دوستی آرزوها و بهای نفس و مراد نفس شیطان در نظر مردمان آراسته است دوستی شهوات نفس را
مِنَ النِّسَاءِ از زنان که ترین دام شیطانند و نیز فرموده که باید خلوت نکند هیچ مردی با زنی بیگانه چه شیطان سیم ایشان
خواهد بود و در اخبار آمده که بیشترین معاصی و فتنها که در عالم واقع میشود از شامت زنانست وَالْبَنِينَ و از پسران که محبوب
پدر و مادرند و ایشان باعث بخل و جبن و حزن پدر و مادر میشوند پس محبت ایشان والدین را بر صرف مال و تحصیل روزی و اندوه
معاش ایشان باشد و بجهت تعلق خاطر با ایشان بحرب دشمنان نمی روند و همیشه غم و اندوه برای ایشان میخورند
وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ از قنطارها فراهم آورده شده یا دفینه ساخته مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ از طلا و نقره و
قنطار یعنی مال بسیار است و گویند که آن هشت هزار مثقال طلا است و نزد بعضی هشت هزار مثقال نقره و از ابی جعفر و ابی عبدالله
صلوات الله علیهما نقل است که قنطار پری پوست گاو است از دینار سرخ و درهم سفید وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ و از اسبان
علامت دار یعنی اسبانی که علامت نیکوئی داشته باشند از حسن صورت و خلقت و نیکوئی رفتار و مردمان بجهت مشغول شدن
بدیشان از عبادت الهی غافل میگردند وَالْأَنْعَامِ و دیگر از شتر و گاو و گوسفند وَالْحَرْثِ
و کشت زار ذَلِكَ اینکه مذکور شد از امور شهیه نفس مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا چیزیست که برخوردار میشوند
از آن در زندگانی دنیا و از وی نفع و حظ یابند وَاللَّهُ و خدای که معبود بحق است عِنْدَهُ نزد اوست حُسْنُ الْمَآبِ نیکوئی
بازگشت یعنی نعیم آخرت و بمراتب از این نیکوتر است و بعد از تحقیر متاع دنیوی تعظیم نعیم آخرت میکند و ترغیب مردمان
مردمان بدان نموده از حطام دنیا که را اندیده متوجه ثواب شوند و میفرماید قُلْ أَؤُنَبِّئُكُمْ بگوی ای محمد آیا خبر دهم شما را
ای مردمان بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكُمْ بهتر از آنچه گفته شد لِلَّذِينَ اتَّقَوْا برای آنانکه پرهیز کردند از شرک و معاصی
گردند از کارهای زشت عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار ایشان جَنَّاتٌ و آن بوستانهاست که اندکی از آن بهتر است
از دنیا و هر چه در وی است تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ میرود از زیر درختان آن جویهای آب که در نظافت
عطر بلکه در روی زمین خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاوید باشند متنعم در آن بهشتها وَأَزْوَاجٌ و مر ایشان راست

نصف الحزب

و ایشان حوری و زنی مطهرة پاکیزه از هر گناهی که زنان دنیا را می‌باشد یا پاک از نقص خلق و خلق و رضوان من الله
و خوشنودی بزرگ از خدای از خدای و این از بهشت و نعیمهای آن بهتر است والله بصیر و خدای
بیناست بالعباد به بندگان و اعمال ایشان پس ثواب میدهد و عقاب میکند بر وفق عمل نیک و بد مروی است که خدای
با اهل بهشت خطاب کند که ای اصحاب بهشت از من راضی شدید ایشان گویند بار خدایا بهتر از این نعمت بهشت چه تواند
بود گوید خشنودی من بر وجهی که هرگز خشم نگیرم بشما و ورای این را اعدوا که در بهشت چند چیز بهتر از بهشت است
یکی دیدار خدای دوم خلود و نعمت سیم همسایگی محمد و آل محمد علیهم السلام بعد از آن در صفت متقیان میفرماید که الذین
یعنی پرهیزکاران آنانند که از روی نیاز میگویند یقولون میگویند ای پروردگار ما ربنا اننا امنا بدرستی که ما گرویدیم به
تو بزبان و دل و جوارح و اعضای خود را در عبادت و مشغول ساختیم امید آمرزش از تو داریم فاغفر لنا ذنوبنا پس
بیامرز برای ما گناهان ما را و از سر گناه ما درگذر وقنا عذاب النار و نگهدار ما را از عذاب دوزخ و بعد از مدح
ایشان میفرماید که الصابرین صابرانند یعنی صبر کنندگانند برای جمیع فرایض و بر پرستش او و بر ترک محرمات و وقت
رسیدن مصیبات والصادقین و راستانند در قول و فعل و نیت در خبر است که چون شخصی راست گفتن شعار خود سازد و بسیار
گفتن معروف گردد نام او را در صحف صدیقان نویسند و اگر دروغ گوید بر عکس این باشد والقانتین
و فرمان برداران تند امر خدا را در نهان و آشکارا والمنفقین و نفقه کنندگانند از مال حلال بر اهل استحقاق
بقصد طاعت و انقیاد حق تعالی در حدیث صحیح آمده که هیچ روزی آفتاب بر نیاید الا که بر پهلوی آن دو فرشته باشند
که گویند بار خدایا که هر نفقه کننده را عوض ده و هر ممسک گیرنده مال او را در ورطه تلف انداز والمستغفرین و
آمرزش خواهندگانند بالاسحار در سحرها که وقت اجابت دعوات است زیرا که مشقت عبادت درین وقت بیشتر است
و نفس درین وقت مطمئن تر و از شواغل دنیوی دورتر در خبر است که حق تعالی سه آواز را دوست میدارد آواز خروس و آواز
قاری قرآن و آواز استغفار کننده در وقت سحرگاه از حضرت ... علیه السلام مرویست که هر که در وقت سحر هفتاد بار استغفار
کند از اهل این آیه باشد و از امام علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما السلام مرویست که مراد بمستغفرین نمازگذارندگانند در
سحرگاه و در اسباب نزول آورده‌اند که دو نفر از احبار شام بمدینه آمدند و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم را علاماتی
که در کتاب خود یافته بودند بشناختند گفتند یا محمد ما را مسئله است اگر جواب گویی ایمان آوریم فرمود که بپرسید گفتند خبر ده
ما را که بزرگترین گواهی و شهادتی در کلام خدای کدام است این آمد که شهد الله گواهی داد خدای یعنی نصب دلایل و حجج
بر وحدانیت و انزال آیات ناطقه بآن روشن گردانید انه آنکه اوست خدای بحق از ازل و در تعیین لا اله الا هو هیچ معبودی
نیست که سزاوار پرستش باشد مگر او والملائکة و فرشتگان نیز گواهی دادند بر وحدانیت او واولوا العلم و خداوندان
علم که مؤمنانند نیز شهادت دادند بر توحید باعتراف لسان و تصدیق جنان قائما در حالتی که او سبحانه ایستاده و قیام کننده
است بالقسط بعدل در جمیع افعال و اقوال خود و در تفسیر اهل بیت علیهم السلام مذکور است که اولوا العلم امیر المؤمنین است و یازده
فرزند معصوم وی صلوات الله علیهم اجمعین و مقارنه اولوا العلم با او سبحانه و ملائکه در شهادت دلالت است بر تعظیم

ایشان

ایشان و تشریف ایشان است که اولوا العلم شامل همه علما ... رضوان الله علیهم نیز هست و جابر بن عبد الله از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
روایت کرده که اگر یکساعت بر بستر خود تکیه کند و در علم دین فکر کند بهتر است از عبادت عابدی که هفتاد سال خدا را عبادت
کند و انس بن مالک از رسول صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده که او گفت علم بیاموزید که آموختن علم حسنه است و ... تسبیح است
و بحث آن جهاد است و فرشتگان در حلقهای مجلس عالمان رغبت کنند و پرهای خود را بر ایشان مالند و در نماز برای ایشان
استغفار کنند و هر تر و خشکی که باشد برای ایشان آمرزش خواهند حتی ماهیان دریا و هوام و سباع و چهارپایان صحرا
و ستارگان بدانید که علم زندگی دلست و نور چشم و فکر در علم مقابل روزه باشد و درس آن برابر قیام
شب و علم شیوه ای ... است و سبب ... آن ... و نیکبختان بآن محترم گردند و بدبختان از آن محروم مانند و گفته اند
که اولوا العلم مقارن حق تعالی و ملائکه واقع شده‌اند در شهادت لا اله الا هو تکرار کلمه شهادت جهت تاکید است
و دیگر تا مشتبه شود بران قوله تعالی العزیز خدای که قویست و غالب بر جمیع ممکنات و همه محکوم و مامور او بند الحکیم
محکم کار در آنچه میکند و میفرماید بدانکه این آیه را فضل بسیار است و ثواب بیشمار انس از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت
کرده که هر که این آیه را بخواند و در آخر آن بگوید و انا علی ذلک من الشاهدین حق تعالی بعدد هر حرفی از آن فرشته بیافریند
تا برای او استغفار و آمرزش خواهند تا روز قیامت و هر که این آیه را بخواند حق تعالی هشت در بهشت بر وی بگشاید
و هفت در دوزخ بر وی ببندد و نیز مرویست که هر که در وقت خواب کردن این آیت را بخواند حق تعالی هفتاد هزار فرشته
را خلق کند تا روز قیامت برای او استغفار کنند و ابو غالب قطان گفته که وقتی بتجارت بکوفه رفتم در همسایگی اعمش فرود آمدم
وی در آخر شب این آیه را مکرر میخواند و هر بار در آخر آن میگفت و انا اشهد بما شهد الله به و استودع الله هذه الشهادة و هی
لی عند الله ودیعة ... یوم القیمة چون روز شد نزد او رفتم و گفتم دوش آیه شهادت میخواندی و در آخر آن کلماتی میگفتی
در آن چیزی از پیغمبر خدا شنیده گفت بلی گفتم مرا از آن واقف ساز گفت تا یکسال تمام خدمت من نکنی من از آن با تو نگویم
و من بر سر او بودم ... و یکسال خدمت او کردم چون بسر آمد گفتم یا شیخ سال تمام شد گفت بدانکه ابو وایل
حدیث کرد مرا از ابن مسعود که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هر که این آیه بر خواند بر طریق مذکور حق تعالی روز قیامت
او را حاضر سازد و گوید که ای بنده من وفا کردی بعهدی که توحید است و من سزاوارترم از آنکس که بعهد وفا کند ای فرشتگان
من درهای بهشت برای او بگشائید تا بهر دری که خواهد داخل شود و نیز از آنحضرت مرویست که دو فرشته در هوا بیکدیگر رسیدند
یکی دیگری را گفت که از کجا می‌آیی گفت که از نزد یک بنده عاصی که امروز همه روز معصیت میکرد و خدا را می‌آزرد و همه دیوان عمل سیاه
اوست که با ایمان میبرم آن فرشته دیگر گفت که عجب حالتی است که من بنام او برات آزادی از آتش دوزخ بر زمین میبرم فرشته اول
ازین متعجب شد فرشته دوم گفت که چون از وجه اشهدی او ... شهادت بخواند حق تعالی فرمود که من گناه و معصیتش با ایمان و ...
بخشیدم از سعید بن جبیر روایت است که سیصد و شصت بت در حوالی کعبه بودند چون این آیه نازل شد همه بروی درافتادند چون توحید
اصل امانت از شرک بود ازین در بیان اسلام میفرماید که ان الدین بدرستی که دین پسندیده عند الله الاسلام
نزد خدای اسلام است و ملت یهود و نصرانیه که منحیه است از شرک و کفر و ما اختلف الذین و اختلاف نکردند در آنکه دین اسلام حق است

و محمد صلی الله علیه واله وسلم پیغمبر است بجز انکه اختلاف کردند الذین اوتوا الکتاب داده شدند کتاب توریة و انجیل الا من بعد ما جاءهم
العلم مگر پس از انکه امد بدیشان دانشی بحقیقت امر اسلام که ان ایات و معجزات ظاهر است
قرانست که موافق کتاب ایشانست و اختلاف ایشان بر دو وجه بود که بعضی گفتند دین اسلام حقست و قومی دیگر گفتند
که ان مخصوص است بعرب و جمعی دیگر نفی مطلق ان کرده اند حاصل که ایشان اختلاف کردند بغیا بینهم بجهة حسدی که
که در میان ایشانست با میل بریاست و بزرگی قوم نه بجهة شبهه که ایشانرا باشد در حقیقت اسلام پس عمدا ایشان منکر شدند
و من یکفر و هر که انکار کند بایات الله بنشانهای خدای که قرانست یا سایر معجزات حضرت خاتمیت صلی الله علیه واله وسلم
یا توریة و انجیل که نعت حضرت درو مذکور است فان الله پس بدرستی که خدای سریع الحساب زود حساب کننده است
یعنی عقوبت اهل بغی و حسد و غلو فوت شده و بعذاب اخرت گرفتار خواهند شد فان حاجوک پس اگر یهود
محاجه و مخاصمت کنند با تو بر هیچ عناد در دین اسلام بعد از اقامت حجت و با نصاری در مقام جدال در ایند بواسطه عیسی
فقل اسلمت وجهی پس بگو در جواب ایشان که تسلیم کردم نفس خود را و خالص گردانیدم همه خود را لله برای خدای
و هیچ چیز را با وی شریک نمیگردانم و من اتبعن و پیروان من تسلیم کردم همه خود را از برای کسانی که پیروی کرده اند مرا و مراد
معنی انست که من با کسانی که تابع منند نفسهای خود را از برای خدای خالص ساخته ایم و باخلاص تمام بوحدانیت او گرویده
ایم و قل و بگوای محمد للذین اوتوا الکتاب مر انانرا که کتاب بدیشان داده اند یعنی یهود و نصاری و الامیین
و بگو مشرکان عرب که نا خواننده و نا نویسنده اند یعنی کتاب ندارند ءاسلمتم ایا اسلام اورده اید که وضوح
دلیل بر حقیقت ان بجایی که من اورده ام و اتباع من ویا هنوز بر کفر خود اید و گویند که استفهام بمعنی امر است یعنی
اسلام ارید فان اسلموا پس اگر اسلام اورده اند و امر حق را انقیاد کردند فقد اهتدوا پس بدرستی
که راه یافتند بمقصد رستگاری و از وادی گمراهی خلاص شدند و ان تولوا و اگر اعراض کردند و پشت بر اسلام اوردند
ترا هیچ ضرری نیست فانما علیک البلاغ پس جز این نیست که بر تو پیغام رسانیدنست پس تو تبلیغ ان کرده و ادا
کرده والله بصیر بالعباد و خدای بیناست به بندگان یعنی داناست بتکذیب و تصدیق ایشان پس بر وفق ان جزا
خواهد داد ان الذین یکفرون بدرستی که انهاکه کافر میشوند و منکر میشوند بایات الله بقران و محمد صلی الله علیه
واله وسلم و کتب روشن که هر یکی دلالت دارند بر وحدانیت حق از جمله ان کتب او است که متضمن توحید او شده
و یقتلون النبیین و میکشتند پیغمبرانرا بغیر حق کشتنی بنا حق و ناروا و از پیغمبر صلی الله علیه وسلم مرویست
که بعد از تلاوت این ایه فرمود که یهود چهل و سه پیغمبر را در یک ساعت بکشتند پس صد و هفتاد کس از زهاد ایشان
بر خواستند تا بر ایشان امر معروف و نهی از منکر کنند و ایشانرا نیز بکشتند چنانکه میفرماید و یقتلون الذین و میکشند
انانرا که یامرون بالقسط میفرمایند بعدل و راستی من الناس از مردمان یعنی غیر از پیغمبران فبشرهم
پس بشارت ده ایشانرا بعذاب الیم بعذابی دردناک اولئک انگروه مذکور یعنی کشندگان انبیا و امران
بمعروف الذین انکسانند که حبطت اعمالهم تباه گشت و نیست شد عملهای ایشان فی الدنیا والاخرة در دنیا
الی

رگی سیاه از شکنجه او بر ایشان لعنت کنند و خون و مال ایشان مباح گردد و ما لهم و نیست مر ایشانرا در روز قیامت
من ناصرین یاری دهندگان که عذاب ازیشان دفع کنند مرویست که در عهد رسول صلی الله علیه واله وسلم مردی و زنی
از اشراف اهل خیبر زنا کردند و در توریة حکم ایشان رجم بود بر خواستند که نزد رسول صلی الله علیه واله
حکم خفیف تر باشد یعنی ماسوای رجم بر خواستند و نزد رسول صلی الله علیه واله و چون این قصه را عرض کردند
حکم حضرت موافق توراتیه واقع شد نعمان بن عوف و عمرو بن حارث گفتند جور کردی بر ما چه بر ایشان رجم نیست
رسول صلی الله علیه واله وسلم فرمود که در توریة حکم ایشان رجم است گفتند چنین است رسول
صلی الله علیه واله وسلم فرمود تا توریة حاضر کنند پس با ایشان گفت که کیست در میان شما که اعلم باشد بتوریة
گفتند مردی اعور است و در فدک میباشد او را ابن صوریا گویند پس بفرستادند و او را بمدینه اوردند
نزد رسول امد و اغاز خواندن توریة کرد و چون بایه رجم رسید از ان پوشید و تلاوت نکرد عبدالله برخاست و ان ایه
بخواند رسول گفت دانستید که حکم ان بود که من کردم و توریة موافق قول منست و در توریه چنین بود که مرد محصن و زن محصنه
چون زنا کنند و بینه بر ایشان اقامت شهادت کنند ایشانرا رجم باید کرد و اگر زن ابستن بود او را زمان کشند تا
بنهد و بعد از ان او را رجم کنند پس رسول فرمود تا هر دو را رجم کردند و حق تعالی این ایه فرستاد الم تر ایا نمی نگری
الی الذین بسوی انانکه اوتوا نصیبا داده شده بهره من الکتاب از توریة یعنی نعمان بن عوف و امثال او
یدعون الی کتاب الله خوانده میشوند بتوریة لیحکم بینهم تا حکم کند میان ایشان بتوریة ثم یتولی پس برگردد
فریق منهم گروهی از ایشان وهم معرضون از ان که رخصتهای یهود و حال انکه ایشان اعراض کنندگانند از حق
با وجود علم ایشان با که رجوع بان واجبست ذلک این اعراض از حکم ایشان مر توریة را بانهم قالوا بسبب انکه
ایشان میگویند که لن تمسنا النار نخواهد رسید بما اتش دوزخ الا ایاما معدودات مگر روز چند شمرده شده
که هفت روز باشد یا چهل روز بسبب زعم ایشان بسهولت عذاب اخرت اعراض میکنند از حکم توریة و غرهم
و فریب داد ایشانرا فی دینهم و در کیش ایشان ما کانوا یفترون انچه بر گو بیده که بری باشند از سهولت عقوبت
با ایشان مر ایشانرا فکیف پس چگونه باشد حال ایشان اذا جمعناهم ان هنگام که جمع کنیم ایشانرا لیوم برای
حساب روزی لا ریب فیه هیچ شکی نیست در وقوع ان روز مرویست که در روز قیامت اول رایتی از رایات
کفار که بر افراشته شود رایات یهود باشد پس حق تعالی انرا افکند در میان اهل محشر و بعد از ان امر کند که ایشانرا بدوزخ برند
و مخلد در ان باشند و وفیت کل نفس و تمام داده شود هر نفسی ما کسبت جزای انچه کسب کرده باشد وهم لا
یظلمون و ایشان یعنی هیچکدام از نفس ستم دیده نشوند بنقص حسنات و زیادتی سیئات بلکه جزا بر اخور اهل
خواهد بود و چون حق تعالی ذکر کبریا اهل کتاب کرد حضرت رسالت را صلی الله علیه واله وسلم تعلیم کرد که با ایشان محاجت باید و چگونه با ایشان
جواب باید گفت و فرمود قل اللهم بگوای محمد که بار خدایا مالک الملک ای خداوند پادشاهی و متصرف در همه ملک
و ملک دنیا و اخرت که هر مالک که غیر تست هالکست و هر ملکی که سوای تو باشد اورده اند که در جنگ احزاب وقتی که خندق

میکندند سنگی عظیم و سخت پدید آمد که همه بران کار میکردند و آنحضرت بدان موضع آمد و دران سنگ نگاه کرد و تبری از
دست سلمان فارسی گرفت و آستین مبارک را در نوردید و بقوت روحانی بقدرت ربانی چنان ضربتی فرود آورد که ثلث آن
سنگ بشکست و نوری از میان سنگ و آتش بجست مانند روشنی چراغ در شب تار و انوار درخشید که ازان آتش کوه مدینه روشن شد
و بجد و این رسید و کنگرهای ایوان کسری بنظر حاضران درآمد پس رسول و اصحاب تکبیر گفتند و همچنین ضربتی دیگر زد و ثلث دیگر ازان
سنگ شکسته شد و ازان درخشی بتافت که قصور و منظرهای شام همه مشاهده شد و در ضرب سیم قیاصره و قصور روم با تمام بنظر درآمد
رسول و اصحاب تکبیر گفتند پس حضرت فرمود که جبرئیل مرا خبر داد که عن قریب رایات دولت اسلام باطراف و جوانب عالم رسیده همه
نواحی جهان مسخر اهل اسلام شوند اصحاب بشکرگذاری این نعمت مشغول شدند و منافقان طرح سخریه و استهزا افکنده گفتند که عجب
کاریست که این مرد از بیم کارزار ارشد که آن عرب خندق میکند و یاران خود را بگرفتن روم و فارس وعده میدهد حق تعالی این
ایه فرستاد که بگو ای محمد بار خدایا تو خداوند ملک و همه ملک بید قدرت تست تُؤْتِي الْمُلْكَ عطا میکنی پادشاهی را مَن
تَشَاءُ هر کرا که میخواهی و مصلحت بینی وَتَنزِعُ الْمُلْكَ و می ستانی ملک را مِمَّن تَشَاءُ از هر که خواهی و ازجمله
حکومت مکه و احوالی آن از کفار قریش بهتر که بلا زمان حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم فرمود و ملک روم
و فارس و یمن ازان ما باشان ... نموده بدین امت مرحومه ارزانی داشت و بقول بعضی مفسران مراد ملک نبوت است که از
بنی اسرائیل ستد و بفرزندان اسمعیل داد و با امتش که باتمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین عطا فرمود وَتُعِزُّ مَن تَشَاءُ
و ارجمند میسازی هر کرا میخواهی بتوفیق ایمان و صوف چون مهاجر و متابعان او وَتُذِلُّ مَن تَشَاءُ و خوار و بی مقدار
میگردانی هر کرا میخواهی بکند لان بحقه عناد و کفر چون ابوجهل و متابعان او و گویند که مراد بعزت اشرف قناعت که بدست
خسته حرص و شفای قناعت فقرا از اسعد ... رساند و بکلبه حرص توانگر در صف نعال افکند در تفسیر ... آورده که سلطان
محمود غزنوی ... بقصد زیارت شیخ ... که قطب زمان و غوث ... بود رفته ... در صف نعال ایستاد
از تفسیر تعز من تشاء و تذل من تشاء ... درخواست شیخ فرمود که روشن تر ... در معنی این ایه است که ترا با هزار ... قصد
پیش جنگی و پنج هزار فرسنگ ولایت باد و ان و صد هزار سوار ... بجای ... گدای ... و در صف نعال باز دارد و
مرا باین گلیم کهنه و پای برهنه ملکت قناعت بخشید و در صدر ... جای داد انکه بقناعت عزیز شد ... من تشاء شد
و انکه ... حرص ... تذل من تشاء شد بِيَدِكَ الْخَيْرُ بدست قدرت تست تحصیل همه ... و ...
بخیرهاست و همچنین تعذیب کفار و عصاة محض عدلست پس آن نیز ... خیر است إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بدرستی که تو بر همه چیز
از عطای ملک و نزع آن و اعزاز و اذلال قَدِيرٌ توانائی و بجهت که مصلحت تُولِجُ اللَّيْلَ
فِي النَّهَارِ و در می آری شب را در روز یعنی بتدریج شب را در روز می افزایی تا انکه در اول ایام جدی که اقصر ایام سالست در اول
اطول ایام میشود وَتُولِجُ النَّهَارَ و در می آری روز را فِي اللَّيْلِ در شب یعنی از اجزای روز بتدریج
کم میکنی و اجزای شب را بدان زیاده میسازی تا شبی که در آخر جوزا کوتاه ترین شبهاست و در آخر قوس دراز
ترین شبها میشود وَتُخْرِجُ الْحَيَّ و بیرون می آری زنده را چون حیوانات مِنَ الْمَيِّتِ از مرده که آن نطفه است

یا مانند

یا مانند مرغ را از تخم مرغ و درخت را از دانه وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ و بیرون می آری مرده چون دانه و تخم مِنَ الْحَيِّ
از زنده که حیوانات و درخت و مرغست و گفته اند طیب و مؤمن را از خبیث کافر آورده اند که رسول صلی الله
علیه و آله و سلم روزی یکی از زوجات خود را دید زنی پاکیزه منظر خوب صورت و سیرت آنجا بود حضرت پرسید
که این کیست گفتند یکی از خالهای تو فرمود کدام خاله گفتند خالده بنت الاسود بن عبد یغوث و این خالده مؤمنه بود
و اسود که پدر وی است کافر فرمود که سبحان الذی یخرج الحی من المیت وَتَرْزُقُ و روزی میدهی
مرا نه رحمت واسعه خود مَن تَشَاءُ هر کرا میخواهی بِغَيْرِ حِسَابٍ بیشمار یعنی بمرتبه که خلق عد آن ندانند معاذ بن جبل
روایت کند که بجهت مطالبه قرض خواهان یک جمعه بنماز حاضر نشدم رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که چه چیز ترا از نماز
جمعه باز داشت گفتم یا رسول الله یوحنای یهودی را بر ذمه من چیزی است او قید کرده مرا نمی گذاشت که بنماز حاضر
شوم فرمود که این ایه را بخوان تا بقوله بغیر حساب و انگه بگو یا رحمن الدنیا و الاخرة و رحیمهما تعطی من تشاء منهما فاقض
عنی دینی هر که این ایه بخواند اگر قرض او چندان بود که زمین گنجایش آن نداشته باشد حق تعالی از برای او ادا کند
جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام از آبای کرام خود صلوات الله علیهم روایت فرمود که چون حق تعالی خواست که فاتحة الکتاب
و آیة الکرسی و شهد الله و قل اللهم مالک الملک را بزمین نازل سازد این آیات را از عرش مجید او بگیره بودند
و میان ایشان و حق تعالی حجابی نبود گفتند بار خدایا ما را بزمین میفرستی که سرای معصیت است و ما بعرش مجید معظم که
محل طهور و قدس است حق تعالی فرمود که بعزت و جلال من که هیچ بنده مؤمن شما را قراءت نکند در عقب هر نماز
که مگر او را در حظیره قدس جای دهم و هر روز هفتاد بار بنظر رحمت برو نگرم و هر روز هفتاد حاجتش روا کنم
که کمترین آن حاجتها آمرزش او باشد و از دشمنانش نگاه دارم و او را بر ایشان نصرت دهم و هیچ چیز او را از بهشت منع نکند
مگر مرگ چون حق تعالی درین ایه بیان فرمود که مالک دنیا و آخرت و قادر بر اعزاز و اذلال اوست غیر او در عقب آن مؤمنان را
نهی کرد از دوستی کردن با کافران که قادر نیستند بر اعزاز و اذلال و فرمود که لَّا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ باید که فرا نگیرند
مؤمنان که دوستان خدایند و معزز و مکرم نزد او الْكَافِرِينَ کافران را که دشمن اویند و ذلیل
و خوار نزد او أَوْلِيَاءَ دوستان و متولیان امور خود مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ بدون مؤمنان یعنی باید که مؤمن دوست
ندارد مگر مؤمن را از ابن عباس منقولست که جمعی از انصار با گروهی از کفار طرح دوستی افکنده بودند و عبد الله بن جبیر هر چند ایشان را
منع میکرد فایده نمیداد حق تعالی این ایه فرستاد و ایشان را ازان نهی کرد بعد ازان ایشان را ازان تهدید فرمود که وَمَن
يَفْعَلْ ذَٰلِكَ و هر که بکند این فرا گرفتن دوستی را با دشمنان خدا فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ پس نیست از ولایت
و دوستی خدا فِي شَيْءٍ در چیزی یعنی از دوستی خدا هیچ بهره نخواهند داشت إِلَّا أَن تَتَّقُوا مگر انکه بترسید
و حذر کنید مِنْهُمْ از ضرر کفار تُقَاةً ترسیدنی لاجرم که واجب شود پرهیز کردن ازان که درین صورت جایز است
که با ایشان اظهار دوستی کنید بر وجه تقیه با ایشان مواسات نمایید وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ و میترساند خدای
شما را از موالات با دشمنان او نَفْسَهُ از عذاب ذات خود یعنی از عذابی که صادر شده از محض قهر یا او بموالات غیری

والی الله و بسوی حکم خداوند یا جزای اوست المصیر بازگشت همه پس از نواهی او بترسید و
این آیه صریح است بر آنکه مومنان را واجب است که تقیه کنند از مخالفان دین و با ایشان در سازند بجهة
ظاهر پیروی ایشان کنند [illegible] و در باب تقیه احادیث وارد است که تقیه واجب است تا ظهور صاحب
الامر علیه السلام که هر که آنرا ترک کند بمنزله کسی است که ترک نماز کرده و شخصی بصادق علیه السلام گفت که یابن رسول
ما مردی را در مسجد می بینیم که آشکارا باواز بلند لعن میکند دشمنان شما را و نام هر یک را میبرد فرمود که ماله لعنه الله تعرض
چه میشود او را خدا او را از رحمت خود دور کند الله ما را در معرض تیر سب میگرداند چه حق تعالی فرموده که ولا تسبوا الذین
یدعون من دون الله فیسبوا الله عدوا بغیر علم و نیز صادق علیه السلام فرموده که مقرب ترین شما نزد خدای تعالی کسی است
که اعلم و عامل باشد بتقیه و نیز فرموده که تقیه دین من است و دین پدران من است هر آن [illegible] حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم که در اوایل اسلام با اهل کفار ملایمت مینمود و امیر المومنین علیه السلام که
با اهل خلاف بطریق ملاطفه سلوک میکرد و چون قوت یافت بشمشیر کشیده با اهل کفر و خلاف محاربه
کرد مرویست که مردی نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت یا رسول الله بفریاد من رس که بهلاکت
و بدبختی گرفتار شدم فرمود که چیست گفت کفار قریش مرا گرفتند و عذاب میکردند تا نسبت بجناب تو ناسزا گویم
من طاقت نیاوردم و بجز [illegible] ایشان بر زبان من جاری شد فرمود که وقت چگونه بود گفت بسیار از آن
کاره بود فرمود که اگر بار دیگر بدست ایشان افتی و مثل این حالت ترا واقع شود ایشان هرچه گویند بگوی و دل بکار من
باش و ابن مسعود گفته که با اهل خلاف مصاحبت کنید و آنچه ایشان میگویند و میکنند بظاهر پسندیده نمایید و دل کاره ایشان باشید
و چون توقع مومنان [illegible] پوشیدن حق و مواسات کافران و مخالفان دین جهة دفع ضرر ایشان [illegible] در
آن بیان نمود که اگر کسی اینمعنی کار بندد و بجهة خوف و عذر [illegible] اعتقاد و رغبت بیاری اهل کفر و خلاف
محشور شود و بعذاب [illegible] ایشان گرفتار گردد پس فرمود که قل بگو ای محمد ان تخفوا ما فی
صدورکم اگر پنهان دارید آنچه در سینهای شماست یعنی موالات کفار در دل را او تبدوه
تبدوه یا آشکارا کنید آنچه در سینه شماست یعلمه الله میداند خدای از شما
بجهة آن عذاب الیم و عقاب جحیم گرفتار خواهد کرد و یعلم ما فی السموات و میداند آنچه در آسمانها
هست از انواع علویات وما فی الارض آنچه در زمین است از اصناف سفلیات پس بر همه [illegible]
پنهانی و آشکارای شما عالم خواهد بود والله و خدای که علم او بهمه چیز احاطه رسیده علی کل
شیء قدیر بر همه چیز توانا است پس هرچه میکنید در سر و علانیه میداند [illegible]
خواهد داد و چون چنین است پس فرمانهای [illegible] در سر و علانیه و بهیه دل و زبان [illegible]
نمایند و از نواهی او باز ایستید و چون تحذیر اهل کفر و عصیان کرد از عقاب
در عقب آن بیان وقت آن میکنند بقوله یوم تجد روزی که بیابد کل

نفس

نفس هر کسی از عمل کننده گان ما عملت من خیر آنچه کرده باشد از نیکوی محضرا
حاضر کرده شده از روی یک خود یعنی صحیفه حسنات را ببیند وما عملت من سوء و آنچه
کرده باشد از بدی نیز ببیند او حاضر باشد تود دوست داشته باشد آنکس لو ان بینها آنکه باشد
میان او وبینه و میان آن روز و عمل بد او امدا بعیدا زمانی دور و دراز مراد آنست که
خواهد که مطلقا از آن عمل خود را نبیند ویحذرکم الله نفسه و میترساند خدای شما را
از عذاب خود بجهة رحمة و آگهی است والله رؤوف و خدای مهربانست بالعباد بر بندگان
و بجهة این شما را میترساند از عمل که سبب عذاب و عقوبت ایشان باشد مرویست که یهود و ترسا میگفتند
که ما پسران خدا ایم و دوستان او و نصارا معتقد مسیح را پسر خدا میدانیم و بجهة آن تعظیم او میکنیم
و مشرکان گفتند که بتان را دوست میداریم و شفاعت ایشان امید داریم این آیه آمد که قل بگو ای محمد ان
کنتم اگر هستید شما ای اهل کتاب تحبون الله دوست میدارید خدای را و لاف دوستی او میزنید
فاتبعونی پس پیروی کنید مرا و اوامر و نواهی مرا تا یحببکم الله تا خدا شما را
دوست دارد ویغفر لکم ذنوبکم و بیامرزد گناهان شما را والله غفور و خدا آمرزنده
است گناهانی را که پیروی من سبب شوند رحیم مهربانست بر ایشان برحمت خاصه مرویست که چون
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم این آیه را تلاوت فرمود عبدالله ابی منافق با اصحاب خود گفت میبینید که
محمد دوستی خود را با دوستی خدا [illegible] میداند و ما را میفرماید که او را دوست داریم که ترسایان
عیسی را [illegible] بجواب ایشان گفته شد که قل بگو ای محمد اطیعوا الله فرمان برید خدای را و
[illegible] والرسول و پیغمبر او را در احکام شرع فان تولوا پس اگر برگردید از طاعت خدا و رسول
فان الله پس بدرستی که خدای لا یحب الکافرین دوست نمیدارد کافران را یعنی از ایشان راضی
نیست و هرگز مدح ایشان نکند از رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایتست که تحقق ایمان موقوفست بر آنکه
دوستان خدای را دوست دارند و دشمنان او را دشمن دارند و چون در این آیه تحقیق طاعت رسول امر او
واجب کرد اتبعه در عقب آن ذکر منقبت و مدح ایشان میفرماید بجهة ترغیب در طاعت ایشان قوله ان الله
اصطفی آدم بدرستی که خدای برگزید آدم را بتعلیم اسما و امر ملایکه بسجود او و بیرون آوردن انبیا و صفیا و
اولیا از صلب او ونوحا و نوح را بدرازی عمر و انعام او بساختن کشتی و نجات او از غرق وآل
ابراهیم و آل ابراهیم را که اسمعیل و اسحق اند و اولاد ایشان [illegible] و امامت و بنای خانه کعبه [illegible]
جمله اولاد او یعقوب و داود و سلیمان و یونس و زکریا و یحیی و عیسی و حضرت خاتم الانبیا و ائمه معصومین صلوات
الله علیهم اجمعین وآل عمران و آل عمران را که موسی و هارون اند و بر [illegible] برسالت [illegible] سبحانه
بواسطه و این عمران پدر [illegible] ان عمران ابن یصهر ابن قاهث بن لاوی بن یعقوب [illegible] و عیسی است [illegible]

مریم که دختر عمران ماثانست و میان هر دو عمران هزار و هشتصد سال بود و در تفسیر اهل البیت علیهم السلام وارد است
که مراد بال عمران علی ابن ابی طالب است علیه السلام و اولاد او امجاد او علیهم السلام و عمران اسم ابو طالب است
و احادیث متواتره از ائمه هدا علیهم السلام در این باب وارد شده است و ابن عباس و ابا ذر و ابن مسعود
از پیغمبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده اند که فرمود و آل ابراهیم منهم و آل عمران علی ابن ابی طالب است علیه السلام
حاصل که حق تعالی میفرماید که انبیا و اولاد ایشان را برگزیدیم و تفضیل دادیم عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان از
اهل زمان ایشان ... بر آنکه ایشان افضلند از فرشتگان پس تفضیل ایشان را بر همه آدمیان و جنیان و فرشتگان
تفضیل داد ذُرِّيَّةً در حالتی که ایشان فرزندانند بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ برخی از ایشان از برخی زاده و نسل ...
بعضی اولاد پسندیده اند از آبا برگزیده وَاللَّهُ سَمِيعٌ و خدای شنوا است باقوال مردمان عَلِيمٌ دانا است
ایشان پس برگزید هر کرا که مستقیم القول والعمل است بعد از آن در بیان حال مریم که از ذریت ایشانست میفرماید که اذ
قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ یعنی یاد کن ای محمد که چون گفت زن عمران ... که حنه ... حامله شد
... رَبِّ ای پروردگار من إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ بدرستی که من نذر کردم برای تو مَا فِي بَطْنِي آنچه
در شکم من است مُحَرَّرًا در حالتی که آزاد کرده شده باشد از قید ... دنیا و او را مشغول ... خادم
پرستشگاه و خدمت مسجد تو گردانم و در آن زمان خدمت مسجد قدس امر عظیم بود و از اعظم عبادات میدانستند و فرزندان ...
کار نذر میکردند ... و آب زدن ... و چراغ بر افروختن ... بیرون ...
و چون در انجا خدمت کردندی تا بالغ شدندی و بعد از آن مخیر بودندی میان مقام کردن و بیرون رفتن ... ذریت ایشان
ایشان نذر در پسران ایشان بود و هیچکس از انبیا و علمای ایشان نبود مگر که یک پسر ... کرده بودندی
برای خدمت بیت المقدس و چون حنه چنین نذر کرد شوهرش ... گفت که این چه کار کردی ... در شکم تو دختر باشد
و خدمت مسجد را نشاید ... حنه جواب گفت که فَتَقَبَّلْ مِنِّي پس قبول کن از من خدایا آنچه نذر کردم إِنَّكَ
أَنْتَ السَّمِيعُ بدرستی که تو شنوای سخنی ... که در نذر کردم الْعَلِيمُ دانای مقصود ...
نخواستم فَلَمَّا وَضَعَتْهَا پس آن هنگام که بنهاد بار خود را که دختر بود قَالَتْ گفت از روی ... و حسرت رَبِّ انثی
إِنِّي وَضَعْتُهَا ای پروردگار من بدرستی که بنهادم این بار را ... در حالتی که فرزند دختر است وَاللَّهُ أَعْلَمُ
و خدای داناتر است بِمَا وَضَعَتْ با آنچه بار نهاد ... وَلَيْسَ
الذَّكَرُ و نیست فرزند نری که طلب کردم برای خدمت بیت المقدس كَالْأُنْثَى مانند این فرزند ماده که
بمن داده وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ و بدرستی که نام نهادم من او را مریم ... بلغت ایشان ...
خدای وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ و بدرستی که من ... وَذُرِّيَّتَهَا و فرزندان او را مِنَ الشَّيْطَانِ
الرَّجِيمِ از وسوسه ... رانده شده است از رحمت ... کار مریم و عیسی ... از مس
شیطان محفوظ ماندند ... رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که بهترین زنان جهان مریم بنت عمران ...

و آسیه

و آسیه بنت مزاحم زن فرعون و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است ... که چون
خدیجه ... فاطمه علیها السلام حامله شد گفت ... که من از زن عمران بهترم ... فرزند ما را
... رسول صلی الله علیه و آله و سلم که خدیجه را بگوی ...
که او ... و برگزیده ... و مادر امامانست ... اگر دختر است دلم خوش است ...
القصه چون مریم متولد شد فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا پس پذیرفت مریم را پروردگار او بِقَبُولٍ حَسَنٍ بپذیرفتنی
نیکو ... بیت المقدس وَأَنْبَتَهَا و برویانید او را ... نَبَاتًا حَسَنًا
نیکو یعنی ... او را پرورش ... بر صلاح و عصمت و معرفت بر وجهی که چون بیک سالگی رسید انواع عبادات
... بیت المقدس آورد ...
... و میان ایشان اختلاف ... عمران امام مسجد ...
... بیت ...
... کتابت تورات ...
... مریم ... زکریا ...
... وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا ... مریم را بر زکریا ...
... از حد طفولیت درگذشت ... مسجد ...
... كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا ...
... وَجَدَ عِنْدَهَا ... رِزْقًا ...
... زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ ... قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَٰذَا ای مریم این از کجاست ... قَالَتْ
... گفت مریم هُوَ این ... مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ... إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای
يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ روزی میدهد هر کرا میخواهد بِغَيْرِ حِسَابٍ بغیر شمار ... بغیر حساب
... رسالت صلی الله علیه و آله ... فاطمه علیها السلام ...
... امیر المؤمنین و حسن و حسین علیهم السلام ...
... طعام ... مناجات ...
... بار زمان ...
... طعام ...
و امیر المؤمنین ... لطیف ...
... رسول صلی الله علیه و آله و سلم ... أَنَّى لَكِ هَٰذَا ... فاطمه علیها السلام

الهی بود که هو من عند الله این از نزد خداست ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب خبر فرستم بود که الحرمة
گوشتها نم اسبند زنان بنی اسرائیل یعنی مریم بنت عمران است که هر گاه چو تنها در از روی پرستاری زکریا
از رو بپرسیدی که از کجا است همین جواب دادی که هو من عند الله پس همه زنان طعام تناول کردند سیر شدند و هنوز بقیه از
طعام ... پس فاطمه علیها السلام همسایها را نیز از آن محظوظ گردانید آورده اند که زکریا علیه السلام مشاهده کرد که خوانها
روز بروز بر مریم میرسانید و او را بفرزندی رغبت شد که صاحب کرامت و ولایت شود مثل مریم و با آنکه پیر شده بود و زن او
از زاییدن نا امید گشته اما دانست که هر امر بر خدا آسانست پس زبان بمناجات گشود هنالک در آن مکان
که ولایت و کرامت مریم را معاینه دید دعا زکریا ربه بخواند زکریا پروردگار خود را از روی نیاز قال رب گفت ای
پروردگار من هب لی ببخش مرا من لدنک ذریة طیبة از نزد خود فرزندی پاک از آلایش گناه
همچنانکه بخشیدی مریم را حنه را که پیر شده بود انک بدرستی که تو از محض کرم سمیع الدعاء شنونده دعائی
یعنی اجابت کننده آن فنادته الملائکة پس ندا کرد او را فرشتگان وهو قائم در حالی که ایستاده
بود و یصلی فی المحراب نماز میگذارد در محراب ان الله یبشرک بدرستی که خدا مژده میدهد ترا بیحیی
بفرزندی که نام او یحیی باشد و معنی او ... یحیی است که نام پدر را ... زنده شد مصدقا در حالی که باور
فرزند باور کننده باشد و ایمان آرنده بکلمة بعیسی که بکلمه کن موجود گشته من الله از نزد خدای و او را
امه که اول کسی که بعیسی ایمان آورد یحیی علیه السلام بود و او شش ماه از عیسی علیه السلام بزرگتر بود و پسر خاله یکدیگر بودند و یحیی را
پیش از آن کشتند که عیسی را باسمان بردند وسیدا در حالی که مهتر قوم باشد در علم و کثرت عبادت و تقوی
و زهد و غیر آن از اخلاق حسنه وحصورا در حالی که باز دارنده باشد نفس خود را از تتبع ملاهی و مناهی ... که
سه سالگی بیحیی کودکان رسیدند که بازی بکنند ... گفت برای بازی آفریده نشده ایم و از امام زین العابدین
علیه السلام رسیده ... از فضایل امیر المؤمنین علیه السلام بیان فرمود ...
قصد نکرد ... گناهی را مگر یحیی ... علیه السلام و از ابن عباس روایت که حصور آنست که ... زنی نرسیده باشد و یحیی
بجهت اشتغال او بعبادات و طاعات ... تمام ... ونبیا من الصالحین و پیغمبری
باشد ناشی شده از شایستگان که زکریا و آبای او بودند ... زکریا را چنین فرزندی بشارت داد و ندیدی بر و چنین قال
رب گفت ای پروردگار من انی یکون لی غلام از کجا باشد پسری وقد بلغنی الکبر و حال آنکه فرارسید
مرا پیری ... که غرض زکریا ازین سخن ... معلوم کند که چو ... او را و زن او را جوان خواهد ساخت یا در همین پیری
با و فرزندی ارزانی خواهد داشت قال گفت خدای تعالی با جبرئیل بفرمان خدای کذلک همچنین به همین حالت پیری
الله یفعل ما یشاء خدا میکند آنچه میخواهد بر خلاف عادت قال گفت زکریا رب اجعل لی ای پروردگار من
ظاهر کن برای من آیة نشانه ... قال آیتک الا تکلم الناس است که سخن نگوئی بمردمان ...
زبان ثلاثة ایام سه روز الا رمزا مگر اشارت ...

... ذکر تو ... واذکر ربک و یاد کن پروردگار خود را کثیرا یاد کردن بسیار وسبح و تسبیح
گوی ورا بالعشی در طرف آخر روز که از زوال ... است تا غروب والابکار و در بامداد که اول طلوع
صبح است تا چاشت ... چون حق تعالی ذکر زن عمران کرد و بیان فضل و خیر او ...
... تفصیل آن میکند تو واذ قالت الملائکة و یاد کن آن هنگامی را که جبرئیل ...
... یا مریم ای مریم پرستار خدای ان الله اصطفیک بدرستی که خدای بر
گزید ترا ... بقبول ... خدای ترا برای خدمت مسجد وطهرک و پاکیزه ساخت ترا ...
... از حیض و نفاس ... واصطفیک و برگزید ترا ...
علی نساء العالمین بر زنان روزگار ...

زنان

... واذ قالت الملائکة یا مریم ان الله یبشرک بکلمة منه ...

نام این کلمه است المسیح عیسی ابن مریم مسیح لقب است و عیسی اسم [illegible]

[illegible] علیهم اجمعین [illegible] وجیها

در حالتی که [illegible] عیسی است [illegible] تمام قدر باشد و با جاه و شرف فی الدنیا [illegible] و نبوت و با

[illegible] و الآخرة

[illegible] ومن المقربین [illegible]

[illegible]

بصاحب الامر [illegible] ویکلم الناس [illegible] ولد توای مریم

با مردمان فی المهد [illegible] وکهلا [illegible]

طفولیت و پیری مساوی باشد [illegible]

ومن الصالحین در حالتی که از جمله انبیا و شایسته [illegible] معجزه او بود

تا بر مردمان ظاهر شود که او پیغمبر خداست [illegible]

مریم تنها بود عیسی در شکم او سخن گفتی و چون مشغول امری شدی در شکم ما در تسبیح گفتی [illegible] عبد الله عباس روایت کرده که در وقتی

که [illegible] فاطمه علیها السلام [illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم [illegible]

[illegible] یا رسول الله [illegible]

فرزند [illegible]

کلام ملائکه را استماع نمود قالت گفت [illegible] رب ای پروردگار من انی یکون لی ولد از کجا باشد

[illegible] ولم یمسسنی بشر [illegible]

[illegible] قال [illegible] کذلک [illegible]

[illegible] الله یخلق ما یشاء [illegible] اذا قضی امرا [illegible] فانما یقول له

کن [illegible] فیکون [illegible]

[illegible] ویعلمه الکتاب

[illegible] والحکمة

[illegible] والتوریة والانجیل [illegible]

[illegible] ورسولا [illegible]

[illegible] الی بنی اسرائیل [illegible] انی قد جئتکم [illegible]

[illegible] من ربکم [illegible]

[illegible] انی اخلق لکم [illegible]

[illegible]

بدرستی که من میسازم برای شما من الطین از گل کهیئة الطیر مانند شکل مرغی فانفخ فیه

پس میدمم [illegible] دران چیزی که شکل مرغی [illegible] ساخته ام فیکون پس میگردد و آن [illegible] طیرا

مرغی [illegible] باذن الله [illegible] وابرئ الاکمه [illegible]

[illegible] والابرص [illegible]

[illegible] واحیی الموتی [illegible] باذن الله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] وانبئکم [illegible] بما تاکلون

[illegible] وما تدخرون [illegible] فی بیوتکم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ان فی ذلک لایة لکم [illegible]

[illegible] ان کنتم مؤمنین [illegible] ومصدقا [illegible]

[illegible] لما بین یدی [illegible] من التوریة [illegible]

ولاحل لکم [illegible] بعض الذی [illegible]

حرم علیکم [illegible] وجئتکم

بایة [illegible] من ربکم [illegible] فاتقوا الله

[illegible] واطیعون [illegible] ان الله ربی [illegible]

[illegible] وربکم [illegible] فاعبدوه [illegible] هذا صراط مستقیم

[illegible]

[illegible] فلما احس عیسی

[illegible] منهم الکفر [illegible]

در شهور ... قال الحواریون ... نحن انصار الله ما یاران خداییم [illegible]

[illegible]

[illegible] آمنا بالله گرویدیم بیگانگی خدای واشهد و گواه باش ای عیسی بانا مسلمون

[illegible]

[illegible] ربنا ای پروردگار ما آمنا ایمان آوردیم بما انزلت [illegible] واتبعنا الرسول [illegible] فاکتبنا [illegible] مع الشاهدین [illegible]

[illegible] ومکروا [illegible]

[illegible]

ومکر الله [illegible]

والله خیر الماکرین [illegible]

[illegible] اذ قال الله یا عیسی انی متوفیک [illegible]

[illegible] ورافعک الی [illegible]

[illegible]

[illegible] الی یوم القیامة [illegible] ثم الی مرجعکم فاحکم بینکم فیما کنتم فیه تختلفون [illegible]

[illegible] فاما الذین کفروا فاعذبهم عذابا شدیدا فی الدنیا والآخرة [illegible]

[illegible] واما الذین آمنوا وعملوا الصالحات فیوفیهم اجورهم [illegible] والله لا یحب الظالمین [illegible] ذلک [illegible]

نتلوه علیک من الآیات والذکر الحکیم [illegible]

[illegible]

ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم [illegible] خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون [illegible]

خبر مذکور که وصف حال عیسی است درست و راست و بحقیقت نازل شده من ربک از نزد پروردگار تو فلا
تکن من الممترین پس مباش از شک کنندگان مراد آنست که ثابت قدم باش در یقین که عیسی بنده خداست و غیر او ظاهر
خطاب متوجه حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و مراد هر یک از امت او است یعنی ای مکلف شما مباشید از جماعت که شک دارند
در آنکه مثل او نیست و او را ابن الله میگویند فمن حاجک پس هر که حجت گوید با تو و مجادله نماید از نصاری
در باب عیسی علیه السلام و در اعتقاد باطل خود مصر باشد من بعد ما جاءک از پس آنکه آمد ترا من العلم از دانش
آنکه عیسی بنده برگزیده و رسول حق است فقل تعالوا پس بگو شما را که بیایید با قصد درست تا از برای مباهله ندع
بخوانیم ابناءنا و ابناءکم پسران خود را و پسران شما را یعنی ما پسران خود را بخوانیم و شما پسران خود را و
نساءنا و نساءکم و ما زنان خود را بخوانیم و شما زنان خود را وانفسنا وانفسکم و ما ذوات
خود را که از غایت عزت و ارجمندی و نهایت انکم [illegible] مانند خود [illegible] و شما نیز خود را
[illegible] ثم نبتهل پس
[illegible] فنجعل لعنت الله پس بگردانیم لعنت خدا را علی الکاذبین بر دروغ گویان یعنی
[illegible] کذب تا عذاب خدا [illegible] از ما [illegible] نازل شد حضرت [illegible] نجران [illegible]
درخواست می‌کردیم [illegible] عناد و منازعت می‌ورزیدند [illegible] تا حق ظاهر شود [illegible]
[illegible] مشورت [illegible] [illegible] [illegible]
عناد [illegible] [illegible] [illegible] ای قوم [illegible] با محمد [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
که او پیغمبر [illegible] [illegible] که رسول صلی الله علیه وآله وسلم [illegible]
در مباهله حضرت [illegible] [illegible] [illegible]
نازل [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] حسن و حسین [illegible] فاطمه [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
که اگر [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
خطاب [illegible] [illegible] یا ابا القاسم [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] حضرت [illegible] [illegible]
ان امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] [illegible] والله [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]

در حال سستی

در حال سستی شدند که ما را از موضع [illegible] مباهله [illegible] رسول [illegible] نجران با من مباهله کردندی
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
برآنکه حسن و حسین پسران [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] حسن و حسین [illegible] امام [illegible]
[illegible] [illegible] امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین حسن و حسین [illegible]
ایشان پسران رسول خدا [illegible] فاطمه [illegible] علیها السلام [illegible]
عالم [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] صلوات الله علیه [illegible]
[illegible] صلی الله علیه وآله وسلم [illegible] [illegible]
وآله وسلم [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] ان هذا
که [illegible] مذکور شد از قصه عیسی و مریم [illegible] لهو القصص الحق [illegible] وما من اله
[illegible] [illegible] الا الله [illegible] وان الله
لهو العزیز الحکیم [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] فان تولوا پس اگر [illegible]
[illegible] [illegible] فان الله
علیم بالمفسدین [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم [illegible]

یهود و ترسا ... مسلمان بود ... که اهل اسلام باو سزاوارتریم از شما یهودان گفتند ... [illegible]
... ترسایان ... گفتند ... که عزیر ... یهودان ... عزیز ... گفتند
... قول ایشان این آیه نازل شد که قل بگو ای محمد یا اهل الکتاب ای یهودان و نصاری تعالوا الی
کلمة سواء بیایید بسوی سخنی راست و درست بیننا وبینکم میان ما و شما ... [illegible]
اختلاف نکرده ... الا نعبد که نپرستیم
الا الله مگر خدای را ... پرستش کنیم ولا نشرک به و شریک نیاریم بدو شیئا چیزی ... [illegible]
... ولا یتخذ بعضنا بعضا و نگیرد بعضی از ما بعضی دیگر را اربابا خدایان من دون الله بجز از
خدا ... که عزیر و مسیح پسر خدا اند فان تولوا پس اگر برگردند ... [illegible]
فقولوا اشهدوا ... بانا مسلمون ... یا
اهل الکتاب ای یهود و نصاری لم تحاجون چرا حجت میکنید فی ابراهیم ... [illegible]
... وما انزلت التورىة و حال آنکه فرستاده نشد ... [illegible]
توریة ... والانجیل ... الا من بعده مگر از پس ... [illegible]
ابراهیم ... [illegible]
... افلا تعقلون ... [illegible]
... [illegible]
ها انتم هؤلاء حاججتم ... [illegible]
... فیما لکم به علم ... [illegible]
فلم تحاجون فیما لیس لکم به علم ... [illegible]
... والله یعلم وانتم لا تعلمون ... [illegible]
ما کان ابراهیم یهودیا ولا نصرانیا ولکن کان حنیفا مسلما ... [illegible]

وما کان من المشرکین ... ان اولی الناس بابراهیم ... [illegible]
... للذین اتبعوه ... وهذا
النبی ... والذین آمنوا ... [illegible]
والله ولی المؤمنین ... [illegible]
... [illegible]
... ودت طائفة من اهل الکتاب
... لو یضلونکم ... [illegible]
... وما یضلون الا انفسهم ... [illegible]
... وما یشعرون ... [illegible]
یا اهل الکتاب ای گروه یهود و نصاری لم تکفرون بآیات الله ... [illegible]
... وانتم تشهدون ... [illegible]
تلبسون الحق ... بالباطل ... [illegible]
وتکتمون الحق ... وانتم تعلمون ... [illegible]
... [illegible]
... وقالت طائفة من اهل الکتاب ... [illegible]
... آمنوا بالذی انزل
علی الذین آمنوا ... وجه النهار ... [illegible]
آخره ... لعلهم یرجعون ... [illegible]
... ولا تؤمنوا ... [illegible]
... الا لمن تبع دینکم ... قل ان الهدی هدی الله ... [illegible]

یا اهل الکتاب ای گروه یهود و نصاری

که سبب هدایت است مطلوب هُدَی اللّهِ دین خداست یعنی اسلام که موجب رستگاری است در رسیدن به ثواب جاودان
پس باز بیان تتمه کلام ایشان میکند و میگوید که اهل کتاب یکدیگر را نصیحت کردند که تصدیق نکنید و اعتراف ننمایید اَنْ یُؤْتیٰ اَحَدٌ
بانکه داده شده است کسی از اهل اسلام مِثْلَ مَا اُوتِیتُمْ مانند آنچه داده شده اید از علم و فضل و حکمت اَوْ یُحَاجُّوکُمْ یا آنکه مسلمانان
محاجت کنند با شما عِنْدَ رَبِّکُمْ نزد پروردگار خود یعنی این کلام را با اهل اسلام اظهار نکنید تا ایشان را بر شما حجت نباشد
قُلْ بگو ای محمد در رد قول ایشان که اِنَّ الْفَضْلَ بدرستی که افزونی در علم و حکمت و برتری و افزونی مرتبه نزد حضرت عزت
بِیَدِ اللّهِ بدست قدرت حق تعالی است یُؤْتِیهِ مَنْ یَشَاءُ میدهد آنرا هر که میخواهد وَاللّهُ وَاسِعٌ و خدای بسیار بخشش
عَلِیمٌ داناست باستحقاق در دادن فضل یَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ خاص میگرداند برحمت خود که نبوت است یا اسلام مَنْ یَشَاءُ هر کرا میخواهد
و میداند که مستحق آن است وَاللّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیمِ و خدای خداوند فضل بزرگست بر مؤمنان مرویست که مردی هزار و
دویست اوقیه طلا را نزد عبدالله بن سلام بودیعت نهاد عبدالله همه آنرا باو رد کرد و اصلا در خیانت نکرد و شخصی دیگر یکدینار نزد
فنحاص بن عازورا بودیعت بگذاشت و او در ان خیانت کرد و منکر شد حق تعالی بیان حال هر دو فرمود که وَمِنْ اَهْلِ الْکِتَابِ
و از اهل کتاب مَنْ اِنْ تَأْمَنْهُ کسی باشد که اگر امین سازی او را بِقِنْطَارٍ بهزار و دویست وقیه طلا یُؤَدِّهِ اِلَیْکَ
ادا کند آن مال را بتو مراد عبدالله است وَمِنْهُمْ و از ایشان مَنْ اِنْ تَأْمَنْهُ کسی باشد که امین کردانی او را بِدِینَارٍ
بیکدینار طلا لَا یُؤَدِّهِ اِلَیْکَ ادا نکند و باز ندهد آنرا بتو اِلَّا مَا دُمْتَ مگر آنکه همیشه باشی عَلَیْهِ قَائِمًا بر سر او ایستاده
و مبالغه کننده در مطالبت آن مراد فنحاص است ذٰلِکَ آن خیانت و ترک اداء امر یهود را بِاَنَّهُمْ قَالُوا بسبب آنست که گفتند
لَیْسَ عَلَیْنَا نیست بر ما فِی الْاُمِّیِّینَ در باب خیانت با عرب که خواننده و نویسنده نیستند سَبِیلٌ گناهی و عقوبتی در آخرت
اعتقاد ایشان آن بود که هر که توریة نداند و بکیش یهودی نیست امی است و مال امی بر خود حلال میدانستند وَیَقُولُونَ
و میگویند درین سخن که مال غیر اهل یهود بر یهود حلالست عَلَی اللّهِ الْکَذِبَ بر خدای دروغ چه در همه ادیان و شرایع ادای
امانت حکم رفته است وَهُمْ یَعْلَمُونَ و ایشان میدانند که خیانت حرامست بَلیٰ آری خیانتست که اعتقاد کرده اند که آن
گناهی نیست بلکه ارتکاب اثم عظیم است در خیانت مال عرب مَنْ اَوْفیٰ بِعَهْدِهِ هر که وفا کند بعهد خود یا بعهدی که خدا با وی بسته
در توریة باداء امانت و ترک خیانت وَاتَّقیٰ و پرهیز دارد از حرام فَاِنَّ اللّهَ پس بدرستی که خدای یُحِبُّ الْمُتَّقِینَ
دوست میدارد پرهیزکاران را از رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم مرویست که هر که سه خصلت در وی باشد منافق است و اگرچه نماز
گذارد و روزه دارد یکی آنکه چون سخن کند دروغ گوید دوم چون وعده دهد خلاف کند سیم چون امانت باو دهند خیانت
کند و نیز فرموده که بازرگان راستگوی امین فردای قیامت با صدیقان و شهیدان باشد و هر که ادای امانت کند حق تعالی
با او تزویج حور العین کند کلبی روایت کرده که جمعی از علمای یهود در سالی قحط بنزد کعب بن اشرف آمدند و از او گندم خواستند او گفت
چه میگویید درباره این مرد که دعوی نبوت میکند گفتند که او پیغمبر خداست کعب ازین سخن در غضب شد و گفت میخواستم که عطای بسیار بشما
رسانم شما بجهت این سخن خود را ازان محروم گردانیدید ازین پشیمان شدیم بروید که از نزد یکدیگر ... ایشان ازین سخن پشیمان شده گفتند ما را
مهلت ده تا برویم و محمد را ببینیم و در کتاب خود نگریم و نعت و صفت او را با کتاب خود مقابله کنیم و ببینیم که موافقت یا مخالف چنانکه شد

بی

پس نزد پیغمبر آمدند و صفات او را مشاهده کردند چون نظر در توریة کردند صفات او را موافق دیدند تغییر آن کردند و صفتی
که ضد آن بود بجای آن نوشتند و به نزد کعب آمده گفتند که ما غلط کردیم صفات پیغمبر آخر الزمان که در توریة نوشته مخالف
این شخص است که دعوی نبوت میکند پس آیات را که تغییر داده بودند بر وی خواندند کعب ازین بسیار خوشحال شده ایشان را
طعام داد و انواع رعایت کرد حق تعالی این آیه فرستاد که اِنَّ الَّذِینَ بدرستی که آنانکه یَشْتَرُونَ میخرند و میفروشند
و بدل میکنند بِعَهْدِ اللّهِ عهدی را که با خدا بسته اند که آن ایمانست بمحمد وَاَیْمَانِهِمْ و سوگندان دروغ خود را که در باب
مخالفت صفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم با آنچه در توریة است میخورند ثَمَنًا قَلِیلًا بهای اندک که متاع حقیر دنیاست
و گویند که آن صاعی چند بود از غله و چندگز از کرباس که از کعب اشرف گرفتند بجهت آنکه نعت پیغمبر را تغییر و تحریف کرده بر این افزا
نزد عوام سوگند میخوردند که صفتی که در توریة نوشته خلاف صفت محمد است اُولٰئِکَ آن گروه عهدشکنان سوگند بدروغ
خوران لَا خَلَاقَ لَهُمْ هیچ نصیبی نیست ایشان را فِی الْآخِرَةِ در آن سرای از ثواب خدای وَلَا یُکَلِّمُهُمُ اللّهُ
و سخن نمیکند خدای با ایشان وَلَا یَنْظُرُ اِلَیْهِمْ و ننگرد بنظر رحمت بسوی ایشان یَوْمَ الْقِیٰمَةِ در روز رستخیز وَلَا
یُزَکِّیهِمْ و پاک نگرداند ایشان را از پلیدی گناه بعفو و مغفرت و با ثنا و مدح ایشان نکند وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِیمٌ و مر ایشان راست
عذابی دردناک که الم آن هرگز منقطع نگردد بجهت تغییر آن چیزی که در توریة است از صفات محمد صلی الله علیه وآله وسلم در حدیث
آمده که هر که سوگند بدروغ خورد تا مال مردم ببرد حق تعالی دوزخ بر وی واجب گرداند و بهشت بر او حرام گرداند و سوگند بدروغ شهرها را ویران
کند و خانها را از مردمان خالی گرداند و نیز در صفت اهل تحریف و تغییر میفرماید که وَاِنَّ مِنْهُمْ و بدرستی که از جهودان فریقا
گروهی هستند یعنی کعب بن اشرف و حیی بن اخطب و کنانة بن ابی الحقیق و مالک بن صیف و امثال ایشان یَلْوُونَ اَلْسِنَتَهُمْ
می پیچانند زبانهای خود را بِالْکِتَابِ در خواندن کتاب یعنی بر بافته ایشانست یعنی در خواندن منحرف میسازند آنچه صفت و منزل آنحضرت
بباطل که تغییر داده ایشانست لِتَحْسَبُوهُ تا شما پندارید که آنچه ایشان میخوانند مِنَ الْکِتَابِ از توریة است وَمَا هُوَ مِنَ
الْکِتَابِ و حال آنکه نیست آن از توریة وَیَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللّهِ و میگویند که آن تغییر و تحریف داده از نزدیک
خدایست وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللّهِ و حال آنکه نیست آن از نزد خدای وَیَقُولُونَ عَلَی اللّهِ الْکَذِبَ و میگویند
بر خدای دروغ که سخن غیر او را سخن او میگویند وَهُمْ یَعْلَمُونَ و حال آنکه ایشان میدانند که دروغ میگویند و بعد از
بیان تحریف توریة ذکر افترای نصاری میکند که در حق عیسی میگفتند که او دعوی الوهیت کرده است و ما را بعبادت خود امر
فرموده پس بجهت رد ایشان میفرماید که مَا کَانَ لِبَشَرٍ هرگز نبود و نباشد و نزیبد مر آدمی را یعنی عیسی را اَنْ یُؤْتِیَهُ اللّهُ الْکِتَابَ
بانکه بدهد خدای او را انجیل وَالْحُکْمَ و فهم آن یا علم حلال و حرام و سایر احکام شریعت وَالنُّبُوَّةَ و پیغمبری ثُمَّ یَقُولَ پس
گوید آنکس لِلنَّاسِ مر مردمان را یعنی امت خود را کُونُوا عِبَادًا لِی باشید شما بندگان من مِنْ دُونِ اللّهِ
جز از خدای وَلٰکِنْ و لیکن گوید که کُونُوا رَبَّانِیِّینَ باشید کاملان در علم و عمل و دینی و راستان و درستکاران در خدا شناسی
با امور دینیه و احکام آن بِمَا کُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْکِتَابَ بسبب آنکه باشید که از روی اخلاص بیاموزید یکدیگر را کتاب که از نزد
حق تعالی فرود آمده وَبِمَا کُنْتُمْ تَدْرُسُونَ بسبب آنکه باشید شما که پیوسته بخوانید آن کتاب را و درس آن بگوئید و لا

یأمرکم و نه سزد و سزاوار نباشد او را که حق تعالی او را پیغمبری دهد و او امر کند شما را ان تتخذوا الملائكة و
النبيين اربابا که فرا گیرید فرشتگان را و پیغمبران خدایان چنانکه صابیان ملائکه را و
یهود و نصاری پیغمبران را که عیسی و عزیر اند حق تعالی رد این قول کرد بطریق انکار میفرماید که ایأمرکم آیا فرماید ایشان شما را
بالکفر بپوشیدن حق و شرک آوردن بعد اذ انتم مسلمون پس از آنکه هستید شما مسلمانان گردن نهادگان مر دین اسلام را
واذ اخذ الله و یاد کنید چون فرا گرفت خدای میثاق النبیین پیمان و عهد پیغمبران را یعنی از ایشان پیمان فرا گرفت
بآنکه لما آتیتکم هر آینه آنچه بدهم شما را من کتاب وحکمة از کتاب و فهم آن یا علم شریعت ثم جاءکم پس بیاید بشما
رسول فرستاده از نزد من که آن محمد است صلی الله علیه وآله وسلم مصدق لما معکم باور دارنده مر آنچیزی را که با شماست
از کتاب و حکمت لتؤمنن به البته ایمان آورید بوی ولتنصرنه و یاری کنید او را و افعال خود و باظهار نعوت و صفات او
که در کتب پیش مذکور است از امیر المؤمنین صلوات الله علیه مرویست که حق تعالی هیچ پیغمبری نفرستاد مگر که بر وی عهد گرفت که محمد صلی
الله علیه وآله وسلم ایمان آورد و قوم خود را بایمان آوردن بآنحضرت امر کند قال گفت خدای مر انبیا را بعد از عرض این میثاق
برایشان ءاقررتم آیا اقرار کردید واخذتم و فرا گرفتید علی ذلکم برین که گفتیم اصری عهد مرا بر جهتی بدان و فی نسخه
قالوا اقررنا گفتند انبیا و امتان ایشان اقرار کردیم و میثاق را پذیرفتیم قال گفت خدای فاشهدوا پس گواه باشید
بر امم خود وانا و من نیز خدایم معکم من الشاهدین با شما از گواهانم برین اقرار و گواه شدن شما فمن تولی پس هر که
برگردد و اعراض کند از ایمان آوردن بدین رسول و نصرت وی کردن بعد ذلک بعد از میثاق و انکار کند اقرار و شهادت خود
فاولئک هم الفاسقون پس آن گروه اعراض کنندگان ایشانند بیرون رفتگان از دایره ایمان یا عهد و پیمان از ابن عباس
مرویست که چون اهل کتاب باهم مخاصمت کرده در باب اولویت ابراهیم و مرافعت را نزد حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم
بردند و هر یک از یهود و نصاری گفتند که ابراهیم بما اولی است آنحضرت فرمود که یهود و نصاری از دین ابراهیم علیه السلام بری اند ایشان
در غضب شده گفتند والله که ما راضی نیستیم بحکومت تو و دین ترا نمیگیریم حق تعالی فرمود که افغیر دین الله یبغون آیا
اعراض میکنید از ایمان و جز از دین خدای طلب کنند و بکر تا خوانده یعنی بگو ایشان را آیا غیر دین خدا را طلب میکنید وله و حال
آنکه مر او را اسلم گردن نهاده است من فی السموات هر که در آسمانهاست والارض و هر که در زمین است طوعا
از روی رغبت بسبب نظر در دلایل وحدت چون مؤمنان حقیقی وکرها و از روی نفرت و کراهت چون منافقان که بجهة
ضرب شمشیر قبول اسلام کرده اند و یا مراد بطوع اختیار است یعنی باختیار خود اسلام آورده اند مانند ملائکه و سایر اهل ایمان
و مراد بکره تسخیر چون کافران که مسخر فرمانند و در تحت قدرت او مسخر و از آن گریزی ندارند و قتاده گفته که آنانکه بطوع ایمان
آورده اند مؤمنانند که باختیار خود ایمان آورده اند در وقتی که ایمان نافع بود ایشان را و آنانکه بکره اسلام آورده اند کافرانند که
بوقت مرگ چون معاینه عذاب کنند ایمان آرند و سود ندهد والیه یرجعون و بسوی جزای خدای تعالی باز گردانیده
خواهید شد ای طاغیان و کارهان و حفص بیا خوانده یعنی همه اهل آسمان و زمین بوی رجوع خواهند کرد قل بگو ای محمد آمنا
ایمان آورده ایم بالله بخدای که یکتاست در ذات و بیهمتاست در صفات وما انزل علینا و گرویده ایم بدانچه فرو

فرستاده

فرستاده شده بر ما یعنی قرآن وما انزل و بآنچه فرو فرستاده شده علی ابراهیم واسمعیل واسحق و
یعقوب والاسباط بر ابراهیم و دو پسر او و پسر زادگان وی و کتاب ایشان همان صحف ابراهیم بود چه ایشان
در تحت شریعت او بودند وما اوتی موسی و آنچه داده شده بموسی که توریة است وعیسی و بعیسی که انجیل است
والنبیون و پیغمبران دیگر چون شیث و ادریس و داود و حیقوق و شعیا که کتابها بر ایشان نازل شده بود من ربهم از نزد پروردگار
ایشان لا نفرق جدایی نمی افکنیم بین احد منهم میان یکی از ایشان یعنی جدا یا ان آورده ایم به بعضی دون بعضی
چون یهود و نصاری ونحن له مسلمون و ما امر الهی را گردن نهادگانیم و فرمان بردار او در همه اوامر و نواهی او ومن
یبتغ غیر الاسلام دینا و هر که طلب کند غیر از دین اسلام دین دیگر فلن یقبل منه هرگز پذیرفته نشود آن دین
از وی یعنی خدای تعالی آنرا قبول نکند وهو و او بواسطه ترک دین اسلام فی الآخرة در سرای آخرت من الخاسرین
از جمله زیانکاران باشد بعد از آن در شان آنها که بعد از قبول اسلام مرتد شدند میفرماید که کیف یهدی الله چگونه راه نماید
خدای تعالی یعنی بسیار دور است که خدا راه نماید قوما کفروا گروهی را که کافر شدند بعد ایمانهم پس از ایمان آوردن ایشان
و در اکثر تفاسیر آمده که اینها دوازده تن بودند که بعد از اظهار اسلام و قبول شرایط ایمان روی برتافته بدار الکفر رفتند
چون طعمة بن ابیرق و حارث بن سوید و مقیس بن صبابه و امثال ایشان که بعد از آنکه گرویده بودند بخدا وشهدوا و گواهی داده
بودند ان الرسول آنکه فرستاده خدا یعنی محمد صلی الله علیه وآله وسلم حق حق است و قول او صدق وجاءهم البینات
و آمده بود بدیشان آیتهای روشن یعنی قرآن که فصاحت و بلاغت آن زیاده از طاقت بشریت با سایر معجزات سید کاینات
صلی الله علیه وآله وسلم والله لا یهدی القوم الظالمین و خدای راه ننماید گروه ستمکاران را که بجهة عناد و جحود با وجود ظهور
حقیت دین اسلام بر ایشان از آن اعراض کنند اولئک آن گروه مرتدان جزاؤهم پاداش ایشان ان علیهم لعنة الله
آنست که بر ایشان باشد لعنت خدا که آن دوریست از رحمت او والملائکة و لعنت فرشتگان که نفرینست از ایشان
والناس اجمعین و لعنت همه مؤمنان که آن مذمت کردن ایشان و طلب کردن از خدای دوری ایشان را از رحمت او
خالدین فیها در حالتی که جاوید باشند در لعنت لا یخفف و سبک کرده نشود عنهم العذاب از ایشان عذاب
دوزخ ولا هم ینظرون و نباشند که مهلت داده شوند تا بدینی رجوع کنند و ایمان آرند و یا تاخیر عذاب کنند از ایشان
از وقتی بوقتی الا الذین تابوا مگر آنانکه باز گردند بحضرت عزت و بصدق تمام بوحدانیت او بگروند و تصدیق کنند به پیغمبر او من
بعد ذلک از پس آنکه برگشته باشند از دین اسلام واصلحوا و بصلاح آرند بدی اعتقاد خود فان الله پس بتحقیق که خدای تعالی غفور
آمرزنده توبه کارانست رحیم مهربانست برایشان برادر حارث بن سوید این آیتها را بدست امینی نزد برادر فرستاد حارث بعد از آن
توبه کنان رو بمدینه نهاد و بوقت رجوع بمدینه این آیات را بر آن یازده تن دیگر خواند ایشان از توبه ابا کردند این آیه در باره ایشان نازل
گشت که ان الذین کفروا بدرستی که آنانکه کافر شدند بخدا و رسول بعد ایمانهم پس از گرویدن ایشان و اظهار ایمان ثم

ازدادوا کفرا پس زیاده کردند کفر را بر کفر یعنی ثبات ورزیدند بران لن تقبل توبتهم هرگز پذیرفته نشود توبه ایشان واولئک
وآن گروه که بر کفر اقامت ورزیدند هم الضالون ایشانند گمراهان از طریق هدایت و از راه ثابت قدمان بر ضلالت ان
الذین کفروا بدرستی که آنانکه کافر شدند وماتوا وهم کفار ومردند در حالتی که کافر بودند یعنی در کفر مردند فلن
یقبل من احدهم پس قبول کرده نشود از هیچ یک از ایشان ملء الارض ذهبا به پری زمین از زر ولو افتدی
به اگرچه فدا دهد آن را یعنی اگر کافر مقدار زری که روی زمین را از مشرق تا مغرب مملو سازد فدیه دهد تا از عذاب دوزخ
باز رهد از وی قبول نکنند اولئک آن گروه که کافر میرند لهم عذاب الیم مر ایشان راست عذابی دردناک وما لهم
من ناصرین ونباشند مر ایشان را یاری دهندگان در دفع عذاب از ایشان آورده اند که در روز قیامت کافر را حاضر
کرده باشند و گویند حق تعالی اگر شما را به پری زمین زر بودی فدا را از ان باز میخریدید گویند آری گوید که از شما کمتر ازین میخواستند
اجابت نکردید اکنون بچشید عذاب دوزخ را لن تنالوا البر هرگز نرسید بحقیقت نیکوئی که آن کمال خیرات و یا
نرسید بخدا که آن کمال رحمت و رضای جنت اوست حتی تنفقوا تا آنکه نفقه کنید وصدقه دهید مما تحبون از آنچه
دوست میدارید از مال که بر فقرا تصدق کنید یا بدن که قوت آن را در طاعت بذل نمائید یا دل که آن را وقف محبت الهی کنید
یا جان که آن را در راه خدا در بازید ابو طلحه انصاری چون این آیه بشنید نزد حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم آمد وگفت
یا رسول الله باغی دارم که هیچ چیز از ان دوستتر ندارم آن را هر کجا که خدا حکم کند صرف نما حضرت آن را در میان اقربای او قسمت فرمود
و زید بن حارثه گفت اسبی دارم که دوسترین اموال منست آن را صرف خدا کن حضرت آن را با سامه بن زید بخشید نقل است
که امام حسن بن علی علیهما السلم قند و نبات را تصدق میفرمود از وی پرسیدند فرمود که من این دو چیز را دوست
میدارم حق تعالی میفرماید لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون وما تنفقوا و آنچه نفقه میکنید من شیء از هر چیز خواه
اندک و خواه بسیار از دوسترین اموال و غیر آن فان الله به علیم پس بدرستی که حق تعالی بدان چیز داناست و بران جزا خواهد
داد بدانکه اگر مراد بانفاق درین آیه زکوة واجبست چنانکه قول ابن عباس است پس مراد آنست که باید آنچه زبون مال است از برای
چیدن زکوة ندهند چه آن موجب برائت ذمه نخواهد بود مانند گوسفند عجیب و لاغر از برای گوسفند صحیح زکوة ندهند و باتفاق
فقها این جایز نیست واگر مراد صدقه سنت است پس معنی آنست که بر کامل کمال خیر آنست که دوسترین مالهای خود را صدقه دهند
مرویست که چون رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که من بر ملت ابراهیم یهود گفتند که چون است که گوشت شتر و شیر او را میخوری
و حال آنکه بر ابراهیم حرام بود رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که دروغ میگوئید چه در شرع ابراهیم این هر دو حلال بود ایشان
گفتند نه چنین است بلکه امروز هرچه بر ما حرام است بر ابراهیم حرام بود حق تعالی بجهة تصدیق پیغمبر خود و تکذیب یهود این آیه فرستاد که کل
الطعام همه انواع خوردنیها کان حلا لبنی اسرائیل بود حلال مر فرزندان یعقوب را الا ما حرم مگر آنچه حرام کرد
اسرائیل علی نفسه یعقوب بر تن خود و آن گوشت شتر و شیر آن بود و چنان بود که یعقوب علیه السلم را عرق النسا عارض شد

نذر فرمود

نذر فرمود که اگر خدا او را شفا دهد هر طعام و شراب که دوستتر دارم بر خود حرام سازم حق تعالی وی را شفا داد و گوشت شتر و شیر را که او را هم
مطعوم و مشروب دوستتر داشتی بر خود حرام ساخت بجهة وفا بنذری که کرده بود یهودان بمتابعت او از انها اجتناب مینمودند و میگفتند که توریة
بر ایشان انها حکم کرده حق تعالی فرمود که نه چنین است بلکه یعقوب انها را بسبب نذر بر خود حرام کرده من قبل ان تنزل التوریة پیش از انکه
فرو فرستاده شود توریة واگر یهودان انکار این میکنند قل بگو ای محمد با ایشان فاتوا بالتوریة پس بیارید توریة صحیح را فاتلوها
پس بخوانید آنرا یعنی آیتی که در باب تحریم این چیزها وارد شده تلاوت کنید ان کنتم صادقین اگر هستید شما راستگویان
یهودان باین دلیری نکردند بجهة آنکه میدانستند که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم راست میگوید وایشان دروغ میگویند فمن افتری پس هر که
افترا کند و بر بندد علی الله الکذب بر خدای دروغ را در تحریم آنچه دعوی میکنند من بعد ذلک پس از آنکه ظاهر شد که تحریم یعقوب
بوده از علام الغیوب فاولئک پس افترا کنندگان هم الظالمون ایشانند ستمکاران و هیچ ظلمی از ترک انصاف
و از مکابره با حق بعد از وضوح آن بدتر نیست قل بگو ای محمد صدق الله راست گفت خدای در خبر تحریم یعنی صدق خدا ظاهر است در آنچه
انزال فرموده و کذب شما را در آنچه دعوی میکنید فاتبعوا پس متابعت کنید ملة ابراهیم کیش ابراهیم و دین درست
او را حنیفا در حالتی که میل کننده بود از همه کیشهای باطل بدین اسلام یعنی تابع دین اسلام شوید که در اصل ملت ابراهیم بود تا خلاص شوید
از ملت یهودیت که آن را تغییر داده اند و تحریم کرده اند آنچه خدا حلال آن حکم فرموده وما کان من المشرکین ونبود ابراهیم از زمرۀ شرک
آرندگان و بدانکه صحیح آنست که پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم متعبد نبود بشریعت انبیاء سابق ولیکن شریعت او موافق شریعت ابراهیم
علیه السلم بود و هذا حق تعالی فرمود که فاتبعوا ملة ابراهیم و پیش از بعثت بطریق الهام و خواب بدین اسلام مامور بود آورده اند
که یهود با اهل اسلام خلاف کردند در باب کعبه و بیت المقدس یهود گفتند که بیت المقدس بهتر است از خانه کعبه زیرا که موضع
هجرت انبیاست و زمین مقدس است مسلمانان گفتند که کعبه فاضلتر است این آیه آمد که ان اول بیت بدرستی که اول خانه
که بر روی زمین وضع للناس وضع کرده شده از برای مردمان تا آن را زیارت کنند و طواف نمایند للذی ببکة آن خانه است
که در مکه است و واضع آن حق تعالی است مرویست که کعبه اول خانه بود که آدم علیه السلم آن را بنا کرد و در زمان طوفان خراب شد و ابراهیم
بنای آن فرمود و در روایت صحیح آمده که پیش از آدم در موضع آن خانه بود که بیت المعمور میگفتند و ملائکه طواف آن میکردند و چون آدم
بزمین آمد مامور شد که حج کند و طواف آن فرماید و در زمان طوفان آن را باسمان بردند و ملائکه آسمان طواف میکردند و از مجاهد
و قتاده و سدی روایت است که معنی آیه آنست که اول بقعه از زمین که بر روی آب وضع کردند کعبه بود که حق تعالی آن را از کف سفید پیدا فرمود
بعد از ده هزار سال ملائکه را فرمود که تا زمین را از زیر آن بیرون کشیدند و در اطراف عالم منتشر ساختند حاصل که او کعبه اول خانه
بنا کرده و کعبه معظم بود مبارکا در حالتی که آن خانه با برکت و کثیر الخیر و بسیار منفعت است مر کسی را که حج و عمره آن بجا آورده در روایت
آمده که حسنه که دران کنند صد هزار حسنه نویسند و یکدینار صدقه که دران بقعه مبارکه بدهند برابر صد هزار دینار است در جای دیگر و همچنین
نماز کعبه برابری میکند بعبادات یعنی عبادت دهر و صوم دهر است پس اول دنیا و آخرت و هم گناه طواف کنندگان در آن آمرزیده
شود وهدی و خداوند هدایت است للعالمین مر عالمیان را زیرا که قبله ایشان است بجهة توجه بان در نماز راه راست می یابند
و بخیر دنیا و آخرت میرسند و یا بجهة آنکه عبادت دران مقابل صد هزار عبادت است در غیر آن چنانکه گذشت فیه آیات

بینات در ان خانه مبارک نشانهای روشن هست در شرف و بزرگواری آن و از انجمله هیچ مرغی بر بالای آن نپرد و بلکه چون نزدیک
ان آید بسر برمیگردد و بطرف دیگر متوجه میشود و در حرم ان جانوران درنده هیچ حیوانی ضرر نمیرسانند و هرکه قصد ان کرده هلاک گشته
مانند اصحاب فیل و غیر آن از کفار و مرغان وحشی در انجا از مردمان نمیرمند و بیماران بشرف صحت میرسند و حاجیان فقر نفی
میکردند و فراغ روزی میشوند و هیچ مرغی در مسجد الحرام سرگین نمی اندازد و هرکه نظر در خانه کند دیده اش اشکبار گردد و هر روز
هفتاد هزار فرشته دران داخل میشوند تا روز قیامت هیچکدام بار دیگر بان رجوع نمیکنند و اولیاء الله هر شب در حوالی آن جماعت
وجنیان طواف کنند و بعضی دیگر از ان نشانهای عجیبه مقام ابراهیم موضع ایستادن ابراهیم است و آن سنگیست که اثر
قدم آنحضرت بران است و این آیه مشتمل بر سه آیت است اول فرو رفتن قدم ابراهیم دران سنگ تا بکعبین دوم باقی ماندن اثر در زمان
طویل سیم محفوظ بودن ان سنگ از دشمنان در چندین هزار سال و این اثر قدم آنحضرت در ان وقتی که بنای کعبه را بلند ساخت
سنگی در زیر قدم خود نهاد تا بر بالای آن بنا استوار کرده انرا بلندتر کرد و الله هردو قدم او دران فرو رفت ابوحمزه ثمالی
روایت کرده که علی بن الحسین زین العابدین صلوات الله علیهما فرمود که ای ابوحمزه بدانکه بهترین بقعه در عالم میان رکن حجر
و مقام ابراهیم اگر مردی عمر نوح یابد که آن هزار سال کم پنجاه سال و دران مدت در روز بروزه باشد و هر شب ایستاده دران
مکان شریف بعبادت مشغول باشد و بعد از ان وفات کند بی محبت ما هیچ نفع باو نرسد و من دخله و علامت دیگر
انست که هرکه درآید بدانخانه کان آمنا باشد ایمن از قتل و غارت یعنی هر گناه کاری که پناه بآن خانه آرد بلکه بزمین حرم
حرام باشد که دست تعرض بوی دراز کنند تا انجا باشد و گفته اند که معنی انست که هرکه داخل حرم شود بجهت ادای حج و عمره ایمن شود
از عقوبت گناهان که قبل از حج کرده بلکه مغفور شود از همه معاصی و از ابوجعفر نقل است که هرکه در حرم درآید در حالتی که عارف باشد
یعنی اعتقاد داشته باشد بهر آنچه حق تعالی بر وی واجب گردانیده ایمن باشد در آخرت از عذاب دوزخ ولله مر خدای راست و لازم
علی الناس بر همه مردمان حج البیت قصد خانه کعبه یعنی ادا کردن اعمال حج و عمره من استطاع الیه سبیلا هر که توانائی دارد
بسوی آن خانه رفتن و ان تکلیف صحت بدن است و وجود زاد و راحله و نفقه واجب النفقه و ایمن بودن از دشمن و در حدیث آمده که هرکه
حج بر او واجب شود و حج نکند با یهود و نصاری محشور شود و من کفر و هرکه کفر ورزد بنعمت حج یعنی ترک حج کند فان الله پس بدرستی که خدای
غنی عن العالمین بی نیاز است از همه عالمیان و تعبیر از ترک حج بلفظ کفر تاکید و مبالغه ایست بر وجوب حج باشارت بانکه ترک از
کبایر است و موجب شدت عقوبت ربانی و غضب سبحانی و حدیثی که مذکور شده نیز دلالت کننده است بر این محمد بن فضیل از
امام موسی الکاظم علیه السلام روایت کرده که آنحضرت در تفسیر آیه قل هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا فرموده که زیانکارترین مردمان در عمل انهایند
که حج اسلام را در تاخیر اندازند و از صادق علیه السلام مرویست که مراد بقوله تعالی و نحشره یوم القیمة اعمی کسانی اند که حج بر ایشان واجب شده و ادا نکنند
حق تعالی در روز قیامت ایشان را کور محشور سازد و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که نماز پنجگانه بگذارید و روزه ماه رمضان
بگیرید و ادای زکوة و حج خانه خدا نمائید تا در بهشت پروردگار خود داخل شوید و از ابوعبدالله علیه السلام مرویست که حج درویشی و گناهها را زایل
میگرداند همچنانکه کورهای آهنگران زنگ آهن را زایل میسازد و بدانکه چون حق تعالی در آیه سابق اهل کتاب را امر کرد به پیروی ملت ابراهیم
علیه السلام و از جمله ان تعظیم بیت الحرام است از انجهة در عقب آن ذکر بیت الحرام فرمود و بیان فضل آن و تخویف تارک آن و بعد از ان

بازگو

قل یا اهل الکتاب لم تکفرون بآیات الله والله شهید علی ما تعملون

بازگو و کلام بالزام حجت بر اهل کتاب کرده که قل یا اهل الکتاب بگو ای محمد اهل کتاب را لم تصدون چرا باز میدارید عن سبیل
الله از راه خدای که دین اسلام است و منع میکنید من آمن کسی را که گرویده بخدا و دین حق قبول کرده مراد عمار یاسر است
و رفیقان او که یهود ان ایشان را بکیش خود میخواندند تبغونها عوجا در حالتی که طلب میکنید راه خدا را کجی یا بتوجیه تلبیس
و در وهم می اندازند که در وی کجی است بجهت انکه در کتاب موسی نسخ نیست و در کتاب محمد صلی الله علیه و آله و سلم نسخ است و تغییر صفت او
میکنند که در توریة است و میگویند که محمد بران صفات نیست وانتم شهداء و حال انکه شما گواهید بر آنکه راه راست و دین
پسندیده اسلامست چه این در صحف ابراهیم و یعقوب دیده اید وما الله بغافل و خدای تعالی بی خبر نیست عما تعملون
از آنچه میکنید و البته شما را بران سزا خواهد داد و آورده اند که شاس بن قیس یهودی مردی پیر بود و غلیظ القلب و شدید الکفر والعناد
و کینه ور و حسود و بسیار دشمنی میکرد بمسلمانان روزی بر مجمع اوس و خزرج بگذشت و دید که ایشان حلقه زده از روی محبت و کمال دوستی
بیکدیگر صحبتی میدارند و در جاهلیت دایم میان ایشان حرب و قتال بود چون مسلمان شدند ان خصومت باتحاد و دوستی بدل گشت و چون
شاس اتحاد و دوستی ایشان را بدید آتش حقد و حسد در سینه پرکینه او برافروخت شخصی را گفت تا در میان جوانان اوس و خزرج بنشیند و از وقعه
بعاث که حرب عظیم بود میان قبیله اوس و خزرج در میان افکنده و قصیده که دران ایام مشتمل بر مذمت خزرج گفته بودند بخواند و چون خزرجیان
نام آن حرب بشنیدند و هجو خود را استماع کردند اشفته شده زبان بهجو اوسیان گشادند و اوسیان تحمل نکرده آغاز دشنام کردند و کار
بجائی کشید که بنیاد تیر انداختن و تیغ زدن کردند جبرئیل بدین آیه نازل شد و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در میان
موکب ایشان درآمده فرمود که با وجود انکه من در میان شما ام دعوی رسم جاهلیت میکنید بشنوید که خدای چه میفرماید پس این آیات را
بر ایشان خواند ایشان استغفار کنان سلاحها بینداختند و اشک ریزان یکدیگر را در کنار گرفتند و دانستند که اگر فرمان یهود برند از ایمان
بکفر باز گردند حق تعالی ایشان را بتوجه خطاب میکند که یا ایها الذین آمنوا ای کسانیکه ایمان آورده اید ان تطیعوا
اگر فرمان برید فریقا من الذین اوتوا الکتاب گروهی را از یهود که شاس بن قیس و اصحاب او یند یردوکم باز گردانند
شما را بعد ایمانکم بعد از گرویدن شما بدین اسلام کافرین ناگرویده گان یعنی اگر متابعت شاس و متابعان او کنید شما را
مرتد سازند و کیف تکفرون و چگونه کافر میشوید وانتم تتلی و حال انکه شمائید که خوانده میشود علیکم آیات الله بر شما آیتهای
خدا که قرآنست و فیکم رسوله و در میان شماست رسول خدای و من یعتصم بالله و هرکه چنگ زند بدین خدا فقد هدی
پس تحقیق که راه نمود الی صراط مستقیم بسوی راه راست و لا می و له بر و فوجبت رسد مرویست که ثعلبة بن عنم و سعد بن
زراره خزرجی بر یکدیگر مفاخرت کردندی و در نسب و حسب و این مفاخرت بمنازعه کشید قرظی گفت که رسول خدا مبعوث
نمیشد ما زود بود شما را از عالم برمی انداختیم اوسی گفت پیش از اسلام از بیم ما نمی توانستید که از خانه بیرون آئید پس چگونه این دعوی بجا
میکنید پس منازعه بمقاتله کشید این خبر بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم رسید بر دراز گوش سوار شده و ایشان را از هم دور کرد و در حال
جبرئیل این آیه آورد که یا ایها الذین آمنوا ای گروه گروندگان از اوس و خزرج و غیرهم اتقوا الله بترسید از خدای حق
تقاته چنانچه سزای ترسیدن است او و آن بقیام نمودن است بواجبات و اجتناب از محرمات از ابی عبدالله علیه السلام منقولست که معنی آنست
که فرمان برداری خدا کنید و هیچ وقت از حق او عصیان نورزید و بشکرگذاری او مشغول شوید و پیوسته بذکر او اشتغال نمائید و در هیچ وقت

از و غافل مشوید ولا تموتن الا وانتم مسلمون مرا در حالتی که تمام مسلمان باشید مراد انست که همیشه بر صفت اسلام باشید تا وقتی که
مرگ شما در یابد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از تلاوت این آیه فرمود که اگر قطره از زقوم دوزخ بر زمین چکد زندگانی بر اهل
زمین تلخ شود پس چگونه بود حال آنکس که همه طعام او در آخرت از آن بود پس باید که با صفت اسلام از دنیا رحلت کنید واعتصموا و چنگ در زنید
بحبل الله بدین خدای که ریسمان محکم است جمیعا در حالتی که همه مجتمع باشید بان هر که دست بان بند کند هرگز بچاه هلاکت نیفتد
مراد موافقت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در جمیع حالات و هر چنگ در ریسمان اتباع آنحضرت زند راه بمقصد اصلی برد و مطلوب
او که نعمت جنت است تواند رسید از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم منقولست که در وقت رحلت میفرمود ای مردمان
من میروم و در میان شما دو حبل میگذارم اگر تمسک با آن هر دو شوید هرگز گمراه نشوید و یکی از آن دیگری بزرگوارتر است و آن هر دو یکی
کتاب خداست که ریسمانیست فرو گذاشته از آسمان تا زمین دوم اهل بیت من هرگز این هر دو از یکدیگر جدا نشوند تا آنکه از حوض
کوثر بمن رسند و علی بن ابان از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرموده که مائیم حبل متین که حق تعالی در کلام مجید فرموده
واعتصموا بحبل الله جمیعا ولا تفرقوا و پراکنده مشوید از طریق حق بوقوع اختلاف میان شما همچو اهل کتاب بلکه همه مجتمع و متفق شوید
بر ایمان و مداومت کنید بر طاعت و ترک عصیان زادان روایت کرده که روزی در مسجد نزد امیر المؤمنین علیه السلام حاضر بودیم راس الجالوت
که سر احبار و مهتر یهود بود و جاثلیق را که امام ترسایان بود نزد آنحضرت آوردند حضرت روی براس الجالوت کرد و گفت ای راس الجالوت میدانی
که یهودان بعد از موسی بچند فرقه شدند گفت نه در کتاب نگرم و بگویم گفت که لعنت بر تو باد چه نوع امامت قوم میکنی که هرگاه مسئله
از حلال و حرام از تو پرسند تو گویی در کتاب نگرم و بگویم اگر آن کتاب سوخته شود یا از او ابتر دنند تو چه خواهی کرد پس بجاثلیق نگاه کرد و گفت
ترسایان بچند فرقه شدند گفت بر چهل و پنج فرمود در هر دو خطا کردی که من توریه را به از تو میدانم و انجیل را به از امت موسی هفتاد و یک فرقه
شده اند ایشان هالکند و یکی ناجی و رستگار و ایشان آنهااند که حق تعالی فرموده ومن قوم موسی امة یهدون بالحق و امت عیسی از پس و هفتاد و دو فرقه
شده اند یکی از ایشان رستگار است و تتمه هالک و آنها که این جماعت که در حق ایشان فرموده که تری اعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا من
الحق و امت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم هفتاد و سه فرقه شده اند یکی از ایشان رستگار باشند و آنهای دیگر هالک و آن فرقه ناجیه
آنها اند که حق تعالی در شان ایشان فرموده که وممن خلقنا امة یهدون بالحق و به یعدلون و هم شیعتی و ایشان شیعه من اند و حدیث حضرت
نبوی صلی الله علیه و آله و سلم که حق با علی است و حق میگردد با علی هر جا که علی میگردد و رسیدن بهم هر دو ملازم یکدیگرند و از هم جدا نشوند دلالت میکند
بر آنکه حق با شیعیان است و غیر ایشان باطل و نیز فرموده که زود باشد که امت من هفتاد و سه گروه شوند یک فرقه از آن رستگار
باشند و هفتاد و دو هالک و زیانکار و پرسیدند یا رسول الله فرقه ناجیه کدام اند فرمود که اهل البیت من و اتباع ایشان و بعد از آن
فرمود که مثل اهل البیتی من مثل کشتی نوح است هر که در و نشست از غرق و هلاک نجات یافت و هر که ننشست غرق شد پس هر که تمسک
باهل بیت من نمود و محبت ایشان ورزد و بطریق ایشان رود در آخرت رستگار باشد و به درجات عالیه رسد و هر که چنگ در محبت ایشان
نزند و بمذهب و طریق ایشان نرود در آخرت زیانکار باشد و بدرکات دوزخ گرفتار گردد حاصل که حق تعالی میفرماید که از دین حق
متفرق مشوید واذکروا و یاد کنید نعمت الله علیکم نعمتهای خدا را که بر شما لطف فرموده و از جمله آن هدایت و توفیق است
بدین اسلام و اتباع مذهب حق که موجب الفت شماست بیکدیگر و محبت ورزیدن بیکدیگر در راه خدای پس یاد این نعمت کنید اذ کنتم

اعدا

و دشمن یکدیگر بودید شما اعداء در زمان جاهلیت فالف پس خدا الفت داد و انداخت محبت را بین قلوبکم در میان دلهای شما
تا ببرکت اسلام و میمنت خدمت سید انام علیه صلوات الله والسلام نزاع و خلاف از میان شما زائل گشت فاصبحتم
بنعمته پس گشتید برحمت و فضل خدا اخوانا برادران یکدیگر یعنی محبان و دوستان همچو شدید و برادران دینی یکدیگر گشتید
وکنتم و بودید در زمان ضلالت و جهالت علی شفا حفرة بر کنار گودالی من النار از آتش یعنی نزدیک بان رسیده بودید که در دوزخ
افتید بجهت کفر و ضلالت چه اگر در حال کفر مرگ بشما میرسید در دوزخ می افتادید فانقذکم پس رهانید خدای شما را منها از آن
مغاک آتش بمیمنت اسلام و شرف ایمان کذلک همچنانکه بیان کرد احوال شما را از عداوت قدیمی و الفت مجدد دینی یبین الله بیان
میکند خدای و روشن میگرداند برای شما آیاته دلایل وحدانیت خود را و حجت روشن را بر دین حق لعلکم تهتدون تا باشید
که شما راه راست یابید یعنی بجهت آنکه شما رستگار شوید از عذاب ابدی ولتکن منکم و باید که باشد از شما امة گروهی ایشان یدعون
الی الخیر بخوانند مردمان را به نیکویی یعنی باسلام ویامرون بالمعروف و بفرمایند به نیکی که خدا و رسول بان امر کرده اند وینهون
عن المنکر و باز دارند مردمان را از فعل ناشایست که حق تعالی و پیغمبران از آن نهی فرموده اند واولئک و آنگروه که امر بمعروف
میکنند و نهی از منکر هم المفلحون ایشانند رستگاران یعنی مخصوصان بکمال رستگاری از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
و سلم مرویست که بهترین مردمان آنها اند که بیشتر از دیگر امر بمعروف کنند و نهی از منکر نمایند و پرهیزکارترین ایشان باشند در نهج البلاغه
از امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که ترک امر بمعروف مکنید و نهی از منکر نمایید اگر ترک آن کنید ظالمان بر شما حاکم شوند و هر چند دعا کنید
و دفع شر ایشان را از خدای در خواهید اجابت شما نکند ولا تکونوا کالذین تفرقوا و نباشید مانند آنانکه متفرق شدند چون یهود و نصاری
که هر یک چند فرقه شدند و هر فرقه دیگری را واختلفوا و اختلاف کردند در دین خود اما یهود و بعد از پانصد سال از فوت موسی و اما نصاری
بعد از صعود از زمین عیسی پس این اختلاف ایشان واقع شد من بعد ما جاءهم البینات پس از آنکه آمده بود بدیشان حجتهای
روشن در کتب ایشان که موجب اتفاق ایشان بود در توحید و تصدیق باخرت واولئک و آنگروه مخالفت کنندگان در اصول
دین لهم عذاب عظیم مر ایشان راست عذابی بزرگ یوم تبیض وجوه در روزی که سفید شود در و رویها وتسود وجوه
و سیاه گردد رویها فاما الذین اسودت وجوههم پس اما آنانکه سیاه شود رویهای ایشان حق تعالی فرشتگان را امر کند
تا از روی سرزنش با ایشان گویند که اکفرتم ایا کافر شدید بعد ایمانکم از پس ایمان آوردن شما فذوقوا العذاب پس بچشید
عذاب دوزخ را بما کنتم تکفرون بسبب آنکه بودید که کافر شدید از پس گرویدن مراد اهل کتابند که به پیغمبر نگرویدند پس از آنکه باو گرویده
بودند بنعت و صفت او قبل از بعث و از امیر المؤمنین علیه السلام روایتست که مراد اهل بدعت اند که بعد از رحلت حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله و سلم اختلاف نمودند و ثعلبی در تفسیر خود از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که آنحضرت فرمود که سوگند بخدای که نفس من بید قدرت
اوست که البته وارد شوند بر من بر کنار حوض کوثر بعضی از اصحاب من چون ایشان را ببینم ایشان را از نزد من برانند گویم که اینها صحابه کانند مرا گویند
که تو نمیدانی که از پس تو چه چیزها احداث کردند و بدعت نمودند پس بدرستی که ایشان برگشتند از دین و مرتد شدند واما الذین ابیضت
وجوههم و اما گروهی که سفید باشد رویهای ایشان یعنی مؤمنان که پیروی شرع خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم و تابع ائمه هدی علیهم السلام
نمودند ففی رحمة الله پس باشند در رحمت خدای یعنی بهشت و ثواب مخلد هم فیها خالدون ایشان سفید رویان در رحمت خدای که بهشت است

جاوید مانند کاشند تِلْكَ آنچه گذشت از اخبار واحکام و وعده و وعید آیَاتُ اللَّهِ آیتهای خداوند است نَتْلُوهَا عَلَيْكَ میخوانیم آنرا
بواسطه وحی برتو بِالْحَقِّ در حالتی که در لباس حقست که هیچ شبهه در راستی و درستی آن نیست وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ونیست خدای که
خواهد ظُلْمًا بیدادی از زد وخر لِلْعَالَمِينَ برجن وانس یعنی برایشان ستم نکند بنقص ثواب بی جرم عقوبت نفرماید وَلِلَّهِ مَا
فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ومر خدایراست آنچه در آسمانهاست وآنچه در زمین است وَإِلَى اللَّهِ وبسوی حکم خدا تُرْجَعُ الْأُمُورُ
وباز گردانیده شود همه کارها پس جزا دهد هرکسرا بآنچه وعده داده و وعید فرموده مرویست که مالک بن حنیف و وهب بن یهودا که
دو عالم بودند از علمای یهود بمسلمانان گفتند که از شما بهتریم و دین ما از دین شما خوبتر است حق تعالی این آیه فرستاد کُنْتُمْ
هستید شما اری است محمد خَيْرَ أُمَّةٍ بهترین گروهی که از عالم غیب أُخْرِجَتْ بیرون آورده شده اند لِلنَّاسِ از برای مردمان
تا ایشانرا براه راست دعوت کنید خیریت این امت درین صفت است که بیان میکند تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ میفرمایید
بهر چیزی که شرع فرماینده آنست وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ ونهی میکنید از هرچه شریعت نهی کننده آنست وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ و
میگروید بخدا بر وجه ثواب ورسوخ تاخیر این قسم از دو قسم اول با آنکه حق آن تقدیم این قسم است بر آن دو قسم بجهة دلالتست
بر آنکه ایشان امر معروف میکنند ونهی از منکر بجهة ایمان آوردن بخدای وتصدیق بآن واظهار دین او ودر تفاسیر اهل البیت علیهم السلام
مرویست که این آیه خاص است در حق ائمه معصومین علیهم السلام وتابعان ایشان که شیعیان خالص اند چه خیریت موقوفست بر ملازمت تقوی
واطاعت هرچه حق تعالی امر بآن کرده واجتناب از هرچه نهی فرموده وشبهه نیست در آن که ایشان متصف باین صفت اند نه غیر ایشان
انس روایت کرده که اسقف ترسایان نزد حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم آمد وگفت یا رسول الله میخواهم مسلمان شوم فرمود بسبب چیست
گفت در خواب دیدم که قیامت برخواسته وهر واعظ را در مقام سیاست باز داشتند وامتانرا بر خدای عرض میکنند گروهی دیدم دست
وپا سفید بر صراط چون برق جهنده گذشتند من گفتم اینها انبیا اند فرشتگان گفتند ایشان امتان محمدند مرا از جهة این رغبت شد که مسلمان شوم
پس رسول اسلام بر او عرضه کرد از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم مرویست که فرمود که اول تا من به بهشت در نیایم بهشت بر پیغمبران حرام
باشد تا وصی من در آن داخل نشود بر اوصیای دیگر حرام باشد وتا امت من در رو در نیایند بر سایر امم دیگر حرام باشد انس روایت کند که من
با پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم شبی میرسیدم آوازی از آن بیرون می آمد من در آن نگاه کردم مردی را دیدم که در زیر درخت نماز میکرد
واین دعا میکرد که یارب مرا از امت مرحومه گردان یعنی امت محمد صلی الله علیه وآله وسلم که برایشان رحمت کرده و گناه شان آمرزیده
دعای ایشان اجابت کرده وخدا من خواب ایشان شده من بیامدم ورسول را خبر دادم فرمود که برو واو را بگوی که رسول خدای ترا سلام
میرساند ومیگوید که تو چه کسی من بیامدم واو را گفتم گفت رسول خدا را از من پیام برسان وبگو که برادرت خضر است از خدای
درخواست میکند که او را از امت تو گرداند یحیی بن معاذ فرموده که این آیه مدح است محمد است وخدا روا ندارد که قومی مدح کند وایشانرا
برد وبعد از آن فرمود که وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ واگر ایمان آرند بنی اسرائیل بنبوت محمد صلی الله علیه وآله وسلم وقرآن وسایر آنچه از نزد
خدا آورده لَكَانَ هر آینه باشد ایمان آوردن خَيْرًا لَهُمْ بهتر مر ایشانرا در دنیا و آخرت از آنچه بر آنند از کفر وعناد زیرا که بجهة آن نجات
می یابند در دنیا از قتل وغارت وجزیه ودر آخرت از عقوبت ورسیدن بجنت مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ بعضی از ایشان گرویدگان اند بمحمد
وکتاب او یعنی عبدالله بن سلام واصحاب او از یهود که بشرف اسلام رسیده اند ونجاشی واتباع او از نصاری که ایمان آورده اند وَأَكْثَرُهُمُ

الْفَاسِقُونَ

الْفَاسِقُونَ وبیشتر ایشان بیرون رفتگانند از فرمان خدا ورسول ومعاندان در کفر و عناد ومقاتل مرویست که رؤسای یهود چون
کعب بن اشرف وابی رافع وابی یاسر وکنانه وابن صوریا نزد عبدالله سلام واصحاب او آمدند وایشانرا بر اسلام آوردن ملامت کردند آیه آمد که لَنْ يَضُرُّوكُمْ
هرگز ضرر نتوانند رسانید بشما إِلَّا أَذًى مگر اندک رنجی مانند طعن در اسلام شما ودعوت شما بکفر وبهتان بر شما وشما را بقتال تهدید کنند
وَإِنْ يُقَاتِلُوكُمْ واگر کارزار کنند باشما يُوَلُّوكُمُ الْأَدْبَارَ هر آینه برگردانند پشتها را بر شما وهزیمت روند ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ
پس از هزیمت یاری کرده نشوند از حق ونه از خلق این خبر داد از غیب چه حال بنی قریظه وبنی نضیر ویهود خیبر وبنی قینقاع بر این منوال
واقع شده که با پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم محاربه کردند ومنهزم شدند وبغیر از طعن ودشنام بر اهل اسلام ضرر نرسانیدند واخر بذلت
گرفتار شدند چنانکه میفرماید که ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ وضع کرده شده بر یهود الذِّلَّةُ خواری وذلت از هدر نفس ومال واهل وبا جزیه و
بعجت پیوسته که یهود قبل از اسلام جزیه بمجوس میدادند پس دایم بذلت مبتلا بودند أَيْنَ مَا ثُقِفُوا هرجا که یافت شدند إِلَّا لیکن ایشانرا
زنهار میدهند ومیکشند بِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ بعهدی از خدا که قبول جزیه است وَحَبْلٍ مِنَ النَّاسِ وعهدی از مؤمنان که آن امان دادن
ایشانست وَبَاءُوا وبازگشتند یهود بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ بخشمی از خدا یعنی سزاوار غضب وخشم الهی شدند وَضُرِبَتْ وزده شده و
لازم گشت عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ بر ایشان درویشی واحتیاج واز اینجاست که اکثر یهود بفقر وفاقه گرفتارند وانها که توانگرند خود را درویش
مینمایند که تا تخفیف جزیه ایشان کنند ذَلِكَ این ضرب ذلت ومسکنت ورجوع ایشان بغضب حق تعالی بِأَنَّهُمْ كَانُوا بسبب آنست
که بودند از روی عناد يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ نمیگرویدند بآیتهای خدا که قرآنست یا معجزات حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم
وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ ومیکشتند پیغمبرانرا بِغَيْرِ حَقٍّ بناحق چنانکه در نفس الامر قتل انبیا ناحق است باعتقاد ایشان نیز بغیر حق
ذَلِكَ این قتل وکفر یهود بِمَا عَصَوْا بسبب آن بود که نافرمانی کردند وَكَانُوا يَعْتَدُونَ وبودند که درگذشتند از حدود خدا واز اوامر
ونواهی او آورده اند که چون عبدالله سلام ویاران او دولت اسلام دریافتند یهودان زبان طعن گشودند گفتند که ایشان اشرار قوم
مااند که خلاف کردند ودین ما را گذاشتند آیه آمد که لَيْسُوا نیستند مؤمنان اهل کتاب سَوَاءً مساوی با فاسقان زیرا که مِنْ
أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ از اهل کتاب گروهی اند قَائِمَةٌ ایستاده بر دین اسلام وبر اوامر ونواهی الهی يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ میخوانند
قرآن را آنَاءَ اللَّيْلِ در ساعتهای شب وَهُمْ يَسْجُدُونَ وحال آنکه ایشان سجده میکنند خدای را مراد قرائتست در نماز تهجد یا تلاوت
قرآن میکنند وسجده تلاوت بجا می آرند يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ ایمان می آرند بوحدانیت الهی وصفات او ومعنی ثبات میورزند
در ایمان بیسیرند بر آن وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وتصدیق میکنند بروز قیامت بروجه دوام وثبات وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ ومیفرمایند
خلق را بتصدیق محمد یا بجمیع مامورات شرع وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ ونهی میکنند از تکذیب پیغمبر یا از همه منهیات وَيُسَارِعُونَ
فِي الْخَيْرَاتِ ومی شتابند در نیکوییها یعنی کردارهای پسندیده در شرع از نماز وروزه وزکوة وغیر آن وَأُولَئِكَ وآن گروه که مذکور
شدند مِنَ الصَّالِحِينَ از جمله شایستگان وپسندیدگان نزد خدا ورسول از ابو عبدالله علیه السلام مرویست که خانهای که در آن نماز شب
گذارند وتلاوت قرآن کنند روشن ودرخشنده است مر اهل آسمانرا چنانکه ستارگان روشن میدرخشند برای اهل زمین
وبعد از آن فرمود بر شما باد که نماز شب بگذارید که آن پیغمبران شماست وشعار صالحانست که پیش از شما بوده اند وراننده
دردهاست از بدنهای شما وحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که دو رکعت نماز در نصف آخر شب بهتر است از دنیا

وهرچه در بهشت دیگر نماز شب بدرست شاق نبودی بر ایشان فرض کنی و دیگر خبر است که خطاب با حضرت امیرالمومنین علیه السلام کرد و فرمود که ای
علی بر تو باد که نماز شب بجای داری و این کلمه را سه بار تکرار فرمود و دیگر فرمود که هر که بسیار کند ادای نماز شب روی او نیکو و باطن او بهتر شود
نماز شب گذارید وَمَا یَفْعَلُوا و آنچه میکنند مِنْ خَیْرٍ از کار نیکو فَلَنْ یُکْفَرُوهُ پس هرگز ناسپاس داشته نخواهد شد یعنی
نقصان بثواب اعمال شما نخواهد رسید و ضایع نخواهد شد وَاللّٰهُ عَلِیمٌ و خدای داناست بِالْمُتَّقِینَ باحوال پرهیزکاران
و ایشانرا مرتبهای بلند و درجهای ارجمند خواهد داد و بعد از وصف مومنان پرهیزکار بیان حال کافران تبه روزگار میکند و میفرماید
که إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بدرستی که آنانکه کافر شدند بقرآن و محمد صلی الله علیه و آله و سلم و آن کعب بن اشرف است و اصحاب او لَنْ
تُغْنِیَ عَنْهُمْ و هرگز باز ندارد از ایشان أَمْوَالُهُمْ مالهای ایشان که برشوت میگیرند یا میدهند یا مراد همه مالهاست که بهمه عمر خود
صرف تحصیل آن کرده اند وَلَا أَوْلَادُهُمْ و نه فرزندان ایشان که بمدد ایشان خوشحال اند مِنَ اللّٰهِ شَیْئًا از عذاب خدای یا
چیزی را یعنی هیچ چیز از اموال و اولاد و نفع بایشان نرسانند و ایشانرا از عذاب باز ندارند وَأُولٰئِکَ و آن گروه کفار أَصْحَابُ النَّارِ
یاران و ملازمان دوزخند هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ ایشان در آن جاوید اند مَثَلُ مَا یُنْفِقُونَ مثل آنچه صرف میکنند یهودان
بر علمای خود یا ابوسفیان و اصحاب او در حرب احد و مدد و لشکر کفار میکنند و یا آنچه بریا بدر روایت ان میدهند فِی هٰذِهِ الْحَیٰوةِ
الدُّنْیَا در زندگانی دنیا کَمَثَلِ رِیحٍ مانند بادیست که فِیهَا صِرٌّ در آن باشد سرمای سخت أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ برسد
بکشت زار قومی که بترک معاصی و انفاق بریا ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ستم کرده اند بنفسهای خود فَأَهْلَکَتْهُ پس هلاک و نابود کرداند باد
سرد کشت ایشانرا بجهت عقوبت و نکال ایشان تشبیه فرموده انفاق ایشانرا بکشت و وقوع قهر الهی و ناچیز ساختن آنرا
بباد سرد که حرث را نابود سازد و وجه تشبیه ضایع ساختن است وَمَا ظَلَمَهُمُ اللّٰهُ و ستم نکرد خدا بر ایشان بضایع ساختن
نفقات ایشان و ثواب ندادن بران وَلٰکِنْ أَنْفُسَهُمْ و لیکن ایشان بنفسهای خود یَظْلِمُونَ ستم میکنند بجهت کردن عملی
که بآن مستحق عقوبت شده اند از معصیت و ریا مرویست که جمعی از مسلمانان با یهودان دوستی میکردند بسبب خویشی و
مصاحبتی که در میان ایشان بود قبل از اسلام حق تعالی ایشانرا از آن نهی کرده فرمود که یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان
لَا تَتَّخِذُوا بِطَانَةً مِنْ دُونِکُمْ فرا مگیرید خالص و مصاحب مخصوص از غیر مومنان که از ابنای جنس شما اند بطانه کسی است که بجهة اعتماد
تمام بر وی سرّ باطنی خود را با او گویند پس معنی آنست که سخنهای خود را با یهودان مگوئید زیرا که لَا یَأْلُونَکُمْ تقصیر نمیکنند ایشان درباره شما
خَبَالًا بتباهی و فساد و گمراهی یعنی ایشان پیوسته در صدد آنند که شما را گمراه کردانند و کارهای شما را فاسد سازند وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ
و دوست دارند سختی ضرر و مشقت و بلیت شما را قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ بتحقیق که آشکار شده است دشمنی یعنی علامات عداوت
ظاهر گشته است مِنْ أَفْوَاهِهِمْ از دهنهای ایشان بجهت بسیاری بغض و عداوت ایشان ضبط خود نمی توانند کرد که از زبان ایشان
صادر نشود وَمَا تُخْفِی صُدُورُهُمْ و آنچه پنهان میدارد دلهای ایشان از کمال بغض و شدت عداوت أَکْبَرُ بزرگتر و بیشتر است
از آنچه بر زبان میرانند چه آنچه بر زبان ایشان ظاهر میشود بی اختیار ایشان است قَدْ بَیَّنَّا بتحقیق که بیان کردیم لَکُمُ الْآیَاتِ برای شما
آیتها که دلالت میکند بر وجوب اخلاص در دین و دوستی نمودن با اهل ایمان نه با کافران إِنْ کُنْتُمْ تَعْقِلُونَ اگر هستید که تعقل
کنید و در یابید که دوستی با کفار عین ضرر است و سبب خشم پروردگار جهان آگاه باشید و با اغیار و اعدای خود دوستی مکنید که اکنون

لکنید

کنید هَا أَنْتُمْ أُولَاءِ شما ای گروه خطاکار باشید که تُحِبُّونَهُمْ دوست میدارید ایشانرا وَلَا یُحِبُّونَکُمْ و دوست نمیدارند ایشان شما را
او در صدد آنند که ایشان که شما را از دین حق برگردانند مراد آنست که اگر شما با ایشان محبت کنید و بر آن ثبات ورزید و ایشان باشید در کفر و
معصیت وَتُؤْمِنُونَ بِالْکِتَابِ کُلِّهِ حالست از لا یحبونکم و کتاب اسم جنس است شامل جمیع کتب منزله و معنی آنست که
که ایشان دوست نمیدارند شما را و حال آنکه شما ایمان دارید بجمیع کتابهای الهی و ایشان ایمان ندارند بکتاب شما و درین توبیخ بلیغ است کفار در
امر باطل خود از صلب تر از شما اند در امر حق خود مقاتل گفته که مراد منافقانند مسلمانان ایشانرا دوست میداشتند برای اظهار کلمه ایشان و نمیدانستند
که در دل ایشان چیست و آنها که مسلمانانرا دوست نمیداشتند بجهت اسلام او را و آن ایشان قتاده گفته که مومن را بمنافق رحم آید و آن
تمکین و تسلط که مومن را بر منافق است اگر منافق را میبود و یا استیصال میکرد و نیز در بیان حال کفر میفرماید که وَإِذَا لَقُوکُمْ و هرگاه که رسیدند
و ملاقات کردند با شما آن کافران بدکیش کج اندیش قَالُوا آمَنَّا گفتند بر وجه فریب دادن شما که ایمان آورده ایم مثل شما وَإِذَا
خَلَوْا و چون با یکدیگر خلوت کنند عَضُّوا عَلَیْکُمُ الْأَنَامِلَ بخایند و بگزند بر دشمنی شما سرهای انگشتان را مِنَ الْغَیْظِ از غایت خشم
و کینه که با شما دارند قُلْ بگو ای محمد مُوتُوا بِغَیْظِکُمْ بمیرید بخشم خود یعنی خشمی در دیار که از جانب مومنان در دل دارید خدا افزون
کرداند بواسطه تقویت اسلام و تسلط مسلمانان بر شما تا آنکه مرگ شما را با کمالات در یابد و بآن غیظ و خشم شما را بعذاب ابدی گرفتار کرداند
إِنَّ اللّٰهَ عَلِیمٌ بدرستی که خدا داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ بدانچه درسینها و دلهای شماست و شما را بآن سزا خواهد داد
و عداوت ایشان با شما بمرتبه رسیده که إِنْ تَمْسَسْکُمْ حَسَنَةٌ اگر برسد بشما نصرتی و غنیمتی چنانکه در حرب بدر بود تَسُؤْهُمْ
بد آید ایشانرا و دلتنگ شوند وَإِنْ تُصِبْکُمْ سَیِّئَةٌ و اگر برسد شما را غمی و المی چنانکه در جنگ احد واقع شد یَفْرَحُوا بِهَا خوشدل شوند
و فرحناک کردند بآن وَتَتَّقُوا و بپرهیزید از اختلاط ایشان و یا از جمیع معاصی لَا یَضُرُّکُمْ ضرر نکند شما را کَیْدُهُمْ شَیْئًا مکر و حیله ایشان
هیچ چیز و این بفضل و کرم حضرت خداست شما را ازان إِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای بِمَا یَعْمَلُونَ بآنچه میکنند از صبر و تقوی و غیر آن مُحِیطٌ
رسنده است بعلم خود و احاطه کننده بهمه آن پس مجازات آن خواهد داد و چون حق تعالی بیان فرمود که اگر صبر کنید و تقوی را شعار خود سازید
حیله و مکر کفار ضرر بشما نرسانند و اگر فرمان خدا و رسول نبرید البته ضرر بشما رسد در عقب آن شصت آیه را انزال فرموده در واقعه احد که بجهت
مخالفت امر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ضرر بمسلمانان رسید و گفت وَإِذْ غَدَوْتَ و یاد کن ای محمد چون بامداد بیرون شدی مِنْ أَهْلِکَ
از منزل اهل خود که خانه عایشه بود و آن هفتم شوال بود در سال از هجرت گذشته تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِینَ فرود می آوردی مومنانرا مَقَاعِدَ
لِلْقِتَالِ در جایها ایستادن برای کارزار و مهیا می ساختی برای ایشان موقفها یعنی مقرر میکردی که هر کدام در صف قتال
چگونه بایستند و در چه موضع ثبات ورزند وَاللّٰهُ سَمِیعٌ و خدای شنواست گفتهای شما را که در باب خروج از مدینه و توقف در آن
میگفتند عَلِیمٌ داناست بنیتهای شما و صحت و فساد اعتقاد هر یک از شما و سبب غزوه احد بروایت منقول از ابی عبدالله علیه السلام
آن بود که چون واقعه بدر واقع شد و قریش مغلوب گشتند و هفتاد کس از ایشان کشته شدند و هفتاد دیگر اسیر مسلمانان شدند و بقیه فرار نموده
متوجه مکه شدند ابوسفیان که سردار قریش بود گفت ای معشر قریش لشکر از قبایل عرب فراهم آرید تا انتقام از محمد و یاران او بکشیم پس سه هزار سوار
و دو هزار پیاده فراهم آوردند و بازار مکه بیرون آمدند و در حوالی احد فرود آمدند و چون این خبر بحضرت رسالت صلی الله
علیه و آله و سلم رسید اصحاب خود را جمع کرده از مدینه بیرون آمد و در اثنای راه عبدالله ابی منافق با اصحاب نفاق از میان لشکر اسلام

برگشته بکی بودسته و بنوسلمه و بنو حارثه که از خزرج و اوس بودند و از جمله انصار حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بودند چون دیدند که
عبدالله ابی با سیصد کس برگشته قصد کردند که بمدینه مراجعت کنند توفیق الهی شامل حال ایشان شده ثبات قدم ورزیدند و برنگشتند چنانچه
میفرماید که اِذْ هَمَّتْ یاد کن که چون قصد کردند طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ دو طایفه از شما که مسلمان شده و منافق اند اَنْ تَفْشَلَا آنکه بد دلی کنند
و باز گردند در وقتی که عبدالله برگشت وَاللّٰهُ وَلِيُّهُمَا و خدا یار و دستگیر ایشان است دو گروه یعنی توفیق ایشان داد که تا تابع عبدالله ابی نشدند
و یا چنین که خدا ناصر ایشانست پس چرا بد دل میشوید و توکل بر وی نمیکنند وَعَلَى اللّٰهِ و بر خدای نه بر غیر او فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ و باید که توکل
کنند مؤمنان تا ایشان را نصرت دهد القصه چون شجاع و خوف در نفس القصه لشکر اسلام با صولت تمام بوادی احد آمده در مقابل لشکر
کفار صف بیاراستند و آغاز حرب کردند و اول کسی که از جانب کفار بمبارزت بیرون آمد ابو طلحه بود که لوای کفار بدست او بود حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام از میان لشکر خود بیرون آمده در مقابل او درآمد و در میان ایشان ضرب و طعن واقع شد تا آخر کار امیرالمؤمنین
علیه السلام ضربتی بر پیش سر او زد که بیضه سر او را با یک چشم و یک جانب رویش ویران ساخت و بجهنم پیوست برادر او مصعب لوا بر داشت و
برافراشت عاصم بن ثابت او را تیری زد و بیفکند عثمان که برادر دیگرش بود لوا برداشت عاصم او را نیز تیری زد و بکشت غلام او که صواب
نام داشت لوا برداشت و او بسیار دلاور بود امیرالمؤمنین ع خود را بدو رسانیده ضربتی بر دست راستش زد و بینداخت لوا بر دست
چپ گرفت آن را نیز بینداخت و لوا نگونسار شد و مشرکان منهزم شدند و اهل اسلام در غنیمت افتادند و آغاز غارت کردند تیر
اندازان که محافظت رخنه کوه احد تعلق بایشان داشت دیدند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بایشان فرموده بود که اگر ما غالب شویم یا مغلوب
باید که از موضع بجای دیگر نروید و بر امید تاراج غنیمت روی بلشکرگاه آوردند و هر چند عبدالله جبیر که امیر ایشان بود در منع ایشان مبالغه
کرد و از تاکید حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را آگاه گردانید بجای نرسید و جمع اندک که عدد ایشان بده نمیکشید با عبدالله
توقف کردند و باقی سخن امیر خود و نهی حضرت رسالت التفات ننموده متوجه اخذ غنیمت شدند و شامت مخالفت فرمان نبوی در لشکر اسلام
رسیده خالد ولید و عکرمه بن ابی جهل که با جمعی در پس آن کوه پنهان شده بودند چون رخنه کوه را از نگهبانان خالی دیدند و اهل اسلام را
مشغول غنیمت بیکبار بر سر عبدالله تاختند و او را با یارانش بقتل آورده از غنیمت لشکر اسلام درتاختند و صف ایشان را از هم پاشیدند
و خبر ظفر کفار بگریختگان ایشان رسیده بازگشتند و اهل اسلام را در میان گرفتند و هفتاد مرد ایشان را بکشتند و برخی دیگر روی
بگریز نهادند و بجوالی مدینه رفتند و بعضی اندک سراسیمه و حیران گرد میدان میگشتند و هیچکس با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نماند
مگر امیرالمؤمنین علیه السلام و ابو دجانه انصاری و سهل بن حنیف و آخر ابو دجانه و سهل نیز فرار کردند و همین امیرالمؤمنین علیه السلام ماندند
و جمعی از کفار که متوجه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم میشدند میفرمودند که ای علی شر اینها را از من دفع کن امیرالمؤمنین ع
فی الحال متوجه آن قوم شده دمار از روزگار ایشان برمی آورد و بعضی را بدوزخ فرستاد و بعضی را متفرق میساخت جبرئیل نازل شد
و گفت یا رسول الله این کمال جوانمردی و غایت محبت است که علی با تو بجای می آورد و ملائکه مقربین از جوانمردی او متعجب شده اند حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که او از منست و من از ویم جبرئیل ع فرمود و من از شما هر دو ام شنیدند که گوینده غیبی میگفت لا سیف
الا ذو الفقار و لا فتی الا علی و از ابو عبدالله علیه السلام مرویست که پیغمبر جبرئیل را در میان آسمان و زمین دید بر کرسی از طلا نشسته میگوید
لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی و علی بن ابراهیم در تفسیر خود آورده که امیرالمؤمنین علیه السلام در روز احد با کفار مقاتله میفرمود

تا آنکه

تا آنکه هفتاد جراحت بر روی و شکم و هر دو دست و پای آنحضرت رسیده و با وجود این اصلا در مقام حرب تزلزل نشد و فتوری
بادراه نیافت و منادی از آسمان ندا رسید که لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی و درین جنگ حرامزاده در کمین نشسته سنگی حواله
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم کرد و او را مجروح ساخت و ابن وقاص علیه اللعنه سنگی بر لب و دندان آنحضرت زد چنانکه لب
لطیفش بشکافت و دندان رباعیه آنحضرت شکسته شد و ابن قمیه آواز بر داشت که محمد کشته شد و بانگ زد و این خبر بمدینه رسید فاطمه علیها السلام
سراسیمه و حیران متوجه احد شد و در محلی که شجاعان و دلیران کفار بر دست امیرالمؤمنین علیه السلام کشته شده بودند و هم منهزم شده بگر
یختند فاطمه علیها السلام باحد رسیده بخدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم آمد چون روی آنحضرت را خون آلوده دید بگریه
افتاد و حضرت فرمود که ای فاطمه گریه مکن که حضرت عزت مرا بر کفار نصرت داد بعد از آنکه شوهر تو آنچه بر او بود ادا کرد و حق تیغ منادید
قریش را بدست او بقتل رسانید پس امیرالمؤمنین علیه السلام شمشیر خود را بفاطمه داد و گفت این شمشیر را بستان که امروز با من وفا داری
کرد جنابذی در کتاب معالم العترة النبویة از قیس بن سعد نقل کرده که او از پدر خود شنیده که میگفت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که در روز
احد شانزده ضربت سخت بمن رسیده بود که از چهار ضربت آن بر زمین افتادم مردی نیکو روی خوشبوی نزد من آمد و کتف مرا
بگرفت و برخیزانید و گفت متوجه حرب دشمنان خدا شو که خدا و رسول از تو خوشنودند پس من بنزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
رفتم و این صورت با وی گفتم گفت ای علی خدا چشم ترا روشن گرداناد و مژده باد ترا که آن کس که دست ترا گرفت و برخیزانید و بحرب
دشمنان خدا ترغیب فرمود جبرئیل بود پس من باین مژده قوت تمام یافتم و بهر دو دست دشمنان خدا را میکشتم تا آنکه دلاوران و سرداران
ایشان را بخاک مذلت انداختم و بتایید الهی نصرت و ظفر یافتم و حق تعالی در اثنای بیان حرب احد فتح روز بدر را یاد مؤمنان میدهد تا بان
شکرگذاری کنند و یاد آن گروه از مرهم جراحت شکستگی خود کرد و انید که در حرب احد بایشان رسیده بود و میفرماید که وَلَقَدْ
نَصَرَكُمُ اللّٰهُ بِبَدْرٍ و بدرستی که نصرت داد شما را خدای بموضعی که آن را بدر گویند و آن میان مکه و مدینه است وَاَنْتُمْ اَذِلَّةٌ در حالتی
که شما ذلیل و خوار بودید در چشم دشمنان یعنی اندک مینمودید و ایشان حرب شما را بحساب نمیگرفتند بجهت ضعف حال شما و
و قلت مراکب و سلاح از ابن عباس مرویست که مهاجر در روز بدر هفتاد و هفت مرد بودند و انصار دویست و سی و شش مرد که مجموع
سیصد و سیزده تن بودند و مشرکان قریب بهزار و دویست کس بودند و اسب در میان ایشان صد بود و در میان اهل اسلام هیچکس اسب
نداشت مگر مقداد اسود و شتر در میان ایشان هفتاد بود و با وجود این حال شما را بر ایشان نصرت داد فَاتَّقُوا اللّٰهَ پس بترسید از خدای و بکثرت
مشرکان اندیشه مکنید لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ شاید که شکرگذاری کنید یعنی تا قیام نمائید بشکر نصرت شما بر کفار و در همه کتب تواریخ مذکور
که امیرالمؤمنین علیه السلام درین جنگ نیز جلادت تمام و شجاعت لا کلام نمود تا غایتی که قتل دو ثلث کفار بر دست او بود و قتل ثلث دیگر
بر دست تمام صحابه و باتفاق خاص و عام از جمله کفار سی و شش شجاع معروف و دلاور مشهور بودند که امیرالمؤمنین علیه السلام ایشان را بجهنم
پیوست و چون اینها کشته شدند کفار دل شکسته شدند و روی بهزیمت نهادند و اصحاب احد غنیمت کرده هفتاد کس را از ایشان اسیر
کردند و بمدینه باز آمدند و درین جنگ ملائکه یاری ده لشکر اسلام بودند چنانکه میفرماید که اِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِيْنَ یعنی حق تعالی نصرت
داد شما را در روز بدر وقتی که میگفتی تو ای محمد گروه مؤمنان را که از جهت قلت عدد خود و کثرت عدد دشمنان مضطرب شده بودند اَلَنْ يَكْفِيَكُمْ
آیا کفایت نمیکند شما را اَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ آنکه مدد کاری کند شما را پروردگار شما بِثَلٰثَةِ اٰلٰفٍ مِنَ الْمَلٰٓئِكَةِ بسه هزار سوار

از فرشتگان مُنزَلین در حالتی که فرو فرستادگان باشند از عالم بالا بَلیٰ آری حق تعالی فرشتگان را بمدد کار شما فرستاد اِن تَصبِروا اگر صبر
کنید در جنگ و ثابت قدم باشید در آن وَتَتَّقُوا و بپرهیزید از مخالفت خدا و رسول یعنی صبر و تقوی را شعار خود سازید وَیَأتوکُم
و بیایند بشما دشمنان شما مِن فَورِهِم هٰذا از جوشش خود درهمین وقت و یا علی الفور بیایند و درنگ نکنند ملخص معنی آنست که اگر صبر
و ثبات ورزیده اید بحسب امر الهی و رسول او نمائید و بیایند دشمنان در همین حال بر شما یُمدِدکُم مدد کند شما را رَبُّکُم
پروردگار شما بِخَمسَةِ آلافٍ مِنَ المَلائِکَةِ به پنج هزار فرشته در حال آمدن اعدا بشما مُسَوِّمِینَ در حالتی که آن فرشتگان
نشان کنندگان باشند اسپان خود را و نشان ملائکه در آن روز آن بود که پشم سرخ بر پیشانی و ذنب اسپان بسته بودند و از حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام و ابن عباس مرویست که خود را نشان کرده بودند و بعمامهای سفید و طرفهای آن میان دو کتف فرو گذاشته
از قتاده روایتیست که فرشتگان بر اسپان ابلق نشسته بودند و علامت پشم راست کرده بمیدان محاربه در آمدند و اول سه
هزار فرشته ذکر قوله تعالی فَاستَجابَ لَکُم رَبُّکُم اَنّی مُمِدُّکُم بِاَلفٍ مِنَ المَلائِکَةِ مُردِفِینَ و بعد از آن بشارت
بسه هزار کرده اند کقوله تعالی بثلثة آلاف من الملائکة منزلین و آخر پنج هزار مقرر فرمود کقوله تعالی بخمسة آلاف من الملائکة مسومین در کشف
الغمه آورده که در روز بدر قاتل اکثر کفار امیر المؤمنین علیه السلام بود و ثلث بعضی مقتول صحابه بودند و بعضی مقتول ملائکه و بدون فرود
آمدن ملائکه فتح ممکن بود اما حق تعالی جهة بشارت نصرت تسلی خاطر مؤمنان ملائکه را باعانت ایشان فرستاد و چنانکه میفرماید که وَما جَعَلَهُ
اللّٰهُ و نکرد و نگردانید خدای تعالی امداد ملائکه یا انزال ایشان اِلّا بُشریٰ لَکُم مگر جهة مژدگانی مر شما را بفتح و نصرت وَلِتَطمَئِنَّ
قُلوبُکُم بِهِ و جهة آنکه بیارامد دلهای شما با مداد ملائکه و خوف عدد از خاطر شما بیرون برود وَمَا النَّصرُ و نیست یاری دادن
اِلّا مِن عِندِ اللّٰهِ مگر از نزد خدای نه از بسیاری عدد و شوکت شما العَزیزِ خدای که غالب است بر همه الحَکیمِ صواب کار که نصرت
دادن او بمقتضای حکمت باشد پس یاری شما داد در بدر لِیَقطَعَ طَرَفًا تا آنکه ببرد و نیست گرداند طرفی یعنی اکابر و بزرگان را
مِنَ الَّذینَ کَفَروا از آنان که کافر بودند باین وجه که بعضی از ایشان مقتول شوند و برخی اسیر گردیده اند چه درین جنگ شکستی عظیم
بر صنادید قریش واقع شد بحیثیتی که هفتاد کس از سروران و دلاوران کشته شدند و هفتاد کس دیگر را اسیر کردند اَو یَکبِتَهُم و یا اوحضرت
شما داد تا خشمناک سازد و خوار و نگونسار گرداند ایشان را فَیَنقَلِبوا خائِبینَ پس باز گردند و منهزم شوند در حالتی که
بی بهره و نا امید باشند و در بعضی تفاسیر آورده اند که چون در روز احد لب و دندان مبارک حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم
بسنگ جفای مشرکان آزرده شده و حمزه عم آنحضرت شربت شهادت چشید الم بسیار و غم بیشمار بخاطر سید عالم راه یافت خواست
که بر کفار نفرین کند و از حق سبحانه درخواهد که جمیع کفار را مستاصل سازد و آیه آمد که لَیسَ لَکَ مِنَ الاَمرِ شَیءٌ نیست مر ترا از این کار
که نفرین است بر کفار چیزی و حکمت در نهی نفرین علم او سبحانه بود بآنکه بعضی از ایشان ایمان خواهند آورد یا بعضی از اولاد که از ایشان
حاصل شوند بشرف اسلام رسند پس باز بر سر رشته کلام بیان سبب نصرت اهل اسلام کشیده میفرماید که اَو یَتوبَ عَلَیهِم یعنی نصرت
شما داد و سبب یکی از چهار چیز و آن اینست که شکسته شود رکن دولت ایشان بقتل و اسیر شدن بزرگان ایشان و یا منهزم روند
از صلابت و شوکت مسلمانان و یا توبه دهد ایشان را چون مسلمان شوند اَو یُعَذِّبَهُم و یا عذاب کند ایشان را چون بر کفر خود اصرار نمایند
فَاِنَّهُم ظالِمونَ پس بدرستی که ایشان ستمکاران اند که بجهة کفر و ترک خود را مستحق عقوبت گردانیده اند و چون حق تعالی فرمود که امر

اختیار استیصال و هلاک گردانیدن کفار در دست تو نیست در عقب آن ذکر میکند که همه امور در ید قدرت او سبحانه است
و میفرماید که وَلِلّٰهِ ما فِی السَّمٰواتِ وَما فِی الاَرضِ و مر خدای راست آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است یعنی مالک همه
مخلوقات علوی و سفلی اوست پس هر او را باشد یَغفِرُ بیامرزد یا توبه دهد یا ببخشد از روی عدل و فضل لِمَن یَشاءُ هر کرا که خواهد
از اهل اسلام وَیُعَذِّبُ مَن یَشاءُ و عذاب کند هر کرا خواهد از کفار که بر کفر اصرار نمایند و یا عذاب کند عاصیان اهل اسلام را
قبل از توبه بر سبیل عدل وَاللّٰهُ غَفورٌ رَحیمٌ و خدای آمرزنده است بر بندگان خود چون ایمان آورند رحیم مهربان بر ایشان
که تعجیل در عذاب نکند بر ایشان پس شتاب مکن بر نفرین کردن بدیشان و چون بیان تعذیب و مغفرت فرمود در عقب آن
نهی بندگان کرد از چیزی که سبب عقوبت و فرمود که یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنوا ای کسانی که ایمان آورده اید لا تَأکُلُوا الرِّبٰوا
مخورید مال ربا را اَضعافًا مُضاعَفَةً در حالتی که افزوده شده باشد مکرر زیاده در جاهلیت و اوایل اسلام مال خود را بجای میدادند
بوقت معین و چون منقضی میشد در مدت ربا می افزودند و بر ... مال ... در ... پس حق تعالی ... از ربا
نهی فرمود بعد از آن گفت وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدای در آنچه نهی کرده است لَعَلَّکُم تُفلِحونَ شاید که شما رستگار شوید
یعنی ترک ربا کنید باُمید آنکه رستگار گردید و از عقوبت ربا رهائی یابید و تخصیص ربا از میان محرمات دیگر بجهة آنست که این فعل
در میان مردمان بسیار واقع میشد تا آنکه اکثر معامله ایشان برین طریق بود بجهة مبالغه در نهی آن تهدید ایشان میکند بقوله وَاتَّقوا
و بترسید ای گروه مؤمنان از متابعت کفار و افعال ایشان که از جمله آن رباست بجهة آن خود را باز دارید النّارَ الَّتی از آتشی که
اُعِدَّت لِلکافِرینَ آماده کرده شده است برای کافران وَاَطیعُوا اللّٰهَ و فرمان برید خدای را در آنچه حکم کند وَالرَّسولَ
و رسول را در آنچه فرماید لَعَلَّکُم تُرحَمونَ شاید که شما رحم کرده شوید و از عذاب برهید یعنی حق تعالی بر شما رحم نموده از آتش دوزخ
نجات ارزانی فرماید وَسارِعوا و بشتابید و پیشی گیرید بر یکدیگر اِلیٰ مَغفِرَةٍ بچیزی که موجب آمرزش شود شما را مِن
رَبِّکُم از نزد پروردگار شما و آن ادای فرائض است و اجتناب از محرمات وَجَنَّةٍ و بشتابید بعملی که برساند شما را به بهشتی
که عَرضُهَا السَّمٰواتُ پهنای آن مانند پهنای همه آسمانهاست وَالاَرضُ و همه زمینها تخصیص عرض بهشت بجهة آنست
که طول آن در وهم بشر نگنجد در تفسیر کبیر آورده که اگر حق تعالی آسمانها و زمینها را طبق سازد بجنسی که هر یک از طبقات مانند ورق باشد
و همه طبقها را بر یکدیگر بوند و عرض بهشت این قدر باشد اُعِدَّت آماده شده است چنین بهشتی لِلمُتَّقینَ برای پرهیزگاران
از معاصی و در خبر صحیح وارد شده است که موضع بهشت بالای هفت آسمانهاست و در زیر عرش حق تعالی و دوزخ در زیر هفتم زمین است
پس در صفت متقیان میفرماید که اَلَّذینَ یُنفِقونَ یعنی متقیان آنانند که نفقه میکنند و صرف اموال خود مینمایند برای خدای
فِی السَّرّاءِ در حالت آسانی وَالضَّرّاءِ و در وقت سختی مراد همه احوال است یعنی در هیچ حال خالی نیستند از انفاق آنچه مقدور ایشان است
از اندک و بسیار از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که بهشت برای اهل سخاوت است و نیز فرموده که سخی نزدیک است به بهشت و نزدیک است
بمردمان و بخیل دور است از خدا و دور است از بهشت و دور است از مردمان و بخیل درختی است در دوزخ و شاخهای آن در دنیا
آویخته است هر که در او آویزد او را بدوزخ رساند وَالکاظِمینَ الغَیظَ و دیگر پرهیزکاران فرو خورندگان خشم را با وجود قدرت ایشان
بر انتقام کسی که ایشان را بخشم آورده و در حدیث آمده که هر که خشم فرو خورد با آنکه تواند که انتقام کشد و ترک آن کند و عفو را شعار خود سازد

منع قال وال احیان از امین و ایمان بر کرده اند و نیز فرموده که صاحب قوت آن کس نیست که مردم را بر زمین زند بلکه آن کس است که مالک نفس خود باشد
در وقت غضب و خشم و آتش خشم را به آب علم فرو نشاند و نیز از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم روایت است که هیچ جرعه نزد خدای تعالی
دوست‌تر از جرعه خشم فرو خوردن نیست و یا از جرعه صبر بر مصیبت و هر که خشم فرو خورد حق تعالی او را با حور العین همقسم و مصاحب گرداند
وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ و دیگر متقیان عفو کنندگان‌اند از مردمان و ترک نمایندگان‌اند عقوبت از کسی که مستحق عقوبت باشد
بجهت آنکه ستمی و بدی به ایشان کرده باشد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که هیچ کس نباشد که عفو کند و درگذراند از ظلمی که بر او رفته باشد
مگر حق تعالی او را عزت زیاده کرده اند و هیچ کس نباشد که در سؤال بر خود بگشاید برای بسیاری مال که الا که حق تعالی درویشی او را زیاده
کرده اند و هیچ کس نباشد که مردمان را صله و عطا دهد مگر که حق تعالی مال او را بیفزاید و در روز قیامت منادی ندا کند که کجا اند آنانکه اجرهای عظیم
ایشان بر خداست پس نخیزد مگر آنکه عفو کرده باشد بر کسی که ستمی بر او کرده باشد وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ و خدای دوست دارد
نیکوکاران را انس مالک روایت کرده که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که شب معراج در بهشت کوشکها دیدم در اعلی مرتبه جبرئیل را گفتم
این کراست فرمود که الکاظمین الغیظ والعافین عن الناس والمحسنین [illegible] در تفسیر خود بعد از بیان کردن این آیه آورده که سبط
نبی و جگرگوشه ولی حسن بن علی علیهما السلام با جمعی از اشراف عرب و بزرگان با علم و ادب بر سر خوان نشسته بودند خادمش با کاسه طعام
گرم در مجلس درآمد و از غایت وحشت پایش بکنار فرش درآمد و کاسه آش بر سر و روی مبارک امام فرو ریخت شرمزاده از روی
تادیب نه بر وجه تعذیب بسوی او نگریست خادم از ترس مدهوش و متحیر فرو ماند ناگاه بر زبانش جاری کرد والکاظمین الغیظ امام حسن علیه السلام فرمود
که خشم فرو خوردم خادم گفت والعافین عن الناس امام جواب داد که ترا عفو کردم خادم گفت والله یحب المحسنین امام فرمود که از دست کرم
و معیشت ترا بر خود لازم گردانیدم حضار مجلس از آن خلق و خوی حسن متعجب شده گفتند الله اعلم حیث یجعل رسالته یعنی خدای داناتر است
که چه می باید کرد و که را می باید داد و در روح البیان و بعضی دیگر از تفاسیر این حکایت را نسبت با امام زین العابدین علیه السلام داده اند که
کنیزک امام زین العابدین علیه السلام آب بدست مبارک آنحضرت میریخت چون خواست که راست شود گوشه ابریق بر سر آنحضرت
علیه السلام خورد و بشکست آنحضرت در کنیزک نگریست کنیزک گفت یا سیدی حق تعالی میفرماید که والکاظمین الغیظ امام فرمود که خشم
فرو خوردم کنیزک گفت والعافین عن الناس حضرت فرمود که خدای تعالی ترا عفو کند کنیزک گفت والله یحب المحسنین امام فرمود که برو که — والعافین
ترا آزاد کردم و میتواند بود که این صورت از هر دو بظهور رسیده باشد وَالَّذِينَ و دیگر متقیان کسانی اند که إِذَا فَعَلُوا
فَاحِشَةً چون بکنند کاری ناشایست مانند زنا و امثال آن أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ و یا ستم کنند بر نفسهای خود
بکردن معاصی دیگر اصح آنست که مراد بفاحشه هر گناه کبیره است و ظلم اصرار بر صغایر یعنی چیز کبیره میکنند ذَكَرُوا اللَّهَ یاد کنند عقوبت
خدا را فَاسْتَغْفَرُوا پس آمرزش خواهند از حق تعالی لِذُنُوبِهِمْ برای گناهان خود یعنی توبه کنند با این معنی که از آن پشیمان شده — کرده اند و دیگر
جازم شوند که دیگر مرتکب آن نشوند وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ و کیست که بیامرزد گناهان را یعنی هیچ کس نیامرزد إِلَّا اللَّهُ مگر
خدای وَلَمْ يُصِرُّوا و بعد از آن توبه اصرار نکنند عَلَىٰ مَا فَعَلُوا بر آنچه و سر آن زدند وَهُمْ يَعْلَمُونَ در حالتی که میدانند قبح
آن او عقوبت عظیم آن آنچنان که آن اعتقاد دارند از ابن مسعود نقلست که جمعی از اصحاب با یکدیگر گفتند که [illegible] بنی اسرائیل از ما
گرامی‌تر بودند نزد حق تعالی چه گناهی که میکردند بر در سرای ایشان نوشته شدی که بر خود عقوبتی کشید چون گوش و بینی و بدن و غیر آن

از انواع

از انواع عقوبت‌ها تا کفارت گناه ایشان شود و ایشان آن عقوبت بر خود کردندی و بعد از آن دیگر مرتکب معصیت نشدندی [illegible]
فرموده تا از گناه [illegible] حق تعالی آیه فرستاد که شما گرامی‌ترید نزد من بدانکه از شما بتوبه و استغفار راضی شده‌ام [illegible] شما
کرده‌اید و آن عقوبتی که بنی اسرائیل را بدان امر میکردم از شما برداشته‌ام از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم مرویست
که بر گناه اصرار نکرده باشد هر کس استغفار کند اگر چه در روزی هفتاد بار بر سر گناه رود و در خبر آمده که خوشا حال کسی که چون نامه عمل
خود را بگشاید در زیر هر گناهی استغفاری نوشته بیند و از صادق علیه السلام مرویست که هر که در عقب نماز صبح بگوید استغفر الله الذی لا
اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه حق تعالی برای او هفتصد گناه کبیره بیامرزد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم منقولست که کبیره
با استغفار صغیره نیست با اصرار یعنی اگر با استغفار کنند رفع شود و اگر صغیره را اصرار نماید در حکم کبیره شود و هر که استغفار بسیار کند
حق تعالی او را از جمیع غم و اندوه فرج دهد و از هر تنگنایی او را بیرون آورد و روزی با و رساند از جایی که هیچ گمان نداشته باشد و از ابو
عبد الله علیه السلام آورده است که هرگاه که بنده استغفار کند نامه عمل او را که باسمان برند مانند ستاره درخشان باشد و از امام
رضا علیه السلام منقولست که استغفار بعد از گناه مانند برگ درخت که از درخت ریزان شود یعنی همچنانکه برگ از درخت میریزد گناه از
استغفار کننده ریزان میشود مرویست که چون این آیه مذکور نازل شد ابلیس در ابلیس شد با حق تعالی گفت که بعزت و جلال تو که تا توانم بندگان ترا
گمراه کنم حق تعالی فرمود که سوگند بعزت خودم که بیامرزم ایشان را مادام که استغفار کنند أُولَٰئِكَ آن گروه متقیان که باین صفات موصوفند جَزَاؤُهُمْ
پاداش ایشان مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ آمرزش است از پروردگار ایشان وَجَنَّاتٌ تَجْرِي و بوستانهاست که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
از زیر بناها یا درختان آن جویهای فراخ خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاوید باشند کانند در آن وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ
و نیکوست مزد عمل کنندگان که مغفرت و جنت و چون حق تعالی در آیات سابقه بیان فرمود آنچه اجرای میکند بر مؤمن و کافر از مثوبت
و عقوبت در عقب آن بیان میفرماید که اعطای نعمت بر اهل صلاح و تقوی و انزال مصیبت و محنت بر کفار و عاصیان از عادة الله
پس سیر باید که قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ بدرستی که گذشته پیش از شما سُنَنٌ واقعهای بسیار از غم و شادی و محنت و دولت که جاری شده
ساخته بر امم سابقه بر وفق استحقاق ایشان فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ پس سیر کنید و بروید در زمین و ببینید شهرستان عاد و دیار ثمود
و قوم لوط که بجهت تکذیب پیغامبران چگونه ایشان را هلاک کردیم و یا دیارهای ایشان را زیر و زبر گردانیدیم فَانْظُرُوا پس بنگرید و بنظر عبرت در آثار
هلاکت ایشان که بسبب [illegible] كَيْفَ كَانَ چگونه بوده است عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ سرانجام کار تکذیب کنندگان تا پند گیرید از آن و باز
ایستید از کفر و عصیان هَٰذَا آنچه گذشته از واقعهای امم گذشته بَيَانٌ لِلنَّاسِ دلیلی روشن است برای مردمان یعنی مکذبان زمان حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و یا قرآن دلالت روشن و هویداست برای همه مردمان وَهُدًى و زیادتی بصیرت و بیان طریق رشد
بجنت وَمَوْعِظَةٌ و پند و نام لِلْمُتَّقِينَ برای پرهیزکاران اگر چه قرآن مر غیر متقیان را نیز لطف است اما چون متقیان پند میگیرند نه غیر ایشان
از این جهت ایشان را بذکر تخصیص فرموده آورده اند که چون سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم اکثر کفار را بجهد انهار در روز احد مشاهده نمود
کما طرش رسید که مبادا ایشان چیره [illegible] بر سر ما تازند و ما را هلاک سازند آیه آمد وَلَا تَهِنُوا و سستی مکنید و ضعف
مورزید در کارزار وَلَا تَحْزَنُوا و اندوهناک مباشید از جراحاتی که بشما رسید وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ و حال آنکه شما برترانید بجهت مزیت
بر عقیده ایشان بر باطل و کشتگان شما در صدر جنت نعیم الله و از آن ایشان در قعر جحیم با عذاب الیم و شما بر ایشان منصور و غالب خواهید شد

إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید گرویدگان بوعده حق که فرموده فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ یعنی لشکر یاری کنندگان خدا ایشانند غالب
بر کفار ابن عباس گوید چون روز احد شکست بر اهل اسلام آمد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم دست بدعا برداشت و فرمود
خداوندا در این شهر جز این گروه نیستند که ترا میپرستند اگر هلاک شوند هیچکس ترا بوحدانیت نپرستند حق تعالی این آیه مذکوره نازل ساخت
در شدن سعد روایت کرده که چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم از احد باز آمد و صحابه جمعی کشته و برخی مجروح شده بودند و زنان و کودکان ایشان
نوحه میکردند رسول از این صورت بسیار غمناک شد و گفت بار خدایا روا دار که با رسول تو چنین کنند این آیه آمد که إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ
اگر رسید شما را جراحتی و زخمی در روز احد فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ پس بدرستی که رسیده است گروه کفار را در روز بدر قَرْحٌ مِثْلُهُ زخمی مانند
مثل زخم و جراحت شما و ایشان با وجود زخم و جراحت بسیار در جنگ سست نشدند و بدل نکردند پس شما که امیدوار رحمت
الهی اید سزاوارترید که بر تسلیم در رسید کشته و بآنچه بشما رسیده صبر کنید و جزع نکنید وَتِلْكَ الْأَيَّامُ و این روزگار
که معارز شد کاندر بهشت نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ میگردانیم او را میان مردمان که روزی غالبند و لذت عشرت کنند و روزی نکبت و
عسرت و وقتی خوشحال و زمانی مشوش الاحوال تا اهل ایمان حریص نشوند بلذات عاجله دنیا و در امر آخرت سعی کنند که نعمت دنیا
پس بجهت این ایام نصرت و دولت را در میان شما و کفار میگردانیم وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا و بجهة آنکه بداند خدا بعلم مشاهده
یعنی علم او تعلق گیرد بظاهر شدن ثبات قدم آنانکه گرویده اند بالله و صبر و شکیبایی ایشان وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ و تا فرا گیرد
از شما گواهان یعنی گواه بلند مرتبه باشید یا آنکه کدام از شما در معرکه جهاد ثبات قدم ورزیدند و کدام روی بگریز آوردند و یا معنی آنست
که جمعی از شما بمرتبه بلند رسانند بجهة شهید شدن ایشان وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ و خدای دوست نمیدارد ستمکاران را که راسخ
و ثابت قدم نیستند در معرکه جهاد و یا بظاهر دعوی ایمان میکنند و باطنا کافرند وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ و فایده دیگر در گردانیدن
دولت و عشرت و نکبت و عسرت در میان مردمان آنست که پاک و پاکیزه گرداند خدای الَّذِينَ آمَنُوا آنانرا که گرویده اند
از گناهان در وقت مغلوب شدن ایشان چه بلاها که با اهل ایمان میرسد موجب کفارت گناهان ایشانست وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ
و نیست گرداند و هلاک سازد کافرانرا وقت آن مغلوب شوند أَمْ حَسِبْتُمْ نه چنانست که پنداشتید شما ای مؤمنان أَنْ
تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ آنکه در آیید ببهشت وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ و حال آنکه ندانسته باشد یعنی علم او تعلق نگرفته باشد الَّذِينَ جَاهَدُوا
مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ با آنانکه جهاد کرده اند از شما یعنی بر بلا صبر کرده اند و حال آنکه هنوز جهاد شما بفعل نیامده تا علم حق تعالی بوجود آن
تعلق گیرد چه چیزی تا بوجود نیاید و متحقق الوقوع نگردد علم بآن تعلق نخواهد گرفت وَلَقَدْ كُنْتُمْ و بتحقیق که بودید از روی اشتیاق برسیدن
بثواب جاوید تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ آرزو میکردید مرگ را بوسیله حرب با اعدا و شهید شدن در راه خدا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ
پیش از آنکه مشاهده کنید اسباب مرگ را که آن وقوع شماست در مخاطرات حرب فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ پس بتحقیق دیدید اسباب موت
وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ و حال آنکه شما می نگریستید بیاران و برادران خود که کشته میشدند در روز احد مراد از این آیه سرزنش ایشانست
برای آنکه تمنای حرب کردند و آماده شدند برای آن و چون جنگ واقع شد بد دل شدند و بگریختند از آن و در کتب تواریخ مذکور است
که در وقتی که رسول صلی الله علیه و آله و سلم با هفتصد کس در مقابله قریش که سه هزار مرد جنگی بودند صف بیاراست و عبدالله جبیر
چنانکه گذشت با پنجاه تیرانداز بر رخنه کوه احد بداشت تا مشرکان از آن رخنه بر سر ایشان نتازند و در این باب مبالغه نمود و بعد از آنکه

جدال و قتال در پیوست امیرالمؤمنین علیه السلام صاحب علم مشرکان را بر خاک مذلت انداخت و مشرکان منهزم شدند و صحابه بغنیمت مشغول شدند
و آن پنجاه تیرانداز بطمع غنیمت فرمان امیر خود برده رخنه کوه را که داشتند بغنیمت افتادند و مشرکان در پس آن رخنه بهم آمدند [illegible]
با اهل اسلام ریختند و مسلمانان را در میان گرفتند و بسیاری از اهل اسلام را شهید کردند چنانکه مذکور شد و لب و دندان حضرت بسنگ جفای مشرکان
شکسته گشت و مسلمانان بگریختند و ابلیس آوازه انداخت که محمد کشته شد و بعد از آنکه امیرالمؤمنین علیه السلام بر دفع ایشان [illegible] و شجاعت
شر را مغلوب ساخت و آن گریختگان این را شنیده بودند بازگشتند و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم زبان ملامت بر ایشان گشوده
فرمود چرا گریختید ایشان عذر آورده گفتند که ما آوازه قتل تو شنودیم روزگار بر ما شوریده گشت و از غایت دهشت بگریختیم
حق سبحانه بجهة دفع عذر ایشان فرمود وَمَا مُحَمَّدٌ و نیست محمد ستوده إِلَّا رَسُولٌ مگر فرستاده از حق قَدْ
خَلَتْ بدرستی که بگذشتند مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ پیش از وی فرستادگان پس موت بر او محال نیست زیرا که او بشر است
همچنانکه پیغمبران سابق در گذشتند بموت یا بقتل أَفَإِنْ مَاتَ آیا اگر بمیرد این پیغمبر أَوْ قُتِلَ یا کشته گردد انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ
باز میگردید بر پاشنه های خود یعنی مرتد میشوید یا ترک جهاد میکنید وَمَنْ يَنْقَلِبْ و آنکس که برگردد عَلَىٰ عَقِبَيْهِ بر هر دو پاشنه خود
یعنی مرتد شود یا ترک جهاد کند فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ پس ضرر نرساند مر خدایرا بازگشتن شَيْئًا چیزی را که ضرر آن بنفس خود راجع
وَسَيَجْزِي اللَّهُ و زود باشد که جزا دهد خدای الشَّاكِرِينَ سپاس دارندگان را بر نعمت اسلام بثبات و ورزیدن بر آن چنانکه اسم
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم محمد است و محمود و احمد و محمد از محمود ابلغ تر است و احمد از هر دو ابلغ تر و حق تعالی او را بنام
محمد و احمد در قرآن یاد فرموده و آنحضرت از نام حق تعالی خود است چنانکه در حدیث قدسی وارد شده که انا الله المحمود و انت محمد از امام علی بن
موسی الرضا علیهما السلام روایت است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که چون فرزند را نام محمد نهید او را تعظیم کنید و جای مجلس او را فراخ کنید و روی
بروی ترش مکنید و هیچ گروهی نباشند که در امری با یکدیگر مشورت کنند و در میان ایشان کسی باشد که نام او محمد باشد یا احمد مگر که
ایشان را در آن مشورت خیر رسد و هیچ سرائی نباشد که در آنجا خوانی نهند و بر آن کسی باشد که او احمد یا محمد یا محمود نام داشته باشد مگر که
هر روز صبح و شام برکت در آن خوان نازل شود حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هر که حق تعالی او را چهار پسر کرامت فرماید و یکی را بنام
نام من ننهد بر من جفا کرده باشد و از ابوالحسن علی بن ابیطالب علیه السلام نقلست که در هیچ خانه درویشی داخل نشود که در و شخصی باشد که نام او محمد
یا محمود یا احمد یا علی یا حسن یا حسین یا جعفر یا طالب یا عبدالله یا فاطمه باشد و از ابی عبدالله علیه السلام روایت است که شیطان هرگاه که بشنود که کسی ندا
میکند که یا محمد و یا علی گداخته میشود مانند ارزیز که گداخته شود و مرویست که چون روز قیامت باشد حق تعالی فرشته را امر کند که ندا کند که هر مؤمنی
که نام او محمد است برخیزد و بی حساب ببهشت رود و بجهة شرف و بزرگواری محمد صلی الله علیه و آله و سلم و بعد از سرزنش گریختگان
مؤمنانرا ترغیب میکند و دلیر میگرداند بر جهاد و میفرماید که وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ و نباشد و نشاید هیچ نفسی را أَنْ تَمُوتَ که بمیرد
إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بخواست خدای و فرمان او و ملک الموت را که قبض روح آن نفس کند و این حکم نوشته شده است در لوح محفوظ كِتَابًا
مُؤَجَّلًا نوشتنی معین و مقرر است وقت آن بر وجهی که از آن متقدم و متاخر نشود و چون چنین است پس سبب مرگ جهاد
نیست بلکه بجهة آن اجل مقرر است در لوح محفوظ وَمَنْ يُرِدْ و هر که خواهد ثَوَابَ الدُّنْيَا پاداش این جهان را چنانکه میکنند نُؤْتِهِ
مِنْهَا بدهیم او را از دنیا آنچه مقرر کرده ایم و او را در آخرت نصیبی نباشد این کنایه است مر آن پنجاه تیرانداز را که بجهة غنیمت فرمان حضرت

رسالت صلی الله علیه وآله وسلم را شنیدند ومن یرد و هر که خواهد بعمل خود ثواب الآخرة پاداش آن جهان نؤته منها بدهیم او را
از آنکه نعمت جنت است وسنجزی الشاکرین و زود باشد که پاداش دهیم شکر گویندگان را بر نعمتهای ما که از جمله آن نعمت جهاد است
که سبب ثواب باشد در روز معاد وکأین من نبی و بسیار پیغمبران قاتل معه کارزار کردند با او ربیون کثیر عالمان و زاهدان
بسیار با او بودند فما وهنوا پس سستی نکردند پیروان او لما اصابهم بجهت آنچه رسید از محنتهای فی سبیل الله در راه
خدای یعنی در جهاد با کفار وما ضعفوا و ضعیف نگشتند از حرب بسیار و یا در دین سست نشدند وما استکانوا و فروتنی
و اظهار عجز نکردند با دشمنان بلکه در حرب ثابت قدم بودند و صبر داشتند جنگ میکردند تا نصرت می یافتند والله یحب
الصابرین و خدای دوست میدارد صبر کنندگان را بر جهاد و نصرت ایشان میدهد وما کان قولهم و نبود گفتار عالمان
و زاهدان آن پیغمبران بعد از کشته شدن پیغمبرانشان اگر واقع شده الا ان قالوا مگر آنکه گفتند ربنا اغفر لنا ای پروردگار ما بیامرز
برای ما ذنوبنا گناهان ما را واسرافنا و در گذر از حد در گذشتن ما فی امرنا در کار ما یعنی در گذر از افراط ما در معصیت و تقصیر ما در طاعت
وثبت اقدامنا و استوار کن قدمهای ما را در وقت مقاتله با اعدا وانصرنا و یاری ده ما را علی القوم الکافرین بر گروه ناگرویدگان
فآتاهم الله پس داد خدای ایشان را ببرکت دعا و استغفار و صبر و مقاتله کفار ثواب الدنیا پاداش این جهان یعنی نصرت بر دشمنان و
غنیمت وحسن ثواب الآخرة و عطا فرمود ایشان را نیکو پاداش آن جهان یعنی مغفرت و نعیم جنان و رسیدن به درجات رضوان
والله یحب المحسنین و خدای دوست دارد نیکوکاران را که صبر کنند کاهند بر تکلیفات شرعیه آورده اند که در وقت گریختن مسلمانان
منافقان ایشان را گفتند که بجانهای خود شتابید و به سوی اهل و عیال خود روید که مهم اسلام از پیش نمیرود حق تعالی رد قول ایشان کرده فرمود که
یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان ان تطیعوا الذین کفروا اگر فرمان برید آنان را که کافر شدند یعنی اگر فرمان منافقان کار
کنید یردوکم باز گردانند شما را علی اعقابکم بر پاشنهای شما یعنی اگر بفرمان شما را بکفر باز گردانند و مرتد سازند فتنقلبوا
چون بگردید شما خاسرین زیان کاران در هر دو سرای بل الله نه چنانست که کافران مددکار شما باشند بلکه خدای مولیکم
یار و مددکار شما است و نصرت دهنده شما وهو خیر الناصرین و خدای بهترین یاری کنندگانست و چون ابوسفیان و یاران
و اصحابش چند از واقعه احد روی به مکه نهادند و در اثنای راه ابوسفیان گفت برگشتن ما خطا بود چه مسلمانان جمعی اندک بودند و اکثر مجروح
و متفرق گشته باز گردید تا یکبار دیگر بر ایشان هجوم کرده همه را بکشیم پس عزم کردند که باز گردند حق تعالی ترسی در دل ایشان انداخت
و منهزم گشتند که برگردند و حق تعالی قبل از آنکه این صورت واقع شود رسول صلی الله علیه وآله وسلم را ازین معنی خبر داد و فرمود که سنلقی زود باشد
که بیفکنیم فی قلوب الذین کفروا در دلهای آنانکه کافر شدند الرعب ترس و بیم را بما اشرکوا بجهة شرک آوردن ایشان بالله
بخدای تعالی ما لم ینزل به آنچه را که نفرستاده است خدای بدان شرک آوردن سلطانا حجتی و دلیلی تا ایشان را عذری بود در آن
ومأواهم النار و جای ایشان دوزخ است وبئس مثوی الظالمین و بد آرامگاهیست ستمکاران را آورده اند که مرویست
که چون اصحاب رسول صلی الله علیه وآله وسلم بمدینه آمدند با خود گفتند که ما را این شکست از کجا بما واقع شد و حال آنکه خدای ما را وعده
نصرت و ظفر داده بود حق تعالی این آیه فرستاد که ولقد صدقکم الله و هر آینه راست کرد خدای با شما وعده خود را در باب نصرت
فتح چه آن ظفر مشروط بود به صبر و تقوی و پرهیز کردن از مخالفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم یعنی تا صبر میکردید و اطاعت فرمان پیغمبر

مینمودید

مینمودید ظفر می یافتید و چون ترک صبر کردید و مخالفت فرمان نمودید مغلوب شدید و چون باز ثبات قدم ورزیدید حق تعالی شما را نصرت
داده پس وعده نصرت من باب شما راست شد اذ تحسونهم وقتی که میکشتید کفار را باذنه بحکم خدای و فرمان او و توفیق
و لطف او و این ظفر در اول روز شما را بود حتی اذا فشلتم تا آنگاه که ضعیف شدید در رای یعنی ترک ثبات قدم کردید و
بغنیمت مشغول شدید وتنازعتم فی الامر و مخالفت کردید در کار حرب مراد اختلاف تیراندازانست که بعضی تابع امر رسول
صلی الله علیه وآله وسلم شدند و بر کوه ماندند و برخی دیگر مخالفت نموده بغنیمت افتادند چنانکه میفرماید وعصیتم و
عاصی شدید در امر امیر خود که عبد الله جبیر است و ترک مرکز گرفتید و بجهة آن مغلوب گشتید من بعد ما اریکم پس از آنکه نمود خدای شما را
ما تحبون آنچه دوست میدارید از نصرت و غنیمت و هزیمت رفتن اعدا منکم من یرید الدنیا از شما کسی هست که میخواهد
دنیا را یعنی غنیمت و نام بلند و آن طایفه بودند که پای از دایره فرمان بیرون نهاده مرکز را گذاشتند و روی بغارت و غنیمت
آوردند ومنکم من یرید الآخرة و از شما کسی هست که خواهد رستگاری آخرت را و این گروهی بودند که مخالفت امر رسول نکرده
بر مرکز کوه ثبات قدم ورزیدند تا وقتی که شربت شهادت چشیدند ثم صرفکم پس باز گردانید شما را خدای و بگردانید روی
شما را عنهم از قتل کافران بعد از غلبه شما بر ایشان مراد آنست که بشامت مخالفت اصحاب رفع نصرت کرد از ایشان و ایشان را
با خودشان باز گذاشت و بجهة آن منهزم شدند لیبتلیکم تا بیازماید شما را بر مصایب یعنی بسبب رفع نصرت با شما معامله آزماینده
کند تا بر عالمیان آشکار گردد ثبات قدم ایمان از تزلزل و صبر بر مصایب ولقد عفا عنکم و بدرستی که عفو کرد و در گذرانید
یعنی از سر شما در گذشت و نگذاشت که شومی مخالفت همه شما را شامل شود بجهة تفضل او بر شما و علم او به پشیمانی شما از آن مخالفت والله ذو
فضل علی المؤمنین و خدای خداوند فضل و رحمت است بر گرویدگان پس تفضل مینماید بر شما بعفو بعد از ندامت شما از مخالفت بعد از آن
در بیان احوال منهزمان اهل اسلام میفرماید که یاد کنید اذ تصعدون آن هنگام که دور میرفتید از سوی کارزار بهزیمت ولا تلوون
و التفات نکردید و نمی نگریستید علی احد بر هیچکس یعنی از غایت خوف و دهشت بر هیچکس نگاه نمیکردید والرسول یدعوکم
و پیغمبر میخواند شما را فی اخراکم در میان جماعتی دیگر که ساقه لشکر شما و باز پسینان شما بودند و میفرمود باواز بلند که باز گردید بمن و توجه بمن نمایید که
من رسول خدایم و شما اجابت نمیکردید فاثابکم پس مکافات کرد شما را از آن مخالفت و نافرمانی غما بغم غمی را که متصل بود بغمی دیگر و آن قتل
بود و جراحت و یا ظفر مشرکان و وقوع اراجیف بقتل رسول صلی الله علیه وآله وسلم حاصل که حق تعالی غمهای متعاقب بشما رسانید لکیلا تحزنوا
تا اندوه نخورید علی ما فاتکم بر آنچه فوت شده باشد از شما بعد از عادت کردن شما بر تحمل مشقت و غم ولا ما اصابکم و نه بر
اندوه خورید بر آنچه بشما رسیده باشد یعنی تا بجهة عادت شما بر صبر در شداید بسیار محزون نگردید بر فوت نفع از شما و وقوع ضرر بر شما بعد از این حال
در استقبال والله خبیر و خدای داناست و آگاهست بما تعملون بآنچه میکنید از طاعت و معصیت و بهر شما را بر آن جزا میدهد ثم انزل
علیکم پس فرو فرستاد خدای بر شما من بعد الغم بعد از اندوه و ملال امنة امن و آرامش نعاسا گران خواب سبک بود یغشی
می پوشید و فرو میگرفت آن خواب طائفة منکم گروهی را از شما که مؤمنان حقیقی بودند و اهل صدق و یقین عبد الله زبیر روایت کرده
از پدر خود که او گفت که من با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بودم چون خوف و غم سخت شد بر ما خواب واقع شد که بعضی از ما را شمشیر از دست افتاد

و بر ایشان [illegible] بروایت صحیح ثابت شده که این خواب مخصوص بود بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام و حارث بن صمه و سهل بن حنیف و بعضی دیگر از
تابعان ایشان که ایمان کامل داشتند و حق تعالی بر سبیل منت و تذکیر نعمت این آیه فرستاد و در بیان فرمود که بعد از غم و اندوه و زخم
بسیار یعنی تمام بر شما نازل ساختیم تا بمرتبه که خواب غلبه کرد و مقرر است که خواب با راحت و امنیت می باشد تا خوف و ترس و اهل نفاق بجهت عدم
رسوخ اعتقاد و خوف جان و مال در نهایت اضطراب بودند و میان ایشان خواب نبود چنانکه میفرماید وَطَائِفَةٌ و گروهی دیگر چه جماعت [illegible]
و اصحاب او که منافقان بودند قَدْ أَهَمَّتْهُمْ بدرستی که در هم و غم افکنده بود ایشان را أَنْفُسُهُمْ نفسهای ایشان بجهت اضطراب و بد ارائی و سستی
اعتقاد يَظُنُّونَ بِاللَّهِ گمان میبردند بخدای غَيْرَ الْحَقِّ گمان ناسزاوار ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ گمان اهل جاهلیت یعنی چنانکه گمان اهل شرک
آن بود که مهم محمد تمام نخواهد شد و وعده که میدهد تمام [illegible] نیست گمان این طایفه نیز چنین است يَقُولُونَ میگفتند در وقت کشته
و مغلوب شدن اهل اسلام از روی انکار هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ آیا باشد ما را از کار ظفر و نصرت مِنْ شَيْءٍ هیچ چیزی یعنی طمع کرده بودیم
غلبه و نصرت خود داشتیم و وعده که محمد صلی الله علیه و آله و سلم ما را دران باب میداد حاصل نشد قُلْ بگوای محمد بایشان که إِنَّ الْأَمْرَ
كُلَّهُ بدرستی که همه کارها از غنیمت و هزیمت لِلَّهِ مر خدایراست و بفرمان اوست و تاخیر نصرت بر وفق مصلحت و حکمت اوست يُخْفُونَ نهان
میسازند این منافقان فِي أَنْفُسِهِمْ در نفسهای خود شک و انکار و تکذیب و نفاق را مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ آنچه آشکارا نمیسازند مر
ترا بجهة ترس شمشیر مسلمانان يَقُولُونَ میگویند در نفس خود که لَوْ كَانَ لَنَا اگر بودی مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ از کار خود چیزی یعنی نصیبی از
فتح و نصرت چنانکه محمد ما را بآن وعده داد مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا کشته نمیشدیم اینجا یعنی اصحاب ما مقتول نمیگشتند و هزیمت [illegible] نمی یافت
قُلْ لَوْ كُنْتُمْ بگوای محمد اگر می بودید ای منافقان فِي بُيُوتِكُمْ در خانهای خود و نمی آمدید که با ما بیرون آیید لَبَرَزَ الَّذِينَ هر آینه بیرون آمدندی
از میان شما آنانکه در لوح محفوظ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ نوشته شده است بر ایشان کشته شدن إِلَى مَضَاجِعِهِمْ بسوی کشتنگاه خود
بجهت رسیدن اجلهای ایشان چه از اجل گریزی نیست وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ و این قتل و هزیمت و جراحت واقع شد برای آنکه بیازماید خدای یعنی
معامله آزماینده کند تا بر عالمیان ظاهر کرداند مَا فِي صُدُورِكُمْ آنچه در سینه‌های شماست از اخلاص و نفاق وَلِيُمَحِّصَ و تا پاک
خالص سازد مَا فِي قُلُوبِكُمْ آنچه در دلهای شماست که آن اعتقاد است یعنی از آن وساوس شیطان پاکیزه میکرداند وَ
اللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ بآنچه در سینه‌های شماست از اسرار و خفیات و بعد از آن در بیان حال آنان که
روز احد [illegible] میفرماید که إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا بدرستی که آنانکه روی بگردانیدند مِنْكُمْ از شما و بهزیمت رفتند يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ
از روز که روی برروی یکدیگر آورده بودند دو گروه از مسلمانان و کافران در روز احد إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ جز این نیست
لغزانید ایشان را شیطان پای ایشان را یعنی ایشان را وسوسه داد و از راه حق بگردانید و ایشان فرمان او بردند بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا بشامت برخی
از آنچه کرده بودند یعنی بسبب گرفتن ایشان از ضبط [illegible] بود که شیطان طلب لغزیدن کرد از ایشان و ابتغا فرمان او برده ترک محافظت
رخنه کوه کردند و بغنیمت افتادند وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ و بتحقیق که در گذرانید خدای از ایشان گناه را بجهت توبه إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی
که خدای آمرزنده است حَلِيمٌ بردبار و تعجیل نکننده در عقوبت گناه‌کار تا توبه نماید از آن در آخر کار يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی
که گرویده اند لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا مباشید مانند کسانی که کافر شدند یعنی منافقان وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ و گفتند برای برادران

نسبی

نسبی و سببی خود که کشته و مرده بودند [illegible] شده در حق کسی که متفق بودند با ایشان در نسب یا مذهب إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ وقتی که بر رفتندی
در زمین برای تجارت و بمردندی أَوْ كَانُوا غُزًّى یا بودند غازیان و جهاد کننده کان و کشته شدندی لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا اگر بودندی
نزد ما و بسفر و غزا نرفتندی مَا مَاتُوا نمردندی در آن سفر وَمَا قُتِلُوا و کشته نگشتندی در آن حرب پس ایشان قایل این قول
شده اند لِيَجْعَلَ اللَّهُ تا عاقبت امر ایشان باین کشید که کردند حق تعالی ذَلِكَ آن اعتقاد باطل را حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ دریغ و اندوهی
در دلهای ایشان پس ای مؤمنان شما مانند ایشان مباشید درین گفتار و اعتقاد تا حق تعالی عدم موافقت شما را با ایشان سبب
مزید غم و اندوه ایشان کرداند وَاللَّهُ يُحْيِي و خدای زنده میدارد وَيُمِيتُ و می میراند این رد قول منافقانست یعنی خدای تعالی
موثر است در حیات و ممات ایشان و نه اقامت ایشان [illegible] کاهست که مسافر و غازی بعمر میرسد و مقیم و مقاعد را میمیراند وَاللَّهُ
بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بدانچه میکنید ای گرویدگان بصبر و ثبات بَصِيرٌ بیناست و شما را بدان جزا خواهد داد وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ
و بخدای که اگر کشته شوید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدا یعنی در جهاد با اهل کفر و عناد أَوْ مُتُّمْ یا بمیرید در سفرها در حضر با خشنودی خدا
آن شما لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ هر آینه آمرزش از خدای وَرَحْمَةٌ و بخشش از جانب او بسبب خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ بهتر است از آنچه
جمع میکنند از مال دنیا و حطام [illegible] یعنی آمرزش و بخشایش حق تعالی شما را خوبتر است از آنچه کافران فراهم می آورند از مال
غرور دنیا وَلَئِنْ مُتُّمْ و اگر بمیرید ای مؤمنان با خشنودی خدا أَوْ قُتِلْتُمْ یا کشته شوید در کارزار کفار لَإِلَى اللَّهِ هر آینه بسوی
[illegible] خدای که معبود شماست تُحْشَرُونَ حشر کرده میشوید و شما را اجر عظیم رسد بعد از آن بیان خلق عظیم سید انام صلی الله علیه و آله و سلم
میکند و ذکر مباسطه آنحضرت با اصحاب کرام و عفو او از آنچه از ایشان صادر شد از مخالفت امر او در حفظ و نگهداشتن رخنه کوه احد و
میفرماید که فَبِمَا رَحْمَةٍ پس بخشایشی که ترا رسیده است مِنَ اللَّهِ از جانب حق تعالی لِنْتَ لَهُمْ نرم گشتی مر منهزمان روز احد را یعنی
آنکه بعد از مراجعت اهل هزیمت درشتی نفرمودی با ایشان بلکه براسم دلجویی و لوازم خوشنودی نسبت بایشان رعایت نمودی [illegible]
بتو وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا و اگر میبودی تو درشت خوی سخت گوی غَلِيظَ الْقَلْبِ سخت دل و نامهربان لَانْفَضُّوا هر آینه پراکنده شدندی
اصحاب مِنْ حَوْلِكَ از گرداگرد تو و بیزار شدندی چون حال چنین است فَاعْفُ عَنْهُمْ پس درگذر از ایشان یعنی از تقصیری که در خدمت تو
کرده اند و خلاف امر تو نموده اند وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ و آمرزش طلب از پس برای ایشان از اعمالی که نموده اند در امر پس وَشَاوِرْهُمْ فِي
الْأَمْرِ و مشاورت کن با ایشان در کاری که از تو [illegible] و دران حکم جزم صادر نشده یعنی در امور دنیوی چون تدبیر حرب و کیفیت قاعده
جهاد و اگرچه آنحضرت در تدبیر وجوه از همه در پیش بود اما بجهة خوشحالی نفوس اصحاب و وضع سنت مشورت در میان امت با ایشان
مشورت میفرماید فَإِذَا عَزَمْتَ پس چون قصد کاری کردی بعد از مشورت فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ پس توکل کن بر خدای یعنی در گذران کار تکیه
بر مشورت مکن بلکه دران توکل بحضرت عزت کن تا کار تو را بر وجهی که مراد تست سازد إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ
دوست میدارد توکل کنندگان را [illegible] یاری ایشان میکند و بوجه صلاح هدایت ایشان میکند از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم مرویست
که اگر توکل کنید چنانکه حق توکل است روزی داده شوید بطریقی که مرغان روزی داده میشوند چه در وقت صباح گرسنه از آشیانها
بیرون میروند و در شبانگاه سیر مراجعت میکنند حاتم اصم را از حد توکل پرسیدند گفت بنای آن بر چهار چیز است یکی آنکه اعتقاد کنی که روزی
غیر مقدر نخوری دوم آنکه عملی که تو کنی فایده بتو رساند و عمل غیر چندان فایده بتو نرساند سیم انتظار مرگ کشی و آماده باشی برای نزول آن یعنی

پیوسته در کار آخرت باشی چهارم خدا را ناظر خود بینی و چیزی نکنی که نزد او شرمسار باشی و بعد از آن شروع در توکل بیان میکنند که نصرت و
ظفر بر دشمنان نه بکثرت لشکر است بلکه آن بخدای تعلق دارد و میفرماید إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ اگر نصرت دهد خدای شما را چنانکه
در حرب بدر واقع شد فَلَا غَالِبَ لَكُمْ پس هیچ غلبه کننده نباشد بر شما وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ و اگر فرو گذارد شما را چنانکه در روز
احد فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ پس کیست آنکه یاری دهد شما را مِنْ بَعْدِهِ پس از فرو گذاشتن او وَعَلَى اللَّهِ و بر کرم خدا نه بر غیر او
فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ پس باید که توکل کنند گروندگان و بدانکه نصرت بر دو قسم است یکی بغلبه در معرکه کارزار بر کفار دوم بحجت
و برهان چه هدایت اهل ایمان کرده بدلیلهای روشن پس مؤمنان همیشه نصرت یافته اند اگر غالب شده اند بر کفار در کارزار پس نصرت یافته اند
بر ایشان و اگر شهید شده اند و مغلوب گشته اند بحجت و دلیل بر ایشان نصرت یافته اند آورده اند که برخی از اقویا [illegible] از
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم درخواست کردند که غنیمتی که واقع شود ما را زیاده از حصه ضعفا ده آیه آمد که وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ و نباشد
و سزاوار هیچ پیغمبر را أَنْ يَغُلَّ آنکه خیانت کند در غنیمت باینوجه که در قسمت آن طریق معدلت رعایت نکند و از عبد الله
عباس روایتست که سبب نزول این آیه آن بود که گلیمی سرخ رنگ از غنایم بدر گم شد بعضی [illegible] از روی نفاق نسبت آن
بحضرت سید کاینات صلی الله علیه و آله و سلم دادند حق تعالی بجهت برائت ذمت خواجه کاینات از خیانت این آیه فرستاد
بعد از آن فرمود وَمَنْ يَغْلُلْ و هرکه خیانت کند در غنایم يَأْتِ بِمَا غَلَّ بیاید بآنچه خیانت کرده است در آن و معنی آمدن
آنست که بیارد آن چیز را که در آن خیانت کرده بر گردن یعنی آنرا بعینه در گردن داشته باشد يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز تا در عرصات
رسوا شود اگر چه شتر یا گوسفند یا رشته باشد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که نبینم یکی از شما را روز قیامت که آید و شتری
بر گردن گرفته و آن شتر بانگ و فریاد کند و آنکس گوید یا رسول الله فریاد رس من گویم که من فرمان خدا بتو رسانیدم و تو از آن
نشنیدی امروز هیچ فایده بتو نرسانم مرویست که یکی از صحابه روز خیبر بمرد گفتند یا رسول الله برین مرد نماز کن فرمود شما
برو نماز کنید گفتند یا رسول الله چه گناه کرده فرمود که خیانت کرده متاع او را بجستند مهره از غنیمت خیبر دزدیده بود که دو
درم نمی ارزید ثُمَّ تُوَفَّى پس تمام داده شود در روز قیامت كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی مَا كَسَبَتْ جزای آنچه کرده باشد از خیر و شر
وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و ایشان ستم کرده نشوند در آن روز بمعنی ثواب مطیع نقص نشود و عقاب عاصی [illegible] و روایت که چون حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم اصحاب را فرمود که متوجه احد شوید بعضی از منافقان [illegible] بجا ماندند و بعضی مؤمنان تابع شدند و در پی آن حضرت شدند
آیه آمد أَفَمَنِ اتَّبَعَ آیا پس هرکه پیروی کند رِضْوَانَ اللَّهِ خوشنودی خدا را در متابعت امر پیغمبر او كَمَنْ بَاءَ مانند کسی است
که بازگردد بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ بخشم از خدا بسبب معصیت و نافرمانی او وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ و آرامگاه او دوزخ باشد و
وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد جای بازگشتیست دوزخ هُمْ ایشان که تابع خشنودی حق اند دَرَجَاتٌ خداوندان درجهای
بلند اند عِنْدَ اللَّهِ نزد خدای وَاللَّهُ بَصِيرٌ و خدای داناست بِمَا يَعْمَلُونَ بآنچه میکنند مردمان از طاعت و معصیت [illegible]
کار جزا خواهد داد و بعد از آن ذکر نعمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم که منت میکند بر مؤمنان بقوله لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ بدرستیکه منت
نهاد خدای یعنی انعام فرمود عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بر گروندگان إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ وقتی که برانگیخت در میان ایشان رَسُولًا
مِنْ أَنْفُسِهِمْ پیغمبری از ایشان یعنی از جنس آدمیان تا آنکه بدانند باو و مونس شوند بوی و بازشناسند ایشان نسب او را و شرف ایشان تا

بسهولت

بسهولت فهم کلام او کنند از وی يَتْلُو عَلَيْهِمْ میخواند بر ایشان آيَاتِهِ آیتهای او را یعنی قرآن با دلیلهای توحید و
يُزَكِّيهِمْ و پاک میگرداند ایشان را از شهوات خبیثه طبیعت و کارهای ایشان را باصلاح می آورد بوسیله احکام شریعت وَيُعَلِّمُهُمُ
الْكِتَابَ و می آموزاند ایشان را قرآن وَالْحِكْمَةَ و سایر احکام شرعیه و معارف عقلیه وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ و بدرستیکه بودند
هر مردمان لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی هویدا و ظاهر که بحق نرسیده بودند و نه از باطل کناره میکردند مراد ضلالات کفر و [illegible]
و بعد از ذکر تعداد رسالت برایشان باز سر رشته کلام [illegible] کشیده میفرماید که أَوَلَمَّا أَصَابَتْكُمْ یعنی بمخالفت رسول آیا چون
هنگامی که رسید شما را مُصِيبَةٌ مصیبتی از هزیمت و قتل و جراحت قَدْ أَصَبْتُمْ حال آنکه رسیده بودید مِثْلَيْهَا بدو چندان از آن
یافته بودید از کافران دو برابر این مصیبت چه ایشان در احد هفتاد تن از شما کشتند و شما در بدر هفتاد تن را کشته بودید و هفتاد تن را اسیر
کرده و بروایت دیگر صد و چهل کس را کشته بودید قُلْتُمْ گفتید از روی جزع و اضطراب که أَنَّى هَذَا از کجاست این یعنی از چه جهت رسید
و حال آنکه مسلمانیم و پیغمبر خدای در میان ماست و او وعده نصرت ما داده بود قُلْ بگو ای محمد در جواب ایشان هُوَ آنچه بشما رسید مِنْ
عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ از نزد شماست یعنی شامت نافرمانی که کردید در حفظ رخنه کوه احد و ترک آن نمودید بطلب غنیمت او در رید
به وعده نصرت مشروط بثبات قدم شما و مطاوعت امر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیز
از فتح و غنیمت و قتل و هزیمت و غیر آن قَدِيرٌ تواناست پس قادر بود بر آنکه نصرت شما دهد اما بجهت مخالفت شما از آن فرو
کشید وَمَا أَصَابَكُمْ و آنچه رسیده بشما از قتل و جراحت و هزیمت يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ در آن روزی که بهم رسیدند
گروه مسلمانان و گروه کافران یعنی روز احد که لشکر ابو سفیان با سپاه مؤمنان روی بروی یکدیگر آوردند فَبِإِذْنِ اللَّهِ
پس آن ثابت بود بفرمان خدای یعنی بتخلیه او کفار را بر مسلمانان بجهت مخالفت قول پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و در اکثر تفاسیر اذن
بمعنی علم است یعنی حق تعالی عالم بود بآنچه بشما رسید خلاصه سخن آنست که رسیدن مصیبت و بلیت در آن روز بشما بود و آنکه تسلط
کفار را بر شما بسبب مخالفت شما بود با امر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ و بجهت آنکه تمیز سازد مؤمنان شما را
از منافقان وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا و بجهت آنکه جدا کند آنکسان را که منافق شدند یعنی نفاق ایشان را ظاهر سازد بر عالمیان و هم
کسی روشن شود که در میان شما مؤمن کیست وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا و گفته شد مر اهل نفاق را که بیائید و باز گردید قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ
اللَّهِ کارزار کنید با مشرکان در راه خدای تعالی أَوِ ادْفَعُوا یا دفع کنید شر کفار اگر قصد قتل و غارت اهل مدینه و اولاد و حرمت
کنید بجهت نفع آخرت با ایشان قتال کنید و یا بجهت نفع دنیا ایشان را از خود و اهل خود دفع کنید قَالُوا گفتند ایشان در جواب اگر
نَعْلَمُ قِتَالًا اگر دانستیمی که کارزار خواهد بود لَاتَّبَعْنَاكُمْ هر آینه پیروی میکردیم شما را هُمْ لِلْكُفْرِ ایشان منافقان
یَوْمَئِذٍ در آن روز که این سخن گفتند أَقْرَبُ نزدیکترند مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ از آنکه ایشان نزدیک باشند بسوی
ایمان یعنی آنست که ایشان در آن روز باهل کفر نزدیک بودند در یاری دادن تا باهل ایمان زیرا که بیرون رفتن ایشان از میان مؤمنان
تقویت اهل کفر بود وَيَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ میگویند بزبانهای خود مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ آنچه نیست در دلهای ایشان یعنی اظهار
بیخبری میکنند که اعتقاد آن نمی نمایند و دل ایشان موافق زبان ایشان نیست در آنکه رسوم حرب نمیدانیم وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای داناتر است بِمَا
يَكْتُمُونَ بآنچه می پوشند منافقان از عداوت و کید و نفاق الَّذِينَ آن منافقان که باز نشستند [illegible] از روی قرب قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ

کشته شد از برادران خود یعنی در حق ایشان که در احد کشته شده بودند وَقَعَدُوا و در حالتی که نشسته بودند در خانهای خود و بقتال نرفته بودند
یعنی در جنگ گفتند لَوْ أَطَاعُونَا اگر فرمان برداری کردندی آن برادران با ما و بقتال نرفتندی مَا قُتِلُوا کشته نشدندی چنانکه
ما نشدیم قُلْ بگوای محمد اگر اختیار مرگ بدست شماست فَادْرَءُوا پس دفع کنید عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ از نفسهای خود مرگ را إِنْ
كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راستگویان که بجهاد نرفتن دفع اجل میکنند بعد از آن مرتبه آنانکه در بدر و احد کشته شدند و بدرجه شهادت
رسیدند باز مینماید تا مؤمنان شاد شده رغبت کنند در جهاد و شهادت و منافقان خوار و ذلیل گردند میفرماید وَلَا تَحْسَبَنَّ
و مپندار ای محمد الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ آنانکه بعد قربت کشته شدند أَمْوَاتًا مردگان از عبد الله عباس نقلست که حضرت
رسالت صلی الله علیه وآله وسلم صحابه را گفت که چون برادران شما در روز احد شهید شدند حق تعالی جانهای ایشان را در اجواف مرغان سبز بال
جای داد که در هوای بهشت طیران کنند و بر شاخهای طوبی آشیانه سازند و از جویبار فردوس آب خورند و طعامهای بهشت
خورند و بوقت استراحت جای ایشان قندیلهای زرین است که در سایه عرش آویخته و ایشان میگویند که خداوندا که خبر ده برادران
و برادران ما را از این دولت که یافته ایم تا رغبت ایشان بجهاد زیاده گردد حق تعالی برای تعریف حال ایشان این آیه فرستاده و فرمود
که ایشان مردگان نیستند بَلْ أَحْيَاءٌ بلکه ایشان زندگانند عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار خود و مقربان درگاه او يُرْزَقُونَ
روزی داده میشوند از میوهای بهشت فَرِحِينَ در حالتی که شادمانند بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ بدانچه خدای عطا کرده است ایشان را
مِنْ فَضْلِهِ از فضل خود که آن رضا و خشنودی اوست سبحانه که بالای همه نعمتهای اوست وَيَسْتَبْشِرُونَ و مسرور میشوند
بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ بانانکه هنوز نرسیده اند بایشان مِنْ خَلْفِهِمْ از پس ایشان یعنی خوشحال و شاد اند ببشارت
دادن ملائکه ایشان را بانکه برادران دینی ایشان بدرجه شهادت رسند و با ایشان داخل شوند در کرامت یا ایشان شریک
گردند و یا فرح ایشان بانست که میدانستند که دوستان ایشان در پس ایشان در طاعت ثابت قدم باشند و ببرکت
عبادت و مجاهده بنفس با ایشان رسند و همه مسرور گردند بمژده دادن ایشان را أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ هیچ ترسی نیست بر ایشان
بر فوت نعمت عظیم وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نباشند که اندوهناک گردند بر مفارقت از آن نعمت آخرت هرگز
زوال نپذیرد و دایم باشد يَسْتَبْشِرُونَ شادی میکنند آن شهیدان بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ برحمتی که رسیده از خدای بایشان
بجهت پاداش عمل ایشان وَفَضْلٍ و با فزونی بران نعمت زیاده بر قدر استحقاق ایشان وَأَنَّ اللَّهَ و بآنکه خدای لَا يُضِيعُ
أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ ضایع نگرداند مزد کار مؤمنان را امیر المؤمنین علیه السلام از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده
که چون مؤمن بتهیه جهاد مشغول شود خدای برات آزادی او از دوزخ برای او بنویسد و هفتاد هزار فرشته بالهای خود را بر و گسترند
و او را بهشت بشارت دهند چون او از ایشان بکوشش او رسد هر ضربتی که بر و آید هنوز در زمین نرسیده باشد که حور العین
از بهشت بیایند و سر او را بر دامن خود نهند و او را بنعمتهای بهشت مژده دهند و او را هفتاد غرفه بدهند از غرفهای فردوس که از
غرفه تا غرفه چندان باشد که میان صنعا و شام و نور آن غرفه بر وجهی درخشنده باشد که از میان مشرق و مغرب از آن پر شود در هر غرفه
هفتاد در باشد از طلا و بر هر دری پرده از طلا آویخته و در هر غرفه هفتاد خیمه و در هر خیمه هفتاد تخت از طلا و پایهای آن از زبرجد موصل
بجوهر و بر هر تختی هفتاد بستر و بر هر بستری حله که بر هر یک از آن حوری از حور العین نشسته که زوجه او باشد و با غنج و ناز و کرشمه و طبیع

فضل الجهاد

ومحبوب

ومحبوب نفس هر یکی را هفتاد هزار کنیزک باشد با هفتاد هزار غلام با رویهای چون ماه و تاجهای زر و لؤلؤ و جواهر بر سر نهاده مندیلها فرو گذاشته
و بر دوش افکنده و کوزها و ابریقهای شراب در دست گرفته بخدای که جان محمد بقبضه قدرت اوست که شهید از اول در روز
قیامت بکوکبه و عظمت هر چه تمامتر بعرصات در آیند بر وجهی که اگر پیغمبران در راه با ایشان رسند همه برای ایشان پیاده شوند
پیش آیند و بر سریرهای نور قرار گیرند و هر یک از ایشان هفتاد هزار کس را از اهل بیت و همسایهای خود شفاعت کنند پس
آن شهیدان با من و ابراهیم بر مایده خلد بنشینند مرویست که چون ابو سفیان فرار نمود متوجه مکه شد جمعی از بنی عبد القیس
خبر باهل اسلام آوردند که ابو سفیان با لشکری آراسته بازگشته قصد کشتن شما دارد و اصحاب با آنکه مجروح بودند اصلا
پریشان نشدند و در خلوص نیت و تصدیق افزوده گفتند که حسبنا الله و نعم الوکیل و حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم
باز انها را بجهاد ترغیب فرمود و ایشان سمعا و طاعتا اجابت کردند چون معلوم شد که بنی عبد القیس دروغ گفته بودند و
خاطر حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم از آن جانب آسوده شد مراجعت ایشان مطمئن شد و متوجه مدینه شدند و حق تعالی این آیه را
در باب اهل جروح و قرح نازل ساخت که الَّذِينَ یعنی مؤمنان ثابت قدم در جهاد آنانند که اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ
اجابت کردند مر فرمان خدای و رسول را مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ از پس آنکه رسیده بود ایشان را جراحتها لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا
مِنْهُمْ مر آنکسانرا که نیکوی کردند از ایشان بر وفای عهد و فرمان برداری وَاتَّقَوْا و پرهیز کردند از غضب خدای و مخالفت
امر پیغمبر أَجْرٌ عَظِيمٌ مزدی بزرگست که بهشت و نعمت است و نیز در صفت ایشان میفرماید که الَّذِينَ یعنی اهل ایمان حقیقی آنانند
که از جهت ترسانیدن قَالَ لَهُمُ النَّاسُ گفتند مر ایشانرا مردمان یعنی جماعتی عبد القیس إِنَّ النَّاسَ بدرستی که ابو سفیان
و اصحاب او قَدْ جَمَعُوا جمع شدند و اتفاق کرده لَكُمْ برای کشتن شما فَاخْشَوْهُمْ پس بترسید از ایشان که شما را با ایشان
طاقت حرب نیست چه شما اندکید و اکثر مجروح و ایشان بسیار و با قوت و صحت بدن فَزَادَهُمْ پس زیاد کرد این سخنان مؤمنان
را إِيمَانًا تصدیق و یقینی در کار خود بجهت یقین ایشان در نبوت پیغمبر و وعده نصرت حضرت عزت وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ
و گفتند کافیست ما را خدای در یاری دادن و کفایت کردن وَنِعْمَ الْوَكِيلُ و نیکو کارگذاریست حضرت پروردگار و نزد
بعضی از مفسران این آیه در آنچه بعد از وقعت در غزوه بدر صغری فرود آمده و بیان این غزوه برین نهج بود که روز احد ابو سفیان مقرر
کرد با مسلمانان که وعده حرب ما در سال دیگر موضع بدر است و پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود و بیان کرد در جواب او بگو نیز که چنین شد
چون سال دیگر وعده جنگ نزدیک شد ابو سفیان پشیمان شده نعیم بن مسعود اشجعی را مقرر کرد که بمدینه رود و لشکر اسلام را از قریش
بترساند و خیال سازد که ایشان از جهت خوف و ترس بیرون نیایند نعیم بیامد و هر چند که مؤمنان را ترسانید از کثرت لشکر و بسیاری سلاح
مشرکان از ایشان جز جواب حسبنا الله و نعم الوکیل نشنید و حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم با ایشان و با جمعی دیگر که مجموع هزار و
پانصد بودند ببدر رفت و هشت روز انتظار ابو سفیان و لشکر او کشیدند نیامد پس از آنجا برگشت و حق تعالی آیه مذکور را نازل ساخت بر
تقدیر چون اهل ایمان کار خود را با خدای باز گذاشتند حق تعالی مهم ایشان را بساخت بر وجه دلخواه فَانْقَلَبُوا پس بازگشتند از حمراء الاسد بقول
اول یا از موضع بدر بقول ثانی بِنِعْمَةٍ با نعمتی تمام و ثواب مِنَ اللَّهِ از جانب خدای وَفَضْلٍ و زیادتی در قرب نزد خدا و رسول لَمْ
يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ نرسید ایشانرا مکروهی از قتل و جراحت و کید عدو بلکه بسلامت رفتند و بکرامت باز آمدند وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ

وهروی کردند خشنودی خدا را که سبب رستگاری دنیا و عقبی است وَاللّٰهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ و خدای خداوند فضل بزرگ است بدفع مشرکان
از مؤمنان و توفیق اهل ایمان در ثبات بر ایمان و در مبادرت بر جهاد دشمنان و اظهار جرأت بر ایشان از صادق علیه السلام
مرویست که فرمود من عجب دارم از آنکه هرکه از چهار چیز ترسد چرا پناه بچهار چیز نبرد یکی آنکه از دشمن ترسد چرا نگوید حسبنا الله ونعم
الوکیل و حال آنکه میشنود که خدای در عقب آن میفرماید فانقلبوا بنعمة من الله و فضل دوم چرا از کید دشمن ترسید چرا پناه نبرد بکلمه وافوض
امری الی الله و حال آنکه در عقب آن فرموده که فوقیه الله سیئات ما مکروا سیم چون او را غمی رسد چون نگوید که لا اله الا انت
سبحانک انی کنت من الظالمین و حال آنکه میداند بعد از آن میفرماید فاستجبنا له ونجیناه من الغم چهارم زیادتی مال طلبد و نگوید ما شاء
الله لا قوة الا بالله و میشنود که خدای در عقب آن فرموده که فعسی ربی ان یؤتین خیرا بعد از آن بیان مینماید که تخویف بنی القیس یا نعیم از
کید ابلیس است تا اهل ایمان از آن احتراز نمایند و میفرماید که اِنَّمَا ذٰلِكُمُ الشَّيْطَانُ جز این نیست که آن ترسانیدن و منع جهاد
کردن ایشان قول شیطانست يُخَوِّفُ اَوْلِيَاءَهُ میترساند دوستان خود را که منافقانند تا از لشکر بیم زده گردان شوند و بصورت
سبب ظلت کار مؤمنان گردد فَلَا تَخَافُوهُمْ پس مترسید ای مؤمنان از آن مردمان که ابوسفیان و اصحاب او یند وَخَافُونِ
و بترسید از من در مخالفت امر من اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید تصدیق کنندگان مر وعده و وعید مرا چه ایمان مقتضی اختیار خوف
خداست بر خوف مردمان وَلَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ و باید که اندوهناک نگردانند ترا آنانکه يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ می‌شتابند در یاری اهل
کفر با سرعت در کفر میافتند بی آنکه تامل کنند در بطلان آن اِنَّهُمْ لَنْ يَضُرُّوا اللّٰهَ شَيْئًا بدرستی که هرگز ایشان زیان نرسانند دوستان
خدا را چیزی لجهة مسارعت در کفر بلکه ضرر آن راجع بنفس خود و ضلالت چه بسبب آن بغضب الهی گرفتار میشوند و مستحق عذاب دایمی میگردند يُرِيدُ
اللّٰهُ میخواهد خدای اَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ آنکه نگرداند برای سرعت کنندگان در کفر حَظًّا فِي الْآخِرَةِ بهره در ثواب آنجهان وَلَهُمْ
عَذَابٌ عَظِيمٌ و مر ایشانرا عذاب بزرگ که آتش دوزخست اِنَّ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الْكُفْرَ بدرستی که آنانکه خریدند کفر را یعنی بدل
ازو بِالْاِيمَانِ بگرویدند بخدای باین معنی که کفر را بر ایمان اختیار کردند لَنْ يَضُرُّوا اللّٰهَ شَيْئًا هرگز زیان نکنند خدا را بچیزی
بسبب اختیار کفر بلکه آن ضرر بایشان راجع گردد وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِيمٌ و مر ایشانراست عذابی دردناک وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ
كَفَرُوا و باید نه پندارند آنکه کافرند از یهود و نصاری و مشرکان و منافقان اَنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ آنچه مهلت میدهیم ایشانرا
در دنیا خَيْرٌ لِاَنْفُسِهِمْ بهتر است مر نفسهای ایشانرا از آنکه ایمان آرند و بدرجه شهادت رسند اِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ بدرستی که
مهلت میدهیم ایشانرا در زندگانی لِيَزْدَادُوا اِثْمًا تا عاقبت ایشان باین میکشد که زیاده میکنند گناه را و در دین خود
ثابت میورزند وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ و مر ایشانراست عذابی خوار کننده در سرا سرای و منقولست که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم
فرمود که همه ذریه آدم را بر من عرض کردند بر صورت و خلقت و میدانستم که کدام از ایشان قبول اسلام کنند و کدام در بادیه ظلمات
ضلالت مانند منافقان بایکدیگر گفتند عجب است از محمد دعوی میکند که آنچه در عدم است [illegible] میدانم که کدام از ایشان مؤمن شود و کدام
منافق و از حالات دل ما [illegible] خبر نیست اگر راست میگوید کدام از ما مخلص است و کدام منافق چون این سخن بسمع آنحضرت رسید بمنبر بر آمد و خطبه
بلیغ بخواند و بعد از حمد و ثنای الهی فرمود که چیست مردمان را که مقام و مرتبه مرا نمی‌شناسند و در علم من طعنه میزنند اگر از من بپرسند از
امروز تا روز قیامت واقع خواهد شد شما را خبر دهم [illegible] بران [illegible] که وقوع خواهد [illegible] عبدالله بن حذافه سهمی برخاست گفت یا رسول الله کیست که

ازین سخن

ازین سخن ابا میکنند و قبول نمیکنند فرمود خداوند سهمی پس از منبر بزیر آمد حق تعالی این آیه فرستاد که مَا كَانَ اللّٰهُ هرگز نباشد که خدای لِيَذَرَ که بگذارد
الْمُؤْمِنِينَ بگذارد مؤمنانرا عَلٰى مَا اَنْتُمْ عَلَيْهِ بر چیزی که شما ای منافقان بر آنید از طعن ایشان و نفاق و استهزاء با ایشان و حتی
بلکه مقتضی حکمت الهی آنست که مال شما را بر محک امتحان زند حَتّٰى يَمِيزَ الْخَبِيثَ تا وقتی که جدا کند پلید را که آلوده بنفاقست مِنَ الطَّيِّبِ
از پاک یعنی از مؤمن مخلص و این تمیز ایشان باظهار خبث باطن ایشانست که بطریق وحی سید عالم را صلی الله علیه وآله وسلم معلوم گشته
و صحابه بران اطلاع یافته اند ویا بجهاد با کافران با منافقان تخلف نموده با اعدای دین حرب نکنند چنانکه در روز احد و از جمله
علامات منافقان آنست که بغض امیرالمؤمنین علیه السلام دارند چنانکه بنقل صحیح از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مرویست که فرمود یا علی
ندارد دوستی ترا مگر مؤمن پرهیزکار و ترا دشمن ندارد مگر منافق تیره روزگار وَمَا كَانَ اللّٰهُ لِيُطْلِعَكُمْ و چنان نیست که خدای مطلع گرداند شما را
ای مردمان عَلَى الْغَيْبِ بر سر پوشیده که ایمان آورد و کدام کافر ماند وَلٰكِنَّ اللّٰهَ يَجْتَبِي ولیکن خدای برگزیند برای اطلاع بران
مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ از فرستادگان خود هرکرا خواهد پس وحی کند بایشان ببعضی غیب فَآمِنُوا بِاللّٰهِ پس ای مردمان ایمان آرید
بخدا با خلاص تمام و با اعتقاد و خلاص قلب وَرُسُلِهِ و بگروید برسولان او که برگزیدگان او یند و آنچه خبر میدهند بطریق وحی است از حق تعالی وَاِنْ
تُؤْمِنُوا و اگر ایمان آرید بر نوعی که مذکور شد وَتَتَّقُوا و پرهیز کنید از نافرمانی یا از شرک و نفاق فَلَكُمْ اَجْرٌ عَظِيمٌ مر شما را باشد
مزد بزرگ که در غایت مرتبه باشد و دانکه ائمه هدی علیهم السلام از مغیبات خبر میدادند بجمیع شیعیان خود و میدانستند و عالم بودند بآنکه
تا روز قیامت شیعیان ایشان کدام باشند و دوستان و مهدی ایشان و پدران ایشان اطلاع داشتند بواسطه خبر دادن پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
بجهت آنکه ایشان مخزن علم نبوی بودند چه اکثر آنچه متضمن جمیع حوادث و وقایع بود تا روز قیامت بطریق میراث از پیغمبر بایشان رسیده بود و از ایشان
منتقل شده و صلوات الله علیهم اجمعین چون آنکه آیات متضمن جهاد نازل شده و بعد از آن منافقان جهاد امتناع میکردند و عذر پیش می‌آوردند
در انفاق حقوق مالیه مانند زکوة و خمس بغیر آن نیز اطاعت نمیکردند لاجرم حق تعالی در عقب این فرمود که وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ و باید
که نه پندارند آنانکه بجهت و ناخوشی و در زکات يَبْخَلُونَ بخل میکنند بِمَا آتَاهُمُ اللّٰهُ بدانچه حق تعالی بایشان داده است یعنی اموال دنیوی مِنْ فَضْلِهِ
از فضل و کرم خود هُوَ خَيْرًا لَهُمْ آن بخل بهتر باشد است از برای ایشان بلکه بخیلانی که می پندارند بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ آن بخل بدترست مر ایشانرا در دنیا
بر جهت برکتی در مال و هم در آخرت باستحقاق عذاب دایمی سَيُطَوَّقُونَ زود باشد که در گردن ایشان طوق کنند مَا بَخِلُوا بِهِ آنچه
بخل کرده اند بان آن از مالها و زکوة و سایر حقوق واجبه اخراج نکردند و این رسوائی ایشانرا واقع شود يَوْمَ الْقِيٰمَةِ در روز رستخیز چنانکه
در حدیث آمده که هرکرا حق تعالی مال عطا فرمود و از بس که بجهت بخل زکوة آن نداد در روز قیامت آن مال بصورت ماری گردانند که از بسیاری
زهر او موی بر سر او نمانده باشد و دو نقطه سیاه بر بالای چشمهای وی بود و چنین ماری که پلید ترین مارهاست بر گردن او طوق کرده اند و
این مار هر دو کنار روی او در دهن او را در دهن گیرد و زبان بر سر زنش او گشوده گوید من آن مال توام که در دنیا بآن فخر میکردی و تکبر نمودی
بر درویشان و آن گنج توام که بر اقران خود می نازیدی و مفاخرت میکردی و در بعضی گفته اند گنج را از دل بیرون کن مال را آنکه از حرص
مال تو ماریست در معنی و گنجت اژدهاست و از امام محمد باقر علیه السلام و ابن مسعود و ابن عباس نقلست که اعمال را که بآن بخیلی کرده باشند بصورت
طوق آتشین در گردن ایشان طوق زنند وَلِلّٰهِ مِيرَاثُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ و مر خدایراست میراث آسمانها و زمینها یعنی حق تعالی میراث
گیرد از ایشان آنچه بآن بخل میکنند و در راه او صرف نمیکنند باین وجه که همه ایشانرا هلاک کند و جمیع ملک آسمان و مملکت زمین بی دعوی مدعیان

او را ستم میکند پس چرا قبل از آنکه دست تصرف شما از آن کوتاه شود حقوق واجبی آنرا نفقه نمیکنید تا موجب حسرت و عقوبت شما نشود وَاللّٰهُ
بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِیرٌ و خدای با آنچه میکنید از انفاق و امساک خبیر و داناست پس شما را بر وفق نفقه دادن و امساک جزا دهد پس عاقل آنست
که مسارعت کند در انفاق با آن و بخل نورزد و حریص نشود بر امساک آنچه موجب وزر و وبال و حسرت و فرط حال دیگران و از حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که فرموده که سختترین حسرت در روز قیامت آنست که کسی را مالی باشد و اخراج حقوق آن نکند
و آن مال منتقل بوارث او شود و آن وارث اخراج حقوق آن کند و در قیامت آنست مال آن کس در میزان عمل او نهند و او را امر کنند به دوزخ
بسبب مال او و وارث را امر کنند به بهشت بسبب مال غیر او و نیز فرموده که مردی که او را ثواب هفتاد و چهار باشد و او را نیم صبر از عال
در زمین باشد بهشت نزود و مرویست که چون آیه مَنْ ذَا الَّذِی یُقْرِضُ اللّٰهَ قَرْضًا حَسَنًا نازل شد بعضی از یهود گفتند که خدا درویش است که از ما قرض
میطلبد و ما توانگر حق تعالی این آیه فرستاد که لَقَدْ سَمِعَ اللّٰهُ بدرستی که شنید خدای یعنی علم او تعلق گرفت قَوْلَ الَّذِینَ قَالُوا سخن آنها که
گفتند اِنَّ اللّٰهَ فَقِیرٌ بدرستی که خدای درویش است وَنَحْنُ اَغْنِیَاءُ و ما توانگرانیم سَنَکْتُبُ زود باشد که بنویسیم یعنی ملائکه را امر فرمائیم
تا بنویسند در نامهای عمل ایشان مَا قَالُوا آنچه گفتند و فقیر را با او و اغنیا را بخود اسناد کردند تا ایشان را بآن جزا دهیم وَقَتْلَهُمُ الْاَنْبِیَاءَ
و دیگر بنویسیم کشتن ایشان پیغمبران را بِغَیْرِ حَقٍّ بناحق یعنی آبای یهود با آنکه میدانستند که کشتن انبیا غیر حق است و انبیا را میکشتند و ما
در صحیفه اعمال ایشان ثبت کنیم وَنَقُولُ و گوئیم ایشانرا نزدیک مرگ یا در وقت برخواستن ایشان از قبور ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِیقِ بچشید
عذاب آتش سوزنده را ذٰلِکَ آن عذاب مذکور بِمَا قَدَّمَتْ اَیْدِیکُمْ بسبب چیزیست که از پیش فرستاده دستهای شما
یعنی بآنچه مرتکب شده اید از کشتن انبیا و گفتار ایشان که اِنَّ اللّٰهَ فَقِیرٌ وَنَحْنُ اَغْنِیَاءُ و غیر آن از معاصی وَاَنَّ اللّٰهَ و دیگر عقوبت ایشان
بسبب آنست که خدای لَیْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِیدِ نیست ستمکار بر بندگان خود یعنی چون که ایشان مستحق عذابند از این جهت ایشان را
عقوبت میکنیم نه آنکه عقوبت ایشان بدون استحقاق ایشان بجهت باشد مرویست که کعب بن اشرف و مالک بن صیف و فنحاص بن
عازورا که رؤسای یهود بودند گفتند ای محمد تو دعوی میکنی که مرا خدای به پیغمبری فرستاده و کتابی بمن داده و خدا با ما عهد کرده است
که ایمان نیاریم به کسی که دعوی نبوت کند تا آنکه قربانی کند و آتش بیاید و آنرا بخورد و اگر تو درین معنی صادقی قربانی کن که آتش از آسمان
نازل شده آنرا بخورد تا بتو ایمان آریم حق تعالی فرمود که اَلَّذِینَ قَالُوا یعنی شنید حق تعالی گفتار آنها که گفتند اِنَّ اللّٰهَ عَهِدَ اِلَیْنَا بدرستی
که خدای عهد کرده با ما یعنی در توریة ما را امر کرده اَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ که ما ایمان نیاریم و تصدیق نکنیم مر فرستاده او را حَتّٰی یَاْتِیَنَا
بِقُرْبَانٍ تا وقتی که بیارد مر قربانی را تَاْکُلُهُ النَّارُ که بخورد یعنی بسوزاند آنرا آتش و این کلام ایشان محض افترا بود حق تعالی الزام ایشان کرده فرمود
که قُلْ بگو ای محمد قَدْ جَاءَکُمْ بتحقیق که آمدند بشما رُسُلٌ مِنْ قَبْلِی فرستادگان خدای پیش از من بِالْبَیِّنَاتِ بمعجزهای روشن ظاهر
مانند زکریا و یحیی و عیسی وَبِالَّذِی قُلْتُمْ و دیگر آمده بودند بآن چیز که شما گفتید یعنی قربانی و بجای که مدعای شما است فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ پس چرا
کشتید ایشانرا اِنْ کُنْتُمْ صَادِقِینَ اگر هستید راستگویان درین که میگوئید خلاصه سخن آنست که ای محمد اگر اشتیاع ایشان از ایمان
بتو بجهت آنست که از تو این نوع معجزه طلب میکنند که در توریة است معنی ای پس چرا پدران ایشان ایمان نیاوردند بآن کسی که او این معجزه را بایشان نمود
بایشان نموده ایشان او را کشتند و اولاد که معاصر عهد تواند بآن راضی اند و از تو این معجزه میطلبند و اگر معاینه آنرا از تو ببینند نمی
گروند فَاِنْ کَذَّبُوکَ پس اگر تکذیب کردند ملول و محزون مباش فَقَدْ کُذِّبَ پس بدرستی که تکذیب کرده شدند رُسُلٌ مِنْ قَبْلِکَ فرستادگان

که پیش از تو بودند با آنکه جَاءُوا بِالْبَیِّنَاتِ آورده بودند معجزهای روشن وَالزُّبُرِ و موعظهای که باز دارنده و منع کننده ایشان بود
از کفر و معصیت وَالْکِتَابِ الْمُنِیرِ و کتاب روشن کننده حلال و حرام یعنی توریة و انجیل چون عناد ایشان با پیغمبران رسیده بحدی که
تکذیب ایشان اندر چنین کار که مرسلان چه با آنکه انبیا پیغمبران خود را صادق القول میدانستند ایشانرا میکشتند بجهت آنکه معجزه روشن ایشان
چنانچه ای ایشان تصدیق نمیکنند اگر معجزه قربانی را با ایشان اشکال کنی نیز تصدیق نکنند و در تکذیب و عناد و لجاج در زنند بجهت آنکه
سابق اگر این نوع معجزه بایشان نموده شد ایشان در صدد قتل انبیا در آمدند و از این جهت ما تو را رخصت ندادیم که این نوع معجزه را بایشان نمائی
پس ایشانرا با او گذار که ما سزا دهنده ایشان خواهیم بود بعد از موت چه کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ هر نفسی چشنده مرگ است پس زود بشد
ای اهل تکذیب و ای اصحاب تصدیق که شما این شربت بچشید وَاِنَّمَا تُوَفَّوْنَ اُجُورَکُمْ جز این نیست که داده شوید مزدهای اعمال خود را
از خیر و شر یَوْمَ الْقِیَامَةِ در روز برخواستن از قبور چه دنیا دار عمل است و آخرت سرای جزا فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ پس هر که دور کرده
شود از آتش دوزخ وَاُدْخِلَ الْجَنَّةَ و در آورده شود به بهشت فَقَدْ فَازَ پس بتحقیق که رستگاری یافت و بمراد رسید حضرت صلی الله
علیه و آله و سلم بعد از خواندن این آیه فرمود که هر که خواهد که از دوزخ دور کرده شود و در آورده شود به بهشت باید که مرگ او را در حالتی دریابد
که گرونده باشد بوحدانیت خدا و بروز آخرت و وفا کننده حقوق الله و حقوق الناس باشد وَمَا الْحَیٰوةُ الدُّنْیَا و نیست زندگانی این جهان
الدنیا اِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ مگر برخورداری از چیزها که فریب دهنده است و باز دارنده مردمان از آخرت و مع ذلک بغایت
ناپایدار است و بمقدار و درین و دانشت در آنکه اقل نعمت آخرت بهتر است از همه نعم دنیا و لهذا حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده
که موضع تازیانه از بهشت بهتر است از دنیا و آنچه در دنیاست و مرویست که آخرت روزی به نیز غالب مرده بلکه دنیا فرمود که اسوگند که دنیا
نزد خدا از این خوارتر و بیمقدارتر است آورده اند که بعد از هجرت مهاجران بمدینه اهل شرک دست تعدی بمال و ضیاع هر یک که در مکه داشتند دراز
کردند و سفها دشنام دهند و هر گاه از ایشان بدست می آمد عذاب میکردند و بعضی را میکشتند حق تعالی بجهت ثبات قدم بر صبر کردن مؤمنان بر ایذاء و
انکار کردن مشرکان خطاب بایشان کرده فرمود که لَتُبْلَوُنَّ بخدا که شما آزمایش کرده شوید فِی اَمْوَالِکُمْ در مالهای خود بنقصان و تلف
وَاَنْفُسِکُمْ و در نفسهای خود بآزار کفار و قتل و غیر آن از امراض و وَلَتَسْمَعُنَّ و هر آینه بشنوید مِنَ الَّذِینَ اُوتُوا الْکِتَابَ از آنانکه کفر
کتاب بدیشان داده اند مِنْ قَبْلِکُمْ پیش از شما یعنی یهود و نصاری که صاحب کتاب توریة و انجیلند وَمِنَ الَّذِینَ اَشْرَکُوا و از
آنانکه شرک آورده اند اَذًی کَثِیرًا رنج بسیار یعنی سخنانی که موجب رنجش خاطر باشد هم نسبت به پیغمبر و هم نسبت بشما وَاِنْ تَصْبِرُوا
و اگر صبر کنید بر آزار این گروه وَتَتَّقُوا و به پرهیزید و باز ایستید از مکافات ایشان و آنرا بخدا باز گذارید که انتقام کشد فَاِنَّ
ذٰلِکَ پس بدرستی که این صبر و پرهیزکاری مِنْ عَزْمِ الْاُمُورِ هر آینه از استواری و محکمی کارهای دین است و از حقایق ایمان و نشانهای
قدم بران پس عازم باشید و ثبات ورزید بعد از آن در نقض عهد اهل کتاب و عدم عزم ایشان بر اوامر الهی میفرماید که وَاِذْ اَخَذَ اللّٰهُ
و یاد کن ای محمد وقتی را که فرا گرفت خدا و از ایشان مِیثَاقَ الَّذِینَ عهد و پیمان آنانکه اُوتُوا الْکِتَابَ داده شده اند توریة و انجیل یعنی
علمای بنی اسرائیل و مضمون عهد این است لَتُبَیِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ هر آینه باید که ایشان بیان کنند کتاب را برای مردمان یعنی وصف محمد را که در آن
نوشته شده است برای مردمان روشن کنند وَلَا تَکْتُمُونَهُ و نپوشند آن وصف محمد را و خفی ندارند و حکمه تا بشنوند یعنی حق تعالی ایشانرا گفت
که بیان کنید صفت پیغمبر را و آنرا مپوشید فَنَبَذُوهُ پس بینداختند کتاب را یعنی بیان و عهد آنرا وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ پس پشت خود یعنی اهمال

مراعات میثاق نکردند و بآن نگرویدند وَاشْتَرَوْا بِهِ و خریدند بآن ثَمَناً قَلِيلاً بهای اندک یعنی مال کردند اخذ آنرا بکرفتن حطام دنیا مرد
است که هر ساله از عوام هدیه و تحفه میکرفتند و بجهة آن ترسیدند که اگر اظهار صفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کنند ایشان به پیغمبر ایمان
آورند و آن تحفه و طعمه که از ایشان میکرفتند محروم مانند پس بجهة این مال دنیای فانی را بر اظهار صفت آنحضرت بر گزیدند و اختیار نمودند
فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ پس بد چیزیست که میخرند یعنی بدل میکنند نعیم جاوید را بحطام فانی و بجهة آن مستحق عذاب الیم دایمی میگردند و این آیت
بر وجوب اظهار حق و تحریم کتمان آن و ثعلبی در تفسیر خود یاد کرده و از نخعی روایت کرده که او گفت از علی بن ابی طالب علیه السلام شنیدند که
فرمود حق تعالی فرا نگرفت بر اهل جهل که تعلیم گیرند تا آنکه فرا گرفت بر اهل علم که تعلیم دهند پس بر عالم واجب است که احکام الهی را بر جاهلان
رسانند و بر جاهلان لازمست که از او بیاموزند تا بعذاب و عقاب اخروی گرفتار نشوند و بعد از آن خصلتی دیگر از خصلتهای بد اهل
کتاب بیان میفرماید که لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ و مپندار ای محمد آنانرا که شاد می باشند بِمَا أَتَوْا بآنچه آمدند یعنی کردند
از پوشیدن نعت تو وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا و دوست میدارند که ستوده شوند بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا بآنچه نکردند یعنی وفا بمیثاق
نکرده و وصف آنحضرت را بر آن وجه که در توریة است نکردند بلکه خلاف آن با اهل اسلام گفتند و با وجود این چشم داشت ستایش
و ثنا داشتند از مسلمانان که در حق ایشان گویند که اعلم علمای عصرند و افضل فضلای اهل کتاب گویند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
از علمای اهل کتاب حکمی از احکام پرسید ایشان آنرا مخفی داشته بنوعی دیگر سخن آغاز کردند و چنان فرا نمودند که براستی خبر داده اند و
با وجود این دروغ داعیه ثنا و محمدت داشتند از آنحضرت این آیه نازل شد و از ابن عباس مرویست که جمعی منافقان در عهد رسول
گفتند که اگر غزائی باشد ما همراه شما کنیم و با اعدای دین جهاد کنیم و چون وقت غزا رسیدی خلاف آن کردندی و باز ایستادندی و چون
رسول از جهاد باز گشتی زبان باعتذار گشودندی که فلان چیز مانع آمدن ما شد و اگر نه در ملازمت تو جهاد میکردیم و با وجود این توقع تحسین داشتند
حق تعالی این آیه در باره ایشان فرستاد و بعد از آن فرمود که فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ پس گمان مبر ای محمد آنانرا که فرحناک و شادمان میشوند بآنچه کردند از تدلیس
و کتمان حق و معذرت غیر مسموع بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ بر آنکه اهل رستکاریند از عذاب قیامت یا عقوبت دنیا چون قتل و خواری و
و رسوائی وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و مر ایشانراست عذابی دردناک در دوزخ وَلِلَّهِ و مر خدایراست مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
پادشاهی آسمانها و زمینها پس ملک و مور بندگان است و بر وفق کردار ایشان را جزا و سزا رساند وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ و خدای بر همه چیز
از مثوبت نیکوکار و عقوبت بدکار و غیر آن از جمیع امور ممکنه قَدِيرٌ تواناست آورده اند که قریش از یهود و نصاری معجزات موسی و عیسی
خبر یافته بودند و طلب معجزات نموده اند گفتند اگر کوه صفا را زر کنی از علامت یگانگی معبود تو کرده ایم حق تعالی این آیه فرستاد که اگر طالب آیات
وحدانیت میکنند إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ بدرستی که در آفرینش آسمانها و آنچه در وی است از امور عجیبه وَالْأَرْضِ و در آفرینش زمین و آنچه
در ویست از انواع اشیای عجیبه وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ و آمد و شد شب و روز یا اختلاف آنها در نور و ظلمت یا نقصان و
زیاده لَآيَاتٍ هر آینه آیتهاست بر وجود صانع و وحدت او و کمال علم و قدرت او لِأُولِي الْأَلْبَابِ مر خداوندان خرد که در آن نظر
کنند و راه بصانع آن برند و بصفات کمال او عارف شوند از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم منقولست که وای بر کسی که این آیه بخواند
و در آن تفکر نکند و ثعلبی در تفسیر خود از محمد بن حنیفه نقل کرده که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در شب برخواستی و مسواک فرمودی
و بعد از آن نظر در آسمان کردی و گفتی إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ

آنانکه از روی اخلاص يَذْكُرُونَ اللَّهَ یاد میکنند خدا را قِيَامًا در حالتی که ایستاده باشند وَقُعُودًا و در وقتی که نشسته باشند وَعَلَى
جُنُوبِهِمْ و در آن زمان که افتاده اند بر پهلوهای خود یعنی دایم یاد میکنند و در جمیع حالات در یاد اویند و در حدیث آمده که هر که
خواهد که بچرد در روضهای بهشت باید که ذکر خدا بسیار کند وَيَتَفَكَّرُونَ و اندیشه میکنند بر وجه استدلال فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
در آفرینش آسمانها و زمینها تا آن اندیشه ایشانرا راه نماید بصانع قدیم و بجهة اینست که تفکر در صنایع الهی افضل عبادات است بجهة آنکه حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هیچ عبادتی همچو تفکر نیست و نیز فرموده که تفکر یکساعت در مصنوعات الهی بهتر است از عبادت شصت ساله
مرویست که داود پیغمبر علیه السلام از حق تعالی سؤال کرد که بار خدایا بگو تا مرا از برای چه آفریدی جواب آمد که من گنجی بودم پنهان دوست داشتم
که شناخته شوم یعنی مرا بشناسند پس خلق را آفریدم تا مرا بشناسند و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که چون بنده مؤمن بر فراش
پشت افتاده باشد سر بآسمان کند و نظر در آسمان و ستارگان کند بگوید که گواهی میدهم که ترا پروردگاری و آفریدگاری هست بار خدایا
بیامرز مرا حق تعالی بنظر رحمت در او نگرد و او را بیامرزد و در اخبار اهل البیت علیهم السلام آمده که این آیه در شان متهجد است که در این سه حال بر
حضرت عزت قیام مینمایند چه در حال قیام بقرائت مشغولند و بعد از فراغ از نماز در تعقیب می نشینند در تعقیب آنگاه و بعد از تعقیب پهلوی راست تکیه
میکنند و دست راست در زیر سر مینهند و از روی تعجب تفکر میکنند در این که چگونه حق تعالی این هفت گنبد معلق بیستون بر هوا برافراشته
و زینت تمام از انجم ستاره کان آراسته و هفت زمین بر زبر یکدیگر نهاده و بانواع حیوانات آبادان کرده و باصناف نباتات سبز و
خرم و چشمه های آب روان زنده داشته و بجهة این اندیشه متیقن میشوند که این افعال محکم بی فایده نیست و صانعی که قادر و عالم و قدیم و ازلی و احد
باشد در الوهیت وجود دیگر و بواسطه این از غایت شوق و نشاط او را در خاطر خود در می آرند و بر تضرع و نیاز بدو خطاب میکنند که رَبَّنَا
ای پروردگار ما مَا خَلَقْتَ هَذَا نیافریدی این مخلوق را که آسمان و زمین است بَاطِلًا آفریده باطل و عبث بلکه آفریدن آن محض
حکمت است و مصلحت که از جلال آن مبدأ وجود انسانست و سبب معاش ایشان و دلیل بر معرفت تو تا بجهة آن برسند بحیات ابدی و سعادت
سرمدی و بعد از آن تنزیه او می نمایند از هر چه لایق ذات و صفات او نیست و میگویند که سُبْحَانَكَ پاکی و پاکیزگی تراست از آنکه هیچ چیز را بی حکمت
بیافریدی و بیافرینی فَقِنَا پس نگهدار ما را بلطف خود عَذَابَ النَّارِ از عذاب آتش دوزخ بجهة تقصیر ما در طاعت تو در این آیه دلالتست بر آنکه
کفر و ضلال و قبایح آفریده خدا نیست زیرا که همه این باطلست بلا خلاف پس بسبیل تر سکاری میگویند که رَبَّنَا ای پروردگار ما إِنَّكَ
بدرستی که تو از روی عدل مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ هر که را که در آری بدوزخ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ پس بدرستی که خوار و رسوا کرده باشی او را بعقوبت وَمَا
لِلظَّالِمِينَ نیست مر ستمکاران را از شرک و یهود و نصاری و امثال ایشان از عاصیان مِنْ أَنْصَارٍ هیچ یاری از یاوران که عذاب را از ایشان دفع
کنند بدانکه از نفی نصرت نفی شفاعت عاصیان اهل ایمان و باجماع است شفاعت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم برای اهل
کبایر است ثابت شده و احادیث متواتره در این باب واقع شده و از جمله فرموده که ذخیره کرده ام شفاعت خود را برای اهل کبایر
خود و بخاری در صحیح خود از انس بن مالک روایت کرده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که بعضی از امت من باشند که بعد از مدت طویل که در
دوزخ معذب باشند از شفاعت من بایشان رسد از دوزخ بیرون آیند و به بهشت در آیند و اهل بهشت ایشانرا جهنمی نام نهند یعنی کسانی که
مستوجب جهنم شده و معذب شده الله جل جلاله و ابو سعید خدری از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که بشفاعت من جمعی از دوزخ بیرون آیند
که غایت سوختن چون انگشت سیاه شده باشند پس ایشانرا در نهری که آنرا نهر الحیوة خوانند در آرند و در بهشت در آرند و ایشان از اهل شوند

حیدر ازان که بهشت درآیند و در رب اشتهاء قدیه ابن بابویه رحمه الله علیه مذکور است که هیچ یک در دوزخ مخلد نمانند مگر اهل کفر و شرک اما عاصیان
اهل توحید بوسیلهٔ شفاعت ازان بیرون آیند و نیز از حکایت اهل ایمان خبر دهد که ربنا یعنی مؤمنان که تفکر میکنند در خلق
آسمان و زمین میگویند ای پروردگار ما اننا سمعنا منادیا بدرستی که ما شنیدیم نداکننده را که باشکارا ینادی میخواند
مردمانرا للایمان برای گرویدن بوحدانیت تو و پیروی رسول تو در امر و نهی این و این نداکننده محمد است صلی الله علیه و آله و سلم
که امتانرا امر میکرد باشکارا ان آمنوا بربکم باینکه بگروید بپروردگار خود فآمنا پس ایمان آوردیم ربنا ای پروردگار ما فا
غفر لنا ذنوبنا پس بپوشان گناهان ما را که ازان تایب نشده باشیم و ما را بان در روز قیامت رسوا مساز و عقوبت
مفرما وکفر عنا و محو کن از ما سیئاتنا و بدیهای ما را که بدان ثبات ورزیده باشیم و گویند که مراد بذنوب کبایر است
و بسیئات صغایر و یا اول گناهان گذشته اند و دوم گناهان آینده وتوفنا و بمیران ما را مع الابرار با نیکوکاران یعنی ما را
در زمرهٔ ایشان در دار دنیا محشور گردان ربنا ای پروردگار ما بصلاح آرنده کارها وآتنا و بده ما را ما وعدتنا آنچه وعده کرده ما را علی
رسلک بر تصدیق فرستادگان خود و گردن بایشان که آن نعیم جاودانیست و یا بده آنچه وعده داده ما را بزبان پیغمبران خود ولا تخزنا
یوم القیمة و رسوا مگردان روز رستخیز یعنی ما را نگهدار ازانکه چیزی صادر شود از ما که بان مستحق فضیحت و رسوایی شویم و با وجود صدور
تقصیرات از ما ما را در آن روز رسوا مساز انک بدرستی که تو لا تخلف المیعاد خلاف نکنی وعدهٔ خود را که آن ثواب دادن است مؤمنانرا
و اجابت کردن تو دعای ایشانرا و چون خلاف وعده از خدای جایز نیست پس غرض مؤمنان ازین گفتار اظهار عبودیت و تضرع و زاری است
بدرگاه حضرت باری و انقطاع از ما سوای حضرت مولی و مانند اینست قوله تعالی رب احکم بالحق از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
روایت است که هر کرا خدا وعدهٔ ثواب دهد البته بان وفا کند و هر کرا وعدهٔ عقاب دهد مخیر است اگر خواهد کند و اگر خواهد نکند و بصحت رسیده
که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هر که در هر شب این پنج آیه را تلاوت نماید همچنان باشد که هر آن شب عبادت کرده و در اثار آمده
که صادق علیه السلام فرمود که هر کرا کاری پیش آید پنج بار بگوید ربنا حق تعالی مهم او را بسازد و حاجت او را روا گرداند و از وی پرسیدند
که یابن رسول الله منشاء این چیست که حق تعالی ببرکت این پنج کلمه دعای مؤمنانرا اجابت کرده و فرموده که فاستجاب لهم پس اجابت
کرد دعای ایشانرا ربهم پروردگار ایشان و رسانید ایشانرا بمقصود خود ایشان رسانیده ام سلمه رضی الله عنها روایت کرده که از پیغمبر خدا پرسیدم که یا
رسول الله ما در قران ذکر مردان بشنویم که بجهة هجرت و جهاد بثواب خواهند رسید و دران ذکر زنان نکرده حق تعالی این آیه فرستاده و
فرمود که اجابت دعای مؤمنان میکنم انی بانکه من لا اضیع ضایع نگردانم عمل عامل منکم هیچ عمل کننده از شما من
ذکر او انثی از مرد و زن بعضکم من بعض برخی از شما از برخی دیگرند زیرا که زنان از مرد اند و مردان از زنان و یا بجهة کمال اختلاط
و اتصال ایشان بیکدیگر پس هم در مثوبت عمل شریک اند فالذین هاجروا پس آنانکه هجرت کردند از بلاد شرک و از منازل و اوطان
خود بیرون آمدند بجهة تعصب دینی واخرجوا من دیارهم و بیرون کرده شدند از سراهای خود باضطرار بو مراد حضرت
رسالت است صلی الله علیه و آله و سلم و آنانکه مشرکان ایشانرا از مکه بیرون کردند واوذوا فی سبیلی و رنجانیده شدند در راه طاعت
من بسبب ایمان آوردن مانند بلال که او را زدن و دشنام دادن آزار میرسانیدند و صهیب که تجارت اموال او در برابر کفار نبودند
وقاتلوا و کارزار کردند با کفار بجد و ثبات تمام چون امیر المؤمنین علیه السلام و اتباع او وقتلوا و کشته شدند در جهاد مانند حمزه و سایر شهدا

لاکفرن

لاکفرن عنهم در گذرانم از ایشان سیئاتهم بدیهای ایشانرا اگر کرده باشند ولادخلنهم و هر آینه در آرم
جنات تجری ببوستانهای که میرود من تحتها الانهار از زیر درختان یا از زیر منازل آن جویها پاداشی
داده شوند ایشانرا ثوابا پاداشی داده من عند الله از نزد خدای والله عنده و خدای نزد یک اوست حسن
الثواب نیکو پاداش یعنی اوست بهترین ثواب دهندگان نه غیر او و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم مرویست
که در روز قیامت حق تعالی رضوانرا امر کند تا بهشت را بیاراید مانند عروس بعد ازان فرماید که کجا اند آنانکه در راه من جهاد کرده اند
در پیچیده شدند و از وطن خود شان بیرون رفتند و شهید شدند ایشانرا حاضر کنند و مانند عروس که بر داماد جلوه دهند بهشت
برایشان بجلوه در آرند و ایشانرا بتعظیم تمام بر ناقههای سوار کرده به بهشت در آرند چون قدم به بهشت نهند فرشتگان گویند که سلام
علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار آورده اند که مشرکان مکه در عشرت بودند و فقرای مؤمنان حسرت میکشیدند و در خاطر ایشان
میگذشت که چرا باید که بت پرستان بناز و نعمت باشند و خداشناسان در رنج و محنت حق تعالی جهة تسلی ایشان خطاب
بپیغمبر کرده میفرماید که لا یغرنک باید که فریب ندهد ترا ای فقرای مؤمنین یعنی باید که تغرید نکند شما را تقلب الذین کفروا رفتن
و آمدن کافران فی البلاد در شهرهای برای تجارت و جمع مال متاع قلیل آن جمع مال برخورداری اندکست از حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که نیست آنچه در دنیاست در جنب آخرت مگر مانند آنکه یکی از شما انگشت خود را در دریا فرو برده آنرا
ترک کند و با وجود این قلت سریع الزوال است و باندک زمانی فنا پذیر شود پس کفار هر چند در تحصیل نعم محقر دنیا نازند اما عاقبت
در بازند ثم مأواهم جهنم پس آنگاه جای بازگشت ایشان جهنم باشد وبئس المهاد و بد آرامگاهیست دوزخ که
از برای ایشان گسترده شده است لکن الذین اتقوا لیکن آنها که تبرسیدند ربهم از عقاب پروردگار خود و متابع دین
فرقه شدند لهم جنات مر ایشانراست بوستانهای که تجری من تحتها الانهار میرود از زیر منازل یا درختان
آن جویها از آب و شیر و انگبین خالدین فیها در حالتی که جاوید باشند دران بوستانها و این جنات پر نعمت مر ایشانراست
نزلا در حالتی که بخشش ایشانست من عند الله از نزدیک خدای وما عند الله و آنچه نزدیک خداست از نعمتهای
عظیم دایم خیر للابرار بهتر است مر نیکوکارانرا از متاع حقیر بخیل که کفار در آن می نازند از انس مرویست که روزی رسول صلی
الله علیه و آله و سلم بر حصیری که از لیف خرما بود خفته بود اصحاب او آمدند و دیدند که آن لیف در پهلوی مبارک آنحضرت اثر کرده یکی از
اصحاب بگریست و با حضرت گفت که کسری و قیصر بر حریر و دیبا نشینند و خسپند و تو برین حصیر فرمود با کی نیست ایشانرا دنیاست
و ما را آخرت از ابن عباس روایتست چون نجاشی که پادشاه حبشه بود وفات کرد جبرئیل رسول را از فوت او خبر داد رسول صلی الله
علیه و آله و سلم صحابه را جمع کرد و فرمود بیایید تا برادر خود که در غیر زمین شما فوت شده نماز گذاریم پس بمقبرهٔ بقیع آمد و حق تعالی حجاب
رسول صلی الله علیه و آله و سلم برداشت تا جنازهٔ او را از حبشه بدید و بر وی نماز گذارد و منافقان گفتند که محمد نماز بر کسی میگذارد که از ترسا حبشی است
و هرگز او را ندیده آیه آمد که وان من اهل الکتاب و بدرستی که از اهل کتاب لمن یؤمن هر آینه کسی است که میگرود یعنی ترسا و
بگرویدن بالله بوحدانیت خدای وما انزل الیکم و بآنچه فرو فرستاده شده بشما که قرآنست وما انزل الیهم و بآنچه فرو
فرستاده شده بایشان که توریة و انجیل است و نزد بعضی نزول این آیه در حق چهل کس است از اهل نجران و سی و دو کس از حبشه و هشت کس

از روم که نصرانی بودند و بعد از آن اسلام آوردند و بر هر تقدیر میفرماید که جعفر آن اهل کتاب ایمان دارند بخدا و قرآن و توریة و انجیل
خاشعین لله در حالتی که ترسکارانند یا متواضعان مر خدا را لا یشترون بدل نمیکنند بآیات الله باحکام توریة یا
بعث پیغمبر ثمنا قلیلا بهای اندک را چنانچه علمای یهود که رشوت میگیرند و نعت حضرت یا احکام توریة را می پوشند و تغییر
میدهند اولئک آن گروه ترسکاران متدین لهم اجرهم مر ایشان راست مزد ایشان عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان ان
الله بدرستی که خدای تعالی سریع الحساب زود حساب است یعنی با شتاب زود حساب مؤمنان خواهد کرد و مرویست که حق تعالی مؤمنان را
در یک موضع جمع کند بمقدار چشم زدنی حساب همه کند و ایشان را به بهشت رساند بعد از آن مطلق اهل ایمان را امر میکند که یا ایها الذین
امنوا ای گروه مؤمنان اصبروا صبر کنید بر طاعت و بر آنچه بشما میرسد از سختیهای دنیا و صابروا و شکیبائی ورزید بر شدائد
حرب با اعدای دین قدم استوار دارید در میدان محاربه و رابطوا و ساخته و آماده باشید برای مقاتله با اعدای او و اسبان و اسلحه
را مهیا کنید برای حفظ سرحد اسلام تا اذیت کفار را از مؤمنان باز دارید از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که هر که
مرابطه کند یک شبانه روز در راه خدای همچو کسی باشد که تمام ماه رمضان را روزه داشته باشد و در همه شبهای آن بطاعت گذرانیده و حق تعالی
میان او و دوزخ هفت خندق پدید آورد که فراخی هر یک چند برابر هفت آسمان و زمین و اتقوا الله و بترسید از خدای در جمیع
المعاصی لعلکم تفلحون شاید که شما رستگار شوید یعنی امید که فایز شوید به درجات عالیه رسید سورة النساء ابی بن
کعب از سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده که هر که این سوره را تلاوت کند چنان باشد که صدقه داده به هر وارثی که مستحق میراث شده و
داد او را مثل ثواب آن کسی باشد که آزاد کرده را از اسیری باز خریده و از شرک بری باشد و گناهان او مغفور باشد و حق تعالی از وی راضی و خشنود
و عیاشی باسناد خود از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که هر که سورة النساء در هر جمعه بخواند از فشار قبر ایمن گردد به برکت آن

بسم الله الرحمن الرحیم

یا ایها الناس ای جمیع مردمان اتقوا ربکم بترسید از خشم خدا و عذاب او در کار خود و در امتثال اوامر و
اجتناب از نواهی الذی آن خدائی که بمحض قدرت خود خلقکم آفرید شما را من نفس واحدة از یک تن که آدم است علیه السلام
و خلق منها و آفرید از آن نفس که آدم است زوجها جفت وی را که حوا است بانوعی که جبرئیل را امر کرد تا در بهشت از پهلوی
چپ آدم استخوانی بیرون کشید و حوا را از آن استخوان بیافرید تا آدم با آن انس گیرد و مستوحش نشود و بث و پراکنده کرد و ظاهر کرد از
منهما از آدم و حوا بطریق توالد و تناسل رجالا کثیرا و نساء مردان بسیار و زنان فراوان و اتقوا الله الذی و بترسید از
مخالفت خدای که تساءلون به شما چه حاجت میطلبید از یکدیگر به وسیله او سوگند خوردن با و چه وقت طلب حاجت بیکدیگر میگوئید
که بحق خدای تعالی و سوگند با و که چنین کنید یعنی همچنانکه باقوال تعظیم او میکنید بطاعت نیز تعظیم او کنید و الارحام و بترسید سوگند میدهید یکدیگر
بگویشان مراد آنست که هر یک بیکدیگر میگوئید که بحق خدا و بحق خویشی که چنین و چنین کنید و این از عادت عرب بود که در وقت طلب حاجت از
دیگر متمسک میشدند بنام خدا و ذکر خویشان تا بوسیله آن صله مهربانی یکدیگر را برکت آورده حوایج خود را حاصل کنند و نزد بعضی معنی آیه
آنست که بترسید از معصیت خدا و بپرهیزید از بریدن خویشان بلکه طاعت خدا کنید و صله رحم را رعایت نمائید و این قول مرویست
از امام جعفر و بنابرین حق تعالی ذکر ارحام را مقارن اسم خود ساخته جهت مزیت شان صله رحم و لزوم نگاهداشت حال اقربا و وجوب صله ارحام و

حزب

عمر معظم ایشان از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که رحم آویخته است بعرش الهی و میگوید هر که بمن پیوندد حق تعالی با وی بپیوندد
باد و هر که از من ببرد حق تعالی از وی ببرد و در حدیث قدسی وارد شده که حضرت عزت جل شانه فرموده که من رحمانم رحم را آفریده ام و اسم خود
گرفته ام پس هر که با وی پیوندد من با وی پیوندم و هر که از وی ببرد من از وی ببرم و امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که هر که غضب کند بر خویش خود آتش او را
ساکن گردانید پس شفقت ورزید در حق خویشان ان الله کان علیکم بدرستی که خدای هست بر احوال و اقوال شما رقیبا مطلع و نگهبان پس
در جمیع احوال ضبط خود کنید از آنکه معصیت از شما صادر شود و بعد از آن بجهة ملاحظه حال یتیمان مبالغه در حفظ اموال ایشان و اجتناب
از تصرف در آن میفرماید و آتوا الیتامی و بدهید یتیمان را ای اولیا و اوصیای ایشان اموالهم مالهای ایشان را که بحکم ولایت و وصایت
بر آن تسلط دارید یعنی بر ایشان نفقه کنید پیش از بلوغ و تنگ مکنید بر ایشان در نفقه بعد از بلوغ و رشد ایشان عین را تسلیم ایشان کنید
مرویست که اولیا در مال یتیمان تصرف ناشایسته میکردند مثل آنکه گوسفند خورد و لاغر در میان رمه ایشان میدادند و عوض آن گوسفند
بزرگ و فربه میگرفتند و میگفتند این گوسفند بگوسفند عوض حق تعالی فرمود که در مال یتیمان تصرف ناشایست مکنید و لا تتبدلوا
الخبیث و بدل مکنید مال ناپاک و حرام را که از مال یتیمانست بالطیب بمال پاک و پاکیزه یعنی مال حلال که از اموال شماست مراد آنست
که فرا مگیرید مال نیکو و پسندیده را از اموال یتیمان که در حق شما خبیث و حرامست و بجای آن منهید مال زبون را اگر نسبت بشما طیب و حلال است
از مقاتل مرویست که این آیه در باره مردی از غطفان نازل شده که برادرش وفات کرده بود و از وی پسری مانده و او وصی بود اموال او را
متصرف شد و چون بالغ و رشید شد و مال خود را طلبید عم وی در ادای آن اهمال میکرد و مرافعه بمجلس علیه نبوی صلی الله علیه و آله و سلم افتاد
آیه آمد که در اموال یتیمان تصرف مکنید و لا تاکلوا اموالهم و مخورید مالهای ایشان را الی اموالکم مخلوط با مالهای خود انه بدرستی که
خوردن مال یتیمان یا خیانت در آن کان حوبا کبیرا است نزد خدای تعالی گناه بزرگ چون غطفانی این آیت بشنید گفت نعوذ بالله من الحوب
الکبیر و مال یتیم برادرزاده خود را رد کرد و چون پسر مال را قبض کرد در راه خدا صرف نمود رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که ثواب ثابت شد مر پسر را و وزر
بر پدر او است و گفتند این را بجهة آن فرمود که پدرش احتراز نمیکرد از شبهات در تحصیل اموال و چون پسر [illegible] خلاف [illegible]
واضح آنست که مراد بوزر حسرت پدر است که در روز قیامت که چرا [illegible] در راه خدا صرف نکرد
تا آن ثواب که پسرش دارد او را باشد و آورده اند که یتیمه در دامن تربیت شخصی بود و ولایت در مال او تعلق با وی داشت میخواست که او را
در قید نکاح دارد و تصرف تمام در مال او کند و حق زوجیت و ادای مهر فرو گذارد آیه آمد که و ان خفتم و اگر بترسید ای اولیا الا
تقسطوا عدل نکنید و راستی نورزید فی الیتامی در اموال یتیمان یعنی اگر میدانید که بعد از تزویج با ایشان رعایت مال ایشان نخواهید کرد
بر وجه عدالت فانکحوا پس نکاح کنید ما طاب لکم آنچه شما را خوش آید و موافق طبع شما باشد من النساء از زنان دیگر غیر یتامی
که حلال باشد بر شما یعنی غیر محرمات باشند که در آیه حرمت علیکم امهاتکم مذکور شده مثنی در حالتی که دو دو باشند و ثلاث و سه
سه و رباع و چهار چهار یعنی اختیار دارید در آنکه ازین اعداد هر کدام که خواهید بخواهید زیاده ازین شما را جایز نیست که بعقد دوام نکاح در آرید
فان خفتم پس اگر بترسید الا تعدلوا که عدل نتوانید کرد در میان این زنان فواحدة پس اختیار کنید یک زن را او ما
ملکت ایمانکم یا سریه کنیزی بگیرید از آنچه مالک است ایمانکم دستهای شما یعنی تصرف کرده اید در ایشان چه حقوق کنیزان کمتر است
نسبت بزنان آزاد ذلک این اختیار یک زن یا سریت کنیزان ادنی الا تعولوا نزدیکتر است بآنکه میل ننمائید و جور نکنید

که در جاهلیت اولیای زنان کابین را از شوهران گرفتندی و در ان تصرف نمودندی و زنان را محروم کردندی آیت آمد که وَآتُوا النِّسَاءَ
گویند بدهید ای اولیا زنانی را که نکاح می‌کنید صَدُقَاتِهِنَّ کابینهای ایشان را که از شوهران ایشان گرفته‌اید چه آن حق ایشانست و شما را
در ان نصیبی نیست و اکثر برآنند که خطاب با شوهران است یعنی ای شوهران بدهید بزنان خود مهرهای ایشان را که بران عقد کرده اید
نِحْلَةً عطیه و مضایقه مکنید در حالتی که آن مهرها بدهید عطیه ایست از شما با ایشان از طیب نفس صهیب روایت کرده از رسول صلی
الله علیه و آله و سلم که هر که قرضی بستاند بقصد آنکه عوض آن بصاحبش نگذارد دزد است و هر که زنی بخواهد بر مهری و قصد او ندادن آن باشد
زانیست فَإِنْ طِبْنَ پس اگر خوشدل باشند با و آن زنان یعنی بخوشی ببخشند لَكُمْ مر شما را و بگذارند عَنْ شَيْءٍ از چیزی مِنْهُ از کابین
نَفْسًا از روی نفس یعنی بطیب نفس و خوشدلی چیزی از مهر شما ببخشند فَكُلُوهُ پس بخورید آن را هَنِيئًا مَرِيئًا خوردنی سازگار و
خوشگوار یعنی بی وجه حلال بی تبعت عقوبتی و رنجی در مدارک آورده که هنی و مری از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند فرمود که هنی آنست
که در وی گناه نباشد و مری آنکه در وی دردی و رنجی نبود و مرویست که مردی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و او را درد شکم بود علاج
پرسید حضرت فرمود که از زن خود چیزی طلب کن از مهر با طیب نفس او و بدان عسل بخر و باب باران بیامیز و بخور تا جمع کرده باشی میان هنی
و مری جمع شود در تو شفا چه زن الله تعالی چون آن مرد باین عمل کرد شفا یافت و از ان مرض خلاص شد و چون در آیه متقدم امر کرد بدفع مال
با ایشان در وقت بلوغ بدون تصرف در ان در عقب آن ذکر نفی میفرماید که جایز نیست دفع مال با ایشان و میفرماید که وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ
و مدهید ای اولیا سفیهان کم خردان أَمْوَالَكُمُ مالهای خود را یعنی مالهای ایشان را که در تحت تصرف شماست و بر ان تسلط دارید الَّتِي
آن مالهایی که از جنس آن چیزیست که جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ گردانیده است خدای برای شما قِيَامًا سبب قوام معیشت و رابطه انتظام امور دین
چون حج و جهاد و زکوة و صدقات و نفقات و خیرات و گویند معنی آنست که مالهای خود را مدهید بزنان خود که سفیه و ناقص عقلند ایشان
منصرف سازید در ان چه ایشان بجهت سفاهت ضبط آن نکنند و تلف گردانند و شما را درویش و محتاج سازند از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
روایت است که دوزخ برای سفیهان آفریده شده و این کلمه را سه بار تکرار نمود و بعد از ان فرمود که بدانید که سفیهان زنانند زنی این را شنید
نزد حضرت آمد و گفت یا رسول الله ما را سفیه میگویی فرمود که خدا شما را سفیه گفته در آیه وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمْ گفت ما را چرا ناقص
گفته فرمود بجهت آنکه در هر ماهی چند روز نماز نگذارید بعد از ان فرمود که شما را همین بس که چون یکی از شما حامله شود او را ثواب کسی باشد
که نفس خود را مهیا ساخته باشد از برای جهاد کفار و چون وضع حمل کند او را مزد شهیدی باشد که در خون غلطیده باشد و چون کودک را شیر دهد
بهر مکیدنی ثواب کسی داشته باشد که اسیری از فرزندان اسمعیل علیه السلام آزاد کرده باشد و چون بجهت شیر دادن از خواب برخیزد از
راحت خواب محروم ماند در هر شبی یکی ثواب آزاد کردن بنده از اولاد اسمعیل برای او بنویسند و بعد از ان فرمود این ثواب
مخصوص است بزنان مؤمنه صالحه که بر مشقت صبر کنند و نافرمانی شوهر نکنند پس آن زن برگشت و گفت این فضل عظیمیست اگر با این
شرط سوف نمی‌بود و اصح آنست که کسی که اموال را در غیر غرض صحیح صرف کنند ایشان سفیه اند و در این آیه داخلند خواه زنان باشند
و خواه بالغ و خواه غیر بالغ پس ایشان را از تصرف در اموال منع کنید وَارْزُقُوهُمْ و نصیبی دهید این سفیهان را یعنی وظیفه مقرر کنید
فِيهَا در ان مالها بقدر کفاف ایشان وَاكْسُوهُمْ و بپوشانید جامه دهید ایشان را بقدر مال هر یک وَقُولُوا لَهُمْ و بگویید مر ایشان را
بعد از منع تصرف قَوْلًا مَعْرُوفًا سخنی نیکو و پسندیده که نفس ایشان بان خوشحال گردد مثلا اگر یتیم باشد بگویید این مال از آن تست و من

توام

توام و بوقت بلوغ تسلیم تو خواهم کرد و زنان را سفیه و بد مدهید که دل ایشان بان خوش شود وَابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ و بیازمایید یتیمان را
قبل از بلوغ اگر مرد اند بعقل و تمیز و ضبط اموال در وقتهای بیع و شرا و اگر زنانند برشتن و بافتن و تربیت امور خانه حَتَّىٰ
إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ تا آنگاه که برسند بحد نکاح و این کنایه است از بلوغ که وقت صلاحیت نکاح است و بلوغ در مردان بحد
و روییدن موی درشت بر زهار و پانزده سال تمام و در زنان نه سال تمام یا یکی ازان دو علامت دیگر فَإِنْ آنَسْتُمْ پس اگر دیده
و یافتید یعنی روشن شد بر شما بعد از بلوغ مِنْهُمْ رُشْدًا از ایشان سلوک راه راست در تصرف مال و تجارت و ضبط آن
فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ پس بدهید با ایشان أَمْوَالَهُمْ مالهای ایشان را که در دست شماست بی تاخیر از حد بلوغ وَلَا تَأْكُلُوهَا
و مخورید ای اولیا و اوصیا مالهای یتیمان را و تلف مکنید إِسْرَافًا از روی گزاف و در گذشتن از حد یعنی زیاده از آنکه مقرر است
در شرع وَبِدَارًا و دیگر اتلاف مکنید در اموال ایشان از روی شتافتن و پیشی گرفتن بر بلوغ ایشان أَنْ يَكْبَرُوا از ترس آنکه
بزرگ شوند یعنی شتابید در خوردن مالهای یتیمان از خوف آنکه ناگاه بزرگ شوند و مال از شما بازستانند وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا
و هر که باشد از اولیا و اوصیا توانگر فَلْيَسْتَعْفِفْ پس باید که عفت ورزد یعنی نگهدارد خود را از خوردن مال یتیم وَمَنْ
كَانَ و هر که باشد از جماعت که مال یتیم در دست ایشان است فَقِيرًا درویش و محتاج فَلْيَأْكُلْ پس باید که بخورد از مال
یتیم بِالْمَعْرُوفِ بنیکویی بقدر حاجت از طعام و لباس بمقدار آنکه اجرت سعی اوست در حفظ آن فَإِذَا دَفَعْتُمْ پس
چون دفع کنید إِلَيْهِمْ بسوی ایشان أَمْوَالَهُمْ مالهای ایشان را فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ پس گواه گیرید بر اقرار
ایشان بقبض آن تا در میان جدال و خصومت واقع نشود و یا متهم نشوید و این امر بر سبیل استحباب است وَكَفَىٰ بِاللَّهِ و بسنده است
خدای حَسِيبًا حساب کننده در روز جزا پس مخالفت امر او مکنید و از حد او در مگذرید آورده اند که عادت عرب در جاهلیت
چنان بود که زنان و مردان خورد سال را مطلقا میراث نمیدادند و میگفتند که مال کسی را بود که با دشمن قتال و جدال تواند کرد و اعدا
از خود و اهل خود دفع تواند نمود و چون حضرت بمدینه هجرت فرمود در تقسیم میراث همین قانون مستمر بود تا روزی ام کحه نزد حضرت آمد
و گفت یا رسول الله اوس بن صامت وفات کرده و من از و سه دختر خورد دارم و مال بسیار گذاشته و پسران عم او اموال را تصرف نموده
آورده اند و مرا و اطفال مرا که در نهایت احتیاجیم ازان محروم گذاشته اند حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را طلبید گفتند
این قانون قرار گرفته در میان ما که زنان و اطفال را میراث ندهیم و هر که دفع دشمن کرد مال ازان او باشد حق تعالی این آیه فرستاد که
لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مر مردان را خواه بزرگ و خواه کوچک بهره ایست مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ ازمالی که گذاشته باشند پدر و مادر
ایشان وَالْأَقْرَبُونَ و خویشان نزدیک وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ و مر زنان را حصه ایست مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ
از آنچه مادر و پدر و خویشان نزدیک گذارند یعنی مردان و زنان بقرابت میراث میبرند خواه بالغ باشند و خواه غیر بالغ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ
از آنچه کم باشد از مال گذاشته أَوْ كَثُرَ یا بسیار بود نَصِيبًا مَفْرُوضًا بهره و نصیبی اندازه کرده و مقرر و مقدر که از آن در ستان
گذشت بعد از نزول این آیه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم پسران عم اوس را فرمود که حق تعالی نصیبی از میراث اوس برای دختران
او امر کرده لکن بیان نکرده و کیفیت قسمت آن موقوفست بر وحی الهی و چون آیه یوصیکم الله که بعد ازین مذکور خواهد شد بیامد حضرت
آن مال یا ام کحه داد و ما بقی را به دختران او و بعد ازان بیان مال کسی که میراث میبرند ذکر جماعتی میکند که نصیبی ازان ندارند و میفرماید

و اذا حضر القسمة و چون حاضر شوند در وقت قسمت میراث اولوا القربی خویشان میت که میراث نمیبرند و الیتامی و یتیمان
که بیگانه باشند از میراث و المساکین و درویشان و محتاجان فارزقوهم پس بدهید ایشان را چیزی منه از مال میراث تا دل ایشان
خوش شود و قولوا لهم و بگوئید مر ایشان را قولا معروفا سخنی پسندیده که موجب فرح خاطر ایشان شود یا بنوعی که ایشان را دعای خیر کنید
و در دادن چیزی بایشان منت منهید نزد بعضی این آیه منسوخ است بآیه ارث و نزد بعضی دیگر ثابتست و منسوخ نیست و این محمول
و چون حق تعالی مردمان را بقول معروف امر فرمود در عقب آن نهی کرد ایشان را از خلاف آن و امر کرد بقول پسندیده و کردار صواب و فرمود که
و لیخش الذین و باید که بترسند آنانکه لو ترکوا اگر بگذارند من خلفهم از پس مرگ خود ذریة ضعافا فرزندان ضعیف و عاجز خافوا
علیهم بترسیدند بر ایشان از بینوائی و ضایع شدن ورثه باید که با ضعفای اقارب و یتیمان و مسکینان که در مجلس قسمت ترکه حاضر آمده اند شفقت
نمایند و تفکر کنند که اگر ایشان را فرزند خورد و عاجز باشد و بعد از فوت ایشان بچنان مجلسی درآیند محروم ساختن ایشان چه روا ست یا نه و هر آینه
عقل ایشان بمحروم نکردانیدن ایشان حکم خواهد کرد و پس آنچه بخود روا نه دارند نسبت با دیگران نیز جایز ندارند و نزد بعضی درین آیه امر است
با وصی با آنکه بترسند در امر یتیمان و در حق ایشان بنوعی سلوک کنند که خواهند بعد از وفات پدر بر ضعیف ایشان بجای آرند فلیتقوا
الله پس باید که بترسند از عذاب خدای باین وجه که با یتیمان و مستحقان باشفقت و مرحمت باشند و سخنی نگویند که موجب آزار خاطر ایشان باشد
و لیقولوا و باید که بگویند با حاضران مجلس قسمت قولا سدیدا سخنی راست و درست یعنی عذری نیکو و وعده خوب مشتمل بر شفقت
و مرحمت بعد ازان نهی میفرماید از تناول مال یتیمان بر وجه شرع و میفرماید که ان الذین یاکلون اموال الیتامی
بدرستی که آنانکه میخورند و تلف میکنند مالهای یتیمان را ظلما از روی ستمکاری و ناحق انما یاکلون جز این نیست که میخورند
فی بطونهم نارا در شکمهای خویش آتشی عظیم یعنی چیزی میخورند که شکم خود را بآنچه ایشان را بآتش دوزخ میکشد امام محمد باقر علیه السلام
از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم نقل فرموده که حق تعالی روز قیامت قومی را از قبر برانگیزاند که آتش از دهانهای ایشان
بر افروخته باشد اهل عرصات گویند ایشان را چه کسانند ندا آید که ان الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما انما یاکلون فی بطونهم نارا
و سیصلون سعیرا و زود باشد که در آخته شوند خورندگان مال یتیم در آتش افروخته و حفص بفتح یا خوانده یعنی زود در آیند
در آتشی که افروخته و زبانه کشیده باشد و در تفسیر کبیر مذکور است که در روز قیامت خورندگان مال یتیم را بعرصات در آرند و آتش
که شکم او ازان مملو باشد زبانه زند و دود از دهن و بینی و گوش و چشم او بیرون آید و بدین علامت همه کس شناسند که خورنده مال یتیم است
و امام رضا علیه السلام فرمود که خورنده مال یتیم خواه اندک و خواه بسیار در آتش دوزخ درآید و در خوردن مال یتیم دو عقوبت روشن است
یکی ازان عقوبت دنیاست که ابتلاست بانواع بلا و دیگری در آخرت که آتش سوزان دوزخ است و از صادق علیه السلام نقل است که
خورنده مال یتیم زود باشد که وبال آن باو رسد هم در دنیا و هم در آخرت و قبل ازین گذشت که در جاهلیت بدلیران میراث میدادند
نه بزنان و کودکان چون آیه للرجال نصیب تا آخر نازل شد برادران عم اوس فرستاد که در مال او تصرف نکنند تا بیان این آیه نازل شود
بعد ازان حق تعالی بجهت تبیین آن این آیه فرستاد و یوصیکم الله وصیت میکند خدا یعنی امر میفرماید و عهد با شما میگیرد در شان فی اولادکم
در کار فرزندان شما و مقدار سهمهای ایشان باین که للذکر مر مردی را باشد مثل حظ الانثیین مانند بهره دو زن یعنی سهم مردی مثل سهم
دو زن باشد فان کن پس اگر باشند اولاد میت نساء زنان که با ایشان مردی نبود فوق اثنتین بالای دو یعنی زیاده بر دو با سه چه که

باشند

سه باشند یا بیشتر فلهن پس مر ایشان را باشد ثلثا ما ترک دو بخش از سه بخش آنچه میت گذاشته و ان کانت واحدة و اگر باشد
وارث یک دختر و بس فلها النصف پس مر او راست نصفی از ترکه و در میراث دو دختر اختلافست نزد ابن عباس حکم او حکم یک دختر است و نزد
غیر او حکم سه دختر است یعنی ایشان را نیز دو بخش است از سه بخش و این حق است بجهت نص اهل البیت علیهم السلام و اجماع امامیه و دیگر آنکه حق
فرمود که حظ ذکر مثل انثیین است که آن دو ثلث است و این مقتضی آنست که سهم انثیین دو ثلث باشد و لابویه و مر پدر و مادر میت را
لکل واحد منهما مر هر یک را از ایشان السدس ششیک است مما ترک از آنچه گذاشته باشد فرزند متوفی ان کان له اگر باشد
مر آن فرزند متوفی را ولد فرزندی خواه پسر و خواه دختر فان لم یکن له ولد پس اگر نباشد مر آن فرزند مرده را فرزندی و ورثه
ابواه و میراث برند ازو پدر و مادر او فلامه الثلث پس مادر او را است یک بخش از سه و باقی نصیب پدر فان کان له اخوة پس
اگر باشد مر این متوفی را برادران پدری و مادری یا بعضی پدری و مادری فلامه السدس پس مادر میت را باشد ششیک از ترکه
یعنی اخوه رد ثلث مادر میکنند بسدس و اگرچه بمیراث نمیرسند بجهت آنکه در مرتبه ثانیه اند و خواهران نیز همین حکم دارند خواه دو باشند
یا بیشتر و این نصیبها که بجهة وارثان مذکور فرض شده در صورتی بدیشان میرسد که من بعد وصیة از پس وصیتی باشد که یوصی بها
وصیت کرده شود بدان و حفص بکسر صاد میخواند یعنی بعد از آنکه وصیت کرده باشد میت بان او دین یا بعد از ادای دینی که در ذمه
میت بوده باشد اباؤکم پدران شما و ابناؤکم و پسران شما لا تدرون نمیدانید شما ایهم که کدام از ایشان اقرب نزدیکتر است
لکم مر شما را نفعا از روی منفعت یعنی نمیدانید کیست که نفع او بشما بیشتر رسد در دین و دنیا و در دنیا بشفقت و در آخرت بشفاعت
و چون ما میدانیم که کدام از ایشان نفع رساننده‌تر است بشما بهتر است ازینجهت تفصیل بعضی از ایشان نمودیم و رد او در میراث باو و برخی
دیگر را ازان محروم ساختیم پس بجهت علم او سبحانه باحوال وارثان سهام مواریث را فرض کردانید برای ایشان فریضة فرض کرده شده
ثابت من الله از نزدیک خدای ان الله بدرستی که خدای کان هست علیما دانا بمراتب و مصالح هر یک از ورثه حکیما حکم کننده
در تقدیر سهام ایشان و تفصیل مباحث میراث بر وجهی اکمل و اتم در منهج الصادقین محرر شده و بعد ازان در بیان میراث ازواج
میفرماید که و لکم و مر شماراست ای شوهران نصف ما ترک ازواجکم نیمه آنچه که گذارند زنان شما از میراث ان لم
یکن لهن اگر نباشد مر آن زنان را فرزند خواه یکی و خواه بیشتر خواه از شما و خواه از غیر شما و خواه مذکر و خواه مونث و خواه صلبی و خواه ولد
ولد هر چند که پایین رود فان کان لهن ولد پس اگر باشد مر آن زنان را فرزندان بهر وجه که بود فلکم الربع پس مر شماراست چهار یک
مما ترکن از آنچه بگذارند زنان شما و این نصف یا ربع مر شماراست من بعد وصیة از پس وصیتی که زنان یوصین بها وصیت
کرده باشند بدان او دین یا پس از گذاردن قرضی که در ذمت ایشان بوده باشد و لهن الربع و مر آن زنان را که زوجات شمااند چهار یک
مما ترکتم از آنچه گذاشته باشید خواه زیاده که همه در ربع شریک باشند ان لم یکن لکم ولد اگر نباشد مر شما را فرزند
خواه یکی و خواه زیاده خواه مذکر و خواه مونث خواه از ایشان و خواه غیر ایشان فان کان لکم ولد پس اگر باشد مر شما را فرزند بهر وجه
که باشد فلهن الثمن پس آن زنان راست هشت یک از آنچه گذاشته اید از اموال و این ثمن ثابت است مر ایشان را من بعد وصیة
از پس ادای وصیتی توصون بها وصیت میکنید بدان او دین یا بعد از ادای دینی که در ذمت شما باشد و ان کان رجل
و اگر باشد مردی یعنی میتی که یورث میراث گرفته میشود ازو کلالة کسی که مادر و پدر ندارد و فرزند ندارد او امراة و یا اگر باشد زنی که ازو

مما ترکتم

میراث گرفته شود ولد و مر این مرد را و زن نیز درین حکم است و له اخ برادر مادری باشد او اخت یا خواهر مادری فلکل واحد
پس هر یکی را منهما ازین برادر و خواهر السدس ششی یک است از میراث کلاله و مذکر درین خصوص با مؤنث یکسانست
و باجماع امامیه مراد باخ و اخت درین مقام متعرف باشند خاصه یعنی برادران و خواهران مادری نه پدری و پدر و مادری فان کانوا
پس اگر باشند این اولاد مادری اکثر من ذلک بیشتر از برادری و خواهری فهم پس ایشان بتمامی خواه مذکر و خواه مؤنث
شرکاء فی الثلث انباز باشند در یک ثلث بی ترجیح ذکور بر اناث و این میراث بر طریق مذکور مر ایشان را ثابت است من بعد
وصیة از پس ادای وصیتی که یوصی بها وصیت کرده شده است بدان او دین یا پس از ادای دین غیر مضار در حالتی که
میت زیان رساننده باشد بر ورثه در وصیت و دین باین وجه که زیاده از ثلث وصیت کند و اقرار کند بدین برای کسی که در ذمت او
چیزی نداشته باشد بقصد ضرر رسانیدن بوارث و دفع او از میراث فرض کرده شده باشد این نوع قسمت میراث وصیة فرض شده
ثابت من الله از جانب خدای والله علیم و خدای داناست به نیات شما در نفع و ضرر حلیم بردباری که بر عقوبت
عصیان تعجیل نکند بو اسطه توبه گناهان ایشان را عفو فرماید و احکام متفرقه درین بحث در منهج الصادقین مذکور است تلک آن احکام که
یاد کرده شد در حق یتامی و نکاح و وصایا و قسمت میراث حدود الله حدهای خداست که مقرر و مفروض از نزد او ومن یطع الله و
رسوله و هر که فرمان برد خدا را و رسول او را درین حکمها و غیر آن از احکام دینیه یدخله در آرد خدای او را جنات تجری در بوستانهائی
که بروسته میرود من تحتها الانهار در زیر درختان آن جویهای خالدین فیها در حالتی که جاوید باشند کاینند دران و ذلک و
این در آوردن مطیعان در بهشت بر صفت خلود الفوز العظیم رستگاری بزرگست ومن یعص الله و رسوله و هر که نا
فرمانی کند خدا و رسول او را و یتعد حدوده و گذرد از اندازهای مقرره او سبحانه در میراث و سایر احکام از حلال و حرام یدخله
نارا در آرد خدای او را در آتشی عظیم خالدا فیها در حالتی که جاوید باشد دران گاهی که مستحل حرمات باشد وله و او راست
عذاب مهین عذابی خوار کننده و بعد از بیان میراث و نکاح حکم زنا را بیان میفرماید و میگوید واللاتی و آن زنان که تابع
هوای نفس شده اند یأتین الفاحشة بیایند بفعلی زشت که زناست من نسائکم از زنان شما مراد زنان شوهردار نیز
که بزنا اقدام نمایند فاستشهدوا پس طلب گواه کنید ای حکام شرع علیهن بر ایشان یعنی بر فعل بد ایشان که زناست اربعة
چهار مرد عاقل بالغ عادل منکم از شما که مؤمن باشند تا ایشان گواهی دهند فامسکوهن فی البیوت پس نگاه دارید این زناکاران
و بند کنید در خانهای خود را در اول اسلام عقوبت زنان زناکار برین وجه بوده که ایشان را در خانها محبوس سازند حتی یتوفیهن
الموت تا وقتی که مستوفی سازد ایشان را ملک الموت و قبض روح ایشان کند او یجعل الله یا گرداند خدای یعنی پیدا سازد
لهن سبیلا برای ایشان راهی یعنی حدی تعیین کند که از حبس خلاص یابند حکم این آیه منسوخ است برجم واللذان
و آن دو کس یعنی مرد و زن که محصن نباشند یأتیانها بیایند بزنا منکم از شما که مسلمان اند فآذوهما پس برنجانید
ایشان زانی را بزبان و آن سرزنش ایشان است بر آن فعل قبیح فان تابا پس اگر توبه کنند از آن واصلحا و صلاح آرند کار خود را
فاعرضوا عنهما پس روی بگردانید از ایشان یعنی دست باز دارید از ایشان حکم این آیه نیز بجلد منسوخ گشته و نزد بعضی مراد
باینها جلد است پس منسوخ نباشد ان الله کان توابا بدرستی که خدای هست قبول کننده توبه از بنده کان رحیما مهربان بر توبه

کننده کان

کننده کان انما التوبة علی الله جز این نیست که قبول توبه بر خداست جهت مقتضای وعده یعنی بر او سبحانه قبول توبه واجب است
بنا بر وعده که فرموده چه وفا بوعده بر او سبحانه لازم است پس البته توبه را قبول میفرماید للذین مر کسانی که یعملون
السوء میکنند بدی را بجهالة بنادانی و سفاهت نفس نه بر وجه عناد و جحود و استکبار در مجمع البیان از ابن عباس
و مجاهد و قتاده روایت کرده که هر معصیتی که بنده میکند بر سبیل جهالتست و اگرچه عمدا از روی دانش
باشد زیرا که جهل باعث او شده بر جرأت کردن بر آن و از ابی عبدالله علیه السلام فرموده که هر
گناهی که بنده میکند و اگرچه عالم باشد ولیکن حقیقت جاهل است چه نفس خود را بواسطه معصیت در مخاطره انکنده و حق تعالی
حکایت کرده از قول یوسف علیه السلام که برادران را گفت که شما مرا در چاه انداختید و اینها را بجا آورید بجهت آنکه جاهل بودید
و بجهت غرور و بغرور نفس و شیطان بان کار قیام کردید و اگر نفس خود را بجهة معصیت در مخاطره نمی انکندید از رجاء نقص است که ذکر
بجهالت جهة آنست که اختیار لذت فانیه بر لذت باقیه محض جهلست پس کسی که بجهت لذت فانیه مرتکب معصیت
شود جاهل باشد حاصل که حق تعالی قبول توبه میکند برای کسی که بر وجه جهالت معصیتی کنند ثم یتوبون پس توبه و بازگشت کنند حق تعالی
من قریب از زمان نزدیک یعنی پیش از حضور موت چه مدت حیات دنیا قریب است بنسبت بحیات آخرت و گویند مراد
بقریب قبل از مرض است یا قبل از آنکه گناه در دل او راسخ شود و قول صحیح آنست که زمان قریب پیش از مرگست و اگر بمقدار فواق باشد
از امیرالمؤمنین علیه السلام رسیده که اگر تایب بمعصیت عود کند و باز توبه کند توبه او مقبول باشد که حق تعالی او را
حق تعالی توبه او قبول کند فرمود تا وقتی که شیطان از وی کناره کند و مغرور است که تا زمان موت شیطان از بنده جدا نمیشود و در کتاب
من لا یحضره الفقیه آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در خطبه آخرین فرمود که توبه کند پیش از موت بیکسال حق تعالی توبه او را قبول کند
بعد از آن فرمود که یکسال بسیار است هر که توبه کند بیکماه قبل از موت حق تعالی او را ببخشد و باز فرمود که یکماه نیز بسیار است هر که توبه کند
پیش از موت بیک روز خدای تعالی از و قبول فرماید و بعد از آن فرمود که یکروز نیز بسیار است هر که توبه کند بیک ساعت پیش از موت حق تعالی
او را قبول کند باز گفت ساعت بسیار است هر که توبه کند در حالتی که نفس او قریب باشد برسیدن بحلق حق تعالی قبول کند توبه او را ثعلبی
نیز این حدیث را از عبادة بن صامت روایت کرده و در قرآن گفته ان الله یقبل التوبة ما لم یغرغر یعنی حق تعالی قبول میکند توبه
بنده را مادام که جان در گلو گردیده نشده باشد و نیز ثعلبی باسناد خود از حسن نقل کرده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که
شیطان لعین بعزت پروردگار خطاب کرد که بعزت و عظمت تو سوگند که من از فرزند آدم جدا نشوم تا آنکه روح از تن او جدا شود حق تعالی
فرمود در جواب او که بعزت و عظمت خودم سوگند میخورم که باز ندارم قبول توبه را از بنده خود تا آنکه روح او بغرغره رسد پس ازین احادیث معلوم
که توبه عاصی در هر حال مقبولست و اگرچه در مرض الموت باشد و بعد از ظهور علامات او تا آنکه روح او بحد غرغره رسد در عیون المعجز آورده که تایب
... پیش از مرگ توبه کند ... گوید باد کرد و آمدی و خوش ساعت نمودی بدرگاه الهی و چون وقت
رسیدن اجل و زمان نزول موت معلوم نیست پس عاقل آنست که از رحلت غافل نشده هر نفسی را دم آخر تصور کند و در رجوع بحضرت او سبحانه غافل
نشود غافل مشو ای عاصی با درد و ندم باش هر دم دم آخر شمر و مغتنم باش فاولئک پس آن گروه که بعد از توبه از گناه توبه
کرده باشند یتوب الله قبول توبه کند خدا و باز گرداند بمغفرت علیهم بر ایشان این دلالت بر وعده انما التوبة علی الله و کان الله

علیما وهست خدای دانا با خلاص تائبان در توبه حکیما صواب کار پس تائب را عقوبت نکند ولیست التوبة ونیست قبول
توبه للذین مر آنکسانرا که با صرار یعملون السیئات میکنند بدیها حتی اذا حضر تا چون حاضر شود یعنی در رسد احدهم
الموت یکی از ایشانرا مرگ یا بنوعی که علامات مرگ را مشاهده کند و امید از حیات خود قطع کند و آن وقتی است که روح بحنجره رسد
یعنی بعد از آنکه بحنجره رسد قال انی گوید بدرستی که من تبت الان توبه کنم اکنون ولا الذین یموتون ونیست توبه
مقبول آنهامرا که میمیرند وهم کفار وحال آنکه ایشان کافر باشند توبه جامع پشیمانیست از معاصی و عزم بر ترک
آن در زمان آینده و توبه کافران ایمان آوردن و عدم قبول توبه در این وقت بجهت آنست که بنده این وقت ملجا ومضطر
و از اختیار بیرون پس از حد تکلیف خارج باشد و هنگام اهل آخرت مکلف نخواهد بود و توبه ایشان مقبول نخواهد شد اولئک
الحروه جامعیان مؤمن که در وقت رسیدن روح بحنجره ملجا شده و از حد تکلیف بیرون رفته توبه کنند اعتدنا لهم آماده
ساخته ایم برای ایشان در آخرت بمحض عدالت عذابا الیما عذابی دردناک و اگر خواهیم عفو کنیم ایشانرا بمحض فضل کوئید
اولئک اشارتست بالذین یموتون وهم کفار بنابرین معنی آنست که ابته کفار را که در وقت موت توبه کنند عذاب کنیم
اورده اند که رسم جاهلیت چنان بود که چون یکی وفات کردی و چون زوجه او باز ماندی از اقربای آن مرد متوفی
که استحقاق میراث داشتی جامه بر سر آن زن انداختی و آن را بدین عمل در تصرف خود آوردی پس اگر خواستی بهمان کاوین
که مرد متوفی مقرر فرموده بود او را بنکاح در آوردی و آنرا بشوهری دادی و مهر او گرفته خود تصرف کردی و اگر او را از تزویج منع کرده محبوس
بداشتی تا هر میراثی که از متوفی باو رسیده بودی بدین کس دادی و خود را از حبس او خلاص ساختی یا بمردی و میراث او بکس بردی
در اول اسلام همین قانون رعایت کردندی تا وقتی که ابو قیس انصاری وفات کرد و زنی که نام کبشه بود از او باز ماند پسری که ابو قیس از زنی
دیگر داشت کبشه را بجهت تصرف خود در آورده با او تنگ گیری کرد در معیشت و عوض آن بود که هر چه دارد بدو دهد کبشه بموقف عرض
سید عالم رسانید فرمود که جای نه باز کرده و صبر کن تا از حضرت عزت وحی نازل شود کبشه باز گردید و بعضی دیگر از زنان مدینه که بدین
بلا مبتلا بودند روز دیگر بدرگاه نبوت پناه آمده صورت حال داشتند که یا رسول الله ما هم بدستور کبشه جام زهر آلود این بلا نوشیده ایم
ولباس محنت این قضیه پوشیده حق تعالی از روی رحمت این آیه فرستاد که یا ایها الذین امنوا ای آنکه گرویده اید لا
یحل لکم روا نیست شما را ان ترثوا النساء آنکه میراث گیرید زنان کرها از روی ناشایست و کراهت ایشان یا بنوع
که حبس ایشان کنید بجهت طمع در میراث شوهران ایشان ولا تعضلوهن و نه آنکه منع کنید این زنانرا از تزویج لتذهبوا
تا ببرید از ایشان بعد از موت ایشان ببعض ما اتیتموهن برخی از آنچه داده اید بایشان از مهر و گویند خطاب با شوهران است
یعنی تنگ گیری مکنید با زنان خود تا بجهت آن از سر مهر خود بگذرند و آنرا تسلیم شما نمایند و از قید نکاح شما خلاص شوند الا ان یاتین
مگر آنکه بیایند بفاحشة مبینة بکاری زشت که روشن کننده آن زن باشد و ظاهر کننده آن و بکسر یاء میخوانند
یعنی بکار زشت که هویدا و ظاهر باشد زشتی آن که فرمان نبردن ایشانست آنچه حقوق زوجیت و بدخلقی و بد زبانی کند و نا پارسایی
که درین صورت جایز است طلب خلع کردن از ایشان یعنی چیزی از مهر ایشان گرفتن و ایشانرا طلاق گفتن و نزد بعضی در بدایت
اسلام چون زنی زنا میکرد عقوبت او گرفتن مهر بود و چون آیه جلد فرود آمد منسوخ شد وعاشروهن و زندگانی کنید با زنان با

بالمعروف

المعروف بنیکویی در قبول و انفاق نفقه و مسکن بر وجهی خدای شما را بدان امر فرموده اگر ایشان با شما زندگانی نیکو کنند فان
کرهتموهن پس اگر کراهت داشته باشید از ایشان و از صحبت ایشان کراهت داشته باشید فعسی ان تکرهوا شیئا پس شاید که از
کراهت داشته باشید از چیزی ویجعل الله و گرداند خدای وپدید آرد برای شما فیه خیرا کثیرا در آن چیز که از آن کراهت
دارید نیکویی فراوان یعنی ثواب عظیم بر تحمل و صبر بران پس بجهت کراهت نفس از زنان مفارقت مکنید بلکه باید که نظر شما در
خیر باشد که خیر و صلاح دین شما در آن باشد مردیست که در اول اسلام که شخصی زن صاحب جمال را امید بوزن خود در انساب است
و فحش و بدکاری نسبت میداد و او را میرنجانید تا آنکه زن به تنگ آمده از سر مهر بگذشت و مرد او را طلاق گفت حق تعالی
این کرده فرمود که و ان اردتم و اگر خواهید شما بواسطه کراهت از صحبت زنان خود بی وقوع مخالفت و نافرمانی و کار بد
از ایشان استبدال زوج طلب بدل کردن زنی مکان زوج بجای زنی دیگر و اتیتم احداهن و داده باشید یکی از زنان
را که وا نهید طلاق او و وارید قنطارا مالی بسیار بجهت کاوین فلا تاخذوا منه پس فرا مگیرید از آنچه داده اید باو شیئا چیزی را خواه
اندک و خواه بسیار اتاخذونه ایا میگیرید چیزی را از آن زنان بهتانا ببطل و ستم و اثما مبینا و جرمی ظاهر گناهی هویدا
وکیف و چگونه و کدام وجه و بچه جهت تاخذونه فرا میگیرید مال را از زنان و قد افضی و حال آنکه رسیده است بعضکم الی بعض
برخی از شما بر خی دیگر و حق صحبت و مباشرت در میان افتاده و اخذن منکم و فرا گرفته اند زنان از شما میثاقا غلیظا
پیمانی محکم و عهدی استوار که آن کلمه ایجاب و قبولست در نکاح که موجب حقوق زوجیت است میان شما بر صداق معین و مقرر آورده اند
که ابو قیس از صلحای انصار بود متوفی شد قیس که پسر او بود بنابر عادت جاهلیت خواست که زن پدر را بنکاح در آورد زن گفت که من
ترا فرزند خود میدانم و تو از صلحای قومی چگونه بتو عقد کنم این صورت را بعرض حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم رسانیدند
حضرت فرمود که بخانه خود مراجعت کن تا حق تعالی حکمی درین باب فرو فرستد و بعد از مراجعت او این آیه آمد ولا تنکحوا و بنکاح
در میارید و بزنی نخواهید ما نکح آباؤکم آنرا خواسته اند پدران شما من النساء از زنان بنکاح و در آورده تا مستحق عذاب
نشوید الا ما قد سلف مگر آنچه گذشته است قبل از زمان تحریم که عفو است و بران عقوبتی نیست چه عقوبت بعد از حکم
حرمت نه قبل از آن انه کان بدرستی که نکاح زن پدر خود بود و قبل از نهی و هست بعد از تحریم فاحشة خصلتی زشت و ناپسند
وحق تعالی در هیچ امتی از امم گذشته این رخصت نداده ومقتا و مبغوض و دشمن داشته حق تعالی و مؤمنان بلکه بجمیع عقلا و اشراف
چه اکابر عرب آنرا مکروه شمرده اند و فرزندی که از زن پدر متولد شدی او را مقیت گفتندی یعنی دشمن داشته شده وساء
سبیلا و بد راهیست راه کسی که آنرا پسندد و بدان ارتکاب نماید بعد از آن در بیان زنان محرمه میفرماید که حرمت علیکم
امهاتکم حرام کرده شده بر شما نکاح مادران شما و مادر پدر هر چند که بالا روند وبناتکم و دختران شما و دختر دختر هر چند که پایین
روند واخواتکم و خواهران شما خواه پدر و مادری یا پدری تنها یا مادری تنها وعماتکم و خواهران پدران شما هر چند که بالا روند
وخالاتکم و خواهران مادران شما بر طریق عمات وبنات الاخ و دختران برادر بر هر وجه که باشند یعنی خواه پدر و مادری یا پدری یا مادری
وبنات الاخت و دختران خواهر بر قیاس دختران برادر وامهاتکم و مادران شما اللاتی ارضعنکم آنها که شیر داده اند شما را
یعنی مادران رضاعی در حرمت مثل مادران نسبی اند واخواتکم من الرضاعة و خواهران شما که از جهت شیر خوردن خواهران شما باشند

وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ و مادران زنان شما و مادران ایشان هر چند بالا روند وَرَبَائِبُكُمُ اللَّاتِي و دختران زنان شما
آن دختران که فِي حُجُورِكُمْ در دامنهای تربیت شما پرورش می‌یابند بشرط آنکه متولد شده باشند مِنْ نِسَائِكُمُ از زنان شما
اللَّاتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ که دخول کرده باشید بایشان مراد مجامعت است فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا پس اگر نباشید دَخَلْتُمْ بِهِنَّ که دخول
کرده باشید بایشان فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ پس هیچ گناهی نیست بر شما در نکاح دختران ایشان وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ و نیز حرام است
بر شما زنان پسران شما الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ آن پسران که از پشتهای شما باشند این قید احتراز است از پسر خوانده‌ها در روایت
آمده که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم زینب را بنکاح خود در آورد بعد از آنکه زید بن حارثه که پسر خوانده آنحضرت بود او را طلاق
داده مشرکان عرب آغاز سرزنش کردند که محمد زن پسر خود را خواسته آیه آمد که زن پسر صلبی حرام است نه زن کسی که او را پسر خوانده
باشند وَأَنْ تَجْمَعُوا و نیز حرام است آنکه جمع کنید بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ دو خواهر را در یک نکاح إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ مگر آنچه از پیش گذشته
یعنی قبل از نهی چه آن عفو است و بران معذب نشوند مفسران برآنند که مراد از ما قد سلف آنست که یعقوب علیه السلام جمع کرده بود میان دو
خواهر که ان لیا مادر یهودا و راحیل مادر یوسف و در دین او حلال بود إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی كَانَ غَفُورًا است آمرزنده
اهل ایمان که در زمان جاهلیت این عمل کرده اند رَحِيمًا مهربان برکسی که در اسلام این عمل کرده اند و بعد از ان توبه کرده و تحقیق حرمت
نسبی و رضاعی و وجوه مستوفا در منهج الصادقین مذکور است وَالْمُحْصَنَاتُ و نیز حرام است بر شما شوهرداران مِنَ النِّسَاءِ از زنان
که بجهت تزویج از دو فرج در حرام نگاهداشته شده اند إِلَّا مَا مَلَكَتْ مگر آنچه مالک شده باشد أَيْمَانُكُمْ دستهای شما از زنانی که گرفتار اسیری
کرده باشید و ایشان را شوهران کافر بوده باشند که ایشان بر شما حلال اند بجهة سبی چه علاقه زناشوهری میان ایشان و شوهران
مرتفع است لیکن واجب است که ایشان را استبرا فرمائید بیک حیض اگر آبستن باشند وطی کنید تا آنکه وضع حمل کنند و این حکمهای مذکوره
نوشته و فرض کرده شده است كِتَابَ اللَّهِ نوشتنی و فرض کردنی از خدا عَلَيْكُمْ بر شما پس مخالفت آن مکنید و از ان در مگذرید
وَأُحِلَّ لَكُمْ و حلال کرده شد خدای برای شما مَا وَرَاءَ ذَٰلِكُمْ آنچه غیر از این محرمات مذکوره اند و حفص اهل بضم همزه و کسر حا خوانده
یعنی حلال کرده شده است مر شما را غیر از این زنانی که مذکور شدند أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ بجهة آنکه طلب کنید بوسیله مالهای خود زنانی
را که غیر محرمات مذکوره باشند بانوعی که خود صرف کنید مالها در مهرها یا در بهای غیر ایشان مُحْصِنِينَ در حالتی که بان تزویج یا
سریت گرفتن نگاه دارند گان خود باشند از عقاب غَيْرَ مُسَافِحِينَ نباشید زنا کنند گان خلاصه معنی آنست که مال خود را
صرف مهر یا بهای زنان غیر محرم کنید تا بجهة آن خود را از زنا نگاهدارید و از عقوبت الهی برهید فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ پس هر که
برخورداری یافته اید باو مِنْهُنَّ از زنان منکوحه فَآتُوهُنَّ پس بدهید ایشان را أُجُورَهُنَّ مهرهای ایشان چه مهر در مقابل تمتع است
و حلال کننده آن فَرِيضَةً در حالتی که آن مهرها فرض است بر شما و مقرر بدون آن استمتاع جایز نیست مراد باین نکاح متعه است چنانکه
عنقریب مذکور خواهد شد وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ و هیچ وبالی و گناهی نیست بر شما ای شوهران و زنان فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ در آنچه از یکدیگر راضی
شوید باو مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ از پس آن مهری که فرض شده باشد در هنگام عقد یعنی آنچه زن ابرا کند از مهر و مرد در عوض چیزی
بوی دهد یا زن از مهر کم کند و مرد زیاد سازد و یا مراد تراضیست در نفقه یا در صحبت و مفارقت و در کنز العرفان آورده که این اشارت
بانکه زن و شوهر را جایز است که بعد از انقضای مدت متعه در اجرت و اجل افزایند و یا از هم مفارقت کنند إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا

بدرستی که خدا است دانا بمصالح شما و از جمله آن مباح گردیدن نکاح متعه است حَكِيمًا محکم کار در مهمات نکاح شما و وضع کننده هر
چیزی در موضع خود پس بحکمت این وضع متعه فرموده تا در زنا و لواط نیفتند چنانکه امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده که اگر
عمر نهی مردمان نمیکرد از متعه هیچکس بزنا نمی افتاد مگر کسی که در نهایت شقاوت و بدبختی بوده باشد و بدانکه از چند وجه مراد از این آیت
نکاح متعه است اول اجماع اهل البیت و حجیت آن چنانکه در علم اصول مقرر شده دوم نقل خاصه و عامه که ابن عباس فتوی بعقد
متعه میداد و عمل بان میکرد و مناظره او با ابن زبیر درین باب مشهور است و قول ابن عباس حجت است نزد موافق و مخالف اگر
ابن عباس و ابن جبیر و ابی بن کعب و ابن مسعود و جمعی کثیر چنین قراءت کرده اند که فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی
فآتوهن اجورهن فریضة صریحست در آنکه مراد باین آیه عقد متعه است و ثعلبی که یکی از اعاظم اهل سنت این آیه را در تفسیر خود ذکر
ساخته سیم روایت مشهوره از عمر بن خطاب که دو متعه در عهد رسول خدا بودند من هر دو را حرام گردانیدم و بران مردمان
را عقوبت میکنم یکی متعه زنانست دوم متعه حج و طبرسی در کتاب بسیار از عمر نقل کرده که او گفت سه چیز در زمان پیغمبر بودند من آن
هر سه چیز را حرام گردانیدم یکی متعه حج دوم متعه زنان سیم حی علی خیر العمل در اذان و معلوم است که عمر را رتبه آن نبود که چیزی را حرام
یا حلال کرده اند چهارم نزاعی نیست در آنکه متعه مشروع بود اگر خصم گوید که بعد از ان منسوخ شد گوییم شرع عیسان در الیت
و نسخ روایت و ما طرح در آیه نمیکنیم بر روایت غیر مشهوره پنجم عقد متعه منفعت است خالی از قبیح و دران ضرر دنیا و اخرت نیست
و هر چه چنین بود مباحست پس متعه مباح باشد و دلایل که خصم در باب نسخ آن آورده و جوابهای آن و بیان عدم نسخ آن با احادیث
احکام و مسایل متعه و ترغیب بر عقد آن و کثرت ثواب آن بوجهی احسن و طرزی اتم و اکمل در منهج الصادقین مذکور است
کر تو خواهی بران شوی واقف رو تماشای آن گلستان کن و درین ترجمه اکتفا بذکر ثواب آن نموده میشود و ابن بابویه در کتاب
من لا یحضره الفقیه از امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده که آنحضرت فرمود که از ما نیست هر که حلال نداند عقد متعه را و نیز از آنحضرت روایت است
که کسی که زنی را متعه کند خالصا لوجه الله و لقصد امتثال شریعت و حصول ثواب آن و مخالفت آنکسی که متعه را منع کرده هر کلمه که بان زن
گوید حق تعالی برای او حسنه بنویسد و چون دست خود بسوی او دراز کند حق تعالی برای او حسنه بنویسد و چون با وی نزدیکی کند
حق تعالی گناه او را بیامرزد و چون غسل کند خدا بعدد هر موئی که آب بر او گذشته شد مغفرت بوی ارزانی فرماید راوی گوید که
گفتم بعدد هر موئی که آب بر او گذشته باشد حضرت فرمود آری بعدد هر موئی که آب بر او گذشته و ایضا روایت است که حضرت رسالت سلام
بر سید گرامی سوگند خورده ام ... ... حضرت فرمود ... سوگند خورده که خدا ...
... ... بر که ... ... و نیز روایت است که حضرت رسالت ...
صلی الله علیه و آله وسلم فرمود هر که یکبار متعه کند ... آزاد شود از دوزخ و هر که دو بار متعه کند ... آزاد شود از
آتش دوزخ و هر که سه بار متعه کند از ... ... و نیز فرمود هر که از دنیا بیرون رود و متعه نکرده باشد ... روز قیامت ... و ...
... کسی که ... ... و نیز از آنحضرت است که فرمود هر که یکبار متعه کند ... و هر که دو بار متعه کند ...
و هر که سه بار متعه کند ... و هر که چهار بار متعه کند ... ... رضی الله عنهم ...
محشور شود و هر که ... ... و ... و سلمان فارسی و مقداد ... ...

گفتند روزی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودیم آنحضرت برخواست و خطبه بلیغ بگزارد و بعد از آن فرمود که ای مؤمنان بدانید که
برادر من جبرئیل تحفه از نزد پروردگار من آورده و آن متعه کردن زنان مؤمنه است و پیش از من این تحفه را بهیچ پیغمبری دیگر ارزانی
نداشته و من بشما رسانیدم بآن امر میفرمایم چه آن سنت من است در زمان من و بعد از من و هر که آنرا قبول کند و بآن عمل کند و بعد از آن بآن
مداومت نماید از من باشد و من از وی و هر که آنرا قبول نکند و بآن عمل نکند و بعد از آن مخالفت نماید آنچه بدان امر کردم بخدا که مخالفت
کرده بدانید که از اهل این مجلس کسی باشد که مخالفت من کند و آنرا معطل سازد بجهة حقد و بغض او بمن پس گواهی میدهم که او از اهل دوزخ است
لعنت خدای بر کسی باد که مخالفت امر من کند و درین کار و آن کند انکار نبوت من کرده باشد و هر که مخالفت من کند مخالفت
خدا کرده باشد و هر که مخالفت خدا کند از اهل دوزخ است و هر که یکبار در مدت عمر خود متعه کند از اهل بهشت باشد و هر گاه که مرد با متعه خود
بنشیند فرشته بر ایشان نازل شود و ایشانرا پاسبانی کند تا آنگه از آن مجلس برخیزند و اگر باهم سخن کنند سخن ایشان ذکر و تسبیح باشد و چون
دست یکدیگر را بدست گیرند هر گناهی که کرده باشند از انگشتان ایشان ساقط شود و چون یکدیگر را ببوسند حق تعالی بهر بوسه حج و عمره
برای ایشان بنویسد و چون خلوت کنند بهر لذت و شهوتی حسنات بنویسد برای ایشان مانند کوههای بزرگ فرشته و چون برخیزند
و بغسل کردن مشغول شوند حق تعالی گوید با فرشتگان که نظر کنید باین دو بنده من که برخواسته بغسل کردن مشغول اند و اعتقاد دارند
که من پروردگار ایشانم گواه باشید که من آمرزیدم ایشانرا و هیچ آب از موی ایشان نچکد مگر خدای تعالی بهر مویی حسنه برای ایشان
بنویسد و ده سیئه محو کند و ده درجه رفیع نماید پس امیر المؤمنین علیه السلام برخواست و گفت یا رسول الله چیست جزای کسی که درین باب
سعی کند فرمود که او را باشد مزد مرد متمتع و زن متمتعه و بعد از آن فرمود که ای علی چون متمتع و متمتعه از غسل فارغ شوند هر قطره
آب که از بدن ایشان ساقط شود حق تعالی فرشته بیافریند که تسبیح و تقدیس او میکند و ثواب آن از برای غسل کننده باشد تا روز قیامت
ای هر که این سنت را سهل فراگیرد و آنرا احیا نکند از شیعه من نباشد و من از وی بیزارم و بیزار از آنحضرت بروایت صحیح مرویست که روزی
با اصحاب خود نشسته بود فرمود که اکنون جبرئیل بر من نازل شد و گفت ای محمد حق تعالی ترا سلام میرساند که امت خود را امر کردن امر
فرما که آن سنت صالحان است هر که روز قیامت نزد من آید و متعه نکرده باشد حسنات او بقدر ثواب متعه ناقص باشد ای محمد درهمی
که مؤمن صرف کند نزد خدای تعالی افضلتر از هزار درهم است که در غیر آن صرف کند ای محمد در بهشت بسیار از حور العین هستند که حق تعالی
ایشانرا از برای اهل متعه آفریده ای محمد چون مؤمنی مؤمنه را بعقد متعه کند از جای خود برنخیزد تا حق تعالی او را بیامرزد و آن مؤمنه را مغفور
سازد و منادی از آسمان ندا کند که ای بنده حق تعالی میفرماید که ای بنده من که متعه کرده بامید ثواب من امروز ترا امر و در سازم
با آمرزیدن گناهان و افزونی حسنات تو در زنیکه مهر خود را بشوهر بخشد خواه در عقد متعه خواه دائمی حق تعالی بهر درهمی چهل هزار شهر از نور
در بهشت باو بخشد و بهر درهمی هفتاد هزار حاجت دنیا و آخرت او را روا گرداند و بهر درهمی نوری در قبر او داخل سازد و بهر درهمی هفتاد
حله بهشت باو در پوشانند و بهر درهمی هفتاد هزار فرشته را امر کند تا برای او حسنات بنویسند تا روز قیامت و بعد از ذکر نکاح دوام
و متعه در بیان نکاح کنیزان میفرماید که وَمَن لَّمْ یَسْتَطِعْ مِنكُمْ و هر که استطاعت ندارد از شما طَوْلًا از روی توانگری یعنی
القدر و مال نداشته باشد أَن یَنكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ اگر بوسیله آن نکاح کند زنان عفیفه آزاده گرونده پس نکاح کند
در رسول صلی الله علیه و آله و سلم فَمِن مَّا مَلَكَتْ أَیْمَانُكُم پس نکاح کنید آنچه مالک شده است دستهای شما مِن فَتَیَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ

از کنیزان

از کنیزکان شما که گرویدگان اند مراد نکاح کردن کنیز غیر است زیرا که باجماع تزویج بکنیز خود جایز نیست وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدا داناتر است بایمان
بِإِیمَانِكُمْ بکر و پیروان شما یعنی اکتفا کنید بظاهر ایمان چه او سبحانه عالم است بجمیع سرایر شما پس نظر در ایمان بکنید بَعْضُكُم مِّن بَعْضٍ گرویده
در حسب و نسب یعنی مجتمع بر محامد شما که از آزادان و بندگان حاصل شده اید من تنوعت یعنی مناسب یکدیگر در نسب چه پدر همه
شما آدم است و یا همه شما گرویده اید در ایمان و اسلام فَانكِحُوهُنَّ پس نکاح کنید کنیزان را بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ بدستوری خداوندان
ایشان مملوک و بکری الله وَآتُوهُنَّ و بدهید بکنیزان نکاح کرده شده أُجُورَهُنَّ مزدهای ایشان یعنی مهرهای ایشانرا بایشان
و یا مراد آن مهر است بصاحبان ایشان بِالْمَعْرُوفِ بنیکوی یعنی بی اهمال و تعلل و نقصان مُحْصَنَاتٍ در حالتی که این کنیزان نگاه
دارنده فرج خود اند غَیْرَ مُسَافِحَاتٍ نه زنا کنندگان باشکار وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ و نه فراگیرندگان دوستان به پنهانی
فَإِذَا أُحْصِنَّ پس آن هنگام که ایشان نگاه دارنده اند فرج خود را از حرام بسبب تزویج و حفص بضم همزه و بکسر صاد میخوانده یعنی
هنگامی که شوهر کرده شدند فَإِنْ أَتَیْنَ بِفَاحِشَةٍ پس اگر بیارند بعد از آن زنا فَعَلَیْهِنَّ پس برایشان لازم بود نِصْفُ مَا عَلَى
الْمُحْصَنَاتِ نیمه از آنچه لازم است بر زنان آزاد بی شوهر مِنَ الْعَذَابِ از حدی که خدا مقرر کرده است حد زن آزاد بی شوهر صد تازیانه
پس از کنیز پنجاه تازیانه باشد ذَلِكَ نکاح آن کنیزان لِمَنْ خَشِیَ الْعَنَتَ برای کسی است که ترسد از رنج شهوت یعنی مشقت آن که
در زنا افتد مِنكُمْ از شما وَأَن تَصْبِرُوا و اگر صبر کنید از نکاح کنیزان خَیْرٌ لَّكُمْ بهتر است مر شما بجهة آنکه تا سرزنش او نکنند
که کنیز غیر را خواسته و سرزنش ولد او نیز نکنند بآنکه ولد کنیز غیر است و از انس روایت است که رسول صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود که هر که نزد خدای رود پاک و پاکیزه باید که زن آزاد را بخواهد که زن آزاد صلاح خانه بود و بنده خرابی خانه وَاللَّهُ غَفُورٌ
و خدای آمرزنده است هر چیز را که قبل از این آیه از بندگان صادر شده از خلاف این احکام و یا هر کسی که صبر ننموده کرده
از نکاح کنیزان رَّحِیمٌ مهربانست برخصت دادن نکاح بندگان یُرِیدُ اللَّهُ میخواهد خدای لِیُبَیِّنَ لَكُمْ تا بیان کند برای شما
احکام حلال و حرام را وَیَهْدِیَكُمْ سُنَنَ الَّذِینَ و راه نماید شما را راههای کسانی که بودند مِن قَبْلِكُمْ پیش از شما یعنی دین
ابراهیم و اسمعیل یا روش پیشینیان که از اهل حق بوده اند تا بطریق ایشان سلوک کنید وَیَتُوبَ عَلَیْكُمْ و باز گردد بر شما بتخفیف احکام
و امرزش آثام و ورشد که شما از معاصی و یا آنچه کفارت سیئات شما باشد وَاللَّهُ عَلِیمٌ و خدای داناست بمصلحت
شما در آنچه فرماید از احکام حَكِیمٌ درست کردار و راست گفتار در هر چه حکم کند وَاللَّهُ یُرِیدُ و خدا میخواهد أَن یَتُوبَ عَلَیْكُمْ آنکه قبول
کند توبه را از شما یعنی دلالت کند بچیزی که سبب توبه شما گردد و تکرار از جهة تاکید است وَیُرِیدُ الَّذِینَ و میخواهند آنانکه از سر غفلت
یا از روی عناد یَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ پیروی میکنند آرزوهای نفس خود را أَن تَمِیلُوا آنکه میل کنید از راه راست مَیْلًا
عَظِیمًا میل کردنی بزرگ و بمحرمات ارتکاب نمایید و در روایت آمده که چون آیت تحریم خواهرزاده و برادرزاده نازل شد یهود
زبان اعتراض گشوده گفتند که نکاح دختر عمه و دختر خاله حلالست با آنکه خاله و عمه حرامند پس اگر خواهر حرامست چرا خواهرزاده حرام باشد
و بدین شبهه خواستند که اهل اسلام را بجانب باطل میل دهند این آیه نازل شد که خدا میخواهد که شما را توبه دهد و جهودان میخواهند که شما
از راه راست بگردانند یُرِیدُ اللَّهُ میخواهد خدای أَن یُخَفِّفَ عَنكُمْ آنکه سبک گرداند از شما در احکام نکاح و سخت گیری نکند بر شما و هذا
شروع ساخت برای شما نکاح دختر عمه و دختر خاله و کنیز و غیره امثال آن وَخُلِقَ الْإِنسَانُ و آفریده شده است آدمی ضَعِیفًا ناتوان

و عاجز از کشیدن بار تکلیف لاجرم از ابروی سبک گردانیدیم از محض فضل و لطف خود و چون حق تعالی بیان تحریم زنان نمود بر غیر وجه شرعی
در عقب آن تحریم اموال مینماید در وجوه باطله میفرماید که یا ایها الذین آمنوا ای آنانکه گرویده اید لا تاکلوا اموالکم
مخورید مالهای خود را یعنی اموال یکدیگر را بینکم در میان خود بالباطل بآنچه حرام و ناروا باشد در شریعت چون غصب و ربا و قمار و خیانت
و دزدی و یا بعقود باطل و یا بدعوی باطل و گواه زور و حاصل که بناحق در اموال یکدیگر تصرف مکنید الا ان تکون تجارة مگر آنکه باشد
بجهة تصرف بازرگانی یعنی معامله که صادر شده باشد عن تراض منکم از خشنودی و خوشدلی هر یک از شما که عقد کننده باشید و لا
تقتلوا و مکشید بناحق و ناروا انفسکم نفسهای خود را یعنی اهل دین خود را که مؤمنان از روی حقیقت در حکم نفس واحده اند
ان الله بدرستی که خدای کان بکم هست بشما ای مؤمنان رحیما مهربان امر و نهی که میفرماید از غایت رحمت است
و من یفعل ذلک و هر که بکند آنچه مذکور شد از محرمات عدوانا از روی تعدی و در گذشتن از حق و ظلما و از وجه
ستم و بیداد و مراد بعدوان تعدیست بر غیر و بظلم ظلم بر نفس خود با آنکه آنرا در معرض عذاب در آرد فسوف نصلیه پس زود
باشد که در آریم او را نارا در آتشی عظیم که ... و کان ذلک و هست این در آوردن در آتش دوزخ علی الله یسیرا
بر خدا سهل و آسان ان تجتنبوا اگر اجتناب نمائید و دور شوید کبائر ما تنهون از گناهان بزرگ که نهی کرده شده اید
عنه از آن یعنی خدای شما را از آن نهی کرده نکفر عنکم در گذرانیم و عفو کنیم از شما سیئاتکم گناهان خورد شما را
یعنی اجتناب کبایر شما را کفارت ارتکاب صغایر گردانیم و هر صغیره که از شما صادر شده باشد از نمازی تا نمازی و یا از رمضان تا رمضان دیگر
شما در گذرانیم و عفو کنیم چنانکه در حدیث ثابت شده و ندخلکم و در آریم شما را مدخلا کریما در موضع بزرگ و شریف
که بهشت است ابو هریره روایت کند که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر منبر فرمود که بآن خدای که جان من با مراد ...
این کلمه را سه بار تکرار کرد و بعد از آن گفت که بنده نباشد که او پنج نماز را بگذارد و ماه رمضان روزه دارد و از کبایر اجتناب کند مگر که درهای
بهشت برای بگشایند پس این آیه بخواند که ان تجتنبوا تا آخر و گناه کبیره آنست که در قرآن یا در حدیث حدی و عقوبتی معین بر آن مقرر شده
مانند شرک بخدا و زنا و لواطه و شرب خمر و ربا و عقوق والدین و قمار و فرار از جنگ کفار بی حضور امام و قتل بناحق و خوردن مال یتیم و دشنام
زنان محصنه و سحر و گواهی بزور و نومید شدن از رحمت خدای و ایمن شدن از عقوبت او و آورده اند که ام سلمه رضی الله عنها بحضرت رسالت
صلی الله علیه و آله و سلم رسانید که مردان شرف جهاد دارند و زنان از آن ثواب محروم اند و مردان با وجود کسب غنیمت و قوت تحصیل
کسب مال میراث را دو بار بر زنان میبرند و زنان با ضعف حال و کثرت احتیاج نصف نصیب مردان میگیرند کاشکی ما را در دایره مردی نصیب
بودی تا از ثواب جهاد و نصیب میراث بهره مند میشدیم آیه آمد که و لا تتمنوا و آرزو مبرید ما فضل الله آنچیز را که خدای تعالی
افزونی داده به بدان چیز از مال و جاه بعضکم برخی را از شما که مردانند علی بعض بر بعضی دیگر که زنانند چه شاید که خیر شما در عدم
آن باشد للرجال نصیب مر مردان را بهره ایست مقرر مما اکتسبوا از ثواب آنچه کسب کرده اند چون جهاد و سایر اعمال خیر و
للنساء نصیب و مر زنان را نصیبی مقرر مما اکتسبن از ثواب آنچه کسب کرده اند چون عفت و طاعت شوهران و چون هر یکی
نصیبی معلوم دارند از روی بهره دیگر مبرید و اسئلوا الله و بخواهید از خدا و طلب کنید من فضله از کرم و بخشش او تا مقاصد
شما را بحصول پیوندد و سفیان عیینه گفته که خدای تعالی ما را امر کرده که از او سوال کنیم الا بجهة آنکه اجابت آن کند و سایل را از فضل خود محظوظ

سازد

سازد و اگر منظور دوست نمیداشت سوال از سوال آن نفرمودی پس طلب فضل او کنید تا بشما دهد ان الله کان بدرستی که هست
خدای بکل شیء علیما بهمه چیزی دانا پس میداند که مستحق فضل او کیست و هر چه دهد و هر که دهد چنان باید و جز آن نشاید مرویست
که در جاهلیت فرزندان جنسی را پسر خود میخواندند و او را در میراث داخل ورثه میگردانیدند حق تعالی از آن نهی نموده فرمود که و لکل
و برای هر شخصی جعلنا معین گردانیدیم موالی میراث خواران که بجهة خویشی تصرف کنند در نصیب خود مما ترک الوالدان
از آنچه باز گذارند پدر و مادر و الاقربون و خویشان و نزدیکان آورده اند که رسم جاهلیت چنان بود که دست بر دست
یکدیگر نهاده با یکدیگر عهد میکردند و هر یک از متعاقدین بدیگری میگفت دوست تو دوست من است و دشمن تو دشمن من تو وارث من
میراث بری و من از تو تو عاقله من باشی و من عاقله تو و این سخنان بسوگند مؤکد میساختند و بواسطه این هر یک ششیک میراث
یکدیگر میگرفتند چون آیت میراث نازل شد یکی از اصحاب گفت یا رسول الله جمعی از ما با هم عهد یکدیگر کرده اند و با خذ میراث یکدیگر پیمان
بسته اند حکم الهی در باب میراث ایشان واقع نشد این آیه آمد که و الذین عقدت و آنکسانی که عقد و سوگند بسته اند ایمانکم و سوگندهای
شما با ایشان فآتوهم پس بدهید ایشانرا نصیبهم بهره ایشانرا که ششیک است و حکم این آیه باولی الارحام بعضهم اولی ببعض فی
کتاب الله منسوخ گشت یعنی که تا ذوی الارحام باشند میراث بایشان نرسد ان الله کان بدرستی که خدا هست علی کل
شیء بر همه چیز شهیدا گواه بر عهد و میثاق و سوگند شما آورده اند که حبیبه زوجه سعد بن ربیع انصاری ناشزه شد شوهرش
از غایت اضطراب طپانچه بر روی وی زد وی شکایت پیش پدر برد و باتفاق پدر بملازمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
و سلم رفته قصه گذشته را بموقف عرض رسانیدند این آمد که الرجال قوامون مردان کارکننده اند و ایستادگان علی
النساء بر زنان و قایم بامور معاش ایشان مانند قیام نمودن حاکمان بر رعیت بما فضل الله بسبب چیزی که تفضیل کرده خدای
و افزونی داد بعضهم برخی از ایشانرا که مردانند علی بعض بر برخی دیگر که زنانند و تفضیل مردان بکمال عقل است و علم
و بسیاری فهم و حدس بجهاد و بکمال صوم و صلوة جمعه و خطبه و نماز عید و قضا و شهادت در حدود و قصاص و شهادت و
بزیاده میراث و امثال آن انبیا و ائمه علیهم السلام از مردانند از فضایل شرف و اکملیت و بما انفقوا و دیگر فضیلت داد مردان را
بر زنان بسبب آنچیزی که نفقه میکنند بر زنان من اموالهم از مالهای خویش از مهر و نفقه فالصالحات پس زنان
شایسته حال قانتات فرمان برنده اند مر خدا را در قیام نمودن بحقوق شوهران حافظات للغیب نگاه دارندگان نزد
غایب شدن شوهران یعنی در غیبت شوهران رعایت کنند کمال عفت و عصمت خود و ضبط اموال ایشان بما حفظ الله
بنگاهداشت خدا ایشانرا یعنی بوسیله امر او در حفظ غیب و ترغیب ایشان دران بوعده و وعید و بتوفیق او ایشانرا و دران از حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که بهترین زنان زنیست که چون در تو نگری شاد شوی و اگر او را کاری فرمایی فرمان تو برد
و چون از تو غایب شود حفظ الغیب نماید رعایت کند در مال تو و نفس خود و بعد از این این آیه تلاوت فرمود و اللاتی و آن زنان که
تخافون نشوزهن ترسید و سرکشی ایشانرا بر شما بظهور اسباب و علامات فعظوهن پس پند دهید ایشانرا بسخنان خوب
ایشانرا نرم گردانند و با تعلیم وعید ایشانرا از حقوق زناشوهری و اهجروهن و هجر کنید و بکناره روید فی المضاجع در خوابگاهها
یعنی در یک جامه خواب مباشید یا پشت برایشان کنید و گویند این کنایت از ترک جماع است و اضربوهن و بزنید ایشانرا

زدوئی که عضو را مکسر نشود و نشکند و زشت نکند فان اطعنکم پس اگر فرمان برند شما را و از نشوز باز آیند فلا
تبغوا علیهن پس مطلبید بر ایشان سبیلا راه توبیخ و سرزنش یعنی بعد از فرمان برداری و توبه از نشوز دست
از ایشان بدارید ان الله کان بدرستی که خدا هست علیا برتر از آنکه بر ایشان بظلم راضی شود کبیرا
بزرگتر از آنکه مظلوم را فرو گذارد پس از وی بترسید و حد نگه دارید وان خفتم و اگر بترسید بجهة ظهور علامات نشوز از احکام
شرع شقاق بینهما ناسازگاری و خلاف میان مرد و زن فابعثوا پس برانگیزانید از برای دفع نشوز حکما
من اهله میانجی کننده که صلاحیت حکم داشته باشد از قبیله مرد وحکما و میانجی کننده دیگر که صلاحیت حکومت
داشته باشد من اهلها از قبیله و اقربای زن تا او نیز ما فی الضمیر زن را از طلب صحبت زن و میل و فرقه او را بداند چه خویشان
شناسا ترند بهوا و احوال و این بر وجه سنت است چه اگر اجنبی را برای حکومت نصب کنند نیز جایز است ان یریدا اگر خواهند
هر دو حکم اصلاحا بصلاح آوردن کار مرد و زن یوفق الله سازگاری افکند خدا بینهما میان شوهر و زن
اراده صلاح نمایند و رفع خلاف و نزاع خواهند حق تعالی الفت افکند میانه ایشان ان الله کان بدرستی که خدا هست
علیما دانا بمصالح شوهر و زن خبیرا آگاه بمقاصد حکمین با زوجین و چون حق تعالی درین آیات امر بنیکان کرد بحسن
معاشرت در امر یتیمان و در حق ازواج و عیال و این بدون عبادت او سبحانه بر وجه وحدانیت و تنزیه او از شرک
در عبودیت ثمره مثوبت اخروی نبود از آن جهة بعد از این امر بتوحید نموده فرمود واعبدوا الله و بپرستید خدا را بتوحید
ولا تشرکوا به و انباز مگردانید بوی شیئا چیزی را از بتان و غیر آن وبالوالدین و نیکویی کنید بپدر و مادر خود
احسانا نیکویی بقول و فعل وبذی القربی و بخویشان نیکویی کنید بصله رحم والیتامی و بیتیمان
بنوازش و سازگاری بعطا والمساکین و بدرویشان ببر و … بانواع صدقات
والجار ذی القربی و همسایگان خویشاوند که هم حق همسایگی دارند و هم حق خویشی … والجار
الجنب و به همسایه بیگانه … در صحیح مسلم بروایت انس … که بهشت …
که همسایه … والصاحب بالجنب و نیکویی کنید بهم پهلو یعنی … صحبت …
… در علم آموختن … در مسجد و مجلس … و با خادم و غیر آن و نیکویی او … سنت و
بنای او بر مهربانیست وابن السبیل و رهگذریان غریب و اگر چه در شهر خود غنی بوده باشند وما ملکت ایمانکم
و با بندگان و پرستاران که در دست تصرف شما اند بشفقت و مرحمت و حسن انفاق ان الله بدرستی که خدا
لا یحب دوست نمیدارد من کان مختالا هر که باشد خرامنده متکبر که ننگ دارد از والدین و اقارب
و همسایها و بندگان و با ایشان نیکویی نکند فخورا نازنده خودستاینده که تفاخر کند بر ایشان و حقوق ایشان را …
مرویست که مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت یا رسول الله دلم سخت شده است از نرمی و رقت دور گشته
فرمود که با مادر و پدر نیکویی کن و مسکینان را طعام ده و دست بر سر یتیمان فرود آر و طعام ایشان ده و با همسایهای خویش
و بیگانه عطا کن و ایشان را مراعات کن گفتند یا رسول الله حق همسایه با همسایه چه چیز است فرمود که از حقوق اینست که اگر ترا بخواند

اجابت

اجابت کنی و اگر درویش شود دست گیری و کنی و اگر قرض خواهد بدهی و اگر خیری با ورسد تهنیت او کنی و اگر مصیبتی
باو رسد تعزیت او کنی و اگر بمیرد بجنازه اش حاضر شوی و دیوار خود را بالای دیوار او بلند نسازی تا مانع باد و هوا از وی
بمنع مطبوخات خود و بعد از آن فرمود که همسایه سه طایفه اند یکی آنست که او را سه حقست بر تو و یکی را دو و یکی را یک اول همسایه
مسلمانست که او را قرابتی باشد با تو چه او را حق جوارست و هم حق قرابت و هم حق اسلام دوم همسایه مسلمانست که حق همسایگی و حق اسلام
دارد سیم همسایه کافر که همین همسایگی دارد و از آن حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که هر که از همسایه خود
آزار کرده و هر که آزار کند آزار خدا کرده و بعد از آن فرمود که همیشه جبرئیل مرا وصیت میکرد در حق همسایه تا گمان بردم که
از من میراث باو رسد و چون مختال و فخور منع احسان میکنند بر اقارب و همسایها و غیر ایشان از آن جهة بعد از آن در صفت ایشان
میفرماید که الذین یبخلون یعنی دوست ندارد خدا آنانکه بخل میورزند و حقوق مالی را بمستحقان ایشان نمیرسانند ویأمرون
الناس و امر میکنند مردمان را بالبخل بتنگ چشمی منع ایشان میکنند از حقوق واجبه ویکتمون و می پوشند از خلق ما
آتیهم الله آنچه خدا داده است بایشان من فضله از فضل خود که آن غناست واعتدنا و آماده کرده ایم للکافرین
برای کسانی که کافر نعمت الله و ادای حقوق مالیه نمیکنند و منع مردمان نیز میکنند از دادن تصدق عذابا مهینا عذابی
خوار کننده که عذاب دوزخ است والذین و دوست ندارد خدا آنانرا که ینفقون اموالهم نفقه میکنند مالهای خود را
رئاء الناس برای دیدن مردمان و ملاحظه ناموس اظهار جرأت و احسان خود تا مردمان تحسین ایشان کنند و گویند
مراد جماعت مشرکان مکه اند که بدشمنی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله لشکرها جمع میکردند و مالهای خود را خرج ایشان میکردند
ولا یؤمنون و نمیگرویدند از روی حقیقت بالله بخدای یعنی بوحدانیت او ولا بالیوم الآخر و نه بروز بازپسین
که روز قیامت است ومن یکن الشیطان و هر که باشد دیو سرکش یعنی ابلیس و اعوان او له قرینا مراو را همنشین و یار و دمساز
فساء قرینا پس بد همنشین است ابلیس چه او خواننده مردمان است بکفر و معصیت وماذا علیهم و چه چیز بودی
بر کافران یعنی زیان داشتی مر ایشان را لو آمنوا بالله اگر ایمان آوردندی بخدا والیوم الآخر و بروز قیامت و جزای عمل را
تصدیق کردندی وانفقوا و بیرون کردندی حق خدا را بدون غرض دنیا مما رزقهم الله از آنچه داده است خدا ایشان را
وکان الله بهم و هست خدای بایشان یعنی باقوال و افعال ایشان علیما پس داناست و جزا خواهد داد اقوال و افعال ایشان را
ان الله لا یظلم بدرستی که خدا ستم نکند مثقال ذرة هم سنگ ذره در وزن و ذره چیزیست که در شعاع آفتاب که در روزن
افتد در هوا ظاهر شود و آنرا وزنی نیست و حقیقت این سخن مبالغه است در نفی ظلم وان تک و اگر باشد مثقال ذره حسنة نیکی
در دیوان بنده مؤمن یضاعفها افزونی کند الله ثواب آنرا اضعافا مضاعفة ویؤت و بدهد خدا او را زاید بر ثواب عمل من
لدنه از نزدیک خود بفضل خود بی استحقاق عمل اجرا عظیما عطای بزرگ و بی اندازه ابوعثمان هندی گوید که از ابوهریره
میگوید که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که حق تعالی بنده مؤمن را بیک حسنه ثواب هزار حسنه جهد و مرا ازین عجب آمد پس نزد ابوهریره
رفتم و ویرا از آن خبر دادم گفت من چنین نگفتم بلکه از پیغمبر شنیدم که میگفت حق تعالی بنده مؤمن را بیک حسنه دو هزار حسنه ارزانی فرماید
و اگر تو درانجا تردد داری این آیه بخوان که ان الله لا یظلم مثقال ذرة ان تک حسنة یضاعفها ویؤت من لدنه اجرا عظیما و حق

که آنچه حق تعالی از اجر عظیم کو یا کر قدر او را غیر او نسنجد داند و بعد از ذکر روز آخرت و بیان احوال مومنان در عقب آن
وصف حال کافران میفرماید فَکَیْفَ پس چگونه باشد دید و چه باشد حال کفره و ظلمه اِذَا جِئْنَا وقتی که بیاریم مِنْ کُلِّ اُمَّةٍ
از گروهی از امم گذشته بِشَهِیْدٍ گواهی و آن پیغمبر ایشان خواهد بود که بر افعال قبیحه و عقاید فاسده ایشان گواهی خواهد داد
وَجِئْنَا بِکَ وبیاریم ترا ای محمد عَلٰی هٰؤُلَاءِ بر این گروه که امت تو اند شَهِیْدًا گواه تا گواهی دهد بر ایشان بجهة علم تو بر
عقاید ایشان یَوْمَئِذٍ در آن روز که گواهی در آن واقع شود یَوَدُّ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا دوست دارند آنانکه کافر شدند بجهة ایشان
وَعَصَوُا الرَّسُوْلَ و نافرمانی کردند رسول را لَوْ تُسَوّٰی بِهِمُ الْاَرْضُ اگر راست کرده شود بدیشان زمین یعنی دفن کرده
ایشان را و خاک بر بالای ایشان ریزند چنانچه مردگان و ایشان هرگز زنده نساخته شوند وَلَا یَکْتُمُوْنَ اللّٰهَ و نپوشند یعنی نتوانند که
از خدا پوشانند حَدِیْثًا سخنی زیراکه انبیا و ائمه و ملائکه و اعضای ایشان و زمان و مکان بر ایشان گواهی دهند و چون حق تعالی در آیه
متقدمه امر کرده بود کافران را بعبادت در عقب ذکر احکام عبادت تعلیم نماید که نماز است و میفرماید که یٰاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای
آنکسانی که گرویده اید بخدا و رسول لَا تَقْرَبُوا الصَّلٰوةَ نزدیکی مکنید یعنی مرتکب نماز مشوید وَاَنْتُمْ سُکٰرٰی و حال آنکه مستان
باشید از خمر و سایر مسکرات آورده اند که روزی جمعی از صحابه در خانه عبدالرحمن عوف بشرب خمر اشتغال داشتند و در آن
بیهوشی صدای اذان شام بگوش ایشان رسید بنماز برخواستند و امام ایشان که عبدالرحمن بود از غایت مستی در سوره
کافرون حرف لا که در چهار موضع است حذف کرد این آیه نازل شد که بنماز نزدیکی منمائید در حالتی که مست باشید حَتّٰی
تَعْلَمُوْا تا وقتی که بدانید مَا تَقُوْلُوْنَ آنچه را که میگوئید یعنی بهوش آئید در نماز وَلَا جُنُبًا و نه در حالتی که جنب باشید اِلَّا
عَابِرِیْ سَبِیْلٍ مگر آنکه روندگان باشید در راه یعنی مسافر باشید و با شما آب نبود که در آن محل تیمم نماز توانید کرد … و نزد بعضی
مراد بصلوة مواضع صلوة است که مساجد است و عابری سبیل یعنی گذرندگان از آن و معنی آنست که مست و جنب در مسجدها
مروید تا وقتی که با هوش آئید و نه در حالت جنابت مگر بر سبیل گذشتن از در مسجد بدر دیگر بهر تقدیر میفرماید که در حالت
جنابت نماز مگذارید یا بمسجد مروید حَتّٰی تَغْتَسِلُوْا تا وقتی که غسل کنید مگر وقت نیافتن آب که بهنگام تیمم کافیست وَاِنْ
کُنْتُمْ و اگر باشید در وقت جنابت مَرْضٰی بیماران مراد بیماریست که در آن خوف استعمال آب جایز نیست اَوْ عَلٰی سَفَرٍ
یا باشید در جناح سفر یعنی در سفر آب نیابید اَوْ جَاءَ اَحَدٌ مِنْکُمْ تا بیاید یکی از شما مِنَ الْغَائِطِ از قضای حاجت و بیرون آمد از
پیش و پس و غایط یعنی زمینی است که منخفض باشد و تسمیه صورت بغایط از جهة آنست که در غالب احوال در گو زمین واقع میشود اَوْ لٰمَسْتُمُ
النِّسَاءَ یا بسوده باشید زنان را این کنایتست از جماع فَلَمْ تَجِدُوْا مَاءً پس نیابید آب را فَتَیَمَّمُوْا پس قصد کنید صَعِیْدًا
طَیِّبًا هر زمین را اعم از آنکه خاک باشد یا سنگ فَامْسَحُوْا پس مسح کنید بباطن هر دو دست خود که بر زمین زده باشید بِوُجُوْهِکُمْ
روی خود را یعنی پیشانی … هر دو ابرو … جبین … وَاَیْدِیْکُمْ و دستهای خود را تا زند اِنَّ اللّٰهَ کَانَ بدرستی که خدا است
عَفُوًّا در گذرانیده و از شما سختی تکلیف را غَفُوْرًا آمرزنده که غیر را که تیمم کنند و بجهة کثرت عفو و مغفرت اوست که تکلیف را بر شما
آسان گردانیده رخصت تیمم داد در اخبار آمده که جواز تیمم مخصوص این امت مرحومه است بجهة تسهیل امر بر ایشان چنانکه صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود که تفضیل داده شد ما را بر مردمان سابق بر چیز زمین را مسجد ما گردانیدند و خاکش را برای ما طهور ساختند و صفهای ما را در مثال

صفوف

صفوف ملایکه گردانیدند و چون حق تعالی ذکر احکام دینی نمود که واجبست عمل بآن در عقب آن تخویف مردمان کرد از مخالفت آن
و فرمود بر سبیل تعجب که اَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی و نمی نگری ای محمد اِلَی الَّذِیْنَ بسوی آنانکه اُوْتُوْا نَصِیْبًا مِنَ الْکِتٰبِ
داده شده اند بهره از علم توریة مراد علمای یهود اند که یَشْتَرُوْنَ الضَّلٰلَةَ میخرند گمراهی را یعنی بدل میکنند هدایت را
بضلالت هدایت ایشان آن بود که بصفات مصطفی عارف بودند و ضلالت آنکه بعد از بعثت آنحضرت انکار وی
نمودند از روی عناد و استکبار وَیُرِیْدُوْنَ و میخواهند این گمراهان از روی حسد و عداوت اَنْ تَضِلُّوا
السَّبِیْلَ آنکه شما نیز ای مومنان گم کنید راه راست که طریق اسلامست وَاللّٰهُ اَعْلَمُ و خدا داناتر است بِاَعْدَائِکُمْ
بدشمنان شما که یهود اند و شما را خبر داد بعداوت ایشان پس از ایشان احتراز کنید وَکَفٰی بِاللّٰهِ و کافی و
بسنده است خدای وَلِیًّا در حالتی که دوست شماست و متولی امور شما وَکَفٰی بِاللّٰهِ و بس است خدای نَصِیْرًا
در حالتی که یاری دهنده است شما را بر دشمنان پس اعتماد بر او کنید و از غیر او مستغنی شوید مِنَ الَّذِیْنَ هَادُوْا
بعضی از کسانی که یهود شده اند … یُحَرِّفُوْنَ الْکَلِمَ میگردانند کلمات و تغییر میدهند عَنْ مَوَاضِعِهٖ از جایهای خود
مراد تغییر نعت پیغمبر است و نوشتن غیر آن در موضع آن و یا تاویل کلمات توریة بر وفق آرزوی خود و در اکثر روایات آمده
که بعضی از یهودان بملازمت حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم می آمدند و جواب آنحضرت را از امری که سوال کرده بودند
قبول میکردند و چون از مجلس آنحضرت جدا می شدند جواب آنحضرت را متغیر میساختند لاجرم حق تعالی … از روی کار ایشان
برداشته فرمود که یهودان معاند سخنان ترا که حبیب منی از مواضع آن تحریف میکنند وَیَقُوْلُوْنَ و میگویند از روی عناد
سَمِعْنَا شنیدیم قول ترا وَعَصَیْنَا و نافرمانی کردیم امر ترا و این آشکارا میگفتند بجهة اظهار عناد و استکبار و در تعبیر
آورده که اظهار سمعنا میکردند و در خفیه بلفظ عصینا لب میگشودند و دیگر میگفتند که وَاسْمَعْ غَیْرَ مُسْمَعٍ بشنو در حالتی که
غیر شنوده باشی این کلمه ایشان … در مدح دارد و … در ذم وجه ذم آنکه قصد ایشان بآن این بود که یعنی کری یا موت
گوش تو چیزی نشنواد و وجه مدح آنکه بشنو خواه آنکه هرگز مباد که هیچ مکروهی شنوانیده شوی پس یهود این وجه مدح را پرده نفاق
میساختند و مقصود ایشان وجه ذم بود و برهمین قیاس میگفتند وَرَاعِنَا و در ما نگر و در حال ما رعایت کن که این کلمه نیز احتمال
دو وجه دارد وجه دویم آنکه رعایت حال ما کن و با ما نگاه کن چندانکه بگذرد تا بشنویم کلام ترا و بیان کار بدانیم و وجه دوم
آنکه مشابه میساختند براعونا که کلمه ایست در زبان یهود یکدیگر را دشنام میدادند و یا الف را بقصد رعونت و حمق میگفتند یعنی حماقت و
سفاهت لازم تو باد … لَیًّا بِاَلْسِنَتِهِمْ بزبانهای خود یعنی که از آن حرف میگردانند …
و دشنام است وَطَعْنًا فِی الدِّیْنِ و قدح میکردند در دین اسلام یعنی از روی استهزاء و سخریت و از جمله میگفتند که اگر دین که از پیغمبران
پیشین منسوبست معلوم است که چه دینی خواهد بود و حال آنکه … موسی معترف بودند وَلَوْ اَنَّهُمْ قَالُوْا و اگر گفتندی سَمِعْنَا شنیدیم
سخن ترا وَاَطَعْنَا و فرمان بردیم امر ترا وَاسْمَعْ و بشنو سخن ما را وَانْظُرْنَا و نگاه کن در ما یعنی ملاحظه کن حال ما را تا کلام ترا نیک بشنویم و بدانیم
… لَکَانَ خَیْرًا لَهُمْ هر آینه بودی این گفتار بهتر مر ایشان را از استهزای سید انام صلی الله علیه و آله و سلم و از طعن در اسلام وَاَقْوَمَ
و راست تر و صواب تر وَلٰکِنْ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ لیکن لعنت کرده است حق تعالی ایشان را و از رحمت خود دور کرده بِکُفْرِهِمْ بجهة کفر و شدت عناد

باستکبار ایشان فلا یؤمنون پس نمیگروند ایشان الا قلیلا مگر گروهی اندک و ضعیف که معتبر و معتد به باشند وان ایمانست
ببعضی کتب انبیا دون بعضی در اکثر تفاسیر آمده که حضرت صلی الله علیه وآله وسلم علماء یهود چون ابن صوریا و کعب بن اسد را طلبید و گفت
ای گروه یهود از خدا بترسید و قدم در دایره اسلام نهید من سوگند میخورم بخدا که شما میدانید که من این کلام و احکام را از خالق عالم
آورده ام حقیقت و شما در توریة از احوال من خبر داده و در اینجا برایمان شما من میثاق قرار گرفته ایشان از روی عناد گفتند که ما
نمیدانیم و نه از صفت تو و قرآن خبر داریم این آیه آمد که یا ایها الذین اوتوا الکتاب ای آنکسانی که شما را کتاب داده اند
یعنی توریة آمنوا تصدیق کنید و بگروید بما نزلنا بانچه فرو فرستادیم بر بنده خود که قرآنست مصدقا در حالتی که باور دارنده
و تصدیق کننده است آن چیزرا که قرآنست یعنی اصول احکام آن مطابق و موافق است لما معکم آن چیزرا که با شماست یعنی
توریة پس بدان بگروید من قبل ان نطمس پیش از آنکه محو کنیم وجوها رویها را یعنی اثر صورتها از آنست سازیم تا اصلا نشانه ابرو
و چشم و لب و بینی و دهن بر آن نماند فنردها پس باز گردانیم آن رویها را که آثار آن محو شده علی ادبارها بر هیات قفای آن یعنی
شکل از الصورت پس سر بدل سازیم و بایهود ظلمها کشته ای ایشان در مواضع خود باشند و در دنیای ایشان در پس سر بود و در این
هیچ نیست زشتی و رسوایی آورده اند که چون این آیه نازل شد عبدالله بن سلام استماع آن کرده بخدمت حضرت رسالت صلی
الله علیه وآله وسلم شتافته ایمان آورد و در عهد عمر چون این آیه را بر کعب الاحبار خواندند گفت بار خدایا ایمان آوردم و اسلام قبول
کردم او نلعنهم یا لعن کنیم و از رحمت خود دور گردانیم ایشانرا کما لعنا چنانکه راندیم از رحمت خود اصحاب
السبت یاران روز شنبه یعنی آنانکه از فرمان خدا سر پیچیدند و در روز شنبه بصید ماهی اشتغال نمودند مراد آنست که جزای ایشان
دهیم بمسخ چنانکه جزا دادیم بان اصحاب سبت را و کان امر الله و هست فرمان خدا در ایشان مفعولا کرده شده یعنی
لا محالة واقع خواهد شد پس آنچه موعود شده اید بان از وقوع عذاب بشما برسد اگر ایمان نیارید مرویست که چون آیه یا عبادی الذین
اسرفوا فرود آمد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بر بالای منبر رفت و آنرا بر اصحاب خواند مردی برپای خواست و گفت یا رسول
الله و اگر چه شرک باشد خدای تعالی بیامرزد رسول صلی الله علیه وآله وسلم جواب نداد تا آنکه آنمرد سه بار این کلمه را اعاده نمود حق تعالی این
آیه فرستاد که ان الله لا یغفر بدرستی که نمی آمرزد ان یشرک به آنرا که شرک آرند بدو یعنی شریک گیرند بر عبادت او
حاکم خود گشته برانکه اهل شرک ... مخلد باشند گاهی که بصفت شرک بمیرند و یغفر ما دون ذلک آن گناهی که غیر از
شرک بود خواه صغیره باشد و خواه کبیره لمن یشاء هر کس را که خواهد از روی تفضل و احسان و اگر بعدل حق فرماید بقدر معصیت عذاب
فرماید و فضل و عدل او بر وجه حکمت اوست و من یشرک بالله و هر که شرک آرد بخدا فقد افتری پس بدرستی که افترا کرده باشد و بربافته
اثما عظیما دروغی بزرگ که بدان مستحق عذاب گردد گاهی که از آن توبه نکرده بمیرد و چون مضمون این آیه که ... که شرک
مغفور نیست یهود آنرا که پرستنده عزیر بودند که ... معبود خود میدانستند تهدید عظیم حاصل شد از روی انکار و جحود گفتند که ما مشرک
نیستیم بلکه خود را از خواص بارگاه الهی و مقربان درگاه او میدانیم حق تعالی انکار ستایش ایشان بر نفسهای خود شان و فرمود بر سبیل
تعجب الم تر آیا ندیدی بدیده بصیرت الی الذین بسوی آنانکه از روی مفاخرت یزکون انفسهم می ستایند نفسهای خود را پاکیزگی
و بلندی در قرب ایشان نزد الهی مرویست که بحر بن عمرو و نعمان بن اوفی و مرحب بن زید اطفال خود را بحضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم

آوردند

آوردند و گفتند این کودکان را هیچ گناهی نیست حضرت فرمود که اینها بیگناه اند سوگند خوردند که ما نیز مثل ایشان بیگناهیم زیرا که گناهان
شب ما بروز میکنند و خطاهای روز ما را شب محو میکنند حق تعالی فرمود که ستایش تمام نفسهای خود را اعتباری ندارد بل الله بلکه خدا
یزکی من یشاء پاک میسازد هر کرا خواهد و مستحق آن داند و لا یظلمون و این گروه که بناحق خود را میستایند
ستم رسیده نخواهند شد بسبب عقوبت فتیلا مقدار رشته ضعیف که در میان شکاف هسته خرما باشد یعنی
آنست که ایشان عقوبت این گفتار خواهند کشید از روی عدل نه بر وجه ظلم انظر بنگر ای محمد در این یهودان که از روی
عناد کیف یفترون چگونه افترا میکنند و می بندند علی الله الکذب بر خدا دروغ یعنی میگویند گناه شب ما را در
روز می آمرزند یا در این قول که نحن ابناء الله و احباؤه و کفی به و بسنده است آن افترا و زعم ایشان و این گفتار اثما مبینا
گناهی ظاهر که بر هیچکس پوشیده نیست یعنی همین گناه و بس است در استحقاق عذاب ایشان آورده اند که چون حکم الهی باجلای بنی
نضیر جاری شد جمعی از ایشان چون حیی بن اخطب و سلام بن مشکم و کنانه بن ابی الحقیق در خیبر متوطن شدند و بعد از مدتی با بیست تن
از اشراف قوم بمکه رفتند و ابو سفیان و اتباع او را بر حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم و اصحاب او تحریض کردند و با پنجاه کس
از اکابر قریش به بیت الحرام در آمدند و در پیش درهای حرم سینها بر دیوار خانه کعبه چسبانیده سوگندهای مغلظه بر حرب اهل
اسلام یاد کردند و خاطر از این مهم فارغ ساخته بمعاشرت نشستند در آن مجلس بعضی از قریش از رؤسای اهل کتاب پرسیدند که ما قوم
که زائران حرم را مهمانی میکنیم و کعبه را معمور میداریم و طواف آن میکنیم و صله رحم بجای آریم و بعبادت اصنام بطریق آبای کرام خود
مشغول میباشیم بهتر است یا دین محمد که در این وقت از نو پیدا کرده و بدعت را سنت نام نهاده و دین پدران ما را بد میداند
و ما را کافر میخواند یهودان بعد از استماع این سخنان گفتند که دین شما حق تر است ابو سفیان گفت که ما بر اعتقاد شما
وثوق نداریم مگر که بتان ما را سجده کنید یهودان جبت و طاغوت را که بتان قریش بود سجده کردند حق تعالی از عناد
و مکابره و کفر ایشان خبر داد که الم تر آیا نمی بینی و نمی نگری الی الذین اوتوا بسوی آنانکه داده شده اند نصیبا من
الکتاب بهره از توریة که بواسطه عداوت مسلمانان یؤمنون میگروند بالجبت والطاغوت بدین دو بت
که قریش است و یقولون و میگویند این یهودان للذین کفروا برای کافران یعنی در حق ایشان که هؤلاء این گروه کفار
قریش اهدی بهدایت یافته تر است از من الذین آمنوا از آنها که ایمان آورده اند یعنی پیغمبر و اصحاب او سبیلا
از روی دین یعنی راه یافته ترند در دین و دین ایشان قائمتر و طریق ایشان صوابتر اولئک الذین آنگروه معاند معصیت در کفر آن
اند لعنهم الله لعنت کرده است خدای ایشان را از رحمت خود دور ساخته و من یلعن الله و هر کرا خدا براند و دور سازد از رحمت خود فلن
تجد له نیابی تو مر او را نصیرا یاری که دفع عذاب کند از وی ام لهم آیا هست یهودان را این کلام بر سبیل انکارست یعنی نیست ایشان را
نصیب من الملک بهره از پادشاهی زعم یهود آن بود که ایشان بپادشاهی و پیغمبری از غیر خود سزاوارترند بدین سبب
از متابعت ... تنگ داشتند و میگفتند که آخر منصب مملکت داری و حکم گذاری و پیغمبری با خواهد رسید حق تعالی فرمود
که ایشان را از پادشاهی بهره نیست و اگر فرضا از ملک و مال بهره مند شوند فاذا پس آن هنگام که لا یؤتون الناس ندهند
ندهند مردمان را نقیرا مقدار گودی که بر پشت دانه خرماست ام یحسدون الناس نه که ایشان حسد میبرند بمردمان چنانچه

حزب

بلکه حسد میبرند بر مردمان که قبایل عرب‌اند عَلیٰ مَا آتَاهُمُ اللهُ برانچه خدا داده است بدیشان مِن فَضلِهِ از فضل خود که
ان کتابت و نبوت و بعثت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از ایشان و در تفسیر اهل البیت علیهم السلام مرویست که مراد بناس محمد است
و آل او و مراد بحاسد بردند بر نبوت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و بر امامت آل اطهار او فَقَد آتَینَا پس بدرستی که ما عطا کردیم آلَ ابراهیم
اولاد ابراهیم را که موسی و داود و عیسی و محمد است صلوات الله علیهم الکِتَابَ توریة و زبور و انجیل و قرآن وَ
الحِکمَةَ و علم حرام و حلال وَآتَینَاهُم و دادیم ایشان را مُلکًا عَظِیمًا پادشاهی بزرگ که نبوت است یا ملک
داری چنانکه یوسف و سلیمان و داود علیهم السلام داشتند و در تفسیر اهل البیت مرویست از امام محمد باقر علیه السلام
مراد بآل ابراهیم محمد است و آل وی و مراد بکتاب قرآن و بحکمت نبوت و بملک عظیم امامت چه این جمله در هیچکس
جمع نبود مگر در خاندان خاتم الانبیا علیهم الصلوة و السلام و عیاشی در تفسیر خود باسناد خود از ابو الصباح کنانی نقل کرده
که ابو عبد الله علیه السلام فرمود که ای ابو الصباح ما گروهی هستیم که حق تعالی فرض نموده طاعت ما را بر شما و ما راست غنایم و ما راست
و ما راست خاصهای ملوک از دار الحرب و ما راسخانیم در علم و مائیم آن جماعتی که بر ایشان حسد برده‌اند چنانکه حق تعالی فرموده
که ام یحسدون الناس تا آخر و بعد از آن فرموده که مراد بکتاب نبوت است و مراد بحکمت فهم و قضا و مراد بملک عظیم فرض
طاعات ماست فَمِنهُم پس از یهود مَن آمَنَ بِهِ کسی است که ایمان آورده بمحمد وَمِنهُم و از ایشان مَن صَدَّ عَنهُ
کسی است که اعراض کرده از آنحضرت و تصدیق نکرده بنبوت او وَکَفَیٰ بِجَهَنَّمَ بسنده است دوزخ سَعِیرًا آتش افروخته
برای عذاب کافران إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بدرستی که آنانکه پوشیدند حق را و انکار کردند بِآیَاتِنَا و جحد ایشان بآیات
قرآن یا معجزات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سَوفَ نُصلِیهِم زود باشد که در آریم ایشان را نَارًا در آتشی عظیم که در او
کُلَّمَا نَضِجَت هرگاه که پخته شود یا بسوزد جُلُودُهُم پوستهای ایشان را با آتش بَدَّلنَاهُم بدل کنیم ایشان را پوستهای
ایشان را جُلُودًا غَیرَهَا پوستهای غیر آن پخته و سوخته شده بدین وجه که پوستهای سوخته ایشان را اعاده کنیم بصورت دیگر
لِیَذُوقُوا العَذَابَ تا بچشند عذاب را یعنی تا چشیدن عذاب ایشان دایمی باشد و در روایت آمده که در
یکساعت صد بار پوست ایشان را بدل کنند و از فضیل عیاض نقل است که آتش دوزخ ایشان را روزی هزار بار بخورد إِنَّ اللهَ
کَانَ بدرستی که هست خدا عَزِیزًا غالب که کسی او را از تعذیب کفار منع نتواند کرد حَکِیمًا دانا بعقوبت و ز روی حکمت
و بعد از ان در وعده ابرار میفرماید که وَالَّذِینَ آمَنُوا و آنانکه گرویده اند بخدا و رسول وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و بجای آورده
طاعتها را بر وفق فرمان سَنُدخِلُهُم زود باشد که در آریم ایشان را جَنَّاتٍ تَجرِی بوستانها که میرود مِن تَحتِهَا الأَنهَارُ
از زیر درختان یا در زیر بناهای آن جویها خَالِدِینَ فِیهَا أَبَدًا لَهُم فِیهَا مر ایشان را باشد در آن بوستانها … اشجار
أَزوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ زنان پاکیزه از حیض و نفاس و از جمیع چیزها که طبیعت از آن متنفر است وَنُدخِلُهُم و در آریم ایشان را ظِلًّا ظَلِیلًا
در سایه پاینده که آفتاب آن را زایل نگرداند چه آفتاب در بهشت نباشد این کنایه است از آسایش و آرامش و نعمت دایمی در جنات
که در بهشت درخت باشد که سواره در سایه او صد سال برود و آخر نشود بعد از آن امر میفرماید باداء امانت و حکومت بعدالت
که موجب انتظام معاش و سبب رستکاری روز معاد است و میگوید إِنَّ اللهَ یَأمُرُکُم بدرستی که خدا امر میفرماید شما را أَن تُؤَدُّوا

الامانات

الأَمَانَاتِ اینکه اداء کنید امانتها را إِلَیٰ أَهلِهَا باهل امانت و خداوندان آن وَإِذَا حَکَمتُم و دیگر امر میکنیم شما را که چون
خواهید که حکم کنید بَینَ النَّاسِ میان مردمان أَن تَحکُمُوا بِالعَدلِ اینکه حکم کنید براستی و انصاف که بر نهج
شریعت باشد و خالص از شایبه انحراف إِنَّ اللهَ بدرستی که خدای تعالی نِعِمَّا یَعِظُکُم بِهِ نیکو چیزیست که پند میدهد شما را بآن که
ادای امانت است و عدل در حکم إِنَّ اللهَ کَانَ بدرستی که خدا هست سَمِیعًا شنوا بقول شما بَصِیرًا بینا بآنچه میکنید
از رد امانت و عدل در حکومت مرویست که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فتح مکه کرد عثمان بن طلحه که کلید دار خانه کعبه بود
در انرا ببست و بر بالای بام کعبه بر آمد و دست او را … و کلید از و بگرفت و در را بگشود و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
در اندرون در آمده و دو رکعت نماز بگذارد و چون بیرون آمد عباس التماس نمود که کلید خانه با و عطا فرماید تا سقایه زمزم و
سدانت خانه کعبه هر دو با و متعلق باشد این آیه نازل شد حضرت امر کرد با امیر المؤمنین علی که کلید را بعثمان رد کند امیر المؤمنین علیه السلام
نزد او رفته زبان باعتذار گشود برای استمالت و کلید را باو رد کرد وی گفت ای علی اول بعنف کلید را از من گرفتی و مرا رنجانیدی
و اکنون ملایمت میکنی فرمود که حق تعالی در شان تو آیتی فرو فرستاده و بر او این آیه را برو خواند عثمان مسرور شده گفت اشهد ان
لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله بعد از آن جبرئیل فرود آمد که امر حق تعالی چنانست که سدانت کعبه در اولاد عثمان باشد پس
ملازمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم اختیار کرد و کلید را ببرادر خود شیبه داد تا امروز کلید کعبه در دست آن قوم است و ائمه
محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام و زید بن اسلام و مکحول و زید بن حوشب از حضرت نبی صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده اند
که مراد باین آیه ائمه اند و با امانت امامت یعنی حق تعالی امر کرده است ائمه اثنی عشر را تا امامت بر سبیل امانت بهم تسلیم کنند یکی بعد از دیگری
تا بصاحب الامر صلوات الله علیهم و نیز مرویست از اهل البیت علیهم السلام که دو آیه در قرآن واقع شده یکی از برای ماست و دیگری
از برای شما آیه اول اینکه إِنَّ اللهَ یَأمُرُکُم تا آخر پس بر ما واجب است که ادای امانت امامت کنیم باهل خود و بر شما لازم است که
اطاعت ما کنید در جمیع امر و نهی و آیه دوم که متضمن آنست اینست که یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای آنکسانی که گرویده اید أَطِیعُوا اللهَ
فرمان برید خدا را در اوامر وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ و فرمان برید رسول او را در احکام وَأُولِی الأَمرِ مِنکُم و اطاعت کنید خداوندان
امر از شما و نیز از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام مرویست که اولی الامر ائمه معصومین‌اند از آل محمد که حق تعالی طاعت ایشان
را واجب گردانیده بر همه بندگان چنانکه واجب کرده است طاعت رسول خود را بر همه مکلفان و جایز نیست که حق تعالی واجب
گرداند اطاعت احدی علی الاطلاق مگر آنکه او بزیور عصمت آراسته باشد و باطن او چون ظاهر او باشد و مامون باشد از غلط و امر قبیح این
صفت در امرا و سلاطین که غیر ائمه معصومین باشند تحقیق نمی‌یابد و موید اینست که حق تعالی میان ایشان و میان خود و رسول خود
در حکم و طاعت تسویه فرموده و طاعت ایشان را مقارن ساخته بطاعت خود و طاعت رسول خود پس همچنانکه حق تعالی از همه قبایح منزه
و رسول او از همه معاصی معصوم و مطهر اولو الامر نیز باید که چنان باشند و باتفاق جز ائمه اثنا عشر معصوم نبوده اند پس مراد
باولو الامر ایشان اند نه غیر و دیگر آنکه اگر مراد باولو الامر عموم باشد لازم آید که هر حاکمی و عالمی که بناحق حکمی کنند تابع او باید شد و اطاعت
او باید نمود بجهت عموم لفظ اولو الامر و این باجماع باطل است و احادیث صحیحه نیز دلالت میکند بر آنکه مراد باولو الامر ائمه اثنا عشر اند
و از جمله روایات مشهوره متواتره میان موافق و مخالف از جابر بن عبد الله انصاری روایت است که گفت من از رسول الله صلی الله علیه و آله

پرسیدم که یا رسول الله من خدا و رسول را میدانم اما اولو الامر را نمیدانم رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که ای جابر ایشان خلیفهای
منند و امامان اهل اسلام بعد از من اول ایشان علی بن ابیطالب و بعد از آن حسن و آنگاه حسین و در پس او علی بن الحسین و از عقب او محمد بن
علی که در توریه مسمی است بباقر و تو او را دریابی چون او را بینی سلام من برسان بعد از آنکه یکیک ائمه را نام برد تا آنکه بحجت قائم
صلوات الله علیهم رسیده فرمود او مردی بود باشد نام او نام من و کنیت او کنیت من حجت خدا باشد و بقیه او و بندگان در میان
بندگان حق تعالی مشارق و مغارب بر دست او بگشاید و او از شیعه خود غایب گردد بر وجهی که از غایت درازی مدت غیبت ایشان
او هیچکس تصدیق بوجود او نکند مگر مؤمنی که حق تعالی دل او را بایمان امتحان کرده باشد جابر گفت من گفتم یا رسول الله شیعه
او در غیبت از و نفع گیرند فرمود آری مانند انتفاع مردمان با آفتاب اگرچه در زیر ابر باشد ای جابر او از مکنون سر خداست
و مخزن علم او و این سخن را از من نگاهدار و هیچکس را بآن مگو مگر کسی که از اهل آن باشند جابر گفت چون مدتی برین بگذشت
روزی نزد علی بن الحسین علیهما السلام نشسته بودم ناگاه پسر او محمد بن علی الباقر از حجره زنان بیرون آمد در سن کودکی و گیسوی او را بافته بودند
چون او را بدیدم گوشت میان شانه من بلرزید و موی بر اعضای من راست شد او را گفتم یا غلام اقبل ای پسر روی بمن آر روی
رو کرد و گفتم ادبر پشت بمن کن پشت بمن کرد گفتم شمایل رسول الله و رب الکعبه این شمایل رسول خداست بخدای کعبه پس گفتم
ای پسر اسم تو چیست فرمود که محمد گفتم پسر کیستی گفت پسر علی بن الحسین گفتم تن و جان من فدای تو باد همانا تو باقری فرمود
ای پیغام رسول خدا بگذار من از این قول حیران و متعجب شدم گفتم یا غلام رسول خدا مرا بشارت داد که زنده مانی و گفت چون او را
ببینی از من سلام برسان گفت علی رسول الله ما دامت السموات والارض و علیک یا جابر بما بلغت السلام سلام الهی
بر رسول خدای باد مادام که زمین و آسمان باشد و بر تو باد بجهت آنکه سلام رسول خدا را بمن رسانیدی پس من هر روز بخدمت
او میرفتم و مسایل مشکله از و میپرسیدم و می آموختم روزی از من مسئله پرسید گفتم بخدا که من جرات نکنم با آنچه رسول خدای
مرا از آن نهی کرده و گفته که شما تعلیم ایشان منمایید و داماد ایشان راه منمایید و حلیم ترین مردمانید بلکه داناترین مردمانند بزرگان ایشان را چیزی
میاموزید که ایشان عالمتر باشند امام علیه السلام فرمود صدق جدی رسول الله راست گفت رسول خدای من این مسئله را از تو بهتر
در کودکی علم و حکمت داده الله و این از فضل خداست بر ما و برکت رسول او و در رساله هدایة الیقین که فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام
آورده که از جابر بن سمره روایت است که از رسول خدا پرسیدم که یا رسول الله اولو الامر که حق تعالی طاعت ایشان را بطاعت خود پیوسته
کردانیده چه کسانند فرمود که ای جابر اولو الامر خلفای منند که پیشوای خلق باشند ای جابر بدانکه اول ایشان علی بن ابیطالب است
یوسف همدانی روایت کرده از ابی الحسن بن یحیی از ابان بن ابی عیاش از سلیم بن قیس هلالی از علی بن ابیطالب علیه السلام که حضرت
فرمود که من از سید انبیا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که شریکان من کسانی اند که خدا اطاعت ایشان را پیوسته کردانیده است
بطاعت خود و در حق ایشان فرموده که و اولو الامر منکم پس هرگاه که نزاع واقع شود میان شما باید که در آن واقعه رجوع بقول خدا
و رسول و اولو الامر کنید و از فرمان ایشان بیرون نروید من چون این سخن شنیدم از آنحضرت پرسیدم که یا رسول الله خبر ده مرا از اولو الامر
که ایشان چه کسانند فرمود که ای علی تو اول ایشانی و مقدم بر ایشان و از این احادیث و روایات صحیحه معلوم شد که آنکه بعضی از
مخالفین تفسیر اولو الامر بامرای کرده اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بجهت لشکر بازداشته تابع ایشان کردانیده و بجنگ فرستاده مانند خالد بن ولید

و امثال

و امثال او و ازو اقصوص شناخته اند با ائمه معصومین علیهم السلام نه بر وجه عناد و مکابره است و چگونه این صحیح باشد که از طرق ثابت شده اهل سنت
بصحت پیوسته که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم خالد بن ولید را بر بنی جذیمه فرستاد تا ایشان را باسلام دعوت کند
و بقتال ایشان امر نفرمود خالد چون بآن قبیله رسید بواسطه دشمنی که با ایشان داشت خلاف قول پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کرده با
ایشان محاربه کرد و قتل بسیار نمود چون این حال را بعرض حضرت رسانیدند آن حضرت از آن حالت بسیار پریشان و غمگین شد پس
برخواست و روی مبارک بقبله آورد و دستها برداشت و بتضرع این مناجات کرد که اللهم انی ابرأ الیک مما فعل خالد بار خدایا
من بیزارم از آنچه خالد بن ولید کرده است از محاربه با بنی جذیمه پس اگر تفسیر اولی الامر بخالد و امثال او صحیح باشد لازم آید حق تعالی امر کرده باشد
بمعصیت زیرا که امر بمتابعت عاصی امر است تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و چون بدلایل قاطعه حکم ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
عین حکم حضرت رسالت است چه ایشان نایبان آنحضرتند و حافظان دین او و امینان شریعت او از اینجهت بعد از این امر فرموده برانکه
بخدا و رسول نزد منازعت و ذکر اولو الامر نکرده و فرمود که فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ پس اگر خلاف کنید فِي شَيْءٍ در چیزی از امور دین فَرُدُّوهُ
إِلَى اللَّهِ پس بازگردانید آن را بحکم خدا وَالرَّسُولِ و رجوع کنید برسول او در زمان او و بسنت مطهره او و بعد از او ازائمه صادقین
علیهم السلام بعد از وفات او وَإِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما از روی اخلاص تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ میگروید بخدا وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز
رستخیز چه ایمان بخدا و قیامت مقتضی آنست که در مرافعت و منازعت بخدا و رسول رجوع نمایید ذَلِكَ این رجوع خَيْرٌ بهتر است
شما را وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا و نیکوتر از روی عاقبت در آخرت و یا این رجوع احسن است از تأویل شما برای خود بدون رد
آن باصل که کتاب خداست و سنت سید انبیا آورده اند که یهودی را با منافقی خصومت افتاد بجائی که نزد او عرض مرافعه
کنند محتاج گشتند یهودی گفت چون محمد رشوت نمیستاند نزد او میرویم پس منافق را بحکم نبوی میکشید و منافق بمحکمه حکومت
کعب بن اشرف میل مینمود عاقبت نزد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و حکم بر وفق مدعای یهودی صادر شد چون از
مجلس بیرون آمدند منافق دست در دامن یهودی زد که بحکم پیغمبر راضی نیستم بیا تا نزد عمر رویم دیگر بار مرافعه کنیم پس بدر خانه
عمر رفتند و یهودی ماجرای دعوی و حکم پیغمبر باز گفت عمر از منافق این معنی پرسید وی تصدیق قول یهودی کرد و گفت نعم چنین
و چنین است که یهودی گفت اما بدون حکم راضی نیستم و از تو حکم میطلبم عمر شمشیر کشید و او را هلاک کرد و گفت این سزای کسی است
که بحکم رسول خدا راضی نشود و این آیه در باره ایشان نازل شد که أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی یعنی از روی تعجب نگاه کن إِلَى الَّذِينَ
يَزْعُمُونَ بسوی آنانکه گمان میبرند أَنَّهُمْ آمَنُوا که ایشان گرویده اند بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ بآنچه فرو فرستاده شد بتو یعنی قرآن
وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ و آنچه پیش از تو فرستاده شده از کتب انبیا يُرِيدُونَ میخواهند با وجود دعوی ایمان أَنْ يَتَحَاكَمُوا که محاکمه
کنند إِلَى الطَّاغُوتِ بسوی کسی که بنهایت طاغی و یاغیست مراد کعب بن اشرف است و هر که حکم باطل کند وَقَدْ أُمِرُوا و بتحقیق
مامور شده اند مدعیان ایمان و همه مکلفان نیز مامورند أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ که کافر شوند بحکم طاغوت وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ و میخواهد
دیو دور شده از رحمت یعنی ابلیس أَنْ يُضِلَّهُمْ که گمراه کرداند ایشان را که مایل طاغوت اند ضَلَالًا بَعِيدًا گمراهی دور که هرگز از آن
باز براه راست رجوع نکنند از امیرالمؤمنین علیه السلام مرویست که هر حاکم که بر خلاف حکم اهل بیت حکم کند او طاغوتست پس این آیه بجا
کر بودن آن يتحاكموا الى الطاغوت تا آخر و بعد از آن فرمود که بخدا سوگند که امت بحکومت نزد طاغوت شدند و گمراه

کرد اید شیطان ایشان را بجهت آن و ازین است نجات نیافتند الا ما شیعه ما و غیر ایشان هلاک شدند وإذا قيل لهم
و چون گویند منافقان را که در وقت منازعه و مرافعه تعالوا إلى ما أنزل الله بیایید بحکمی که خدا فرستاده است در کتاب
وإلى الرسول و بحکمی که پیغمبر او میکند رأيت المنافقين می بینی منافقان را که از روی عناد يصدون عنك اعراض میکنند از تو
صدودا اعراض کردنی که از غایت عداوت فكيف پس چگونه باشد و چه کنند إذا أصابتهم چون برسد بدیشان مصيبة
عقوبتی بما قدمت أيديهم بسبب آنچه از پیش فرستاده دستهای ایشان یعنی بانچه ارتکاب نموده اند که آن مرافعه است
بطاغوت و گویند مراد مصیبت قتل عمر بود مر آن منافق را ثم جاءوك پس بیایند بسوی تو و زبان اعتذار بگشایند یا دیت
قتل خود طلبند يحلفون بالله سوگند بخورند بخدا مضمون سوگند آنکه إن أردنا نخواستیم ما بعدول از مجلس حکم تو إلا إحسانا
مگر نیکوئی که با لاحق شود نه بدی و یا بجهت رعایت ادب از او از طلب کردن در مجلس عالیشان تو مرافعه را بغیر تو عرض کردیم و
توفيقا و مگر موافق گردانیدن هر دو خصم و اصلاح کردن میان نه آنکه مراد مخالفت تو بود أولئك آن گروه منافقان و سوگند خورندگان
بدروغ الذين يعلم الله آنکسانند که خدا میداند ما في قلوبهم آنچه در دلهای ایشانست از نفاق فأعرض عنهم پس روی بگردان
از قبول عذر ایشان وعظهم و پند ده ایشانرا یعنی منع کن ایشانرا از نفاق و دروغ وقل لهم و بگو مر ایشانرا في أنفسهم
در باب نفسهای ناپاک ایشان قولا بليغا سخنی رسنده و اثر کننده در دلهای ایشان که از آن غمناک شوند و آن تهدید ایشانست
بقتل و هلاک یعنی بگو با ایشان که اگر ازین توبه نکنید ترا بقتل رسانم وما أرسلنا من رسول و نفرستادیم ما هیچ فرستاده
بر بندگان خود إلا ليطاع مگر برای آنکه فرمان وی برند بإذن الله بامر خدا پس بحکم رسول خدا عمل کنید نه بحکم طاغوت
ولو أنهم و اگر این منافقان إذ ظلموا أنفسهم آن هنگام که ستم کردند بر نفسهای خود بنفاق و انکار حکم تو جاءوك
بیامدندی بحضرت تو یعنی رجوع کردندی بتو و از مرافعه بطاغوت پشیمان شدندی فاستغفروا الله پس طلب آمرزش کردندی
از خدا بتوبه و اخلاص واستغفر لهم الرسول و آمرزش خواستی برای ایشان رسول لوجدوا الله هر آینه یافتندی
یعنی دانستندی خدای را توابا قبول کننده توبه گناهکاران رحيما مهربان بر آمرزش طالبان و گویند این آیه در باره
دوازده منافق آمد که با یکدیگر در نفاق اتفاق کردند حق تعالی رسول خود را از آن اخبار فرمود رسول صلی الله علیه و آله و سلم
مجمعی ساخته همه را حاضر گردانید و فرمود از شما دوازده کس بنفاق اتفاق کردند اگر برخیزند و استغفار کنند من برای ایشان
شفاعت کنم هر چند رسول این کلام اعاده میکرد هیچکس از ایشان بر نمیخواست پس رسول هر یک از آن دوازده کس را بنام و
نسب ندا کرد و رسوا ساخت و ایشانرا در میان مردمان رسوا گردانید گفتند یا رسول الله برای ما استغفار کن حق تعالی این آیه
فرستاد رسول فرمود که اول بار طلب آمرزش میکردید شما را می آمرزیدم و چون چنین نکردید اکنون شما را از خدا و
رسول راهی نیست پس فرمود تا ایشانرا از مسجد بیرون کردند و دیگر ایشانرا بنزد خود راه نداد فلا پس نیست چنانکه
گمان برده اند با وجود مخالفت ایشان بحکم تو ایمان داشته باشند وربك سوگند میخورم بحق پروردگار تو که لا يؤمنون
ایمان نخواهند آورد و ایمان بر وجه حقیقت و راستی حتى يحكموك تا وقتی که حاکم سازند ترا فيما شجر بينهم در هر چه
اختلاف افتد میان ایشان و تو حکم کنی ثم لا يجدوا پس باز نیابند في أنفسهم در نفسهای خود حرجا

تنگی

تنگی و گرانی مما قضيت از آنچه حکم کرده بان هر چند که مخالف طبع ایشان باشد ويسلموا و گردن نهند فرمان ترا تسليما
گردن نهادنی بظاهر و باطن از صادق علیه السلام مرویست که اگر جماعتی عبادت کنند خدای را و نماز را بپای دارند و زکوة را
بدهند و ماه رمضان روزه دارند و حج بیت الله کنند و بعد از آن گویند که فلان کاری که رسول خدا کرد اگر دون آن بهتر بود
و یا شکی بگرانند از آن در خود یابند ایشان مشرک باشند پس این آیه تلاوت فرمود که فلا و ربک لا یؤمنون تا آخر ولو أنا كتبنا
و اگر ما می نوشتیم یعنی فرض میکردیم عليهم بر ایشان أن اقتلوا أنفسكم آنکه بکشید نفسهای خود را یعنی خود را مستوجب قتل
گردانیده بجهاد با کفار أو اخرجوا من دياركم یا بیرون روید بجهاد از سراهای خود ما فعلوه نکردندی آن را یعنی متعرض
قتال نشدندی و بجهاد بیرون نرفتندی إلا قليل منهم مگر اندکی از ایشان که مخلص بودند از سر اعتقاد گرویدگانند ولو أنهم
و اگر ایشان که منافقانند فعلوا کردندی ما يوعظون به آنچه پند داده میشوند بان از متابعت رسول و مطاوعت امر او
از روی رغبت لكان خيرا لهم هر آینه بهتر بودی مر ایشانرا در دنیا و عقبی وأشد تثبيتا و سخت تر بودی از روی تثبیت
و تحقیق ایمان ایشان زیرا که آنچه پند داده میشوند اشد است برای تحصیل علم و ازالهٔ شک وإذا و آن هنگام که حاصل شده
تحقیق ایمان لآتيناهم هر آینه بدهیم ایشانرا من لدنا از نزد خود أجرا عظيما مزدی بزرگ و ثوابی که در وصف نگنجد
ولهديناهم و هر آینه راه نمائیم ایشانرا صراطا مستقيما راهی راست که بوسیله آن از مقربان درگاه ما شوند
و ابواب علم بر ایشان گشوده شود و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هر که عمل کند بانچه داند حق تعالی او را
علم آنکه نداند باشد پس معنی آنست که ما ایشانرا تعلیم دهیم بثبات و طریق مستقیم که آن هدایت است بمطالب …
… بجهت آنکه بنعیم ابدی برسند آورده اند که ثوبان که مولی رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم بود روزی بجناب نبوت
مآب حاضر شد لاغر و ضعیف شده و زرد و نحیف گشته حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که ای ثوبان تو چرا متغیر
گشته و روی سرخ تو بکدام درد زرد گشته گفت یا رسول الله … در جمالت نمی نگرم … در حساب … شمرم و حالا
در اندیشه آنم که چون پیک اجل در رسد و مفارقت ضروری اتفاق افتد چه چاره سازم و چه حیله پردازم … اگر در آن جهان
از اهل دوزخ باشم ترا کی بینم و اگر بهشت روم بدانجا که مرتبه رفیع تست چگونه رسم … و بعضی این شخص عبدالله انصاری گفته
و بر هر تقدیر خدای تعالی شکسته دلان فراق را مژده وصال شادمان ساخته آیه فرستاد که ومن يطع الله و هر که فرمان برد خدای را
در اوامر و نواهی والرسول و رسول را در احکام شرعی فأولئك آن گروه فرمان برداران روز قیامت باشند مع الذين با کسانی که
أنعم الله عليهم انعام کرده است خدای بر ایشان من النبيين از پیغمبران و رسولان و اولو العزم درین داخلند والصديقين یعنی
و راستگویان که پیش از همه کس تصدیق انبیا کرده اند والشهداء و کشتگان راه خدای والصالحين و شایستگان
در اعمال و اقوال وحسن أولئك رفيقا و نیکو آن جماعت از روی همنشینی یعنی نیکو رفیق و یارانند آن جماعت در روضه جنت
در تفسیر اهل البیت علیهم السلام از امام محمد باقر علیه السلام مرویست که مراد از پیغمبران محمد مصطفی است صلی الله علیه و آله و سلم و از صدیقین
علی مرتضی علیه السلام و از شهیدان حسن رضا و حسین شهید کربلا علیهما السلام و از صالحان اولاد حسین بن علی از امام زین العابدین تا حسن عسکری

بهر حسین او بن تا محمد مهدی صلوات الله علیهم اجمعین و از ابو بصیر از ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که گفت مرا گفت که حق تعالی شما را یاد کرده
در کتاب خود پس این آیه را تلاوت کرده فرمود که مراد به منعمین رسول خداست و صدیقان و شهیدان مائیم و صالحان
شمائید پس بصلاح آراسته شوید و نام نیکو برآرید همچنانکه حق تعالی شما را بآن نام نهاده و در خبر است که روزی ابو ذر غفاری رضی الله عنه
از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حدیثی روایت میکرد قومی آنرا باور نداشتند و تکذیب او میکردند ابو ذر دلتنگ شده
نزد رسول آمده و شکایت مکذبان را معروض داشت حضرت فرمود که آسمان سایه نیفکنده و زمین برنداشت کسی را که راستگوتر
از ابو ذر باشد چون این کلام او فرمود نگاه کرد امیر المؤمنین علیه السلام را دید فرمود که الا هذا الرجل المقبل فانه صدیق
الاکبر و الفاروق الاعظم جز این مرد که روی بما دارد چه او صدیق اکبر و فاروق اعظم است ذلک این اجر عظیم و مرافقت
با انبیا و شهدا و صلحا الفضل من الله محض فضل و کرامت است از جانب خدای و کفی بالله و بسنده است خدای علیما
دانا بجزای کسی که اطاعت او نماید یا عالم است بجمیع عاصیان و مطیعان و بکسی که صلاحیت رفاقت این جماعت دارد و کسی که
صلاحیت مرافقت ایشان ندارد بعد از ذکر احوال اهل ایمان امر مینماید ایشان را بمجاهده کافران و میفرماید که یا ایها
الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید خذوا حذرکم فرا گیرید سلاح خود را تا بآن از شر اعدا حذر نموده
مظفر و منصور شوید فانفروا پس بیرون روید بقتال ایشان ثبات در حالتی که جماعتی متفرق باشید در فرقه فرقه
برای دفع اعدای دین او انفروا جمیعا تا بیرون روید در حالتی که مجتمع باشید یعنی همه مجموع متوجه جهاد اعدا شوید مراد آنست
که تابع مصلحت باشید در افتراق و اجتماع و ان منکم و بدرستی که بعضی از شما یعنی منافقان که اظهار اسلام میکنند و بزی شما
خود را مشابه مینمایند لمن لیبطئن هر آینه کسی است که کاهلی میکند در بیرون رفتن بغزای اعدای دین و تاخیر میکند در جهاد
و آن جماعت ابن ابی و اصحاب او بودند که در روز احد تخلف کردند در بیرون رفتن بجهاد فان اصابتکم پس اگر برسد
شما را ای مؤمنان مصیبة واقعه چون قتل و هزیمت قال گوید این منافق متخلف از جهاد که قد انعم الله علی بدرستی
که انعام فرمود خدای بر من اذ لم اکن چون نبودم معهم با مؤمنان شهیدا حاضر شده در معرکه جهاد تا باین قضیه مبتلا
شدم و لئن اصابکم و اگر رسد بشما فضل من الله نیکوئی در قرونی نعمتی از خدای چون فتح و نصرت و غنیمت لیقولن
هر آینه گوید آن متخلف از جهاد کان لم تکن مثل آنکه گویا نبود بینکم و بینه میان شما و میان او مودة دوستی یعنی
خود را دور انداز از دوستی بر وجهی گوید که گویا هرگز شما را ندیده و بصحبت شما نرسیده از غایت حسد بر شما و نهایت حسرت
بر فوت غنیمت از وی پس با وجود آن گوید که یا لیتنی کاش که من کنت معهم بودمی با ایشان در این غزا با مسلمانان فافوز پس
فیروزی یافتمی فوزا عظیما فیروزی بزرگ یعنی از غنیمت نصیب وافر میافتم حاصل معنی آنست که منافقان با شما همچون معامله
کسی میکنند که میان او و شما سابقه و سرفتی نبوده باشد چه در حال غنیمت میخواهند که با شما باشند و در حال مغلوب شدن شما
متفرق از شما میشوند که حال بیگانگان دارند و چون حق تعالی ذکر منافقان کرد که از جهاد باز ایستادند در عقب آن ذکر مؤمنان کرد که بخلاف آن قوم
بودند و ترغیب ایشان نمود بجهاد و فرمود فلیقاتل پس باید که قتال کنند فی سبیل الله در راه خدای با دشمنان دین الذین
آنانکه در بازار معامله یشرون الحیوة الدنیا فروختند زندگانی دنیا که روی در فنا دارد بالآخرة برای جاودانی و نعیم

و متاع

و متاع فانی را داده‌اند و نعیم ابدی را خریده‌اند و من یقاتل و هر که کارزار کند فی سبیل الله در راه خدای فیقتل پس کشته شود
و درجه شهادت یابد او یغلب و یا غالب آید و بر دشمن یابد فسوف نؤتیه پس زود باشد که بدهیم او را در آخرت اجرا
عظیما مزدی بزرگ که در صفت نگنجد پس بجهت مبالغه در جهاد و ترغیب مردمان در آن بر سبیل تعجب میفرماید که و ما لکم
و چیست مر شما را و چه بود ای اهل اسلام که بجدی کامل و جهدی تمام لا تقاتلون جهاد نمیکنید و بکارزار مشغول نمیشوید
فی سبیل الله در راه خدا و فرمان برداری او و المستضعفین و درباره بیچارگان یعنی در خلاص کردن ایشان که در دست کفار
اسیر شده اند و گرفتار گشته و ایشان جمعی بودند در مکه که مسلمان شدند و کسان ایشان را بمدینه هجرت کردن منع
میکردند و بجهت این در مکه مانده از کفار آزار و ایذا می یافتند من الرجال و النساء و الولدان از مردان و زنان و بچگان
گوید که من و مادرم از مستضعفان بودیم و عمر از خدای تعالی استدعای خلاصی میکردیم از کفار چنانکه میفرماید که الذین یعنی
مستضعفین کسانی بودند که بزبان تضرع یقولون میگفتند که ربنا اخرجنا ای پروردگار ما بیرون آر ما را من هذه
القریة از این دیه یعنی مکه الظالم اهلها که ستمکارند اهل او بسبب شرک که ظلمی بغایت بزرگ است کقوله تعالی ان الشرک لظلم عظیم
و اجعل لنا و بساز برای ما من لدنک از نزدیک خود ولیا کسی که دوست دارد و متولی کار ما باشد و اجعل لنا و بگردان
برای ما من لدنک از نزد خویش نصیرا یاری و مددکاری که شر دشمنان از ما دفع کند حق تعالی دعای ایشان را مستجاب کرد
و بعضی را خروج از مکه واقع شد و برخی دیگر که آنجا مانده بودند والی بهتر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بر ایشان فرستاد تا در روز
فتح مکه عتاب را ولنوازی تمهید مهمات ایشان را بانجام فرمود و نصیر و حامی برای ایشان تعیین کرد یعنی عتاب بن اسید که
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم حکومت مکه بوی داد و او یار ضعیفان و بیچارگان بود و همه کفار را ذلیل و خوار کرد و امید
و نیز در دلها ساختن مؤمنان بر جهاد کافران میفرماید که الذین آمنوا آنکسانی که گرویده اند بخدا و رسول یقاتلون کارزار
میکنند فی سبیل الله در راه خدا یعنی در چیزی که سبب رسیدن است بثواب ابدی و الذین کفروا و آنکسانی که کافر شده اند
از بت پرستان و ترسایان و یهود آن یقاتلون قتال میکنند فی سبیل الطاغوت در راه شیطان طاغی و باغی است
یعنی بفرمان برداری او که موجب رسیدنست بعقوبات الهی و چون حال بدینمنوالست فقاتلوا کارزار کنید ای
دوستان خدا اولیاء الشیطان دوستان و فرمان برداران شیطان را و از کید ایشان مترسید ان کید
الشیطان بدرستی که دسوسه شیطان کان ضعیفا هست سست و بیقوت چه کید او بمؤمنان نسبت بکید خدا با
کافران ضعیف و بی اعتبار است و نیز کید او محض فریبست بجهت و از حجت و برهان پس از اولیای او اندیشه مبر آورده اند که عبد الله
عوف زهری و مقداد بن اسود کندی و قدامة بن مظعون جمحی و سعد بن ابی وقاص و اتباع ایشان در مکه قبل از مهاجرت آزار
بسیار از کفار می یافتند شکایت این حال بعرض رسانیدند و گفتند یا رسول الله ما را دستوری ده که با اهل
شرک بسیار حرب کنیم که آزار ایشان از حد بگذشت رسول فرمود که من مامور نشده ام بقتال ایشان صبر کنید تا وقت جهاد در رسد
و چون از مکه بمدینه مهاجرت کردند حق تعالی همه اهل اسلام را امر کرد بغزای بدر بعضی از آنها که در مکه آرزوی کارزار میکردند چون
دانستند که بغزای بدر مامور شده اند اظهار کراهت کردند و ضعف و جبن ظاهر ساختند حق تعالی این آیه فرستاد که الم تر

بانظر کردی الی الذین بسوی آنها که قیل لهم گفته شد مر ایشان را کفوا ایدیکم باز دارید دستهای خود را از کارزار کفار تا فرمان
الهی در رسد واقیموا الصلوة و بپای دارید نماز را با شرایط و ارکان وآتوا الزکوة و بدهید زکوة را بمستحقان فلما
کتب پس آن هنگام که بمدینه آمدند و نوشته شد یعنی واجب گشت علیهم القتال بر ایشان کارزار با کفار اذا فریق
منهم آن وقت گروهی از ایشان که ضعیف الاسلام بودند یخشون الناس میترسیدند از جنگ مشرکان کخشیة الله
چنان ترسیدنی که از خدای باید ترسید او اشد خشیة بلکه ترسی سخت تر از آن و خشیت ایشان بجهة ضعف نبوت
نه بجهة کراهت امر خدای بلکه بالطبع از موت و فوت ترسیدند وقالوا و گفتند از غایت جبن و ترس که ربنا
ای پروردگار ما لم کتبت برای چه چیز واجب گردانیدی علینا القتال بر ما مقاتله کفار را لولا اخرتنا چرا ما را باز نگذاشتی
ایمن و فارغ الی اجل قریب تا باجلی که نزدیکست بهم کس در تفسیر کاشفی آورده که اگر این سخن از منافقان صادر شده
چندان غریب نیست و اگر از مومنان وقوع یافته از روی خوف و بد دلی گفته باشند و باز توبه کرده قل بگو ای محمد این ترسندگان
کم دل در حیات دنیا بسته اند متاع الدنیا آنچه بدان تمتع میگیرند از دنیا قلیل اندکست در جنب آخرت و سریع الزوال
والاخرة و سرای آخرت خیر بهتر است از دنیا و فانی لمن اتقی مر کسی را که بپرهیزد از شرک و یا از همه منهیات
ولا تظلمون و ستم رسیده نخواهید شد ای جهاد کنندگان یعنی ثواب جهاد شما را کم نخواهند کرد فتیلا بمقدار
رشته که در رخنه هسته است پس بوعده استیفای ثواب جهاد مستظهر باشند و از مرگ که بضرورت وقوع خواهد یافت
میترسند چه بسبب گریز از آن کنندهای نیست و در هیچ پناهی از حدوث این واقعه خلاصی نه اینما تکونوا هر جا که باشید
خواه در مدینه و خواه در مکه و خواه غیر آن یدرککم الموت دریابد شما را مرگ ولو کنتم و اگر چه باشید فی بروج مشیدة
در قلعها و حصارهای محکم و بلند کرده شده بگچ و آجر پس بهر حال در هر جا آدمی را از مرگ چاره نیست و چون چنین است
پس بهتر چه شد از رسیدن در معرکه جهاد و بهتر از مردن است در فراش و در انوار آورده اند که چون حضرت از مکه بمدینه هجرت
فرمود و میوهها در آن بر منوال سابق نشد و درختان روی بکمی نهاد و یهود آن را بحال از نسبت بمقدم آنحضرت میکردند و بجهت آنکه در حق
موسی میگفتند کقوله تعالی وان تصبهم سیئة یطیروا بموسی و من معه جهت تکذیب قول ایشان این آیه فرستاد که وان
تصبهم و اگر برسد اهل کتاب حسنة نیکویی یعنی نعمتی بسیار و ارزانی ثمار یقولوا هذه میگویند که این نیکویی من عند الله
از نزدیک خداست وان تصبهم سیئة و اگر برسد بدیشان دست تنگی و قحط یقولوا هذه گویند این سختی من عندک
از نزدیک تست که محمدی یعنی بسبب آمدن تو بدین صوب قل بگو ای محمد که کل همه گرانی و ارزانی و دولت و نکبت من
عند الله از نزدیک خداوند است یعنی بحکم اوست و در آن هیچکس نتواند کرد و مرا که محمدم در آن دخلی نیست فمال پس چیست
و چه حالست هؤلاء القوم این گروه یهود را که لا یکادون یفقهون نزدیک نیستند که فهم کنند حدیثا سخنی را که
مشتمل است بموعظه و پند که قرآنست ما اصابک و آنچه بتو میرسد ای آدمی من حسنة از فراخی و ارزانی و سایر نعمت فمن
الله پس از فضل خداست چه هر چه آدمی میکند از انواع طاعت برابری نمیکند با نعمت وجود او پس چگونه تقاضای نعمت غیر آن
کند وما اصابک من سیئة و آنچه میرسد بتو از قحط و تنگی و سایر مصیبت فمن نفسک پس از نفس تست به

معاصی

معاصی تو باعث آن شده و این منافات ندارد بقوله قل کل من عند الله زیرا که همه نعمت و مصیبت از جانب اوست بسبیل الفضل
الا آنست که حسنه احسانست و امتحان و سیئه مجازات معصیت است و انتقام و در حدیث آمده است که هیچ مومن را رنجی و اندوهی
نرسد حتی خاری که بعضوی فرو رود یا دوالی خلیدن او گسترده شود مگر که بجهة معصیت باشد تا آن سبب کفارت گناه و مغفرت او شود
و نیز آنحضرت فرموده که هیچ پوست بدن بچوب خراشیده نشود و هیچ لغزیدن پا از بند واقع نشود مگر بجهة گناه او و بعد از آن بیشتر عفو
کرد وارسلناک و فرستادیم ترا ای محمد للناس برای همه مردمان رسولا فرستاده که احکام خدا بایشان برسانی و بطاعت
ترغیب کنی بجهة آن است و جب حسنه شوند و بترسانی ایشان را از معصیت تا بمعصیت گرفتار نشوند وکفی بالله و بسنده است خدای شهیدا
گواه برسالت تو بنصب معجزات بعد از آن ترغیب بندگان میکند در طاعت رسول و میفرماید که من یطع الرسول هر که
فرمان برد رسول را فقد اطاع الله پس بدرستی که فرمان برده است خدای را ومن تولی و هر که اعراض کند از فرمان تو فما ارسلناک
پس نفرستادیم ترا علیهم حفیظا بر ایشان نگهبان که بجبر و اکراه ایشان را از معاصی باز داری چه بر تو همین پیغام رسانیدنست و برماست
حساب و عقاب بعد از آن از احوال منافقان که اظهار طاعت میکنند و در باطن خلاف آن بجهان خبر میدهد که ویقولون و میگویند
منافقان در حضور تو که کار ما طاعة فرمان برداریست مر امر ترا فاذا برزوا پس چون بیرون روند من عندک از نزد
تو بیّت طائفة منهم شب گذرانند طایفه از ایشان یعنی در شب بایکدیگر گویند غیر الذی تقول غیر آنکه روز با تو میگویند
و یا غیر آنکه با ایشان میگویی والله یکتب و خدا مینویسد در نامهای اعمال ایشان یعنی ملائکه را میفرماید تا بنویسند ما یبیتون
آنچه در شب تدبیر میکنند و میگویند از مخالفت قول تو تا ایشان را بدان جزا دهد و چون چنین است فاعرض عنهم پس بگردان
از عتاب ایشان که بواسطه اظهار اسلام حکم قتل بر ایشان جاری نیست وتوکل علی الله و توکل کن بر خدا در همه احوال خصوصا
در کار ایشان و همه کار خود را باوی بگذار وکفی بالله و بس است خدای تعالی وکیلا قائم بامور بندگان و متصرف
در احوال ایشان کفایت کننده مهمات متوکلان بعد از آن توبیخ و سرزنش ایشان میکند و میگوید افلا یتدبرون
القرآن آیا تامل نمی نمایند این منافقان در معانی قرآن و تفکر نمیکنند در الفاظ تا اعجاز آن بر ایشان ظاهر گردد و بدانند که آن حق است
و نازل از نزد خداوند مطلق ولو کان و اگر بودی این قرآن من عند غیر الله از نزدیک غیر خدا یعنی کلام از مخلوق چنانکه کفار و منافقان
لوجدوا فیه هر آینه یافتندی اهل عقل و فهم در آن اختلافا کثیرا اختلاف بسیار از تناقض معنی و تفاوت نظم و فصاحت
بعضی در رکاکت بعضی دیگر و صعوبت بعضی احکام آن دون برخی دیگر زیرا که بحسب تتبع و استقرا کلام بشر خالی از خلل نیست خواه بحسب لفظ و خواه
از روی معنی مرویست که هرگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم لشکر را بجایی فرستادی منافقان خبر ظفر یا شکست ایشان را از صادر و وارد تفحص
کرده افشا کردندی و این منشا ضرر و فساد شدی زیرا که خبر نیکو سبب انگیخته شدن فتنه است در میان دشمنان و جنگ ایشان بحرب اهل
اسلام و خبر بد موجب ضعف مسلمانان و پریشانی ایشان از جهة حق تعالی باین صفت مذمت ایشان کرده و فرموده واذا جاءهم
و چون بیاید منافقان امر کاری یعنی خبری من الامن از آنچه موجب ایمنی باشد چون ظفر لشکر اسلام یا عزم حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله و سلم بمصالحه قوم او الخوف یا آنچه سبب ترس و بیم بود چون مغلوبیت لشکر اسلام یا اجتماع دشمنان اذاعوا به افشا
کنند آن خبر را پیش از ملاحظه صلاح در افشای آن و تفحص در تحقیق آن ولو ردوه و اگر باز گردانند آن خبر را الی الرسول بسوی پیغمبر

تا اگر صلح و اندوه را آشکارا کنند وَإِلَىٰ أُولِي الْأَمْرِ تا بتدبیر خداوندان امر مِنْهُمْ از اهل اسلام چون اشراف اصحاب پیغمبر شکر
لَعَلِمَهُ الَّذِينَ هر آینه دانستندی آنرا آنانکه يَسْتَنْبِطُونَهُ استخراج میکنند چیز را و نیکو تحقیق مینمایند مِنْهُمْ از پیغمبر و اولو الامر
پس یعنی از ایشان تحقیق خبر کنند وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ و اگر نه فضل خدا بودی عَلَيْكُمْ بر شما بارسال رسول وَرَحْمَتُهُ و بخشایش او بانزال
قرآن و گویند فضل حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و رحمت قرآن یعنی اگر نه برکت اینها بودی لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ هر آینه پیروی
میکردید شیطان را إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی از شما که بعقل کامل و تدبیر تام که مستلزم امداد الطاف و توفیق ربانیست از وساوس شیطان
ایمن مانده و گفته اند که مراد بقلیل جماعتی اند که پیش از بعثت رسول و نزول قرآن بمحض لطف و توفیق الهی راه راست یافتند چون
زید بن عمرو بن نفیل و ورقة بن نوفل و بحیرای راهب و امثال ایشان و با پیغمبر رسید کلام بجهاد کفار کشید پیغمبر را میفرماید که فَقَاتِلْ پس
کارزار کن فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای نزول این آیه در وقتی بود که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم عزیمت بدر کرده و نعیم بن
مسعود مردم را از لشکر ابو سفیان میترسانید و بعضی از اصحاب بکارزار رفتن کاره بودند و حضرت صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود
که اگر همه تنها باشم که میروم پس بیرون رفت و با هفتاد کس بیش نبود و این آیه آمد که اگر دیگر تخلف ورزند از کارزار کفار تو رو
و مقاتله کن لَا تُكَلَّفُ تکلیف کرده نشده در جهاد إِلَّا نَفْسَكَ مگر فعل نفس خود را نه فعل غیر خود را زیرا که از تخلف دیگر از جهاد
ضرری بتو نیست که نفس تست امر جهاد را پس سبقت نما بجهاد و اگرچه کسی یاری تو نکند در آن چه حق تعالی نصرت وعده نموده است نه لشکر
وَحَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ و ترغیب نما مؤمنان را بر مقاتله کافران که بر تو ترغیب است و توبیخ مسلمانان بر جهاد نه تکلیف در اجبار و اکراه
ایشان بر جهاد عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكُفَّ شاید که خدا باز دارد از مسلمانان بَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا سختی کارزار آنها را که کافر شدند یعنی
قریش باینوجه که ترس در دلهای ایشان اندازد چنانکه در بدر صغری واقع شد که ابو سفیان بترسید و بعد زیاده چنانکه در سوره آل عمران
گذشت وَاللَّهُ أَشَدُّ بَأْسًا و خدای سخت تر است در صولت و هیبت و شدت از قریش وَأَشَدُّ تَنْكِيلًا و سخت تر
در عقوبت و تعذیب ایشان این توبیخ و تهدید است مر کسی را که تابع پیغمبر نشده بجهاد نرود مَنْ يَشْفَعْ هر که درخواهد شَفَاعَةً
حَسَنَةً درخواستی نیکو که حقی بدان ثابت شود و نفعی بکسی رسد و ضرری از کسی دفع کند يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا
باشد مر آن شفیع را بهره از ثواب آن شفاعت و از جمله آن دعای مؤمن است در حق مؤمن چنانکه حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله و سلم فرموده که هر که در خفیه دعا کند در حق مؤمنی دعای او مستجاب شود و فرشته که با اوست او را گوید ترا است مثل آنچه دعا کردی
برای برادر مؤمن وَمَنْ يَشْفَعْ و هر که درخواهد شَفَاعَةً سَيِّئَةً درخواستی بد که بدان حقی فوت شود و ضرری بکسی رسد يَكُنْ لَهُ
كِفْلٌ مِنْهَا باشد مر او را نصیبی از وبال آن وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُقِيتًا بر همه چیزی توانا و صاحب قدرت
یا گواه و نگهبان پس اگر نیکویی کنید تو نیکویی کرده باشید و اگر بدی کنید جزای آن بشما رسد و چون چنین است
پس هر که طلب جهاد کند از مؤمنی و او را ترغیب کند بدان بثواب آن رسد و هر که شخصی را از جهاد باز دارد و یعنی ترسانیده و بد دل گردانیده
سزای آن باو راجع شود و بعد از امر مؤمنان بقتال مشرکان امر مینماید ایشان را بتحیت و سلام با برادران مؤمن و میفرماید که وَ
إِذَا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ و چون تحیت داده شوید بسلام فَحَيُّوا پس تحیت گوئید بِأَحْسَنَ مِنْهَا بنیکوتر از آن تحیت مثلا
اگر گوید السلام علیکم شما در جواب او گوئید علیک السلام و رحمة الله و اگر سلام با رحمت جمع کند شما در جواب او برکاته را نیز
گوئید

گوئید أَوْ رُدُّوهَا یا همان تحیت را باز گردانید یعنی در جواب السلام علیک گوئید که علیک السلام و اینقدر فرض است و آنچه اول گفته شد
سنت إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدا كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا هست بر همه چیز حساب کننده پس شما را بتحیت و جواب آن
حساب خواهد کرد ابو امامه از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که هر که بگوید السلام علیکم ده حسنه برای او بنویسند و اگر
بگوید السلام علیکم و رحمة الله بیست حسنه برای او بنویسند و اگر گوید السلام علیکم و رحمة الله و برکاته سی حسنه از برای او
بنویسند و از ابن عباس نقل است که هر که بر ده کس سلام کند یا بر کسی ده سلام کند چنان باشد که بنده آزاد کرده باشد و در
خبر آمده است که میان سلام کننده و جواب دهنده صد حسنه باشد نود و نه از آن باشد که سلام کند و یکی از آنکه جواب
گوید زیرا که ابتدا او اختیار این خیر از اول شده آورده اند که درویشی بزیارت عبدالله جعفر رفت وی را عطایی نیکو داد درویش را
استطاعت آن نبود که مکافات آن کند روزی عبدالله در بازار میگذشت درویش روی ازو بگردانید عبدالله ازین
تعجب کرد و از پس بروی او در آمد و گفت یا فلان سلام علیک او بسرعت جواب داد عبدالله گفت چرا روی
بگردانیدی گفت برای آنکه تو اول سلام کنی و مرا جواب باید داد تا ثواب بسیار ترا باشد و اندک مرا چه مرا قوت مکافات
عطای تو نبود الا باین نوع از رسول صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که افشای سلام کنید بر هر کس تا سلامتی یابید و بعد از
امر و نهی بندگان بیان ثواب و عقاب میکند بقوله اللَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ خدا سزاوار پرستش است و هیچ معبودی نیست مگر او
لَيَجْمَعَنَّكُمْ هر آینه جمع کند شما را در قبور إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز رستخیز که بر انگیزند لَا رَيْبَ فِيهِ هیچ شکی نیست در آن وَمَنْ
أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ و کیست صادق تر از خدای یعنی نیست از وی راستگوتر حَدِيثًا از روی گفتار یعنی کذب را در سخن
و وعده او راه نیست آورده اند که جمعی از مکه هجرت کردند و در اثنای طریق پشیمان شده باز گشتند و پیغام فرستادند
بمدینه که ما مسلمانیم و از آن برگشته ایم مؤمنان را در باب ایشان اختلاف افتاد جمعی بایمان ایشان قایل بودند و بعضی بنفاق
ایشان حکم میکردند آیه آمد که فَمَا لَكُمْ پس چیست شما را فِي الْمُنَافِقِينَ در شأن منافقان که متفرق شده اند فِئَتَيْنِ
دو فرقه و از ابو جعفر صلوات الله علیه روایت کرده اند که جمعی مهاجران ناخوشی هوای مدینه را بهانه ساخته از حضرت اجازت خواستند
بادیه نمودند و از مدینه بیرون رفته بمشرکان مکه پیوستند و صحابه را در اسلام ایشان تردد پدید آمد این آیه نازل شد که شما چرا دو گروه
شده اید در کفر ایشان اتفاق نمیکنید وَاللَّهُ أَرْكَسَهُمْ و حال آنکه خدای باز گردانید ایشان را بحکم کفر که آن قتل است و سبی
و آتش دوزخ بِمَا كَسَبُوا بسبب آنچه عمل کردند که آن اعراض ایشانست از مؤمنان و لاحق شدن بمشرکان أَتُرِيدُونَ أَنْ
تَهْدُوا آیا میخواهید که راه نمایید مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ آنرا که فرو گذاشته است خدا او را در ضلالت بسبب فرط عناد و جحود ایشان یا حکم کرده
ضلالت ایشان و توفیق هدایت از ایشان باز داشته و یا ایشان را الضلالت نام نهاده و یا گمراه یافته و یا از راه بهشت بگردانیده
پس چگونه ایشان را راه راست نمایید وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ و هر که را خدای خذلان نماید او را بالضلالت موسوم سازد و یا حکم بضلالت او
کند و یا از راه جنت بگرداند بجهت توغل او در جحود و عناد و انکار با وجود علم او بحقیقت اسلام فَلَنْ تَجِدَ لَهُ پس نیابی مر او را سَبِيلًا
راهی بحق و طریق بهدایت وَدُّوا دوست میدارند این برگشتگان از دین و تمنی میکنند لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا آنکه کافر شده اند فَ
تَكُونُونَ سَوَاءً تا باشید مساوی یکدیگر در ضلالت فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ پس فرا مگیرید از ایشان أَوْلِيَاءَ دوستان حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا

تا وقتی که ایمان آورده مهاجرت کنند از بلدهٔ کفر به بلدهٔ اسلام فی سبیل الله در راه رضای خدا یعنی هجرت ایشان باید
از برای خدا از اغراض دنیوی و محض اخلاص و قربت باشد فان تولوا پس اگر اعراض کنند از ایمان و هجرت فخذوهم پس بگیرید
ایشان را و اسیر کنید واقتلوهم و بکشید ایشان را حیث وجدتموهم هر جا که یابید ایشان را در زمین حل و حرام همچو سایر کفار
ولا تتخذوا و مگیرید منهم از ایشان ولیا دوستان ولا نصیرا و نه یاری و مددکاری بلکه بگیرید ایشان را و بقتل آورید الا
الذین یصلون مگر آنان را که پیوند دهند و پناه برند الی قوم بگروهی که واقع شده بینکم و بینهم میثاق میان شما و ایشان پیمان و آن
قبیله بنی خزاعه بودند یا بنی بکر که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با ایشان مقرر فرموده بود که هر که بجوار ایشان در آید در امان آنحضرت
باشد او جاؤکم یا مگر آنانکه آمده اند بشما حصرت صدورهم در حالتی که تنگ بود سینه های ایشان ان یقاتلوکم از آنکه کار
زار کنند با شما یعنی کراهیت داشتند و ناخواستند از آنکه مقاتله نمایند با شما او یقاتلوا قومهم یا کارزار کنند با قوم
خود از کفار و ایشان بنو مدلج بودند که پیمان بستند با آنکه با پیغمبر مقاتله نکنند و با قریش نیز همچنین طریق عهد کردند ولو شاء
الله و اگر خواستی خدای در حکمت و مصلحت او تعالی فکردی لسلطهم علیکم هر آینه مسلط ساختی ایشان را بر شما یا آنکه
ترس از دل ایشان بیرون بردی فلقاتلوکم پس هر آینه با شما قتال کردندی و دست باز نداشتندی از جدال با شما
فان اعتزلوکم پس اگر کناره کنند از شما از مرتدان و معاندان شما فلم یقاتلوکم پس کارزار نکنند با شما والقوا الیکم
السلم و القا کنند بجانب شما انقیاد و آشتی را یعنی از شما امان طلبند فما جعل الله پس نساخت خداوند لکم مر شما را
علیهم سبیلا بر ایشان راهی در قتل ایشان و غارت اموال ایشان یعنی شما را اذن نداد در قتل و سبی ایشان و بالاتفاق
این آیه بآیه فاذا انسلخ الاشهر الحرم منسوخ است ستجدون آخرین زود باشد که بیابید قومی دیگر را مراد غطفان اند یا بنی
اسد که بمدینه آمده و اظهار اسلام کردند یریدون ان یامنوکم خواهند که ایمن شوند از شما و چون از مدینه باز گردند کافر
شوند و یامنوا قومهم و ایمن شوند از قوم خود کلما ردوا هرگاه که خوانده شوند الی الفتنة بسوی کفر یا قتال اهل اسلام ارکسوا
فیها بازگردانیده شوند در آن فتنه یعنی قصد کفر کنند و قتال با مسلمانان فان لم یعتزلوکم پس اگر کناره نگیرند از قتال
شما و یلقوا الیکم السلم و القا نکنند بسوی شما صلح را و طلب امان نکنند و یکفوا ایدیهم و باز ندارند دستهای خود را
از قتال شما فخذوهم پس بگیرید ایشان را واقتلوهم و بکشید ایشان را حیث ثقفتموهم هر جا که دست یابید بر ایشان
و اولئکم و آن گروه جعلنا لکم دادیم مر شما را علیهم بر ایشان سلطانا مبینا حجتی روشن در تعرض بقتل و سبی
و آن حجت وضوح کفر و غدر و مکر ایشان بود و یا مراد تسلط ظاهر است بر ایشان از قتل و سبی و صادق صلوات الله علیه فرموده
که این آیه درباره عتبة بن حصین نازل شده که بجهت وقوع قحط در بلاد ایشان نزد رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمد و با آنحضرت
شرط کرده بود که در بطن نخل اقامت نماید و آنحضرت تعرض بمال او و قوم او نرسانند و او منافق بود و آورده اند که عیاش بن ابی ربیعه
که قبل از هجرت مسلمان شده از آزار پدر پنهان بمدینه رفت شبی بگریخت در حوالی مدینه نهاد مادر در فراق او ناله و فریاد در گرفت
ابوجهل برادر او و حارث که برادر مادری عیاش بودند جزع و فزع مادر شنیده بمدینه از عقب عیاش رفتند و از نزدیک مدینه او را
بافسون و افسانه بازگردانیدند و در مکه دست و پایش بسته در آفتاب می انداختند تا از اسلام بازگردد و حارث بن زید

روزی

روزی بر وی بگذشت و گفت ای عیاش این همه محنت چرا میکشی مفارقت دین اسلام اختیار کن و آسوده شو القصه عیاش
از بسیاری این ایذا و آزار کلمه که از وی طلبیدند بگفت و دیگر باره حارث او را سرزنش کرد که از آن دین که برگشتی اگر حق
بود پس ترک دین حق کردی و اگر باطل بود تو بر باطل بودی عیاش از وی در غضب شد و سوگند خورد که اگر روزی بر تو دست یابم ترا
بکشم پس عیاش هجرت نمود بتجدید اسلام کرد و حارث نیز بمدینه آمده مسلمان شد و عیاش از وقت بیعت و اسلام حارث
حاضر نبود روزی حارث را در محله قبا تنها بازیافت و بنابر آن سوگند او را بقتل رسانید صحابه عیاش را ملامت کردند که مسلمان را
کشتی در قیامت چه جواب خواهی داد عیاش در آن صورت نادم شده بخدمت پیغمبر آمد و تمام قصه بعرض رسانید و گفت من از اسلام او
خبر نداشتم و بغلط امری واقع شد و منتظر جزای آنم تا چه حکم فرمایی در الحال این آیه نازل شد که وما کان و نسزد و روا نباشد لمؤمن

ومن قتل مؤمنا خطأ

مر مؤمنی را ان یقتل مؤمنا آنکه بکشد مؤمنی را بناحق الا خطأ و هر که بکشد مؤمنی را بغلط فتحریر رقبة مؤمنة پس بر وست
آزاد کردن بنده کرونده و یا در حکم ایمان چون صغیری که یکی از پدر و مادر مسلمان بود باشد و دیة مسلمة و بر وست دیتی ادا
کرده شده الی اهله بورثه مقتول که قسمت کنند میان یکدیگر چون سایر میراث الا ان یصدقوا مگر آنکه ورثه تصدق کنند
بر قاتل دیت را و از وی عفو کنند فان کان پس اگر باشد مقتول من قوم عدو لکم از گروهی که دشمن شما اند یعنی از کفار و هو
مؤمن و او مؤمن باشد فتحریر رقبة مؤمنة پس بر قاتل و ست آزاد کردن بنده مؤمن و ادای دیت با اهل او نشاید
زیرا که میان مؤمن و کافر میراث نیست و ان کان و اگر باشد مقتول از قومی که بینکم و بینهم میثاق میان شما و ایشان
که عهد و پیمان است یعنی اهل ذمت پس حکم او حکم مسلم است در وجوب کفاره و دیت همچنانکه میفرماید فدیة مسلمة پس بر قاتل است دیت
ادا کرده شده الی اهله با اهل آن و تحریر رقبة مؤمنة و آزاد کردن بنده مؤمن فمن لم یجد پس هر که نیابد بنده و قدرت [illegible]
نداشته باشد بر خریدن آن فصیام شهرین متتابعین پس بر وست روزه دو ماه از پی یکدیگر توبة من الله یعنی مقرر شده توبه قاتل
بسبب دین دیت و کفاره بپذیرفتنی من الله از جانب خدا و یا خوف قتل این حکم را وضع فرمود در میان بندگان بجهت قبول شدن توبه
قاتل از وی سبحانه و کان الله علیما و هست خدای دانا بحال قاتل و مقتول حکیما حکم کننده در باب دیت و کفاره با صواب کار در هر چه
فرماید و بعد از بیان قتل خطا بیان قتل عمد نموده که و من یقتل مؤمنا متعمدا و هر که بکشد مؤمنی را بعمد و قصد و حلال دانستن
کشتن او را فجزاؤه جهنم پس پاداش او دوزخ است خالدا فیها در حالتی که جاوید باشد در آن و غضب الله علیه و خشم گرفت خدای
بر او و لعنه و رانده او را و دور ساخته از رحمت خویش و اعد له و آماده و ساخته است برای او عذابا عظیما عذابی بزرگ بجهت این گناه
بزرگ و سبب نزول این آیه آنست که مقیس بن صبابه برادر خود هشام را در محله بنی النجار کشته یافت بخدمت رسالت آمده صورت حال
بموقف عرض رسانید و آنحضرت زهیر فهری را با او نزد اعیان بنی النجار فرستاد که اگر قاتل را میدانید تسلیم کنید او را بمقیس سپارید
و الا دیت او بر موجب شریعت ادا کنید بنی النجار چون از این پیغام آگاه شدند گفتند ما را بقاتل او علم نیست لیکن دیت او ادا کنیم پس
صد شتر تسلیم مقیس کردند مقیس با زهیر روی بمدینه نهادند و چون بنزدیک شهر رسیدند وسوسه شیطان مقیس را بر آن داشت که مردم [illegible]
خواهند کرد و گرفتن دیت و راضی شدن بآن و قاتل برادر را نکشتن پس رای آنست که زهیر را بکشی تا در برابر خون برادر باشد و شتران
را از تو بکلی بازگردد پس در وقتی که زهیر غافل بود سنگ بزرگ بر سر او زد و او را بکشت و بر شتری نشست و باقی شتران را براند و روی بمکه نهاد و مرتد شد

چون این خبر برسول صلی الله علیه وآله وسلم رسید فرمود که من اورا هرگز ایمن نکردم نه در حل ونه در حرم پس در روز فتح مکه کشته شد و
علیهم سرت و حق تعالی این آیه را در بارهٔ او نازل ساخت وحکم مخلود خاص بعد مخصوص است بآنکه استحلال قتل مؤمن نماید ویا آنکه کافر باشد
چه باجماع اگر مؤمنی بکشد بعد بدون اعتقاد استحلال آن در دوزخ مخلد نخواهد بود آورده اند که رسول صلی الله علیه وآله وسلم لشکری بر سر
قومی فرستاد در میان ایشان مرداس نام مردی مسلمان بود قوم او بگریختند واو با مال ومتاع وغنم خود بکوه پناه گرفت همین که لشکر اسلام
بکوه نزدیک رسید مرداس آواز تکبیر ایشان شنیده دانست که لشکر اسلامست او نیز تکبیر گفت وبمؤمنان اسلام کرده
وبزبان بگفت لا اله الا الله محمد رسول الله که از کوه بزیر آمد اسامة بن زید غالب الحال بر وی تاخت وبضرب شمشیر سرش جدا ساخت
وهرچه داشت غارت کرده گوسفندان اورا براندند این خبر که بحضرت رسید بغایت متألم شده فرمود که اسامه کسی را کشتی که از
شرک تبرا کرده بود وبیگانگی حق تعالی معترف شده اسامه بران عمل پشیمان شده گفت یا رسول الله کلمه گفتن مرداس از ترس شمشیر
بود حضرت فرمود که سینه دل او را شکافته بودی تا بدانی که راست میگوید یا دروغ واین آیه نازل که یا ایها الذین آمنوا ای گروه
گرویدگان اذا ضربتم چون سفر کنید فی سبیل الله در راه خدای یعنی بجهاد روید فتبینوا پس نیک بررسید وباحتیاط تمام تفحص
کنید وتعجیل منمائید که شاید اگر مسلم بجان آنکه کافرست کشته شود ولا تقولوا ومگوئید لمن القی الیکم السلام کسی را که القا کند
بشما سلام را یعنی تحیت اهل اسلام گوید لست مؤمنا تو نیستی مؤمن وگفته اینی از ما این کلمه میگوید تبتغون در حالتی که
طلب کنید عرض الحیوة الدنیا مال وقطع دنیا را وغنیمت مرداس است واگر شما طلب غنیمت نماید فعند الله پس نزدیک خدایست
مغانم کثیرة غنیمتهای بسیار که بشما خواهد رسانید تا بی نیاز شوید وسلامرا انکشته برای آن کذلک کنتم همچنان بودید
من قبل پیش ازین یعنی اول بار که باسلام در آمده بودید توسل بکلمه شهادت نموده آنکه موافقت دل شما بازبان شما معلوم باشد
بجهت خوف آن از خون ومال ایمن شدید فمن الله علیکم پس منت نهاد خدا بر شما باستقامت در دین اسلام ورسوخ در ایمان
فتبینوا پس نیک معلوم کنید وهم خود را در قتل مردم تعجیل مکنید بر وجه گمان چه ابطال زنده گذاشتن کافر نزد خدای کمتر است
از کشتن یک مسلمان ان الله کان بدرستی که خدایتعالی هست بما تعملون بآنچه میکنید خبیرا دانا وآگاه پس در قتل
سرعت مکنید وطریق احتیاط را در آن مرعی دارید مرویست که چون پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم این آیه را بر اسامه خواند وی بسیار
مضطرب شد واز آن فعل تأسف بسیار خورد وگفت یا رسول الله برای من استغفار کن حضرت فرمود که چگونه بکلمه لا اله الا الله تا چند بار
اسامه طلب آمرزش کرد حضرت این کلمه را اعاده نمود بعد از آن برای او استغفار کرد واو را امر کرد که بنده آزاد کند ابو حمزه ثمالی در تفسیر خود
آورده که وقت رفتن بغزای تبوک جمعی تخلف کردند مانند کعب بن مالک از بنی سلمه ومرارة بن ربیع وهلال بن امیه وعبد الله مکتوم
بجهت کوری زبان باعتذار گشود وگفت یا رسول الله من نابینام وبجهت آن از دولت مقاتله با اعدا محروم حق تعالی این آیه در بارهٔ
ایشان نازل ساخت که لا یستوی القاعدون برابر نیستند نشستگان در خانهای خود من المؤمنین از مؤمنان غیر
اولی الضرر آنکه صاحب عذر نباشند مانند بیماری ونابینائی والمجاهدون وجهاد کنندگان فی سبیل الله در راه خدای باموالهم بمالهای خود
که تهیه اسباب قتال وتجهیز مقاتلان میکنند وانفسهم وبنفسهای خود که در معرض قتال می آورند وچگونه برابر توانند بود کسی که راحت تن
بهوری کنند با آنکه در معرض جهاد جانبازی نماید فضل الله تفضیل داد خدای المجاهدین جهاد کنندگان را باموالهم وانفسهم

بجان ونفسهای خود علی القاعدین بر نشستگان از جهاد درجة وکلا باید آن غنیمت است وظفر ونام نیکو وکلا وعد الله الحسنی
وهر یک را وعده داده است خدای پاداش نیکو که بهشت است بجهت حسن عقیده وخلوص نیت اما زیاده درجات وتفاوت مراتب
مرتبهٔ عمل مجاهد بود وفضل الله المجاهدین وتفضیل داد خدای مجاهدان را علی القاعدین بر نشستگان بی عذر یا با عذر بی علتی
اجرا عظیما مزد بزرگ درجات منه یعنی بپایهای بلند از خدا در آخرت وگفته اند که این هفتاد درجه است که میان هر درجه
مقدار دویدن اسب تیزرو باشد هفتاد سال ومغفرة وآمرزش ورحمة وبخشایش از جانب او سبحانه وبدانکه نزد بعضی که
تفضیل مجاهدان بر سبیل اجمالست وتفضیل جهت تعظیم جهادست وترغیب مؤمنان در آن ونزد بعضی مراد بدرجه غنیمت وفتوحات
وذکر جمیل وبدرجات درجهای عالیه در آخرت ویا مراد بدرجه ارتفاع منزلت ایشانست نزد خدا وبدرجات منازل ایشان
در جنت ونزد بعضی دیگر مراد بقاعدون اول اصحاب عذرند وبقاعدون ثانی آنها که ماذون شده اند در تخلف جهة استغنا بغیر ایشان ویا
مجاهدون اول آنها اند که جهاد کنند با کفار وثانی با نفس خود ومؤید اینست که حضرت رسالت بعد از مراجعت از جهاد فرمود که چون رجوع کردیم
از جهاد اصغر که جهاد است با کفار توجه کنیم بجهاد اکبر که جهادست با شیطان ونفس وکان الله غفورا وهست خدا آمرزنده گناهان
گذشته ایشان رحیما مهربان بایشان در آزادی دادن ایشان آورده اند که جمعی از مسلمانان که بحسب ظاهر کلمه گفته بودند چون قیس بن فاکه
وقیس بن ولید وامثال ایشان با وجود قدرت از مکه بمدینه هجرت نکردند وچون رؤسای قریش بجانب بدر می آمدند ایشان همراه
کفار بحربگاه حاضر گشتند ودر شمشیر مسلمانان کشته شدند حق تعالی در شان ایشان فرمود که ان الذین بدرستی که آنانکه توفاهم الملائکة
جان می ستانند ازیشان فرشتگان که اعوان ملک الموتند ظالمی انفسهم در حالتی که ستمکار بودند بر نفس خود بترک هجرت وموافقت
کفار قالوا گفتند فرشتگان از روی سرزنش مر ایشانرا فیم کنتم در چه بودید در کار دین خود وبا کدام طایفه بودید از مشرکان و
مؤمنان ایشان بر سبیل اعتذار جواب دادند قالوا کنا مستضعفین گویند بودیم ضعیفان وعاجزان فی الارض در زمین مکه وکفار
بر ما غالب بودند ونتوانستیم که هجرت کنیم بمدینه ویا اظهار کلمه اسلام بعلانیه عاجز بودیم قالوا گفتند فرشتگان بر سبیل تکذیب
ایشان که الم تکن ارض الله واسعة آیا نبود زمین خدا فراخ وبسیار فتهاجروا فیها که هجرت کنید در طرفی دیگر از آن چنانکه
مهاجران حبشه کردند فاولئک پس آنگروه تارکان هجرت بدون عذر مأویهم جهنم جای ایشان دوزخ است وساءت
مصیرا وبد بازگشتی است ایشانرا دوزخ بجهت ترک امر واجب ومساعدت کفار الا المستضعفین لیکن کسی که
بحسب واقع ضعیف وعاجزند من الرجال والنساء والولدان از مردان وزنان واز کودکان لا یستطیعون حیلة که توانائی
ندارند وچاره سازی بمهاجرت ولا یهتدون سبیلا ونمی شناسند راه مدینه را وطریق بیرون آمدن را ذکر صبیان جهة
مبالغه است در امر هجرت واشعار بآنکه بر اولیای ایشان واجب است که ایشانرا نیز با خود بیرون برند در وقت مهاجرت ویا آنکه ایشان در
صدد وجوب هجرتند وگریزی از آن ندارند بحیثیتی که چون ولدان ایشان بالغ شوند وقادر شوند بر هجرت ناچار است ایشانرا مهاجرت
بی تأخیر واهمال فاولئک پس آنگروه بیچارگان عسی الله شاید خدای ان یعفو عنهم آنکه عفو کند از ایشان ذکر عسی وعفو از
بآنکه ترک هجرت امر خطیر است حتی عاجز ومضطر ایمن نتواند بود وکان الله عفوا وهست خدای عفو کننده از معذوران غفورا
آمرزنده گناهان ایشان عمر بن دینار از عکرمه روایت کرده که در مکه بسیار کس اسلام آورده بودند واستطاعت هجرت نداشتند چون

آیه شد نهید بر ترک هجرت نازل شد و نوشته آن آیه بمستضعفان مکه رسید جندع بن حمزه پسران را گفت که هرچند که من پیر و بیمارم اما از جمله
مستضعفان نیستم که حق تعالی ذات ایشان کرده و گناه ایشان را پذیرفته و رخصت بترک هجرت فرموده چه چاره رفتن میتوانم و راه مدینه میدانم
میترسم که ناگاه بدست اجل گرفتار شوم و بسبب ترک هجرت ایمان من خلل پذیر گردد و مرا چون سریر که خفته ام بر بیرون برید فرزندان
فرمان پدر بردند و او را برداشته متوجه مدینه شدند تنعیم رسیدند اثر موت بر جندع ظاهر شد دست راست خود بر دست چپ نهاد
و گفت خدایا این دست از آن تو و این دیگر از آن رسول تو بیعت میکنم بتو و بر آنچه بیعت کرده است رسول تو با تو این بگفت و در
گذشت خبر او بمدینه رسید بعضی اصحاب گفتند که اگر بمدینه رسیدی اسلام او کامل تر و مزد او شاملتر بودی چه با وجود ایمان
مزد مهاجران یافتی حق تعالی این آیه فرستاد که وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ و هر که هجرت کند در راه طاعت خدا يَجِدْ فِي الْأَرْضِ
یابد در زمین مُرَاغَمًا كَثِيرًا آرامگاه بسیار که بان نقل کند وَسَعَةً و فراخی در روزی یا وسعت در اظهار دین و کلمه توحید
وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ و هر که بیرون آید از خانه خود مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ در حالتی که هجرت کننده باشد بخدا و رسول
او یعنی خاصه از برای رضای ایشان نه بغرضی از اغراض دیگر ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ پس دریابد او را مرگ در اثنای راه و بهونگاه
نرسد فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ پس بتحقیق که ثابت باشد مزد او بر خدا مانند ثبوت امری که واجب شده چه اگر اجر او باو نرساند
خلاف حکمت و مصلحت باشد و ترک حکمت او سبحانه جایز نیست وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا و هست خدا آمرزنده گناهی که در تأخیر
هجرت کرده است رَحِيمًا مهربان بر بود وعده مثوبت او و چون حق تعالی بندگان را ترغیب کرد بجهاد و هجرت در عقب آن بیان کیفیت
نماز سفر و خوف میکند و ذکر تخفیف آن برای ایشان در سفر میفرماید که وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ و چون سفر کنید در زمین فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ
جُنَاحٌ پس نیست بر شما گناهی أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ در آنکه کوتاه سازید از نماز یعنی چهار رکعتی را دو رکعت گذارید إِنْ خِفْتُمْ
اگر ترسید أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا آنکه در فتنه اندازند یعنی بکشند یا مجروح سازند شما را آنانکه کافر شدند این شرط باعتبار غالب است
چه در راه در آنوقت در حوالی مدینه مسلمانان از دشمنان بوده اند و حال آنکه بی ترس نیز تقصیر باید کرد در سفر باجماع و روایات متواتره
و ترک جناح در امر واجب و سنت و مباح مستعمل است و اینجا مراد در امر واجب است در سفر باجماع إِنَّ الْكَافِرِينَ بدرستی که کافران
كَانُوا لَكُمْ هستند شما را عَدُوًّا مُبِينًا دشمنی آشکارا و بعد از امر بقصر صلوة در سفر و خوف بیان کیفیت صلوة خوف میفرماید
که وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ و چون باشی ای محمد در میان اصحاب در وقت خوف از دشمنان دین و خلفای آنحضرت که ائمه هدی اند
صلوات الله علیهم اجمعین نیز درین خطاب داخلند زیرا که قائم مقام آنحضرت اند صلی الله علیه و آله و سلم فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ
پس خواهی که اقامت کنی برای ایشان نماز را لشکر خود را دو قسم ساز فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ پس باید که بایستند گروهی از ایشان
مَعَكَ با تو و نماز گذارند و گروهی دیگر روی بروی دشمن بایستند وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ و باید که فرا گیرند آنانکه نماز میگذارند
سلاحهای خود را از روی احتیاط فَإِذَا سَجَدُوا پس چون سجده کنند نمازگذارندگان فَلْيَكُونُوا پس باید باشند آنها که نماز
نمیگذارند مِنْ وَرَائِكُمْ از پس شما در برابر دشمن و چون این گروه یک رکعت نماز بگذارند بصف عسکر باز روند وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَى
و بیایند آن طائفه دیگر لَمْ يُصَلُّوا که نماز نگذارده اند و پاس میداشته اند فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ پس باید که نماز بگذارند با تو یک رکعت وَلْيَأْخُذُوا
و باید که بردارند ایشان نیز با خود حِذْرَهُمْ آلتی که بان حذر میکنند از دشمن چون سپر و خود و زره وَأَسْلِحَتَهُمْ و سلاحهای خود را

که بدان

که بدان جدل میکنند چون شمشیر و حربه و تیر و کمان پس بیان حکمت میکند در وجوب اخذ سلاح و میفرماید وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا و دوست دارند آنانکه
کافر شدند و تمنی میکنند لَوْ تَغْفُلُونَ اگر غافل شوید عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ از سازهای حرب خود وَأَمْتِعَتِكُمْ و از متاعهای خود چون ابقه
و قوت فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ پس حمله آورند بر شما مَيْلَةً وَاحِدَةً بیک حمله و هرچه باشند ببرند و چون در حفظ اموال بر داشتن
اسلحه موجب بسیاری مشقت است از اینجهت رخصت وضع آن فرموده میفرماید که وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ و هیچ گناهی نیست بر شما
إِنْ كَانَ بِكُمْ أَذًى اگر باشد بشما رنجی مِنْ مَطَرٍ از باران که گران آید اسلحه را أَوْ كُنْتُمْ مَرْضَى یا باشید بیماران و نا
توانان در برداشتن اسلحه أَنْ تَضَعُوا در آنکه بنهید أَسْلِحَتَكُمْ سلاحهای خود را چه عدم اخذ سلاح مظنه هجوم دشمنان است
بر مسلمانان از اینجهت تکرار با اخذ سلاح نموده که وَخُذُوا حِذْرَكُمْ فرا گیرید آلت نگاه داشتن خود را در وقت قدرت تا خصم بر شما
هجوم نکند إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ آماده ساخته برای کافران عَذَابًا مُهِينًا عذابی خوار کننده
و در سبب نزول این آیه آورده اند که حضرت رسالت صلعم بغزوه رفته بود چنانکه بعسفان رسید مشرکان عرب را دید که صف آراست
کرده و اسباب قتال و جدال مهیا ساخته حضرت رسالت صلعم نیز فرمود تا لشکر اسلام در مقابله صف کشیدند وقت نماز پیشین درآمد
و سوار لشکر کفار میان قبله و سپاه مؤمنان حایل شد حضرت رسالت صلعم با اصحاب باقامت نماز مشغول شدند و کفار معاینه رکوع و سجود
ایشان مشاهده مینمودند بعد از فراغ مسلمانان از آن نماز کافران حسرت خوردند که چرا بر ایشان هجوم نکردیم و بیک حمله دمار از ایشان
بر نیاوردیم یکی از سرهنگ کفار آواز داد که این قوم را بعد ازین نمازی دیگر است که در اعزاز و اکرام آن نهایت مبالغه تقدیم میرسانند پس باید
نگاه داشته در آن وقت ناگاه بر سر ایشان رانیم و بکام دل از این دشمنان داد انتقام بستانیم هنوز وقت نماز عصر در نیامده
بود که جبرئیل فرود آمد و کیفیت نماز خوف بدین آیه بحضرت رسالت صلعم تعلیم داد و حق با داخل این موجب استعداد بنده است
بفیض لطف در ورود رحمت برا و دفع زحمت از او از اینجهت بعد از امر بصلوة خوف میفرماید که فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ پس چون بگذارید نماز
خوف را و ادای آن نمودید فَاذْكُرُوا اللَّهَ پس یاد کنید خدا را قِيَامًا در حالتی که ایستاده شمشیر میزنید وَقُعُودًا و در حال نشستن
که تیر می اندازید وَعَلَى جُنُوبِكُمْ و در حالتی که بر پهلوهای خود افتاده اید و زخم خورده اید ظاهر آنست که مراد یاد کردن خداوند است در همه حال
فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ پس چون آرام گیرید و از خوف ایمن شدید فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ پس بگذارید نماز را با حفظ شرایط و ارکان إِنَّ الصَّلَاةَ
بدرستی که نماز كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ هست بر مؤمنان كِتَابًا مَوْقُوتًا فرض شده و معین گشته باوقات معینه که اخراج آن از
وقت آن جایز نیست و باز رجوع کلام میکند در بحث جهاد و ترغیب مؤمنان بر آن و میفرماید که وَلَا تَهِنُوا و سستی مکنید فِي ابْتِغَاءِ
الْقَوْمِ در طلب کافران و کارزار ایشان إِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ اگر باشید شما که درد مند شده اید از جراحتها فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ
پس بدرستی که کافران نیز درد مند در زخم خورده كَمَا تَأْلَمُونَ همچنانکه شما درد مندید وَتَرْجُونَ و شما با وجود الم امید میدارید مِنَ
اللَّهِ از خدای مَا لَا يَرْجُونَ آنچه ایشان امید ندارند از ثواب آخرت و نصرت در دنیا غرض ازین کلام ترغیب ایشان است در ثبات
قدم در معرکه جهاد و سرزنش ایشان نمودن در سستی در مقاتله و خلاصه سخن آنست که ضرر قتال مشترک است میان شما و ایشان و مختص بشما نیست
و با وجود این امید دارید از خدای بغلبه دین اسلام و رسیدن بثواب آن در دار السلام و ایشان از آن محروم اند پس سزاوار آنست که
ترس شما از ایشان بیشتر نباشد و صبر شما بر آن افزون بود وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا و هست خدای دانا بر ضمایر و احوال شما حَكِيمًا حکیم کار در امر و نهی

چو بر وفق حکمت امر میکند ونهی مینماید آورده اند که طعمة بن ابیرق که از بنی ظفر بود شبی نقب در خانهٔ قتادة بن نعمان زد و زرهی که در انبان
آرد پنهان کرده بود بدزدید قضا را انبان شکاف داشت و همه راه آرد میریخت تا بخانهٔ طعمه وطعمه آنرا بخانهٔ یهودی که زید بن سمین نام داشت
برده طریق ودیعت بدو سپرد بامداد بر اثر آرد بخانهٔ طعمه رفت و بعد از طلب زره ازو بدروغ سوگند یاد کرد که این کار نکرده و از ان خبر
ندارد قتاده بر همان سمت که طعمه بخانهٔ زید یهودی رفته دیده بود و یرا بخیانت بگرفت زید گفت زرهی در انبان طعمه طریق
ودیعت بمن داده جمعی بران گواهی دادند صورت حال بمحکمهٔ عدالت نبوی رفع کرد بنی ظفر که قوم طعمه بودند از خوف رسوائی آن حرکت خواستند
که طعمه تهمت زده و یهود پاک دامن بر دن آید آغاز جدال و خصومت کردند و رای حضرت رسالت نیز بران بود که خیانت بر
یهود ثابت شود و مسلمانان ازین خیانت مبرا باشند مع ذلک قوم طعمه برای براءت ذمه و پاکدامنی او گواهی میدادند بجهة
حسن ظنی که انحضرت را بمسلمانان بود خواست که قصد عتاب یهودی کند آنحضرت رب الارباب خبر رسید که انا انزلنا
الیک الکتاب بدرستی که ما فرو فرستادیم بسوی تو قرانرا بالحق براستی و درستی لتحکم بین الناس
تا حکم کنی میان مردمان بما اریک الله بانچه شناسا گردانیده است ترا خدا و بان وحی کرده بتو ولا تکن للخائنین
و مباش برای خیانت کنندگان و دفع خیانت از ایشان خصیما دشمن ان کس که بیگناه است واستغفر الله و امرزش
خواه از خدای یعنی بالکلیه توجه باو سبحانه کن و توفیق ازو طلب در جمیع امور ان الله کان بدرستی که خدای است غفورا امرزنده
و بر امرزنده کسی که طلب امرزش کند رحیما مهربان بر او ولا تجادل و خصومت مکن عن الذین از قبل آنانکه یختانون
انفسهم خیانت میکنند بانفسهای خود یعنی طعمه و قوم او که با خیانت او در ساخته اند و بدروغ گواهی بر براءت ذمه او داده
و حمایت و نصرت او کرده اند و بجهة این وبال خیانت راجع بنفس ایشان است ان الله لا یحب بدرستی که خدا
دوست ندارد من کان خوانا هر که بسیار خیانت کننده است یعنی مصر است بران اثیما گناه کاری که مستغرق باشد
در گناه و خود این اشارت است بر اصرار طعمه و توغل او در اثم و خیانت بدانکه آیه دلالت نمیکند بر آنکه از رسول خبری صادر شده باشد که گناه
او بوده باشد چه قول حق و لا تکن للخائنین خصیما وقوله لا تجادل هیچکدام دلالت نمیکند بر آنکه آنحضرت اظهار خصومت و جدال کرده
باشد چه بسیار است که نهی متوجه میشود کسی که گناهی ازو صادر نشده باشد زیرا که استغفار طاعتی است مستقبل مخصوص بمذنب
نیست بلکه کاملست که بر وجه کسر نفس بر وجه تمام بوده باشد یا بجهة قصد مثوبت زیرا که استغفار طاعتی است مستقبل و موجب ثواب
و دلایل عقلیه بر عصمت انبیا علیهم السلام از صغایر و کبایر مصدق این است و در مجمع البیان آورده که خطاب اگر چه ظاهر بانحضرت است
لیکن مراد تادیب امت مرحومه است بر انکه مبادرت نکنند بمجادله از قبل خصم مگر بعد از ظاهر شدن وجه حق زیرا که آنحضرت از جمیع
معاصی منزه است و یا اگر حقیقة خطاب بانحضرت باشد المقصود مجادله برای خصیم نه بر فعل ان قصدی که بعد از ظن غالب باشد بجهة علامات ظاهر
جبر شهادت شهود و غیر آن مستلزم اثم نیست و از تتمهٔ قضیهٔ مذکوره است که میفرماید یستخفون من الناس پنهان
میکنند خیانت را از مردمان بجهة حیا و خوف ولا یستخفون من الله و پنهان نمیدارند از خدای که سزاوار تر است بان
پنهان دارند ازو بر وجه خوف از عقوبت او و هو معهم و حال آنکه خدای با ایشان است و ضمایر و اسرار ایشان ازو پنهان نیست
پس باز پوشانیدن خیانت ازو بترک آن است چه طریقی دیگر نیست با و مکر ترک الجه قبیح است و بدان سو آنچه میکنند و ایشان استخفا

میکند

میکنند خیانت را اذ یبیتون ان زمان که بشب بر آرند و تدبیر میکنند ما لا یرضی انچه نمی پسندد خدای من القول از گفتن دروغ
مروی است که بنی ظفر با یکدیگر در شب مشاورت میکردند که طعمه سوگند بدروغ بخورد و چه پیغمبر سوگند بدروغ او را که مسلمان است قبول خواهد کرد
و گواهی ما را نیز خواهد شنید و بقول یهودی که کافر است التفات نخواهد کرد و کان الله بما یعملون و هست خدا بانچه میکنند
از تدبیر بد محیطا احاطه کننده است بعلم و هیچ چیز از علم او خارج نیست پس همه را بر وفق عمل حق و باطل جزا و سزا خواهد داد ها
انتم آگاه باشید شما ای بنی ظفر هؤلاء ای گروهی که از حمیت جاهلیت جادلتم عنهم دفع کردید از خائنان خیانت را
بجدال و خصومت فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا فمن یجادل الله پس کیست آنکه خصومت و جدال کند با خدای و دفع خیانت کند
عنهم از ایشان یوم القیمة در روز رستخیز ام من یکون یا کیست آنکه باشد علیهم وکیلا بر ایشان نگاهبان که نگه دارد ایشانرا از
عذاب کنند و من یعمل سوءا و هر که بکند بدی که از ان ضرر بغیر رسد او یظلم نفسه یا ستم کند بنفس خود که آن بغیر سرایت نکند بلکه
راجع بانفس خودش باشد و گویند مراد به سوء صغیره است و بظلم کبیره است یا اول ما دون شرک است و دوم شرک بر هر تقدیر ثم انافعل
آن کند ثم یستغفر الله پس طلب امرزش کند از خدا بتوبه و انابت یجد الله یابد خدایرا غفورا امرزنده گناهان او را رحیما
مهربان بفضل خود برو و درین آیه ترغیب طعمه است و قبیله او بتوبه و استغفار و من یکسب اثما و هر که بکند گناهی را او خواهد که
دیگران تهمت کند فانما یکسبه علی نفسه پس جز این نیست که میکند آن عمل را بنفس خود یعنی ضرر کسب ان اثم از نفس او بدیگری
نمیرسد و کان الله و هست خدای علیما دانا بجزا و نده زره حکیما حکم کننده در مجازات آن بدست بریدن و من یکسب
خطیئة و هر که بکند گناهی صغیره یا انچه ازو بخطا واقع شود او اثما یا گناهی کبیره و یا انچه بعمد از وی صادر شود ثم یرم به پس بیندازد
یعنی تهمت نهد بان گناه بریئا بیگناهی را چنانکه طعمه نسبت بزید کرد فقد احتمل بهتانا پس بدرستی که بر داشت دروغی که
از ان مبهوت میماند بیگناهی که بان اثم ان نسبت میدهند و اثما مبینا و گناهی ظاهر را بسبب تهمت نهادن بغیر خود و بسبب
منت میفرماید که ولولا فضل الله علیک و اگر نه فضل خدای بودی بر تو که وحی فرستاده و ترا از حقیقت این کار اعلام داد
و رحمته و بخشایش او که ترا از قصد عتاب یهودی و تصدیق طعمه بواسطه سوگند و گواهی دروغ باز داشت لهمت طائفة
منهم هر اینه قصد کرده بودند گروهی از بنی ظفر ان یضلوک آنکه گمراه کنند ترا از راه راست که آن حکم بحق است و ما یضلون
و در خطا و ضلالت نمی اندازند الا انفسهم مگر نفسهای خود را چه وبال این عمل جز بدیشان راجع نیست و ما یضرونک
من شیء و ترا زیان نمیتوانند رسانید هیچ چیز هر چند که قصد تمام درین باب داشته باشند چه تو در پناه عصمت خدائی و آنچه در
خاطر خطیر تو گذشت بجهة اعتماد تو بر ظاهر امر نه میل در حکم و انزل الله علیک الکتاب و فرو فرستاده است خدای قرآن را
والحکمة و بیان احکام انرا و علمک و در آموزانیده است ترا ما لم تکن تعلم انچه نبودی که بخود بدانی از خفیات ضمایر و از
امور دین و احکام و نزد بعضی آن علم است بانچه واقع شده وانچه بعد ازین واقع شود تا قیامت که حق تعالی در شب معراج بانحضرت عطا فرمود
چنانکه در احادیث معراجیه آمده است که در زیر عرش یک قطره در حلق من ریختند که بان دانا شدم بهر چه در زمان ماضی واقع شده و بهر چه
در مستقبل واقع شود و این علم بوراثت با ائمه اثنی عشر انتقال یافته و در کتاب بصائر الدرجات فی علوم آل محمد که تصنیف شیخ جلیل
ابی جعفر محمد بن حسن صفار است مذکور است که روایت کرد عباس بن معروف از حماد بن عیسی او از حریز و حریز از ابو بصیر که ابو جعفر

صلوات الله علیه فرموده که حضرت خاتم الانبیا عالم بود بعلم جمیع پیغمبران و بهرچه در ماضی واقع شده و در مستقبل واقع شود تا روز قیامت
و بعد از آن فرموده که سوگند میخورم بآن خدائی که جان من در ید قدرت اوست که من میدانم علم همه انبیا را و علم بهرچه در ماضی بود و آنچه بعد از این
واقع شود تا قیام قیامت و نیز روایتست از احمد بن محمد که عبد الرحمن بن ابی نجران از یونس بن یعقوب روایت کرده که حارث بن
مغیره و عبد الاعلی و عبیده بن بشیر از ابو عبد الله علیه السلام نقل کردند که آنحضرت گفت والله انی اعلم ما فی السموات وما فی الارض وما فی الجنة
وما فی النار وما کان وما یکون الی ان تقوم الساعة یعنی بخدا سوگند که من میدانم آنچه در همه آسمانهاست و آنچه در همه زمینهاست و آنچه در همه
بهشت است و آنچه در دوزخ است و آنچه واقع شده و شود تا وقتی که قیامت قایم شود و ائمه هدی علیهم السلام از مغیبات خبر
میدادند از ثمره این علم است و این از فضل الهی است و عنایت پادشاهی چنانکه میفرماید وکان فضل الله علیک و هست فضل خدا
بر تو عظیما بزرگ که علوم غیر متناهیه را بتو تعلیم فرموده و ترا رتبه داده بر سایر انبیا و خلق عوالم علویه و سفلیه بواسطه تو کرده
که لولاک لما خلقت الافلاک لا خیر فی کثیر من نجواهم از تتمه قصه طعمه است یعنی نیست نیکوئی در بسیاری از راز گویندگان یعنی قوم طعمه
که شب مشورت کردند در خلاصی طعمه یعنی خیری در راز گفتن ایشان نیست الا من امر مگر راز گفتن کسی که فرماید بصدقة بعد قرض دادن
او معروف یا امر کند بمعروف و آن هر خیریست که در شرع مستحسن شمرده او اصلاح بین الناس یا فرماید باصلاح کردن میان
مردمان در رفع کدورت از دلهای ایشان و الفت انداختن در قلوب ایشان و در تفسیر علی بن ابراهیم مذکور است که از ابو عبد الله علیه السلام روایتست
که حق تعالی درین آیه امر فرموده که باید اقرار کند و رشک برادری تو بچیزی که بر تو نباشد پس آنرا ثابت کن برای برادر خود و نیز روایتست
از امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده که بدرستیکه حق تعالی زکوة مال را بر شما فرض کرده زکوة جاه را بر شما فرض کرده و زکوة جاه اظهار ساختن
و خوش خویی بهمه مردمان ومن یفعل ذلک و هر که بکند اینها را که مذکور شد ابتغاء مرضات الله برای طلب خوشنودی
خدای فسوف نؤتیه پس زود باشد که بدهیم او را اجرا عظیما مزد بزرگ را که در شمار و حساب نیاید در کشاف از حضرت
رسالت صلعم نقل کرده که هر سخنی که فرزند آدم میگوید مضر است باو و فایده بهر نرساند مگر از امر معروف و نهی از منکر و ذکر خدای
سفیان ثوری این حدیث از شخصی بشنید و گفت هیچ میدانی که ما خدا در قرآن کجا است گفت نه فرموده قوله تعالی
لا خیر فی کثیر من نجواهم و قوله والعصر ان الانسان لفی خسر مرویست که بعد از ثبوت خیانت طعمه از خوف قطع ید بمکه گریخت
مکه مرتد گشت و نقب در خانه کسی میزد دیوار فرود آمد و در زیر آن بماند روز دیگر او را از میان دیوار بیرون آوردند و
خواستند که بکشند بعضی از اهل مکه درخواست کردند که از مدینه گریخته و پناه بما آورده کشتن او مناسب نیست پس او را از مکه اخراج
کردند و با تجار قضاعه بسوی شام عزیمت نمود و در منزل کاروان مشغول ساخته پاره از متاع ایشان بدزدید دیگر بار اخراج او
بگرفتند و بکشتند و قولی آنست که از جده در دریا نشسته بود کیسه زری از کشتی بدزدید و بعد از وقوف بران او را در
دریا انداختند و هنوز بقعر آب نرسیده بود که باتش ملحق شد حق تعالی درباره او فرموده که ومن یشاقق الرسول و هر که
مخالفت کند با رسول من بعد ما تبین له الهدی از پس آنکه ظاهر شد مر او را هدایت که طریق حق است بواسطه وقوف بمعجزه
و ظهور دلایل واضحات ویتبع غیر سبیل المؤمنین و پیروی کند غیر راه را که مؤمنان بر آنند از اعتقادات صحیحه و اعمال حقه
نوله ما تولی بگردانیم او را در آن سرای دوستی که دوست داشته است او را در همین سرای که آن کفر و ردة و ضلالت است

بانیوجه

بانیوجه که او را در دایره کفر و اهل ارتداد داخل کنیم ونصله جهنم و در آریم او را بدوزخ وساءت مصیرا و بد بازگشتی است
دوزخ و نیز درباره طعمه که مرتد شده میفرماید که ان الله لا یغفر بدرستی که خدای نیامرزد ان یشرک به اینکه شرک آورده شود
بخدای ویغفر ما دون ذلک و بیامرزد آنچه غیر شرکست لمن یشاء هر کرا خواهد از ابن عباس روایتست که نزول
این آیه در شان پیری بود که بجناب نبوت مآب آمده عرض رسانید که یا رسول الله پیرم در گناه غرق شده الا آنست
که بخدای راست ساخته ام بیرو شرک نیاورده ام و بجز او کسی را دوست نگرفته ام و معصیت از روی جرات و بی ادبی
با خدای نکرده ام و تصور داشته ام که … خدا را بگریختن هم عاجز کردانم و حال آمده پشیمان از گناهها و توبه کننده بدرگاه حال
من چگونه می بینی حق تعالی بدین آیه مژده داد که همه گناهان را غیر از شرک امید آمرزش است ومن یشرک بالله و هر که شرک آرد بخدا
فقد ضل ضلالا بعیدا پس بدرستی گمراه شد گمراه شدنی بسیار دور ان یدعون نمیپرستند مشرکان بدون
خدای مگر بتانرا که … بواسطه تانیث اسمای ایشان چون لات و عزی و منات و غیر آن و بجهت آنکه هر قبیله را بتی بود که آنرا
میپرستیدند و آنرا انثی بن فلان مینامیدند و یا بجهت عدم عقل ایشان اناث گفته که در نهایت نقص عقلند ابو حمزه ثمالی در تفسیر خود
آورده که در میان هر بتی از بتان شیطانی از اناث شیاطین بود که خود را … تجلیه مینمودند و با ایشان تکلم میکردند بنابرین
اعتبار بتانرا اناث میگفتند و لهذا میفرماید که وان یدعون و نمیپرستند بحقیقت الا شیطانا مریدا مگر دیو سرکشته
در ضلالت بیرون رفته از فرمانبرداری حضرت عزت لعنه الله رانده است خدا او را و دور کرده از رحمت آورده اند که در بدایت اسلام
روزی جمعی از مشرکان در مکه جمع شده بتانرا سجده میکردند دیو در شکم بت هبل رفت و بدین صفت آواز داد که …
دین آباء ما المهاد الکرام یعنی جمعی آمده اند مراد محمد است و اصحاب او و بر ما عیب میکنند دین آبای ما را اندک … میکنند تا آنکه حامیان و
… چون این را مشرکان بشنیدند یکبار آواز برآوردند و نشاط کردند و گفتند محمد کجاست تا بشنود که خدایان ما چه میگویند
پس بوعده کردند تا رسول خدا حاضر شده و قول بتانرا بشنود حضرت صلعم دانست که این کار شیطانست درین اندیشه که جبرئیل … نزد
وی آمده و گفت یا رسول الله غبار ملال بخاطر خطیر خود راه مده که آن شیطانیست که در درون بت آواز داد … نام داشت … او را کشتم
تو بسعادت بموعد مشرکان حاضر شو تا من بیایم و جواب بازدهم رسول خوشدل گشته روز دیگر مشرکان بیامدند و قربانها کردند
و رسول را حاضر ساختند چون حضرت بانجا رسید همه بتان بروی در افتادند مشرکان برخواستند و بتانرا راست کردند و …
… و صلیب … و بتانرا گفتند و بعد از آن بسجده ایشان در آمدند و گفتند ای معبودان ما آنچه دیروز میگفتید
بگویید تا محمد بشنود چون این بگفتند از شکم هبل … شنیدند که مضمون آن این بود که منم آنکس … کشتم مسفره را که فاجر
و طاغی بود و انکار حق میکرد و لعنت کرد … قرآن بر … نازل شده از پس موسی … و فرمان بردار امر و نهی او مشرکان … چون
بشنیدند با یکدیگر گفتند که محمد تا غایت ما را میفریفت امروز خدایان ما را میفریبد و ازین روز کار اسلام ترقی کرده روز بروز … میگشت
تا قوت تمام گرفته مغلوب و منکوب شدند و چون شیطان دشمنی قویست و در اضلال مردمان سعی تمام از بنجهت حق تعالی حکایت از قول او میکند
که او آنست بر اعتراف او باضلال تا مکلفان از و اعراض کنند و بوسوسه او از راه نروند و میفرماید وقال و گفت شیطان با حق تعالی در وقتی
که حق تعالی او را گفت لعنت بر تست تا روز قیامت لاتخذن من عبادک هر آینه فرا گیرم از بندگان تو بواسطه اضلال و اغوا

من دونه الا اناثا

نَصِيبًا مَفْرُوضًا بهره مقرر و معین یعنی اکثر ایشان را تابع خود سازم در ضلالت و کفر و در حدیث آمده که از هزار کس از او میان
نهصد و نود و نه نصیب شیطان اند و در ضلالت تابع او و در حدیث دیگر واقع شده که از هزار او میان یکی مر خدا راست و باقی
اهل دوزخ و نیز از گفتار شیطان حکایت فرمود که او گفت وَلَأُضِلَّنَّهُمْ و هرآینه گمراه گردانم ایشان را از طریق حق بوسیله
وساوس وَلَأُمَنِّيَنَّهُمْ و البته در آرزو افکنم ایشان را و بیارایم در چشم ایشان آرزوهای باطل را چون طول عمر و تأخیر توبه و
عدم حشر و عقاب و ثواب و یاد خوردن بهشت با ارتکاب ذنوب و غفران وَلَآمُرَنَّهُمْ و هرآینه بفرمایم ایشان را فَلَيُبَتِّكُنَّ
پس هرآینه بشکافند و از روایت ماثوره از ابو عبدالله علیه السلام آید که ببرند از اصل آذَانَ الْأَنْعَامِ گوشهای چهارپایان را بجهت حرام
گردانیدن آنچه حق تعالی او را حلال کرده و این اشارت است بآنچه عرب بران بجهت از بحیره و سائبه و وصیله و حام که از ان نصیب بتان میدانستند
و تفصیل این در سوره مائده مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی وَلَآمُرَنَّهُمْ و هرآینه بفرمایم ایشان را فَلَيُغَيِّرُنَّ تا البته تغییر دهند خَلْقَ
اللَّهِ آفریده خدا را بقوله تعالی فطرة الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ و هر که فرا گیرد شیطان را وَلِيًّا
مِنْ دُونِ اللَّهِ دوستی بدون خدای یعنی هر چه شیطان گوید تابع او شود و امر او را بر امر خدا اختیار کند فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا
مُبِينًا پس بدرستی که زیان کند زیانی روشن چه سرمایه عمر و قوت از دست بدهد و بی بهره مانده زیان کند بفوات بهشت
و دخول دوزخ و هیچ خسرانی باین نمیرسد که شخصی تبدیل مکانی کند که در بهشت نامزد او بود بمکانی از دوزخ يَعِدُهُمْ وعده میدهد
ایشان را شیطان بآنچه وفا نکند وَيُمَنِّيهِمْ و در آرزو می افکند ایشان را شیطان وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ و وعده نمیدهد ایشان را
شیطان إِلَّا غُرُورًا مگر فریب که عبارت است از اظهار نفع در آنچه متضمن ضرر است یعنی آنچه موجب ضرر است بصورت نفع بدو ما
مینماید أُولَئِكَ آن گروه که پرستندگان شیطانند و متابع ان مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جای ایشان دوزخ است وَلَا يَجِدُونَ
عَنْهَا و نیابند ایشان از دوزخ مَحِيصًا گریزگاهی که بدانجا نقل کنند از شدت عذاب پناه بآن برند و بعد از ذکر وعید بیان وعد میکند
که وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند عملهای پسندیده سَنُدْخِلُهُمْ زود باشد که در آریم ایشان را
جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانهای که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاوید آن باشند
در آن أَبَدًا همیشه این تأکید خلود است یعنی خلودی که هرگز انقطاع نپذیرد وَعْدَ اللَّهِ وعده کرده است خدای وعده کردنی حَقًّا راست
کرده سخن خود را راست کردنی وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا و کیست راستگوتر از خدای در سخن یعنی هیچکس از وی راستگوتر نیست
مرویست که مسلمانان و اهل کتاب در مجلسی با یکدیگر مجتمع شدند یهودی و نصاری آغاز مفاخرت کردند که پیغمبر ما قبل از پیغمبر شما
مبعوث شده و کتاب ما پیش از کتاب شما نازل گشته و در بهشت نرود مگر یهودی و نصرانی مسلمانان جواب دادند که پیغمبر ما خاتم پیغمبران
و کتاب ما نسخ کننده کتابهای شما پس ما به بهشت سزاوارتریم آیه آمد که لَيْسَ نیست آن وعده که حق تعالی کرده از ثواب بِأَمَانِيِّكُمْ
بآرزوهای شما ای مسلمانان وَلَا أَمَانِيِّ أَهْلِ الْكِتَابِ و نه بآرزوهای اهل کتاب که گویند به بهشت نرود مگر یهودی و نصرانی
یعنی هیچ کار بآرزو بر نیاید بلکه ریاضت و مشقت باید کشید در ایمان آوردن و در طاعات و عبادت و اجتناب از منهیات تا آن
که ریاض بهشت یابد مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا هر که بکند کاری بدی يُجْزَ بِهِ جزا داده شود بآن در دنیا یا در آخرت این حکم عام است بر همه عاملان
آورده اند که چون این آیه آمد صحابه متألم شده گفتند یا رسول الله پس از نزول آیه چگونه رستگار باشند غیر از تو هیچکس اگر گرداند

بحضرت

بحضرت صلی الله علیه و آله عرضه داشتند ... گفتند بلی یا رسول الله فرمود آن جزای ایشان است
و نیز فرمود که هیچکس نباشد که او را مصیبتی رسد الا که خدای تعالی او را کفاره گناهان گردانیده بمقدار که اگر خاری در پای کسی رود کفاره
گناه او شود وَلَا يَجِدْ و نیابد آن بدکار لَهُ برای نفس خود مِنْ دُونِ اللَّهِ جز از خدای وَلِيًّا دوستداری که مدد باو رساند
وَلَا نَصِيرًا و نه یاری کننده که از عذابش برهاند وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ و هر که بجای آرد از اعمال صالحه هیچکس قوت
ارتکاب تمام آن نیست مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى از مرد و یا از زن وَهُوَ مُؤْمِنٌ و حال آنکه آن مومن باشد چه عمل بی ایمان اعتبار ندارد
فَأُولَئِكَ پس آن گروه عمل کنندگان مومن يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ در آورده شوند بهشت و حفص بفتح یا و ضم خا میخواند
یعنی در آیند بهشت وَلَا يُظْلَمُونَ و ستم رسیده نشوند در ثواب عمل خود نَقِيرًا بمقدار گودی که بر پشت استخوان خرماست
یعنی هیچ چیز از ثواب ایشان کم نکنند وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا و کیست نیکوتر و تابانتر از روی دین یعنی هیچکس نیکوتر و صواب کارتر نیست
در دین مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ از کسی که تسلیم نمود و خالص گردانید خود را لِلَّهِ برای خدای یعنی بالکلیه خود را متوجه او ساخت و خدای دیگر
او نشناخت و یا روی خود را در سجده برای او بسجده بر زمین نهاد وَهُوَ مُحْسِنٌ در حالتی که او آینده است به نیکوییها و ترک کننده
بدیها وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ و پیروی کرد دین ابراهیم که موافق اصول دین اسلام است حَنِيفًا در حالتی که ابراهیم با ازین پیرو او مایل
زاهد دینها بدین اسلام وَاتَّخَذَ اللَّهُ و فرا گرفت خدای تعالی إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا ابراهیم را دوست یعنی او را برگزید و مخصوص ساخت
بکرامتی که مشابه است بکرامت دوست با دوست و در وجه تسمیه ابراهیم بخلیل نقل کرده اند که در عهد ابراهیم خلیل صلوات الله الرحمن علیه
قحط پدید آمد و چون مردم حیث از خوان احسان خلیل فوائد یافته بودند درین سال بجهت جوع بیشتر از پیشتر با در رجوع میکردند آنچه ابراهیم داشت
بر ایشان ایثار فرمود و همین که انبار تهی شد چند قطار شتر بمصر فرستاد و نزد یک دوستی که معتمد او بود تا قدری طعام از مصر بشام فرستد چون
پیغام خلیل بدوست مصری رسید گفت در ولایت ما اثر قحطی ظاهر شده اگر غله الواقع ابراهیم از برای خود طلبیدی بهر نوع که بودی چاره
میتوانست کرد فاما شنیده ام که بسی فاقه زدگان بدو التجا کرده اند و او بکرم و جوانمردی خود میخواهد که این طعام بر ایشان صرف کند
القصه گندم بغلامان ابراهیم نداد و ایشان بهای نیافتند تا گندم بخرند بالضروره بازگشتند و چون بحوالی شام رسیدند ایشان را شرم
آمد که شتر خالی بشهر در آرند از جهت آنکه بسی گدایان و بینوایان چشم در راه داشتند که شتران خلیل از مصر با طعام فراوان خواهند آمد
پس شتربانان در حوالی شهر جوالها را پر از ریگ نرم کرده بخانه در آوردند ابراهیم علیه السلام چون بر کیفیت آن حال اطلاع یافت متکدر شده
روی بمسجود نهاد ساره زوجه ابراهیم علیه السلام در خواب بود چون بیدار شد و جوالها را پر دید خرم و خوشدل شده هر یکی را که بگشاد آرد میده دید
در غایت سفیدی و پاکیزگی بیرون آورده پاره ازان خمیر کرد و نان پخت و بعیال و اطفال و درویشان قسمت کرد چون ابراهیم علیه السلام
از سجود برآمد بوی نان بمشام او رسید پرسید که این از کجاست گفت از نزد یک دوست مصری ابراهیم فرمود که این از نزد یک دوست من
الله است حق تعالی بدین جهت او را دوست خود گرفت و این روایت از علی بن ابراهیم از هارون بن مسلم و او از مسعدة بن صدقه و او از ابو
عبدالله علیه السلام نقل کرده که نزد بعضی آنست که حق تعالی ابراهیم را بجهت آن خلیل خود خواند که وی را امتحان کرد به تن و جان و فرزند و مال و او مال بمهمان
داد و فرزند بقربان و تن بآتش نمود و جان بحضرت ایزدی پس بدین سبب باین اسم تشریف یافت و چون اتخاذ خلیل موجب احتیاج
حق تعالی است بخلیل از جهت رفع این فرمود نفی وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ و مر خدا راست آنچه در آسمانهاست وَمَا فِي الْأَرْضِ و هر چه در زمین است

پس محتاج بمجلس نباشد و هرکرا خواهد از آسمان و زمین بدوستی گزیند و کان الله و هست خدای بکل شیء محیطا
بهمه چیز احاطه کننده از روی علم و قدرت پس عالم باشد باعمال ایشان و جزا دهنده بر همه خیر و شر و بعد از آن عود کلام
بذکر زنان و یتیمان که بعضی از احکام آن در اول سوره واقع شده و میفرماید که و یستفتونک فی النساء و طلب فتوی میکنند از تو
در باب زنان یعنی در میراث ایشان مراد دختران ام کجه است چنانکه گذشت و جواب اعتراض عیینه بن حصین بر حضرت
رسالت صلی الله علیه وآله وسلم که چرا هر یک از دختر و خواهر را نصف مال میدهی و ما میراث نمیدهیم مگر کسی را که کارزار کند و غنیمت
بدست آرد قل بگو ای محمد در جواب معترض الله یفتیکم خدای فتوی میدهد شما را یعنی بیان میکند حکم را فیهن در باب
زنان و ما یتلی علیکم و بگو بیان آنچه را که خوانده میشود بر شما فی الکتاب در قران فی یتامی النساء در شان یتیمان
که زنانند اللاتی آن زنانی که لا تؤتونهن نمیدهید ایشان را ما کتب لهن آنچه فرض کرده شده است برای ایشان
از میراث و ترغبون و رغبت میکنید ان تنکحوهن در آنکه بخواهید ایشان را در مالهای ایشان از جور ید والمستضعفین
و دیگر فتوی میدهد خدای در باب ضعیفان و بیچارگان من الولدان از فرزندان خورد که ایشان را میراث نمیدادند عرب همچنانکه
میراث زنان نمیدادند و ان تقوموا و دیگر حکم میکند که قیام نمایید للیتامی برای مهم یتیمان در مهر و میراث ایشان بالقسط بعدل
و راستی و ما تفعلوا من خیر آنچه میکنید از نیکوی درباره یتیمان و کودکان و غیر ایشان فان الله کان به
پس بدرستی که خدای هست بان نیکوی علیما دانا و بران جزا خواهد داد و از ابو جعفر علیه السلام روایت است که خویله بنت محمد بن مسلمه
در حباله رافع بن خدیج بود چون پیر شد رافع زنی جوان را بر سر او خواست و قصد آن داشت که او را طلاق دهد زن گفت مرا طلاق مکن که نوبت
خود بزن تو بخشیدم قبول کرد و حکایت شوهر را بعرض سید کاینات صلعم رسانید آیه آمد که و ان امرأة و اگر زنی خافت من بعلها
ترسد یعنی دریابد بقرینه از شوهر خود نشوزا سرباز زدن از صحبت او بجهت دریافتن کراهت از وی و منع حق او او اعراضا یا روی گردانیدن
از مجاورت و مکالمه فلا جناح علیهما پس هیچ گناهی نیست بر ایشان ان یصلحا در آنکه بصلاح آرند میان یکدیگر صلحا
صلح را یعنی آشتی کنند با آنکه زن مقداری از مهر ببخشد یا نوبت خود بزن دیگر گذارد و مرد نیز حق خدمت قدیمی او را نگاه دارد و او را از خود
جدا نکند و الصلح خیر و صلح و آشتی بهتر است از مفارقت و اطلاق نزد ارباب سیر آنست که حضرت رسالت صلعم سوده
بنت زمعه را رضی الله عنها طلاق داد و او بر سر راه آنحضرت نشست تا وقتی که سید عالم رسید سوده بزبان تضرع گفت یا رسول الله
مراجعت نمای بخدای سوگند که دوستی مرد در دل من نمانده است ولیکن میخواهم که فردای قیامت در زمره زنان تو محشور شوم و نوبت
خود را بزنان دیگر می بخشم حضرت بوی رجعت فرمود و این آیه نازل شد که صلح از مفارقت بهتر است و احضرت الانفس الشح
و حاضر گردانیده شده اند نفسها به بخل یعنی طبیعت انفس تقاضا میکند که بخل لازم او باشد و از وی جدا نشود لهذا هر یک از زوجین
در مسامحه با یکدیگر بخل میورزند چه طبیعت مرد کراهت دارد از انفاق و کسوت و قسمت و غیر آن و طبیعت زن مقتضی آنکه حق خود را
از نفقه و کسوه و قسمت وا نگذارد و بزن دیگر نبخشد مراد تمهید عذر است از مضایقه میان زن و شوهر یعنی اگر با یکدیگر میکنند
معذورند پس باید که جدا از مصالحه کنند یکدیگر را از خاطر زایل کنند که حقد و مضایقه از طبیعت است و خود را از آن بازداشتن در نهایت
عسرت پس خلاف طبیعت خود نماید تا ثواب عظیم یابد و ان تحسنوا و اگر نیکویی ورزید در زنان که ای مکلفان و تتقوا و

بپرهیزید

بپرهیزید از نشوز و اعراض در زمان ایشان فان الله کان پس بدرستی که خدا هست غفورا آمرزنده گناهان عاصیان که از زنان
گذشته واقع شده باشد رحیما مهربان بر توفیق طاعت در مستقبل این آیه دلالت میکند بر وجوب قسمت میان زنان
و تسویه در انفاق و صحبت و غیر آن از صادق علیه السلام مرویست که وقتی که پیغمبر صلعم بیمار بود او را در حجره زنان میگردانیدند تا بنوبت
تعهد شده گردانیده و امیر المؤمنین علیه السلام دو زن داشت هرگاه که روز یکی از آن دو زن بود وضو نمیساخت در خانه زن دیگر و معاذ جبل دو زن
داشت که هر دو در یک روز فوت شدند بجهت طاعون قرعه زد در میان تقدیم بغسل و کفن و دفن و ان یتفرقا و اگر بجهت طاعت الله عدم مساوات
جدا شوند هر یک از زن و شوهر از صاحب خود بطلاق یغن الله کلا بی نیاز گرداند خدا هر یکی را من سعته از جود فراوان خود
باین وجه که دهد هر یکی را بدل یا بهتر برای هر یک بدید آرد و بجهت این او را خوشنود گرداند و کان الله واسعا و هست خدای فراخ
بخشایش بر بندگان حکیما محکم کار در افعال و احکام خود و لله و مر خدایراست ما فی السموات آنچه در آسمانهاست و ما فی الارض
و آنچه در زمینهاست پس قادر باشد بر اعطای روزی بعد از آن در باب رعایت حقوق الناس و حقوق الله میفرماید که و لقد
وصینا و هر آینه وصیت کرده ایم یعنی امر نمودیم الذین اوتوا الکتاب آنها که داده شده اند توریه و انجیل من قبلکم پیش از شما
که یهود و نصاری اند و ایاکم و شما را نیز وصیت میکنیم یعنی میفرمائیم که ان اتقوا الله که بپرهیزید از شرک و سایر معاصی و ان
تکفروا و گفتیم ایشان را که اگر کافر شوید در مخالفت فرمان من که مراد است بتوی فان لله پس بدرستی که مر خدایراست ما فی السموات
آنچه در آسمانهاست و ما فی الارض و آنچه در زمین است یعنی خالق و مالک جمیع مکونات است پس کفر و معاصی شما ضرری باو نرساند همچنانکه
ایمان و طاعت و عبادت شما او را نفعی نمیرساند چه وصیت او شما را بتقوی بجهت آنست که بوسیله آن ثواب ابدی بشما عطا فرماید و
کان الله غنیا و هست خدای بی نیاز از خلق خود اگر او را فرمان نبرند و اگر برند حمیدا ستوده در ذات اگر حمد او گویند و اگر نگویند و لله
ما فی السموات و مر خدایراست آنچه در آسمانهاست از ملائکه و غیر آن و ما فی الارض و آنچه در زمین است از حیوانات و نباتات
و معادن تکرار این قول بجهت مبالغه است در کمال غنای او و کفی بالله و بسنده است خدای وکیلا کفایت کننده مهمات بندگان
پس متوجه بارگاه او شوید و یاری از وی طلبید بعد از آن بیان قدرت خود میکند بقوله ان یشأ یذهبکم اگر خواستی
خدای ببرد همه شما را و فانی سازد شما را ایها الناس ای مردمان و یأت بآخرین و بیاورد یعنی ایجاد میکرد گروه دیگر را
که فرمان بردار او باشند همچنانکه امم سابقه را مانند قارون و عاد و ثمود و نمرود و فرعون که در حد جمعیت از شما بیشتر بودند هلاک کردیم که
بجهت طغیان و عصیان ایشان شما را نیز توانیم هلاک گردانیم و شما میدانید که این جهان بارها بسیار کسان است که بجهت شامت کردار قبیح
مستاصل شده اند و اگذاشته اند در خبر است که جبرئیل وزیری نزد حضرت رسالت صلعم آمد در وقتی که دو مرد تردد میبودند در قطعه زمین
دعوی میکردند منازعت بسیار مینمودند جبرئیل تبسم فرمود حضرت سبب تبسم پرسید گفت درین زمین که این دو کس در سر آن
میکنند چهل هزار مالک از آنها دیده ام و کان الله و هست خدای علی ذلک بر آفریدن و غیر ساختن قدیرا توانا که هیچ چیز او را از آنچه
خواهد عاجز نگردانیده من کان یرید هر که باشد که خواهد بعمل خود ثواب الدنیا پاداش این سرای یعنی دنیا چون مجاهد مثلا که از ارتکاب جهاد
برای غنیمت کند فعند الله پس نزدیک خداست ثواب الدنیا والآخرة پاداش دنیا و آن خسیس است و پاداش آخرت و آن شریف است
یعنی باید که طالب شریف شود و از خساست همت خود را باز دارد و اگر باشرف مایل گردد و اخس تابع او خواهد بود چه اگر مجاهد مثلا برای خدا جهاد کند او را

در آخرت چندان نعمت است که غنیمت دنیا در جنب آن بغایت حقیر باشد و مع ذلک غنیمت دنیا نیز هست پس توجه بامثال این چیزها کردن
تابع امثال است وَكَانَ اللّٰهُ سَمِيعًا بَصِيرًا و هست خدای شنونده گفتارها بیننده کردارها و عارف به نیت هر کس را بر حسب نیت جزا
دهد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مؤمنان كُونُوا قَوَّامِينَ باشید ایستادگان بِالْقِسْطِ بعدل یعنی جهد کنندگان در اقامت
عدالت و مواظبت نمایندگان بر آن شُهَدَاءَ لِلَّهِ باشید گواهان برای خدا یعنی براستی گواهی دهید وَلَوْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ
و اگر چه بر نفس شما باشد یعنی که اقرار کنید بحقی که در ذمت او باشد چه گواهی بیان حق است خواه بر گواه یا بر غیر او أَوِ الْوَالِدَيْنِ
و یا بر پدر و مادر وَالْأَقْرَبِينَ و بر خویشان نزدیک إِن يَكُنْ اگر باشد آنکسی که گواهی بر و واقع شده یا از برای او غَنِيًّا
أَوْ فَقِيرًا توانگر یا درویش یعنی اگر غنی است برای غنای او احترام مکنید در منع شهادت بر و و اگر فقیر است ترحم منمائید
بر افلاس و فقر او در امتناع از ادای شهادت بر و فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا پس خدا سزاوارتر است بتوانگر و درویش
و اگر دانستی که شهادت بر ایشان یا برای ایشان مصلحت نیست بر آن حکم نفرمودی و چون حکمت او آنست که در ادای
شهادت رعایت غنی و فقر مدعی علیه نکنند بلکه بر طریقی که واقع باشد گواهی بر آن بدهند فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ پس متابعت مکنید
هوای نفس را أَن تَعْدِلُوا برای آنکه میل کنید از حق وَإِن تَلْوُوا و اگر بپیچانید زبانهای خود را از گواهی راست أَوْ تُعْرِضُوا یا اعراض
کنید از ادای شهادت و کتمان آن کنید فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ پس بدرستی که خدا هست بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید از عدل و میل
خَبِيرًا دانا پس شما را بدان مکافات خواهد کرد و چون از بیان اسلام و احکام امر میکنید بایمان و شرایط آن و ...
کرد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید خطاب با اهل اسلام است یا با منافقان که اظهار اسلام میکردند و باطن
کافر بودند یا مؤمنان اهل کتاب چون ابن سلام و اصحاب او که میگفتند یا رسول الله که ایمان داریم بتو و قرآن و موسی و عزیر
و توریة و دیگر هیچ کتاب و پیغمبران ایمان نداریم پس بنا بر اول معنی آنست که ای کسی که ایمان آورده اید بدل و زبان آمِنُوا ثابت
باشید بر ایمان خود و از آن برمگردید و بر دوم منافقان را میگوید که ایمان آرید بدل همچنانکه بزبان بآن اعتراف میکنید و بر سیم
مؤمنان اهل کتاب را میگوید که همچنانکه ایمان آورده اید ببعضی کتاب و رسول ایمان آرید بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ بخدا و رسول او که محمد است
وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ و بکتابی که فرو فرستاده است خدا بتدریج عَلَىٰ رَسُولِهِ بر پیغمبر خود یعنی قرآن وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنزَلَ
و بکتابهائی که نیز بیکبار فرو فرستاده است مِن قَبْلُ پیش از قرآن وَمَن يَكْفُرْ و هر که کافر شود بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ بخدا و فرستادگان او
وَكُتُبِهِ و بکتابهای او و فرستادگان او وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز رستخیز فَقَدْ ضَلَّ پس بدرستی که گمراه شد ضَلَالًا بَعِيدًا
گمراه شدنی در غایت دوری از مقصد که احتمال راه یافتن بطریق حق نبرد إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که آنانکه ایمان آورده اند بموسی
مراد یهود اند ثُمَّ كَفَرُوا پس کافر شدند بپرستیدن گوساله ثُمَّ آمَنُوا پس باز ایمان آوردند و توبه کردند ثُمَّ كَفَرُوا پس کافر
شدند بعیسی ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا پس بیفزودند و زیاده کردند کفر را بانکار محمد صلعم و یا آنانکه مکرر ارتداد از ایشان صادر شود و بعد از آن
بر کفر اصرار نمایند و زیاده سازند از الفساد و وجود کفر لَّمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ نیست خدای که بیامرزد ایشان را چه حق تعالی دانسته است بعلم
ازلی که این نوع کس هرگز ایمان بنیاد نکنند و بر ایمان نمیرند پس ایشان مغفور نشوند وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ و نه آنکه راه نماید ایشان را سَبِيلًا
راهی که بحق برند که ایمان ملکه ایشان در ضلالت و ضلالت فرو گذارد و بیاراه بهشت بایشان ننماید که قوله تعالی و لا لیهدیهم طریقا الا طریق

جهنم

جهنم ابن عباس نقل است که هر منافقی که در عهد رسول صلعم بودند خواه در بر و خواه در بحر در این آیه داخل است موید آنست که
بعد از این پیغمبر را میگوید بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بشارت ده منافقان را بسبیل تهکم و استهزا بِأَنَّ لَهُمْ بآنکه مر ایشانراست
عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک الَّذِينَ منافقان آنانند که يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ میگیرند کافران را أَوْلِيَاءَ دوستان
خود مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ از غیر مؤمنان أَيَبْتَغُونَ آیا طلب میکنند عِندَهُمُ الْعِزَّةَ نزدیک کافران یعنی از
دوستی ایشان ارجمندی و قوت و مرتبه را فَإِنَّ الْعِزَّةَ پس بدرستی که عزت و ارجمندی لِلَّهِ مر خدایراست جَمِيعًا
همه آن یعنی جمیع عزت از جانب حضرت عزت است پس عزیز و ارجمند نشود کسی که دعوی او را عزیز نگرداند و او
سبحانه عزت را از برای اولیای خود نوشته که ولله العزة ولرسوله وللمؤمنین پس عزت غیر ایشان در جنب عزت ایشان
هیچ نتواند بعد از آن از مجالست کفار نهی پیغمبر میفرماید بقوله وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ و بدرستی که خدای فرو فرستاده بر شما
ای مؤمنان فِي الْكِتَابِ در قرآن و آن آیه آنست واذا رایت الذین یخوضون تا آخر مضمون آنکه أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ بدرستی
که چون بشنوید آيَاتِ اللَّهِ آیتهای خدا را از قرآن يُكْفَرُ بِهَا در حالتی که کافران کافر میشوند بدان وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا و استهزا
میکنند بآن فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ پس منشینید با کافران و مستهزیان حَتَّىٰ يَخُوضُوا تا وقتی که شروع کنند فِي
حَدِيثٍ غَيْرِهِ در سخنی غیر استهزا را إِنَّكُمْ إِذًا بدرستی که باشید آن هنگام که نشست و برخاست کنید با ایشان در وقت
استهزا مِّثْلُهُمْ مانند ایشان در گناه زیرا که با وجود قدرت شما بر اعراض از ایشان راضی شده اید بصحبت ایشان و یا بل
ایشان در کفر اگر باستهزای ایشان راضی باشید إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ بدرستی که خدای جمع کننده منافقان است وَ
الْكَافِرِينَ و ناگرویدگان فِي جَهَنَّمَ در دوزخ جَمِيعًا همه ایشان را همچنانکه در دنیا متفق و مجتمع بودند در عداوت مؤمنان عیاشی
در مسند خود نقل کرده که علی بن موسی علیهما السلام در تفسیر این آیه فرموده که هرگاه بشنوی که مردی جاحد و منکر حق است و تکذیب اهل حق
میکند و ایشان را مذمت میکند پس از نزد او برخیز و با او منشین بعد از آن در صفت منافقان میفرماید که الَّذِينَ یعنی اهل نفاق و کفر
آنهااند که يَتَرَبَّصُونَ انتظار میبرند و توقع میکنند بِكُمْ بشما فَإِن كَانَ لَكُمْ پس اگر واقع شود مر شما را فَتْحٌ مِّنَ اللَّهِ فتح و نصرة
از نزدیک خدا قَالُوا گویند منافقان مر شما را أَلَمْ نَكُن مَّعَكُمْ آیا نبودیم ما با شما و مددکار نکردیم شما را پس غنیمت ما را بدهید
وَإِن كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ و اگر بود مر کافران را بهره از حرب یعنی غلبه کردند بر مؤمنان قَالُوا گفتندی مر کافران را أَلَمْ نَسْتَحْوِذْ
عَلَيْكُمْ آیا ما غالب و مستولی نبودیم بر شما و نمیتوانستیم که شما را بکشیم یعنی قدرت بر قتل شما داشتیم اما دست کشیدیم
وَنَمْنَعْكُم و آیا باز نداشتیم شما را یعنی آیا ممنوع نساختیم شما را مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ از مؤمنان و دیگر سستی کردیم در مددکاری
ایشان و دشمنان را گفتیم که شکسته دل شدند تا شما غالب شوید پس ما را در غنایم خود شریک سازید فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ پس خدا حکم
کند میان شما که مؤمنانید و منافقان يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز که هیچ کس را اعزاز و دعوی حکومت نباشد وَلَن يَجْعَلَ اللَّهُ
و هرگز نگرداند خدای لِلْكَافِرِينَ مر کافرانرا عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بر مؤمنان سَبِيلًا حجتی که بدان ایشان را ملزم سازند در دنیا و نه در آخرت
و اگر چه در دنیا بقوت از ایشان در پیش باشند عوض که هرگز در حجت بر مؤمنان نتوانند شد یا معنی آنست که حق تعالی نهی کرده تسلط
کافران بر مؤمنان پس جایز نباشد که غیر مسلمان در تصرف کافران باشد بعد از آن از افعال قبیحه اهل نفاق خبر میدهد که إِنَّ الْمُنَافِقِينَ

یخادعون الله بدرستی که منافقان مکر میکنند با دوستان خدا در اظهار اسلام و اخفاء کفر و هو خادعهم و خدا جزا دهنده
ایشان است بر مکر و فریب ایشان و این چنان باشد که روز قیامت ایشان را نوری دهند چنانکه مؤمنان را دهند و با
مؤمنان بر صراط نهند نور مؤمنان باقی ماند و بنور رحمت از صراط بگذرند و نور منافقان فرو میرد و تا در ظلمت مانند بلغزند و در دوزخ
افتند و اذا قاموا و چون برخیزند منافقان الی الصلوة بسوی نماز قاموا کسالی برخیزند در حالتی که کاهلان باشند مانند
کسی که بزور او را بر کاری برداشته باشند یراؤن الناس می‌نمایند خود را بمؤمنان و بریا نماز میگذارند تا پندارند اهل ایمان
که ایشان مؤمنانند و اگر کسی از اصحاب ایشان را نمی‌بینند ترک نماز میکنند و لا یذکرون الله و یاد نمیکنند خدای را الا قلیلا
مگر یاد کردنی اندک که آن در زمانیست که کسی ایشان را ببیند عیاشی باسناد خود از مسعدة بن زیاد نقل کرده که ابو عبد الله علیه السلام از آبای
خود صلوات الله علیهم نقل فرموده که از حضرت رسالت صلعم پرسیدند که فردا نجات بچه چیز باشد فرمود که نجات آنست
که با خدای مخادعه و مکر نکنید که تا خدا با شما در صورت مکر مخادعه نکند و هر که خدا با او مخادعه و مکر کند او خود با نفس خود کرده
گفتند مخادعه با خدا تعالی بچه وجه است فرمود بآنکه شخصی عمل کند بآنچه حق تعالی فرموده و مراد از آن عمل غیر او سبحانه باشد پس از شرک
بچه احتراز کنید که فردای قیامت ریا کار را بچهار اسم خوانند باین وجه که ای کافر ای فاجر ای غادر ای خاسر عمل تو ناچیز شد و اجر تو
باطل گشت لیس ترا هیچ نصیبی نیست و طلب کن اجر خود را از آنکس که عمل از برای او کردی حاصل که منافقان نماز را بریا میکنند
مذبذبین در حالتی که مترددند و متحیرند بین ذلک میان کفر و ایمان لا الی هؤلاء و نه با گروه مؤمنانند بجهت کفر باطن
تا ایشان را باشد آنچه مؤمنان راست و لا الی هؤلاء و نه با کافرانند بجهت اظهار اسلام تا بر ایشان باشد آنچه با کافران است خلاصه معنی
آنست که نه مؤمن مخلصند و نه کافر صریح و من یضلل الله و هر که را خدا فرو گذارد و خذلان نماید بجهت عناد و جحود او با وجود علم او بحقیقت
ملت اسلام حق تعالی نظر لطف و توفیق از او باز دارد فلن تجد له سبیلا پس نیابی مر او را راهی بحق و صواب حضرت رسالت صلعم فرموده
که مثل منافقان مانند گوسفندیست که در میان دو گله گوسفند ایستاده باشد متحیر و سرگردان نظر بآن گله کند و باین کند که تابع کدام
شود و بکدام ملحق شود و بعد از آن نهی میکند مؤمنان را از دوستی کردن با کافران چه آنکه عادت اهل نفاق است و میفرماید که یا ایها الذین
آمنوا ای کسانی که گرویده اید لا تتخذوا الکافرین فرا مگیرید کافران را اولیاء دوستان من دون المؤمنین بجز از مؤمنان
چه آن عمل منافقان است که با دشمنان خدای دوستی کنند پس خود را بایشان مانند مگردانید اتریدون ایا میخواهید ان
تجعلوا لله علیکم آنکه بگردانید مر خدا را بر عذاب خود سلطانا مبینا حجتی روشن که آن دوستی با کافران که موجب عقوبت است
چه موالات بایشان دلیل است بر نفاق و جزای نفاق خود این است کما ان المنافقین بدرستی که منافقان فی الدرک الاسفل
من النار در طبقه زیرترند از دوزخ یعنی در قعر جهنم باشند پس عذاب ایشان از کفار بیشتر باشد بجهت آنکه مثل کافرند و کفر را با مکر
و استهزاء مسلمانان جمع کرده اند پس خبیث ترین کفره باشند و در کشف آورده اند که چون منافقان بدوزخ حکم کنند که بدرکه اول در آرند
مالک گوید که ای آتش بگیر ایشان را آتش گوید حکم من بر زبان است و زبان ایشان بکلمه جاری بوده هر چند که مجاز میگفته اند ما در سوختن ایشان
دخل نکنیم و بر همین سؤال در هر درکه آتش از احراق ایشان ابا کنند تا بدرکه هفتم برسند آتش آن درکه گوید حکم من بر دل است نه بر زبان بیارید
تا نشانه کفر و ایمان ایشان را ببینم چون در دل ایشان نگرند جز نشان از شرک نباشد آتش در ایشان بچسبد و دایم الابد در عذاب باشند و لن تجد لهم

ونیابی

و نیابی تو مر ایشان را نصیرا یاری رساننده که حمایت نموده ایشان را از آن درکه بیرون آرد و در خبر است که حق تعالی در این درکه تابوتها
وضع فرموده از آتش و آن جای منافقانست و این عذاب چنین مر ایشان راست وقتی که با صفت نفاق بمیرند و اگر از آن
تایب شده با خلاص تمام ایمان آرند از جمله اهل ایمان خواهند بود چنانکه میفرماید الا الذین تابوا مگر آنانکه توبه کنند از نفاق و
اصلحوا و بصلاح آرند آنچه فاسد گردانیده باشند در حالت نفاق از خبث عقاید و اعتصموا بالله و چنگ در زنند بدین
خدای و سنت پیغمبر و اخلصوا دینهم لله و خالص و پاکیزه گردانند دین خود لله برای خدای یعنی طاعت بکنند برای رضای خدا
بر خلاف آنکه در وقت نفاق قصد میکردند از ریا فاولئک پس آن گروه که بتوبه و اصلاح و اعتصام و اخلاص موصوفند مع المؤمنین
با مؤمنان باشند و در شمار ایشان در هر دو سرای و سوف یؤت الله المؤمنین و زود باشد که بدهد خدای مؤمنان را اجرا
عظیما مزدی بزرگ و ثوابی جمیل بعد از آن خطاب باهل نفاق میکند که تایب و مؤمن شده باشند و نیت باصلاح آورده میفرماید
ما یفعل الله بعذابکم چه میکند خدای بعذاب کردن شما ان شکرتم اگر شکر گوئید نعمتهای او و منعم حقیقی خود را بشناسید
و آمنتم و تصدیق کنید بوحدانیت او و کان الله شاکرا و هست خدای ثواب دهنده شاکران علیما دانا بحقوق شکر ایشان
مرویست که شخصی جمعی را بضیافت برد و طعامی نزد ایشان حاضر ساخت بهر جا که میرسیدند از هر وقت او حکایت میکردند مردمان
ایشان را بر آن شکایت عتاب کردند این آیه در باره ایشان آمد لا یحب الله الجهر دوست نمیدارد خدای تعالی آشکارا کردن
بالسوء من القول بدی از گفتار الا من ظلم مگر آشکارا کردن کسی که بر او ستم کرده باشند یعنی دعا کردن بر ظالم و اظهار ظلم
از دست او و مظلوم مخیر است که بدی ظالم را بعفو درگذراند و یا از او انتقام کشد و کان الله و هست خدای سمیعا علیما شنوا
باقوال او و دانا باحوال بندگان ان تبدوا خیرا اگر آشکارا کنید نیکوئی و طاعت را او تخفوه یا پنهان بجای آرید او را او تعفوا
یا عفو کنید عن سوء از بدی که رسد بآن ماخوذ شده اید فان الله کان پس بدرستی که خدای هست عفوا بسیار عفو کننده از عاصیان
با وجود قدرت بر انتقام از ایشان قدیرا توانا بر عذاب ظالمان و ثواب عفو کنندگان و درین آیه تحریص مظلومان است بر عفو تا بخلق
خدای متخلق شوند با آنکه رخصت انتقام دارند ان الذین یکفرون بالله بتحقیق که آنها که کافر میشوند بخدا و رسله و پیغمبران او
و یریدون ان یفرقوا و میخواهند که جدائی افکنند بین الله و رسله میان خدا و رسولان او و یا آنکه ایمان آرند بخدا و کافر شوند
به پیغمبران او و یقولون نؤمن ببعض و گویند که ایمان می آریم ببعضی از پیغمبران و نکفر ببعض و کافر میشویم ببعضی دیگر مر یهود
که میگفتند که ایمان داریم بموسی و عزیر و کافریم بعیسی و محمد صلعم و یریدون ان یتخذوا و میخواهند که فرا گیرند بین ذلک سبیلا میان
ایمان و کفر طریقی و حال ایمان بخدا تمام نمی شود مگر بتصدیق بجمیع پیغمبران او اولئک آن گروه که میان کفر و ایمان طریقی فرا گرفته اند هم الکافرون ایشانند
کافران که کاملند در کفر حقا ثابت کفر در ایشان و اعتدنا للکافرین و آماده کردیم برای کافران عذابا مهینا عذابی خوار
کننده و الذین آمنوا و کسانی که ایمان آورده اند بالله و رسله بخدا و رسول او و لم یفرقوا و جدا نکردند بین احد منهم میان یکی
از ایشان در ایمان بلکه بجمیع گرویده اند اولئک آن گروه که مؤمنان حقیقی اند سوف یؤتیهم زود باشد که بدهیم و حفص بیا میخواند یعنی خدای
بدهد ایشان را اجورهم مزدهای ایشان را که بهشت عدن است و کان الله غفورا و هست خدای آمرزنده گناهان ایشان رحیما
مهربان بزیاده دادن ثواب بایشان و بعد از آن خطاب اهل کتاب میفرماید که یسئلک اهل الکتاب سؤال میکنند از تو اهل کتاب

و اشیاء علمای یهود بودند مانند کعب بن اشرف و فنحاص بن عازورا که بحضرت گفتند که اگر راست میگوئی که پیغمبری یکبار کتابی بیار چنانکه
موسی آورد پس حق تعالی ازین خبر داد که علمای یهود از تو درمیخواهند ان ینزل علیهم آنکه فرود آری بایشان یکبار کتابا
من السماء کتابی از آسمان چون توریة و در روایتی دیگر آنکه از آنحضرت صلعم درخواستند که کتابی بیار که ما معاینه ببینیم که فرود آید
بانام هریک از ما کتابی بیار که نوشته باشد که تو رسول خدائی چون سؤالات بر وجه عناد و لجاج بود حق تعالی اجابت نفرمود و برای تسلیه
آنحضرت که ازین سؤال ملول شده فرمود ای محمد ملول مشو فقد سألوا موسی پس بدرستی که یهود که این گروه از نسل ایشانند در
خواستند از موسی ع اکبر من ذلک بزرگتر ازین که از تو درمیخواهند فقالوا پس گفتند ای موسی ارنا الله بنمای خدای را بما بچشم
او را جهرة بعیان و آشکارا فاخذتهم الصاعقة پس فرا گرفت ایشان را صاعقه یعنی آتش از آسمان آمد و همه را بسوخت بظلمهم
بسبب ظلم ایشان یعنی بسبب سؤال محال ایشان که طلب رؤیت خدا بود ثم اتخذوا العجل پس فرا گرفتند یعنی دیگر از ایشان گوساله را
بخدائی من بعد ما جاءتهم البینات از پس آنکه آمده بود بایشان معجزهای روشن چون عصا و ید بیضا و امثال آن فعفونا عن
ذلک پس عفو کردیم از ایشان این گناه را با وجود عظم آن بعد از توبه ایشان و آتینا موسی و دادیم موسی را سلطانا مبینا تسلطی که
ظاهر بود بر ایشان و از جمله این بود که گوساله پرستان را امر کرد که یکدیگر را بکشند تا توبه شما قبول شود و ایشان فرمان بجای آوردند خنجر
در یکدیگر نهادند و یکدیگر را بکشتند تا که اکثر ایشان کشته شدند چنانکه در سورة البقره گذشت و رفعنا فوقهم الطور و برداشتیم
بر زبر ایشان کوه را بمقدار عرض لشکر در وقتی که از احکام توریة امتناع کردند و آنچه موسی بایشان آورده بود قبول نمیکردند پس کوه را بالای
سر ایشان برداشتیم بمیثاقهم بسبب پیمان ایشان یعنی بجهت خوف وقوع کوه بر ایشان قبول ایمان و عهد کردند که آنچه موسی
گوید از احکام شریعت قبول کنند و بعد از آن نقض آن عهد کردند و قلنا لهم و گفتیم ایشان را بعد از شکستن عهد بر زبان موسی
یا یوشع بن نون که ادخلوا الباب درآیید بدروازه اریحا سجدا در حالتی که سجده کننده گان باشید و آن وقتی بود که به
بیت المقدس رسیدند خواستند که بدر دیگر باندرون روند ما گفتیم از اینجا درآیید و بکلمه حطه که بزبان شما کلمه استغفار است قائل
شوید از سجده امتناع کردند و از در دیگر داخل شدند و بجای سجده کلمه حطه گفتند و تفصیل در سورة البقره گذشته و قلنا لهم
و گفتیم ایشان را بر زبان داود که لا تعدوا فی السبت ستم مکنید و از حد در مگذرید در حکم روز شنبه یعنی درین روز کسب مکنید و بطاعت
مشغول شوید ایشان در زمان موسی فرمان بردند و اما در زمان داود نقض عهد کردند و از احکام آن درگذشتند و بجهت این بوزینه
مسخ شدند و اخذنا منهم و فرا گرفتیم از ایشان در هر یک ازین حکمها میثاقا غلیظا پیمان استوار که آن قول ایشان بود
که سمعنا و اطعنا فبما نقضهم پس معذب ساختیم ایشان را بمسخ و انواع عقوبت بسبب شکستن ایشان میثاقهم پیمان خود را
و کفرهم بآیات الله و بسبب نگرویدن ایشان بآنچه در کتاب ایشان است و قتلهم الانبیاء و بسبب کشتن ایشان
پیغمبران یعنی فرستادگان را بغیر حق بناحق بزعم ایشان و قولهم و بسبب گفتار ایشان که قلوبنا غلف دلهای ما ظرف علوم است
یعنی از دانش پر شده و محتاج بعلم کسی نیستیم یا دلهای ما در پوشش است و فهم آنچه محمد صلعم میگوید نمیکند بل چنان است که میگویند طبع
الله علیها مهر خذلان نهاده است خدای بر دلهای ایشان بکفرهم بجهت کفر و عناد و جحود ایشان و مدد توفیق از ایشان باز گرفته
فلا یؤمنون پس ایمان نیارند الا قلیلا مگر اندکی چون عبد الله سلام و بکفرهم و بسبب نگرویدن ایشان بعیسی بعد از موسی

و بعد از آن

و بعد از آن بمحمد صلعم و قولهم و بسبب گفتار ایشان علی مریم بر مریم بهتانا عظیما بهتانی عظیم یعنی افترای بزرگ را که آن نسبت زنا
بود و قولهم و بسبب گفتار ایشان انا قتلنا المسیح بدرستی که ما کشتیم مسیح را عیسی ابن مریم که عیسی پسر مریم است
رسول الله که فرستاده خداست این وصف مدح خداست مر عیسی را از قول یهود و میتواند بود که این قول ایشان باشد بر طریق
استهزا گفته باشند و ما قتلوه و نکشتند او را و ما صلبوه و بر دار نکردند او را و لکن شبه لهم و لیکن مشتبه شد بر ایشان
یعنی که شبیه عیسی بر مهتر ایشان افتاد بر ینوجه که یهود را سر و رئیس بود و یهودا آن را مع کرد برای آنکه او را بکشند ایشان
قصد وی کردند او گریخته در خانه پنهان شد که در سقف آن روزنه بود حق تعالی جبرئیل را فرستاد تا عیسی را ازان روزنه باسمان برد
یهودا مردی را که طیطانوس نام داشت و از جمله مهتران یهود بود گفت که درین خانه رو و عیسی را بکش او در خانه رفت کسی را
نیافت در کنجهای خانه هر چند جست او را نمیدید چون بیرون آمدن او دیر شد یهودان گمان بردند که عیسی با او در کارزار است
پس یکبار در آن خانه درآمدند حق تعالی شبیه عیسی را بر وی افکنده بود پنداشتند که او عیسی است وی را گرفتند و هر چند فریاد میکرد که
عیسی نیستم قبول نکردند و او را بکشتند و بر درخت دار آویختند و بعد از آن با یکدیگر گفتند که درین خانه عیسی بود و صاحب ما
اگر این مقتول عیسی است پس صاحب ما کجاست و اگر صاحب ماست عیسی کو از وهب و قتاده و مجاهد و سدی نقل است که عیسی ع با هفده
مرد حواری در جائی بود چون یهود گرد ایشان فرو گرفتند حق تعالی شبه عیسی را بر همه افکند چون چنان دیدند متعجب فرو ماندند و گفتند
که ما را سحر کرده اند اگر بگوئید که عیسی در میان شما کدام است از دست ما خلاص شوید و اگر نه همه شما را بکشیم عیسی گفت که کیست که جان
خود را فدای جان من کند تا او را بجای من بکشند یکی ازان میان که جرجس نام داشت گفت من خود را فدای تو میکنم پس برخواست و گفت
عیسی منم وی را بکشتند و از نتیجه حال بر ایشان مشتبه شد و یقین ندانستند که آن کس عیسی بود یا نه فقال او و ان الذین اختلفوا
بدرستی که آنانکه اختلاف کردند فیه در شان عیسی بانوجه که بعضی گفتند که او کاذب بود و بجهت این وی را بکشتیم و بعضی تردد کردند که
اگر عیسی است پس صاحب ما کجاست و گروهی دیگر گفتند که روی او روی عیسی است و بدن او بدن صاحب ما و بعضی که از وی شنیده
بودند که حق تعالی مرا باسمان خواهد برد در کیش شدند که با او باسمان رفته و قومی گفتند که ناسوت را که بدنست بر دار کردند و لاهوت که
روح است باسمان رفت و جماعتی گفتند که او خداست پس چگونه کشته شده باشد و بعضی گفتند پسر خداست پس چگونه راه یابد و بعضی گفتند
و درین جماعت مختلف الاقوال لفی شک منه هر آینه در گمان بودند و متردد و بیقین نمیدانستند که صورت حال بچه وجه بوده ما لهم به
نیست مر این جهودان را بعیسی و قتل او من علم هیچ دانش الا اتباع الظن لیکن پیروی کردند پیروی کردن گمان یعنی بر طریق ظن
و گمان چیزی میگفتند نه بر سبیل علم و یقین و ما قتلوه یقینا و نکشتند عیسی را کشتنی بیقین و از سر گمان میگفتند که انا قتلنا المسیح بل چنان است
که او را کشته باشند رفعه الله الیه بر داشته خدای او را بجانب کرامت خود که آسمان چهارم است و کان الله عزیزا و است
خدای غالب در آنچه خواهد و رفع عیسی و انتقام از یهود و حکیما حکم کننده بلعنت یهود و یا تدبیر کننده در مهم عیسی و ان من
اهل الکتاب و نیست و نباشد از اهل کتاب یکی الا لیؤمنن به مگر آنکه البته ایمان آرد بعیسی و تصدیق کند بآنکه او بنده و فرستاده
خداست قبل موته پیش از مرگ او که بعد از نزول او باشد از آسمان و در روایت صحیحه متواتره از موافق و مخالف وارد شده که عیسی
وقتی که از آسمان فرود آید دجال را بکشد و همه اهل کتاب بوی ایمان آرند چه همه دانند که او بنده خداست پس همه ملتهای متفرقه از میان برخیزند

و غیر از ملت اسلام ملتی دیگر نماند و عیسی ع تابع مهدی آل محمد صلعم باشد و بر احکام شریعت او عمل کند و چهل سال بر زمین باشد که متوفی شود
و اهل ایمان بر وی نماز گذارند و در آن زمان امنیت بر وجهی باشد که شیر و پلنگ و گاو و گوسفند و گرگ باهم چرا کنند و اطفال با حیات
بازی کنند و هیچ حیوانی او را ضرر نرساند وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ و در روز قیامت باشد عیسی ع عَلَيْهِمْ شَهِيدًا بر اهل کتاب
گواه بر یهود که گواهی دهد که تبلیغ رسالت خدای کرد و اقرار بعبودیت و نبوت خود نمود و یهود تکذیب او کردند و نصاری او را
ابن الله گفتند و بدانکه نزد بعضی ضمیر موته راجع است به هر یک از اهل کتاب یعنی هیچکس از اهل کتاب نباشند مگر که پیش از موت
خود چون عقوبت و عذاب را مشاهده کنند ایمان آرند بعیسی اما ایمان ایشان مقبول نباشد همچنانکه ایمان فرعون در حال غرق زیرا که
چه ایمان در حال تکلیف مقبول است و در وقت مشاهده عذاب که نزد موت است تکلیف مرتفع است فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ
هَادُوا پس بسبب ستم و غدر که واقع شد از آنکه یهود شدند حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ حرام کردیم بر ایشان طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ طعامهای
پاکیزه که حلال کرده شده بود برای ایشان از طیور و سایر حیوانات و تفصیل این در سوره مریم مذکور خواهد شد وَبِصَدِّهِمْ
عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ و دیگر بسبب منع کردن و بازگشتن ایشان از راه خدای كَثِيرًا مردمان بسیار را و آن چنان بود که تحریف احکام
توریة کردند و نعت پیغمبر را که در آن بود تغییر دادند و بعد از آن بمردمان گفتند که بمحمد ایمان میارید که او پیغمبر موعود نیست وَأَخْذِهِمُ
الرِّبَا و دیگر بسبب گرفتن ایشان ربا را وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ و حال آنکه نهی کرده شده بودند از گرفتن ربا در توریة وَأَكْلِهِمْ أَمْوَالَ
النَّاسِ و دیگر بسبب خوردن ایشان مالهای مردمان را بِالْبَاطِلِ بامری باطل چون رشوت و غصب اموال و غیر آن از امور محرمه وَ
أَعْتَدْنَا و آماده کرده ایم لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ برای ناگرویدگان از بنی اسرائیل عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک مگر کسانی که ایمان آورده
باشند و توبه کرده لَكِنِ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ لیکن راسخان در علم یقین اینها اند که علم توریة آموخته اند و با اخلاص و اعتقاد
صحیح عمل آورده و بدفع اخفا و تحریف احکام مِنْهُمْ از بنی اسرائیل چون عبد الله سلام و اصحاب او وَالْمُؤْمِنُونَ و همچنین مؤمنان
ایشان یا از مهاجر و انصار يُؤْمِنُونَ ایمان می آرند بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ بآنچه فرو فرستاده شده است بتو یعنی قرآن وَمَا
أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ و بآنچه فرود آمده پیش از تو یعنی تمام کتب الهی وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ و ایمان می آرند بگذارندگان نماز یعنی پیغمبران
که در شرایع همه نماز فرض بود و با اقامت کنندگان نماز وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ و دهندگان زکوة واجبه وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ و ایمان
آرندگان بخدای وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز آخر که قیامت است أُولَئِكَ همه آن گروه که جمع کرده اند میان ایمان صحیح و عمل صالح سَنُؤْتِيهِمْ
زود باشد که بدهیم ایشان را أَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرگ که آن دولت رضای الهی و رسیدن بثواب جاودانی است إِنَّا أَوْحَيْنَا
إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ همچنانکه وحی کردیم بنوح که شیخ المرسلین است و اول کسی که منشر کتاب ایام کرد و بدعای او امت هلاک شدند وَالنَّبِيِّينَ
مِنْ بَعْدِهِ و پیغمبران که بعد از آن بودند چون هود و صالح و شعیب وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ و وحی کردیم با ابراهیم ع وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ
وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ و مراد با اسباط دوازده سبط اند از دوازده فرزند یعقوب وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَ
سُلَيْمَانَ تخصیص این پیغمبران با آنکه در النبیین من بعده داخلند بجهت تعظیم و تفضیل ایشان است وَآتَيْنَا دَاوُدَ و عطا کردیم داود را
زَبُورًا کتابی که نام آن زبور بود مشتمل بر حمد و ثنای الهی و خالی بود از احکام شرع چه شریعت داود همان شریعت توریة بود و در خبر است که
داود ع زبور را بخوشی و خوش آوازی میخواند و علمای بنی اسرائیل در پس او بایستادندی و مردمان از پس ایشان و جنیان از عقب مردمان و عقب جنیان

و مرغان

و مرغان با او در پس ایستادندی و شیاطین بر ایشان افگنده بدی و از خوشی الحان و اصوات داود بیهوش شدندی و نقل
روزی رسول صلعم در منقبت امیر المؤمنین حدیثی طویل فرمود و بعد از آن گفت روز قیامت خوش نما علی بن ابیطالب
قوت دهد که آواز او و داود خطیب اهل بهشت باشد وَرُسُلًا و فرستادیم پیغمبران را قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ که
بتحقیق خوانده ایم قصه ایشان را بر تو و نام ایشان را برده ایم در قرآن مِنْ قَبْلُ پیش از این سوره یا پیش از امروز چون قصه یوسف
و ذکریا و یحیی و الیاس و الیسع و غیر علیهم السلام و غیر ایشان وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ و بعضی دیگر رسولان را قصه ایشان را بر تو
نخوانده ایم و نام ایشان را ظاهر نکرده ایم وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى و سخن گفت خدای با موسی بواسطه درخت با بنوعه که سخن در درخت
باین وجه که سخن در درخت آفرید و درخت با موسی سخن گفت تَكْلِيمًا سخن گفتنی رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ فرستادیم همه
فرستادگان را در حالتی که مژده دهندگان بودند مر اهل ایمان را و بیم کنندگان بودند مر کافران را لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ تا نباشد
مردمان را عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بر خدای حجتی بَعْدَ الرُّسُلِ بعد از فرستادن فرستادگان یعنی نگویند که ما را پیغمبری نبود که با ایمان دعوت
کند و از شرک باز دارد وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا و هست خدای غالب در آنچه خواست از فرستادن رسولان حَكِيمًا محکم کار در آنچه بدو
از امر نبوت و رعایت حکمت در اختصاص هر پیغمبری بنوعی از وحی و اعجاز مرویست که یهودان گفتند بحضرت رسالت صلعم که ما را هیچ
گواهی نیست که گواهی دهد بصدق دعوی تو حق تعالی فرمود که یهود گواهی نمیدهند از روی عناد و لجاج لَكِنِ اللَّهُ يَشْهَدُ لیکن خدای
گواهی میدهد و نبوت ترا ظاهر میسازد بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ بآنچه فرستاده بسوی تو که قرآنست که معجزی روشن است و دلالتی هویدا
بر نبوت تو أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ فرو فرستاد قرآن را در حالتی که مقرون بعلمی که خاص بود باو و آن علم او بتالیف آن بنظم که هر بلیغی را عاجز سازد
از آوردن مثل آن و یا علم او بود بجای کسی که مستعد و قابل نبوت است وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ و فرشتگان نیز گواهی میدهند
به نبوت تو وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا و کافیست خدای بر نبوت تو با قامت حجت پس باید که ملول و غمگین نشوی از آنکه اهل کتاب
بجهة فرط عناد و لجاج تصدیق نکنند بر نبوت تو إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بتحقیق که آنانکه کافر شدند به نبوت تو یعنی یهود وَصَدُّوا
و باز داشتند مردمان را بکتمان نعت محمد و تغییر آن عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راهی که خدای نموده بصحت نبوت آنحضرت قَدْ ضَلُّوا
ضَلَالًا بَعِيدًا هر آینه این گروه گمراه شدند گمراهی بنهایت دوری رسیده زیرا که هم گمراهند و هم گمراه کننده اند إِنَّ
الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی که آنانکه پوشیده اند حق را وَظَلَمُوا و ستم کردند بر محمد صلعم بانکار نبوت او یا بر مردمان بمنع ایشان
از راه حق لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ نیست خدای که بیامرزد ایشان را وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا و نه آنکه راه نماید ایشان را براه نجات
إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ لیکن راه نماید ایشان را براه دوزخ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا در حالتی که جاوید باشند در دوزخ همیشه
ساکنان آن وَكَانَ ذَلِكَ و هست این دخول و خلود ایشان در دوزخ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا بر حق تعالی آسان يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان
قَدْ جَاءَكُمُ الرَّسُولُ بدرستی که آمد بشما این فرستاده که محمد است صلعم بِالْحَقِّ براستی مِنْ رَبِّكُمْ و درستی از نزد
پروردگار شما فَآمِنُوا پس بگروید خَيْرًا لَكُمْ گرویدنی که بهتر است مر شما را چه آن سبب خیر دنیا و آخرت شما است وَإِنْ
تَكْفُرُوا و اگر کافر شوید به نبوت محمد صلعم فَإِنَّ لِلَّهِ پس بدرستی که مر خدایراست مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آنچه در آسمانها و زمین است
نیست او را بیزاری از ایمان شما وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا و هست خدای دانا باحوال شما حَكِيمًا صواب کار در هرچه کند یا حکم کننده است

یا اهل الکتاب ای یهود و نصاری لا تغلوا في دينكم غلو مکنید در دین خود یهود را میفرماید که در کار عزیر غلو مکنید تا حدی
که او را پسر خدا میگویید و ترسایان را میگوید در ستایش عیسی غلو مکنید بر وجهی که او را ابن الله خوانید ولا تقولوا على الله و مگویید
شما بر خدای الا الحق مگر گفتار راست و درست باشد و آن اینست که عیسی و عزیر پسر او نیستند بلکه بندگان شایسته او یند و
فرستادگان او و او سبحانه منزه است از زن و فرزند و انباز انما المسيح عيسى ابن مريم جز این نیست که مسیح بن مریم است
رسول الله فرستاده خداست وكلمته و کلمه او سبحانه و تشبیه عیسی بکلمه در سوره آل عمران گذشت القاها رسانید آن کلمه را
الى مريم بسوی مریم یعنی عیسی را در وی خلق فرمود و روح منه و دیگر عیسی روحیست یعنی خداوند روحیست صادر شده از حق تعالی
توسط پدر و نطفه در رحم گفته که او را بآن اعتبار روح گفته که حدوث او از نفخ جبرئیل علیه السلام در گریبان مریم بامر حق یا بآن اعتبار که احیای اموات میکرد
فآمنوا بالله ورسله پس ایمان آرید بخدای یعنی بوحدانیت او و بفرستادگان او ولا تقولوا ثلاثة و مگویید که خدایان سه اند
الله و عیسی و مریم و این زعم بعضی از نصاری است حق تعالی میفرماید که انتهوا باز ایستید ازین گفتار باز ایستادنی خيرا لكم بهتر است مر شما را
یا از تثلیث باز ایستید و قصد کنید بچیزی که بهتر است مر شما را که توحید است انما الله جز این نیست که الله اله واحد خدائیست یکتا و یگانه
در ذات سبحانه پاکی یاد میکنم او را پاکی یاد کردنی و دور داشتنی و منزه میدانم ان يكون له ولد از آنکه او را فرزندی باشد له ما في
السموات وما في الارض مر او راست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است یعنی همه مخلوق اویند و مخلوق مثل خالق نباشد پس
از اهل آسمان و زمین او را فرزند نبود وكفى بالله وكيلا و بسنده است خدای کافی مهمات و مستغنی از یار و مددکار در خبر است
که نصارای نجران گفتند ای محمد تو میگویی که عیسی بنده خداست و بندگی عیب است حضرت فرمود که بندگی خدا عار نباشد حق تعالی موافق
قول آنحضرت صلعم فرمود که لن يستنكف المسيح و هرگز ننگ و عار ندارد عیسی ان يكون عبدا لله از آنکه بنده مر خدایرا و چون [illegible]
ملائکه [illegible] را فرزندان خدا میدانستند حق تعالی رد قول ایشان کرده میفرماید که ولا الملائكة المقربون و نه آنکه عار دارند فرشتگان
که مقربان درگاه ربوبیت اند که بندگان خدای باشند ومن يستنكف و هر که ننگ دارد عن عبادته از پرستش خدای ویستکبر
و گردنکشی کند از آن فسيحشرهم پس زود باشد که حشر کند ایشانرا اليه بسوی خود یعنی بموضعی که مهیا ساخته برای مکافات و
مجازات ایشان و آن روز قیامت است جميعا همه ایشانرا یعنی جمیع اهل تکلیف را در آن روز جمع کند برای جزای اعمال فاما
الذين آمنوا پس اما آنهائی که ایمان آورده اند وعملوا الصالحات و کرده اند عملهای صالح فيوفيهم اجورهم پس تمام بدهد
خدای مزدهای ایشانرا ويزيدهم و بیفزاید بر جزای ایشان من فضله از افزونی کرم خود که آن ده برابر عمل تا بهفتاد و هفتصد و زیاده
واما الذين استنكفوا واستكبروا و اما آنکسانی که ننگ دارند از پرستش خدای و استکبار میکنند از آن فيعذبهم پس خدا عذاب
کند ایشانرا عذابا اليما عذابی دردناک ولا يجدون لهم من دون الله وليا و نیابند برای خود بجز از خدای دوستی ولا نصيرا و دوستی
و نه یاری و مددکاری یا ایها الناس ای مردمان قد جاءكم برهان من ربكم بدرستی که آمد بشما برهانی حجتی و دلیلی روشن از نزد
پروردگار شما که محمد است صلعم یا دین اسلام یا معجزات آنحضرت وانزلنا اليكم و فرو فرستادیم بسوی شما نورا مبينا نوری ظاهر
که قرآنست از ابو عبدالله ع مرویست که مراد برهان رسول خاتم النبیین است و بنور امیرالمؤمنین فاما الذين آمنوا بالله پس آنانکه ایمان
آوردند بخدا واعتصموا به و چنگ در زدند بکتاب او یا پناه بدو بردند از وسوسه شیطان فسيدخلهم پس زود باشد که در آرد

ایشانرا

ایشانرا في رحمة منه در بخشایش خود یعنی در ثوابی که بازای ایمان و عمل ایشان مقرر فرموده و آن بهشت عدن است که محل رحمت
اوست وفضل و در زیادتی بر آن که بمهمان در آوردن ایشان است در مرتبه از بهشت که فوق عمل ایشان است و زاید بر آن
ويهديهم اليه و راه نماید ایشانرا بسوی خود یعنی بتوفیق ایشان تا بالکلیه متوجه ایشان شوند و یا رساند ایشانرا بآنچه وعده فرموده صراطا
مستقيما راهی راست بطریق بهشت بدانکه چون حق تعالی در اول سوره بیان بعضی از سهام فرایض فرمود ختم آن کرد به بیان احکام آن
باقی مانده فرموده که يستفتونك طلب فتوی میکنند از تو در میراث کلاله که غیر ولد و والدین است از وارثان دیگر از جابر انصاری منقولست
که گفت من بیمار بودم و مرضی داشتم سید عالم صلعم بعیادت من آمد گفتم یا رسول الله مرا اخواتست و کلاله ام یعنی ولد و والدین ندارم مرا
خواهرانست پس مال خود را چگونه قسمت کنم از پیش آنحضرت بیرون رفت و جواب نداد نوبت دیگر که آمد فرمود که ای جابر ترا ازین
بیماری مرگ نخواهد بود و لیکن حق تعالی در باب تو و خواهران تو فرموده که ای محمد از تو طلب فتوی میکنند در میراث کلاله قل بگو که الله يفتيكم
خدای حکم میکند في الكلالة در میراث کلاله که غیر ولد و والدین است باین وجه که ان امرؤ هلك اگر مردی بمیرد ليس له ولد
در حالتی که او را فرزند نباشد خواه مذکر و خواه مؤنث وله اخت و مر او را خواهر باشد از مادر و پدر یا از پدر تنها فلها نصف ما ترك
پس مر خواهر راست نیمه آنچه گذاشته از مال وهو و آن مرد يرثها میراث میگیرد از خواهر که حال بعکس باشد ان لم يكن لها ولد اگر نباشد
خواهر او را فرزندی فان كانتا اثنتين پس اگر باشند خواهران آن مرد دو تا فلهما الثلثان پس مر آن هر دو راست دو ثلث مما
ترك از آنچه گذاشته است مرد وان كانوا اخوة و اگر باشند وارثان او برادران و خواهران پدری و مادری یا پدری تنها رجالا
ونساء که مردان و زنان باشند فللذكر پس مذکر را باشد از میراث مثل حظ الانثيين مانند بهره دو مؤنث يبين الله لكم
بیان میکند خدای احکام میراث را برای شما و حق و ثواب ان تضلوا بجهت کراهت آنکه گمراه شوید یعنی بجهت آنکه نمیخواهد که شما در احکام
میراث گمراه شوید و حکم بغیر صواب کنید و بیان احکام آن میفرماید بر وجه صواب تا بدان عمل کنید والله بكل شيء و خداست بهمه چیز
چیزها از مصالح بندگان در حیات و ممات عليم داناست و بر وجه مصلحت ایشان حکم میفرماید سورة المائدة ابی بن کعب از سید
صلعم روایت کرده که هر که سورة المائدة بخواند حق تعالی او را بعدد هر یهودی و نصرانی که در دنیا نفس کشیده ده حسنه بنویسد و ده سیئه
محو کند و ده درجه رفع نماید و عیاشی باسناد خود از عیسی بن عبدالله روایت کرده که گفت از پدر خود شنیدم که میگفت پدرم از
امیرالمؤمنین ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که آیات و سورة قرآن بعضی ناسخ بعضی دیگر است و آخر سوره که بر آنحضرت نازل شده
سورة المائدة است و آن ناسخ ما قبل خود است و هیچ آیتی ناسخ آن نیست و نزول آن در وقتی بود که آنحضرت بر بغله شهبا سوار بود
در آن وقت وحی آنحضرت را سنگین ساخت بحیثیتی که بغله از رفتار باز ایستاد و نزدیک بآن رسید که شکم او بر زمین رسد از غایت
گرانی آنحضرت پس بیهوش شد و دست مبارک خود را بر سر شیبة بن وهب جمحی گذاشت و بعد از زمانی اثر وحی برداشت و این سوره را بر ما
خواند و آنچه درین سوره بود بآن عمل فرمود و ما را نیز بآن امر فرمود و نیز عیاشی باسناد خود از ابو جارود نقل کرده که ابی جعفر محمد بن علی صلوات
الله علیهم فرمود که هر که سورة المائدة تلاوت کند در هر روز پنجشنبه ایمان او بظلم و شرک آلوده نشود و ابی حمزه ثمالی روایت کرده که او گفت
من از ابو عبدالله جعفر الصادق ع شنیدم که فرمود جبرئیل با هفتاد هزار فرشته سورة المائدة را نزد حضرت رسالت صلعم آوردند و چون
در خطبة الوداع فرمود که سورة المائدة آخرین سوره که نازل شد حلال آنرا حلال دانید و حرام آنرا حرام شمرید

حزب

بسم الله الرحمن الرحیم

یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید اوفوا بالعقود وفا کنید بعهدها که با خدا یا با یکدیگر میکنید یا بعقود شرعیه
چون عقد شرکت و عقد نکاح و عقد بیع و امثال آن و بعضی گفته اند بعهدهایی که متضمن احکام شرعیه است نقل کرده میفرماید احلت لکم
حلال کرده شده برشما بهیمة الانعام چهارپایان بسته زبان از شتر و گاو و گوسفند و آنچه ملحق است بآن از آهو و گاو کوهی و
وحشی الا ما یتلی علیکم مگر آنچه خوانده خواهد شد برشما هم درین سورت و آن این است که حرمت علیکم المیتة والدم تا آخر آیه
الانعام برشما حلال است غیر محلی الصید در حالتی که حلال دارنده نباشید صید را وانتم حرم و حال آنکه شما احرام گیرنده باشید
بحج و عمره مراد آنست که همه انعام برشما حلالست مگر آنچه وحشی باشد و آنرا صید کنید که در حال احرام برشما حرام است ان الله یحکم
بدرستی که حق تعالی حکم میکند در حلال و حرام ما یرید آنچه میخواهد و مصلحت بیند از ابو جعفر صلوات الله علیه روایت است که حطم بن هند
کندی که نام شریح بن ضبیعه بود بسفاهت و ناپاکی و جهالت و بی باکی در عرب شهرتی تمام داشت بحضرت پیغمبر آمد و گفت ای محمد امت را
بچه دعوت میکنی حضرت فرمود بآنکه خدا را یگانه دانند و مرا برسالت تصدیق کنند و نماز پنجگانه را بجای آرند و زکوة بدهند حطم گفت آنچه
فرمودی نیکوست اما مرا امیران هستند که کارها بمشورت ایشان میکنم بروم و این سخنان با ایشان در میان نهم اگر مصلحت بینند
دین تو قبول کنم حضرت پیش از آمدن فرموده بود که امروز کسی خواهد آمد که بزبان شیطان سخن کند کافر در آید و غادر بیرون رود پس حطم
ایمان قبول ناکرده از نزد حضرت بیرون رفت و شتران صدقه و آنچه یافت از مواشی مدینه غارت کرد و در سال دیگر رسول با صحابه بعمره
قضا توجه فرمودند و به تنعیم رسیدند و آواز تلبیه حاجیان یمامه شنیدند حطم کندی را دیدند که شتران بغارت برده را تقلید های [illegible]
برسم هدی بکعبه میبرد صحابه خواستند که دست تعرض دراز کنند و دیگر بکشند و شتران و سایر مواشی را که غارت کرده بود باز ستانند
بجهت انتقام اگر مؤمنان را در عام حدیبیه از مکه منع کردند دست تعدی بحاجیان نیز دراز کنند حضرت فرمود که ایشان احرام گرفته اند و شتران را
تقلید کرده این عمل از شما لایق نباشد که در حرم و ماه حرام باعث [illegible] شوید و آتش جدال و نزاع برافروزید ایشان گفتند که یا رسول الله
ما در جاهلیت این عمل بسیار میکردیم و درین باب مبالغه کردند آیه آمد که یا ایها الذین آمنوا ای گروه مؤمنان لا تحلوا حلال
مدارید و حرمت مشکنید شعائر الله مناسک حج خدا را و نشانهای خانه او را ولا الشهر الحرام و حلال مکنید ماه حرام را بقتال و غارت
در و آن ماه رجب است و ذوالقعده و ذوالحجه و محرم ولا الهدی و نه آنچه را که اهدی آن کرده باشید از شتر و گاو و گوسفند
ولا القلائد و نه خداوندان قلاده ها مراد از هدی و قلاده چیزیست که در گردن چهارپایان میکردند از پوست درختهای حرم یا غیر آن
تا معلوم شود که هدی است و کسی تعرض با و نرساند و مراد بآن گاو و گوسفند و شتر است که این علامات با ایشان بود و ذکر قلاید با آنکه هدی
شامل آنست بجهت اختصاص است چه آن شریفترین هدی است ولا آمین البیت الحرام و نه قاصدان خانه کعبه معظم را که بزیارت
و طواف آن میروند یبتغون طلب کنند این قاصدان حرم فضلا من ربهم افزونی از پروردگار خود اگر مؤمنانند زیادتی ثواب
جویند از خدای یا روزی بسبب تجارت و اگر کافرانند نمی طلبند مگر روزی ورضوانا و میطلبند بحسب اعتقاد خوشنودی خدای را اگر
مؤمنانند اما کافران طلب آن میکنند بگمان باطل واذا حللتم و چون از احرام بیرون آیید و حلال شوید فاصطادوا پس شکار کنید
اگر خواهید ولا یجرمنکم و باید که بر آن ندارد شما را شنآن قوم دشمنی گروهی از کافران ان صدوکم برای آنکه باز داشتند

شما را

شما را در حدیبیه عن المسجد الحرام از طواف مسجد حرام ان تعتدوا آنکه از حد درگذرید و بانتقام آن خود رسید که اموال
قاصدان حرم را افکنید و گویند که حکم این آیه تا بدین محل منسوخ است بآیه واقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم
و بآیه فلا یقربوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا مگر صید کردن که از حرم بیرون آیند و کافران اهدی و قلاید آن نیست و از
ابی جعفر علیه السلام روایت است که هیچ آیتی ازین سوره منسوخ نیست و نه بعضی از آیه زیرا که جایز نیست که در ماه محرم با مشرکان
قتال کنند مگر گاهی که ابتدای قتال از ایشان شود و این موافق قول حضرت رسالت صلی الله که در وقت نزول
این سوره فرمود که حلال از حلال دانید و حرام از حرام چنانکه گذشت وتعاونوا و یاری کنید یکدیگر را علی البر
بر نیکویی که آن عفو است و متابعت امر الهی والتقوی و بر پرهیزکاری که آن مخالفت هوای نفس است ولا تعاونوا علی الاثم
و یاری مکنید بر بدی که آن ترک فرمان خدا است والعدوان و بر ستمکاری که آن انتقام است در زمین حرم از
معصیتی است که بغیر تعدی نکنند و عدوان آنکه بغیر تعدی کنند واتقوا الله و بترسید از فرمان خدای ان الله شدید
العقاب و بدرستی که خدای سخت عقوبت است بر کسی که از فرمان او درگذرد و بعد از آن بیان الخبری (?) میکند که استثنا کرده بود
در آیه متقدمه یعنی قوله الا ما یتلی علیکم و میفرماید که حرمت علیکم المیتة حرام کرده شد برشما مردار و آن هر حیوانیست که
روح او بدون ذبح شرعی از بدن او بیرون رفته باشد والدم و دیگر حرام است برشما خون و اهل جاهلیت در حالت قحطی
خون را در رودها میریختند و می پختند و میخوردند ولحم الخنزیر و نیز حرام شده است برشما گوشت خوک با همه اجزای
آن از پیه و استخوان و غیر آن وما اهل لغیر الله و آنچه آواز برداشته باشند یعنی ذکر کرده باشند مر غیر خدا را بوقت
ذبح آن مراد و آنچه کفار است که بنام بتان میکشتند والمنخنقة و آنچه فشرده شده باشد گلوی او تا مرده باشد اهل شرک گوسفند
خناق میکردند تا بمیرد و آنگه میخوردند والموقوذة و آنچه بچوب و سنگ و مانند آن زده باشند تا مرده باشد والمتردیة و آنچه از بلندی
افتاده باشد یا در چاه افتد و بمیرد والنطیحة و آنچه شاخ زده باشد حیوان دیگر او را و مرده باشد وما اکل السبع و آنچه خورده باشد
درنده بعضی از او مرده باشد و یا حیوة غیر مستقره داشته باشد و با حیوة او مستقره باشد اکل آن جایز است بعد از ذبح شرعی
همچنانکه میفرماید الا ما ذکیتم مگر آنچه دریابید از اینها تذکیه آن فرو بردن آلتی است در گوسپند آن وما ذبح
و دیگر حرام شده است آنچه ذبح کرده شده باشد علی النصب بر سنگها که منصوب است در حوالی بیت الحرام و آن سیصد و شصت
سنگ بود که اهل جاهلیت تعظیم بجای می آوردند و بر آن قربان میکردند وان تستقسموا و دیگر حرام است آنکه طلب
قسمت کنید بالازلام به تیرهای اقداح و آن چنان بوده که عرب را سه تیر بوده بی پر و بی پیکان که اورا ازلام و اقداح میگفتند
بر یکی نوشته بودند که امرنی ربی یعنی خدای مرا امر کرده و بر دوم نهانی ربی یعنی خدای مرا ازین نهی کرده و بر سیم غفل بود یعنی چیزی
ننوشته بودند اگر ایشان سفری افتادی و غیر آن از مهمات بدان تفال کردندی و این سه تیر در خریطه کردندی و تیری بیرون
آوردندی اگر نوشته بودی که امرنی ربی غازی اول بدان مهم اشتغال نمودندی و اگر نهانی ربی یکسال ترک آن عمل کردندی و اگر غفل
بیرون آمدی باز رجوع نمودندی پس معنی آنست که حرام است برشما طلب معرفت آنچه قسمت کرده شود باین تیر ذلکم این استقسام بازلام
فسق بیرون رفتن است از دایره فرمان خدای زیرا که افتراست بر خدای اگر مراد بر به در امرنی و نهانی ربی او سبحانه باشد و گرنه [illegible]

وان تستقسموا

اگر مراد باین بیت باشد و بدانکه فرقه شیعه که بروایت متواتره حجت پیوسته ازین قبیل نیست از آنکه حضرت رسالت صلعم بآن عمل کرده
و امت را بران فرموده بآن حتی تخالجه و هم چنین است استخاره برقاع و سبحه و امثال آن که در امور مشکله الشیع و اهل البیت
صلوات الله علیهم منقولست پس معنی دران نرود بر خلاف آنکه کفار آن بجهه الیوم امروز که این آیه نازل شد در باب تحریم احوال بر
فبحه کفار یئس الذین کفروا ناامید شدند کافران من دینکم از باطل گردانیدن دین شما و رجوع شما بدین ایشان بتجلیل
این خبائث و غیر آن فلا تخشوهم پس مترسید از قصد ایشان و غلبه ایشان بر شما واخشون و بترسید از من و خالص
گردانید خشیت را برای من در ارتکاب مامورات و اجتناب از منهیات مرویست که حضرت رسالت صلعم در روز جمعه
خواند و دران مجلس جمعی بسیار حاضر بودند آنحضرت بهمه ایشان نظر فرمود و در میان ایشان غیر مسلمانان کسی را ندید شادمان شد و حق
این آیه فرستاد که امروز مشرکان را استیلائی و تسلطی بر اهل اسلام نباشد تا روز قیامت الیوم اکملت لکم دینکم امروز کامل گردانیدم
برای شما دین شما را بنصرت و غلبه آن بر همه ادیان یا باحکام شرایع که آنرا هم نسخ نباشد واتممت علیکم نعمتی و تمام کردم
بر شما نعمت خود را بهدایت و توفیق بهدایت و توفیق و اکمال احکام دین یا فتح مکه و هدم منار جاهلیت که با طمینان تمام بعد ازین
حج گذارید و هیچ مشرک بشما حج نگذارد ورضیت لکم الاسلام و اختیار کردم برای شما اسلام را دینا دینی پاکیزه از همه
که نزد من همین باشد تا روز قیامت نه دینی دیگر از امام محمد باقر و جعفر الصادق علیهما السلام مرویست که این آیه نازل شد بعد از آنکه حضرت رسالت
صلعم امیر المؤمنین علیه السلام را خلیفه خود کردانید در غدیر خم در وقت انصراف از حجة الوداع و فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه و این آخر فریضه بود
که انزال فرمود و بعد ازان هیچ فریضه نازل نساخت پس کمال فرایض الهی بنصب امام است که خلافت امیر المؤمنین علیه السلام است و ابو القاسم
عبد الله حسکانی باسناد صحیح خود روایت کرد از ابو هارون عبدی که از ابو سعید خدری که رسول صلعم در وقت نزول این آیه فرمود که
الله اکبر علی کمال الدین و اتمام النعمة و رضا الرب برسالتی و بولایة علی ابن ابیطالب علیه السلام بعدی و بعد ازان فرمود که من کنت مولاه فعلی مولاه
اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله و صحت پیوسته که رسول در همین سال خبر موت خود با سماع خواص و عام
رسانید مشرکان و منافقان این بشنیدند اندیشه کردند که محمد بمیرد دین او خراب کنیم و اصحاب او را بکشیم و ذریت و اموال ایشان غارت
کنیم چون رسول در غدیر خم نصب امامت و خلافت امیر المؤمنین علیه السلام کرد و این سخن اشتهار یافت اهل شرک و نفاق گفتند افسوس
که کید ما باطل شد و خیالی که در باطن می پختیم نابود و عاطل گشت حق تعالی این آیه فرستاد و فرمود که امروز اهل نفاق و کفر از دین شما
نومید شدند و من دین شما را ساختم محکم نگهبانی بآن نصب کردم و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم پس متمسک باو شوید تا در ایمان
کامل و تمام باشید و خطیب خوارزمی که اعلم و افضل علمای اهل سنت است روایت کرده از حذیفه و از ابو ذر غفاری که چون حضرت
رسالت صلعم در غدیر خم علی ابن ابیطالب علیه السلام را بحکم الله الاعلی نصب نمود بانچه مامور بود و با صحاب فرمود در شان علی علیه السلام ابن ابیطالب
امر فرمود که سلموا علی علی بامرة المؤمنین یعنی سلام کنید بر علی باینوجه که السلام علیک یا امیر المؤمنین همه ایشان انقیاد کردند حق تعالی
این آیه فرستاد که الیوم اکملت لکم دینکم پس حضرت از نزول این آیه بسیار مسرور و خوشحال گشت و توجه بحاضران کرد و گفت که الله اکبر
اکمال الدین و اتمام النعمة و رضا الرب برسالتی و الولایة لعلی بن ابیطالب و هر که منصف است اگر درین روایات صحیحه منقوله از موافق
و مخالف تامل نماید هر آینه برو واضح گردد که کسی قبول ولایت علی ابن ابیطالب نکند و اعتقاد نکند که خلافت منصب اوست و امامت

از جهت

از جهت دین او ناقص و ناتمام باشد و خوشنودی و رضای پروردگار و نعمت تامه او بر مفقود و بجهت این است که این روز را
عید الله الاکبر نام نهاده اند و احادیث بسیار در بیان فضیلت این روز نازل شد و ثواب نماز و روزه این روز نسبت
بروزهای دیگر اضعافا مضاعفه است و از جمله طارق بن شهاب روایت کرده که حبری از احبار یهود نزد عمر بن خطاب
آمد و گفت در کتاب شما آیتی است که بر رسول شما فرود آمده که اگر در کتاب ما یهودی آن روز عید ما بودی عمر گفت که آن آیه
الیوم اکملت لکم دینکم است تا آخر و آن روز که این آیه نازل شد عید باشد و عید جمله مسلمانان تا روز قیامت و از امام
صلوات الله علیه مرویست که در باب فضیلت این روز فرموده که عید الله الاکبر و انه فی السماء اشهر من الارض یعنی این روز
عید خداست که بزرگترین عیدهاست و این روز در آسمان مشهورتر است از زمین و در باب روزه این روز وارد شده
که ثواب آن مقاومت میکند با ثواب کسی که از اول تا آخر دنیا زیسته باشد و روزه بوده و ثواب نماز این روز بر طریقی
که از اهل البیت علیهم السلام منقولست مثل ثواب صد هزار حج و صد هزار عمره است و افطار مؤمنی را از روزه این روز برابر
ثواب کسی است که صد صایم را روزه بگشاید و قیام صد هزار غنیمت و صد بوقت شهید و ثواب درهمی که درین روز تصدق کنند
برابر صد هزار درهم است که در روزهای دیگر صدقه کنند حاصل که حق سبحانه و تعالی میفرماید که تناول محرمات مذکوره فسق است
و حرمت آن جمله دین کامل است و نعمت تامه و مرضی که اتمیت و اکملیت آن بنبوت رسالت مصطفوی و ولایت
مرتضوی است صلعم فمن اضطر پس هر که مضطر و بیچاره گردد بتناول چیزی از محرمات فی مخمصة در گرسنگی و نایافتن
طعام غیر متجانف در حالتی که میل کننده نباشد لاثم مرگناهی را یعنی تلذذ و از آن گونه و بازیاده از سد رمق تناول نکند فان
الله غفور رحیم پس بدرستی که خدای آمرزگار است او را در آن گناه رحیم مهربان بر وی که با کل این مقدار رخصت داده و اورا این
مؤاخذه نفرماید و در حکایت الصالحین مذکور است که مردی صالح درویش پرده بر احوال فقر خود کشیده بود و بجهت ظاهر خود را
چنان فرا مینمود که توانگر است و حقیقت حال فقر و شدت احتیاج خود را با هیچ کس نمیگفت و او را همسایه توانگر بود و این همسایه را
فرزندی بود که نوبت او را دوست داشت روزی بخانه این درویش آمد و یکی دید که از بازار فرو گرفتند و طعامی که در آن بود
خوردند و هیچ از آن باین کودک ندادند کودک بخانه پدر رآمد دلتنگ و گریان صورت حال باز گفت هر چند انواع طعام
نزد وی آوردند قبول نکرد و میگفت من آن طعام میخواهم که همسایه بخته بود پدر از این حال پریشان شد و آن درویش را حاضر کرد
و گفت چگونه باشد که از تو بار نجی رسد گفت حاشا که از من رنجی رسد و تمام قصه باز گفت درویش ساعتی فرو ماند پس سر برآورد و گفت
که در بن سر لیست و اکنون ضرورت شد که افشا کنم و اگر این واقع نشدی هرگز نگفتمی بدانکه بجهت آن طعام را بکودک تو ندادیم که اکل آن بر ما مباح
بود و بر تو و اولاد تو حرام گفت سبحان الله چگونه بر یکی حلال باشد و بر دیگری حرام درویش این آیه تلاوت کرد که فمن اضطر فی
مخمصة غیر متجانف لاثم بعد ازان گفت که آن مردار بود ما را بجهت اضطرار حلال بود و شما را بجهت توانگری حرام آن مرد دلتنگ شد و گفت چگونه
جایز باشد که تو در همسایگی من باشی و این مرتبه پریشان و مضطر باشی و من از آن بیخبر باشم پس سوگند خورد که تو ازین سرا بیرون نروی
تا آنچه دارم بتو مناصفه کنم پس جمیع اموال خود را میان خود و او مناصفه کرد و چون متوفی شد او را در خواب دیدند گفتند خدای با تو چه کرد
گفت بجهت مواساه که با همسایه خود کردم مرا با علی علیین رسانیدند که مرتبه صالحین است از سعید بن جبیر روایت است که عدی بن حاتم و زید الخیل

کنه پیغمبر صلعم او را زید الخیر نام نهاده بود بخدمت آنحضرت آمدند و گفتند یا رسول الله ما در جائی میباشیم که صید بسگان
و مرغان شکاری صید کرده مهمان داری میکنیم سگان آل ذریح و آل ابو جواریه جانوران وحشی میگیرند بعضی از آنها را
که مادر می یابیم و بعضی از آنکه سگ آنرا هلاک کند ذبح میکنیم و بر ما مخفی است که نارسیدن ما سگ آنرا تلف کرده است
و خدای تعالی فرموده که مردار حرامست آیا حکم آن چگونه باشد آیه آمد که یسئلونک از تو میپرسند که ماذا أحل لهم چه چیز
حلال کرده شده است برایشان از مطاعم قل أحل لكم الطيبات بگو حلال کرده شده است بر شما کشتنیهای
پاکیزه که بنام خدای ذبح کرده باشند بر وجه شرع فما علمتم و نیز حلال کرده شده است بر شما صید آنچه تعلیم داده اید من الجوارح
از سگان شکاری مكلبين در حالتی که آموزانید سگان شکاری را تعلمونهن مما علمكم الله از آنچه آموخته است خدای شما را
از طریق تادیب و آن چنانست که از پی شکار روند وقتی که صاحب آنها ارسال کند و بر صید تحریص نماید و بخواندن او
باز آیند و شکار نگاه دارند و نخورند فكلوا پس بخورید پاک و حلال مما أمسكن عليكم از آن چیزی که نگاه داشته اند سگان شکاری
بر شما و نخورده اند واذكروا اسم الله و یاد کنید نام خدا را عليه بر آنچه که تعلیم داده اید یعنی در وقت ارسال و بجانب صید نام خدای
برید یا یاد کنید بر آنچه امساک کرده اند چون زکوه آنرا دریابید واتقوا الله و بترسید از خدای در تناول آنچه حرام کرده إن الله بدرستی
که خدای سريع الحساب زود حساب است و از حلال و حرام سوال خواهد کرد و باید دانست که جوارح اگر موضوع است از برای مطلق
جانوران شکاری از سگ و یوز و غیر آن لیکن نزد امامیه مراد از آن سگانند و ذکر مکلبین دلالت میکند بر آن و این قول مرویست از ائمه
هدی علیهم السلام که صید جانوران شکاری بر دو قسم است یکی آنکه ادراک ذکوة آن پس حلال نیست مگر بتذکیه خواه آنکه سگ او را صید کرده
و یا جانوری دیگر دوم آنست که ادراک ذکوة آن نکرده باشند و این قسم اگر مقتول کلبست حلال است و اگر صید جانوران دیگر است
حرام است و این منقول است از باقر و صادق علیهما السلام اليوم در روز نزول این آیات أحل لكم الطيبات حلال کرده شده است
شما را طعامهای لذیذ خوش آینده که شرع آنرا طیب شمرده و حکم بحلیت آن کرده و آن ذبایحیست که بر نام خدا مذبوح شده باشند و غیر آن
از اطعمه محلله وطعام الذين أوتوا الكتاب و طعام آنها که داده شده اند کتاب یعنی یهود و نصاری حل لكم حلال است مر شما را و
طعامكم حل لهم و طعام شما نیز حلال است مر ایشان را اکثر ایشان آنرا حلال دانند مراد بطعام غیر ذبایح اهل کتاب است و غیر ما
که بآن مباشرت کرده باشند چه اینها نجس العین اند و توقف در آن حرام چنانکه احادیث وارده از اهل البیت علیهم السلام در این
باب وارد شده پس آیه بر عموم خود نباشد و آنکه در عرف شرع اطلاق طعام بر جو و گندم میکنند مؤید این است والمحصنات
و دیگر حلال کرده شده است بر شما زنان پارسا من المؤمنات از آنها که گرویده اند خواه آزاد و خواه بنده چه مؤمنه … نیز حلال است
والمحصنات و دیگر زنان پارسا من الذين أوتوا الكتاب از آنهائی که داده شده اند کتاب یعنی یهود و نصاری من قبلكم پیش
از شما خواه بنده و خواه آزاد و اهل البیت علیهم السلام تخصیص محصنات اهل کتاب کرده اند بر زنانی که اول بر دین اهل کتاب بوده باشند
و بعد از آن ایمان آورده و یا تخصیص آن بنکاح متعه کرده اند یا بملک یمین حاصل که حق تعالی میفرماید که زنان بطریق مذکور بر شما
حلال اند إذا آتيتموهن أجورهن چون بدهید ایشان را أجورهن مهرهای ایشان و این قید بر سبیل اولویت و افضلیت است و اگرنه
بدون دادن مهر حلال است وطی ایشان گاهی که زنان استمتاع نمائید بدون دادن مهر محصنين در حالتی که شما بدان نکاح عفت

و صلاح

و صلاح جوئیدگان باشید غير مسافحين نه زنا کنندگان ولا متخذي أخدان و نه فراگیرندگان دوستان به پنهان مرویست که در عرب
عادت چنین بود که مردی که زنی را بدوستی گرفتی با زن مردی دیگر نه بنکاح دانستندی حق تعالی باین آیه آنها را منع کرد که …
بر سبیل نکاح نه بر سبیل زنا و حسن بر نهایت ومن يكفر بالإيمان و هر که کافر شود بدانچه ایمان بدو واجب باشد از اصول و فروع ایمان
و انکار شرایع اسلام کند از حلال و حرام فقد حبط عمله پس بدرستی که باطل شد کردارهای او بجهت عدم ترتب ثواب بران و …
اعمال فرع ایمان است وهو في الآخرة و او در آن سرای من الخاسرين از زیان کاران است چه بجهت ارتداد سرمایه طاعت را
در باخته و مستوجب عذاب ابدی ساخته و چون در ره تقدیم امر فرموده بوفا کردن بعقود که از جمله آن اقامت صلوة است و از شرایط صحت آن
طهارت است از نجاست بیان طهارت فرموده بقوله يا أيها الذين آمنوا ای کسانی که گرویده اید إذا قمتم إلى الصلاة چون خواهید
که برخیزید بنماز و شما محدث باشید فاغسلوا وجوهكم پس بشوئید رویهای خود را از قصاص موی تا منتهای ذقن و در عرض آنقدر که
انگشت مهین و میانین بآن برسد حقیقة اگر مستوی الخلقة باشد و حکما اگر خلقت او مستوی نباشد وأيديكم و بشوئید دستهای
خود را إلى المرافق تا مرفق … باید کرد باجماع امامیه و احادیث متواتره از اهل البیت علیهم السلام مرفق در ذراع و عضد است وامسحوا
برؤوسكم و مسح کنید سرهای خود را یعنی مسح پیش سر کنید وأرجلكم و مسح کنید پایهای خود را إلى الكعبين تا بآن
دو استخوان که بیرون آمده از میان قدم وإن كنتم جنبا و اگر باشید جنابت رسیده فاطهروا پس طهارت نمائید خود را
وإن كنتم مرضى و اگر باشید بیماران و بجهت آن استعمال آب شما را مضر باشد أو على سفر یا در سفر باشید و آب نیابید و یا
باید اما احتیاج بان داشته باشید أو جاء أحد منكم یا بیاید یکی از شما من الغائط از موضع حدث یعنی محدث شود
بحدث اصغر أو لامستم النساء یا سوده باشید زنان را بمباشرت مراد حدث اکبر است فلم تجدوا ماء پس نیابید آب را بعد
طلب یا میان شما و آب مانعی باشد که رفع آن نتوانید کرد و قادر نباشید بر تصرف آن فتيمموا صعيدا طيبا پس قصد کنید
خاک پاک یعنی هر دو دست خود را بآن زنید فامسحوا پس مسح کنید بوجوهكم بعضی از رویها وأيديكم و دستهای
خود را منه از آن خاک اگر بدل وضوست بیک ضرب و اگر بدل غسل است بدو ضرب یکی برای مسح روی از
اول قصاص تا بطرف بینی و دیگری برای مسح پشت هر دو دست از زند تا سر انگشتان ما يريد الله نمیخواهد خدای آنچه را
که فرض کرده بر شما از وضو و غسل و تیمم ليجعل عليكم من حرج تا بگرداند بر شما تنگی یعنی بر شما تنگ گیری کند ولكن يريد
میخواهد از آن ليطهركم که تا پاک گرداند شما را از احداث بوسیله استعمال آب و خاک یا از گناهان شما را سازد وليتم نعمته
عليكم و تا تمام کند نعمت خود را بر شما بواسطه آنکه در شرع چیزی را مقرر کرده که آن پاک کننده بدنهای شماست و کفاره گناهان
شما لعلكم تشكرون تا شاید که شما شکر گوئید بر نعمتهای او و در اخبار آمده که هر که وضو یا غسل کند بر طبق شرع بهر قطره که از بدن
او بچکد حق تعالی فرشته بیافریند تا برای او استغفار کنند تا روز قیامت سلمان فارسی روایت کرده از رسول خدا صلعم که شنیدم
از آنحضرت که میفرمود که هر که وضو نیکو کند گناه از و فرو ریزد چون برگ از درخت و نیز از آنحضرت روایتست که هیچ کس آب
بر نگیرد جهة مضمضه و استنشاق مگر که هر گناهی که از دهن و بینی کرده باشد از آن آب فرو ریزد و چون روی شوید هر گناه که از روی کرده
فرو ریخته شود و همچنین هر عضوی که شوید هر گناهی که بآن کرده باشد فرو ریزد و چون بآخر وضو کند و حمد و ثنای خدای تعالی بجای آورد از

گناهان بیرون آید چنانکه گویا همان ساعت از مادر متولد شده باشد از حضرت امیر المؤمنین ع مرویست که جمعی از احبار یهود نزد رسول
خدا صلعم آمدند و گفتند یا محمد خبر ده ما را که حکمت چیست که از آب منی غسل باید کرد و از بول و غایط نباید کرد حال آنکه هر دو پلیدند حضرت
فرمود برای آنکه چون آدم ع از آن درخت بخورد و آن در عروق و اعصاب او منی گشت چون آدمی جماعت کند این آب از هیچ
هر موی از آن نزول کند حق تعالی این غسل را واجب گردانید تا کفاره گناه همه اعضای وی و طهارت آن باشد و شکر آنکه حق تعالی
این نعمت و لذت بر او ارزانی فرموده نزد نزول منی گفتند راست فرمودی الکنون بگو که ثواب غسل جنابت چیست
فرمود که چون نیت غسل کند حق تعالی برای او در بهشت کوشکی بنا کند و هیچ بنده نباشد که چون غسل کند حق تعالی با فرشتگان
مباهات کند و بگوید ای فرشتگان بنده مرا ببینید که بغسل جنابت قائمست برای امتثال امر که … گواه باشید که
من او را امرزیدم و بهر موئی که بر تن وی است هزار حسنه برای او نوشتم و هزار سیئه محو کردم و هزار درجه در بهشت … داشتم
این بشنیدند گفتند اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله کیفیت وضو و غسل و تیمم در کتب فقهیه مذکور است و در منهج
الصادقین بر وجه تفصیل و تبیین مسطور است و چون وضو و غسل و تیمم را ثواب بسیار است پس اعظم نعم او سبحانه باشد از نیجهت در عقب
آن میفرماید که واذكروا نعمة الله عليكم و یاد کنید نعمت خدا را که انعام کرده است بر شما باسلام و احکام و شرایع
آن تا رغبت شما نماید در شکر گذاری آن وميثاقه الذي واثقكم به و یاد آرید پیمان او را که بسته است شما را
بآن یعنی میثاقی که در لیلة العقبه با حضرت رسول صلعم بستید بسمع و طاعة و بیعت کردید که در آسانی و دشواری نصرت وی کنید
إذ قلتم چون گفتید سمعنا شنودیم قول ترا وأطعنا و فرمان بردیم امر ترا و گفته مراد بیعت رضوانست که در تحت
شجره واقع شده و حدیبیه و ذکر این هر دو بیعت در محل خودش مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و از امام محمد باقر ع مرویست که مراد
بمیثاق عهدیست که رسول صلعم از امت گرفت در حجة الوداع بولایت امیر المؤمنین ع و … واتقوا الله و بترسید
از خدای در فراموشی نعمت و شکستن بیعت إن الله بدرستی که خدای تعالی عليم بذات الصدور داناست بآنچه
در سینها مخفی از خیر و شر پس شما را بدان جزا خواهد داد يا أيها الذين آمنوا ای گروه مؤمنان كونوا قوامين باشید قیام کنندگان
لله برای خدای و خالص از برای او شهداء بالقسط گواهان براستی ولا يجرمنكم و باید که حمل نکند شما را شنآن
قوم فرط دشمنی گروهی از کافران على ألا تعدلوا بآنکه عدل نکنید در باب ایشان بنقض عهد ایشان کنید بقتل و سبی اعدلوا عدل کنید و سویت
و راستی مرعی دارید هو أقرب للتقوى که آن عدل نزدیکتر است برای پرهیزکاری و هرگاه که عدل با کفار اقرب باشد بتقوی پس نسبت با مؤمن
تمام باشد واتقوا الله و بترسید از خدای در ستمکاری إن الله خبير بدرستی که خدای داناست بما تعملون بآنچه میکنید از عدل
و ظلم پس شما را بدان جزا و سزا دهد وعد الله الذين آمنوا وعده داده است خدای بآنانی که ایمان آورده اند وعملوا الصالحات
و کرده اند کارهای نیکو و آن وفا کردنست بعهد و میثاق او سبحانه لهم مغفرة مر ایشانراست آمرزش گناه وأجر عظيم و مزد
بزرگ که بهشت پر نعمت است والذين كفروا و آنانکه کافر شدند وكذبوا بآياتنا و تکذیب کردند آیتهای ما را که قرآنست یا سایر
معجزات که بر صدق نبوت خاتم الانبیا صلعم أولئك أصحاب الجحيم آن گروه یاران دوزخند و جاودان در آن از واقدی مرویست که
حضرت رسالت صلعم در غزای غطفان بحرب جمعی از بنی ثعلبه توجه فرمود ایشان خبر یافتند با … خود کرده … متحصن شدند

لشکر اسلام رسیده بودند در وقتی که باران باریده بود حضرت رسول صلعم از لشکر خود دورتر در پای درختی تکیه فرموده و جامهای
تر بر درختان افکنده اعراب ایشان همه مهتر خود را گفتند که در باب محمد را که تنها در پای آن درخت تکیه کرده و یاران او از و
دورند در تحمل دست بر و میتوان یافت وعثور با شمشیری کشیده بیامد و گفت که کیست که ترا حمایت کند و شر مرا
از تو کفایت کند حضرت فرمود خدای شر ترا از من نگهدارد فی الحال جبرئیل دست بر سینه وعثور زد چنانکه شمشیر
از دست او بیفتاد و سید عالم آنرا برداشته بر سر وی رفت و گفت که منع کند مرا از تو وعثور گفت هیچکس ترا از من منع
نتواند کرد پس کلمه شهادت گفت و بمیان قوم رفته ایشانرا باسلام دعوت کرد و این آیه فرود آمد که يا أيها الذين آمنوا
ای گروه مؤمنان اذكروا نعمة الله عليكم یاد کنید نعمت خدا را که انعام کرده است بر شما إذ هم قوم چون
قصد کردند قومی یعنی وعثور و اعوان او أن يبسطوا إليكم أيديهم که بگشایند بسوی شما أيديهم دستهای خود را بقتل
و اهلاک فكف أيديهم پس باز داشت خدای دستهای ایشان عنكم از شما و … مضرت ایشان کرد از شما واتقوا
الله و بترسید از خدای در کفران این نعمتها وعلى الله و بر خدای نه غیر او فليتوكل المؤمنون پس باید که توکل کنند مؤمنان
چه او کافیست در رسانیدن خیر بایشان و دفع کردن شر از ایشان و همچنانکه قریش قصد قتل پیغمبر صلعم داشتند و باو در صدد
خیانت بودند حق تعالی شر ایشان را از و باز داشت جهة این یهود نیز در قصد خیانت انبیا علیهم السلام سعی بلیغ مینمودند چنانکه میفرماید
که ولقد أخذ الله و بتحقیق که فراگرفت خدای ميثاق بني إسرائيل پیمان محکم بنی اسرائیل را در موافقت موسی ع
و محاربت با جباران وبعثنا منهم و برانگیختیم از ایشان اثني عشر نقيبا دوازده مهتر را که کارگذار مؤمنان بودند چون اسباط
یعقوب دوازده جماعت بودند هر جماعتی رهبری از ایشان دوازده گانه او از جهة حضرت ع برای هر فرقه از آن دوازده فرقه مهتر
و فرمانگذاری تعیین فرموده و در آثار آمده که حق تعالی وعده داده بود موسی را که زمین مقدسه یعنی ایلیا و اریحا با همه ولایت شام بر بنی
اسرائیل ارزانی دارد و این مواضع در آن وقت مساکن جباران بود و ایشان عمالقه میگفتند مردمان بلند بالا و توانا بودند از
بقیه قوم عاد چون لشکر فرعون غرق شدند و بنی اسرائیل مقرر شد فرمان الهی در رسید که بارض مقدسه روید که هزار دیه دارد و در
هر دیهی هزار باغست و جهاد کنید با جباران پس موسی دوازده نقیب از لشکر اختیار کرد که هر یک کافل مهمات سبط باشند
از دوازده اسباط پس قوم نزدیک اریحا رفتند و نقبا بتجسس احوال مشغول شدند پس یکی از جباران ملاقات کردند که او را عوج بن
عناق گفتندی درازی او بقول اکثر سه هزار و سیصد و سی و سه گز بود … ابر بر سر او …
بودی و ابر ما بسینه او بودی و از ابر آب خوردی و ماهی را از دریا گرفتی و بر آفتاب کباب کردی و بخوردی و در ایام نوح که آب از
سر کوهها چهار صد گز گذشته بود تا بساق او بود و او سه هزار سال عمر داشت و عناق که مادر او بود دختر آدم بود هر انگشتی از انگشتان عناق سی گز و هر ناخنی …
چنین روایت است که روزی از هوای … آمده و پشته هیزم که مناسب قوت خود است بر دوش برداشته بود این دوازده نقبا بدو رسیدند
همه ایشان را … با آنکه هر یک از ایشان را چهل گز بالا بود ایشان را در دامن نهاد … و نزد مادر آورد و
… گفت که اینها آمده اند که با ما قتال کنند و در زمین و شهر ما توقف کنند پای بر سر ایشان بالم و پایمال کنم مادرش گفت روا
نبود ایشانرا بگذار تا بروند و خبر ما بقوم خود رسانند که البته باز گردند و با ما قتال نکنند و … ایشان در آمدند هر خوشه انگوری را …

کرهیچکس نتوانستی برداشت وهیچ کس در پوست انار ایشان میگنجید پس بازگشته بگفتند که بنی اسرائیل را از مهابت انقوم جز
نتوان داد که تا فرمانی که مصر باز نگونند پس ان ملشکر که خود باز امده قوم را بر حرب ایشان تحریص کردند و موسی را از حقیقت حال خبر
دادند موسی با دوازده قوم را بر داشته متوجه جباران شد و عوج خبر دار گشته بیامد و در لشکر موسی نگریست و بقدر ... لشکر
موسی پاره کوهی ببرید و بر سر گرفت تا بر سر لشکریان موسی فرو داورد و همه را بیکبار بکشد حق تعالی مرغی را تا پاره الماس در منقار گرفته
بر کوه اگه سر او ریخت سنگ را سوراخ کرد وان سنگ در گردن او افتاد ماننده طوق عوج هرچند خواست که انرا بدر ارد نتوانست
موسی بیامد و او را بدان حال دید خوشحال شده عصای خود را که چهل گز بود و قد وی نیز چهل گز بالا داشت و چهل گز بر جست و انرا بر عوج زد
بر کعب عوج امد و از ان زخم و گرانی سنگ بیفتاد بنی اسرائیل بیکبار بر وی تاختند تیغها بر وی کشیدند و او را پاره پاره کردند
و سرش ببریدند و در خبر امده که مدت سه هزار سال استخوان پای او پل رود نیل بود پس موسی با بنی اسرائیل بر قتل بقیه جباران امر
کرد با وجود این معجزه فرمان نبردند و بد دل گردیده گفتند که ما با امثال این جباران چگونه جنگ کنیم وقال الله و گفت خدای
انی معکم بدرستی که من با شمام بنصرت دادن شما بر دشمنان لئن اقمتم الصلوة اگر بپای دارید شما
نماز را واتیتم الزکوة و بدهید زکوة را با رباب استحقاق وامنتم برسلی و تصدیق کنید پیغمبران مرا وعزرتموهم
و تقویت کنید ایشان را و تعظیم امر ایشان نمائید واقرضتم الله و قرض دهید خدا را یعنی نفقه کنید در راه او قرضا حسنا قرضی
نیکو یعنی نفقه از وجه حلال بر سبیل قربت و اخلاص لاکفرن عنکم سیئاتکم هرآینه درگذرم از شما گناهان شما را ولادخلنکم
جنات و درارم شما را در بوستانها که تجری من تحتها الانهار جاریست از زیر درختان ان جوبهای اب
روان فمن کفر بعد ذلک منکم پس هر که کافر شود پس ازین شرط از شما که موجب این ثواب عظیمست فقد ضل پس هراینه گمراه شده
سواء السبیل راه راست را بر وجهی که هرگز بمطلوب خود نرسد و بنی اسرائیل بدین عهد وفا نکردند و مستوجب لعن گشتند چنانکه میفرماید که
فبما نقضهم میثاقهم پس بشکستن ایشان پیمان خود را یعنی بسبب انکه ایشان فرا گذاشته بودیم لعناهم راندیم ایشانرا از رحمت خود
و مسخ کردانیدیم یا خواری جزیه بر ایشان وضع کردیم وجعلنا قلوبهم قاسیة و گردانیدیم دلهای ایشانرا سخت ...
که الطاف کردهای ایشان بسبب ان که ما شوم ازیشان باز داشتیم بجهة عناد و جحود ایشان مراد انست که ایشانرا در ضلالت خود ایشان
بازگذاشتیم و توفیق و لطف از ایشان منع کردیم تا انکه دلهای ایشان سخت گشته از استماع تخویف و انذار متاثر نشدند و یا معنی انست
که ما حکم کردیم بقساوت قلوب ایشان سخت و بجهة انست که یحرفون الکلم میگردانند سخنان توریه را که از جمله ان نعت محمد صلعم
بود و حکم رجم عن مواضعه از جایگاه ان یعنی احکام توریه زایل میسازند و الحاق که خود میخواهند بجای ان مینویسند ونسوا حظا
مما ذکروا به و فراموش کردند بهره تمام را از انچه پند داده شده بودند بدان در توریه از متابعت حضرت پیغمبر اخر الزمان صلعم ولا تزال
تطلع و همیشه هستی تو مطلع میشوی علی خائنة منهم بر خیانتی از یهود الا قلیلا منهم مگر اندکی ازیشان که خیانت نمیکنند
چون ابن سلام و اصحاب او که ایمان اورده اند فاعف عنهم پس درگذر از ایشان اگر توبه کنند و ایمان ارند واصفح و روی بگردان
از ایذای ایشان که التزام جزیه کنند ان الله یحب المحسنین بدرستی که خدای دوست میدارد نیکوکاران را ازین عفو ...
خود ... و بعد ازبیان حال یهود ذکر نصاری میکند که ومن الذین قالوا و از انها که گفتند انا نصاری بدرستی که ما ترسایانیم

خود را انصار گفتند بجهة نسبت دادن خود را بناصره که عیسی دران بود یا انکه گفتند نحن انصار الله و بر هر تقدیر میفرماید که ما ازیشان
اخذنا میثاقهم گرفتیم پیمان ایشانرا چنانکه از یهود ان گرفته بودیم فنسوا حظا پس ایشان نیز ترک کردند بهره را مما ذکروا به
از انچه پند داده شده بودند در انجیل از ایمان اوردن بمحمد صلی الله علیه واله فاغرینا بینهم پس برانگیختیم بشومی پیمان شکنی ایشان بینهم
العداوة والبغضاء میان ایشان دشمنی ظاهر و بغضی نهان در دل الی یوم القیمة تا روز رستخیز یعنی بجزای نقض عهد
تخلیه ایشان کردیم و باز گذاشتیم و توفیق و لطف ازیشان باز گرفتیم تا انکه فرقها شدند چون نسطوریه که میگفتند المسیح ابن الله و یعقوبیه که
میگویند ان الله هو المسیح ابن مریم و ملکانیه که میگویند ان الله ثالث ثلثة و همه دشمن یکدیگر گردند وسوف ینبئهم الله و زود باشد
جایکه ماند و خبر دهد خدای ایشانرا بما کانوا یصنعون بانچه میکنند و این خبر دادن بجزا دادن ایشان خواهد بود با فعال قبیحه ایشان و بعد ازان
بجهة الزام حجت میفرماید که یا اهل الکتاب ای یهود و نصاری قد جاءکم رسولنا امد بشما فرستاده که یبین لکم کثیرا مما کنتم
تخفون روشن میکرداند برای شما بسیاری از انچه که هستید که پنهان میکنید من الکتاب از توریه چون نعت محمد صلی الله علیه واله و حکم
ایة رجم و انجیل چون بشارت عیسی ع بامدن احمد صلعم ویعفوا عن کثیر و در میگذرد از بسیاری از تخفیات شما و خبر نمیدهد بان اگر
هیچ مهم دینی بان وابسته نیست نقل است که یهودی با انحضرت گفت که کدام ان کثیر که ازان عفو کردی حضرت صلعم ازان اعراض نمود دوم و سیم
نوبت که مبالغه کرد حضرت روی از وی بگردانید و قصد ان یهودی این بود که مناقضت انحضرت ظاهر کرد و بزرگ عفو چون انرا درخواست سوال ...
سه کرت جز اعراض چیزی مشاهده ننمود و بصدق انحضرت متیقن شده فی الحال ایمان اورد قد جاءکم من الله بدرستی که امد بشما
از نزدیک خدای نور روشنائی که رفع کننده ظلمت ضلالتست مراد انست که دافع ظلمات شک و ضلالت است وکتاب مبین
و کتابیست که روشن است اعجاز ان و نزد بعضی مراد بنور حضرت رسالت است صلعم که مردمان باو مهتدی میشوند چنانکه بنور چراغ
در راه و احادیث متواتره اول ما خلق الله نوری و انا و علی من نور واحد و انا کالشمس و علی کالقمر مصداق این است یهدی به الله
راه مینماید خدای بان نور من اتبع رضوانه انرا که پیروی کند خوشنودی او را بوسیله ایمان و عمل صالح سبل السلام راههای
سلامتی از عذاب که ان راه دار السلام است که جنت نعیم است ویخرجهم و بیرون می ارد ایشانرا من الظلمات از تاریکیهای
کفر یا شک یا جهل الی النور بروشنائی ایمان یا یقین یا علم باذنه باراده و توفیق خود ویهدیهم و راه مینماید ایشانرا بوسیله ادله واضحه
و الطاف و توفیق الی صراط مستقیم براه راست که نزدیکترین راههاست بحق وان اسلام است که در ان هیچ کجی نیست لقد کفر
الذین بدرستی که انها که کافر شدند قالوا ان الله گفتند بدرستی که خدای هو المسیح ابن مریم او مسیح است که پسر مریم است
و این قول یعقوبیه است و بیان فساد این قول میکند بقول قل بگو ای محمد فمن یملک پس کیست که مالک باشد و منع کند من الله شیئا
از قدرت و اراده خدا چیزی را یعنی هیچکس مانع اراده و قدرت الهی نتواند شد ان اراد اگر خواهد خدای ان یهلک المسیح ابن مریم
انکه هلاک کند عیسی پسر مریم را وامه و مادر او را ومن فی الارض جمیعا و انها که بر روی زمینند همه مراد انست که مسیح مانند سایر ممکنات
فنا پذیر است پس چگونه خدا را شاید ولله ملک السموات والارض و مر خدا راست پادشاهی اسمانها و زمینها وما
بینهما یخلق ما یشاء و انچه در میان انهاست می افریند هر چه میخواهد بعضی را بماده چون اسمان و برخی را از ماده چون معادن و نباتات
و حیوانات و بعضی از اصلی که از جنس ان نیست چون ادم را از خاک و برخی از اصلی که از جنس اوست چون خلق مولود از والدین و ...

چون حوا از زن بمرد و چون عیسی والله علی کل شیء قدیر و خدای بر همه چیز تواناست و هر چه خواهد بر وفق مصلحت و حکمت
می افریند وقالت الیهود والنصاری و گفتند یهود و ترسایان نحن ابناء الله ما پسران خدائیم یعنی از اتباع هر دو پسر او یعنی مسیح
و عزیر اند و یا مقربان اوییم مانند قرب و منزلت ولد بوالد ازین دعوی مراد یست که نصاری دعوی کردند که خدای وحی کرد به یعقوب
که فرزندان شمند ... پس از چهل روز در دوزخ نگه ندارم تا اتش گناهان ایشانرا بسوزد و پاک شوند و یهود ازان ما را بهشت درارد
و در روایت امده که حضرت رسول صلعم کعب بن اشرف و کعب بن اسد و امثال ایشانرا از عقاب ترسانید گفتند ای محمد ما را چه میترسانی
هر چند ما گناه کنیم خدای ما را عفو کند زیرا که پسران اوییم واحباؤه و دوستان او و خدای هرگز پسر و دوست خود را عذاب نکند
حق تعالی فرمود که قل بگو ای محمد در جواب ایشان که اگر بحسب فرض شما درین دعوی صادقید فلم یعذبکم پس چرا عذاب میکند
خدای شما را بذنوبکم بگناهان شما وان عذاب شماست در دنیا بقتل و اسر و مسخ و در اخرت باعتراف شما که چهل روز
ما را عذاب خواهد کرد پس اگر پسر او بودید شما را عذاب نمیکرد که پدر پسر را بقتل و اسر و مسخ و اتش عذاب نکند و دوست نیز عذاب و
عقوبت دوست روا ندارد و چون شما معترفید بعذاب دنیا و اخرت پس شما پسر و دوست او نباشید بل انتم بشر بلکه شما
افریدگانید ممن خلق از انها که خدا افریده است یعنی مانند سایر بنی ادمید که بر بدی و نیکی پاداش خواهید یافت یغفر لمن
یشاء می امرزد خدای هر که را میخواهد وانها اهل ایمانند که بوحدانیت الهی و نبوت جمیع پیغمبران گرویده اند ویعذب
من یشاء و عذاب میکند هر کرا میخواهد وانها مشرکانند پس با شما معامله سایر مردمان خواهد کرد بدین مرتبتی که شما را
برایشان باشد ولله ملک السموات والارض و مر خدا راست پادشاهی اسمانها و زمینها وما بینهما و پادشاهی انچه میان
این هر دو است والیه المصیر و بسوی اوست بازگشت همه مخلوقات نزد او برابر اند و هر را بر وفق عمل جزا خواهد داد یا اهل الکتاب
ای یهود و نصاری قد جاءکم رسولنا بدرستی که امد بشما فرستاده ما که محمد است صلعم یبین لکم روشن میگرداند برای شما احکام دین
اسلام است علی فترة من الرسل بزمان فتور و انقطاع پیغمبران ان تقولوا بجهة کراهت انکه گویید شما که ما جاءنا من بشیر ولا نذیر
نیامد بما هیچ مژده دهنده و نه بیم کننده فقد جاءکم بشیر ونذیر پس بتحقیق که امد بشما بشارت دهنده مؤمنان بثواب و بیم کننده
کافران بعذاب نیران والله علی کل شیء قدیر و خدای تعالی بر همه چیز تواناست پس قادر باشد بر انکه بمقتضی حکمت رسولان را پیاپی فرستد چنانکه
در مدت هزار و هفتصد سال که میان عیسی و موسی بود هزار پیغمبر فرستاده بود و بر انکه در زمان فترت ارسال حضرت پیغمبر نمود و از ابن عباس
مرویست که میان حضرت پیغمبر صلعم و عیسی ششصد سال بود و بعد از عیسی در مدت صد و سی و چهار سال چهار پیغمبر مبعوث شدند سه از بنی اسرائیل
و یکی از عرب که خالد بن سنان بود و بعد ازان در بیان مخالفت یهود با انبیای خود میفرماید که واذ قال موسی لقومه و یاد کن ای محمد
که چه گفت موسی مر گروه خود را که بنی اسرائیل بودند یا قوم اذکروا ای گروه من یاد کنید نعمت الله علیکم نعمت خدای را که فایض است
بر شما اذ جعل فیکم انبیاء چون کردانید در میان شما پیغمبران تا شما را راه نماید و نعمت رسیده که در جمیع امت ان قدر
نبی نبودند که در میان بنی اسرائیل وجعلکم ملوکا و گردانید شما را یعنی بعضی شما را یا در میان شما پادشاهان بسیار و گویند
که چون ایشان مملوک بودند در دستهای قبطیان حق تعالی ایشانرا ازان برهانید و مالک نفس خود ایشان کردانید و منزلهای وسیع که در ان ابهای
جاری بود بایشان ارزانی داشت از انجهت ایشانرا بملوک تشبیه فرمود واتاکم و بداد شما را از من و سلوی و سایه ابر و بیرون اوردن اب از

شکافتن دریا و غیر ان از نعم عظیمه ما لم یؤت احدا من العالمین انچه نداد کس را از عالمیان یا قوم ادخلوا
الارض المقدسة ای گروه من درایید بزمین پاک کرده شده از رجس شرک و یا با برکت که انواع فواکه دروست و قرارگاه انبیا
وان زمین شام است التی کتب الله لکم انزمینی که نوشته است خدای در لوح محفوظ که مسکن شما باشد بشرط ایمان و جهاد با جباران
و امتثال او امر ملک منان و چون ایشان از عمالقه ترسیدند گفتند کاش با ارادای رئیس میبودیم تا بمصر باز میگشتیم موسی گفت ولا
ترتدوا علی ادبارکم و باز مگردید بر پشتهای خود یعنی بهمان راه که امده اید بجهة خوف جباران که اگر چنین کنید فتنقلبوا خاسرین
پس باز گردید در حالتی که زیانکاران باشید در دنیا و اخرت قالوا یا موسی ان فیها گفتند ای موسی بدرستی که در ارض
مقدسه قوما جبارین گروهی اند بسیار با قوت و شوکت که مقاومت با انها میسر نیست وانا لن ندخلها و بدرستی که ما در نیاییم
در ان زمین حتی یخرجوا منها تا وقتی که بیرون ایند جباران ازان فان یخرجوا منها پس اگر بیرون روند ازان زمین فانا داخلون
پس بدرستی که ما در اینده کانیم دران چه ما را طاقت جهاد کردن با ایشان نیست قال رجلان من الذین یخافون گفتند دو مرد
از انها که میترسیدند از خدای وان یوشع بن نون بن سبط بن یامین بود و کالب بن یوقنا بن سبط بن یهودا که انعم الله علیهما
انعام کرده بود حق تعالی بایشان بایمان و ثبات بر عهد و پیمان ادخلوا علیهم الباب درایید بر جباران از دروازه ایشان تا گمان
و ایشانرا در بلد تنگ بگیرید و مگذارید که بصحرا روند فاذا دخلتموه پس چون درایید ازان دروازه که گفته شد فانکم غالبون پس بدرستی
که شما غالب باشید چه بجهة تنگی جا و عظم جثهای ایشان متعسرست که بر شما حمله کنند و خدای تعالی موسی را وعده کرده که اگر دران داخل شوید بر
ایشان غالب گردید وعلی الله فتوکلوا ان کنتم مؤمنین و بر خدای نه بر غیر او پس توکل کنید اگر هستید باور دارندگان مر وعده
حق تعالی را قالوا گفتند یا موسی انا لن ندخلها ابدا ای بدرستی که ما هرگز در نیاییم بدین ولایت ما داموا فیها مادام که جباران در ان
موضعند پس از روی جهالت و جرأت بخدا و رسول او گفتند فاذهب انت وربک پس برو تو و پروردگار تو فقاتلا پس جنگ کنید با ایشان
انا ههنا قاعدون بدرستی که ما اینجا نشسته ایم و یکقدم فراپیش نمی نهیم چه ما را طاقت محاربت با ایشان نیست موسی ازین سخن دلتنگ
شده دست بدعا بر داشت و شکایت قوم را بحضرت پروردگار عرضه کرده قال رب گفت ای پروردگار من انی لا املک الا نفسی بدرستی که من
نیستم مالک مگر نفس خود را واخی و برادر خود را و یوشع و کالب اگرچه با او موافقت نموده بودند اما اعتماد بر انها نداشت بجهة ظهور مخالفت
قوم برادر فافرق بیننا وبین القوم الفاسقین پس جدائی افکن میان ما و این گروه بیرون رفتگان از دایره فرمان یعنی حکم کن
بانچه ما مستحق انیم و انچه ایشان سزاوار انند قال فانها گفت خدای پس بدرستی که زمین مقدسه محرمة علیهم حرام کرده شده
بر ایشان یا محروم بجهة عقوبت این نافرمانی که کرده بودند که دران زمین در نیایند اربعین سنة چهل سال یتیهون فی الارض سرگردان و متحیر
روند در زمین تیه که شش فرسخ است پس قوم موسی چهل سال در تیه از زمین سرگردان بودند هر صباح عزیمت سفر کردندی و تا شام راه رفتندی
و شب جائی بودندی که بامداد ازانجا رحلت کرده بودند و این بر سبیل جبر بود که حق تعالی منتهای ان زمین را ... بنهایت ان زمین نمیرسیدند
ابتدای ان نظر ایشان در می امد سرگردان و حیران دران بیابان بودند تا چهل سال ... چون حق تعالی با موسی این خطاب کرد ما ایشانرا چهل سال
در زمین تیه نگهداریم موسی ازان دعا پشیمان شد حق تعالی باو وحی فرستاد که چون حکم کردیم بسرگشتگی ایشان فلا تاس پس اندوه مخور
مخور علی القوم الفاسقین بر گروه فاسقان یعنی ایشانرا بجهة نافرمانی سزاوار این نوع عقوبتند پس از دعا کردن بر ایشان اندوه ...

نصف الحزب

در تواریخ مذکور است که موسی صد و بیست سال عمر داشت بیست سال در زمان پادشاهی فریدون بود و صد سال در زمان منوچهر و چون از تیه
چهل سال بر آمد حق تعالی او را بجوار رحمت خود برد و برادر او هرون قبل از او فرمان یافت و یوشع پیغمبر بوصیت موسی بجای وی نشست و بنی
اسرائیل را بجهاد جباران امر کرد و ایشان بجهت این همه عقوبت که کشیده بودند فرمان او برده باریحا در آمدند و با جباران جدال آغاز کردند تا بعضی
و آن شهر را حصار کردند و بتوفیق الهی ایشان را بقتل رسانیدند و این در روز جمعه بود و چون آفتاب غروب کرد یوشع دید که جمعی از ایشان باقی
مانده اند و روز تاریک شده دعا کرد که خدا تعالی آفتاب را باز گرداند تا آنکه از قتل کفار بپردازند و بعد از آن آفتاب یکبار دیگر غروب کرد
و باتفاق امت آفتاب برای کسی باز نگشت مگر برای یوشع که وصی حضرت موسی بود و سلیمان که وصی حضرت داود بود و حضرت
علی بن ابی طالب که وصی حضرت سید انبیاست صلعم و از جمله اخبار ابو اسحق ابراهیم ثعلبی با سانید صحیحه از عبد الله عباس بچند طریق آورده
که لم ترد الشمس الا لسلیمان وصی داود و لیوشع وصی موسی و لعلی وصی محمد صلی الله علیه و آله و علیهم و آنچه مشهور است دو بار آفتاب
از برای حضرت امیر المؤمنین ع باز گشته یکبار در حین حیات حضرت رسول صلعم و آن چنان بود که حضرت رسول صلعم را وحی رسید
و سر مبارک را بر زانوی حضرت امیر المؤمنین ع نهاد و چون وقت نماز تنگ شد حضرت امیر المؤمنین ع نماز را باشارت بگذارد و بعد از آنکه
حضرت رسول صلعم از وحی فارغ شد امیر المؤمنین را متغیر یافت سبب پرسید فرمود یا رسول الله نماز پیشین را باشارت گذاردم
بجهت آنکه سر مبارک تو بر کنار من بود خاطرم از این نماز جمع نشد حضرت رسول صلعم فرمود که بار خدایا تو دانی که مرتضی ع در طاعت تو و رسول تو
بود و او را مجال قیام بنماز میسر نشد آفتاب را برای او باز گردان تا به اطمینان قلب نماز بگذارد در حال آفتاب بامر الهی باز گشت و او را
آوازی بود مانند آواز اره که در چوب کشند و شعاع او بر عالم افتاد و در آنجا ایستاده بود تا آنحضرت نماز عصر را ایستاده بگذارد و چون سلام
باز داد و بیکبار آفتاب فرو شد نه بطریق عادت که هر بار فرو میرود و این روایت از ابن عباس و ابو ذر و مقداد و جابر و غیر ایشان
از صحابه کبار منقول است و نوبت دویم بعد از وفات سید کائنات صلعم بود و آن چنان بود که جویریه بن مشهر روایت کرده که من رفیق
حضرت امیر المؤمنین ع بودم در سفری چون ببابل رسیدیم وقت نماز عصر در آمد آنحضرت فرمود که این زمینی است که حق تعالی قومی را در
فرو برده و هیچ پیغمبر و وصی پیغمبر را نشاید که اینجا نماز کنند پس میرفتیم تا آفتاب فرو رفت من با خود میگفتم که وای بر من نماز نگذاردم تا وقتی که
امیر المؤمنین ع نماز گذارد و چون وقت نماز فوت شد من متعجب شدم از اینکه چگونه از امیر المؤمنین نماز فوت شود پس بموضعی فرود آمد
و وضو ساخت و دست مبارک بدعا بر داشت و لبهای مبارک بجنبانید فی الحال دیدیم که آفتاب بر آمد بموضعی رسید که وقت نماز عصر است
پس مرا گفت بیا و با من نماز گذار و چون از نماز فارغ شدیم آفتاب بیکبار فرو رفت من گفتم یا امیر المؤمنین گواهی میدهم بیقین
که وصی حضرت پیغمبری بحق و قصه باز گشتن آفتاب برای آنحضرت اظهر من الشمس است بر وجهی که از غایت ظهور و تواتر کسی انکار آن
نمیتواند نمود و حسان بن ثابت و امثال او در این معنی شعرها گفته اند و بالماس فصاحت در مدحت و منقبت آنحضرت را سفته و چون
حق تعالی حال اهل کتاب در نقض عهد و ارتکاب فواحش بیان فرمود در عقب آن بیان حال فرزند آدم که در حق برادر نقض عهد کرده
مرتکب قتل او شد که از اعظم فواحش است تا موجب تسلی خاطر مبارک حضرت رسالت صلعم شود با آنکه نقض عهد مخصوص باهل عصر او نبود بلکه از
قدیم الایام نیز چنین بوده پس فرمود که وَاتْلُ عَلَيْهِمْ و بخوان بر اهل روزگار خود که از جمله ایشان اهل کتاب اند نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ خبر دو پسر آدم
که از صلب او بودند بِالْحَقِّ خواندنی براستی و درستی که شایبه کذب در آن راه ندارد و بیان این قصه بر سبیل اجمال چنان بود که بعد از قبول
توبه

توبه آدم و مواصلت او بحوا هر نوبت حوا از و حامله گشت و هر بطنی پسری و دختری می آورد مگر شیث که تنها متولد شده بود و چون
بزرگ میشدند دختر یک بطن را به پسر بطن دیگر نامزد کرده میداد تا نسل بسیار شود و حق تعالی بر نسل آدم برکت کرده بر وجهی که از نوبت
تا فرزند و فرزند زادگانش چهل هزار شدند و مرویست که اولین فرزند قابیل بود و توأم او اقلیما بود که در غایت حسن و نهایت جمال بود و توأم
هابیل را لیوذا گفتندی و او را چندان جمال نبود و چون بحد بلوغ رسیدند آدم لیوذا را بقابیل نامزد کرد و اقلیما را بهابیل قابیل از این حکم ابا
کرد و گفت خواهر من جمیله است و با من در رحم بوده او سزاوار است آدم فرمود که خدای بر این وجه است و مرا در این هیچ اختیاری نیست قابیل
این باور نداشت و گفت تو هابیل را دوست تر داری از آنجهت آنچه خوبتر است باو میدهی آدم فرمود که اگر سخن مرا قبول نمیکنی هر یک از شما
قربانی کنید تا بچه مینوازید قربان هر که قبول کرد اقلیما از آن او باشد و حق تعالی از این خبر میدهد که اِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا وقتی که قربانی کردند یعنی تقرب جستند یکی
از ایشان بخدا قربانا قربانی که بان حق ظاهر شود و آورده اند که هابیل گوسفندار بود بره فربه خوب که بغایت دوست میداشت بیاورد
و بر سر کوهی نهاد و قصد کرد که اگر قربان من قبول نکرد ترک اقلیما کنم و قابیل صاحب زرع بود دسته گندم ضعیف کم دانه بیاورد و در همان موضع
بنهاد و با خود گفت که اگر این قربان مقبول شود و اگر نه من دست از خواهر خود بر ندارم فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا پس قبول شد قربانی یکی
از ایشان که هابیل بود بدینوجه که آتشی سپید بی دود از آسمان فرود آمد و گوسفند را بخورد وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ و مقبول نشد
از دیگری که قابیل بود چه آتش از قربان او در گذشت و بخوردن آن التفات نکرد و قابیل در غضب شد و حسد دیده بصیرت
او را تیره ساخت قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ گفت قابیل از غایت حسد بخدای که ترا بکشم و از دغدغه تو فارغ شوم قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ
گفت هابیل با برادر خود قابیل که جز این نیست که قبول میکند خدای تعالی مِنَ الْمُتَّقِينَ از پرهیزکاران که در قربان نیت خود را خالص کرده اند
از هوای نفس و عدم قبول قربان تو ای قابیل بجهت آن بود که ترک تقوی کردی پس مرا چه گناه باشد که قصد قتل من کرده لَئِنْ بَسَطْتَ اگر بگشائی
و دراز کنی ای برادر إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي بسوی من دست خود را تا بکشی مرا مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ نیستم من که دراز کننده باشم
دست خود را بسوی تو لِأَقْتُلَكَ تا ترا بکشم إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ بدرستی که من میترسم از خدای رَبَّ الْعَالَمِينَ که پروردگار عالمیانست
و با آنکه هابیل از قابیل بقوت تر بود اما بجهت خوف الهی در دفع او نکوشید چه دفع قاتل در آن زمان مباح نشده بود و گویند که معنی آنست که
اگر تو قصد قتل من کنی بر سبیل ظلم و ناحق من بقصد ظلم ابتدا بقتل تو نکنم إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بدرستی که من میخواهم آنکه تو باز گردی بِإِثْمِي
وَإِثْمِكَ بگناه کشتن تو مرا و بپاداش گناه خود که پیش از قصد قتل من کرده که آن سبب رد قربان تو شده مراد آنست که اگر
فی الواقع قتل میان من و تو واقع خواهد شد میخواهم که آن از من واقع نشود بلکه از تو صادر شود یعنی غرض اصلی او
بالذات که قتل از او واقع نشود آنکه قتل از قابیل بفعل آید کیف اگر این قتل از تو صادر یابد فَتَكُونَ پس باشی تو بعد از این عمل
مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ از ملازمان دوزخ و یاران آتش وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ و اینست پاداش ستمکاران که قتل بناحق کنند
فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ پس آسان گردانید مر قابیل را نفس او قَتْلَ أَخِيهِ کشتن برادر او را یعنی آرزوی باطل او و یرا فرمانبردار
خود گردانید در قتل برادر خود هابیل پس در کمین نشست و هنگامی که آدم غیبت بیت المعمور نموده بود که معظمه است قابیل فرصت یافت و از رهگذر
آمده هابیل را در خواب دید سنگی بزرگ برداشت و بر سر هابیل فرو کوفت چنانکه مغز سر پریشان شد فَقَتَلَهُ پس کشت او را بدان سنگ
چون
فَأَصْبَحَ پس گشت مِنَ الْخَاسِرِينَ از زیان کاران بآنکه در دنیا مردود و مطرود پدر بود و در آخرت نفی عذاب دوزخ مر او را خواهد بود

وچون اورا بکشت ندانست که با وی چه باید کرد اورا در جای بپیچید و چهل روز در پشت گرفته هر طرف میکشت و ابن عباس فرموده که یکسال او
هر جا میکشت تا بوی گرفت و سباع و طیور بروی طلبه کردند تا او را چون بفکند بخورند فبعث الله غرابا پس برانگیخت خدای
زاغی را یبحث میکاوید فی الارض زمین را بمنقار و بهر دو پای خود در زمین کوی بکند لیریه کیف یواری تا بنماید قابیل را که چگونه
پوشد سوءة اخیه جثه برادر خودرا مرویست که چون قابیل نمیدانست با جثه برادر خود چکند حق تعالی دو غراب را ملهم ساخت تا با یکدیگر
مقاتله کردند یکی ازان دو دیگر را بکشت بعد ازان بمنقار و چنگال خود حفره بکند و زاغ مرده را بیاورد و دران حفره نهاد و خاک بر روی
آن بپاشید تا آن زاغ پوشیده گشت قابیل چون آنرا مشاهده کرد قال یا ویلتی گفت بر وجه تحسر و تعجب که ای وای برمن اعجزت
ان اکون آیا عاجز شدم از آنکه باشم مثل هذا الغراب مانند این زاغ درین عمل فاواری سوءة اخی پس بپوشم تن
برادر خودرا یعنی را و ببردم بآن چه آنکه این مرغ راه بآن یافت پس بطریقی که زاغ زنده آن زاغ مرده در خاک کرد و خاک بران پاشید قابیل
تن برادر خودرا دفن نمود فاصبح من النادمین پس گشت از پشیمانان از قتل او چه بجهة آن مشقت بسیار باو رسید چنانکه گفته
آورده اند که حضرت آدم ع در مصیبت هابیل صد سال دلتنگ بود و لب بخنده نگشود و چون سالش بصد و سی رسید شیث ع ازو بظهور آمد
حق تعالی پنجاه صحیفه باو نازل ساخت و ویرا ولی عهد آدم گردانید و چونکه آدم قابیل را از نزد خود براند وی با اقلیما بعدن رفت و بکوه
ابلیس آتش پرست شد و اولاد او نیز اقتدا بوی کرده این کیش باطل را اختیار کردند و بلهو و لعب و نرد و شطرنج و مزامیر و شرب خمر و زنا
و سایر فواحش مشتغل و ارتکاب نمودند تا آنکه در طوفان نوح ع همه هلاک گشتند و نسل شیث باقی ماندند من اجل ذلک از جهة این قتل
ناحق کتبنا علی بنی اسرائیل نوشتیم یعنی حکم کردیم بر بنی اسرائیل انه من قتل نفسا بغیر نفس آنکه هر که بکشد کسی را بی آنکه نفسی را کشته باشد
وجوب قصاص لازم شده او فساد فی الارض یا آنکه او فسادی کرده باشد در زمین از شرک و قطع طریق و زنا و غیران از اسباب قتل فکانما
قتل الناس جمیعا یعنی همچنان باشد که همه مردمانرا کشته بجهة آنکه باین عمل بد مردمانرا بآن دلیر ساخته از حیثیت آنکه قتل واحد و جمع
یکیست در استحقاق غضب و عتاب الهی و عذاب عظیم ومن احیاها و هر که سبب بقای حق شود بعفو از قصاص یا رهانیدن شخصی از چنگ
قاتل او و یا باز ایستادن از قتل ناحق فکانما احیا الناس جمیعا پس همچنان باشد که سبب زندگی همه مردمان شده باشد یعنی ثواب
او مثل ثواب کسیست که همه مردمانرا از هلاکت نگاه داشته بجهة ولقد جاءتهم و بتحقیق که آمد بسوی بنی اسرائیل رسلنا بالبینات
فرستادگان ما بمعجزهای روشن ثم ان کثیرا منهم پس بدرستی که بسیاری از ایشان بعد ذلک بعد از
فرستادگان و انزال معجزات فی الارض لمسرفون در زمین اسراف کنندگان بودند در قتل و غیران از کبایر آورده اند که در سال
ششم از هجرت جمعی از عرینه بحضرت رسالت صلعم آمده مسلمان شدند و ملازمت آنحضرت اختیار کردند هوای مدینه با
مزاج ایشان چندان موافقتی نداشت بیمار شدند و چشم و روی ایشان زرد شد حضرت پیغمبر صلعم اذن داد که میان شتران شیر دار روند
که نزدیک جبل العیر بود تا چند روز در آن موضع بسر برده بول و شیر شتر می آشامیدند و چون صحت یافتند صباحی اتفاق کرده پانزده شتر
خاصه آنحضرت را رانده روی بقبیله خود نهادند یسار که مولی حضرت رسول بود با چند نفر از عقب ایشان رسیده مقاتله کردند و یسار را
گرفته دست و پای وی را ببریدند و خار در چشم و زبان وی فرو بردند تا شهید شد حضرت رسول صلعم ازینحال آگاه گشته کرز بن جابر را با بیست
سوار سلاح دار از عقب ایشان فرستاد و ایشانرا گرفته دست و گردن بسته نزد آنحضرت آوردند حق تعالی این آیه فرستاد که انما جزاء

الذین خبر این است که جزای آنانکه یحاربون الله ورسوله حرب کنند با خدای و رسول او و مراد محاربه است با اولیای ایشان
که مسلمانانند و تابع خدا و رسول یعنی کسانی که با مسلمانان محاربه نمایند و در صدد قتل و غارت اموال ایشان شوند ویسعون فی الارض
فسادا و شتابند در زمین بجهة تباهی که قتل و غارت است ان یقتلوا آنست که بکشند ایشانرا او یصلبوا یا بر دار کشند او تقطع
ایدیهم وارجلهم و یا ببرند دستها و پایهای ایشانرا من خلاف بر خلاف یکدیگر یعنی دست راست و پای چپ او ینفوا
من الارض یا برانند ایشانرا از زمین یعنی از شهری بشهری که در هیچ موضع قرار نتوانند گرفت چون این آیه نازل شد حضرت
رسول صلعم بفرمود تا دست و پای ایشانرا قطع کردند و میل در چشم ایشان کشیدند و آنگاه ایشانرا بر دار کشیدند ذلک این جزای
مذکور شده لهم برای ایشان خزی فی الدنیا خواری و رسوائیست در دنیا ولهم فی الآخرة عذاب عظیم و مر ایشانراست
در آخرت عذابی بزرگ بجهة بزرگی گناه ایشان الا الذین تابوا مگر آنانکه توبه کنند از محاربه حق الله است من قبل ان تقدروا علیهم
پیش از آنکه قادر شوید بر ایشان فاعلموا ان الله غفور پس بدانید که خدای آمرزنده گناه است بتوبه رحیم مهربانست تا ایشان
اما حقوق الناس از قتل و جرح و غارت اموال ساقط نمیشود مگر بقصاص و ادای مال و بعد از ذکر جزای محاربان امر بتقوی میفرماید
که یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله ای گروه مردمان که گرویده اید بترسید از خدای وابتغوا الیه الوسیلة و بطلبید بسوی او
آنچه توسل بدو توان کرد در طلب قرب بحضرت او از اوامر و نواهی و فعل طاعات و ترک معاصی وجاهدوا فی سبیله و جهاد
کنید در راه او با اعدای دین لعلکم تفلحون شاید که شما رستگار شوید بسبب این اعمال از حضرت امام محمد باقر ع مرویست که
در تفسیر این آیه فرموده که توسل کنید بخدای بطلب رضا بآنکه بقضای او راضی باشید و ببلای او صبر کنید اصبغ بن نباته روایت کرده از
حضرت امیر المؤمنین ع که در بهشت دو لؤلؤ است که مقر آن در بهشت است و سقف آن تا بطنان عرش رسیده یکی سفید و دیگری
زرد و در هر یک هفتاد هزار غرفه است آنکه سفید است وسیله حضرت محمد است صلعم و آنکه زرد است وسیله ابراهیم ع انس بن مالک روایت کرده
از حضرت رسول صلعم که وسیله حجابیست میان بنده و خدای و آنحضرت علی بن ابیطالب است چون بنده بآن توسل کند حق تعالی ویرا بان درجه
عائذ زهری روایت کرده که بیمار شدم چنانکه بهلاکت نزدیک شدم گفتم که مرا با خدای وسیلتی باید کرد و هیچکس را در عهد خود از حضرت
امام زین العابدین ع بهتر نیافتم نزد او رفتم و گفتم یا ابن رسول الله حال غریبیست که می بینی بر من بخشای و در حق من دعائی کن که بان
ازین مرض شفا یابم و از غم و اندوه خلاص شوم و سبب این آرزو شوم که نزد خدای از تو گرامیتر نمی بینم فرمود که من دعا کنم و تو آمین گوی
یا تو دعا کن و من آمین گویم گفتم یا مولی تو دعا کن و من که اثر تر است آمین گویم پس آنحضرت ع دست مبارک بر داشت و گفت الهی بار خدایا
بر شهاب زهری رحم کن که بنده است و بمن و بپدران من وسیلت جسته بحق آن اخلاصی که پدران من بجناب عزت تو داشته اند که حاجت
او روا کن و او را شفائی کرامت فرمای و روزی بر وی فراخ گردان و مرتبه او را در علم رفیع ساز زهری گوید بخدائی که همه جانها بامر او
که بعد ازان هرگز بیمار نشدم و دست تنگ نگشتم و هیچ سخنی بمن نرسید و امید میدارم که حق تعالی ببرکت دعای آنحضرت مرا العزیز بود
باشد و بعد از بیان حال تقوی بیان احوال کفار میفرماید که ان الذین کفروا بتحقیق آنانکه کافر شدند به یزدان و فرشتگان و غیران
لو ان لهم ما فی الارض جمیعا اگر باشد ایشانرا همه آنچه در زمین است از اصناف اموال و امتعه ومثله معه و مانند آن باهم
یعنی اگر دو مانند در زمین است از نقد و جنس کافرانرا باشد لیفتدوا به تا نفس خود را باز خرند بآن من عذاب یوم القیمة

حکم کنی پس حکم کن میان ایشان براستی و عدل بر وجهی که بان ماموری ان الله یحب المقسطین بدرستی که خدای دوست
میدارد عدالت کنندگانرا در حکم وکیف یحکمونک و چگونه ترا حاکم میسازند وعندهم التوریة و حال آنکه توریة نزد ایشانست
فیها حکم الله که دران ثابتست حکم خدای برجم پس چگونه ترا حاکم میسازند بجهة آنست که تا حکمی که دران مشقت کمتر باشد بر ایشان جاری شود
و اگرچه زعم ایشان این باشد که حق تعالی انرا فرموده ثم یتولون پس میگردند و اعراض میکنند از حکم تو من بعد ذلک از پس آنکه تو حکم کرده
موافق کتاب ایشان وما اولئک بالمؤمنین و نیستند این گروه باور دارندگان کتاب خودرا یا حکم ترا بجهة این ازان اعراض
میکنند انا انزلنا التوریة بدرستی که ما فرستادیم توریة را فیها هدی در وی راهنمائی که در درست راه نمودن بحق ونور و روشنی که
ظلمات ضلالت و شبهه را رفع کند و احکام را منکشف سازد یحکم بها النبیون حکم میکرده اند بان پیغمبران بنی اسرائیل که قریب بهزار کس
بودند که بعد از موسی ع مبعوث شدند که تا ترویج دین اسلام نمایند الذین اسلموا آن پیغمبرانی که انقیاد کرده اند حکم خدایرا و فرود فرستادیم توریة
للذین هادوا والربانیون برای آنانکه متدین اند بدین یهود و نیز حکم میکردند علمای ربانی از بنی اسرائیل والاحبار و زاهدان
ایشان یعنی علما و زهاد ایشان که تابع انبیای خود بودند در انقیاد احکام توریة بما استحفظوا من کتاب الله بسبب آنچه مامور شده
بودند بانچه محافظت کنند احکام خفیه توریة را از تحریف و تضییع وکانوا علیه شهداء و بودند بر کتاب توریة گواهان که بیان کنند
احکام خفیه توریة را براستی چنانکه ابن صوریا فلا تخشوا الناس پس ای حکام مترسید از مردمان در اجرای احکام خوف
واخشون و بترسید از من در تغییر احکام توریة و دران مداهنه مکنید ولا تشتروا بآیاتی ثمنا قلیلا و بدل مکنید احکام
من که در توریة است ببهای قلیل یعنی اندک مالی از رشوت بی اعتبار و جاه ناپایدار روزگار غدار است ومن لم یحکم بما انزل
الله و آنهاکه حکم نکنند بانچه فرو فرستاده است خدای از روی انکار فاولئک هم الکافرون پس آن گروه ایشانند کافران
بجهة تمرد و عناد و انکار ایشان و سرکشی از آنکه حکم بحق کنند وکتبنا علیهم و نوشتیم و فرض کردیم بر بنی اسرائیل فیها در توریة ان
النفس بالنفس آنکه یکتن را بکشند بقصاص یکتن و بنی نضیر بخلاف حکم خدا بعوض یکتن دو تن میکشتند از بنی قریظه والعین
بالعین و دیگر حکم کردیم که چشم بچشم قصاص کنند نه زیاده والانف بالانف و دیگر آنکه قصاص کنند بعوض بینی بینی والاذن با
لاذن و گوش بگوش والسن بالسن و دندان بدندان والجروح قصاص و جراحتهای ذات قصاصند یعنی کنند
در جراحات آنچیزی را که حفظ مساوات ممکن باشد چون لب و پای و دست و آنچه مساوات نگاه نتوان داشت چون خراشیدن پوست
و شکستن استخوان به ارش باید کرد فمن تصدق به پس هر که تصدق کند بقصاص یعنی عفو نماید فهو پس آن تصدق کفارة له
کفارت باشد مر گناه متصدق را ومن لم یحکم بما انزل الله و آنانکه حکم نکرده اند بانچه خدای منزل گردانیده چون جهودان
که در عوض یکنفس دو نفس میکشتند فاولئک هم الظالمون پس آن گروه ایشانند ستمکاران که وضع حق میکنند در غیر
موضع خود ابو دردا از حضرت پیغمبر صلعم روایت کرده که هیچ مسلمانی نباشد که بر وی جنایتی کنند و او جنایت کننده خودرا عفو کند مگر
حق سبحانه و تعالی درجه او را رفیع گرداند و گناهانش بیامرزد و جابر انصاری از آنحضرت صلعم روایت کرده که هر مؤمن که سه کار کند بهر دری
در بهشت رود بهر دری که خواهد و حور العین را جفت او گردانند یکی آنکه دینی که در ذمت شخصی داشته باشد بوی بخشد دوم آنکه قاتل خودرا عفو
نماید سیم آنکه از عقب هر فریضه ده بار قل هو الله احد بخواند یکی گفت یا رسول الله اگر کسی ازین سه چیز یکی بجای آرد بآن سعادت که فرمودی

تواند رسید فرمود آری اگر یکی را ازینها بجای آورد باین سعادت وی نیز برسد ان شاء الله تعالی و بعد از ذکر احوال یهود بیان حال
نصاری میفرماید که وقفینا علی آثارهم و در قفا آوردیم بر اثرهای پیغمبران بعیسی ابن مریم عیسی پسر مریم را یعنی او را از
پیغمبران مبعوث کردیم مصدقا لما بین یدیه در حالتی که تصدیق کننده بود یعنی موافق بود در اصول دین اسلام مر آنچیزرا
که پیش ازو بود در توریة وهدی وموعظة للمتقین و دلالتی و ارشادی بحق و پندی مر پرهیزکارانرا ولیحکم اهل الانجیل
و باید که حکم کنند اهل انجیل یعنی علمای آن بما انزل الله فیه بانچه انزال فرموده است حق تعالی دران ومن لم یحکم بما انزل الله
و هر که حکم نکند بانچه خدای فرو فرستاده است یعنی با حکامی که در انجیل انزال فرموده فاولئک هم الفاسقون پس
آن گروه ایشانند بیرون رفتگان از حکم خدای جهان یا از ایمان اگر انکار آن کنند از روی استحلال وانزلنا الیک الکتاب
و فرستادیم بسوی تو این کتاب یعنی قرآن مجید را بالحق براستی و درستی مصدقا در حالتی که تصدیق کننده و راست
آرنده است یعنی موافق و مطابق لما بین یدیه من الکتاب مر آنچیزرا که پیش ازو بوده از جنس کتب منزله سماوی ومهیمنا
علیه و نگهبانست بر کتب که محافظت آن میکند از تغییر یعنی هرچه در آنها تغییر یافته باشد ازوی راست میشود و یا گواه است بر آن
کتاب بصحت و حقیقت آن فاحکم بینهم بما انزل الله پس حکم کن میان اهل کتاب بانچه فرو فرستاده است خدای
بتو از رجم و سویت در قصاص ولا تتبع اهواءهم و از پی مرو آرزوهای ایشانرا عما جاءک که مایل باشی از آنچیزی که بتو
آمده است من الحق از حکم راست یعنی پیروی ایشان مکن از هرچه مخالف شریعت است لکل جعلنا منکم مر هر گروهی
از شما که امت موسی و عیسی و محمد اند صلوات الله و سلامه علیهم ساختیم یعنی مقرر کردیم شرعة ومنهاجا شرعی یعنی راهی روشن
شریعت آنست که نص شده در کتاب و منهاج آنکه ثابت شود بحدیث حضرت پیغمبر صلعم یعنی از برای هر یک ازین سه طایفه شرعی و احکامی
در باب حلال و حرام تعیین نموده ایم ولو شاء الله و اگر خواستی خدای لجعلکم امة واحدة هرآینه میگردانید شمارا یک امت متفق
بر یک ملت و متحد در احکام حلال و حرام بدون نسخ و تحویل و یا اگر خواستی اجتماع شمارا بر اسلام از روی اجبار هرآینه شمارا بر وجه جبر و قهر
بران واداشتی ولکن لیبلوکم و لیکن چنین نکرد تا آزماید شمارا فیما آتاکم در آنچه بشما داده است از شرایع مختلفه مناسب هر عصری
و زمانی تا مطیع از عاصی متمیز شود یعنی تا ظاهر گردد که کدام از شما فرمان میبرد و از غایت ایمان بدانکه اختلاف شرایع محض حکمت است
و کدام فرمان برداری نمیکند و بآن تصدیق نمینماید و چون شان چنین است فاستبقوا الخیرات پس شتابید و پیشی گیرید شما بر یکدیگر
بسوی خیرات که پیروی شریعت است الی الله بسوی او نه غیر او مرجعکم جمیعا بازگشت همه شماست فینبئکم پس خبر دهد
شمارا در وقت خبر دادن بما کنتم فیه تختلفون بانچه هستید که دران اختلاف میکنید از امور دین و شریعت یعنی هر یک از
محق و مبطل و کامل و مقصر را جزا خواهد داد وان احکم بینهم و دیگر بتو فرود فرستادیم این حکم را که حکم کنی میان اهل کتاب از یهود
و نصاری بما انزل الله بانچه فرو فرستاده است خدای بتو آورده اند که جمعی از علمای یهود با یکدیگر از روی مکر و تزویر تدبیر کردند که بیائید
تا نزد محمد رویم و بگوئیم که تو دانسته که ما از اشراف قوم و دانایان ایشانیم و چون متابعت تو کنیم افاضل و اراذل یهود در تصدیق تو بتو
اقتدا کنند اکنون در میان ما و قومی در خون و مال خصومت است و ترا حکم میسازیم اگر قضا را بر ایشان کنی که رضای ما باشد رسالت و نبوت ترا
همه مسلم داریم حق سبحانه و تعالی خبر داد حضرت رسول را صلعم ازین و فرمود که حکم کن بر نهج آنچه بر تو نازل شده ولا تتبع اهواءهم و پیروی حکم

از عذاب روز رستخیز ما تقبل منهم قبول کرده نشود از ایشان و همان عقوبت لازم ایشان باشد ولهم عذاب الیم
و مر ایشانراست دردناک عذابی دراز و عذابی دردناک یریدون خواهند یعنی طمع دارند یا قصد کنند ایشان ان یخرجوا من النار آنکه بیرون روند از
آتش دوزخ وما هم بخارجین منها و حال آنکه نیستند ایشان بیرون آیندگان از آتش دوزخ ولهم عذاب مقیم و مر ایشانراست
عذابی دایم که هرگز انقطاع نیابد و در روایت آمده که حق تعالی دری از بهشت در دوزخ بگشاید ایشان چون از بلینه قصد آن کنند و بشتابند
نزدیک بر سر یکدیگر افتند تا از آن بیرون آیند چون بنزدیک آن در رسند آن در را بر روی ایشان در بندند و ایشان محروم باز گردند
و چون حق تعالی در آیات متقدمه بیان حکم نمود در کسی که بعلانیه مال مردمان را غصب کند در عقب آن حکم میکند بر کسی که بخفیه مال غیر را تصرف کند
و میفرماید که والسارق والسارقة و مرد و زن دزد فاقطعوا ایدیهما پس ببرید دستهای راست ایشانرا کاهی که کمتر از ربع
دینار نباشد و اگر نه تعزیر لازم است جزاء بما کسبا بجهت پاداش دادن بآنچه کرده اند نکالا من الله و این جزا دادن بجهت عقوبت
صادر از خدا والله عزیز حکیم و خدای غالبست در حکم خود دانا بحکمت آنچه بآن حکم میکند فمن تاب من بعد ظلمه پس هر که توبه
کند از پس ستمکاری خود یعنی دزدی واصلح و صلاح آرد کار خود را بانکه خصم خود را راضی سازد و توبه کند از دزدی فان الله
یتوب علیه پس بدرستی که خدای قبول کند توبه او را ان الله غفور رحیم بدرستی که خدای آمرزنده است گناه او را
مهربانست برو که در حشرگاه او را بعذاب رسوا نسازد و عذاب نفرماید الم تعلم ان الله آیا ندانستی یعنی البته دانسته
که خدای تعالی له ملک السموات والارض مر اوراست پادشاهی آسمانها و زمینها یعذب من یشاء عذاب میکند هر کرا
میخواهد چنانکه دزد را بدست بریدن امر فرموده و عذاب آخرت نیز برای او مقرر فرموده ویغفر لمن یشاء و می آمرزد
هر کرا خواهد چون توبه کند والله علی کل شیء قدیر و خدای تعالی بر همه چیزها از آمرزیدن و عذاب کردن تواناست و چون در ما
تقدم ذکر یهود و نصاری کرد در عقب آن جهت تسلیه حضرت رسول صلعم از کید ایشان فرمود که یا ایها الرسول ای فرستاده
بحق یعنی محمد صلعم لا یحزنک الذین باید که اندوهناک نسازد ترا کردار کسانی که از روی عناد و یسارعون فی الکفر میشتابند
و می اندازند خود را در کفر یعنی در اظهار کفر هر کاه فرصتی مییابند من الذین قالوا آمنا از آنانکه گفتند که ایمان آوردیم و آن
گفتن ایشان بافواههم بدهانهای ایشانست ولم تؤمن قلوبهم و ایمان نیاورده است دلهای ایشان مراد
منافقانند و کردار ایشان آن بود که با کفار دوستی میکردند در خلوت و با ایشان اظهار کفر میکردند و با مومنان استهزا
مینمودند و من الذین هادوا و از آن کسانی که در دین یهود در آمدند نیز مسارعت میکنند در کفر و افراط میکنند در انکار
و جحود با اهل ایمان سماعون للکذب همه ایشان شنوندگانند کلام ترا برای آنکه دروغ گویند بر تو و چیزها که نگفته باشی
از آن بتو نسبت دهند سماعون لقوم آخرین شنوندگانند برای گروهی دیگر که لم یأتوک نیامده اند بمجلس تو از جهت
تکبر و عناد و ننگ داشتن از آمدن بصحبت مراد یهود خیبراند که یهود مدینه جاسوسی میکردند و خبرهای دروغ بایشان میفرستادند
که محمد چنین و چنین میگوید از حضرت امام محمد باقر ع و بعضی از صحابه و تابعین منقولست که زنی و مردی از اشراف اهل خیبر
زنا کردند و هر دو محصن بودند و حد ایشان بحکم توریه رجم بود یهود ملاحظه بزرگی ایشان کرده خواستند که آن حد بر ایشان اجرا کنند
با یکدیگر گفتند که در کتاب این مرد که دعوی پیغمبری میکند رجم نیست و ما بجهة قتال و جدالی که با او داریم نمیتوانیم که بمجلس او رویم مصلحت

انست

انست که کسی را بفرستیم از بنی نظیر و بنی قریظه که هم سوگندند با او تا ایشان بمجلس او روند و حد زانی محصن بپرسند و اگر دره جلد فرماید
قبول اجری کنند و اگر برجم حکم کند سخن او را نشنوند پس جمعی از ایشان با آن زانی و زانیه بمدینه آمدند و صورت حال با یهود مدینه
در میان آوردند و اشراف یهود بمجلس حضرت رسالت صلعم آمده از حد زنای محصن و محصنه سوال کردند حضرت رسول صلعم فرمود
بحکم من رضا میدهید گفتند آری فی الحال جبرئیل بحکم رجم نازل شد حضرت رسول صلعم فرمود که رجم میباید کرد ایشان ابا کردند و گفتند
خدای تعالی در توریه فرموده که ایشانرا چهل تازیانه بزنند بغیر اندوده زنند تا پشت ایشان سیاه کردد و بازگونه بر دراز گوش نشانده گرد محلات
بگردانند جبرئیل آنحضرت را خبر داد که دروغ میگویند گفت ایشانرا بگوی تا ابن صوریا را حکم سازند که عالمترین ایشانست باحکام توریه
بر موسی نازل کرده اید و دریا را برای او بشکافت و شما را از فرعون برهانید و من و سلوی بر شما فرستاد و ابر را سایه بان شما
کردانید و حکم حلال و حرام در توریه بیان کرد که در کتاب شما حد زانی محصن رجم است یا نه ابن صوریا گفت که اگر نه ترس آن داشتم
که آتش از آسمان فرود آید و مرا بسوزاند دروغ میگفتم و تغییر میدادم حکم توریه را تو بگو که خدای تو چه گفته حضرت پیغمبر صلعم فرمود که خدای
من چنان حکم کرده که چون چهار گواه عدل بر زنای محصن و محصنه گواهی دهند رجم بر ایشان واجب شود ابن صوریا گفت بخدای موسی که
در توریه نیز چنین کرده حضرت پیغمبر صلعم بفرمود که تا هر دو را رجم کردند جهودان با ابن صوریا گفتند که چرا کشف سر ما کردی گفت بجهة آن که ترسیدم کندی
که محمد مراد او و بعد از آن حضرت فرمود سبب چیست که شما تغییر حکم کرده اید گفتند بجهة رعایت حال اشراف قوم خود و ملاحظه مرتبه ایشان
حق تعالی در باره ایشان فرمود که یحرفون الکلم تغییر میدهند کلمه ها را یعنی آیه رجم را من بعد مواضعه بعد از وضع این حکم و تحریف
یعنی اگر حضرت پیغمبر صلعم بجلد حکم کند یقولون ان اوتیتم هذا میگویند یهود خیبر اگر داده شوید این حکم یعنی جلد فخذوه پس بگیرید
آنرا و قبول کنید و بآن عمل نمایید وان لم تؤتوه و اگر داده نشوید این حکم یعنی محمد رجم فرماید زانیه را فاحذروا پس حذر کنید از
قبول آن ومن یرد الله فتنته و هر کرا خواهد خدای تعالی آزمایش او را یعنی فضیحت و رسوائی او را در ظاهر ساختن آنچه اخفای آن کنند
یا هر کرا خدای عقوبت او کند بجهة فرط کفر و عناد فلن تملک له پس هرگز نتوانی شد برای او من الله شیئا از خدای چیزی را در دفع
فضیحت یا عقوبت چه زمام اختیار این در دست تو نیست اولئک الذین لم یرد الله آن گروه آنانند که نخواسته است خدای
یعنی حکمت و مصلحت او مقتضی نیست ان یطهر قلوبهم اینکه پاک سازد دلهای ایشانرا از علامات کفر که طبع و ختم است بجهة فرط
عناد و جحود و انکار ایشان با وجود ظهور دلایل واضحه چنانکه طاهر میسازد قلوب اهل ایمانرا بانیوجه که سینه او را روشن سازد بنور هدایت
با عطای الطاف یا بوسیله آن زنگ ضلالت از دل ایشان زدوده میشود و نور ایمان در سینه ایشان راسخ میکردد لهم فی الدنیا
خزی مر ایشانراست در دنیا رسوائی بانکه جزیه دهند و پیوسته از مومنان ترسناک باشند و خواری و زاری کشند ولهم فی
الآخرة عذاب عظیم و مر ایشانراست در آن سرای عذابی بزرگ که خلود است در دوزخ سماعون للکذب ایشان شنوندگانند
سخن ترا برای دروغ بستن تا آن را بر خلاف آنچه می شنوند با ابنای جنس خود بگویند اکالون للسحت سخت خورندگانند حرام را یعنی
رشوت در تغییر حکم توریه فان جاؤک پس اگر بیایند اهل کتاب بمحاکمه نزدیک تو فاحکم بینهم پس حکم کن میان ایشان
او اعرض عنهم یا روی بگردان از ایشان یعنی در حکم و عدم حکم مخیری وان تعرض عنهم و اگر روی بگردانی از ایشان
و حکم نکنی فلن یضروک شیئا پس ایشان نتوانند رسانید بتو چیزی را وان حکمت فاحکم بینهم بالقسط و اگر اراده

اند ای پیغمبر ازیشان واحذرهم و حذر کن ازیشان ان یفتنوک ازانکه در فتنه اندازند ترا و بگردانند عن بعض ما انزل الله الیک
از برخی از آنچه خدای بتو فرو فرستاده است باین وجه که از روی مکر ترا وعده دهند که ما ایمان خواهیم آورد بتو بشرط این با ایشان
مساهلتی کنی در حکمی از آنچه خدای بتو فرستاده و مداهنه کنی فان تولوا پس اگر برگردند از حکم منزل فاعلم انما یرید الله پس بدانکه جز این نیست
که میخواهد خدا ان یصیبهم ببعض ذنوبهم انکه برساند بایشان عقوبتها برخی از گناهان ایشان را در دنیا که آن عقوبت اعراض
ایشانست از حکم خدای و ذکر عقوبت بعضی گناه تنبیه است بر کثرت ذنوب ایشان که اعراض از حکم محمدی صلعم یکی از انست وان کثیرا
من الناس لفاسقون و بدرستی که بسیاری از یهود فاسقانند بجهة تمرد و عناد ایشان در کفر و از حد برندگان در ان و بعد از نزول
این آیه جهودان گفتند که ما بحکم تو راضی نیستیم این آیه آمد که افحکم الجاهلیة یبغون آیا پس حکم جاهلیت را طلب میکنند
که آن میل است از حق و مداهنه در ان ومن احسن من الله و کیست نیکوتر از خدای تعالی حکما از روی حکم و داوری لقوم یوقنون
برای گروهی که بر وجه یقین تدبر میکنند و میدانند که بهترین احکام خداست جل جلاله آورده اند که عبادة بن صامت بمجلس شریف
حضرت رسالت صلعم آمده گفت مرا از طوایف یهود دوستانند که در همه حوادث و وقایع مدد ایشان از ان خلاص و نجات
مییافتیم بدوستی خدای از همه تبرا کردم و مراد دوستی خدا و رسول بس است عبدالله ابی گفت که من از انقلاب روزگار و فتن و حوادث
لیل و نهار میترسم و از معاونت و مدد یهود گزیری ندارم آیه آمد که یا ایها الذین امنوا ای زمره گروندگان لا تتخذوا الیهود
والنصاری اولیاء مگیرید جهودان و ترسایان را اولیاء دوستان برخی دیگرند بجهة موافقت ایشان بر مخالفت شما پس از ایشان کناره
کنید و دوری جویید و مدد معاونت ایشان مطلبید ومن یتولهم منکم و هر که دوستی کند با ایشان از شما و معاونت جوید
از ایشان فانه منهم پس بدرستی که او نیز از جمله ایشان باشد در مخالفت دین ان الله لا یهدی بدرستی که خدای تعالی راه ننماید
القوم الظالمین گروه ستمکاران را که بدوستی دشمنان بر خود ظلم میکنند یعنی حق تعالی راه بهشت با ایشان ننماید بلکه ایشان را براه
اهل کفر در آرد که آن راه دوزخ است فتری الذین فی قلوبهم مرض پس بینی ای محمد آنان را که در دلهای ایشان نفاقست یعنی
ابی و اتباع او یسارعون فیهم میشتابند در دوستی و یاری دوستان خود که اهل کفرند یقولون میگویند از روی عذر
در معاونت از کفار نخشی ان تصیبنا دائرة میترسیم ازانکه برسد گردشی از گردشهای روزگار یعنی کار منقلب شود و اهل اسلام مغلوب
گردند و کفار غالب شوند و دولت با ایشان رسد حق تعالی رد اندیشه باطل ایشان کرده فرمود که فعسی الله ان یاتی پس شاید که خدای
بیارد بالفتح فتحی را برای حضرت رسول صلعم و یاران او مراد فتح مکه است و یا تسخیر مواضع دیگر از فدک و خیبر و غیران او امر من
عنده یا امری سند فرمانی از نزد خود بقتل یهود و اجلای ایشان و یا اظهار اسرار منافقان و حکم بقتل ایشان فیصبحوا علی ما اسروا
فی انفسهم پس گردند منافقان بر آنچه پنهان داشتند در نفسهای خود از دوستی با یهود یا شک در کار پیغمبر صلعم نادمین پشیمانان
پشیمانی سودی ندهد ایشان را ویقول الذین امنوا و گویند مؤمنان با یکدیگر از روی تعجب از حال منافقان اهؤلاء الذین
اقسموا بالله آیا این گروه آنانند که سوگند میخوردند بخدای تعالی جهد ایمانهم سخت ترین سوگندهای خود انهم لمعکم بدرستی که ایشان
با شمانند و امروز پرده ایشان دریده گشت و رسوائی و خواری در نزد همه کس لازم حال ایشان شد و معلوم گشت دروغ ایشان که گفته بودند
و خجلت زده گشتند حبطت اعمالهم باطل و نابود شد همه عملهای ایشان یعنی ثوابی بران مرتب نشد بجهة عدم نفع در ان فاصبحوا خاسرین

بعضهم اولیاء بعض

بلی

پس گشتند زیانکاران برسوائی دنیا و فوت ثواب عقبی آورده اند که بعد از وفات حضرت سید کاینات صلعم اکثر عرب
مرتد شدند و جمعی از ادای زکات باز ایستادند و برخی به مسیلمه کذاب گرویدند و خبر از وقوع این جمهور نشان داده
بود و گفت یا ایها الذین امنوا ای گروه مؤمنان من یرتد منکم عن دینه هر که مرتد گردد
از شما و برگردد از دین خود که اسلامست بعد از آنکه اظهار حقیت آن کرده باشد فسوف یاتی الله بقوم پس زود
باشد که بیارد خدای قومی را که یحبهم دوست میدارد ایشان را و یحبونه و ایشان نیز دوست
میدارند او را اذلة علی المؤمنین متواضع و فروتنان باشند و مهربان بر مؤمنان اعزة علی الکافرین
سخت دل و درشت بر کافران یجاهدون فی سبیل الله جهاد کنند در راه رضای خدای تعالی و لا
یخافون لومة لائم و نترسند از ملامت هیچ ملامت کننده از غایت تصلب در دین ذلک آنچه مذکور شد
ازین صفات حسنه فضل الله افزونی و کرم خداست یؤتیه من یشاء عطا میکند آنرا بهر که میخواهد از مؤمنان
صادق العقیده والله واسع و خدای بسیار فضل است بر خلق خود علیم دانا بکسی که استحقاق آن دارد و حضرت امام محمد
از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده اند که آنحضرت در روز فتح بصره فرمود که بخدا سوگند که هیچکس با اهل این آیه کارزار نکرد
تا امروز و ثعلبی که از اعاظم اهل سنت است در تفسیر خود آورده که آیه در شان علی بن ابی طالب نزول یافته و مؤید اینست آنکه در روز
خیبر حضرت رسالت صلعم در شان کافیان وی فرمود که فردا علم بدست کسی دهم که خدا و رسول او را دوست دارند و
از جنگ بر نگردد تا که حق تعالی بر دست او فتح خیبر کند و چنان بود که حضرت صلعم فرموده بود و این قصه مشهور است و بر صفحه روزگار
مسطور بر وجهی که از غایت ظهور آن هیچکس انکار آن نکرده و در وقتی که مرغ بریان نزد حضرت آوردند دعا فرمود که بار خدایا کسی را
که نزد تو دوستترین بندگان باشد بفرست تا با من در خوردن این مرغ شریک شود حضرت علی صلوات الله علیه از در درآمد و در خوردن
با آنحضرت شریک شد و بر وجهی متواضع بود بر مؤمنان که روزی زنی سبوی آب بر گرفته در کوچه از کوچهای مکه میرفت و
میگفت بار خدایا حکم کن میان من و علی بن ابی طالب آنحضرت در گذر آمده فرمود ای زن علی بن ابی طالب با تو چه کرده گفت شوهر مرا بجایی فرستاده
و مرا بی نفقت آب میباید کشید حضرت صلعم فرمود سبو بمن ده تا بخانه تو آورم و علی را بگویم تا شوهر ترا از جانب فرستاده باز آرد
پس آن سبو بر گرفت و بسرای وی برد همسایگان زن چون این بدیدند زن را ملامت کردند و گفتند نمیدانی که این مرد علی بن ابی طالب است
زن منفعل شده دست و پای مبارک حضرت افتاد و عذر خواهی کرد و گفت یا امیر المؤمنین مرا معذور دار که ترا نشناختم و بر اهل
ظلم حضرت فرمود هیچ باکی نیست هرگاه زنا کاری ترا طلب کند آن قیام مینمایم تا شوهرت باز آید و اما غلظت او با کفار نزد همه اهل
اسلام واضح است که هیچ کس از امت با کفار بمقدار قتال نکرده که آنحضرت ع و علی بن ابراهیم در تفسیر خود آورده که این آیه در شان
مهدی آل محمد است که در زمان او بعد از حضرت پیغمبر ظلم بر اهل البیت کردند بر اندازد و نیز در بیان اوصاف حمیده حضرت مرتضوی ع
میفرماید که انما ولیکم الله جز این نیست که اولی بتصرف و حاکم بر امور دینی و دنیوی شما خدایست ورسوله و فرستاده او که
والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و آنانکه گرویده اند که ایمان آورده اند و متصف اند بانکه بپای میدارند نماز را با شرایط و ارکان آن
ویؤتون الزکوة و میدهند زکوة را وهم راکعون و حال آنکه ایشان در رکوع کنند کما اتفق جمهور مفسران از علما

سنت بر آنند که این آیه در شان علی بن ابی طالب است ع و امامیه باین استدلال کرده اند که خلافت و امامت منصب آنحضرت است
زیرا که ولی درین آیه بمعنی اولی بتصرف است در امور مسلمانان و احق در مصالح خلقان پس ولایة آنحضرت ثابت باشد که در رکوع
تصدق نموده باشد زیرا که باتفاق بدین وصف مخصوص است و از جمله ثعلبی از افاضل اهل سنت است در تفسیر خود آورده که این آیه در شان
علی بن ابی طالب نازل گشته و ابن مغازلی شافعی نیز در کتاب خود تخریج کرده که این آیه در حق حضرت شاه اولیاست و حمید طویل یکی از راویان
اهل سنت است روایت کرده از انس بن مالک که روزی در خدمت حضرت رسول خدا بودیم آنحضرت سرور دین از خانه بیرون آمده متوجه
مسجد شد چون بمسجد درآمد دید که حضرت علی بن ابی طالب در نماز است ناگاه سایلی از حاضران چیزی طلبید و در سوال ابرام و تضرع مینمود و از جمیع
وقوف مانده که خود مینالید چون حضرت شاه مردان ناله و زاری او شنید دردناک شد و غمگین گشت پس بدست مبارک از جانب پشت خود اشارت
بسایل کرد و سایل دریافت که آن سلطان سریر سخاوت و شهنشاه سلیمان منزلت خاتم مبارک خود باو بخشید پس بیامد و خاتم از انگشت
مبارک آنحضرت بیرون کرد و از آنحال بسیار خرم و شادمان پس حق تعالی از روی تعظیم و تکریم حضرت شاه اولیا این آیه فرستاد و حضرت سید
رسل دیر از خود طلبیده فرمود ای علی گوارنده و مبارکباد ترا و خوشدل و خوشحال باش که حق تعالی در حق تو آیتی فرو فرستاد و ترا بتعظیم و
تفخیم یاد فرمود پس این آیه بر خواند و بیان وجوه روایات از موافق و مخالف درین باب و ذکر مناقشات و شبهات که مخالفان
درین آیه کرده اند و جوابهای آن بر وجهی که رفع جمیع مناقشات کند در منهج الصادقین ثبت است ذکر یافته هر که اراده آن باشد توجه بجانب
آن نگار معارف کند که از سرمایه بازار آخرت کرده اند و فایده بی نهایت از آن بدست آرد و چون حق تعالی درین آیات اثبات ولایت
خود و رسول و وصی او کرد در عقب آن فرمود که وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ و هر که دوست دارد خدا و رسول او را وَالَّذِينَ آمَنُوا
و آنانرا که ایمان آورده اند فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ پس بدرستی که جز این نیست که لشکر خدای که اهل او یند هُمُ الْغَالِبُونَ ایشانند
غالبان بر اهل طغیان و عدوان از ابن عباس مرویست که رفاعة بن زید و سوید حارث از یهود که اظهار اسلام میکردند و باطن منافق
شدند و بعضی از صحابه را مودت و معاشرت با ایشان بود حق تعالی این آیه فرستاد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان لَا
تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ فرا مگیرید دین آنانرا که فرا گرفته اند دین شما را که اسلام است هُزُوًا وَلَعِبًا استهزا و بازی
باینوجه که اظهار دین اسلام میکنند و کفر را در باطن مخفی میدارند مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ از آنانکه کتاب توریة داده اند ایشانرا
مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما یعنی یهود وَالْكُفَّارَ أَوْلِيَاءَ و نیز فرا مگیرید کافرانرا دوستان خود وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای بترک ایشان
إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید شما مومنان چه ایمان حقیقی تقاضا میکند که با دشمنان حق دوستی نکنند آورده که چون مؤذنان
ندا از اذان بنماز بر خواستندی یهود با یکدیگر گفتندی بطریق استهزا که برخواستند نه بر وجهی که بر باید خواست و نماز گذاردند نه بر وجهی
که بر باید خواست و نماز گذاردند نه بر وجهی که نماز باید گذارد و میخندیدند حق تعالی این آیه فرستاد که وَإِذَا نَادَيْتُمْ و چون ندا میکنید
و مردم را میخوانید إِلَى الصَّلَاةِ بسوی گذاردن نماز اتَّخَذُوهَا هُزُوًا وَلَعِبًا فرا میگیرند نماز را بسخریه و استهزا و بازی ذَلِكَ این
استهزا از ایشان بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ گروهی اند که تعقل نمیکنند که درین استهزا چه عقوبت بایشان
خواهد رسید در معالم التنزیل آورده که ترسائی بود در مدینه هرگاه مؤذن گفتی اشهد ان محمدا رسول الله وی گفتی خدای تعالی دروغگوی را
بسوزاند شبی خادم او آتش بخانه آورد و آن ترسا با اهل و عیال خود در خواب بودند شراره از آن آتش بجست و خانه با جماعت که در وی

بودند

بودند تمام بسوخت آورده اند که ابو یاسر بن اخطب و رافع بن ابی رافع با جمعی یهود از حضرت رسالت پرسیدند که تو بکدام
یکی از پیغمبران ایمان داری حضرت فرمود که ایمان دارم بخدا و بهر چه با فرو فرستاده و بانچه با براهیم و اسمعیل و اسحق و موسی
و عیسی انزال کرده چون نام عیسی مذکور شد انکار نبوت وی کردند و گفتند بخدای که ندیده ایم بدتر از دین شما دینی و اهل دینی
کم بهره تر در دنیا و آخرت از شما و دین شما آیه آمد که قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ بگوی ای یهود هَلْ تَنْقِمُونَ مِنَّا انکار و
عیب میکنید ما را إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِاللَّهِ مگر از آنکه ایمان آورده ایم بخدای بحق وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا و بانچه بر ما فرستاده شده است
یعنی قرآن وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلُ و بانچه فرستاده شده است پیش از ما چون توریة و انجیل و سایر کتب وَأَنَّ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ و بدرستی
که بیشتر از شما فاسقانید قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بگو آیا خبر دهم شما را بِشَرٍّ مِنْ ذَلِكَ بدتر از آنچه گفتید که دین شما بدترین ادیان است
مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ از روی پاداش که ثابت است نزد خدای و آن مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ دین کسی است که لعنت کرد خدای او را
یعنی بدترین مقول قبح کسی است که حق تعالی او را از رحمت خود دور کرد وَغَضِبَ عَلَيْهِ و خشم گرفت بر وی و آن یهود اند که بسبب
لعن و غضب حق شده اند وَجَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ و ساخته است از ایشان بوزینگان یعنی مسخ کرده ایشانرا بصورت بوزینه
چنانچه اصحاب سبت وَالْخَنَازِيرَ و خوکان چنانچه اهل انکار مائده عیسی که در اواخر این سوره مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی وَعَبَدَ
الطَّاغُوتَ و آن کس که پرستید طاغوت را مراد گوساله است یا پیشوایان ایشان که از غایت فرمان برداری ایشان
مانند معبودان باطل بودند أُولَئِكَ آن ملعونان شَرٌّ مَكَانًا بدترند از روی مکان و هر گاه که مکان که موضع نشستن ایشان است
بدتر باشد پس شرارت ایشان از آن بیشتر باشد وَأَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ و گمراه ترند از میانه راه راست که راه
حق است و متوسط میان غلوی نصاری و قدح یهود در عیسی بعد از آن در صفت حال منافقان میفرماید که وَإِذَا جَاءُوكُمْ
و چون بیایند بشما منافقان یهود یا مطلق اهل نفاق قَالُوا آمَنَّا گویند ایمان داریم بهمچو شما وَقَدْ دَخَلُوا بِالْكُفْرِ حال
آنکه در می آیند بکفر وَهُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ و ایشان بیرون میروند بکفر یعنی در وقت خروج و دخول کفر با ایشان است و آنچه از تو
شنیده اند در ایشان اثر نمیکند وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای داناتر است بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ بانچه هستند که میپوشند از کفر و نفاق
و کینه مسلمانان و ایشانرا بران جزا خواهد داد وَتَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ و می بینی بسیاری از یهود یا منافقان را يُسَارِعُونَ
فِي الْإِثْمِ شتاب میکنند در تحصیل حرام یا گفتن دروغ وَالْعُدْوَانِ و در ظلم یا تجاوز از حد در معاصی گویند اثم گناهی است که
از فاعل بغیر نرسد و عدوان آنکه بغیر سرایت کند وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ و در خوردن ایشان رشوت یا ربا لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
هر آینه بد چیزیست که ایشان میکنند لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ چرا منع نکنند ایشانرا علمای ایشان که خداشناسانند وَالْأَحْبَارُ
و زاهدان ایشان عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ از گفتن ایشان دروغ را وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ و خوردن ایشان رشوت یا ربا لَبِئْسَ مَا كَانُوا
يَصْنَعُونَ هر آینه بد چیزیست که ایشان میسازند و نهی ایشان نمیکردند این آیه دلالت بر وجوب نهی از منکر و امر بمعروف و از
حضرت رسالت صلعم روایتست که هیچ شخصی نباشد که بر قومی بگذرد که ایشان بمعصیتی مشغول باشند و او منع ایشان از آن نکند مگر
که نزدیک باشد که حق تعالی عذاب بر وی فرستد مالک دینار گوید که حق تعالی وحی کرد بجمعی فرشتگان که فلان شهر را عذاب کنید گفتند بار
خدایا تو عالمتری که فلان بنده عابد در میان ایشانست و همیشه متوجه بارگاه تست و در طاعت و عبادت تو خطاب آمد که او

بود و بانگ اهل بیت شنوانید و او را هلاک کنید چه در وقتی که قوم او بفعل حرام مشغول میشوند او منع نمیشود بجهت آنکه خشم و غضب
بر ایشان در خبر است که حق تعالی یوشع را وحی کرد که از قوم تو صد هزار را هلاک خواهم کرد که چهل هزار ایشان نیکان باشند و خشم
بر ایشان جهت آنست که خشم نگرفتند بقومی که مرتکب قبایح شدند و با ایشان نشست و خواست کردند و طعام و شراب
خوردند و در خبر است که مثل صالحان که فاسقی در میان ایشان باشد و او را نهی نکنند مثل جماعتیست که در کشتی نشسته
و چون کشتی بمیان دریا رسد یکی از ایشان تبری بر دارد و کشتی را بشکند و همه غرق شوند و اگر او را منع کنند سلامت
مانند روایتست که پیش از هجرت حضرت رسالت صلعم بمدینه یهود را مال بسیار بود و در سعت عیش و فراغت حال
میگذرانیدند و چون حضرت بآنجا هجرت فرمود ایشان با نکار و عناد کوشیدند و ایمان نیاوردند حق تعالی برکت از مال
ایشان برداشت و اسباب معیشت ایشان نقصان پذیرفت زبان بسخنان بیهوده بگشادند و گفتند ید الله مغلولة یعنی خدای
بخیل شد آیه آمد که وَقَالَتِ الْيَهُودُ و گفتند جهودان يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ دست خدای بسته است از عطا یعنی
بخیل است و چیزی بما نمیدهد و روزی را بر ما تنگ میسازد غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ بسته باد دستهای ایشان از خیرات همیشه ذلیل
خوار و عاجز و فقیر باشند وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا و لعنت بر ایشان باد بآنچه گفتند بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ بلکه هر دو دست
قدرت او سبحانه گشاده است این کنایتست از بسط نعمت او یعنی جود او وافر و کرم او ذاتیست همچنانکه کسی بی اندیشه و
خوف فنای مال بهر دو دست خود اعطا نماید يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ روزی میدهد هر طور که میخواهد یعنی بر وفق حکمت و مصلحت
گاهی توسیع نعمت میکند و وقتی تضییق آن مینماید وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ و هر آینه زیاده میگرداند بسیاری را
از یهود مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ آنچه فرستاده شد بتو از نزد پروردگار تو یعنی قرآن طُغْيَانًا وَكُفْرًا از روی گردنکشی و کفر یعنی
حق تعالی انزال حکمی میکند ایشان جاحد آن میشوند و بجهت آن طغیان را زیاده میکنند و در کفر خود راسخ میشوند وَأَلْقَيْنَا
بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ و افکندیم در میان طوایف یهود چون فریضیه و نظر دشمنی و خصومت إِلَىٰ يَوْمِ
الْقِيَامَةِ تا روز رستخیز یعنی بجهت عناد و جحود خذلان ایشان کردیم و تخلیه ایشان کردیم نظر لطف و توفیق از ایشان برداشتیم
تا بجهت آن در میان ایشان دشمنی و اختلاف واقع شد تا روز قیامت و هر فرقه تکفیر دیگری نمودند که وقالت الیهود لیست
النصاری علی شیء الایة كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا هرگاه بر افروختند آتشی لِلْحَرْبِ برای جنگ کردن با حضرت رسول
أَطْفَأَهَا اللَّهُ فرو نشانید آن آتش را خدای باآنکه تنازعی در میان ایشان افکند که بآن مشغول شده بکار دیگر نتوانستند
پرداخت یا آنکه هرگاه قصد حرب کسی کردند مغلوب شدند پس بجهت مخالفت ایشان بحکم توریة بختنصر بر ایشان مسلط گشت
و چون افساد کردند قسطوس رومی بر ایشان استیلا یافت و باز تباهی کردند در زمین مجوس بر ایشان دست یافتند و بار
دیگر با فساد قیام نمودند مسلمانان بر ایشان مسلط شدند وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ عادت ایشان آنست که میشتابند در
زمین فَسَادًا برای تباهی و فتنه انگیزی و هتک حرمات الهی و اخفای نعت محمدی صلعم وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ و خدای
دوست نمیدارد تباه کاران را پس جزا داده شدند مکر بر وفق کردار بد ایشان که آن خواری و ذلت ایشان بود در دنیا بقتل و سبی
و جزیه دادن و در آخرت بانواع عذاب وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ و اگر چنانچه اهل کتاب آمَنُوا ایمان آوردندی

بمحمد

بمحمد وَاتَّقَوْا و پرهیز کردندی از معاصی لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ هر آینه ما در میگذرانیدیم از ایشان سَيِّئَاتِهِمْ گناهان ایشان را
و بآن مؤاخذه نمیکردیم وَلَأَدْخَلْنَاهُمْ و هر آینه در می آوردیم ایشان را جَنَّاتِ النَّعِيمِ در بهشتهای پر نعمت
وَلَوْ أَنَّهُمْ و اگر ایشان أَقَامُوا التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ بپا داشتندی احکام توریة و انجیل را یعنی بدان عمل
کردندی وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ و اقامت کردندی بآنچه فرستاده شد بسوی ایشان مِنْ رَبِّهِمْ از نزد پروردگار ایشان که
قرآن است لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ هر آینه خوردندی روزی را از بر خویشان وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ و از زیر پای خویش یعنی
روزی را بر ایشان فراخ میکردیم بباراندن باران و رویانیدن گیاه و بجهت شامت کفر و عناد و طغیان روزی بر ایشان تنگ شد
مِنْهُمْ از ایشان أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ گروهی اند راست رو و راستکار یعنی آنها که بحضرت رسول صلعم ایمان آوردند وَكَثِيرٌ
مِنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ و بسیاری از ایشان بد است آنچه میکنند از اقامت کفر و عناد و جحود به نبوت حضرت محمد
صلعم بعد از آن امر میفرماید پیغمبر خود را به تبلیغ و وعده عصمت و نصرت مینماید باو و میگوید که يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ ای فرستاده
حق بَلِّغْ برسان بکافه خلقان مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ جمیع آنچه فرو فرستاده شد بتو ای محمد مِنْ رَبِّكَ از نزد پروردگار تو از احکام
شرعیه وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ و اگر آنکه نرسانی تمام آنرا فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ پس تبلیغ نکرده پیغامهای او را زیرا که کتمان بعضی ضایع میکند
آن جزو را که رسانیده چنانکه ترک بعضی از ارکان نماز مبطل نماز است یا گویا تبلیغ هیچ جز از آن نکرده جهت آنکه کتمان بعضی و کل یکسانست در
استیجاب عقوبت وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ و خدای نگاه میدارد ترا مِنَ النَّاسِ از شر مردمان که هیچکس بر قتل تو دست نخواهد بود پس
در تبلیغ رسالت خود جد و جهد تمام نمای إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی لَا يَهْدِي راه ننماید الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ گروه کافران را بتسلط بر تو
و ایشان را تمکین ندهد بر هلاک تو و یا راه ننماید ایشان را بالطاف و توفیق خود بجهت فرط عناد و جحود ایشان مرویست که آنحضرت را شبها پاسبانی
میکردند چون این آیه آمد سر مبارک را از قبه که از پوست دو ختر بود بیرون کرد و فرمود ای مردمان باز گردید که خدای مرا نگاه داشت بدانکه نزد اعاظم
اهل سنت و اجماع اهل البیت این آیه در روز غدیر خم نازل شده و از جمله علی بن احمد واحدی که از مشاهیر اهل سنت است در تفسیر خود که باسباب
نزول مسمی است آورده که این آیه در حق علی بن ابیطالب ع نزول یافته در روز غدیر خم و ثعلبی نیز که از اکابر اهل سنت است میگوید که براء بن
عازب روایت کرده که چون با حضرت رسول خدای صلعم از حجة الوداع مراجعت کردیم بغدیر خم رسیدیم و آن روزی بسیار گرم بود آنحضرت بسایه درختی
که در آن موضع بود نشست و مردمان که در آن منزل بودند از مهاجر و انصار همه را جمع فرمود و دست علی بن ابیطالب را بگرفت و فرمود ای حاضران
ایا من اولی نیستم بشما از نفسهای شما همه آواز بر آوردند که تو اولائی بما از نفسهای ما پس فرمود که هر که مولای اویم علی مولای اوست
بار خدایا دوست دار هر که علی را دوست دارد و دشمن دار هر که علی را دشمن دارد و عمر برخواست و گفت ای پسر ابو طالب مبارک باد ترا این
منصب عالی و سلطنت و سروری بجمیع مؤمن و مومنه و در روایت ثابت گشته که حاضران در آن روز هفتاد هزار بودند بعدد قوم موسی
که بفرموده خدای تعالی چون موسی از ایشان از برای هرون برادر بیعت ستانده همه این بیعت را قبول کردند و در آخر نقض عهد آن بیعت
کردند اینجا نیز این صورت بر این وجه واقع شد و مستحق غضب ربانی گشتند و ابن مردویه در کتاب مناقب آورده که عبد الله مسعود فرمود
که ما در زمان حیات حضرت رسول صلعم این آیه را چنین میخواندیم که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ان علیا ولی المؤمنین فان
لم تفعل فما بلغت رسالته و نیز ثعلبی آورده که چون حکایت نصب شاه اولیا منتشر شد و مشهور گشت حارث بن نعمان فهری بر ناقه نشسته

متوجه مدینه شد و با حضرت رسالت صلعم آغاز منازعت کرده گفت ای محمد ما را بکلمه شهادت و رسالت امر کردی از تو قبول کردیم
و بقیام نماز پنجگانه شبانروزی امر نمودی اجابت کردیم و بزکوة و روزه و حج و جهاد امر کردی پذیرفتیم و بهر چه اشارة تو واقع شد
مخالفت نورزیدیم با اینهمه راضی نشدی و اکنون که ترا هیچ خبر دیگر نمانده که نرسانیده دست پسر عم خود را گرفتی و او را بر داشتی و بر همه
مسلمانان کاشتی و میگوئی که بعد از من امیر شماست باو اقتدا کنید و تابع او شوید این امر بفرموده خدای از تو صادر شده یا از رای
خود این را گفته حضرت فرمود که بدانی که جز او پروردگاری نیست که آنچه در باره علی بن ابی طالب گفتم بامر خدا بود نه باندیشه من و نعمان حارث
نیز پیغمبر روی خود را ازان قبله اسلام گردانیده برخواست و در راه میرفت و میگفت خداوندا آنچه محمد در حق علی میگوید اگر راست است
و درست تو بر ما از آسمان سنگی بباران یا ما را بعذاب دردناک گرفتار گردان فی الحال سنگی از آسمان بیفتاد و بسر او خورد
و از دبرش بیرون رفت و بجهنم پیوست و دو آیت بران آیه سأل سائل بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع من الله ذی المعارج
و عیاشی از جابر بن عبدالله انصاری نقل کرده که چون مامور شد بنصب حضرت امیرالمؤمنین ترسید که اگر مردمانرا بان خبر دهد
گویند با پسر عم خود محابات میکند و از نزد خود منصب ولایت میدهد و او را طعن کنند حق تعالی این آیه فرستاد و آنحضرت
در غدیر خم حضرت امیرالمؤمنین را خلیفه خود ساخته این خبر را بخاص و عام رسانید و این روایت از حضرت ابی جعفر و ابی عبدالله
و جمیع ائمه صلوات الله علیهم اجمعین نیز مرویست و تفاصیل روایات و اخبار و مرتبه روز غدیر خم بر سایر ایام و اعتراضات
که مخالفین درین باب دارند و جواب هر یک ازان بطرق مستوفی در منهج الصادقین مسطورست کوشش کن خواهی را آنجا
تا بیابی گنجهای بیکران از ابن عباس مرویست که جمعی یهود نزد حضرت پیغمبر صلعم آمدند و گفتند یا محمد تو بتوریة ایمان داری
که کتاب خداست گفت آری گفتند تو با ما متفقی درین و ما با تو متفق نیستیم در انکه قرآن حق است و از نزد خداست پس ما را بانکه
هم متفقیم بازگذار آیه آمد که قل یا اهل الکتاب بگو ای اهل کتاب لستم علی شیء نیستید شما بر چیزی یعنی معتد به و صحیح
حتی تقیموا التوریة والانجیل تا وقتی که اقامت کنید حکم توریة و انجیل را یعنی آنچیزی را که حق تعالی شما را بان فرموده و از
عمل بان او ر ... بنبوت من وما انزل الیکم و تا وقتی که بپای دارید اوامر و نواهی آنچه فرستاده شده بشما من ربکم
از نزد پروردگار شما یعنی قرآن ولیزیدن کثیرا منهم و هر آینه زیاده میکند بسیاری را از یهود و ترسا ما انزل الیک من ربک
آنچه منزل شده بتو از نزد پروردگار تو یعنی قرآن و استماع ان می افزاید ایشانرا طغیانا وکفرا سرکشی و ناگرویدگی یعنی بجهت حسد و عنادی
که دارند چون انرا میشنوند کفر و طغیانرا زیاده میکنند فلا تأس علی القوم الکافرین پس اندوهناک مباش بر زیادتی طغیان
و کفر کافران چه ضرر آن لاحق بایشان میشود و بغیر ایشان سرایت نمیکند و اهل ایمان که منقاد و تو اند ازین مبرا اند ان الذین
آمنوا بدرستی که آنانکه ایمان آورده اند بزبان والذین هادوا و آنانکه در دین یهود در آمدند والصابئون والنصاری
من آمن و صابیان نیز همچنین و ترسایان هر که ایمان آرد بدل صافی و نیت خالص بالله والیوم الآخر بخدا و روز بازپسین
وعمل صالحا و بکند کار پسندیده فلا خوف علیهم پس هیچ خوف و ترسی نیست بر ایشان ولا هم یحزنون
و نیستند که اندوهگین باشند از خوف کم یافتن ثواب پس در تفصیل کفر و عناد ایشان میفرماید که ولقد اخذنا و هر آینه
فرا گرفتیم ما بزبان انبیا میثاق بنی اسرائیل پیمان بنی اسرائیل را در توحید و ایمان بمحمد وارسلنا الیهم رسلا و فرستادیم

بسوی

بسوی ایشان پیغمبرانرا که اول ایشان موسی بود و آخر ایشان عیسی کلما جاءهم هر گاه آمد بایشان رسول فرستاده بما لا
تهوی انفسهم آنچه نخواست و دوست نداشت نفسهای ایشان از تکالیف شرعیه فریقا کذبوا گروهی را تکذیب کردند
چون عیسی و محمد و فریقا یقتلون و گروهی کشتند چون زکریا و یحیی وحسبوا الا تکون فتنة و پنداشتند این بنی اسرائیل
انکه آفت نشود بلائی و محنتی یعنی عذابی ایشانرا بقتل و تکذیب انبیا فعموا پس کور شدند از دیدن حق و دلایل آن و از راه
مقصود دور ماندند وصموا و کر شدند از استماع سخن راست که پرستش گوساله را نسخ شد ندو سخن هرون را نشنیدند و همچنین گوش
بقول انبیای خود نکردند ثم تاب الله علیهم پس توبه کردند و حق تعالی توبه ایشانرا قبول کرد ثم عموا وصموا پس دیگر باره کور
و کر شدند از دیدن و شنیدن حق کثیر منهم بسیاری از ایشان بانکار عیسی و محمد والله بصیر بما یعملون و خدای
بیناست بانچه میکنند و مناسب عمل ایشان پاداش ایشان خواهد داد و بعد ازان در بیان حال نصاری میفرماید که لقد
کفر الذین بدرستی که کافر شدند آنانکه از روی جهالت بی بصری قالوا ان الله هو المسیح ابن مریم گفتند که خدای نیست
مگر مسیح که پسر مریم است وقال المسیح یا بنی اسرائیل اعبدوا الله و گفت مسیح که ای بنی اسرائیل بپرستید خدا را ربی وربکم
که پروردگار من و آفریدگار شماست یعنی من بنده ام مخلوق و مربوب مانند شما پس خالق مرا و خالق خود را بپرستید نه مرا که مخلوقم
مانند شما و این قول بعینه هست انه من یشرک بالله بدرستی که هر که شرک آرد بخدای فقد حرم الله علیه الجنة پس بتحقیق
که خدای حرام کرد بروی بهشت را وماویه النار و جای او دوزخ است که آماده است برای مشرکان وما للظالمین و نیست
ستمکارانرا که بسبب شرک بر خود ستم کرده اند من انصار هیچ یاری دهندگان در دفع عذاب از ایشان لقد کفر الذین
قالوا ان الله ثالث ثلثة بدرستی که کافر شدند آنانکه گفتند الله یک از سه الهه است این مقالیست از قول نسطوریه که
بانکه الوهیت مشترکست میان خدا و مریم و عیسی و هر یک ازیشان خدائی اند و الله یکی ازین سه است وما من اله و حال آنکه نیست
در وجود ذاتی واجب که مستحق عبادت است الا اله واحد مگر خدای یگانه وان لم ینتهوا عما یقولون و اگر باز نایستند
این قوم از آنچه میگویند و بتوحید قایل و معترف نشوند لیمسن الذین کفروا منهم هر آینه رسد آنانکه کافر شدند از ترسایان عذاب
الیم عذابی که الم او دردناکست افلا یتوبون الی الله آیا رجوع نمیکنند بطاعت خدا که ان ترک شرکست و رجوع بوحدانیت او و
یستغفرونه و آمرزش نمیخواهند از و بوسیله توحید و تنزیه او از اتحاد و حلول و شرکت والله غفور و خدای آمرزگارست
تائبانرا رحیم مهربانست بمستغفران بعد ازان رد قول ایشان میکند بطریق احتجاج و میفرماید که ما المسیح ابن مریم نیست
مسیح که پسر مریم است یعنی عیسی که ایشان او را خدای میگویند الا رسول مگر فرستاده خدای قد خلت من قبله الرسل بدرستی
که گذشته اند پیش از و فرستادگان خدای و او را معجزات داده است چنانچه ایشانرا نیز عطا فرموده پس اگر مرده بدم عیسی زنده شد
عصا نیز در دست اژدها گشت و آن عجبتر است که اگر او بی پدر مخلوق شده آدم بی پدر و مادر مخلوق گشته و آن غریبتر است پس معجزات انبیا
از عبودیت بیرون نمیبرد و از الوهیت داخل نمیسازد وامه صدیقة و مادر او یعنی مریم کثیر الصدق بود چه تصدیق بجمیع انبیا و آیات
ربانی میکرد کانا یاکلان الطعام بودند هر دو که طعام میخوردند مانند سایر حیوانات محتاج غذا بودند پس چگونه صفت الوهیت
را بایشان اطلاق توان کرد انظر کیف نبین لهم الآیات بنگر که چگونه بیان میکنیم برای ایشان دلایل توحید را ثم انظر انی

يؤفكون پس درنگر در حال ایشان که چگونه برگردانیده میشوند در یافتن حق و تامل کردن دران قل بگوی ای محمد مر جاهلان را بسبیل انکار
أتعبدون من دون الله آیا می‌پرستید غیر خدای ما لا يملك لكم آنرا که مالک نیست و قدرت ندارد مر شما را ضرا ولا نفعا
بزیان و نه سودی یعنی بنفس قدرت ایشان نداشت مضرات خود و ضرری و تصبر از بلا و عصا و محنت بشما رسانند بی تمکین الهی و هر که چنین
چگونه خدائی را شاید والله هو السميع العليم و خدای که معبود بحق است اوست شنوا اقوال باطله شما را دانا بعقاید
پس شما را بدان جزا خواهد داد قل يا أهل الكتاب بگوی ای محمد که ای یهود و نصاری لا تغلوا في دينكم غلو مکنید در دین خود
غير الحق غلوی ناروا و باطل مراد مبالغه یهود است در منقصت عیسی و افراط نصاری در مدح او ولا تتبعوا أهواء قوم و پیروی مکنید
آرزوهای گروهی از اسلاف و رؤسای خود که بجهت فرط جهالت قد ضلوا من قبل گمراه شدند پیش ازین زمان در شریعت خود یعنی قبل
از بعثت حضرت خاتم الانبیا صلعم وأضلوا كثيرا و گمراه ساختند بسیاری را از روی عند وضلوا عن سواء السبيل و ثابت شدند
بر ضلالت و گمراهی خود از راه راست یعنی اسلام که طریق اعتدال است و پاک از شایبه افراط و تفریط لعن الذين كفروا لعنت کرده شدند آنان
که کافر گشتند من بني إسرائيل از فرزندان یعقوب یعنی جهودان على لسان داود بر زبان داود که اهل ایله را نفرین کرد بجهت آنکه از حکم
سبت درگذشتند و ملعون گشتند در زبور که بر زبان خوانده میشد وعيسى ابن مريم و بر زبان عیسی نیز که اصحاب مائده را لعن کرد و
ملعون شدند در انجیل که بر زبان عیسی جاری میگشت ذلك بما عصوا این لعن و طعن بر ایشان بسبب آن بود که نافرمانی کردند وكانوا
يعتدون و بودند که از حد در میگذشتند از آنچه حق تعالی بر ایشان حرام کرده بود كانوا لا يتناهون بودند که نهی نمیکردند بعضی از ایشان
بعضی را عن منكر فعلوه از عملی زشت که میکردند لبئس ما كانوا يفعلون هر آینه بد چیزیست آنچه ایشان میکردند و در حدیث
آمده که امر معروف کنید و نهی از منکر و دست سفیه را بگیرید و او را بر حق دارید و اگر حق تعالی دلهای بعضی از شما بر بعضی زند و لعن کند
همچنانکه لعن کرد اهل کتاب را ترى می‌بینی ای محمد كثيرا منهم بسیاری از اهل کتاب که از غایت حقد و حسد يتولون الذين كفروا
دوستی میکنند با کافران چون کعب بن اشرف که بعد از غزای بدر بمکه رفت و مشرکان را بحرب مسلمانان تحریص کرد لبئس ما
قدمت لهم هر آینه بد چیزیست که از پیش فرستاده است برای ایشان أنفسهم نفسهای ایشان أن سخط الله عليهم و آن
اینست که خشم گرفت خدای تعالی بر ایشان وفي العذاب هم خالدون و در عذاب ایشان جاوید باشند ولو كانوا يؤمنون
بالله والنبي و اگر باشند که ایمان آرند بحقیقت بخدا و پیغمبر وما أنزل إليه و بآنچه فرو فرستاده شده است به پیغمبر یعنی قرآن ما
اتخذوهم أولياء هر آینه فرا نگیرند مشرکان را بدوستی و نزد اکثر معنی آنست که اگر یهود ایمان میداشتند بخدا و موسی و
توریة با مشرکان دوستی نمیکردند چه فرمان خدا و موسی و حکم توریة آنست که با کفار دوستی نکنند ولكن كثيرا منهم ولیکن بسیاری
از ایشان یعنی از یهود فاسقون خارجند از دایره ایمان پس از شدت خصومت و عداوت یهود نسبت با اهل اسلام خبر میدهد
که لتجدن أشد الناس هر آینه بیابی تو سختترین مردمان را عداوة للذين آمنوا از روی دشمنی با آن کسانی
که گرویده اند ایشان را اليهود والذين أشركوا یهود را و آنان که شرک آورده اند یعنی جهودان و مشرکان بدترین دشمنند
مر مؤمنان را و بدین سبب در مخالفت اهل اسلام موافقت دارند ولتجدن أقربهم و هر آینه بیابی نزدیکترین مردمان را مودة
للذين آمنوا از روی دوستی مر آن کسان را که گرویده اند الذين قالوا إنا نصارى آنان را که میگویند که ما ترسایانیم بجهة نرمی دل

وکمی

و کمی حرص ایشان بر دنیا و بسیاری اهتمام ایشان بعلم و عمل بر خلاف یهودان و مشرکان و بدین سبب با اهل شرک
ذلك بأن منهم یعنی این قرب و مودت ایشان بآن سبب است که بعضی از ایشان قسيسين دانایان
گویند ورهبانا و عابدان صومعه نشین وأنهم لا يستكبرون و بسبب آنست که گردنکشی نمیکنند از قول حق در دین
شنیدن و فهمیدن علما گفته اند که مراد ازینها که قرب مودت با مؤمنان داشته اند نجاشی و اصحاب اویند چه از نصاری
همی بودند که در قتل مسلمانان و تخریب بلاد ایشان کم از یهودان نیستند اما نصاری حبشه که قرآن از جعفر بن ابی طالب
استماع کردند بمسلمانان مایل شدند و اکثر ایشان ایمان آوردند و مرویست که چون جعفر از دیار حبشه مراجعت نمود نجاشی هفتاد
تن را از علمای مملکت خود بخدمت حضرت سید عالم صلعم فرستاد و ایشان باستانه شریف رسالت پناهی رسیدند
آنحضرت سوره یس بر ایشان خواند ایشان بسیار گریستند و احکام اسلام قبول کردند و با یکدیگر گفتند که قرآن چه شباهت
دارد بآنچه بر عیسی نازل شده و مقصود از قایلان انا نصاری این نوع کسانند و حق تعالی در شان ایشان فرمود که وإذا سمعوا
ما أنزل إلى الرسول و چون میشنوند این علما و عباد از سید مختار بار دیگر طیار آنچه فرو فرستاده شده است بر
رسول صلعم ترى أعينهم میبینی چشمهای ایشان را که از غایت رقت قلوب ایشان تفيض من الدمع میریزد اشک را
مما عرفوا من الحق از آنچه شناختند از سخن راست يقولون ربنا آمنا میگویند از روی نیاز که ای پروردگار ما ایمان
آوردیم بدین کلام و بدین پیغمبر که مانند بر انبیا و امم ایشان در روز قیامت فاكتبنا مع الشاهدين پس بنویس ما را از جمله
گواهانی که ادای شهادت کنند بحقیقت قرآن و نبوت پیغمبر یعنی ما را داخل امت محمد گردان در خبر است که رفقای جعفر
جعفر را سرزنش کردند که چه زود ایمان آوردند مدتی است که ما را دعوت میکنند و قبول نمیکنیم حق تعالی میفرماید که ایشان در جواب
گفتند که وما لنا لا نؤمن بالله چیست ما را که ایمان نیاوریم بخدا و وحدانیت او نکنیم وما جاءنا من الحق و بآنچه بما آمد
از حق یعنی کتاب پیغمبر ونطمع أن يدخلنا ربنا در حالی که ما طمع داریم که در آرد پروردگار ما را در بهشت مع القوم
الصالحين با گروه صالحان که امت حضرت رسالتپناه صلعم چه ایشان از روی خلوص اعتقاد امید عام کردند فأثابهم
الله بما قالوا پس جزا داد خدای ایشان را بآنچه گفتند از روی اخلاص جنات تجري من تحتها الأنهار بوستانها
که میرود از زیر درختان یا منازل ایشان جویهای آب خالدين فيها در حالتی که جاوید باشند دران وذلك جزاء
المحسنين و اینست پاداش نیکوکاران در قول و فعل و حق تعالی بعد از بیان وعده مؤمنان اهل کتاب در وعید کفار ایشان فرمود
که والذين كفروا وكذبوا بآياتنا و آنانکه کافر شدند و بدروغ داشتند آیتهای ما را أولئك آن گروه أصحاب الجحيم یاران دوزخند
در اکثر تفاسیر مذکور است که روزی حضرت رسالت صلعم برای صحابه وصف قیامت میکرد و شمه از اهوال و شداید آن باز مینمود و تنی چند
از اصحاب که حضرت امیر المؤمنین علی و ابن مسعود و مقداد و ابوذر و سلمان مولای حذیفه و عثمان بن مظعون و معقل بن مقرن از آن جمله
ایشان بودند در خانه عثمان بن مظعون اتفاق کردند بر آنکه بقیة العمر روز بروزه باشند و شب بعبادت گذرانند و بر فراش خواب نکنند
و گوشت و چربی نخورند و گرد زنان نگردند و ترک دنیا کرده گلیم پوشند و برین سوگند خوردند این خبر بحضرت پیغمبر صلعم رسید با ایشان
گفت که من مامور نیستم بدانچه شما اختیار کرده اید بدرستی که نفس شما را بر شما حقیست پس روزه دارید و افطار کنید و در شب تهجد

وبخسبید که من نیز میگذارم و خواب میکنم و روزه میدارم و افطار میکنم و گوشت و چربی میخورم و هر که از سنت من رغبت بگرداند از
من نیست حق تعالی این آیه را در باره ایشان فرستاد که یا ایها الذین آمنوا ای گروه مؤمنان لا تحرموا طیبات ما
احل الله لکم حرام مکنید بر خود چیزهای پاکیزه و لذیذ که خدای بر شما حلال گردانیده و لا تعتدوا و تجاوز مکنید از حدود
الهی بانکه حرام کنید بر خود آنچه بر شما حلال ساخته ان الله لا یحب المعتدین بدرستی که خدای دوست نمیدارد آنانرا
که از حد او درگذرند از حضرت ابی عبد الله ع مرویست که حضرت امیر المؤمنین ع سوگند خورد که هرگز در شب خواب نکند الا ماشاء الله
و بلال قسم یاد کرد که در هیچ روزی ترک روزه نکند و عثمان بن مظعون سوگند خورد که با هیچ زنان مباشرت نکند حق تعالی
این آیه فرستاد و بعد از آن فرمود که وکلوا مما رزقکم الله و بخورید از آنچه خدای روزی داده است شما را
حلالا طیبا روزی مباح و پاکیزه واتقوا الله و بترسید از خدای تعالی در تحریم آنچه حلال ساخته الذی انتم
به مؤمنون آنکه شما با و گرویده اید مرویست که حضرت رسالت صلعم مرغ بریان تناول فرمودی و پالوده و حلوا دوست داشتی
و فرمودی که المؤمن حلو یطلب الحلاوة مؤمن شیرین است و دوست میدارد شیرینی را و نیز فرمود که در شکم مؤمن گوشه ایست که
هیچ چیز آن را پر نمیکند مگر شیرینی آورده که بعد از نزول این دو آیه اصحاب گفتند یا رسول الله سیح مطیع تو ایم اما چکنیم با سوگندی که خورده ایم
آیه آمد که لا یؤاخذکم الله باللغو فی ایمانکم مؤاخذه نمیکند خدای شما را به بیهوده در سوگندان شما از امام محمد
باقر و امام جعفر صادق ع مرویست که مراد به یمین لغو قول لا والله و بلی والله است بقصد تاکید بدون قصد قسم و یا سبقت زبانست
به یمینی بدون قصد و همه فقهای امامیه متفقند برین و مراد بعدم مؤاخذه عدم عقابست و عدم کفاره یعنی حق تعالی شما را معذب نسازد
و کفاره لازم نکرده اند بر شما در سوگند ولکن یؤاخذکم ولیکن مؤاخذه میکند یعنی عذاب مینماید شما را بما عقدتم
الایمان بانکه ببندید سوگندها را یعنی بزبان گویید و بدل قصد آن کنید و بعد از آن خلاف آن کنید فکفارته اطعام عشرة
مساکین پس کفاره شکستن آن اطعام دادن ده مسکین است هر یکی را مدی که مؤمن باشند من اوسط ما تطعمون اهلیکم
از میانه آنچه میدهید اهل خود را نه اعلی و نه ادنی او کسوتهم یا پوشش ده درویش را هر یکی را یک جامه او تحریر رقبة یا آزاد
کردن بنده ایست که مؤمن باشد یا در حکم ایمان چون طفلی که پدر و مادر او یا یکی از ایشان مؤمن باشند و مکلف درین هر سه مخیرست
هر کدام خواهد از ایشان اقدام نماید فمن لم یجد فصیام ثلثة ایام پس هر که نیابد یکی ازین سه کفاره را پس کفاره او روزه
داشتن سه روزست بپایی ذلک کفارة ایمانکم آنکه مذکور شد کفاره سوگندان شماست اذا حلفتم چون سوگند خورده
و بشکنید واحفظوا ایمانکم و نگاه دارید سوگندان خود را از شکستن کذلک همچنانکه کفارت سوگند را بیان کرد یبین
الله بیان میکند و روشن میسازد خدای لکم آیاته برای شما نشانهای شریعت دین اسلام را لعلکم تشکرون
شاید که شما شکر گویید بر نعمت این تبیین و تعلیم که موجب بیرون آمدن شماست از گناه حلف سوگند بر صحت یمین و چون
حق تعالی بیان احکام یمین نمود که در میان اهل جاهلیت شایع بود بعد از آن بندگان را نهی فرمود از افعال قبیحه جاهلیت از شرب خمر و قمار
و غیر آن و فرمود که یا ایها الذین آمنوا ای گروه مؤمنان انما الخمر جز این نیست که خمر و همه مسکرات تابعه درین حکم داخل است
والمیسر و قمار و این نیز عام است و شامل شطرنج و نرد و جوز بازی و غیر آن والانصاب و بتانی که نصب کرده اند برای عبادت والازلام

و تیرهای اقداح و تفسیر آن در اول سوره مذکور شد رجس پلید است و کریه و این اسم هر چیزیست که عقل و شرع از آن کاره
باشد من عمل الشیطان از وسوسه شیطان لعین است و فرموده او فاجتنبوه پس اجتناب کنید از این پلید
که امور مذکوره اند لعلکم تفلحون شاید که رستگار شوید با اجتناب ازین انما یرید الشیطان جز این
نیست که میخواهد شیطان ان یوقع بینکم العداوة والبغضاء آنکه افکند در میان شما دشمنی و خصومت
فی الخمر والمیسر در خوردن خمر و باختن قمار و یصدکم عن ذکر الله و باز دارد شما را از یاد کردن خدای و عن
الصلوة و از نماز گذاردن فهل انتم منتهون پس آیا هستید شما باز ایستادگان مراد نهی است از روی مبالغه
یعنی البته از آنها باز ایستید بعد از آنکه بر معایب این منکرات مطلع شدید در تفسیر آورده اند که درین آیه ده دلیل است
بر حرمت خمر اول آنکه حق تعالی خمر را با قمار قرین ساخت و قمار حرام است پس قرین وی نیز حرام باشد دویم او را با بت پرستی
در یک سلک کشیده و آن سر همه حرامهاست پس نیز حرام باشد سیم او را رجس گفت و هر چه پلید است حرام است چهارم
فرمود که از عمل شیطانست و هر چه کار شیطان باشد حرام باشد پنجم امر کرد که از و اجتناب کنید و هر چه از و دوری واجب شد
حرام است ششم امر رستگاری را متعلق ساخته با اجتناب آن و هر چه چنین باشد حرام بود هفتم فرمود که سبب دشمنی و خصومت
است و هر چه در میان مسلمانان سبب عداوت بود حرام بود هشتم باز دارنده است از یاد خدا و هر چه چنین بود حرام است نهم و هر چه باز دارد از یاد خدا
سبب منع است از نماز پس بی شک حرام بود دهم فرمود که باز ایستید از و یعنی ترک آن کنید و هر چه ترک آن فرض است حرام است فعلش
محمد حنفیه از امیر بزرگوار خود روایت فرموده که آنحضرت فرمود که هر که خمر خورد چون دختر خواهد با و مدهید و سخنش را راست مدارید و
شفاعتش مپذیرید و هیچ امانتی او را امین مدارید و اگر او را امین شناسید آن امانت را ضایع کرده اند و بر خدای لازم نشود
که عوض آن ندهد و از حضرت رسالت پناه محمدی صلعم روایتست که هر که در دنیا نزدیک خمر خورد و بی توبه از عالم برود دیا در قیامت
زهرهای عقرب و مار دهند تا بیاشامد و چون نزدیک دهن برد هنوز ناخورده گوشت رویش در آنجا افتد و چون بخورد همه اعضایش
از یکدیگر جدا شود و عفونتی از وی آید که اهل عرصات از و تنفر کنند پس و ای بر دوزخ کشیده شدت عذاب و یا معذب سازند و نیز
آنحضرت لعن کرده است خمر را و فشارنده او را و بایع او را و مشتری او را و ساقی و آشامنده او را و خورنده بهای آن و بردارنده او را و کسی را
که خمر برای او برند و چون حق تعالی جل علاله امر فرمود با جتناب خمر و قمار و انصاب و ازلام در عقب آن امر فرمود بطاعت که واطیعوا
الله و فرمان برید خدای را در اجتناب از خمر و غیر آن از منهیات واطیعوا الرسول و فرمانبرداری کنید پیغمبر او را در جمیع آنچه
نهی کرد شما را از آن واحذروا و حذر کنید از مخالفت فرمان خدای و رسول فان تولیتم فاعلموا پس اگر روی بگردانید از
امر و نهی پس بدانید که انما علی رسولنا البلاغ المبین جز این نیست که بر رسول ماست رسانیدن روشن یعنی بدانید که شما
ضرری برسول ما نتوانید رسانید با عراض از امر و نهی چه بر وی همین رسانیدنست و آن را بشما رسانیده و وبال نشنیدن آن بر شما راجع
شود و چون آیه تحریم خمر نازل شد بعضی از صحابه گفتند یا رسول الله حال برادران ما که شاربان خمر بوده اند و حالا شربت مرگ چشیده اند چون
خواهد بود این آیه آمد که لیس علی الذین آمنوا و عملوا الصالحات نیست بر آنانکه ایمان آورده اند و کرده اند کارهای شایسته
جناح فیما طعموا گناهی و بزهی در آنچه خورده اند اذا ما اتقوا هرگاه که پرهیز کرده باشند از شرک و سایر منهیات وآمنوا و

ثبات ورزیده باشند بر ایمان وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و ثابت شده باشند بر عمل صالح ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا پس ثابت و مستمر باشند
بتقوی و راسخ باشند در تصدیق بتحریم شرک و سایر منهیات ثُمَّ اتَّقَوْا پس مستمر باشند بر پرهیز کردن از معاصی وَأَحْسَنُوا و نیکو
کرده باشند در اعمال جمیله و افعال حسنه وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ و خدای دوست دارد نیکوکاران را غرض از تکرار الفاظ ایمان
و اتقا و عمل صالح مبالغه است در کمال ثبات و رسوخ و دوام و استمرار بران تا حین رسیدن اجل آورده اند که در عام الحدیبیه جانوران
شکاری در لشکرگاه مسلمانان غلبه کرده میان رخت و بار و خیمهای ایشان در می آمدند یکبار حمار وحشی نزد ابوالیسر بن عمرو آمد وی تیری
بزد و او را بکشت مردمان او را ملامت کردند که چرا در احرام این عمل کردی وی نزد حضرت رسول صلعم آمد و صورت حال بعرض اشرف
رسانید این آیه آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گروندگان لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللَّهُ هر آینه می آزماید خدای شما را یعنی با شما معامله
آزمایندگان میکند بِشَيْءٍ مِنَ الصَّيْدِ بچیزی از صید در وقت احرام شما تا ظاهر شود بر عالمیان که کدام از شما مرتکب صید
میشود و کدام اتقیا و حکم الهی نموده ازان مجتنب میشود تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ صفت شیء است یعنی چیزی از صید که میرسد بران دستهای شما
وَرِمَاحُكُمْ و نیزهای شما و این آزمایش بهر آنست که لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَخَافُهُ تا بداند یعنی متمیز سازد خدای آنکس را که از عقاب
وی میترسد بجهت قوت ایمان او بِالْغَيْبِ در حالت غیبت عقاب خدای تعالی ازو یعنی با آنکه عقاب الهی را مشاهده نمیکند از جهت
قوت ایمان که دارد ازان خایف باشد فَمَنِ اعْتَدَى بَعْدَ ذَلِكَ پس از حد درگذرنده و شکار کننده پس ازین آزمایش بصید فَلَهُ
عَذَابٌ أَلِيمٌ پس مر او راست عذابی دردناک يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه ایمان آورده اید لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ
وَأَنْتُمْ حُرُمٌ مکشید شکار را که وحشی است نه انسی و حال آنکه شما احرام گیرندگان باشید بحج یا بعمره وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ و هر که
بکشد آن صید را از شما مُتَعَمِّدًا در حالتی که عمد کننده باشد از آن یعنی داند که محرم است و قتل صید بر وی حرام مراد ابوالیسر است
که در عام الحدیبیه عمدا گور خر را بکشت پس متعمدا اشارت بدوست و اگر نه هر محرمی که صید بکشد بعمد یا خطا فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ پس بر وی واجبست
جزای مانند آنچه کشته است یعنی فدا دهد مانند آن صید مِنَ النَّعَمِ از چهارپایان یعنی شتر و گاو و گوسفند يَحْكُمُ بِهِ
ذَوَا عَدْلٍ که حکم کنند بان دو خداوند عدل مِنْكُمْ از اهل ملت شما یعنی دو مرد مؤمن که عادل باشند بگویند که مماثل کشته شده از
نعم کدام میتواند بود مانند گوسفند که مماثل آهوست هَدْيًا بَالِغَ الْكَعْبَةِ در حالتی که آن جزا قربانی باشد که رسنده باشد بکعبه یعنی
بحرم برند و آنجا ذبح کنند أَوْ كَفَّارَةٌ طَعَامُ مَسَاكِينَ یا واجبست بر وی کفاره که پوشنده و رفع کننده گناه او را و آن کفاره طعام دادن
درویشانست بر تفصیلی که در کتب فقه مذکورست أَوْ عَدْلُ ذَلِكَ صِيَامًا یا برابر آن طعام و مساوی آن از روی روزه داشتن
یعنی بازای اطعام هر مسکینی روزه بدارد پس واجب است یکی ازین سه چیز لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ تا بچشد گرانی و سختی کار خود در
مرتبه شدت تکلیف است بجهت خروج او از طاعت عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ درگذشت و عفو کرد خدای از آنچه گذشته است که محرم
قتل صید میکرده در جاهلیت یعنی صیدی که محرم قبل از حکم بحرمت کرده عفو نمود یا از آنچه ابوالیسر این نوبت کرده وَمَنْ عَادَ
و هر که بازگردد بفعل این عمل فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ پس انتقام کشد خدای ازو و کفاره تلافی آن نکند وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ و خدای
غالبست در حکم خود خداوند انتقام بر کسی که اصرار میکند در معصیت أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ حلال کرده شده مر شما را صید دریا که در غیر آب
زندگانی نکند خواه محل باشید یا محرم و آن ماهی تازه است وَطَعَامُهُ و نیز حلال شد بر شما طعام دریا و آن ماهی شور است که ذخیره کنند
برای

برای خوردن یعنی ماهی تازه و شور بر شما حلال است مَتَاعًا لَكُمْ وَلِلسَّيَّارَةِ تا برخوردار سازد مر شما را و مر کاروان شما را
که توشه سازند قدید ازو وَحُرِّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ و حرام کرده شد بر شما شکار بیابان که آن هر حیوانیست که در بیرون
دریا بیضه نهد و بچه آورد و اگر چه در بعضی اوقات در آب زند کاف کند و این حرمت ثابتست مَا دُمْتُمْ حُرُمًا مادام که باشید
احرام گرفتگان وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ آن خدائی که بسوی او جمع خواهید شد بعد از موت
و بعد از ذکر حرمت حرم بیان بیت الحرام و اشهر الحرم میکند بقوله جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْحَرَامَ گردانید خدای کعبه را که بیت حرام و خانه الْبَيْتَ
محترم است قِيَامًا لِلنَّاسِ سببی که قایم است بان امور مردمان در دین بواسطه آنکه قیام حج و مناسک بدوست و در دنیا بجهت
آنکه ایمنی از غارت و قتل در وست وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ و گردانید ماه حرام را نیز رابطه قوام مهمات مردمان یعنی کارهای حج در
سازند و آن ماه ذوالحجه است که معظم مناسک حج درو گذارند یا مراد جمیع اشهر حرم است که مردمان دران از قتل و غارت ایمنیند
و آن چهار ماهست سه در پی یکدیگر و آن ذوالقعده و ذوالحجه و محرم است و یکی منفرد ازان و آن رجب است و شیفته زین ملوک ازام
باعتبار آنست که هر که پناه باو دهد محترم و مکرم گردد و کس او را از آنجا نراند و نیازارد و اگر چه قاتل پدر و برادر او باشد و سباع وحشی طیور
یکدیگر را نیازارند و در آنجا آهو با شیر و گرگ با میش و کبوتر با باز مستانس باشند و این از آیات کعبه معظمه است وَالْهَدْيَ
و نیز گردانید قربان را وَالْقَلَائِدَ و نیز حیواناتی را که ذوات القلائد اند سبب قیام امور مردمان چه حاج و مساکین بدان
بدان منتفع میشوند و مراد بذوات القلائد شتر و گاو و گوسفند است که نعل را بدان معلق سازند تا متمیز شوند از غیر و معلوم مردمان
شود که آن صدقه است ذَلِكَ آنچه مذکور شد از امر بحفظ حرمت حرم و غیر آن لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ برای آنست که تا بدانند که خدای
يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ میداند آنچه در آسمانها و آنچه در زمینهاست چه شرع احکام بجهت دفع مضار قبل از وقوع
آن و جلب منافع بتدبیر آن دلیل حکمت شارع است و کمال علم او و خلاصه معنی آنست که چون مطلع شدید بر حکمت در تعیین کعبه برای
قیام مردمان و آنچه درج است از طرق مناسک و کیفیات آن هر آینه علی الاجماع دانستید که حق تعالی عالم است بآنچه در آسمانها و زمینهاست
از جواهر و اجسام و اعراض بر وجه کلی و جزوی بجهت استحاله صدور این حکم از کسی که جاهل باشد باشیا وَأَنَّ اللَّهَ و نیز برای آنست
که حق سبحانه و تعالی بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ بر همه چیزی داناست پس آنچه مقرر میکند از حلال و حرام از روی علم و حکمت است این تعمیم
بعد از تخصیص است اعْلَمُوا بدانید أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ آنکه خدای آمرزگار و مهربانست بر کسی که از محرمات اجتناب نماید وَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ
مَا عَلَى الرَّسُولِ بر پیغمبر نیست إِلَّا الْبَلَاغُ مگر رسانیدن احکام بمکلفان تا ایشان را عذری نماند وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ و خدای
میداند آنچه آشکار میکنید وَمَا تَكْتُمُونَ و آنچه پنهان میدارید از تصدیق و تکذیب و بر وفق آن جزا خواهد داد قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ
وَالطَّيِّبُ و مساوی نیست پلید و پاک و حرام و حلال وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ و اگر چه بشگفت آرد ترا بسیاری پلید چه اعتبار
جوده و زوایدات و اردونه قلت و کثرت و محمود قلیل بهتر از مذموم کثیر است فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای در استحلال
محرمات و اختیار آن بر محللات يَا أُولِي الْأَلْبَابِ ای خداوندان عقلهای صافی لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ شاید که شما رستگار شوید
روایتست که بعضی از حضرت رسالت صلعم سوالها میکردند حضرت بجهت کثرت سوال مردمان در غضب شده بر بالای منبر رفت و خطبه بلیغ گفت
و فرمود که هر سوال که کنید از منبر جواب گویم مردی مطعون بود در نسب برخواست و گفت یا رسول الله پدر من کیست فرمود حذافه

بن قیس مردی دیگر گفت یا رسول الله پدر من در کجاست فرمود در دوزخ عمر بن خطاب علیه اللعنه پای حضرت خواست و پای مبارک
حضرت را بوسه داد و گفت یا رسول الله ما جدید الاسلامیم و قریب بشرک از سر ما در گذر و در بد ادبیهٔ ما نگاه مکن غضب حضرت
ساکن گشت و فرمود بحق خدائی که جان من بامر اوست که درین ساعت بهشت و دوزخ در برابر من تصویر کرده بودند و من در دیوار میدیدم
و احوال را میدیدم و یافتم که کدام از شما در بهشت باشد و کدام در دوزخ اگر میگفتم از سوال پشیمان میشدید حق تعالی آیه فرستاد که
یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان لا تسئلوا عن اشیاء مپرسید از چیزهائی که ان تبد لکم اگر ظاهر کرده شود برای شما
جواب آن تسؤکم اندوهگین گرداند شما را و ان تسئلوا عنها و اگر بپرسید از چیزهائی که اگر بپرسید ازان حین ینزل القرآن
در وقتی که فرود آید قرآن تبد لکم آشکارا کرده شود برای شما و شما ازان اندوهگین شوید عفا الله عنها عفو کرد خدای شما را ازان
سوال یعنی از شما در گذرانید و بدان تکلیف نکرد پس بعد ازین سوال از چیزی چند مکنید که جواب آن موجب کراهت و مشقت شما
شود والله غفور و خدای آمرزگار است از بسیاری گناه شما در گذرد حلیم بردبار است که عقوبت تو بط تعجیل نکند قد سئلها
قوم من قبلکم بدرستی که پرسیدند از چیزها گروهی پیش از شما چنین ثمود که طلب ناقه کردند و قوم موسی که طلب رویت کردند و حواریان
کرد درخواست مائده نمودند ثم اصبحوا بها کافرین پس گشتند بدان از کافران یعنی بعد از دیدن معجزه که طلبیده بودند بان نگرویدند
و سبب نزول عقوبت شد برایشان پس شما از حال ایشان عبرت گرفته بقول و فعل فضول اشتغال منمائید تا مبتلا بلیت گرفتار نگردید
از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله مرویست که حق تعالی فرض کرد بر شما فرایض را پس تضییع آن مکنید و حدود را برای شما تعیین فرمود
ازان در مگذرید و نهی کرد شما را از بعضی چیزها پس هتک آن مکنید و مرتکب آن مشوید و آنکه برای شما بیان چیزی چند ننموده نه بجهة
فراموشی او ازان بود بلکه برای مصلحت شما بود پس خود را بتکلیف بان مدارید و تجسس آن مکنید آورده اند که عمرو بن لحی هفت
قبیله بزرگ را از قبایل عرب که یکی از قریش بود بدین جاهلیت دعوت کرد و از دین اسمعیل منحرف ساخته بر بت پرستی ترغیب نمود
و نصب اصنام و تعیین بحایر و سوایب از پیش او بود و اصح روایات درین باب آنست که چون ناقه پنج بطن زادی و بطن آخرین نر بودی
گوش او را شکافتندی و از سواری و بارگران و موی بریدن او منع کردندی و از هیچ آب و گیاه منع نکردندی و آنرا بحیره گفتندی
و اگر شخصی بیمار بودی یا مسافری داشتی بجهة شفای آن بیمار و قدوم آن مسافر گفتی که این ناقهٔ من سایبه است پس آن ناقه را سر دادندی و
در همه احکام حکم بحیره داشتی و آنرا سایبه گفتندی و گوسفند چون هفت بطن بزادی بطن هشتم او اگر انثی بودی میگفتندی که ازان
خدایان ماست آنرا ذبح کردندی و اگر نر و ماده بودی نر را نکشتندی و از برای ماده میگذاشتند و میگفتند وصلت اخاها یعنی این
انثی برادر خود پیوست و برادر حکم او گرفت و آنرا وصیله خواندندی و شتر نر که ده سال ناقه را آبستن ساختی میگفتند که حمی ظهره
پشت خود را حمایت کرد و دیگر سواری نمیکردند و از هیچ آب و گیاه منع نمینمودند و او را حام میگفتند و از زمان عمرو بن لحی تا زمان حضرت
رسالت صلعم اهل این هفت قبایل برین آئین بودند و داعیهٔ ایشان این بود که حق تعالی ایشان را باین فرموده حق سبحانه و تعالی رد سخن ایشان
کرده آیه فرستاد که ما جعل الله تعیین نکرده است خدای و امر نفرموده و مقرر نساخته بهیچ چیز من بحیرة ولا سائبة از ناقه گوش
شکافته و نه ناقه بارگذاشته و بحیره ولا وصیلة و نه گوسفند که برادر پیوسته بود ولا حام و نه حمایت کننده پشت خود و نه نگهدارنده آن
ولکن الذین کفروا و لیکن آنانکه کافر شدند چون عمرو بن لحی و اتباع او یفترون علی الله الکذب افترا میکنند و می بندند بر خدای دروغ
راکه تحریم

راکه تحریم آنها نسبت باو میکنند واکثرهم لا یعقلون و بیشتر کافران نمیدانند حلال و حرام او و در تحقیق آن عقل را کار نمیفرمایند
بلکه بتقلید گذشتگان راه میروند و اذا قیل لهم و چون مر ایشان را گویند که ای اهل افترا تعالوا الی ما انزل الله بیائید بانچه خدای فرو
فرستاده از احکام حلال و حرام والی الرسول و بیائید نزد رسول که بیان کننده این حکم است قالوا حسبنا گویند از غایت جهالت
کریس است ما را ما وجدنا علیه آباءنا آنچه یافته ایم پدران خود را بدان اولو کان آباؤهم آیا بس است ایشانرا آنچه یافته اند از
پدران خود و اگر چه بوده اند پدران ایشان که لا یعلمون شیئا و لا یهتدون نمیدانستند چیزی را و راه نمییافتند بطریق حق و جاهل
و گمراه بودند یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان علیکم انفسکم بر شما باد که محافظت کنید نفس خود را و التزام کنید
صلاح آنرا لا یضرکم من ضل زیان نرساند شما را کسی که گمراه شده یعنی گمراهی او شما را ضرر نرساند اذا اهتدیتم چون راه
یافته باشید مرویست که چون مردی اسلام می آورد او را میگفتند سفهت آیا حکم بسفاهت خود کردی در مذهبی که داشته
حق تعالی این آیه فرستاد که شما حافظ خود باشید الی الله مرجعکم جمیعا بسوی خداست بازگشت همه شما فینبئکم بما کنتم
تعملون پس خبر خواهد داد شما را بانچه بودید که میکردید و شما را بدان جزا و سزا دهد آورده اند که تمیم داری و عدی بدی که از
نصاری بتجارت عزیمت شام کردند و مسلمانی بدیل نام که مولی عمرو عاص بود با ایشان همراه شد چون بولایت شام رسیدند بیمار شد
و آنچه با خود داشت بر صحیفه ثبت کرد و در میان رخوت پنهان کرد و مرض وی سخت شد عدی و تمیم را وصیت نمود که رخوت او
باهل او رسانند ایشان بعد از وفات رخوت و امتعهٔ او را تصرف کردند و ظرفی از نقره که بزر منقش ساخته بود و سیصد مثقال
نقره در آنجا بود از میان امتعهٔ او برداشتند و باقی را بمدینه آورده تسلیم اهل وی کردند ورثهٔ بدیل آن صحیفه را که مشتمل بر مفصل
رخوت او بود یافتند و چیزهای مذکور در میان نبود رجوع بعدی و تمیم کردند ایشان انکار نمودند مرافعه بمجلس حضرت رسالت
پناه صلعم آوردند این آیه نازل شد که یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان در آنچه شما را فرموده اند شهادة بینکم
گواهی و وصیت است در میان شما اذا حضر وقتی که حاضر شود و واقع گردد احدکم الموت یکی را از شما مرگ یعنی چون
مشرف شود بر موت و علامت مرگ بر او ظاهر گردد باید که گواه شوند حین الوصیة هنگام وصیت او اثنان ذوا عدل
منکم دو تن که خداوندان عدل و انصاف باشند از شما یعنی مؤمن باشند و صاحبان عدالت باشند از شما او آخران
یا دو تن دیگر من غیرکم از غیر شما یعنی از اهل ذمت که در مذهب خود عادل باشند اگر مسلمان عادل یافت نشود و ماحصل
که گواه گیرید ان انتم باشید شما ضربتم فی الارض که سفر کنید در زمین فاصابتکم پس رسد شما را مصیبة الموت
رسیدن مرگ یعنی نزدیک شوید بمرگ تحبسونهما من بعد الصلوة و آن دو تن را باز دارید از پس نماز دیگر که وقت اجتماع
مردمان است و ملائکه روز و شب در آن حاضرند یا مراد یکی از نمازهای یومیه است و از حضرت ابی جعفر مرویست که اهل حجاز بعد
از عصر سوگند میداده اند بجهة اجتماع مردمان و کثرت ایشان در آن وقت فیقسمان بالله پس سوگند خورند بخدای ان ارتبتم
اگر شک داشته باشید در ایشان یعنی اگر وارثی از شما این نیابت از تهمت شاهدین مظنون سوگند ایشان آنکه لا نشتری به
ما بدل نگیریم باین سوگند ثمنا بهای اندک که مال دنیاست یعنی برای طمع مال میت سوگند بدروغ نخوریم ولو کان ذا قربی و اگر چه باشد
آن کس که ما سوگند میخوریم برای خویش و لا نکتم شهادة الله و نپوشیم گواهی که خدا ما را باقامت آن

فرمود و اِنّا اِذاً بدرستی که ما آنوقت که گواهی را بپوشیم لَمِنَ الْآثِمِینَ هر اینه از بزه کاران باشیم و سوگند دادن گواه مخصوص است
باین صورت و در غیر این صورت نیست با جماع بعد از نزول این آیه حضرت رسالت صلعم تمیم و عدی را بعد از نماز عصر نزدیک منبر
سوگند داد که ما قصد مال بدیل نکرده ایم و این سوگند براستی میخوریم پس بفرمود تا دست از ایشان بازداشتند بعد از ان
ظرف گم شده را در دست ایشان یافتند و میان ایشان و ورثه بدیل دران باب مجادله از حد اطناب بگذشت
ایشان میگفتند که ما این ظرف را از بدیل خریده بودیم اما بسبب آنکه گواهی نبود اقرار نکردیم و انکار پیش آوردیم دیگر باره
بمجلس اشرف حضرت سید کاینات صلعم مرافعه نمودند آیه آمد که فَاِنْ عُثِرَ پس اگر اطلاع یافته شود عَلٰی اَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا
اِثْماً برانکه دو گواه کسب فعلی کرده اند که موجب اثم است یعنی خیانت که بسبب آن مستحق اثم شده اند فَآخَرانِ یَقُومانِ
مَقامَهُما پس دو گواه دیگر برخیزند بجای آن دو خاین مِنَ الَّذِینَ اسْتَحَقَّ عَلَیْهِمُ از قوم آنانکه روا داشته شده است
اثم که خیانت است برایشان الْاَوْلَیانِ صفت الذین است یعنی از آنانکه متقدم اند بر اجابت در شهادت بجهة
حقیت ایشان بقرابت و کثرت معرفت بال موصی و حفص استحق خوانده بفتح تا و حا و اولیان یعنی از آنانکه استحقاق دارد
آن موصی به که برایشان رد کنند و انها احق و اولی اند بشهادت از ان دو بیگانه زیرا که خویش اند و شایسته تر بحقیقت امر
ایشان و بر هر تقدیر این دو گواه برخیزند فَیُقْسِمانِ بِاللّٰهِ پس سوگند خورند بخدای مضمون آنکه لَشَهادَتُنا اَحَقُّ مِنْ شَهادَتِهِما
هر اینه گواهی ما سزاوارتر است از گواهی آن دو تن که قبل ازین دو تن گواهی داده اند و اولی بقبول وَمَا اعْتَدَیْنا و ستم
نکنیم و از حد در نمیگذریم در گواهی اِنّا اِذاً بدرستی که ما آن هنگام که چنین کنیم لَمِنَ الظّالِمِینَ از ستمکاران باشیم که باطل
در موضع حق وضع میکنند پس حضرت فرمود تا عمرو عاص و مطلب بن ابی وداعه برخواستند و سوگند خوردند بخدای بعد از نماز عصر که
این ظرف حق بدیل بوده است و ایشان خیانت کرده اند بعد از ان حضرت رسول صلعم حکم فرمود تا ظرف نقره را بورثه بدیل دادند ذٰلِكَ
این که مذکور شد اَدْنٰی اَنْ یَأْتُوا نزدیک تر است و خواهنده تر بانکه بیارند گواهان بِالشَّهادَةِ عَلٰی وَجْهِها بگواهی دادن
بطریق آن یعنی بر مثل آنچه تحمل کرده اند آن شهادت کرده اند بی دون خیانت دران اَوْ یَخافُوا یا بترسند که بسیار است باتکه بترسند اَنْ
تُرَدَّ اَیْمانٌ آنکه رد کرده شود سوگند بر مدعیان بَعْدَ اَیْمانِهِمْ پس از سوگندان ایشان که خورده اند بر خیانت و کذب ایشان و بجهة
ظهور خیانت ایشان رسوا شوند وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدا در خوردن سوگند بدروغ وَاسْمَعُوا و بشنوید مر امر خدای را سمع
اجابت وَاللّٰهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْفاسِقِینَ و خدا راه نمینماید گروه فاسقان را که خاینان و شاهدان اند بکذب راه وجود و عناد
و فرط غوایت بجهة این ایشان را توفیق نمیدهد و یا اگر باین صفت راسخ شوند تا حین وفات حق تعالی ایشان را بهشت راه ننماید یَوْمَ
یَجْمَعُ اللّٰهُ الرُّسُلَ در روزی که فراهم آرد خدا پیغمبران خود را فَیَقُولُ پس گوید ای فرستاده شدگان ماذا اُجِبْتُمْ بچه چیز
اجابت کرده شدید یعنی وقتی که ایشان را بتوحید دعوت کردید بچه چیز اجابت کردند و جواب دادند این سوال از پیغمبران
بجهة سرزنش امتان ایشان باشد و الا نه خدای تعالی باین عالم خواهد بود چون پیغمبران این را بشنوند قالُوا لا عِلْمَ لَنا گویند
هیچ علمی نیست ما را بانچه تو ما را بان تعلیم نداده یعنی ما را علم نیست بباطن احوال ایشان که ثواب و عقاب دران مترتب میشود
اِنَّكَ بدرستی که تو اَنْتَ عَلّامُ الْغُیُوبِ توئی داننده نهانیها پس میداند که چه اجابت کردند بزبان با ما و چه در دل نهان

داشتند

داشتند و نیز بجهت سرزنش کفار میفرماید که اِذْ قالَ اللّٰهُ یا عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ یاد کن که چون گفت خدای عیسی پسر مریم را اذْکُرْ
اذ نِعْمَتِی عَلَیْكَ یاد کن نعمت مرا که افاضه کردم بر تو وَعَلٰی والِدَتِكَ و بر مادر تو اِذْ اَیَّدْتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ وقتی که تقویت کردم
ترا بجبرئیل یا بکلامی که بان احیای دین کردی یا احیای نفس بحیات ابدیه تُکَلِّمُ النّاسَ فِی الْمَهْدِ سخن میکردی با مردمان در گهواره
این معجزه تو بود وَکَهْلًا و در حالت کهولت یعنی کلام تو در طفولیت و کهولت بود بر وجه فصاحت و بلاغت وَاِذْ عَلَّمْتُكَ
الْکِتابَ و دیگر یاد کن ای عیسی چون بیاموختیم ترا جنس کتاب باکتابت و خط وَالْحِکْمَةَ و فهم چیزها وَالتَّوْراةَ وَالْاِنْجِیلَ معانی
و حقایق توریه و انجیل وَاِذْ تَخْلُقُ و یاد کن آنرا نیز که میساختی مِنَ الطِّینِ از گل کَهَیْئَةِ الطَّیْرِ مانند شکل مرغ بِاِذْنِی بدستوری من
فَتَنْفُخُ فِیها پس میدمیدی دران صورت از گل ساخته فَتَکُونُ طَیْراً پس میگردید مرغ زنده بِاِذْنِی بفرمان من وَتُبْرِئُ الْاَکْمَهَ
و از علت بیرون می آوردی کور مادرزاد را و چشم او را روشن میکردی وَالْاَبْرَصَ و پاک میساختی ابرص را بِاِذْنِی
بفرمان من وَاِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتٰی و بیرون می آوردی مردگان را از قبور ایشان زنده بِاِذْنِی بامر من وَاِذْ کَفَفْتُ بَنِی اِسْرائِیلَ
و یاد کن چون بازداشتیم بنی اسرائیل را عَنْكَ از تو که قصد قتل تو داشتند اِذْ جِئْتَهُمْ بِالْبَیِّناتِ وقتی که آمده بودی بدیشان
بمعجزه روشن که مذکور شد فَقالَ الَّذِینَ کَفَرُوا پس گفتند آنانکه کافر شدند مِنْهُمْ از بنی اسرائیل اِنْ هٰذا نیست اینکه آورده
از امور غریبه مذکوره اِلّا سِحْرٌ مگر جادوئی مُبِینٌ روشن که بر هیچ کس مخفی نیست که حضرت عیسی با وجود انهمه رتبه عظیم که داشت
جامه پشمین پوشیدی و گیاه زمین خوردی و هرگز چیزی ذخیره نکردی و خانه نداشتی که در فکر آن باشد که جا داده و بران شود و نه
زن و فرزندی که خاطر وی بان متعلق بودی هر جا که شب رسیدی بخفتی و بعد از ان حق تعالی عرض نعمت دیگر میکند بقوله وَ
اِذْ اَوْحَیْتُ اِلَی الْحَوارِیِّینَ و یاد کن ای عیسی که چون وحی کردیم حواریان را که اصحاب تو بودند یعنی الهام ساختیم ایشان را
یا امر کردیم انها را بر زبان پیغمبر ایشان اَنْ آمِنُوا بِی وَبِرَسُولِی آنکه ایمان آرید بمن و بفرستاده من که عیسی است قالُوا آمَنّا
گفتند ایشان که ایمان آوردیم ما و تو گواه باش بِاَنَّنا مُسْلِمُونَ بانکه ما گردن نهادگانیم فرمان ترا با خلاص اِذْ قالَ
الْحَوارِیُّونَ یاد کن وقتی که گفتند حواریان یا عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ ای عیسی پسر مریم هَلْ یَسْتَطِیعُ رَبُّكَ آیا می تواند پروردگار تو
اَنْ یُنَزِّلَ عَلَیْنا آنکه فرو فرستد بما مائِدَةً مِنَ السَّماءِ خوانی از آسمان این کلام را قبل از استحکام معرفت گفتند و گویند مراد
ایشان از استطاعت بر وجهی بود که حکمت و اراده الهی مقتضی آن باشد پس بر وجه استحکام معرفت گفته باشند یعنی آیا اراده حکمت
پروردگار تو تقاضا میکند که مائده از آسمان فرو فرستد قالَ گفت عیسی در جواب ایشان اتَّقُوا اللّٰهَ بترسید از خدای در مثل
این سوال ها میکنید اِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ اگر هستید شما باور دارندگان مر کمال قدرت او را و صحت نبوت مرا قالُوا گفتند بر وجه
معذرت درین سوال که ما در قدرت کامله او هیچ شک نداریم و لیکن نُرِیدُ اَنْ نَأْکُلَ مِنْها میخواهیم که بخوریم طعام را ازین مائده
وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنا و آرام گیرد دلهای ما وَنَعْلَمَ اَنْ قَدْ صَدَقْتَنا و یقین بریقین بیفزاید یعنی مشاهده را باستدلال جمع کنیم که تو راست
حزب گفتی با ما که هر چه از خدا خواهی بتو ارزانی دارد وَنَکُونَ عَلَیْها مِنَ الشّاهِدِینَ و باشیم بران مائده از گواهان وقتی که از ما گواهی
طلبی مرویست که چون حواریان طلب مائده کردند عیسی گفت سی روز روزه دارید آنگاه از خدا طلبید آنچه میخواهید حواریان چون سی روز
روزه داشتند عیسی پشمینه در پوشید و روی توجه بقبله دعا کرد و چنانکه حق تعالی از ان خبر میدهد که قالَ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ گفت عیسی پسر مریم بعد

از اون از حق سبحانه و تعالی اللهم ای بار خدایا ابو عطا گفته که هفتاد نام از نامهای الهی در اللهم است و هر که بگوید اللهم خدا را بهمه نامها
خوانده باشد و بعد ازین عیسی [illegible] طلب مائده کرد حق سبحانه را بدین کلمه خواند و گفت ربنا ای پروردگار ما انزل علینا فرو فرست بر ما
مائدة من السماء خوانی از آسمان تکون لنا عیدا که باشد آن خوان ما را عیدی روز نزول آن عیدی باشد که هر سال
چون آن روز رسد تعظیم آن کنیم و از بجاست که ترسایان روز آنرا عید اتخاذ کنند و کودکان را از مکتب خلاص سازند و اهل صنایع دست
از کار خود بکشند القصه عیسی گفت مائده که نازل سازی عیدی بود از روز لاولنا و آخرنا مر اول ما را که اهل زمانند و آخر ما را که از
پس ما آیند و یا معنی آنست که اول و آخر ما از آن خوان بهره یابند و نزول مائده در روز یکشنبه بود و ازین جهت نصاری آنرا عید خود ساختند
وآیة منک و تا باشد آن مائده علامتی صادر از تو که دلالت کند بر کمال قدرت تو و صحت نبوت من وارزقنا و روزی ده ما را
از آن خوان وانت خیر الرازقین و تو بهترین روزی دهندگانی زیرا که آفریدگار روزی و بخشنده آن بدون عوض قال الله گفت
خدای که ای عیسی بگو بسائلان که انی منزلها علیکم بدرستی که من فرو فرستنده ام آن خوان را بر شما بجهت اجابت سؤال شما
فمن یکفر بعد منکم پس هر که کافر شود بعد از نزول مائده از شما فانی اعذبه پس بدرستی که من عذاب کنم او را
عذابا لا اعذبه عذابی که عذاب نکنم آن نوع عذاب احدا من العالمین یکی را از عالمیان زمان شما یا از جمیع
عالمیان چه ایشان بعد از جحود و کفر بوزینه و خوک مسخ شدند و باین نوع عذاب هیچ کس دیگر از امت معذب نشده و از حضرت
ابی جعفر ع مرویست که آن خوان چون نازل شد بر آن هفت نان بود و هفت ماهی از اول تا آخر از آن خوان بخوردند و سیر شدند و بعضی
از آن باقی بود و از سلمان فارسی روایتست که حق تعالی دو ابر فرستاد و سفره سرخ در میان آن نهاده و آنچنان بزمین نزدیک میشد تا نزدیک
بحواریان شده سفره از آن جدا شد و نزد حواریان بزمین آمد عیسی ع بگریه در آمد و گفت بار خدایا این خوان را رحمت گردان و عقوبت مگردان
پس وضو ساخته نماز بگذارد و بگریست و گفت بسم الله خیر الرازقین و مندیل از سر سفره برداشت خوانی ظاهر شد و بر آن ماهی بریان بود
در دهن [illegible] نزدیک سر او نمک بود و نزدیک دم او سرکه و بحوالی آن انواع تره ها مگر گندنا که نبود و پنج گرده بر آن خوان نهاده
بود و بر یکی زیتون و بر دیگری عسل و بر یکی روغن و بر چهارم پنیر و بر پنجم قدید شمعون که خلیفه عیسی بود بر خواست و گفت یا روح الله
این از طعام دنیاست یا از آخرت عیسی فرمود که از هیچکدام نیست بلکه طعامیست که حق تعالی بقدرت خود ایجاد فرموده پس گفت
بخورید آنچه طلب کرده اید و شکر گذاری کنید تا نعمت زیاده شود آورده اند که هزار و سیصد تن از آن بخوردند و از آنچه بر آن بود هیچ کم
و هیچ فقیر از آن نخورد مگر که توانگر شد و هیچ بیمار از آن نخورد مگر که شفا یافت پس آن مائده باسمان رفت و در روز دیگر وقت چاشت
باز آمد و اغنیا و فقرا از آن تناول نمودند و برین منوال تا چهل روز روزی می آمد و روزی نه چون ناقه صالح که روزی شیر دادی و روزی
ندادی پس وحی رسید که ای عیسی مائده را بفقرا ده نه باغنیا توانگران ازین مضطرب شده در مائده شک کردند و از آن بجادوی
حمل کردند و سیصد و سی تن از ایشان مسخ گشتند و بعد از سه روز همه بمردند و بعد از ذکر مائده توبیخ کفره نصاری مینماید بقوله
واذ قال الله یا عیسی بن مریم و یاد کن چون گوید خدای عیسی بن مریم را أأنت قلت للناس آیا تو گفتی مر مردمان را اتخذونی
وامی الهین فرا گیرید مرا و مادر مرا الهین من دون الله دو خدای بیرون خدای یکتا و معبود مطلق قال گوید عیسی سبحانک تنزیه کنم
ترا از شریک تنزیه کردنی ما یکون لی نسزد و نشاید مرا ان اقول آنکه بگویم ما لیس لی بحق آن چیزی را که مرا سزاوار نباشد گفتن آن

ان

ان کنت قلته اگر بوده ام که گفته ام آنرا فقد علمته پس بدرستی که تو دانسته آنرا تعلم ما فی نفسی تو میدانی آنچه پنهان میکنم آنرا
در نفس خود و هیچ کس نمیداند آنچه اشکارا میکنم ولا اعلم ما فی نفسک و من نمیدانم آنچه در ذات تست یعنی اخفا میکنی از معلومات خود
انک انت علام الغیوب بدرستی که تو دانای پوشیدهائی ما قلت لهم نگفتم مر ایشان را یعنی امت خود را الا ما
امرتنی به مگر آنچه تو امر کردی مرا بآن که با ایشان گویم ان اعبدوا الله آنکه بپرستید خدا را ربی وربکم که پروردگار من و پروردگار
شماست یعنی گفتم که من مربوب و مخلوق توام نه خالق و رب وکنت علیهم و بودم من بر اقوال و افعال ایشان شهیدا ما
دمت فیهم گواه مادام که بودم در میان ایشان فلما توفیتنی پس هنگامی که فرا گرفتی مرا و باسمان بردی کنت انت
الرقیب علیهم بودی تو نگهبان بر ایشان و عالم باحوال ایشان وانت علی کل شیء شهید و تو بر همه چیزها گواهی و مطلع
بر آن ان تعذبهم اگر عذاب کنی ایشان را بر کفر فانهم عبادک پس بدرستی که ایشان بندگان تواند و بنده را بر مالک مطلق
اعتراض نرسد در هر چه کند بر وجه جزا و سزا و وفق مقتضای حکمت و مصلحت وان تغفر لهم و اگر بیامرزی ایشان را بعد از آنکه
از کفر توبه کرده باشند و ایمان آورده فانک انت العزیز پس بدرستی که تو غالبی و قادر بر ثواب و عقاب الحکیم دانا و صواب کار در
هر چه کنی از عفو و عذاب بر وجه حکمت و صواب چون عیسی این سخن ادا کند قال الله گوید حق تعالی هذا یوم ینفع الصادقین این
روزیست که در و سود میرساند راست گویان را صدقهم راستی ایشان که قایل شدن ایشانست بوحدانیت حق تعالی و اقرار بحقیت
جمیع انبیا لهم جنات تجری من تحتها الانهار مر ایشان راست بهشتهائی که میرود از زیر درختان یا غرفهای آن
جویهای آب روان خالدین فیها در حالتی که جاوید باشند در آن ابدا همیشه یعنی زمان بودن ایشان نهایت نداشته باشد رضی
الله عنهم خوشنود باشد خدای تعالی از ایشان بطاعت و انابت ورضوا عنه و خوشنود باشند ایشان از خدای بنیل کرامت
ذلک آن دخول جنان با حصول رضوان الفوز العظیم رستگاری بزرگست بعد از آن تنبیه میفرماید بر کذب نصاری و فساد دعوی
ایشان در شان حضرت عیسی و مادر او علیهما السلام بقوله لله مر خدایراست نه غیر او را ملک السموات والارض پادشاهی
آسمانها و زمینها وما فیهن و آنچه در آسمانها و زمینهاست وهو علی کل شیء قدیر و او سبحانه بر همه چیزها تواناست بقدرتی
که از عجز و ضعف منزه و مقدس است و بر جمیع امور قادر که هر چه خواهد تواند که جلت عظمته و قدرته

سورة الانعام

مرویست از ابی بن کعب که این سوره بزرگوار در مکه معظمه یکبار در شب نازل گشت مگر شش آیه که بمدینه نازل گشت وما قدروا الله
حق قدره تا آخر سه آیه و قل تعالوا اتل تا آنجا که لعلکم تتقون این شش آیه مدنیست و هفتاد هزار فرشته حامل این سوره بودند در وقت
نزول و با آواز عظیم تسبیح و تحمید الهی میکردند چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آواز ایشان بشنید فرمود سبحان الله العظیم و بسجده در افتاد
و بعد از آن کاتبان را بخواند و فرمود که در همان شب آنرا نوشتند هر که آنرا قراءت کند بعدد هر آیتی که در وی است این هفتاد هزار فرشته صلوات
فرستند برو در شب و روز و جابر بن عبد الله انصاری از حضرت پیغمبر صلعم روایت کرده که هر که سه آیه از سوره الانعام بخواند تا بقوله ویعلم
تکسبون حق تعالی چهل هزار فرشته بر او موکل گرداند که مثل عبادت خود را برای او بنویسند تا بروز قیامت و فرشته از آسمان هفتم نازل
شود و با او گرزی از آهن باشد هر گاه که شیطان خواهد که وسوسه آن بنده کند این فرشته این گرز بر وی زند و او را از وی دور گرداند تا که هفتاد
حجاب در واسطه شود میان او و شیطان عیاشی باسناد خود از ابو بصیر رحمة الله علیه روایت کرده که حضرت ابی عبد الله علیه السلام فرمود که

سورة الانعام بیکبار فرو آمد با هفتاد هزار فرشته تسبیح آن میکردند و تعظیم و اجلال آن مینمودند چه در هفتاد موضع این سوره اسم
خدای تعالی مندرج است اگر مردمان بدانند فضل قرائت این سوره را هرگز ترک آن نکنند و پیوسته بتلاوت آن مشغول باشند و از
حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام مرویست که هر که این سوره را بخواند آن هفتاد هزار فرشته که این سوره را نازل ساخته اند بر حضرت رسالت
صلعم برای او تسبیح کنند تا روز قیامت و نیز از کعب الاحبار روایت است که حق تعالی روز قیامت بقاری این سوره خطاب کند که ای بنده من
در سایه در آی و از فواکه بهشت من متمتع شو و آب کوثر من بیاشام و از چشمه سلسبیل من غسل کن که تو بنده منی و من خداوند توام و امروز در حق تو
از رحمت و کرامت هیچ فرو نگذارم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله عبرت ستایشها مر خدای راست سزاوار
پرستش اوست ای وست که خلاق زمین و آسمان اوست الذی آن خداوندی که بقدرت کامله خلق السموات بیافرید
آسمانها بدون مددی و عمودی والارض و بیافرید زمین را بی اصل و ماده و جعل الظلمات والنور و پیدا کرد تاریکیها و روشنی
این کلام بجهت رد قول مجوس است که گفتند الله خالق نور و شیطان آفریننده ظلمت است و نزد اکثر مراد از ظلمت و نور شب و روز است
ثم الذین کفروا پس با وجود این نعم مخلوق برای بندگان آنانکه کافر شدند بربهم بپروردگار خود یعدلون عدول میکنند از
بعبادت غیر او از اصنام یا برابر میکنند بپروردگار خود بتان را که جماد اند خلاصه معنی آنست که حق تعالی این اشیا را که سبب معیشت آدمیانست
بیافرید پس سزاوار آنست که بران حمد کنند و کفران نکنند و کفره بر خلاف این برابر میکنند با او سبحانه چیزی را که قادر نیست بر آفریدن چیزی
ازان هو الذی اوست آنکس که خلقکم من طین بیافرید شما را از گل یعنی ابتدای خلق شما ازان کرد ثم قضی اجلا پس حکم
فرمود مدتی را که چون بسر آید هرکه برسد مراد اجل موتست واجل مسمی عنده و مدتی که نام برده شده و معین و مقرر گشته نزدیک اوست
که کسی علم بان ندارد و بعد از انقضای آن قیام قیامت بشود مراد اجل قیامتست ثم انتم تمترون پس شما شک میآرید در بعثت با آنکه ثابت شد
مر شما را که ابداء خلق از وست و حال آنکه معاد سهل است از مبدا و هو الله فی السموات و فی الارض و اوست خداوند مطلق و
معبود بحق در آسمانها و زمینها و همه را اجزاء و خدائی ثابت یعلم سرکم و جهرکم میداند آنچه پنهان شماست یعنی در دل مخفی دارید
و آنچه آشکارای شماست یعنی بزبان میرانید و یعلم ما تکسبون و میداند آنچه میکنید از خیر و شر و شما را بدان جزا و سزا خواهد داد
بعد ازان خبر میدهد از حال کفار بقوله و ما تأتیهم و نمی آید بکافران من آیة من آیات ربهم هیچ آیتی از آیات پروردگار
ایشان مراد معجزاتست مانند شکافتن ماه و تسبیح سنگ ریزه در دست حضرت رسالت صلعم یا غیر آن یا نمی آید آیتی از آیتهای قرآن
بایشان الا کانوا عنها معرضین مگر هستند ازان آیات معجزات اعراض کنندگان و ترک کنندگان نظر دران فقد کذبوا
پس بدرستی که بدروغ داشتند بالحق حق را که قرآنست لما جاءهم آن هنگام که آمد بایشان فسوف یاتیهم پس زود باشد
که بیاید بدیشان یعنی بر ایشان ظاهر شود انباء ما کانوا به یستهزءون خبرهای آنچه بودند که بدان استهزا میکردند از وعدهای
عذاب و آن بوقت نزول عذاب باشد بایشان در دنیا یا هنگام ارتفاع رایات اسلام و شوکت ملازمان حضرت سید الانام یا
در آخرت نزد مشاهده عقوبت که عذاب دوزخ است الم یروا آیا ندیدند و ندانستند که ما بقوت قهاریه کم اهلکنا من
قبلهم چند هلاک کردیم پیش از ایشان من قرن از گروه گذشتگان یعنی اهل زمانی که دران پیغمبری بود و گویند قرن هفتاد سالست
یا هشتاد سال و اصح آنست که قرن اهل هر عصر اند که میان ایشان پیغمبری باشد یا نایب مناب او خواه زمان قلیل باشد یا کثیر مکناهم فی

الارض

الارض صفت قرنست یعنی آنچنان قرن و گروهی هلاک کردیم که ایشان را در زمین امکان داده بودیم و مکنت و نعمت بایشان عطا
کرده بودیم ما لم نمکن لکم آنچه شما را تمکین نداده ایم از وسعت منازل و متاع یا عمر دراز و قوت تام و خدم و حشم و ارسلنا
السماء علیهم مدرارا و فرستاده بودیم باران را برایشان ریزان و پی در پی و جعلنا الانهار تجری من تحتهم
و گردانیده بودیم جویهای آب را که پیوسته میرفت در زیر درخت ایشان یا در زیر قصرهای ایشان یا انهاری که در تحت تصرف ایشان بود
بهر نوع که میخواستند بساطین و مزارع میبردند مراد آنست که ایشان در رفاهیت و وسعت عیش بودند میان انهار و اثمار فاهلکناهم
بذنوبهم پس هلاک کردیم ایشان را و سود نداد و آن نعمت و فراغت و انشانا من بعدهم و از نو پیدا کردیم از پس هلاک ایشان
قرنا آخرین گروهی دیگر بدل ایشان غرض آنست که حق تعالی همچنانکه قادر بود بآنکه هلاک کند قرون سابقه را چون عاد و ثمود و بیافریند
بدل ایشان قوم دیگر را همچنین قادر است که مثل این را در حق شما بجا آرد پس از خواب غفلت بیدار شوید تا از مثل این نوع عذاب نجات
یابید مرویست که نضر بن حارث و امثال او نزد حضرت رسول صلعم آمده گفتند ای محمد ما بتو ایمان نخواهیم آورد تا وقتی که چهار فرشته
با نامه نوشته از آسمان نازل شوند و گواهی دهند که این کتاب از خدا بشما آمده و مکتوب باشد با این مضمون که تو رسول خدائی
حق تعالی فرمود که ولو نزلنا علیک کتابا فی قرطاس و اگر بفرستیم بر تو نوشته در ورقی فلمسوه بایدیهم پس مس کنند و بسایند
آن را بدستهای خود یعنی برأی العین ببینند و بیقین بدانند که نوشته از نزد خداست بی شک و شبهه لقال الذین کفروا هر آینه گویند
آنانکه کافر شدند بر وجه عناد و جحود که ان هذا الا سحر مبین نیست این مگر جادوی روشن بر همه کس و قالوا و گفتند کافران
لولا انزل علیه ملک چرا فرو فرستاده نشد با محمد فرشته که با ما گوید که این پیغمبر است و لو انزلنا ملکا و اگر فرو فرستیم فرشته را
لقضی الامر هر آینه حکم کرده شود بهلاک همه خلقان چه سنت الهی جاری شده که اگر معاینه ببینند فرشته را چنانکه طلب کرده اند هلاک
ایشان لازم شود چنانکه بر امم سابقه مثل این واقع شد مانند قوم عاد و لوط ثم لا ینظرون پس مهلت داده نشوند بعد از نزول فرشته بحکم
روزها ولو جعلناه ملکا و اگر گردانیم رسول را فرشته لجعلناه رجلا هر آینه گردانیم او را بصورت مردی چنانکه جبرئیل بصورت
دحیة الکلبی متمثل میشد و این تمثل بصورت آدمی بجهت آنست که قوت بشری بر دیدن ملائکه بصورت اصلی ایشان وفا نمیکند مگر بعضی از انبیا
بقوت قدسی مشاهده ایشان ممکن است پس اگر ملک بصورت بشر فرو فرستیم وللبسنا علیهم و هر آینه در آن حال پوشیده گردانیم بر ایشان
ما یلبسون آنچه پوشیده کرده اند امروز یعنی چنانکه اکنون رسالت بشر را مسلم نمیدارند دران وقت نیز طعنه زنان خواهند گفت که نیست
این مگر آدمی بعد ازان در تسلیه دل پاک حضرت رسالت صلعم میفرماید که ولقد استهزئ برسل و هر آینه تکذیب نموده شدند پیغمبران
که بوده اند من قبلک پیش از تو فحاق بالذین سخروا منهم پس احاطه نمود و فرود آمده با آنانکه سخریت کردند از رسل یعنی
بکسانی که بر رسولان استهزا کرده اند احاطه کرده فرو گرفت ما کانوا به جزای آنچه بودند که بدان یستهزءون استهزا میکردند و آن
جزا عذاب و نکال الهی بود که بگرد ایشان در آمده و همه هلاک شدند قل بگوای محمد اگر عذاب گذشتگان را مسلم نمیدارید سیروا فی الارض
سیر کنید در زمین گاهی بیمن و گاهی بشام که بگذرید بر دیار ثمود و عاد و ثم انظروا کیف کان پس نگرید بنظر عبرت که چگونه بوده است
عاقبة المکذبین آخر تکذیب کنندگان یعنی بچه وجه حق تعالی ایشان را بعذاب استیصال هلاک کرده تا ازان اعتبار گرفته از کفر و طغیان
باز ایستید قل بگوای محمد یعنی بپرس از ایشان بر وجه الزام لمن ما فی السموات والارض مر کراست آنچه در آسمانها و زمینهاست

از روی خلق و ملک پس اگر بر سبیل عناد و لجاج جواب ندهند قل لله بگو مر خدایراست که باتفاق من و شما خالقی و مالکی مر اوست
نه غیر او پس مستحق عبادت او باشد نه غیر او کتب علی نفسه الرحمة نوشته است حق تعالی بر ذات خود یعنی بر خود لازم گردانیده است الرحمة
رحمت را یعنی نعمت هدایت بمعرفت خود بنصب ادله و تمکین دادن بران و انزال الکتب و مهلت دادن کفار را تا ممکن گردد ایمان ازیشان
و پیدا آید از اولاد ایشان و نیز از جمله رحمت است قبول توبه و عفو از معصیت از کعب الاحبار روایتست که اول چیزی که حق تعالی نوشت بر لوح
یاقوت و لؤلؤ بواسطه قلم و مداد این بود که لا اله الا الله سبقت رحمتی غضبی سلمان فارسی از حضرت رسالت صلعم روایت
کرده که حق تعالی را صد جزو رحمتست یک جزو آن در دنیا منتشر است و همه رحمتهای دنیا ازان یک جزو است و نود و نه جزو در خزانه کرم خود
نهاده تا روز قیامت این یک جزو با آن نود و نه جزو ضم کند و همه صد جزو بر سر گناه کاران امت محمد صلعم بدارد و گناهان ایشانرا بیامرزد
لیجمعنکم هر اینه جمع کند حق تعالی شما را در قبور و دیگران باشید الی یوم القیمة تا روز رستخیز که زمان برانگیختن شماست از قبور
لا ریب فیه هیچ شکی نیست در وقوع آن روز یا در جمع شما دران الذین خسروا انفسهم آنانکه زیان کردند در نفسهای خود که عقول
سلیمه خود را که سرمایه ایشان بود ضایع ساختند فهم لا یؤمنون پس ایشان ایمان نیارند وله ما سکن فی اللیل والنهار
و مر خدایراست آنچه آرام داد در شب و در روز یعنی اوست مالک مکان و زمان و آنچه مکانی و زمانی است او آفریده است وهو السمیع و اوست
شنوا همه مسموعات العلیم دانا بهمه معلومات پس شنوا باشد باقوال کافران و دانا بافعال ایشان همه را بران جزا دهد در خبرست که جمعی
از کفار قریش گفتند ای محمد ما را معلوم شده است که درویشی ترا برین کار میدارد که پیش گرفته ما برای تو در میان خود توزیع کنیم القدر
مالی که از همه خویشان تو توانگرتر شوی بشرط آنکه ازین دعوی رجوع کنی حق تعالی فرمود که هر چه در شب و در روز ساکن است بران از آن خداست
قل اغیر الله اتخذ ولیا بگو بر سبیل انکار که آیا غیر خدا را فرا گیرم بدوستی یعنی هرگز غیر خدا را دوست نگیرم فاطر السموات و
الارض آن خدائی که پدید آرنده آسمانها و زمینهاست وهو یطعم و او میخوراند خلق را یعنی روزی میدهد ولا یطعم و روزی داده
نمیشود یعنی بی نیاز است از خلق و خلق بوی محتاجند قل انی امرت ان اکون اول من اسلم بگو بدرستی که من مأمور شده ام
بآنکه باشم اول کسی که گردن نهد حکم خدا را بواسطه آنکه نبی سابق امت باشد در دین ولا تکونن من المشرکین و مرا میگوید که مباش
از شرک آرندگان قل انی اخاف بگو بدرستی که من میترسم ان عصیت ربی اگر عاصی شوم پروردگار خود را و غیر او
پرستم عذاب یوم عظیم از عذاب روز بزرگ که قیامتست من یصرف عنه هر که بگردانند خدای عذاب را ازو یومئذ دران روز
بزرگ فقد رحمه پس بدرستی که بخشایش کرده است حق تعالی او را چه او را از عذاب دوزخ رهانیده و بنعیم ابدی رسانیده وذلک و این
گردانیدن عذاب ازو الفوز المبین رستگاری هویداست بعد ازان بیان میکند که معبودان اهل شرک بر هیچ چیز از خیر و شر و نفع
و ضرر قادر نیستند و حق تعالی بر همه آن قادر است و تواناست پس او مستحق عبودیت باشد نه غیر او و میگوید که وان یمسسک الله بضر و اگر
برساند بتو خدای بلیتی و سختی چون فقر و مرض فلا کاشف له الا هو پس هیچ کشف کننده و باز دارنده نیست آنرا الا هو مگر او سبحانه
یعنی هیچکس قادر نیست بر منع آن مگر حق تعالی وان یمسسک بخیر و اگر برساند بتو نیکویی چون غنا و صحت فهو علی کل شیء قدیر
پس او بر همه چیز از اینها و غیر آن تواناست پس قادر باشد بر حفظ خیر و ازاله شر ابن عباس روایت میکند که کسری پادشاه عجم تحفه بحضرت رسول صلعم
فرستاده بود روزی آنحضرت بران استر سوار بود و مرا ردیف خود گردانیده در اثنای راه بمن نگاه کرد و فرمود که ای پسر حدود خدای نگاه دار تا

او را نزد خود یابی و با او در زمان راحت آشنائی کن تا در سختی با تو آشنائی کند و چون چیزی خواهی از خدا طلب کن که علم رفته با آنچه
بودنیست اگر جمله خلایق جهد کنند برای تو که چیزی بتو رسانند از خیر و شر که خدای برای تو ننوشته باشد نتوانند اگر توانی بصبر و یقین
کار کن که در صبر کردن بر آنچه ترا از کاره باشی خیر بسیارست و بدانکه نصرت با صبر است و فرج با اندوه و آسانی با دشواری و توانگری با
درویشی و سروری با قناعت وهو القاهر فوق عباده و اوست قهر کننده و غلبه نماینده بر بالای بندگان خود یعنی بر همه
غالبست و هیچکس برو غلبه نتواند کرد وهو الحکیم و اوست محکم کار در تدابیر خود از نفع و ضر و ضیق و وسعت و غیر آن الخبیر
دانا و آگاه باحوال همه بندگان در نقل آمده که سفهای عرب گفتند که یا محمد ما کسی نمی بینیم که ترا تصدیق کند و از علمای یهود و نصاری
پرسیدیم که صفت این مرد در کتب خود دیده اید همه انکار کردند اکنون کسی را بما نما تا بر رسالت تو و حقیت کتاب تو گواهی دهد
حق تعالی فرمود که قل بگو ای محمد ای شیء اکبر شهادة چه چیز است بزرگتر از روی گواهی یعنی گواهی کیست بزرگتر از همه گواهیها در راستی
پس اگر جواب ندهند قل الله بگو با ایشان که خدای تعالی بزرگتر و راست گوتر است در شهادت شهید بینی وبینکم گواهست او
میان من و شما یعنی او گواه است بحقیت من در دعوی نبوت و بطلان شما در تکذیب واوحی الی هذا القرآن و وحی
کرده شده است بمن این قرآن لانذرکم به تا بیم کنم شما را بقرآن ومن بلغ و هر کس را که برسد قرآن از عرب و عجم و جن و انس
تا بروز قیامت محمد بن کعب قرظی روایت کرده که هر کس قرآن باو رسد همچنان باشد که حضرت رسول را دیده و از لفظ گهربار آنحضرت
شنیده بعد ازان بر سبیل سرزنش کفار میفرماید که ائنکم لتشهدون آیا شما گواهی میدهید ان مع الله آنکه با خداست
آلهة اخری خدایان دیگر که با نند قل لا اشهد بگو من گواهی نمیدهم بدانچه شما گواهی میدهید قل بگو بلکه گواهی میدهم که انما هو اله واحد
بدرستی جز این نیست که او هیچ خدائیست یگانه و من بری و بیزارم وانی بریء مما تشرکون و بدرستی که من بیزارم
از آنچه شرک می آرید بوی از بتان و غیر آن از اول این سوره تا اینجا احتجاج است بر مشرکان مکه بعد ازان آغاز کلام میکند با اهل کتاب
و میگوید که الذین آتیناهم الکتاب آنانکه داده ایم ایشانرا کتاب یعنی توریة و انجیل یعرفونه میشناسند رسول خدا را
بصفاتی که در توریة و انجیل مذکورست کما یعرفون ابناءهم همچنانکه میشناسند پسران خود را بصفت ایشان ابو حمزه ثمالی روایت
کرده که چون حضرت رسالت صلعم بمدینه آمد عمر از عبد الله سلام پرسید که معرفت شما حضرت پیغمبر را که خدای ازان خبر میدهد که چه معرفت شماست
بفرزندان بر چه وجه میتواند بود گفت من برسالت حضرت پیغمبر صلعم متیقن ترم از آنکه بصحت نسب فرزندان خود چه ابرا از توریة دانسته ام که کلام خداست اما از معلوم
نداریم که زنان چه در ساخته اند و چه کرده بعد ازان از حال کسانی که با وجود تیقن ایشان بصحت نبوت آنحضرت اعتراف بان نمیکنند خبر میدهد که
الذین خسروا انفسهم آنانکه زیانکار شدند در نفسهای خود از اهل کتاب و غیر آن از مشرکان فهم لا یؤمنون پس ایشان ایمان
نمی آرند بجهت فرط عناد و جحود ومن اظلم و کیست ستمکارتر ممن افتری علی الله کذبا از کسی که افترا کند و ببندد بر خدای دروغ را بانکه گو
دختران وی اند و بتان نزد او شفیع ما خواهند بود در روز قیامت او کذب بآیاته یا تکذیب کند آیات او را که قرآنست و آنرا سحر و شعر و کهانت
نام کنند انه لا یفلح الظالمون بدرستی که رستگار نشوند ستمکاران جاحد که بجهت فرط عناد بر خود ستم میکنند و نفس خود را محل غضب
الهی میکرده اند ویوم نحشرهم جمیعا و یاد کن روزی را که حشر کنیم همه ایشان را از عابدان و معبودان ثم نقول للذین اشرکوا پس گوییم
از روی توبیخ مر آنانکه شرک آورده اند این شرکاؤکم کجااند خدایان شما که انباز و شریکان خدای میدانستید الذین کنتم

كنتم تزعمون کجان میبردید انباز شریکان خدا یا شفیعان شما مرویست که چون مشرکان ببینند که حق تعالی اهل توحید را امرزید
و از گناهان ایشان درگذشت با یکدیگر گویند که بگویید ما موحد بودیم تا ما را بیامرزند پس چون روز قیامت از ایشان پرسیده گردد
شرک ایشان انکار آن کنند ثم لم تكن فتنتهم پس نباشد عذر ایشان که توهم کرده باشند که بان
الا ان قالوا مگر آنکه گویند والله ربنا بخدائی که پروردگار ماست ما كنا مشركين نبودیم ما شرک آورندگان یعنی
کذب این سوگند خورند که ما شرک نبودیم با آنکه دانسته باشند که نفعی با ایشان نرسد اما از غایت دهشت و حیرت بان گفته
قایل شوند انظر كيف كذبوا على انفسهم بنگر که چگونه دروغ گویند بر نفسهای خود بنفی شرک از خود وضل عنهم و گم شود
از ایشان ما كانوا يفترون آنچه که افترا میکردند از شرک یعنی نفع بایشان نرسانند در خلاصی ابدی مرویست که ابی سفیان و ولید و عتبه
و شیبه و ابی بن خلف و برادرش با جمعی دیگر در موضعی از مسجد الحرام استماع قران کردند از نضر رسالت پرسیدند نضر بن حارث گفت
من نیز تواریخ ملوک عجم را بر شما میخوانم همچنانکه محمد از حکایات و قصه‌های پیشینیان میخواند حق تعالی درباره او فرمود که ومنهم من
يستمع اليك و از کفار مکه کسانی هستند که گوش فرا میدارند بسوی تو وقتی که قران میخوانی وجعلنا على قلوبهم اكنة و گردانیدیم
بر دلهای ایشان پوششها یعنی چونکه از فرط عناد و جحود و انکار و حقد و حسد و استکبار تدبر و اندیشه نمیکنند در باب قران پس هر که گمان کند
که گویا بر دلهای ایشان پرده‌ها کشیده‌ایم ان يفقهوه بجهت کراهت آنکه فهم کنند آنرا وفي آذانهم وقرا و نهاده‌ایم در گوشهای ایشان
گرانی تا سخن حق نشنوند در جمیع وجوه تا دلیل این کلام در آیه ختم الله على قلوبهم مذکور گشته وان يروا كل آية و اگر ببینند هر معجزه
که می طلبیدند لا يؤمنوا بها ایمان نیاورند بدان از عناد و استحکام تقلید در ایشان چه فرط تکذیب ایشان بغایت رسید حتى
اذا جاؤك تا آنکه چون بیایند بتو يجادلونك جدال و خصومت کنند با تو يقول الذين كفروا گویند آنانکه کافر شدند ان هذا الا
اساطير الاولين نیست این کتاب تو مگر افسانه‌های پیشینیان مانند قصه رستم و اسفندیار و غیر آن و این غایت تکذیب است
که اصدق حدیث را مانند کردانند بر خرافات اولین که فایده در تحت آن نیست و اکثر آن دروغ است وهم و کافران ينهون
عنه باز میدارند مردمان را از ایمان به رسول صلعم وينأون عنه و خود دور میشوند از وی یعنی با آنکه خود ایمان ارند دیگران را از آن نهی میکنند
وان يهلكون الا انفسهم و هلاک نمیکنند کافران بنهی مردمان از ایمان مگر نفسهای خود را وما يشعرون و نمیدانند که
ضرر بغیر ایشان تعدی نکند ولو ترى اذ وقفوا و اگر ببینی ای محمد چون بازداشته باشند کفار على النار بر آتش دوزخ تا انرا
معاینه ببینند و بران مطلع شوند و یا در آورده شوند دران و بدانند مقدار عذاب خود را هر آینه ببینی امری در غایت شناعت فقالوا
يا ليتنا نرد پس گویند از سختی عذاب کاشکی باز گردانیده شویم بدنیا ولا نكذب بآيات ربنا و تکذیب نکنیم آیات پروردگار خود را
ونكون من المؤمنين و باشیم از جمله باور دارندگان بل نه چنانست که ایشان چون بدنیا روند ایمان ارند و تکذیب نکنند
بلکه بدا لهم ظاهر شود مر ایشان را بشهادت اعضا یا بظهور عذاب ما كانوا يخفون آنچه بودند که میپوشیدند از کفر و معاصی و
نفاق من قبل پیش از این در دنیا و یا از روی جهل بر خود تلبیس میکردند و میگفتند که ما این واقع نشود و کسی مبعوث نگردد ولو ردوا
و اگر بحسب فرض باز گردانیده شوند لعادوا هر آینه باز گردند لما نهوا عنه مر آنچه را که نهی کرده شدند یعنی باز مرتکب شرک و معاصی شوند
وانهم لكاذبون و بدرستی که ایشان دروغگویانند در وعده ایمان چون این آیات که در وعید قیامت بر کافران خوانده

ایشان

ایشان بعث و نشور را منکر شدند وقالوا ان هي گفتند نیست زندگانی الا حياتنا الدنيا مگر زندگانی ما بدنیا ابدی وما نحن
بمبعوثين و ما نیستیم برانگیخته شدگان از قبور ولو ترى و اگر ببینی تو اذ وقفوا على ربهم وقتی که باز داشته شوند
کافران در قیامت بر حکم پروردگار ایشان و یا بر موقف عرض وقال گوید خدای بر سبیل توبیخ اليس هذا بالحق آیا نیست
این بعث و نشور و ثواب و عقاب راست و درست قالوا بلى گویند آری حق است و راست وربنا بحق پروردگار ما یعنی
اقرار کنند بحقیقت آن مؤکد بسوگند بجهت آنکه در کمال ظهور بود امر موعود بر ایشان قال گوید خدای یعنی فرشته را فرماید تا گوید
بایشان فذوقوا العذاب پس بچشید عذاب را بما كنتم تكفرون بانچه بودید که منکر و بیدین بان یعنی عذاب کشید بسبب کفر ورزیدن
شما بوحدانیت خدا و نبوت پیغمبر او قد خسر الذين بدرستی که زیان کردند آنانکه كذبوا بلقاء الله تکذیب کردند برسیدن
بثواب و عقاب خدای که با ایشان وعده داده بود و انرا بدروغ پنداشتند حتى اذا جاءتهم الساعة تا آنکه چون بیاید
بایشان قیامت یعنی مقدمات آن که مقدمه عقوبات است نزد مرگ بغتة ناگهان قالوا يا حسرتنا گویند ای حسرت و پشیمانی
ما على ما فرطنا فيها بر آنچه تقصیر کردیم در زندگانی دنیا وهم يحملون و ایشان یعنی کفار بر دارند اوزارهم گناهان خود را
على ظهورهم بر پشتهای خود یعنی بار گناهان لازم ایشان باشد و از ایشان جدا نشود الا ساء ما يزرون بدانید که بد چیزیست
که بار کنند که بیک شنید در معالم از قتاده و سدی نقل کرده که چون مؤمن از قبر برخیزد استقبال کند او را چیزی در غایت خوبی
و خوشبوی و گوید که مرا میشناسی مؤمن گوید نه گوید من عمل صالح توام بیا و بر من سوار شو که بسیار سوار بودم و ذلک یوم نحشر المتقين
الى الرحمن وفدا عبارت ازین است و چون کافر سر از خاک بر دارد چیزی در نهایت زشتی و ناخوشبوئی نزد او آید و گوید مرا میدانی
کافر گوید نه گوید که من کردار ناپاک توام بسیار در دنیا مرا سوار شدی امروز بر تو سوار میشوم و آیه وهم يحملون اوزارهم اشاره ازین
وما الحيوة الدنيا الا لعب ولهو و نیست زندگانی دنیا که کفار بدان مقر اند مگر بازی کودکان و مشغولی بیجه دان و باندک
زمانی سمت فنا و زوال پذیرد وللدار الآخرة خير للذين يتقون و هر آینه سرای آخرت بهتر است برای کسانی که پرهیزکاری میکنند
جهت آنکه سرای باقیست و لذات آن خالص از مصایب و آفات و ایمن از بیم زوال و حاجات افلا تعقلون آیا تعقل نمیکنید تا بشناسید
که کدام ازین دو سرا بهتر است قد نعلم بتحقیق که ما نیک میدانیم انه ليحزنك الذي يقولون آنکه هر آینه اندوهناک میگرداند ترا آنچه میگویند
کفار در باب تکذیب تو و ایذا که بجزای خود خواهیم رسانید آورده اند که اخنس بن شریق و ابوجهل با یکدیگر روزی ملاقات کردند اخنس گفت
یا ابا الحکم در شان محمد بن عبد الله چه حکم کنی و در دعوی خود صادق است یا کاذب حالا کسی بر ما مطلع نیست تا اگر راست گوئی بر تو مخاجه کنند گفت
محمد راست گویست و اینجا باید ساند اسامی از شیطانی اما اگر به نبوت او اعتراف نمایم عز و شرف که اهل حرم بان ممتاز و سرافراز اند از لوا و سقایت
و ندوه و عمارت مسجد تعلق بال قصی دارد و اگر نبوت نیز بایشان رسد سایر شعب قریش بیکبارگی محروم بمانند حق تعالی فرمود ما میدانیم که تو بجهت تکذیب
کفار غمگین و محزون میگردی فانهم پس بدرستی که ایشان لا يكذبونك تکذیب نمیکنند ترا در حقیقت و براستی تو اعتقاد دارند ولكن
الظالمين و لیکن ستمکاران بآيات الله يجحدون بایتهای خدا و سایر معجزات انکار میکنند بر وجه عناد و انرا تکذیب مینمایند از روی جحود پس
در سید بحضرت ازو دو میفرماید که ولقد كذبت و بدرستی که تکذیب کرده شدند رسل من قبلك پیغمبران که پیش از تو بوده اند فصبروا على ما كذبوا پس صبر کردند
شکیبائی نمودند بر آنچه بودند که ایشان را تکذیب کردند واوذوا و برانچه رنج بایشان رسانیدند حتى اتاهم تا وقتی که آمد بایشان نصرنا یاری

که لم ریاپت ان الکرم نجات بیش ان لهیچ فرستم و عذاب مکذبان خویش پس صبر کن بر آزار قوم تا وقتی که مستور شده و نزد ما غرایب نصرت ما ایشان و ...
مبدل و نیست تغییر دهنده لِکَلِمَاتِ اللّٰه وعدهای خدای را که فرمود کَتَبَ اللّٰهُ لَاَغْلِبَنَّ اَنَا وَرُسُلِی وَلَقَدْ سَبَقَتْ کَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِینَ پس وعده که
دخلف ما این وادده ایم پیغمبران هر آینه واقع شدنیست وَلَقَدْ جَاءَكَ مِنْ نَبَإِ الْمُرْسَلِینَ و هر آینه آمده بتو از خبر فرستادگان که ایشان چه آزارها کشیدند
ورسانیده شد و ایشان صبر فرموده اند تا که بر ایشان غالب شده اند پس تو نیز اقتدا بایشان کرده بر صبر در گرسش دل خوش شد از ما کار تو چنانکه ایشان را
کردانیم و ترا بر همه اعدا مظفر و منصور کردانیم و بر جمیع اهل کفر غالب سازیم تو وَدِی وَاِنْ کَانَ کَبُرَ عَلَیْكَ و اگر چنانچه بزرگ میباید یعنی گران و دشوار است
بر تو اِعْرَاضُهُمْ روی گردانیدن ایشان از قبول دین حق فَاِنِ اسْتَطَعْتَ پس اگر میتوانی اَنْ تَبْتَغِیَ اگر بجویی نَفَقًا فِی الْاَرْضِ سوراخی در زمین
یعنی منفذی که در روی در ان تا بجوف زمین رسی اَوْ سُلَّمًا فِی السَّمَاءِ یا پا ردی بر دوی در آسمان و بالا برآیی فَتَاْتِیَهُمْ بِآیَةٍ پس بیاری
آیتی را بر ایشان تا بجهت آن ملجا شده ایمان آرند چنان مکن وَلَوْ شَاءَ اللّٰهُ و اگر خواستی خدای و حکمت او اقتضای آن و اکراه ایشان بهدی بر آن
و احیای ایشان بر آن لَجَمَعَهُمْ عَلَی الْهُدٰی هر آینه جمع کردی ایشان را بر هدایت و چون حکمت الهی تقاضا میکند که ایشان باختیار ایمان آرند نه
باجبار و ایشان بجهت فرط عناد و جحود و حسد بر تلو درایات تو نمیکنند و تامل دران نمینمایند و بر وجه اقتراح از تو آیات میطلبند نه بقصد استهدای
پس حکمت الهی چنان تقاضا میکند که ایشان را در وادی خذلان گذاشته نظر لطف از ایشان باز دارد فَلَا تَكُونَنَّ پس مباش مِنَ الْجَاهِلِینَ
از نادانان بانکه ایمان اجبار منافی حکمت و مصلحت است اِنَّمَا یَسْتَجِیبُ الَّذِینَ جز این نیست که اجابت میکنند دعوت ترا آنانکه یَسْمَعُونَ
میشنوند سمع قبول بر وجه فهم و تامل دران میکنند وَالْمَوْتٰی یَبْعَثُهُمُ اللّٰهُ و مردگان را برانگیزاند خدای از قبر آنگاه بدانند دین حق را
و بان بگروند و آن دانستن و گرویدن سود نکند ایشان را ثُمَّ اِلَیْهِ یُرْجَعُونَ پس بسوی جزای او بازگردانیده شوند در قیامت حاصل معنی آنست
که اجابت دعوت تو نمیکنند مگر مومنی که سامع حق باشد و بر وجه تامل و تفکر دران نگرد و اما کافر بمنزله میتست اجابت دعوت تو نکند تا انکه
حق تعالی او را در قیامت مبعوث سازد وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَیْهِ و گفتند روسای قریش چرا فرو فرستاده نشد بر محمد آیَةٌ مِنْ رَبِّهِ
آیتی از نزد پروردگار او یعنی معجزه که ما از و میطلبیم چنین ید بیضا و عصای موسی و ناقه ثمود و احیای موتی و امثال آن و چون از روی عناد و
لجاج نه بر وجه استهدای آیات را اقتراح میکردند از جهت در جواب ایشان فرمود که قُلْ اِنَّ اللّٰهَ قَادِرٌ عَلٰی اَنْ یُنَزِّلَ آیَةً بگو بدرستی
که خدا قادر است بر آنکه فرو فرستد آیتی از آیتهای مقترحه وَلٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ لَا یَعْلَمُونَ و لیکن بیشتر ایشان نمیدانند که حق تعالی
قادر است بر انزال آن و حکم چنان قرار گرفته که هر گاه معجزه طلبند و حق سبحانه و تعالی اظهار کرداند و مقترحان ایمان نیارند عذاب استیصال
بر ایشان فرود آید چون قوم ثمود و اصحاب مائده از جهت آیات مقترحه بایشان نمینماید و بعد از بیان قدرت خود بر انزال آیات
مقترحه ذکر کمال قدرت و ذکر تدبیر حکمت خود میکند بقوله وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِی الْاَرْضِ و نیست هیچ جنبنده در زمین از حیوانات وَلَا
طَائِرٍ یَطِیرُ بِجَنَاحَیْهِ و نه هیچ پرنده که در هوا میپرد به دو بال خود بر جهت اِلَّا اُمَمٌ اَمْثَالُكُمْ مگر ایشان گروهانی اند
مثل شما یعنی همچو شما محفوظ الاحوال و مقدر الارزاق والآجال اند و نظر شما در آفرینش و حیات و ممات و ذکورة و انثویة و توالد
و تناسل و در دلالت بر وجود صانعی که مدبر و قادر در عالم و حق است بقوله مَا فَرَّطْنَا فِی الْكِتَابِ فرو نگذاشتیم در لوح محفوظ
مِنْ شَیْءٍ هیچ چیز را بلکه آن مشتمل است بر جلایل و دقایق علوم علیا و سفلی و اقربیج حیوانات و جماد دران فرو گذاشت نشده و اکثر مفسران
برانند که مراد بکتاب قرآنست چه آن متضمن هر چیز است که محتاج الیه امر دین است مفصلا یا مجملا از بیان حلال و حرام و قصص و امثال

مواعظ

مواعظ و اخبار آنچه مجمل است بیان آن تفصیل رسول باز گذاشتیم و ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا ثُمَّ اِلٰی رَبِّهِمْ یُحْشَرُونَ
پس همه امم بسوی پروردگار خود حشر کرده خواهند شد تا مطیعان را ثواب دهد و عاصیان را عقاب کند و مکلف را بالام عوض دهد
وَالَّذِینَ كَذَّبُوا بِآیَاتِنَا و آنانکه بدروغ داشتند آیتهای ما را که قرآن است با سایر دلایل واضحه صُمٌّ کرانند از شنودن دلایل
خدائیت وَبُكْمٌ و گنگانند از گفتن سخن حق فِی الظُّلُمَاتِ افتاده اند در تاریکیهای کفر که هیچ وجه راه بحق نمیبرند و در ظلمت جهل و عناد
تقلید گرفتارند مَنْ یَشَاءِ اللّٰهُ یُضْلِلْهُ هر کرا خواهد خدای خذلان کند او را و در ضلالت بگذارد و نظر لطف و توفیق از و باز
گیرد بجهت فرط عناد و جحود و یا آنکه عارف باشد بحق تعالی حکم کند بضلالت او و یا علامت ضلالت در و پدید کند تا فرشتگان بان علامت او را
لعن کنند و دشمن گیرند وَمَنْ یَشَاْ و هر کرا خواهد از اهل ایمان که در طلب هدایتند یَجْعَلْهُ عَلٰی صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ کرداند او را براه راست
بر وجه لطف و توفیق قُلْ بگو ای محمد بر وجه محاجه و الزام اَرَاَیْتَكُمْ خبر دهید ببینید شما اِنْ اَتٰیكُمْ اگر بیاید بشما عَذَابُ اللّٰهِ
عذاب خدا چنانکه بکافران گذشته آمده مانند عاد و ثمود اَوْ اَتَتْكُمُ السَّاعَةُ یا بیاید بشما روز رستخیز مراد هول عذاب
و عقاب آخرتست اَغَیْرَ اللّٰهِ تَدْعُونَ آیا غیر خدا خوانید تا آن عذاب از شما بردارد اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِینَ اگر هستید
راست گویان که بتان خدایانند پس بخوانید غیر او را بَلْ نه چنانست که بتان را خوانید در آنوقت بلکه اِیَّاهُ تَدْعُونَ او را خوانید و تضرع
بدرگاه او میبرید و غیر او را نخوانید برای دفع عذاب فَیَكْشِفُ پس ببرد و رفع کند از شما در دنیا مَا تَدْعُونَ اِلَیْهِ آنچه او را
میخوانید بکشف آن اِنْ شَاءَ اگر خواهد و حکمت او مقتضی کشف آن باشد وَتَنْسَوْنَ مَا تُشْرِكُونَ و فراموش کنید در وقت دعا
و دست باز دارید از آنچه شریک ساخته اید با او یعنی آلهه خود را بگذارید و در دفع عذاب متوجه او شوید وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا اِلٰی اُمَمٍ
مِنْ قَبْلِكَ و بدرستی که فرستادیم رسولان را بامتان که پیش از تو بودند و تکذیب انبیا کردند فَاَخَذْنَاهُمْ بِالْبَاْسَاءِ
پس بگرفتیم ایشان را بسختی و تنگی و درویشی و قحط وَالضَّرَّاءِ و بافتها و بیماریها لَعَلَّهُمْ یَتَضَرَّعُونَ تا شاید ایشان زاری نمایند و از شرک
اعراض کنند و دست نیاز در توبه و استغفار زنند فَلَوْلَا اِذْ جَاءَهُمْ بَاْسُنَا پس چرا وقتی که آمد بدیشان عذاب ما تَضَرَّعُوا زاری
نکردند و روی تضرع بدرگاه ما نیاوردند تا ما بلا را از ایشان دفع میکردیم وَلٰكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ و لیکن سخت شده بود دلهای ایشان
وَزَیَّنَ لَهُمُ الشَّیْطَانُ و آراسته بود برای ایشان ابلیس یعنی مَا كَانُوا یَعْمَلُونَ آنچه بودند که بعمل می آوردند از شرک و عصیان
فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ پس آن هنگام که فراموش کردند کافران آنچه پند داده شده بودند از باسا و ضرا و از سر عناد از آن پند نگرفتند
فَتَحْنَا عَلَیْهِمْ اَبْوَابَ كُلِّ شَیْءٍ بگشادیم بر ایشان درهای همه چیز را از انواع نعمت و راحت یعنی چنین ببلا و محنت پند پذیر نشدند
بآسایش و وسعت معیشت نیز امتحان کردیم حَتّٰی اِذَا فَرِحُوا بِمَا اُوتُوا تا وقتی که بسیار شاد و شد شدند بانچه داده شدند از انواع نعم و دل از آن
ببستند و بلذات آن مشغول شده از منعم باز ماندند و مراسم شکر گذاری آن بجا نیاوردند اَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً بگرفتیم ناگاه فَاِذَا هُمْ
مُبْلِسُونَ پس آنگاه ایشان بعد از معاینه عذاب بسیار حسرت خورندگان بودند و نومیدان فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِینَ ظَلَمُوا پس
بریده شد اثر آن گروه که ستم کردند بر خود بر وجهی که یکی از ایشان باقی نماند وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ و شکر و سپاس مر خدایراست
که پروردگار عالمیانست بر اهلاک ظالمان و مشرکان و چون هلاکت ظالم سبب خلاصی مردمانست از ستم و بیداد ایشان که نعمتی بزرگ و منفعتی
بسیار است پس هلاک کننده ایشان سزاوار حمد و ثنا باشد فضیل بن عیاض از حضرت ابی عبد الله نقل کرده که آنحضرت را گفت

عاطفانرا دوست دارد پس دوستی اهل عصیان کرده و مال انکه حق سبحانه و تعالی ذات خود را حمد کرده بر اهلاک ظالمان و فرموده فقطع دابر القوم
الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین قل ارایتم ان اخذ الله بگو چه بینید اگر بگیرد خدای سمعکم و ابصارکم شنوائی شمارا کر شود
و بینائی شمارا کور گرداند وختم علی قلوبکم و مهر نهد بر دلهای شما تا فهم و درک ننمائید من اله غیر الله کدام خدایست غیر الله که بقدرت
و کرم خود یاتیکم به بیارد بشما آنچیز را که گرفته است انظر کیف نصرف الایات پس بنگر که ما چگونه میگردانیم آیتهارا از اسلوبی باسلوبی
یعنی گاهی در ترهیب و ترغیب سخن گوییم و وقتی در تذکیر و تنبیه و گاهی از جهة مقدمات عقلیه ثم هم یصدفون پس کافران اعراض
کنند از ان و حق را قبول نکنند از غایت لجاج و عناد و جحود قل ارایتکم بگو چه می بینید ای کافران و چه میکنید ان اتیکم عذاب
الله اگر بیاید بشما عذاب خدای در دنیا بغتة ناگاهان بی مقدمه که شمارا تنبیه کنند او جهرة یا آشکارا که علامت حلول آن ظاهر گردد
هل یهلک هلاک نشوند بدان عذاب الا القوم الظالمون مگر گروهی که بجهة رسوخ شرک ستمکارند بر نفس خود وما نرسل
المرسلین و ما نفرستادیم پیغمبران را الا مبشرین مگر در حالتی که مژده دهندگان بودند اهل ایمان را ببهشت و منذرین و بیم کنندگان
کافران را بدوزخ فمن امن پس هر که ایمان آرد و اصلح و اصلاح کار خود کند بتقوی و طاعت فلا خوف علیهم پس ترسی نیست
ایشانرا از عذاب ولا هم یحزنون و نه ایشان اندوهگین شوند از فوت ثواب والذین کذبوا بایاتنا و آنانکه تکذیب
کردند آیتهای مارا یمسهم العذاب بما کانوا یفسقون برسد ایشانرا عذاب بسبب آنکه بودند که بیرون میرفتند از دایره ایمان
و طاعت بعد از ان در جواب مقترحان آیات میفرماید که قل بگو ای محمد مر ایشانرا لا اقول لکم نمیگویم شمارا عندی خزاین
الله نزدیک منست خزانهای مقدورات و ارزاق خدا تا هرچه طلبید بشما نمایم ولا اعلم الغیب و نمیدانم غیب را مادام
که وحی بمن نیاید تا هرچه پرسید جواب ولا اقول لکم انی ملک و نمیگویم شمارا که از جنس فرشتگانم تا هرچه فرشتگان
بران قدرت دارند غیر ایشان آنکنم بلکه من بشرم همچو شما ام در بشریت ان اتبع الا ما یوحی الی مگر آنچه را که وحی کرده میشود از احکام
حلال و حرام بمن قل بگو ای محمد ازروی تمثیل هل یستوی الاعمی آیا یکسان باشند نابینا والبصیر و بینا یعنی برابر نباشند گمراه با
راه یافته و جاهل با عالم افلا تتفکرون که هیچ اندیشه درین باب نمیکنید یعنی تامل کنید درین تا مهتدی شوید و از عناد برگردید و
انذر به الذین یخافون و بیم کن بآنچه بتو وحی کرده میشود آنانرا که بجهة تقصیر در عمل و کثرت زلل میترسند ان یحشروا که حشر کرده شوند
الی ربهم بسوی جزای پروردگار خود لیس لهم من دونه ولی نیست مر این ترسندگانرا بجز از خدای دوستی که متولی
امور ایشان باشد در دارین ولا شفیع و نه شفاعت کننده که ایشانرا از عذاب برهاند پس اهل خوف را بیم کن لعلهم
یتقون تا شاید که بپرهیزند آورده اند که صنادید قریش بآنحضرت رسالت صلعم گفتند که همیشه در مجلس تو درویشان و غلامان چون ابن
مسعود و بلال و عمار و صهیب و سلمان و خباب و غیر ایشان از مساکین و ضعفا که این بندگان و مفلسانرا از مجلس خود دور کن تا ما با تو
نشست و برخواست کنیم و سخنان در باب دین و قرآن بگوییم و بشنویم چه ما را عاری آید که با مسکینان نشینیم و غرض ایشان ازین
گفتار آن بود که آن جماعت از مجلس آنحضرت رمیده ترک صحبت او کنند و ایشان بسخن خود وفا نکرده گرد وی نگردند تا حضرت تنها ماند این آیت
در باره ایشان نازل شد که ولا تطرد الذین یدعون ربهم و مران از مجلس خود آنانرا که میخوانند پروردگار خود را یاد میکنند بالغداة
والعشی در بامداد و شبانگاه مراد دوام ذکرست یعنی شب و روز در یاد خدا اند و از حضرت امام محمد باقر علیه روایت است که مراد

آنست

آنست که نمازهای پنجگانه میخواندند در هر دو طرف روز یریدون وجهه و میخواهند بدان ذکر و دعا جهة رضای الهی و طریقه او ما علیک
نیست بر تو من حسابهم من شیء از حساب ایمان و اعمال ایشان چیزی وما من حسابک علیهم و نیست از حساب
ایمان و عمل تو بر ایشان من شیء از چیزی فتطردهم تا برانی ایشانرا از نزد خود یعنی چون بر تو حساب ایمان نیست و
مکلف نیستی که بر طبق اعمال ایشان آگاه شوی پس شاید که ایمان ایشان نزد خدای اعظم از ایمان کسانی باشد که طرد ایشان
کنی بجهة سؤال اغنیا بر تقدیر ایمان آوردن ایشان پس اگر مؤمنانرا از نزد خود برانی جهة طمع در ایمان ایشان فتکون من
الظالمین پس باشی از ستمکاران این غایت مبالغه است در نهی از طرد مؤمنان و اگرچه قصد حضرت در تقدیم رؤسای
قریش بر ضعفا و فقرا قصد ایمان آوردن ایشان بود نه اهانت فقرا اما چونکه حق تعالی میدانست که ایشان هرگز ایمان نیاورند و مدعای
ایشان ازین قول مکر و خدیعه با آنحضرت از جهة رسول خود را اعلام کرد و نگذاشت که از مکر ایشان فریب خورد وکذلک وهمچنانکه
فقرا با غنیا همچنان فتنا بعضهم ببعض آزمودیم برخی را از اشراف ببرخی از ضعفا در امور دین و مقدم گردانیدیم این
ضعیفانرا بر اقویای عرب و سبقت ایمان یعنی امتحان و ابتلا کردیم این اشراف و توانگرانرا که بعوض مال و جاه ایشان درویشانرا
شرف و پایه قرب و مجالست حضرت رسول خود دادیم لیقولوا اهؤلاء تا گویند بزرگان آیا این گروه که نعمت ایمان و احسان
یا بتوفیق هدایت من الله علیهم منت نهاد خدا بر ایشان من بیننا از میان ما و حال آنکه ما اکابر و روسائیم و ایشان مساکین
و ضعفا و چون بر وجه انکار این را گفتند حق تعالی در جواب ایشان فرمود که الیس الله باعلم آیا نیست خدای داناتر یعنی البته دانا
ترست بالشاکرین بشکر گویندگان بر نعمت اسلام خلاصه معنی آنست که خدای داناترست بکسیکه ایمان ازو واقع شود و بر توفیق
آن شکر گوید و بکسی که ایمان نیاورد و کفران آن نماید پس اول را توفیق دهد و دوم را در خذلان بگذارد و ابو سعید خدری روایت کند
که با جمعی ضعفای مهاجر در مسجد نشسته بودیم و از برهنگی چنان بودیم که بعضی از ما جامه بر بعضی میپوشید و یکی از ما قرآن میخواند ما استماع آن
میکردیم حضرت رسول صلعم نزد ما آمد سلام کرد و فرمود در چه کارید گفتیم یا رسول الله یکی از ما قرآن میخواند و ما استماع میکنیم فرمود
الحمد لله که امت من جمعی پیدا آمدند که من مأمور شدم که با ایشان بنشینم و در سختی و شدت با ایشان شریک شوم پس در میان ما
بنشست و در نشستن با ما برابری زانوهای مبارک خود را بر زانوهای ما نهاد و بعد از ان فرمود که حلقه شوید ما چنان کردیم پس
در ما نگاه کرد و فرمود که بشارت باد شمارا ای درویشان بحور کننده بنور تمام در روز قیامت شما پیش از توانگران ببهشت
روید به نیم روز که مقدار آن پانصد سال باشد بعد از ان حق تعالی پیغمبر خود را بتعظیم مؤمنان امر میفرماید که واذا جاءک الذین
و چون بیایند بتو آنانکه یؤمنون بایاتنا ایمان دارند بآیتهای ما فقل سلام علیکم پس بگو سلام باد بر شما مرویست که بعد از
نزول این آیه درویشان صحابه که مذکور شدند چون بخدمت آنحضرت می آمدند آنحضرت صلعم بر ایشان سبقت فرمودی بسلام
از بعضی علمای تفسیر مرویست که قومی بخدمت حضرت سید کاینات علیه و آله افضل الصلوات آمده گفتند یا رسول الله گناهان بزرگ
از ما صادر شده و تدبیر این عذر و چاره استغفار آن بر چه وجه کنیم آنحضرت بجواب ایشان ملتفت نشد ایشان نا امید از عتبه نبوت باز
گشتند فی الحال این آیه نازل شد که جمیع مؤمنان که ما بوحدانیت الوهیت من و رسالت تو و حقیقت قرآن گرویده باشند و نزد تو آیند
بایشان سلام کن که متضمن بشارتست بسلامتی دنیا و رحمت عقبی و بگو بعد از سلام کتب ربکم علی نفسه الرحمة نوشت پروردگار شما بر ذات

بزرگوار بخشش و بخشایش وان آنست انه من عمل منکم سوءا بجهالة که هر که بکند از شما کار بدی در حالتی که نادان باشد
بحقیقت آن که در پی آنست از انواع مضار که عقوبت دنیویه و اخرویه است ثم تاب من بعده پس توبه کند بعد ازان
عمل واصلح و بصلاح آرد کار خود را باینکه عزم کند بر عدم عود بان کناه فانه غفور رحیم پس مراد آنست که خدای آمرزنده است
و بسیار مهربان بر ایشان وکذلک و همچنانکه تعیین کردیم درین سوره دلایل توحید و نبوت و رسالت را همچنین نفصل الآیات
تفصیل میکنیم ایات قرانرا در وصف مطیعان و عاصیان تا دلالت حق ظاهر شود و حجت بر عاصیان لازم شود و اهل ایمان با
انقیاد نمایند ولتستبین سبیل المجرمین و تا روشن گردد راه کناهکاران یعنی حق از باطل امتیاز یابد قل انی نهیت ان
اعبد الذین بگوای محمد مشرکان که مرا نهی کرده اند از انکه پرستم انانرا که شما تدعون من دون الله یعنی پرستید بدون
خدای یعنی بتانرا که ارزوی شما آنست که من پرستش ایشان نمایم قل لا اتبع اهواءکم بگو پیروی نمیکنم ارزوهای شمارا قد
ضللت اذا بدرستی که گمراه شوم آن هنگام که متابعت هوا و ارزوهای نفس خبیث خسیس شما کنم وما انا من المهتدین
و نباشم از جمله راه یافتگان قل انی علی بینة بگو بدرستی که من بر حجتی واضح و دلیلی روشنم من ربی از نزد پروردگار من وان قرانست
و وحی و بینه و حجج عقلیه مرویست که نضر بن حارث و رؤسای قریش گفتند ای محمد تا چند مارا از عذاب الهی تخویف و تهدید نمایی اگر
از عقوبت میتوانی و از دستت بر می اید بیار آسمان و سنگ از زمین ما را بترسان که ما از تهدید و وعید تو نمیترسیم حق تعالی فرمود که یا محمد
با ایشان بگو که من دلیلی روشنم از نزد پروردگار کریم خود وکذبتم به و شما تکذیب میکنید آن دلیل را که نیست
نزدیک من ما تستعجلون به ان الحکم الا لله آنچه شما بدان بشتاب میطلبید نیست حکم در تعجیل و تاخیر عذاب مگر خدای را
یقص الحق بروی میکند خدای خبر درست و راست را یعنی حق تعالی حق است و ازان در میگذرد وهو خیر الفاصلین و او بهترین
حکم کنندکانست و بیان نماینده کان حق از باطل بندکان صالح عابد خود قل لو ان عندی بگوای محمد اگر چنانچه در تحت تصرف
و در دکال قدرت و حجت من بودی ما تستعجلون به آنچه شما بدان شتاب میکنید از عذاب و عقاب و اهوال و نکال هر آینه
لقضی الامر هر اینه گذارده شدی کار بینی و بینکم میان من و میان شما یعنی شما را اهلاک کردمی بتعجیل بجهة خط خشم که بر شما برای خدا
بردم و کار خود والله اعلم بالظالمین و خدای داناترست بستمکاران و وقت عذاب کردن ایشان بر وجه حکمت و ارادت که
مصلحت وی تقاضا کند وعنده مفاتح الغیب و نزدیک وست خزانهای غیب یعنی انچه پوشیده است از خلق چون ثواب
و عقاب و انقضای آجال و خواتیم و غیران لا یعلمها الا هو نمیداند انرا مگر او یعنی عالم است باوقات آن وانچه در ضمن تعجیل
و تاخیر آنست از وجوه حکم مصالح پس انرا ظاهر میسازد بر وجهی که حکمت او مقتضای آنست ویعلم ما فی البر و میداند انچه در
بیابانست از نباتات و ثمرات و حیوانات و غیران والبحر و انچه در یاست از جواهر و جانوران آبی وما تسقط من ورقة
الا یعلمها و نمی افتد هیچ برگی از هیچ درختی مگر میداند خدای تعالی انرا و عالم است باینکه چند برگ از درخت افتاده و چند برگ در درخت باقی
مانده وان برگ از درخت تا بزمین امدن چند نوبت بر پشت و روی منقلب شده ولا حبة و نمی افتد هیچ دانه فی ظلمات
الارض در تاریکیهای زمین مراد تخم که در زمین افشانند ولا رطب ولا یابس و نه تر و نه خشکی نیست در تمام روی زمین و زیر زمین
الا فی کتاب مبین مگر انکه ثابتست در کتاب روشن یا مراد لوح محفوظ است که علم ما کان و ما یکون دران ثابت است وهو الذی

یتوفیکم

یتوفیکم و اوست خداوندی که متوفی میسازد یعنی میمیراند شمارا یعنی میخواباند باللیل در هنگام شب ویعلم ما
جرحتم و میداند انچه شما کسب میکنید بالنهار در روز ثم یبعثکم پس بر انگیزاند شمارا از خواب فیه در هنگام روز لیقضی اجل
مسمی تا وقتی که تمام کرده شود اجل نام برده یعنی اجل مقدر معین هر یکی باخر رسیده در دنیا که تا قدم در دروازه موت نهند ثم الیه
مرجعکم پس بسوی اوست بازگشت شمای مومنان وای منافقان بعد از مرگ ثم ینبئکم پس خبر کند شمارا در قیامت بما
کنتم تعملون بانچه بودید که عمل میکردید از نیکی و بدی وهو القاهر فوق عباده و اوست قاهر و قادر و غالب بر بالای بندکان خود
ویرسل علیکم حفظة و میفرستد بر شما فرشتکان که نگاه بانانند مر اعمال شمارا یعنی مینویسند اعمال شمارا تا در روز
قیامت بر رؤس الاشهاد بخوانند پس حکمت در فرستادن حفظه آنست که از رسوائی روز رستخیز اندیشه نموده در ارتکاب
معاصی دلیری نکنند و بجهة هیبت این روز عملی بجای آورد که در وقت نامه خواندن شرمنده و خجل زده نگردد و این محض لطف است
و این فرشتکان مطلعند بر احوال بندکان حتی اذا جاء احدکم الموت تا وقتی که بیاید یکی از شمارا مرگ توفته رسلنا
بردارند جان اورا فرشتکان ما یعنی ملک الموت و اعوان او که چهارده فرشته اند صفت ایشان ملائکه رحمتند و صفت ایشان فرشتکان
عذاب پس چون ملک الموت روح مومن قبض کند بفرشتکان رحمت سپارد و چون جان کافر بردارد بملائکه عذاب دهد وهم
لا یفرطون و فرشتکان که قابض روح اند تقصیر نمیکنند و در قبض ارواح تاخیری نمی نمایند از وقت از حضرت رسول صلعم
روایتست که در شب معراج چون مرا باسمان بردند فرشته دیدم بر کرسی نشسته ترش روی و دل تنگ و همه فرشتکان دیگر مرا
دیدند در روی من خندیدند مگر او که لوحی در دست گرفته بود و در ان نگاه میکرد از جبرئیل پرسیدم که او کیست گفت ملک الموتست
از ان وقت که خدای تعالی اورا آفریده کسی اورا خندان ندیده پس نزدیک وی رفتم و گفتم قبض ارواح خلقان چگونه کنی که یکی در مشرق
و یکی در مغرب و این لوح چیست و در ان چه نوشته است گفت یا رسول الله این لوح آجال خلقانست که حق تعالی در شب قدر تا شب قدر
دیگر اشعار که در ان سال اجل ایشان مقدر فرموده در ان ثبت فرماید و من دهد و حق سبحانه و تعالی دنیارا نزد من چنان نهاده که خوانی در پیش کسی نهند
و هر جا که خواهد دست بان آرد و انچه خواهد بردارد و بخورد حاصل کلام که حفظه اعمال بندکانرا در نامه ثبت میکنند تا وقتی که ملائکه موت قبض ارواح
ایشان کنند بامر ملک جلیل ثم ردوا الی الله پس بازگردانیده شوند بعذاب موت بحکم خدای که مولیهم الحق خداوند ایشانست و متولی
امور ایشان که درست گوی و راست کردار است که حکم نفرماید مگر بحق و هیچ کاری نکند مگر بر نهج صواب الا له الحکم بدانید که مر اوراست
حکم دران روز که هیچ حاکمی را دران روز باهیبت مجال حکم کردن نباشد وهو اسرع الحاسبین و اوست شتاب کننده ترین حساب
کنندکان در روایت آمده که حق تعالی بمقدار دوشیدن گوسفندی شمار همه خلقان خواهد کرد با وجود کثرت انس و جن و بسیاری اعمال
ایشان بر وجهی که حساب دیگر اورا از حساب باز ندارد و از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه سوال کردند که چگونه حق تعالی حساب خلقان کند
و حال انکه هیچ کس اورا نمی بیند فرمود همچنانکه روزی مخلوقات میرساند و ایشان اورا نمی بینند قل بگوای محمد از روی احتجاج من ینجیکم کیست
که میرهاند شمارا من ظلمات البر والبحر از تاریکیهای بیابان و از ظلمتهای دریا مراد شداید و اهوال ان دو جاست یعنی کیست که نجات
دهد شمارا از سختیها و بلاهای بیابان و دریا تدعونه در وقتی که نجات خواهید نجات دهنده خود را و استعانت برید و یاری از او
خواهید تضرعا وخفیة زاری کنید باشکار و نهان یعنی در همه اوقات اورا میخوانید تا ان شداید و اهوال را از شما رفع سازد و زایل

کرداننده و دیگرانکه میگویند لئن انجانا من هذه اگر نجات دهد خدای ما از این شداید و محنتها لنکونن من الشاکرین
هر آینه باشیم از شکرگویندگان بر نعمت نجات قل الله ینجیکم بگوای محمد که خدای نجات میدهد شما را منها از ظلمات
بر و بحر و من کل کرب و از هر اندوه و غمی که باشد ثم انتم تشرکون پس شما رجوع میکنید بشرک و معهودی که کرده ایید
وفا نکنید قل هو القادر بگوای محمد اوست توانا علی ان یبعث علیکم بر آنکه فرستد بر شما عذابا من
فوقکم عذابی از زبر شما چون طوفان که بقوم نوح ع آمد و سنگ که بر قوم لوط و اصحاب فیل فرود آمد او من تحت
ارجلکم یا از زیر قدم شما چون آل فرعون که در آب غرق شدند و قارون که بزمین فرو رفت و از حضرت ربی عبدالله
مرویست که مراد از عذاب فوق حکام ظالمند و عذاب تحت بندگان و خدمتکاران بد معاش و این قول از ابن
عباس نیز مرویست او یلبسکم شیعا یا در آمیزد شما را کرده کرده هر گروهی را سودائی و آرزوئی و متابعت کند خلاف آن
دیگر تا آن مخالفت بمحاربت انجامد و بهم افتید مراد آنست که بجهت فرط عناد و انکار شما را با نفس خود واگذارد و نظر الطاف
و توفیق از شما بازگیرد تا شیطان بر شما مستولی شده سنگ مخالفت و عداوت در میان شما اندازد و در میان شما علم
جدال و قتال برافروزد و یذیق بعضکم و بچشاند بعضی از شما را باس بعض رنج و سختی بعضی مراد شمشیرهای خلافست
که از غلاف بیرون ارند و بر یکدیگر حمله کنند انظر کیف نصرف الآیات بنگر چگونه میگردانیم آیتهای خود را بانواع متعدد
از وعده و وعید لعلهم یفقهون شاید ایشان بدانند از حضرت پیغمبر صلعم روایتست که فرمود در دعا خود درخواستم که اهل
کفر را بر امت من مسلط نکند اجابت فرمود و از و درخواستم که همه امت مرا بعلت جوع و قحطی هلاک نکند اجابت کرد فرمود
و از وی درخواستم که جمیع امت مرا بر ضلالت و گمراهی جمع نکند اجابت فرمود باز از و درخواستم که مخالفت و باس در میان
ایشان نیفکند مرا از آن منع کرد و فرمود که اما بعد کنا درین باب خواهش کشتی من بجبرئیل گفتم که همیشه مخالفت در میان امت من
باشد و بعضی بباس بعضی هلاک شود جبرئیل ع گفت آری چنین خواهد بود و آیه الم احسب الناس ان یترکوا تا دو آیه از آن برخواند
و گفت البته فتنه عظیمه در میان امت تو واقع شود و همه بدان مبتلا گردند تا صادق از کاذب ممتاز گردد و بجهت این امتیاز بعد از
انقطاع شمشیر مخالفت از نیام بیرون کشیده گردد و تا روز قیامت افتراق کلمه در میان ایشان واقع شود و از آنحضرت صلعم منقولست
که چون شمشیر در میان امت من نهاده شود بر داشته نشود تا بروز قیامت و کذب به و دروغ میدارند عذاب را یا قرآن را قومک گروه تو
که کفار قریشند و هو الحق و حال آنکه آن عذاب حق و صدقست در وقوع یا کتاب قرآن درست و راست از نزد حق تعالی است
قل لست علیکم بوکیل بگو نیستم من بر شما نگهبان که مهم شما را بمن گذاشته باشند تا شما را باجبار از تکذیب منع کنم یا بتعذیب جزا کنم
جز بر من هیچ انذار نیست و وکیل و حفیظ حق سبحانه است و پس این آیه بآیة السیف منسوخست لکل نبأ مستقر مر هر خبری را از وعده و وعید
وقتی است که در آن وقت قرار یابد و سوف تعلمون و زود باشد که بدانید آن را نزد وقوع آن در دنیا یا در آخرت در اخبار آمده که
خاصیت این آیه آنست که چون بر کاغذ نویسند و در دندان گیرند درد دندان ساکن شود و همه آورده اند که هرگاه مسلمانان با مشرکان نشستندی
ایشان فی الحال در تکذیب قرآن و استهزا بآن مشغول شدندی حق تعالی ازین خبر داد که و اذا رایت الذین و چون ببینی کسانی را که بر سبیل
استهزا یخوضون فی آیاتنا شروع و گفتگو میکنند در آیتهای ما که قرآنست و در آن طعن میکنند فاعرض عنهم پس اعراض کن و منشین

بایشان

بایشان حتی یخوضوا فی حدیث غیره تا وقتی که در آیند در حدیثی دیگر غیر قرآن و اما ینسینک الشیطان و اگر
فراموش کناند شیطان بر تو اعراض کردن را از ایشان این خطاب بحضرت است و مراد امتند چه آنحضرت بجهت عصمت از این
و سهو مبراست فلا تقعد بعد الذکری پس منشین با ایشان پس از یاد کردن تو سخن خدا را مع القوم الظالمین
با گروه ستمکاران که بوضع تکذیب میکنند در موضع تصدیق این حکم در بدایت اسلام بود بعد از قوت مسلمانان با کافران صحبت
نمود در صدد منع و نهی ایشان میشدند و بر سبیل احتجاج با ایشان سخن میکردند بعد از نزول این آیه اهل اسلام گفتند یا رسول الله
ما را از طواف خانه و نشستن در مسجد حرام چاره نیست و کافران نیز پیوسته در مسجد اند و همواره سخریه میکنند با قرآن و اهل
ایمان و ما نمیتوانیم که ترک مجلس ایشان کنیم و ایشان را ازین منع نمیتوانیم کرد آیه آمد که و ما علی الذین یتقون و نیست بر آنانکه
بپرهیزند از خوض کردن من حسابهم از شمار اهل خوض از جرایم و آثام ایشان من شیء هیچ چیز مراد آنست که قبایح اعمال
و اقوال آنها که مؤمنان با ایشان می نشستند بر ایشان نیست بلکه وزر و وبال و حساب آن با اهل خوض است و لکن ذکری
و لیکن بر ایشانست که پند دهند ایشان را پند دادنی نیکو و مانع شوند از خوض و سایر قبایح و اگر نتوانند اظهار کراهت کنند
از آن لعلهم یتقون شاید که پرهیز کنند ازین عمل بد و شرم دارند و ذر الذین اتخذوا و بگذار یعنی اعراض کن از آنانکه
فرا گرفتند دینهم لعبا و لهوا دین خود را بازی و مشغولی و افسوس یعنی بنای دین خود را بلهو و بازی نهاده اند چون
پرستیدن سنگ و چوب و تحریم بحایر و سوایب که هیچ نفعی بدان مترتب نیست در دنیا و در عقبی و بنا [illegible]
ایشان را بدان دعوت میکنند بسخریه و استهزا و غرتهم الحیوة الدنیا و فریب داده است ایشان را زندگانی دنیا
تا بدان سبب انکار حشر و نشر میکنند و ذکر به و پند ده ایشان را بقرآن ان تبسل بجهت ترس آنکه تسلیم کرده نشود و هلاکت
عقوبت با رسوائی در دنیا و آخرت بعذاب نفس بما کسبت نفسی هر کافری بسبب آنچه کرده است از بدیها لیس لها نیست مران
نفس گرفتار شده را من دون الله ولی و لا شفیع بجز از خدای هیچ کس مدد او تواند کرد یا شفاعت کننده که او را از
عذاب خلاص تواند داد و ان تعدل کل عدل و اگر بجهت فرض آن نفس فدا دهد هر فدائی که باشد تا خود را
از عذاب باز خرد لا یؤخذ منها و گرفته نشود از و فدا اولئک الذین ابسلوا آن گروه آنکسانند که سپرده شده اند بعذاب
بما کسبوا بسبب آنچه کرده اند از قبایح افعال و آنچه معتقد اند از عقاید باطله لهم مر ایشانراست در دوزخ شراب من حمیم
آشامیدنی از آب جوشیده که درون ایشان را بسوزاند و عذاب الیم و عذابی دردناک که بیرون ایشان را بریان سازد بما کانوا
یکفرون بجهت آنچه ایشان بودند که کافر میشدند در خبر است که اهل دوزخ سالهای بسیار از گرسنگی فریاد کنند ایشان را طعام بدهند
از ضریع که نوعی از خارست که در وقت تری شتران آنرا خورند تشنگی بر ایشان غالب شود و سالهای بسیار از تشنگی فریاد
کنند کاسه آب بدست ایشان دهند که از غایت گرمی چون آنرا بنزدیک روی خود برند همه رویهای ایشان پاره پاره شود و نیز
از روی احتجاج و الزام پیغمبر باید که قل بگوای محمد بر وجه انکار اندعوا من دون الله آیا پرستیم ما بجز از خدای یعنی نپرستیم
ما لا ینفعنا و لا یضرنا آنچه سود نکند ما را اگر عبادتش داریم و زیان نرساند ما را اگر فرو گذاریم او نرد علی اعقابنا و آیا باز گردیم
بر پاشنهای خود یعنی بدتر شویم و بکفر رجوع کنیم بعد اذ هدانا الله پس از آنکه راه نمود است ما را باسلام و از ظلمت کفر بنور اسلام

رسانیده کالذی استهوته الشیاطین فی الارض آن هنگام مانند کسی که دیوان او را از راه برده باشند در زمین یعنی در بیابان
دور از راه راست حیران له اصحاب یدعونه سرگردان مر او را باشند یاران و رفیقان که خوانند او را الی الهدی ائتنا بسوی راه
راست و هدایت نمایند او را بطریق مستقیم و گویند او را بیا بجانب ما یا مراد آنست که دیوان او را بطرف خود دعوت کنند و اصحاب
او را از آن منع نمایند و بطریق حق خوانند و او متردد باشد در رفتن و بازگشتن اگر اجابت شیاطین کند در ورطه هلاکت افتد و اگر سخن
اصحاب شنود بسر منزل نجات رسد و حاصل تشبیه آنست که هر که مرتد شده مانند است بکسی که غولان و دیوان ربایند او را از میان
کاروان برده در بادیه خطرناک و موضع هلاک برده باشند و رفیقان کاروان که مؤمنانند او را براه شرایع خوانند اگر برگردد و خود
بکاروان رساند در زمره ایشان داخل شود و بمنزل مراد رسد و اگر با دیوان باشد در کفر و زندقه بمیرد و بهلاکت ابدی رسد قل ان
هدی الله بگو بدرستی که دین خدای تعالی یعنی دین اسلام هو الهدی آنست دین درست و راست نه غیر آن وامرنا و فرموده
ما را بدین هدی لنسلم تا گردن نهیم لرب العالمین مر فرمان پروردگار عالمیان را وان اقیموا الصلوة و تا بپای دارید نماز
واتقوه و بترسید از خدای در اهمال آن وهو الذی و اوست خداوندی که الیه تحشرون بسوی جزای او جمع کرده خواهید شد
در روز قیامت وهو الذی و اوست خداوندی که خلق السموات والارض بیافرید آسمانها و زمین را بالحق در حالتی
که قایم است بحق و محض حکمت ویوم یقول و یاد کن روزی را که خدای گوید یعنی امر کند در روز قیامت بهر چه احیا دان خواهد کرد
کن بباش فیکون پس باشد آن چیز و محشور شود قوله الحق وله الملک سخن او راست است و درست و مراد او راست پادشاهی
یوم ینفخ فی الصور روزی که دمیده شود در صور عالم الغیب والشهادة اوست داننده غیب یعنی عالم
ملکوت و شهادت که عالم ملک است وهو الحکیم و اوست خداوند حکمت در بعث و حشر خلایق الخبیر و دانا بآنکه کی برانگیزد
و بچه وجه حشر کند آورده اند که حضرت رسول الله صلعم فرموده که در شب معراج اسرافیل را دیدم که در زیر عرش صور در دهن گرفته
بر شکل شاخ دارا چهار هزار منفذ بود و چشم در زیر عرش گذاشته جبرئیل را گفتم چند گاه است که وی این صور در دهن دارد
گفت از آن وقت که حق تعالی عالم را آفریده وی این صور در دهن و منتظر است که کی فرمان الهی در رسد بی میدان آن تاخیری
واقع نشود و در مجمع آورده که اسرافیل دو بار صور در دمد در نفخه اول همه خلایق بمیرند و در دوم زنده شوند پس نفخ اول
برای انتهای دنیا باشد و دوم برای ابتدای آخرت ابوسعید خدری رحمة الله علیه از حضرت رسول صلعم روایت کرده که فرمود
چگونه توان زیست و حال آنکه صاحب صور در دهن گرفته و گوش و هوش فرا داشته منتظر آنکه مامور شود بی میدان آن
تا بلا تاخیر در دمد و بعد از بیان احتجاج در عقب آن فرموده که چرا تصدیق دینی نمیکنید که کیش حضرت ابراهیم خلیل است علیه السلام
و همه شما بهره قدرت او مفتخرید و در رسانیدن نسب خود بوی بر عالمیان افتخار مینمائید پس میفرماید که واذ قال ابراهیم
و یاد کن برای اهل مکه قصه ابراهیم که ایشان دعوی فرزندی او میکنند پس اولی آنکه اقتدا نمایند در توحید و قصه او آنست که
گفت لابیه آزر مر پدر خود را مراد عم اوست چه باجماع امامیه و دلایل عقلیه و نقلیه از اهل البیت ع جمیع آباء انبیا تا بجد
آدم علیهم السلم مؤمن بوده اند و اطلاق اب بر عم در کلام عرب شایع است و اسم پدر او باتفاق نسابین و اصحاب تاریخ تارخ است
پس معنی مراد آنست که ابراهیم مر عم خود را که آزر نام داشت و بت تراش و بت پرست بود گفت اتتخذ اصناما آلهة ایا فرا میگیری

بتان را

تنها را که خود تراشیده خدایان انی اریک وقومک بدرستی که من میبینم ترا و قوم ترا که تابع تواند فی ضلال مبین در گمراهی
ظاهر و هویدا و در خبر آمده که آزر بت تراشیدی و با ابراهیم میداد که ببازار برده بفروشد ابراهیم ع رسنها بپای بتان بسته
در بازار آمدی و ندا میکشیدی و میگفتی که میخرد خدائی را که نه شنود و نه بیند و هیچکس را نفع و ضرر نتواند رسانید
پس بیاوردی و نزد آزر بیفکندی و گفتی این کسی نمیخرد و مردمان شکایت ابراهیم ع بآزر کردندی وی ابراهیم را
سرزنش و ملامت کردی ابراهیم جواب دادی که شرم نداری که جمادی را که هیچ نفع و ضرر از آن متصور نیست و شنیدن و دیدن
از و مسلوب است پرستش میکنی وکذلک و همچنانکه ابراهیم را بنمودیم و اندیم بضلالت و گمراهی قوم او همچنین نری
ابراهیم نمودیم ابراهیم ع را ملکوت السموات والارض ربوبیت و پادشاهی و عجایب و بدایع آسمانها و زمینها
از ذروه عرش تا تحت الثری یعنی همه را بر او منکشف ساختیم تا استدلال کند بدان بر قدرت کامله ما ولیکون من الموقنین
تا باشد از بی گمانان در وحدانیت من ابوبصیر از حضرت ابی عبدالله ع روایت کرده که حق تعالی ملکوت سموات و ارض
با ابراهیم ع نمود و مردی را دید که زنا میکند بر و دعای بد کرد هلاک شد مردی دیگر را دید که باین عمل قبیح و فعل شنیع مشغول است او را
نیز دعای بد کرد و ببرکت دعای برپای خلیل الرحمن مرد سیم را چنین دید که زنا میکند دعا کرد هلاک شد و خطاب حضرت
عزت در رسید که ای ابراهیم دعای تو مستجاب است بر بندگان من و اگر من خواستمی همه را بمیرانم بدعای تو ایشان را نمی
آفریدم بدانکه من خلق را بر سه صنف آفریده ام صنفی که عبادت مرا میکنند و هیچ چیز را در آن شریک نمیدانند و بجهت این مثوبات عظیم
بهشت نامزد ایشان کرده ام و صنف دویم عبادت من و غیر من میکنند و صنف سیم عبادت غیر من کنند و مرا در آن دخل ندهند
و من از صلب ایشان بیرون آرم جمعی را که همین عبادت من کنند علمای تواریخ نقل کرده اند که حضرت ابراهیم ع در روزگار نمرود بن
کنعان متولد شده و مجمل این قصه آنست که شبی نمرود در واقعه دید که کوکبی از افق آن شهر طلوع کرد که از شعشعه جمال آن نور
آفتاب و ماه نابود گشت از غایت دهشت و فزع بیدار شد کاهنان و حکیمان مملکت تعبیر این واقعه بوی توجه کردند که در این سال ولادت
مولودی خجسته طالع از خلوتخانه عدم بفضای صحرای وجود قدم نهد که هلاک تو و اهل تو و مملکت تو در دست او باشد و هنوز آن
مولود از مستودع صلب بمستودع رحم پیوسته نشده نمرود بفرمود تا میان زنان و مردان تفریق کردند و در آن سال بر هر ده زن یکی را
موکل ساخت تا هر کودکی که در آن سال از وی بهم رسد اگر پسر باشد او را بکشند و اگر دختر باشد بگذارند تارخ که یکی از محرمان و مقربان
نمرود بود شبی با زن خود گفت که پنهان از مردمان نزد من آی اتفاقا پنهان از موکلان نزد تارخ آمده تارخ با وی خلوت کرد وی
حامله شد و چون قریب بوضع حمل رسید از ترس نمرود از شهر بیرون آمده بغاری رفت که در حوالی آن شهر بود و در آنجا ابراهیم ع
متولد شد او را در خرقه پیچیده و همانجا بگذاشت و در غار را بسنگ استوار کرده بازگشت و روز دیگر بغار آمده دید که ابراهیم ع انگشتان
خود را میمکد از یکی شیر و از دیگری عسل بیرون می آید خوشحال شده بشهر بازگشت و هر روز یکبار آمدی و او را دیدی و باز
گشتی القصه چون ابراهیم ع تربیت از پستان عنایت الهی می نوشید بروزی چندان می بالید که کودک دیگر در ماهی و در هفته
چندان بزرگ میشد که دیگری در سالی و چون پانزده ماه رسید با کودکان پانزده ساله برابر گشت و چون بآن مرتبه رسید مادرش تارخ را اطلاع
داد تارخ بسیار خوشحال گشته گفت او را بخانه آورد و در غره بجو در راه مده مادر ابراهیم رفته و ابراهیم را از غار بیرون آورد و در وقت نماز شام

نجوم و گلهای اسب و شتر و رمهای گوسفند جمع شده بودند ابراهیم از مادر پرسید که اینها چه چیز است مادر وی را خبر داد و ابراهیم
فرمود که البته اینها را پروردگاری و روزی دهنده هست که آفریننده و تربیت کننده اینهاست و مرویست که در زمان
نمرود لعین بعضی ستاره و ماه میپرستیدند و برخی بت پرست بودند و جمعی پرستش نمرود میکردند ابراهیم با مادر بجانب شهر روان شد
فلما جن علیه اللیل پس چون در آمد بر وی شب و تاریکی همه زمین را بپوشانید رای کوکبا دید ستاره رخشان را
که زهره بود یا مشتری و نزدیک بافق مغرب رسیده پس دید بعضی که ستاره پرست بودند روی بان آورده سجده
سجده او کردند قال هذا ربی گفت ابراهیم اینست پروردگار من بر سبیل فرض برغم قوم خود و این مثل آنست که
شخصی بقول خصم قایل شود و در اول کلام تابع او شود و بعد از اثبات بطلان آن بر وی انکار نماید تا حجت بر خصم لازم شود
چنانکه یکی از ما تطور در اجسام کرده تقدیر کند که این قدیمست یعنی اگر مذهب خصم اوست و چون بواسطه تغیر و تبدیل که از لوازم
حدوث است اثبات حدوث آن نماید و خصم را بان ملزم سازد و حکم بحدوث آن نماید پس ابراهیم نیز برهمین وجه گفت که این
خدای من است فلما افل پس آن هنگام که آن ستاره فرو رفت قال لا احب الافلین گفت دوست ندارم
فرو روندگان و فرو رفتگان را چه جای آنکه عبادت اینها کنم زیرا که زوال و انتقال بجهت پروردگار عالم روا نباشد چه انتقال
مقتضی امکان و حدوث است و منافی الوهیت پس قدری دیگر که راه رفتند و آن شب چهاردهم بود طبق سیمین ماه بر کناره
خوان سبز فلک نمودار شد فلما رای القمر بازغا پس چون دید ماه را بازغا در حالتی که بر آینده بود و ابتدا نماینده در طلوع
و جمعی ماه پرستان پیش او بسجده افتاده قال هذا ربی گفت اینست پروردگار من بر طریقی که مذکور شد فلما افل
پس آنوقت که روی بغروب نهاد یعنی از خط نصف النهار بجانب مغرب میل کرد قال گفت ابراهیم لئن لم یهدنی
ربی اگر راه ننماید مرا پروردگار من بموفقت خود بر وجه لطف و توفیق لاکونن من القوم الضالین هر آینه باشم از
گروه گمراهان مراد وی باین گفتار ارشاد قوم بود و تنبیه ایشان که قمر نیز متغیر الحال است صلاحیت الوهیت ندارد و دیگر
آنکه خدای خود گیرد گمراهست و چون صبح طالع شد ناگاه سپر زرین آفتاب از فلک سر بر آورد و زمین را بتغلیب نور خود منور
گردانید و بهر جای تافت و بر جرم از همه مهتر و بنور از همه بهتر و بیشتر و آفتاب پرستان بسجده او مشغول شدند ابراهیم بقصد
احتجاج حجت بر ایشان گرفت و گفت که این شمس پر نور است بتامل صادق در خور او نظر کنیم و ببینیم که او را رتبه الوهیت هست
چنانکه در انوار زعم شماست بقوله فلما رای الشمس بازغة پس چون دید ابراهیم آفتاب را بر آینده و بنور خود جهان را تابنده قال
هذا ربی گفت این کوکب پروردگار منست بحسب فرض و تقدیر یعنی اگر زعم شماست هذا اکبر این کوکب بزرگتر است
در جرم و بیشتر در روشنی این کلام بر وجه اظهار شبه خصم است فلما افلت پس چون نشان زوال و انتقال بر وی هویدا شد قال
یا قوم گفت ای گروه من انی بری مما تشرکون بدرستی که من بیزارم از آنچه شما انباز میگیرید با خدای از اشیای محدثه
محتاجه و بدانکه میتواند بود که این کلام از ابراهیم بر وجه نظر و استدلال بجهت باشد چه حق تعالی ابراهیم را عارف خلق نکرده بود و یا علم فردی
نداده بود تا احتیاج بنظر و استدلال نداشته باشد پس اکتساب علم بطریق او را فرض راه بود پس او مثل کسی باشد که ببرهان بر وجه
نظر تجویز امری کند و چون در ادله مقدمات قیاس او خطای باشد از آن عدول کند و حکم بخلاف آن کند تا حق بر وی ظاهر شود القصه

بچون

چون ابراهیم از قوم خود تبرا کرد و متوجه موحد و مبدع جمیع ممکنات شده فرمود انی وجهت وجهی بدرستی که من متوجه
ساختم روی خود را یعنی خالص گردانیدم دین خود را للذی فطر السموات والارض مر آنکس را که از قدرت محض بیافرید
آسمانها و زمین را حنیفا در حالتی که میل کننده ام از همه ادیان باطله و روی آورنده بدین توحید و ما انا من المشرکین
و نیستم من از شرک آرندگان این آیه دلیل است بر وجوب تقدیم تبرا بر تولا و کلمه طیبه لا اله الا الله نیز معرف است بر این یعنی اول
راه توحید را از خار و خاشاک شرک پاک کنید تا سلطان الا الله روی بر دار آرد و در صدر دل بر مسند جان نشیند اول
را همه پیشکن بتیغ لا اله تا که خالی شود و سلطان الا الله را آورده اند که چون ابراهیم علیه السلام بشهر آمد و برابر ایوان نمرود بردندو
نمرود مردی بود که بد منظر ابراهیم او را دید بر تخت زرین نشسته و غلامان ماه منظر و کنیزان پری پیکر گرد تخت او صف زده
پرسید که این چه کس است گفتند خدای همه اوست گفت که این ملازمان بر حوالی تخت او چه کسانند گفتند آفریدگان اویند
ابراهیم تبسم فرمود و گفت چگونه است که این خدای شما دیگران را از خود خوبتر آفریده است حاصل که ابراهیم پیوسته خدمتکاران
و پرستندگان بتان را دشنام دادی و قوم او جدل میکردند و حاجه قومه و محاجت جستند با او قوم او
یعنی مخاصمت کردند با وی قال اتحاجونی گفت بر وجه انکار که آیا حجت و مخاصمت میکنید با من فی الله در وحدت
خدای و میخواهید که بر من غلبه کنید در دین و قد هدان و حال آنکه راه نموده است خدای مرا بتوحید خود بر وجه لطف و
توفیق ایشان او را تخویف کردند که با معبودان ما استهزا میکنی ایشان بلاها بتو خواهند رسانید ابراهیم فرمود که و لا اخاف
ما تشرکون به و نمیترسم و باکی ندارم از آنچه شرک آورده اید بدان یعنی در هیچ وقت از بتان شما اندیشه ندارم چه جاوندد
بلیه بمن نتوانند رسانید الا ان یشاء ربی مگر آنکه خواهد پروردگار من که احاطه کرده کل شیء علما همه چیز را از روی دانش وسع ربی
یعنی علم او بهمه چیز محیط شده پس هر ضرری که در علم او باشد که عز و جل رسد از جهت بتان افلا تتذکرون آیا پند نمیگیرید
و پند نمیگیرید و میان عاجز و قادر و جاهل و عالم تمیز نمیکنید و کیف اخاف ما اشرکتم و چگونه ترسم از آنچه شما انباز
گرفته اید از جمادات و لا تخافون انکم اشرکتم بالله و نمی ترسید از آنکه شرک می آرید بخدای ما لم ینزل به آن چیزی را که فرو نفرستاده
خدای تعالی بشرک کردن آن علیکم سلطانا بر شما کتابی یا حجتی غالب یعنی چگونه ترسم از معبودان شما که بدیهه عقل حکم
میکند که از ایشان نفع و ضرر متصور نیست و شما از او نمیترسید که بترسید از خدای غالب و قادر هر که شریک مر او آرید با و بدون
حجت و بینتی بلکه بمجرد تقلید فای الفریقین پس از این دو گروه موحدان و مشرکان کدام احق بالامن سزاوارترند با من
بودن پس مرا جواب دهید ان کنتم تعلمون اگر هستید که بدانید که سزاوار امنیت کدام است خبر سید الذین آمنوا آنانکه
گرویدند بوحدانیت خدای و لم یلبسوا ایمانهم بظلم و نیامیختند ایمان خویش را بشرک اولئک لهم الامن آن گروه
مر ایشانراست ایمنی از عذاب دوزخ و هم مهتدون و ایشانند راه یافتگان و تلک و همه آنچه گذشت از احتجاج و استدلال
ابراهیم بر قوم حجتنا حجت و برهان ماست آتیناها ابراهیم علی قومه دادیم ابراهیم را تا حجت گرفت باین گروه و جهت
نرفع درجات برمیداریم پایه های من نشاء هر که را خواهیم در علم و حکمت از مؤمنان و موحدان مطیع بر حسب استعداد ایشان در ایمان
و یقین یعنی هر یک از اهل ایمان را بقدر استحقاق بمراتب عالیه و درجات رفیعه میرسانیم ان ربک حکیم بدرستی که پروردگار

تو خداوند حکمت است در برداشتن و فرو گذاشتن بندگان علیم دانا باستحقاق و استعداد هر کس ووهبنا له و بخشیدیم مر ابراهیم را
اسحاق پسر او اسحق را که پدر پیغمبران بنی اسرائیل است ویعقوب و نبیره او که اسرائیل است و لقب یعقوب کلا هدینا هر یک را
ازین دو راه نمودیم بمعرفت خود و باحکام شریعت بمحض لطف و توفیق ونوحا هدینا من قبل و راه نمودیم نوح را پیش از ابراهیم
ومن ذریته و هدایت کردیم از ذریت نوح یا ابراهیم داود داود بن ایشا را که از اولاد یهودا ای بن یعقوب است وسلیمان
و سلیمان بن داود را وایوب و ایوب بن اموص را ویوسف و یوسف بن یعقوب را وموسی وهارون و موسی بن
عمران را وکذلک و همچنانکه ابراهیم را پاداش دادیم برفعت درجات و ثبات بر دین و می بدهیم در راه معرفت نجزی
المحسنین پاداش میدهیم نیکوکاران را افزون استحقاق ایشان از جزیل ثواب و کرامات وزکریا و دیگر راه نمودیم زکریا را
ویحیی و یحیی که پسر زکریاست وعیسی و عیسی بن مریم را والیاس و الیاس را کل من الصالحین هر این پیغمبران
کاملانند در صلاح و شایستگی واسمعیل و دیگر راه نمودیم اسماعیل را که پسر حضرت ابراهیم است والیسع و الیسع را که پسر اخطوب بن
عجوز است ویونس و یونس بن متی را ولوطا و لوط را که پسر هاران بود و هاران برادر حضرت ابراهیم ع بود وکلا فضلنا علی العالمین
و همه این پیغمبران را فضیلت دادیم بعضی (ومن آبائهم) از پدران ایشان را وذریاتهم و برخی از فرزندان ایشان را واخوانهم و بعضی از
برادران ایشان چه بعضی ایشان یا پیغمبر بودند یا از صلحای پیغمبران یا از اولیا واجتبیناهم و برگزیدیم این پیغمبران را وهدیناهم
و راه نمودیم ایشان را یعنی ثابت و راستیم ایشان را الی صراط مستقیم براه راست که دین حق است ذلک آن دینی
که متدین بودند انبیای مذکوره بآن هدی الله دین خداست که مستلزم هدایت و صوابست در دنیا و آخرت یهدی
به من یشاء راه مینماید بآن دین هر کرا میخواهد من عباده از بندگان خود از روی لطف و توفیق ولو اشرکوا
و اگر این پیغمبران بحسب فرض شرک آوردندی با وجود این همه فضل و کمال لحبط عنهم هرآینه باطل و نیست میشد از ایشان
ما کانوا یعملون آنچه بودند که می کردند یعنی ثواب آن نیافتندی چه صحت عمل تابع ایمانست پس هر گاه ایمان نباشد عمل هیچ
نخواهد بود اولئک الذین آتیناهم الکتاب آن گروه انبیا آنانند که دادهایم ایشان را کتاب والحکم والنبوة
و حکمت و شریعت و پیغمبری فان یکفر بها پس اگر کافر شوند بکتاب و نبوت و حکمت و شریعت هؤلاء این گروه معاندان
قریش فقد وکلنا بها پس هر آینه برستی که ما برگماشته ایم و مهیا کرده ایم برای ایمان بآن قوما گروهی را که از صدق تمام لیسوا بها بکافرین
نیستند بدین چیزها کافران مراد پیغمبران و متابعان ایشانند اولئک آن گروه انبیا الذین آنانند که هدی الله راه نمود خدای ایشان را
بدین فبهداهم اقتده پس بطریق ایشان اقتدا کن مراد طریقیست که متفق بوده اند از توحید و اصول دین نه فروع مختلف یا اقتدا کن
بایشان در صبر بر اذیت قوم و صبر کن همچنانکه ایشان صبر کردند یا در جمیع اخلاق حسنه و اطوار پسندیده تابع ایشان شو و از جمله آن
که قل بگو با کافران که لا اسئلکم علیه اجرا نمیخواهم از شما بر پیغام رسانیدن از خدای مزدی چنانچه پیش از من هیچ پیغمبر مزد
دعوت از امت نطلبیده ان هو نیست این تبلیغ الا ذکری للعالمین مگر پندی عالمیان را که بسبب آن راه راست یابند در
خبر است که مالک بن صیف که سرحلقه احبار یهود بود بخدمت حضرت سید عالم صلعم آمد آنحضرت با وی گفت سوگند میدهم ترا بآن خدای
که توریة را از برای موسی نازل کرده اید که در توریة دیده که خدای تعالی دشمن میدارد حبر فربه را و خصم میدارد گفت این خبر را توریة است حضرت

فرمود

فرمود که آن علم تن پرور خود پرست توئی ملک در غضب شده گفت خدای کتابی بهیچ کس نازل نساخته ایة آمد که وما قدروا
الله حق قدره و تعظیم نکردند جهودان خدا را حق قدره چنانکه سزای تعظیم او باشد و نشناختند او را چنانچه حق شناخت اوست در رحمت و انعام
بر بندگان که از جمله آن ارسال رسل و انزال کتب است اذ قالوا ما انزل الله چون گفتند فرو فرستاده است خدای تعالی علی بشر من
شیء بهیچ آدمی هیچ چیز از وحی و احکام شرع یعنی انزال کتب و رسل نکرده قل من انزل الکتاب الذی بگو ای محمد کیست آنکه فرو
فرستاد آن کتاب را که جاء به موسی نورا آمد بآن موسی در حالتی که بود روشنی دهنده و ظلمات جهل و کفر را زایل سازنده وهدی
للناس و راه نماینده مردمان را تجعلونه قراطیس میکردانند او را صحیفها و طومارها و ورقهای پراکنده که تبدونها آشکارا میکنید
آنچه میخواهید وتخفون کثیرا و پنهان میکنید بسیاری را از آن چون نعت حضرت محمد صلعم و آیات رجم و غیر آن وعلمتم ما لم تعلموا
و آموخته شدید ای یهود و آنچه ندانستید انتم ولا آباؤکم نه شما و نه پدران شما از امر و نهی و حلال و حرام زیاده بر آنچه در توریة است
و در شما ملتبس بود بیان آن مراد احکام قرآنیست قل الله بگو ای محمد که خدای فرستاده آنرا اگر ندانستید ثم ذرهم پس دست باز
دار از یهود و بگذار ایشانرا فی خوضهم یلعبون در اباطیل خرافات خود در حالتی که بازی میکنند و با آرزوی باطل خود مشغول شوند
چه بر تو بغیر از تبلیغ الزام حجت نیست وهذا کتاب انزلناه و این قرآن کتابیست که فرو فرستاده ایم آنرا مبارک بسیار فایده
و با برکت مصدق الذی بین یدیه باور دارنده آنچه پیش از وی بود از کتب چون توریة و انجیل یعنی موافق آن در توحید یا اصول دین
یا گواهی دهنده بر حقیقت آن پس قرآن را فرستادیم برای برکات و خیرات کثیره و تصدیق کتب متقدمه ولتنذر و برای آنکه بیم کنی
ام القری اهل مکه را ومن حولها و هر که گرداگرد مکه است یعنی مجموع اهل شرق و مغرب را والذین یؤمنون و آنانکه ایمان دارند
بالآخرة
باخرت یؤمنون به ایمان می آرند بکتاب یا به پیغمبر چه تصدیق باخرت موجب خوف عاقبت است و خوف باعث
تدبر و تفکر در امر حق وهم علی صلوتهم یحافظون و ایشان که به پیغمبر و بکتاب میگروند نمازهای خود را محافظت میکنند
تخصیص صلوة بجهت آنست که ستون دینست و نشانه ایمان آورده اند که مسیلمه کذاب و اسود عنسی دعوی نبوت
کردند حضرت رسالت صلعم را از دعوی دروغ ایشان خبار رسانیدند فی الحال حضرت عزت در بیان تعدی و شرح طغیان
ایشان فرمود که ومن اظلم ممن افتری و کیست ستمکارتر از آن کس که افترا کرد و بر بست علی الله کذبا بر خدای دروغ را
و گفت پیغمبر اویم او قال اوحی الی یا گفت که وحی کرده می شود بمن ولم یوح الیه شیء و حال آنکه وحی کرده نشده است
بوی چیزی مسیلمه کذاب اباطیل مفتریات بر هم می بست و میگفت که این وحی است که بمن فرود آمده است و اسود عنسی
نیز میگفت که شخصی بر من ظاهر میشود و بر حمار نشسته و سخنان بر من القا میکند و در خبر است که عبدالله بن ابی سرح قرشی کاتب حضرت رسول الله
بود چون وحی بآنحضرت نازل شدی وی نوشتی و بجای غفور رحیم و بجای حکیم علیم و بموضع سمیع علیم مینوشت چون این آیة فرود آمد
که ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طین تا بقوله ثم انشاناه خلقا آخر او را عجب آمد از تفصیل خلق آدمی بر زبانش جاری شد که فتبارک
الله احسن الخالقین حضرت رسول صلعم فرمود که بنویس که برمن چنین نازل شده وی در نبوت و در شک افتاد و با خود گفت که اگر
محمد بر ما نیکو میگوید که وحی است صادق است پس این وحی که بما می آید بر من نیز وارد میشود و اگر کاذبست پس مثل آنکه میگوید من هم
میتوانم گفت آنگاه مرتد شده نزد اهل کتاب رفت و گفت احوال محمد را معلوم کرده ام او از نزد خود چیزها را میگوید بر دمان میگویم

وحی نیست حق تعالی درباره او فرمود که وَمَنْ قَالَ و کیست ستمکارتر از انکس که گفت سَأُنْزِلُ زود باشد که انزال کنم و فرو فرستم مِثْلَ مَا
أَنْزَلَ اللّٰهُ مانند آنچه خدای نازل گردانید و عبد الله مسعود روایت کرده که عبد الله بن سعد آخر باسلام رجوع کرد و ایمان آورد
و بعد ازان حق تعالی از بدی عاقبت کفار و اهل شرک خبر میدهد که وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ و اگر بینی تو چون ستمکاران یعنی
کافران باشند فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ در سکرات و شدائد مرگ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُو أَيْدِيهِمْ و فرشتگان عذاب کشاینده
گان باشند دستهای خود را برای قبض روح ایشان و در ینابیع گفته که دستهای خود کشاده باشند برای عذاب ایشان و عمودهای آتشین
بر ایشان زنند و گویند أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ بیرون آرید روحهای خبیثه خود را همچو تقاضی مسلط که از روی غلظت و عنف چیزی
طلبد الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ امروز که وقت مردن شماست جزا داده خواهید شد عَذَابَ الْهُونِ بعذاب خواریهای و شدت و
شدت و سختی تمام بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللّٰهِ غَيْرَ الْحَقِّ بسبب آنکه میگوید که میگفتید بر خدای چیزی که ناراست چون دعوی ولد
و شریک مر او را و دعوت نبوت بکذب وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ و بودید که از آیتهای او تَسْتَكْبِرُونَ گردن کشی میکردید و در ان
تامل نکرده ایمان بآن نیاوردید وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا و بدرستی که خواهید آمد بحساب و جزای ما فُرَادَىٰ در حالتی که منفرد و جدا
مال باشما است و نه فرزند و نه خدم و حشم و نه یار و مددکار كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ در هیئتی که آفریده بودیم شما را نخستین
بار در رحم مادر سر و پای برهنه منفرد از همه چیز وَتَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ و بگذاشتید آنچه عطا داده بودیم شما را در دنیا
یعنی آنچه بدان مینازیدید و بر دیگران بسبب آن مفاخرت میکردید وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ از پس پشت خود و نه از پیش فرستادید
و نه با خود داشتید پس برزنش ایشان کند وَمَا نَرَىٰ مَعَكُمْ و ما نمی بینیم با شما شُفَعَاءَكُمُ شفیعان شما را الَّذِينَ زَعَمْتُمْ
آنانکه گمان میبردید و بجهت جهالت أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ بدرستی که ایشان در تربیت شما و استحقاق عبادت شما شریکان
خدایند لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ بدرستی که بریده شد پیوند شما و پراکنده گشت جمعیت شما وَضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ
تَزْعُمُونَ و گم شد از شما آنچه میگفتید که گمان میبردید که بتان شفیعان شمااند و یا آنکه بعث و نشور نخواهد بود و نیز جهة
احتجاج میفرماید که إِنَّ اللّٰهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَىٰ بدرستی که خدای شکافنده تخم زراعتست تا نبات ازان بروید وَالنَّوَىٰ
و شکافنده دانه اشجار است تا نهال ازان برآید يُخْرِجُ الْحَيَّ بیرون می آرد زنده را یعنی نباتات و اشجار تر و تازه را که نشو و
حیات دارد مِنَ الْمَيِّتِ از مرده که تخم و دانه خشک است یا بیرون می آرد ولد را از نطفه و مرغ از بیضه و مؤمن از کافر و عاقل
از جاهل وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ و بیرون آرنده مرده است چون تخم و نطفه و بیضه مِنَ الْحَيِّ از زنده که نبات و آدمی و مرغ است
ذَٰلِكُمُ اللّٰهُ این زنده کننده و میراننده الله است که سزاوار عبادت است فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ پس از کجا برگردانیده میشوید
از وی بغیر او یعنی او را گذاشته بپرستش غیر او اشتغال مینمائید فَالِقُ الْإِصْبَاحِ شکافنده عمود صبح است از ظلمت شب یعنی
برنده تاریکی شب و آورنده روشنائی روز وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا و گردانید شب را آرامگاه خلق تا از تعب حرکات
روز برآسایند وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ حُسْبَانًا و گردانید آفتاب و ماه را نشانهای اوقات یا از ادوار مختلفه داد تا بآن
حسابهای سال و ماه و هفته معلوم شود و بآن سررشته حساب خود نگاه دارند ذَٰلِكَ این کار که سیر دادن شمس و قمر است
با دوار مختلف برای حساب معلوم تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ اندازه کردن خداوند غالبست که حکم او بر همه جاریست الْعَلِيمِ دانا در

تدبیر

تدبیر مملکت خود و مصالح خلق وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ و اوست خداوندی که بقدرت کامله پیدا کرد
برای شما ستارها لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ تا راه یابید بسبب آنها در تاریکیهای شب در بیابان
وَالْبَحْرِ و در دریا بطلوع و غروب و مدار و مواضع آن راه بشناسید قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ بدرستی که
روشن ساختیم نشانهای قدرت خود لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ برای گروهی که بدانند نفع گرفتن خود را ازان و استدلال کنند
بر وجود قادر حکیم و رؤف رحیم و بدانکه همچنانکه حق تعالی شمس و قمر و نجوم را سبب منافع و نموی گردانید تا بندگان بوسیله آن بمقاصد
و مطالب خود سلوک نمایند و گمراه نشوند همچنین ضوء حضرت مصطفوی صلعم که مشابه نور شمس است در دین سبب هدایت بندگان
گردانید تا از ظلمات کفر خلاصی یافته بنور معرفت او راه یابند و بعد از غروب آن ضوء بافق فوات نور مرتضوی صلوات الله علیه که مانند
نور قمر است از مطلع هدایت طالع ساخت تا بآن راه یافته از ظلمت شک و نفاق برهند و نکته انا کالشمس و علی کالقمر اینجا ظهور تمام دارد
و بعد ازان ائمه هدی را که مانند کواکب نیرند رهنمای بندگان ساخت تا متمسک بایشان شده از تاریکیهای شقاوت ابدی رسته بسعادت
دارین مستسعد گردند و حدیث مثل اهل بیتی کمثل النجوم دلالتی تمام دارد برین و ازینجاست که علی بن ابراهیم در تفسیر این آیه گفته که مراد از نجوم
آل محمد اند صلوات الله علیهم اجمعین وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ و اوست آنکه آفرید شما را مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ از یک تن که آدم است
فَمُسْتَقَرٌّ پس مر شما راست قرارگاهی وَمُسْتَوْدَعٌ و جای ودیعتی که مستقر رحم است و مستودع صلب یا عکس و در تبیان و بعضی مستقر قبر
و مستودع دنیا و حقیقت آنست که هر جا که او را قرار نباشد مستودع است چون صلب و رحم و قبر و مستقر موضع قرار اوست که بهشت یا دوزخ
قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ بدرستی که بیان کردیم علامات قدرت بالغه و حکمت خود را لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ برای گروهی که فهم کنند این را
وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ و اوست آن خداوندی که فرو فرستاد از ابر یا از جانب آسمان مَاءً آب باران را فَأَخْرَجْنَا
بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ پس بیرون آوردیم بآن آب رستنیهای همه چیزی یعنی هر صنفی از نبات فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ پس بیرون آوردیم هنه
خَضِرًا ازان آب گیاه سبز که از تخم رسته باشند و بیخ و شاخ پیدا کرده نُخْرِجُ مِنْهُ بیرون می آریم ازین گیاه سبز حَبًّا مُتَرَاكِبًا دانه بر یکدیگر
مرکب شده و بر هم نشسته یعنی خوشه وَمِنَ النَّخْلِ و بیرون می آریم از خرما بنان درختان خرما را که حاصل میشود مِنْ طَلْعِهَا از شکوفه
و غنچه وی قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ خوشهای بیکدیگر نزدیک و یا بزمین نزدیک از بسیاری بار وَجَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ و بیرون می آریم
ازان آب بوستانها از انگور وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ و درخت زیتون و درخت انار مُشْتَبِهًا در حالتی که باشند هر یک مانند
بیکدیگر در برگ وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ و نه مانند بیکدیگرند در طعم چه بعضی بغایت ترش میباشند و بعضی شیرین و برخی ترش شیرین و یا تشابه
و عدم تشابه در هیئات و قدر و لون و طعم است انْظُرُوا إِلَىٰ ثَمَرِهِ بنگرید بمیوه هر یک ازین درختان إِذَا أَثْمَرَ چون بیرون آرد میوه
خود را بغایت خوری و بی مزگی وَيَنْعِهِ و بنگرید در رسیدن و بزرگی و پختگی آن که چگونه شکلی و مزه و لذتی در وی پدید می آید یعنی
در میان هر دو حال تفکر کنید و ببینید که چگونه حق تعالی بتدریج او را از حال اول بحال ثانیه میرساند إِنَّ فِي ذَٰلِكُمْ بدرستی که درینها
که ذکر کردیم لَآيَاتٍ هر آینه نشانهاست بر وجود قادر حکیم و وحدانیت او لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ مر گروهی که بگرویده اند چه حدوث این اجناس
مختلفه از اصل واحد و نقل آن از حالی بحالی نمیباشد مگر باحداث قادری که میداند تفاصیل آنرا از احوال امکان آن که ضدی ندارد که معارض
او شود وَجَعَلُوا لِلّٰهِ و ساختند کافران برای خدای شُرَكَاءَ الْجِنَّ انباز ازان جنیان یعنی ملائکه را شریکان خدا گردانیده و پرستش آنها

کردند وگفتند الملائکة بنات الله وتسمیهٔ ایشان بالجن بجهة آنست که از نظر پوشیده اند همچنانکه اطاعت خدا باید نمود
وَخَلَقَهُمْ وحال آنکه میدانند که حق تعالی آفریده است ایشانرا زیرا چه آن نیز مخلوق اوست وغیر خالق مثل خالق نباشد
وایشان از غایت جهالت مخلوق را شریک خالق میگویند وَخَرَقُوا لَهُ ودروغ می بافند وافترا میکنند برای او بَنِینَ وَبَنَاتٍ
پسران چون عزیر وعیسی ودختران چون ملائکه بِغَیْرِ عِلْمٍ بی آنکه علمی باشد ایشانرا بحقیقت آنچه میگویند یعنی الیس بر محض عناد ومکابره وهمی
دعوی وتقلید است سُبْحَانَهُ پاکست خدای وَتَعَالَى وبرتر عَمَّا یَصِفُونَ از آنچه صفت میکنند که اورا فرزندی وشریکی است
بَدِیعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ اوست که نو پدید آورنده آسمانها وزمینهاست ویا اوست که بی نظیر ومثل است در آسمانها
وزمینها أَنَّى یَکُونُ لَهُ وَلَدٌ از کجا باشد وچگونه بود مر اورا فرزندی وَلَمْ تَکُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ وحال آنکه نیست مر اورا زنی که فرزند ازو
پدید آید وچگونه اورا زن باشد که در زنان شوهری کفاءت وجنسیت شرطست واورا کفو ومانند نیست ومیان او وما سوی او مجانست
نه وَخَلَقَ کُلَّ شَیْءٍ وآفرید همه چیزها را وخالق را مانند نیست بمخلوق وَهُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ واو بهمه چیز داناست وغیر او را این
دانائی نیست پس او را مثل نباشد ذَلِکُمُ اللَّهُ آنکه بدین صفتها موصوفست خداوندیست جامع جمیع صفات کمال رَبُّکُمْ پروردگار
شماست لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی بسزا نیست مگر او خَالِقُ کُلِّ شَیْءٍ آفریننده همه چیزهاست فَاعْبُدُوهُ پس اورا پرستید که مستحق
عبادت اوست نه غیر او وَهُوَ واو با وجود این صفات عَلَى کُلِّ شَیْءٍ وَکِیلٌ بر همه چیزها نگهبانست ومتولی امور بندگان پس توکل
کنید وهمه امور خودرا بدو تفویض کنید نه بغیر او لَا تُدْرِکُهُ الْأَبْصَارُ درنمی یابد اورا دیدها وَهُوَ یُدْرِکُ الْأَبْصَارَ واو درمی یابد
دیدهارا یعنی درمی یابد آنچه دیدها درک آن نمیکنند از جواهر لطیفه مانند ابصار ویا درمی یابد خداوند آن ابصار را وَهُوَ اللَّطِیفُ
واوست لطف کننده ونیکوکار با بندگان یا رسنده به دقایق اشیا الْخَبِیرُ آگاه باسرار همه ودانا بمصالح وتدابیر بندگان و
بافعال ایشان قَدْ جَاءَکُمْ بَصَائِرُ بدرستی که آمد شمارا سخنهای روشن یعنی دلایل ظاهره مِنْ رَبِّکُمْ از پروردگار شما
فَمَنْ أَبْصَرَ پس هرکه ببیند حق را وتصدیق کند بآن فَلِنَفْسِهِ پس از برای نفس خود اثر دیده ومنفعت آن راجع باوست
وَمَنْ عَمِیَ وهرکه نابینا شود یعنی نبیند آن دلایل را واعراض کند بجهة عدم تدبر وتفکر در آن وسبب آن گمراه گردد فَعَلَیْهَا پس ضرر
ووبال آن بروی است وَمَا أَنَا عَلَیْکُمْ بِحَفِیظٍ ونیستم من نگهبانی که محافظت اعمال شما کنم وبر آن شمارا جزا دهم چه بر من همین
تبلیغ است وبس وحق تعالی است که حافظ اعمال شماست وشمارا بر آن جزا خواهد داد وَکَذَلِکَ ومانند آنچه مذکور شد نُصَرِّفُ
الْآیَاتِ میگردانیم آیتهای قرآنرا از خوف ورجا ووعده ووعید وغیر آن تا در معانی آن نظر کنند وَلِیَقُولُوا دَرَسْتَ وتا
عاقبت آن باین می انجامد که میگویند اهل مکه که تو خوانده آنرا وتعلیم گرفته از دیگری وَلِنُبَیِّنَهُ وتا بیان کنیم قرآنرا لِقَوْمٍ
یَعْلَمُونَ برای گروهی که میدانند وحق از باطل ممتاز میسازند یعنی کفار آنرا حمل بر تعلیم ودرس میکنند ومؤمنان تصدیق حقیقت
آن میکنند مرویست که کفار حضرت را بدین آبای خود میخواندند حق تعالی فرمود که اتَّبِعْ مَا أُوحِیَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ در پی آن رو
که وحی کرده شد بتو از پروردگار تو یعنی متدین شو بطریقهٔ توحید لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی بسزا نیست مگر او جل جلاله وَأَعْرِضْ عَنِ
الْمُشْرِکِینَ وروی بگردان از شرک آرندگان وباقوال باطل ایشان التفات مکن وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ واگر خواستی خدای توحید
وعدم اشراک ایشانرا بر وجه اجبار واکراه مَا أَشْرَکُوا هرگز نیاوردندی لیکن این منافی تکلیف است چه تکلیف مستلزم اختیار

نه اجبار

نه اجبار تا بندگان باختیار خود تابع حق شده ثواب یابند ویا تابع کفر شده عقاب کشند وَمَا جَعَلْنَاکَ عَلَیْهِمْ حَفِیظًا
ونگردانیدیم ترا ای محمد بر ایشان نگاهبان وَمَا أَنْتَ عَلَیْهِمْ بِوَکِیلٍ ونیستی تو بر ایشان کسی که بامور ایشان قیام نمایی وکار ایشان
بتو بازگذاشته نیست چه بر تو همین تبلیغ است نه اجبار ایشان بایمان آورده اند که چون آیهٔ إِنَّکُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ
جَهَنَّمَ نازل شد مشرکان قریش گفتند ای محمد زبان از دشنام بتان کوتاه کن واگر نه ما خدای ترا که بعبادت او امر میکنی هجو میکنیم آیه آمد
وَلَا تَسُبُّوا الَّذِینَ یَدْعُونَ ودشنام مدهید آنها را که میپرستند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای وقبایح ایشانرا یاد مکنید فَیَسُبُّوا اللَّهَ
پس ایشان نیز در مقابله آن ناسزا گویند خدای را عَدْوًا بِغَیْرِ عِلْمٍ از روی ظلم وتجاوز از حق بی دانستن یعنی خدای را ناسزا گویند از روی جهل ونادانی
کَذَلِکَ همچنانکه بیاراستیم اعمال کفار را در نظر ایشان بر وجه خوبی وخذلان زَیَّنَّا لِکُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ بیاراسته ایم برای هر گروهی کردار
از نیک وبد در نظر ایشان اگر عمل نیک است بر وجه توفیق ولطف واگر بد است از روی خذلان تا نزد آن شیطان برای ایشان عمل بد
اعمال بد را در نظر ایشان بیاراید وچون غلبه شیطان بواسطه تخلیه وخذلان او سبحانه است اسناد تزیین باو سبحانه واقع شده
بر وجه مجاز واگر نه حقیقة تزیین اعمال قبیحه شیطانست واگر نه لازم آید که حق سبحانه وتعالی بندگانرا بکفر ومعصیت راغب ساخته ثُمَّ إِلَى
رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ پس بسوی جزای آفریدگار ایشان است بازگشت ایشان فَیُنَبِّئُهُمْ پس خبر دهد ایشانرا در وقت مکافات عمل
بِمَا کَانُوا یَعْمَلُونَ بآنچه میکردند آورده اند که اکابر قریش با حضرت رسالت صلعم گفتند ای محمد تو ما را خبر میدهی که موسی
عصا بر سنگ زد دوازده چشمه آب از آن جاری شد وعیسی مرده زنده کرد وصالح ناقه از سنگ بیرون آورد واز این نوع آیتی با ما بنما
تا بتو ایمان آوریم آنحضرت فرمود که چه میخواهید گفتند میخواهیم که کوه صفا بدعای تو زر شود حضرت فرمود که اگر این معجزه ظاهر کرده شود تصدیق
خواهید کرد جمله بقبول عهد کردند وسوگندان غلاظ تاکید نمودند که اگر این نشانی ما در موافقت اهل توحید با تو متابعت کنیم حضرت خواست
که بدعا مشغول شود جبرئیل آمد وگفت حق تعالی میفرماید که من بدعای تو آن کوه را زر میسازم اما سنت وعادت ما بران جاری شده
که چون امم بر نبوت انبیای خود نشان خواهند وآن بظهور رسد اگر از عهده عهد بیرون نیایند عذاب استیصال بر ایشان فرستم اگر خواهی این معجزه
ظاهر سازیم اما عذابی در پی آن وارد واگر خواهی بگذار تا اگرچه خود ایمان نیارند اما از نسل ایشان جمعی ایمان آرند آنحضرت قسم دوم را اختیار نمود
واین آیه درین باب است وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَیْمَانِهِمْ وسوگند خوردند بخدای سخت ترین سوگندان خود که لَئِنْ جَاءَتْهُمْ آیَةٌ
چه اگر آید بدیشان نشانه از آنچه طلب میکنند لَیُؤْمِنُنَّ بِهَا هر آینه ایمان آرند بدان قُلْ بگو ای محمد صلعم إِنَّمَا الْآیَاتُ جز این نیست
که اگر این آیتها یعنی نشانهای نبوت که معجزاتست عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خداست واو بر اظهار آنچه خواهد قادر است وَمَا یُشْعِرُکُمْ
وچه دانا کرد وآگاه ساخت شمارا ای مؤمنان أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ آنکه این معجزات مقترحه چون بیاید بایشان ومشاهده کنند لَا یُؤْمِنُونَ
نگروند بآن یعنی شما نمیدانید که ایشان ایمان نمی آرند وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وگردانیم دلهای ایشانرا از تصدیق بان بر وجه خذلان وَ
أَبْصَارَهُمْ ودیدهای ایشانرا از دیدن حق بطریق تخلیه بعد از ظهور معجزات مقترحه پس بجهت این ایمان نیارند در آن کَمَا لَمْ یُؤْمِنُوا
بِهِ همچنانکه ایمان نیاوردند بآنچه نازل شد بر ایشان از آیات أَوَّلَ مَرَّةٍ نخستین بار چون شق قمر وغیر آن بجهة فرط عناد وجحود وَنَذَرُهُمْ فِی
طُغْیَانِهِمْ وبگذاریم ایشانرا در گمراهی خودشان یَعْمَهُونَ در حالتی که سرگشته روند وراه بحق نبرند یعنی ایشانرا با عمل خودشان گذاریم
ودفع قهر ومنع ایشان نکنیم تا العاقبة در ضلالت متحیر باشند وَلَوْ أَنَّنَا نَزَّلْنَا إِلَیْهِمُ الْمَلَائِکَةَ واگر ما چنانکه ما فرو فرستادیم بسوی ایشان

يعنى قرآن معاينه فرشتگان را چنانكه مدعاى ايشانست وكلمهم الموتى و سخن ميگفتند با ايشان مردگان چنانكه اقتراح ميكنند
از تو وحشرنا عليهم وجمع ميكرديم و محشور ميساختيم براى ايشان كل شىء هر چيزيرا از ادم سابقه قبلا گروه گروه تا برهمه حجت
جناب الهى ونبوت حضرت رسالت پناهى صلعم گواهى دادندى و يا اگر جميع معجزات كه ميطلبند با ايشان مينموديم ما كانوا
ليؤمنوا نميبودند كه ايمان ارند الا ان يشاء الله مگر انكه خداى خواستى كه بر وجه قهر و جبر ايمان ارند ولكن اكثرهم
يجهلون وليكن بيشتر كفار نميدانند كه اگر معجزات بايشان نمايند بطوع و رغبت خود نگروند پس سوگندى كه درين باب ميخورند
بر وجه جهل ايشان است وكذلك وهمچنانكه ترا اى محمد دشمنان هستند جعلنا لكل نبى گردانيديم براى هر پيغمبرى عدوا دشمنان
شياطين الانس والجن گردنكشان انس وجن اند مراد تخليه وتمكين اعداست يعنى همچنانكه تخليه اعداى انبياى سابق كرديم
در كار و قهر منع ايشان نكرديم همچنين تخليه اعداى تو كرديم و تمكين ايشان داديم در طريق جبر و قهر منع ايشان نكرديم چه الجا و اجبار منافى تكليف
پس لازم اختيار خير و شر بدست ايشان گذاشتيم ايشان اختيار شر كرده با انبيا علم دشمنى برافراشتند يوحى بعضهم وسوسه
ميكنند بعضى از ايشان يعنى شياطين جن الى بعض بسوى بعضى ديگر يعنى شياطين انس كه رؤساى كفارند زخرف القول
سخنان بدروغ اراسته كه انرا حقيقتى نيست غرورا بجهت فريب دادن ولو شاء ربك واگر خواستى افريدگار تو ايمان
ايشانرا بر وجه جبر و الجا ما فعلوه نميكردند با تو دشمنى با پيغمبران فذرهم وما يفترون پس بگذار ايشانرا با آن دروغها
كه بر مى بافند و بان تابعان خود را گمراه ميسازند ولتصغى اليه و بجهت انكه ميل كند بان وسوسه گمراه سازنده وسخنان بدروغ
اراسته افئدة الذين لا يؤمنون بالاخرة دلهاى كسانيكه ايمان ندارند با آخرت وليرضوه و بجهت انكه پسندند ان
سخن باطل را براى خود وليقترفوا و بجهت انكه كسب كنند ما هم مقترفون انچه كسب كننده اند از گناهان افغير الله ابتغى
حكما ايا غير خدا را طلبم در حالتى كه حكم كننده باشد ميان من و شما و محق را از مبطل جدا گرداند وهو الذى انزل اليكم الكتاب
و حال انكه اوست كه فرو فرستاده است بسوى شما قرانرا مفصلا در حالتى كه بيان كرده شده است در وى حق و باطل وا
لكفر والذين اتيناهم الكتاب المستغ كرده ايم ايشانرا كتاب چون علماى يهود و نصارى يعلمون ميدانند انه كه قرآن
منزل فرو فرستاده شده است من ربك بالحق از پروردگار تو براستى و درستى بجهت موافقت ان بكتاب ايشان با انكه
ميدانند كه انحضرت ممارست كتب ايشان نكرده و با علماى ايشان اختلاط نفرموده و چون ايشان علم بحقيقت ان دارند
فلا تكونن من الممترين پس مباش از شك كنندگان در انكه ايشان ميدانند حقيقت انرا وتمت كلمة ربك و تمام
شده سخن افريدگار تو يعنى اخبار و احكام و مواعيد قرآن بنهايت كمال رسيده و حجت او در بيان توحيد و نبوت
بنهايت انجاميده صدقا از روى راستى در اخبار و مواعيد وعدلا و بر وجه عدالت در احكام لا مبدل لكلماته
هيچكس نيست كه تبديل كننده باشد مر اخبار و احكام او را چنانكه داوند توريه را از براى حق تعالى محافظت قران كرده از تبديل
چنانكه فرموده انا له لحافظون وهو السميع و اوست شنواى گفتار العليم دانا باسرار همه بر وفق عمل جزا دهد وان
تطع اكثر من فى الارض و اگر فرمانبرى بيشتر كسانرا كه در زمينند يعنى كفار را در حالت اتباع هوا يضلوك عن سبيل الله
گمراه گردانند ترا از راهى كه بخدا ميرسد ان يتبعون پيروى نميكنند اين گروه الا الظن مگر گمان خود را وظن ايشان بود كه بدرا

ایشان

ايشان برخى خوشنود با طنه ايشان چنان بود كه فكرهاى فاسد و خيالات باطل ايشان حق است وان هم الا يخرصون
و نيستند ايشان الا كه دروغ ميگويند بر خداى در انچه نسبت باو ميدهند از اتخاذ ولد و عبادت اصنام و اميد وسيله قرب
باو و غير آن از تحليل ميته و تحريم بحيره و سايبه ان ربك هو اعلم بدرستى كه افريدگار تو داناتر است من يضل عن
سبيله بكسيكه گم مى شود از راه وى و از طريقى كه فرموده است منحرف ميگردد وهو اعلم بالمهتدين و او داناتر است
براه يافتگان يعنى او بهر دو فريق داناتر است از عكرمه مرويست كه كفار مردار ميخوردند چون مسلمانان سرزنش ايشان كردند گفتند
كه اين سرزنش بر شما اوليست كه انچه خود ميكشيد ميخوريد و انچه خداى ميكشد نميخوريد فكلوا مما ذكر اسم الله عليه پس بخوريد از
انچه ياد كرده شده باشد نام خداى بر ذبح آن ان كنتم باياته مؤمنين اگر هستيد شما با آيتهاى او و سخنهاى او در حلال و حرام
گروندگان وما لكم الا تاكلوا و چيست وجه غرض است انكه نخوريد مما ذكر اسم الله عليه از انچه ياد كرده شده باشد بر و

ظ
نام خدای

در وقت ذبح كردن وقد فصل لكم و حال انكه تفصيل و تبيين فرموده براى شما ما حرم عليكم انچه حرام گردانيده بر شما و تفصيل
اين در ايه حرمت عليكم الميتة مذكور است و حفص بفتح حا و دال خوانده يعنى بيان كرده است خداى انچه حرام گردانيده بر شما الا ما
اضطررتم مگر انچه مضطر و محتاج شده باشيد اليه بسوى ان يعنى باكل آن از محرمات چه اين شما را حلال است عند الضرورة اما بقصد
سد رمق وان كثيرا و بدرستى كه بسيارى از مردمان ليضلون هر اينه گمراه ميكنند مردمانرا در تحليل حرام و تحريم حلال باهوائهم
بغير علم بارزوهاى خود بيدانشى يعنى بيدليلى و حجتى بران ان ربك بدرستى كه پروردگار تو هو اعلم اوست داناتر بالمعتدين
بدانها كه از حد در گذشتند و از حلال بحرام ميل كردند بعد ازان مكلفان امر ميكند كه وذروا ظاهر الاثم و ترك كنيد و بازداريد باشكارا
گناه وباطنه و پنهان ان يعنى ترك كنيد گناهان اشكارا و نهان را مراد انست كه ترك جميع گناهان كنيد چه گناهان منحصر با شكارا و
نهان و گفته اند نكاح محارم مكنيد و زنان مايل مشويد بر وجه حرام و يا بجوارح گناه مكنيد و بدل نيز اراده مكنيد و اصح قول اولست
ان الذين يكسبون الاثم بدرستى كه انانكه كسب ميكنند گناه را ظاهر او باطن سيجزون زود باشد كه جزا داده شوند بما
كانوا يقترفون بانچه هستند كه كسب ميكنند قبل ازين گذشت كه مشركان عرب مردار را حلال دانستندى گفتندى اى محمد
گوسفندى كه بميرد كشنده او كيست فرمود افريننده او گفتند و اعجبا چيزى كه ياران تو ميكشند و سگ و چرغ هلاك ميكنند
حلال و پاكست و هر چه خداى ميكشد حرام و ناپاك ازين سخن وسوسه در خاطر ضعفاى اهل اسلام افتاد حق سبحانه و تعالى فرمود كه ولا
تاكلوا مما لم يذكر اسم الله عليه و مخوريد از انچه ياد نكرده باشند نام خداى تعالى بر ذبح آن وانه لفسق و بدرستى كه ان
چيزى كه نام نبرده باشند بر ذبح ان بيرون رفتن است از فرمان الهى پس انرا مخوريد وان الشياطين ليوحون و بدرستى كه
ديوان سركش وسوسه ميكنند الى اوليائهم ليجادلوكم بدوستان خود يعنى كافران تا با شما خصومت كنند كه هر چه
خود ميكشيد ميخوريد و انچه خداى ميكشد ميگذاريد و حرام ميدانيد وان اطعتموهم و اگر شما اى مؤمنان فرمان بريد ايشانرا
در استحلال انچه حرام است انكم لمشركون بدرستى كه شما شرك ارندگان باشيد چه هر كه ترك فرمان خداى كند در دين و
تابع مشركان شود در استحلال ما حرم الله لا محاله مثل ايشان خواهد بود و اگر بدون استحلال باشد فاسق است بعد ازان از براى
ارباب حق و اصحاب باطل بطريق اين مثل ميكند كه او من كان ميتا فاحييناه ايا كسيكه بود مرده بكفر يا بجهل پس زنده گردانيم او را

باسلام یا علم وجعلنا له نورا وگردانیدیم یعنی دادیم مراو را نوری از حجتهای روشن یمشی به میان حق و باطل یمشی به فی
الناس میرود بآن نور در میان مردمان براه راست یعنی باشد این کس کمن مثله فی الظلمات مانند کسی که او در تاریکی
کفر و جهالت و ضلالت مانده لیس بخارج منها نباشد بیرون آینده ازان از غایت فرط عنا و کذلک همچنانکه خدای تعالی
آراسته است ایمانرا در دل مؤمنان زین للکافرین زینت داده شده است یعنی شیطان آراسته برای کافران
ما کانوا یعملون آنچه میکنند از عبادت اصنام در آثار آمده است که این آیه درشان حمزة بن عبد المطلب علیهما الرحمة و ابو
جهل علیه اللعنة نازل شده در وقتی که ابو جهل بی جهل نسبت بحضرت رسالت صلعم بی ادبی کرده که ذکر آن لایق حال نبوت و موافق
استماع مخلصان امت نیست و حمزه آن روز در شکار بود چون بازآمد حکایت بی حرمتی ابو جهل با او حکایت کردند حمزه خشمناک بر
آن ناپاک رفت و کمان بر سر او زد و کلمهٔ شهادت بر زبان راند پس زنده بنور اسلام حمزه است و گرفتار ظلمات کفر و آثام ابو جهل لعین
وکذلک و همچنانکه در مکه اکابر گنه کار هستند جعلنا فی کل قریة آفریده ایم در هر دیهی اکابر مجرمیها بزرگان گنه کاران
آن موضع را همچنانکه مؤمنانرا آفریده ایم کافرانرا آفریده ایم و آنچه در حق اینها آوردیم با ایشان نیز مرعی داشتیم از تمکین و اقتدار و حیات
و کمال عقل و نصب ادله الا آنست که اینها بحسن اختیار خود ایمان آوردند و اینها بخبث اختیار بر کفر خود ماندند لیمکروا فیها تا مکر
کار ایشان این آنجا میدید که مکر میکردند در آن موضع و مردمانرا از ایمان باز میداشتند چنانکه رؤسا قریش در موسم حج در چهار راه
مردمانرا باز میداشتند از ایمان و میگفتند که محمد ساحر و شاعر و کاهن است تابع او مشوید و ما یمکرون و مکر نمیکنند کافران الا
بانفسهم مگر با نفسهای خود چه وبال مکر ایشان بایشان راجع است و ما یشعرون و نمیدانند که عقوبت مکر راجع بصاحب مکر است
نه بغیر که ولا یحیق المکر السیئ الا باهله آورده اند که ابو جهل و متابعان او میگفتند که ما با بنی عبد مناف در هر شرفی که دارند شریکیم اکنون
میگویند که در میان ما پیغمبریست که وحی بدو فرود می آید کجای که ما تابع او نشویم مگر که وحی بما نازل شود و همچنانکه باو نازل میشود
حق تعالی ازاین خبر داد و فرمود که واذا جاءتهم و چون بیاید بکفار قریش آیة آیتی از قرآن یا معجزه در اثبات نبوت حضرت
پیغمبر آخر الزمان صلعم قالوا لن نؤمن گویند بروجه عناد و حسد که ایمان نمی آریم بدان آیه یا معجزه حتی نؤتی مثل
ما اوتی تا وقتی که داده شویم مانند آنچه داده شده اند رسل الله پیغمبران خدای یعنی وحی و کتاب با فرود آید چنانکه بدیشان
فرود می آید حق تعالی رد قول ایشان کرده فرمود که الله اعلم حیث یجعل رسالته خدای داناتر است بموضعی که مینهد پیغام خود را
و حفص رسالاته میخواند یعنی مینهد پیغامهای خود را در آن یعنی بر میگزیند رسالت خودرا و مخصوص میسازد بآن هرکرا میداند که صلاحیت
آن دارد که محل رسالت و شایستهٔ نبوت باشد سیصیب الذین اجرموا زود باشد که برسد آنکسانرا که مجرم شدند بکفر صغار
خواری و رسوائی عند الله نزدیک خدای و عذاب شدید بما کانوا یمکرون و عذابی سخت بسبب مکر کردن ایشان با مؤمنان
و بدسگالیدن در حق ایشان فمن یرد الله ان یهدیه پس هرکرا خواهد خدای آنکه راه نماید او را بمقدمات ایمان و بطریق حق
شناسا گرداند یشرح صدره للاسلام بگشاید دل او را برای قبول اسلام یعنی او را مستعد ایمان گرداند بوسیلهٔ اقتدار
و تمکین و نصب ادله و ازاله مانع و من یرد ان یضله و هرکرا خواهد آنکه فرو گذارد او را و او از طریق ایمان بگرداند یعنی تخلیه او کند و او را
بحال خود باز گذارد بجهت عناد و جحود او یجعل صدره ضیقا حرجا گرداند سینهٔ او را تنگ و سخت بمثابه که اصلا سخن حق قبول نکند

وازان

وازان متابع نشود کانما یصعد گویا بالا میرود فی السماء در آسمان یعنی میگریزد از قبول حق و نمیخواهد که بآسمان
رود و تا قبول آن نکند و این غایت تباعد است در گریختن کذلک همچنانکه تنگ میگرداند دل کافرانرا بوجه تخلیه
یجعل الله الرجس مسلط میسازد خدای عذاب یا لعنت را علی الذین لا یؤمنون بر آنانکه نمیگروند و توحید را تصدیق
نمیکنند بروجه عناد و انکار و مرتبت و تبیین در شرح صدر و تضیق در منهج الصادقین مسطور است وهذا و این راه اسلام
صراط ربک راه پروردگار تست مستقیما در حالتی که راست است و در وی کجی نیست قد فصلنا الآیات بدرستی که
بیان کردیم آیات قرآنرا لقوم یذکرون برای گروهی که پند پذیرند و دانند که قادر مطلق اوست نه غیر او و آنچه میکند و
میفرماید محض حکمت و عدل است لهم مر این پند پذیرندگانراست دار السلام سرای باسلامت از آفات و مکاره
و خوف انقطاع که بهشت است عند ربهم نزد خدای ایشان یعنی در عهده و زمان او و با ذخیره نهاده شده نزد او
وهو ولیهم و او نصرت دهنده ایشانست در دنیا و متولی ثواب ایشان در عقبی بما کانوا یعملون بسبب آنچه بودند
که میکردند از اعمال صالحه ویوم یحشرهم و یاد کن روزی را که حشر کنیم جن و انس را جمیعا همه ایشانرا و بایشان ندا کنند که یا معشر
الجن ای گروه دیوان قد استکثرتم من الانس بدرستی که بسیار خواستید از آدمیان یعنی از اغوا و اضلال ایشان
وقال اولیاؤهم من الانس و گویند دوستان شیاطین از آدمیان یعنی از اغوا و اضلال ایشان بر وندر ربنا استمتع
ای پروردگار ما برخورداری یافتند بعضنا ببعض بعضی از ما ببعضی یعنی منتفع شدند آدمیان از دیوان با نمودن راه
نمودن ایشان کردند بر شهوات و لذات نفسانیه یا نفع گرفتند دیوان از آدمیان که ایشانرا مطیع خود ساختند و حصول
مراد خود کردند از ایشان و گویند که استمتاع انس بجن آنست که در بیابانها بایشان پناه میشوند چنانکه مرویست که چون یکی خواستی که بسفر
رود و در راه چون از جنیان ترسیدی پناه بار و سای ایشان دادی که دران وادی مجاور بودند و گفتی پناه میگیرم بسید این وادی
پس بجرأت تمام قدم دران وادی نهادی و گفتی ایمن شدم حاصل که در قیامت گویند که ما نفع از ایشان گرفتیم وبلغنا اجلنا
الذی اجلت لنا و رسیدیم بوقتی که مقرر کرده برای ما یعنی تا وقت مرگ تبعیت شیاطین میکرده ایم اکنون حاصل آن چه
خواهد بود قال گوید خدای که ای زیانکاران النار مثویکم آتش آرامگاه شماست خالدین فیها در حالتی که جاوید باشید در آن
آتش الا ما شاء الله مگر آنچه خواهد خدای که شمارا از آتش بزمهریر نقل کند ان ربک بدرستی که پروردگار تو حکیم خداوند
حکمت است در آنکه با انس و جن کند علیم دانا باعمال و احوال ایشان وکذلک و همچنانکه فرو میگذاریم کفار جن و انس را بجهة
تا ایشان بر یکدیگر مسلط شوند نولی مسلط گردانیم بعض الظالمین بعضا بعضی ظالمانرا بر بعضی در دنیا و اگذاریم برخی از ایشانرا
برخی تا باختیار خود آنچه خواهند کنند و باجبار منع ایشان نکنیم اکثر برآنند که این تسلیط در آخرت باشد و در آنروز ظلمهٔ انس و جن را با هم
گذاریم و ازیشان تبرا کنیم همچنانکه در دنیا تخلیه ایشان کردیم و ایشانرا باهم گذاشتیم بما کانوا یکسبون بسبب آنچه
کسب میکردند در دنیا از معاصی و مناهی بروجه عناد از ابن عباس روایتست که هرگاه حق تعالی از قومی راضی باشد خیار ایشانرا بر ایشان
امیر گرداند و اگر سخط گیرد بر قومی اشرار را بر ایشان مسلط گرداند و بروجه تخلیه بجهة جزا دادن ایشان بر اعمال قبیحه مالک دینار روایت کند
که در بعضی از کتب سماوی خوانده ام که حق تعالی گوید منم خدائی که مالک جمیع پادشاهانم و دلهای پادشاهان بید قدرت منست

هرکه اطاعت من کند پادشاه ما او را بر وی رحیم کردانم و هرکه عصیان کند پادشاه ما او را بر وی رحم نسازم پس ملوک را دشنام مدهید بلکه توبه
کنید و بازگردید با الله تعالی تا ایشان را بر شما مهربان کرداند الخ و شبیه بدین است قول حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که ترک مکنید امر معروف
ونهی از منکر را تا مسلط نشوند بر شما اشرار شما پس هر چند دعا کنید بدرگاه الهی مستجاب نشود یا معشر الجن
والانس ای کروه دیوان و آدمیان الم یأتکم رسل منکم آیا نیامد شما یعنی البته آمدند پیغمبران از جنس شما
اگرچه پیغمبران جز آدمیان نبوده اند اما چون انس با جن جمع کرده بر سبیل تغلیب این خطاب صحیح باشد و گویند مراد
برسولان جن بیم کنندهای ایشان بوده اند چنانکه هفت نفر از جن پیغام حضرت رسالت صلعم را بقوم میرسانیدند و در تفسیر
جرجانی مذکور است که باجماع حق تعالی هیچ جن برسالت بجنیان نفرستاده که وحی با وی باشد الا آنست که رسولان را الجن بفرستاده
حاصل که حق سبحانه و تعالی بر سبیل هدایت با دمیان و پریان گوید که از شما رسولان فرستادم که یقصون علیکم آیاتی میخواندند
بر شما آیتهای کتاب مرا وینذرونکم و میترسانیدند شما را لقاء یومکم هذا از دیدن این روز که قیامت است قالوا
گویند در جواب که شهدنا علی انفسنا گواهی میدهیم بر نفسهای خود یعنی اعتراف میکنیم بکفر و استحقاق خود وغرتهم الحیوة
الدنیا و فریفته کرده بود ایشان را زندگانی دنیا تا از بعث و حشر فراموش کردند و چون اهوال قیامت چون بدیدند بگناه خود معترف
شدند وشهدوا علی انفسهم و گواهی دادند بر نفسهای خود انهم کانوا کافرین که ایشان بودند کافران و گروندگان
باخرت و احوال آن ذلک آن شأن بزرگ و امر عظیم فرستادن رسولان است ان لم یکن ربک بجهت آنکه نباشد پروردگار تو
مهلک القری بظلم هلاک کننده دیهها و شهرها بسبب ظلمی که کنند واهلها غافلون در حالتی که اهل آن شهرها و دیهها غافلان
باشند یعنی چیزی بایشان نیامده باشد و ایشان را از خدای و قیامت خبر نداده باشند و از اینجاست که هلاک کردن هیچ قومی نبوده الا
بعد از تقدیم وعید و انذار ایشان تا بر حق حجت باشد که چرا رسول با ما نفرستادی و این مستلزم ظلمست ولکل و مر هر یک از مکلفان است
درجات مراتب در ثواب و عقاب مما عملوا از برای عملهای که کردند وما ربک و نیست پروردگار تو بغافل عما
یعملون بی خبر از آنچه مردمان میکنند و همه را بدان جزا خواهد داد وربک الغنی و پروردگار تو بی نیاز است از عبادت بندگان
ذو الرحمة خداوند رحمت بر ایشان ان یشأ یذهبکم اگر خواهد یعنی مصلحت او تقاضا کند ببرد شما را ای کفار قریش ویستخلف
من بعدکم و جانشین سازد از پس شما ما یشاء هر که را خواهد از آفریدگان خود کما انشأکم چنانکه آفرید شما را و پیدا کرد من ذریة
قوم آخرین از ذریت گروهی دیگر که پدران شما بودند ولیکن شما را باقی میگذارد تا باجل مسمی بجهت ترحم او بر شما تا شاید که بگروید یا
فرزندان شما بشرف اسلام رسند ان ما توعدون بدرستی که آنچه وعده داده میشوید از قیامت و متعلقات آن
لآت هر آینه آینده است یعنی بوقت آمدنیست بلا شبهه وما انتم بمعجزین و نیستید عاجز کنندگان مر خدای را در زنده کردن بعث
و نشور تا شما از قبضه قدرت او بیرون روید و از عقاب و اهوال قیامت برهید قل بگو ای محمد بکفار قریش یا قوم اعملوا ای گروه
عمل کنید علی مکانتکم بر حالات کفر و عداوت خود یعنی آنچه نهایت تمکن و استطاعت شما باشد سعی کنید انی عامل
بدرستی که من نیز عمل کننده ام بر شاکله خود بر ترویج اسلام و ثبات بران فسوف تعلمون زود باشد که بدانید من تکون له عاقبة
الدار آنکس که باشد مر او را سرانجام پسندیده در سرای آخرت انه لا یفلح الظالمون بدرستی که فیروزی و رستگاری نیابند ستمکاران

که اهل شرک و کفر بدو آورده اند که مشرکان عرب در میان کشت زار خطی کشیدندی و یک نیمه را برای خدا و یک نیمه
برای بتان جدا کردندی و همچنین چهارپایان را قسمت کردندی آنچه نصیب خدا بودی بدرویشان و مهمانان دادندی و آنچه
بهره بتان بودی بخدمتکاران بتکده قسمت کردندی پس اگر حصه خدا بهتر بودی بدل کردندی از آنجهت بتان و اگر حصه بتان بکو تر
بودی بر حال خود گذاشتندی و اگر چیزی از نصیب خدا در میان نصیب بتان افتادی برنداشتندی و گفتندی که خدای
توانگر است و بدین احتیاج ندارد و اگر نصیب بتان بنصیب خدای مخلوط شدی برداشتندی و با نصیب بتان ضم کردندی
و گفتندی که اینها حقیر و محتاج ترند حق تعالی از اینحال خبر میدهد که وجعلوا لله و مقرر کردانیدند برای خدای مما ذرأ من
الحرث از آنچه آفریده است خدای از کشت زار والانعام و چهارپایان نصیبا برای خدای بهره و برای بتان بهره فقالوا
هذا لله پس گفتندی که این نصیب مر خدای است بزعمهم بادعای باطل و گفتار دروغ خودشان وهذا لشرکائنا
و این نصیب دیگر برای شریکان ما یعنی شریکانی که برای خدای پیدا کرده ایم فما کان لشرکائهم پس آن نصیب که باشد برای بتان
ایشان بر زعم ایشان فلا یصل الی الله پس نمیرسد بخدای و در آن تصرف نمیکنند وما کان لله و آن نصیبی که مر خدای است فهو یصل
الی شرکائهم پس آن میرسد به بتان ایشان یعنی بهتر از نصیب خدا بر میدارند و ما فرد بتان میکنند ساء ما یحکمون بد است
حکم کردن ایشان که این است وکذلک و مانند این آرایش باطل که شیطان کرده است در قسمت زین لکثیر من
المشرکین آراسته اند برای بسیاری از مشرکان قتل اولادهم کشتن فرزندان ایشان را شرکاؤهم شریکان ایشان
یعنی دیوان یا خدمتکاران بتخانه که آرایش میدادند کشتن فرزندان ایشان را در پیش چشم ایشان و مراد از قتل اولاد
در گور کردن دختران است و این از عادات جاهلیت بود که دختران را زنده در گور میکردند بجهت آنکه هر کرا دختر متولد شدی
سرزنش میکردندی او را بجهت ننگ و عار آن دختر را زنده در گور میکرد یا میکشت و یا مراد کشتن اولاد است برای قربانی بتان و این
وساوس شیطان بود که در دل مشرکان می انداختند که وجود دختران شما را سبب ننگ و عار است و در وثنی قربان کردن
ایشان برای بتان موجب تقربست و بر هر تقدیر این سخن را در نظر ایشان می آراستند لیردوهم تا هلاک سازند یعنی گمراه
کردانند ایشان را و از راه ببرند باغوا ولیلبسوا علیهم و تا پوشیده کردانند بر ایشان دینهم دین ایشان را یعنی آن دینی را
که بران بودند از ملت اسمعیل علیه السلام ولو شاء الله و اگر خواستی خدای که بر وجه اجبار و قهر شیاطین را ازین اضلال باز دارد ما
فعلوه نکردندی آن را و قادر نشدندی بران ولیکن جبر و قهر منافی تکلیف و مصلحت در اختیار است و چون چنین است
فذرهم وما یفترون پس بگذار ایشان را با آنچه افترا میکنند و دروغی که میگویند وقالوا هذه انعام وحرث و گفتند
این نصیب خدایان از آنکه چهارپایان و کشت حجر حرام است برما لا یطعمها نخورند و نخورد از آن الا من نشاء مگر آنکه ما خواهیم
از خادمان بتخانه و مردان نه زنان پس مطلق زنان را در آن دخل نمیدادند بزعمهم بگمان باطل خود بی دلیلی و حجتی وانعام
و چهارپایان حرمت ظهورها حرام کردانیده شده است پشتهای ایشان یعنی سوار شدن و بار نهادن بران مراد بحیره
و سائبه است که در سوره مائده گذشت وانعام و این چهارپایان لا یذکرون اسم الله علیها یاد نکنند نام خدا را بروقت ذبح
آن چه از آن بر نام بتان ذبح میکردند و آنچه مذکور شد از تحریم انعام و حرث نسبت بخدا میدادند و میگفتند که خدا چنین گفته افتراء

علیه جهة افترا کردن بر و سیجزیهم بما کانوا یفترون زود باشد که جزا دهد خدای ایشان را بسبب آنکه بودند که افترا
میکردند بر خدای از روی جهالت و قالوا ما فی بطون هذه الانعام و دیگر گفتند که آنچه در شکمهای این چهارپایان
یعنی آنچه در شکمهای بحیره و سائبه است خالصة لذکورنا حلال است مر مردان را خاصه و محرم علی ازواجنا و حرام
کرده شده است بر زنان ما که زنده متولد شود و ان یکن میتة و اگر باشد مرده یعنی مرده متولد شود فهم فیه شرکاء
پس ایشان همه یعنی مرد و زن در خوردن آن شریک باشند سیجزیهم وصفهم زود باشد که پاداش دهد خدای جزای
وصف کردن ایشان را که آن افترا است بر خدا در تحریم و تحلیل انه حکیم بدرستی که خدای حکیم است در آنچه حلال
و حرام میکند علیم داناست بمصالح بندگان در حل و حرمت قد خسر الذین قتلوا اولادهم بدرستی که
زیان کردند آنانکه بکشتند فرزندان خود را سفها از روی بیخردی و کم دانشی بغیر علم بی دانشی یعنی قتل ایشان از جهت
خفت عقل و جهل ایشان بود بآنکه خدای رازق اولاد ایشانست نه ایشان و حرموا و حرام ساختند ما رزقهم الله
آنچه روزی داده است خدای ایشان را یعنی بحیره و سائبه و غیر آن افتراء علی الله بجهة افترا کردن بر خدای قد ضلوا
و ما کانوا مهتدین بدرستی که گمراه شدند و نبودند راه یابندگان بطریق حق و جاده صواب بعد از آن آیه دیگر [illegible] حزب
که و هو الذی و اوست آنکس که برای شما انشا جنات پیدا کرد و از نیست هست کردانید بوستانها پر از انگور ه
معروشات بر داشته در چوب و نیسته و غیر معروشات و نابسته در زمین افتاده و النخل و نیز پیدا فرمود درخت
خرما را و الزرع و کشته را از جو و گندم و برنج و ارزن و عدس و نخود و غیر آن مختلفا اکله در حالتیکه مختلف
گونا گون است میوه آن در هیئات و کیفیت یعنی در لون و طعم و حجم و رایحه و الزیتون و الرمان متشابها و دیگر پیدا کرد
زیتون و انار را که مانند یکدیگرند در لون و طعم و یا برگهای آن مانند یکدیگر است یا ستوی الحجم و غیر متشابه و نامانند
بعضی از آن ببعضی یعنی برخی شیرین است و بعضی ترش و بعضی دیگر میان این و میان آن کلوا من ثمره اذا اثمر بخورید از
میوه های هر یک از این چون میوه پیدا کند و آتوا حقه و بدهید زکوة آن میوه را یوم حصاده در روز درویدن زراعت
و بریدن خرما و انگور و غیر آن و قول مشهور آنست که مراد از این صدقه است نه زکوة مفروضه زیرا که زکوة در مدینه فرض شده
و این آیه مکی است و نزد بعضی مراد زکوة است و آیه مدنیست مرویست که ثابت بن قیس پانصد نخل خرما خود را برید و تصدق
کرد و هیچ از برای خود و اهل و عیال خود نگذاشت و بجهة این عاجز شد از انفاق عیال حق تعالی فرمود که و لا تسرفوا و از حد در مگذرید
در صدقه دادن یعنی همه یکبار تصدق نکنید نزد علمای امامیه آنست که اگر شخصی مقدار کوه بوقبیس را در راه خدای تعالی
صرف کند اسراف نیست و اگر یک دینار در وجهی صرف کند که رضای الهی در آن نباشد اسراف است انه لا یحب المسرفین بدرستی
که خدای دوست ندارد اسراف کنندگان را و من الانعام حمولة و اوست که آفریده از چهارپایان آنچه بردارند بار را چون
شتر و گاو و فرشا و آنچه بر زمین انداخته شود از فرش برای ذبح مانند گوسفند کلوا مما رزقکم الله بخورید از آنچه
روزی داد خدای تعالی شما را و حلال ساخت برای شما و لا تتبعوا و پیروی مکنید خطوات الشیطان گامهای شیطان را یعنی
پیروی مکنید و جاه او مروید و حلال را حرام مسازید و حرام را حلال انه لکم عدو مبین بدرستی که شیطان مر شما را دشمنی است

اشکارا

اشکارا یعنی ظاهر العداوة ثمانیة ازواج آفرید از چهارپایان هشت زوج را و زوج آنرا گویند که با جنس خود مباشرت کند
پس ذکر زوج انثی و انثی زوج ذکر بود من الضأن اثنین یعنی آفرید آنچه پشم دارند یعنی میش دو زوج را یکی قوچ و دیگری
جفت آن که میش است و من المعز اثنین و دو از آنها که موی دارند یعنی بز نر دو زوج دیگر نر و ماده قل بگوی ای محمد بر وجه انکار
بمشرکان که انعام را بر خود حرام کرده اند آالذکرین حرم آیا آن دو نر را حرام کرد خدای ام الانثیین یا دو ماده را از آن از بز و میش
اما اشتملت علیه یا حرام کرد آنرا که فرا گرفته و احاطه کرده بر آن ارحام الانثیین رحمهای دو ماده خواه آنچه در رحم ایشانست
ماده و خواه نر باشد نبئونی بعلم خبر دهید مرا بامری معلوم که دلالت کند بر آنکه خدای حرام کرده است بعضی از اینها را ان کنتم
صادقین اگر هستید راست گویان که تحریم از نزد خداست بوده و من الابل اثنین و آفرید از شتران دو زوج را نر و ماده
و من البقر اثنین و از گاو نیز بهمین طریق نر و ماده قل بگوی ای محمد با ایشان که آالذکرین حرم آیا حرام گردانید خدای هر دو ذکر را از شتر و گاو
ام الانثیین یا هر دو ماده را از ایشان اما اشتملت علیه ایا آنرا حرام ساخته که فرا گرفته آنرا ارحام الانثیین رحمهای دو
خلاصه سخن انکار است از آنکه حق تعالی حرام گردانیده باشد اجناس چهارگانه را از ذکور یا اناث یا آنچه اناث حامل آن باشد آنچه
که در شکمها ام کنتم شهداء یا بودید حاضران و مشاهده کنندگان اذ وصاکم الله بهذا آن هنگام که وصیت کرد
خدای شما را باین یعنی واجب گردانید بر شما این تحریم را چه شما بهیچ پیغمبر نبیکروید پس طریقی دیگر نیست شما را بشناختن این
مگر مشاهده فمن اظلم ممن افتری علی الله کذبا پس کیست ستمکارتر بر خود از آن کس که افترا کند بر خدای دروغ را بدروغ بست
تحلیل و تحریم چیزها بخدا را بهر لیضل الناس تا گمراه گرداند مردمانرا بغیر علم بی دانشی و حجتی و دلیلی ان الله بدرستی که خدای لا
یهدی القوم الظالمین راه نمینماید باجبار گروه ظالمانرا که متدین بدین جاهلیت شده و از دین حق فرا مانده اند قل بگوی ای محمد
که لا اجد فیما اوحی نمی یابم در آنچه وحی کرده شده است الی بجانب من محرما طعامی را که حرام کرده شده باشد علی طاعم
یطعمه بر خورنده که بخورد آنرا و این تنبیه است بر آنکه تحریم معلوم نمیشود الا بوحی نه بهوای نفس مراد آنست که حق تعالی در شرع مطهره
هیچ چیز را حرام نکرده الا ان یکون میتة مگر آنکه باشد آن طعام مردار او دما مسفوحا یا خون ریخته شده مراد خونیست
در وقت ذبح از مذبوح میرود در زندگی او از و بیرون آید او لحم خنزیر یا گوشت خوک و آنچه از و توان خورد فانه رجس
پس بدرستی که خوک یا گوشت آن پلید است و متنفر طبع او فسقا یا مگر آنکه باشد کشته شده بفسق و آن هر حیوان ماکول اللحم است که اهل
او از برداشته شده باشد لغیر الله برای غیر خدا بدان یعنی بوقت ذبح آن باسم بتان از آن کشته باشند فمن اضطر پس هر که بیچاره
باشد و غیر از میته چیزی نیابد و ضرورت او را بر خوردن آن داشته باشد غیر باغ در حالتیکه ستمکار نبود بر بیچاره مثل خود و لا
عاد نه از حد در گذشته باشد در خوردن زیاده از ضرورت و تفصیل آن در سورة البقره گذشته فان ربک پس بدرستی که پروردگار تو
غفور آمرزگار است مؤاخذه نمیکند آنرا که بضرورت اکل محرمات کند رحیم مهربانست که بیچارگان را در آن رخصت داده
و بعد از آن بیان چیزی میکند که بر یهود حرام گردانیده و میفرماید که و علی الذین هادوا و بر آنکسانکه یهود شدند حرمنا کل ذی
ظفر حرام کردیم هر جانور که ناخن دارد چون طیور و سباع و من البقر و الغنم و از گاو و گوسفند حرمنا علیهم حرام کردیم
بر ایشان یعنی یهود ان شحومهما پیه‌هائی که در اندرون ایشان است چیز پیه کرده و غیر آن از اعضای [illegible] الا ما حملت ظهورهما

مگر آنچه بر داشته پشتهای ایشان یعنی پیه بر پشت و پهلوی ایشان غیر از درون و بیرون أَوِ الْحَوَايَا یا آنچه مشتمل است
بر رودها یعنی چربی که چسبیده بر رودهای ایشان أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ یا آنچه آمیخته است باستخوان چون دنبه و پیه
بناگوش و مغز استخوان ذَٰلِكَ تحریم این چیزها جَزَيْنَاهُمْ بِبَغْيِهِمْ پاداش دادیم ایشان را بسبب
ظلم ایشان وَإِنَّا لَصَادِقُونَ و بدرستی که ما راستگویانیم در خبر دادن همه چیز از وعده و وعید و در آنچه آمده که یهود
جهودان گناهکار گردیدندی مستحق آن تحریم شدندی که بعضی از آنچه ایشان را حلال بودی بر ایشان حرام کردی و اگر معاصی کردندی بر
ایشان حرام نگشتی فَإِنْ كَذَّبُوكَ پس اگر تکذیب تو کردند جهودان در چیزی که من بتو وحی کردم فقل پس بگو
با ایشان که آری رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ پروردگار شما خداوند بخشش بسیار است با اهل طاعت
و در مهلت و تأخیر بر تکذیب و تعجیل عقوبت نکردن تا شاید که از کفر و تکذیب باز گردید پس مغرور مشوید بمهلت او که در
اهمال نیست وَلَا يُرَدُّ بَأْسُهُ و باز داشته نخواهد شد عذاب او در وقت نزول عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ از گروه گنه
کاران مکذب سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا زود باشد که بگویند بر وجه اعتذار آنانکه شرک آورده اند که لَوْ شَاءَ اللَّهُ اگر خواستی خدای
مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا ما شرک نیاوردیم ما و نه پدران ما وَلَا حَرَّمْنَا مِنْ شَيْءٍ و حرام نکردیم هیچ چیز را یعنی شرک و تحریم ما
بمشیت امر خداست و برضای او و اگر نه شرک نمی آوردیم و تحریم اشیا نمیکردیم حق تعالی تکذیب ایشان کرده میفرماید
که كَذَٰلِكَ همچنین که قوم تو تکذیب میکنند ترا كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ تکذیب کردند آنانکه پیش از ایشان بودند حَتَّىٰ
ذَاقُوا بَأْسَنَا تا آن وقت که چشیدند یعنی دریافتند عذاب ما را بجهة آن تکذیب قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ بگو آیا هست
نزدیک شما هیچ امری معلوم که صحیح باشد که بدان حجت آرید بر سخنان خود فَتُخْرِجُوهُ لَنَا پس بیرون آرید و ظاهر کنید
آنرا از برای ما إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ پیروی نمیکنند درین گفتار مگر گمان و پندار خود را وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ
و نیستید شما مگر دروغ میگویید بر خدای و چون مشرکان اثبات حجت نمیتوانند نمود بر مدعای خود قُلْ بگو مر ایشان را
فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ پس مر خدای راست حجتی رسیده بنهایت صحت و قوت بر اثبات قول حق و ابطال قول شما
فَلَوْ شَاءَ اللَّهُ پس اگر خواستی خدای که باجبار شما را راه راست نماید و ایمان لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ هر آینه راه نمودی همه شما را
بحق و لیکن تکلیف منافی جبر است و حکمت مناقض قهر قُلْ هَلُمَّ شُهَدَاءَكُمُ بگو بیارید گواهان خود را الَّذِينَ يَشْهَدُونَ
أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هَٰذَا آنانکه گواهی دهند که خدای حرام کرده است این محرمات را از انعام و حرث و غیر آن چون گواهان ندارند
پس حجت بر ایشان لازم باشد و انقطاع ایشان و ضلالت ایشان ظاهر و روشن و قول ایشان محض تقلید فَإِنْ شَهِدُوا پس
اگر خود گواهی دهند بصحت رای خود بجهة آنکه گواهی نیابند فَلَا تَشْهَدْ مَعَهُمْ پس تو گواهی مده با ایشان یعنی تصدیق مکن ایشان را
در آن و بیان فساد قول ایشان کن وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ و از پی مرو آرزوهای کسانی را که از روی عناد كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا تکذیب
کرده اند آیتهای ما را در حلال و حرام وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ و نیز پیروی مکن آنانرا که نمیگروند بدان سرای مانند بت پرستان
وَهُمْ بِرَبِّهِمْ و ایشان به پروردگار خود يَعْدِلُونَ برابر میکنند بتان را و انباز و عدیل او میسازند قُلْ تَعَالَوْا بگو ای مردمان بیایید
و بشنوید أَتْلُ بخوانم بر شما مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ آنچه را که حرام کرده است پروردگار شما بر شما از جمله آن أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ

شَيْئًا آنست که شریک مسازید بخدای چیزی را وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا و نیکویی کنید با پدر و مادر خود نیکویی کردنی وَلَا
تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ و مکشید فرزندان خود را مِنْ إِمْلَاقٍ از ترس درویشی و احتیاج نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ ما روزی میدهیم شما را
وَإِيَّاهُمْ و ایشان را و چون رزق اولاد بر ماست نه بر شما چرا مرتکب خون ناحق میشوید وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ و نزدیکی
مکنید بزشتیها و ناپسندها در شرح مراد کبایر ذنوبست و گفته اند مراد زناست و مقدمات آن چنانکه از ابن عباس روایت است
که اکابر عرب پنهان از مردمان زنا کردندی و اوباش و بی باکان باشکارا بدان فعل قبیح اقدام نمودندی حق تعالی فرمود که
گرد زنا مگردید مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ آنچه آشکارا باشد از آن و آنچه پنهان باشد از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت است که ما ظهر زناست
و ما بطن دوستی مردان با زنان بر وجه عاشقی و معشوقی و نزد اکثر جمیع گناهان آشکارا و نهانست وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي
حَرَّمَ اللَّهُ و مکشید آن نفسی را که حرام کرد خدای کشتن او را إِلَّا بِالْحَقِّ مگر براستی که قصاص است یا قتل مرتد یا رجم زانی محصن
ذَٰلِكُمْ این چهار نهی و یک امر وَصَّاكُمْ وصیت کرد یعنی امر فرمود بِهِ بنگاهداشت آن لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ تا مگر دریابید و بدانید
که راه راست اینست وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ و نزدیک مشوید بمال یتیمان و در آن تصرف مکنید إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ مگر بخصلتی
که نیکوترین چیزی باشد که در مال او مرعی باید داشت مانند حفظ آن و فایده حاصل کردن از آن تا بیشتر شود و اصل آنرا نخورند
حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ تا برسد یتیم بقوتهای خود یعنی تا حین بلوغ در رشد که وقت توانائیست وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ و تمام
بنمایید کیل را در مکیلات و ترازو را در موزونات بِالْقِسْطِ بعدل و مساوات یعنی کم مدهید و زیاده مستانید بعد از نزول این آیه
بعضی گفتند یا رسول الله قادر نیستیم که در وزن از یک ذره ترازوی ما با داد بر چنان باشد که موی میل نکند حق تعالی فرمود که لَا نُكَلِّفُ
نَفْسًا تکلیف نمیکنیم کسی را إِلَّا وُسْعَهَا مگر آنچه گنجایش آن داشته باشد یعنی اگر تقصیری در کیل و وزن بدون قصد و عمد واقع شود و شما
قصد مراعات عدل باشید آنرا عفو کنیم وَإِذَا قُلْتُمْ و چون سخنی گویید در حکومت یا گواهی دهید فَاعْدِلُوا پس راستی کنید در آن
وَلَوْ كَانَ و اگر چه باشد محکوم له و محکوم علیه ذَا قُرْبَىٰ خداوند خویشی نزدیک وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا و بعهد خدای که تبلیغ احکام شریعت
و ملازمت عدل و ران و پابندی که کرده اید أَوْفُوا وفا کنید و بران طریق که از شارع بار رسیده و بران قیام نمایید ذَٰلِكُمْ
این سه امر و یک نهی وَصَّاكُمْ بِهِ وصیت کرد خدای شما را بآن لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ تا شاید که شما پند پذیرید یعنی آنچه
مأمورست بآن قیام نمایید و آنچه منهی است از آن دور شوید وَأَنَّ هَٰذَا و بر شما میخوانم و حکم میدهم شما را و آن اینست که آنچه مذکور
شده است درین سوره از دلایل توحید و اثبات نبوت و بیان شریعت صِرَاطِي راه منست مُسْتَقِيمًا در حالتی که راه
راست است چه آن مؤدی بثواب و نجات است نه راه دیگر فَاتَّبِعُوهُ پس متابعت کنید و پیروی کنید این راه را وَلَا
تَتَّبِعُوا السُّبُلَ و از پی مروید راههای پراکنده و ادیان مختلفه که محض تقلید است بی حجتی و دلیلی فَتَفَرَّقَ بِكُمْ پس متفرق سازد آن
مختلفه شما را و دور سازد عَنْ سَبِيلِهِ از راه حق که اتباع وحی است و پیروی دلیل و برهان ذَٰلِكُمْ این پیروی کردن دین حق وَصَّاكُمْ
بِهِ وصیت فرمود حق تعالی و امر کرد بحفظ آن لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ تا شاید که شما بپرهیزید از ضلالات و دوری از حق عبدالله مسعود
نقل میکند که حضرت رسالت صلعم خطی از برای ما بکشید و فرمود هذا صراط الله این راه خداست و بعد از آن خطها از چپ و راست
آن خط بکشید و فرمود بر هر راهی از این راههای کج دیوی موکل است که میخواند مردمان را بآن پس این آیه را خواند و ان هذا صراطی

مستقیم را ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ پس داده بودیم موسی را توریة تَمَامًا برای تمامی کرامت نعمت عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ
بر کسی که نیکو قیام نموده باحکام آن وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ و برای بیان هر چیز که در دین بکار آید وَهُدًى وَرَحْمَةً
و راه نمونی بنی اسرائیل و رحمت ایشان لَعَلَّهُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ شاید ایشان بجزای پروردگار خود يُؤْمِنُونَ ایمان آرند
و چون چنین است پس احکامی که درین سورة مذکور شده قیام نمایند چه آن احسن الکلام است وَهَٰذَا و این قران كِتَابٌ
أَنْزَلْنَاهُ کتابیست که فرستادیم آنرا مُبَارَكٌ بسیار نفع فَاتَّبِعُوهُ پس پیروی کنید آنرا وَاتَّقُوا و پرهیز کنید از مخالفت آن
لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ شاید رحمت کرده شوید بسبب متابعت آن و انزال قران کردیم بعربی أَنْ تَقُولُوا بجهة کراهت آنکه گوئید
ای زمره عرب إِنَّمَا أُنْزِلَ الْكِتَابُ جز این نیست که فرستاده شده است کتاب عَلَىٰ طَائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا بر دو گروه پیش از ما
یعنی یهود و نصاری وَإِنْ كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ که ما بودیم از قراءت ایشان کتاب خود را لَغَافِلِينَ بی خبران یعنی نمیدانیم
که ایشان چه میگویند و چه میخوانند زیرا که بلغت ما نیست أَوْ تَقُولُوا یا بجهة کراهت آنکه گوئید لَوْ أَنَّا أُنْزِلَ عَلَيْنَا الْكِتَابُ اگر فرستاده
بودندی بر ما کتابی چنانچه بر یهود و نصاری نازل شده لَكُنَّا أَهْدَىٰ هر آینه میبودیم راه یافته تر مِنْهُمْ از ایشان بجهة حدة ذهن ما
و لهذا جمیع علوم را تلقف میکنیم چون علم قصص و اشعار و خطبها با آنکه امی ایم فَقَدْ جَاءَكُمْ پس بدرستی که آمد بشما بَيِّنَةٌ مِنْ
رَبِّكُمْ حجتی روشن از پروردگار شما یعنی قران بلغت شما که عرب اید آنرا میفهمید وَهُدًى و آمد راه نمائی که هر که متابعت او
کند بمقصد رسد وَرَحْمَةٌ و بخشایشی برای مردمان این همه صفت قرانست فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَّبَ بِآيَاتِ اللَّهِ پس کیست
ستمکارتر از آن کس که تکذیب کرد آیتهای خدا را وَصَدَفَ عَنْهَا و اعراض کرد از آن با وجود تحقیق آن یا تمکن او بر معرفت حقیقت آن
سَنَجْزِي الَّذِينَ يَصْدِفُونَ عَنْ آيَاتِنَا زود باشد که جزا دهیم آنانرا که روی گردانیدند از آیتهای ما سُوءَ الْعَذَابِ بشدت
و سختی عذاب بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ بسبب آنکه بودند که اعراض میکردند از قران با وجود وضوح دلالت بر حقیت آن هَلْ
يَنْظُرُونَ آیا انتظار میبرند مراد نفی است یعنی منتظر نیستند اهل مکه بعد از تکذیب قران و غیر إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ مگر آنکه بیاید
بایشان فرشتگان بقبض ارواح ایشان و یا فرود آیند ملائکه عذاب بایشان یعنی شما مشغول کیستید که منتظر ملائکه موت یا ملائکه
عذاب شده اید أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ یا بیاید امر خدای تو بعذاب قتل و یا همه آیات قیامت و از آیات بسیار است و از جمله وقایع عظیمه
آن خروج دجالست و دابة الارض و نزول عیسی ع و ظهور حضرت امام محمد مهدی ع و پدید آمدن یاجوج و ماجوج و طلوع آفتاب از
جانب مغرب یعنی همه اینها بیاید أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ یا بیاید بعضی از آیتهای پروردگار تو که بقول اکثر مفسران
طلوع شمس است از جانب مغرب و درازی شبی که آفتاب نجش از مغرب برآید و درازی آن متهجدان دانند و اهل اوراد و
یابند که چون از اوراد فارغ شوند انتظار صبح برند و صبح بر نیاید در کار افتند و دیگر باره ورد از سر گیرند و چون تمام شود اثری
از صبح پدید نیاید دانند که کاری عظیم از خلوتخانه غیب بر صحرای شهادت می آید بتفرع و زاری و توبه و استغفار مشغول شوند
تا صبح از جانب مغرب اثر کند و آفتاب از جانب افق غربی برآید و انرا نور نبود و همه خلق آنرا مشاهده کنند و چون این آیه عظیم
ظاهر گردد و غیب عین شهود و امر عیان گردد و ایمان بر ما فی اضطرار شود پس سبب این يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ روزی
که بیاید برخی از آیتهای پروردگار تو لَا يَنْفَعُ نَفْسًا سود نکند هیچ نفسی را إِيمَانُهَا ایمان آوردن نفس که لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ نبوده

که ایمان

که ایمان آورده باشد مِنْ قَبْلُ پیش از این روز و ایمان آورده أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا یا نبوده که کسب کرده باشد در ایمان
خود نیکوئی که عمل پسندیده است یعنی این هنگام ایمان نفع ندهد نفسی که تقدیم ایمان بر آن نکرده باشد و کاسب خیر نبوده باشد در آن عمل
که آن روز ایمان کافر و توبه فاسق مقبول نباشد قُلِ انْتَظِرُوا بگو ای معاندان قریش انتظار برید این آیه را بدرستی که ما نیز مُنْتَظِرُونَ
منتظر این حال ماییم و چون ظاهر گردد وای بر حال شما و خوشا حال الحمد لله رب العالمین إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا بدرستی که آنانکه تفرقه کردند دِينَهُمْ
کیش خود را که ببعضی از انبیا و برخی کتب ایمان آوردند و ببعضی کافر شدند وَكَانُوا شِيَعًا و گشتند گروه گروه و هر فرقه تابع امامی شدند از حضرت
رسالت پناه صلعم روایتست که یهودان بر هفتاد و دو فرقه شدند هفتاد و یک در هاویه باشند و یکی ناجیه و امت من بر هفتاد و سه فرقه شوند
هفتاد و دو در هاویه باشند و یکی رستگار و ناجیه لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ نیستی تو از ایشان در چیزی از آن از تو نیستند پس تو از
حال ایشان نپرسند و از تفرق ایشان عتاب نکنند بلکه وبال تفرق ایشان بایشان راجع شود و بغیر إِنَّمَا أَمْرُهُمْ جز این نیست که کار ایشان
إِلَى اللَّهِ با خداست یعنی اوست که متولی جزا و سزای ایشانست ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ پس خبر دهد ایشانرا روز قیامت بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ
بآنچه هستند که میکنند و بر وفق آن ایشانرا جزا و سزا رساند فضل بن عبدالملک زادان روایت کرده که روزی در خدمت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه در مسجد نشسته بودیم نگاه کردم راس الجالوت و جاثلیق را بعنف می آوردند و بر ایشان استخفاف میکردند آنحضرت ع فرمود که
با ایشان مدارا کنید پس ایشانرا نزد آنحضرت برپای داشتند حضرت براس الجالوت نگریست و فرمود یا راس الجالوت دانی که امت
موسی ع بعد از وی چند فرقه شدند گفت ندانم در کتاب نگرم و بگویم حضرت فرمود که اگر کتاب سوخته یا دریده شود یا بدزدند دیگر
نگری پس روی مبارک بجاثلیق کرد و فرمود که ای جاثلیق دانی که ترسایان بعد از عیسی ع بچند گروه شدند گفت ای جبل چهار فرمود در
میگوئی نیکو سوگند که من بتوریة عالمترم از راس الجالوت و بانجیل دانا ترم از جاثلیق بدانید که امت موسی ع بهفتاد و یک فرقه شدند هفتاد
هالک و یکی ناجی و این گروهند که حق تعالی در شان ایشان فرموده که و من قوم موسی امة یهدون بالحق و به یعدلون و امت عیسی ع بهفتاد
و دو فرقه شدند یکی از آنها ناجی باشند دیگر هالک این گروهند که حق تعالی در باره ایشان فرمود که و اذا سمعوا ما انزل الی الرسول و امت حضرت
خاتم الانبیا صلعم بهفتاد و سه فرقه شوند یکی از ایشان ناجی شود و دیگر هالک و این فرقه آنانند که حق سبحانه و تعالی در حق ایشان میفرماید که و ممن خلقنا امة
یهدون بالحق و به یعدلون بعد از آن مرا گفت ای زادان دانی که در حق تو چند گروه شوند گفتم یا امیر المؤمنین در حق تو اختلاف کنند فرمود
بلی بر دوازده فرقه شوند یکی ناجی و دیگر هالک و تو از آن ناجی و حضرت رسالت صلعم بدین اشاره فرموده بقوله الحق مع علی و علی مع الحق
یدور معه حیث دار و بعد از ذکر وعید فجار بیان وعد ابرار میفرماید که مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ هر که بیاید بطریق نیکو و خصلتی پسندیده فَلَهُ عَشْرُ
أَمْثَالِهَا پس مر او راست ده بار مانند آن یعنی بعوض آن او را ده نیکویست و هفتاد و هفتصد و بغیر حساب نیز واقع شده اند الله اعلم
که مراد تعیین عدد نیست بلکه اظهار کثرتست وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ و هر که بیاید ببدی یعنی بخصلتی بد از اقسام منهیات فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا
مِثْلَهَا پس جزا داده نشود مگر مانند آن یعنی یکی بیکی بدون زیاده وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و ایشانرا که اهل حسنه و سیئه اند ستم کرده
نخواهند شد بنقصان ثواب و زیادتی عقاب و در احادیث قدسیه آمده که حضرت عزت عز شانه فرموده که حسنه را ده عوض بدهم
یا بیشتر و سیئه را یکی جزا دهم یا بیامرزم وای بر آنکس که احاد وی بر عشرات وی غلبه کنند یعنی سیئاتش بر حسناتش غالب شود و هر کس
که نزد من آید و بپر زمین گناه کرده باشد و در آن میان شرک نباشد مانند آن مغفرت و امرزش بوی دهم از سفیان ثوری روایتست که

مگر چیزی قوت خوش این آیه فرستاد که من جاء بالحسنة فله عشر امثالها حضرت رسول صلعم فرمود که اللهم زدنی بار خدایا بیفزای برین برای امت
من حق سبحانه و تعالی فرمود که من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا فیضاعفه له اضعافا کثیرة فرمود بار خدایا باین نیز بیفزای این آیه امد که انما
یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب قل بگوی ای محمد قوم را که تفرقه در دین افگنده اند و بعضی از پیغمبران ایمان آورده اند و برخی از احکام
شرع گرویده اند و منکر برخی دیگر شده اند اننی هدانی بدرستی که راه نموده است مرا ربی پروردگار من الی صراط مستقیم بسوی راه
راست بوسیله وحی و نشانه و باکه نصب فرموده از جهت بیذ و آنکه ما دیه دینا قیما بدل است از صراط مستقیم یعنی دینی است مرا دینی
پاینده و درست که اصلا کجی در وی نیست ملة ابراهیم یعنی دینی که آن ملت و طریق ابراهیم است حنیفا در حالتی که ابراهیم از دینهای
باطله گرویده بود و بدین حق میل فرموده و ما کان من المشرکین و نبود ابراهیم از شرک آرندگان یعنی از بت پرستان چون یهود
و نصاری قل ان صلاتی بگو بدرستی که نماز من و نسکی و قربانی من و حج یا جمیع افعال حج و عمره که ادا میکنم و محیای و زندگانی من
یعنی آنچه بر آنم در زندگانی خود و مماتی و آنچه بر آن بمیرم از ایمان و طاعت لله مر خدای است رب العالمین که آفریدگار عالمیانست
لا شریک له هیچ انباز نیست مراورا و بذلک و باین قول و اخلاص امرت مامور شده ام و انا اول المسلمین و من اول
مسلمانانم چه اسلام هر نبی مقدم است بر اسلام امت او و بعد از بیان اخلاص در دین در بطلان اهل شرک میفرماید که قل بگوی ای محمد
بمشرکان مکه اغیر الله آیا غیر خدای را ابغی ربا طلبم پروردگاری را و در عبادت او را انباز و شریک سازم و هو رب کل شیء
و حال آنکه اوست که آفریدگار همه چیزهاست پس ما سوای او مربوب و مخلوق باشند پس چگونه سزاوار ربوبیت باشند و لا تکسب
کل نفس و کسب نمیکند هیچ نفسی از بدیها الا علیها مگر که وبال آن بروست نه بر غیر او و این جواب ولید مغیره است که میگفت
ای صنادید عرب متابعت من کنید و گناهان شما در گردن من پس حق تعالی فرمود که و لا تزر وازرة و بر ندارد هیچ نفسی بردارنده
وزر اخری بار دیگری یعنی هیچ کس را بگناه دیگری عقوبت نکنند و نخواهد کرد بلکه هر کس بگناه عذاب خود خواهد کشید ثم الی
ربکم مرجعکم پس بسوی پروردگار شماست بازگشت شما فینبئکم پس خبر دهد شما را در آخرت بما کنتم فیه
تختلفون در آنچه بودید که در آن اختلاف میکردید در دنیا از امور دینیه و حق تعالی باطل آن بر شما ظاهر خواهد ساخت و هو
الذی جعلکم و اوست آن کسی که گردانید شما را ای آدمیان خلائف الارض خلیفهای زمین بعد از قوم بنی الجان و یا اهل
هر عصر را از شما جانشینی اهل عصر سابق گردانید و یا ای مؤمنان زمان خاتم الانبیا صلعم شما را خلیفهای امم سابقه گردانید و
رفع بعضکم فوق بعض و برداشت بعضی از شما را بر بعضی دیگر درجات پایهای بلند در شرف و بزرگی و در غنا و توانگری
و امثال آن بر وجه حکمت و مصلحت لیبلوکم تا بیازماید شما را فیما اتیکم در آنچه بشما داده از مال و جاه یعنی با شما معامله آزماینده کان
کند تا بر عالمیان ظاهر گردد که کدام از شما شاکر است بر غنا و صابر بر فقر ان ربک سریع العقاب بدرستی که پروردگار تو عقوبت کننده است
ناسپاسان را و انه و بدرستی که او لغفور رحیم آمرزنده و مهربانست بر صابران و شاکران
ابی بن کعب از حضرت رسول صلعم روایت کرده که هر که سورة الاعراف را قراءت کند حق تعالی میان او و ابلیس ستری پیدا کند تا آدم را
نکنند و آدم عم شفیع او باشد در آخرت و عیاشی باسناد خود از ابو بصیر روایت کرده که حضرت ابی عبد الله عم فرمود که هر که سورة الاعراف
هر ماه تلاوت کند روز قیامت از زمره الذین لا خوف علیهم و لا هم یحزنون باشد و اگر همه جمعه بخواند روز قیامت حساب او نکنند

و بعد ازان

و بعد ازان فرمود که آیات این سوره محکمند پس باید که ترک قراءت آن نکنید که روز قیامت گواهی خواهد داد برای خواننده خود
در نزد حضرت عزت جل جلاله بسم الله الرحمن الرحیم
المص نزد علمای تفسیر این حروف مرکب اسم سوره است یا اسم قرآن و یا هر حرفی ازین اشارتست باسمی
از اسماء الهی چنانچه الف الله و لام لطیف و میم ملک و صاد صبور یا هر حرف کنایتست از صفتی چون اکرم و لطف و مجد و صدق یا اشارتست باسم
المصور و یا بمعنی انا الله اعلم و افصل یعنی منم خدائی که میدانم هر چیز را و بیان میکنم شرایع را و یا بمعنی انا الله المجید الصادق
الوعد که منم خدای بزرگوار و راست کننده وعده کتاب انزل الیک این سوره یا قرآن کتابیست فرو فرستاده شده بسوی
تو فلا یکن پس باید که نباشد فی صدرک حرج منه در سینه تو تنگی از تبلیغ آن یعنی دلتنگ مشو از رسانیدن پیغام الهی و اندوهگین
مباش از تکذیب قوم و این کتاب نازل گشته لتنذر به تا بیم کنی بدان کافران را و ذکری للمؤمنین و پند دهی بدان
مؤمنان را اتبعوا پیروی کنید ای مکلفان ما انزل الیکم آنچه برای شما فرو فرستاده شده است بشما من ربکم از نزد پروردگار شما
یعنی متابعت آن کنید بنگاه داشت اوامر آن و اجتناب از نواهی آن و لا تتبعوا من دونه و پیروی مکنید بجز از خدای اولیاء
دوستان مراد آن اند که کفار ایشان را دوست میگرفتند یا شیاطین که خلق را در گمراهی می افگنند قلیلا ما تذکرون اندکی پند میگیرند
در متابعت حق از حسن مرویست که گفت ای فرزند آدم ترا بمتابعت کتاب خدای فرموده اند و سنت رسول او بخدای که هیچ نیامده است
مگر که خواسته اند که بدانی که آن در چه چیز آمده است و معنی آن چیز چیست تا بدان عمل کنی و بعد از امر بمتابعت اوامر و نواهی تحذیر میفرماید
بر ترک متابعت آن بقوله و کم من قریة و بسا از اهل دیهها و شهرهای کفار و فجار اهلکناها هلاک کرده ایم اهل آن را بجهة فرط کفر و عناد
ایشان فجاءها پس آمد باهل آن دیهها و شهرها باسنا عذاب ما بیاتا در حالتی که در شب خوابیده بودند چون قوم لوط که در شب
ایشان را مستاصل گردانیدیم او هم قائلون یا در حالتی که ایشان خفتگان بودند در نیم روز چون قوم شعیب و تخصیص این دو وقت
جهة آنست که زمان آسایش و استراحت است فما کان دعویهم پس نبود خواندن و فریاد خواستن ایشان اذ جاءهم باسنا
در وقتی که آمد بدیشان بلا و عذاب الا ان قالوا مگر آنکه گفتند که انا کنا ظالمین بدرستی که بودیم ما ستمکاران بر نفس خود
که تکذیب رسولان کردیم یعنی اعتراف کردند بظلم خود در آنچه بر آن بودند و اقرار کردند ببطلان آن بجهة تحسر بر آن لیکن در آن وقت تضرع
و زاری و پشیمانی ایشان از آنچه کرده بودند فایده نداد زیرا که نزول عذاب و رفع تکلیف مقارن یکدیگر بودند و قوم یونس عم از آن مستثنی الله
چنانکه مذکور خواهد شد و بعد از انذار از عقوبت دنیویه از عقوبت اخرویه تهدید میفرماید که فلنسئلن الذین ارسل الیهم
پس هر آینه بپرسیم امتانی را که فرستاده شده اند بدیشان پیغمبران و سؤال از ایشان از قبول رسالت خواهد بود یعنی چون رسولان
تبلیغ رسالت خود کردند با معجزات ظاهره شما در جواب ایشان چه گفتید و این سؤال بر وجه تعنیف و تعذیب باشد و
لنسئلن المرسلین و هر آینه بپرسیم پیغمبران از ادای رسالت و تبلیغ احکام و این سؤال از برای تقریب است و فایده این سؤال
آن باشد که خلایق بدانند که حق تعالی پیغمبران فرستاده و نصب ادله فرموده و کفار بجهة عناد و استکبار ایشان را انکار دیده و ندانسته
دانسته اند حقیقت پیغمبران را فلنقصن علیهم پس هر آینه بگوئیم بر رسولان و امتان ایشان گفتار و کردار ایشان را بعلم
بدانش خود یعنی در حالتی که عالمیم بظواهر و بواطن ایشان گفتار و کردار ایشان و ما کنا غائبین و نبودیم ما دور و بجز از اقوال

و از اعمال ایشان تا برو مخفی شده باشد از احوال ایشان بلکه با ایشان بجوم و مطلع بر احوال ایشان والوزن و سنجیدن
اعمال هر یک یومئذ الحق در روز قیامت حق است و عدل گویند وزن بمعنی قضاست یعنی حکم خدا در آنروز حق است
و بنا برین نسبت حکم عدل بمیزان باعتبار تسویه است یعنی چنانکه کسی چیزی را بترازو سنجد و نگذارد که کفه بر کفه بچربد حق سبحانه
حکم بعدل فرماید بی زیاده و نقصان و قول اول اشهر است و در خبر صحیح واقع شده که صحیفهای اعمال را وزن کنند
بمیزانی که او را عمود و دو کفه باشد و همه خلایق در آن نگرند بجهت اظهار معدلت و قطع معذرت و در تبیان از ابن عباس
نقل میکند که درازی میزان پنجاه هزار ساله راهست و هر دو کفه او یکی از نور است و دیگری از ظلمت حسنات در کفه نور نهند و سیئات
در کفه ظلمت و نیز مرویست که شخصی را نزد ترازو آرند و نود و نه نامه او که پر از گناه باشد بگشایند پس بطاقه از برای او بیرون آرند که در او
کلمتین شهادتین نوشته باشند پس همه نامها را در کفه نهند و این را در کفه دیگر این کفه بالطاف الهی گران بچربد فمن ثقلت موازینه
پس هر که گران بود اعمال سنجیده او فاولئک هم المفلحون پس آن گروه ایشانند رستگاران به بهشت و نجات و ثواب ابدی
ومن خفت موازینه و هر که سبک باشد عملهای وزن کرده او بجهت قلت طاعت و کثرت معصیت فاولئک الذین خسروا
پس آن گروه آنانند که زیان کردند انفسهم بهره نفسهای خویش و آنرا در معرض عذاب و عقاب آوردند بما کانوا بایاتنا یظلمون
بسبب آنکه بودند که بآیتهای ما ستم میکردند و در موضع تکذیب میکردند در موضع تصدیق بعد از آن حق تعالی بیان نعم خود میکند بر بندگان
و میفرماید که ولقد مکناکم فی الارض و بدرستی که ما جای دادیم شما را در زمین و پادشاه را مکنت و دستگاه دادیم در زمین
وجعلنا لکم فیها معایش و آفریدیم برای شما در زمین معیشتها یعنی اسباب زندگانی شما از انواع کسب قلیلا ما
تشکرون اندکی شکر میگویید با وجود بسیاری این نعم عظیمه ولقد خلقناکم و بتحقیق آفریدیم شما را یعنی پدر شما آدم را یعنی
از گل ثم صورناکم بعد از آن تصویر کردیم پدر شما را بصورتی خوب بر وجه اعتدال ثم قلنا للملائکة پس گفتیم مر فرشتگان را
بعد از خلق و تصویر و نفخ روح در آدم اسجدوا لآدم سجده کنید سجده تعظیم مر آدم را فسجدوا پس سجده کردند ملائکه آدم
را بی تاخیر و تعطیل از روی فرمانبرداری الا ابلیس مگر ابلیس که از راه کبر در آمد و حسد بر دل او لم یکن من الساجدین نبود از سجده
کنندگان مر آدم را قال گفت خدای تبارک و تعالی مر ابلیس را ما منعک چه چیز باز داشت ترا الا تسجد از آنکه سجده نکنی مر آدم را اذ امرتک
وقتی که فرمودم ترا بسجده آدم قال انا خیر منه گفت ابلیس که من بهترم از آدم یعنی مانع سجده کردن من آدم را از آنست که من بهترم از او
و نیکوترم که فاضل سجده مفضول کند پس در بیان افضلیت خود گفت کقوله خلقتنی من نار آفریدی مرا از آتش و آن جوهر لطیف علوی
نورانیست وخلقته من طین و آفریدی آدم را از گل که جسم کثیف سفلی ظلمانیست ابلیس درین صورت مغلطه خورد که افضلیت
باعتبار عنصر ملاحظه کرد و اگر باعتبار فاعل که ما خلقت بیدی عبارتست از آن و اگر بنسبت حقیقت که نفخت فیه من روحی اشارتست
بدان در نگریستی دانستی که افضلیت آدم راست نه او را و نیز قیاس در افضلیت آتش بر خاک مستقیم نبود زیرا که آتش خاین است
هر چه بوی دهند نیست گرداند و خاک امین است هر چه بوی دهند نگاه دارد و امین از خاین بهتر باشد و دیگر آتش متکبر و سرکش است و خاک
متواضع و افتاده و تواضع از تکبر بغایت نیکوتر بود و نیز خاک نقش پذیرد چنانکه آدم علیه السلام نقش معرفت پذیرفت کتب فی قلوبهم الایمان
و آتش نقش سوزد چنانکه نقش معرفت ابلیس را تلبیس بسوخت که نفسی علیه و در تفسیر ثعلبی از ابن عباس روایت کند که اول کسی که قیاس کرد

وخطا کرد

و خطا کرد ابلیس بود پس هر که در دین قیاس کند وی قرین ابلیس گردد الغرض چون ابلیس بجهت تکبر از سجده امتناع کرد قال گفت حق تعالی او را
که چون سجده نکردی فاهبط منها پس فرو رو از آسمان یا از بهشت بزمین فما یکون لک پس نرسد و روا نباشد ترا ان تتکبر
فیها آنکه گردن کشی کنی در آسمان و تعظیم نمایی بر فرشتگان که همه خاشعان و مطیعانند فاخرج پس بیرون رو از بهشت یا
از آسمان انک من الصاغرین بدرستی که تو از خوار شدگانی مرویست از حضرت پیغمبر صلعم که هر که تواضع و فروتنی کند حق تعالی
او را بر دارد و هر که تکبر و گردنکشی کند او را بیندازد و پست گرداند چون حق تعالی ابلیس را از درگاه رحمت خود براند و داغ لعنت بر
جبین او کشید و از رحمت خدای تعالی نومید شد قال انظرنی گفت خدایا مهلت ده مرا الی یوم یبعثون تا روزی که برانگیخته شوند
آدمیان از قبرها یعنی تا روز قیامت مرا میران و عقوبت مکن قال گفت خدای تعالی انک من المنظرین بدرستی که تو از مهلت دادگان
شدگانی تا وقتی که مصلحت من در آنست و حکمت در مهلت دادن شیطان با آنکه حق تعالی عالم بود که اضلال بندگان کند ابتلاء عباد
و تعریض ایشان بثواب بجهة مخالفت ایشان از او امر و یا و چون حق سبحانه و تعالی او را مهلت داد قال فبما اغویتنی گفت ابلیس
پس بسبب آن چیزی که مرا بی بهره گردانیدی از رحمت خود و یا حکم کردی بغوایت من لاقعدن لهم هر آینه بنشینم برای گمراه
ساختن فرزندان آدم صراطک المستقیم بر راه تو که راه راست است یعنی دین اسلام و انتظار آن کشم که راهزنی
ایشان کنم و از صراط مستقیم بگردانم ثم لآتینهم من بین ایدیهم پس البته بیایم بایشان از پیش ایشان یعنی امر آخرت
که در پیش ایشانست و گویم بعث و حشر و بهشت و دوزخ نیست ومن خلفهم و از پس ایشان یعنی دنیا را در چشم ایشان آرایم
وعن ایمانهم و از راست ایشان که جهت حسناتست و ایشان را در عجب و ریا و شبهه اندازم وعن شمائلهم و از چپ
ایشان که طرف سیئاتست در آیم و آنرا در دل ایشان شیرین گردانم و یا مراد آنست که از جمیع جهات ایشان در آیم
تا ایشان را از هدایت بگردانم و بر ضلالت دارم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام پرسیدند ازین آیه فرمود معنی من بین ایدیهم آنست
که کار آخرت بر دل و چشم ایشان خوار و حقیر گردانم ومن خلفهم یعنی ایشان را وسوسه کنم تا مال جمع کنند و بآن بخل ورزند و زکوة ندهند
تا از بهر وارثان بمانند وعن ایمانهم یعنی کار دین بر ایشان تباه گردانم و شبهه در دل ایشان افکنم وعن شمائلهم یعنی لذات و شهوات در دل
ایشان شیرین کردم و ایشان را بر هوای نفس دارم ولا تجد و نیابی تو که خداوندی اکثرهم شاکرین بیشتر فرزندان آدم را شکر گویندگان
یعنی مشرکان باشند که منعم خود را نشناسند قال گفت خدای مر ابلیس را اخرج منها بیرون رو از بهشت یا از آسمان مذءوما در حالتی
که نکوهیده باشی و عیب ناک مدحورا و رانده و دور کرده از رحمت لمن تبعک منهم بتحقیق که هر که در پی تو بیاید
از اولاد فرزندان آدم لاملان جهنم منکم اجمعین هر آینه پر کنم دوزخ را از همه شما یعنی از تو و متابعان تو ویا آدم اسکن
و بعد از اخراج ابلیس از بهشت گفتیم که ای آدم ساکن شو انت وزوجک الجنة تو و جفت تو که حواست در بهشت فکلا پس
بخورید از میوها و نعمتهای بهشت من حیث شئتما از هر جا که خواهید یا هر چه اراده کنید ولا تقربا هذه الشجرة و نزدیک
مشوید بخوردن این جنس درخت که گندم است بر قول مشهور و گویند انگور بود که اگر بخورید فتکونا من الظالمین پس باشید از
ستمکاران بر نفس خود که نقص ثواب کشید از خود بجهت ترک مندوب و تفصیل این در سوره البقره مذکور شد فوسوس لهما
الشیطان پس وسوسه کرد مر آدم و حوا را شیطان لیبدی لهما تا عاقبت آشکارا گرداند مر ایشان را ما وری آنچه پوشیده شده

عنهما از آدم و حوا من سوآتهما از عورت ایشان یعنی بجهة وسوسه بایشان و تبعیت ایشان او را از فوت شدن برهنه شوند
مرویست که خوف نظر آدم و حوا را جامها پوشانیده بود برای ستر عورت و ابلیس دانست که بجهة ترک ندب لباس از تن ایشان
دور شود پس در صدد آن شد که ترک اولی از ایشان بفعل آید تا بجهة کشف عورت در میان اهل بهشت منفعل شوند پس ابتدای
اغاز وسوسه کرده بدستیاری مار و طاوس در بهشت در آمده خود را با آدم و حوا در صورتی که او نمیدانست وقال و گفت مر آدم
و حوا را ما نهیکما ربکما باز نداشت و منع نکرد شما را پروردگار شما عن هذه الشجرة از خوردن این درخت الا ان
تکونا ملکین بجهة نخواستن آنکه گردید ملکین دو فرشته در علو مرتبت و حسن صورت او تکونا من الخالدین یا باشید از جاوید
ماندگان در بهشت که هرگز مرگ بشما نرسد وقاسمهما و سوگند خورد برای رغبت آدم و حوا در خوردن آن و گفت انی لکما
لمن الناصحین بدرستی که من شما را از نصیحت کنندگانم یعنی از روی شفقت میگویم که ازین درخت بخورید تا نمیرید آدم و حوا گمان
بردند که کسی بخدای سوگند بدروغ نخورد بجهة آن فریفته شد فدلیهما پس فرود آورد شیطان ایشان را بخوردن این درخت بغرور
بغریب و وسوسه فلما ذاقا الشجرة پس آن هنگام که بچشیدند یعنی یافتند طعم میوه این درخت را فی الحال بدت لهما
سوآتهما ظاهر شد مر ایشان را عورات ایشان یعنی لباس ایشان از تن ایشان بریخت تا عورت یکدیگر را بدیدند وطفقا
و در ایستادند و شروع کردند یخصفان در انکه می چسبانیدند برگ بر بالای برگ و می‌پوشانیدند علیهما من ورق الجنة
بر عورات خویش از برگ درخت بهشت و مشهور آنست که برگ انجیر بر هم بستند تا چون همات ازاری شد و عورت خود را
بدان پوشانیدند و از یک طرف بآن طرف میگرفتند وناداهما ربهما و ندا کرد آدم و حوا را پروردگار ایشان الم انهکما
عن تلکما الشجرة آیا نه شما را نهی کرده بودم از خوردن این درخت واقل لکما و نه گفته بودم شما را و تحذیر کرده که ان
الشیطان لکما عدو مبین بدرستی که شیطان هست مر شما را دشمنی آشکارا و دشمنی او در وقت امتناع او
از سجده آدم بر جمیع ملائکه روشن شده بود و این گفتار بر سبیل توبیخ و تسجیل آدم و حوا است بر ترک اولی مرویست که در وقت
گریختن ایشان حق تعالی فرمود که یا آدم افرارا منی ایا از من فرار میکنی ای آدم گفت بل حیاء منک بلکه گریختن من بجهة حیا و
شرمندگیست از حضرت تو پس بگناه اعتراف نموده از روی نیاز قالا گفتند با حق سبحانه و تعالی ربنا ای پروردگار ما ظلمنا
انفسنا ستم کردیم بر نفسهای خود بنقص ثواب بر فعل ندب وان لم تغفر لنا و اگر تو نیامرزی برای ما ذلت ما را که
ترک ندب است وترحمنا و نه بخشایی ما را لنکونن من الخاسرین هر اینه باشیم از زیان کاران آدم اگر چه ترک مندوب
کرده بود خود را ظالم و خاسر خواند زیرا که عادت اولیا آنست که زلت حقیر را عظیم شمرند و حسنه عظیم را حقیر دانند و نمیتوانند بود
که معد و معصیت باشد از و زیرا که باجماع امامیه انبیا معصوم اند از جمیع صغایر و کبایر از محمد بن قیس روایت است که ابلیس بلا وسوسه
کرد و مار حوا را و حوا آدم را حق تعالی بهمه خطاب کرده قال گفت ای آدم و حوا و ابلیس و مار اهبطوا فرو روید بزمین بعضکم
برخی از شما لبعض عدو مر برخی را دشمنند و از انجاست که آدمی و شیطان دشمن یکدیگرند و مار و طاوس نیز همچنین و گویند
خطاب با آدم و حوا و ذریت ایشانست که در اصلاب ایشان بودند ولکم فی الارض مستقر و مر شما راست در زمین
قرارگاهی و جای آرام گاهی ومتاع الی حین و برخورداری تا هنگام رسیدن مرگ آدم ازین غمناک شده و پنداشت که در

بهشت

بهشت کرا هرگز رسید وعید قال گفت حق سبحانه و تعالی باو فیها تحیون در زمین میزیید وفیها تموتون و در زمین بمیرید
ومنها تخرجون و از زمین بیرون آورده میشوید برای جزا آدم چون این مضمون بشنید دانست که باز بهشت خواهد رسید
و بان مسرور شد بعد از آن تعداد نعم خود میفرماید بر بنی آدم بقوله یا بنی آدم ای فرزندان آدم مراد همه ایشانند قد انزلنا
بتحقیق که فرستادیم علیکم لباسا بر شما پوششی یعنی آفریدیم برای شما لباس را بجهة ابتدا اسباب آن که آن فرود فرستادن
باران است تا بروید از آن گیاه و دیگری آفتاب از او پرورش دادن تا وقتی که پنبه و کتان از آن گیاه حاصل میشود یواری
سوآتکم میپوشاند آن لباس عورات شما را که شیطان قصد کشف آن کرده بود وریشا و پوششی که زینت شماست
و بان متحلی میشوید و آرایش میکنید و گویند لباس آنست که عورت را بپوشد و آنچه غیر از آنست از جامها ریش است و در تفسیر زاهدی
مذکور است که لباس آنست که از پنبه باشد و ریش از ابریشم و کتان و پشم ولباس التقوی و پوشش تقوی یعنی لباسی
که از برای تواضع پوشند چون پشمینه و جامهای درشت ذلک خیر آن بهتر است که از لباس نرم و تکلف که متکبران و
متجبران می پوشند و گویند مراد از لباس تقوی خشیت بنده است از خدای که احاطه کند بر او چنانکه جامه که احاطه بدن میکند
و یا مراد ایمانست که محیط است بقلب و یا جامهای حرب است چون زره و خفتان که خود را از اثر تیغ و نیزه نگاه دارند از ابن
عباس مرویست که مراد عمل صالح است ذلک آن انزال لباس من آیات الله از نشانهای فضل و رحمت خداست که بدان
آدمیان را پوشانیدند و ایشان را از چسبانیدن برگ بر خود مستغنی گردانید لعلهم یذکرون تا باشد که ایشان پند گیرند و قدر
این نعمت بشناسند و از قبایح بپرهیزند بعد از آن بر سبیل نصیحت و موعظه میفرماید که یا بنی آدم ای فرزندان آدم لا یفتننکم
الشیطان باید که بر حذر باشید که شما را در فتنه نیندازد شیطان و با شما مکر نکند و از راه حق بیرون نبرد و بجهة اغوا شما را از
طریق بهشت باز ندارد کما اخرج ابویکم چنانکه بیرون آورد پدر و مادر شما را من الجنة از بهشت و ایشان را در فتنه و محنت
انداخت ینزع عنهما لباسهما در حالتی که بر میکشید از ایشان جامهای ایشان را لیریهما تا بنماید به هر یک از ایشان سوآتهما
عورات ایشان را یعنی سبب آن شد که ابوین شما از بهشت بیرون آمدند و مکشوف العورة گشتند شما نیز از مکر او حذر کنید انه
بدرستی که شیطان یریکم هو وقبیله می بیند شما را او و لشکر او من حیث لا ترونهم از جائی که شما او را نمی بینید یعنی
از غایت رقت و لطافت در نظر شما نمی آیند و ایشان اجسام شما را بجهة غلظت و کثافت می بینند پس حذر از چنین دشمن لازم است
از ابن عباس مرویست که از جمله چیزهائی که شیطان و جنود او بر آدمیان تفاخر میکنند آنست که آدمیان را می بینند و آدمیان ایشان را
نمی بینند و از زیر زمین بیرون می آیند و بزیر زمین فرو روند و بهوا روند و پایین آیند و پیران ایشان جوان شوند بعد
از آنکه بنهایت پیری رسند بعد از آن میفرماید که انا جعلنا الشیاطین بدرستی که ما گردانیده ایم دیوان را اولیاء للذین
لا یؤمنون دوستان مر آنانرا که ایمان نمی آرند یعنی حکم کرده ایم که شیاطین دوستان کافرانند بجهة جنسیت و تناسب میان
ایشان و یا ما تخلیه کردیم میان ایشان و دیوان و بر وجه اجبار منع ایشان نکردیم تا مطیع و فرمانبردار دیوان گشتند و دوستان یکدیگر شدند
بخلاف مؤمنان مخلص که ایشان بجهة تدبر در دلایل و آیات مستعد الطاف الهی شده از وسوسه شیاطین محفوظ مانده اند آورده اند که
عرب عریان طواف کردندی و عورت خود را نپوشیدندی و گفتندی طواف خانه چنان میکنیم که خدا ما را افریده در جامه که در آن گناه کرده ایم

طواف نمیکنیم در آن جیزی از دوال یافته بمقدار آنکه عورت ایشان پوشیده شدی در میان بستندی و در عورت کرزنه از بنی عامر طواف
میکرد و باین مضمون ابیاتی میخواند که امروز بعضی از عورت یا همه آن ظاهر میشود و آنچه ظاهر میشود من حلال نمیدانم و طواف با بعضی بدن پوشیده
صحیح نمیشمارم چون زمان اسلام در رسید مسلمانان ایشان را بدان ملامت کردند ایشان گفتند پدران خود را برین یافته ایم
و متابعت ایشان میکنیم حق سبحانه و تعالی آیه فرستاد که واذا فعلوا فاحشة و چون بکنند کفار خصلتی متناهی در زشتی چون کشف عورت
در طواف و اصح مطلق فواحش است از کشف عورت و عبادت اصنام و غیر آن از کبایر قالوا وجدنا علیها گویند از روی
تقلید که یافته ایم برین عمل زشت اباءنا پدران خود را والله امرنا بها و خدای فرموده است ما را بفاحشه این لنا احتجاج آوردند
باین امر قبیح بدو چیز یکی تقلید پدران دوم افترای بر خدای جهان حق تعالی از ذکر احتجاج ایشان اعراض نمود بجهت ظهور فساد این حجة اما
که قل بگوی ای محمد ان الله لا یامر بالفحشاء بدرستی که خدای تعالی نمیفرماید بزشتی و ناپسندیده در قول و فعل چه سنت الهی جاری
شده که امر کند بمکارم خصال اتقولون علی الله آیا میگویید یعنی افترا میکنید بر خدای ما لا تعلمون آنچه نمیدانید که او فرموده است
از اسناد قبیح باو قل بگوی ای محمد مر کفار قریش را که امر ربی فرموده است پروردگار من بالقسط بعدل و راستی واقیموا وجوهکم
و راست کردانید روی خود را بقبله عند کل مسجد نزد هر زمان سجودی یا مکان سجودی مراد از سجود نماز است پس این امر است در نماز
نه در هر مسجدی که اتفاق افتد وادعوه مخلصین و بپرستید خدای را در هر حالتی که پاک کنندگان باشید له الدین برای خدای طاعت
یعنی او را مخصوص کردانید و غیر او را در آن شریک مکردانید چه بسوی او است بازگشت همه شما بغیر او چنانکه میفرماید کما بدأکم همچنانکه آفرید
شما را در ابتدا تعودون باز خواهید گشت بوی بار دوم تا جزا دهد شما را بر عمل فریقا هدی گروهی را راه نمود بایمان بوسیله الطاف
و توفیق و اسباب وفریقا و گروهی دیگر را که از روی عناد و جحود نظر در دلایل و آیات نکردند و تامل و تفکر در آن ننمودند در وادی خذلان
گذاشته حق علیهم الضلالة سزاوار شد برایشان گمراهی انهم اتخذوا الشیاطین بدرستی که این گمراهان فرا گرفتند
دیوان را اولیاء دوستان خود و فرمان ایشان بردند من دون الله بجز از خدای ویحسبون انهم مهتدون و گمان بردند
که ایشان راه یافته کانند و فی الحقیقة نچنانند و چون او سبحانه در ما تقدم ذکر نعم خود فرمود بر بندگان از لباس در عقب آن امر میفرماید که یا بنی
آدم ای فرزندان آدم خذوا زینتکم فرا گیرید جامهای خود را که بدان خود را آراسته اید عند کل مسجد نزد هر مسجدی اکثر مفسران
برآنند که ثقیف و جمعی دیگر از مشرکان از ذکور و اناث برهنه طواف کردندی چنانکه گذشت و بنی عامر در ایام احرام از خوردن چیزهای نفیس
اجتناب کردندی و بآنکه از طعام قناعت نمودندی و آن را طاعت دانستندی و بدان تعظیم کعبه خیال بستندی اهل اسلام گفتند که چون
ما بتعظیم و تکریم کعبه سزاوارتریم پس اولی آنست که ما نیز باین طایفه سلوک نماییم حق تعالی ایشان را ازین نهی فرمود و گفت جامهای نیکو پوشید در وقت
طواف و در وقت نماز مرویست که حضرت امام حسن بن علی صلوات الله علیهما در وقت نماز جامه پاکیزه و خوبتر پوشیدی و فرمودی که خدای جمیل
و جمال دوست میدارد و پس تجمل و متزین میشوم برای رضای پروردگار خود و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که مراد از زینت جامه نو
و پاکیزه است که در روز جمعه و عید پوشند برای رفتن بمصلا و مساجد و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که مراد بزینت شانه کردن محاسن است
نزد هر نمازی وکلوا و بخورید یعنی در احرام و غیر آن از گوشت و چربیه و غیر آن از ماکولات واشربوا و بیاشامید شیر و سایر مشروبات
ولا تسرفوا و از حد مگذرید بتحریم حلال یا با فراط طعام انه بدرستی که خدای تعالی لا یحب المسرفین دوست نمیدارد اسراف کنندگان را

انما

انما که زیاده از سیری خورند و اکثر برآنند که مراد باسراف در مقام خوردن و آشامیدن است بسیار سیری چه آن مضر است و از ابن عباس
منقول است که هر چه خواهید بخورید و هر چه خواهید بپوشید مادام که در خوردن آن اسراف نباشد و بپوشیدن لباس بقصد تکبر
صرف باشد و اگر بوزن کوه احد زر را در طاعت خدا صرف کنید اسراف نباشد و هر چیز در معصیت صرف کنند اسراف باشد
و از علی بن حسین بن واقدی نقلست که حق تعالی جمیع طب را در آیه کلوا واشربوا ولا تسرفوا جمع فرموده و بصحت پیوسته که هارون
طبیبی حاذق داشت ترسا نام او بختیشوع بو علی واقدی را گفت در کتاب شما چیزی از علوم طب هست گفت بلی حق تعالی جل طب
در نیم آیه جمع کرده و هو قوله کلوا واشربوا ولا تسرفوا گفت از پیغمبر شما هیچ روایتیست گفت بلی تمام طب را در کلمه چند جمع فرموده
و گفته المعدة بیت الداء والحمیة رأس کل دواء و اعط کل نفس ما عودته معده خانه رنجهاست و پرهیز کردن سر جمله دواهاست و هر نفسی را آنقدر
باید داد که عادت کرده باشد بختیشوع گفت کتاب شما و پیغمبر شما هیچ از طب فرو گذاشت نکرده و از برای جالینوس چیزی نگذاشته
و چون عرب بحج و عمره رفتندی گوشت و پیه و شیر بر خود حرام کردندی حق تعالی ازین نهی فرمود که قل من حرم زینة الله
بگو کیست که حرام کرده است آرایشی که خدای تعالی مقرر فرموده یعنی جامها التی آن زینتی که بمحض قدرت اخرج لعباده بیرون آورده
برای بندگان خود از نباتات و کتان و از حیوانات چون پشم و حریر و از معادن چون زره و خود والطیبات من الرزق
و دیگر کیست که حرام کرده از پاکیزها از روزی یعنی مستلذات مآکل و مشارب از گوشت و پیه و شیر با حلالات بحیره و سائبه
قل هی بگوی ای محمد این زینت و طیبات للذین آمنوا مر ایشانراست که ایمان آورده اند فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا اما
کفار و فجار بتبعیت شریک ایشان شدند در آن و جمیع مستلذات مر اهل ایمان راست خالصة در حالتی که خالص ویژه شرکت برای مؤمنان
یوم القیمة در روز رستخیز یعنی اگرچه کافران در طیبات دنیویه شریکند اما طیبات اخرویه مخصوص است با اهل ایمان کذلک
همچنانکه تفصیل کردیم این کلمها را نفصل الآیات تفصیل میکنیم نشانهای احکام دیگر لقوم یعلمون برای گروهی که فهم دارند و میدانند
عیاشی باسناد خود از حضرت ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده که در وقتی که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه عبدالله عباس را
نزد خوارج نهروان فرستاد تا ایشان را وعظ گوید و نصیحت کند و از طریق مخالفت بازگرداند بهترین جامها پوشیده بود و خوشبوترین
بوها مطیب بود و بر خوبترین مرکبی سوار شده چون نزد خوارج آمد ویرا گفتند که تو بهترین مردمانی و آمده که ما را نصیحت کنی چرا در زی جباران
و بر جنس مراکب ایشان سوار شده ابن عباس در جواب این آیه تلاوت فرمود که قل من حرم زینة الله التی تا آخر آیه و گفت
بتجمل شوید بجامهای نیکو که حق سبحانه و تعالی نیکوست و چیز نیکو دوست دارد اما باید که از جنس حلال باشد قل بگوی ای محمد با اهل شرک انما
حرم ربی جز این نیست که حرام کرده است آفریدگار من الفواحش گناهان بزرگ را که متصف اند بنهایت قبح از گناهان کبیره و گویند مراد هر چیزیست
که متعلق است بفروج ما ظهر منها وما بطن آنچه آشکارا از آن و آنچه نهانست مرویست که اهل جاهلیت زنا را در روز که منظور بود
حرام دانستندی و در شب که منظور نبودی حلال شمردندی حق تعالی باین آیه فواحش ظاهر و نهان را حرام کردانید والاثم و نیز حرام کرد گناهی
که بر آن حد مقرر نیست چون صغایر یا مراد هر چیزیست که موجب اثم باشد والبغی و حرام ساخت ستمکاری را و یا کبر را بغیر الحق بناحق
این تاکید بغی است زیرا که بغی البته بغیر حق باشد وان تشرکوا بالله و دیگر حرام ساخته آنکه شریک آرید بخدا و شریک گیرید در عبادت
ما لم ینزل به سلطانا آنچه را که خدای نفرستاده است بپرستش آن حجتی و برهانی وان تقولوا و از آن نیز حرام کرده است

که گویند بدروغ وافترا علی الله ما لا تعلمون بر خدای آنچه نمیدانند مانند تحریم حرث وانعام وبرهنه طواف میان احرام کردن وازان
اسناد کنید اگر دون تعبد ازان جهة تسلیه حضرت رسالت صلعم در تاخیر عذاب کفار میفرماید که ولکل امة اجل ومر هر گروهی است
مدتی که خدای تعالی تقدیر کرده است برای حیات ایشان ومهلت رسیده که هر امتی را غیر از مومنان وقتی است که دران عذاب
استیصال بدیشان فرود آید فاذا جاء اجلهم پس چون بیاید وقت عذاب وهلاک ایشان یا چون مدت عمر مقرر ایشان
لا یستأخرون ساعة واپس نمانند ازان اجل ساعتی ولا یستقدمون وپیش نگیرند بران اجل یعنی بهیچ وجه وقت اجل
متقدم ومتاخر نشود یا بنی آدم اما یأتینکم ای فرزندان آدم چون بیاید بشما رسل منکم پیغمبران از شما یعنی از جنس شما
یا بزبان شما یا قبیله شما یقصون علیکم آیاتی خوانند بر شما آیتهای مرا یا احکام شریعت را فمن اتقی پس هرکه بپرهیزد از شرک
از نافرمانی کردن بایشان واصلح واصلاح کند عمل خود را فلا خوف علیهم پس هیچ ترسی نیست برایشان یعنی از هرچه میترسند
ایمن شوند ولا هم یحزنون ونه ایشان اندوهناک شوند از چیزی که از ایشان فوت شود بلکه بهرچه امید میدارند برسند واگر از بعضی
معاصی اجتناب کرده باشند دون بعضی با صفت ایمان باشند موقوف بر لطف حق تعالی باشد اگر خواهد عفو کند واگر نه عقاب فرماید
وچون ذکر مومنان کرده وآنچه پاداش ایشانست درعقب آن ذکر مکذبان ومتکبران میفرماید بآنچه سزاوار ایشانست که والذین
کذبوا بآیاتنا وآنانکه بدروغ شمردند آیتهای ما را یعنی تکذیب رسل کردند نزد آیات بینات ما واستکبروا وکبر آوردند وگردنکشی
کردند عنها ازان ایمان آوردن بدلایل وحدانیت ما اولئک اصحاب النار آن گروه یاران وملازمان آتش دوزخند هم فیها
خالدون ایشان دران آتش پایندند ببقای ابدی فمن اظلم پس کیست ستمکارتر یعنی کافرتر در کفر ودر عناد وسخت تر ممن
افتری از کسی که افترا کند وبربندد علی الله کذبا بر خدای دروغ را بدینوجه که گوید خدای را زن وفرزند وشریک هست یا چیزی را باو
اسناد کند که نگفته چون تحریم سائبه وبحیره وغیر آن او کذب بآیاته یا بدروغ شمرد آیات منزله او را واین متضمن انکار نبوت
نیز هست اولئک آن گروه مکذبان ومفتریان ینالهم برسد بدیشان نصیبهم بهره ایشان من الکتاب از لوح محفوظ
مراد ارزاق واجالست وعقوبات که برای ایشان نوشته شده یعنی بایشان رسد آنچه تعلق تقدیر بلوح محفوظ نوشته شده از ارزاق و
عذاب ونکال دنیا حتی اذا جاءتهم رسلنا تا وقتی که بیاید بایشان فرستادگان ما که ملک الموت واعوان اویند یتوفونهم
در حالتی که فرا گیرند یعنی قبض کنند ارواح ایشان را قالوا گویند بایشان از روی سرزنش این ما کنتم تدعون کجایند بتانی که پرستیدید
که میخواندید ومیپرستیدید ایشان را من دون الله بجز از خدای تعالی تا امروز منع کنند عذاب خدای را از شما قالوا گویند کافران که
ضلوا عنا گم شدند از ما یعنی غایب گشتند وهیچ مددی از ایشان بما نرسید وشهدوا علی انفسهم وگواهی دهند بر نفسهای خود
انهم کانوا کافرین بآنکه ایشان بودند ناگرویدگان یعنی اعتراف کنند در آنچه بودند بران قال گوید خدای ادخلوا فی امم
در آیید در میان امتانی که قد خلت من قبلکم بتحقیق که درگذشته اند پیش از شما بر دین وآیین شما من الجن والانس
از پریان وآدمیان مراد کافران گذشته اند ازین دو طایفه یعنی با ایشان در آیید فی النار در آتش دوزخ مرویست که هرکه از کفار را که تکبر
ایشان بیشتر بود پیشتر باتش برند کلما دخلت امة هرگاه که در آید گروهی در دوزخ لعنت اختها لعنت کنند گروه دیگر را که بهم دینان
ایشان باشند وپیشوایان ایشان دران دین شده بودند رؤسای خود را لعن کنند وترسایان مقتدیان خود را بهمین قیاس لعنت کنند

حتی

حتی اذا ادارکوا تا آنکه چون بیکدیگر رسند فیها جمیعا در آتش همه ایشان قالت اخریهم گویند آنها که پس روان ایشان
در دوزخ لاولیهم برای آنها که پیشوایان بودند یعنی در باره ایشان گویند که ربنا ای پروردگار ما هؤلاء این گروه اضلونا گمراه کردند
ما را فآتهم عذابا ضعفا پس بده ایشان را عذابی دو چندان که ما راست من النار از آتش دوزخ یک قسم برای گمراهی
خود ودیگری برای گمراه ساختن دیگران قال گوید خدای در جواب ایشان لکل ضعف مر هر را عذاب دوباره است پیشوایان را بجهة
ضلال واضلال وپیروان را بجهة عناد وکفر وتقلید ولکن لا تعلمون ولیکن ایشان ندانسته باشند وحفص تا خوانده یعنی نمیدانید
وازحال یکدیگر خبر ندارید بلکه هر یک علم بعذاب خود دارید واز اعمال دیگران بی خبرید وقالت اولیهم وگویند پیشوایان
لاخریهم مر پیروان را فما کان لکم علینا من فضل پس نیست شما را بما افزونی که بدان استحقاق تخفیف عذاب داشته باشید
بلکه شما در کفر برابر بودیم فذوقوا العذاب پس بچشید عذاب را بما کنتم تکسبون بسبب آنچه بودید که کسب میکردید از کفر وعوائد
عذاب بدیگری مکنید ان الذین کذبوا بدرستی که آنها که بدروغ داشتند بآیاتنا آیتهای ما از قرآن ودلایل قدرت واستکبروا
وسرکشی کردند عنها از گرویدن بآن وفرمانبرداری آن لا تفتح لهم گشاده نشود از برای دعای ایشان بجهة نزول رحمت بر ایشان
ویا بسبب رفع اعمال یا ارواح ایشان ابواب السماء درهای آسمان چنانکه از برای اهل ایمان گشوده میشود بلکه اعمال
ایشان را بر روی ایشان باز زنند وارواح ایشان بسجین باز برند که زیر زمین هفتم است ولا یدخلون الجنة ودر نیایند این منکران
وگردنکشان در بهشت حتی یلج الجمل تا وقتی که در آید شتر فی سم الخیاط در سوراخ سوزن یعنی چنانکه این صورت هرگز وجود
نگیرد کافران نیز هرگز بهشت نروند وکذلک وهمچنین پاداش منکر نجزی المجرمین جزا میدهیم کافران را لهم من جهنم مر ایشان را
باشد از آتش دوزخ مهاد فراشی که بران نشینند ومن فوقهم غواش واز زبر ایشان پوششها باشد هم از آتش دوزخ یعنی زیر و زبر
ایشان آتش بود وکذلک ومانند جزای قطع این گروه نجزی الظالمین پاداش میدهیم کافران ستمکار را وعده از وعید کافران
در وعد مومنان میفرماید که والذین آمنوا وآنانکه گرویده اند بخدا وعملوا الصالحات وکردند کارهای شایسته چون تصدیق رسول
وفرمانبرداری کتابها وچون اعمال صالحه بسیار است واقدام بهمه آن فوق طاقت بشر است ازین جهة میفرماید که لا نکلف نفسا الا وسعها
ونمیفرماییم هیچ تنی را مگر بقدر وسع وطاقت نفس یعنی آنقدر که بران قادر باشند اولئک اصحاب الجنة آن گروه ملازمان بهشتند هم فیها خالدون
ایشان در بهشت پاینده ودایم باشند ونزعنا ما فی صدورهم وبیرون آریم آنچه در سینه بهشتیان بود من غل از کینه وحسد یعنی اسباب
عداوت را از ایشان نزع کنیم تا آنکه غیر از محبت ودوستی خالص در میان ایشان نباشد وحسد بمرتبه بیکدیگر نبرند از سدی نقلست که چون
اهل بهشت بدر بهشت رسند آنجا درختی باشد که از ساق آن دو چشمه بیرون آید از یک چشمه آن آب بیاشامند هر غل وغش وحقد
وحسد که در دل ایشان بوده باشد زایل گردد وآن شراب طهور بود وچون از دیگری شستشو کنند آثار لطافت وتازگی بدن ونضارت نعیم
بهشت برایشان ظاهر گردد که هرگز پس ازان گرد آلود وپژمرده نشوند ودر خبر هست که در بهشت کمترین ملک کسی زیاده از تمام ملک دنیا
باشد چنانچه گمان برد که آنچه او راست کسی دیگر را نیست وبجهة این هیچکدام بر یکدیگر حسد نبرند بعد ازان در بیان وصف منازل ایشان در بهشت
میفرماید که تجری من تحتهم الانهار میرود از زیر مساکن وغرفهای ایشان جویهای روان ودر لذت وسرور ایشان وقالوا وگویند
اهل بهشت الحمد لله الذی حمد وثنای مر آن خدای را که بفضل خود هدانا لهذا راه نمود ما را بدین مقام وما کنا لنهتدی ونبودیم

که راه یابیم بقوت خود و بتوفیق و لطف او سبحانه باین منازل لولا ان هدینا الله اگر خدا ما را راه ننمودی باسباب توفیق و الطاف عمیم
خود هرگز راه باین نمی یافتیم در خبر است که حضرت رسول صلعم فرمود که چون اهل بهشت در بهشت قرار گیرند و اهل دوزخ در دوزخ حق تعالی میان ایشان حجاب
بردارد تا یکدیگر را ببینند و آنچه در آن باشند از منازل و درجات و درکات مشاهده کنند اهل دوزخ از روی حسرت گویند کاشکی ما مؤمن
میشدیم تا باین مرتبه میرسیدیم بعد از آن فرمود که هیچ مؤمنی و کافری نباشد الا که او را در بهشت و دوزخ منزلها باشد چون حجاب بردارند و آن
منازل با ایشان نمایند دوزخی را گویند که این قصور و منازل و درجات را که می بینی برای تو آفریده بودند اگر ایمان می آوردی باینجا میرسیدی
و بهشتی را گویند که این درکات و عقوبات را که می بینی از برای تو بود اگر طریق کفر اختیار میکردی بعد از آن ندا آید که این مراتب بلند
و درجات ارجمند بشما بمیراث از زانه داشتیم پس دیگر باره ندا آید که ای اهل بهشت شما را همیشه تندرستی باشد که با آن بیماری
نبود و جوانی باشد که با آن پیری نبود و زندگانی که با آن مرگ نباشد و خلودی که با آن فنا نبود و نعمتی که هرگز نیستی نپذیرد و اهل بهشت از
روی خوشحالی گویند لقد جاءت رسل ربنا بالحق بدرستی که آمدند فرستادگان پروردگار ما بالحق براستی و درستی پس صدق
بار خدا ایشان و آنچه آن باین پایه ما رسیدیم ونودوا و ندا کرده شوند اهل بهشت در وقتی که بهشت را از دور ببینند یا بعد از
دخول آن ان تلکم الجنة اگر آن بهشتی که وعده داده شده بودید این بهشت که مملوست از نعیم لذیذه اورثتموها میراث داده
شدید از آن بما کنتم تعملون بسبب آنچه بودید که عمل میکردید ونادی اصحاب الجنة و ندا کنند اهل بهشت اصحاب النار
اهل دوزخ را از روی کمال شادی و سرور ان قد وجدنا اگر بدرستی که ما یافتیم ما وعدنا ربنا آنچه وعده کرده بود پروردگار ما از
عقوبات حقا بیشک و شبهه قالوا گویند دوزخیان نعم آری یافتیم آنچه خدای گفته بود فاذن مؤذن پس آواز
[حاشیه: فهل وجدتم ما وعد ربکم حقا]
دهد آواز دهنده بینهم میان بهشتیان و دوزخیان ان لعنة الله بدرستی که لعنت خدای تعالی علی الظالمین
بر کافران ستمکار است الذین یصدون آنانکه باز میداشتند مردمان را عن سبیل الله از راه خدای ویبغونها عوجا
و طلب آن میکردند از روی کجی و ناراستی وهم و ایشان بالآخرة کافرون برای آخرت ناگرویدگان اند از ابن عباس
نقل است که حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام را در کتاب خدای اسمهاست که مردمان از آن غافلند و از جمله آنست که فاذن
مؤذن بینهم چه این مؤذن آنحضرت است وبینهما حجاب و میان بهشت و دوزخ پرده ایست مانند حصار شهر که اهل دوزخ
نتوانند به بهشت درآیند و نزد بعضی آن حجاب اعرافست و در بعضی روایت آمده که اعراف تلیست از مشک سفید وعلی الاعراف
رجال و بر اعراف یعنی بر اعالی آن مردانی باشند مشرف بر بهشت و دوزخ که هر دو را ببینند یعرفون کلا بسیماهم
شناسند هر یک از اهل بهشت و دوزخ را بعلامتهای ایشان چه بهشتیان سفید روی باشند و دوزخیان سیاه روی
و گویند اینموضع را بجهة آن اعراف گویند که ساکنان آن عارف باشند باحوال فریقین و ساکنان اعراف انبیا باشند یا شهدا
یا اهل فضل مؤمنان یا ملائکه بر صورت مردان و بعضی ایشان را اعراف دلیل فضل و کرامت ایشان باشد چه از آنجا منازل خود را
در بهشت ببینند و از آن متلذذ شوند و عذاب دوزخ را مشاهده کنند و بخلاصی از آن مسرور گردند و گفته اند که بر اعراف
کسانی باشند که حسنات و سیئات ایشان مساوی باشد یا یکی از ابوین از و راضی باشد و دیگری نه و یا موحدانند که در عمل تقصیر کرده
باشند و اصح اقوال آنست که افاضل اهل ایمان در آن موضع باشند و مؤید اینست که ثعلبی در تفسیر خود از ابن عباس نقل کرده که اعراف
موضع

موضعی بلندست از صراط که حضرت امیرالمؤمنین و حمزه و عباس و جعفر طیار در آنجا باشند و دوستان خود را بشناسند
بتازگی و سفید رویی و دشمنان خود را بتیرگی و سیاه رویی و محمد بن جعفر راشد که یکی از راویان اهل سنت است روایت
کرده که پدرم مرا گفت که من از حسین بن علوان شنیدم که او از سعد بن طریق شنید که اصبغ بن نباته گفت روزی در مجلس منور
حضرت شاه اولیا صلوات الله علیه نشسته بودم که عبدالله بن الکوا از در درآمد و گفت یا امیرالمؤمنین مرا آگاه کن از تفسیر آیه وعلی
الاعراف رجال آنحضرت فرمود که یا ابن الکوا آگاه باش که ما اهل بیت نبوت و معدن رسالتیم فردای قیامت زمام اختیار بدست ما
دهند و خطاب حق تعالی در رسد با که آنکس که اهل دوزخ باشد او را بدوزخ فرستید و آنکس که اهل بهشت است او را به بهشت در آرید
پس هر که در دنیا نصرت ما کرده و در محبت ما کوشیده و شربت مودت ما نوشیده ایشان را بعلامات دوستی بشناسیم و بتعظیم تمام
ببهشت رسانیم و آنهائی که عداوت ما ورزیده اند و ایذا و آزار بما رسانیده باشند ایشان را بعلامات بغض بشناسیم و بعذاب عظیم
و عقاب الیم در دوزخ آریم و مؤکد این گفتار عالیمقدار است حدیث عثمان شیبه که حضرت رسالت صلعم روزی خطاب بحضرت
امیرالمؤمنین کرد و فرمود ای علی گویا من در تو مینگرم در روز قیامت و در دست تو عصائی است از عوسج و تو بآن عصا گروهی را
به بهشت میرانی و جمعی را بدوزخ میرسانی و میگوئی بدوزخ که فلانرا بگیر که از دشمنان منست و فلانرا گذار که از محبان منست و حضرت رسالت
صلعم فرمود که والله که آتش امیرالمؤمنین علی را مطیع تر باشد از غلام بخواجه خود و در روایت آمده که حارث همدانی که یکی از محبان حضرت شاه
ولایت پناه است و اکثر در ملازمت آنحضرت بودی فرمود ای حارث بشارت باد ترا که من دوستان خود را در دو حالت فرو نگذارم و درین دو وقت
خود را بایشان رسانم و من ایشان را شناسم و ایشان نیز مرا شناسند و شفیع ایشان باشم و ایشان را بمقصود خودشان رسانم و از حضرت
امام محمد باقر مرویست که مراد از رجال درین آیه حضرت سید النبیین و ائمه معصومین اند صلوات الله علیهم اجمعین و در مجمع البیان نیز از آنحضرت
روایت کرده که فرمود به بهشت نرود مگر کسی که ما اهل بیت را شناسد و محبت ایشان کند و بدوزخ نرود مگر کسی که مرتبه ایشان را نشناسد
و منکر امامت و ولایت ایشان باشد و حضرت امام جعفر صادق فرمود که اعراف پشته ای باشد میان بهشت و دوزخ و هر پیغمبری و خلیفه
او را آنجا بدارند با گناه کاران امت خویش و امیر لشکر با لشکر خویش پس آنکه محسنان باشند سبقت گرفته به بهشت در آیند و خلیفه آن پیغمبر با گناه کاران
امت او گوید بنگرید برادران نیکوکار خود را که پیش از شما به بهشت رسیده اند ایشان بر ایشان سلام کنند کما قال الله تعالی ونادوا و ندا کنند
اصحاب اعراف یعنی گناه کاران امت هر پیغمبری و خلیفه او در اعراف و آواز دهند اصحاب الجنة اهل بهشت را یعنی محسنان را ان
سلام علیکم آنکه تحیت خدا بر شما باد و با خوشحالی شامل حال شماست که سلامت بدار السلام رسیدید لم
یدخلوها هنوز اهل اعراف یعنی گناه کاران به بهشت در نیامده باشند وهم یطمعون و حال آنکه ایشان طمع دارند بشفاعت
پیغمبر خود و خلیفه او و گویند آخرین کسانی که به بهشت در آیند ایشان باشند و در خبر آمده که میزان حسنات و سیئات اهل اعراف
مساوی باشد و ایشان هم در بهشت مینگرند و هم در دوزخ و دخول هیچکدام راجح نبود پس چون خلق را بسجده خوانند و آن آخر
تکلیفی است در روز قیامت اهل اعراف سجده کنند و میزان حسنات ایشان بآن سجده راجح گردد و به بهشت در آیند و اذا صرفت
ابصارهم و هرگاه چشمهای ایشان را بگردانند در تفسیر اهل آمده که حق تعالی فرشته را فرماید تا روی ایشان را بگرداند تلقاء اصحاب
النار بسوی دوزخیان و چون اهل دوزخ را بانواع عذاب و نکال ببینند بخدای تعالی پناه برده قالوا ربنا گویند ای پروردگار ما لا

تجعلنا مع القوم الظالمین مگردان ما را با گروه ستمکاران یعنی میان ما و اهل دوزخ جمع مکن و بنابر آنکه مراد باصحاب اعراف
انبیا و ائمه باشند پس صدور این دعا از ایشان بر وجه خضوع و خشوع باشد و بر طریق مرتبه که ایشانرا دست دهد همچنانکه ایشان
در بهشت گویند ربنا اتمم لنا نورنا و نادی اصحاب الاعراف و ندا دهند اصحاب اعراف رجالا یعرفونهم بسیماهم مردانی
را که بشناسند بعلامات از سیاهی روی و کبودی چشم و آن آشناختگان روسای کفره باشند چون ولید بن مغیره و ابو جهل و
عاص بن وایل و امثال ایشان لعنة الله علیهم که در دنیا میگفتند هرگز خدای امثال بلال و عمار و صهیب را ببهشت نبرد و ما را بدوزخ
و سوگند میخوردند که خدای بندگان شبانرا بتفضل نکند قالوا گویند ایشانرا اهل اعراف که شما در عذابید ما اغنی عنکم
دفع نکرد از شما عذاب را جمعکم کثرت انصار شما یا جمع مال که میکردید و ما کنتم تستکبرون و آنچه بودید که گردن کشی میکردید از
سخن حق پس اهل اعراف اشاره کنند بسوی عمار و بلال و صهیب و سلمان و خباب و امثال ایشان و کافرانرا گویند که اهؤلاء الذین
نه این گروه آنانند که در دنیا اقسمتم سوگند میخوردید که البته لا ینالهم الله برحمة هرگز بدیشان نرساند خدای بخشش خود را و حال
برحمت حق در بهشتند و چون اصحاب اعراف ازین سخن فارغ شوند حق تعالی بکرم خود بعاصیان اهل ایمان خطاب کند که ادخلوا
الجنة در آیید ببهشت لا خوف علیکم هیچ ترسی نیست بر شما از مخاوف و شداید و لا انتم تحزنون و نه شما اندوه
ناک شوید از فوت مطلوب و مقصود ابن عباس فرموده که چون اهل اعراف ببهشت در آیند دوزخیانرا طمع دخول بهشت
بخاطر رسد گویند خدایا ما را خویشانند دستوری ده تا با ایشان سخن گوییم حق تعالی اذن فرماید بهشتیانرا تا در دوزخ نگرند چون نگاه کنند
خویشان خود را نشناسند چه خلقت ایشان متغیر شده باشد اما دوزخیان ایشانرا بشناسند و بنام و کنیت ایشانرا بخوانند و ازانها
طعام و شراب بهشت خواهند چنانکه میفرماید که و نادی اصحاب النار و آواز دهند دوزخیان اصحاب الجنة بهشتیانرا و توقع کنند ان
افیضوا که بریزند علینا من الماء بر ما از آب بهشت که تشنگی ما را ببرد او مما رزقکم الله یا بدهید ما را از آنچه روزی کرده است
خدای شما را از سایر اشربه و یا انواع طعام تا بآن دفع گرسنگی خود کنیم قالوا گویند بهشتیان در جواب ایشان که ان الله حرمهما
بدرستی که خدای حرام کرده است طعام و شراب بهشت را علی الکافرین بر کافران و بی ایمانان الذین اتخذوا دینهم آنانکه فرا
گرفتند شعار دین خود را لهوا و لعبا مشغولی بهازیچه چه ایشان در عید خود بحوالی کعبه بر آمدندی و دست میزدندی و بازی میکردندی و
غرتهم الحیوة الدنیا و بفریفت مر ایشانرا زندگانی دنیا و طول مهلت از حق فراموش کردند و ندانستند که دنیا غدار است
کشنده و مکارست بازی دهنده فالیوم ننسیهم پس امروز با ایشان همان معامله کنیم و فرو گذاریم ایشانرا در آتش دوزخ کما
نسوا چنانکه ایشان فرو گذاشتند و بر خاطر نگذرانیدند و مستعد نشدند لقاء یومهم هذا دیدن این روز را و ما کانوا
و چنانکه بودند که از روی عناد و بایاتنا یجحدون بآیتهای کتب ما انکار میکردند چون حق تعالی ذکر هر دو فریق کرد در عقب آن بیان انزال
حجت میکند بر ایشان بقوله و لقد جئناهم و بتحقیق که آوردیم برای گروه کفار بکتاب فصلناه کتابی را که بیان کردیم
سخنانرا در وی روشن ساختیم هر چه بکار آید در وی از عقاید و احکام و مواعظ هدی راه نماینده بندگان براه راست و رحمة و خداوند بخشش
لقوم یؤمنون برای گروهی که میگروند یعنی مرشد ایشان بحق و منجی ایشان از ضلالت هل ینظرون انتظار نمیبرند الا تأویله
مگر عاقبت کتاب یعنی آنچه راجع شود بآن امر قرآن از تبیین صدق و آن آشکار شدن آنچه ناطق است بآن از وعد و وعید طلاق معنی

الست

وناد جو

علی علم

الست که ایمان نمی آرند بآن از عین وعد و وعیدانرا نه بینند یوم یأتی تأویله روزی که بیاید عاقبت و انجام کتاب یعنی
ظاهر شود آثار وعد و وعید آن و آن روز قیامت باشد یقول الذین نسوه گویند آنانکه فراموش کردند یعنی ترک کردند کتاب مفصل
من قبل پیش ازین در دنیا یعنی چون صدق سخن خدا در آن روز ظاهر گردد بر کافران که بقران نگرویده اند قد جاءت رسل ربنا
بدرستی که آمده بودند فرستادگان پروردگار ما بالحق براستی و درستی و ما تکذیب ایشان کردیم و در وقوع این روز ما و انداشتیم فهل لنا
من شفعاء پس آیا هست ما را در خواست کنندگان فیشفعوا لنا تا شفاعت کنند برای ما او نرد یا باز گردانیده شویم بدنیا
فنعمل غیر الذی کنا نعمل تا بکنیم غیر آنچه بودیم که عمل میکردیم یعنی تصدیق کنیم بآنچه تکذیب آن میکردیم و بوحدانیت خدا قایل
شویم نه بشرک و انکار کسی ایشانرا شفاعت کند و نه بدنیا باز رسانند قد خسروا انفسهم بدرستی که زیان کردند در تضییع
خود که سرمایه عمر صرف پرستش بتان کردند و ضل عنهم و گم شد از ایشان ما کانوا یفترون آنچه بودند که افترا میکردند که
بتان شفیعان ما خواهند بود نزدیک خدای پس هیچ نفعی بایشان نرسد و در عذاب ابدی گرفتار باشند بعد ازان از روی احتجاج
ذکر ربوبیت خود میکند میان مصنوعات خود تا بوسیله آن او را بشناسند و بدانند که غیر از وی سبحانه معبودی بحق نیست میفرماید
که ای جمیع مکلفان ان ربکم الله الذی بدرستی که پروردگار شما خداوندیست که مستجمع جمیع صفات کمال است او است آنکس
که خلق السموات والارض بیافرید آسمانها و زمینها را بهماده والتی فی ستة ایام در مقدار زمان شش شبانروز و اگرچه
او سبحانه قادر بود که بیکچشم زدن همه چیزها بیافریند اما بجهة تعلیم آنکه بندگان در کارها تعجیل نکنند و تأنی کار فرمایند بمدت شش روز
آنها را بیافرید و در جمیع آورده که حق تعالی ابتدای آفرینش در روز یکشنبه کرده تا آخر روز جمعه جمیع مکونات علوی و سفلی را ایجاد کرد
ثم استوی پس مستولی شد اراده او و علی العرش بر آفرینش عرش و یا غالب گشت بر عرش که عظیمترین مخلوقات او است
و هرگاه که بران غالب و قادر باشد پس غیر آن بطریق اولی ابو الفتوح جرجانی در تفسیر خود نقل کرده که حق تعالی عرش را بر صورت تخت
آفریده و در خبر است که جبرئیل خواست که عظمت عرش را بداند از حق تعالی اذن طلبید تا در اطراف و جوانب آن پرواز کند چندین
سال می پرید تا ضعیف گردد و سست شد و از حق تعالی قوت طلبید حق سبحانه و تعالی او را قوت داد و تا بیشتر از پیشتر بپرید و درین نوبت نیز
سست گشت باز او را قوت داد تا چند نوبت این صورت واقع شد و چون ببینوان ملال یافت گفت خداوندا بیشتر را سیر کرده ام
یا اکثر مانده از جانب الهی ندا آمد که ای جبرئیل چندین هزار سال است که میپری هنوز یک قائمه از قوائم عرش را سیر نکرده جبرئیل گفت
سبحان من لا یعلم کیفیة خلقه الا هو پاکا خداوندی که هیچکس بر چگونگی آفرینش تو آگاهی نیست مگر تو یغشی اللیل النهار در پوشد
خدای شب تاریک را در روز روشن یعنی پوشیده میگرداند روشنائی روز را بتاریکی او عکس یطلبه میجوید شب روز را یعنی از پی او
در می آید حثیثا در حالتی که شتاب کننده است مانند کسی که طلب چیزی کند بر وجه سرعت و همچنانکه شب طالب روز است بسرعت روز نیز
طالب شب است مراد آنست که آمدن روز در عقب شب است و بعکس مانند چیزی که در اثر چیزی که طالب آن باشد و الشمس و القمر
و آفتاب و ماه را و النجوم و ستارگان را مسخرات بامره در حالتی که رام شدگانند بفرمان او یعنی مطیع فرمان او یند در مجاری خود و
خلق ایشان برای منافع بندگان است الا له الخلق بدانید که مر خدایراست آفریدن جمیع مخلوقات و مکونات و الامر و مر او راست
فرمان نافذ که مقرون مصلحت است چه متصرف در جمیع امور او است نه غیر او تبارک الله بزرگست خدای بوحدانیت در ربوبیت

ربّ العالمین پروردگار و آفریدگار همه عالمیان است و بعد از دلایل قدرت خود امر میکند بندگان که ادعوا ربکم بخوانید پروردگار
خود را یعنی پرستش او کنید تضرعا در حالتی که زاری کنندگان باشید یا بر وجه زاری و تضرع وخفیة و در حالتی که پنهان باشید از مردمان
چه دعا در خلوت دلیل اخلاص است و محتاج مخلص بر دری نا امید نیست انه لا یحب المعتدین بدرستی که خدای دوست
نمیدارد از حد درگذرندگان را یعنی آنها که دعای بد کنند در حق مستحق یا در دعا فریاد کنند یا بریا آمیخته شود یا چیزی طلبند از خدای که لایق
آن نباشند مانند رتبه انبیا و بالا رفتن بر سموات اعلی از حضرت رسالت صلعم مرویست که فرمود زود باشد که قومی پیدا شوند که در دعا
زیاده از فوق رتبه خود طلبند و همین قدر کافیست که بنده در دعا گوید خدایا از تو بهشت میخواهم و میطلبم و آنچه مرا نزدیک گرداند بجنت و
از گفتار و کردار بعد از آن این آیه را تلاوت فرمود که انه لا یحب المعتدین مرویست که در میان دعای ستر و علانیه هفتاد ضعف است
و در زمان حضرت رسالت صلعم اصحاب ستر عبادت کردندی و در عدم اظهار آن جد و جهد تمام کردندی و آواز ایشان را غیر ایشان نشنیدی
و پوشیده راز ایشان میان ایشان و خدا بودی و از مضمون ادعوا ربکم تضرعا وخفیة در نگذشتندی و گویند که تضرع بمعنی جهر است
یعنی خدا را بخوانید در آشکارا و نهان ولا تفسدوا فی الارض و فساد مکنید در زمین بکفر و معاصی و انواع عدوان بعد اصلاحها
پس از اصلاح او کردن آن بایمان و عدل و تقوی وادعوه خوفا و بخوانید خدا را در حالتی که ترسندگان باشید از عذاب وطمعا
و امیدواران برحمت او ان رحمة الله بدرستی که رحمت خدای تعالی قریب من المحسنین نزدیکست به نیکوکاران در عمل چون
عابدان یا در ارزدی امل چون عاصیان که امیدوارند برحمت او چه عابد و عاصی چشم برحمت بی غایت و فضل بی نهایت او دارند یکی از
در مناجات خود گفته که بار خدایا گر وفاداران بتو امیدوارند جفاکاران نیز بغیر از تو پناهی ندارند در اما لا خفا مذکورست که هر که این دعا
که گذشت بخواند و در عقب آن بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم واتوب الیه اللهم اغفر لی ذنوبی فانه لا یغفر الذنوب الا انت
حق تعالی فرماید که ای ملائکه گواه باشید که من جمیع گناهان این بنده را آمرزیدم و نیز در کمال قدرت میفرماید که وهو الذی یرسل
الریاح و اوست که میفرستد بادهای چهارگانه را از صبا و دبور و جنوب و شمال بشرا در حالتی که مژده دهنده اند بین یدی
رحمته پیش از نزول رحمت او بزمین که بارانست مرویست که در عهد عمر علیه اللعنة بعضی از صحابه مردی را گرفته بودند که بکشند حضرت شاه
مردان صلوات الله علیه پرسید که چه گناه کرده گفتند که کلمه کفر گفته و از آن توبه نمیکند فرمود چیست آن گفتند میگوید که نادیده گواهی
میدهم و فتنه را دوست میدارم و از رحمت میگریزم حضرت امیر فرمود که من نیز اینها میگویم چه این عین ایمانست و طاعت گفتند
چگونه یا امیر المؤمنین فرمود آنکه میگوید نادیده گواهی میدهم بهستی خدای نادیده گواهی میدهم و آنکه گفته فتنه را دوست میدارم
مال و فرزند است بقوله تعالی انما اموالکم و اولادکم فتنة و آنکه گفته از رحمت میگریزم مراد وی آنست که از باران میگریزم تا جامه تر
نگردد بقوله و هو الذی یرسل الریاح بین یدی رحمته حاصل که میفرماید که این بادها مژده دهنده بباران میفرستیم حتی اذا اقلت
تا چون بردارند این بادها سحابا ثقالا ابرهای گران بار باشند بباران و چون ریاح ابرهای گران بار را بردارند سقناه براندیم آن
ابر را لبلد میت برای زنده گردانیدن زمین مرده فانزلنا به الماء پس فرو فرستیم بآن زمین آب را فاخرجنا به پس
بیرون آریم بوسیلهٔ آن آب من کل الثمرات از هر نوع میوه کذلک همچنانکه زمین مرده را بنباتات زنده کردیم نخرج بیرون آریم الموتی
مردگان را لعلکم تذکرون شاید که شما پند گیرید و بدان صورت برین معنی استدلال کنید و بدانید که هر که قادر باشد بر احیای ارض و اخراج

ثمرات

ثمرات هرآینه قادر باشد بر احیای اموات چه میان این دو اخراج فرقی نیست پس همچنانکه بر او هیچ متعذر نیست که زمین مرده را
به نباتات زنده کند بر او دشوار نیست که مرده را از گور زنده بیرون آرد از ابن عباس نقلست که چون همه مردمان در نفخه اولی بمیرند
حق تعالی چهل سال بر ایشان باران باراند و آن در زیر عرش بر ایشان ریزان شود و آنرا ماء الحیوان گویند پس ایشان در قبور رسته
شوند همچنانکه در رحم مادران و چون جسد ایشان تمام خلقت شود حق تعالی روح را در ایشان دمد و بعد از آن خواب بر ایشان افکند
در نفخه دویم ایشان را بیدار کند ایشان پندارند که از خواب بیدار شده اند پس گویند یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا وای بر ما که ما را از خوابگاه
بیدار ساخت بعد از آن حال زمین را بیان میکند پس از نزول باران بر آن میفرماید که والبلد الطیب و زمین پاک پاکیزه
که شایسته باشد و صالح زراعت یخرج نباته بیرون می آید رستن آن باذن ربه بفرمان خدای تعالی والذی خبث
و آن زمین که ناپاکست و شوره ناک لا یخرج بیرون نمی آید گیاه آن الا نکدا مگر در حالتی که اندکست و نفعی در آن نیست از ابن
عباس و مجاهد و حسن مرویست که این مثلیست که حق تعالی ایراد فرموده در شان مؤمن و کافر پس تشبیه فرموده است دل مؤمن را بزمین پاکیزه
و دل کافر را بزمین شوره زار پس هرگاه که باران مواعظ از سحاب کلام رب الارباب بر دل مؤمن بارد انواع طاعات و عبادات بر اعضای
او ظاهر گردد و چون کافر استماع آن کند زمین دلش تخم نصیحت قبول نکند و از وی هیچ صفتی که بکار آید بظهور نیاید مرویست که روزی
حضرت امام حسن بن علی علیهما السلام نزد معاویه رفت معاویه لعین بقصد الزام آنحضرت گفت که ای حسن حق تعالی فرموده که ولا
رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین یعنی هیچ تری و خشکی نیست مگر که در قرآن مندرج و موجود است لحیه من و ترا در قران کجا یاد فرموده
و محاسن شریف لطیف مبارک آنحضرت ع بسیار انبوه و باطراوت و طراوت بود و معاویه لعین کوسج بود پس آنحضرت ع فرمود که حق
در قران مجید محاسن من و لحیه ترا درین آیه ذکر فرموده که والبلد الطیب یخرج نباته باذن ربه والذی خبث لا یخرج الا نکدا معاویه لعین چون
استماع این آیه کرد نزد حضار مجلس بسیار منفعل و خجل زده شد کذلک همچنانکه این مثل را بیان کردیم نصرف الایات میگردانیم و صرف
امثال و فنون احوال میکنیم لقوم یشکرون برای گروهی که شکر نعمت فهم و ادراک آیات آرند و درین مثلها تفکر نموده بهره و اعتبار
برمیدارند و بعد از آنکه چون حق سبحانه و تعالی درین آیه بیان ادله فرموده در وحدانیت و قدرت کامله خود در عقب آن ذکر معاندان و
مکذبان وحدانیت او و رسل او کرده جهت تسلیه حضرت پیغمبر خود صلعم فرمود که لقد ارسلنا نوحا بدرستی که ما فرستادیم نوح بن
ملک بن متوشلخ بن ادریس را وقتی که پنجاه ساله بود الی قومه بسوی گروه او که اکثر اولاد قابیل بودند و بت پرستیدندی فقال
پس گفت نوح ع یا قوم اعبدوا الله ای گروه من بپرستید خدای را بیگانگی ما لکم من اله غیره نیست شما را هیچ معبودی بجز
از وی پس فرمان وی برید و در عبادت او دیگری را با او شریک مسازید انی اخاف علیکم بدرستی که من میترسم بر شما اگر ایمان
نیارید عذاب یوم عظیم از عذاب روز بزرگ که یوم الطوفان است یا روز بازار قیامت از حضرت ابی عبد الله ع
مرویست که نوح ع مدت دو هزار و پانصد سال عمر یافت هشتصد و پنجاه سال پیش از بعثت و نهصد و پنجاه سال خلق را دعوت
کرد و دویست سال در ساختن کشتی بود و پانصد سال بعد از نزول از کشتی شهرها را بنا کرد و در عرض مدت هر چند قوم را از عقوبات
الهی ترسانید هیچ متاثر نشدند و هر روز طغیان ایشان بیشتر میشد و هرگاه که بدعوت مشغول میشد او را چندان میزدند که بیهوش
میشد و بعد از آن محبان وی او را در نمدی پیچیده بخانه بردندی و زعم ایشان آن بودی که مرده است روز دیگر بامداد بیامدی و باز دعوت

غیری بگویند که هر روز چندان سنگ بر وی زدندی که در زیر سنگ پنهان شدی جبرئیل ع در شب بیامدی و او را از زیر سنگ
بیرون آوردی و پر با فرق او را بر جراحات او مالیدی صحت رسیدی و باز در صبح بیامدی و گفتی بگوئید لا اله الا الله تا رستگار شوید
مرویست که پیر کهن سال طفلی خورد در بر گرفته نزد حضرت نوح ع درآمد آن طفل را گفت ای فرزند این مرد ساحر است باید
که چون من بمیرم ترا نفریبد آن کودک گفت ای پدر شاید بعد از تو نمانم حالا سنگی بمن ده تا بزنم پدر سنگ باو داد وی سنگ را
بر آنحضرت زد و سر مبارک وی را بشکست و خون بر روی وی روان شد نوح ع بدرگاه حق تعالی نالید و این دعا کرد رب لا تذر
على الارض من الكافرين ديارا و در مدت دعوت زیاده از هشت کس بوی نگرویدند قال الملأ من قومه گفتند
بزرگان از قوم او که ای نوح انا لنراك في ضلال مبين بدرستی که ما ترا می بینیم در گمراهی روشن که ما را از پرستش چندین
خدای بعبادت یک خدای دلالت میکنی و میخوانی قال گفت نوح در جواب ایشان يا قوم ليس بي ضلالة ای گروه من
هیچ گمراهی و دوری از حق نیست مرا و لكني رسول من رب العالمين ولیکن فرستاده شده ام از نزد پروردگار عالمیان
ابلغكم رسالات ربي میرسانم بشما پیغامهای پروردگار خود را و انصح لكم و نصیحت میکنم شما را جهت صلاح کار شما و
اعلم من الله و میدانم از وحی خدای که بمن آمده است ما لا تعلمون آنچه شما نمیدانید چون نام پیغام و وحی میشنیدند
متعجب میشدند نوح ع از روی تعجب انکار ایشان فرمود که او عجبتم ان جاءكم ذكر آیا عجب میدارید که بیاید بشما پیغامی و وحی
و موعظه من ربكم از نزد پروردگار شما على رجل منكم بر زبان مردی از جنس شما یعنی آدمی که هم زبانست با شما لينذركم تا بیم
کند و بترساند شما را از سرانجام کفر و معصیت و لتتقوا و تا پرهیز کنید از خشم خدای بسبب ترسانیدن و لعلكم ترحمون تا شاید که بر شما بخشند
بسبب پرهیز کردن از شرک فكذبوه پس بدروغ داشتند قوم نوح او را و چون بوحی الهی دانست که ایشان ایمان نیارند دعا کرد بهلاکت ایشان
حق جل حکم کرد تا کشتی بساخت در عرض دویست سال چنانکه گذشت و با مؤمنان بکشتی درآمد حق تعالی طوفان فرستاد و تمام کافران را هلاک کرد و نوح با اهل
کشتی سالم ماندند چنانچه میفرماید که فانجيناه پس نجات دادیم نوح را از غرق شدن و الذين معه في الفلك و آنها را که با وی بودند در
کشتی و مجموع ایشان هشتاد تن بودند چهل مرد و چهل زن و بروایت اهل البیت علیهم السلام هفت تن پیغمبر او و سام و حام و یافث و سه تن از آنها که
ایمان آورده بودند و اغرقنا الذين كذبوا بآياتنا و غرق ساختیم بطوفان آنها را که بدروغ شمرده بودند دلالات وحدت یا معجزات
نبوت را انهم كانوا قوما عمين بدرستی که بودند قوم نوح گروهی کوران یعنی کوردل و غیر عارف بذات الهی و وحدانیت خدا و معجزات
نوح ع و تفصیل قصه نوح در سورة هود و سوره نوح مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و بعد از آن قصه هود را بر قصه نوح عطف کرده فرمود که و الی
عاد و فرستادیم بسوی عاد اخاهم برادر نسبی یعنی خویش ایشان را هودا که آن هود بود پسر عبد الله بن رباح بن جلوث بن عاد بن عوص بن
سام بن نوح ع و قبیله عاد مردی تنومند بلند بالا بودند و از ایشان در تمام روی زمین در آن زمان عظیم تر نبود و مردم بسیار بودند و مال و اولاد بسیار داشتند
و عمر دراز در پرستش بت میگذرانیدند هود بعد از بعثت بمیان آن قبیله آمد و ایشان را بحق دعوت کرد قال گفت يا قوم اعبدوا الله
ای گروه من بپرستید خدا را و بیگانگی وی قایل و معترف شوید ما لكم من اله غيره نیست مر شما را هیچ معبودی بجز از وی افلا تتقون
آیا نمی پرهیزید از عذاب خدای تعالی قال الملأ گفتند گروهی از اشراف و بزرگان الذين كفروا من قومه آنها که کافر بودند از گروه هود قید کفر
جهت آنست که بعضی از اشراف قوم او مسلمان بودند بر خلاف گروه کفار ایشان از کفر و شرک گفتند که انا لنراك بدرستی که ما می بینیم ترا راسخ في سفاهة

در بی خردی

در بی خردی که دین قوم را میگذاری و دینی نو پیدا میکنی و انا لنظنك من الكاذبين و بتحقیق که ما گمان میبریم ترا از دروغگویان
در آنچه میگویی و میگویی قال يا قوم گفت ای گروه من ليس بي سفاهة نیست بمن خفت عقل و سفاهت و لكني رسول من
رب العالمين ولیکن من فرستاده شده ام از نزد پروردگار عالمیان ابلغكم رسالات ربي میرسانم بشما پیغامهای آفریدگار
خود را از امر و نهی و وعد و وعید و انا لكم ناصح امين و من شما را نصیحت کننده ام یعنی راست گوی بی شایبه خیانت در آن
و بی تغییر دادن آنچه از نزد خدای تعالی بمن آمده او عجبتم آیا عجب می آید شما را ان جاءكم ذكر من ربكم آنکه بیاید بشما پندی
و بیانی از نزد پروردگار شما على رجل منكم بر زبان مردی از شما که هم نسبت و هم زبان شماست لينذركم تا بیم کند شما را
از عقوبات الهی و اذكروا اذ جعلكم خلفاء و یاد کنید نعمت خدا را چون گردانید شما را جانشینان و ساکنان زمین
احقاف من بعد قوم نوح از پس گروه نوح و زادكم في الخلق بسطة و بیفزود در آفرینش شما بسطة قامت و قوت را زیاده
بر دیگران مرویست که مقدار کوتاه ترین قدهای ایشان شصت گز بود و درازترین صد گز و همه دلاور و تناور و با قوت و قدرت تمام
بودند فاذكروا آلاء الله پس یاد کنید نعمتهای خدا را لعلكم تفلحون تا باشد که شما رستگار شوید قالوا گفتند آن گروه هود را
از روی انکار که اجئتنا لنعبد الله وحده آیا آمده ای تا بفرمایی که ما بپرستیم خدا را در حالتی که یگانه و تنها باشد و نگاه
دوست باز داریم و پرستش فرو گذاریم ما كان يعبد آباؤنا آنچه را که بودند که میپرستیدند پدران ما ایشان فأتنا بما تعدنا
پس بیار آنچه وعده میکنی ما را از آن ان كنت من الصادقين اگر هستی تو از راستگویان در آن نزول عذاب قال گفت هود
قد وقع عليكم بدرستی که واجب شد بر شما و فرود آمد من ربكم از پروردگار شما رجس عذابی لرزاننده و مضطرب سازنده و
غضب و خشم چه اراده انتقام اتجادلونني آیا مجادله میکنید با من في اسماء در کار چند نامی که محض اسمند یعنی بتان که هر یک را نامی نهاده
اید و معنی اسم که الوهیت است در ایشان نیست و مرویست که بعضی را ساقیه میگفتند که ایشان آب که باران از ایشان
میبارد و بعضی را حافظه میخواندند بعلت آنکه نگاهبان ایشان اند در سفر و هم چنین برخی را رازقه میگفتند یعنی روزی دهنده و بعضی را سالمه یعنی
صاحب و این مجرد اسمست و معنی از هستی چه اصنام جماد اند پس از روی جهالت ایشان را بآن اسما میخواندند سميتموها انتم نام نهاده اید
ایشان را شما و آباؤكم و پدران شما بالهه ما نزل الله بها نفرستاده است خدای بجواز عبادت ایشان من سلطان هیچ حجتی و برهانی
و چون حق ظاهر شده و با وجود این بر عناد و مکابره اصرار مینمایید فانتظروا پس منتظر باشید نزول عذاب را اني معكم بدرستی
که من نیز با شما من المنتظرين از انتظار برندگانم عذاب را فانجيناه پس نجات دادیم هود را و الذين معه
و آنها که با او بودند برحمة منا بخشایش از ما برایشان و قطعنا دابر الذين كذبوا و بریدیم بنیان آنها را که
تکذیب کردند و تکبر ورزیدند بآياتنا بنشانهای قدرت ما یعنی ایشان را استیصال ساختیم و از بیخ برکندیم و ما كانوا مؤمنين
و نبودند گروندگان بوحدت معبود و رسالت هود و بیان کیفیت وقوع عذاب ایشان بر وجه اجمال بر این وجه که چون تمرد و
عصیان ایشان بحد نهایت رسید حق تعالی سه سال باران از ایشان باز گرفت و بعد از آن ابری سیاه بر ایشان فرستاد آن ابر
گرد اگرد وادی ایشان فرو گرفت چون ابر را بدیدند تصور آنکه باران خواهد بارید شاد گشتند همه در سایه آن جمع شدند پس باد سیاه
بر جهت که در آن بارهای آتش بود بر هر که وزید بر غم اثقال او را هلاک ساختی هفت شبانروز این باد بر ایشان مسلط شد چنانکه شتران

پیدا شد بر گرفتی و در هوا بردی و بر زمین زدی و از ایشان هیچکس زنده نگذاشت و هود با اهل ایمان در اوّل حال که آن ابر سیاه را دیدند
کمان آمد دانستند که ابر قهر است از میان ایشان بیرون رفته از آن بلا نجات یافتند و برخی از تفصیل آن در سورة الاحقاف
مسطور خواهد گشت ان شاء الله تعالی و بعد از ذکر قصه هود بیان حال صالح و قوم او میکند بقوله وَإِلَىٰ ثَمُودَ و فرستادیم بقبیله ثمود أَخَاهُمْ
صَالِحًا برادر نسبی ایشان را یعنی صالح ع را و او به پنج پشت بثمود بن عابر بن ارم بن سام بن نوح ع میرسید و چون برسالت بریشان
مبعوث شد قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ گفت ای گروه من بپرستید خدا را بوحدانیت مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ نیست شما را معبودی
که مستحق الوهیت باشد غَيْرُهُ بجز او ای قوم ثمود بجهت کثرت مال و توانائی جثه تکذیب کردند صالح را و گفتند ما را آیتی بنما که بدان
استدلال کنیم برسالت تو صالح فرمود که چه میطلبید ایشان اشاره بسنگی کرده گفتند ای صالح برای ما ازین سنگ شتری بیرون آر
مشابه شتر بختی بسیار موی آبستن فربه صالح فرمود که اگر خدای عز و علا این نوع معجزه بشما نماید بوحدانیت او اعتراف کنید
گفتند آری و برین سوگند غلاظ خوردند صالح دعا کرد فی الحال آن سنگ بقدرت الهی شکافته شد و ناقه که طلب کرده بودند از آن
درجه بیرون آمد و در همان ساعت بچه از و متولد شد و مردمان در مینگریستند ایشان دست انکار از آستین استکبار بیرون آورده
ایمان نیاوردند و این شتر در میان چراگاه ایشان میچرید و آب چشمه را یکروز می آشامید و بمقدار آن شیر میداد و یکروز
گرد آن نمیگشت صالح بعد از معجزه گفت ای قوم قَدْ جَاءَتْكُم بدرستی که آمد بشما بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ معجزه روشن از نزد
پروردگار شما که دلیل است بر کمال قدرت حق و صحت نبوت من هَٰذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ این شتر خداست یعنی شتریست که
حق تعالی بمحض قدرت از سنگ بیرون آورده لَكُمْ برای شما آيَةً در حالتی که نشانه است و دلیلی بر صحت پیغمبری من فَذَرُوهَا
پس بگذارید این ناقه را تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ تا بخورد گیاه را در زمین خدای یعنی شما را در خوردن آن هیچ رنجی و نقصانی
نرسد وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ و مرسانید بوی هیچ بدی فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ پس فرا گیرد شما را عذابی دردناک وَاذْكُرُوا
إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ و یاد کنید نعمت خدا را چون کرد اید شما را جانشینان در زمین مِن بَعْدِ عَادٍ از پس هلاک قوم
عاد وَبَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ و جای داد شما را در زمین تَتَّخِذُونَ مِن سُهُولِهَا فرا میگیرید از زمینهای نرم قُصُورًا کوشکها
برای تابستان وَتَنْحِتُونَ و میکنید و سوراخ میکنید الْجِبَالَ کوهها را یعنی میسازید در سنگ بُيُوتًا خانهای زمستان فَاذْكُرُوا
آلَاءَ اللَّهِ پس یاد کنید نعمتهای خدا را از تمکین در زمین و قوت کندن کوهها و ساختن و پرداختن عمارتها وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ
و غایت تباهی مجوئید در زمین مُفْسِدِينَ در حالتی که قصد کنندگان فساد باشید ایشان از جواب صالح اعراض کردند و مشغول
شومستان شدند چنانکه میفرماید که قَالَ الْمَلَأُ گفتند گروهی از بزرگان قوم الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِن قَوْمِهِ آنانکه تکبر و سرکشی کردند
از گروه صالح لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا مر آنانرا که ضعیف و عاجز می شمردند یعنی بیچارگان لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ مر آنکه ایمان آورده
بودند از آن قوم أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحًا مُّرْسَلٌ آیا میدانید که صالح فرستاده شده است مِّن رَّبِّهِ از نزد پروردگار خود
و این را بر سبیل استهزا میگفتند قَالُوا گفتند ای ضعیفان مؤمنین إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بدرستی که ما بآنچه که صالح را بآن فرستاده اند
از توحید و اخلاص عبادت برای معبود یکتا بِهِ مُؤْمِنُونَ بآن گروندگانیم قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا گفتند آنانکه سرکشی
کردند از ایمان بخدا و پیغمبران او إِنَّا بِالَّذِي آمَنتُم بِهِ بتحقیق که ما بآن چیزی که شما گرویده اید بدان كَافِرُونَ ناگرویده گانیم

فعقروا

فَعَقَرُوا النَّاقَةَ پس پی کردند و کشتند ناقه را باینوجه که قدار بن سالف را بران داشتند که او را بکشت وَعَتَوْا و سرکشی کردند عَنْ
أَمْرِ رَبِّهِمْ از فرمانبرداری پروردگار خود که آن قوم صالح بودند که قدر و مانا کل فی ارض الله وَقَالُوا و گفتند از روی استهزا يَا صَالِحُ
ائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا ای صالح بیار آنچه ما را که وعید میکنی و میترسانی مارا از عذاب إِن كُنتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ اگر هستی از فرستادگان
براستی فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ پس فرا گرفت ایشانرا بسبب کشتن آن ناقه زلزله بعد از واقع شدن فریادی عظیم که از غایت هیبت
و عظمت آن زمین بلرزه در آمد فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ پس بامداد کردند در سرایهای خود جَاثِمِينَ فرو ماندگان فَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ
پس روی بگردانید صالح ع از ایشان وَقَالَ و گفت از روی تحسر و اندوه بر ایشان که يَا قَوْمِ ای گروه من لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَةَ رَبِّي
بتحقیق که رسانیدم بشما پیغام پروردگار خود را که باداء آن مامور بودم وَنَصَحْتُ لَكُمْ و نصیحت کردم شما را بوقت دعوت و از [illegible]
این عذاب ترسانیدم وَلَٰكِن لَّا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ ولیکن شما دوست نمیداشتید نصیحت کنندگان را از کعب الاحبار مرویست
که سبب کشتن ناقه صالح آن بود که پادشاه ثمود زنی بود ملکا نام چون جمعی بصالح ایمان آوردند آن زن را کدورتی شد و در غضب شد و زنی
را که نام وی قطام بود و معشوقه قدار بن سالف بود و زنی دیگر را که نام او قبال بود و محبوبه مصدع بود طلبید و گفت بروید و با قدار و مصدع
مجلس بیارائید و در اثنای شراب خوردن ایشان را بر خود ترغیب کنید و چون قصد مباشرت کنند بگوئید که تا ناقه را نکشید این صورت
نیابد گفتند چنین کنیم پس باین وسیله قدار و مصدع را بر قتل ناقه داشتند اول قدار تیری انداخت و هر دو ساق ناقه را بدوخت
و مصدع از عقب در آمده تیغ برکشید و او را پی کرد و ناقه بیفتاد و آوازی بلند کرد بچه او چون آواز مادر بشنید دریافت که او را کشتند
بر بالای کوه بر آمده سه بار بانگ کرد و کوه شکافته شد و فرو رفت صالح گفت ای قوم حرمت خدا را نگاه نداشتید اکنون مستعد هلاک
شوید ایشان بر طریق استهزا گفتند این عذاب که نازل خواهد شد صالح فرمود عنقریب میرسد ایشان ناقه را چهارشنبه کشته بودند و صالح
فرمود که وعده عذاب سه روز دیگر است و علامات آن است که فردا که پنجشنبه است رویهای شما زرد میشود و در جمعه سرخ میگردد و در روز
شنبه سیاه و پس از میان قوم بیرون رفت ایشان چون روز پنجشنبه از خواب برخاستند رویهای خود را زرد یافتند دانستند
که صالح راست گفته در قهر رفتند و هر چند در طلب شتافتند تا او را بدست آورده بکشند نیافتند روز جمعه رویهای خود را سرخ یافتند
یقین ایشان زیاده شد و روز شنبه رویهای خود را چون قیر سیاه دیدند با هم نشستند و کفن بر خود کردند و حنوط بر خود مالیدند و حنوط
ایشان صبر و شک بود و در آسمان مینگریستند تا عذاب خدای از کدام جهت بایشان فرود آید چون روز بچاشت رسید آوازی از
آسمان بر آمد که هر که در دنیا بود آن آواز بشنید و زمین از هول آن بلرزید و دلهای ثمود از سطوت و هیبت آن پاره پاره شد
پس یکبار بر جای بمردند و در عقب آن صاعقه از آسمان فرود آمد و همه را بسوخت و مرویست که صالح بعد از هلاک ثمود بمکه
آمد و عبادت میکرد تا متوفی شد ثعلبی که از مشاهیر اهل سنت است باسناد خود از حضرت رسالت صلعم روایت کرده که آنحضرت
خطاب کرد بحضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و فرمود ای علی هیچ میدانی که بدبخت ترین پیشینیان چه کس است گفت الله و رسوله
اعلم فرمود آنکس است که ناقه صالح را پی کرد و فرمود که بدبخت ترین پسینیان کشنده تو خواهد بود و در روایتی دیگر آمده که فرمود بدبخت
ترین پسینیان آنکس است که محاسن ترا از خون سر تو خضاب کند و مرویست که هرگاه حضرت امیر المؤمنین را ملال گرفتی محاسن مبارک را بدست
گرفتی و فرمودی چه باز میدارد آن شقی ترین امت را از آنکه این محاسن سفید را بخون سر رنگین کند و عجب حالتی است که همچنانکه قدار بن سالف که ناقه

پیکرد باغوای زنی که قطام نام داشت ابن ملجم لعین نیز باغوای زنی که قطام نام داشت حضرت شاه مردان را شهید کرد و بعد از ذکر قصص
صالح و ثمود بیان حال قصه لوط و قوم او میفرماید بقوله وَلُوطًا و فرستادیم لوط بن هاران بن تارخ بن ناحور را که برادر زاده حضرت
خلیل بود بقوم او آورده اند که چون ابراهیم ع از بابل متوجه شام شد لوط که برادر زاده او بود با او همراه بود حق تعالی او را پیغمبری داده باهل
سدوم و مؤتفکات فرستاد و آن پنج شهر بود و اعظم آن شهرها سدوم بود لوط آنجا نزول فرمود و خلق را بخدای تعالی دعوت کرد و بیست
و اند سال در میان ایشان دعوت میفرمود و بخیرات امر میکرد و از فواحش نهی مینمود و یکی از فواحش ایشان لواطه بود حق
سبحانه [illegible] از عاقبت امر ایشان خبر داده فرمود که ما فرستادیم لوط را إِذْ قَالَ وقتی که گفت از روی انکار و تقریع لِقَوْمِهِ
مر گروه خود را یعنی قوم سدوم را که أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ آیا می آیید بدین خصلت قبیح که داشت یعنی لواطه که در نهایت قبح است
مَا سَبَقَكُمْ بِهَا پیشی نگرفته است بر شما بآن فاحشه را یعنی پیش از شما این کار نکرده مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ هیچکس از جهانیان
و در خبر آمده که ابلیس بصورت پسر امردی زیبا صورت برآمده خود را بر ایشان عرض کرد ایشان با او لواطه کردند و بآن عادت
نمودند این امر قبیح در میان ایشان استمرار یافت و لوط بایشان گفت إِنَّكُمْ آیا شما لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ می آیید بمردان
شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ از جهت شهوت بدون زنان که مباح کرده شده اند بشما بَلْ أَنْتُمْ بلکه هستید شما قَوْمٌ مُسْرِفُونَ
گروهی اسراف کنندگان و از حد شرع و عقل در گذشتگان وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ و نبود جواب قوم لوط در برابر این کلام
إِلَّا أَنْ قَالُوا مگر آنکه گفتند با بنای جنس خود أَخْرِجُوهُمْ بیرون کنید لوط را و دختران او و آنهائی که باو ایمان آورده اند
مِنْ قَرْيَتِكُمْ از دیه خود که نام سدوم است إِنَّهُمْ بدرستی که لوط و پیروان او أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ مردمانند که طلب پاکیزگی
میکنند از این عمل که ما میکنیم و درین باب با ما متفق نیستند فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ پس نجات دادیم لوط را و کسان او را که
باو گرویده بودند از عذاب نازل بر قوم او إِلَّا امْرَأَتَهُ مگر زن او که ایمان نداشت و کفر خود پنهان میکرد و کفار را بر انکار و تکذیب
لوط ترغیب میکرد كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ بود از باقی ماندگان در دیار خود یعنی با لوط در بیرون رفتن از آن شهر متفق نشد و از
قوم هلاک شد وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ و بارانیدیم بر کفار قوم لوط مَطَرًا بارانی عجیب که آن سنگباران بود که بر قوم بارانیده شد
فَانْظُرْ پس درنگر ای بیننده بدیده بصیرت كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ چگونه بود سرانجام و آخر کار گناهکاران مرویست
که چون در شب لوط با مؤمنان از آن شهر بیرون رفت جبرئیل بفرمان ملک جلیل بال بلند اقبال خود را در زیر آن شهر کرد و از زمین
هفتم بر داشت و باسمان آورد چنانکه اهل آسمان اول آواز خروسان و سگان اهل شهر شنیدند و بعد از آن منقلب ساخت
و این بعد از آن بود که سنگ بر ایشان بارید از محمد بن اسحق نقل است که قوم لوط خداوند فواکه و اشجار بسیار بودند غریبان از
نواحی آمدندی و از ایشان طلب فواکه کردندی و ایشان از این جهت بسیار در رنج بودند ابلیس علیه اللعنة بصورت امردی نزد
ایشان آمد و گفت اگر میخواهید که از دست غربا برهید با ایشان لواطه کنید و طریق آن را بایشان تعلیم داد پس هر با این عمل قبیح مشغول
شدند آسمان و زمین و عرش الهی بجهت این عمل بخدای تعالی نالیدند حق تعالی سنگ بر ایشان بارانید و ایشان را بزمین فرو برد و در اینکه حد بیست
که فاعل و مفعول را بکشند هیچ خلافی نیست اما امام مخیر است میان آنکه بفرماید تا به تیغ بکشند یا دیوار بر ایشان افکنند یا از بلندی بزیر
اندازند و اگر غیر محصن باشند صد تازیانه بزنند آورده اند که غلامی را در حضرت امیر المؤمنین علیه صلوات الله علیه آورده گفتند خواجه
خود را

خود را کشته است و گواهان برین گواهی دادند آنحضرت ع غلام گفت چه میگویی گفت آنچه میفرمائی راست است فرمود
چرا چنین میکردی گفت برای آنکه مرا بلواطه اکراه میکرد و من مانع او میشدم و فایده نداشت تا آنکه بقصد دفع او از خود او را کشتم
امیر المؤمنین ع فرمود ترا نیز گواه باید گفت من گواه از کجا آرم که خواجه تنها در سرای خود در شبی تاریک قصد من کرد و من این حرکت
کردم فرمود چون او را زخم زدی لفظ توبه از او شنیدی گفت نه فرمود الله اکبر همین ساعت ظاهر شود که تو راست گفته یا دروغ
پس فرمود بروید قبر او را بشکافید اگر در قبر بود غلام دروغ میگوید قصاص کنید و اگر در قبر نباشد راست میگوید ویرا رها کنید
بعضی منکران از روی تعجب گفتند علی ع تا امروز بر زندگان حکم میکرد اکنون بر مردگان حکم میفرماید پس رفتند و سر قبر وی را
بشکافتند او را اندر نیافتند خبر بآنحضرت آوردند فرمود دست از غلام بدارید که درین قول صادق است گفتند یا امیر المؤمنین این را
از کجا گفتی فرمود از حضرت رسول صلعم شنیدم که هر که عمل قوم لوط کند و بی توبه بمیرد و از دنیا بیرون رود حق تعالی او را با تربت قوم
لوط برد تا آنجا با ایشان باشد و با ایشان محشور گردد و بقیه قصه لوط در میان سوره و آیات مذکور خواهد شد ان شاء الله بعد از آن
از قصه شعیب و قوم او خبر میدهد که وَإِلَىٰ مَدْيَنَ و فرستادیم بسوی اولاد مدین که پسر ابراهیم خلیل ع بود أَخَاهُمْ شُعَيْبًا
برادر ایشان را در نسب که شعیب ع بود و او پسر میکیل بن یشجن بن مدین بود و او را خطیب الانبیا میگویند بجهة حسن محاورت و مراجعت
او با قوم قَالَ يَا قَوْمِ گفت ای گروه من اعْبُدُوا اللَّهَ بپرستید خدا را بیگانگی مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ نیست مر شما را
هیچ خدائی بحق جز از وی قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ بدرستی که آمد بشما معجزه روشن مِنْ رَبِّكُمْ از نزد پروردگار شما و معجزه او همان
عصای حضرت موسی ع بود که چون مار قصد گوسفندان کردی اژدها شدی و دفع او کردی و در شب پاسبانی کردی و مانند شمع روشن بودی
و آنچه مرغوب موسی ع بود از جنس فواکه و اطعمه از وی بیرون آمدی و این عصا از شعیب بوی رسیده بود پس معجزه او همان معجزه موسی ع بود
که از عصا ظاهر میساخت و مرویست که از جمله معجزه شعیب آن بود که چون خواستی بکوه بلند برآید کوه پست فرود آمدی تا او بر بالای
آن برآمدی و او مبعوث شده بود باهل مدین و اهل ایکه نقلست که هر یک از قوم او را دو مکیال و دو میزان بود یکی از دیگری بزرگتر بود
بزرگ خریدندی و بدان خورد فروختندی و باوجود کفر در کیل و وزن خیانت کردندی شعیب ایشان را گفت که من شما را بخدای میخوانم
و آیتی روشن بشما مینمایم فَأَوْفُوا الْكَيْلَ پس تمام سازید آلت کیل را وَالْمِيزَانَ و آلت وزن را و در راستی مرعی دارید وَلَا
تَبْخَسُوا النَّاسَ و کم مکنید مردمان را أَشْيَاءَهُمْ چیزهای ایشان را یعنی حقوق ایشان را کم مکنید و در خرید و فروخت خیانت مورزید
وَلَا تُفْسِدُوا و فساد مکنید بکفر و خیانت و ظلم فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا در زمین بعد از اصلاح حق تعالی آنرا ببعث انبیاء و
انزال کتب ذَٰلِكُمْ عمل کردن شما بآنچه امر و بآنچه نهی میفرمایم شما را خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است مر شما را إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید گرویدگان
و چون قوم شعیب در شهرها بکیل و وزن خیانت کردندی و در معبرها راه زنی کردندی و بطریق باج و تمغا از مردم ستاندندی از جهة بعد (?) از
منع ایشان از نقص وزن و کیل نهی ایشان کرد از راه زنی و تعدی در امور غیره و فرمود وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ و منشینید بر هر راهی
که بجهة گرفتن مال تُوعِدُونَ بترسانید مردمان را وَتَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ و باز میدارید از راه خدای مَنْ آمَنَ بِهِ
آنکس که ایمان آورده است بخدای وَتَبْغُونَهَا عِوَجًا و میجوئید آنرا کجی یعنی طلب بطلان آن کجی میکنید بانداختن شبهها بآن
وَاذْكُرُوا و یاد کنید منت خدا را بر خود إِذْ كُنْتُمْ قَلِيلًا چون بودید اندک در عدد فَكَثَّرَكُمْ پس بسیار کرد شما را [illegible]

و در اموال و اولاد شما مردلیست که مدین بن ابراهیم دختر لوط را بخواست حق تعالی ایشانرا فرزندان بسیار داد و توالد کرده و بسیار شد و شعیب
انجا این نعمت را بیاد ایشان داد و گفت وَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ و بنگرید که چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ سرانجام کار تباه
کاران از امم گذشته که قوم نوح و عاد و ثمود و قوم لوط بودند و ازان عبرت گیرید وَإِن كَانَ طَائِفَةٌ مِّنكُمْ و اگر هستند گروهی
گروهی ازشما آمَنُوا بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ گرویده اند بانچیزی که براستی فرستاده شده بان وَطَائِفَةٌ لَّمْ يُؤْمِنُوا
وگروهی دیگر از معاندان و جاحدان نگرویده اند فَاصْبِرُوا پس شکیبائی ورزید در اطاعت خدای و جفای قوم حَتَّىٰ يَحْكُمَ
اللَّهُ بَيْنَنَا تا وقتی که حکم کند خدای میان ما و ایشان بنصرت اهل حق بر اهل باطل وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ و خدای بهترین حکم کنندگانست
در حکم او میل و مداهنه نیست قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا گفتند اشراف که گردن کشی کردند در پرستش خدای مِن قَوْمِهِ از گروه
شعیب بعد از انکار دعوت لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ هرآینه بیرون میکنیم ترا ای شعیب وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ و آنانرا که
گرویده اند با تو مِن قَرْيَتِنَا از دیه خود أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا یا البته عود کنید در کیش ما که کفرست یعنی میان دو کار یکی ازین دو امر
خواهد بود شعیب در جواب ایشان قَالَ گفت از روی انکار أَوَلَوْ كُنَّا كَارِهِينَ اگر هستیم ناخواهان یعنی چگونه بطوع و رغبت
خود باو برگشته باشیم و حال آنکه ما آنرا کاره ایم بجهت آنکه بطلان آنرا شناخته ایم مگر که شما بجبر و قهر خواهید که ما را با دین خود آرید قَدِ افْتَرَيْنَا
بدرستی که افترا کرده باشیم و بربافته عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغ را إِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُم اگر بازگردیم ما در کیش شما بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا
اللَّهُ پس از آنکه رهانیده است ما را خدای مِنْهَا از ملت شما بایضاح ادله و حجج وَمَا يَكُونُ لَنَا و نشاید و روا نباشد ما را أَن نَّعُودَ فِيهَا
آنکه بازگردیم بکفر إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ مگر آنکه خواهد خدای که رَبُّنَا پروردگار ما و شماست این استثنا از برای قطع طمع ایشانست
در عود بملت ایشان وَسِعَ رَبُّنَا دررسیده است پروردگار ما كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا بهمه چیز از روی دانش یعنی علم ازلی او احاطه کرده است بهمه چیز
عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا بر خدای تعالی توکل کردیم در تثبیت ما بر ایمان و تخلص از اشرار و کار خود را با و بازگذاشتیم پس شعیب روی از معاندان
برتافته بمناجات حضرت مجیب الدعوات توجه فرمود و گفت رَبَّنَا افْتَحْ ای پروردگار ما حکم فرما بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ میان ما و میان
گروه ما براستی تا محق از مبطل متمیز گردد وَأَنتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ و تو بهترین حکم کنندگانی وَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند گروهی
از اشراف قبیله که کافر شدند بخدای مِن قَوْمِهِ از گروه شعیب لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا اگر پیروی کنید شعیب را در سلوک طریق او و دین
خود را بگذارید إِنَّكُمْ إِذًا لَّخَاسِرُونَ بدرستی که باشید شما آن هنگام زیانکاران القصه ایشان پند شعیب نشنیدند و از کفر و جفا
بازنگشتند فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ پس فرا گرفت ایشانرا زلزله مراد صیحه جبرئیل است که از هیبت و سطوت صدای آن زمین بلرزه درآمد
و همه هلاک شدند فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ پس گشتند بامداد از شهر و منزل خود جَاثِمِينَ بروی درافتادگان و فرومردگان یعنی بر زمین
افتادند جسدهای بی ارواح الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا آنانکه تکذیب کردند شعیب را كَأَن لَّمْ يَغْنَوْا فِيهَا گویا هرگز نبودند دران
شهر یعنی همه مستاصل شدند که گویا هرگز دران شهر اقامت نداشته و تنگرده اند الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا آنانکه بدروغ داشتند شعیب را كَانُوا هُمُ
الْخَاسِرِينَ بودند ایشان زیانکاران در دنیا بهلاکت و در عقبی بعقوبت از ابن عباس روایتست که عذاب قوم شعیب برینوجه بود
که هوای گرم دری از درهای دوزخ بر ایشان گشاده شد و از حرارت آن بدن ایشان رسید و نفسهای ایشان نزدیک بانقطاع رسید هرچند که در
سردابها و جایهای خنک میرفتند فایده نمیکرد و آخر ابری بر ایشان فرستاد که ازان باد خنک میوزید چون خنکی باد و سایه بدیدند با یکجا
شتافتند

شتافتند و همه خورد و بزرگ پناه بان آوردند و این ابر تمام شهر ایشانرا فرو گرفت پس آتشی ازان ابر ریزان شد و زمین در زیر
ایشان بجنبش درآمد و همه بر جای بمردند فَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ پس برگردید و اعراض کرد از ایشان شعیب وَقَالَ و گفت بروجه تحسر بر هلاکت
ایشان يَا قَوْمِ ای گروه من لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ بدرستی که رسانیدم بشما رِسَالَاتِ رَبِّي پیغامهای پروردگار خود را وَنَصَحْتُ
لَكُمْ و نصیحت کردم شما را از روی شفقت و مهربانی بعد ازان تسلیه خود داده از تحسر و تاسف اعراض نمود و گفت فَكَيْفَ
آسَىٰ عَلَىٰ قَوْمٍ كَافِرِينَ پس چگونه اندوه خورم و غمناک شوم بر هلاک گروهی که کافر بودند و مرا تصدیق نکردند و سزاوار این
عذاب بودند و حق تعالی بعد از بیان هلاک مکذبان کفار قریش را تهدید میفرماید بقوله وَمَا أَرْسَلْنَا و نفرستادیم فِي قَرْيَةٍ در هیچ شهری
و دیهی مِّن نَّبِيٍّ هیچ پیغمبری که او را تکذیب کردند إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا مگر گرفتیم اهل آن شهر را بِالْبَأْسَاءِ بسختی و تنگی وَالضَّرَّاءِ
و رنج و بیماری لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ شاید که زاری کنند و از روی مذلت و عجز تصدیق پیغمبر خود نمایند تا آن بلا از ایشان رفع شود
و چون ازان متنبه نشدند و ایمان نیاوردند ایشانرا بعطا و راحت امتحان کردیم ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ پس بدل کردیم
بجای بلا و تنگی الْحَسَنَةَ سلامتی و فراخی حَتَّىٰ عَفَوا تا وقتی که بسیار شدند بمال و رجال و انجا نیز ایمان نیاوردند وَقَالُوا و گفتند
در حین تبدیل شدت براحت که این هر دو حالت از طبیعت روزگار است و گردش فلک دوار قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا بدرستی
که رسید پدران ما را نیز الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ سختی قحط و مرض و شادی فراخی و صحت این نه سبب کفر و ایمان است پس ما بر طریقه خود
راسخ خواهیم بود و چون در کفر رسوخ ورزیدند فَأَخَذْنَاهُم پس بگرفتیم ایشانرا بَغْتَةً ناگاه بی نشانه عقوبت وَهُمْ
لَا يَشْعُرُونَ و ایشان غافل بودند که عذاب بدیشان نازل خواهد شد و شدت این نوع عذاب بیشتر است ازانکه اول مقدمات
آن دیده و دانسته باشند وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ و اگر چنانچه اهل آن دیهای مذکوره آمَنُوا بگرویدندی بوحدانیت خدای وَاتَّقَوْا
و پرهیز کردندی از شرک و مخالفت پیغمبر لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم هرآینه بگشادیم برایشان و میدادیم ایشانرا بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ برکتها از آسمان
وَالْأَرْضِ و زمین از باران و زراعات وَلَٰكِن كَذَّبُوا و لیکن ایشان تکذیب کردند رسولان خود را فَأَخَذْنَاهُم پس بگرفتیم ایشانرا
بعذاب استیصال بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ بسبب آنچه بودند که کسب میکردند از کفر و معاصی أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ آیا ایمن شدند مکیان
أَن يَأْتِيَهُم بَأْسُنَا آنکه بیاید بدیشان عذاب ما بَيَاتًا در حالت شب برفراز آوردن وَهُمْ نَائِمُونَ و حال آنکه خفته باشند
یعنی شبیخون عذاب ما بیاید بدیشان أَوَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ یا ایمن شدند مکیان أَن يَأْتِيَهُم بَأْسُنَا آنکه بیاید بدیشان عذاب
ما ضُحًى در وقت چاشت وَهُمْ يَلْعَبُونَ و حال آنکه ایشان بازی کنند و ببازیچه دنیویه مشغول شوند أَفَأَمِنُوا مَكْرَ
اللَّهِ آیا ایمن شدند اهل تکذیب از ناگاه گرفتن خدای مراد بمکر خدای استدراج بندگانست و گرفتن او ایشانرا بر وجهی که ندانند
فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ پس ایمن نشوند از مکر خدای إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ مگر گروه زیانکاران أَوَلَمْ يَهْدِ آیا راه ننمود لِلَّذِينَ
يَرِثُونَ الْأَرْضَ مر کسانی را که میراث گرفتند زمین را مِن بَعْدِ أَهْلِهَا از پس هلاک اهل آن مراد کفار زمان حضرت رسالتند صلعم
که در دیار امم ماضیه نشسته و متروکات ایشانرا بتصرف خود درآورده اند یعنی ایشانرا راه هدایت ننمود و روشن نساخت ان
لَّوْ نَشَاءُ آنکه اگر خواهیم ما نیست که اگر خواهیم أَصَبْنَاهُم برسانیم بایشان بِذُنُوبِهِمْ جزای گناه ایشانرا چون پیشینیان وَنَطْبَعُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ
و مهر خذلان نهیم بر دلهای ایشان فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ پس ایشان نشنوند پند و عبرت را بجهت آن آمیخته شوند بعد ازان بجهت قساوت حضرت رسالت صلعم

میفرماید که تِلْکَ الْقُرَیٰ آن شهرها که نسبت بایشان مذکوره شد چون احقاف و حجر و موتفکات و غیر آن نَقُصُّ عَلَیْکَ مِنْ
أَنْبَائِهَا فرو خوانیم بر تو بعضی از خبرهای آن وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ و بدرستی که آمده بایشان پیغمبران ایشان چون هود
و صالح و لوط علیهم السلام بِالْبَیِّنَاتِ بمعجزات روشن فَمَا کَانُوا لِیُؤْمِنُوا پس نبودند که ایمان آرند بعد از ارسال رسل بِمَا کَذَّبُوا
مِنْ قَبْلُ بانچه تکذیب میکردند قبل از آمدن ایشان کَذَٰلِکَ همچنانکه مهر نهاده بر دلهای کفار سابق یَطْبَعُ اللَّهُ مهر خواهد
نهاد خدای عَلَیٰ قُلُوبِ الْکَافِرِینَ بر دلهای کافران که علم او تعلق گرفته بعدم ایمان ایشان مراد قریش‌اند وَمَا وَجَدْنَا
لِأَکْثَرِهِمْ و نیافتیم مر بیشتر امم مذکور را مِنْ عَهْدٍ از وفای عهد یعنی عهدها که در زمان خوف و شدت میکردند و اکثر بآن
بعد از رفع بلا وفا نمیکردند وَإِنْ وَجَدْنَا أَکْثَرَهُمْ و بدرستی که ما یافتیم بیشتر ایشان را لَفَاسِقِینَ شکنندگان عهد و پیمان ثُمَّ
بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ پس برانگیختیم از پس این پیغمبران مُوسَىٰ موسی بن عمران را بِآیَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بمعجزها که او را داده
بودیم بسوی فرعون وَمَلَئِهِ و اکابر قوم او فَظَلَمُوا بِهَا پس ستم کردند یعنی کافر شدند بآنها فَانْظُرْ پس بنگر بدیده بصیرت
که بعد از انکار حق کَیْفَ کَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِینَ چگونه بود آخر کار تباهکاران که غرق شدند آورده‌اند که فرعون چهارصد سال
عمر داشت و در سیصد سال بیمار نشد و گفته‌اند که در چهل روز یکبار دیگر قضاء حاجت واقع شدی و او را اسهال و آب بینی نبودی
و اگر مادر او را قوم یا فتی از قوم پنهان کردی و چون موسی و هارون نزد فرعون آمدند تا او را دعوت کنند چنانچه در سوره القصص
مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی موسی ع آغاز دعوت کرد چنانکه فرمود وَقَالَ مُوسَىٰ یَا فِرْعَوْنُ و گفت موسی ع که ای فرعون إِنِّی
رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِینَ بدرستی که من فرستاده شده‌ام از نزد پروردگار عالمیان بسوی تو و قوم تو فرعون گفت این را بر چه حقیقت
میگویی یا دروغ میگویی موسی فرمود که حَقِیقٌ عَلَیٰ أَنْ لَا أَقُولَ سزاوارست بر آنکه نگویم عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ بر خدای مگر سخن حق و راست
فرعون گفت بر نبوت خود هیچ حجتی داری موسی ع فرمود که قَدْ جِئْتُکُمْ بِبَیِّنَةٍ بتحقیق که آمده‌ام شما را بحجتی روشن و معجزه ظاهر مِنْ
رَبِّکُمْ از نزد پروردگار شما که بر صحت رسالت من گواه است و آن عصا و ید بیضاست فَأَرْسِلْ مَعِیَ بَنِی إِسْرَائِیلَ پس بفرست با من
فرزندان یعقوب را و دست از خدمت ایشان کوتاه کن تا بارض مقدسه که موطن آبای ایشان بود بازگردند و سبب آنکه فرعون
بنی اسرائیل را بنده میگرفت آن بود که چون یعقوب ع و اولاد او بمصر آمده قرار گرفتند و نسل ایشان بسیار شد و یعقوب و یوسف را
برادران درگذشتند و ملک ریان که فرعون زمان یوسف ع بود بمرد و پسرش مصعب بنی اسرائیل را حرمت میداشت و متعرض ایشان
نمیشد چون او بمرد ولید که فرعون زمان موسی ع بود پادشاه گشت زبان بلاف گزاف انا ربکم الاعلی بگشاد و چون بنی اسرائیل
دعوی او را قبول نکردند گفت پدر شما بنده و درم خریده ما بود و شما بنده‌زادگان مایید پس ایشان را بنده گرفت تا وقتی که موسی ع مبعوث
شد و گفت ای فرعون دست از بنی اسرائیل بدار قَالَ گفت فرعون إِنْ کُنْتَ اگر هستی تو که در دعوی خود جِئْتَ بِآیَةٍ
آورده حجتی از نزد خدای خود فَأْتِ بِهَا پس بیار آنرا و بمن نما اگر هستی از راستگویان در دعوی رسالت فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ پس بیفکند
موسی عصا را از دست خود فَإِذَا هِیَ پس آنگه آن عصا بعد از انداختن ثُعْبَانٌ مُبِینٌ اژدهایی شد ظاهر و هویدا دهن گشاده و لب زیرین
بر زمین و بالایین را بر کنگره قصر فرعون نهاده فرعون بترسید و گفت ای موسی سوگند میدهم ترا بآن خدایی که ترا فرستاده
و بحق تربیت که مرا بر تست که عصای خود را بگیر تا من بتو ایمان آرم و بنی اسرائیل را با تو بگذارم پس موسی ع مار را بگرفت همان عصا شد

کفت

گفت ای موسی پس معجزه دیگر داری موسی گفت آری پس دست بگریبان کرد یا در زیر بغل جیب نهاد و او را وَنَزَعَ
یَدَهُ و بیرون کشید دست خود را فَإِذَا هِیَ بَیْضَاءُ پس آنگاه دست او سفید غایت در کمال لِلنَّاظِرِینَ مر نظر کنندگان را فرعون
چون این دو معجزه از موسی ع مشاهده کرد خواست که ایمان آرد هامان که وزیر او بود برخواست و گفت ای فرعون مدتیست که دعوی خدایی
میکنی و عالم عبادت تو میکنند اکنون بنده‌گی قبول خواهی کرد و پیرو بنده خواهی بود این شنیع و قبیح است پس فرعون مهلت طلبید و چون
موسی ع از نزد فرعون بیرون آمد هامان گفت با وی دمی که فرعون را بگو اگر ایمان آری پادشاهی بتو مسلم دارم و جوانی و قوت
بتو باز دهم موسی ع روز دیگر آمده این پیغام بگذارد فرعون این صورت به هامان بازگفت هامان گفت ای فرعون او مردی
ساحر است تواند بود که این فعل از وی صادر شود اما مردم از این قوم پرستش کنند همه ملک جهان را ارزد و بعد از آن گفت من هم
توانم که ترا جوان سازم پس بفرمود تا وسمه بیاوردند و فرعون را بآن خضاب کرد موی او همه سیاه شد فرعون بدین فریب خورد
و حق تعالی از این خبر میدهد که قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ گفتند بزرگان از گروه فرعون یعنی هامان لعین و اتباع او إِنَّ
هَٰذَا لَسَاحِرٌ عَلِیمٌ بدرستی که این موسی جادوییست دانا بفن سحر که چوب را اژدها سازد و دست گندم گون را
از آستین خود سفید بیرون آرد یُرِیدُ أَنْ یُخْرِجَکُمْ میخواهد آنکه بیرون کند همه شما را مِنْ أَرْضِکُمْ از زمین شما که مصراست
و ولایت و حکمت آنرا به بنی اسرائیل دهد فرعون که این سخن بشنید گفت فَمَاذَا تَأْمُرُونَ پس شما چه میفرمایید مرا من بدان
عمل کنم قَالُوا أَرْجِهْ گفتند تاخیر کن مهم او را یعنی مهلت ده او را وَأَخَاهُ و برادر او را که هارون است و شتاب مکن وَ
أَرْسِلْ فِی الْمَدَائِنِ و بفرست در شهرها که در حوالی مصراست حَاشِرِینَ گرد آرندگان تا فراهم آرند کان و جمع کنند کان ساحران را تا
یَأْتُوکَ تا بیارند بتو بِکُلِّ سَاحِرٍ هر ساحری که بود عَلِیمٍ دانا و حاذق در فن سحر مرویست که در هیچ قرنی این قدر ساحر نبود که در قرن
موسی در قلم رو فرعون بود در بودند که ایشان در فن سحر مهارت تمام بود چون فرستاده فرعون بدیشان رسید در خود را گفتند پدر
بدر مارا باید در جهان گرد انیشان آواز داده که ای پدر ملک مصر ما را طلبیده بجهة آنکه دو کس آمده اند و لشکر و بی صلاح دکار بر فرعون
تنگ کرده و ایشان را عصائیست که چون بیفکنند اژدها میشود و هرچه پیش وی در آید میخورد و فرعون داعیه کرده که ما را معارضه فرماید
قبر جواب داد که چون بمصر رسید بپرسید که وقتی که ایشان بخواب میروند همان عصا اژدها میگردد یا نه اگر میشود بدانید که جادو
نیست معجزه است چه ساحر وقتی که در خواب شد سحر او را اثر نخواهد شد و چون حال بدین منوال گشت شما را بلکه هیچکس از عالمیان را قوت
معارضه نیست و کوتاه بود با ایشان پس ایشان باشاگردان و مصاحبان و ساحران که از دیگر جاها جمع شدند دوازده هزار کس بودند
و بروایتی هشتاد هزار ساحر بمصر درآمدند و بدرگاه او جمع شدند چنانکه میفرماید وَجَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ و آمدند جادوان بسوی
فرعون چون چشم ایشان بفرعون افتاد قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا گفتند آیا مارا مزدی باشد إِنْ کُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِینَ اگر ما باشیم
غلبه کنندگان بر موسی قَالَ نَعَمْ گفت آری وَإِنَّکُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِینَ و بدرستی که شما باشید از نزدیکان و مقربان من و هرچه
خواهید و طلبید اجابت کنم در این دلالتست بر عجز فرعون از مقاومت با موسی ع پس وقتی معین کردند و این مجمع در زمین اسکندریه
بود و همه لشکر فرعون و خلق عالم آنجا جمع شده بودند فرعون بر بالای تخت خود بتفرج نشست و هفتاد هزار ساحر بیکطرف صف کشیدند و موسی
و هارون بر یک جانب بایستادند پس ساحران بطریق ادب پیش آمده قَالُوا یَا مُوسَىٰ إِمَّا أَنْ تُلْقِیَ گفتند یا موسی یا آنست که تو بیفکنی عصای
إما

خود را واِمّا اَن نکون نحن الملقین و یا اگر باشیم ما افکنندگان رسنها و عصاهای خود را قال گفت موسی بر وجه تحقیق یا تهدید
القوا بگذارید شما بیفکنید فلما القوا پس بیفکندند ساحران رسنهای نافته و بقیر اندوده و چوبهای دراز میان تهی ساخته و در سیماب کرده
و چون حرارت آفتاب بدانجا رسید زیبق در حرکت آمده آن رسنها و چوبها بشکل مار بر یکدیگر پیچیدن گرفت و بدین تلبیس سحروا اعین
الناس جادوی کردند در چشمهای مردمان واسترهبوهم و ترسانیدند آن خلایق را وجاؤا بسحر عظیم و آوردند جادوی بزرگ
در فن خود واوحینا الی موسی و وحی کردیم ما بسوی موسی ع ان الق عصاک که بیفکن عصای خود را پس موسی انرا بیفکند عصا اژدها شد
سیاه از شتر بختی بزرگتر با چهار دست و پای سطبر کوتاه و دنبال دراز با پیچ و پیچ میرسید مگر انرا فرو میبرد و پای بر هر چه مینهاد خورد میکرد و از دهنش
آواز مهیب بر آن و چشمانش چون دو مشعل میدرخشید و موها داشت چون نیزها و دندانها چون سندان فراخی دهن او دوازده ذرع
فاذا هی پس ناگاه که عصا اژدها شده بود تلقف ما یافکون فرو میبرد آنچه تزویر کرده و بخلق مینمودند و بعد از آن روی بخلایق آورد مردمان
پس در روی یکدیگر میگریختند و از انبوهی دوازده هزار کس هلاک شدند فرعون منهزم شده از سریر در افتاد و بیهوش گشت موسی ع
دست فراز کرده اژدها را بگرفت همان عصا شد و آنچه فرو برده بود معدوم گشت فوقع الحق پس ثابت شد امر حق و پیدا آمد راستی موسی و
بطل ما کانوا یعملون و باطل گشت آنچه بودند که عمل میکردند از سحر و معارضه فغلبوا پس مغلوب شدند جادوان و سایر فرعونیان هنالک
آنجا که موسی غالب شد وانقلبوا و بازگشتند از انموضع صاغرین خوار شدگان و منهزمان و چون ساحران دانستند که اینصورت
بالای سحر است و خرق عادت و معجزه است و فوق قدرت بشر از کفر برگشتند والقی السحرة و افکنده شدند آن ساحران بر رویهای خود
ساجدین در حالتی که سجده کنندگان بودند مر خدا را بوحدانیت وقالوا آمنا برب العالمین گفتند ایمان آوردیم
بحضرت پروردگار عالمیان رب موسی وهرون پروردگار موسی و هارون علیهما السلام قال فرعون گفت فرعون با ساحران
از روی انکار که آمنتم به آیا ایمان آوردید بموسی یا بخدای او قبل ان آذن لکم پیش از آنکه دستوری دهم شما را در آن ان
هذا لمکر بدرستی که این عمل مکر مکرتموه تدبیر خفی است که شما ساخته اید آنرا فی المدینة در شهر مصر پیش از بیرون آمدن بوعده گاه
یعنی شما با موسی این حیله ساخته اید لتخرجوا منها اهلها تا بیرون کنید از این شهر اهل آنرا که قبطیانند و این مملکت خالص شود
مر شما را و بنی اسرائیل را لاقطعن ایدیکم وارجلکم من خلاف هر آینه ببرم دستهای راست و پایهای چپ شما را یا بعکس از خلاف
یکدیگر ثم لاصلبنکم اجمعین پس بر درخت کنم و بر دار کشم همه شما را تا دیگران عبرت گیرند مرویست که اول کسی که قطع و صلب
دار امر کرد فرعون بود قالوا گفتند ساحران که ما را از مرگ چه ترس که ما بمرگ مشتاق تریم از تشنه بآب زلال زیرا که بسبب مرگ انا الی
ربنا منقلبون بسوی پروردگار خود و درجات رفیعه منقلبون بازگردندگانیم وما تنقم منا و تو عیب نمیکنی ما را و منکر نمیشوی الا ان
آمنا بآیات ربنا مگر آنکه بگرویدیم بنشانهای قدرت حضرت آفریدگار خود لما جاءتنا آن هنگام که آمد بما و ثابت شد آن گرویدیم
بر دست موسی ع پس از فرعون برگشته و متوجه حق سبحانه شده گفتند ربنا افرغ علینا صبرا ای پروردگار ما بریز بر ما صبر و شکیبائی
تا در این بلا جزع نکنیم وتوفنا مسلمین و بمیران ما را در حالتی که مسلمان باشیم و ثابت قدم در ایمان عجب از حال این جماعت
که بامداد کافر بودند و چاشتگاه ساحر شدند و در سحر اظهار مبالغه کردند و سوگند میخوردند بعزت فرعون و در نماز پیشین مومن شدند و نماز
دیگر شهید شدند بر تیغ جفای فرعون و نماز شام به بهشت رسیده بودند مرویست که چون ساحران ایمان آوردند ششصد هزار مرد از

بنی اسرائیل بازگشته بدایره ایمان درآمدند و منقاد موسی ع شدند وقال الملأ من قوم فرعون و گفتند اشراف
و اعیان از گروه فرعون بر وجه انکار که ای فرعون اتذر موسی وقومه آیا میگذاری موسی و قوم او را لیفسدوا فی
الارض تا تباهی کنند در روی زمین مصر و مردم را از تو برگردانند ویذرک و میگذارد ترا موسی یعنی که پرستش تو میکند
والهتک و دست باز میدارد از پرستش خدایان تو مرویست که فرعون مردم را پرستش خود میفرمود و خود ستاره پرستید و امر
آنست که او بصورت خود بتان ساخته بود و هر قومی را بتی داده که این را بپرستید تا شما را بمن نزدیک گرداند و از جهت میگفت انا ربکم
الاعلی این خدایان خوردند و من خدای بزرگترم القصه اعیان تختگاه فرعون او را تحریص کردند بر قتل موسی و قوم او و فرعون
چون دانست که بر قتل موسی قادر نیست قال گفت در جواب ایشان که سنقتل ابناءهم زود باشد که ما باز بر سر عمل خود رفته
بکشیم پسران ایشان را ونستحیی نساءهم و زنده بگذاریم دختران ایشان را تا خدمت ما کنند همچنانکه پیش از این میکرده ایم وانا
فوقهم قاهرون و بدرستی که ما بر ایشان غالبانیم و همه ایشان مقهور مایند قال موسی لقومه گفت موسی گروه خود را
بر وجه تسلیه استعینوا بالله یاری خواهید از خدای واصبروا و صبر کنید بر آنچه با شما کنند ان الارض لله بدرستی که زمین
مر خدا راست یورثها میراث میدهد یعنی میبخشد آنرا بدون عوض من یشاء من عباده هر کرا میخواهد از بندگان خود والعاقبة
للمتقین و سرانجام نیکو که نصرتست در دنیا و نعیم بهشت در عقبی مر پرهیزکاران راست قالوا گفتند بنی اسرائیل اوذینا رنجانیده شدیم
یعنی قبطیان ما را رنجانیدند و میکشتند من قبل ان تاتینا پیش از آنکه تو بیائی بما ومن بعد ما جئتنا و ایذا میکنند
پس از آنکه تو آمده و کارهای صعب میفرمایند و در صدد قتل تو در آمده اند قال گفت موسی جزع مکنید عسی ربکم شاید پروردگار شما
یعنی امید دارم از وی ان یهلک عدوکم که هلاک کند دشمن شما را که فرعون است و قوم او در زمین مصر ویستخلفکم و خلیفه و
جانشین گرداند شما را فی الارض در زمین مصر فینظر کیف پس بنگرد یا ببیند که خدای چگونه تعملون عمل میکنید با ایشان پس چون مدت
هلاک دشمنان میکشید بقوله ولقد اخذنا آل فرعون و هر آینه گرفتیم ما جان فرعون را بالسنین بقحط و تنگی ونقص من الثمرات
و نقصان بعضی از میوه های ایشان کرد داشتند لعلهم یذکرون شاید ایشان پند گیرند که این بجهت شامت کفر و معاصی ایشانست
و از آن باز گردند ایشان متنبه نشدند فاذا جاءتهم الحسنة پس چون آمدی بدیشان فراخی و ارزانی قالوا لنا هذه میگفتند
برای ماست این نیکویی و ما مستحق آنیم وان تصبهم و اگر رسیدی بدیشان سیئة بدی قحط و بلا یطیروا فال بد میگرفتند بموسی
ومن معه بموسی و آنانکه با وی بودند از مومنان و میگفتند این رنج و محنت بشامت ایشانست هر مرسد حق تعالی جمیع گفتار ایشان رد کرده
و گفت الا آگاه باشید که آنچه بموسی حواله کرده و گفته اند چنان نیست بلکه انما طائرهم جز این نیست که سبب خیر و شر ایشان عند الله
نزد خدایست و آن اعمال بد ایشانست که کرام الکاتبین نوشته اند و شامت آن عملها بایشان رسیده نه بسبب شامت موسی
ولکن اکثرهم لا یعلمون و لیکن بیشتر ایشان نمیدانند که آنچه بدیشان میرسد از مکاره و اهوال در دنیا و در آخرت بشومی ایشانست
وقالوا مهما تاتنا به و گفتند فرعونیان ای موسی هر آن است از آنچه میکوئی و دعوی میکنی هر گاه بیاری هر چیزی که آورده ای
من آیة از نشانه که زعم تو آنست که معجزه است مثل قحط و مرض و مانند آن لتسحرنا بها تا سحر کنی ما را بان فما نحن لک بمؤمنین
پس نیستیم ما مر ترا گروندگان چون قبطیان عناد و انکار را بر حد اطناب کشیدند فارسلنا علیهم الطوفان پس فرستادیم

برایشان طوفان را والجراد و فرستادیم ملخ پرنده را والقمل و ملخ پیاده یا کنه بزرگ یا سبوسه یا بچه ملخ پیش از روییدن پر
شدن بالهای ایشان والضفادع و وزغ بجایهای خواب ایشان در می آمدند و در طعامهای ایشان می افتادند و بستر و روی
ایشان میدویدند و در وقت سخن گفتن بدهن ایشان میرفتند والدم و خون که هر آب که میاشامیدند خون بود آیات مفصلات
در حالتی که این اشیا آیتهای قدرت ما بود و امتداد هر آیتی یکهفته و با وجود این متنبه نشدند و پند نگرفتند فاستکبروا پس گردنکشی
کردند از فرمانبرداری وکانوا قوما مجرمین و بودند گروهی بنهایت گناه کار و معاند در کفر که با وجود این آیات ظاهره
بخدای ایمان نیاوردند آورده اند که چون ساحران ایمان آوردند فرعون و اتباع او مغلوب باز گشتند بکفر خود و اصرار کردند حق تعالی
ایشان را بقحط و نقصان میوه امتحان کرد متنبه نشدند موسی ع دعا کرد که بار خدایا آیتی دیگر بدیشان نما ازین صعب تر تا یمکن که بان پند
گیرند حق تعالی طوفان برایشان فرستاد بر وجهی که هفت شبانروز باران برایشان بارید و بظلمت ابرهای متراکم در ماندند و اکثر خانهای
ایشان فرود آمد و کشت و زرع ایشان تباه شد و در خانه بنی اسرائیل قطره آب داخل نشد پس نزد موسی آمدند بشرط وعده ایمان
و استدعای رفع آن کردند موسی دعا کرده رفع شد ایشان بوعده وفا نکرده بر کفر اصرار کردند حق تعالی ملخ بدیشان فرستاد تا
انکه جمله گیاه و زرع و فواکه و اشجار بخوردند دیگر باره پناه بموسی آورده سوگند عهد کردند که بعد از رفع بلا ایمان آرند موسی دعا کرد
بلا منکشف شد چون دیدند که جزوی از مزروعات ایشان باقیست گفتند این محصول که مانده ما را بس است مصلحت آنست که
بان قناعت کرده دین خود را از دست ندهیم پس عهد را شکسته در کفر خود راسخ و ثابت شدند دیگر باره لشکر ضفدع برایشان تاختند
و خانها و مواضع ایشان از آن پر شد در هر کوزه و ابریق و دیگ و خوردنی و سفره که داشتند پر از ضفدع شده و در محل خواب از زشت
و پهلوی ایشان و دیدندی و در وقت سخن گفتن بدهنهای ایشان بر میرفتند باز التجا بموسی کرده تضرع و زاری آغاز کردند بشرط ایمان موسی ع
این بلا را از ایشان رفع کرد چون یکماه ازین بگذشت و ایمان نیاوردند حق تعالی آب نیل را خون گردانید چنانکه سبطی میخوردند
آب پاکیزه بود و قبطی که خوناب میشد و از یکظرف اگر آب خوردندی بان ظرف سبطی که خوردی آب صافی بودی وان طرف که قبطی خوردی
خون صرف شدی پس از تشنگی بهلاکت افتادند و بعد از هفت روز بتضرع نزد موسی آمده وعده بعهد و میثاق تمام گفتند
که البته این نوبت ایمان آریم چون موسی دعا کرد و این بلا از ایشان رفع شد باز بشرط خود وفا نکردند و ایمان نیاوردند کما قال
الله تعالی ولما وقع و هرگاه واقع شد و فرود آمد علیهم الرجز برایشان عذابی ازین انواع مذکوره قالوا یا موسی ادع لنا
ربک گفتند ای موسی بخوان برای ما پروردگار خود را بما عهد عندک بانچه عهد کرده است نزد تو که هرگاه او را بخوانی
اجابت کند و باین عهد که هرگاه قوم تو قبول کنند که ایمان آرند عذاب از ایشان بردارد پس او را بخوان برای رفع بلیه لئن
کشفت بخدای که اگر باز بری و زایل گردانی عنا الرجز از ما این عذاب را لنؤمنن لک هر آینه ایمان آریم و تصدیق کنیم
لک مر نبوت ترا ولنرسلن معک بنی اسرائیل و هر آینه بفرستیم با تو بنی اسرائیل را تا هر جا که خواهی ببری فلما
کشفنا پس آنوقت که ما بردیم بدعای موسی و دفع کردیم عنهم الرجز از ایشان عذاب را و تاخیر کردیم الی اجل
تا مدتی و زمانی که هم بالغوه ایشان رسنده اند بان یعنی تا اجلی که ایشان را غرق گردانیم در دریا اذا هم ینکثون
انگاه ایشان عهد را بشکستند فانتقمنا منهم پس اراده انتقام کردیم از ایشان ببدترین عذاب فاغرقناهم فی الیم

بلی

پس غرق کردیم ایشان را در دریای قلزم نزدیک مصر بانهم کذبوا بایاتنا بسبب آنکه ایشان بدروغ میداشتند
آیتهای قدرت ما را وکانوا عنها غافلین و بودند در آن از تفکر آن از روی تکبر واورثنا القوم الذین و میراث
دادیم گروهی را کانوا یستضعفون که بودند زبون شمردگان بدست فرعونیان بعد از غرق فرعونیان بمیراث
ایشان مشارق الارض ومغاربها جانب شرقی از زمین شام و نواحی غربی از آن زمین التی بارکنا فیها آنکه
برکت کرده ایم فیها در آن بارزاق یا اقدام انبیا وتمت کلمت ربک الحسنی و تمام گشت وعده پروردگار تو که نیکو بود علی
بنی اسرائیل بر بنی اسرائیل و آن انها بود بر دشمنان و تمکین ایشان در زمین مصر بما صبروا بسبب آنکه صبر کردند بر شداید
و مکاره ودمرنا و خراب کردیم ما ما کان یصنع فرعون وقومه آنچه بود که ساخته بود فرعون از کوشکهای بلند و عمارتهای
ارجمند وما کانوا یعرشون و آنچه بودند که برافراشته بودند از تاکهای انگور بر چوب کشیده و یا از بناهای بلند چون صرح هامان
وجاوزنا ببنی اسرائیل البحر و گذرانیدیم بنی اسرائیل را از دریا بسلامت فاتوا علی قوم پس بگذشتند بر گروهی از قبیله
لخم از زمین و در ولایت رقه یعکفون علی اصنام لهم اقامت کردند بر پرستش بتان که مر ایشانرا بود قالوا یا موسی اجعل
لنا گفتند ای موسی بساز برای ما الها خدائی یعنی صورتی بساز که او را بپرستیم کما لهم آلهة چنانکه ایشانرا خدایانست که میپرستند
قال انکم قوم تجهلون گفت موسی بدرستی که شما هستید گروهی که جهل میورزید ان هؤلاء بدرستی که این گروه
بت پرستان متبر هلاک شده اند ما هم فیه بآنچه ایشان در آنند وباطل ما کانوا یعملون و باطل نابود است
آنچه ایشان میکنند از عبادت بتان قال اغیر الله ابغیکم الها گفت موسی آیا بجز از خدا طلب کنم برای شما معبودی وهو
فضلکم و حال آنکه او تفضیل داد شما را علی العالمین بر عالمیان زمان شما واذ انجیناکم و یاد کنید که چون رهانیدیم شما را
من آل فرعون از اتباع فرعون یسومونکم میچشانیدند بشما سوء العذاب سختی عذاب را یقتلون ابناءکم میکشتند
پسران شما را بجهت قطع نسل شما ویستحیون نساءکم و زنده میگذاشتند زنان شما را بجهت خدمتکاری و بندگی خود وفی ذلکم
بلاء و در رهانیدن از آن بلا نعمتی یا در آن عذاب محنتی من ربکم عظیم از نزد پروردگار شما عظیم بزرگ یا محنتی بسیار آورده اند که موسی
وعده کرده بود بنی اسرائیل را که بعد هلاک فرعون کتابی بیارم بشما از نزد خدای تعالی که هر چه شما را باید در آن مبین باشد چون
از دریا نجات یافتند و فرعون غرق شد طلب آن کتاب کردند و موسی ع از خدا در خواست که آن کتاب را بدو فرستد
حکم کرد که سی روز بروزه باش پس از آن بطور آی تا با تو سخن گویم موسی سی روز روزه داشت روز سی ام بطور رفت و چون
بوی دهن او بجهة روزه متغیر شده بود کراهت داشت از آنکه با خدای سخن گوید پس برای رفع آن رایحه مسواک و دندان مالید تا آن بوی
زایل شد ملائکه گفتند ما از تو بوی مشک میشنیدیم از آن مسواک ضایع کردی حق تعالی فرمود تا ده روز دیگر روزه دارد تا آن رایحه عود کند چنانکه
فرمود وواعدنا موسی و وعده دادیم موسی را برای دادن کتاب ثلثین لیلة سی شبانه روز از ذی القعده و چون
مدار حساب بماه عرب بدیدن هلال است و آن در شب دیده میشود ازین جهة تاریخ را بشب مقید ساخت واتممناها بعشر
تمام کردیم آن سی روز را بده روز دیگر از ذی حجه فتم میقات ربه پس تمام شد وقتی که پروردگار او مقرر کرده بود اربعین لیلة
در حالتی که رسنده بود بچهل شبانروز وقال موسی و گفت موسی در وقت رفتن بمیقات لاخیه هرون مر برادر خود را

را که من بطلب کتاب بجانب طور سینا میروم اخلفنی فی قومی باش مرا در میان قوم من واصلح و بصلاح آر کار ایشان را
ولا تتبع سبیل المفسدین و پیروی مکن راه تباه کاران را ولما جاء موسی و آن هنگام که آمد موسی با هفتاد کس از
برگزیدگان قوم خود لمیقاتنا بوقتی که ما مقرر کرده بودیم وکلمه ربه و سخن گفت با وی پروردگار او یعنی شنوانید کلام خود را
بموسی از درخت یا از ابر مرویست که چون حق تعالی خواست که با موسی سخن گوید بفرمود تا هفت فرسنگ گرداگرد طور ظلمت فرو گرفت
و چون موسی قدم دران ظلمت نهاد هر دو ملک که برادری موکلند از وی دور کردند و آسمانها نظر وی در آوردند ملائکه را دید در هوا
ایستاده و عرش عظیم بر وی ظاهر گشت و در دنیا هیچ آورده که حق تعالی با موسی بیست و چهار هزار کلمه سخن گفت و بروایتی هفتصد هزار
و اصح نود و چهار هزار و در کشاف گفته که حق تعالی چهل شبانروز با موسی سخن گفت و چون موسی از مناجات فارغ شد آن هفتاد کس
از اخیار قوم که همراه او آورده بود از بیرون حجاب گفتند ای موسی ما چیزی نشنیدیم نمیدانیم کلام خدا بود یا مخلوق ما بان تصدیق نکنیم
تا آنکه بچشم خود سر او را ببینیم هر چند موسی ایشانرا گفت که دیدن او سبحانه از محالات است قبول نکرده میگفتند که آخر تو سؤال
رؤیت کن تا چه جواب آید پس موسی بزبان قوم خود قال رب ارنی گفت ای پروردگار من بنما بمن ذات خود را انظر الیک
تا نظر کنم بسوی تو قال گفت حق تعالی در جواب موسی لن ترانی هرگز نتوانی دید مرا ولکن انظر الی الجبل و لیکن نظر کن بکوه زبیر که بلند
ترین کوههاست فان استقر پس اگر این کوه قرار گیرد و بماند در جای خود هنگام فرود آمدن نور عزت دران فسوف ترانی پس
زود باشد که تو نیز ببینی مرا فلما تجلی ربه پس آن هنگام که تجلی کرد پروردگار او یعنی ظاهر گردانید نور خود را یا از نور عرش که بمقدار
سوفار سوزنی تجلی شد للجبل مران کوه را بمقدار درهمی از پس هفتاد هزار حجاب در ان ساعت هر دیوانه که در روی زمین بود بهوش
آمد و هر بیماری که سر بر بالین مرض داشت شفا یافت و عرصه زمین هر سبزی پذیرفت و آبهای تلخ و شور عذب و شیرین شدند و بتان
بروی درافتادند و آتشکده مجوس فرو مرد و بسبب تجلی آن نور جعله گردانید حق تعالی آن کوه را دکا ریزه ریزه وخر موسی و بیفتاد
موسی صعقا بیهوش شده و آن از پنجشنبه روز عرفه بود تا شام روز جمعه فلما افاق پس آن هنگام که بهوش باز آمد قال سبحانک
گفت تنزیه میکنم ترا از هر چه نه لایق حضرت تست و پاک میدانم ترا از آنکه بچشم سر دیده شوی تبت الیک باز گشتم بسوی تو از جرأت
اقدام نمودن بر سؤال بدون اذن تو وانا اول المؤمنین و من اول گروندگانم بعظمت و جلال و بزرگی تو با آنکه هیچ احدی
ترا نتواند دید و حق تعالی آن سنگ که موسی بران بود بلند گردانید تا موسی از صاعقه سوخته نشود پس آتشی عظیم از آسمان فرود آمد و
آن هفتاد کس را که سؤال رؤیت کرده بودند بسوخت و لطف و کرم الهی شامل حال موسی شده بهوش باز آمد حق تعالی بجهت تسلیه او و
تدارک اندوه و رنجی که در طلب رؤیت باو رسیده بود فرمود که قال یا موسی گفت یا موسی ازین مرا اندوهناک مباش انی اصطفیتک
بدرستی که من برگزیدم ترا علی الناس بر بنی اسرائیل یا بر جمیع آدمیان که در زمان تو اند برسالاتی به پیغامهای من که بخلق رسانی وبکلامی
و دیگر ترا برگزیدم بسخن گفتن من با تو بیواسطه سفیر و وحی فخذ ما آتیتک پس فرا گیر آنچه عطا کردم ترا از امر و نهی که در توریت است و عمل
کردن بران وکن من الشاکرین و باش از جمله شکرگویندگان برین نعمت وکتبنا له فی الالواح و بقلم قدرت خود نوشتیم برای
موسی در لوحها که دوازده بودند طول هر لوحی دوازده گز و لوح از یاقوت سرخ بود یا از سنگ سخت که از نرم در وی کنده بود چون
نقش نگین از ربیع منقولست که توریت چندان بود که بار هفتاد شتر و یک جزو آن در عرض یکماه نتوانستند که بخوانند و در و مکتوب بود من کل

شیء

شیء از هر چیز که در باب دین محتاج باشند از احکام حلال و حرام و حدود و ان موعظة وتفصیلا در حالتی که پند بود و بیان
کردن لکل شیء مر هر چیزیرا از اوامر و نواهی و ذکر جنت و نار و وعد و وعید و خبر فخذها بقوة پس فرا گیر این لوح را بجد تمام و عزم
وأمر قومک و بفرمای کرده خود را تا بجد و عزیمت تمام یأخذوا باحسنها فرا گیرند نیکوترین آنچه در الواح است چون استعمال صبر
و عفو در مقام انتقام و قصاص بطریقه ندب پس سبیل تهدید میفرماید سأریکم زود باشد که بنمایم شما را ای بنی اسرائیل دار
الفاسقین سرای فاسقان یعنی آرامگاه ایشان که سرای فرعون و قوم اوست در مصر سأصرف زود باشد که برگردانم و فرو
گذاشت بگردانم عن آیاتی الذین یتکبرون از آیتهای قدرت خود باز دارم ازان آنانرا که تکبر میکنند فی الارض بغیر
الحق در زمین بدون استحقاق وان یروا و اگر ببینید این معاندان کل آیة هر نشانه که دلالت بر وحدانیت من و صدق
انبیای من کند لا یؤمنوا بها ایمان نیارند بدان بجهة فرط عناد و تکبر وان یروا سبیل الرشد و اگر ببینید راه راست و طریق هدایت
لا یتخذوه سبیلا آنرا راه خود نگیرند یعنی دران سلوک نکنند وان یروا سبیل الغی و اگر ببینند گمراهی و کجی یتخذوه
سبیلا آنرا راه خود گیرند و پیروی کنند ذلک آن پیروی و تتبع راه باطل بانهم بسبب آنست که ایشان کذبوا بآیاتنا
تکذیب کردند آیتهای ما را از معجزات و کتب منزله وکانوا عنها و بودند از نظر کردن دران بطریق اعتبار غافلین بی خبران والذین
کذبوا بآیاتنا و آنانکه تکذیب کردند آیتهای ما را که قرآنست یا مطلق دلایل ولقاء الآخرة و بدروغ شمردند رسیدن سرای
آخرت و مشاهده ثواب و عقاب حبطت اعمالهم باطل و تباه گشت عملهای ایشان هل یجزون الا ما کانوا آیا جزا
داده شوند مگر جزای آنچه بودند که در دنیا یعملون میکردند واتخذ قوم موسی من بعده من حلیهم و فرا گرفتند کرده موسی
از پس آن از پیرایهای ایشان یعنی زرینها که از قبطیان بعاریت گرفته بودند عجلا جسدا گوساله را قفص بدن بود بی آنکه روح داشته
باشد و از وهب نقلست که گوشت و خون در وی پیدا شد له خوار در ر آوازی بود چون آواز گاو و تفصیل این حکایت در سوره طه
مذکور خواهد شد ان شاء الله و حق تعالی اینجا سرزنش ایشان میفرماید که الم یروا آیا ندیدند و ندانستند انه لا یکلمهم که آن گوساله سخن
نمیکند از خیر و شر و نفع و ضر ولا یهدیهم سبیلا و نمی نماید ایشانرا راه صواب تا گمان آن شود که خالق اجسام تواند بودن اتخذوه
فرا گرفتند او را بخدائی وکانوا ظالمین و حال آنکه بودند ستمکاران بر خود که غیر خدا را عبادت کردند ولما سقط و آن هنگام که افکنده شد
فی ایدیهم در دستهای ایشان ورأوا انهم قد ضلوا و ببینند که ایشان بتحقیق گمراه شدند و پشیمان از پرستش گوساله قالوا گفتند
از روی ندامت لئن لم یرحمنا اگر رحمت نکند بر ما ربنا پروردگار ما بقبول توبه ویغفر لنا و اگر نیامرزد خطیه ما لنکونن من الخاسرین
هر آینه باشیم از زیانکاران ولما رجع موسی الی قومه و آن هنگام که بازگشت موسی از طور بسوی کرده خود غضبان بغایت خشمگین اسفا
اندوهناک و غمگین قال گفت بپرستیدن گوساله بئسما خلفتمونی بد نیابتی کردید مرا من بعدی از پس رفتن من بپرستش
گوساله اعجلتم امر ربکم آیا تعجیل کردید و پیشی گرفتید بعبادت گوساله امر پروردگار خود بر فرمان پروردگار خود و صبر نکردید تا من بیایم و حکم خدا
بشما رسانم والقی الالواح و از غایت غضب افکند الواح توریة را و بعد از انداختن شش سبع آنچه دران نوشته بود بآسمان بردند
که دران تفاصیل اشیا بود و یک سبع که دران اوامر و نواهی بود بماند واخذ برأس اخیه و بگرفت موی سر برادر خود را یجره الیه میکشید
او را بجانب خود موسی اگر چه میدانست که از هارون تقصیری درین باب واقع نشده اما موی سر او را گرفته بطرف خود کشید تا بر ایشان

ظاهر شود که امری عظیم از ایشان صادر شده که موسی بدین مرتبه در غضب گشته و بدانند که با برادر که گناهی چنین میکند پس با دیگران
در چه مقام باشد تا از آن منزجر شده این اعتقاد فاسد را از خاطر خود محو کنند قال ابن ام گفت هرون موسی را که ای پسر مادر
من اگرچه ایشان برادر مادر و پدری بودند اما جهت ازدیاد شفقت و مرحمت نسبت با دو ذکر مادر کرد تا غضب او تسکین
یابد و بعد از آن گفت ان القوم استضعفونی بدرستی که قوم مرا ضعیف شمرده زبون گرفتند و کادوا یقتلوننی و نزدیک بود
که بکشند مرا از بسیاری مبالغه من در منع ایشان فلا تشمت بی الاعداء پس شاد مکن دشمنان مرا و
چنان مکن که ایشان توهم کنند که از من تقصیری واقع شده و انرا حمل بر اهانت و خواری من نمایند و لا تجعلنی مع القوم الظالمین
و مگردان مرا با گروه ستمکاران قال گفت موسی رب اغفر لی ای پروردگار من بیامرز مرا و لاخی و برادر مرا و ادخلنا فی
رحمتک و در آر ما را در بخشایش خود بمرتبت انعام و تفضل بر ما و انت ارحم الراحمین و تو بهترین بخشندگانی بعد از دعا
در تهدید گوساله پرستان فرمود که ان الذین اتخذوا العجل بدرستی که آنانکه از روی گمراهی فرا گرفتند گوساله را بخدائی
سینالهم زود باشد که برسد ایشان را غضب من ربهم خشمی از نزد پروردگار ایشان و آن امر الهی بود بانکه توبه ایشان
آنست که یکدیگر را بکشند و ذلة و فرا گیرد و برسد ایشان را خواری فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا که آن جزیه است یا جلای از
وطن و کذلک و همچنانکه پاداش دادیم گوساله پرستان را نجزی المفترین جزا میدهیم دروغگویان را و هیچ دروغی از این عظیم‌تر نیست
که گوساله را خدای دانستند والذین عملوا السیئات و آنانکه کردند بدیها را از کبایر و صغایر یا شرک او ثم تابوا پس باز گشتند
من بعدها از پس وقوع آن و آمنوا و گرویدند بیگانگی خدا و پیغمبری حضرت رسول صلعم ان ربک بدرستی که پروردگار تو من
بعدها از پس توبه لغفور رحیم هر آینه آمرزنده است ایشان را و مهربانست برایشان بقبول توبه و اگرچه گناه عظیم باشد القصه
گوساله پرستان از کرده خود پشیمان شده نزد موسی آمدند و از و طلب استغفار کردند خطاب آمد که قبول توبه ایشان آنست
که شمشیرها کشیده یکدیگر را بکشند پس ایشان تیغ در یکدیگر نهادند و ظلمتی و سیاهی پیدا شد تا شفقت و مرحمت مانع مقاتله ایشان
نشود و چون هوا روشن شد هفتاد هزار مرد کشته بودند موسی را بر ایشان رحمت آمده درخواه ایشان کرد حق تعالی از سر ایشان درگذشت
ولما سکت و چون ساکن گشت عن موسی الغضب از موسی خشم اخذ الالواح فرا گرفت بقیه الواح را که افکنده بود و فی
نسختها و در آنچه مکتوب بود در آن هدی از راه نمودن و رحمة و بخشش و فعل نیکو للذین هم لربهم یرهبون برای کسانی
که ایشان مر پروردگار خود را ترسکاری کنند بعد از آن اخبار میفرماید از هفتاد کس که با موسی بمیقات رفته بودند و میفرماید
واختار موسی قومه و برگزید موسی از قوم خود سبعین رجلا لمیقاتنا هفتاد مرد از برای میقات یعنی وقتی که وعده کرده بودیم
و با خود بطور برد و بجهت آن جرأت که کردند هلاک شدند فلما اخذتهم الرجفة پس آن هنگام که گرفت آن هفتاد کس را صاعقه
بصورت و سبب که بجهت آن لرزه در آمدند و سوخته شدند قال رب گفت ای پروردگار من لو شئت اهلکتهم اگر میخواستی
هلاک میکردی ایشان را من قبل پیش از بیرون آمدن ما از میان قوم و ایای و مرا نیز هلاک میکردی با ایشان و یا قادر بودی بر هلاک
کردن ایشان در وقت غرق شدن فرعون و اتباع او رحم کردی بر ایشان و اگر این نوبت نیز رحم بر ایشان کنی از عظیم احسان تو بعید
نخواهد بود بار خدایا اتهلکنا بما فعل السفهاء منا آیا هلاک میکنی ما را بسبب آنچه کردند سفیهان و بی خردان از ما همه ما را هلاک میکنی ان

هی

هی فتنت در این رجفت الا فتنتک مگر امتحان تو مر بندگان را تضل بها گمراه میکنی و فرو میگذاری بدین فتنه و ابتلا من تشاء
هر کرا میخواهی بسبب خذلان و انکار در ایمان صبر نکند و ثواب صابران در نیابد و تهدی من تشاء و راه مینمائی بدان هر کرا میخواهی
از طالبان راه مستقیم بوسیله الطاف و توفیق بر ایمان و صبر بر امتحان انت ولینا توئی یار ما و متولی کار ما فاغفر لنا
پس بیامرز برای ما آنچه از ما صادر شده از خطیئات و معاصی وارحمنا و ببخش ما را از خوان احسان و کرم خود و انت
خیر الغافرین و تو بهترین آمرزندگانی واکتب لنا و بنویس برای ما یعنی ثبت نما و واجب گردان برای ما فی هذه الدنیا
حسنة در این دنیای نیکوئی که آن فراخی معیشت است و توفیق طاعت و قبول توبه وفی الآخرة و در آن سرای هم ما را
نیکوئی ده که آن مغفرت است و جنت نعیم و موافقت ابرار انا هدنا الیک بدرستی که ما بازگشتیم بسوی تو و امتثال بامر تو قال
گفت خدای عذابی اصیب به عذاب خود میرسانم از آن من اشاء بهر که میخواهم یعنی کفار و اهل عصیان و رحمتی وسعت کل
شیء و رحمت من وارسیده است بهر چیزی یعنی شامل است در دنیا مؤمن و کافر او غیر مکلف را از آفریدن و روزی دادن
فساکتبها پس زود باشد که ثابت سازم این رحمت را للذین یتقون برای آنانکه پرهیز کنند از شرک و معصیت و یؤتون الزکوة
و بدهند زکوة مفروضه را والذین هم و برای آنانکه ایشان بایاتنا یؤمنون بآیات منزله ما میگروند و این مؤمنان که سزاوار این
رحمتند الذین آنانند که از روی صدق یتبعون الرسول پیروی میکنند فرستاده خدا را که صفت آن رسول آنست
که النبی الامی پیغمبر نانویسنده و ناخوانده و در این وصف تنبیه است بر آنکه کمال علم او با وجود این صفت یکی از معجزات اوست
نگارم که بمکتب نرفت و خط ننوشت بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد و از حضرت ابی جعفر صلوات الله علیه مرویست که امی
بمعنی منسوبست بام القری یعنی پیغمبری که در مکه مبارکه متولد شده الذی یجدونه آنچنان پیغمبری که مییابند اسم و صفت او را
مکتوبا عندهم نوشته نزد ایشان فی التوریة در توریة آنجا که میگوید احمد الضحوک القتال یرکب البعیر و یلبس الشملة تا آخر
یعنی پیغمبری که نام او احمد است خندان و تبسم کنان و قتال کننده با اهل طغیان و عدوان بر شتر سوار گردد و شمله پوشد و
سلیله اثنی عشر عظیما دوازده بزرگ لاتیه عظیمة زود باشد که دوازده بزرگ از نسل او متولد شوند و تا آخر کرده ام برای امت عظیم
ایشان او و الانجیل و در انجیل آنجا که از قول عیسی خبر میدهد که انی ذاهب الی ربی و سیاتیکم الفارقلیط یعنی عیسی گفت
که من برحمت پروردگار خود در روم و زود باشد که فارقلیطا بیاید و شما را بدین اسلام دعوت کند یامرهم بالمعروف این رسول
میفرماید مردمانی را که پیروی او میکنند به نیکوئی که توحید است و توابع آن از اوامر و ینهیهم و باز میدارد ایشانرا عن المنکر
از کارهای ناشایست که شرکست و لوازم آن و یحل لهم الطیبات و حلال میگرداند برای ایشان مطعومات پاکیزه را که اهل
جاهلیت حرام کرده بودند چون بحیره و سائبه و غیر آن و یحرم علیهم الخبائث و حرام میسازد خورشهای پلید را
چون مردار و خون و گوشت خوک و یضع و فرو مینهد و تخفیف میکند عنهم از ایشان اصرهم بار گران ایشان را یعنی سبک
میگرداند از برای امت تکالیف شاقه را والاغلال و دیگر سبک میگرداند و بر میدارد از ایشان غلها و بندها التی کانت علیهم
که بود بر ایشان در زمان موسی از عهود با مشقت فالذین آمنوا به پس آنکه بگرویدند بدین نبی امی از بنی اسرائیل و غیر ایشان
وعزروه و تعظیم کردند او را و نصروه و یاری دادند او را بر دشمنان واتبعوا و پیروی کردند النور الذی انزل معه این نوری که

فرو فرستاده شده است با نبوت او مراد قرآنست أُولَئِكَ آنگروه که ایمان آورند بدو و متابعت او کردند هُمُ الْمُفْلِحُونَ
ایشانند رستگاران از عذاب و رسندگان برحمت و ثواب پس خطاب با حضرت کرده میفرماید که جمیع اهل عرب و عجم را
خطاب کن و در میان ایشان صلای عام داده قُلْ بگو یا محمد يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای گروه مردمان إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ بدرستی که من فرستاده خدایم إِلَيْكُمْ جَمِيعًا بسوی همه شما نه ببعضی چنانکه رسل دیگر بودند الَّذِي آن خدائی که لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
مر او راست پادشاهی آسمانها و زمینها و بید قدرت او است تصرف و تدبیر در آن لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نیست هیچ معبودی مستحق عبادت
مگر او يُحْيِي وَيُمِيتُ زنده میکند و میمیراند فَآمِنُوا بِاللَّهِ پس ایمان آرید باین خدائی که صفت او شنیدید وَرَسُولِهِ و بگروید
بفرستاده او النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ پیغمبر ناخواننده و نانویسنده الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ آن پیغمبری که ایمان دارد بوحدانیت خدای تبارک
و تعالی وَكَلِمَاتِهِ و بسخنان فرستاده او یعنی آنچه نازل شده بود برو و بر سایر رسل از کتب و وحی وَاتَّبِعُوهُ و پیروی کنید این پیغمبر را
لَعَلَّكُمْ تا باشد که شما تَهْتَدُونَ راه راست یابید باز سر رشته کلام بقصه بنی اسرائیل کشیده و میفرماید که وَمِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ
أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ و از قوم موسی گروهی هستند که ایشان راه مینمایند خلق را بکلمه حق وَبِهِ يَعْدِلُونَ و بحق و راستی
عدل میکنند در میان خلق مراد باین امت جماعتی اند از اهل زمان موسی که ثابت و راسخ بودند در ایمان و قایم بحق بعد از
حق تعالی از اخبار قوم موسی اخبار میفرماید که وَقَطَّعْنَاهُمُ و متفرق کردیم ایشانرا اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا بر دوازده سبط سبطی
بعد از سبطی و سبط ولد ولد را گویند و اینجا مراد فرزندان پیغمبر و فرزندان یعقوب اند أُمَمًا گروه گروه از اسباط یعنی بنی اسرائیل را گردانیدیم
امت متعدده هر سبطی امتی وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ و وحی کردیم بسوی موسی إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ وقتی که آب خواستند ازو گروه او
در بیابان تیه أَنِ اضْرِب بِّعَصَاكَ الْحَجَرَ که بزن عصای خود بآن سنگ که چون بتیه در می آمدی با تو بود گفت که مرا با او در که ترا بمن
احتیاج خواهد شد و حالا در توریه است روایتست که بنی اسرائیل چون در تیه سرگردان شدند و راه بیرون شدن از آن نتوانستند و از
حرارت آفتاب متاذی شده تشنگی برایشان غلبه کرده از موسی طلب کردند حق تعالی بموسی وحی کرد که عصا بر سنگ زن موسی
آن سنگ را از توبره بیرون آورد و عصا بران زد فَانبَجَسَتْ پس شکافته گشت و گشوده شد مِنْهُ از آن سنگ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا
دوازده چشمه آب بعدد اسباط قَدْ عَلِمَ بدرستی که دانستند كُلُّ أُنَاسٍ همه مردمان از هر سبطی مَشْرَبَهُمْ آبخورش خود را و بچشمه
دیگر نرفتند وَظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ و سایبان کردیم برایشان ابر را تا از حرارت آفتاب متاذی نشوند وَأَنزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّ
وَالسَّلْوَىٰ و فرو فرستادیم برای ایشان من را که مانند ترنجبین بود در صورت و طعم و مرغی شبیه بمرغ سمانی و تفصیل این در سوره البقره
مذکور شد و گفتیم بایشان که كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ بخورید بر وجه اباحت از پاکیزه‌های آنچه که بخشیدیم بشما روزی دادیم
شما را و از آن ذخیره منهید پس ایشان برخلاف کرده بعضی از من و سلوی ذخیره نهادند و فاسد گشت وَمَا ظَلَمُونَا و ستم نکردند
بر ما در آن ذخیره نهادن و غیر آن از معاصی وَلَٰكِن كَانُوا و لیکن بودند که از نافرمانی أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ بر نفسهای خود ستم
میکردند و آخر جزای خود رسیدند وَإِذْ قِيلَ لَهُمُ و یاد کن ای محمد چون گفته شد مر بنی اسرائیل را بعد از تیه جباران اسْكُنُوا هَٰذِهِ
الْقَرْيَةَ ساکن شوید درین دیه که از قری بیت المقدس است و آن دیه اریحا بود یا ایلیا وَكُلُوا مِنْهَا و بخورید از میوه‌ها و طعامهای
این دیه حَيْثُ شِئْتُمْ از هر جا که خواهید وَقُولُوا حِطَّةٌ و بگوئید که درخواست ما حطه است و مراد باین کلمه استغفار است یعنی بگوئید بار

خدایا گناهان ما را بیامرز وَادْخُلُوا الْبَابَ و در آئید بدری از درهای این دیه سُجَّدًا در حالتی که سجده کنندگان باشید برای شکر
گذاری یا برای خلاصی از زندان تیه نَّغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَاتِكُمْ تا بیامرزیم برای شما گناهان شما را سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ زود باشد که افزون
گردانیم جزای نیکوکاران را فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا پس تغییر دادند آنانکه ستم کردند بر خود مِنْهُمْ از بنی اسرائیل قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي
قِيلَ لَهُمْ سخن مامور به را بغیر آنکه گفته شد و بود مر ایشانرا بر وجه استهزا یعنی بدل حطه حنطه گفتند فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ پس فرستادیم
برایشان و بدیشان رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ عذابی از آسمان که صاعقه یا طاعون بود بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ بسبب آنکه بودند که بر خود ستم
کردند بتغییر و تبدیل آنچه ایشانرا فرموده بودیم بعد از آن بحضرت رسالت صلعم میفرماید که وَاسْأَلْهُمْ و بپرس یهود را بر وجه تقریع تقدیم کفر
و عصیان عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي از خبر دهی که كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ بود نزدیک دریا و آن دیه ایله بود میان مدین و طور بر ساحل بحر طبریه و اهل آن
بشریعت حضرت موسی علیه السلام متشرع بودند و از جمله فرایض بر ایشان تعظیم شنبه بود و در آن روز صید ماهی بر ایشان حرام بود و دیگر ایام جایز
بود که باعمال دنیویه مشغول شوند ایشان خلاف امر الهی کرده بزبان حضرت داود ملعون گشتند و مسخ شدند چنانکه میفرماید که اهل
کتاب را بپرس از خبر اهل این دیه إِذْ يَعْدُونَ چون در گذشتند از حد امر الهی یعنی از تعظیمی که مامور بودند بر آن فِي السَّبْتِ در روز شنبه
که آن ترک صید ماهی بود و ایشان تجاوز کردند إِذْ تَأْتِيهِمْ در وقتی که می آمدند بدیشان حِيتَانُهُمْ ماهیان ایشان يَوْمَ
سَبْتِهِمْ روز شنبه ایشان یعنی در روزی که حرام بود بر ایشان شکار ماهیان می آمدند شُرَّعًا در حالتی که ظاهر شده بودند در
روی آب و سرها برداشته وَيَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ و روزی که عمل سبت نمیکردند یعنی تعظیم آن روز مامور نبودند چون یکشنبه و غیر آن
از ایام هفته لَا تَأْتِيهِمْ نمی آمدند بدیشان ماهیان مرویست که چون روز شنبه در آمدی ماهیان بسیار ظاهر شدندی بر روی آب و بازی
کردندی و چون شنبه بگذشتی برفتندی و تا شنبه دیگر کسی ماهی ندیدی كَذَٰلِكَ نَبْلُوهُم همچنین آزمائیم ایشانرا یعنی معامله آزمایندگان کنیم
بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ با آنچه هستند از سر جهل بیرون میروند از دایره فرمان وَإِذْ قَالَتْ و بپرس ای محمد صلعم از خبر اهل دیه چون گفتند
أُمَّةٌ مِّنْهُمْ گروهی از اهل دیه ایله که نهی میکردند نهی کنندگان را و ملامت میکردند بر نهی که لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا چرا پند میدهید گروهی را
که اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ خدا هلاک کننده ایشانست در دنیا بنافرمانی و ترک تعظیم شنبه أَوْ مُعَذِّبُهُمْ یا عذاب کننده ایشان
عَذَابًا شَدِيدًا عذابی سخت در آخرت که آتش دوزخست قَالُوا مَعْذِرَةً گفتند فرقه نهی کنندگان این وعظ ما و نصیحت ما
عذر خواستنی است إِلَىٰ رَبِّكُمْ بسوی پروردگار شما وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ و تا باشد نیز که ایشان بترسند از خدای و ترک معصیت کنند
و ازین اعمال توبه کنند تا عذاب خدای نازل نشود فَلَمَّا نَسُوا پس آن هنگام که ترک کردند و بگذاشتند آن فرقه صید کنندگان مَا
ذُكِّرُوا بِهِ آنچه پند داده میشدند بدان یعنی قبول آن نکردند أَنجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ برهانیدیم آنانرا که نهی میکردند
از بدی و نافرمانی وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا و گرفتیم آنانرا که ستم کردند بصید کردن ماهی و غیر آن بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بعذابی سخت
بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ بسبب آنچه بودند که از روی عناد بیرون میرفتند از راه فرمان برداری فَلَمَّا عَتَوْا پس آن هنگامی که گردن
کشیدند عَن مَّا نُهُوا عَنْهُ از آنچه نهی کرده شده بودند از آن یعنی صید ماهی قُلْنَا لَهُمْ گفتیم مر ایشانرا كُونُوا قِرَدَةً باشید بوزینگان خَاسِئِينَ در حالتی
که دور رانده باشید از رحمت از قتاده نقلست که جوانان ایشان بوزینه شده بودند و پیران خوکان چون نهی کنندگان در محلهای ایشان رفتند
هر یک از آنجماعت خویشان و آشنایان خود را شناخته خویش را بر ایشان می مالیدند و میگریستند ایشان میگفتند شما را ازین نهی میکردیم

ویسکفتیم که عنقریب عذاب خدا بشما برسد پس ایشان تا سه روز زنده بودند و در روز چهارم بجهنم واصل شدند وَإِذْ تَأَذَّنَ و یاد کن
ای محمد چون اعلام کرد و آگاهی داد رَبُّكَ پروردگار تو لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ که البته برانگیزد بر یهود و مسلط سازد إِلَىٰ يَوْمِ
الْقِيَامَةِ تا بروز رستخیز مَن يَسُومُهُمْ کسی را که بچشاند ایشان را سُوءَ الْعَذَابِ عذاب بد سخت از کشتن و انهار از خان
دمان خودشان آواره ساختن و جزیه برایشان نهادن و بصحت پیوسته که بعد از سلیمان حق تعالی بر وجه تخلیه و فرو گذاشت
بخت النصر بابلی را بقتل و غارت و خراب کردن شهرهای ایشان مسلط ساخت و بعد از آن ملوک فارس بر وضع جزیه
کردند بر ایشان و ایشان را میرنجانیدند و خراج میگرفتند تا زمانی که حضرت رسالت صلعم مبعوث شده حکم فرمود بقتال ایشان
و سبی ذریه و زنان ایشان تا آنکه اسلام آرند یا جزیه کنند و این حکم تا قیامت باقیست إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ بدرستی که
پروردگار تو زود عقوبت مر کافران را وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ و بدرستی که او آمرزگار است هر که را توبه کند رَحِيمٌ مهربانست که بعد از توبه — نصف الجزء
بگناه نگیرد و بقوله وَقَطَّعْنَاهُمْ و پراکنده و متفرق گردانیدیم بنی اسرائیل را فِي الْأَرْضِ أُمَمًا در زمین جماعتها بر وجهی که هیچ
ولایتی نیست که در آن یهودی نباشد مِّنْهُمُ الصَّالِحُونَ برخی از ایشان شایستگان بودند که بدین موسی متدین بودند
و تغییر در حال ایشان راه نیافت و بعیسی علیه السلام گرویدند وَمِنْهُمْ دُونَ ذَٰلِكَ و بعضی دیگر از ایشان مردمی بودند غیر صالح یعنی کافر
و فاسق بودند وَبَلَوْنَاهُمْ و آزمودیم ایشان را یعنی با ایشان معامله آزمایندگان کردیم بِالْحَسَنَاتِ به نیکوییها چون خوبی معیشت
و توانگری و تندرستی وَالسَّيِّئَاتِ و به بدیها چون شدت فقر و مصیبتها و نقص مال لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ شاید که باز گردند بخدای و از معصیت
بطاعت گرایند ایشان بر محک امتحان تمام عیار بیرون نیامدند فَخَلَفَ مِن بَعْدِهِمْ خَلْفٌ پس از پس ایشان در آمدند پس آمدگان وَرِثُوا
الْكِتَابَ که میراث گرفتند توریه را یعنی یافتند و خواندند علم توریه را از پدران يَأْخُذُونَ فرا میگیرند عَرَضَ متاع و خواسته از متاع هَٰذَا الْأَدْنَىٰ
این جهان که فرودتر و دون تر که دنیاست مراد علمای یهود زمان حضرت رسالتند صلعم وَيَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا و میگویند زود باشد که بیامرزد
ما را وَإِن يَأْتِهِمْ و اگر بیاید بدیشان عَرَضٌ مِّثْلُهُ متاع دنیاوی مثل آن متاع دیگر در حرمت يَأْخُذُوهُ فرا میگیرند آن را مراد آنست
که با وجود اصرار بر گرفتن رشوه مانند آن از اموال حرام امید میدارند که آمرزیده شوند و اصلا از آن توبه نمیکنند أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِم
آیا فرا گرفته نشده است برایشان مِّيثَاقُ الْكِتَابِ عهدی که در توریه است أَن لَّا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ بآنکه نگویند بر خدای إِلَّا الْحَقَّ
مگر سخن راست وَدَرَسُوا مَا فِيهِ و خوانده اند آنچه در اوست و این حکم در وی نوشته اند بقوله وَالدَّارُ الْآخِرَةُ و سرای آخرت
خَيْرٌ بهتر است از متاع دنیا لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ مر آنان را که بپرهیزند از خوردن محارم و تکذیب و افترا بر خدا أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا تعقل
نمیکنند که نعمت عقبا بهتر است از مال دنیای فانی وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ و مر آنان را که متمسک میشوند باحکام قرآن وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ
و بپای میدارند نماز را که افضل عبادات است إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ بدرستی که ما ضایع نکنیم مزد کار اصلاح آرندگان کردار — ع
بلکه تمام بایشان رسانیم وَإِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ و یاد کن ای محمد صلعم برای یهود زمان خود که چون برکندیم کوه طور را فَوْقَهُمْ بر زبر ایشان
كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ گویا که آن کوه سایبانی بود بر سر ایشان برداشته و این وقتی بود که بنی اسرائیل احکام توریه قبول نمیکردند حق تعالی جبرئیل را
فرمود که کوهی از جای برکند و بر بالای سر ایشان بداشت بمقدار لشکرگاه ایشان که یک فرسخ در یک فرسخ بود چون اهل دیدند
وَظَنُّوا أَنَّهُ و دانستند که آن کوه وَاقِعٌ بِهِمْ فرود آینده بر ایشان پس بسجود افتادند بیک نیمه روی بر زمین نهادند و به نیمه بکوه

مینگریستند

مینگریستند از ترس آنکه مبادا کوه بر سر ایشان افتد و از اینجاست که جهودان سجده بر ابروی چپ کنند و چون بنی
اسرائیل بسجده افتادند از ترس آنکه مبادا وقوع کوه برایشان گفتیم ایشان را که خُذُوا مَا آتَيْنَاكُم فرا گیرید آنچه
داده ایم شما را از احکام بِقُوَّةٍ بجد و عزم تمام وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ و یاد کنید آنچه در روست از عهود و میثاق که آن را فرو مگذارید
و آن را فراموش مکنید لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ تا باشد که پرهیزکاری کنید وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ و یاد کن ای محمد صلعم چون فرا گرفت پروردگار تو
مِن بَنِي آدَمَ از فرزندان آدم مِن ظُهُورِهِمْ از پشتهای ایشان یعنی بیرون آورد از اصلاب ایشان ذُرِّيَّتَهُمْ نسل ایشان
قرن بعد از قرن و نسلی بعد از نسلی وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ و گواه گردانید ایشان را بر نفسهای ایشان یعنی برای ایشان
نصب دلایل ربوبیت خود کرد تا آنکه بمنزله کسی گشتند که ایشان را گفته که أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ آیا نیستم پروردگار شما قَالُوا بَلَىٰ گفتند
آری تو پروردگار مائی و ما بندگان توییم شَهِدْنَا گواه شدیم ما بر اقرار خود أَن تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ اخذ این میثاق بجهة
کراهت آنست که گویند در روز قیامت إِنَّا كُنَّا بدرستی که بودیم ما عَنْ هَٰذَا از این اقرار غَافِلِينَ بیخبران أَوْ تَقُولُوا یا
کراهت آنکه گویند إِنَّمَا أَشْرَكَ جز این نیست که شرک آورده اند آبَاؤُنَا مِن قَبْلُ پدران ما پیش از ما وَكُنَّا ذُرِّيَّةً و بودیم
فرزندان مِّن بَعْدِهِمْ از پس ایشان یعنی اقتدا بایشان کردیم أَفَتُهْلِكُنَا و بجهة کراهت آنکه گویند آیا هلاک میکنی ما را بِمَا
فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ بآنچه کردند آن گمراهان یعنی پدران ما که شرک کردند در اکثر تفاسیر مذکور است که حق تعالی ذریت آدم را بیرون
آورده از صلب او بر مثال مورچهای خورد و حیات و عقل و نطق از ایشان آفرید و ربوبیت خود را بر ایشان عرض کرد و ایشان
قبول کرده گفتند ما باقرار گواه شدیم و چون ذریت بلی گفتند حق تعالی ملائکه را گفت که گواه باشید ایشان که گفتند شهدنا سدی
خبر است که حق تعالی از خود و فرشتگان خبر میدهد که بر اقرار ذریت گواه شدیم حاکم ابو عبدالله در صحیح خود از ابن عباس نقل میکند
که پیغمبر فرمود که خدای فرا گرفت میثاق از ذریت آدم در نعمان و آن وادیست نزدیک بعرفات و از نعمان سحاب گویند و در ربیع
آورده که اخذ میثاق در دهیا بود که آن زمینی است در ولایت و آن بعد از خروج آدم بود از بهشت و در مدارک یاد کرده که جمهور مفسرین
بر آنند که بعد از خلق آدم و قبل از دخول جنت بود و بر فضائی که آن در بهشت است و عرض آن سی هزار ساله راه است در آن صحرا ذریات
آدم را بشکل مورچهای خورد از صلب آدم بیرون آورده بعد از حیات و عقل و نطق عرض ربوبیت خود کرد بر ایشان از سدی نقل است که
پیغمبران در میان ذریات که بشکل مورچهای خورد آفریده بود مانند چراغهای درخشان بودند و در آن میان نوری بود که روشنی آن
بر چراغها غالب شده بود گفت بار خدایا این کیست فرمود این پیغمبریست از فرزندان تو گفت عمر او چندین باشد گفت شصت سال
گفت بار خدایا عمر او افزون کن ندا رسید که قلم چنین رفته و تغییر آن خلاف مصلحت است و چون اخذ میثاق فرمود از ذریت آدم
ایشان را گفت که به پشت آدم مراجعت کنید تا از شما یکی مانده باشد من قیامت اقامت نکنم وَكَذَٰلِكَ هم چنانکه امر میثاق را بیان
کردیم نُفَصِّلُ الْآيَاتِ تفصیل میکنیم و پیدا میسازیم قدرت خود را تا بآن استدلال کنند بر وحدانیت وَلَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ و شاید که
ایشان بازگردند از تقلید و اتباع باطل بسوی حق بعد از آن امر کرد پیغمبر خود را بذکر قصه دیگر از علمای بنی اسرائیل برای ایشان و میفرماید که
وَاتْلُ عَلَيْهِمْ و بخوان ای محمد بر بنی اسرائیل نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا خبر آنکس که دادیم او را علم بآیتهای خود یعنی کتب منزله و آنکس
نزد بعضی امیة بن صلت ثقفی بود از عرب که کتب سماوی مطالعه کرده بود و معلوم کرده که در آن زمان رسولی مبعوث خواهد شد و دعوی

وقت که آن رسول ما باشد چون حضرت رسالت صلعم مبعوث گشت امیه از روی حسد بوی کافر شد و آن آیتها که خوانده بود قطع
نظر کرد و یا آنکس بلعم باعورا بود که بقوم موسی دعای بد کرد فَانْسَلَخَ مِنْهَا پس بیرون آمد از آن آیات بواسطه کفر و عناد چنانچه مار از پوست
بیرون آید یعنی بآن کافر شد و اعراض کرد از آن فَاَتْبَعَهُ الشَّیْطَانُ پس لاحق او شد و باو پیوست شیطان و او را به پیروی خود
فرمود فَکَانَ پس گشت آن دانندهٔ آیات مِنَ الْغَاوِیْنَ از گمراهان وَلَوْ شِئْنَا و اگر میخواستیم لَرَفَعْنَاهُ هر آینه بر میداشتیم بدرجات
عالیه آنکس که عالم بود بآیات بِهَا بسبب آن آیات صحف یا کلمات مشتمل بر اسم اعظم وَلٰکِنَّهُ ولیکن او بواسطه دناوت همت اَخْلَدَ
اِلَی الْاَرْضِ میل کرد بسوی زمین یعنی بحضیض رذالت مایل شده دنیا را بر آخرت برگزید وَاتَّبَعَ هَوَاهُ و پیروی کرد آرزوی خود را
در اختیار دنیا و رضای قوم فَمَثَلُهُ پس صفت او در خست و دناوت مرتبه کَمَثَلِ الْکَلْبِ مانند صفت سگ است در خسیس ترین حالات
او که آنست که اِنْ تَحْمِلْ عَلَیْهِ اگر حمله کنی برو و برانی او را یَلْهَثْ زبان از دهن بیرون افکند اَوْ تَتْرُکْهُ یا اگر بگذاری او را و زجر نکنی
یَلْهَثْ همان زبان از دهن بیرون افکند یعنی هم چنانکه راندن سگ و نا راندن او یکسان است در هیچ حال قبیح خود را رها نمیکند
بلعم سگ صفت نیز همین حال داشته که بهیچ وجه از دناوت و خساست خود برنگشت چه او را اول در خواب نمودند که بنی اسرائیل
را دعای بد کن متنبه نشد و در وقتی که متوجه لشکر موسی بود تا برایشان نفرین کند دراز گوش او بادی بسخن آمد که ازین راه باز گرد
و از سر این عمل درگذر هم متنبه نگشت و یا امیه هرچند آیات واقعه را در باره رسول خدا صلعم میخواند بآن متنبه نمیگشت و دیدن و
نا دیدن آن نزد او علی السویه بود هم چنانکه سگ در حالت گرسنگی و سیری و رنج و راحت مساویست در زبان بیرون کردن ذٰلِکَ
این مثل که گفته شد مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِیْنَ مثل آن گروهست که از روی جحود و استکبار کَذَّبُوْا بِاٰیٰتِنَا دروغ میشمرند آیتهای ما را
که قرآنست و این گروه کفار مکه اند و گویند که تکذیب آیات توریة میکردند و کتمان نعت حضرت رسالت صلعم پس میفرماید که فَاقْصُصِ
الْقَصَصَ پس بخوان بر ایشان این قصه ها را که مذکور شد لَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُوْنَ تا شاید که ایشان متفکر شوند سَآءَ مَثَلًا الْقَوْمُ الَّذِیْنَ
کَذَّبُوْا بِاٰیٰتِنَا بد است مثل گروهی که تکذیب کردند آیات ما را بعد از علم ایشان بدان و قیام حجت بر ایشان وَاَنْفُسَهُمْ و بر نفسهای
خود کَانُوْا یَظْلِمُوْنَ بودند که ستم کردند مَنْ یَّهْدِ اللّٰهُ هر کرا راه راست نماید خدای بوسیله لطف و توفیق خود فَهُوَ الْمُهْتَدِیْ
پس او راه یافته است براه حق که دین اسلام است وَمَنْ یُّضْلِلْ و هر کرا فرو گذارد خدای در گمراهی و تخلیه کند بجهت فرط عناد و جحود پس از دادن
توفیق فَاُولٰٓئِکَ پس آن گروه گمراهان هُمُ الْخٰسِرُوْنَ ایشانند زیانکاران در هر دو سرای بعد از آن از مآل احوال کفار خبر میدهد که
وَلَقَدْ ذَرَاْنَا و بتحقیق که آفریدیم لِجَهَنَّمَ برای دوزخ کَثِیْرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ بسیاری از دیوان و آدمیان مراد آنست که بسیاری
از آدمیان و پریان هستند که ما ایشان را آفریده ایم بجهت فرط کفر و عناد عاقبت ایشان منتهی است بدوزخ یعنی که در علم ازلی ما ثابت است
که بسیاری از جن و انس بر کفر اصرار کنند و گوش بدعوت رسولان نکنند و هیچ عقیده را کار نبندند و بجز اختیار دوزخ نکنند تا که عاقبت
و مرجع ایشان جز دوزخ نباشد و نمی تواند بود که مراد ظاهر آیه باشد و معنی آنکه بسیاری را از جن و انس برای دوزخ آفریده ایم زیرا که این مخالف
است که ایشان قادر نباشند بر اختیار ایمان و طاعت و ترک معصیت و ناقض آیه وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْاِنْسَ اِلَّا لِیَعْبُدُوْنِ و مستلزم
اجبار و اکراه ایشان باشد بر کفر و معصیت و کراهت ایمان و طاعت ایشان تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا بعد از آن اهل کفر و عناد را
میکند بعدم و قلت تفکر و ترک انقطاع مقتضای عقل و حواس خود و میفرماید که لَهُمْ قُلُوْبٌ مر ایشان راست دلها که لَا یَفْقَهُوْنَ

بها

بِهَا و هیچ درنمی یابند بآن زیرا که از آن متوجه شناخت نمیکردند و از غایت عناد و جهل دل از ادراک انکار میبندند تصدیق
یا رب زیرا ندو وَلَهُمْ اَعْیُنٌ و مر ایشان راست چشمها که بهیچ وجه لَا یُبْصِرُوْنَ بِهَا روی حق نمی بینند بآن
بنظر اعتبار در مخلوقات نمینگرند تا راه بخالق آن برند وَلَهُمْ اٰذَانٌ و مر ایشان راست گوشها که بهیچ وجه لَا یَسْمَعُوْنَ
بِهَا سخن حق بآن نمی شنوند و استماع نمیکنند اُولٰٓئِکَ آن گروه که مقصود بر لذات فانی داشته اند کَالْاَنْعَامِ
مانند چهارپایانند که همیشه همت ایشان خوردن و خواب نیست و اصلا ملتفت بنعیم باقی و لذات دایمی نیستند
بَلْ هُمْ اَضَلُّ بلکه این گروه گمراه ترند از ایشان زیرا که انعام ادراک چیزی میکنند که ممکن است ایشان را ادراک آن از منافع
و مضار و جد و جهد میکنند در جر منافع و مضار آنچه غایت جهد ایشانست و گمراهان این چنین نیستند بلکه اکثر ایشان
که جاحد و معاند اند پس چونکه عقل خود را بکار نمیفرمایند از بهایم گمراه تر باشند زیرا که تکلیفی نیست بخلاف اهل ضلال
آن گروه گمراهان که مذکور شد هُمُ الْغَافِلُوْنَ ایشانند غافلان بجهت عدم تفکر در آیات ظاهره که مکلفند بآن بخلاف
بهایم که مسخر فرمانند وَلِلّٰهِ الْاَسْمَآءُ الْحُسْنٰی و مر خدا راست نامهای نیکو فَادْعُوْهُ بِهَا پس بخوانید او را بدان نامها زیرا که
دالند بر نیکوترین معانی و گویند مراد نود و نه نام او سبحانه اند چه در حدیث وارد شده که حق تعالی را نود و نه اسم است هر که احصا
کند یعنی بشمرد حق تعالی او را به بهشت درآورد و یا آنکه مراد هزار و یک نام او سبحانه که از شارع منقول اند و مرویست که سبب
نزول این آیه آن بود که مردی در نماز خدا را باسم الله یاد کرد و باسم رحمن نیز بخواند ابو جهل گفت که محمد و اصحاب او میگویند
یک خدا را میپرستیم پس این مرد چرا دو خدا را میخواند این آیه نازل شد که اسمای الهی بسیارند و همه نیکو پس او را بدان
اسما بخوانید وَذَرُوا الَّذِیْنَ و بگذارید متابعت آنها را که از روی ضلالت و جهالت یُلْحِدُوْنَ میل میکنند بکجی فِیْ اَسْمَآئِهٖ
در نامهای او یعنی اشتقاق اسمای بتان از اسمای الهی چون لات از الله و عزی از عزیز و منات از منان سَیُجْزَوْنَ
زود باشد که جزا داده شوند ملحدان مَا کَانُوْا یَعْمَلُوْنَ بجزای آنچه هستند که عمل میکنند بعد از آن ذکر اهل بهشت
میکند که وَمِمَّنْ خَلَقْنَا و از آنها که آفریده ایم اُمَّةٌ گروهی اند که ایشان یَهْدُوْنَ بِالْحَقِّ راه مینمایند مردمان را بحق که دین
اسلام است و هدایت دادن آن وَبِهٖ یَعْدِلُوْنَ و بحق عدل میکنند در احکام آن ابن جریج از حضرت رسالت صلعم روایت کرده
که این آیه قراءت کرد و فرمود که این آیه در حق امت منست که بحق گیرند و بحق دهند و بحق حکم کنند و پیش از شما قوم موسی
بودند پس این آیه تلاوت فرمود که وَمِنْ قَوْمِ مُوْسٰٓی اُمَّةٌ یَّهْدُوْنَ بِالْحَقِّ وَبِهٖ یَعْدِلُوْنَ ربیع ابن انس روایت کند که رسول خدا
صلعم فرمود که امتان من قومی باشند که بر حق ثابت باشند و ثبات نمایند تا آنگاه که عیسی فرود آید و در خبر دیگر آمده که همیشه
گروهی از امت من بر حق ایستاده باشند تا آنکه فرمان خدا در رسد بایشان و خلافت فی نفی ایشان زیان نرساند و در تفسیر اهل
البیت علیهم السلام مذکور است که سخن هم یعنی ایشم اهل این آیه و مخصوص است بما و شبهه نیست که این صفات باین جماعت
لایق است برای آنکه حق تعالی حکم فرماید درین آیت بآنکه ایشان بحق راه نمایند و بعدل حکم کنند و این صفت تحقق نمیشود مگر از کسی که امین
باشند از جانب او سبحانه و متصف بعصمت و از باقر و صادق علیهما السلام مرویست که مراد ازین آیه حضرت امیر المؤمنین است
صلوات الله علیه و عیاشی باسناد خود از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که حضرت رسالت پناه صلعم فرمود بخدایی که جان من در ید قدرت

اوست که این امت هفتاد و دو فرقه شوند و همه در آتش دوزخ در آیند مگر این فرقه که حق تعالی در صفت ایشان فرموده که وممن خلقنا
امة یهدون بالحق وبه یعدلون وایشان امة اند که طایفه حقه اند بدلیل حدیث نبوی که مثل اهل بیتی مثل کشتی نوح است
هرکه دران نشست از غرق و هلاک نجات یافت و هرکه دران ننشست و ازان تخلف کرد غرق شد و بهلاکت ابدی
پیوست و بعد ازان بیان حال کفار میفرماید در دنیا و سرانجام او با ایشان و میفرماید که والذین کذبوا بایاتنا و انانکه تکذیب
کردند ایتهای مارا یعنی کفار مکه سنستدرجهم زود باشد که بگیریم ایشان را درجه درجه و مرتبه مرتبه و بهلاکت نزدیک
گردانیم من حیث لا یعلمون از انجا که ندانند بانیوجه که هرگاه کنند ما نعمت برایشان زیاده میکنیم و ایشان بگمان
انکه این نعمت لطفیست از ما در عصیان بیشتر افزایند تا اگر بنهایت طغیان میرسند پس یکبار عذاب برایشان نازل
گردانیم بی ظهور علامات وقوع آن که ایشان را آگاه کند و املی لهم و زود باشد که مهلت دهیم ایشان را مدتی پس بگیریم
ایشان را بهلاکت ابدی ان کیدی بدرستی که گرفتن من متین سخت است و دشوار بر کفار روایت است از اوروده اند که در
موسم حج حضرت رسالت صلعم بر بالای کوه صفا بر آمده هر یک از کفار قریش را بعذاب خدای می ترسانید یکی از صنادید
قریش گفت که این یار شما دیوانه شده که شب و روز فریاد میکند این آیه فرود آمد که اولم یتفکروا آیا فکر نکردند این
معاندان در اینکه ما بصاحبهم نیست یار ایشان را که حضرت محمد است صلعم و با و نرسیده من جنة از نوع جنون
هیچ چه این همان عاقل و کامل است که پیش از اظهار دعوت محمد امین میگفتند و چون وعده حق را اظهار کرد دیوانه اش
میخوانید بلکه نسبت جنون بشما موافق است که شخصی را که میدانید که با علم و وقار و کمال عقل و ذکا و وفور فضل و انواع خصال
خیر است دیوانه میگویید کفار گاه آنحضرت را دیوانه میخواندند و گاه ساحر و گاهی کاهن و بدیهی است که جنون و سحر ضد
یکدیگرند پس اطلاق هر دو بر یک کس صحیح نباشد لیکن ایشان از سر تحیر و سرگشتگی چون اخبار غیب میشنیدند کاهن میگفتند
کاهن است و چون معجزات را که خارق عادت است میدیدند میگفتند ساحر است و چون نظم قران می یافتند که عرب و عجم از ان
عاجزند میگفتند شاعر است و چون حضرت حق سبحانه و تعالی را چون و بیگانه و بی مثل و بی ضد و بی ند و بی مکان و جهت از و استماع
میکردند میگفتند دیوانه است حق سبحانه و تعالی رد قول ایشان کرد که او دیوانه نیست بلکه ان هو الا نذیر مبین نیست او
مگر بیم کننده از عذاب الهی او لم ینظروا آیا نظر نکردند دیده بدیده استدلال فی ملکوت السموات والارض در ملک عظیم
آسمانها و در ملکوت زمین گویند ملکوت آسمان شمس و قمر است و ملکوت زمین دریا و کوه و شجر و یا در همان نگاه میکنند
که انرا با عظم خلق و گرانی جرم چگونه بهوا معلق بداشته بی ستون و مزین گردانیده ازانجا با ارکان و دوازده برج و سیر ستارگان
و در زمین نمی نگرند که بانواع نباتات و کثرت خلایق و اصناف بدایع از جمادات و حیوانات بیاراسته و ما خلق الله من
شیء و نگاه نکردند در انچه آفرید از هر جنس از ممکنات تا بدان نظر کمال قدرت صانع برایشان ظاهر گردد و بجهة آن بدانند
که انچه محمد میگوید صدق است و ان عسی ان یکون و آیا که نظر نکردند در انکه شاید شان و قصه این باشد که قد اقترب
اجلهم تحقیق که نزدیک رسیده باشد فنای ایشان تا ترک عناد و جحود کنند که رستگار شوند و اگر این مشرکان بقران نمیگروند
که جامع حقیقت دین و دنیاست فبای حدیث بعده یؤمنون پس بکدام سخن بعد از قران ایمان خواهند آورد من یضلل

الله

الله هرکرا خدای فرو گذارد و بجهت فرط عناد و نظر لطف از و بازگیرد فلا هادی له پس هیچ راه نماینده نباشد او را و یذرهم
و وا گذارد فی طغیانهم و میگذارد خدای گمراهان را فی طغیانهم در گمراهی خود تا ایشان یعمهون که سرگردان و حیران میگردند
آورده اند که فرقه از یهود و بعد از انکه حضرت رسالت صلعم ایشان را از اهوال قیامت ترسانیده بود گفتند ای محمد اگر پیغمبری خبر ده ما را
که قیامت کی واقع شود و این سوال امتحان بود زیرا که میدانستند که جز خدای هیچ کس ازان عالم نیست آیه آمد که یسئلونک عن
الساعة میپرسند ترا از قیامت ایان مرسیها کی باشد اثبات و ایقاع ان قل بگو بایشان که انما علمها جز این نیست
که دانش ظهور قیامت عند ربی نزدیک پروردگار منست که هیچ ملک مقرب و نبی مرسل را ان راه ندارد لا یجلیها آشکارا نکند
مر قیامت را لوقتها ما در وقت ان الا هو مگر او یعنی خفای او مستمر است بر غیر او تا بوقت وقوع ان و حکمت در اخفاء آن
که تا بندگان همیشه از وقوع ان خایف و ترسان باشند ثقلت گران و عظیم است قیامت در اهوال فی السموات والارض
در آسمانها و زمینها یعنی بر اهل ان از ملائکه و جن و انس لا تأتیکم نیاید قیامت بشما الا بغتة مگر ناگهان از حضرت رسالت صلعم
مرویست که قیامت ناگاه حادث گردد در وقتی که مردمان همه مشغول کار خود باشند یعنی در سودا و معامله و بعضی در ترازو برداشتن و
فرو گذاشتن و اصلاح متاع و اثاث خانه یسئلونک میپرسند ترا از وقوع و حدوث ان بر وجهی که کانک حفی عنها گویا دوست
میداری از پرسیدن آن و عالمی با مدن آن و حال انکه کراهت داری ازان سوال جهة انکه از عالم غیب است که حق تعالی هیچکس تعلیم نداده
قل بگو دیگر باره از روی تاکید و مبالغه انما علمها جز این نیست که علم قیامت عند الله نزدیک خدایست و انرا بخود مختص ساخته و لکن
اکثر الناس و لیکن بیشتر مردمان لا یعلمون نمیدانند که انرا جز خدای نمیداند اورده اند که اهل مکه گفتند ای محمد چرا خدای ترا
خبر نمیدهد تا که نرخ اطعمه و اشربه که ارزان و گران میشود تا در ارزانی چیزی بخریم و در گرانی بفروشیم و فایده بسیار ازان بیابیم آیه آمد
که قل لا املک لنفسی بگو ای محمد صلعم نمیتوانم از برای نفس خود نفعا و لا ضرا جز منفعتی و نه دفع مضرتی این اظهار بندگیست و تبرا
از علم غیبی یعنی هیچ امر غیبی عالم نیستم الا ما شاء الله مگر انچه خواهد خدای که مرا بان تعلیم فرماید و لو کنت اعلم الغیب و اگر
که بتعلیم حق دانستمی غیب را لاستکثرت من الخیر هر آینه طلب بسیاری کردمی از مال و منفعت و فتح و غنیمت و غیر ان و ما
مسنی السوء و نرسیدی بمن هیچ بدی از فقر و مرض و رنج و غیر ان ان انا الا نذیر نیستم من مگر بیم کننده منکران را و بشیر
و مژده دهنده لقوم یؤمنون برای گروهی که بگروند بمن بعد از ان بیان وحدانیت و قدرت خود میفرماید که و هو الذی خلقکم
اوست الخدائی که آفرید شما را من نفس واحدة از یکتن ادم است ۳ و جعل منها و آفرید از جسد وی یعنی از استخوان
پهلوی چپ او زوجها جفت او را که حواست لیسکن الیها تا آرام گیرد و الفت پذیرد بوی که الجنس مع الجنس فلما
تغشیها پس ان هنگام که فرو پوشید ادم حوا را یعنی با وی خلوت کرد حملت حملا خفیفا بار گرفت بار سبکی که آن
نطفه ادم بود در رحم او در آمد فمرت به پس مستمر بود بآن در بر خواستن و نشستن و رفتن و ایستادن فلما اثقلت
پس آن هنگام که گرانبار گشت بجهة بزرگ شدن فرزند در شکم او و نزدیک بوضع شد دعوا الله بخواندند هر دو یعنی ادم و حوا
خدای را ربهما که پروردگار ایشانست مضمون دعا اینکه لئن آتیتنا صالحا هر آینه اگر بدهی ما را صالحا فرزند مستور الخلقه صحیحت
و از عیب بری لنکونن من الشاکرین هر آینه باشیم از سپاس داران مر ترا بدین نعمت مجدد فلما آتیهما پس آن هنگام که کرد

خدا گاه بیشان صالحاً فرزندی صالح البدن جعلا له شرکاء گردانیدند آدم و حوا یعنی اولاد ایشان اولاد شرکاء او خداوند
شرکتی فیما آتیهما در آنچه داد او اولاد ایشان را یعنی آن فرزندی را که خدای باولاد آدم و حوا داده بود شریکی ساختند او را اولاد ایشان
او را بگدا یعنی او را عبد الحارث و عبد الشمس و عبد العزی و امثال این نام نهادند فتعالی الله پس بزرگست خدای و پاک
عما یشرکون از آنچه برای او انباز میکردند عیاشی در تفسیر خود از ائمه هدی علیهم السلام نقل کرده که مراد شرک طاعت نه
شرک عبادت بعد از آن در توبیخ اهل شرک میفرماید که ایشرکون آیا انباز میگیرند در عبادت خود ما لا یخلق شیئاً
الحجر را که نیافریند چیزی وهم یخلقون و حال آنکه آن انبازان آفریده شده اند یعنی جمادات را که میپرستید قادر نیستند
بر حصول نعم تا بآن مستحق عبادت شوند ولا یستطیعون لهم نصراً و نمی توانند برای پرستندگان خود نصرا یاری دادن
در جر منفعت یا در دفع مضرت ولا انفسهم ینصرون و نه نفسهای خود را یاری میدهند وان تدعوهم و اگر بخوانید شما
ای مسلمانان مشرکان را الی الهدی بسوی دین اسلام لا یتبعوکم پیروی نکنند شما را سواء علیکم یکسانست بر شما ادعوتموهم
بخوانید ایشان را و دعوت کنید بدین حق ام انتم صامتون یا اگر شما خاموش باشید این آیه خاص است در قومی که مصر بودند
بر کفر خود و از قبول دعوت محروم شدند مانند ابوجهل و متابعان او ان الذین تدعون بدرستی که آنانکه میپرستید ای مشرکان
من دون الله بجز از خدای و ایشان را آلهه نام نهاده اید عباد بندگانند یعنی مسخر فرمان و مملوک کنند و ذلیل و عاجز و مامور
امثالکم مانند شما یعنی ایشان نیز مانند شما در تحت تصرف و قبضه اقتدار حقند و اگر ایشان را باور ندارید فادعوهم پس
بخوانید ایشان را و چون بخوانید فلیستجیبوا لکم پس باید که اجابت کنند مر شما را ان کنتم صادقین اگر هستید شما راستگویان
در آنکه ایشان آلهه اند چه اگر است که دعای بنده خود را اجابت کند الهم ارجل آیا مر ایشان را پایهاست که در مهمات خود یمشون
بها بروند بدان یا بهایمان ایشان را که شما مر ویند ام لهم اید یا مر ایشان راست دستها که بجز یبطشون بها فرا گیرند بدان ام لهم اعین
یبصرون بها یا مر ایشان راست چشمها که ببینند بدان ام لهم آذان یسمعون بها یا مر ایشان راست گوشها که بشنوند بدان
شنیدنها و حال آنکه شما قایلید که ایشان را پای رفتار و چشم بینا و گوش شنوا نیست و شما راست پس ازیشان افضل باشید و از
غایت جهل است که فاضل مفضول را پرستند مشرکان بعد از استماع این سخنان و الزام ایشان از آن بجهة فرط جهالت تخویف حضرت
رسالت صلعم کردند بآلهه خود و گفتند خدایان ما را نکوهش مکن که مبادا آفتی و رنجی از ایشان بتو رسد قل ادعوا شرکاءکم بگو ای
محمد صلعم که بخوانید انبازان خود را که برای خدا ساخته اید و همه مجتمع شوید بر عداوت من ثم کیدون پس کید کنید در حیله و مکری که
میتوانید در باره من بجای آرید فلا تنظرون پس مهلت مدهید مرا که من هیچ ازین باک ندارم زیرا که اعتماد کرده ام بر حفظ و حمایت
الهی و از مکر شما نمی اندیشم ان ولیی الله بدرستی که یار من و متولی کار من حضرت الله است که خدای بحق است الذی نزل الکتاب
آن خدای که فرو فرستاد قرآن را که حامی بندگانست وهو یتولی الصالحین و خدا دوستدار و کارساز بندگان شایسته است
والذین تدعون من دونه و آنانرا که شما میخوانید و میپرستید بجز از خدای بحق و معبود مطلق لا یستطیعون نصرکم
نمی توانند یاری دادن شما را ولا انفسهم ینصرون و نه نفسهای خود را یاری کنند وان تدعوهم و اگر بخوانید ای
کافران الی الهدی بدین راست که اسلام است لا یسمعوا نشنوند بسمع قبول دعوت و تریهم ینظرون الیک می بینند ترا بصورت

وهم لا یبصرون

بصورت

چه بصورت ترا می بینند نه بمعنی بعد از امر حضرت بدعوت و تبلیغ رسالت تعلیم او میفرماید بمکارم اخلاق و ترک غلظت
خذ العفو فرا گیر صفت عفو را با کسی که نسبت بتو سخنان بی ادبانه میگویند و مده مکن بلکه بلطف و ملایمت با ایشان کار
این فرست بهدایت ایشان و تا نیران آن بشنو در میل قلوب ایشان بجانب ایمان وأمر بالعرف و امر کن مردمان را بنیکوئی ها
در افعال و اقوال که مستحسن باشد در نظر عقل و شرع واعرض و روی بگردان بعد از اقامت حجت و الزام دلیل عن
الجاهلین از نادانان و سفیهان پس اگر از جانب ایشان ایذائی و رنجی بتو رسد ستیزه مکن بلکه ملاطفت و ملایمت را
شعار خود کن چون این آیه نازل شد حضرت صلعم از جبرئیل معنی خذ العفو پرسید گفت نمیدانم باش تا از ملک علام معلوم کنم پس
برفت و باز آمد و گفت یا رسول الله حق تعالی میفرماید که عفو کن از کسی که بر تو ستم کرده باشد و عطا کن کسی را که ترا محروم ساخته باشد
و پیوند کن بکسی که از تو بریده باشد از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست که حق تعالی با این آیه رسول خود را بمکارم اخلاق
فرموده و در قرآن هیچ آیتی نیست که ازین آیه جامع تر باشد در مکارم اخلاق از ربیع مرویست که بعد از نزول این آیه حضرت
صلعم فرمود که بار خدایا گاه است که غضب بر من مستولی میشود نزد آن حال چکنم این آیه آمد که واما ینزغنک من الشیطان
نزغ و اگر برانگیزاند ترا از جانب شیطان نزغ وسوسه بر خلاف آنچه ترا فرموده اند مراد آنست که اگر شیطان در صدد وسوسه شود و خواهد
که ترا بر غضب دارد و منع ملاطفت و ملایمت تو نماید نسبت بکسی که او آزار بتو رسانیده باشد فاستعذ بالله پس پناه گیر بخدای از شر
او تا ترا از مکر و وسوسه او نگاه دارد از بعضی علما مرویست که نزغ اول وسوسه است و مقدمه آن و مس نیست مگر بعد از تمکن و جای گرفتن
آن در نفس و لهذا اول را حق تعالی نسبت به پیغمبر داده و فرموده واما ینزغنک و ثانی را نسبت داده به پرهیزگاران که اذا مسهم طائف من
الشیطان و نزد بعضی صورت خطاب با حضرت است و مراد امت اند چه انبیا از وساوس شیطان معصوم و محفوظند پس با هر یک از امت
میگوید که چون وسوسه شیطان ترا از جا در آرد بخلاف عفو پس پناه گیر بخدا انه سمیع بدرستی که خدا شنواست پناه گرفتن ترا علیم و دانا بآنچه صلاح
تو در آنست یا سمیع است باقوال آنکه بتو اذیت میرسانند و علیم است بافعال تو و او پس جزا بر آن مجازات و بعد از آن در بیان حال متقیان
میفرماید که ان الذین اتقوا بدرستی که آنانکه پرهیزگارند از شرک و معاصی اذا مسهم چون برسد بدیشان طائف من الشیطان
وسوسه و مکری فرو آینده در خاطر از جانب شیطان تذکروا یاد کنند خدا را و از وعید او اندیشه نمایند فاذا هم مبصرون پس ایشان بینندگان
باشند راه صواب را بسبب یاد کردن موقع خطا و مکاید شیطان پس احتراز کنند از او واخوانهم و برادران شیاطین یعنی کافران که
پرهیز نمی کنند از وسوسه و منقاد میشوند از خدای یمدونهم فی الغی مدد میکنند شیاطین ایشان را در گمراهی و غوایت بآراستن معاصی در نظر ایشان
ثم لا یقصرون پس باز نمی ایستند از اضلال ایشان و دست از اغوای ایشان باز نمیدارند واذا لم تأتهم بآیة و چون نیاری تو بکافران
آیتی از قرآن که ایشان از روی عناد از تو طلبند قالوا لولا اجتبیتها گویند چرا فراهم نیافتی آن آیه را از نزد خود و چرا بیاورده قراءت نمیکنی
در میان ایشان آورده که اهل مکه از روی تعنت و اقتراح آیتهای فراوانی میطلبیدند و آنحضرت از آوردن آن عاجز شود و چون در نزول آن تاخیری
واقع شدی از روی استهزا گفتندی چرا خود از پیش خود آن نمیکنی چنانکه دیگر آیتها این آیه آمد که چون آیتی از قرآن که اقتراح میکنند از تو نمی آرم بگو
چرا هم نیافتی قل انما اتبع بگو جز این نیست که من پیروی میکنم ما یوحی الی من ربی آنچه وحی کرده میشود بمن از پروردگار من
و من بر یابنده آن نیستم هذا این قرآن بصائر دلیلهای روشن است که برهان حق دیده و دریافته میشود من ربکم از پروردگار شما آمده از نزد او

انه سمیع علیم ان الذین

پروردگار تست و هدی و راه نماینده است و رحمة و سبب رحمت لقوم یؤمنون برای گروهی که میگروند بخدای و رسول او
و اذا قرئ القرآن و چون خوانده شود قران در نماز فاستمعوا له پس بشنوید مراد ازامر ولیست که جوانی انصاری در عقب حضرت
رسول الله صلعم نماز میگذارد و هرچه آنحضرت قراءت میفرمود او نیز میخواند ایه آمد که چون امام در نماز قراءت کنند شما استماع ان
کنید و انرا مخوانید و انصتوا و خاموش باشید لعلکم ترحمون شاید که رحمت کرده شوید و مستوجب مغفرت گردید و اذکر
ربک و یاد کن ای محمد پروردگار خود را فی نفسک در دل خود تضرعا و خیفة از روی زاری و ترسکاری و دون الجهر و کجوان ازو
خواندن آشکار من القول از گفتار یعنی میانه سر و جهر را بخوان بالغدو و الاصال در بامداد و شبانگاه مراد دوام ذکر است
یا درین دو وقت که افضل اوقات شبانروزست بجهة ملائکه شب و روز درین دو وقت حاضر می باشند پس آن ذکر را هر دو
خواهند نوشت و لا تکن من الغافلین و مباش از جمله بیخبران از انچه بان مامور میشوند از ذکر و دعا ان الذین عند ربک بدرستی
که انانکه نزد پروردگار تواند یعنی ملائکه اعلی که مقرب بارگاه اویند لا یستکبرون گردن نمیکشند عن عبادته از پرستش او و
یسبحونه تنزیه میکنند ذات اقدس او را از انچه لایق کبریای او نیست و له یسجدون و مر او را سجده میکنند و غیر او را با و شریک
نمیگردانند این تعریض است بمشرکان و تنبیه مؤمنان و لهذا بعد از تلاوت این ایه سجده شب است و حضرت رسالت صلعم فرمود که هر که
سجده تلاوت کند شیطان ازو کناره گیرد و بگریزد

ابی بن کعب از حضرت پیغمبر صلعم روایت کرده که هر که سورة الانفال
و توبه قراءت کند من شفیع او باشم و در روز قیامت گواهی دهم که وی بریست از نفاق و بعدد هر مرد و زن که در دار دنیاست ده
حسنه برای وی بنویسند و ده سیئه محو کنند و ده درجه بردارند و تا در دنیا باشد عرش و حاملان آن بر وی صلوات فرستند و اگر در
ماهی یکبار بخواند این دو سوره را از شرک بری گردد

سورة الانفال

بسم الله الرحمن الرحیم

یسئلونک می پرسند ترا ای محمد صلعم عن الانفال از حکم غنیمتهای کفار که برین امت حلالست یا نه مروی است که اهل بدر در غنایم
اختلاف کردند جوانان گفتند ما کافران را مغلوب کرده ایم غنیمت ازان ماست و پیران گفتند که ما نیز یار و مدد کار شما بوده ایم ما را نیز نصیبی باید و عبادة بن
صامت گفت که ما در بدر اختلاف کردیم در باب غنایم و بنزاع انجامید حق تعالی حکم ان را برسول خود تفویض نموده فرمود که قل الانفال بگو ای
محمد ما که حکم غنیمتها لله و الرسول مر خدایراست که معبود بحقست و فرستاده او را تا قسمت کنند بهر که خواهند فاتقوا الله پس بترسید از خدا
و اصلحوا ذات بینکم و صلاح آرید حالی که میان شماست بمواسات با یکدیگر و اطیعوا الله و رسوله و فرمان برید خدایرا و فرستاده
او را در انچه فرمایند در باب غنایم ان کنتم مؤمنین اگر هستید مؤمنان و بعد از ذکر انفال در صفت اهل ایمان خبر میدهد که انما
المؤمنون جز این نیست که مؤمنان کامل در ایمان الذین اذا ذکر الله آنانند که چون یاد کرده شود خدای نزد ایشان وجلت قلوبهم
بترسد دلهای ایشان از هیبت جلال و تصور عظمت لایزال او و اذا تلیت علیهم و چون خوانده شود بر ایشان آیاته آیتهای او یعنی
قران زادتهم ایمانا زیاده کرداند آیات ایشانرا در ایمان و تصدیق و علی ربهم یتوکلون و بر پروردگار خود توکل کنند و امور خود را
باو بازگذارند الذین این مؤمنان کامل الایمان آنانند که از روی اخلاص یقیمون الصلوة بپای دارند نماز را بشرایط و ارکان و مما
رزقناهم ینفقون و از انچه روزی داده ایم ایشانرا نفقه میکنند اولئک آن گروه هم المؤمنون حقا ایشانند گرویدگان براستی
درست و راست خالص از شک و ریب لهم مر ایشانراست درجات عند ربهم مرتبهای بلند و درجهای ارجمند نزد پروردگار ایشان

و مغفرة

و مغفرة و آمرزش مر تقصیرات ایشانرا و رزق کریم و روزی خالص و صافی باشد از کد کسب و خالی از خوف حساب و عقاب منقطع
و در خبر آمده است که مراد بدرجات هفتاد درجه است هر درجه تا درجه چندانکه اسب نیک دو که بدود تا هفتاد سال قطع مسافت ان
کند بعد ازان حق تعالی بیان غزوه بدر میکند بقوله کما اخرجک ربک یعنی حال مسلمانان در کراهت ایشان از قسمت کردن
انفال را بعضی دون بعضی همچو حال ایشانست که بیرون کرد ترا پروردگار تو من بیتک از خانه تو که در مدینه است
برای حرب بدر بالحق براستی و صواب و ان فریقا من المؤمنین و بدرستی که گروهی از گرویدگان لکارهون
مرانرا کاره اند از رفتن ببدر یجادلونک جدل و مباحثه میکنند با تو فی الحق در اختیار کار ثواب که جهاد است بعد ما تبین
پس ازانکه روشن شده بدیشان که جهاد واجب است یا دانسته اند باعلام تو که بر دشمن ظفر خواهند یافت پس از قتال کراهت دارند
کانما یساقون همچو کراهت ازانکه رانده شوند الی الموت بسوی مرگ و هم ینظرون و حال آنکه ایشان نگرند باسباب علامات
یعنی کراهت ایشان از جهاد بر وجهی است که گوییا ایشانرا بجانب مرگ میرانند و ایشان علامات مرگرا می بینند و این بجهة قلت عدد و عدد
و کمی زاد و استعداد ایشان بود چه ایشان سیصد و سیزده بودند و هفتاد شتر داشتند و دو اسب و شش زره و هشت شمشیر و با وجود
این مقتضای طبیعت انسانی است که گریزان باشند از مشقت و شتابان براحت و سبب این عداوت آن بود که کاروان قریش با تجمل
بسیار از شام مراجعت کرده بود و ابوسفیان با بعضی از صنادید قریش چون عمرو عاص ملعون و عمرو بن هشام و مخرمة بن نوفل باچهل سوار
سرداری آن قافله میکردند حضرت جبرئیل آمد و صورت واقعه بعرض اشرف سید عالم صلی الله علیه وآله رسانید حضرت صلعم این معنی را با مؤمنان
بازگفت و ایشان از بسیاری مال و قلت رجال مایل شدند که سر راه بر کاروان گیرند جمعی بسیار با سلاح و بی سلاح با این قصد بیرون آمدند
و چون این خبر بابوسفیان رسید ضمضم غفاری را بمکه فرستاد و ازان مدد خواست ضمضم بمکه آمده ندا کرد که ای اهل مکه مالها در معرض
تلفست بیرون روید و با یاران خود حمایت کنید و ایشانرا محافظت نمائید ابلیس لعین بر صورت سراقة بن جعشم بمکه آمده ندا در داد که لا غالب
لکم الیوم من الناس و انی جار لکم مترسید که امروز هیچکس شما را مغلوب نتواند ساخت و من یاره مدد کار شماام اهل مکه چون این را بشنیدند
حمیت جاهلیت را در حرکت آورده در مکه نداء کردند که هر که باز ایستد از سرایش بیرون کنند و مالش را بغارت برند چون حضرت رسول صلعم
در وادی زفران فرود آمد جبرئیل آنحضرت را از آمدن لشکر کفار قریش خبر داده فرمود که حق تعالی میفرماید که یکی ازین دو طایفه کاروان و کفار
قریش را بخواهند بود شما ملاقات کاروان را دوست میدارید یا مقاتله کفار را میخواهید بعضی گفتند که ما اسباب حرب را آماده ساخته ایم اگر کاروان
بدست افتد مناسب ترست حضرت ازین سخن متغیر شد و کبار مهاجر و انصار حرب را اختیار کردند و هر یک برخواستند و در اظهار کمال انقیاد
و امتثال مبالغه نمودند و از انجمله مقداد بن عمرو گفت یا رسول الله ما تابع زبان و محکوم مطلق توایم بهر چه حکم کنی بر وجه حکمی بهیچ وجه حکم
تو سر نمی پیچیم بخدای که اگر امر فرمائی که با آتش در رویم امتثال تو کنیم حضرت یکبار دیگر درین باب با ایشان مشورت کرد تا ثبات قدم اکثر
بر وظاهر کرد و سعد معاذ گفت یا رسول الله ما را که این تکرار کنایتست بر ما که انصاریم فرمود که چنین است سعد گفت یا رسول الله ما بیعت ترا
بجهتی بسته ایم که بوی نقض ازان استشمام نتوان کرد اگر اعضای ما را ذره ذره کنند ازان عهد برنگردیم بقیامت بریم آن عهد که بستیم با تو حضرت
چون این کلام را از اصحاب بشنید فرمود سیروا علی اسم الله و برکته بروید بنام خدای و بشارت باد شما را که حق تعالی بر یکی ازین دو طایفه که کار
و انند و مشرکان مکه مراد عده ظفر داده است و حضرت رسول صلعم چون میدانست که چون قریش گشته کردند مال ایشان و مجمل کاروانیان دیگر باو ازین قوم

متوجه جوب قریش شد و بعضی اصحاب سلامتی کاروان بجهة و کراهت داشتند از حرب قریش و اندیشه میکردند که اگر از پیش کاروان روند قریش
از عقب ایشان در آیند و همه را در میان گیرند حق تعالی بعد از ذکر کراهت ایشان از جهاد با کفار قریش بیان رغبت ایشان کرده در کاروان
و پیغمبر باید کرد وَاِذْ یَعِدُکُمُ اللّٰهُ و یاد کنید که چون وعده داد خدای شما را اِحْدَی الطَّائِفَتَیْنِ یکی از دو گروه را که یا از کاروان
باشند یا از لشکر کافران اَنَّهَا لَکُمْ که آن مر شماراست وَتَوَدُّوْنَ و شما دوست میدارید اَنَّ غَیْرَ ذَاتِ الشَّوْکَةِ که غیر خداوند
سلاح یعنی کاروان تَکُوْنُ لَکُمْ باشد مر شما را چه شنیده اید که در کاروان چهل سوار بیش نیست و لشکر کفار قریش نهصد و پنجاه مرد ند
پس تسخیر آسان تر را میخواهید وَیُرِیْدُ اللّٰهُ اَنْ یُّحِقَّ الْحَقَّ و میخواهد خدای آنکه ثابت کرداند حق را بِکَلِمٰتِهٖ بآیتهای خود که در باب
ذات الشوکه فرستاده که متضمن امر است بقتال مشرکان و یا بوعدهای فتح و ظفر که پیغمبر خود را داده یا بکلمات ازلیه که در قتل و سیر ایشان
بر لوح محفوظ نوشته وَیَقْطَعَ و ببرد و از بیخ بر کند دَابِرَ الْکٰفِرِیْنَ بنیاد کافران و همه را هلاک کند خلاصه معنی آنست که شما میخواهید که
پیوسته مستغرق نعمت او و بستی باشید و هیچ مردی بشما رسد و حق تعالی میخواهد که لِیُحِقَّ الْحَقَّ تا بسبب کارهایی که بشما رسد در جهاد ثابت
کرداند و ظاهر سازد حق را که دین اسلامست و یا بقتل مشرکان نصرت دهد پیغمبر خود را که پیغمبر بحقست وَیُبْطِلَ الْبَاطِلَ و نابود سازد امر
فاسد را که کفر است وَلَوْ کَرِهَ الْمُجْرِمُوْنَ و اگر چه کاره باشند و نمیخواهند آنرا کافران اِذْ تَسْتَغِیْثُوْنَ رَبَّکُمْ و یاد کنید این را که چون فریاد میخواستند
از پروردگار خود در وقتی که گریزی نداشتند از قتال و میگفتند ای فریاد رس فریاد خواهندگان یاری ده ما را بر دشمنان دین خود و گفته اند
که چون کثرت و شوکت مشرکان آنحضرت رسالت صلعم بدید دعا کرد که خدایا اگر این گروه مؤمنان هلاک شوند کسی دیگر نباشد که ترا بوحدانیت
بپرستد پس بوعده خود وفا کن و ایشان را بر اعدا غالب ساز فَاسْتَجَابَ لَکُمْ پس اجابت کرد خدای تعالی مر شما را اَنِّیْ مُمِدُّکُمْ که من مدد کننده ام
شما را بِاَلْفٍ مِّنَ الْمَلٰٓئِکَةِ بهزار کس از فرشتگان مُرْدِفِیْنَ از پی مؤمنان در آیندگان و یا در عقب یکدیگر در آیندگان گفته اند که مراد
بمردفین از پی در آمدن الفی بعد از الفی تا پنج هزار فرشته وَمَا جَعَلَهُ اللّٰهُ و نکردانید خدای این امداد را اِلَّا بُشْرٰی مگر مژدگانی
مر شما را بنصرت یعنی کثرت عدد و ملائکه سبب بشارت و اطمینان شما بود و اگر نه یک فرشته میتوانست که دمار از ایشان بر آورد
چنانکه جبرئیل عم هفت شهرستان قوم لوط را از جای برکند و بر گوشه پر نهاد و چندان ببرد که اهل آسمان آواز مرغان ایشان بشنیدند
و سرنگون کرد پس کثرت ملائکه جهة آنست که تا فره شما باشد بنصرت وَلِتَطْمَئِنَّ بِهٖ و تا آرام گیرد بدان قُلُوْبُکُمْ دلهای شما
وَمَا النَّصْرُ و نیست نصرت و ظفر یافتن اِلَّا مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ مگر از نزدیک خدای پس نصرت و یاری و ظفر از وجوئید اِنَّ اللّٰهَ عَزِیْزٌ
بدرستی که خدای غالبست و دوستان خویش را نصرت دهد حَکِیْمٌ راستکارست هرچه کند بر وفق صواب کند از عبد الله مسعود روایتست
که گفت من در وقتی که بر ابو جهل غالب شدم و او را میکشتم گفت آن ضربات که از هوا می آمد و کسی را نمیدیدم چه بود گفتم فرشتگان بودند
گفت ایشان ما را غلبه کردند نه شما اِذْ یُغَشِّیْکُمُ النُّعَاسَ یاد کنید آنرا که فرو پوشانید و بر سر شما خواب سبک را امروایتست که صحابه
در آن شب که در روز ش جنگ واقع شد خوف عظیم دست داد چنانکه منزل ایشان در ریگستانی بود که رونده را قدم در آن فرو میرفت و آب
نیز نداشتند و مشرکان بر ایشان سبقت گرفته و کنار آب فرود آمده بودند حق تعالی خواب بر ایشان افکند اَمَنَةً مِّنْهُ برای ایمنی که حاصل شد
از نزدیک او سبحانه تا از تعب سفر و خوف و خطر استراحت یابند و در آن خواب اکثر اصحاب محتلم شدند وقت الصباح شیطان آغاز وسوسه کرد که شما
نمازها بی گذارید و بعضی جنبید و آب ندارید و از پای تا بزانو در خاک فرو میروید و کافران در زمین سخت و هموار اند و بر کنار آب و شما میگوئید که

ما دوستان

ما دوستان خدایم و پیغمبر او در میان ماست این حکایت شد حق تعالی بفضل خود باران فرستاد و کما قال وَیُنَزِّلُ عَلَیْکُمْ و فرو فرستاد
بر شما مِّنَ السَّمَآءِ از طرف آسمان یا از ابر مَآءً آبی که رودخانها روان شدند و حوضها پر گشتند لِّیُطَهِّرَکُمْ بِهٖ تا پاک گرداند شما را
بآن آب از حدث و جنابت وَیُذْهِبَ عَنْکُمْ و ببرد و دور سازد از شما رِجْزَ الشَّیْطٰنِ وسوسه شیطان را که میگفت نصرت با جنابت
بهم جمع نشوند وَلِیَرْبِطَ عَلٰی قُلُوْبِکُمْ و تا به بندد بر دلهای شما امید وار از لطف حضرت باری وَیُثَبِّتَ بِهِ الْاَقْدَامَ و بر آن ریگ
ثابت گرداند بدان قدمهای شما را پس اصحاب سیراب شدند و ظرفها را پر آب کردند و غسل و وضو کردند و خوشحال شدند و وسوسه شیطان
از دل ایشان زائل گشت اِذْ یُوْحِیْ رَبُّکَ اِلَی الْمَلٰٓئِکَةِ یاد کن چون وحی کرد پروردگار تو بسوی فرشتگان که بامداد آمده بودند برای
یاری اهل ایمان اَنِّیْ مَعَکُمْ که من با شماام در امداد و اعانت و امر شما از شر دشمن فَثَبِّتُوا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا پس استوار و ثابت قدم کردانید
آنانرا که گرویده اند و دلیر سازید ایشانرا به بسیاری عدد خود و محاربه با اعدای ایشان سَاُلْقِیْ زود در افکنم فِیْ قُلُوْبِ الَّذِیْنَ کَفَرُوا الرُّعْبَ در دلهای
آنانکه کافر شدند ترس و بیم را در حدیث آمده که حضرت رسول صلعم فرمود که مرا بترس اعدا نصرت داده اند که هیبت و ترس من یکماهه راه
برود فَاضْرِبُوْا پس بزنید ای ملائکه کافران را فَوْقَ الْاَعْنَاقِ بر زبر گردنهای ایشان یعنی محل ذبح یا بجمله سر ایشان را بزنید وَاضْرِبُوْا مِنْهُمْ
و بزنید از ایشان یعنی قطع کنید و ببرید کُلَّ بَنَانٍ همه انگشتانرا در آیه دلیل صریحست بآنکه ملائکه روز بدر کارزار کردند با کفار قریش و ایشانرا
کشتند ذٰلِکَ این قطع و ضرب بر ایشان بِاَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان شَآقُّوا اللّٰهَ مخالفت کردند خدای را وَرَسُوْلَهٗ و فرستاده
او را وَمَنْ یُّشَاقِقِ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ و هر که مخالفت کند با خدا و رسول او فَاِنَّ اللّٰهَ شَدِیْدُ الْعِقَابِ پس بدرستی که خدای سخت عقوبت
است بر مخالفت مخالفان در دنیا بقتل و گرفتاری و در آخرت بعقوبت ابدی بانواع خواری ذٰلِکُمْ اینست امر عقوبت شما ای مشرکان
فَذُوْقُوْهُ پس بچشید آنرا عاجلا وَاَنَّ لِلْکٰفِرِیْنَ و امر آنکه مر کافرانراست آجلا عَذَابَ النَّارِ عذاب آتش و دوزخ آورده اند
که چون خبر فتح و نصرت مسلمانان بمکه رسید ابو لهب یکی از منهزمان اهل شرک را طلبید و گفت ای برادر صورت این حال بگو چه وجه بود و این هزیمت
عظیم از کجا بر شما واقع شد گفت بگویم چون نظر ما بر اهل اسلام افتاد خوفی عظیم از ایشان در خاطر ما نشست و دهشت بر ما غالب شد و دیدیم ایشان
تیغ کشیده در عقب ما روان شدند و در میان ایشان جمعی را دیدیم بر اسپان ابلق نشسته و در میان آسمان و زمین بر هوا ایستاده و در دست هر یک
شمشیری و تازیانه بر هر که میزدند هلاک میشد و در این جنگ عباس بن عبد المطلب اسیر اهل اسلام شد القصه چون حق تعالی ملائکه را مدد مسلمانان فرستاد
و ایشانرا وعده نصرت و ظفر داد در عقب آن ایشانرا از فرار نهی کرده فرمود که یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْۤا ای آنانکه گرویده اید اِذَا لَقِیْتُمُ
الَّذِیْنَ کَفَرُوْا چون ملاقات کنید آنانکه کافر شدند زَحْفًا در حالتی که انبوه و در هم پیوسته باشند برای حرب شما فَلَا تُوَلُّوْهُمُ
الْاَدْبَارَ پس مگردانید بر ایشان پشتها را یعنی هزیمت مکنید و اگر چه گروهی اندک باشید وَمَنْ یُّوَلِّهِمْ و هر که بگرداند بر
ایشان یَوْمَئِذٍ در آن روز دُبُرَهٗ پشت خود را اِلَّا مُتَحَرِّفًا در حالتی که میل کننده و برگردنده باشد از طرفی بطرفی دیگر بجهة اصلاح
سلاح و یا بجهت گریز خود لِّقِتَالٍ برای کارزار یعنی خود را چنان فرا نماید که میگریزد و با آن خصم را بازی دهد تا غافل شود پس باز گردد
و بر سر وی تازد و چه این از کیدها ئیست که مستحسن است در حرب اَوْ مُتَحَیِّزًا یا پناه جوینده باشد اِلٰی فِئَةٍ بسوی گروهی از مسلمانان یعنی
از میمنه بمیسره رود و یا بعکس تا بایشان استعانت یافته بر خصم حمله کند و هر که بغیر ازین دو وجه پشت بر خصم کند فَقَدْ بَآءَ پس بدرستی
که باز گردد بِغَضَبٍ مِّنَ اللّٰهِ بخشمی بزرگ از خدای وَمَاْوٰىهُ جَهَنَّمُ و بازگشت وی دوزخ باشد وَبِئْسَ الْمَصِیْرُ و بد جای باز

کشتی است و زنج ادمرده اند که چون در بدر آتش حرب زبانه کشیدن گرفت و لشکر کفار ربلیل حمله کردند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله
در خانه که از چوب و خاشاک ساخته بودند آغاز دعا فرمود و گفت بار خدایا وعده که در باب نصرت من فرموده بوفا مقرون گردان
جبرئیل فرود آمد و گفت خاک بردار و بر طرف دشمنان افکن آنحضرت قدری خاک و سنگ ریزه بر داشت و بر روی لشکر بیگانه
افکند و حق تعالی تمام آن را در چشمهای مشرکان ریخت و هیچکس از ان لشکر نماند که آن سنگ بچشم و دهن و بینی او نرسید و بجهت آن همه بخود مشغول
شدند و ملائکه آغاز حرب کردند و مؤمنان نیز جرات نموده بر ایشان حمله کردند هفتاد کس از صنادید قریش کشته شدند و هفتاد کس دیگر را اسیر
کردند پس اهل بدر بر یکدیگر تفاخر میکردند این میگفت من کشتم و آن میگفت من اسیر کردم این آیه آمد که فلم تقتلوهم پس شما نکشتید
دشمنان را بقوت و استقلال خود ولکن الله قتلهم ولیکن خدای تعالی کشت ایشان را بانکه شما را مدد داد بملائکه و دلهای شما را بجهت
آن دلیر ساخت برعب و ترس عظیم در دل ایشان انداخت وما رمیت و نینداختی تو ای محمد صلعم آن مشت خاک را بر روی
ایشان اذ رمیت وقتی که افکندی چه افکندن تو بمثابه نبود که در چشم همه لشکر کفار رود و بران قادر نبودی ولکن الله
رمی ولیکن خدای افکند آن را در چشم همه ایشان رسانید تا آنکه همه منهزم شدند و ترس از جانب الهی و با امداد فرشتگان تا حق را
ظاهر سازد ولیبلی المؤمنین و تا عطا دهد مؤمنان را و نعمت دهد ایشان را ارزانی فرماید منه از نزدیک خویش بلاء حسنا
عطائی و نعمتی نیکو که آن نصرت و غنیمت است و مشاهده آیات داله بر صدق دعوی حضرت رسالت صلعم ان الله سمیع بدرستی
که خدای شنواست استغاثه و دعای شما را علیم دانا به نیات و احوال شما لاجرم دعا را اجابت کرده شما را مظفر و منصور ساخت
ذلکم زینت کار که دیدید از غلبیت اهل حق و مغلوبیت اهل باطل وان الله و مقصود ازین نصرت آنست که خدای موهن
سست کننده و باطل سازنده است کید الکافرین مکر و سیاه کافران را ان تستفتحوا اگر طلب فتح و نصرت کردید ای کفار قریش
فقد جاءکم الفتح پس بحقیق که آمد بشما و ان تنتهوا و اگر باز ایستید ای کافران تا بمانده در جنگ بعد از کفر و معادات رسول
فهو خیر لکم پس آن بهتر است مر شما را از قتل این جهان و عقوبت آن جهان وان تعودوا و اگر باز گردید بمحاربت مسلمانان
نعد باز گردیم بنصرت ایشان ولن تغنی عنکم و دفع نکند از شما فئتکم شیئا جمعیت اتفاق شما چیزی را از بلیت قتل و اسر و عقوبت
آخرت ولو کثرت و اگر بسیار باشند جماعت وان الله و بدرستی که خدای تعالی مع المؤمنین با مؤمنان نیکوکار است بنصرت
و معونت یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید و گرویده اطیعوا الله ورسوله فرمان برید خدا را و فرستاده او را
ولا تولوا و برمگردید و اعراض مکنید عنه از امر او بجهاد و سایر طاعات یا روی مگردانید از حضرت رسول صلی الله علیه وآله وانتم
تسمعون و حال آنکه میشنوید که من میگویم او پیغمبر من است یا می شنوید مواعظ و امر و نهی قرآن را ولا تکونوا کالذین و مباشید
مانند آنانکه قالوا سمعنا گفتند شنودیم مراد کفارند و منافقان که میگفتند ما استماع قرآن کردیم وهم لا یسمعون و حال آنکه
ایشان نمی شنوند شنیدنی که بدان نفع گیرند پس در حقیقت ایشان میشوند که ان شر الدواب بدرستی که بدترین جنبندگان
در روی زمین عند الله نزدیک خدای الصم کرانند از شنوای حق البکم گنگانند از گفتن الذین لا یعقلون که در نمی
یابند حق را ولو علم الله و اگر دانستی خدای فیهم خیرا در ایشان نیکوی که نفع گرفتن است بآیات قرآن لاسمعهم
هر آینه شنوانیدی ایشان را از لطف و توفیق ولو اسمعهم و اگر شنواندی ایشان را بوسیله لطف لتولوا هر آینه برگشتندی از ان

وهم

وهم معرضون در حالتی که ایشان اعراض کنندگان باشند از قبول حق یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله ای کسانی که
گرویده اید اجابت کنید مر خدا را وللرسول و مر فرستاده او را باطاعت و قبول امر و نواهی اذا دعاکم چون بخواند رسول او
لما یحییکم مر چیزی را که زنده گرداند شما را یعنی ایمان و علوم دینیه که حیوة دل بآنست واعلموا و بدانید ان الله یحول
انکه خدای حایل شود یعنی جدا گرداند بین المرء وقلبه میان هر دو دل او و این تمثیلات که مر غایت قرب او سبحانه را ببینند کقوله
نحن اقرب الیه من حبل الورید و انکه او مطلع است بر ضمایر دلها وانه و بدانید که الیه تحشرون بسوی حکم و جزای او محشور
خواهید شد و مجازات عمل شما خواهد فرمود واتقوا فتنة و بپرهیزید از گناهی که اگر برسد عقوبت آن لا تصیبن الذین ظلموا منکم
نرسد بکسانی که ستم کردند از شما خاصة در حالتی که اختصاص داشته باشند بانها بلکه عام باشد و بظالم و غیر ظالم اثر آن برسد و این وقت ظهور
بدعت و مداهنه در امر بمعروف و نهی از منکر و کاهلی از جهاد حضرت رسول صلعم فرمود که از بعضی یاران من چیزی چند سانح گردد که حق سبحانه و تعالی
ایشان را بیامرزد و بصحبت من با ایشان نجات ایشان ندهد و بهلکات اخروی گرفتار گردند پس فرمود که هر که متمسک گردد باین مرد که
در جانب راست من نشسته یعنی علی بن ابیطالب نجات یابد و بسعادت دارین فایز گردد و این حدیث اکثر اهل سنت نیز روایت
کرده اند واعلموا ان الله و بدانید که خدای تعالی شدید العقاب سخت عقوبت است بر کسی که خبر ظلم او بغیر رسد واذکروا اذ انتم
قلیل و یاد کنید ای مهاجران اهل ایمان چون بودید شما اندک مستضعفون فی الارض بیچارگان در زمین مکه پیش از هجرت
تخافون می ترسیدید ان یتخطفکم الناس از آنکه بربایند شما را کفار قریش و خایف بودید از آنکه چون از مکه بیرون آیید مشرکان بر شما
تاختن آرند و ایذا و اهانت بحال شما رسانند فآویکم پس جای داد خدای شما را در مدینه وایدکم و تقویت داد شما را بنصره بیاری
دادن خود یا بجماعت انصار یا بامداد ملائکه ورزقکم و روزی داد شما را من الطیبات از غنیمتهای پاک پاکیزه که بر امتان
پیش حلال نبود لعلکم تشکرون تا شاید که سپاس داری کنید برین نعمتها ثعلبی در تفسیر خود آورده که بعضی صحابه سخنان آنحضرت
رسالت صلعم شنیده بودند و در ایشان آن میگو شنیدند و منافقان بران اطلاع یافته بخبر بمشرکان میرسانیدند حق تعالی آیه نازل فرمود که یا ایها
الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید لا تخونوا الله والرسول خیانت مکنید با خدا و رسول او در اظهار اسرار از جابر بن عبد الله
انصاری نقلست که سبب نزول این آیه آن بود که جبرئیل ع نزد حضرت رسول الله صلعم آمد و گفت ابوسفیان در فلان جای فرود آمده است
با جمعی مشرکان بتهیه حرب ایشان مشغول شوید و این خبر را پوشیده دارید تا ناگهان بسر ایشان تازید یکی از منافقان از
صورت حال مطلع شده نامه نوشت و ابوسفیان را از آمدن مسلمانان خبر کرد و این آیه آمد حاصل که حق تعالی میفرماید که خیانت مکنید با خدا
و رسول او در آنچه گوید وتخونوا اماناتکم و خیانت مکنید در امانتها که در میان یکدیگر دارید وانتم تعلمون و شما میدانید که وبال
خیانت بسیار است واعلموا و بدانید ای مؤمنان انما اموالکم بدرستی که مالهای شما واولادکم و فرزندان شما فتنة
محنتی اند از خدای که شما را بدان می آزماید پس باید که دوستی ایشان حامل خیانت شما نشود احمد غزالی گفته که حق تعالی مال و فرزند را
فتنه گفته تا از آنها یکسو شویم و ما بدست آن فتنه زیاده میکنیم و شیخ مصلح الدین سعدی فرموده که جوان و پیر که در بند مال و فرزند
نه عاقلند که طفلان ناخردمندند وان الله و بدرستی که خدای تعالی عنده اجر عظیم نزدیک اوست مزدی بزرگ پس در طلب آن
سعی کنید و جمیع مال و حب فرزند را بگذارید یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید ان تتقوا الله اگر بترسید از خدای تعالی یجعل

لکن بگردانند برای شما یعنی بدهند شما را فرقانا نوری که بدان ممتاز شوید مبطل از محق یعنی لطفی که موجب هدایت شما شود که بآن
میان حق و باطل تفریق کنید و یکفر عنکم سیئاتکم و بپوشانند و در گذرانند از شما بدیهای شما را و یغفر لکم و بیامرزد
شما را اینجا در عفو مراد از سیئات صغایر است و از ذنوب کبایر و الله ذو الفضل العظیم و خدای خداوند فضل و نعمت بزرگست
که چون انصار ایمان آوردند قریش بترسیدند اکابر و مشایخ ایشان در دار الندوه که سرای قصی بن کلاب بود جمع شدند
تا با یکدیگر در باب حضرت پیغمبر صلعم مشورت کنند و این صورت وقتی بود که صحابه را رخصت هجرت شده بود بمدینه و بغیر از حضرت امیر المؤمنین و ابو بکر
کسی در خدمت حضرت سید انام نمانده بود القصه روسای قریش در باب حضرت پیغمبر صلعم مشورت کردند با یکدیگر و ابلیس بصورت
پیری بر آمده خود را در میان ایشان انداخت گفتند تو کیستی گفت مردیم از اهل نجد سرد و گرم روزگار چشیده ام شنیده ام که
شما در باب محمد مشورت خواهید کرد خواستم تا من نیز حاضر باشم اگر رای شما بر صواب باشد تابع آن شوم و اگر در آن خطا کنید شما را
از آن آگاه سازم پس ابو البختری آغاز تکلم کرد و گفت او را در خانه محبوس باید ساخت و در آن خانه را مسدود کرده از روزنه آب و نان
بقدر سد رمق باو دادن تا در آن تنگی بمیرد ابلیس بانگ بر وی زد و گفت بد رایی دیدی اکثر اهل مدینه اسلام آورده و یاران او
پیشتر آنجا رفته اند و بنی هاشم نیز درین شهر بسیارند همه اتفاق نموده با شما جنگ کنند و او را از حبس خلاص می دهند گفتند ای شیخ
بخدای راست گفتی هشام بن عمرو گفت صلاح آنست که این مرد را بر شتر نشانده ازین ولایت اخراج کنید تا هر جا که خواهد
برود ابلیس گفت این نیز رای باطلست چه محمد مردیست با حسن خلق و فصاحت و بلاغت و شیرین زبان بهر جا که رود مردم را
دعوت کند و ایشان را بفریبد همه اجابت او کرده با او یار شوند و با شما مقاتله کرده دمار از روزگار شما برآرند گفتند صدق الشیخ
النجدی ابو جهل لعین گفت رای من آنست که از هر قبیله از قریش از عهده ایشان یک کس را اختیار کنیم تا باتفاق او را بکشند
و خون او در قبایل منتشر و پراکنده گردد و بنو هاشم با تمام قبایل عرب محاربه نتوانند کرد بالضروره بدین راضی شوند ابلیس گفت این
نیکو رایست و گفته اند که این رای ابلیس بود پس ابو جهل از هر قبیله کسی طلبید و مقرر شد که در آن شب حضرت را بقتل آرند جبرئیل
صورت حال بعرض آنحضرت رسانید و گفت حق تعالی میفرماید که ازین شهر بیرون رو پس حضرت امیر المؤمنین را گفت که خدای مرا فرموده
که ازین شهر بیرون روم و تو امشب بر فراش من بخوابی تا اگر قریش تفحص احوال من کنند جای من خالی نه بینند و بر اثر من نیایند و خبری
بمن نرسانند پس جامه های خود برکند و در وی پوشانید و او را بجای خود خوابانید و از آنجا با ابو بکر بیرون آمد گذر او بر جمعی افتاد
آیه انا جعلنا فی اعناقهم اغلالا اشتغال فرمود و پاره خاک برداشته بر سر ایشان ریخت و از آنجا بگذشت
و بغار رفت و حضرت امیر المؤمنین ع در جامه خود کرد و ودایع و دیون مردمان که نزد آنحضرت بود ادا را متولی اهل و خانه خود ساخت
و آن مشرکان همه شب گرد آن خانه گشته در قتل او تدبیر میکردند تا آنکه نزدیک صبح شمشیرها کشیده بیکبار در اندرون خانه دویدند حضرت
امیر ع از جای خود برخاست و گفت بچه کار آمده اید گفتند محمد کجاست فرمود من نگهبان او نبودم ایشان از سرا بیرون آمدند
و پی حضرت رسول گرفته گفتند محمد بیرون رفته و همانا این خاک وی بر سر ما ریخته پس بر اثر او میرفتند تا در غار حق تعالی عنکبوت را الهام
داد تا در غار را تنید ایشان چون چنان دیدند گفتند هیچ کس باین غار نرفته بلکه از اینجا یا بزمین رفته یا آنکه او را باسمان برده اند پس باز
گشتند و حضرت بعد از سه روز از غار بیرون آمد و بمدینه رفت و حق تعالی در حق امیر المؤمنین ع آیه و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات

الله

الله فرو فرستاد و در بیان مکر و حیله قریش و خلاصی آنحضرت از آن این آیه را نازل فرمود که و اذ یمکر بک و یاد کن ای محمد که آن
مکر کردند بتو الذین کفروا آنانکه کافر شدند لیثبتوک تا حبس کنند ترا و در جایی بند بر دست و پای تو نهند و یا ترا فرو بسته سازند و در جای
که حرکت در توانند او یقتلوک یا بکشند ترا بشمشیر مختلف او یخرجوک یا بیرون کنند ترا از مکه و یمکرون و ایشان مکر میکنند
و یمکر الله و خدای جزای بدی میدهد ایشان را در صورت مکر چنانکه زعم ایشان آن بود که با شوکت تمام لشکر اسلام را استیصال سازند و جمع کثیر
مقتول مسلمانان گشتند و الله خیر الماکرین و خدای بهترین جزا دهنده مکر کنندگانست و اذا تتلی علیهم و چون خوانده شود
بر ایشان آیاتنا آیتهای کتاب ما قالوا گویند قد سمعنا بدرستی که ما شنیدیم این کلام یعنی مثل این را از مردمان روزگار شنیده ایم
و این بجهة آن گفتند که نضر بن حارث ملعون بتجارت بجانب شام رفته بود و کتاب داستان رستم و اسفندیار خریده و بزبان عربی کرده
بمکه آورد و گفت افسانه شیرین آورده ام که شیرین تر از افسانهایست که محمد برمیخواند حق تعالی از غنا داد و تتبع او خبر داد که چون
آیات قران بشنوند میگویند که مانند این شنیده ایم لو نشاء لقلنا مثل هذا اگر خواهیم هر آینه بگوییم مانند این ان هذا
نیست این الا اساطیر الاولین مگر قصهها و نوشتهای پیشینیان و من نیز مثل این قصه دارم و این غایت مکابره و عناد ایشان
بود زیرا که در وقتی که حضرت پیغمبر صلعم ایشان را گفت یک سوره مثل این بیارید ایشان از آن عاجز شده نتوانستند البته مثل آن را یا قریب بآن
می آوردند تا الزام آنحضرت کنند مرویست که چون عثمان بن مظعون این سخن را از نضر بن حارث بشنید وی را گفت از خدای بترس
چه محمد بر حق است در آنچه میگوید صدق گفت نضر نیز حق میگوییم گفت محمد میگوید لا اله الا الله جواب داد که من نیز میگویم لا اله الا الله و لیکن با آن
ضم میکنم که هؤلاء بنات الله یعنی بتان دختران خدایند چون حضرت پیغمبر صلعم استماع این قول کرد فرمود ای نضر وای
وای بر تو این کلام الله است منزل از نزد الله نضر در مقابله و سخن حضرت بر وجه اظهار نقیض و بطلان قران گفت بار خدایا اگر سخن محمد حقست
سنگی بر سر من افکن و مرا هلاک کن و حق تعالی ازین خبر میدهد که و اذ قالوا اللهم و یاد کن آنرا که گفت نضر و تابعان او که بار خدایا ان
کان هذا هو الحق اگر هست این قران راست و درست و فرود آمده من عندک از نزد تو فامطر علینا پس بباران
بر ما حجارة من السماء سنگی از آسمان چنانکه بر اصحاب فیل بارانیدی او ائتنا بعذاب الیم یا بیار بر ما عذابی دردناک
چون نضر این دعا کرد حق تعالی سوره سال سائل نازل گردانید پس در بدر بشمشیر حضرت رسالت پناه صلعم کشته گشت و بجهنم پیوست
بعد از آن در بیان مهلت دادن کفار میفرماید که و ما کان الله لیعذبهم و نیست خدای که عذاب کند ایشان را و اگر چه تعجیل
آنرا می طلبند و انت فیهم و حال آنکه تو در میان ایشانی چه سنت الهی بر آن نهج جاری شده که هیچ امتی را استیصال نسازد
مادام که پیغمبر ایشان در میان ایشان باشد خصوصا تو که رحمت عالمیانی و ما کان الله معذبهم و نیست خدای عذاب کننده
ایشان و هم یستغفرون و حال آنکه ایشان استغفار کنند یعنی میان ایشان مستغفران باشند از مؤمنان از حضرت امیر المؤمنین ع
منقولست که در زمین دو امان بود یکی رفت و دیگری باقیست آنکه رفت حضرت پیغمبرست صلعم و آنچه مانده است استغفارست
و شبهه نیست که استغفار مانع نزول عذابست و ما لهم و چیست مر ایشان را و چه منع نماید از ایشان الا یعذبهم الله آنکه عذاب نکند خدای ایشان را
و هم یصدون و حال آنکه ایشان باز میدارند رسول و مؤمنان را عن المسجد الحرام از دخول مسجد الحرام و ما کانوا
اولیاءه و نیستند ایشان متولیان امر مسجد الحرام ان اولیاؤه نیستند سزاوار مسجد الحرام الا المتقون مگر پرهیزکاران

وَلٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ولیكن بیشتر ایشان نمیدانند كه ولایت حق ایشان نیست وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ
و نیست دعای مشركان یا آنچه از آن نماز نام كرده اند عِنْدَ الْبَيْتِ نزدیك خانه خدای إِلَّا مُكَاءً مگر صفیر زدن وَتَصْدِيَةً و دست
بر دست كوفتن مرویست كه عادت بعضی از كفار این بود كه مردان و زنان برهنه طواف كردندی و صفیر زدندی و دست
برهم كوفتندی چون تطاهر میشود بر وجه لهو و لعب فَذُوقُوا الْعَذَابَ پس بچشید ای كافران عذاب را از قتل
و اسر در روز [illegible] و زجر در روز حشر بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ بانچه هستید كه كفر میورزیدید إِنَّ
الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی كه آنكه كافر شدند يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ نفقه میكنند مالهای خود را لِيَصُدُّوا
عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ تا باز دارند مردمان را از راه خدا و متابعت رسول آورده اند كه بعد از خروج كفار قریش از مكه بجنگ
بدر دوازده نفر از اشراف عرب چون ابوجهل و عتبه و شیبه مقرر كردند كه هر یك روزی لشكر را طعام دهند هر یك ده شتر
یا ده شتر در روزی میكشتند و [illegible] در [illegible] میكردند تا [illegible] این [illegible] در باره ایشان نازل شد و گویند
[illegible] قریش [illegible] از [illegible] خرج لشكر كردند [illegible] شد [illegible] كه فَسَيُنْفِقُونَهَا پس زود باشد كه نفقه كنند تمام مالها
خود را ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً پس باشد آن نفقه بر ایشان حسرت و غم چه مال از دست رفته باشد و مقصود حاصل نشد
ثُمَّ يُغْلَبُونَ پس مغلوب كردند در آخر كار كه روز فتح مكه بود وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنكه ثابت باشند بر كفر إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ
بسوی دوزخ حشر كرده و رانده شوند لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ تا جمع كند و ضم نماید كافران پلید را بَعْضَهُ عَلَىٰ بَعْضٍ برخی را بر برخی فَيَرْكُمَهُ
جَمِيعًا پس برهم افكند كافر را بكافر در حالتی كه مجتمع باشند فَيَجْعَلَهُ فِي جَهَنَّمَ پس در آرد انبار را هم در دوزخ أُولَٰئِكَ آن گروه خبیث
هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشانند زیانكاران در نفس و مال خود قُلْ بگو لِلَّذِينَ كَفَرُوا برای آنكه كافر شدند یعنی در باره ابوسفیان و اتباع
او كه إِنْ يَنْتَهُوا اگر باز ایستند از كفر و عداوت رسول خدای يُغْفَرْ لَهُمْ آمرزیده شود برای ایشان مَا قَدْ سَلَفَ آنچه گذشته
از شرك ایشان از گناهان وَإِنْ يَعُودُوا و اگر باز گردند بدشمنی و كارزار با پیغمبر فَقَدْ مَضَتْ پس بدرستی كه گذشته است
سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ سنت الهی و عادت ربانی در باره پیشینیان كه به پیغمبران سركشی كردند و از خود مستاصل شدند وَقَاتِلُوهُمْ
و كارزار كنید ای مومنان با اهل كفر حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ تا وقتی كه یافت نشود شرك و ستم كفر بزرگ جهت آنست كه كافر داعی
سلمانست بكیش خود و آن موجب فتنه است یعنی مقاتله كنید تا هیچ مشرك نماند وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ و باشد همه دین خالص
و خاص لِلَّهِ مر خدای را و بس فَإِنِ انْتَهَوْا پس اگر باز ایستند از كفر حتی ختم شوند بشرف و اسلام ایشان عطا خواهد فرمود
فَإِنَّ اللَّهَ پس بتحقیق كه خدای تعالی بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ بانچه میكنید بیناست و مناسب آن عمل پاداش خواهد داد و تمام تاویل این
آیه در زمان قایم آل محمد ظاهر خواهد شد وَإِنْ تَوَلَّوْا و اگر اعراض كنند از قبول حق از آن باك مدارید فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ
پس بدرستی كه خدای مَوْلَاكُمْ ناصر و مدد كار شماست نِعْمَ الْمَوْلَىٰ نیكو یاریست كه بندگان خود را ضایع نكرد انند وَنِعْمَ النَّصِيرُ
نیكو یاری دهنده ایست كه مومنان را بر مشركان غالب سازد و ایشان را از غنایم كفار غنی كرداند وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ و بدانید ای مومنان
كه آنچه غنیمت گرفتید از كافران بقهر مِنْ شَيْءٍ از هر چه اسم شی بران اطلاق توان كرد حتی ریسمان و جوب فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ
پس بدرستی كه مر خدای است پنج یك آن وَلِلرَّسُولِ و مر رسول خدای را وَلِذِي الْقُرْبَىٰ و مر خویشان حضرت رسول را كه بنی هاشم

بنی

وبنی مطلب‌اند وَالْيَتَامَىٰ و یتیمان ایشان را وَالْمَسَاكِينِ و درویشان محتاج را از ایشان وَابْنِ السَّبِيلِ و مسافران ایشان را كه زادی
نداشته باشند كه بوطن خود باز گردند و اگر چه در وطن خود متمول باشند و باجماع امامیه در حیات حضرت رسول صلعم خمس شش قسم
بر قسم خاصه آنحضرت بوده و بعد از حضرت خاصه امامی كه قایم مقام وی بود تا آنحضرت صاحب الزمان صلوات الله علیهم و سه قسم دیگر
برای ایتام و مساكین و ابن السبیل بنی هاشم و مخالفین بجهت عنادی كه با اهل البیت دارند منع ایشان كرده اند از خمس و آنرا بر همه
سلمانان قسمت میكنند پس سهو كه خمس را بمستحقان آن رسانید إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ اگر هستید شما كه از روی تحقیق ایمان
آورده اید بخدای وَمَا أَنْزَلْنَا و بانچه فرو فرستادیم از آیات قران و نزول ملایكه و غیر آن عَلَىٰ عَبْدِنَا بر بنده ما كه محمد است صلی الله
علیه و آله يَوْمَ الْفُرْقَانِ در روز بدر كه جدا شدن حق از باطل در آن واقع شد يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ در روزی كه بهم رسیدند دو گروه
سلمانان و كافران و آن روز جمعه بود هفدهم ماه مبارك رمضان در سنه ثانیه از هجرت و از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست
كه نزول آیه خمس بیست و نوزدهم رمضان بود وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و خدای بر همه چیزی قَدِيرٌ تواناست لاجرم مردم اندك را بر لشكر
بسیار غالب ساخت و پس بیان نصرت اهل اسلام میكند در بدر بقوله إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا یاد كنید آنگاه كه بودید شما بكناره وادی
كه نزدیكتر بود بمدینه و آن ریگستانی بود كه در آن پا بزمین فرو میرفت و آب نداشتید وَهُمْ و ایشان یعنی كافران بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَىٰ
بكناره وادی كه دورتر بود از مدینه و زمین ایشان محكم بود و بر آب قادر بودند چه بر كنار چشمه فرود آمده بودند وَالرَّكْبُ سواران كاروان
یعنی ابوسفیان و اصحاب او أَسْفَلَ مِنْكُمْ زیرتر از مكان شما بودند بمقدار سه فرسخ وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ و اگر وعده قتال میكردید با كفار قریش لَاخْتَلَفْتُمْ
هر آینه اختلاف میكردید فِي الْمِيعَادِ در وعده خود از خوف ایشان چه شما اندك بودید و بی سلاح و ایشان بسیار بودند و مكمل و مسلح وَلَٰكِنْ
و لیكن خدای گرد میان شما و ایشان در بدر لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا تا حكم كند خدا كاری را كه آن كَانَ مَفْعُولًا هست كرده شده یعنی بوقوع آینده
در علم او وَإِلَى اللَّهِ و بسوی خدای بی جزا او تُرْجَعُ الْأُمُورُ باز گردانیده شود كارها يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنكه گرویده اید إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً
چون برسید بگروهی از كفار كه قصد حرب كنند فَاثْبُتُوا پس پایدار باشید و از مقاتله روی متابید وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا و یاد كنید خدای را بسیار
در مواضع حرب لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ شاید شما بنور ظفر پاینده و بر دشمنان و با وجود این بمثوبت ابدی برسید وَأَطِيعُوا اللَّهَ و فرمان برید
خدای را وَرَسُولَهُ و فرستاده او را در امر بجهاد و ثبات قدم در معركه قتال وَلَا تَنَازَعُوا و خلاف مكنید با اختلاف فَتَفْشَلُوا پس
دل شوید وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ و برود دولت و قوت شما تشبیه دولت بباد جهت آنست كه دولت در تمشی امور و نفاذ آن شبیه
بباد است در وزیدن و نفوذ كردن وَاصْبِرُوا و شكیبائی كنید در مقاتله إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ بدرستی كه خدای با صابرانست
وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا و مباشید مانند آنانكه بیرون آمدند مِنْ دِيَارِهِمْ از سراها و منزلهای خود بَطَرًا از روی
سركشی و فخر وَرِئَاءَ النَّاسِ و برای نمایش خلق مراد اهل مكه اند كه بحمایت كاروان بیرون آمدند چون بجحفه رسیدند رسول ابوسفیان
بدیشان رسید و گفت باز گردید كه كاروان را بسلامت آوردیم مردمان عزم رجوع كردند ابوجهل گفت البته بیرون میرویم و شرب خمر مشغول
میشویم و زنان مغنیه برای ما سرود گویند و دف و دایره زنند و شتران كشیم و مردمان را طعام دهیم و آوازه شجاعت و شوكت و كرم ما در عرب
منتشر گردد و مردم از دلاوری ما حساب گیرند حق تعالی میفرماید كه شما از دیار خود مانند كفار بیرون نیایید كه ایشان عجب میورزند و با خود
نمائی میكنند وَيَصُدُّونَ و باز میدارند مردمان را عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه دین خدای وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ و خدای بانچه كنند مُحِيطٌ عالمست

پس بانها چرا خواهید داد آورده اند که چون قریش از مکه بیرون آمدند و بحوالی منزل بنی کنانه رسیدند بجهة کینه قدیم که میان ایشان بود اندیشه کرده خواستند که باز گردند ابلیس بصورت سراقه بن مالک برآمده که مهتر کنانه بود و با ایشان ملاقات کرد و گفت شما نیکو حمایت کیش میکنید بروید من ضامنم که از بنی کنانه ضرر بشما نرسد و من نیز رفیق شمایم درین حمایت پس ابلیس با جمعی از شیاطین همراه ایشان روی ببدر نهادند و حق تعالی ازین قصه خبر میدهد که وَإِذْ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ و یاد کنید آنرا که بیاراست برای کافران ابلیس أَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشان وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ و گفت هیچ غلبه کننده نیست بر شما امروز مِنَ النَّاسِ از مردمان بجهة کثرت و اراستگی شما وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ و بدرستی که من زنهار دهنده و فریاد رسنده ام شما را از قوم کنانه و نگذارم که از ایشان بشما ضرری رسد فَلَمَّا تَرَاءَتِ الْفِئَتَانِ پس آن هنگام که بدیدند هر دو گروه لشکر یکدیگر را نَكَصَ بازگشت شیطان عَلَىٰ عَقِبَيْهِ بر هر دو پاشنه خود و در خبر است که چون روز بدر ملائکه فرود آمدند ابلیس از ایشان ترسیده روی بفرار نهاده در آنوقت دست او در دست حارث بن هشام بود حارث گفت ای سراقه در چنین حالها فرو میگذاری ابلیس دست بر سینه او زد وَقَالَ و گفت إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ بدرستی که من بیزارم از زنهار دادن شما إِنِّي أَرَىٰ مَا لَا تَرَوْنَ بدرستی که من میبینم آنچه شما نمی بینید یعنی فرشتگان را که بمدد مؤمنان می آیند إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ بدرستی که من میترسم از خدای آورده اند که منهزمان بدر بعد از رجوع بمکه سراقه را پیغام فرستادند که لشکر ما را تو منهزم ساختی سراقه سوگند یاد کرد که تا خبر هزیمت شما نشنیدم از حال رفتن شما با محمد خبر نیافتم پس همه را معلوم شد که آن شیطان بوده که خود را بصورت سراقه نموده و برخی از ایشان چون مطلع شدند اسلام آوردند و بعضی بر عناد خود ماندند وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ و خدای سخت عقوبتست بر اهل عناد و انکار مرویست از حضرت رسول صلعم که در هیچ روز شیطان چنان ذلیل و خوار نبود که در روز بدر چه در نگریده جبرئیل صلعم را دید که در پیش فرشتگان می آمد و در روز عرفه نیز ذلیل میشود چه آثار وزیدن رحمت بیقیاس بر بندگان و کفارات میبیند که نازل میشود إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ یاد کن آنرا که چون گفتند منافقان مدینه وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ و آنانکه در دلهای ایشان بود بیماری شک و نفاق یعنی منافقان مکه که قلت مؤمنان دیده گفتند غَرَّ هَٰؤُلَاءِ دِينُهُمْ فریفته است این گروه مؤمنان را دین ایشان که با وجود قلت و عدم سلاح حرب در برابر چنین لشکری آراسته آمدند حق تعالی در جواب ایشان فرمود که وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ و هر که توکل کند بر خدای و کار خود را با او بازگذارد فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ پس بدرستی که خدای غالبست بر همه پس متوکل را فرو نگذارد حَكِيمٌ محکم کرده کار اهل توکل را یاری دهد وَلَوْ تَرَىٰ و اگر ببینی ای محمد صلعم حال کفار را إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا چون قبض میکردند ارواح ایشان را که کافر شدند الْمَلَائِكَةُ فرشتگان که اعوان ملک الموت بودند در حرب بدر باین طریق که يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ میزدند عمودهای آتشین را بر رویهای ایشان وَأَدْبَارَهُمْ و بر پشتهای ایشان و ذُوقُوا و میگفتند که بچشید ای منافقان عَذَابَ الْحَرِيقِ عذاب سوزان را که مقدمه عذاب دوزخست مرویست که در دست هر یکی گرزی آهنین بود که هر بار که میزدند آتش از آن افروخته میشد و اندام را میسوخت و با ایشان میگفتند که ذَٰلِكَ این ضرب بر شما بِمَا قَدَّمَتْ بسبب آن عملهاست که از پیش فرستاده بود أَيْدِيكُمْ دستهای شما از شرک و سایر معاصی وَأَنَّ اللَّهَ و بسبب آنست که خدای لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ نیست ستم کننده مر بندگان را که ایشان را بی جرم مؤاخذه کند پس عذاب کردن کفار عین عدلست بعد از آن جهة تسلیه حضرت رسول صلعم فرمود که ای محمد عادت مشرکان قریش با تو كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ همچو عادت تابعان

فرعونست با موسی وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ و مانند عادت آنها که پیش از فرعونیان بودند یعنی عاد و ثمود با پیغمبران خود و چون عاد و ثمود كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ کافر شدند بنشانهای ما یعنی بدلایلی که دلالت میکنند بر وحدت ما یا بمعجزات انبیا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ پس بگرفت ایشان را خدای و عقوبت کرد بِذُنُوبِهِمْ بگناهان ایشان که کفر و تکذیب بود إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ بدرستی که خدای با قدرت و قوتست شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبتست بر منکران و مکذبان ذَٰلِكَ این عقوبت نشیبان و پیشینیان بِأَنَّ اللَّهَ بسبب آنست که خدای لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نبود گرداننده و تبدیل دهنده یعنی عادت او نیست که تغییر دهد نِعْمَةً أَنْعَمَهَا نعمتی که انعام کرده است بر سبیل تفضل عَلَىٰ قَوْمٍ بر گروهی از امتان تو که آن از رافه و فراخی معیشت است و توانگری و ایمنیست حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا تا وقتی که آن گروه تغییر و تبدیل دهند مَا بِأَنْفُسِهِمْ الحال را که مقارن نفسهای ایشانست بحالی بدتر وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ و بدرستی که خدای شنواست سخنان نافرجام کافران را عَلِيمٌ بعقاید باطله و اعمال قبیحه ایشان دیگر باره برای تاکید قول مذکور میفرماید که کار قریش در تکذیب تو كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ همچو کار قوم فرعونست وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ و آنانکه از پیش ایشان كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ تکذیب کردند مر آیات پروردگار خود را فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ پس هلاک کردیم ایشان را بسبب گناهان ایشان وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ و غرق کردیم در دریای قلزم اتباع فرعون وَكُلٌّ و هر یک از گروه فرعون و قریش كَانُوا ظَالِمِينَ بودند ستمکاران بر نفسهای خود بکفر و عصیان پس در مذمت ایشان فرمود که إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ بدرستی که بدترین جنبندگان بر روی زمین عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای الَّذِينَ كَفَرُوا آنهااند که کافر شدند چون ابوجهل و عتبه و امثال ایشان فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ پس ایشان ایمان نیارند و چون چنین است پس ای محمد تو توقع ایمان از ایشان مدار و خاطر خود را ملول مساز الَّذِينَ عَاهَدْتَ مِنْهُمْ آنانکه تو عهد از ایشان فرا گرفتی از کفار ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ پس بشکستند عهد خود را فِي كُلِّ مَرَّةٍ در هر باری که عهد کردند وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ و ایشان پرهیز نمیکنند از نقض عهد فَإِمَّا تَثْقَفَنَّهُمْ پس اگر دریابی ایشان را فِي الْحَرْبِ در جنگ فَشَرِّدْ بِهِمْ پس پراکنده گردان بسبب قتل و اخراج ایشان مَنْ خَلْفَهُمْ آنانرا که از پس ایشان اند از اعدای شما یعنی چون بر ایشان ظفر یابی چندان از ایشان بکش که از هیبت تو کافران دیگر را از مقاتله تو برانند لَعَلَّهُمْ باشد که رمندگان يَذَّكَّرُونَ پند گیرند و عبرت پذیرند وَإِمَّا تَخَافَنَّ و اگر اندیشه بری یعنی دریابی مِنْ قَوْمٍ از گروهی که با تو عهد دارند خِيَانَةً نقض آن عهد فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ پس بیفکن بسوی ایشان عهد ایشان را یعنی اعلام کن پیش از قتال ایشان که من نیز عهد شما را باطل کردم عَلَىٰ سَوَاءٍ بر سویت إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ بدرستی که خدای دوست نمیدارد خیانت کنندگان را وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا و مپندارند آنها که کافر شدند که ایشان سَبَقُوا پیشی گرفتند بر عذاب إِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ بدرستی که ایشان عاجز نتوانند کرد ما را از عذاب خود وَأَعِدُّوا و آماده سازید برای مؤمنان لَهُمْ برای عهد شکنان یا منهزمان بدر مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ آنچه توانید از توانائی از ساز و برگ حرب و غیر آن وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ و دیگر آماده سازید اسبان بسته از برای جهاد که تُرْهِبُونَ بِهِ بترسانید بدین استعداد و مهیا شدن عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ دشمن خدا را و دشمن خود را از کفار مکه وَآخَرِينَ و دیگر بترسانید بآن اسب و سلاح کافران دیگر را مِنْ دُونِهِمْ غیر از کافران مکه لَا تَعْلَمُونَهُمُ شما نمیدانید ایشان را اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ خدای میداند وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ و آنچه نفقه میکنید از چیزی که داده اید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای یعنی در ترتیب سلاح و نفقه اسب يُوَفَّ إِلَيْكُمْ تمام کرده خواهد شد بشما جزای آن وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ و شما ستم دیده نگردید

بنقص ثواب و تضییع عمل ایشان وَإِن جَنَحُوا و اگر میل کنند مشرکان لِلسَّلْمِ بصلح و استسلام فَاجْنَحْ لَهَا پس تو هم میل کن بمصالحه و
تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ و توکل کن بر خدای چه خدای نگاهدارندهٔ تست از مکر ایشان إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ بدرستی که خدای شنونده است مر
اقوال ایشان را الْعَلِيمُ داناست به نیات ایشان بدروغ و راست وَإِن يُرِيدُوا أَن يَخْدَعُوكَ و اگر خواهند که فریب دهند ترا و
بصلح خود را از جنگ شما باز دارند فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ پس بدرستی که بسنده است ترا خدای چه او کفایت کنندهٔ مهمات اولیای
خود است هُوَ الَّذِي أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ اوست آنکه قوت داد ترا بیاری کردن و فرستادن فرشتگان وَبِالْمُؤْمِنِينَ
و بهمه مؤمنان و نزد اکثر مراد انصارند که روس اوس و خزرج اند وَأَلَّفَ و الفت و پیوند انداخت بَيْنَ قُلُوبِهِمْ میان دلهای ایشان
یعنی میان اوس و خزرج که صد و بیست سال میان ایشان تعصب و ستیزه بود و پیوسته بقتل و غارت هم اشتغال مینمودند
حق تعالی ببرکت تو دلهای ایشان را با یکدیگر الفت تمام داد و این از معجزات آنحضرت بود لَوْ أَنفَقْتَ اگر خرج میکردی بجهت صلاح میان
دلهای ایشان مَا فِي الْأَرْضِ آنچه در زمین است از مال و متاع جَمِيعًا همه مَا أَلَّفْتَ تالیف نمیدادی و قادر نبودی بر الفت دادن
بَيْنَ قُلُوبِهِمْ میان دلهای ایشان وَلَٰكِنَّ اللَّهَ و لیکن خدای تعالی بحکمت خود أَلَّفَ بَيْنَهُمْ الفت افکند میان ایشان
إِنَّهُ عَزِيزٌ بدرستی که خدای غالبست و قادر هرچه خواهد کند حَكِيمٌ داناست بحکمت آنچه میکند يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر بزرگ
حَسْبُكَ اللَّهُ بسنده است ترا خدای وَمَنِ اتَّبَعَكَ و آنانکه پیروی تو کرده اند مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گروندگان مرویست که مراد
باین آیه حضرت امیرالمؤمنین است و اتباع او يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر بلندمرتبه حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ تحریص و ترغیب کن مؤمنان را
عَلَى الْقِتَالِ بر کارزار کردن با کفار إِن يَكُن مِّنكُمْ اگر باشد از شما عِشْرُونَ صَابِرُونَ بیست تن صبر کنندگان در
قتال يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ غالب شوند تا باشد البته بر دویست نفر از مشرکان و قرا کنند وَإِن يَكُن مِّنكُم مِّائَةٌ و اگر باشد از شما
صد تن يَغْلِبُوا أَلْفًا غالب شوند بر هزار تن مِّنَ الَّذِينَ كَفَرُوا از آنکه کافر شدند و این غالبیت شما بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان
قَوْمٌ لَّا يَفْقَهُونَ گروهی اند که نمیدانند و اعتقاد بثواب عظیم و بهشت نعیم ندارند بعد از نزول این آیه مؤمنان از مقاتله
یکی با ده اندیشه ناک شدند و بر ایشان گران آمد حق تعالی این آیه را منسوخ کرده فرمود که اکنون که این حکم شما را گران بار است
الْآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنكُمْ اکنون سبک گردانید خدای از شما وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا و دید که در شما سستی هست یعنی
ضعف بدن فَإِن يَكُن مِّنكُم پس اگر باشد از شما مِّائَةٌ صَابِرَةٌ صد تن شکیبا يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ غالب شوند بر دویست تن
یعنی یکی از شما باید که در مقابله دو تن صبر کند و نگریزد وَإِن يَكُن مِّنكُمْ أَلْفٌ و اگر باشد از شما هزار کس يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ غالب
شوند بر دو هزار بِإِذْنِ اللَّهِ بامر و فرمان و یاری خدای وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ و خدای با صبر کنندگانست بمددکاری و نصر و ظفر
کنند ظفر باید بدانکه حکم آیه اول در وقتی بود که مسلمانان اندک بودند و چون بسیار شدند بحکم این آیه تخفیف ایشان کرد مَا كَانَ لِنَبِيٍّ
نسزد و نشاید مر هیچ پیغمبر را أَن يَكُونَ لَهُ أَسْرَىٰ که باشد مر او را اسیران که از ایشان فدا گیرد حَتَّىٰ يُثْخِنَ تا آنکه بسیار بکشد از دشمنان
فِي الْأَرْضِ در زمین چه این صورت سبب قلت و مذلت کفار و موجب عزت اسلام و ظهور شوکت مؤمنانست تُرِيدُونَ
میخواهید شما عَرَضَ الدُّنْيَا مال دنیا که عرضی سریع الزوال است مراد اخذ فدیه است وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ و خدای میخواهد برای شما
ثواب آخرت که بهشت ابدیست و نعیم جاودانی وَاللَّهُ عَزِيزٌ و خدای غالبست که دوستان را بر دشمنان ظفر دهد حَكِيمٌ داناست

درانجه

در آنچه باید کان کنند و آنچه لایق باشد بحال هریک از کشتن و منع از فدا لَّوْلَا كِتَابٌ مِّنَ اللَّهِ اگر نه حکمی و فرمانی بود از خدای
سَبَقَ که پیشی گرفته شده و ثبات آن در لوح محفوظ لَمَسَّكُمْ هر آینه میرسید بشما فِيمَا أَخَذْتُمْ در آنچه فرا گرفتید از فدا عَذَابٌ
عَظِيمٌ عذابی بزرگ در کنز العرفان آورده که بعد از تخییر پیغمبر صلعم در اخذ فدیه و قتل اصحاب طمع در فدیه کرده از سر قتل ایشان
درگذشتند اکثر فدا چهار هزار درهم بود و کمترین هزار درهم و از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست که فدا چهل اوقیه بود مگر عباس که
فدای او صد اوقیه بود و اوقیه چهل مثقالست و مرویست که از وقتی که ابن عباس را اسیر کردند بیست اوقیه طلا از و گرفتند رسول صلی الله
علیه و آله و سلم فرمود که این غنیمت است باید که فدای نفس خود بدهی عباس گفت ای محمد روا میداری که عم تو در پیش
خویش و بیگانه دست بر دهن کند و گدائی کند ازایشان مال از کجا آرم آنحضرت فرمود که کو آن همه بدرهای زر که از وقتی بر دعی آمدن تو از مکه
بزن حرام ام الفضل دادی و برسبیل امانت و با او گفتی که نمیدانم که مرا درین سفر چه پیش آید اگر حادثه بمن رسد این بدرها از تو باشد و پسران
عبدالله و عبیدالله دران وقت عباس گفت من این سخن با ام الفضل نهفته گفته بودم و بخدای که هیچکس بران مطلع نبود آن بدرها
در شب تار بام الفضل داده ام ترا ازین که خبر کرد فرمود پروردگار من از آنجا پیغام فرستاد عباس گفت أَنَا أَشْهَدُ أَن لَّا إِلَٰهَ
إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّكَ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ پس فدای خود و سه کس دیگر را از خویشان خود بداد و بعد از آنکه از همه اخذ فدا کردند آیه
مذکوره نازل شد و چون حضرت منکر فدا بود و میل قلبی او قتل اساری بود اما چون نهی درین باب وارد نشده بود و مع ذلک اکثر اصحاب
مایل فدیه بودند از غایت حلمی که داشت ساکت شد پس عتاب با جمع با بو بکر و اتباع او متوجه است مرویست که بعد از نزول این آیه که
مشتمل نهی است و عتاب از اخذ فدا اصحاب هراسان شده از فدیه دست باز کشیدند و گرد آن نگشتند حق تعالی این آیه فرستاد فَكُلُوا
مِمَّا غَنِمْتُمْ پس بخورید آنچه غنیمت گرفتید چه آن از جمله غنایم است حَلَالًا طَيِّبًا خوردنی حلال و پاک وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید
از خدای در ترک منهی و فعل مامور إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزنده است که ذنب شما عفو فرماید رَّحِيمٌ مهربانست که مباح
گردانید آنچه از کفار اخذ کردید از فدیه و غنایم و چون عباس بعد از آنکه فدیه خود را بداد و بشرف اسلام رسید آیه آمد که يَا أَيُّهَا
النَّبِيُّ ای پیغمبر برگزیده قُل لِّمَن فِي أَيْدِيكُم بگو مر آنکسی را که در دست شما اند مِّنَ الْأَسْرَىٰ از اسیران إِن يَعْلَمِ اللَّهُ اگر
داند خدای و ببیند فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا در دلهای شما نیکوئی از ایمان و اخلاص يُؤْتِكُمْ بدهد شما را خَيْرًا مِّمَّا أُخِذَ مِنكُمْ
بهتر از آنچه فرا گرفته اند از شما یعنی زر و زری که برای فدا داده اند از آن وَيَغْفِرْ لَكُمْ و بیامرزد شما را وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای
آمرزنده است گناهی را که در وقت شرک واقع شده رَّحِيمٌ مهربانست که شما را توفیق اسلام داد و پس در باب فدیه اسیران که گرفته
بودند فرمود که وَإِن يُرِيدُوا و اگر خواهند این اسیران خِيَانَتَكَ خیانت کردن بتو بنقض عهد و مظاهرت بر دشمنان دین فَقَدْ
خَانُوا اللَّهَ پس بدرستی که خیانت کردند با خدای مِن قَبْلُ پیش ازین بکفر و نقض عهد میثاق مأخوذ فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ پس توانائی
داد ترا بدیشان تا در روز بدر بدست تو گرفتار شدند بعد ازین ممکن است که ترا تمکین دهد بدیشان وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست
باحوال بندگان حَكِيمٌ محکم کننده با عالم بر احوال ایشان إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که آنانکه ایمان آوردند وَهَاجَرُوا و هجرت کردند
بدوستی خدا و رسول او از وطنهای خود وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ و جهاد کردند با مالهای خود که در سلاح و نفقه صرف کردند وَأَنفُسِهِمْ
و بنفسهای خود که مباشر قتال شدند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای یعنی در اعزاز دین و اعلای کلمه اسلام و ایشان قوم مهاجر اند وَالَّذِينَ

اَوَوا و آنانکه جای دادند مهاجران را وَنَصَرُوا و نصرت کردند حضرت رسالت را مراد گروه انصارند أُولَٰئِكَ بَعْضُهُمْ آن گروه یعنی
ازیشان أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ دوستان برخی دیگرند در میراث چه در مبدا اسلام حکم چنان که مهاجر و انصار بسبب هجرت و نصرت
از یکدیگر میراث گیرند نه اقارب و بعد ازان منسوخ شد بآیه وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ وَالَّذِينَ آمَنُوا
و آنانکه ایمان می آورند وَلَمْ يُهَاجِرُوا و هجرت نکردند مَا لَكُمْ نیست مر شما را مِنْ وَلَايَتِهِمْ از تولی ایشان در میراث
مِنْ شَيْءٍ از هیچ چیز حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا تا وقتی که هجرت کنند وَإِنِ اسْتَنْصَرُوكُمْ و اگر مؤمنان غیر مهاجر طلب نصرت کنند
از شما فِي الدِّينِ در کار دین یعنی اگر میان ایشان و کفار مقاتله افتد و از شما مدد طلبند فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ پس بر شما واجب
یاری کردن ایشان إِلَّا عَلَىٰ قَوْمٍ مگر بر گروهی مشرکان که باشد بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ میان شما و ایشان عهدی
و پیمانی یعنی نقض معاهده مکنید وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بانچه شما میکنید بَصِيرٌ بیناست وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه
کافر شدند بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ برخی ازیشان دوستان برخی دیگرند در معاونه یا میراث إِلَّا تَفْعَلُوهُ اگر نکنید آنرا
که فرمودیم از پیوستگی با یکدیگر و قطع دوستی میان شما و کفار تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ حاصل شود فتنه و چه فتنه در زمین وَ
فَسَادٌ كَبِيرٌ و فسادی بزرگ در دین یعنی اگر مؤمنان دوست یکدیگر نباشند و یاری هم نکنند ایشان را در مجهول نهند
و اهل کفر ظهور کنند و فساد و فتنه ازین بزرگتر نتواند بود وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا و آنانکه گرویدند بخدا و رسول و هجرت
کردند وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ و جهاد کردند در راه خدای وَالَّذِينَ آوَوا وَنَصَرُوا و آنانکه بعد از تصدیق و تسلیم جای
دادند اهل هجرت را و یاری کردند پیغمبر را در قتال مشرکان أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ این گروه ایشانند گرویدگان حَقًّا
براستی و درستی لَهُمْ مَغْفِرَةٌ مر ایشانراست آمرزش از خدای وَرِزْقٌ كَرِيمٌ و روزی نیکو بی رنج و منت و نقص وَالَّذِينَ
آمَنُوا و آنانکه ایمان آوردند مِنْ بَعْدُ از پس صلح حدیبیه وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ و هجرت کردند و جهاد کردند با شما
یعنی مدد شما شدند در کارزار با کفار فَأُولَٰئِكَ مِنْكُمْ پس آن گروه از جمله شمااند که مهاجر و انصارند یعنی لاحقان و سابقان یکی اند
در ایمان و هجرت و جهاد وَأُولُو الْأَرْحَامِ و خداوند خویشی یعنی اقربا بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ برخی ازیشان سزاوارترند ببرخی در
میراث گرفتن از کسی که میان ایشان مواخات شده باشد از مهاجر و انصار فِي كِتَابِ اللَّهِ در حکم خدا یا در لوح محفوظ یا در
قرآن این آیه ناسخ آن حکم است که بسبب هجرت و نصرت میراث میگرفتند إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ بدرستی که خدای تعالی بهمه چیز از میراث
دادن بحکمت و اعتبار نسبت هجرت و نصرت اولا و اعتبار قرابت ثانیا عَلِيمٌ داناست بجمیع مصالح بندگان سُورَةُ
التَّوْبَةِ مائة وثلثون آيات وهي مدنية این سوره را نامهای متعدده است یکی ... که بمعنی این سوره را نامهای
متعدده است یکی براوت که بمعنی بیزاریست از کفر و نفاق دوم توبه زیرا که متضمن تکرار توبه مؤمنان است سیوم فاضحه یعنی
فضیحت کننده اهل نفاق چهارم مخزیه یعنی رسوا کننده ایشان پنجم مشقشقه یعنی پاک کننده از نفاق ششم سورة العذاب زیرا که دران
بحث عذاب کفار میکند ابی بن کعب از حضرت پیغمبر صلعم روایت کرده که هر که سورة الانفال و سورة التوبه قراوت کند من شفیع
او باشم و حق تعالی فرشتگان را فرمود تا هفتاد هزار ... شده و با جبرئیل ع این سوره را بحضرت رسول الله صلعم نازل ساختند از حضرت
ابو عبدالله ع روایت است که انفال و براوت هر دو یک سوره است و ازینجاست که در اول براوة بسم الله نیست و گویند که چون

نعوذ بالله من النار و من شر الكفار
نعوذ بالله الواحد القهار

بسم الله

بسم الله نیست و گویند که از برای امان و رحمت است و براوة برای رفع امان و شمشیر کشیدن بر روی دشمنان و بیزاری
خدای تعالی ازیشان در اول ان بسم الله واقع نشد و باجماع امت چون این سوره نازل گشت حضرت رسالت صلعم چهل آیه از اول
این سوره با بوبکر داده او را امیر حاج ساخت و فرمود که در موسم حج بر مشرکان و جمیع اهل موسم بخواند و بعد از رفتن
ابوبکر بچند روز جبرئیل از نزد ملک جلیل نازل شد که ای محمد حق تعالی ترا سلام میرساند و میفرماید که باید ادای این پیغام نکند مگر تو
یا کسی که از تو باشد حضرت رسالت صلعم بعد ازین امر حضرت امیر المؤمنین را بر ناقه قصوا سوار ساخته از عقب ابوبکر فرستاد
و امر فرمود تا آیات را از وی گرفته خود بر اهل اسلام خواند و ابوبکر را مخیر سازد در رفتن و بازگشتن پس حضرت امیر المؤمنین ع
با بوبکر رسیده آیات را از وی بستد و در روز هشتم ذوالحجه خطبه خوانده مردمان را مناسک حج تعلیم فرمود و در روز عید حضرت
نزد جمره عقبه بایستاد و فرمود یا ایها الناس انی رسول رسول الله الیکم ای مردمان بدرستی که من فرستاده فرستاده خدایم
بشما پس گفتند بچه چیز حضرت امیر ع فرو خواند که بَرَاءَةٌ این بیزاریست مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ از نزد خدای و فرستاده او إِلَى الَّذِينَ
عَاهَدْتُمْ بسوی آنانکه پیمان بسته اید با ایشان مِنَ الْمُشْرِكِينَ از شرک آورندگان خلاصه معنی آنست که خدا و رسول بیزارند
از عهدی که شما با مشرکان بستید زیرا که ایشان نکث عهد کردند مگر بنی ضمره و بنی کنانه که بر عهد خود بایستادند پس بجهت این حق تعالی
مسلمانان را امر کرد بشکستن عهد با ناکثین و مهلت داد ایشانرا چهار ماه تا سیر کنند هر جا که خواهند و فرمود که فَسِيحُوا پس سیر کنید
فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی بیائید و بروید ایمن از تعرض مسلمانان أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ چهار ماه از روز عید نحر که تبلیغ است تا روز دهم
ربیع الاخر و ثعلبی آورده که اجل بعضی معاهدان که نقض عهد کرده بودند از چهار ماه کمتر بود و ازان بعضی دیگر بیشتر پس انانرا که اجل ایشان کم بود
چهار ماه تمام مهلت داد تا در کار خود فکر کنند و آنانرا که بیشتر بود بچهار ماه اختصار کرد تا در مهم خود تدبیر نمایند و آنانکه عهد نشکسته بودند ایشانرا
تا انقضای مدت ایشان امان داد و ناکثان عهد را گفت وَاعْلَمُوا و بدانید ای عهد شکنان أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ آنکه نیستید عاجز
کنندگان خدا از دفع عذاب و از خود هر چند که شما را مهلت کرامت کرد و امان داد وَأَنَّ اللَّهَ و نیز بدانید که خدای مُخْزِي الْكَافِرِينَ
رسوا کننده کافرانست در دنیا بکشتن و در عقبی بسوختن آورده اند که چون حضرت امیر المؤمنین ع آیات را با اهل مکه خواند مشرکان
گفتند که ای علی ما بیزاریم از عهد تو و عهد پسر عم تو بیزاریم و عهد ما تیغ و نیزه است و چون ادای این سوره فرمود حج بگذارد و با مدینه
آمد حضرت رسول الله صلعم سال دیگر و هم بجوار هجرت که بحج رفت و حج الوداع بگذارد و با مدینه آمد و بقیه ذوالحجه و محرم و صفر و روزی
چند از ربیع الاول بزیست و بعد ازان بجوار رحمت ایزدی بپیوست صلی الله علیه و آله و حق تعالی بعد ازین اعلام مشرکین میکند
ببراوة از ایشان تا زبان عذر ایشان بسته شود و میفرماید که وَأَذَانٌ و این اعلامیست و آگاه ساختنی است و اصل مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ
از خدای و رسول او إِلَى النَّاسِ بسوی مردمان یعنی کفار مکه يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ روز حج بزرگ که عید قربانست که تمام حج و اکثر افعال
آن درو است یحیی ابن الجزار روایت کند که علی علیه السلام را در روز عید قربان دیدم بر اشتری نشسته و بمصلی میرفت مردی
بیامد و لجام اشترش بگرفت و گفت روز حج اکبر کدامست فرمود این روز که تو در وی و مضمون اعلام اینست که أَنَّ اللَّهَ بدرستی
که خدای بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ بیزار است از مشرکان و عهود ایشان وَرَسُولُهُ و پیغمبر نیز بیزار است از عهود ایشان فَإِنْ
تُبْتُمْ پس اگر باز گردید از کفر و غدر فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ پس آن بازگشت شما بهتر باشد شما را از اقامت آن وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ و اگر

پیدا آید بتوبه و ترک کفر کنید فاعلموا انکم پس بدانید که شما غیر معجزی الله غیر عاجز کنندگان خدایید یعنی نتوانید که از وی گریزید
یا با او ستیزه کنید و بشر الذین کفروا و مژده ده آنان را که کافر شدند ذکر بشارت در مقام تهدید و انذار از جهت تهکم است و بنا بر تهکم
بجای بشارت تهکم کافران را بعذاب الیم بعذابی دردناک در آخرت پس در باب بنی ضمره و بنی کنانه که در حدیبیه عهد کرده بودند
و نقض نکرده میگوید الا الذین عاهدتم من المشرکین مگر آنان که عهد کردید با ایشان از شرک آرندگان ثم لم ینقصوکم
شیئا پس ایشان کم نکردند چیزی را از شروط و عهود یعنی نشکستند پیمان شما را و لم یظاهروا علیکم احدا و یاری نکردند
پشت نشدند بر قتال شما یکی را از دشمنان شما بعدد و مدد فاتموا الیهم پس تمام کنید بسوی ایشان عهدهم الی مدتهم
عهد ایشان را تا مدتی که ایشان را مقرر شده ان الله یحب المتقین بدرستی که خدای دوست میدارد پرهیزکاران را فاذا انسلخ
پس چون بگذرد الاشهر الحرم ماههای حرام یعنی ماههایی که مشرکان مهلت داده شده اند در آیه فسیحوا فی الارض اربعة اشهر که
مذکور شد و چون این ماهها منقضی شوند فاقتلوا المشرکین پس بکشید مشرکان را که عهد نکرده اید با ایشان یا آنکه عهد شما را شکسته اند
حیث وجدتموهم هر جا که بیابید ایشان را در حل و حرم و در ماه حرام یا غیر آن این آیه ناسخ هر آیتی است که در باب صلح واقع شده
و خذوهم و بگیرید ایشان را باسیری واحصروهم و بازدارید ایشان را از طواف مسجد الحرام و منع ایشان کنید از تصرف بلاد اسلام
واقعدوا لهم و بنشینید برای قتل و اسیر ایشان کل مرصد بر هر مرصدی یعنی راهها را بر ایشان بسته گردانید تا در شهرها و قریهها منتشر نشوند
فان تابوا پس اگر باز گردند از شرک بایمان و اقاموا الصلوة و بپای دارند نماز را و اتوا الزکوة و بدهند زکوة اموال خود را فخلوا
سبیلهم پس خالی کنید راه ایشان را یعنی راه دهید تا بهر جا که خواهند بروند ان الله غفور بدرستی که خدای آمرزنده است مر کفرهای
گذشته ایشان را رحیم مهربانست بدادن ثواب بدیشان و ان احد من المشرکین و اگر یکی از مشرکان بعد از انقضای
اشهر متعرض قتال نشود استجارک زنهار خواهد از تو فاجره پس امین ساز او را و زنهار ده حتی یسمع کلام الله تا بشنود
سخن خدا را که قرآنست و در آن تامل کند ثم ابلغه مامنه بعد از آنکه اسلام نیارد برسان او را بموضع امن که دیار اوست و بعد از آن
با او قتال کن تا با دل عذر و خیانت نکرده باشی ذلک این امان دادن بانهم قوم لا یعلمون بسبب آنست که ایشان گروهی
که نمیدانند حقیقت ایمان را نمیشناسند خدا را پس ایشان را امان ده تا شاید که بسمع قبول بشنوند کیف یکون للمشرکین عهد
چگونه تواند بود مر مشرکان را عهد و پیمانی عند الله و عند رسوله نزدیک خدای و نزد رسول او الا الذین عاهدتم مگر آنان را که عهد بستید
با ایشان یعنی بنی ضمره و بنی کنانه که حضرت [illegible] با ایشان عهد بسته بود عند المسجد الحرام نزدیک مسجد الحرام یعنی در حدیبیه که قریبست بمکه
فما استقاموا لکم پس مادام که ایشان مستقیم باشند بر عهد خود با شما فاستقیموا لهم پس شما نیز مستقیم باشید بر پیمان خود
برای ایشان ان الله یحب المتقین بدرستی که خدای تعالی دوست دارد پرهیزکاران را که بر عهد و پیمان استقامت نمایند
کیف چگونه مشرکان بر حال خود باشند و ان یظهروا علیکم و حال آنکه اگر ایشان ظفر یابند بر شما لا یرقبوا فیکم مراعات
نکنند و نگاه ندارند در باب شما الا سوگند و یا قرابت را ولا ذمة و نه از وفای عهد یرضونکم خوشنود میگردانند
شما را بافواههم بزبانهای خود یعنی وعده میدهند بایمان و طاعت و یا سخنان شیرین میگویند و تابی قلوبهم و سر باز
میزند دلهای ایشان از آنچه بزبانها میگویند یعنی دل و زبان ایشان یکی نیست و اکثرهم فاسقون و بیشتر ایشان بیرون روند

ازدایره

از دایره فرمان اشتروا بآیات الله بدل کردند و گزیدند بآیتهای خدا یعنی قرآن ثمنا قلیلا بهای اندک یعنی چیز اندک و حقیر
و قلیل را از متاع دنیا مرویست که ابو سفیان بعضی از مشرکان را در طمع طعام دنیا انداخته برای قتل اهل ایمان جمع کرد و ایشان
تکذیب قرآن نموده در صدد قتل مسلمانان آمدند فصدوا عن سبیله پس اعراض کردند از راه و طاعت او انهم ساء ما کانوا
یعملون بدرستی که ایشان بد کاریست که میکنند لا یرقبون نگاه نمیدارند مشرکان ناقض العهد فی مؤمن در شان هیچ مؤمن
الا قرابت یا سوگند ولا ذمة و نه عهد و ذمت واولئک هم المعتدون و آن گروه ایشانند از حد در گذرندگان در شرک
و طغیان فان تابوا پس اگر باز گردند از کفر و اقاموا الصلوة و اتوا الزکوة و بپای دارند نماز را و بدهند زکوة را فاخوانکم
فی الدین پس ایشان برادران شما اند در دین اسلام و ارث برند آنچه شما را بود و نفصل الایات و بیان میکنیم آیتها را لقوم
یعلمون برای گروهی که فهم کنند و ان نکثوا ایمانهم و اگر بشکنند مشرکان سوگندان و پیمانهای خود را من بعد عهدهم
پس از آنکه عهد کرده اند با ایشان و طعنوا فی دینکم و طعن کنند در دین شما فقاتلوا ائمة الکفر پس بکشید پیشوایان کفر را انهم
لا ایمان لهم بدرستی که ایشان را عهد و پیمان نیست چه اگر ایمان درست بودی شکست بدان راه نیافتی پس مقاتله کنید با ایشان لعلهم
ینتهون شاید که ایشان باز ایستند از شرک یا از طعن در دین اسلام الا تقاتلون آیا کارزار نمیکنید قوما نکثوا با گروهی که شکستند
ایمانهم پیمانهای خود را که با شما بسته بودند در حدیبیه و هموا و قصد کردند باخراج الرسول به بیرون کردن حضرت [illegible] از مکه پس
چرا کارزار نمیکنید با ایشان و هم بدءوکم و حال آنکه ایشان ابتدا کردند بنقض عهد بر شما اول مرة در اول بار بمعاونت و مقاتله
اتخشونهم آیا شما میترسید از محاربه ایشان فالله احق پس خدای سزاوارتر است ان تخشوه که بترسید از عقاب
وی در ترک قتال پس بجز ایشان اشتغال کنید ان کنتم مؤمنین اگر هستید ایمان آرندگان قاتلوهم کارزار
با مشرکان یعذبهم الله تا عذاب کند خدای ایشان را بایدیکم بدستهای شما یعنی بشمشیرهای شما مقتول شوند و یخزهم
و خوار و رسوا سازد ایشان را بمغلوبیت و ینصرکم علیهم و یاری دهد شما را بر ایشان و یشف و شفا دهد صدور قوم
مؤمنین سینههای گروهی را از مؤمنان یعنی بنو خزاعه یا جمعی از یمن که بمکه آمده اسلام آورده بودند و از مشرکان آزار بسیار یافتند
و چون شکایت را عرض بشرف حضرت رسالت رسانیده بودند فرموده بود که بشارت باد شما را بالفرج قریب و فرجی نزدیک
و یذهب و ببرد خدای بنصرت شما بر کفار غیظ قلوبهم اندوه دلهای ایشان را که بواسطه آزار کفار ملول و غمگین بودند این آیه اعجاز
قرآنیست چه اخبار کرد قبل از وقوع آنچه بعد از آن واقع شد از قتل و اسر کفار و یتوب الله و قبول کند توبه را خدای و باز گرداند
بفضل خود علی من یشاء بر هر که خواهد مراد عکرمه بن ابی جهل است و سهیل بن عمرو و امثال ایشان که ایمان آوردند والله علیم
و خدای داناست بآنچه بود باشد حکیم حکم کننده بر وفق حکمت ام حسبتم آیا می پندارید ای مؤمنان که کراهت دارید از قتال
کفار و گویند خطاب با اهل نفاقست یعنی ای اهل نفاق پنداشتید ان تترکوا که شما را بگذارند بر این وجه که هستید و لما یعلم
الله و حال آنکه خدای ندانسته است و ندیده الذین جاهدوا منکم آنان را که جهاد کننده اند از شما در راه او یعنی هنوز جهاد نکرده اید
تا خدای شما را ببیند و لم یتخذوا من دون الله و هنوز فرا نگرفته اند بجز از خدای ولا رسوله بجز از رسول او ولا المؤمنین
و بجز مؤمنان ولیجة دوست نهانی که افشای اسرار کنند با وی والله خبیر بما تعملون و خدای داناست بآنچه میکنید

جدا زان امر میکنند مؤمنان را بمنع کفار از مساجد و میفرماید که مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ نسزد و روا نباشد و مشرکان را أَنْ يَعْمُرُوا
مَسَاجِدَ اللّٰهِ آنکه عمارت کنند مسجدهای خدا را چه جای مسجد حرام که معظم مساجد است آورده اند که چون عباس اسیر شد
مسلمانان ورا بشرک و قطع رحم سرزنش کردند عباس جواب داد که شما بدیهای ما را میگوئید و از نیکوییهای ما یاد نمیکنید حضرت
امیر فرمود شما را چه چیز است که از جمله محاسن و نیکویی توان شمرد عباس گفت ما بعمارت مسجد الحرام حراست و [illegible]
شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بِالْكُفْرِ در حالتی که گواهان باشند بر نفسهای خود بکفر که سجود اصنام است و تکذیب حضرت
سید انام علیه و آله التحیة و السلام أُولٰئِكَ آن گروه مشرکان حَبِطَتْ تباه و باطل شده است بواسطه شرک و کفر أَعْمَالُهُمْ
کردارهای ایشان در میان خود که بدان مینازند بر خویشان خود از عمارت مسجد و غیر آن وَفِي النَّارِ و در آتش دوزخ هُمْ
خَالِدُونَ ایشان جاودان بسبب کفر إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللّٰهِ جز این نیست که عمارت میکنند مسجدهای خدا را مَنْ آمَنَ
بِاللّٰهِ آنانکه گرویده باشند بخدای و تمام نیست مگر ایمان بحضرت رسول صلعم وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز بازپسین وَأَقَامَ الصَّلَاةَ
و بپای داشته باشند نماز را وَآتَى الزَّكَاةَ و داده باشند زکوة را وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللّٰهَ و نترسیده باشند مگر از خدای مراد
آنست که عمارت مساجد در خور کسانیست که بصفت علم و عمل صالح آراسته باشند و از جمله عمارت آن فرش انداختن است و
چراغ روشن کردن و مداومت نمودن بعبادت در آن و بذکر و درس علوم شریعت مشغول شدن در حدیث قدسی آمده
که خانهای من در زمین مسجدهاست و زائران من عمارت کنندهای آنند خوشا حال بنده که در خانه خود طهارت کند و بعد از آن
در خانه من مرا زیارت کند پس سزاوارست بر کسی که زیارت او کرده باشد که زائر خود را اکرام کند فَعَسَىٰ أُولٰئِكَ پس شاید
آن گروه عمارت کنندگان که بجمیع علم و عمل کرده اند أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ آنکه باشند از راه یافتگان بطریق
نجات مرویست که عباس بن عبد المطلب و طلحه بن شیبه با حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در مقام مفاخرت در آمده بودند
طلحه با آنکه کلید خانه خدا بدست منست و صاحب آنم و عباس میگفت من صاحب سقایه ام و حاجیان را آب میدهم حضرت امیر فرمود که افتخار شما
برمن بیوجه است زیرا که من ایمان آورده ام برسول خدا و روز قیامت قبل از همه مردمان و شما پرستش بتان و پیروی شیطان میکردید
پس شما را بمن فخر نباشد حق تعالی تصدیق قول آنحضرت کرده این آیه فرستاد که أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ آیا میگردانید اهل سقایه حاج
وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ و اصحاب عمارت مسجد الحرام را كَمَنْ آمَنَ بِاللّٰهِ مانند کسی که ایمان آورده است بخدا وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز
جزا وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ و جهاد کرده با کافران در راه خدای لَا يَسْتَوُونَ برابر نیستند این هر دو قوم عِنْدَ اللّٰهِ
نزدیک خدای وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ و خدای راه نمینماید بمقصود گروه ستمکاران را که بشرک بر خود ستم کنند
الَّذِينَ آمَنُوا آنانکه گرویده اند بخدا وَهَاجَرُوا و هجرت کردند از دیار وطن خود وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ و جهاد کردند با
مشرکان در راه خدای بِأَمْوَالِهِمْ ببذل کردن مالهای خود بر مجاهدان وَأَنْفُسِهِمْ و بنفسهای خود در معرکه جهاد أَعْظَمُ دَرَجَةً
بزرگترند از روی درجه عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدا از آنها که سقایه حاج و عمارت مسجد کنند وَأُولٰئِكَ و این گروه که جامع این کمالات
هُمُ الْفَائِزُونَ ایشانند ظفر یافتگان بمقاصد و حاجات و مراد ازین گروه حضرت امیر المؤمنین است و شیعیان او و [illegible]
يُبَشِّرُهُمْ مژده میدهد ایشانرا رَبُّهُمْ پروردگار ایشان بِرَحْمَةٍ مِنْهُ برحمتی نازل از و بر ایشان وَرِضْوَانٍ و خوشنودی کامل از و

جنت

جنت یا بستان وَجَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا در حالتی که این گروه جاوید باشند در آن بهشتها أَبَدًا همیشه إِنَّ اللّٰهَ عِنْدَهُ
بدرستی که خدا نزدیک اوست أَجْرٌ عَظِيمٌ مزدی بزرگ که نعیم بهشت در جنب آن حقیر باشد و آن رضای او است
و خوشنودی او نسبت بایشان آورده اند که چون حضرت رسالت را بهجرت اجازت شد بعضی از صحابه [illegible]
مدینه مسارعت مینمودند و ترک خان و مان را بر محبت زن و فرزند و مصاحبت خویش و پیوند ترجیح میدادند و جمعی دیگر
آباء و اقربا و اقوام و عیال و اطفال سوگند داده بزاری تمام التماس سکون و آرام در منزل و مقام میکردند و ایشان از رقت و شفقت
خویش و مصاحبت زن و فرزند مانع هجرت میشد این آیه درباره ایشان نازل شد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان
آورده اید لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ فرا مگیرید پدران خود را وَإِخْوَانَكُمْ و برادران خود را أَوْلِيَاءَ دوستان یعنی این گروه را
بدوستی مگیرید إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ اگر بگزینند ایشان کفر را عَلَى الْإِيمَانِ و شما را از هجرت باز دارند وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ
مِنْكُمْ و هر که از شما ایشان را دوست دارد فَأُولٰئِكَ پس آن گروه دوست دارندگان هُمُ الظَّالِمُونَ ایشانند ستمکاران
که دوستی را در غیر محل وضع کرده اند چون این آیه نازل شد متخلفان از هجرت گفتند حالا ما در میان قبایل و عشایر خودیم و تجارات
اوقات میگذرانیم چون عزیمت هجرت کنیم بضرورت ترک پدر و فرزند باید کرد و پس تجارت از دست برود و بیکس و بیمال مانیم
آیه دیگر آمد که بگو ای محمد تارکان مهاجرت را قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ بگو اگر هستند پدران شما وَأَبْنَاؤُكُمْ و فرزندان شما
وَإِخْوَانُكُمْ و برادران شما وَأَزْوَاجُكُمْ و زنان شما وَعَشِيرَتُكُمْ و خویشان شما وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا و مالها که کسب
کرده اید آنرا وَتِجَارَةٌ و بازرگانی که تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا میترسید از ناروایی بهای آن وَمَسَاكِنُ و مسکنها که از غایت آرایش
و آراستگی تَرْضَوْنَهَا پسندید آنرا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ دوست تر بسوی شما یعنی اگر اینها که مذکور شد نزد بدوستی اختیار [illegible]
دوست تر میدارید مِنَ اللّٰهِ وَرَسُولِهِ از خدا و رسول او وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ و از جهاد کردن در راه او فَتَرَبَّصُوا پس انتظار برید
و چشم دارید حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللّٰهُ تا بیارد خدای تعالی بِأَمْرِهِ عقوبت خود را در دنیا و عقبی که امر بیان کند وَاللّٰهُ و خدای
لَا يَهْدِي راه ننماید الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ گروه بیرون رفتگان را از حد فرمان لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللّٰهُ بدرستی که یاری کرد خدای
شما را ای مؤمنان فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ در مواضع بسیار و معارک کارزار چون روز بدر و حرب بنی نضیر و جنگ بنی قریظه در روز احزاب
و صلح حدیبیه و حرب خیبر و فتح مکه وَيَوْمَ حُنَيْنٍ و در موضع روز حنین که وادیست میان مکه و طایف که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
با لشکر هوازن و ثقیف در آن موضع محاربت فرمود و آنچنان بود که بعد از فتح مکه این دو قبیله متفق شده قصد مسلمانان کردند خبر بحضرت
رسیده با دوازده هزار یا شانزده هزار مرد متوجه ایشان شد و ایشان چهار هزار مرد بودند ابوبکر چون قلت لشکر کفار و کثرت لشکر
اسلام بدید گفت ما امروز مغلوب نخواهیم شد این سخن بسمع شریف حضرت نبوی صلعم رسیده نپسندید و بسبب این عجب
چشم زخم اول حال شکست بر لشکر اسلام افتاد پس حق تعالی این قصه را یاد مؤمنان میدهد که خدای شما را یاری داد در روز
حنین إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ چون بشگفت آورد شما را بسیاری لشکر شما فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ پس دفع نکرد از شما آن کثرت
شَيْئًا چیزی را از صولت دشمن وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ و تنگ شد بر شما زمین از بیم بِمَا رَحُبَتْ با فراخی و گشادگی
که داشت ثُمَّ وَلَّيْتُمْ پس پشت بر دشمن کردید و از حرب برگشتید مُدْبِرِينَ در حالتی که هزیمت کنندگان بودید آورده اند که در حالتی

که هر دو لشکر در هم آمیختند مسلمانان بمشرکان غلبه کردند و ایشان را پراکنده ساخته بغنیمت مشغول گشتند مشرکان از حمیت جاهلیت
بحرکت آمده یکدیگر را آواز دادند که زنان و فرزندان خود را در دست ایشان رها کرده کجا میگریزید پس متفق باز گشتند و یکبار
خود را بر مسلمانان زدند و ایشان بجهة مشغولی بغنیمت از دشمن غافل بودند و شکست عظیم بر ایشان افتاد و منهزم شدند و هیچ
کس با حضرت رسول صلعم نماند از بنو هاشم و یک کس از انصار نام او ایمن بن ام ایمن بود و در آن جنگ کشته شد و آن نه کس حضرت
امیر المؤمنین بود و عباس بن عبد المطلب و فضل بن عباس و ابو سفیان بن حارث و نوفل بن حارث و ربیعه بن الحرث و عبید الله بن الزبیر
و عتبه و معتب پسران ابو لهب حضرت امیر در پیش حضرت رسالت ایستاده رایت در دست داشت و قتال میکرد و عباس
بر راست و فضل بر چپ و ابو سفیان در عقب ابواقه کرد آنحضرت درآمده بودند و حضرت رسول صلعم در آن روز بر استر سوار بود چون مسلمانان
هزیمت نمودند دشمنان روی بآنحضرت نهادند حضرت استر خود را نهیب میداد و بر روی دشمنان حمله میفرمود و میگفت انا النبی
لا کذب انا ابن عبد المطلب و عباس و ابو سفیان لجام استر را گرفته نمیگذاشتند که آنحضرت صلعم بمیان دشمن در آید
و از این صورت بر کمال شجاعت آنحضرت استدلال میتوان کرد چون آنحضرت را عباس نگذاشت که محاربه نماید حضرت فرمود که
اصحاب خود را باز خوان عباس مردی بلند آواز بود بر وجهی که روزی در مکه غارتی بود عباس آواز بر داشت که واصباحاه هیچ زن
آبستن نماند الا که بآواز او کودک از شکمش جدا شد پس در این روز بآواز بلند ندا کرد که یا معشر المهاجرین و الانصار یا
اهل البیعة الشجرة یا اصحاب سورة البقرة کجا میگریزید عهدی که با رسول خدا بسته اید بجای دارید مردمان بآواز عباس باز گشتند
و بملازمت حضرت شتافته کفار را منهزم ساختند و ذلک قوله تعالی ثُمَّ أَنزَلَ السَّكِينَةَ پس فرو فرستاد خدای رحمت خود را
که سبب سکون و آرامش است عَلَىٰ رَسُولِهِ بر رسول خود تا تنها داعیه حرب نمود از کثرت اعدا اندیشه نمود وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ
و بر مؤمنان تا بندای عباس بازگشتند و این هزیمت در شب بود و حضرت در میان وادی بود مشرکان کمین گشاده تیغ و نیزه
در مسلمانان نهادند چون مسلمانان بعد از فرار بازگشتند خود را بر مشرکان زدند و تیغ و تیر بر ایشان نهادند و آنحضرت
از استر فرود آمده و بروایتی همچنان سواره مشتی خاک و سنگ ریزه از زمین بر داشت و فرمود شَاهَتِ الْوُجُوهُ و بر روی
کفار ریخت و فرمود منهزم شوید بحقیقت خدای محمد بقدرت الهی هیچکس از کفار نماند مگر که چشم و دهن او از سنگ و خاک پر شد
و شکست بر ایشان افتاد و در روایت آمده که در حین حرب و ضرب مردی از هوازن بر شتری نشسته و رایتی سیاه
در دست گرفته در پیش لشکر کفار ایستاده چون بر مسلمانان ظفر یافتی نیزه بر روی او زدی و او را هلاک کردی و چون فرصت
یافتی در عقب گریختگان برفتی حضرت امیر المؤمنین آهنگ آن لعین کرده ضربتی بر وی او حواله کرد که از شتر بیفتاد و امیر تیغی بر او زد و
و بدوزخش فرستاد و در عقب آن چهل کافر دیگر را بجهنم فرستاد و چون مشرکان آنرا بدیدند شکسته شدند و مسلمانان روی بایشان
آوردند و بتیغ و نیزه ایشان را هلاک میساختند پس حق تعالی چهار فرشته را بمدد اهل اسلام فرستاد و کما قال وَأَنزَلَ جُنُودًا و فرستاد
لشکرها که بچشم خود لَّمْ تَرَوْهَا ندیدید شما ایشان را اما کفار میدیدند آن فرشتگان با جامهای سفید و عمامهای سرخ بودند و علاقه
میان هر دو کتف فرو گذاشته و بر اسبان ابلق نشسته وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا و عذاب کرد خدای تعالی آنانرا که کافر بودند با آنکه بسیار کس
از ایشان کشته و شش هزار از اولاد و اهالی ایشان را برده گرفتند و بیست و چهار هزار شتر و چهار هزار گاو و زیاده از چهل هزار گوسفند

غنیمت

غنیمت بدست آمد وَذَٰلِكَ و آنچه واقع شد جَزَاءُ الْكَافِرِينَ پاداش کافرانست در دنیا و تفصیل این غزوه و شجاعت
و جوانمردی حضرت امیر المؤمنین ع در منهج الصادقین مذکور است روایتست که بعضی از هوازن و ثقیف بعد از وقوع حنین
بملازمت سید عالم آمده بشرف اسلام مشرف گشتند حق تعالی در حق ایشان فرمود که ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ پس قبول توبه میکند خدای
مِن بَعْدِ ذَٰلِكَ از پس این جنگ عَلَىٰ مَن يَشَاءُ بر هر که خواهد از ایشان وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است گناهان
توبه کنندگان را رَّحِيمٌ مهربانست که بعد از توبه مؤاخذه نکند و چون حق تعالی نهی کرد از دوستی کردن با کافران در عقب آن
در منع دخول ایشان از مسجد الحرام میفرماید که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ
جز این نیست که مشرکان پلیدند بسبب خبث باطن و ناپاکی اعتقاد و نزد فقهای امامیه نجس العین اند چون کلاب و از ابن عباس
مرویست که بدن ایشان نجس است بنجاسات عینیه فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ پس باید که نزدیک نشوند بمسجد الحرام
که محیط است ببیت الحرام بَعْدَ عَامِهِمْ هَٰذَا پس از این سال که حضرت امیر المؤمنین ع سوره برائت بر ایشان خواند و آن
سال نهم بود از هجرت آورده اند که چون نهی واقع شد مؤمنان گفتند یا رسول الله چون مشرکان در موسم بمکه نیایند و طعام نیارند
و سودا و معامله نکنند طعام تنگ شود و بازار کاسد گردد و منافع ما فوت شود حق تعالی فرمود که وَإِنْ خِفْتُمْ و اگر میترسید ای
اهل مکه عَيْلَةً از درویشی بسبب منع ایشان از آن فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ پس زود باشد که خدای توانگر سازد شما را مِن
فَضْلِهِ إِن شَاءَ از فضل و رحمت خود اگر خواهد بفرستادن باران و رویانیدن نباتات و غلات و فواکه و مع ذلک
فتح بلاد شرک کرامت فرمود تا از غنایم غنی شدند إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بدرستی که خدای داناست باحوال بندگان حَكِيمٌ حکم
کننده بتحقیق مال ایشان و منع عطا کننده بر وجه حکمت و مصلحت ایشان چه حکمت او مقتضی آنست که دری ببندد و دری بگشاید
و بعد از ذکر مقاتله بت پرستان بمحاربه اهل کتاب امر میکند و میفرماید قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ کارزار کنید
ای مؤمنان و بکشید آنانرا که ایمان نیاورده اند بخدای یعنی یهود وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ و نمیگروند بروز قیامت وَلَا يُحَرِّمُونَ
و حرام نمیدارند مَا حَرَّمَ اللَّهُ آنچه حرام کرده است خدای از خمر و خوک وَرَسُولُهُ و آنچه حرام کرده است رسول او وَلَا يَدِينُونَ
دِينَ الْحَقِّ و نمی پذیرند دین حق را که اسلامست مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ از آنانکه داده شده اند کتاب توریه و انجیل
یعنی با کفار اهل کتب مقاتله کنید حَتَّىٰ يُعْطُوا الْجِزْيَةَ تا وقتی که بدهند جزیه را عَن يَدٍ از دست خود هر یک یعنی الجزیه
بدست خود بدهند نه که وکیل در این باب تعیین کنند تا خواری و مذلت ایشان باشد وَهُمْ صَاغِرُونَ و حال آنکه ایشان خوار
شدگان باشند چه حکم شرع اینست که جزیه بدست خود دهند و نشینند تا وقتی که تسلیم آن کنند بعد از آن از اقوال شنیعه اهل کتاب
خبر میدهد که وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ و گفتند یهودان که عزیر پسر خداست و قایل این قول متقدمین یهود بوده اند
و یا آنکه در مدینه بودند و عزیر بن شرخیا از نسل یعقوب است از سبط لاوی و چهارده پشت بهارون بن عمران میرسد و در وقتی که بخت النصر
بر یهود مستولی شد و اکثر ایشانرا بکشت و همه مصحف توریه را بسوخت و بیت المقدس را خراب و ویران کرد و هر کس که اهل توریه را
بکشت و تتبع را اسیر کرد عزیر از جمله اسیران بود و بعد از مدتی که از اسیری خلاصی شد روی به بیت المقدس نهاد حق تعالی در اثنای طریق
در قریه سایره اباد آواز را بمیرانید بعد از صد سال زنده گردانید چنانکه در سورة البقرة گذشت و چون زنده شد بمیان قوم در آمده دعوی نبوت

کرد تصدیق وی نکردند و معجزه این بود که پنج قلم بر انگشتان بسته بود و بهر پنج انگشت کتابت توریة میکرد از ظهر القلب با تمام رسید قوم
شبهه کردند که چون کسی که توریة داند در میان ما نیست چه دانیم که این توریة است یا غیر توریة مردی در میان ایشان گفت
من از پدر خود عزیر شنیدم که او از پدر خود شنیده که گفت من در واقعه بخت النصر توریة را در ظرفی مضبوط ساخته در شکاف کوهی
نهاده ام جمعی با آن مرد برفتند و توریة را از آن موضع بر داشته بجمع آوردند و با آنچه عزیر نوشته بود مقابله کردند یکحرف تفاوت
نداشت گفتند با این بزرگی و مشکلی توریة مقدور بشر نیست که حفظ آن تواند کرد و حق تعالی توریة را بعد از صد سال در دل عزیر
انداخت پس بجهة این گفتند که عزیر ابن الله وَقَالَتِ النَّصَارَى و گفتند ترسایان الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ عیسی پسر خداست و
این نیز سخن جمعی از ایشانست که وجود فرزند را بی پدر محال دانستند و یا این که چون ابرص و اکمه را به میکردانید و مرده زنده میساخت بدین
جرأت کرده و برا پسر خدا گفتند ذَٰلِكَ آنچه مذکور شد قَوْلُهُمْ گفتار یهود و نصاری است بِأَفْوَاهِهِمْ بدهنهای ایشان یعنی قول
محض گفتار است و حقیقتی در نفس الامر ندارد يُضَاهِئُونَ مشابه میسازند سخن خود در قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ بسخن آنانکه کافر
شدند پیش از ایشان چون بنی مدلج که ملائکه را دختران خدا میگفتند قَاتَلَهُمُ اللَّهُ هلاک کند خدای ایشان را و ملعون ابدی
گرداناد أَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ چگونه برگردانیده میشوند از راه حق بسوی باطل که عزیر و عیسی را پسر خدا گفتند اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ
فرا گرفتند یهود و نصاری علمای خود را وَرُهْبَانَهُمْ و عابدان و زاهدان خود را أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ خدایان بجز از خدای
وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ و عیسی پسر مریم را نیز بخدائی میگیرند یعنی او را پسر خدا میدانند وَمَا أُمِرُوا و حال آنکه عیسی و احبار و رهبان
فرموده نشدند یا فراگیرندگان ایشان بخدائی مامور نیستند در همه کتابها إِلَّا لِيَعْبُدُوا مگر آنرا که بپرستند إِلَٰهًا وَاحِدًا
یک خدا را که در وحدانیت لَا إِلَٰهَ هیچ معبودی نیست إِلَّا هُوَ مگر او سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ پاکست او از آنچه بوی انباز میگیرند
يُرِيدُونَ میخواهند یهود و ترسایان أَنْ يُطْفِئُوا آنکه فرو نشانند نُورَ اللَّهِ نور خدا را که آن دلیل روشن است بر وحدانیت او
و تقدس او از زن و فرزند و در صدد آنند که آنرا فرو نشانند بِأَفْوَاهِهِمْ بباد دهنهای خود یعنی بشرک یا به تکذیبی که بر زبان
میرانند وَيَأْبَى اللَّهُ و منع میکند و نمیخواهد خدای و نمی پسندد إِلَّا أَنْ يُتِمَّ مگر آنکه تمام گرداند نُورَهُ دین روشن خود را باعلای
توحید و اعزاز اسلام وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ و اگرچه کاره باشند آنرا کافران پس در بیان اتمام نور خود میفرماید که هُوَ
الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ اوست خدائی که بفضل عمیم خود فرستاد فرستاده خود را که محمد است صم بِالْهُدَىٰ بقرآن که محض هدایت است
و سایر معجزات ظاهره خود وَدِينِ الْحَقِّ و دین درست که اسلامست لِيُظْهِرَهُ تا ظاهر سازد و غالب گرداند دین خود را عَلَى الدِّينِ
كُلِّهِ بر همه دینها و جمیع احکام آنرا منسوخ سازد و این یعنی بعد از نزول عیسی عم و خروج حضرت مهدی عم خواهد بود که بر روی زمین جز دین
اسلام نماند وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ و اگرچه کراهیت دارند مشرکان این صورت را يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانیکه گرویده اید
إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ بدرستی که بسیاری از علما و زهاد یهود و نصاری لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ میخورند
مالهای مردمانرا بِالْبَاطِلِ بباطل و ناروا که آن رشوتست در تغییر احکام الهی وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ و باز میدارند مردمانرا
از راه دین خدای یعنی منع ایشان میکنند از دخول در اسلام پس از صحبت ایشان اجتناب کنید وَالَّذِينَ و آنانکه از اهل کتاب
و غیر ایشان که از روی حرص بجا میکنند يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ می نهند طلا را وَالْفِضَّةَ و دیگر نقره را وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ

وننفقه

وننفقونها و نمیکنند نفقه گنجهارا در راه خدای یعنی زکوة نمیدهند چه در روایت آمده که آنچه زکوة آن داده اند گنج نیست یعنی گنجی که بدان
این وعید مرتب است فَبَشِّرْهُمْ پس بشارت ده گنج نهندگان زکوة نادهنده را بِعَذَابٍ أَلِيمٍ بعذابی دردناک يَوْمَ
در روزی که يُحْمَىٰ گرم کرده شود بانبوه که بر افروزند آتش را که سخت گرم کننده باشد عَلَيْهَا بر آن گنجها فِي نَارِ جَهَنَّمَ
در آتش دوزخ فَتُكْوَىٰ بِهَا پس داغ کرده شود بدان گنجهای طلا و نقره جِبَاهُهُمْ پیشانیهای ایشان که در وقت
دیدن فقرا گره بر آن زده اند وَجُنُوبُهُمْ و پهلوهای ایشان که از اهل فقر تهی کرده اند وَظُهُورُهُمْ و پشتهای ایشان
که بر درویشان گردانیده اند و گویند بایشان که هَٰذَا مَا كَنَزْتُمْ اینست آنچه گنج نهاده بودید لِأَنْفُسِكُمْ برای منفعت
نفسهای خود و امروز عین مضرت نفسهای شما و سبب تعذیب آن شد فَذُوقُوا پس بچشید مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ
وبال آنچه بود که ذخیره میکردید از ثوبان روایت کرده که چون این دو آیه فرود آمد حضرت رسول صلعم فرمود هلاکت باد
ذهب و فضه را و این لفظ را سه بار تکرار فرمود مرویست که هر که هزار درم زکوة نا داده بگذارد از صحیفها کرده اند و او را
بدان داغ کنند تا که حق تعالی از حساب بندگان فارغ شود حضرت رسول صلعم فرمود که هر که گنجی بنهد و زکوة آن نداده باشد حق تعالی
از آن گنج ماری بیافریند که بر بالای چشم او سه نقطه سیاه بود و هر جا که آن شخص برود آن مار ملازم او باشد و از وی جدا نشود
تا او را بخورد و مرد کند و فرو برد إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ بدرستی که شمار ماهها که پسندیده است عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ
شَهْرًا نزد خدای تعالی دوازده ماه است فِي كِتَابِ اللَّهِ در لوح محفوظ یا در حکم او یا در کتب متقدمه او يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضَ در روزی که آفرید آسمانها و زمین را مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ از این دوازده ماه چهار ماه حرامست در وی محاربه
با اعدا مگر گاهی که ایشان حرمت ماهها نگاه ندارند و با مسلمانان آغاز محاربه کنند که در این هنگام جایز است با ایشان محاربه
در آن و آن چهار ماه ذوالقعده و ذوالحجه و محرم است و رجب ذَٰلِكَ این دوازده ماه الدِّينُ الْقَيِّمُ حساب و شمار راست
درست و راست فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ پس ستم مکنید در این چهار ماه أَنْفُسَكُمْ بر نفسهای خود بهتک حرمت آن و ارتکاب
محرمات در آن وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ و کارزار کنید با شرک آرندگان كَافَّةً همه ایشان كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً همچنانکه
کفار با شما کارزار میکنند با همه شما و متفق اند بر آن وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید که حق تعالی مَعَ الْمُتَّقِينَ با پرهیزکارانست
بنصرت و حفظ آورده اند که اهل جاهلیت در سالی چهار ماه را حرام میدانستند اما اختصاص اشهر حرم را فرو گذاشته حرمت
او را تاخیر کردند بماهی دیگر که بعد از آن آمدی و این عمل را نسیء میگفتند آیه آمد که إِنَّمَا النَّسِيءُ جز این نیست که تاخیر حرمت
ماهی بماهی دیگر زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ افزونیست در کفر يُضَلُّ بِهِ گمراه گردانیده میشود بدین عمل الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر شدند
گمراهی زیاده بر زیاده يُحِلُّونَهُ حلال میکنند نسیء را که آن تاخیر حرمت ماهیست بماهی عَامًا یکسال وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا
و حرام میگردانند آنرا سال دیگر لِيُوَاطِئُوا تا موافق سازند و تمام کنند عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ شمار آنچه خدای تعالی حرام کرده است
یعنی چهار ماه حرام فَيُحِلُّوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ پس حلال میکنند آنچه خدای حرام گردانیده است زُيِّنَ لَهُمْ آراسته گردانیده شد برای
ایشان سُوءُ أَعْمَالِهِمْ بد کردارهای ایشان وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ و خدای راه ننماید و فرو گذارد گروه
ناگرویدگانرا مرویست که در سال نهم از هجرت که حضرت رسالت صلعم عزم غزوه تبوک کرده بود و هوا در غایة حرارت بود و خشک سالی

وجود مشقت و قلت زاد و کثرت اعدا و فرمان رسیده بود که اصحاب بجهاد روند و در رفتن کاهلی میکردند این آیه آمد که یا ایها
الذین آمنوا ای گروه گرویدگان ما لکم چیست شما را که از برای اعلای کلمه دین اذا قیل لکم چون گوینده مر شما را که بجهة
تمام انفروا فی سبیل الله بیرون روید در راه خدای تع اثاقلتم گران جنبید و درنگ کنید و مایل شوید الی الارض
بسوی زمین یعنی از غایت کاهلی در آن زمین که مقیمید یکقدم بر ندارید ارضیتم بالحیوة الدنیا من الآخرة آیا راضی
شدید بزندگانی دنیا و خرسند گشتید من الآخرة از زندگانی عقبا یعنی دنیا را بر عقبا برگزیده‌اید فما متاع الحیوة الدنیا
فی الآخرة پس نیست برخورداری از زندگانی دنیا در جنب سرای آخرت و نعیم آن الا قلیل مگر اندکی محقر و هیچ عاقل
بزرگ تمام از دست ننهد برای خورد ترجیح متاع دنیا فانی و معیوب است و نعیم آخرت باقی و مرغوب بعد از آن از روی تهدید
میفرماید که الا تنفروا اگر بیرون نروید بجهادی که شما بآن مأمورید یعذبکم عذاب کند شما را عذابا الیما عذابی دردناک
با قحطی تنگی و غیر آن و یستبدل و بدل کند شما را قوما غیرکم بقومی غیر شما که فرمان برند چون اهل یمن و فارس و لا
تضروه شیئا و زیان نتوانند رسانید چیزی مر خدا را چه او غنی مطلق و بی نیاز است از همه والله علی کل شیء قدیر
و خدای بر همه چیز از تغییر و تبدیل بدون مدد و غیر آن قدیر تواناست کما قال الا تنصروه اگر نصرت ندهید پیغمبر او را از زد
که خدای تع او را یاری دهد در زمان آینده همچنانکه در زمان گذشته یاری او داد فقد نصره الله پس بدرستی نصرت داد
او را خدای تع اذ اخرجه الذین کفروا وقتی که بیرون کردند او را کافران یعنی قصد اخراج و قتل او کردند از مکه و حق تع
او را دستوری خروج داد ثانی اثنین در حالتی که دویم دو بود یعنی با او نبود مگر ابوبکر اذ هما فی الغار وقتی که او و ابوبکر
در غاری بودند که بر اعلای جبل ثور است در جانب یمین از مکه بمسیر ساعتی از ساعات و در آن وقت کسی بدانجا نمیرسید
شبانان و اهل صحرا در آن نزول نمیکردند و حضرت پیغمبر صلعم شب پنجشنبه حضرت امیر المؤمنین را بجای خود خوابانیده با ابابکر بدان غار رفته
شب در آنجا بروز آورد و چون ابوبکر کفار را دید که از عقب می آیند مضطرب گشته گفت یا رسول الله اگر مشرکان ما را ببینند چگونه شود
حضرت فرمود اندیشه بخود راه مده که خدای نگذارد که دشمنان بر ما ظفر یابند و حق تع از این خبر میدهد که اذ یقول چون گفت پیغمبر
حبشهای ایشان کور گردانید تا در غار داخل نشدند فانزل الله سکینته پس فرو فرستاد خدای رحمت خود را که سبب آرامش
دل است علیه بر حضرت رسول صلعم و ایده و قوت داد پیغمبر خود را بجنود بلشکرها یعنی ملائکه که شما لم تروها ندیدید ایشان را
یعنی فرشتگان را فرستاد تا در غار پاسبانی او کردند و فی الفین گویند که ضمیر سکینه راجع با ابوبکر است زیرا که او مضطرب
و ترسان بود و این قولیست بعید زیرا که همه ضمایر ما قبل و ما بعد راجع بحضرت رسالتست صلعم بلا خلاف و جعل کلمة الذین کفروا
و گردانید خدای کلمه آنها که کافر شدند السفلی فروتر یعنی دعوت کفر که از ایشان صادر شده خوار ساخت و کلمة الله و کلمه خدا یا دعوت
اسلام یا توحید هی العلیا آن بلندتر و رفیع قدرتر است والله عزیز و خدای غالب است عزیز گرداند اهل توحید را حکیم و داناست
خوار سازد اهل کفر و شرک را مقصود از ایراد قصه غار در اثنای امر بجزوه تبوک آنست که بیان این کند که اگر شما ای کاهلان بجهاد یاری
نکنید پیغمبر را من او را یاری کنم چنانکه در غار که با یک کس بیش نبود و تمام صنادید قریش قصد او کردند و برخواستند من یاری او کردم و از میان
دشمنان شما بیرون آوردم پس کلید بقبضه قدرت عزت است بعد از آن بابلغ وجه مؤمنان را میفرماید که انفروا بیرون روید بجزوه تبوک

لصاحبه لا تحزن ان الله معنا فانزل الله

خفافا

خفافا در حالتی که سبکبار باشید و ثقالا و گرانبار یعنی سواران یا پیادگان یا تندرستان و بیماران یا جوانان و پیران
یا درویشان و توانگران یا بی سلاح و با سلاح یا عزبان و کدخدایان یا لاغران و فربهان نقلست که جمعی بهانه ضایع شدن ضیاع
و پریشانی کارهای دنیوی داعیه کردند که بجزوه تبوک نروند حق تع عذر ایشان را قبول نفرمود و امر کرد که همه بیرون روید خواه آنانکه سبکبارید از
بار عیال و منال و خواه آنها که گرانید با حمال و اثقال و جاهدوا باموالکم و جهاد کنید در راه خدا با مالهای خود که تهیه اسباب
کنید و انفسکم و بنفسهای خود که مباشر کارزار گردید فی سبیل الله در راه خدا ذلکم این بیرون رفتن و محاربه کردن در
تبوک خیر لکم بهتر است مر شما را از ترک جهاد ان کنتم تعلمون اگر هستید که میدانید فعل خیر را و چون حضرت رسالت
مردمان را بجزوه تبوک امر فرمود ایشان سه فرقه شدند جمعی مسارعت نمودند و فرمان را بسمع اجابت شنودند و ایشان اکابر مهاجر و انصار
بودند و جمعی ضعفای مؤمنان را گران آمد اما فرمان خدا و حکم رسول را بر هوای نفس اختیار کردند و بعضی دستوری اقامت و تخلف طلبیدند
و ایشان منافقان بودند و این آیه در شان ایشان نازل گشت لو کان عرضا اگر بودی آنکه تو ایشان را بدان دعوت میکنی از مال و غنیمت
قریبا نزدیک بی آزار گرفتن بدون مشقت و سفرا قاصدا و سفری میانه یعنی آسان و نزدیک نه دور و با مشقت لاتبعوک هر آینه
پیروی تو میکردند بطمع مال و لکن بعدت و لیکن دور شد علیهم الشقة بر ایشان مسافتی که بمشقت قطع آن باید کرد و
سیحلفون بالله و زود باشد که سوگند خورند بخدا که لو استطعنا اگر میتوانستیم و استطاعت سفر کردن میداشتیم لخرجنا
هر آینه بیرون می آمدیم معکم با شما یهلکون انفسهم هلاک میکنند نفسهای خود را بدین سوگند دروغ والله یعلم و خدای
میداند انهم لکاذبون که ایشان دروغ گویانند در این که میگویند چه استطاعت خروج دارند آورده اند که چون حضرت
رسول صلعم عزم غزاء تبوک فرمود و آن مسافتی بود تا بحدود روم منافقان طمع کردند که چون پیغمبر و اصحاب او باین جهاد روند و مدینه خالی
ماند ما سرهای ایشان در آریم و غارت کنیم و زنان و اطفال را برده کنیم حق تع جبرئیل را فرستاده رسول خود را از این حال خبر داد حضرت
صلی الله علیه و آله فرمود که بنده بر این امر چه حیلت جبرئیل گفت حق تع میفرماید که در این غزا گر میروی احتیاج بر تیغ زدن نخواهد شد
بلکه مهم بصلح خواهد کشید امیر المؤمنین را بجای خود نصب کن و اهل بیت و محراب و منبر باو گذار تا هم نیابت کند و هم مدینه را حمایت نماید
و دیگر بدانند که چون در زمان حیات تو ع صلاحیت نیابت و ولایت عهد تو دارد پس بعد از وفات تو او سزاوار تست که وصی
و نایب تو او باشد حضرت رسول الله امیر المؤمنین را بجای خود نصب فرموده مدینه را باو سپرد منافقان چون آنرا دیدند
دانستند که کید ایشان باطل شد و چون از آنکه حضرت پیغمبر صلعم یک منزل جدا شد اهل نفاق زبان طعن دراز کردند و گفتند که علی را
دشمن گرفت و از وی ملال یافت که او را با زنان و کودکان گذاشت حضرت امیر المؤمنین چون این سخن بشنید بر وی شاق آمده بر خود
سلاح در پوشید و شمشیر حمایل کرده متوجه خدمت حضرت پیغمبر شد وقت نماز عصر بحضرت رسید فرمود ای علی چه ترا برین داشت که از
مدینه بیرون آمدی گفت از طعنه منافقان که در حق تو چنین و چنین گفتند فرمود ای علی راضی نیستی که تو وزیر و وصی و خلیفه
منی و قاضی دین من و وفا کننده وعده منی یا علی بدانکه گوشت تو گوشت منست و خون تو خون من و تو از من بمنزله هرونی از موسی الا
انست که بعد از من پیغمبری نخواهد بود حضرت امیر فرمود که رضیت رضیت راضی و خورسند شدم پس بمدینه مراجعت فرمود و در وقت
عزیمت سفر تبوک منافقان عذر تخلف می آوردند و حضرت ایشان را باز گذاشت در رفیق خودشان نساخت حق تع بر سبیل تعطف

و بر عادت بر وجه خبر فرمود که عَفَا اللَّهُ عَنكَ خدای عفو کناد کردار ترا چه عادت عرب جاریست که کلید کلام را دعا کنند بعفو و رحمت
و دعوت بوقوع خطایی از وی چنانکه یکی تشنه را آب دهد او گوید غفر الله لک یا در جواب عاطس گوید یرحمک الله لِمَ أَذِنتَ چرا دستوری
دادی در بازایستادن لَهُمْ مر ایشانرا بعذرهای حیله آمیز ایشان شنیدی حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكَ تا وقتی که روشن میشد مر ترا الَّذِينَ
صَدَقُوا آنانکه راست گفتند در اعتذار وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ و یا میدانستی دروغگویان را یعنی چون که از باطن هر یک کدام عالم نبود
پس دلیل آن بود که اذن تخلف دادی تا بر تو ظاهر میشد که کدام از ایشان در اعتذار صادق اند و کدام کاذب لَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ
يُؤْمِنُونَ دستوری نمی طلبند از تو آنانکه بتحقیق و یقین ایمان دارند بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخدا و روز قیامت أَن يُجَاهِدُوا
بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ که جهاد نمایند بمالها و نفسهای خود یعنی عادت مؤمنان چنان نیست که طلب اذن کنند از تو در جهاد کردن
با کفار بلکه چون بینند که تو در تهیه اسباب جهادی بران مبادرت میکنند و آنرا موقوف باذن نمیکردانند چه جای آنکه اذن طلبند از تو
در تخلف آن وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ و خدای داناست به پرهیزکاران از تخلف پس ایشانرا ثواب عظیم کرامت فرماید و منافقانرا
بعذاب الیم رساند إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ جز این نیست که دستوری می طلبند از تو در تخلف الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ آنانکه ایمان نیاورند
بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخدا و روز قیامت و معتقد بثواب آن نیستند وَارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ و در شک افتاده است دلهای
ایشان یعنی در حقیت اسلام متردد اند فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ پس ایشان در شک خود سرگردان میگردند وَلَوْ أَرَادُوا
الْخُرُوجَ و اگر خواستندی این منافقان بیرون آمدن بغزا لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً هر آینه آماده و مهیا ساختندی برای خروج عدتی یعنی ساز و برگی
که در سفر بکار آید وَلَٰكِن كَرِهَ اللَّهُ و لیکن کراهت داشت خدای و نپسندید انْبِعَاثَهُمْ برانگیخته شدن در سفر زیرا که میدانست
که اگر آمدندی از ایشان جز فساد و القای شر و فتنه چیزی دیگر حاصل نشدی و چون چنین است فَثَبَّطَهُمْ پس بازداشت ایشانرا بوسیله
استیلای خوف و ترس بر ایشان وَقِيلَ اقْعُدُوا و گفته شد مر ایشانرا که بنشینید در خانها مَعَ الْقَاعِدِينَ با نشستگان یعنی با زنان
و کودکان و بیماران و معلولان لَوْ خَرَجُوا فِيكُم اگر بیرون آمدندی در میان شما مَّا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا نیفزودندی شما را
مگر تباهی و بدی و مکر و غدر که شما را بد دل ساختندی وَلَأَوْضَعُوا و هر آینه در تاختندی خِلَالَكُمْ در میان شما بسخن چینی و غمازی
و آتش نزاع افروختن در میان شما يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ در حالتی که می جستندی برای شما فتنه یعنی که افکندن مخالفت بجهت
در میان شما و یا شما را از جنگ رومیان میترسانیدندی وَفِيكُمْ سَمَّاعُونَ لَهُمْ و در میان شما جاسوسانند مر ایشانرا
که خبر شما بایشان میرسانند وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ و خدای داناست بستمکاران یعنی بضمایر منافقان لَقَدِ ابْتَغَوُا
الْفِتْنَةَ هر آینه طلبیدند فتنه را یعنی تفریق اصحاب و پریشانی امر ترا مِن قَبْلُ پیش ازین در غزو احد که از تو بازگشتند وَقَلَّبُوا
لَكَ الْأُمُورَ و بگردانیدند برای تو کارها را یعنی تدبیر مکاید و حیل کردند در امر ابطال حَتَّىٰ جَاءَ الْحَقُّ تا بیامد نصرت الهی وَظَهَرَ أَمْرُ
اللَّهِ و غالب شد کار خدا و کار این آنکه اعدای دین اسلامست بر جمیع ملتهای اهل کفر وَهُمْ كَارِهُونَ و ایشان ناخواهانند
نصرت و دولت ترا اما کراهت ایشان دافع راه خدا نیست آورده اند که حضرت رسالت صلعم جد بن قیس را گفت هیچ میل داری
که بقتال اهل روم عزیمت کنی و از زنان ایشان کنیزان خوب صورت تملک بگیری جد گفت انصار میدانند که من شعوفم بزنان میترسم که چون
زنان بنی الاصفر را ببینم از ایشان صبر نتوانم کرد و در فتنه و بلیه افتم آیه آمد که وَمِنْهُم مَّن يَقُولُ ائْذَن لِّي و از ایشان کسی باشد

که گوید

که گوید دستوری ده مرا در تخلف ازین غزا وَلَا تَفْتِنِّي و مرا در فتنه میندار أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا بدانکه ایشان در فتنه افتاده اند
که آن ظهور نفاق ایشانست و عدم خفای آن با آنکه مبالغه تمام داشتند در اخفای آن از مسلمانان وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ
بدرستی که دوزخ احاطه کننده است و فراگیرنده بِالْكَافِرِينَ بناگرویدگان در قیامت إِن تُصِبْكَ اگر برسد بتو ای محمد
در بعضی غزوات حَسَنَةٌ نیکوئی از ظفر و غنیمت چنانکه در بدر بود تَسُؤْهُمْ اندوهگین سازد ایشانرا از فرط نفاق که دارند
وَإِن تُصِبْكَ و اگر برسد بتو در بعضی جنگها مُصِيبَةٌ جراحتی و شکستگی چنانکه در احد واقع شد يَقُولُوا گویند از روی خوشحالی
قَدْ أَخَذْنَا بدرستی که فرا گرفتیم ما أَمْرَنَا مِن قَبْلُ احتیاط خود را پیش ازین یعنی طریق احتیاط مرعی داشتیم و بحرب نرفتیم وَيَتَوَلَّوا و برگردند
از مجلسهای خود وَّهُمْ فَرِحُونَ در حالتی که ایشان شادمان باشند بشماتت قُل بگو ای محمد صلعم لَّن يُصِيبَنَا نرسد ما را إِلَّا مَا
كَتَبَ اللَّهُ لَنَا مگر آنچه نوشته است خدای برای ما در لوح محفوظ و ما را بآن اختصاص داده از نصرت بر اعدا یا شهادت یا درجات
جنت هُوَ مَوْلَانَا اوست ناصر و سازنده کار و بار ما وَعَلَى اللَّهِ و بر خدای نه بر غیر او فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ باید که توکل کنند
مؤمنان قُلْ بگو ای محمد مر ایشانرا هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا آیا چشم میدارید بما که چیزی برسد إِلَّا إِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ بجز یکی از دو عاقبت
نیکو که آن نصرتست اگر بکشیم و شهادت اگر کشته شویم وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ و ما چشم میداریم بشما یکی از دو عاقبت و آن
أَن يُصِيبَكُمُ اللَّهُ اینست که خدای برساند بشما بِعَذَابٍ مِّنْ عِندِهِ عذابی از نزدیک خود از صیحه و رجفه و خسف تا بآن هلاک گردید
و یا مراد عذاب آخرتست أَوْ بِأَيْدِينَا یا برسانند عذابی بشما بدستهای ما که شما را بسبب ظهور کفر و نفاق بقتل رسانیم فَتَرَبَّصُوا پس انتظار
برید آنرا که ما میخواهیم از خوبی عاقبت إِنَّا مَعَكُم مُّتَرَبِّصُونَ بدرستی که ما با شما منتظرانیم آنرا که شما میخواهید از بدی عاقبت قُلْ
أَنفِقُوا بگو نفقه کنید امر در معنی خبر است یعنی چون نفقه کنید طَوْعًا از روی رغبت أَوْ كَرْهًا یا بر وجه کراهت و نفرت بهیچ وجه لَّن
يُتَقَبَّلَ مِنكُمْ قبول کرده نخواهد شد از شما إِنَّكُمْ بدرستی که شما كُنتُمْ هستید قَوْمًا فَاسِقِينَ گروهی بیرون رفتگان از دایره
اسلام و تصدقات کافران مقبول درگاه نیست وَمَا مَنَعَهُمْ و بازنداشت ایشانرا أَن تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ از آنکه قبول
کرده شود از ایشان نفقهای ایشان إِلَّا أَنَّهُمْ مگر آنکه ایشان كَفَرُوا بِاللَّهِ کافر شدند بخدا وَبِرَسُولِهِ و بفرستاده او وَلَا
يَأْتُونَ الصَّلَاةَ و نمی آیند بنماز جماعت با حضرت پیغمبر صلعم إِلَّا وَهُمْ كُسَالَىٰ مگر در حالتی که ایشان کاهلانند یعنی کاهلان نه بنماز راغب
نه بر وجه رغبت وَلَا يُنفِقُونَ و نفقه نمیکنند در راه خدا إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ مگر در حالتی که ایشان ناخواهانند یعنی بکراهت نفقه
میکنند زیرا که باداء نماز و زکوة امید ثواب ندارند و بترک آن از عقاب نمیترسند فَلَا تُعْجِبْكَ پس باید که ترا بشگفت نیارد و مراد است
أَمْوَالُهُمْ مالهای منافقان وَلَا أَوْلَادُهُمْ و نه فرزندان ایشان چه بسیاری اموال و اولاد وبال است بر ایشان إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ
جز این نیست که میخواهد خدای تعالی لِيُعَذِّبَهُم تا عذاب کند ایشانرا بِهَا بآن اموال و اولاد فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا از مشقت
و مصایب فرزندان وَتَزْهَقَ أَنفُسُهُمْ و بیرون رود جانهای ایشان از بدنها بجمعیت بسیار وَهُمْ و ایشان كَافِرُونَ کافران
باشند یعنی بر کفر بمیرند نه مال ایشانرا دست گیرد و نه فرزندان بفریاد ایشان رسند وَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ و سوگند میخورند بخدای إِنَّهُمْ
لَمِنكُمْ که ایشان از جمله شمااند یعنی از اهل اسلامند وَمَا هُم مِّنكُمْ و حال آنکه ایشان از شما نیستند بجهت پنهان کردن کفر وَلَٰكِنَّهُمْ
قَوْمٌ يَفْرَقُونَ و لیکن ایشان گروهی اند که میترسند از قتل و اسر بجهت اظهار اسلام میکنند لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً اگر بیابند پناهی که بدان

توانند کریخت چون کوه یا جزیره و مانند آن اَوْ مَغَارَاتٍ یا غارها در کوهها یا سردابها اَوْ مُدَّخَلًا یا سوراخی که در آنجا توانند کریخت
لَوَلَّوْا اِلَيْهِ هر آینه روی کنند بآن از ترس شما وَهُمْ يَجْمَحُونَ درحالتی که ایشان شتابندکان باشند شتافتنی که هیچ کس ایشانرا باز نکرداند
آورده اند که حضرت رسالت صلعم قسمت غنیمت میفرمود ابو الجواظ منافق کفت نمی بینید صاحب خود را که صدقات شما را بارباب غنم
و مواشی میدهد و کمان می برد که عدل میکند حق تعالی این آیه فرستاد که وَمِنْهُمْ و از منافقان مَنْ يَلْمِزُكَ کسی هست که عیب میکند و طعن
میزند فِي الصَّدَقَاتِ در قسمت صدقها فَاِنْ اُعْطُوا پس اگر داده شوند مِنْهَا از صدقات چندان که دلخواه ایشان باشد رَضُوا
راضی و خوشنود شوند و بپسندند آن قسمت وَاِنْ لَمْ يُعْطَوْا مِنْهَا و اگر داده نشوند بموجب اراده ایشان اِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ
آنگاه ایشان خشم گیرند و ناخوشنود باشند وَلَوْ اَنَّهُمْ و اگر این منافقان که از تو طلب صدقات میکنند و بآن عیب تو مینمایند
رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللّٰهُ بپسندند آنچه خدای بدیشان داده وَرَسُولُهُ و فرستاده او از غنیمت و صدقه و بدان خورسند کردند وَقَالُوا
و کویند بصدق تمام و اعتقاد پاک صحیح که حَسْبُنَا اللّٰهُ بس است ما را فضل خدای سَيُؤْتِينَا اللّٰهُ زود باشد که بدهد ما را خدای مِنْ فَضْلِهِ
از فضل کرم خود صدقه و غنیمتی دیگر وَرَسُولُهُ و فرستاده او نیز عطا کند ما را بیشتر ازینکه حالا با عطا فرمود اِنَّا اِلَى اللّٰهِ
بدرستی که ما بخدای تعالی رَاغِبُونَ رغبت کنندکانیم و امید دارندکان که ما را از فضل خود غنی کرداند — از ابراهیم ادهم که هر که
بتقدیرات خدا خورسند شود از غم و ملال خلاص یابد که اَلرِّضَا بِقَضَاءِ اللّٰهِ بَابُ الْاَعْظَمِ چه رضا بقسمت سبب بهجت است
و جزع دران موجب محنت بعد ازان بیان مصرف صدقات میکنند تا دانند که آنحضرت رسول اللّٰه صلعم در قسمت غنایم کرده عین
صواب بوده و میفرماید که اِنَّمَا الصَّدَقَاتُ جز این نیست که صدقات یعنی زکوة مفروضه لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ مر درویشان راست
و بیچارکان را هر دو شریک اند درین که قدرت نداشته باشند بر مؤنت سال خود و عیال و اجب النفقه خود و اکرچه فقیر ایشان حالتر است
نزد بعضی یعنی که اصلا مال و کسب نداشته باشد و مسکین نیکو حالتر که او را کسبی باشد و لیکن کافی نباشد در مؤنت سنه وَالْعَامِلِينَ
عَلَيْهَا و دیگر صدقات مر عمل کنندکان راست بران یعنی جمعی که سعی کنند در تحصیل و جمع آن وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ و قومی که الفت داده
شده است دلهای ایشان و ایشان جمعی از اشراف کفار بودند که حضرت پیغمبر صلعم سهمی از زکوة بدیشان میداد تا بر دین اسلام الفت گیرند و تخیر دیگر
امیه و صلابت ایشان موقوفست بر وجود امام عادل صفوان بن امیه کفت که حضرت رسول صلعم مرا عطا میداد و در همه جهان کسی از و دشمن تر
نداشتم پس من چندان عطا فرمود که از و دوست تر نداشتم وَفِي الرِّقَابِ و دیگر زکوة برای صرف کردنست در کشادن کردنهای
بندکان از بندکی و آزاد کردن ایشان وَالْغَارِمِينَ و دیگر وامداران مفلس که قرض کرفته باشند و در غیر معصیت صرف کرده خواه نفقه
واجب یا مندوب یا در معاش مباح وَفِي سَبِيلِ اللّٰهِ و دیگر صرف زکوة در راه خداست بانوجه که بر غازیان نفقه کنند تا سلاح و اسب خرند
و جهاد کنند در راه خدا خواه غنی باشند یا فقیر و یا بر عمارت ساختن پل و رباط و امثال آن از وجوه قرب وَابْنِ السَّبِيلِ و دیگر راه کذری
که از مال در وطن خود دور مانده و چیزی نداشته باشد که بآن بشهر خود معاودت کند و اکرچه در وطن خود غنی بود و زکوة فرض کرده شده است
برای جماعت مذکوره فَرِيضَةً مِنَ اللّٰهِ فرض کرده ثابت از جانب خدا وَاللّٰهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بمستحقان حَكِيمٌ حکم کننده بقسمت
بر وجهی که شاید وَمِنْهُمْ و از منافقان الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ کسانی که آزار میدهند پیغمبر را وَيَقُولُونَ هُوَ اُذُنٌ و میکویند او مردی خوش شنواست
که هرچه باو میکویند استماع میکند و باور مینماید قُلْ بکوای محمد ایشان را که اُذُنُ خَيْرٍ لَكُمْ شنوائی بهتر است مر شما را يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ تصدیق
میکند

خدا را در هرچه کفته وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ و تصدیق میکنند مؤمنانرا و سخن ایشانرا بقبول میرسانند وَرَحْمَةٌ و او رحمت است
لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنکسانی را که اظهار ایمان کردند مِنْكُمْ از شما نه آنست که بقول شما داناست بلکه صدق و کذب شما را میداند اما بروی
از روی کار شما بر نمی آرد وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللّٰهِ و آنانکه می آزارند بقول و فعل فرستاده خدا لَهُمْ عَذَابٌ
اَلِيمٌ مر ایشانراست عذابی دردناک در آخرت آورده اند که جمعی منافقان از غزای تبوک تخلف کردند چون مؤمنان باز آمدند
ایشان بزبان اعتذار کشودند و سوکند خوردند تا دران رضای ایشان بجویند آیه آمد که يَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ سوکند میخورند بخدای
لَكُمْ برای شما ای اهل ایمان بر صدق قول خود در اعتذار لِيُرْضُوكُمْ تا خوشنود کردانند شما را از خود وَاللّٰهُ وَرَسُولُهُ اَحَقُّ اَنْ
يُرْضُوهُ و خدا و رسول او سزاوارترند انکه خوشنود باید ساخت اِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ اگر هستید مؤمنان چنانچه دعوی میکنید
بعد ازان توبیخ منافقان میکند که اَلَمْ يَعْلَمُوا آیا نمیدانند اَنَّهُ مَنْ يُحَادِدِ اللّٰهَ آنکه هر کس که خلاف کند با خدای وَرَسُولَهُ و با
رسول او و از حد در کذراند فَاَنَّ لَهُ پس سزاوار است آنکه بر نَارَ جَهَنَّمَ آتش دوزخ خَالِدًا فِيهَا درحالتی که جاوید باشند دران
ذٰلِكَ آن خلود در دوزخ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ رسوایی بزرکست يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ حذر میکنند منافقان اَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ
سُورَةٌ ازانکه فرو د آمده شود بر مؤمنان سوره از قرآن تُنَبِّئُهُمْ که بیاکاهاند آن سوره مؤمنانرا و خبر دهد بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ
بآنچه در دلهای منافقان است از کفر و نفاق قُلِ اسْتَهْزِءُوا بکوای محمد که استهزا کنید که البته جزای آن خواهید یافت و آن جزا اینست
که اِنَّ اللّٰهَ مُخْرِجٌ بدرستی که خدای ظاهر کننده است مَا تَحْذَرُونَ آنچه را که حذر میکنید از اظهار آن آورده اند که در غزوه
تبوک بعضی منافقان پیش حضرت رسول صلعم میرفتند و با یکدیگر میکفتند ببینید این مرد را یعنی محمد را که میخواهد حصار شام را بکیرد و در
قصرهای پادشاهان آنجا بنشیند این سخن بنور نبوت بر باطن آنحضرت ظاهر شد عمار یاسر را امر کرد که ازین قوم استفسار کن که چه میکویند اکر
انکار کنند بکو چنین و چنین میکفتید عمار پیغام رسانید ایشان نزدیک حضرت آمده اعتذار نمودند که ما سخنی بر سبیل هزل و بازی
میکفتیم این آیه آمد که وَلَئِنْ سَاَلْتَهُمْ و اگر بپرسی ای محمد ایشانرا که چه میکفتند لَيَقُولُنَّ هر آینه کویند اِنَّمَا كُنَّا بدرستی که بودیم ما
نَخُوضُ خوض میکردیم در هر نوع سخنی وَنَلْعَبُ و بازی میکردیم مرویست از حضرت ابو جعفر علیه السلام که این آیه درباره دوازده کس
از منافقان آمد که بعد از غزوه تبوک در شب تار بر سر راه حضرت رسول اللّٰه صلعم بر عقبه کمین کردند و آن شبی بغایت تاریک بود و
در ساختند که حضرت رسول را هلاک کنند یا شتر ایشان را برمانند تا او را بیفکنند و با خود قرار دادند که اکر حضرت رسول صلعم بر ایشان
مطلع شود کویند که ما نخوض و نلعب جبرئیل آنحضرت را برین مطلع ساخت حضرت رسول امیر المؤمنین را امر کرد که امشب از پیش
ناقه من جدا مشو آنحضرت زمام ناقه رسول را در دست کرفت و بدست دیکر تیغ بر داشت حذیفه یمانی را فرمود که از پیش میرو چون حضرت رسول بکمینکاه
ایشان در رسید آواز داد و هر یک را بنام بخواند ایشان چون دانستند که حضرت بالان مطلع شده پیش دویدند و کفتند یا رسول اللّٰه
ما بازی و مزاح میکردیم قُلْ بکوای محمد ایشانرا از روی سرزنش که اَبِاللّٰهِ وَآيَاتِهِ آیا بخدا و بسخنان او وَرَسُولِهِ و بفرستاده او كُنْتُمْ
تَسْتَهْزِءُونَ هستید که استهزا میکنید لَا تَعْتَذِرُوا عذر مکوئید که اعتذار شما دروغ محض است قَدْ كَفَرْتُمْ بدرستی که کافر شدید
کفر کرده بطعن در رسول اللّٰه و ایذای او بَعْدَ اِيمَانِكُمْ بعد از آنکه اظهار ایمان کرده بودید اِنْ نَعْفُ اگر عفو کنیم عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ
از کروهی از شما که باخلاص توبه کنند از نفاق و استهزا و بکروند بخدا و رسول و آن مخشی بن حمیر اشجعی بود از منافقان که توبه کرد و بصدق

ایمان آورد و از حق تعالی درخواست که شرف شهادت دریابد و دعای وی از قبول یافته در حرب یمامه شهید شد نعذب طائفة
جماعتی دیگر را بانهم کانوا بسبب آنکه هستند مجرمین گناه کاران بعد از آن از حال اهل نفاق خبر میدهد که المنافقون مردان منافق
که سیصد نفر بودند والمنافقات و زنان منافقه که صد و هفتاد بودند بعضهم من بعض برخی از ایشان از برخی دیگرند یعنی همه مشابه یکدیگرند
در نفاق یامرون بالمنکر میفرمایند بکار زشت که آن کفر است یا تکذیب پیغمبر وینهون عن المعروف و باز میدارند مردمان را
از نیکویی که ایمان است و طاعت و یا تصدیق پیغمبر ویقبضون ایدیهم و فرا میگیرند دستهای خود را یعنی فرو میبندند از
خیرات و صدقات و این کنایت است از بخل نسوا الله ترک کردند فرمان برداری خدای را فنسیهم پس فرو گذاشت خدای ایشان را
ان المنافقین بدرستی که منافقان از زن و مرد هم الفاسقون ایشانند بیرون رفتگان از دایره ایمان وعد الله
المنافقین وعده داده است خدای مردمان منافق را والمنافقات و زنان منافقه را والکفار و ناگرویدگان را از مرد و زن
نار جهنم آتش دوزخ خالدین فیها در حالتی که جاوید باشند در آن هی حسبهم آن آتش بس است ایشان را برای عقوبت
و پاداش ولعنهم الله و دور کرده است خدای ایشان را از رحمت خود و خوار و ذلیل گردانیده ولهم و مر ایشان راست در آخرت
عذاب مقیم عذابی پاینده که انقطاع نیابد ای منافقان کالذین من قبلکم همچو آنانید که بودند پیش از شما که بر کفر و نفاق
مستمر بودند کانوا اشد منکم بودند سخت تر از شما قوة از روی توانایی واکثر اموالا واولادا و بیشتر بودند از شما از روی
مالها و فرزندان فاستمتعوا پس بهره گرفتند بخلاقهم از لذتهای دنیوی و از مال و فرزند بهره داشتند فاستمتعتم بخلاقکم
پس شما نیز تمتع گرفتید بنصیب خویش از آرزوهای دنیاوی کما استمتع الذین همچنانکه تمتع یافتند آنان که بودند من قبلکم
پیش از شما بخلاقهم بهره و نصیب خویش وخضتم و خوض کردید و شروع نمودید در باطل که آن کفر است و استهزا کالذی
همچو خوضی که گذشتگان خاضوا خوض کردند و در آن رفتند اولئک حبطت اعمالهم آن گروه نابود و تباه گشت کردار
ایشان فی الدنیا در دنیا که مال و فرزند با ایشان نماند و وفا نکرد والآخرة و در آخرت که ثواب بر آن عملها مترتب نگشت واولئک
هم الخاسرون و آن گروه ایشانند زیان کاران در هر دو جهان حذیفه یمانی بعد از حضرت رسالت صلعم گفت که امروز منافقان بدترند
از منافقان عهد رسول زیرا که ایشان نفاق پوشیده داشتند و منافقان این عهد اظهار آن کردند و اظهار عداوت امام خود کردند حضرت
امیر المومنین علیه السلام کو کردند الم یاتهم آیا نیامد بدیشان یعنی البته آمد بمنافقان که بلذت دنیا مغرورند و از دولت ثواب آخرت
محروم نبأ الذین من قبلهم خبر عذاب آنانکه پیش از ایشان بودند قوم نوح آنها گروه نوح بودند که بطوفان غرق شدند
وعاد و گروه عاد که بباد صرصر هلاک گشتند وثمود و قوم ثمود که بصیحه مردند وقوم ابراهیم و گروه ابراهیم علیه السلام که بانواع عذاب
مبتلا شدند چون نمرود و اتباع او واصحاب مدین و اصحاب مدین که قوم شعیب بودند باتش یوم الظله هلاک گشتند و
المؤتفکات و اهل شهرهای مؤتفکه که قوم لوط بودند و شهرهای ایشان سرنگون شد و بر آن سنگ بارید اتتهم رسلهم
آمدند بهمه ایشان فرستادگان ایشان بالبینات بحجتهای روشن فما کان الله پس نبوده است خدای یعنی از عادت
او نیست لیظلمهم که ستم کند بر ایشان ولکن کانوا ولیکن بودند ایشان انفسهم یظلمون که بر نفسهای خود
ستم کردند بکفر و تکذیب والمؤمنون و مردان مؤمن والمؤمنات و زنان مؤمنه بعضهم اولیاء بعض

بعض

بعض از ایشان دوستان برخی دیگرند بیاری دادن در حق هم برین وجه که یامرون بالمعروف میفرمایند به نیکوییها از جمیع اوامر وینهون
عن المنکر باز میدارند از بدیها که منهیات ویقیمون الصلوة و بپای میدارند نماز را با همه شرایط و ارکان ویؤتون الزکوة
و میدهند زکوة را ویطیعون الله و فرمان میبرند خدای را ورسوله و پیغمبر او را در همه امور اولئک آن گروه پاکیزه سیرت سیرحمهم
الله زود باشد که رحمت کند خدای بر ایشان ان الله بدرستی که خدای عزیز غالب است بر هرچه کند و خواهد حکیم داناست
بوضع هر چیزی در موضع آن وعد الله المؤمنین والمؤمنات وعده داد خدای مردان و زنان گرونده را جنات تجری
ببوستانهای مشتمل بر میوه که میرود من تحتها الانهار از زیر درختان آن جویها خالدین فیها در حالتی که جاوید مانند در آن
ومساکن طیبة و دیگر وعده داد مسکنهای پاکیزه که از آن لذت تمام یابند فی جنات عدن در بوستانها با اقامت در حدیث
آمده که مساکن طیبه قصرها اند از لؤلؤ و زبرجد و یاقوت و از حضرت رسول الله صلعم مرویست که کوشکیست در بهشت از لؤلؤ و در آن
هفتاد سراست از یاقوت سرخ و در هر سرایی هفتاد خانه از زمرد و در هر خانه هفتاد سریر و بر هر سریری هفتاد بستر از الوان متنوعه
و بر هر بستری جفتی از حور العین نشسته و در هر خانه هفتاد خوان نهاده و بر خانه هفتاد لون طعام و حق تعالی بنده مومن را میدان قوت
جماع دهد که یک بامداد از همه طعامها و حورعین محظوظ شود و این کوشک بدین صفت در بهشتهای عدن باشد و در آن یا درخشش از
زیر عرش میوزد و بر شبهای مشک سفید میگذرد و بوی او را در آن کوشکها می آورد و آن بوی با پانصد ساله راه میرود و بعد از آن وعده
از آن بزرگتر میدهد که ورضوان من الله اکبر و خشنودی از نزدیک خدای تعالی مومنان را بزرگتر است از جنات عدن و انواع
نعمتهای آن به زیرا که مبدا از جمیع سعادات و منشا تمام کرامات رضای حضرت عزت است ذلک این رضوان با جمیع نعم بهشت هو
الفوز العظیم آن رستگاری بزرگست دو دنیا و ما فیها در جنب آن در نهایت استحقارست بعد از آن بجهاد امر میفرماید که یا
ایها النبی ای پیغمبر برگزیده و بلند مرتبه جاهد الکفار جهاد کن با کافران بشمشیر والمنافقین و با منافقان بالزام حجت
و اقامت حد بر ایشان واغلظ علیهم و درشتی باش بر ایشان در روی ترش کن در جهاد و با مکن از ایشان ومأویهم
جهنم و بازگشت ایشان همه بدوزخ است وبئس المصیر و بد بازگشتی است دوزخ مرویست که حضرت رسول صلعم در سایه حجره
نشسته بود صحابه را گفت همین ساعت مردی نزد شما آید و بچشم شیطان در شما نگرد چون بیاید با او هیچ سخن مگویید در ساعت مردی
بیامد ازرق چشم حضرت رسول صلعم او را بخواند و گفت تو و اصحاب تو چرا مرا دشنام میدهید وی اصحاب خود را جمع کرده آمد و جملت
آورد همه سوگند خوردند که ما دشنام نداده ایم این آیه آمد که یحلفون بالله سوگند میخورند بخدای ما قالوا که نگفته اند آن سخن را
ولقد قالوا کلمة الکفر و بتحقیق که گفتند کلمه کفر که دشنام دادن پیغمبر صلعم وکفروا و کفر را ظاهر ساختند بعد
اسلامهم بعد از اظهار اسلام وهموا بما لم ینالوا و قصد کردند بآنچه نیافتند و مقصود ایشان اخراج رسول بود و مهاجران از
مدینه تا که تاج عزت بر سر ابن ابی منافق نهند و او را پادشاهی بردارند وما نقموا و کینه نداشتند با رسول و اصحاب او و مومنان
الا ان اغنهم الله مگر اما که توانگر کرد خدای ایشان را ورسوله و فرستاده او من فضله از تفضیل و تکریم خود یعنی اهل مدینه
محتاج و تنگ معیشت بودند چون قدم مبارک حضرت رسول صلعم بدانجا رسید ببرکت آنحضرت غنایم بسیار بدست ایشان درآمد و توانگر شدند
فان یتوبوا پس اگر توبه کنند از نفاق یک بشد لهم بازگشت خیرا لهم بهتر مر ایشان را وان یتولوا و اگر رو گردند از توبه و مصر باشند

برنفاق با حضرت رسول صلعم يُعَذِّبْهُمُ اللهُ عذاب كند خداى ايشانرا عَذَابًا أَلِيمًا عذابى دردناك فِي الدُّنْيَا در دنيا بكشتن وَالْآخِرَةِ
و در آخرت بسوختن وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ و نيست ايشانرا در زمين مِنْ وَلِيٍّ هيچ دوستى و متولى امرى وَلَا نَصِيرٍ و نه يارى دهنده و يارى كار
كه عذاب از ايشان باز دارد آورده اند كه ثعلبة بن حاطب الانصارى مشهور بود بعبادت روزى بحضرت رسالت صلعم از فقر و فاقه شكايت
كرد حضرت صلعم او را پند داد كه از طلب مال در گذر و بانچه دارى بران قناعت كن كه اندك كه شكر گزارى بهتر از بسيارى كه شكر آن بجاى نيارند سود مند
نيفتاد و بعد از چند روز همان استدعا كرد حضرت فرمود خداوندا ثعلبه را مالى بده حق تعالى اندک گوسفندى كه داشت بركت كرد تا بحدى كه
در حوالى مدينه گوسفندان او را جاى نماند روى ببادیه آورد و از اقامت نماز پنجگانه با رسول خدا محروم ماند و جز روز جمعه نتوانست كه بنماز
حاضر شود و آخر الامر ازين وادى بالاتر رفت و از نماز جمعه نيز باز ماند روزى حضرت صلعم از حال وى پرسيد گفتند يا رسول الله چندان
گوسفند دارد كه در هيچ وادى نميگنجد حضرت فرمود يا ويح ثعلبه سه بار اين را تكرار فرمود چون آيه زكوة نازل شد ابمردى جهنى و
ديگرى از بنى سليم را رفيق او ساخت و نزد ثعلبه فرستاد تا بر و بخوانند و از و زكوة بگيرند و درين باب كتابتى كه متضمن شرط زكوة بود بصحوب
او بجانب ثعلبه فرستاد و پس هر دو بيامدند و آيه زكوة و نامه حضرت صلعم بثعلبه دادند و از و زكوة خواستند محبت مال او را ازان در
كه از فرمان حضرت بنور سر كشيده گفت اينكه شما از ما مى طلبيد جزيه است پس زكوة نداد و گفت بجاى ديگر رويد تا من درين باب خود انديشه
كنم ايشان نزد حضرت رسول صلعم آمدند صورت حال بعرض رسانيدند حضرت فرمود يا ويح ثعلبه حق تعالى در حق ثعلبه اين آيه فرستاد كه وَمِنْهُمْ
مَنْ عَاهَدَ اللَّهَ و بعضى از اهل نفاق كسانى هستند كه با خدا عهد كرده اند كه لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ اگر بدهد مالا خداى تعالى از فضل
خويش لَنَصَّدَّقَنَّ هر آينه صدقه دهيم و اخراج زكوة واجبه آن كنيم وَلَنَكُونَنَّ و هر آينه باشيم مِنَ الصَّالِحِينَ از جمله نيكان
در او امر او پس فَلَمَّا آتَاهُمْ پس چون بداديم ايشانرا مال مِنْ فَضْلِهِ از فضل و كرم خود بَخِلُوا بِهِ بخيل كردند بان و حق خدا ادا نكردند وَتَوَلَّوْا
و روى بگردانيدند از عهد و پيمان وَهُمْ مُعْرِضُونَ در حالتى كه ايشان اعراض كنندگانند از امر و فرمان فَأَعْقَبَهُمْ پس از پى آورد
آن بخل و منع زكوة ايشانرا نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ نفاقى متمكن در دلهاى ايشان كه راسخ باشد دران و زايل نگردد إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ
تا روزى كه ببينند جزاى عمل خود و آن روز قيامت باشد بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ بسبب آنكه خلاف كردند با خدا مَا وَعَدُوهُ
آنچه وعده داده بودند وَبِمَا كَانُوا و بسبب آنكه بودند يَكْذِبُونَ كه دروغ ميگفتند چه خلف وعده متضمن كذبست أَلَمْ يَعْلَمُوا
ايا نميدانند مخالفان وعده أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ آنكه ميداند خداى آنچه پنهان ايشانست از نفاق و عزم بر خلاف عهد وَ
نَجْوَاهُمْ و آنچه راز ميگويند با يكديگر كه اين زكوة جزيه است وَأَنَّ اللَّهَ و ايا نميدانند كه خداى تعالى عَلَّامُ الْغُيُوبِ داننده نهانهاست
آورده اند كه در وقتى كه اين سه آيه نازل شد يكى از خويشان ثعلبه آنجا حاضر بود نزد ثعلبه رفت و گفت ويحك يا ثعلبه در حق تو سه آيه آمده است
كه دلالت بر كفر و نفاق تو ميكند ثعلبه برخواست و نزد حضرت رسول صلعم رفت و گفت يا رسول الله بهر وجه كه فرمائى من صدقه زكوة تو حاضر كنم
بهر كه خواهى دهى و بهر وجه كه مصلحت بينى صرف كنى حضرت رسول صلعم فرمود كه چون زكوة را جزيه گفتى حق تعالى فرموده كه صدقه ترا قبول نكنم
ثعلبه برخواست و خاك بر سر كرد و فرياد در گرفت حضرت پيغمبر صلعم فرمود هر چند گفتم در فقر شكيبا باش و طلب غنا مكن قبول نكردى لاجرم باين
بلا مبتلا شدى پس مايوس و منكوب بموضع خود رفت و حضرت رسول صلعم دران نزديك بجوار ايزدى پيوست و در عهد ابوبكر عليه اللعنه
ثعلبه بيامد و درخواست كه صدقه او را قبول كند گفت چون حضرت رسول الله صلعم صدقه ترا قبول نفرمود من نيز قبول نكنم چون زمانه

عمر عليه اللعنه شد او نيز قبول نكرد و در عهد عثمان عليه اللعنه بدار الجزا رفت مرويست كه حضرت پيغمبر صلعم اصحاب را بانفاق و اعانت در تجهيز
لشكر تبوك تحريض فرمود عبد الرحمن بن عوف چهار هزار درهم آورد و گفت يا رسول الله من هشت هزار درهم داشتم چهار هزار براى عيالان
نگاه داشتم و چهار هزار بعد قرض دادم حق تعالى او را ببركت دعاى حضرت چندان مال داد كه ثمن مال او يكصد و هشتاد هزار درهم بود و هر يك از
اغنياى صحابه بعضى از مال خود آوردند و در آخر عاصم بن عدى صد وسق خرما كه دو هزار و چهار صد من باشد آورد و ابو عقيل انصارى صاعى
خرما آورده گفت امشب بجهت مردم آب چاه كشيده ام دو صاع خرما مزد اجرت داده اند يكصاع براى عيال نگاه داشته و يكصاع
آورده ام حضرت بفرمود تا آن صاع را بر بالاى ديگر صدقات پراكنده ساختند بعضى منافقان آغاز لمز و غمز كرده گفتند عبد الله و عاصم
آن مال را بريا داد خداى آيه آمد كه الَّذِينَ آنانكه از روى استهزا يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ عيب ميكنند و بچشم اشاره ميكنند تطوع كنندگان را
مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گرويدگان فِي الصَّدَقَاتِ در اداى صدقها وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ و تصديق انانرا نيز كه عيب ميكنند كه نمى يابند
إِلَّا جُهْدَهُمْ مگر بقدر طاقت خود فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ پس سخريه ميكنند بايشان سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ جزا داد بدان ايشانرا خداى
بسخريه وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و مر ايشانراست عذابى دردناك بر آن سخريه آورده اند كه پسر عبد الله ابى كه هم عبد الله نام داشت از جمله مؤمنان
مخلص و مطيعان خالص بود در مرض پدر خود از حضرت رسالت صلعم درخواست نمود كه براى پدر وى آمرزش طلبد آيه آمد اسْتَغْفِرْ لَهُمْ
استغفار كن براى ايشان كه منافق اند أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ يا آمرزش نخواه براى ايشان مراد آنست كه استغفار و عدم استغفار
هر دو مساويند در فايده نرسانيدن باهل نفاق بعد ازانكه ميفرمايد كه إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ اگر آمرزش طلبى براى ايشان سَبْعِينَ مَرَّةً
هفتاد بار فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ پس نيامرزد خداى ايشانرا و اگرچه استغفار از حد در گذرد ذَلِكَ آن عدم قبول استغفار براى ايشان
نه بجهت بخل است از جانب ما و نه قصور راز تو بلكه بِأَنَّهُمْ بسبب آنست كه ايشان كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ كافر شدند بخداى و برسول او وَ
اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ و خداى راه ننمايد بمقصود گروه فاسقانرا پس در نرفتن اهل نفاق بجهاد تبوك ميفرمايد كه فَرِحَ
الْمُخَلَّفُونَ شاد شدند باز پس ماندگان از غزاى تبوك بِمَقْعَدِهِمْ بنشستن ايشان از غزوه خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ در خلف
رسول خدا يعنى بعد از رفتن او بجهاد وَكَرِهُوا و كراهت داشتند بجهت بدى اعتقاد أَنْ يُجَاهِدُوا ازانكه جهاد كنند بِأَمْوَالِهِمْ
وَأَنْفُسِهِمْ بمالها و نفسها خود فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خداى بلكه فراغت و تن آسانى طلبيدند و تحصيل رضاى خدا را ببذل اموال
و نفس براحت نفس اختيار كردند وَقَالُوا و گفتند آن منافقان مؤمنانرا كه لَا تَنْفِرُوا بيرون مرويد باين غزا فِي الْحَرِّ در گرما يعنى خود
نرفتند و خواستند كه مؤمنانرا نيز بر رانند قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ بگو مر ايشانرا كه آتش دوزخ أَشَدُّ حَرًّا سخت ترست از روى گرمى از ايشان
جهالت از ابدى اختيار كردند لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ اگر بودندى كه ميدانستندى كه مال ايشان بان راجعست اختيار آن نميكردند فَلْيَضْحَكُوا
قَلِيلًا پس بايد كه بخندند خنده اندك در دنيا كه سراى فانيست و اسباب غم در و بيشتر از اسباب نشاطست وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا و بايد كه بگريند
گريه بسيار در آخرت زيرا كه باقيست و اسباب آن بينهايت جَزَاءً جزا داده شده بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ دادن خداى ايشانرا بپاداش
بانچه بودند كه كسب ميكردند از نفاق و بدى اخلاق فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ پس اگر باز آرد ترا خداى اى محمد بمدينه إِلَى طَائِفَةٍ مِنْهُمْ بسوى
گروهى از منافقان كه از جهاد تخلف كردند فَاسْتَأْذَنُوكَ پس دستورى طلبند از تو لِلْخُرُوجِ براى بيرون آمدن بغزوه ديگر بعد از
تبوك ايشانرا تمكين مده فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا پس بگو بيرون نمى آئيد يعنى نهى يعنى بيرون ميائيد مَعِيَ أَبَدًا با من هرگز وَلَنْ تُقَاتِلُوا

ممنوع کارزار کنید در مصاحبت و مرافقت من عدوا دشمنی را انکم رضیتم بدرستی که شما خورسند شدید بالقعود بنشستن و تخلف
کردن اول مرة اول بار یعنی غزوه تبوک فاقعدوا مع الخالفین پس بنشینید دیگر باره با باز پس ماندگان که قابلیت کارزار ندارند
چون زنان و کودکان چه جهاد کار مردان مرد است و از هر مرد نمی این کار نیاید مرویست که حضرت رسالت صلعم در مرض ابن ابی بعیادت
وی رفت وی از آنحضرت صلعم التماس کرد که پیراهن خود عطا فرما تا کفن من سازند و بدفن حاضر شده بر من نماز گذار این آیه آمد که ولا تصل
علی احد و نماز مگذار بر هیچیک منهم مات ابدا از ایشان که بمیرد هرگز و عدم نهی حضرت از تکفین در پیراهن خود در دفن نیز
نقل است که آنحضرت را گفتند یا رسول الله ابن ابی منافق بود چرا پیراهن خود را باو کفن فرمودی جواب داد که پیراهن من دفع عذاب خدای
از و نخواهد کرد و من امید دارم که بسبب این مردمان بسیار در دایره اسلام درآیند و در روایت آمده که بسبب آنکه ابدا پیراهن حضرت را
بجهة تیمن و تبرک از وی طلبید و آنحضرت اثر ابوی داد هزار کس از قبیله خزرج مسلمان شدند و مرویست که حضرت صلعم اراده فرمود که بر وی
نماز کنند جبرئیل ع جامه او را بکشید و وی را باز پس برد و این آیه برو خواند که ولا تصل علی احد منهم مات ابدا ولا تقم علی قبره و بر پای
مایست بر سر قبر وی برای دفن و دعا انهم کفروا بالله بدرستی که منافقان کافر شدند بخدای که بر شرک خود ایستاده اند
ورسوله و برسول او که فرمان برداری نکردند او را وماتوا وهم فاسقون و مردند و حال آنکه ایشان فاسقان و منافقان اند
ولا تعجبک و باید که متعجب نسازد ترا مراد امت اند و ظاهر خطاب بآنحضرت اموالهم مالهای منافقان اگرچه بسیار است واولا
دهم و فرزندان ایشان اگرچه فور و با اقتدار اند انما یرید الله جز این نیست که میخواهد خدای ان یعذبهم بها که عذاب کند ایشان را
بدان فی الدنیا در دنیا که بسبب جمع مال و محافظت آن پیوسته در رنج باشند و برای رونق احوال اولاد و تهیه اسباب معیشت
ایشان همیشه محنت کشند وتزهق انفسهم و بیرون رود روحهای ایشان بحسرت تمام وهم کافرون و حال آنکه ایشان
کافر باشند یعنی بر کفر از این جهان بروند یکی از اهل طریقت گفته که اغنیا اشقی الاشقیا اند مال دنیا جمع میکنند با انواع پریشانی و زحمت
و نگاه میدارند با صناف بلیت و مشقت و آخر میروند و میگذارند بعد هزار حسرت و ندامت واذا انزلت سورة و چون
فرستاده شود سوره از قرآن که در و مذکور باشد ان آمنوا بالله آنکه ایمان آرید بخدای وجاهدوا مع رسوله و جهاد کنید
در خدمت پیغمبر او استاذنک دستوری جویند از تو در باز ایستادن اولوا الطول خداوندان مال و توانایی منهم از منافقان
وقالوا ذرنا و گویند بگذار ما را و بجنگ مفرمای نکن مع القاعدین تا باشیم با نشستگان در خانها رضوا خورسند شدند را
کشتند بان یکونوا مع الخوالف بانکه باشند با زنان باز پس مانده وطبع علی قلوبهم و مهر نهاده شده است بر دلهای
ایشان از نفاق که فرشتگان شناخته بدان نشان بر ایشان لعنت کنند فهم لا یفقهون پس ایشان فهم نمیکنند که چرا که در جهاد
از سعادت دارین دا (?) اگر در تخلف است از آثار شقاوت لکن الرسول والذین آمنوا لیکن فرستاده خدای و آنانکه ایمان آورده اند
معه با او جاهدوا باموالهم وانفسهم جهاد کردند با مالها و نفسهای خود واولئک لهم الخیرات و آن گروه مرایشان راست نکوییهای
هر دو سرای که نصرت و غنیمت است در دنیا و بهشت و کرامت در عقبی واولئک هم المفلحون و آن گروه ایشان ند پیروزی یافته
و رستگاران اعد الله لهم آماده ساخته است خدای تع برای ایشان جنات تجری من تحتها الانهار بوستانها که میرود از زیر
ساکن ها یا اشجار آن جویها خالدین فیها در حالتی که جاوید باشند در آن ذلک الفوز العظیم اینست رستگاری بزرگ و فیروزی تمام وجاء

المعذرون

المعذرون و آمدند در وقت توجه بغزوه تبوک عذر کنندگان من الاعراب از بادیه نشینان یعنی اسد و غطفان از قلت
مال و کثرت عیال و عذر میگفتند لیوذن لهم تا دستوری داده شوند در تخلف وقعد الذین کذبوا الله و نشستند آنانکه دروغ
گفتند با خدای ورسوله و با رسول او در دعوی ایمان مراد منافقان اعرابند که نیامدند و اعتذار نیز نکردند سیصیب الذین کفروا
زود باشد که برسد آنانرا که کافر شدند منهم از اعراب عذاب الیم عذابی دردناک در دنیا بقتل و غارت و در عقبی بسوختن
بعد از آن رخصت اهل عذر صحیح میفرماید که لیس علی الضعفاء نیست بر ناتوانان و عاجزان ولا علی المرضی و نه بر بیماران
ولا علی الذین لا یجدون و نه بر آنانکه نیابند ما ینفقون چیزی را که نفقه کنند بر خود در اسباب راه سفر یعنی بر این طایفه نیست
حرج گناهی اگر باز ایستند از غزا اذا نصحوا چون نیکوخواهی باشند در فرمان برند لله ورسوله مر خدای را و فرستاده او را بایمان و طاعت
ما علی المحسنین نیست بر نیکوکاران که نامیده شدند من سبیل هیچ راه عتاب و ملامتی والله غفور رحیم و خدای تع آمرزنده است آنانرا که
عذر صحیح از غزا باز مانند رحیم مهربانست که معذور را از رخصت قعود دهد ولا علی الذین و نیز عتابی و حرجی نیست بر آنها که از در ما
اذا ما اتوک چون آمدند بسوی تو در خواست کردند لتحملهم تا ایشانرا سوار کنی و با خود بجوب بری قلت گفتی تو که در این وقت لا اجد
ما احملکم علیه نمی یابم چیزیرا که شما را سوار کنم بران تولوا برگشتند از پیش تو واعینهم در حالتی که چشمهای ایشان تفیض من الدمع
روان میشد اشک یعنی اشک از دیده‌های ایشان میریخت حزنا بجهة اندوه و غمگین شدن الا یجدوا بانکه نمی یابند ما ینفقون آنچه
خرج کنند در سفر و آنها هفت کس بودند از انصار که بدرگاه نبوت پناه صلعم آمده گفتند یا رسول الله ما را داعیه جهاد است و پیاده نمیدانیم (?)
مرکبان عنایت فرما تا بران سوار شده بغزا ایم حضرت صلعم فرمود که آنچه میخواهید نمی یابم ایشان گریان از پیش سید عالم بیرون آمدند
و ابن عمیر زاد و توشه و مرکب داده همراه برد و مرویست که چون متوجه بتبوک شدند سی هزار سوار بودند و ده هزار پیاده القصه حق میفرماید
که برین مردم اگر تخلف کنند از جهاد حرجی و عتابی نیست انما السبیل جز این نیست که راه عتاب و ملامت علی الذین بر آنانست که
یستاذنونک از تو دستوری میجویند در باز ایستادن وهم اغنیاء و حال آنکه ایشان توانگرانند و زاد و مرکب ایشان آماده
رضوا بان یکونوا راضی شده اند که باشند مع الخوالف با زنان و کودکان و بیماران باز مانده وطبع الله علی قلوبهم
و مهر خذلان نهاده است خدای بر دلهای ایشان فهم لا یعلمون پس ایشان نمیدانند آخر کار خود را بعد از آن فرمود که این تخلف کنندگان
یعتذرون عذر خواهند آورد الیکم بسوی شما از تخلف اذا رجعتم چون بازگردید از تبوک الیهم بسوی ایشان و بمدینه باز
آیید قل بگوی ای محمد لا تعتذروا عذر مخواهید عذرهای دروغ برای آنکه لن نؤمن لکم باور نخواهیم داشت و شما را تصدیق
نخواهیم کرد بجهة آنکه قد نبانا الله بتحقیق خبر داده است ما را خدای من اخبارکم خبرهای شما یعنی آنچه در خاطر شماست از شر و فساد
و نفاق وسیری الله و زود باشد که ببیند خدای عملکم کردار شما را ورسوله و فرستاده او نیز خواهد دید یعنی علم هر دو تعلق خواهد
گرفت بآنکه کدام از شما از کفر و نفاق توبه کنید ثم تردون پس بازگردانیده خواهید شد در قیامت الی عالم الغیب والشهادة
بسوی دانای پوشیده و آشکارا فینبئکم پس خبر دهد شما را بما کنتم تعملون بآنچه بودید که میکردید از کتمان نفاق سیحلفون
بالله زود باشد که سوگند خورند بخدای لکم برای خوشنودی شما از ایشان اذا انقلبتم چون بازگردید شما از غزا الیهم بسوی
ایشان لتعرضوا عنهم تا روی بگردانید از ایشان فاعرضوا عنهم پس اعراض کنید از ایشان و بگذارید ایشانرا انهم رجس بدرستی که ایشان

بعید شوند و در نهایت کراهت وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ و جای ایشان در دوزخ است از سبب عتاب ایشان که میکردند که بادافراه
ایشانرا باشد جَزَاءً بادافراه دادند بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ بآنچه بودند که کسب میکردند از کفر و نفاق يَحْلِفُونَ سوگند میخورند
لَكُمْ برای شما لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ تا بدان خشنود شوید از ایشان و از توبیخ شما ایمن شوند مرویست که ابن ابی بعد از رجوع آنحضرت صلعم سوگند
یاد کرد که دیگر در هیچ سفر از آن حضرت تخلف نکنند و عبد الله بن ابی سرح نیز سوگند بهمین نوع خورد حق تعالی فرمود که سوگند ایشان برای طلب
رضای شما است نه از برای خشنودی خدای فَإِنْ تَرْضَوْا پس اگر خشنود شوید ای مؤمنان عَنْهُمْ از منافقان فَإِنَّ اللَّهَ
پس بدرستی که خدای لَا يَرْضَى خشنود نمیشود عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ از گروه فاسقان یعنی رضای شما موجب رضای خدا نشود
الْأَعْرَابُ عربان بادیه نشین که در بیابانها کنند مراد بنو تمیم و بنو اسد و غطفان و اعراب حوالی مدینه اند نه تمام اهل بادیه بلکه این
جمیع مخصوص اند أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا سخت ترند از روی کفر و نفاق وَأَجْدَرُ و سزاوارترند أَلَّا يَعْلَمُوا آنکه ندانند حُدُودَ مَا
أَنْزَلَ اللَّهُ اندازه‌ها که حق تعالی فرو فرستاده عَلَى رَسُولِهِ بر پیغمبر خود از فرایض و سنن شرعیه وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدا داناست باحوال
ایشان حَكِيمٌ حکم کننده از روی حکمت و مصلحت وَمِنَ الْأَعْرَابِ و از عربان منافق اهل بادیه مَنْ يَتَّخِذُ کسی است که فرا گیرد
مَا يُنْفِقُ آنچه نفقه میکند و صدقه میدهد مَغْرَمًا تاوانی و زیانی یعنی صدقات خود را غرامتی میشمارد چه بران امید ثواب ندارد
وَيَتَرَبَّصُ و انتظار میبرد بِكُمُ الدَّوَائِرَ بشما گردشهای روزگار را که دولت اسلام به نکبت مبدل شود عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ بر ایشان
باد گردش روزگار و مصایب و نکبت لیل و نهار وَاللَّهُ سَمِيعٌ و خدا شنواست مر آنکه بزبان میرانند عَلِيمٌ و داناست بآنچه در دل ایشان
میدارند بعد از ان از احوال اعراب مخلص خبر میدهد که وَمِنَ الْأَعْرَابِ و از اهل بادیه مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ کسی هستند که میگروند بخدای وَ
الْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز بازپسین وَيَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ و فرا میگیرند آنچه نفقه میکنند در جهاد یا تصدق قُرُبَاتٍ اسباب قربت عِنْدَ اللَّهِ
نزدیک خدای وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ و سبب دعاهای پیغمبر که پیوسته متصدقانرا بخیر و برکت دعا میکند و آمرزش مطلبید نزد خدای حق تعالی
ایشانرا أَلَا إِنَّهَا بدانید که نفقات ایشان یا صلوات رسول صلعم قُرْبَةٌ لَهُمْ سبب نزدیکی است مر ایشانرا ببارگاه عنایت ربانی سَيُدْخِلُهُمُ
اللَّهُ زود باشد که در آورد خدای ایشانرا فِي رَحْمَتِهِ در بهشت خود که محل نزول رحمت است إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای تعالی آمرزنده است
متصدقانرا رَحِيمٌ مهربان بر مقربان و بعد از ان در بیان حال سابقان میفرماید که وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ و پیشی گیرندگان پیشینیان
یعنی آنها که سبقت کردند بر عامه مؤمنان در ایمان مِنَ الْمُهَاجِرِينَ از مهاجران یعنی آنانکه از مکه هجرت کردند و بمدینه آمدند مراد
آنها اند که بدو قبله با حضرت پیغمبر نماز گذاردند و پیشوای ایشان حضرت امیر المؤمنین علیه صلوات الله علیه که
ملقب است به المصلی الی القبلتین وَالْأَنْصَارِ و از انصار آنها که از ساکنان مدینه اند و اهل مکه را یاری دادند و آنها هفت کس بودند از اهل
عقبه اول و یا هفتاد کس از اهل عقبه ثانیه وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ و آنانکه متابعت کردند سابقانرا بِإِحْسَانٍ بایمان و طاعت مراد اتباع
از بقیه مهاجر و انصار که پیروی سابقان کردند و گفته اند هر که متابعت ایشان کند تا قیامت از زمره تابعانست رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ
خشنود شد خدای از ایشان بقبول طاعت ایشان از سابق و لاحق وَرَضُوا عَنْهُ و خشنود شدند ایشان از خدای بآنچه یافتند
از نعم دین و دنیا وَأَعَدَّ لَهُمْ و آماده کرد خدای مر ایشانرا جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها که میرود تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان
آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا در حالتی که جاوید باشند در آن همیشه ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ آنست فیروزی بزرگ و رسیدن
تم

بشما مراد رجوع باحوال منافقین کرده میفرماید که وَمِمَّنْ حَوْلَكُمْ و از آنانکه گرداگرد شهر شما اند مِنَ الْأَعْرَابِ از اهل بادیه
مُنَافِقُونَ منافقانند که کلمه شهادت میگویند و بنماز و روزه قیام مینمایند وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا و از اهل شهر
شما نیز قومی اند که خو کرده اند بر وجه رسوخ و اقامت کرده اند عَلَى النِّفَاقِ بر نفاق تا در نفاق بمرتبه مهارت دارند که تو ای محمد با وجود
کمال فطنت و صدق فراست خود لَا تَعْلَمُهُمْ نمیدانی ایشانرا یعنی کفر را در سویدای دل خود پنهان دارند و آثار ایمان و احسان بظهور می
آرند پس تو ایشانرا باعیان نمی شناسی نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ ما میدانیم ایشانرا که بر سر دل ایشان مطلعیم سَنُعَذِّبُهُمْ زود باشد
که عذاب کنیم ایشانرا مَرَّتَيْنِ دو بار یکی بفضیحت و قتل در دنیا و دیگری بعذاب قبر یا اخذ زکوة از ایشان و تکلیف بجهاد ثُمَّ
يُرَدُّونَ پس بعد از آن بازگردانیده شوند در قیامت إِلَى عَذَابٍ عَظِيمٍ بعذابی بزرگ که آتش دوزخ است مرویست که مخلصان اهل
اسلام ده تن چون ابو لبابه انصاری و مرداس و ابو قیس و ثعلبه بن ودیعه و اوس بن قدام بی عذر تخلف ورزیدند و آخر از ان پشیمان شده
گریه و تضرع آغاز کردند و گفتند چگونه جایز باشد که ما در سایه و راحت و آسایش باشیم و رسول خدای و اصحاب او در جهاد باشند
و محنت و رنج سفر کشند و چون از تهدیدات الهی خبر یافتند بسیار مضطرب گشته هفت تن از ایشان خود را باستونهای مسجد بسته سوگند
خوردند که نگذارند که کسی ایشانرا بگشاید تا وقتی که بحکم خدای گشاده شوند چون حضرت رسالت از تبوک رجوع فرمود بمدینه نزول نموده
بر عادت معهود بمسجد درآمد و ایشانرا دیده فرمود اینها چه کسانند صورت حال بموقف عرض رسانیدند سید عالم بزبان گهربار خود فرمود
که من نیز سوگند میخورم که ایشانرا نگشایم چه ایشان تخلف ورزیدند و از صحبت من بازایستادند و بجهاد رغبت نکردند حق تعالی این آیه فرستاد
وَآخَرُونَ و قومی دیگر از تخلفان که غیر منافقانند اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ اعتراف کردند بگناهان خود نه همچنانکه اهل نفاق خَلَطُوا عَمَلًا
صَالِحًا آمیختند کردار نیک را یعنی غزوه‌ها که باتفاق حضرت رسول صلعم از ایشان در وجود آمده بود وَآخَرَ سَيِّئًا و عمل دیگر بد که
تخلف ایشان بود از تبوک عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ شاید که خدای توبه ایشانرا بپذیرد و رحمت کند إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که
خدای آمرزنده است تائبانرا رَحِيمٌ مهربان بتفضل بر ایشان بعد از نزول این آیه آنحضرت صلعم بطوع و رغبت ایشانرا بگشاد و ایشان آزاد شدند
بشکرانه قبول توبه اموال خود را نزد حضرت رسالت صلعم آورده گفتند یا رسول الله مالیست که ما را از دولت خدمت تو بازمانیدیم اینها را فرا گیر و در راه
خدای تصدق کن حضرت صلعم فرمود که مرا باخذ اموال شما مأمور نیستم این آیه نازل شد که خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ فرا گیر از مالهای ایشان یعنی بعض از آن
صَدَقَةً زکوة فریضه تُطَهِّرُهُمْ پاک گرداند ایشانرا از گناهان وَتُزَكِّيهِمْ و زیاده کرداند حسنات ایشانرا بِهَا بدان صدقه وَصَلِّ عَلَيْهِمْ
و دعا کن برای ایشان إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ بدرستی که دعاهای تو آرامش بود دلهای ایشانرا و موجب اطمینان خاطر وَاللَّهُ سَمِيعٌ
عَلِيمٌ و خدای شنواست دعای ترا و داناست باستحقاق ایشان بدعا أَلَمْ يَعْلَمُوا آیا نمیدانند توبه کنندگان أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ از آنکه خدای
اوست که قبول میکند توبه را عَنْ عِبَادِهِ از بندگان خود وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ و فرا میگیرد صدقه‌های ایشانرا یعنی قبول آن میکند بجهة خلوص
نیت ایشان و بران ثواب عظیم کرامت فرماید وَأَنَّ اللَّهَ و آیا نمیدانند این را نیز که خدای تعالی هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ اوست پذیرنده توبه
و مهربان بر توبه کنندگان آورده اند که حضرت رسالت صلعم فرمود که بآن خدائی که جان من بامر اوست که هیچ بنده نباشد که صدقه دهد از کسب حلال
مگر که خدای تعالی صدقه او را قبول کند و او را بپرورد چنانکه یکی از شما کره اسپی را بپرورد تا آنکه یک لقمه که از وجه حلال داده باشد مانند کوهی عظیم
شود وَقُلِ اعْمَلُوا و بگو عمل کنید ای تائبان یعنی بعد از قبول توبه استقامت ورزید بر عمل خیر فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ پس زود باشد که ببیند

بر کارهای شما از خیر و شر بعد از مرگ در آن وَرَسُولُهُ و فرستاده او نیز ببیند وَالْمُؤْمِنُونَ و گروهی که ایمان آورده اند

مراد مؤمنان ائمه معصومین اند که عارف اند باعمال بندگان وَسَتُرَدُّونَ و زود باشد که باز گردانیده شوید بسبب مرگ الی عَالِمِ الْغَيْبِ

وَالشَّهَادَةِ بمجازات دانای نهان و آشکارا در عرصه قیامت فَيُنَبِّئُكُم پس آگاه کند شما را بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ بانچه بودید که عمل میکردید

دیگر جمعی از متخلفان اگرچه خود را بستون نبستند اما نزد حضرت رسول صلعم آمده بگناه خود معترف شدند این آیه در باره ایشان نازل شد که وَآخَرُونَ

و دیگران از متخلفان مُرْجَوْنَ تاخیر کرده شدگان و باز داشتگان یعنی موقوفست حکم ایشان لِأَمْرِ اللَّهِ برای نزول فرمان خدای در باره

إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ یا عذاب کند خدای ایشان را اگر اصرار کنند بران گناه وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ و یا قبول توبه نماید برای ایشان اگر ندامت

ورزند ازان وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست باحوال ایشان حَكِيمٌ محکم کننده است بتاخیر ایشان و بعد از آنکه ایشان بنیت خالص توبه کردند

خدای تعالی رحم کرده از سر ایشان در گذشت مرویست که دوازده منافق چون ثعلبة بن حاطب و جبل بن حارث و ودیعة بن ثابت و اشباه ایشان

بسخن ابو عامر راهب در برابر مسجد قبا مسجدی بنا کردند و ابو عامر از اشراف قبیله خزرج بود و در علم توریة و انجیل مهارت تمام داشت و پیوسته

نعت و صفت سید عالم صلعم با اهل مدینه میخواند و چون آنحضرت صلعم بمدینه هجرت کرد و اهل آن خطه شیفته جمال و کمال و حسن خلق آنحضرت شده از محبت

ابو عامر بریدند و کسی دیگر پروای او نکرد ابو عامر را عرق حسد در حرکت آمده بنفی آنحضرت مشغول شده بود و ایمان نیاورد و بعد از غزوه

بدر از مدینه گریخته بجانب مکه پیوست و در حرب احد حاضر شده اول کسی که تیر بر لشکر اسلام انداخت آن لعین بود حضرت صلعم او را فاسق لقب

نهاد و در حرب حنین نیز حاضر شد و از آنجا نیز فرار نموده بنزد هرقل که ملک روم بود رفت و میخواست که از روم لشکر ساز کرده بجنگ مسلمانان آید

نامه نوشت بمنافقان که شما در مقابل مسجد قبا در محله خویش برای من مسجدی بسازید که چون بمدینه آیم آنجا بافاده علوم مشغول شوم ایشان مسجدی

بنا نهادند و حضرت رسول صلعم چون عازم غزوه تبوک شد بانیان آن مسجد آمده گفتند یا رسول الله ما برای ضعیفان و بیماران که در باران و سرما

در مانده باشند مسجدی ساخته ایم و التماس است که در آن مسجد نماز گذاری و خوش دل ایشان آن بود که بوسیله نماز آنحضرت صلعم مهم ایشان استحکام پذیرد

القصه حضرت عزیمت سفر بود در جواب ایشان فرمود که حالا متوجه غزو ایم ان شاء الله تعالی بعد از مراجعت در مسجد شما نماز بگذاریم چون وقت بازگشتن بمنزل ذی اوان

که قریب بمدینه است رسید اهل مسجد همان التماس نمودند جبرئیل این آیه آورد وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا و آن منافقان که فرا گرفتند و بنا نهادند مسجد را

ضِرَارًا بجهة مضرت رسانیدن ایشان بمؤمنان یعنی بمهاجر که اصحاب مسجد قبا بودند وَكُفْرًا و بجهة قوت دادن کفر که اظهار آن میکنند وَتَفْرِيقًا

بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ و برای تفرقه افکندن میان مؤمنان که در مسجد قبا مجتمع می باشند وَإِرْصَادًا و برای انتظار لِّمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ

انکس که حرب کرده با خدا و با رسول او مِن قَبْلُ پیش از بنای این مسجد مراد ابو عامر راهب است که در احد و حنین بحرب حاضر شد وَلَيَحْلِفُنَّ و هر آینه سوگند

بخورند وقتی که کسی گوید چرا این مسجد ساختید إِنْ أَرَدْنَا نخواستیم از بنای این مسجد إِلَّا الْحُسْنَىٰ مگر خصلت نیکو که نماز است

و ذکر و توسعه بر ضعفا وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ و خدا گواهی میدهد که ایشان دروغگویانند در سوگند خود لَا تَقُمْ

فِيهِ أَبَدًا مایست دران مسجد ابدا هرگز لَّمَسْجِدٌ هر آینه مسجدی که أُسِّسَ بنا کرده شده است عَلَى التَّقْوَىٰ بر پرهیزکاری مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ

از اول روزی که از روزهای بنای اوست مراد مسجد قباست در تفسیر عمرو بن عوف مرویست که حضرت صلعم اول که بحوالی مدینه رسید بمحله قبا فرود آمد

چهارده روز آنجا اقامت فرمود و دران ایام اساس مسجد قبا افکندند و آن اول مسجدیست در مدینه که حضرت رسالت صلعم در آنجا نماز گذارد

و از ابن عباس نقلست که حضرت رسالت صلعم هر روز شنبه سواره و پیاده بمسجد قبا آمدی و در آنجا دو رکعت نماز گذاردی و در روایت آمده

که ثواب

که ثواب دو رکعت نماز در مسجد قبا که کردن برابر عمره است حق تعالی میفرماید که آن مسجد که اساس آن بتقوی است أَحَقُّ سزاوارتر

است أَن تَقُومَ فِيهِ آنکه قیام کنی در و از برای نماز فِيهِ رِجَالٌ دران مسجد که بنای او بر تقویست مردانند که از بزرگی طینت

و پاکی نیت يُحِبُّونَ أَن يَتَطَهَّرُوا دوست میدارند آنکه پاکی ورزند از انجاس و اخباث یعنی پیوسته بر طهارت باشند نقلست

که حضرت صلعم از اهل قبا پرسید که از کدام طهارت است که حق تعالی بدان بر شما ثنا گفت جواب دادند که آب از عقب سنگ بالیدن استعمال میکنیم

یعنی در استنجا و نزد جمعی مراد طهارت از معاصی و خصال مذمومه وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ و خدای دوست میدارد پاکی ورزندگان از هر دو

که چون این آیه آمد حضرت رسول صلعم مالک بن دخشم و معن بن عدی را امر کرد که بروید و آن مسجد را ویران کنید و بسوزید ایشان برفتند

و آتش در آنجا زدند کاشانه که در آنجا بود بکرشکستند و جمعی را آتش رسیده بسوختند و حضرت صلی الله علیه و آله امر کرد تا آن موضع را مزبله و خاک انداز

کردند و ابو عامر راهب در شام غریب و تنها بجهنم پیوست و در خبر است که مجمع بن حارثه که امام مسجد ضرار بود در عهد عمر خطاب علیه اللعنه

بیامد و از و طلب امامت مسجد قبا کرد و عمر لعین با آنکه میدانست که امام مسجد ضرار بود و پیشوای منافقان امامت مسجد قبا را بدو داد و بعد ازان

بجهت بیان فرق میان مسجد قبا و مسجد ضرار میفرماید که أَفَمَنْ أَسَّسَ آیا هر کس که اساس افکند بُنْيَانَهُ بنای امور دین خود را عَلَىٰ

تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ بر پرهیزکاری از خدای وَرِضْوَانٍ و خشنودی او که قاعده محکمست خَيْرٌ أَمْ مَّنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ بهتر است یا کسی

که اساس نهد بنا امور دین خود را عَلَىٰ شَفَا جُرُفٍ بر کناره رودی که زیران بمرور سیل تهی شده و ظاهرش بجای خود ایستاده باشد

هَارٍ شکافته شده و نزدیک بسر بافتادن و اینچنین زمینی سست ترین قواعد باشد و چون بنا بران نهند فَانْهَارَ بِهِ پس آن زمین سست

گرد و در افتد بِهِ یا بنای او با بانی آن فِي نَارِ جَهَنَّمَ در آتش دوزخ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ و خدای راه ننماید

و خدای راه ننماید معاندان ستمکار را بدانچه مقصود ایشانست و نیز در مذمت آن مسجد میفرماید که لَا يَزَالُ همیشه هست بُنْيَانُهُمُ بنای

ایشان الَّذِي بَنَوْا آن بنایی که بنیاد نهاده اند از برای اغراض فاسده رِيبَةً سبب شک و نفاق فِي قُلُوبِهِمْ در دلهای ایشان لا یزید بر شک

و نفاقی که دارند إِلَّا أَن تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ مگر آنکه پاره پاره گردد دلهای ایشان بحیثیتی که قابلیت دریافتن چیزی دران نماند وَاللَّهُ

عَلِيمٌ و خدای داناست بر وضع بنای ایشان که بچه نیت بود حَكِيمٌ حکم کننده بجزای آن بر وجه حکمت نقلست که چون در لیلة العقبه هفتاد

و پنج تن از اهل مدینه با حضرت رسالت صلعم بیعت کردند عبد الله رواحه گفت یا رسول الله از ما اخذ و شرط عهد کن برای خدای و برای خود هرچه

میخواهی حضرت صلعم فرمود که عهد و شرط فرا میگیرم از شما برای خدای که ویرا بپرستید و شرک نیارید و برای خود که مرا نگاه دارید از آنچه حفظ کنید

که مالها و نفسهای خود را نگاه میدارید گفتند چون برین امر قیام نماییم جزای ما چه باشد حضرت رسول صلعم فرمود که جزای شما بهشت خواهد بود انصار گفتند

این خرید و فروختی سودمند است ما درین بیع سود کردیم که هرگز فسخ آن نخواهیم کرد حق تعالی ازان بیع و شرا خبر میدهد که إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ بدرستی

که بخرید خدای تعالی مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ از گرویدگان نفسهای ایشان را که مباشر جهاد شوند وَأَمْوَالَهُمْ و مالهای ایشان را که در راه او نفقه

کنند بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ بآنکه مر ایشان راست بهشت یعنی ای بنده از تو بذل النفس و مال و از من عطا دادن بهشت بذل النفس پاره شدن و شوراست

و مال سبب طغیان و خود را این هر دو ناقص معیوب در راه من فدا کن و بهشت باقی مطلوب بستان يُقَاتِلُونَ کارزار کنند اهل مؤمنان که

نفس ایشان خریده شده است فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای و طلب رضای او فَيَقْتُلُونَ پس گاهی میکشند دشمنان را وَيُقْتَلُونَ و گاهی کشته

میشوند بدست اعدا و حق تعالی برین بیع و شرا وعده داده وَعْدًا عَلَيْهِ وعده داده بر خود حَقًّا ثابت و باقی که خلاف نیست دران و این وعده

نابت فی التوریة والانجیل والقرآن درین سه کتاب ومن اوفی وکیست وفا کننده تر بعهده بعهد خود من الله
از خدای کریمیست وکریم خلاف وعده روا ندارد فاستبشروا پس خوشحال وشادمان شوید ببیعکم بخرید وفروخت خود
الذی بایعتم به بهر که مبایعه کردید با وجه خوبی که وتیل مطالب عظیمه ومقاصد رفیعه برای شما بر خود واجب ساخته همچنانکه
فرموده که وذلک وآن بیع وشری هو الفوز العظیم آنست رستگاری بزرگ التائبون مؤمنان مذکور بازگردندگان
از معاصی ورجوع کنندگان بحضرت باری العابدون پرستندگان حق با خلاص وقیام بشرایط خدمتگاری الحامدون ستایندگان
حق را بانچه بایشان رسد از نعمت وبلیت السائحون روزه داران یا سیر کنندگان بطلب علم یا برای جهاد وزیارات در
الراکعون رکوع کنندگان در نماز یا خضوع کنندگان بر درگاه حضرت بی نیاز الساجدون سجده کنندگان در صلوة الآمرون
بالمعروف فرمایندگان بایمان وطاعت وسنت حضرت رسالت ص والناهون عن المنکر وبازدارندگان از کفر ومعصیت
وارتکاب بدعت والحافظون لحدود الله ونگاه دارندگان مر احکام شرایع خدا را وبشر المؤمنین وبشارة ده
مؤمنانرا که باین صفات موصوف اند آورده اند که اهل اسلام از حضرت رسالت ص التماس کردند که از برای آبای ما که در جاهلیت مرده اند
استغفار فرما آیه آمد که ما کان للنبی صحیح نبود وروا نباشد مر پیغمبر را والذین آمنوا ومانرا که گرویده اند ان یستغفروا
آنکه آمرزش طلبند للمشرکین برای شرک آرندگان ولو کانوا واگرچه باشند مشرکان اولی قربی خداوند خویشی من بعد
ما تبین لهم از پس آنکه روشن شد مر ایشانرا انهم اصحاب الجحیم که ایشان اصحاب دوزخ اند ملازمان دوزخند وبعد از ان علت
استغفار ابراهیم خلیل ع برای عمش آزر بیان میکند بقوله وما کان استغفار ابرهیم ونبود آمرزش خواستن ابراهیم ع
لابیه برای پدر خود یعنی عم خود آزر که در تربیت ومحافظت وی در حین طفولیت بمنزله پدر بود الا عن موعدة مگر از
برای وفا کردن وعده که در وقت مناظره ومباحثه وعدها ایاه وعده کرده بود مر پدر خود را که برای تو از خدای طلب مغفرت کنم
در دنیا پیغ آورده بود که آزر وعده داده بود ابراهیم را که من ایمان خواهم آورد وپس مراد باستغفار ابراهیم ع آنست که گفت من طلب مغفرت
میکنم برای تو وقتی که بگروی بخدا فلما تبین له پس آن هنگام که روشن گشت مر ابراهیم را انه عدو لله که آزر دشمن است مر خدای را
وبمیرد بر کفر وبا بوحی او را معلوم شد که وی ایمان نیارد ودر کفر بمیرد تبرأ منه تبرا کرد از وی وقطع استغفار فرمود ان ابرهیم لاواه
بدرستی که ابراهیم ع بسیار آه کننده بود این کنایه است از رقت قلب وکثرت ترحم وفرط شفقت او حلیم بردبار وصبور بود بر اذیت
تا بحدی که آزر با وی میگفت لارجمنک من ترا سنگسار کنم در جواب میگفت سأستغفر لک من از برای تو استغفار خواهم کرد وگفته اند اواه
آنکس است که چون ذکر آتش دوزخ کنند آه کند وگفته اند که اواه آنست که بآواز بلند بذکر وقران مشغول باشد ودر اثنای آن بسیار آه کند وحضرت
امیرالمؤمنین ع بسیار فرمودی که آه من قلة الزاد وطول السفر آه از کمی توشه ودرازی سفر وحضرت مرویست که چون حق تع نهی فرمود اهل اسلام را
از آنکه برای کافران استغفار کنند آنانکه قبل از نهی باستغفار برای کفار ارتکاب نموده بودند نزد حضرت رسالت ص آمده گفتند یا رسول الله
پس حال ما چگونه باشد که از سر جهالت برای کفار استغفار کرده ایم آیه نازل شد که وما کان الله لیضل قوما ونیست خدای در حکمت
او جایز نیست که قومی را ضایع وتباه کرداند یعنی بسم ضلالت بایشان نهد بعد اذ هدیهم بعد از آنکه راه نموده ایشانرا باسلام حتی یبین
لهم تا وقتی که روشن کرداند برای ایشان ما یتقون آنچه واجب است که از آن پرهیز کنند وگفته اند که در شان جمعی است که قبل از تحویل قبله

درگذشته

بودند وگذشته بودند وبا پیشتر از تحریم خمر [illegible] نوشیده بودند پس معنی آنست که بر ایشان از آن کارها که کرده اند گرفت نیست ان الله
بدرستی که خدای تعالی بکل شیء بهمه چیز از احوال اول وآخر ایشان علیم داناست ان الله بدرستی که خدای تع له ملک
السموات والارض مر او راست پادشاهی آسمانها وزمینها پس هر چه خواهد کند بی آمر ومنازع یحیی زنده کرداند مردگانرا ویمیت
ومیراند زندگانرا وما لکم ونیست شمارا ای مؤمنان من دون الله من ولی بجز از خدای کارسازی ولا نصیر ونه یاری که مددگاری
نماید لقد تاب الله بدرستی که خدای بازگشت بقبول توبه از ترک ندب علی النبی بر پیغمبر خود که آن اذن او بود مر منافقان را
در تخلف والمهاجرین والانصار وبر مهاجر وانصار یعنی جمعی از ایشان که کاره بودند مر غزوه تبوک را بطبیع [illegible] در صفت
مهاجر وانصار فرموده که الذین اتبعوه یعنی ایشان کسانی اند که پیروی کردند پیغمبر را فی ساعة العسرة در زمان عسرت وتنگی لشکر تبوک را
جیش العسرة میگفتند بجهة عسرت عظیم که ایشانرا بود هم در مرکب که ده تن یک شتر داشتند وهم در توشه که دو کس روزی یک خرما میخوردند
وهم در آب که با وجود قلت مراکب شتر را میکشتند ورطوبات اجواف وامعاء آنرا خورش میکردند [illegible]
که در زمان تنگی ایشان چنین متابعت پیغمبر کردند من بعد ما کاد از پس آنکه نزدیک بود که از غایت عسرت
یزیغ میل کند واز جاده [illegible] قلوب فریق منهم دلهای گروهی از ایشان یعنی کار بدان رسیده بود که جمعی از
جهاد باز گردند ثم تاب علیهم پس خدای بازگشت بر ایشان بانچه که توفیق ومدد داد ایشانرا تا از وسوسه شیطانی
بازگشتند نادم شدند انه بهم بدرستی که خدای بر ایشان رؤف رحیم بسیار رحمت است [illegible]
مهربانست بر ایشان وعلی الثلثة الذین خلفوا ودیگر توبه پذیرفت بر آن سه تن که باز پس کرده شدند یعنی تخلف کردند
از غزا وامر ایشان بحکم الهی [illegible] حتی اذا ضاقت علیهم الارض تا وقتی که تنگ شد بر ایشان زمین بما رحبت با وجود فراخی
ووسعت زمین وضاقت علیهم وتنگ شد بر ایشان انفسهم دلهای ایشان از بسیار غم ووحشت وظنوا ودانستند ان
لا ملجأ من الله آنکه پناهی نیست از خدای الا الیه مگر بوی [illegible] هو التواب اوست بسیار قبول کننده توبه الرحیم مهربان بر بندگان
یا ایها الذین آمنوا ای گروه مؤمنان اتقوا الله بترسید از خدای ومثل این فعل که مخالفت امر باشد معاودت مکنید
کونوا مع الصادقین وباشید از راستگویان در اقوال [illegible]
آنحضرت است ما کان روا نیست ونشاید لاهل المدینة مر اهل مدینه را ومن حولهم وانانکه گرداگرد ایشان اند من الاعراب
از بادیه نشینان ان یتخلفوا آنکه تخلف کنند وباز پس روند عن رسول الله از موافقت حضرت رسول خدا در جهاد وباز حکم او
ولا یرغبوا بانفسهم ونه سزاوار است که رغبت کنند بنفسهای خود عن نفسه از نفس رسول ص یعنی خویشتن را [illegible]
ذلک آن وجوب متابعت وترک تخلف بانهم بسبب آنست که ایشان چون با رسول خدای باشند لا یصیبهم ظمأ نرسد
ایشانرا تشنگی ولا نصب ونه رنجی از تعب سفر ولا مخمصة ونه گرسنگی فی سبیل الله در راه خدای ولا یطئون ونسپرند [illegible]
از اماکن کفار [illegible] موطئا [illegible] یغیظ الکفار بخشم آرد کافرانرا ولا ینالون من عدو
ونیابند از دشمن نیلا یافتنی از قتل واسر وغارت وجراحت وهزیمت الا کتب لهم مگر نوشته شده برای ایشان به بسبب آن عمل
صالح کرداری شایسته که موجب ثوابست یعنی بهر یک از ینها که بدیشان رسد مستحق ثواب شوند از ابن عباس نقل است که هر [illegible]

مومن عمل ایشان را نرسد مقدار حسنه در دیوان ایشان نوشته میشود ان الله بدرستی که خدای لا یضیع ضایع نمیکند و نمیگذارد اجر
المحسنین مزد نیکوکاران را که مجاهد اند و لا ینفقون نفقة صغیرة و نفقه نکنند نفقه اندک و خورد چون خرما پاره و
نعل اسبی یا اصلاح خرما که بدهند و لا کبیرة و نه نفقه بزرگ چون انفاق عباس و غیر او که غرض ایشان بآن انفاق اعزاز دین
خدا باشد و لا یقطعون و قطع نکنند در سیر خود وادیا هیچ مرد و سیل را مراد زمین واسع است یعنی هیچ زمینی قطع نکنند الا
کتب لهم مگر نوشته شود برای ایشان ثواب آن لیجزیهم الله تا جزا دهد خدای ایشان را بسبب آن احسن ما کانوا
نیکوترین آنچه در راه حق تعالی یعملون عمل میکنند از ابن عباس مرویست که چون انواع تهدیدات در باب متخلفان نازل شد
مؤمنان جازم شدند بر آنکه چون نفیر جهاد بر آید تمامی عازم حرب شوند خواه حضرت رسول صلعم خود متوجه جهاد شود و با لشکر فرستد و چون
حضرت صلعم لشکر را نامزد کردی همه مسلمانان بیرون رفتندی و حضرت را تنها گذاشتندی آیه آمد که و ما کان المؤمنون و روا نیست
و نشاید لینفروا آنکه بیرون روند بجهاد کافة همه ایشان چه امر معاش و معاد مختل شود بیجا اگر همه ایشان جایز نیست که بروند و توقف کنند
فلولا نفر پس چرا بیرون نروند من کل فرقة منهم از هر گروهی کثیر از ایشان طائفة گروهی بجهاد و روند و تا توقف نمایند لیتفقهوا
تا طلب دانش کنند فی الدین در دین و فقه آموزند در خدمت حضرت و لینذروا قومهم و باید که بیم کنند فقها گروه خود را
اذا رجعوا الیهم چون بازگردند بسوی اهل خود لعلهم یحذرون تا باشد که اهل قبیله ایشان حذر کنند و اجتناب نمایند
از معاصی بعد از آن در امر قتال میفرماید که یا ایها الذین آمنوا قاتلوا الذین ای کسانی که گرویده اید کارزار کنید با آنکه یلونکم من
الکفار نزدیک شما اند از کافران و لیجدوا و باید که بیابند کافران فیکم غلظة در شما درشتی نسبت بخود قبل از خروج قتال
و اعلموا و بدانید ای مؤمنان ان الله مع المتقین آنکه خدای با پرهیزکاران است بحفظ و اعانت و نصرت و اذا ما انزلت
سورة و چون فرو فرستاده شود سوره یا پاره از قرآن فمنهم من یقول پس از منافقان کسی هست که گوید ایکم زادته
کیست از شما آنکه بیفزود او را هذه این سوره ایمانا گرویدن یعنی آنکس کو است که این سوره او را یقین و ثبات در دین بیفزاید حق تعالی
در جواب او میفرماید که فاما الذین آمنوا پس اما آنکه گرویده اند فزادتهم ایمانا پس زیاده میکرد الله این سوره ایمان ایشان را
بزیادت علمی که حاصل میشود از تدبر درین سوره و انضمام ایمان بآن و هم یستبشرون و ایشان شاد میشوند بنزول آن که موجب
زیادتی کمال و واسطه ارتفاع حال ایشان است و اما الذین فی قلوبهم مرض و اما آنکه در دلهای ایشان است بیماری شک و نفاق
و بغض اسلام فزادتهم پس زیاده میکند این سوره ایشان را رجسا الی رجسهم کفری منضم بکفر ایشان یعنی در سورهای دیگر شک داشتند
پس شک ایشان درین سوره با آن شک ضم شده موجب زیادتی کفران گشت و ماتوا و مردند یعنی این صفت استحکام یافت
در ایشان تا وقتی که مردند و هم کافرون در حالتی که ایشان کافر بودند اولا یرون آیا نمی بینید این منافقان انهم یفتنون
آنکه ایشان مبتلا میشوند و در بلیه می افتند باصناف بلیات از مرض و قحط یا بجهاد با رسول خدا فی کل عام در هر سالی مرة یکبار او
مرتین یا دو بار ثم لا یتوبون پس توبه نمیکنند از نفاق و لا هم یذکرون و نه ایشان پند میگیرند در آیات و اذا ما انزلت
سورة و چون فرود آید سوره از قرآن که در آن عیب ایشان مذکور باشد نظر بعضهم نظر کنند برخی از ایشان الی بعض بسوی بعضی
دیگر یعنی بچشم یکدیگر را اشاره کنند از روی انکار و تمسخر بدان سوره و با یکدیگر گویند که هل یریکم من احد آیا می بینید یکی از مسلمانان شما را

اگر از مجلس بیرون رویم پس اگر کسی نبیند اقامت کنید و اگر نه برخیزید ثم انصرفوا پس بازگردیدند از مجلس پیغمبر صلعم بجهت خوف رسوائی با کثرت
خشم صرف الله بگردانیده است خدای تعالی قلوبهم دلهای ایشان را از انشراح صدور و فهم قرآن و قبول ایمان بجهت عقوبت فرط
عناد و انکار ایشان بانهم بسبب آنکه ایشان قوم لا یفقهون گروهی اند که در نمی یابند حق را پس بر سبیل عموم خطاب بجمیع بندگان
میکند که لقد جاءکم بتحقیق و یقین که آمد شما ای کافه مکلفان رسول فرستاده بحکم خدای من انفسکم از شما یعنی از جنس شما
در بشریت تا بواسطه جنسیت با او الفت نمایند و بر وجه سهولت افاده و استفاده وجود گیرد یا آمد شما ای اهل عرب از شما متکلم
بلغت شما یا از طایفه و قبیله شما از ابن عباس مرویست که هیچ قبیله نبود در عرب مگر که حضرت رسالت را از ایشان خویشی بود آن پیوسته بود
عزیز علیه ما عنتم دشوار است بر او آنچه در رنج افتید بدان از کفر و ضلالت و بجهت آن معذب شوید یعنی لطف و مرحمت او نسبت
بشما بر وجهی است که نمیخواهد که بسبب صدور عملی بد گرد از تبعی و غباری بر دامن شما نشیند و بجهت این پیوسته در صدد ترکیه شما است و هلاکی
او نیست که هیچ کردار بد از شما ظاهر نگردد که موجب عذاب شما شود و بعضی بر لفظ عزیز وقف میکنند و بنا بر این معنی آنست که حضرت پیغمبر
ارجمند است و بزرگ قدر و غالب بر دشمنان دین و معنی ما عنتم آنست که بر او نیست آنچه کشید از گناه یعنی اعتذار آن و بر او است نزد خدای تعالی
و در روز قیامت شفاعت تدارک آن خواهد نمود حریص علیکم حریص است بر اسلام شما و صلاح بیان شما بالمؤمنین رءوف رحیم
بگرویدگان از شما و غیر شما مهربانست و بخشاینده حق تعالی هیچ پیغمبر را بدین دو صفت مدح نکرد مگر حضرت پیغمبر ما را در حق جناب مقدس خود
فرموده که ان الله بالناس لرءوف رحیم و در باره وی گفت بالمؤمنین رءوف رحیم فان تولوا پس اگر برگردند منافقان از یاری
و هواداری تو فقل حسبی الله پس بگو که بسنده است مرا خدای که شر شما کفایت کند و مرا بر شما غالب سازد لا اله الا هو هیچ معبودی نیست
بجز او و بکردی علیه توکلت بر وی توکل کردم و کار خود بوی بازگذاشتم پس امید داری و رستگاری ندارم بجز از وی و هو رب العرش
العظیم و اوست خداوند عرش بزرگ مراد عرش عظیم یعنی اعظمت که محیطست بر جمیع اهل آسمان و زمین و مقادیر و احکام از آن نازل
میشود و قبله دعا و طوافگاه ملائکه است و او را بکمال قدرت خود نگاه میدارد و آورده اند که عرش الهی هزار رکن دارد و هر دو رکنی سیصد هزار
قاعده تا قاعده سیصد هزار ساله راه است و همه آن مملو است از اصناف ملائکه و حقیقت معنی آیه آنست که ای محمد بگو که خدایی که عرش بدین
عظمت را نگاه میدارد و قادر است که مرا از شر منافقان نگاه دارد مرویست که مردی صالح حضرت رسول صلعم را در خواب دید که در جمعی نشسته بود و
اصحاب با وی مجالست کرده مردی از جمله آشنایان از در درآمد و خواست که بنشیند حضرت صلعم دست او را بگرفت و بر بالای صحابه جای داد
گفتند یا رسول الله این کیست که وی را بر ما تقدیم فرمودی فرمود این مردیست که در عقب هر نمازی دو آیه از آخر سوره برات خواند یعنی از آنجا که
لقد جاءکم رسول تا آنجا که و هو رب العرش العظیم سورة یونس ع ابی بن کعب از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که این سوره را
قرائت کند بعدد هر کس که در دنیا تصدیق بیونس پیغمبر ع کرده و بعدد هر کس که تکذیب او نموده و بعدد هر که از قبطیان با فرعون غرق شدند
ده حسنه جهت وی بنویسند و حضرت ابی عبد الله ع فرموده که هر که تلاوت سوره یونس ع کند در هر دو ماه یا سه ماه از جمله جاهلان و غافلان
نباشد و در درجه با صلحا و شهدا و اتقیا برابر باشد و با ایشان محشور گردد و در روز قیامت از جمله مقربان بارگاه حضرت عزت و نزدیکان
درگاه صمدیت باشد و حق تعالی از وی خشنود گردد اللهم ارزقنا انشاء الله تعالی بسم الله الرحمن الرحیم
الر بمعنی انا الله الرحمن است یا انا الله اری یعنی منم خدای بخشاینده یا منم خدایی که می بینم جمیع احوال بندگان را تلک این سوره آیات الکتاب

الحکیم آیتهای قرآنست که مشتمل است بر حکمت و یا محکم و متقن که در وی تناقض و اختلاف نیست یا آنکه هرگز رقم نسخ بر وی کشیده نشود
با کسی بر تقدیر آن قادر نبود آورده اند که چون اساس بنای نبوت محمد تاکید یافت و حضرت عزت عز شانه او را برسالت اختصاص
داد و صنادید قریش از روی انکار گفتند عجب است که خدای رسولی که از جنس آدمیان بود امینا فرستد یتیم ابوطالب را اختیار کند
حق تعالی رد انکار ایشان کرده فرمود که اکان للناس آیا هست مردمانرا عجبا تعجبی شگفتی ان اوحینا الی رجل منهم آنکه وحی
کردیم بسوی مردی که از قبیلهٔ ایشانست و تعجب ایشان درین از فرط حمق و قصور نظر ایشان بود و امور جاهلیه چه اعتقاد ایشان داشتند
که افضلیت و مرتبه و شان مرد بکثرت مال و جاه دنیوی است و آنحضرت را که از عظمای خود کمتر میدانستند بجهت قلت مال لهذا و چون حکمت
الهی مقتضی حقیر داشتن حطام دنیویه است از ینجهت پیغمبران که مبعوث شده متصف بصفت فقر بوده اند تا به بندگان نماید که مال دنیا را
در مرتبت مرتبه و کفار از فرط جهالت این راغبی یافتند و تعجب میکردند حق تعالی از روی انکار تعجب فرمود که آیا تعجب میکنید این که ما وحی کرده ایم
بمردی که از اصل و نسب ایشانست مضمون وحی ان انذر الناس آنست که بیم کن مردمانرا از عقوبت الهی و بشر الذین آمنوا و مژده
ده آنانرا که گرویده اند ان لهم بآنکه مر ایشانراست قدم صدق پیشرو نیک عند ربهم نزد پروردگار ایشان و آن سابقه ازلیست و نعیم
جنت که حق تعالی بآن وعده داده است مومنانرا مرویست که حضرت را از قدم صدق پرسیدند فرمود آن شفاعت منست که بآن
متوسل شوید برحمت پروردگار خود مقررست که گناهکاران تباه روزگار هیچ وسیله برای آمرزش برابر شفاعت آنحضرت صلعم نیست
قال الکافرون گفتند ناگرویدگان بعد از آمدن پیغمبر و نمودن معجزات بایشان ان هذا بدرستی که این لساحر مبین
جادوییست هویدا و آشکارا ان ربکم الله بدرستی که پروردگار شما الله است الذی که خداوندیست که بقدرت تام خلق السموات
والارض بیافرید آسمانها و زمینها را که اصول ممکنات اند و بزرگترین اجسام این عالم فی ستة ایام در مقدار شش روز از ایام دنیا و در
آنرا اختراع کرد با چندین بدایع و عجایب با آنکه قادر بود که بیک طرفة العین آنرا بیافریند تا تعلیم بندگان باشد که در کارها تعجیل نکنند ثم استوی
پس مستولی شد علی العرش بر عرش بآفریدن و تدبیر کردن همچو استوای ملک بر سریر بانشستن او و تدبیر مملکت چه همه از عرش بخیزد که اعظم مخلوقات است
نازل میشود و لهذا بندگان نزد حاجت دستها بجانب آن بر میدارند یدبر الامر تدبیر میکند و میسازد امر کاینات را بر مقتضای حکمت
ما من شفیع نیست هیچ شفاعت کننده روز قیامت الا من بعد اذنه مگر پس از دستوری دادن خدا او را این تقریر عظمت او
و رد گمان کفار است که ایشان گفتند الهه ایشان شفیع خواهند بود ذلکم الله آنکه موصوفست باین صفات خدای بحقست ربکم پروردگار شماست
نه غیر او چه غیر او را با او درین صفتها شرکت نیست فاعبدوه پس او را پرستید بیگانگی افلا تذکرون آیا پند نمیگیرید و تفکر نمیکنید
که مستحق عبادت اوست نه معبودان باطله الیه بسوی جزای اوست مرجعکم جمیعا بازگشت شما همه بموت و نشور از بهر آن پس
مهیا باشید برای آن بکسب اعمال صالحه و اجتناب از افعال سیئه وعد الله حقا وعده داد شما را خدای وعده دادنی درست و راست
انه یبدؤ الخلق بدرستی که خدای در اول بیافرید خلق را ثم یعیده پس بعد از مردن زنده کرد انرا لیجزی الذین آمنوا
تا جزا دهد آنانرا که گرویده اند باو و عملوا الصالحات و کردند عملهای نیک پسندیده بالقسط بعدل یعنی مکافات ایشان دهد بروجه
عدل که در آن هیچ نقصی نباشد والذین کفروا و آنانکه کافر شدند لهم شراب من حمیم مر ایشانراست آشامیدنی از آب گرم در دوزخ
که چون بخورند جمیع امعای ایشانرا پاره پاره کرده و عذاب الیم و دیگر ایشانرا عذابی دردناک که تخفیف نیابد بما کانوا بسبب آنکه بودند که

بخدا

بخدا و رسول او یکفرون کافر میشدند و منکر بودند هو الذی اوست آن خداوندی که بقدرت کامله جعل الشمس ضیاء
گردانید آفتاب را خداوند روشنی والقمر نورا و ماه را خداوند نور وقدره منازل و تقدیر کرد برای سیر هر یک از شمس و قمر منازل
منزلها بر فلک که بیست و هشت بعدد شبهای ماه غیر از دو شب محاق لتعلموا عدد السنین تا بدانید شما شمار سالها
و چون سال مشتمل بر ماهها بود ذکر ماه نکرد والحساب و تا بدانید شمار اوقات از ماهها و روزها در مهمات و معاملات خود ما خلق الله ذلک
نیافرید خدای آنچه مذکور شد الا بالحق مگر بحق یعنی بر وفق حکمت بالو ... زر و عبث یفصل الایات روشن میکنیم دلایل قدرت خود را
لقوم یعلمون برای گروهی که میدانند یعنی در آن اندیشه میکنند و بجهة تامل از آن نفع میگیرند چه هر که تامل کند میداند که شمس و قمر که دو آیه اند
از آیات الهی که از اعظم دلالات اند بر وحدانیت و اعظمیت و علم او سبحانه چه از انها عالم منور میشود و بشعاع شمس اخراج نبات و طبخ ثمار را
میکنند و بنهایت و نقص قمر اول و آخر ماه معلوم میگردد و حساب شهور و ایام صیف و زمستان دانسته میشود ان فی اختلاف اللیل والنهار
بدرستی که در آمد و شد شب و روز از پس یکدیگر یا در مخالفت ایشان بنور و ظلمت وما خلق الله و دیگر آنچه آفرید او سبحانه
فی السموات والارض در آسمانها و زمینها از انواع کاینات و جمادات لایات هر آینه نشانهاست بر وجود صانع و وحدت
او و کمال علم و قدرت لقوم یتقون مر گروهی را که بترسند از عاقبت احوال امور بعد از آن در تهدید مکذبان معاد و معاندان
بانبیا میفرماید که ان الذین بدرستی که آنانکه لا یرجون لقاءنا امید ندارند بثواب و عقاب ما یعنی منکر آخرتند که محل مجازاتست
ورضوا بالحیوة الدنیا و خشنود شدند بزندگانی دنیا واطمأنوا بها و آرام گرفتند بدان چنان که گویا هرگز ایشانرا از آنجا رحلت نخواهد بود
والذین هم عن آیاتنا و آنانکه ایشان از ابتدای کتب ما یا دلایل صنع ما غافلون اند کاهلان و بیخبرانند اولئک آن گروه
مأویهم النار جای ایشان آتش دوزخست بما کانوا یکسبون بآنچه بودند که کسب میکردند از معاصی که کفر و شرکست بعد از وعید
کافران در وعد مومنان میفرماید که ان الذین آمنوا بدرستی که آنانکه ایمان آوردند و عملوا الصالحات و کردند کارهای نیک یهدیهم
راه نماید ایشانرا ربهم پروردگار ایشان در آخرت بایمانهم بسبب ایمان ایشان طریقی که سوی بهشت شود تجری
من تحتهم الانهار جاری میشود از زیر مساکن ایشان جویهای آب فی جنات النعیم در بوستانهای با نعمت ایشان
در بالای غرفها نگرند دعویهم خواندن ایشان مر خدا را فیها در بهشت باین وجه باشد که سبحانک اللهم پاکی یاد میکنیم ترا ای
خدایا از هر چه لایق بحضرت کبریای تو نیست و این بجهة لذت ایشان بود چون این کلمه گویند آنچه از روی ایشان باشد حاضر گردد از نعیم بهشت
وتحیتهم و درود و ثنای ایشان بر یکدیگر و یا درود و تحیت ملائکه بر ایشان فیها در بهشت سلام و آن سلام بود که مشتملست بر
سلامتی از آفات و نقایص و مکاره و آخر دعویهم و آخر دعای ایشان ان الحمد لله آن باشد که گویند حمد مر خدای راست رب
العالمین که پروردگار عالمیانست و لذت تسبیح و تحمید ایشانرا از جمیع نعم بهشت خوشتر آید نظم ذوق نام تو عاشق مشتاق را از بهشت
جاودانه خوشتر است مرویست که معنی یهدیهم ربهم که درین آیه واقع شده اینست که راه نماید خدای تعالی ایشانرا بنور ایمان تا بر صراط بگذرند
و در خبر است که حضرت رسول صلعم جبرئیل را گفت که چگونه بر صراط بگذرند جبرئیل متوجه آسمان شده باز آمد و گفت حق سبحانه و تعالی ترا سلام میرساند که
تو بر صراط بنور قرآن بگذاری و علی بنور تو بگذرد و امت تو بنور علی گذر کنند نور امت تو از نور علی علیه السلام است و نور علی از نور تو و نور تو از نور من
آورده اند که کفار بنزول عذاب استعجال مینمودند این آیه آمد که ولو یعجل الله للناس و اگر تعجیل کند خدای بر مردمان الشر تا شتاب

بدعای بد استعجالهم بالخیر چون شتافتن ایشان بدعای خیر لقضی الیهم هرآینه رانده و گذارده شود بسوی ایشان اجلهم
اجل ایشان و هلاک شوند یعنی اگر ما دعای بد ایشان زود در اجابت کنیم چنانچه دعای خیر ایشان مستجاب میکردانیم ایشان زود هلاک شوند
فنذر الذین پس میگذاریم آنانرا که لا یرجون لقاءنا امید ندارند برسیدن بعذاب ما و ثواب ما یعنی برجه عناد و مکابره بجز
تعلقات ان نمیکروند فی طغیانهم در گمراهی خود شان یعمهون سرگردان میروند و بحق راه نمی یابند بعد ازان خبر میدهد از قلت
صبر آدمی بر قتر و شداید و میفرماید که واذا مس الانسان الضر و چون برسد بآدمی سختی و رنجی مراد جمیع کفارند یا ولید مغیره یا اکثر اوقات
و بر هر تقدیر چون ضرر بوی رسد دعانا بخواند ما را باخلاص تمام برای خلاصی از آلام لجنبه وقتی که تکیه کرده باشد بپهلوی خود یعنی صاحب
فراش بود از ان رنج او قاعدا او قائما یا نشسته یا ایستاده یعنی در جمیع حالات فلما کشفنا پس چون بر داریم و ببریم عنه ضره
از وی رنج و مضرت او را بگذرد و بهمان راهی که بود از کفر بران مستمر شود کان لم یدعنا گویا که او نخوانده است مارا الی ضر مسه
بکشف ضرری که باو رسیده بود کذلک مانند این تزیین زین آراسته شده للمسرفین مر اسراف کنندکان را که از حد تجاوز نموده اند ما کانوا
یعملون آنچه هستند که میکنند بعد ازان از عقوبات امم سابقه خبر میدهد تا این امت از مثل این عمل احتراز کنند و میفرماید
که ولقد اهلکنا القرون و بدرستی که هلاک کردیم اهل قرنها من قبلکم پیش از شما ای اهل مکه لما ظلموا آن هنگام
که ستم کردند بتکذیب پیغمبران وجاءتهم و حال آنکه آمده بودند بدیشان رسلهم بالبینات رسولان ایشان بحجتهای روشن معجزهای
ظاهر وما کانوا لیؤمنوا و نبودند ایشان که ایمان آرند کذلک همچنانکه ایشانرا جزا دادیم بجهت تکذیب رسل نجزی القوم
المجرمین جزا خواهیم داد کروه مشرکانرا ثم جعلناکم پس گردانیدیم شمارا ای گروهی که محمد صلعم بشما مبعوث شد خلائف خلیفهای
گذشتگان و جانشینان فی الارض من بعدهم در زمین از پس قرونی که هلاک شدند لننظر تا ببینیم در صورت شهادت
بعد از آنکه دانسته ایم در غیب که شما کیف تعملون چگونه عمل خواهید کرد از خیر و شر تا با شما بمقتضای آن کردار جزا دهیم آورده اند
که عبدالله بن ابی امیه مخزومی و ولید بن مغیره و جمعی از کفار قریش با حضرت رسالت صلعم گفتند اگر میخواهی که سادات عرب را از عبادت
لات و عزی و منات بازدارد و ذم بتان در آن نبود حق تعالی آیه فرستاد که واذا تتلی علیهم و چون خوانده شود بر مشرکان
که آیاتنا آیتهای ما یعنی قرآن بینات در حالتی که واضح المعنی است قال الذین لا یرجون لقاءنا گویند آنانکه امید ندارند
رسیدن بعقاب و ثواب ما در روز حساب ائت بقرآن بیار قرآنی را غیر هذا بجز این که میخوانی او بدله یا آنکه تبدیل کنی
قرآنرا که در آیات آن ذکر عذاب و ذم آلهه ما نباشد قل بگوی ای محمد صلعم در جواب ایشان که ما یکون لی ان ابدله سزاوار نیست
مرا آنکه تبدیل کنم قرآنرا من تلقاء نفسی از قبل نفس خود یعنی بخود نمیتوانم که قرآنرا تغییر کنم و در آن زیاده و کم کنم ان اتبع
متابعت نمیکنم الا ما یوحی الی مگر آنچیزی را که وحی کرده میشود بمن از حق تعالی انی اخاف بدرستی که من میترسم ان عصیت
ربی اگر عاصی شوم در پروردگار خود به تبدیل قرآن عذاب یوم عظیم عذاب روز بزرگ را که قیامت است بعد ازان بر صحت
نبوت آنحضرت تنبیه میفرماید که قل بگوی ای محمد صلعم لو شاء الله اگر خواستی خدای ما تلوته علیکم نخواندمی بشما این قرآن
ولا ادراکم به و نه شمارا دانا کردی خدای به بقرآن پس از فضل و رحمت اوست که مرا امر کرد که بخوانم و شمارا اعلام کرد بزبان من
فقد لبثت پس بدرستی که من درنگ کردم فیکم عمرا در میان شما عمری دراز که مقدار چهل سال بود من قبله پیش از نزول قرآن

یعنی

یعنی از آن مدت که مبعوث نبودم نه من از قرآن میخواندم و نه شما بدان دانا بودید افلا تعقلون آیا پس چرا در نمی یابید و تعقل نمیکنید در کسی
که چهل سال در میان شما بود و ممارست علمی نکرده و با عالمی مصاحبت ننموده کلامی بشما میخواند که فصحای عرب با کمال بلاغت آن عاجز شده و بلغای
عرب از کمال فصاحت آن انگشت تحیر در دندان دارند و با وجود این از احوال ماضی و مستقبل خبر میدهد تا دریابید که صدور کلامی چنین از مردی
چنان خارق عادت است و منزل از جانب جناب عزت و شما از غایت عناد افترا میکنید که کلام من است نه از جانب خدای فمن اظلم
ممن افتری پس کیست ستمکارتر از کسی که افترا کند و بر بندد علی الله کذبا بر خدای دروغی در خبری که او نگفته باشد نسبت بوی دهد او
کذب بآیاته یا تکذیب کند آیتهای او را و بدان کافر شود و یا گوید که او صاحب شریک و ولد است انه بدرستی که او لا یفلح المجرمون نجات
نه بود و رستگار نکنند مجرمان یعنی کافرانرا و یعبدون من دون الله و میپرستند بجز از خدای تعالی ما لا یضرهم چیزی را که ضرر نرسانند بدیشان
اگر ترک طاعت او کنند ولا ینفعهم و سود نرسانند بدیشان اگر همه اوقات در پرستش ایشان صرف نمایند زیرا که معبود ایشان جمادات و جماد
برسانیدن نفع و ضرر قادر نیست و حال آنکه معبود حقیقی باید که قدرت او بایقاع ثواب و عقاب متعلق باشد تا بندکان بامید نفع و دفع
ضرر او را پرستند ویقولون و میگویند بت پرستان هؤلاء شفعاؤنا این بتان شفیعان ما اند عند الله نزد خدای یعنی در امور دنیا
مارا شفاعت میکنند حق تعالی بر سبیل الزام ایشان فرمود که قل بگوی ای محمد صلعم اتنبئون الله آیا خبر میکنید خدایرا بما لا یعلم بچیزی که نمیداند فی
السموات در آسمانها ولا فی الارض و نه در زمینها سبحانه پاکست خدای وتعالی و بلند مرتبه عما یشرکون از آنچه ایشان انباز او
میدانند وما کان الناس و نبودند مردمان الا امة واحدة مگر امتی یگانه یعنی همه بر فطرت اسلام بودند و از ابن عباس مرویست
که میان آدم و نوح علیهما السلام ده قرن بود و در میان اختلاف واقع نشد تا بعد از طوفان فاختلفوا پس اختلاف کرده بعضی کافر شدند و بعضی
بر ایمان خود ماندند ولولا کلمة و اگر نه سخنی است سبقت من ربک که پیشی گرفته است از آفریدکار تو یعنی حکم ازل واقع شده بتاخیر عذاب
تا روز قیامت که روز جزاست و اگر نه لقضی بینهم هر آینه حکم کرده شدی میان ایشان فیما فیه در آنچه که ایشان در آن یختلفون اختلاف
میکنند یعنی عذاب نازل شدی و مبطل هلاک گشتی و محق باندی ویقولون و میگویند مشرکان که اقتراح آیات میکنند از تو لولا انزل
چرا فرستاده نشد علیه بر حضرت محمد صلعم آیة من ربه معجزه از پروردگار او یعنی از آن معجزها که ما میطلبیم نه آنچه خود مینماید که مطلوب ما نیست این
آن معجزات فقل انما الغیب لله پس بگو در جواب ایشان که غیب مر خدایراست یعنی مختص است بعلم او فانتظروا پس شما انتظار برید نزول
مقترحات را انی معکم بدرستی که من با شما من المنتظرین از منتظرانم تا ببینیم که بجهت جحود و عناد شما خدا با شما چه خواهد کرد پس از افعال
ذمیمه ایشان خبر میدهد که واذا اذقنا الناس و چون بچشانیم مردمانرا یعنی اهل مکه را رحمة فراخی و فراخی من بعد ضراء از پس سختی
و قحطی که مستهم رسیده باشد بدیشان اذا لهم مکر ناگهان ایشانرا مکری باشد فی آیاتنا در آیتهای ما یعنی طعن میزنند و طعن کنند
در آن و در باره حضرت پیغمبر حیله کنند قل الله بگوی ای محمد که خدای اسرع مکرا زود تر است از شما در رسانیدن جزای کید بشما یعنی پیش از (?)
کید شما حق تعالی تیر ذل عذاب بر شما امر خواهد کرد ان رسلنا بدرستی که رسولان ما یعنی ملائکه حفظه یکتبون ما تمکرون مینویسند آنچه شما
می اندیشید از مکر و هر گاه که تدبیر خفی شما بنوشتکان ما پنهان نیست بر ما کی پنهان خواهد بود بعد ازان در تذکیر نعمت خود میفرماید که هو الذی
یسیرکم اوست آن خدائی که میراند یعنی تمکین و قدرت میدهد شمارا در قطع مسافت شما فی البر در خشکی بر پشت دواب چون اسب و شتر
والبحر و در دریا بر پشت کشتی حتی اذا کنتم تا چون باشید شما فی الفلک در کشتی وجرین بهم و کشتیها روان شوند با ایشان در

بریح طیبة بباد خوش که نرم میوزد وفرحوا بها وشادمان شده اند ایشان بان باد که کشتی ایشان را نرم میبرد جاءتها ناگاه آید بان
کشتی ریح عاصف بادی سخت که دریا را در شور آرد وجاءهم الموج و بیاید بدیشان موج دریا من کل مکان از هر جانبی
یعنی از چپ و راست و پیش و پس کشتی بموج درآید وظنوا و یقین کنند انهم احیط بهم انکه فرو گرفته است بلا مر ایشان را
از همه اطراف و جوانب دعوا الله بخوانند خدا را بدفع آن بلا از ایشان مخلصین در حالتی که پاک کنندگان باشند له الدین
برای خدا دین خود را لئن انجیتنا اگر ما را نجات دهی من هذه ازین احوال و بلا لنکونن من الشاکرین هر آینه باشیم
از سپاس دارندگان مر نعمت نجات را فلما انجاهم پس چون باز رهانیدیم ایشان را از آنچه میترسند اذا هم ناگاه ایشان
یبغون فی الارض ستم کنند در زمین و تباه شوند همان کارها که بران بودند بارتکاب معاصی بغیر الحق بناحق و ناروا
یا ایها الناس انما بغیکم ای مردمان جز این نیست که ستم شما علی انفسکم بر نفسهای شما بارتکاب معاصی متاع
الحیوة الدنیا برخورداری زندگانی دنیاست لذت آن زود بگذرد و عقوبت آن باقی ماند ثم الینا مرجعکم پس بسوی ما
بازگشت شما فننبئکم بما کنتم تعملون پس خبر کنیم شما را بآنچه هستید که عمل میکنید و مناسب آن جزا خواهیم داد شما را انما مثل
الحیوة الدنیا جز این نیست که مثل زندگانی دنیا در سرعت زوال و ادبار آن بعد از اقبال کماء مانند آبیست یعنی باران انزلناه
من السماء که فرو فرستادیم آنرا از آسمان یا از ابر فاختلط به پس بیامیخت باران آب نبات الارض گیاه رستنی از زمین
مما یاکل الناس از آنچه میخورند آنرا آدمیان والانعام و آنچه میخورند آنرا چهارپایان حتی اذا اخذت الارض تا وقتی
که فرا گرفت زمین زخرفها پیرایه خود را باصناف نباتات و اشکال و الوان مختلفه وازینت و آراسته شد بمحبوبات گوناگون و
ظن اهلها و گمان بردند اهل آن زمین انهم قادرون علیها که ایشان قادرند بر درویدن گیاه و چیدن میوهای آن
اتیها ناگاه آمد بدان زمین امرنا عذاب ما یعنی فرمان بجزای آن در رسید لیلا او نهارا در شب یا در روز فجعلناها پس گردانیدیم
کشت و زرع آن زمین را حصیدا ستیزه بانچه درویده باشند یا از اصل برکنده کان لم تغن گوییا که هیچ نبوده و موجود نگشته بالامس
دیروز کذلک همچنین که درین تمثیل تفصیل کردیم نفصل الآیات روشن میسازیم دلایل قدرت خود را لقوم یتفکرون
برای گروهی که تفکر کنند درین ضرب المثل و بدان نفع گیرند حق سبحانه و تعالی درین آیه حال دنیا را در زوال نعیم و ظهور ادبار بعد از اقبال
تشبیه کرده بحال گیاه زمین که بعد از تازگی و طراوت خشک شده بغضارت میشود چنانچه اول گیاه را صفت طراوت و تازگیست و آخر …
و فی مرکیست مبدا دنیا نوازش و دولت و منتهای آن گدازش و نکبت و گفته اند که اینجا تشبیه مال این جهانست بباران یعنی مال
مادام که جاریست در غایت پاکی و پاکیزگیست و چون در موضعی مکث کرد رنگ و بوی او متغیر گشت و منقطع شد دنیا نیز بسبب انفاق جوانمردان
چون دست بدست روان گردد مقبول و پسندیده باشد و چون در مضیق بخل و امساک خسیسان بماند نکوهیده و مذموم بود و آخر تاراج حادثات
تافته بنای افتخار و مرتبت از پای درآورد نظم مال چون آبست تا باشد روان فیض میبابند از و اهل جهان چند روزی چون کنند یکجا درنگ
گنده و بیجا صلت و تیره رنگ و یا وجه تشبیه آنست که چون آب باران باندازه آید و بقدر حاجت نازل گردد سبب آسایش آدمیان و آرامش
عالمیان باشد اما چون از اندازه بگذرد و از حد اعتدال تجاوز کند سبب خرابی عالم و سرگردانی بنی آدم شود مال دنیا نیز تا بمقدار احتیاج بدست آید نفع
دین و دنیا بهیچ مقرون گردد و فوایدان بقرب و عید رسد و چون روی بازدیاد نهد و خزانه و انبار پر شود موجب ارتکاب معصیت و تفاخر شود

ان

ان الانسان لیطغی ان راه استغنی و بعضی دیگر در وجه تشبیه گفته اند که باران چون بنهال گل رسد لطافت و طراوت آن بیفزاید
و چون بخار بن گذرد حدت و شوکت او زیاده گردد و مال دنیا نیز بمصلح رسد صلاح او بیفزاید بعرف آن در قربات که نعم المال الصالح
للرجل الصالح و اگر بدست افتد ماده فساد و عناد او روی باز دیاد نهد در تیسیر آورده اند که حق تعالی بندگان خود را نمیخواند بدنیا که محل
نفاق است بلکه بسرای بهشت دعوت میکند که منزل سلامتی از آفات است چنانچه فرموده که والله یدعوا و خدای تعالی میخواند بندگان را
الی دار السلام بسوی سرای باسلامت یعنی دعوت میکند بعملی که موجب دخول جنت است پس حق تعالی بنده خود را میخواند از
سرای که اول آن بکاست و اوسطش عنا و آخرش فنا بسرای که مبداش عطاست و اوسطش رضا و آخرش جوار حضرت مولی اللهم
نصف الحزب ارزقنا ویهدی من یشاء و راه مینماید هر کرا میخواهد از طالبان حق بتوفیق و یا در قیامت ایشان را راه نماید الی صراط مستقیم
بسوی راه راست که شریعت و یا دار السلام للذین احسنوا آن کسانی را که نیکوئی کردند یعنی ایمان آوردند الحسنی مثوبت
نیکو که آن نعم دار السلامست وزیادة و افزونی از پاداش که بطریق تفضل کرامت فرماید کقوله ویزیدهم من فضله ولا یرهق
وجوههم و پوشیده نگردد اندر روی بهشتیان را قتر غباری و گردی یعنی روی ایشان در کمال طراوت و نضارت باشد ولا
ذلة و اثر خواری و مذلت بر بشره ایشان نباشد اولئک اصحاب الجنة آن گروه نیکوکاران اهل بهشتند هم فیها خالدون
دران جاوید مانندگان نه نعمت ایشان زوال یابد و نه دولت ایشان انتقال پذیرد بخلاف زخارف دنیا و امتعه او که در معرض
فنا و زوالست و بعد از وعد نیکان وعید منکران میفرماید بقوله که والذین کسبوا السیئات و پاداش آنکه کسب کردند بدیها
از شرک و نفاق جزاء سیئة بمثلها پاداش بدیست مانند آن بدی که کرده اند وترهقهم ذلة و فرو پوشد ایشان را خواری
ما لهم من الله نباشد مر ایشان را از عذاب خدای من عاصم هیچ نگهدارنده یعنی هیچکس عذاب از ایشان باز نتوان داشت
کانما اغشیت گوییا پوشیده شده است وجوههم رویهای ایشان قطعا من اللیل پارهای از شب مظلما
در حالتی که آن شب تاریک بود یعنی حرارت دوزخ رویهای ایشان سیاه شده اولئک آن گروه اصحاب النار یاران
دوزخند هم فیها خالدون ایشان دران آتش جاوید مانندگانند ویوم نحشرهم و یاد کن روزی را که حشر کنیم همگان را
جمیعا همه ایشان ثم نقول للذین اشرکوا پس گوییم مر آنانرا که شرک آوردند مکانکم باستید بر جای خود انتم و شرکاؤکم
شما و شریکان شما که بدون من پرستیده اید یعنی بتان تا به بینید که چه با شما کنیم فزیلنا بینهم پس جدا کنیم میان کفار و معبود
آن ایشان وقال شرکاؤهم و گویند شریکان ایشان یعنی بتان ما کنتم ایانا تعبدون نبودید شما که ما را پرستیده بودید
بلکه شما هوای خود را پرستش میکردید چه ما آفریده شما بودیم … آوردن شرک گویند مراد بشرکا ملائکه اند و از مسیح نقلست که کافران آغاز
جدال کنند و گویند چنین است بلکه شما را پرستش خود امر کردید تا بان گویند فکفی بالله شهیدا پس کافیست خدا گواه باشد
بیننا و بینکم میان ما و شما چه او عالمست بکنه حال ما ان کنا بدرستی که بودیم عن عبادتکم از پرستش شما لغافلین
بیخبران زیرا که نه دیدیم و نه شنیدیم و عقل و فهم نداشتیم و یا ملائکه و مسیح گویند که ما نمیدانستیم که شما پرستش ما میکرده اید هنالک در
تبلوا کل نفس بیازماید یعنی بداند هر نفس بیقین ما اسلفت آنچه از پیش فرستاده از اعمال وردوا الی الله و باز گردانیده
شوند همه نفسها بسوی ثواب و عقاب خدای مولیهم الحق که خداوند متولی امور ایشانست بحقیقت وضل عنهم و گم گردد

وبکاوان ما کانوا یفترون از انچه هستند که افترا میکنند از شفاعت بتان و دعوی الوهیت ایشان بعد ازان از روی توحید و حجت بر
مقاران قول مذکور کردانیده پیغمبر را میفرماید که قل من یرزقکم بگو کیست که شمارا روزی میدهد من السماء از آسمان که باران می باراند والارض
و از زمین که گیاه میرویاند چه ارزاق حاصل نمیکردد مگر باسباب سماویه و ارضیه امن یملک السمع ایا کیست خداوندی که قادرست
بافریدن شنوایی والابصار و بینایی چی تواند که سمع و بصر بیافریند و حفظ آن تواند کرد از آفات ومن یخرج الحی و کیست که
بیرون آرد زنده را که حیوانست یا نبات من المیت از مرده که نطفه است یا دانه ویخرج المیت و بیرون آرد مرده را که نطفه است یا دانه
من الحی از زنده که حیوانست یا نبات ومن یدبر الامر و کیست که تدبیر کند کارهای عالمیان را و چون سؤالها کنی کافران نتوانند از
غایت ظهور که مکابره کنند فسیقولون الله پس زود باشد که گویند در جواب این که پرسیده الله است و چون اقرار بدین کنند حجت در
بطلان طریق ایشان که شرکست فقل پس بگو ای محمد مر ایشانرا بعد از اقرار افلا تتقون ایا پس نمی ترسید از خشم خداوندی
که بنا راست شریک او می سازید فذلکم الله پس آنکه او را این صفات کاملست الله است ربکم الحق پروردگار شماست ثابت ربوبیت
که شک دران راه ندارد فماذا پس چه چیزست بعد الحق پس از راستی و بیان حق الا الضلال مگر گمراهی فانی تصرفون پس بکجا
کردانیده میشوید از حق بباطل و از توحید بشرک کذلک همچنانکه ربوبیت حق را سزاوارست نه غیر او را حقت کلمة ربک سزاوار شد
حکم پروردگار تو و واجب شد علی الذین فسقوا بر آنانکه بیرون رفته اند از دایرهٔ ایمان انهم لا یؤمنون که ایشان ایمان نیارند
یعنی علم الهی تعلق گرفته که ایشان ایمان نیارند و در کفر میرند بعد ازان اثبات دلیلی دیگر میکند در باب توحید و علم و قدرت خود و میفرماید
که قل بگو ای محمد با این مشرکان معاند که هل من شرکائکم ایا از شریکان شما کیست که من یبدء الخلق کسی هست که باغاز بیافریند
خلق را ثم یعیده پس باز زنده کرداند او را قل الله بگو ای محمد مر ایشانرا که خدای یکی این صفت دارد که اوست یبدء الخلق که باغاز
افرید خلق را ثم یعیده پس باز زنده سازد ایشانرا بعد از فنا فانی تؤفکون پس از کجا بر گردانیده میشوید از راه راست و نیز بحجتی واضح حجت
میفرماید که قل بگو مر ایشانرا که هل من شرکائکم ایا هست از بتان شما که شریک نام نهاده اید من یهدی کسی که راه نماید بارسال رسل
و انزال کتب و توفیق نظر در دلایل قدرت یعنی نصب حجج کند تا راه نماید الی الحق بسوی حق و این معاندان میدانند که این صفت از الوهیت است و این
مسلوبست و اگر لجاج و عناد دامن گیر ایشان نشده نگذارد که باین معترف شوند قل بگو تو الله یهدی للحق خدای راه مینماید بحق با الطاف که با بندگان
کند از تمکین ایشان در نظر کردن در ادلهٔ با دیه و چون نعمت هدایت از جانب او سبحانست افمن یهدی الی الحق ایا پس انکه راه مینماید
بحق با سباب توفیق و الطاف احق ان یتبع سزاوارترست که متابعت کرده شود امن لا یهدی یا آنکس که راه نیابد بخودی خود الا
ان یهدی مگر آنکه راه نمایند او را و این حال اشرف شرکای شماست چون ملائکه و مسیح و عزیر پس جمادات بطریق اولی شایستهٔ الوهیت
نباشند در تفسیر زاهد مذکورست که بت پرستان بت را بر چهار پایان می بستند و از جایی بجایی نقل میکردند پس حق تعالی فرمود که ایا برابر بود انکه
راه نماید با کسی که تو او را راه نمایی فما لکم پس چیست و چه بود شما را کیف تحکمون چگونه حکم میکنید در تسویه میان کسی که شما بوی محتاجید با
کسی که او بشما محتاجست و یکسانی شمارید قادر و عاجز را در این آیه دلیلی روشن است بر عدم جواز تقدیم مفضول بر فاضل در امامت و خلافت در
در ریاست عامه دینیه بعد ازان فرمود که وما یتبع اکثرهم و پیروی نمیکنند بیشتر کفار الا ظنا مگر گمان فاسد را ان الظن بدرستی که گمان
لا یغنی بی نیاز نگرداند کس را من الحق از علم و اعتقاد درست شیئا چیزی یعنی ظن و تخمین بجای حق و یقین نتواند بود ان الله علیم بدرستی که خدا

داناست

داناست بما یفعلون بانچه ایشان میکنند از متابعت گمان و اعراض از حجت و برهان و همه را جزا و سزا خواهد داد بعد ازان رد
قول کفار میفرماید که وما کان هذا القرآن و نیست و نشاید این قرآن با وجود دلایل اعجاز ان یفتری آنکه بربافته شود و کسی تواند
گفت من دون الله بجز از خدای یعنی سزاوار نیست که این سخن افترا باشد ولکن تصدیق الذی ولیکن هست تصدیق کننده
آنچه که بین یدیه پیش ازوی از توریة و انجیل و زبور یعنی با وجود اعجاز مصدق و موافق کتب سابقه است وتفصیل الکتاب
و بیان کردن آنچه بر شما نوشته شده از اوامر و نواهی لا ریب فیه هیچ شکی و شبهه در وی نیست یعنی در حقیقت آن من رب
العالمین نازل شده است از نزد پروردگار عالمیان ام یقولون افتریه ایا میگویند مشرکان که بربافته است محمد این کلام را از خود قل
بگو اگر این سخن را بر شیوهٔ آن بافت چنانکه زعم شماست فأتوا بسورة مثله پس بیارید شما و بر بافید سورهٔ مانند آن در بلاغت
و فصاحت و قوت معنی چه شما در نظم بلیغ و در نثر فصیح مشهور زمان و سر آمد دوران اید و اگر بخود معارضه نتوانید استعانت نمایید
وادعوا و بخوانید برای معاونت خود در آوردن سورهٔ مثل قرآن من استطعتم هر که را توانید که از وی یاری خواهید من دون
الله بجز از خدای تا مدد کاری نماید شما را و سازید مانند قرآن ان کنتم صادقین اگر هستید راستگویان که محمد از خود ساخته
بل کذبوا بلکه از فرط جحود و عناد تکذیب کردند بما لم یحیطوا بعلمه بچیزی که فرا نرسیده اند بدانش آن ولما یأتهم و هنوز نیامده
بدیشان و ظاهر نشده تأویله معنی و حقیقت قرآن و ذهن ایشان باسرار و دقایق آن نرسید کذلک همچنان تکذیبی که کفار زمان
تو دارند کذب الذین تکذیب کردند انبیای خود را آنانکه بودند من قبلهم پیش از ایشان فانظر پس در نگر و ببین کیف کان عاقبة
الظالمین چگونه بود سرانجام ستمکاران مکذب ومنهم و از ایشان که تکذیب میکنند من یؤمن به کسی هست که میگرود
بقرآن و تصدیق در نفس خود و میداند که حقست و لیکن از روی عناد اظهار نمیکند ومنهم من لا یؤمن به و از ایشان کسی هست
که نمیگرود بان از فرط جهل و غباوت [illegible] وربک اعلم و پروردگار تو داناترست بالمفسدین به تباه کاران وان کذبوک و اگر
تکذیب کنند ترا فقل پس بگو ایشانرا که لی عملی مرا است جزای کردار من ولکم عملکم و مر شماراست پاداش عمل شما انتم بریئون شما
بیزارید یعنی ذمت شما بریست مما اعمل از آنچه میکنم نزد بعضی این آیه منسوخست بآیهٔ سیف ومنهم و از اهل شرک یا اهل یهود من
یستمعون کسانی هستند که گوش فرا میدارند الیک بسوی تو وقتی که قرآن میخوانی و احکام شرع را بایشان تعلیم میکنی تا استهزا کنند
بان افانت تسمع الصم ایا تو می شنوانی این معنی کسانی را که در عدم سماع حق بمنزلهٔ کرانند مراد آنست که تو قادر نیستی بر اسماع ایشان
ولو کانوا و اگرچه هستند لا یعقلون که در نمی یابند ومنهم من ینظر و از ایشان کسی هست که نظر کند الیک بسوی تو بروجه طعن
و دلایل نبوت افانت تهدی العمی ایا پس تو راه مینمایی کوران را از دیدن آیات ولو کانوا و اگرچه هستند که با وجود عدم بصر در دلایل
قدرت لا یبصرون نمی بینند بدیدهٔ بصیرت ان الله بدرستی که خدای لا یظلم الناس شیئا ستم نمیکند بر مردمان هیچ چیزی از
حواس و عقول و تعذیب ایشان بدون استحقاق و نقص ثواب از حسنات ایشان ولکن الناس و لیکن مردمان انفسهم
یظلمون ستم میکنند بنفسهای خود بکسب سیئات هر اگر حق نه بیند و حق نشنود کسی کور و کرست [illegible] ویوم یحشرهم
و یاد کن روزی را که جمع کنیم و حفص بنون میخواند یعنی خدای جمع کند کافرانرا و از هول آن روز مدت مکث در دنیا و قبر بر ایشان کوتاه نماید و چنین
کان لم یلبثوا گوئیا درنگ نکرده اند در دنیا و یا در قبر الا ساعة من النهار مگر اندکی که روز مکث در دنیا و قبر ایشان قلیل نماید

وانا بری مما تعملون

تغییر نشده پس چون از قبر برانگیخته شوند ایشان یَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ شناسایی دهند میان یکدیگر یعنی همدیگر را بشناسند
و این در اول بعث باشد چون از قبر و بعد از آن بسبب تواتر اهوال قیامت آن شناسایی انقطاع یابد و از یکدیگر فراموش کنند قَدْ
خَسِرَ الَّذِينَ بتحقیق که زیان کردند در خطوط خیرات ابدیه آنانکه ایشان كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ تکذیب کردند برسیدن بجزای الهی
در روز حساب وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ و نبودند راه یافتگان بآن و از غفلت خود را بعذاب ابدی انداختند وَإِمَّا نُرِيَنَّكَ
و اگر بنمائیم ترا ای محمد صلعم بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ برخی از آنچه وعده داده ایم کفار را از عذاب مانند هلاکت جمعی از ایشان
در روز بدر أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ یا متوفی سازیم ترا قبل از آنکه عقوبت ایشان را مشاهده کنی یعنی اگر انتقام نکشیم از ایشان در دنیا و ترا ازان
ننمائیم فَإِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ پس بسوی ماست بازگشت ایشان و ترا در آخرت بنمائیم عذاب ایشان را ثُمَّ اللَّهُ پس خدای بعد از
نمودن عذاب ایشان بتو یا پس از متوفی شدن تو شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ گواهست بر آنچه ایشان میکنند و فراخور عمل جزا
خواهند یافت وَلِكُلِّ أُمَّةٍ و مر هر گروهی را از امم ماضیه رَسُولٌ فرستاده بود که ایشان را بحق دعوت میفرمود فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ
پس چون آمد بدیشان رسول که مبعوث بود و تکذیب او کردند قُضِيَ بَيْنَهُمْ حکم کرده شد میان رسول و مکذبان او بِالْقِسْطِ
بدرستی یعنی رسول نجات یافت و اهل بلد هلاک شدند وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و ایشان ستم دیده نشدند یعنی از ثواب رسول
کم نکنند و در عذاب مکذبان زیاده بر استحقاق حکم نفرماید مرویست که کفار مکه استعجال عذاب میکردند این آیه آمد وَيَقُولُونَ و میگویند
کافران از روی استعجال و استهزا مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ که باشد این عذاب موعود و چرا فرو نمی آید إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید
راست گویان در وعید خطاب با پیغمبر است و مؤمنان که اهل شرک را تخویف میکردند قُلْ لَا أَمْلِكُ بگوای محمد صلعم که مالک نیستم
لِنَفْسِي برای نفس خود ضَرًّا وَلَا نَفْعًا زیانی از مرگ و بیماری و قحطی و نه سودی را از زندگانی و تندرستی و ارزانی یعنی قادر نیستم بر دفع
ضرر و جر نفع برای خود إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ مگر آنچه خواهد خدای که فرا رسد یعنی همه در تحت تصرف اوست و بران قدرت ندارم
مگر که مرا تمکین دهد بران پس چگونه استعجال کنیم در وقوع ضرر که نزول عقوبت و عذابست بر شما لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ مر هر گروهی را اجلی
معین برای هلاک ایشان إِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ چون بیاید وقت عذاب ایشان فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً پس پس نمانند از
اجل خود اندک زمانی وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ و پیشی نگیرند چون آن وقت در رسد همه هلاک شوند این تهدید مشرکانست که ساعت
بساعت عذاب الهی بر شما فرود آید قُلْ بگوای محمد صلعم أَرَأَيْتُمْ آیا دیدید و دانستید شما إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُهُ اگر بیاید بشما عذاب خدای
که نزول آن تعجیل میکنید بَيَاتًا ناگاه بوقت مشغولی شما بخواب أَوْ نَهَارًا یا در روز که زمان اشتغال شماست بطلب معیشت هر آئینه بیان
شوند از استعجال عذاب و چون چنین است پس مَاذَا يَسْتَعْجِلُ چه چیز را شتاب میکنند مِنْهُ از عذاب یعنی کدام نوع را از عذاب
میطلبند الْمُجْرِمُونَ گناه کاران أَثُمَّ آیا بعد از استعجال إِذَا مَا وَقَعَ چون واقع شود عذاب آمَنْتُمْ بِهِ ایمان آورید بوی یعنی
بعد از وقوع عذاب که مستلزم عدم نفع ایمانست ایمان خواهید آورد و بعد از وقوع ایشان را گویند آلْآنَ آیا اکنون که عذاب نازل شده
ایمان می آرید وَقَدْ كُنْتُمْ و حال آنکه بودید شما که از روی تکذیب و استهزا بِهِ بعذاب یعنی بنزول آن تَسْتَعْجِلُونَ شتاب میکردید
بر وجه تکذیب و استهزا ثُمَّ قِيلَ پس گفتیم لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مر آنانرا که ستم کردند بر خود بشرک و تکذیب ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بچشید
عذاب جاوید را هَلْ تُجْزَوْنَ آیا جزا داده شوید یعنی جزا نمیدهند شما را إِلَّا بِمَا كُنْتُمْ مگر بسبب آنچه شما بودید که تَكْسِبُونَ کسب میکردید
الکفر

الکفر و عقیده ایشان آورده اند که حیی بن اخطب از یهود مدینه قبل از هجرت رسول صلعم بتجارت مکه رفته بود چون بحرم رسید و غلغله دعوت
حضرت سید عالم را صلی الله علیه و آله و سلم شنید بمجلس شریف آنحضرت آمده بعد از آن استماع قرآن پرسید که ای محمد این دعوت
که میکنی بجد است یا بهزل این کلام که میخوانی براستی است یا بمجازی حق تعالی آیه فرستاد که وَيَسْتَنْبِئُونَكَ و خبر میپرسند از تو در باب
قرآن و دعوی نبوت أَحَقٌّ هُوَ و راستست این قُلْ بگوای محمد صلعم إِي وَرَبِّي آری بحق حرمت پروردگار من إِنَّهُ لَحَقٌّ بدرستی
که دعوی حق یا قرآن یا بعث عذر درست و راستست وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ و نیستید شما عاجز کنندگان مر خدایرا از عذاب کردن
یعنی عجز بقدرت او راه نیابد و شما عذاب وی از خود باز نتوانید داشت و از قبضه قدرت او بیرون نتوانید رفت وَلَوْ
أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ و اگر باشد مر هر نفسی را که ستم کرده است بر خود بکفر یعنی اگر کافری را باشد مَا فِي الْأَرْضِ آنچه در زمین
از جمیع مال و متاع و خزاین لَافْتَدَتْ بِهِ هر آینه فدیه دهد بآنچه با و داده تا خود را ازان عذاب باز خرد وَأَسَرُّوا النَّدَامَةَ
و پوشیده دارند پشیمانی خود را از برای هوا داران خود که مبادا از ایشان سرزنش و ملامت و طعن شنوند یا مبهوت شوند از هول عذاب
و بر نطق قادر نباشند لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ آنهنگام که ببینند عذاب را وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ و حکم کرده شود میان مؤمنان و کافران و یا
رؤسا و اتباع و یا ظالمان و مظلومان بِالْقِسْطِ بداد و براستی وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و ایشان ستم دیده نشوند بنقصان ثواب
و افزونی عذاب أَلَا إِنَّ لِلَّهِ بدانید بدرستی که مر خدایراست مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است
پس بفدای کافر احتیاج ندارد و بر ایصال ثواب و عقاب قادرست أَلَا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ بدانید بدرستی که وعده خدا در ثواب و عقاب
حَقٌّ راست و درستست وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ و لیکن بیشتر اهل ظلم و کفر نمیدانند بجهت مقصور بودن عقل ایشان
در ظاهر نعم دنیوی و سود رسیدن ایشان بدان هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ اوست زنده کننده و میراننده وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ و بسوی جزای او
در روز بعث باز گردانیده خواهید شد پس در بیان حقیت قرآن میفرماید که يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای همه مردمان قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ
مِنْ رَبِّكُمْ بدرستی که آمد شما را پندی از نزد آفریدگار شما وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ و شفائی و دوایی مر آنچیز را که در سینهاست
از امراض جهالت و ضلالت وَهُدًى و راه نماینده بسوی حق وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ و رحمتی برای گرویدگان یعنی قرآن که نازل شده است برای
مردمان که جامع جمیع این صفات مذکور شد و هر آینه چنین کلامی عین هدایت و محض رحمت و شفقت خواهد بود قُلْ بگوای بندگان شادی
کنید بِفَضْلِ اللَّهِ بفضل خدای که قرآنست وَبِرَحْمَتِهِ و برحمت خدای که دین اسلامست و گویند فضل قرآنست و رحمت حضرت رسالت
فَبِذَٰلِكَ پس باین فضل و رحمت نامتناهی حضرت باری فَلْيَفْرَحُوا پس باید که شاد شوند مؤمنان هُوَ آن فضل و رحمت یا قرآن که
متضمن آنست خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ بهترست از آنچه جمع میکنند از حطام دنیوی که در معرض زوال و فناست قُلْ بگوای محمد صلعم بکفار کرامتم
أَرَأَيْتُمْ آیا دیدید مَا أَنْزَلَ اللَّهُ آنچه فرو فرستاده خدای لَكُمْ برای شما مِنْ رِزْقٍ از روزی یعنی از چهار پایان که خوردن آن حلالست
فَجَعَلْتُمْ پس ساختید و نام نهادید مِنْهُ ازان روزی حَرَامًا وَحَلَالًا حرام و حلال یعنی بعضی را ازان گفتید که حلالست و بعضی را حکم کردید
که حرامست چون بحیره و سایبه و مانند آن که در سوره المایده گذشت و بعضی را گفتید که بر بعضی حرام و بر بعضی حلالست قُلْ آللَّهُ أَذِنَ بگوای
خدای دستوری داد لَكُمْ مر شما را در تحریم و تحلیل أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ یا بر خدای افترا میکنید و میگوئید وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا وَمَا ظَنُّ
الَّذِينَ و چیست گمان آنها که يَفْتَرُونَ بر بندند عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بر خدای دروغ را در تحلیل و تحریم یعنی گمان که خدا با ایشان چه کند

يوم القيمة در روز رستخيز كه روز مكافات است إنّ الله بدرستی که خدای لذو فضل علی الناس خداوند رحمت بر بندگان بانزال كتب وارسال رسل ولكنّ أكثرهم لا يشكرون و لیکن بیشتر مردمان سپاس و ارزش نمیکنند این نعمت را وما تكون و نباشی تو ای محمد صلعم في شأن در کاری از کارهای خود وما تتلوا منه و نخوانی از انچه فرستاد خدای تو من قرآن از قرآن ولا تعملون من عمل و نکنید ای جمیع ادمیان هیچ کاری از کارها إلا كنا عليكم مگر هستیم ما بر شما شهودًا گواهان یا نگهبانان إذ تفيضون آنوقت که خوض میکنید و در میروید فيه در کارها وما يعزب و پوشیده نمیشود عن ربك من مثقال ذرة از علم پروردگار تو همسنگ مورچه خورد یا مقدار ذره هوا في الأرض ولا في السماء در زمین و نه در آسمان ولا أصغر من ذلك و نیست خوردتر از ان ذره ولا أكبر و نه بزرگتر مراد انست که نیست هیچ چیز از امور مذکوره إلا في كتاب مبين مگر مکتوبست در کتابی روشن یعنی لوح محفوظ و بعد از ذکر مجازاة اهل ایمان و مشرکان خبر میدهد که ألا إنّ أولياء الله بدانید بدرستی که دوستان خدا یا که منقاد جمیع اوامر او نیند و مجتنب از نواهی او لا خوف عليهم هیچ ترسی نیست برایشان ولا هم يحزنون و نیستند ایشان که اندوهناک شوند از فوت مطالب و مقاصد از حضرت شاه اولیا صلوات الله علیه صفت اولیا پرسیدند فرمود که ای قوم الله که از فرط بجو در شبها چشمهای ایشان آب ریزد و از مشاهده بسیار عبرتهای روزگار روی ایشان زرد گشته باشد و بجهة بسیاری گرسنگی و روزه داشتن شکمهای ایشان باریک شده و از فرط تشنگی لبهای ایشان خشک و سیاه گشته نقلست که از حضرت رسول خدا صلعم پرسیدند که ولی خدا کیست حضرت رسول صلعم دست مبارک بر کتف شریف حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه نهاد و فرمود هذا ولی الله و دست خدا این مرد است و دوستی کنید با این مرد اگرچه کشنده پدر و برادر شما باشد و چون که آنحضرت جامع جمیع صفات مذکوره بود از ینجهة باسم ولی الله مشهور گشته و بجهة سبقت ایمان و کمال تقوی او را امیرالمؤمنین و امام المتقين گفتند و گویند اولیاء الله همه مؤمنان پرهیزکارند بدلیل آنکه حق تعالی در صفت ایشان میفرماید که الذين آمنوا اولیاء الله آنانند که گرویده اند بخدا و رسول و سایر ما جاء من عند الله وكانوا يتقون و هستند که پرهیزکاری میکنند از محارم الله بقوله لهم البشرى في الحيوة الدنيا مر ایشانراست مژده که در زندگانی دنیا یعنی بشارتی که بر زبان معجزبیان پیغمبر صلعم در باب ایشان گذشته و قرآن بان ناطق گشته و یا مراد رؤیای صالحه است که مؤمن بیند یا برای او بینند و از آن مبشرات گویند یا بشارت ملایکه که ایشانرا در وقت نزع گویند که الا تخافوا و لا تحزنوا و ابشروا بالجنة التي كنتم توعدون و در تبیان گفته که بشری آنست که مؤمن جای خود را در بهشت ببیند پیش از مرگ وفي الآخرة و مر ایشانراست مژده در آخرت و آن سلام ملایکه است برایشان که سلام عليكم طبتم فادخلوها خالدين حضرت صلعم فرمود که در روز قیامت هیچ دینی را قبول نکنند مگر این دین را که برانید و در بهشت نعمتها برای شما اماده است که هیچ چشمی انرا ندیده و هیچ گوشی انرا نشنیده و در خاطر هیچکس خطور نکرده و بنده مؤمن در دنیا از ان بهره نیابد تا آنکه روح او بگردن رسد لا تبديل لكلمات الله نیست هیچ بدل کردن مر سخنان خدا را یعنی در وعدهای او خلاف نیست ذلك آن بشارت که وعده داده هو الفوز العظيم آنست رستگاری بزرگ که بفهم هیچکس در نیاید پس بجهة تسلیه حضرت پیغمبر صلعم از انکار کفار میفرماید که ولا يحزنك و باید که اندوهگین نکند ترا ای محمد صلعم قولهم گفتار کفار در اشراک ربوبیت و تکذیب نبوت إنّ العزة لله جميعًا بدرستی که همه غلبه مر خدا راست یعنی غالب مطلقست پس ترا و دین ترا عزیز و ارجمند دارد و یاری دهد ترا بر ایشان هو السميع او است شنوا مر اقوال ایشانرا العليم دانا باحوال ایشان در هرچه قصد کنند و فرا خور آن ایشانرا جزا خواهد داد ألا إنّ لله بدانید بحقیق

که مر خدا راست

که مر خدا راست من في السموات ومن في الأرض هر که در آسمانهاست از ملایکه و هر که در زمین است از انس و جن وما يتبع و چه چیز را متابعت میکنند الذين يدعون آنانکه میخوانند و میپرستند من دون الله شركاء بجز از خدای شریکان را إن يتبعون پیروی نمیکنند در عبادت شرکا إلا الظن یعنی بان گمان شرکت حق برده اند وإن هم إلا يخرصون و نیستند ایشان مگر دروغ میگویند در نسبت آن شرکت و بعد از نفی شرکت تنبیه میکند بر کمال قدرت و عظمت خود تا بدلالت آن استدلال بر وحدانیت او نمایند و میفرماید که هو الذي اوست آنکس که بقدرت کامله خود جعل لكم الليل گردانید یعنی آفرید برای شما شب تیره را لتسكنوا فيه تا بیارامید در و از تعب تردد روز و برآسایید والنهار مبصرًا و روز روشن را تا ببر انجام مهم خود قیام نمایید إن في ذلك بدرستی که در آفریدن روز و شب و نور و ظلمت لآيات هر آینه نشانهاست بر توحید صانع حکیم لقوم يسمعون مر گروهی را که بشنوند بر وجه تدبر و اعتبار و در ان تفکر کنند و کفار بجهة فرط عناد در قدرت کامله او اندیشه نکرده قالوا اتخذ الله ولدا گفتند فرا گرفت خدا فرزند یعنی ملائکه را بفرزندی خود گرفت که الملائكة بنات الله و این قول بنو مدلج است یا جهودان که گفتند عزیر بن الله یا ترسایان که گفتند المسیح ابن الله سبحانه پاکست خدای از گرفتن فرزند هو الغني اوست بی نیاز از گرفتن ولد مراورا است از روی ملکیت له ما في السموات وما في الأرض انچه در آسمانهاست از علویات و انچه در زمین است از سفلیات إن عندكم نیست نزدیک شما ای مشرکان من سلطان هیچ حجتی و برهانی بهذا باینکه خدا فرزندی فرا گیرد أتقولون على الله آیا میگویید بر خدای بدروغ و افترا ما لا تعلمون انچه نمیدانید و علم بان ندارید قل بگوای محمد إن الذين يفترون بتحقیق آنانکه افترا کنند و بر بندند على الله الكذب بر خدای دروغ را باتخاذ ولد و اضافه شریک بوی سبحانه لا يفلحون رستگاری نیابند یعنی هرگز از دوزخ نرهند و به بهشت نرسند متاع قليل في الدنيا این افترا و کذب در انکه خدا را ولدی هست برخورداری اندکست در دنیا تا بان اقامت ریاست خود کنند در کفر و عنقریب از ان بعد حسرت و ندامت بگذارند ثم إلينا مرجعهم پس بسوی ماست بازگشت ایشان یعنی مرجع ایشان شقاوت ابدی باشد ثم نذيقهم العذاب الشديد پس بچشانیم ایشانرا عذاب سخت بما كانوا بسبب آنکه بودند که بوحدانیت و کتاب و پیغمبر ما در بعث يكفرون کافر میشدند بعد از ان پیغمبر خود را امر میفرماید که قصه نوح را بر ایشان خواند تا نظر در بدی عاقبت گروه او کرده از کفر و شرک تبرا نمایند پس میفرماید که واتل عليهم و بخوان برایشان یعنی بر کفار مکه نبأ نوح خبر نوح پیغمبر را و یاد کن إذ قال لقومه چون گفت نوح مر گروه خود را یعنی آنها که مشرک بودند يا قوم ای گروه من إن كان كبر عليكم اگر هست بزرگ شده و گران گشته بر شما مقامي اقامت من یعنی بودن من و طول مکث من در میان شما چه نهصد و پنجاه سال قوم خود را بخدا دعوت کرد و جفا و آزار از ایشان تحمل فرمود و چون جفای قوم بنهایت رسید در صدد قتل او شدند گفت ای قوم اگر بر شما شاق میگذرد بودن من در میان شما وتذكيري و پند دادن من مر شما را بآيات الله بعلامتهای روشن بر وحدانیت خدا و تصدیق نمودن مرا میرنجانید فعلى الله توكلت پس بر خدای توکل و اعتماد کردم در دفع کید شما و نصرت من بر اعدا و چون اعتماد کلی بر خدای کرده ام و همه کار خود را باو بازگذاشته ام فأجمعوا أمركم پس همه باتفاق فراهم آرید کار خود را یعنی عزیمت کنید و هم خود در هلاک من وشركاءكم و با شریکان خود ثم لا يكن پس باید که نباشد أمركم کار شما در قصد من عليكم غمة

بر شما پوشیده و مخفی و در خفیه در هلاک من کید مکنید بلکه باشکاره در هلاک من سعی کنید ثم اقضوا الی پس ادا کنید و برسانید
بمن آنچه میخواهید ولا تنظرون و مرا مهلت مدهید در کار من تا زود تر خلاص یابید از مشقت مقام و محنت کلام من که من سوا اصلا ازان
اندیشه ندارم و توکل کلی بر خداوند خود کرده ام ایشان از فرط عناد و غایت جهالت از قول او اعراض کردند چون نوح ع اعراض
ایشان را دریافت فرمود که فان تولیتم پس اگر روی بگردانید و از قول اعراض کردید فما سالتکم پس نخواستم از شما برادای
رسالت خود من اجر هیچ مزدی که باعراض شما از من فوت شده باشد بلکه ضرر آن بر شماست ان اجری نیست مزد من برادای
رسالت خود الا علی الله مگر بر خدای و او مرا بایمان ثواب خواهد داد خواه شما ایمان آرید و خواه نه وامرت و فرموده شده ام
ان اکون باآنکه باشم من المسلمین از گردن نهادگان مر حکم خدای را جل جلاله پس خلاف امر او نکنم و اجر رسالت خود را از غیر
او نجویم فکذبوه پس بدروغ داشتند قوم نوح ع مر او را و بسبب آن مستوجب عذاب شدند فنجیناه پس ما نجات دادیم نوح را
از غرق شدن ومن معه فی الفلک و آنانکه با او در کشتی بودند و اهل کشتی بقول اصح هشتاد مؤمن بودند از مرد و زن وجعلناهم
و گردانیدیم اهل کشتی را خلائف پس ماندگان یعنی جانشینان در زمین از پس هلاک شدگان واغرقنا الذین کذبوا
بایاتنا و غرق کردیم بطوفان آنانرا که تکذیب کردند بایتهای ما بمعجزات نوح ع فانظر پس در نگر ای نگرنده بدیده عبرت و بینش
کیف کان عاقبة المنذرین چگونه بود سرانجام بیم کرده شدگان از قوم نوح ع درین ایات هم تسلیه خاطر مبارک حضرت
رسالتست ص و هم تهدید کفر و ضلالت ثم بعثنا من بعده پس برانگیختیم از پس نوح ع درین ایات رسلا الی قومهم
فرستادگانرا پس قوم ایشان یعنی هر رسولی بقومی هود را بقوم عاد و صالح را بقوم ثمود و ابراهیم را بقوم بابل و شعیب را باصحاب ایکه
و اهل مدین فجاءوهم بالبینات پس آمدند رسولان ما بامتان خود بمعجزهای روشن که مبین صدق ایشان بود فما کانوا لیؤمنوا
پس نبودند امم این رسل که ایمان آرند بدان پیغمبران فرستاده بدیشان بما کذبوا بسبب آن چیزی که تکذیب کرده بودند یعنی نگرویده
بودند به بدان یعنی دین حق من قبل پیش از بعثت رسل یعنی تکذیب حق را عادت کرده بودند قبل از بعثت پس بعد از بعثت بر همان
وتیره و سلوک نمودند کذلک مثل آن مهر نهادن و تخلیه که بر دلهای مکذبان امم ماضیه نهاده بودیم بجهت فرط عناد نطبع مهر مینهیم علی قلوب
المعتدین بر دلهای از حد در گذرندگان در تکذیب ثم بعثنا من بعدهم پس برانگیختیم از پس آن پیغمبران موسی و هرون
موسی و هرون پسران عمران را علیهما السلام الی فرعون بسوی ولید بن مصعب که فرعون آن زمان بود وملائه و اشراف قوم او
بایاتنا بایتهای ما یعنی معجزهای روشن چون عصا و ید بیضا و غیر آن از معجزات نه گانه فاستکبروا پس گردن کشی کردند از قبول
آن وکانوا قوما مجرمین و بودند ایشان گروهی گناهکاران فلما جاءهم الحق پس آن هنگام که آمد بدیشان سخن راست
و درست من عندنا از نزد ما یعنی چون موسی آمد و بدیشان معجزه نمود قالوا گفتند از فرط عناد و طغیان ان هذا بدرستی که
این نو معجزه نام نهاده لسحر مبین هر آینه جادوئیست آشکارا قال موسی گفت موسی ع مر قایلان این قول را اتقولون للحق
آیا میگوئید شما مر سخن راست و معجزه روشن را لما جاءکم آن هنگام که بشما آمد که این سحرست موسی ع در جواب گفت بر سبیل انکار اسحر
هذا آیا این جادوئیست یعنی بدیهیست که سحر نیست بلکه ایات ظاهره جناب الهیست که بجهت صدق دعوی من بر دست من ظاهر ساخته ولا
یفلح الساحرون و فیروز و رستگار نباشند ساحران و بمراد نرسند قالوا گفتند اشراف قوم فرعون موسی را اجئتنا آیا آمده لتلفتنا

تا ما

تا مارا بگردانی عما وجدنا علیه از آنچه یافته ایم ما بر آن پدران خود را آباءنا پدران خود را وتکون لکما الکبریاء فی الارض و باشد
مر شما هر دو برادر را پادشاهی در زمین مصر وما نحن لکما بمؤمنین و ما نیستیم شما هر دو برادر را بمؤمنین از تصدیق کنندگان زعم قبطیان
آن بود که دعوی موسی ع بجهت اراده سلطنت اوست وقال فرعون و گفت فرعون جمعی را از ملازمان خود که ائتونی بکل ساحر
علیم بیارید بمن هر ساحری که دانا باشد در فن سحر تا معارضه کنند با موسی پس ساحران را جمع کردند و وعده مال و جاه داده
معلوم معین آوردند فلما جاء السحرة پس آن هنگام که آمدند جادویان در مقابل موسی ع قال لهم موسی گفت مر ایشانرا موسی
القوا بیفکنید ما انتم ملقون آنچه شما افکنندگانید مر آنرا از رسنها و عصاها فلما القوا پس چون بیفکندند جادویان آنها
قال موسی ما جئتم به گفت موسی مر ایشانرا آنچه آورده اید شما السحر وان جادوئیست نه آنچه فرعون و اصحاب او سحر
میگویند از معجزه قاهره من ان الله سیبطله بدرستی که خدای زود باشد که تباه کند سحر شمارا و همه آنرا ناچیز سازد و یا بطلان
آنرا بر مردمان ظاهر سازد ان الله بدرستی که خدای لا یصلح عمل المفسدین نصلاح نیارد کار تباه کاران بلکه آنرا تباه
گرداند ویحق الله الحق و ثابت گرداند خدای یعنی من آنچه آورده ام بکلماته بسخنان خویش ولو کره المجرمون واگر چه
کراهت دارند کافران و دشوار آید بر ایشان القصه معجزه موسی ع قبطیانرا مغلوب گردانید و سحر ساحران را باطل ساخت
وحق بر باطل غالب شده سحره بموسی ایمان آوردند و قبطیان بر اصرار و عناد خود ماندند و در اول که موسی دعوت نبوت کرده اظهار
معجزه فرمود فما آمن لموسی پس ایمان نیاوردند بموسی در آن حال الا ذریة من قومه مگر فرزندان از قوم موسی
نه پدران ایشان و چنان بود که چون موسی از مدین بمصر آمده بنی اسرائیل را بحق دعوت کرد پیران و بزرگان اجابت نکردند و
بعضی از جوانان ایشان بگرویدند علی خوف من فرعون بر ترس ایشان از فرعون وملائهم و از گروه خود یعنی از
خوف پدران و روسای خود ان یفتنهم آنکه ایشانرا از دین برگردانند وان فرعون لعال و بدرستی که فرعون متکبر بود و طاغی
فی الارض در زمین مصر و غالب و قاهر بر اهل آن وانه و بدرستی که بود او لمن المسرفین از حد برندگان در کبر و سرکشی تا حدی که
دعوی ربوبیت کرد و بنی اسرائیل را به بندگی گرفت وقال موسی و گفت موسی مر آن مؤمنانرا وقتی که آثار خوف از ایشان مشاهده نمود
یا قوم ای گروه من ان کنتم آمنتم اگر هستید شما که باعتقاد گرویده اید بالله بخدای تعالی فعلیه توکلوا پس بر او توکل کنید و کار خود را باو
بازگذارید ان کنتم مسلمین اگر هستید گردن نهادگان قضاهای او را فقالوا علی الله توکلنا پس گفتند بر خدای نه بر غیر او توکل
کردیم پس بزبان نیاز آغاز دعا کرده گفتند ربنا لا تجعلنا فتنة ای پروردگار ما مگردان ما را محل آزمایش بر وجه عذاب للقوم
الظالمین برای گروه ستمکاران یعنی ایشانرا بر ما مسلط مساز ونجنا برحمتک و خلاصی ده ما را بمهربانی و بخشش خود من
القوم الکافرین از کید و قصد گروه ناگرویدگان در تقدیم توکل بر دعا تنبیه است بر آنکه داعی را سزاوار است که اول توکل کند
تا دعای او مستجاب شود گر چون قوم موسی ایمان آوردند مساجد بنا کرده اوقات خود را صرف عبادت کردند فرعون بفرمود
تا مساجد را خراب کرده ایشانرا از ادای نماز منع نمود حق تعالی موسی را فرمود که تا در درون خانهای خود مساجد مقرر کنند تا کافران
بر عبادت ایشان مطلع نگردند چنانکه حق تعالی میفرماید که واوحینا الی موسی واخیه و وحی کردیم بموسی و برادر او
ان تبوءا لقومکما آنکه فرا گیرید جای بازگشت برای قوم خود بمصر بیوتا در شهر مصر خانها که رجوع کنید بآن جهت پرستش خدای

واجعلوا بیوتکم قبلة و بگردانید شما هر دو برادر در قوم بیوت که خانهای خود را قبلة مسجد ناشد و قبله بود چه موسی نماز برای ایشان
بجا آوردی واقیموا الصلوة و بپای دارید نماز را در آن موضع وبشر المؤمنین و بشارت ده ای موسی مؤمنان را بنجات و بهشت از
عقبی وقال موسی و گفت موسی در دعای خود که ربنا ای پروردگار ما انک آتیت بدرستی که دادی تو فرعون وملأه و
گروه او را زینة چیزی که بدان آرایش میکنند از لباس و پیرایه گرانمایه و متاع خانه و مراکب جمیله واموالا و دادهٔ ایشان را مالها از زر
و نقود و انعام و ضیاع فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا ربنا ای آفریدگار ما ایشان را اینها دادهٔ لیضلوا تا گمراه میکردانند
بندگان را عن سبیلک از راه عبادت تو و بعبادت فرعون میخوانند ربنا اطمس ای پروردگار ما اثر محو گردان علی اموالهم
بر مالهای ایشان و ثروت ایشان را بفقر بدل کن تا شوکت ایشان شکسته شود از قتاده مرویست که حق تعالی درم و دینار ایشان را همه سنگ گردانید
بر همان شکل و نقشی که داشت دیگر باره در دعا فرمود که واشدد علی قلوبهم و سخت فراگیر بر دلهای ایشان فلا یؤمنوا پس ایمان
نیاورند و موسی بوحی معلوم کرده بود که ایشان ایمان نخواهند آورد لاجرم دعا کرد که دل ایشان را سخت ساز تا بایمان منشرح نشوند
و ایمان نیاورند حتی یروا العذاب الالیم تا به بینند عذاب دردناک که آن غرقست در بحر قلزم چون موسی دعا تمام کرد قال
گفت خدای قد اجیبت دعوتکما بدرستی که اجابت کرده شده دعای شما هر دو برادر در منقولست که موسی دعا میکرد و هرون
آمین میگفت و آمین گوینده در دعا شریکست از جهة گفت که دعای هر دو مستجاب شد فاستقیما پس ثابت باشید بر دعوت
و الزام حجت که مطلوب شما در وقت خود بظهور خواهد رسید گویند که بعد از چهل سال اثر این دعا ظاهر شد ولا تتبعان
و پیروی مکنید در تعجیل سبیل الذین راه آنانکه از فرط جهالت لا یعلمون نمیدانند که وعدهٔ حق تعالی بوفا انجامد در وقت آن
کار موقوف وقت آمد نگهدارید وقت او را گفته اند که چون وقت عذاب القوم در رسید وحی آمد بموسی که با قوم خود
از مصر بیرون رو که قبطیان را هنگام عذاب رسیده وجاوزنا ببنی اسرائیل البحر و بگذرانیدیم فرزندان یعقوب را از دریای
قلزم بسلامت فاتبعهم پس از پی در آمدند ایشان را فرعون وجنوده فرعون و لشکریان او بغیا جهت ستم کردن
بر بنی اسرائیل وعدوا و بجهت از حد در گذشتن در قفای ایشان چون بکنار دریا رسیدند اسپ فرعون ببوی مادیان که
جبرئیل ع بران سوار بود بدریا در آمد و لشکر متابعت نموده همه خود را در دریا افکندند و فرعون نمیخواست که بدریا در آید و مرکب اجل او را
ببرد حتی اذا ادرکه الغرق تا آنگه چون دریافت او را غرق و دانست که هلاک خواهد شد قال آمنت گفت بگرویدم الی و
با کسی که ایمان آوردم انه بانکه شان او اینست که لا اله نیست هیچ معبود مستحق عبودیت الا الذی مگر آن خدائی که
بدعوت موسی آمنت به بنوا اسرائیل گرویده اند بدو بنی اسرائیل وانا من المسلمین و من از جمله گردن نهادگانم حکم
او را در مدارک گفته که فرعون یعنی این سه نوبت بسه عبارت تکرار کرد از غایت حرصی که بر قبول آن داشت و بجهة فوت وقت که
آن بیرون رفتن زمان تکلیف بود مقبول نشد و بعد از آنکه فرعون این سخن گفت حق تعالی فرمود و اصح آنست که جبرئیل ع پاره گل بر داشت
و بر دهن فرعون زد و گفت بود و چرا انکار ایمان او کرد آلآن آیا اکنون که اختیار نمانده ایمان می آری وقد عصیت و حال آنکه
تو نافرمانی کردی قبل پیش ازین و فرمان پیغمبر نشنیدی وکنت من المفسدین و بودی از جملهٔ گمراهان و گمراه کنندگان
که روزی جبرئیل ع بصورت مردی بدیوان مظالم فرعون حاضر شده گفت من از راه دور آمده ام بجهة مسئله که از تو استفسار کنم

پس فرمو

پس فرمود تا بنویسند فتوی که چه گوئی در حکم آنکه بنده که نشو و نما یابد در میان مال و نعمت خواجه خود و جز تربیت او نمی یابد و ملکی
مستاجر کرد و پس کفران نعمت پیش آورده خواجگی آغاز کند و فرمان مولی خود نبرد فرعون بدست خود در ذیل فتوی او نوشت که میگوید ابو العباس
ولید بن مصعب که سزای بنده که بر سیدی خود بیرون آید و در نعمت او کافر گردد آنست که او را در دریا غرق سازند جبرئیل آن
خط را فرا گرفت و از مجلس او بیرون آمد و در آن محل که فرعون بگرداب فنا در افتاده اظهار ایمان مینمود جبرئیل ع آن خط بوی نمود
گفت این خط تست گفت آری فرمود که هم بفتوی تو با تو این عمل کرده اند فالیوم پس امروز که هنگام نزول عذابست بر جزای
کفران تو ننجیک ببدنک میرهانیم تن ترا از فرو شدن در آب یعنی قوم ترا در قعر دریا در آریم و بدن ترا بر روی آب اندازیم
در زاد المسیر آورده که بعد از غرق فرعون و لشکر او نقباء قوم فرعون که در مصر بودند غرقه شدن فرعون را مسلم نداشتند و گفتند
او با قوم خود در جزایر بحر بصید ماهی مشغولست حق تعالی وحی کرد بدریا که فرعون را بکنار انداز تا مصریان به بینند پس دریا او را
بزمین بلند افکند چنانکه همه کس او را دیدند پس جبرئیل او را گفت که امروز می اندازیم ترا بر بلندی از زمین لتکون تا باشی
لمن خلفک برای کسی که از پی تو باشد آیة نشانه که بتو عبرت گیرد و عارف شود بآنکه بنده که خود را از غرقه شدن در
گرداب فنا نرهاند چرا دعوی بمعنی و صدای انا ربکم الاعلی بسمع جهانیان رساند وان کثیرا من الناس و بدرستی که بسیاری
از مردمان عن آیاتنا لغافلون از آیات قدرت ما بیخبر اند و از آن عبرت نمیگیرند بعد از آن بیان حال بنی اسرائیل میکند که
پس از غرق شدن فرعون و لشکریان او و میفرماید که ولقد بوأنا و بدرستی که جای دادیم بنی اسرائیل فرزندان یعقوب را پس از هلاک
فرعون و قوم او مبوأ صدق جائی نیکو و شایسته چنانکه سزاوار صدق وعدهٔ ما بود و آن بیت المقدس بود و سایر ولایت شام و
مصر ورزقناهم من الطیبات و روزی دادیم ایشان را از چیزهای پاکیزه و لذیذ فما اختلفوا پس اختلاف نکردند در امر دین
حتی جاءهم العلم تا وقتی که آمد بدیشان علم توریة و احکام آن و ایشان آنرا خواندند و دانستند و در آن اختلاف کردند
بتاویل فراوان ان ربک یقضی بینهم بدرستی که پروردگار تو حکم میکند میان ایشان یوم القیمة در روز رستخیز فیما کانوا
در آنچه بودند که از روی عناد فیه یختلفون که در آن اختلاف میکردند از حکم توریة یا امر حضرت پیغمبر ص فان کنت فی شک پس اگر هستی
تو یا محمد ص در شک و گمان بر سبیل فرض و تقدیر مما انزلنا الیک از آنچه فرستادیم بتو از قصص فاسئل الذین یقرؤن الکتاب
پس بپرس از آنانکه میخوانند کتاب را من قبلک پیش از تو یعنی از اهل کتاب چه این محقق است نزد ایشان و ثابت در کتب ایشان لقد
جاءک الحق بدرستی که آمد بتو بیان درست و راست من ربک از آفریدگار تو فلا تکونن من الممترین پس مباش از شک آورندگان
خطاب متوجه حضرتست اما مخاطب غیر اوست چه آنحضرت معصومست از شک و شبهات در الجمله بودی منزل شده ازین قبیل است این خطاب دیگر
که ولا تکونن من الذین کذبوا بآیات الله و مباش از آنها که تکذیب کردند مر آیتهای خدا را که قرآنست فتکون پس باشی
از تکذیب کنی من الخاسرین از زیانکاران ان الذین حقت بدرستی که آنانکه واجب شده است علیهم بر ایشان کلمت ربک
سخن پروردگار تو یعنی قولی که در لوح محفوظ نوشته شده که ایشان بر کفر میرند و پایدار در دوزخ خلد باشند پس ایشان لا یؤمنون ایمان نیارند پس
ای محمد دل در ایمان ایشان مبند که تصدیق نکنند ولو جاءتهم و اگر چه آید بدیشان کل آیة هر آیتی که اقتراح میکنند حتی یروا العذاب الالیم
تا به بینند عذاب دردناک را که مزد ایشانست و بعد از نزول عذاب ایمان ایشان را نفع نرساند چنانکه قوم فرعون را بایمان مأیوسه سود نداشت

و چون حضرت حق سبحانه وتعالی ایمان فرعون فرمود که ایمان فرعون قبول نشد زیرا که در معاینه عذاب و در عقب آن قبول ایمان قوم یونس میکند قبل از نزول عذاب

و پیغمبر باید که فلولا کانت قریة پس چرا نبود اهل دیهی از دیهها عاصیه که آمنت ایمان آوردند قبل از معاینه عذاب فنفعها

تا سود رسانیدی اهل آن دیه را ایمانها ایمان ایشان و عذاب از ایشان رفع شود الا قوم یونس لیکن قوم یونس لما آمنوا آن هنگام

که ایمان آوردند یعنی در وقت مشاهده علامت عذاب کشفنا عنهم برداشتیم و ببردیم از ایشان عذاب الخزی عذاب رسوائی

فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا ومتعناهم و برخورداری کردانیدیم ایشانرا الی حین تا هنگام رسیدن اجلهای ایشان و شبهه

نیست که ایمان قوم یونس علیه السلام بر سبیل خلاص و اختیار بود نه بوجه اجبار چه ایشان قبل از نزول عذاب ایمان آوردند وقتی که علامتی

از علامات آن دیدند پس مثل ایشان مثل مریضی است که در مرض خود توبه کند و امید عافیت داشته باشد و از موت ترسد و مجمل

این قصه بر روایات صحیحه آنست که حق تعالی یونس را با اهل نینوی فرستاد او مدتی ایشانرا بخدا دعوت کرد ایشان ابا کردند و یونس را رنجانیدند

یونس شکایت ایشانرا بخدای کرد و گفت الهی قوم مرا تکذیب کردند حق تعالی فرمود که ای یونس قوم خود را خبر ده که اگر از امروز تا سه روز

دیگر ایمان نیارند عذاب از آسمان بر ایشان فرود آید یونس ایشانرا خبر داد و از میان قوم بیرون رفته در شکاف کوهی پنهان شد

چون روز سیوم که زمان موعود بود در رسید حق تعالی با مالک دوزخ خطاب کرد که بمقدار شعیره‌ای از سموم دوزخ بدین قوم فرست مالک

بفرمان اله سموم دوزخ بصورت ابر سیاه با دود غلیظ و شراره آتش فرو گذاشت تا گرد شهر نینوی را فرو گرفت چون قوم یونس

بامداد برخواستند و علامات عذاب را دیدند ترسان و لرزان شده دانستند که یونس راست گفته روی بپادشاه خود نهادند

و چاره این امر از وی طلب کردند و او مردی عاقل بود فرمود که یونس را طلبید چندانکه یونس را طلب کردند نیافتند پادشاه گفت

اگر یونس رفت خدای او که ما را بدو دعوت میکرد باقیست دانا و شنوا و طلب من یونس را جهت آن بود تا بوی ایمان آرم شاید عذاب

از ما رفع شود اکنون که رفته است بیائید تا جمله بخواری و عجز و شکستگی و تضرع و زاری بدرگاه حق تعالی توجه کنیم تا شاید که بر ما رحم کند پس

سر و پا برهنه شده پلاس در پوشید و رعایا و لشکری نیز بهمین صورت روی بخدا نهادند و مرد و زن و خورد و بزرگ خروش برآورده فریاد

در گرفتند و کودکان را از مادران جدا کردند و چهارپایان و ستوران را نیز بهمین دستور و یکبار بنیتهای خالص روی بدو آورده گفتند

که بار خدایا ایمان آوردیم بآنچه یونس آورده و از اول ذو الحجه تا دهم محرم الحرام بر نیو جوحی نالیدند و درین چهل روز از فغان و ناله

نیاسودند و بزبان حال مضمون این مقال بعرض میرسانیدند نظم چاره ما ساز که بی یاوریم گر تو برانی بکه روآوریم چه طلبیم از همه سازنده

جز تو نداریم نوازنده پیش تو گر بیکس و تنها آمدیم هم بامید تو خدا آمدیم پادشاه روی بر خاک نهاد و گفت خداوندا ما خواستیم تا

یونس را در رفع این عذاب و دفع این عقاب وسیله سازیم اکنون او را بشومی گناه ما از میان ما بیرون رفته بدرگاه تو آمدیم و خود را

بتو تسلیم کردیم و بصدق تمام بوحدانیت تو گرویدیم خداوندا برحمت واسعه خود و جاه و منزلت یونس در درگاه تو که این عذاب را از ما باز داری

قوم میگفتند خداوندا یونس ما را گفته بود که خدای من فرموده که بندگان را آزاد کنید ما بندگان توایم ما را بکرم عمیم خود آزاد فرمای جماعتی دیگر

می نالیدند که خداوندا یونس ما را خبر داده بود که تو که خداوندی فرموده که بیچارگان و درماندگان را دست گیرید کنیم بفضل و کرم خود این درماندگان را

دست گیر و جمعی بعرض میرسانیدند که ای پروردگارا یونس از قول تو میفرمود که هر که بر شما ستم کند از وی درگذرانید خدایا ما بکند بسیار

ستم کرده‌ایم از ما عفو فرمای گروهی دیگر بدینگونه ادا میکردند که خدایا یونس ما را میگفت که پروردگار من گفته است که سائل را زجر مکنید

و محروم

و محروم مسازید ما سائلان بی‌چیز روی بدرگاه تو آورده‌ایم ما را رد مکن و محروم مساز پس صدق نیت ایشان را باران رحمت [illegible]

رد آن بلا کردند تا آنکه مردی سنگی از مال غیر برداشته بود و بر در خانه زیر پای خود نهاده بر کند و بصاحبش رسانید پس از میان ایشان عابدی

از بقیه علمای ایشان گفت که چون ایمان آورده‌اید این کلمات بر زبان رانید که یا حی یا قیوم یا حی حین لا حی و یا حی محیی الموتی یا حی لا

اله الا انت تا عذاب از شما رفع شود ایشان خدای را باین کلمات بخواندند و عذاب برحمت بدل شد هر گاه دعای کسی که عمر خود را صرف کفر

کرده باشند باین کلمات مستجاب شود پس بلا اشتباه اگر بنده مؤمن باین نامها حق سبحانه را بخواند حاجات او باجابت مقرون گردد القصه

روز مهلم که جمعه بود و یوم العاشورا اثر مناجات و دلسوزی ایشان ظهور نمود برات نجات از دیوان رحمت نوشته شد و ظلمت سحاب عذاب

مرتفع گشته ابر رحمت بر سر ایشان گسترده شد و یونس بگمان ترک بندگی که از وی صادر شده بود که آن بیرون رفتن او بود از میان قوم بی

اذن الهی چهل روز در شکم ماهی محبوس شد و چون روز چهلم ماهی او را از دهن خود بکنار دریا انداخت در زیر درخت کدو بنی که حق تعالی

در کنار دریا رویانیده بود قرار گرفت تا قوت یافته وحی الهی در رسید که بمیان قوم خود رو که بجهت ایمان آوردن ایشان عذاب از ایشان

مرتفع شده چون یونس بمیان قوم آمد پادشاه و سایر رعایا از مقدم او خوشحال شدند و در ملازمت او بعبادت و طاعت

حضرت عزت میگذرانیدند تا برحمت الهی واصل و کامل شدند و تفصیل این مبحث در سورة الصافات سمت ذکر خواهد یافت ان شاء الله تعالی

روایت که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله بر ایمان قوم خود بغایت حریص بود و چون ایمان نمی‌آوردند غبار ملال بر آیینه دل مبارک

آنحضرت می‌نشست حق تعالی این آیه فرستاد که ولو شاء ربک و اگر خواستی پروردگار تو که باجبار مردمان ایمان آرند لآمن هر آینه ایمان

آوردندی بر وجه الجاء و اضطرار بدون اختیار من فی الارض کلهم جمیعا هر که در زمین است همه ایشان افانت تکره و

الناس آیا تو اکراه میکنی مردمانرا حتی یکونوا مؤمنین تا گردند گروندگان یعنی نمیتواند که مردمانرا باکراه بر ایمان داری چه این در

تحت قدرت تو نیست و خدای که برین قادر است نیز باکراه و اجبار در ایمان ندارد زیرا که منافی حکمت تکلیف وما کان لنفس

و نباشد و نشاید هیچ نفس را ان تؤمن الا باذن الله که ایمان آرد مگر بتوفیق و لطف تا تفکر در آیات قدرت او نموده ایمان

آرند ویجعل الرجس و میکردانیم عذاب و لعنت و غضب خود را علی الذین لا یعقلون بر آنانکه تعقل نمیکنند در آیات قدرت

او تا بشرف ایمان رسند و یا حکم میکنیم نجات کافران قل انظروا بگوی ای محمد مر کافرانرا که از تو آیات مقترح طلب میکنند که بنگرید بچشم سر یا

ملاحظه کنید بدیده سر که چه چیز است ماذا فی السموات چه چیز است در آسمانها از عجایب فطرت والارض و در زمین از بدایع

تا شما را دلالت کند بر کمال صنع الهی و حکمت پادشاهی وما تغنی الآیات و دفع نمیکنند دیدن آیتها والنذر و اتباع

کلام بیم کنندگان یعنی پیغمبران عذاب الهی را عن قوم لا یؤمنون از گروهی که نخواهند گروید و بر کفر خواهند مرد فهل ینتظرون

پس چشم نمیدارند این مشرکان الا مثل ایام الذین مگر مانند واقعه‌های آنانکه خلوا من قبلهم گذشتند پیش از

ایشان چون قوم عاد و ثمود و اصحاب ایکه و اهل موتفکه مراد نزول عذاب است قل فانتظروا بگو پس انتظار برید عذاب را که بر شما نازل خواهد

انی معکم بدرستی که من با شما من المنتظرین از منتظران هلاک شما ام ثم ننجی رسلنا پس میرهانیم پیغمبران خود را وقتی که عذاب

بمکذبان ایشان فرود آمد والذین آمنوا و نجات دادیم آنانرا که گرویده بودند بدیشان کذلک همچنانکه نجات دادیم رسل و متابعان ایشانرا حقا

علینا وعده لازمست و درست از ما که بوقت هلاک مشرکان ننجی المؤمنین نجات میدهیم گرویدگانرا که بحضرت صلعم و اتباع او قل یا ایها

الناس بگو ای مردمان مراد اهل مکه اند ان کنتم فی شک اگر هستید شما در گمان و شک من دینی از صحت دین من که بیان
میکنم از برای شما فلا اعبد الذین پس نمی‌پرستم آنان را که تعبدون من دون الله شما میپرستید بجز از خدای از بتان و
ملائکه و عزیر و مسیح ولکن اعبد الله ولیکن پرستش میکنم خدای را الذی یتوفاکم آن خدائی که میمیراند شما را برای جزای
کردار شما در روز شمار وامرت ان اکون من المؤمنین و مامور شده ام بانکه باشم از گرویدگان باحکام الهی وان
اقم و دیگر امر کرده اند مرا بانکه راست گردان وجهک للدین روی خود را از برای دین حق یعنی عمل خود را موافق دین اسلام گردان
و همگی خود را معروف دار بر کشیدن بار نبوت و امر شریعت و یا در نماز خود را مستقبل قبله گردان که آن شعار دین اسلام است حنیفا
در حالتی که از ادیان باطله بدین اسلام مائل است ولا تکونن من المشرکین و مباش از شرک آرندگان خطاب متوجه
بغیر حضرت محمد است ... انکه حق تعالی میفرماید که ولا تدع من دون الله و مخوان بجز از خدای ما لا ینفعک آن چیزی را که
سود نکند ترا خواندن و پرستیدن آن ولا یضرک و زیان نرساند بتو فرو گذاشتن آن فان فعلت پس اگر بکنی یعنی بخوانی
اینچنین چیزها و بپرستی آنرا فانک اذا پس بدرستی که تو آن هنگام باشی من الظالمین از ستمکاران بر نفس خود و بانداختن
خود را در مهلکه عقوبت وان یمسسک الله بضر و اگر برساند خدای بتو مرضی و شدتی و فقری فلا کاشف له پس هیچ برطرف
دارنده نیست مر آنرا الا هو مگر او که الله است وان یردک بخیر و اگر خواهد بتو صحت و راحت و غنا فلا راد لفضله پس هیچ دفع
کننده و بازدارنده نیست مر آن فضل او را یصیب به من یشاء میرساند فضل را بانکه خواهد من عباده از بندگان خود بر وفق
مصلحت و حکمت وهو الغفور و اوست آمرزنده پس از غفران بمعصیت نا امید نشوید الرحیم مهربانست پس بطاعت امیدوار برحمت
او باشید بعد از آن ختم سوره میکند بموعظه حسنه جهت سید حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و میفرماید که قل یا ایها الناس
بگو ای مردمان قد جاءکم الحق بدرستی که آمد بشما پیغمبر بحق و یا کلامی درست و یا دین اسلام من ربکم از نزد پروردگار شما
فمن اهتدی پس هر که راه یافت بایمان و متابعت نمود فانما یهتدی لنفسه پس جز این نیست که راه یافته شود
برای نفس خود یعنی منفعت آن عاید باو است ومن ضل و هر که گمراه شد بانکار و عناد فانما یضل پس جز این نیست که گمراه شود
علیها بر نفس خود یعنی وبال آن ضلال بر وی است وما انا علیکم بوکیل و نیستم من بر شما نگهبان که امر شما بمن باز گذاشته شده
و بر من واجب و لازم باشد که اصلاح فساد شما کنم و شما را باجبار مهتدی گردانم و یا نگهدارم شما را در منع عذاب از شما جز نگهبان
مثل شما و بر من همین تبلیغ است و انذار رسانیدم نزد بعضی این آیه بآیة السیف منسوخ است واتبع ما یوحی الیک و پیروی کن
همه آن چیزی را که وحی کرده میشود بسوی تو بامتثال و تبلیغ واصبر و صبر کن بر دعوت و در ایذائی که بتو رسد از آن مردم شکیبائی ورز
حتی یحکم الله تا وقتی که حکم کند خدای بنصرت تو یا امر فرماید بقتال و نسخ و جزیه کتابع وهو خیر الحاکمین و اوست بهترین حکم
کنندگان زیرا که ممکن نیست در حکم او خطا و میل و ستم بجهة اطلاع او بر اسرار و ضمایر بخلاف آنکه مطلع است بر ظواهر و احتیاج بینه و گواه ندارد و
حاکمان دیگر بر اسرار احوال مطلع نیستند و بظواهر حکم میکنند

سوره هود علیه السلام

ابی بن کعب از حضرت سید عالم صلعم روایت کرده
که هر که این سوره بخواند حق تعالی بعدد هر که تصدیق حضرت نوح و هود و صالح و شعیب و لوط و ابرهیم و موسی علیهم السلام کرده و هر که تکذیب ایشان نموده
ده حسنه برای او بنویسد و در روز قیامت از سعدا باشد و حسن بن دشا از حضرت ابو جعفر صلوات الله علیه روایت کرده که هر که در هر جمعه سوره هود

بخواند

بخواند حق تعالی او را در روز قیامت در زمره پیغمبران مبعوث گرداند و حساب او را آسان کند و در آن روز هیچ کس بگناه او عارف نشود
ابی جحیفه روایت کرده که حضرت پیغمبر را صلعم گفتند یا رسول الله پیری زود در تو اثر کرد فرمود که شیبتنی سورة هود والحاقة
والواقعة و عم یتساءلون و هل اتیک یعنی سوره هود والحاقه و اذا وقعت و عم و هل اتیک حدیث الغاشیه مرا پیر ساختند حجة الحق سجاوندی درین
سوره حکم کرده که فاستقم کما امرت یعنی ای محمد مستقیم باش بر آن وجهی که بآن امر کرده شده و در آن چند سوره دیگر مذکور شده
بحث کرده و بیان فرموده از اهاویل و شداید و سختیهای روز قیامت بسم الله الرحمن الرحیم
الر بمذهب اکثر و اشهر بمعنی انا الله اری است یعنی منم خدائی که می‌بینم طاعت مطیعان را و معصیت عاصیان را و هر کسی را مناسب عمل
او جزا خواهم داد پس این کلمه مشتمل است بر وعده و وعید کتاب این کتابیست صفت او این که احکمت آیاته استوار کرده شده
آیتهای او بحجتهای روشن و یا منتظم گشته است بنظمی محکم چون بنای مستحکم که نقص و خلل بدو راه نیابد ثم فصلت پس جدا کرده شده
سوره سوره و آیه آیه و یا مفصل و مبین شده و نازل گشته در آن آنچه بندگان بدان محتاجند از عقاید و احکام و مواعظ و اخبار
من لدن حکیم خبیر از نزدیک خداوند حکم کننده بغایت دانا و آگاه و از آن ان لا تعبدوا و جهت آنست که نپرستند
الا الله مگر خدا را که معبود بحقیقت و خداوند مطلق است اننی لکم بدرستی که من شما را منه از جانب او سبحانه نذیر و بامر او ترسانیده
کننده ام بعقوبت شرک و طغیان و بشیر و مژده دهنده بمثوبت بر توحید و ایمان وان استغفروا و دیگر از نزول قرآن بجهت
آنست که آمرزش طلبید ربکم از پروردگار خود برای گناهان گذشته ثم توبوا الیه پس توبه کنید و باز گردید از معاصی باطاعت
و امتثال او و یا استغفار کنید از شرک و بعد از آن بوسیله طاعت رجوع نمائید باو سبحانه یمتعکم متاعا حسنا تا برخوردار گرداند
شما را برخورداری نیکو یعنی عمر دراز ارزانی دارد تا مرفه الحال بجمعیت گذرانید و امنیت و صحت و وسعت روزی الی اجل مسمی تا وقتی
نام برده شده که آخر عمر مقدر است یعنی پیش از اجل مقدر شما را بعذاب استیصال هلاک نکند ویؤت و تا بدهد خدای کل ذی فضل
هر خداوند فضلی را در دین فضله ثواب و جزای فضل او هم در دنیا و هم در آخرت ابن مسعود فرموده که ذو فضل کسیست که حسنات او فاضل
باشد بر سیئات او و عبدالله عباس گفته که هر که او یک سیئه کند یک سیئه برای او بنویسند و هر که یک حسنه کند ده حسنه بنویسند و اگر بر آن
سیئه که کرده باشد در دنیا عقوبتش کنند ده حسنه خالص وی را باند و اگر نه یک حسنه مقابل یک سیئه برود و نه حسنه بماند و هر که را حسنات
بر سیئاتش بیفزاید ببهشت رود وان تولوا و اگر شما ای کافران برگردید از اسلام و از متابعت من فانی اخاف علیکم پس بدرستی
که من میترسم بر شما عذاب یوم کبیر از عذاب روز بزرگ که قیامت است و گفته اند روز شدت و مشقت است که کفار کشیده اند
از قحط تا وقتی که مرده و مردار میخوردند الی الله مرجعکم بسوی جزای خداست بازگشت شما وهو علی کل شیء قدیر
و او بر همه چیزی از ثواب دادن و عقوبت کردن تواناست پس قادر باشد بر تعذیب شما [illegible] که جمعی مشرکان بعیب عداوت حضرت رسالت
میورزیدند و بجهة مصلحت زمان از آن اخفا میپوشیدند روزی با یکدیگر ملاقات نموده گفتند چون پرده ها فرو گذاریم و خود را بجامها بپوشیم
و سینه های خود را فراهم گیریم و در عداوت محمد کسی چگونه بر آن اطلاع یابد حق تعالی آیه فرستاد که الا انهم یثنون صدورهم بدانید
بدرستی که ایشان می‌نوردند و فراهم میگیرند سینه های خود را بکفر و دو تو میکنند از ابر عداوت حبیب من و یا روی میگردانند از حق و میل میکنند بکفر
مراد آنست که دشمنی پیغمبر را در درون دل میگیرند سینه های خود را بکفر و دو تو میکنند از ابر عداوت حبیب من و یا روی میگردانند از حق و میل میکنند

کافرانرا نسبت کرد و کشیدن پیغمبر را در رو و دل میگیرند لیستخفوا منه تا پنهان دارند منه از خدای سرّ خود را و از رسول و مؤمنان بدان مطلع
نکردانند عیاشی باسناد خود از حضرت ابوجعفر روایت کرده که جابر بن عبد الله گفت چون مشرکان حضرت رسول را دیدند از غایت بغض
سر را پیش افکندندی و جامه در سر کشیدندی تا حضرت پیغمبر را نبینند و پیغمبر ایشانرا نبیند حق تعالی فرمود که ایشان منعطف میشوند بر کفر و بغض
و عداوت پیغمبر تا از خدای تعالی بپوشانند الا حین بدانید که آن هنگام که ایشان یستغشون ثیابهم در سر کشند جامهای
خود را و بر فراش خود جای گیرند یعلم ما یسرون حق تعالی میداند آنچه در سینها پنهان میکنند وما یعلنون و میداند آنچه
آشکار میکنند بزبانها و بر ملا نیز ایشان نسبت بعلم او یکسانست پس چگونه اخفا میکنند برو آنچه میترسند که آشکار شود انه بدرستی که او
سبحانه علیم بذات الصدور داناست باسراری که در سینهاست وما من دابة فی الارض و نیست هیچ جنبنده در زمین مراد
جمیع حیوانات الا علی الله رزقها مگر که بر خداست روزی دادن او یعنی بر وجه واجبست که روزی بایشان رساند و اگر نرساند
خلاف حکمت او باشد و او حکیمست بخلاف حکمت کار نمیکند ویعلم مستقرها و میداند قرارگاه حیوانات را در حین حیات
ومستودعها و آرامگاه او را بعد از ممات در کشاف گفته که مستقر مسکن و ماوای حیوانات است از زمین و آب و هوا و مستودع موضع
قرار ایشان قبل از استقرار چون صلب و رحم و بیضه کل همه آنچه یاد کرده شده از دواب و ارزاق و مستقر و مستودع ایشان مسطور است
فی کتاب مبین در کتابی روشن که لوح محفوظست وهو الذی خلق السموات والارض و اوست آن خداوندی که
آفرید آسمانها و زمینها را و آنچه در دست فی ستة ایام در شش روز از ایام دنیا که اول آن یکشنبه بود و آخر آن جمعه با آنکه قادر بود که در یک
لحظه همه را ایجاد کند اما جهت تعلیم بندگان تا در کارها تعجیل نکنند تانی در خلق فرمود وکان عرشه و بود پیش از آفریدن آسمان و زمین عرش او
علی الماء عرش او بر آب یعنی قبل از خلق سموات و ارض در زیر عرش مخلوقی نبود غیر از آب و گویند که عرش بر آب بود و آب
بر باد و در بعضی تفاسیر آمده که حق تعالی در مبدا آفرینش یاقوت سبز بیافرید و بنظر هیبت در ان یاقوت نگریست آن جوهر آب شد پس باد را بیافرید
و آب را بر بالای آن بداشت و عرش را بر آن جای داد و در وقوف عرش بر آب و استقرار آب بر باد اعتبار عظیمست مر اهل نظر را
جلت قدرته و عظمته از مجاهد نقل است که عرش مانند کشتی بر بالای آب میرفت بعد از ان لوح و قلم و فرشته خلق فرمود و آن
فرشته را امر کرد تا جمیع کاینات که موجود خواهد شد در لوح نوشت بعد از ان آن فرشته هزار سال تسبیح او سبحانه فرمود آنگاه جمیع موجودات
آفرید لیبلوکم تا بیازماید شما را یعنی با شما معامله آزمایندگان کند تا ظاهر کرده شود بر عالمیان ایکم احسن عملا که کدام از شما
نیکوترست از روی عمل قلب و اعضا یعنی علم و عمل که بیشترست مراد آنست که تا ظاهر کرده شود که کیست که تدبر و تفکر عالم بیشتر میکند و بعد
و قدرت و علم او در طاعت و عبادت او میکوشد و کیست که بجهت عدم تفکر بر کفر اصرار میکند و مرتکب عمل غیر میشود ولئن قلت
و اگر گویی تو ای محمد مر قوم خود را که انکم مبعوثون من بعد الموت بدرستی که شما برانگیخته شدگانید از پس مرگ برای
مجازات عمل نیک و بد لیقولن الذین کفروا هر آینه گویند آنانکه کافر بودند ان هذا الا سحر مبین نیست این سخن
که در باب بعث میگویید مانند سحر آشکارا در بطلان یا در فریب یعنی چنانکه سحر فریب است و باطل و حقیقتی ندارد و این سخن تو نیز که در باب
بعث میگویی حقیقتی ندارد و فریب و باطل است ولئن اخرنا عنهم العذاب و اگر تاخیر کنیم از ایشان عذاب استیصال را که
وعده داده ایم الی امة معدودة تا بجماعتی از اوقات یعنی بعضی از اجزاء وقت شمرده شده که منتهی شود آن هنگام عذاب

نازل

نازل سازیم لیقولن هر آینه گویند از روی استهزا ما یحبسه چه چیز باز میدارد عذاب را از نزول و وقوع از حضرت ابی عبد الله
و ابو جعفر علیهما السلام مرویست که مراد با امت اصحاب مهدی اند که سیصد و سیزده باشند بعدد اصحاب بدر که در یک ساعت نزد آنحضرت
جمع شوند یعنی کفار ایمان نیارند و بوعدهٔ عذاب استهزا کنند تا آنکه بدست حضرت مهدی صلوات و اصحاب او مستاصل شوند الا یوم یأتیهم
بدانید که آن روزی که بیاید عذاب بایشان که روز بدر است یا حین ظهور مهدی علیه السلام لیس مصروفا عنهم نباشد عذاب باز داشته شده از ایشان و حاق بهم
آنچه بودند که از روی جهل و فرط ضلالت به یستهزءون بدان استهزا میکردند و بوقوع آن تعجیل مینمودند ولئن اذقنا الانسان
و اگر بچشانیم یعنی بدهیم آدمی را منا رحمة از نزد خود نعمتی که دریابد لذت آن ثم نزعناها منه پس باز ستانیم آن را از و
انه لیؤس بدرستی که او بسیار نا امیدست از فضل الهی بجهت بی صبری و عدم اعتماد بر کرم پادشاهی کفور بسیار ناسپاس در نعمت
گذشته یعنی آدمی پیوسته ناسپاس و نا امیدست و این هر دو صفت را از دست نمیدهد ولئن اذقناه و اگر بچشانیم او را بوجه
ملایمت نعماء نیکویی چون صحت و توانگری بعد ضراء مسته پس از سختی که باو رسیده باشد چون فقر و بیماری لیقولن ذهب
السیئات هر آینه گوید بدیها رفت یعنی مصایب و مکاره که مرا بدو می آمد دور شد عنی از من انه بدرستی که آدمی لفرح هر آینه
بسیار شاد و مانست بنعمت و مغرور بدان فخور نازنده و فخر کننده بر مردمان و فرح و فخر او را غافل ساخته از شکر نعمت آن الا الذین
صبروا مگر آنانکه شکیبایی نمودند در محنت و بلا و بقضا رضا دادند وعملوا الصالحات و کردند عملهای نیکو یعنی باداء
واجبات و مندوبات و اجتناب از مقبحات و وظایف شکر بتقدیم رسانیدند در نعمت و رخا اولئک آنگروه که بصفت صبر و شکر موصوفند
لهم مغفرة مر ایشان راست آمرزش گناهان واجر کبیر و مزد بزرگ که نعیم جنانست و کمال تقرب بحضرت سبحان آورده اند
که کفار عرب از روی تعصب و عناد اقتراح آیات از حضرت سید کاینات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات میکردند و
بکلام کریم قرآن استهزا مینمودند و از جمله اقتراحات ایشان آن بود که چرا گنجی بتو نداده اند یا فرشته را بتصدیق تو نفرستاده اند حضرت رسالت
از عدم قبول دعوت و استهزا و سخریه ایشان ملول میشد حق تعالی برای تحریص آنحضرت بر ادای رسالت و عدم مبالات او برد و انکار ایشان
فرمود که فلعلک تارک پس شاید که ترک کننده باشی مراد آنست که یعنی ترک مکن بعض ما یوحی الیک برخی از آنچه وحی کرده شده
بتو یعنی از آنچه مخالف رای مشرکانست از سب آلهه و عیب نمودن ایشان بجهت مخالفت و رد ایشان و استهزاء ایشان بآن وضائق
به و تنگ است باظهار آن صدرک سینه تو ان یقولوا از ترس آنکه گویند لولا انزل علیه کنز چرا فرو فرستاده نشد است
برو گنجی نفقه کنند بر مردمان و بسبب آن تابع او شوند همچنانکه فعل پادشاهانست او جاء معه ملک یا چرا نیامد باو فرشته که گواهی
بنبوت او دهد یعنی بسبب مقالات از ادای رسالت باز ممان و باکی از گفتار ایشان مدار انما انت نذیر جز این نیست که تو بیم
کننده و بر تو همین انذار است تو در ان تقصیر منمای پس چرا از رد و انکار ایشان تنگ دل و ملول باید شد والله علی کل شیء
وکیل و خدای بر همه چیزها وکیل گواه است و نگاهدار یعنی کارساز کسی است که کار خود را باو گذارد و نگاهدارنده است آنکه خود را بدو سپارد پس توکل بر او کن و از گفت و شنود
هرسو و عنود باک مدار ام یقولون افتراه بلکه میگویند کافران که محمد بربافته است آنچه میگوید که از خدای است یعنی قرآن را خود میسازد قل فاتوا
بعشر سور بگو پس بیارید ده سوره مثله مانند قرآن در کمال بلاغت و حسن نظم مفتریات بربافته شده از نزد شما یعنی بزعم شما که او از
نزد خود بر میتواند بافت و چون این کلام بر بافته از خود میسازد شما فصحای عرب باید که برین قادر باشید بر انشا و مثل این کلام بلکه شما از زبان عادت

مثله و نوشته‌ها از قصص دروغ و آنچه عادت شما است از آن و اشعار وادعوا من استطعتم و بخوانید از برای معاونت بر معارضه هر که توانید
من دون الله بجز از خدای تعالی ان کنتم صادقین اگر هستید راستگویان که این کلام بر او افترا شده است و چون ایشان از معارضه
بعشر سور عاجز آمدند آیتی دیگر آمد که فاتوا بسورة من مثله و چون باین نیز اتیان نکردند عجز ایشان بر همه کس ظاهر شد فان لم
یستجیبوا لکم پس اگر اجابت نکردند شما را ای مومنان در آنچه گفتید از آوردن سوره مثل قران و ستوه شدند از جواب آن نشستند
فاعلموا انما انزل پس بدانید که آنچه فرو فرستاده شده است بعلم الله بعلم خداست و کسی دیگر بران قادر نیست وان لا اله
و بدانید که نیست معبودی بسزا الا هو مگر او که عالم است بانچه غیر او نداند و قادر بر آنچه غیر او نتواند فهل انتم مسلمون پس آیا هستید
ثابتان بر اسلام یعنی چون اعجاز قران نزد شما متحقق شد پس بر اسلام ثابت باشید من کان هر که باشد که از روی همت یرید الحیوة
الدنیا خواهد زندگانی دنیا وزینتها و آرایش آنرا در مقابله اعمال خود مراد منافقانند یا اهل ریا یا یهود و نصاری و یا مطلق مردمان
نوف الیهم تمام بدهیم بایشان اعمالهم فیها جزای کردارهای ایشان در دنیا از صحت و ریاست و فراخی روزی و کثرت
اولاد وهم فیها لا یبخسون و ایشان در دنیا کاسته نشوند یعنی ایشانرا از مزد دنیوی چیزی کم نکنند اولئک الذین
لیس لهم آن گروه آنانند که نباشد مر ایشانرا فی الآخرة الا النار در آن سرای دیگر مگر آتش دوزخ وحبط و تباه گشت ما صنعوا
فیها آنچه کردند در دنیا چه ثواب متوقف است بر اخلاص و ایشان بر وجه اخلاص عمل نکرده اند بلکه از برای غرضی دیگر بان اقدام کرده اند
که ریاست یا حب ریاست و امثال آن وباطل و ناچیز است در نفس الامر ما کانوا یعملون آنچه بودند از ریا و غیر آن
از حضرت رسالت صلعم مرویست که چون روز قیامت باشد و خلایق را در زمین قیامت بدارند حق تعالی خلق را بحکومت خواند و همه
بندگان بزانو افتاده باشند اول کرده که ایشانرا نزد خدای حاضر سازند سه کس باشند مردی باشد که حفظ قران کرده باشد و شخصی
او را در راه خدا کشته باشند و کسی که بذل مال کرده باشد صاحب قران را گوید من ترا توفیق دادم تا قران آموختی و یاد گرفتی گوید بلی
ای خداوند و مولای من فرماید چه کردی بان گوید بار خدایا آنرا در نماز شب قراءت کردم و در میان شب خواندم حق تعالی فرماید بلی
چنین است اما برای من نکردی بلکه قصد تو آن بود که مردمان گویند فلان کس قاریست و قران خوب میخواند ترا امروز بهره حقی نیست مزد تو
همان ثنای مردمان بود پس صاحب مال را گوید که ترا مال بسیار دادم بان چه کردی گوید بار خدایا نفقه کردم و صدقه دادم فرماید بلی
چنین است ولیکن قصد تو بان این بود که مردمان گویند فلان مرد سخی است پس ترا امروز نصیبی نباشد و شهید را گوید که من ترا قوت
و شجاعت دادم گوید بلی و بجهت آن در راه تو جهاد کردم تا مرا کشتند فرماید قصد تو در جهاد آن بود که گویند فلان مردی شجاعست ترا بیش
از آن مدح نصیبی نیست پس بفرماید تا هر سه را بدوزخ برند افمن کان آیا پس هر که باشد علی بینة من ربه در بیانی
روشن از پروردگار خود که او را دلالت کند بطریق صواب و یتلوه و از پی در آید برهان او را که دلیل عقلیست شاهد منه
گواهی از خدا که معجزه آن گواهی دهد که آن قرانست برابر باشد با کسی که زینت دنیا طلبد و عمل نه بر وجه اخلاص و ثواب کند مراد
بصاحب بینه حضرت رسول است و بشاهد حضرت امیرالمومنین علیه السلام مرویست که حضرت امیرالمومنین علیه السلام فرمود که هیچ مردی نیست از قریش
الا من میدانم که آیتی در شان او نازل شده که دلالت میکند بر آنکه بهشتی است یا دوزخی مردی گفت آن کدام آیتست این آیه بر خواند که بینة رسول خدا
که بر حجت روشن است از نزد خدا و شاهد منم که از ویم و تابع ویم بعد از آن در صفت توریة که شاهد است بر حقیت قران و پیغمبر آخر الزمان هم میفرماید

که دهی

ومن قبله و پیش از قران بنزد من کتاب موسی کتاب موسی یعنی توریة که مصدق قران و سید پیغمبر است و بشارت دهنده
بآن اماما امام در حالتی که آن توریة پیشوا بود مر اهل دین را ورحمة و سبب بخشایش بواسطه نفع آلهی در دنیا و آخرت اولئک
آن گروه که بر بینه اند از جانب خدای یومنون به ایمان میآورند بقران یا بمحمد صلعم ومن یکفر به و هر که کافر شود بقران یا بمحمد صلعم
من الاحزاب از گروه یعنی اهل ملل متفرقه از یهود و نصاری و دو تنی که متفق اند بر عداوت حضرت پیغمبر صلعم فالنار موعده پس
آتش دوزخ وعده گاه اوست ولا محاله بدان رسد فلا تک فی مریة منه پس مباش در گمان از این موعد یا از قران خطاب بحضرت
و مراد امت انه الحق بدرستی که این موعد یا قران وعده درست و راستست من ربک از نزد پروردگار تو ولکن اکثر الناس
لا یومنون ولیکن بیشتر مردمان نمیگروند بان و تصدیق آن نمیکنند از غایت عناد و استکبار ومن اظلم ممن افتری و کیست ستمکارتر
از آنکه افترا کند و بر بندد علی الله کذبا بر خدای دروغ را یعنی نفی وحی او کند یا اثبات شریک نماید برای او سبحانه اولئک مفتریان یعرضون
عرض کرده خواهند شد در موقف علی ربهم بر پروردگار خود یعنی که در موقف عرض حبس ایشان کنند و عرض اعمال کنند بر ایشان و
یقول الاشهاد و خواهند گفت گواهان یعنی حفظه و کرام الکاتبین یا پیغمبران برای هر امتی یا اعضا و جوارح ایشان یا ائمه معصومین صلعم
که بر اعمال خود گواهی دهند که هولاء الذین این گروه آنانند که از فرط عناد و جحود کذبوا علی ربهم دروغ گفتند بر پروردگار خود بنا
گرفتن شریک و ولد الا لعنة الله علی الظالمین بدانید که لعنت خدای بر ستمکاران است یعنی کافران الذین که آنانند که از فرط عناد
و جحود یصدون عن سبیل الله باز میدارند مردمانرا از راه خدای یعنی از دین اسلام ویبغونها عوجا و وصف میکنند راه خدای را بکجی
و انحراف از حق و صواب و یا طلب اهل آن میکنند تا ایشانرا از آن راه برگردانند وهم بالآخرة و حال آنکه ایشان بدان سرای هم کافرون
ایشان ناگرویدگان اولئک آن گروه کافران لم یکونوا معجزین نیستند عاجز کنندگان مر خدای را از عذاب خود فی الارض در زمین
یعنی در دنیا وما کان لهم و نیست مر ایشانرا من دون الله بجز از خدای من اولیاء هیچ از دوستان که عقوبت آلهی از ایشان باز دارد
لیکن تاخیر عقاب ایشان کرده تا روز قیامت عقوبت ایشان سخت تر و پاینده تر باشد یضاعف لهم العذاب افزوده شود
برای ایشان عذاب یعنی دو باره معذب گردند بجهت گمراه شدن و گمراه کردن ما کانوا نبودند که در دنیا یستطیعون السمع
توانستندی شنیدن حق را چه از شنیدن آن کر بودند وما کانوا یبصرون و نبودند که ببینند یعنی آیات قدرت را چه از دیدن
آن کور بودند اولئک الذین آن گروه آنانند که در بازار معامله خسروا انفسهم زیان کردند نفسهای خود را یعنی زیان ایشان بدیشان باز
گردد وضل عنهم ما کانوا یفترون و گم شد از ایشان آنچه بودند که افترا میکردند از شفاعت بتان و درخواست ملایکه پس غیر از حسرت و
ندامت چیزی ایشانرا نماند بقوله لا جرم انهم فی الآخرة بیشک و شبهه ایشان در آن سرای هم الاخسرون ایشانند زیانکارتر
از همه زیانکاران چه پرستش بتان بر پرستش خدای بحق برگزیده اند و متاع فانی دنیا را بر نعیم باقی عقبی اختیار کرده اند و بعد از ذکر کفار و عذاب
ایشان بیان ابرار و ثواب ایشان میکند که ان الذین امنوا بدرستی که آنانکه از روی اخلاص ایمان آورده اند وعملوا الصالحات
و کرده اند کارهای شایسته از روی فرایض و مندوبات واخبتوا الی ربهم و آرام گرفته اند بذکر پروردگار خود اولئک اصحاب الجنة
آنان ملازمان بهشتند هم فیها خالدون ایشان در بهشت دایم و باقی اند مثل الفریقین صفت دو گروه که مومن و کافر باشند کالاعمی
والاصم مانند کور و کر اند از شنودن و دیدن حق مراد کفارند والبصیر والسمیع و مانند بینا و شنوا از آن که صفت مومنانست هل یستویان

مثلا یا برابرند این دو فریق از روی صفت یعنی برابر نیستند افلا تذکرون آیا پند نمیگیرید بدین تشبیه تا تامل میکنند دران عبرت گیرند که
حق را باطل و باطل را حق میبیند و اصم آنکه باطل را حق و حق را باطل شنود و بدان عمل کند و بصیر کسی است که حق را حق بیند و پیروی آن کند و باطل را باطل بیند و
ازان اجتناب کند و سمیع آنکه حق را حق شنود و بدان عمل کند و باطل را باطل شنود و ازان حذر نماید و بدانکه چون حق تعالی ذکر وعد و وعید و ترغیب و
ترهیب نمود در عقب آن بیان اخبار انبیا جهت تاکید آن و تخویف خلقان و تسلیه پیغمبر آخر الزمان صلعم ابتدا بقصه نوح ع کرد که شیخ الانبیا است و ابتدا و ابرار
از جمله انبیا و بر امت او عذاب استیصال و فضیحت آمد فرمود که ولقد ارسلنا نوحا الی قومه و بدرستی که فرستادیم ما نوح را بسوی قوم او پس گفت ای قوم
انی لکم نذیر مبین بدرستی که من شما را بیم کننده ام هویدا و بیان کننده ام ان لا تعبدوا الا الله آنکه پرستید مگر خدای را انی
اخاف علیکم عذاب یوم الیم بدرستی که من میترسم بر شما عذاب روزی را که عذاب درو بسیار دردناک و الم است فقال الملاء پس گفتند
اشراف و روسا الذین کفروا من قومه آنانکه بودند که کافر شدند از قوم نوح ع ما نریک الا بشرا مثلنا نمی بینیم ترا مگر آدمی مانند ما یعنی مزیتی
که ترا باشد که سبب تخصیص تو بود برما و واجب گرداند اطاعت تو از تو نمی بینیم ایشان نظر بصورت کردند و از معنی غافل شده گمان بردند که رسول
باید که از جنس انسان نباشد و جهت این تعجب کرده گفتند ای نوح تو نیستی مگر مانند ما در احتیاج باکل و شرب و نکاح و غیر آن از امور که بشر محتاج است
بان وما نریک اتبعک و ما نمی بینیم که متابعت کرده باشند ترا الا الذین هم اراذلنا مگر آنانکه ایشان فرومایگان و خسیسان ما اند
بادی الرای در ظاهر رای یعنی بتو ایمان آورده اند بی آنکه تفکر و تامل کنند در کار تو و حقیقت و بطلان آن بر تو ظاهر شود و ما نری
لکم و ما نمی بینیم شما را یعنی ترا و پیروان ترا علینا من فضل بر ما افزونی از کثرت مال و جاه در دنیا یا شرف حسب بدان متابعت شما
باید کرد و ادعای نبوت تو باید نمود بل نظنکم کاذبین بلکه گمان میبریم شما را دروغگویان یعنی ترا در دعوی نبوت و پیروان ترا
در علم بصدق تو قال یا قوم ارایتم گفت نوح ای قوم من آیا مرا خبر دهید که دیدید شما ان کنت علی بینة اگر هستم بر حجتی
و دلیلی روشن و آشکارا من ربی از نزد پروردگار من که بر صحت من گواهی دهد و آتانی رحمة من عنده و داده باشدم خدای
بخشایشی از نزد خود که نبوت است یا بینه و حجت بران فعمیت علیکم پس پوشیده ماند بر شما حجت بجهت قلت تدبر شما
یعنی اگر گمان شما چنانست که من کاذبم پس چگونه باشد اگر بر خلاف ظن شما باشم و بر حجتی روشن و معجزه هویدا باشم از جانب خدا و شما تصدیق
من نکنید بسبب آن از غایت عناد و انکار پس حال شما چگونه باشد انلزمکموها آیا الزام کنیم شما را بقبول آن و باکراه و اجبار شما را بران
داریم و انتم لها کارهون و حال آنکه شما مر آن حجت را کاره باشید چه اکراه و اجبار منافی تکلیفست پس بر من همین تبلیغ است و اظهار معجزه
بر وفق آن و یا قوم لا اسئلکم ای قوم نمیخواهم از شما علیه بر تبلیغ رسالت مالا مالی که مزد کار من باشد تا بر شما گران آید
و اداء آن نکنید و باعث نفرت شما نباید گرانبار ان اجری الا علی الله نیست مزد من مگر بر خدای که آن ثواب آخرت است و روایتست که اشراف قوم
میگفتند که ای نوح اراذل را از مجلس خود دور کن تا ما با تو مجالست کنیم چه نشستن با این گروه اراذل موجب ننگ و عار ما میشود چنانکه کفار
حضرت خاتم الانبیا هم نیز همین میگفتند نوح ع در جواب سخن ایشان فرمود که و ما انا بطارد الذین آمنوا و نیستم من راننده آنها را از نزد خود که گرویده اند
بخدا و پیغمبر او انهم ملاقوا ربهم بدرستی که ایشان ملاقات کننده و رسنده اند بجزای پروردگار خود پس چگونه ایشان را برانم و لکنی
اریکم قوما تجهلون و لیکن من می بینم شما را گروهی که نمیدانید قدر ایشان را و یا قوم من ینصرنی و ای گروه من کیست که مرا یاری دهد و منع
کند من الله از عذاب و انتقام خدای ان طردتهم اگر برانم ایشان را که باین صفت و درجه اند نزد خدای افلا تذکرون آیا در نمی یابید و

اندیشه

اندیشه نمیکنید تا بدانید که راندن ایشان از قبیل صواب نیست و عین خطا گفتند تو این همه صفت ایشان میکنی و حال آنکه ایشان بظاهر با تو موافقت
دارند و بباطن مخالف تو اند نوح ع فرمود که و لا اقول لکم عندی خزائن الله و نمیگویم شما را که نزدیک منست خزینهای علم خدای
و لا اعلم الغیب و نمیگویم که من میدانم غیب را تا از بواطن مردمان خبر دهم بلکه نظر من بظاهر است پس هر که قایل میشود بوحدانیت خدا و نبوت من
او را مومن میدانم و حکم بایمان او میکنم و لا اقول انی ملک و نمیگویم که من فرشته ام تا شما گویید ما انت الا بشر مثلنا و لا اقول للذین تزدری
و نمیگویم مر آنانرا که بخواری در ایشان مینگرد اعینکم چشمهای شما و بجهت فقر ایشان را اراذل میگویید لن یؤتیهم الله خیرا هرگز نمیدهد خدای
ایشانرا خیرا نیکویی بدانچه جمع کرده برای ایشان آماده کرده بهتر از آنست که شما را در دنیا داده الله اعلم بما فی انفسهم خدای داناتر است بانچه
در نفسهای ایشان است از صدق و اخلاص پس تواند که مر حکم باسلام ایشان کنم در ظاهر انی اذا لمن الظالمین بدرستی که من آن هنگام باشم از ستمکاران
چه انبیا را حکم بظاهر است قالوا گفتند قوم نوح ع یا نوح قد جادلتنا ای نوح بدرستی که با ما جدال و مخاصمه کردی فاکثرت جدالنا
پس بسیار کردی ای نوح جدال را با ما و دراز کشیدی و درین باب از اندازه بیرون رفتی و سخن را کوتاه نکردی فاتنا بما تعدنا
پس بیار آنچه ما را وعده دادی از عذاب و عقاب ان کنت من الصادقین اگر هستی از راستگویان در دعوی نبوت و وعید خود
چه مناظره تو در ما تاثیر نمیکند قال انما یاتیکم به الله گفت نوح ع جز این نیست که بیارد آنرا خدای ان شاء اگر خواهد در دنیا
یا در آخرت یعنی آوردن آن بدست من نیست و هر وقتی که مشیت و اراده او بوقوع آن تعلق گیرد بفعل آید و ازان متقدم و متاخر نشود و ما
انتم بمعجزین و نیستید شما عاجز کنندگان مر خدای را از تعذیب او شما را بانکه در دفع عذاب او کوشید یا بگریزید و لا ینفعکم نصحی و سود ندهد
نصیحت کردن من ان اردت ان انصح لکم اگر خواهم نصیحت کنم شما را ان کان الله یرید اگر هست خدای که خواهد ان یغویکم اگر شما را
غاوی و خایب گرداند یعنی اگر خدای بجهت فرط عناد شما هلاک شما را خواسته باشد پس اگر من خواهم که نصیحت کنم شما را نصیحت نفع نرساند شما را
هو ربکم اوست آفریدگار شما بتصرف در امور شما بر وفق اراده و حکمت و الیه ترجعون و بسوی او بازگردیده خواهید شد و در کردار خود جزا   قل ان افتریته
خواهید یافت ایشان ازین کلمه متنبه نشدند ام یقولون افتریه آیا میگویند افترا کرده نوح وحی را فعلی اجرامی پس بر من است وبال گناه کردن
من و انا بریء مما تجرمون و من بیزارم از گناهی که میکنند و اوحی الی نوح و وحی کرده شد بسوی نوح علیه السلام انه لن یؤمن   مقدمه طوفان نوح ع
من قومک که ایمان نخواهند آورد از قوم تو الا من قد آمن مگر کسی که ایمان آورده فلا تبتئس پس اندوهگین مباش بما کانوا
یفعلون بانچه هستند که میکنند از تکذیب و ایذا چه ایشان هرگز ایمان نیارند پس کار ایشان در میان خود در بند و اصنع الفلک
باعیننا و بساز کشتی بنگاه داشت ما ای نوح ترا و وحینا و بوحی کردن ما بتو در ساختن آن که بچه طریق بسازد از ابن عباس منقول است
که نوح ع نمیدانست که کشتی را چگونه بسازد وحی آمد که کشتی را بساز چون سینه مرغ و لا تخاطبنی و خطاب مکن مرا فی الذین ظلموا
درباره آنانکه ستم کردند یعنی از من درخواه مکن در دفع عذاب کردن ایشان انهم مغرقون بدرستی که ایشان غرقه شدگان اند از
ابی عبدالله ع روایتست که حق تعالی اراده هلاک قوم نوح فرمود رحم زنان ایشان را عقیم ساخت مدت چهل سال و از ایشان هیچ فرزندی
در وجود نیامد و در خبر آمده که نوح ع چون کشتی طلبید از خدا ارشاد کرد و تخم درخت در رسید که تا درخت ساج بکاشت و در مدت بیست سال که
درخت برسید هیچ فرزندی از قوم نوح متولد نشد و در بیست اطفال ایشان بالغ شدند و ایشان از متابعت اباء کردند از قبول دعوت نوح پس
نوح بساختن کشتی مشغول شد و یصنع الفلک و میساخت کشتی را و کلما مر علیه و هرگاه که بگذشتندی بر او ملاء من قومه

گروه مهتران از قوم او سخروا منه استهزا کردند بر وی چه نوح کشتی در بیابان میساخت و در آن حوالی آب نبود بجهة سخریت گفتندی که ای نوح کشتی میسازی که

بجز طوفان ... قال ان تسخروا منا گفت نوح که اگر سخریت میکنید با ما فانا نسخر منکم پس ما نیز سخریت کنیم با شما استهزا خواهیم کرد بر شما

در وقت غرق شما در دنیا و سوختن شما در عقبی بر وجه شماتت نه بر طریق سفاهت کما تسخرون چنانکه شما امروز سخریت میکنید با ما در ساختن

کشتی پس گفت فسوف تعلمون پس زود باشد که بدانید من یاتیه کسی را که بیاید بدو عذاب یخزیه عذابی که او را رسوا گرداند در دنیا که

غرقست ویحل علیه عذاب مقیم و فرود آید بر او عذابی دایم در آخرت که حرقست از ابن عباس منقولست که نوح کشتی را مدت دو سال

از چوب ساج بساخت که طول آن سیصد ذرع بود و گفته اند که هزار و دویست و عرض آن پنجاه ذرع و بقولی ششصد و ارتفاع آن سی ذرع

و آنرا سه طبقه مرتب گردانید و بقیر بیندود و بحکم الهی زوجی از هر نوعی از انواع حیوانات جمع کرد طیور را در طبقه علیا و بهایم را در سفلی و آدمیان

که از اهل ایمان بودند با اشربه و اغذیه در وسطی مقرر فرمود و مرویست که حق سبحانه و تعالی نوح را خبر داده بود که ابتدای طوفان وقتی است که آب از تنوری

که حوا ساخته بود برجوشد تو با قوم خود در کشتی نشین و نوح منتظر این حالت بود حتی اذا جاء امرنا تا وقتی که آمد عذاب یا امر ما بعذاب

وفار التنور و برجوشید آن تنور و آن تنور از سنگ بود که حوا از آن نان پختی و بمیراث بنوح رسیده بود و آن تنور میسوخت که ناگاه

آب از میان آن برجوشید و مفضل بن عمر از حضرت ابو عبد الله علیه السلم نقل کرده که این تنور در خانه عجوزه مومنه بود در جانب راست مسجد کوفه من

گفتم یا بن رسول الله مسجد کوفه در آن روزگار بود فرمود نعم آن مصلای انبیاست و در شب معراج که حضرت رسالت پناه رسید جبرئیل او را گفت یا رسول الله

اینجا فرود آی که مسجد پدر تو آدمست پس حضرت فرود آمد و آنجا نماز بگذارد و بعد از آن جبرئیل او را بملک جلیل باسمان برد و ابو عبیده حذا

از حضرت ابو جعفر علیه السلم روایت کرده که مسجد کوفه روضه ایست از روضهای بهشت و یکنماز در آن برابر هفتاد نماز است در غیر آن و هفتاد هزار

پیغمبر در آن نماز گذارده اند القصه چون علامات عذاب طوفان نازل شد قلنا احمل گفتیم نوح را که بردار فیها در آن کشتی من کل زوجین

از هر نر و ماده که نفع ازیشان متصور باشد اثنین دو تا نسل هر حیوان باقی ماند و حاصل شود و منقطع نگردد واهلک و نیز در آر در کشتی خود را

در کشتی و ایشان پسران او و زنان ایشان بودند الا من سبق مگر کسی که گذشته است علیه القول بر وی گفتار یعنی علم ازلی ما بهلاک او

تعلق گرفته و بجهة آن حکم بغرق شدن او صادر گشته مراد کنعانست و واعله زن نوح بودند ومن امن و نیز بردار در کشتی هر کس که ایمان آورده

از غیر اهل تو وما امن معه الا قلیل و ایمان نیاورده بودند با نوح مگر اندکی از مردمان که زوجه مسلمه او بود و سه پسر او حام و سام و یافث

و زنان ایشان و هفتاد و دو تن دیگر از اهل ایمان و با نوح هشتاد تن بودند پس نوح ایشانرا در کشتی آورد و سرپوشی که ترتیب داده بود بر بالای

کشتی بپوشید و با پسر خود گفت که با زنان خود در کشتی خلوت مکنید حام مخالفت کرده با زن مقاربت کرد نوح دعا کرد و گفت بار خدایا

نطفه او را متغیر گردان حق تعالی نطفه او را در رحم زنش سیاه گردانید و هند و حبشه از اولاد او یند و عرب و روم و فارس و اصناف عجم

ولد سام اند و ترک و چین و صقالبه و یاجوج و ماجوج ولد یافثند حاصل که چون از زمین آب جوشیدن گرفت و از آسمان بلا فرود آمدن آغاز

کرد حق تعالی خطاب کرد بنوح و مومنان وقال و گفت ای نوح با قوم خود ارکبوا فیها سوار شوید در کشتی و از آن مرکوب خود سازید در حالتی که گویید بسم الله

بنام خدای یعنی نام خدا برید مجریها در وقت راندن کشتی ومرسیها و هنگام باز داشتن آن و گویند معنی آنست که بنام خداییست رفتن

و ایستادن کشتی چه در خبر آمده که چون خواستند که کشتی برود بسم الله گفتندی روان شدی و چون خواستندی که ساکن شود هم بسم الله گفتندی

ساکن شدی پس نوح ایشانرا بدین تعلیم تنبیه داد و گفت حق تعالی که بگو بایشان که ان ربی لغفور هر آینه پروردگار من آمرزنده مومنان است

رحیم

رحیم و مهربانست بریشان که ازین طوفان ایشانرا نجات میدهد وهی تجری بهم و کشتی میبرد ایشانرا فی موج در میان موجها

که از غایت عظمت کالجبال مانند کوهها بودند یعنی در حین طوفان هر موجه از آن مانند کوهی بود در بلندی و بزرگی و مشهور آنست که کشتی نوح از بالای

همه کوهها بلند پانزده گز و بروایتی چهل گز بر آمده بود و تا یکسال کشتی بر روی آب سیر میکرد ونادی نوح ابنه و آواز داد نوح پسر خود

کنعان را وکان فی معزل و او بر کرانه کشتی دور ایستاده بود و پدر او را مسلمان میدانست پس در اول طوفان از روی شفقت و مهربانی

با او گفت یا بنی ارکب معنا ای پسرک من سوار شو در کشتی با ما ولا تکن مع الکافرین و مباش با منکران و بدکاران تا غرق نشوی و مرویست

که آن پسر منافق بود با پدر اظهار اسلام کردی و با کافران در کیش ایشان متفق بودی و نزد بعضی آنست که نوح میدانست که او کافرست پس او را گفت

ای پسر اسلام آور و با ما در کشتی نشین و با کافران مباش در کیش ایشان تا غرق نشوی قال گفت در جواب پدر ساوی زود باشد که باز گردم

و پناه برم الی جبل بسوی کوهی که از غایت بلندی یعصمنی من الماء نگهدارد مرا از غرق قال گفت نوح لا عاصم الیوم نگاه

دارنده نیست امروز که منع کند و بازدارد ضرر من امر الله از عذاب خدای الا من رحم مگر کسی که ببخشد یعنی خدایی که بخشیدن و بخشایش

عادت و صفت اوست و در اثنای این که گفت و گو میان پدر و پسر اشتداد یافت وحال بینهما الموج و حایل شد میان پدر و پسر موج

طوفان فکان من المغرقین پس گشت از جمله غرق شدگان ابو الفتوح آورده که ارباب حدیث گفته اند که این گفتگو میان پدر و پسر

مدت چهل روز بود که آب از زمین بر می آمد و از آسمان فرو میریخت و در هوا معلق می ایستاد و بعد از چهل روز آن هر دو آب بهم پیوسته

کنعان غرق شد و همه عالم آب گرفت و بر سر کوههای عالم چهل گز برگذشت و همه عالم خراب شد و هیچ کافری بر روی زمین نماند و چون قصه

طوفان بنهایت انجامید و کفار غرق شدند امر الهی در رسید که وقیل و گفته شد یعنی حق تعالی گفت با ملایکه یا ارض ابلعی ای زمین فرو بر

ماءک آب خود را که بیرون داده و یا سماء اقلعی ای آسمان باز گیر آب را که فرو میگذاری وغیض الماء و کم کرده شد آب بر روی

زمین وقضی الامر و گذارده شد کاری که حکم حق تعالی بدان متعلق بود از هلاک کفار و نجات ابرار واستوت علی الجودی و قرار

گرفت کشتی بر کوه جودی از موصل یا شام روز عاشورا دهم محرم و نزد بعضی آنست که مدت طوفان شش ماه بود و نوح در دهم رجب بکشتی نشست

و دهم محرم فرود آمد وقیل و گفته شد بعدا دوری و هلاکت باد للقوم الظالمین مر گروه ستمکاران را یعنی کافران را ونادی نوح ربه

و بخواند نوح خداوند خود را فقال رب پس گفت ای پروردگار من ان ابنی من اهلی بدرستی که پسر من کنعان از اهل من بود و تو فرموده بودی

که اهل ترا نجات دهم و او هلاک شد وان وعدک الحق و بدرستی که وعده تو راستست وانت احکم الحاکمین و تو بهترین حکم کنندگانی

قال گفت حق تعالی یا نوح انه ای نوح بدرستی که او لیس من اهلک نبود از اهل تو یعنی از اهل دین تو نبود انه عمل غیر صالح بدرستی که او

خداوند کردار بد بود نه نیک و نه شایسته فلا تسئلن پس مپرس از من ما لیس لک به علم از آنچه نیست ترا بآن دانش یعنی چیزی که علم بصلاح و فساد

آن نداری از من مطلب و آن عدم علم او بود بصواب و فساد و هلاک کنعان مراد نهی تنزیهی است انی اعظک بدرستی که من پند میدهم ترا ان تکون

من الجاهلین اگر باشی از غافلان ... از آنکه ندب در ترک این سوالست و اولی عدم آن قال رب گفت نوح که ای پروردگار

انی اعوذ بک بدرستی که من پناه میگیرم بتو بعد ازین ان اسئلک از آنکه می پرسم از تو ما لیس لی به علم آنچه مرا نباشد بآن دانش

یعنی بجواز سوال از آنکه مستلزم ترک ندبست پس بر سبیل انقطاع بسوی او و غایت خضوع گفت که والا تغفر لی و اگر نیامرزی مرا وترحمنی

و نبخشایی بر من اکن من الخاسرین باشم از زیانکاران در نقص ثواب که از من ترک اولی سانح شده باشد و بعد از ذکر عذاب و ترک ندب

راحت بر جراحت عتاب وی نهاده فرمود که قیل یا نوح و گفته شد یعنی حق تعالی یا ملکی از نزد ما گفت ای نوح اهبط فرود آی از کشتی بسلامٍ
منّا بسلامتی حاصل از حضرت ما یا بسلامی و تحیتی از ما بر تو و برکاتٍ علیک و برکت ها بر تو یا زیادتی در نسل تو تا آدم ثانی باشی از آنکه بعد
از میان بشر تو بود آنست که از اهل کشتی غیر نوح علیه السلام و سه پسر او را عقب نماند و تمام نسب اهل عالم بدین سه کس منتهی میشود سام پدر عرب و فرس
و یافث پدر ترکان و حام پدر هندیان و علی اممٍ و برکت بر گروهی چند ممن معک از آنها که با تو اند یا از آنها که ناشی شوند از جمعی که با تو اند
یعنی مؤمنان تا روز قیامت و اممٌ و از آنها که با تو اند امتی چند بود یعنی از ذریت ان امم ناشی خواهد شد سنمتعهم زود باشد که برخوردار
دهیم ایشانرا در دنیا بفراخی معیشت ثم یمسهم منا پس برسد ایشانرا از جانب ما عذاب الیم عذابی دردناک در آخرت مراد کفار اند
تلک این قصه نوح علیه السلام که مذکور شد من انباء الغیب از خبرهای نهانیست که بواسطه جبرئیل نوحیها الیک وحی کردیم آنرا بسوی تو ای
محمد ما کنت تعلمها نبودی که بدانی آنرا انت و لا قومک نه تو و نه گروه تو که قریش اند من قبل هذا پیش ازین وقت که وحی کردیم بتو این
تنبیه است برآنکه آنحضرت را کسی باین تعلیم نداده بود چه او بغیر ایشان مختلط نشده بود و ایشان با وجود کثرت آنرا نشنیده بودند پس چگونه از
کسی آنرا فرا گرفته باشد فاصبر پس شکیبائی کن بر مشاق رسالت و اذیت قوم همچنانکه حضرت نوح ع صبر کرد ان العاقبة بدرستی که سرانجام
نیکو در دنیا بظفر و در آخرت بفوز للمتقین مر کسانی راست که بپرهیزند از شرک و معاصی بعد از آن قصه هود بر قوم نوح عطف کرده فرمود که و الی
عادٍ اخاهم هوداً یعنی فرستادیم بقوم عاد برادر نسبی ایشانرا که هود بود قال گفت هود یا قوم اعبدوا الله ای گروه من بپرستید
خدا را به یگانگی ما لکم من الهٍ غیره نیست شما را معبودی بجز از وی و شما مر او را شریکان میگیرید ان انتم الا مفترون نیستید
مگر افترا کنندگان بر خدای بر اتخاذ شریک یا قوم لا اسئلکم ای قوم من نمیخواهم از شما علیه اجراً بر تبلیغ رسالت مزدی همه پیغمبران
قوم خود را از بیطمعی خود خبر داده اند جهة دفع تهمت و خلوص نصیحت چه دعوت و موعظه وقتی فایده میرساند که بطمع فاسد آلوده نباشد از
فرمود که ان اجری الا علی الذی فطرنی نیست مزد من مگر بر آنکس که بمحض قدرت بیافرید مرا افلا تعقلون آیا فهم نمیکنید
و عقل خود را کار نمیفرمائید تا حق را از مبطل تمیز کنید آورده اند که چون عادیان دعوت هود ع قبول نکردند حق تعالی بشآمت آن سه سال
باران از ایشان باز گرفت و زنان ایشانرا عقیم ساخت و چون اصحاب زراعت بودند و دشمنان نیز داشتند برای زراعت بباران و برای دفع
دشمنان بفرزندان محتاج شدند هود ع فرمود که و یا قوم استغفروا ای گروه من استغفار کنید و آمرزش طلبید ربکم از پروردگار
خود بوسیله ایمان ثم توبوا الیه پس باز گردید از پرستش غیر او یرسل السماء علیکم تا بفرستد از آسمان بر مزرعات شما مدراراً
باران پیاپی و پیوسته و یزدکم قوةً الی قوتکم و بیفزاید و زیاده کند قوتی با قوت شما یعنی فرزندان دهد شما را تا بمدد ایشان بر دفع
دشمنان قادر گردید و لا تتولوا و از من برمگردید و اعراض مکنید از پیغام الهی مجرمین در حالتی که مصر باشید بر گناهان مروی است که مردی
با حضرت امام حسن ع گفت مرا مال بسیار است و فرزندی نیست مرا تعلیم فرما که حق تعالی مرا فرزند دهد فرمود استغفار بسیار کن که حق تعالی در قصه هود
میفرماید یزدکم قوة الی قوتکم و در قصه نوح فرموده که و یمددکم باموال و بنین القصه چون قوم این نصیحت را از هود ع شنیدند قالوا
یا هود ما جئتنا ببینةٍ گفتند نیاوردی یا هود حجتی که دلالت کند بر صحت دعوی تو هود بسیار معجزات بدیشان نموده اما ایشان
بجهت بسیاری عناد و اثر لجاج انکار میکردند همچنانکه بعضی ما گفتند که لولا انزل علیه آیة من ربه و ما نحن بتارکی آلهتنا و نیستیم ترک کنندگان
عبادت خدایان خود عن قولک از گفتار تو یعنی که تو بر خدایان بپرستید و ترک آلهه خود گیرید و ما نحن لک و نیستیم تو را بمؤمنین گروندگان یعنی
باور

چگونه ان نقول ما نمیگوئیم ما در شان تو الا اعتریک مگر آنکه رسانیده اند بتو بعض آلهتنا برخی از خدایان ما بسوءٍ بجنونی
بجهة آنکه تو مذمت آلهه ما کرده ایشان ترا دیوانه ساخته اند قال گفت هود ع انی اشهد الله بدرستی که من گواه میکنم خدا را و اشهدوا
و شما نیز گواه باشید انی بریءٌ مما تشرکون که من بیزارم از آنچه شما انباز میگیرید من دونه بجز خدا فکیدونی جمیعاً
پس کید کنید بمن همه مراد آنست که شما و خدایان شما در هلاک من اتفاق کنید ثم لا تنظرون پس مرا مهلت مدهید یعنی هرچه خواهید
در قصد من بکنید که من بحمایت الهی از آن باک ندارم و چنین معجزه کبری بر اهل کون تمام دانست گفت انی توکلت علی الله بدرستی که من
توکل کردم بر خدای ربی و ربکم که پروردگار من و پروردگار شماست و مهم خود را با او باز گذاشتم ما من دابةٍ هیچ جنبنده نیست
الا هو آخذٌ مگر که خدای فراگیرنده است بناصیتها موی پیشانی او و این تمثیل است برای مالکیت و قادریت او و استیلا بر جمیع و تصرف او
در ایشان هر وجه که خواهد ان ربی علی صراطٍ مستقیم بدرستی که آفریدگار من بر طریق راستی و عدالت فان تولوا پس اگر برگردید و اعراض
کنید از این نصیحت و بر قول خود راسخ باشید فقد ابلغتکم پس بدرستی که رسانیدم بشما ما ارسلت به آنچه را که فرستاده شده
بودم بدان الیکم بسوی شما یعنی وحی الهی بشما رسانیدم و بر شما حجت گرفتم و چون قبول توبه نکردید حق تعالی شما را هلاک کند و یستخلف و جانشین
شما گرداند ربی آفریدگار من قوماً غیرکم گروهی را غیر شما و لا تضرونه و نه رسانید او را شیئاً و زیان نتوانید رسانید حق تعالی یعنی با عراض خود از
باز قبول دعوت من ان ربی علی کل شیءٍ حفیظٌ بدرستی که پروردگار من بر همه چیز نگهبان است و هیچ چیز از او فوت نمیشود و قوم هود
بدین سخنان پند پذیر نشدند حکم ربانی بعذاب ایشان نافذ گشت و لما جاء امرنا و هنگامی که آمد فرمان ما بعذاب ایشان نجینا هوداً
نجات دادیم هود را و الذین آمنوا معه و آنانرا که گرویده بودند با او و ایشان چهار هزار بودند که همراه با هود از میان کفار بیرون بردیم
برهانیدیم برحمةٍ منا بخشایشی از ما و نجیناهم و نجات دادیم ایشانرا من عذابٍ غلیظ از عذابی درشت که آن سموم دوزخ بود
که باد در روان بینی کفار در آمده و از مقعد ایشان بیرون رفته و اعضای ایشانرا پاره پاره ساخت و بعقاب الیم رسانید و تلک عادٌ و این قبیله
عاد بیانست جحدوا که انکار کردند و کافر شدند بآیات ربهم بآیتهای پروردگار خود و عصوا رسله و عاصی شدند از رسولان
او یعنی نه هود را و نه پیغمبران دیگر را تصدیق کردند در وقتی که هود ایشانرا بر تصدیق رسولان میفرمود و امر میکرد و اتبعوا امر کل
جبارٍ عنیدٍ و پیروی کردند فرمان هر گردنکشی ستیزه کار را از رؤسای کفره و اتبعوا فی هذه الدنیا و از پی در آمده شدند
درین سرای لعنةً دوری از رحمت که هلاکت است و یوم القیامة و در روز قیامت لعنت در پی ایشانست الا ان عاداً
کفروا ربهم بدانید که قبیله عاد نگرویدند بحضرت خداوند خود الا بعداً لعادٍ بدانید که دوریست مر عاد را از رحمت قوم هود
گروه عاد و الی ثمود اخاهم صالحاً و فرستادیم بسوی قبیله ثمود برادر ایشانرا در نسب که صالح ع بود قال گفت صالح که یا
قوم اعبدوا الله ای گروه من بپرستید خدا را ما لکم من الهٍ غیره نیست شما را معبودی بجز از وی هو انشاکم من
الارض او آفرید شما را از زمین یعنی آدم را که پدر شماست و استعمرکم و زندگانی داد و بخشید شما را فیها در زمین یعنی عمر دراز داد
که سال عمر هر یک از قوم ثمود از سیصد تا هزار بود فاستغفروه پس آمرزش خواهید از او تا آنکه شما را جا ارزد ثم توبوا الیه پس رجوع کنید از پرستش
او از عبادت غیر او ان ربی قریبٌ بدرستی که آفریدگار من نزدیکست بامیدواران برحمت مجیبٌ اجابت کننده داعیان بفضل و منت
قالوا قوم گفتند که یا صالح ای صالح قد کنت فینا بدرستی که تو بودی در میان ما مرجواً امیدداشته شده یعنی بتو امیدها داشتیم قبل

هذا پس این کلمه دعوی بزرگی یعنی پادشاه ما باشی بدین عادت آیی حالا امید از تو بریده شد پس سبب انکار گفتند که اتنهانا آیا باز
میداری ما را ان نعبد ما یعبد آباؤنا از آنکه پرستیم آنچه که بودند پدران ما که پرستیدند وانّنا لفی شک و بتحقیق که ما در شکیم مما تدعونا
الا آنچه تو میخوانی ما را الیه بسوی آن از توحید و ترک پرستش اصنام مریب شکی در تهمت افکنده قال یا قوم أرأیتم گفت صالح ای گروه من
خبر دهید مرا اگر ان کنت علی بینة اگر باشم بر حجتی روشن من ربی از پروردگار خود وآتانی منه و داده باشد مرا از نزدیک خود
رحمة پیغمبری که لازم رحمت واسعه است فمن ینصرنی پس کیست که یاری کند و باز دارد مرا من الله از عذاب خدای ان عصیته اگر نافرمانی
کنم او را در تبلیغ رسالت و منع شما از شرک او ورزن فما تزیدوننی پس شما نمی افزایید مرا غیر تخسیر جز نسبت زیانکاری و دادن من بابطال
و تضییع شما الخ حق تعالی من داده از نبوت و بخواندن شما مرا بدین و ملت پیران خود روایت است که قوم ثمود بعد از جدال بسیار طلب معجزه کردند
چنانچه در سوره اعراف گذشت و بر عادت از سنگ ناقه بیرون آمد چنانچه مطلوب ایشان بود صالح بر ایشان حجت گرفت و در باب ناقه نصیحت آغاز کرد
و یا قوم هذه ناقة الله و گفت ای گروه من این ناقه ایست که خدای تعالی بمحض قدرت خود آفریده لکم آیة برای عبرت شما از ان آیة در حالتی که نشانه است
بر کمال قدرت او فذروها تاکل پس بگذارید او را تا بخورد و آب آشامد فی ارض الله در زمین خدای یعنی روزی او بر شما نیست و ینفع
او مر شما را ولا تمسوها بسوء و مرسانید بوی آزاری که اگر بدی قصد او کنید فیاخذکم عذاب قریب پس فرا گیرد شما را
عذاب نزدیک یعنی در عقب آزار او معذب گردید و مهلت نیابید مگر زمانی اندک که سه روز باشد پس ناقه یک روز آب ...
و همان مقدار شیر بایشان میداد و روز دیگر بر آب ایشان میگذاشت و گرد چشمه میگشت ایشان در دفع او کوشیدند فعقروها
پس پی کردند آن ناقه را و تفصیل پی کردن ناقه در سوره القمر بیاید ان شاء الله و بعد از پی کردن ناقه بچه او بر بالای کوهی بر آمده سه بار بانگ کرد صالح
در ان وقت در میان قوم نبود چون بیامد و حال را باز نمود فقال تمتعوا پس گفت که برخورید و برخوردار زنده که خود فی دارکم ثلثة
ایام در سراهای خود سه روز که روز چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه است و در روز شنبه شما را عذاب فرود آید ذلک وعد غیر مکذوب این
وعده ایست نه دروغ در خبر است که روز چهارشنبه روی ایشان زرد شد و پنجشنبه سرخ گشت و جمعه سیاه شد و شنبه عذاب نازل گشت
فلما جاء امرنا پس آن هنگام که آمد فرمان ما بعذاب ایشان نجینا صالحا والذین آمنوا معه رهانیدیم صالح را و آنان که
با او بودند از مؤمنان برحمة منا برحمتی و بخششی از نزدیک که اعطای لطف و توفیق ایمان ایشان که بسبب آن مهتدی شده از ان عذاب
رهیدند ومن خزی یومئذ و از رسوایی آن روز که هلاکت ثمود بود بصیحه و یا از عذاب روز قیامت ان ربک بدرستی که پروردگار تو
هو القوی اوست توانا بر نجات مؤمنان العزیز غالب بر هلاک کافران واخذ الذین ظلموا و فرا گرفت آنان را که ستم کردند بر خود
بکفر الصیحة فریاد عظیم مراد صیحه جبرئیل است که همه بان صیحه بمردند و زلزله در خانها افتاد و سقفها بر ایشان فرود آمد فاصبحوا فی دیارهم جاثمین
پس گشتند در سراهای خود جاثمین بر زمین چسبیده کان لم یغنوا گویا که هرگز نبوده اند فیها در ان سراها در وسیط آورده که هیچ کس نجات نیافت
از قوم ثمود در مشارق و مغارب مگر یکی که او را ابو رغال گفتند و از حضرت رسالت صلعم پرسیدند که ابو رغال کیست فرمود پدر قبیله
ثقیف الا ان ثمود بدانید بدرستی که ثمود کفروا ربهم انکار کردند پروردگار خود را الا بعدا بدانید که دوریست از رحمت من لثمود مر
ثمود را بعد از ان بیان قصه ابراهیم و لوط میفرماید که ولقد جاءت رسلنا و بدرستی که آمدند فرستادگان ما از ملائکه فرشته یا دوازده یا
یا هشت و گفته اند که همین جبرئیل و میکائیل و اسرافیل بودند که بر صورت جوانان صاحب جمال آمدند ابراهیم بالبشری بسوی ابراهیم

بمژده دادن بفرزند و بهلاک قوم لوط قالوا سلاما گفتند سلام میکنیم بر تو سلام کردنی قال سلام گفت ابراهیم علیه السلام که جواب شما سلام است
و ابراهیم ندانست که فرشتگان اند فما لبث پس درنگ نکرد ان جاء که آورد بعجل حنیذ گوساله بریان کرده بر سنگ گرم
و ایشان را بطعام خوردن اشارت کرد ایشان دست بطعام دراز نکردند مرویست که در وقتی که این فرشتگان نزدیک ابراهیم علیه السلام آمدند
زیرا که پانزده روز بود که هیچ مهمان بوی نرسیده بود با بوی خوش و روی دلکش و گفتند یا خلیل الله مهمان خواهی فرمود چرا نخواهم ایشان را پیش گرفت و در درون خانه
بنشاند و ساره را گفت که مرا امروز مهمانان عزیز آمده اند که در همه عمر از ایشان نیکوتر ندیده ام برای ایشان طعام بساز گفت در ین وقت طعامی نیست
و گوشت هم در خانه نیست که طعام از ان توان پخت اما گوساله ایست که ... درم در دست داری و ...
دارم ابراهیم بفرمود تا آنرا بکشتند و بریان کردند پس نزد ایشان آورد و ایشان دست نکشیدند فلما رای ایدیهم پس آن هنگام که دید ابراهیم دستهای ایشان را
که مطلق لا تصل الیه نمیرسد بدان گوساله نکرهم منکر شمرد ایشان را واوجس منهم خیفة و در دل آورد از ایشان ترسی چه دران زمان هر که قصد بدی
داشت از طعام او تناول نکردی فرشتگان از وی احساس بیم نمودند قالوا لا تخف گفتند ای ابراهیم مترس انا ارسلنا بدرستی که ما فرشتگانیم فرستاده شده
الی قوم لوط بسوی گروه لوط تا ایشان را عذاب کنیم و هلاک سازیم وامراته و زن ابراهیم ساره بنت هران قائمة ایستاده بود در پس پرده و سخن
ملائکه میشنید یا بر سر ایشان ایستاده بود و از کسی روی خود نمی پوشید همین که سخن فرشتگان شنید فضحکت پس بخندید یا بجهت فرح و سرور او بسبب زوال خوف
ابراهیم یا برای هلاک اهل فساد یا بجهت نزول ملائکه بعذاب او فبشرناها باسحق پس بشارت دادیم او را بزبان ملائکه بوجود فرزندی اسحاق نام
ومن وراء اسحق یعقوب و از پس اسحق یعقوب بتخصیص بشارت بساره جهت آن که ... بفرزند بشارت دیگر آنکه ابراهیم را
از هاجر پسر داشت اسمعیل نام و ساره را هیچ فرزند نبود پس چون این مژده فرزند شنود قالت یا ویلتی گفت ای عجبا االد وانا
عجوز آیا من بزایم و حال آنکه من پیر زنم و دران وقت نود و نه سال از عمر او گذشته بود وهذا بعلی این شوهر منست شیخا در حالتی که پیر است
صد و بیست ساله ان هذا بدرستی که این چیز که میگویند لشیء عجیب چیزیست عجب تعجب وی از عادت بود نه بر وجه قدرت و از ین جهت
قالوا اتعجبین گفتند آیا شگفت میداری من امر الله از کار خدای چه تعجبست در آنکه او سبحانه از صنع بدایع آلت و فضل بی علت از دو پیر
فرزند بوجود آرد رحمة الله بخشایش خدا وبرکاته و زیادة خیرات او علیکم اهل البیت بر شماست ای اهل بیت ابراهیم و از برکات الهی
آن بود که اسباط و همه انبیای بنی اسرائیل از ابراهیم پیدا شدند انه بدرستی که خدای حمید ستوده است باعطای نعم مجید بزرگوار است باظهار کرم فلما
ذهب پس آن هنگام که برفت و زایل شد عن ابراهیم الروع از ابراهیم خوفی که داشت وجاءته البشری و آمد بوی بشارت ولد یجادلنا
فی قوم لوط مجادله میکرد با فرشتگان در شان قوم لوط باین وجه که از روی استعلام کیفیت با ایشان گفت که هلاک میکنید اهل قریه را که در وی صد
مؤمن باشند گفتند نه فرمود اگر نود باشند گفتند نه و همچنین ده ده کم میکرد تا بده رسید بعد از ان بیکی پس ملایکه گفتند در هر دهی که
در وی یک مؤمن باشد ما را هلاک کردن ایشان فرمان نیست ابراهیم فرمود لوط و دختران او در انجایند گفتند ما لوط و اهل او را بیرون خواهیم آورد
از میان ایشان ان ابراهیم لحلیم بدرستی که ابراهیم بردبار بود و تعجیل نداشت در انتقام از بدکاران اواه بسیار آه کننده
از گناه بندگان منیب رجوع کننده بحضرت حق و بجهت این دو صفت که موجب رقت قلب و فرط ترحم است با ملائکه مباحثه کرد تا مگر عذاب
قوم در توقف افتد بجهت آنکه توبه کنند گفتند یا ابراهیم اعرض عن هذا ای ابراهیم روی بگردان و در گذر از ین جدال انه بدرستی که قد
جاء آمده است امر ربک فرمان پروردگار تو بعذاب ایشان و او داناست بحال ایشان در استحقاق عذاب وانهم آتیهم بدرستی که آینده است

بدیشان عذاب غیر مردود عذابی که بازگردیده نشود و بجدال و دعا و شفاعت بر نگردد پس ملایکه ابراهیم را وداع کردند و روی بمؤتفکات آوردند
و از آن پنج شهرستان بود و در هر یکی صد هزار مرد شمشیر زن بود چون بنزدیک سدوم رسیدند که یکی از آن دیهها بود و لوط در آن متوطن
بود دیدند که وی در زمین خود زراعت میکرد و بروی سلام کردند و گفتند ما امروز مهمان توییم ولما جاءت رسلنا لوطا و آن هنگام که
آمدند فرشتگان ما بلوط سیء بهم اندوهگین شد بدیشان وضاق بهم ذرعا و تنگدل شد بجهت ایشان ذرع بمعنی سینه است
و تنگی سینه کنایت از بسیاری قبض خاطر و آن اندوه وی بجهت آن بود که ایشان را با رویهای خوش و صورتهای دلکش دید از بدی
و بیباکی قوم اندیشید و با وجود این قوم با او شرط کرده بودند که هیچ غریب را بمهمانخانه خود نبرد وقال هذا یوم عصیب و گفت این روزی
سخت است بر من و آورده اند که حق تعالی با ملایکه گفته بود که تا لوط چهار نوبت به بدی قوم خود گواهی ندهد ایشان را هلاک مکنید پس لوط با ایشان
گفت شما را رسیده است خبر اهل این شهر و کار بد ایشان گفتند که کار ایشان چیست لوط را شرم آمد و گفت گواهی میدهم که این قوم
بدترین اهل عالمند جبرئیل میکائیل را اشارت کرد که اینک یک شهادت پس لوط با ایشان روی بشهر نهادند و چون بدروازه رسیدند این
سخن گفت چون بشهر در آمد باز اعاده فرمود و چون بخانه در آمدند دیگر باره ادا کرده چهار گواهی وجود گرفت بعضی که مهمانان لوط را دیده بودند
خبر بدیگران رسانیدند و گویند لوط ایشان را براه شهر آورد و کسی ایشان را ندید مگر مردمان سرای وی زن لوط ایشان را بدید بالای بام بر آمد
و مردمان را خبر کرد که در سرای لوط مهمانانی آمده اند که هیچ چشمی مانند جمال ایشان ندیده وجاءه قومه و آمدند بلوط قوم او یهرعون
الیه در حالتی که شتاب دوانیده می شدند بسوی او یعنی شیطان و هوای نفس ایشان را میدوانید ومن قبل و پیش از بوقت کانوا یعملون
السیئات بودند که عملهای بد میکردند از زنا و لواطه و کبوتربازی و صفیر زدن در مجلس و بر سر راهها نشستن برای استهزاء و امثال آن از قبایح
پس یکبار بدر خانه لوط دویدند و گفتند ای لوط مهمانان را از سرای خود بیرون کن و بدست ما باز ده قال یا قوم گفت لوط ای گروه
من هؤلاء بناتی اینها دختران منند ایشان را بخواهید هن اطهر لکم ایشان پاکیزه ترند شما را تزویج دختران با ایشان بشرط
ایمان بود و یا در شریعت ایشان تزویج مؤمنان بکفار جایز بوده چنانکه در بدایت اسلام حضرت رسالت صلعم دختری از دختران خود بعتبه
داده و دختر دیگر را بابو العاص و بعد از آن این حکم منسوخ شد و گویند مراد وی دختران امت بوده اند و اضافه ایشان بخود بجهت آنست که نبی
بمنزله پدر است در شفقت و مهربانی و بر هر تقدیر لوط بجهت دفع فساد ایشان گفت با این دختران متزوج شوید فاتقوا الله پس بترسید از خدا
ولا تخزون فی ضیفی و مرا رسوا مکنید در شأن مهمانان من الیس منکم آیا نیست از شما رجل رشید مردی راه یافته که ...
و بعد از عملهای بد باز دارد قالوا گفتند در جواب لوط لقد علمت بدرستی که تو میدانی ما لنا فی بناتک نیست ما را در دختران
تو من حق هیچ حاجتی وانک لتعلم و بدرستی که تو میدانی ما نرید آنچه میخواهیم از لوط قال گفت لوط لو ان لی بکم قوة
کاشکی مرا می بود بر دفع شما قوتی او آوی یا پناه میگرفتم و باز میگردیدم الی رکن شدید بقومی محکم یعنی قبیله و عشیره که بمدد ایشان
دفع شما توانم کرد مرویست که لوط در خانه فرو بسته بود و از پس در با ایشان جدال میکرد و ایشان دیوار را شکافتند و خواستند که بخانه در آیند
لوط مضطرب شده غمگین گشت ملایکه چون او را بدان جزع و اضطراب دیدند قالوا یا لوط گفتند ای لوط انا رسل ربک بدرستی که
فرستادگان پروردگار توییم بجهت عذاب ایشان نازل شده دل قوی دار که ایشان لن یصلوا الیک نرسند بتو بضرر و ایذای تو قدم از ایشان
ایشان بیرون نه و ایشان را با ما گذار پس لوط در را گشود و ایشان بدرون آمدند و قصد فرشتگان کردند جبرئیل آمد و پر خود را بر روی ایشان مالید

همه

همه کور شدند و از خانه کور و حیران رفتند و گفتند فرار کنید که مهمانان لوط ساحرند و ما را بجادو کور کردند جبرئیل فرمود که ای لوط فاسر باهلک ببر
کسان خود را بقطع من اللیل پاره از شب یعنی برخی از آن ولا یلتفت و باید که وا پس ننگرد منکم احد از شما هیچ کس بجانب وی و ببر همه
الا امرأتک مگر زن خود را که او کافر است مرویست که چون لوط با اهل خود از شهر بیرون آمد ایشان را گفت که باز پس منگرید تا عذاب بشما نرسد چون پاره راه برفتند آواز
سخت شنیدند کسی بازپس ننگریست مگر زن لوط که بازپس نگریست و گفت واقوماه و بر ایشان تأسف خورد فی الحال سنگی بر سر او فرود آمده هلاک شد و امثال
که لوط زن خود را از شهر بیرون نبرد انه مصیبها ما اصابهم بدرستی که رسنده است او را آنچه رسد بدیشان لوط از غایت دلتنگی فرمود که کی خواهد
بود هلاکت ایشان جبرئیل گفت ان موعدهم الصبح بدرستی که هنگام عذاب ایشان صبح است لوط فرمود که هنوز تا صبح بسیار است
فرمود که هنوز جبرئیل گفت چه تعجیل است الیس الصبح بقریب آیا نیست صبح نزدیک یعنی صبح نزدیکست فلما جاء امرنا پس چون وقت
آمد فرمان ما بعذاب ایشان جبرئیل را فرمودیم تا پر خود را در زیر شهر ایشان در آورده بر داشت تا بجایی که اهل آسمان آواز بانگ خروس و آواز
سگ ایشان شنودند پس حکم کردیم تا بیفکند و ما بقدرت کامله جعلنا عالیها سافلها گردانیدیم زبر آن شهر را زیر آن یعنی سرنگون ساختیم
وامطرنا علیها و بارانیدیم بر آن شهرها بعد از سرنگون شدن آن حجارة من سجیل سنگی از گل سخت شده و با آتش پخته گشته چون
آجر و آن سنگها چنین بود منضود بر هم نهاده یعنی پی در پی فرود آینده مسومة در حالتی که نشان کرده شده بود بخطوط سیاه و سفید یا سیاه و سرخ
و گفته اند که هر کس که بر آن باران میشد نام وی نوشته بود بر آن سنگها عند ربک از نزد پروردگار تو یعنی در علم او یا در خزاین او و در بعضی تفاسیر آمده که
سنگ بزرگ آن ... بود و خورد ... آن برابر سبوی مرویست که یکی از ایشان بحرم در آمده تا چهل روز سنگی که نامزد او بود در هوا معلق ایستاد
همین که از حرم بیرون آمد بر سر وی خورد و هلاک شد وما هی و نیست آن سنگ عذاب من الظالمین ببعید از ستمکاران دور و هیچ
ایشان استحقاق آن هست که بر ایشان سنگ باران ... از ابو سعید خدری منقول است که ... لواطه میکردند از قوم لوط از سی بیشتر بودند و از چهل ...
چهل هزار مرد را هلاک ساخت و جهت آنکه ترک امر معروف و نهی از منکر کردند و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام پرسیدند که زنان ایشان بگناه مردان
مؤاخذه شدند فرمود نه چنانکه مردان بمردان مشغول بودند زنان نیز بزنان مشغول بودند بعد از آن حق تعالی قصه شعیب علیه السلام را بیان میفرماید قوله
والی مدین و فرستادیم باولاد مدین بن ابراهیم و باسب کنان بلده مدین اخاهم شعیبا برادر ایشان شعیب را در نسب که شعیب بود قال
یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره گفت ای قوم من بپرستید خدای را بیگانگی که نیست شما را هیچ خدایی بجز از وی ولا
تنقصوا المکیال کم مکنید و کم مکنید پیمودن مکیلات والمیزان و ترازو را در سنجیدن موزونات انی اریکم بخیر بدرستی که من میبینم
شما را با توانگری و فراخی نعمت یعنی درمانده و محتاج نیستید تا داعی باشد شما را بخیانت بلکه توانگرید و رسم حق گذاری است که مردمان از
مال خود بهره مند سازید نه آنکه از حقوق ایشان باز گیرید وانی اخاف علیکم و بدرستی که من میترسم بر شما باین خیانت در مال یکدیگر عذاب یوم
محیط از عذاب روزی که در آینده شما باشد که هیچکس از شما از آن نرهد ویا قوم و ای گروه من اوفوا المکیال والمیزان تمام بدهید پیمانه ها
و تمام بکشید ترازو را بالقسط بعدل و راستی و آن قوم با وجود خیانت در کیل و وزن هر چه بخریدند از جای آن چیز را باز میگرفتند و اطراف درم و دینار
بمقراض می بریدند ولا تبخسوا الناس اشیاءهم و کم مکنید مردمان را چیزهای ایشان را ولا تعثوا فی الارض مفسدین و غایت تباهی مجوشید در زمین شهر خود ...
در حالتی که تباه کار باشید ... خود را در معاملات آخرت ... بقیة الله آنچه خدای باقی گذارد برای شما بعد از ترک حرام خیر لکم بهتر است مر شما را از آنچه بخیانت
جمع میکنید ان کنتم مؤمنین اگر هستید باور دارندگان مر گفتار مرا وما انا علیکم بحفیظ و نیستم من بر شما از جهت قهر از قبایح باز دارم یا از عذاب ...

گفتم توحید شعیب همه شب نماز و طاعت میکرد بنیاد از جهت قالوا یا شعیب گفتند قوم و گروی شعیب أصلاتك تأمرك آیا نماز تو میکند ترا
میفرماید ترا أن نترك ما یعبد آباؤنا که ترک کنیم آنچه پرستیده اند پدران ما از بتان أو أن نفعل یا دست بازداریم از آنچه میکنیم في أموالنا
در مالهای خود ما نشاء آنچه میخواهیم از نقصان کیل و وزن و غیر آن إنك لأنت الحليم بدرستی که تو هر آینه بردباری الرشيد راه یافته و شیوه
ایشان شعیب را بدین وصف بجهت آن بود که او نزد مردمان بصفت حلم و رشد مشهور بود یعنی تو حلیم و رشیدی تو و مردمان پس این نوع سخنان از تو غریب و بعید است
قال یا قوم گفت ای گروه من أرأيتم إن كنت على بينة خبر دهید که اگر باشم بر بصیرتی و حجتی من ربي از نزد پروردگار خود ورزقني
و روزی داده باشد مرا منه از نزد خود رزقا حسنا روزیی نیکو یعنی نبوت و رسالت و یا مال حلال آیا خیانت روا باشد که غیر از وحی او خیانت کنم
در امر و نهی او مخالفت ورزم وما أريد أن أخالفكم و نمیخواهم که مخالفت کنم شما را و بیایم إلى ما أنهاكم عنه بسوی آنچه از آن شما را
از آن نهی میکنیم یعنی شما را از چیزی منع میکنم تا خود مرتکب آن شوم بلکه هر چه شما را باز میدارم خود نیز از آن باز میایستم إن أريد إلا الإصلاح
نمیخواهم مگر اصلاح در کار شما ما استطعت مادام که توانم که اصلاح یعنی غرض من نیست مگر اصلاح شما بامر معروف و نهی از منکر اصلاح در شما [illegible]
نهی شما میکردم وما توفيقي و نیست توفیق من در اصلاح امور إلا بالله مگر بهدایت و معونت خدای عليه توكلت بر وی توکل میکنم که قادر است
بر همه چیز و دیگران عاجزند وإليه أنيب و بسوی او باز میگردم در هر چه نیت میکنم پس از آن شما نمی اندیشم ویا قوم وای گروه من لا يجرمنكم
بدان ندارد شقاقي دشمنی و ستیزه کاری با شما بجهت صلاح شما أن يصيبكم مثل ما أصاب اگر برسد شما را مانند آنچه رسید قوم نوح
نوح را از طوفان أو قوم هود یا گروه هود را از باد أو قوم صالح یا گروه صالح را از رجفه وما قوم لوط و نیستند گروه لوط منكم ببعيد
از شما دور یعنی نزدیکند در زمان و مکان شما اگر از ایام گذشته عبرت نمیگیرید از ایشان عبرت گیرید واستغفروا ربكم و طلب آمرزش کنید از پروردگار
خود با یمان ثم توبوا إليه پس رجوع کنید بعبادت او إن ربي بدرستی که پروردگار من رحيم بخشنده است به مستغفران ودود دوست
تایبان قالوا گفتند قوم او وقتی که استماع این وعظ از وی کردند و تخویف کرده ندرک یا شعیب ما نفقه ای شعیب ما فهم نمیکنیم كثيرا مما تقول
بسیاری از آنچه میگویی از وجوب توحید و حرمت کم بخسیدن و این را از روی عناد میگفتند وإنا لنراك فينا و بدرستی که ما می بینیم ترا در میان خود
ضعيفا بیقوت در دفع ما ویا ضعیف البصر و بجهت این از آزار تو نمیترسیم ولولا رهطك و اگر نه قوم تو بودندی که بر دین ما اند و ما ایشان را عزیز میداریم لرجمناك
هر آینه ترا سنگسار میکردیم رهط از سه است تا ده و گویند تا هفت و ایشان چندین هزار بودند وما أنت علينا بعزيز و نیستی تو بر ما ارجمند و مکرم که عزت
تو مانع رجم یا موجب رحم شود این کلام از عادت سفیه است که در مقابل حجت زبان بدشنام و تهدید دراز کنند قال گفت شعیب در جواب ایشان که یا
قوم ای گروه من أرهطي أعز عليكم عزیزتر است بر شما و در دست منزلت شما من الله از خدای واتخذتموه و فرا گرفته اید شما امر خدای را
از پس پشت خود ظهريا همچو چیزی فراموش گشته و انداخته شده در پس پشت یعنی حق قبیله و تبار مرا نگاه میدارید و فرمان خدا را در پس پشت می کنید
إن ربي بدرستی که پروردگار من یعنی علم او بما تعملون محيط بانچه میکنید شما احاطه کننده است و شما را بر آن جزا خواهد داد ویا قوم اعملوا
وای گروه من عمل کنید على مكانتكم بر حالت و هیأت خود از شرک و خیانت در کیل و وزن إني عامل بدرستی که من نیز عمل کننده ام در کار خود
سوف تعلمون زود باشد که بدانید من يأتيه آنکه بیاید به وی عذاب يخزيه عذابی که او را رسوا کند و هلاک سازد ومن هو كاذب
و بدانید آنکس که دروغ گوی است بزعم شما مراد آنست که زود باشد که معلوم کنید که من بر حقم نه شما وارتقبوا و انتظار برید از آنکه من میگویم از آمدن عذاب
إني معكم رقيب بدرستی که من با شما منتظرم ولما جاء أمرنا و آن هنگام که آمد عذاب ما نجينا شعيبا نجات دادیم شعیب را والذين

آمنوا

نصف الحزب

آمنوا معه و آنانکه ایمان آورده بودند با او برحمة منا بمحض رحمتی از ما وأخذت الذين ظلموا و بگرفت آنانرا که ظلم کرده بودند الصيحة
آواز جبرئیل که بصوت مهیب ایشان را گفت که همه بمیرید فأصبحوا في ديارهم پس گشتند در سرای خود جاثمين مردگان در زمین كأن لم
يغنوا فيها گوییا هرگز اقامت نکرده اند در آن دیار ألا بعدا لمدين بدانید که دوری باد از رحمت و هلاکت مر قوم مدین را كما بعدت ثمود
همچنانکه دور شدند از رحمت و هلاک گشتند ایشان بقوم ثمود تشبیه فرمود بجهت عذاب هر دو قوم که صیحه بود بعد از آن در بیان قصه موسی میفرماید که ولقد
أرسلنا موسى بآياتنا و بدرستی که ما فرستادیم موسی را با تورات و معجزات خود که نشانهای صحت نبوت او بود وسلطان مبين
و با حجتی غالب و روشن که آن عصا بود إلى فرعون وملئه بسوی فرعون و گروه اشراف از قوم او فاتبعوا أمر فرعون پس
پیروی کردند آن گروه فرمان فرعون را در کافر شدن و تکذیب نمودن بموسی وما أمر فرعون برشيد و نبود کار فرعون بهیچ رشد
و صواب يقدم قومه پیش رود فرعون قوم خود را و ایشان تابع او باشند يوم القيامة در روز رستخیز فأوردهم
النار پس در آورد ایشان را با آتش دوزخ وبئس الورد المورود و بد مکانیست در آمده شده در دو یعنی آتش دوزخ [illegible]
عاقبت این باشد در امر او رشد و صلاح نباشد وأتبعوا و از پی در آمده شد فرعون و قوم او في هذه لعنة در این سرای لعنت را
که دوری از رحمت و هلاکت ویوم القيامة و در روز قیامت نیز دوری از رحمت که موجب عذاب ابدیست در وی این لعنت بئس
الرفد المرفود بد عطاییست داده شده بایشان یعنی لعنت دو جهان ابن عباس گفته که رفد مرفود لعنت است بعد از لعنت ذلك
این خبر من أنباء القرى از اخبار دیههای هلاک شده است نقصه عليك میخوانیم بر تو منها بعضی از آن دیهها قائم
و حصيد باقیست با ابادان مانند زرع قائم ایستاده و بعضی از آن مفقود شده و یا خراب و در هم شکسته چون کشت درو شده و گویند
قائم آنست که اثر آن دیده میشود چون دیار عاد و ثمود و حصید آنکه آثار آن باقیست چون دیار قوم نوح وما ظلمناهم و ستم نکردیم
بر اهل دیهها با هلاک آن ولكن ظلموا أنفسهم و لیکن ایشان ستم کردند بر نفسهای خود بارتکاب آنچه موجب عذاب ایشان باشد
فما أغنت پس نفع نرسانیدند و قدرت دفع نداشتند عنهم از ایشان آلهتهم التي آن خدایانی که از فرط غوایت و جهالت يدعون
من دون الله میخواندند و میپرستیدند بجز از خدای یعنی آلهه باطله ایشان باز نداشتند از ایشان من شيء هیچ چیز لما جاء أمر
ربك وقتی که آمد فرمان پروردگار تو بعذاب ایشان وما زادوهم و نیفزودند ایشان را غير تتبيب جز هلاک گردانیدن و زیان
تمام رسانیدن وكذلك و مانند این گرفتن أخذ ربك گرفتن پروردگار تو إذا أخذ القرى چون بگیرد اهل آن دیهها را
وهي ظالمة و حال آنکه اهل آن دیهها ظالم باشند بخود بارتکاب شرک و کفران إن أخذه أليم شديد بدرستی که گرفتن خدای درد
ناک و سخت است و از آن گرفتن کس را رهایی نیست إن في ذلك بدرستی که در آنچه یاد کردیم از نزول عذاب بر امتان گذشته لآية هر آینه
عبرتیست لمن خاف عذاب الآخرة هر کسی که بترسد از عذاب آن سرای ذلك آن روز قیامت يوم مجموع له الناس روزیست
حاضر گردانیده شده در وی اهل آسمان و زمین وما نؤخره و باز پس نمیداریم آن روز را إلا لأجل معدود مگر برای گذشتن
مدت شمرده شده و معین یعنی تا آن مدت که حکمت مقتضی آنست منتهی نشود قیامت قائم نگردد يوم يأت روزی که بیاید جزا یا آن روز لا
تكلم نفس سخن نگوید هیچ کس او را نفع رساند از جواب یا شفاعت إلا بإذنه مگر بدستوری خدای و این در موقفی خاص باشد و موقفی دیگر باشد که در آن اجازت
سخن گفتن نباشد بقوله یوم لا ینطقون ولا یؤذن لهم فیعتذرون فمنهم پس بعضی از اهل موقف شقي بدبخت باشد که بمقتضای وعید دوزخ جای او

و بعضی از ایشان اهل کفر و عصیان باشند وَسَعِيدٌ و بعضی نیک بخت که بموجب وعدهٔ بهشت ماوا او بود و آنها مؤمنان باشند و اهل تقوی و صلاح
گویند در قیامت چون خلایق در موقف بسیار بدارند از قبل رب العزه ندا رسد که انبیا و صدیقان و شهدا حاضر آیند فرشتگان منادی کشیده باشند
ندا آید که کیست که مرا پرستیده در دنیا چنانکه حق پرستیدن من است هیچکس را زهره آن نباشد که جواب دهد دیگر باره این ندا رسد فرشتگان که عمر خود دراز
بداریت خلق عالم تا نهایت فنای آن در یک طاعت بسر برده باشند از آن بر آیند و زبان عجز و مذلت اعتراف کنند که سبحانک ما عبدناک حق عبادتک
و این ملایکه آنها باشند که در همه عمر یک رکوع یا یک سجود یا یک تسبیح بسر برده باشند در آیه کریمه یسبحون اللیل والنهار اشارت بایشان است فَأَمَّا
الَّذِينَ شَقُوا اما آنانکه بد بخت شدند فَفِي النَّارِ پس در آتش دوزخ باشند لَهُمْ فِيهَا مر ایشان راست در آتش دوزخ زَفِيرٌ فریاد سخت وَشَهِيقٌ
و ناله زار زفیر صوت شدید را گویند و استعمال آن در مبدأ صوت حمارست و شهیق صوت ضعیف آن در آخر صوت حمار مستعمل است پس شهیق
فرو و فریاد و شغب را بانکر اصوات خَالِدِينَ فِيهَا جاوید باشند در آن مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ مادام که آسمانها و زمینها باشند
این کلمات در عرف عرب عبارت از تابید و تخلید است پس دوام دوزخیان بدوام آسمان و زمین باز بسته نیست چه آنکه نصوص و آثار تابید و دوام اهل
و انقطاع دوام ارض و سما … و گویند مراد سموات آخرت و ارض آخرت است و آیه کریمه یوم تبدل الارض غیر الارض و السموات … و یا مراد از سموات
و ارض فوق و تحت یعنی مادام که بالا و پائین باشد ایشان در دوزخ باشند إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ مگر آنچه خواهد خدای که ایشان را از عذاب
نار بعذاب زمهریر معذب سازد پس استثنا از خلود باشد در عذاب نار نه از خلود در دوزخ إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که آفریدگار تو فَعَّالٌ لِمَا
يُرِيدُ کننده است هر چیز را که خواهد از تعذیب بدون اعتراض معترض و منع مانعی وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا و اما آنانکه نیک بخت شدند
فَفِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا پس ایشان در بهشت باشند جاویدان در آن مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ مادام که باشند آسمانها
و زمینها … إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ مگر آنچه خواهد پروردگار تو که ایشان را از نوعی نعیم بنوعی دیگر … ایشان باشد …
رساند و یا مراد تعلیق … باشد بامر محال … عَطَاءً عطای خدای تعالی اهل بهشت را غَيْرَ مَجْذُوذٍ
نامنقطع و بریده یعنی ممتد الی غیر النهایه بعد از آن بجهت تسلیه حضرت رسالت صلعم تهدید کفار مکه میفرماید که فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ پس مباش در گمان بعد
از آنکه از احوال امم سابقه عالم شدی خطاب با حضرت است و حقیقت راجع بامت یعنی در شک مباشید مِمَّا يَعْبُدُ هَؤُلَاءِ از آنچه می پرستند این
مشرکان که آن گمراهیست و جزای ایشان بهلاکت کشد چنانکه کفر امم ماضیه سبب عذاب ایشان شد مَا يَعْبُدُونَ نمی پرستند اهل شرک
إِلَّا كَمَا يَعْبُدُ آبَاؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ مگر آنچه می پرستیدند پدران ایشان پیش ازین تا آنکه بشمار رسیده آنچه بایشان لاحق شد از انواع بلا
و عقاب پس حال اینها نیز چنان خواهد بود وَإِنَّا لَمُوَفُّوهُمْ و بدرستی که ما تمام رساننده ایم بایشان نَصِيبَهُمْ بهرهٔ ایشان را از عذاب
چنانکه بآبای ایشان رسانیدیم غَيْرَ مَنْقُوصٍ در حالتی که آن نصیب کاسته نباشد … تمام بایشان رسانیدیم و ایشان کفران
آن نمودند بعبادت اوثان اشتغال نمودند پس وقوع … بایشان نازل باشد وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ و هر آینه دادیم موسی را توریت فَاخْتُلِفَ
فِيهِ پس اختلاف کرده شد در آن یعنی قوم او اختلاف کردند بعضی بدان گرویدند و برخی کافر شدند همچون اختلاف قوم تو در قرآن پس خاطر خود
اندوهگین مگردان و بار غم بر دل خود منه وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ و اگر نه سخنی است پیشی گرفته مِنْ رَبِّكَ از آفریدگار تو بتاخیر عذاب ایشان
تا قیامت بجهت حکمت و مصلحت لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ هر آینه حکم کرده شدی در دنیا میان قوم موسی بثواب و عقاب تا امتیاز میان حق و باطل واقع شدی
وَإِنَّهُمْ و بدرستی که کفار قوم تو لَفِي شَكٍّ هر آینه در شک اند مِنْهُ از قرآن مُرِيبٍ در ریب افکننده وَإِنَّ كُلًّا و بدرستی که همه مختلفان [illegible]

لما

و کافر خواه … لَمَّا لَيُوَفِّيَنَّهُمْ هر آینه تمام خواهند داد أَعْمَالَهُمْ جزای کردار ایشان رَبُّكَ پروردگار تو إِنَّهُ بدرستی که خدای
بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ بآنچه میکنند دانا و آگاه است و چیزی از او فوت نشود و اگر چه خفی باشد فَاسْتَقِمْ پس مستقیم و راست باش كَمَا أُمِرْتَ چنانکه
فرموده شده وَمَنْ تَابَ مَعَكَ و باید که مستقیم شوند آنانکه بازگشته اند از کفر و ایمان آورده اند با تو وَلَا تَطْغَوْا و بیرون مروید از حد
خدا در مگذرید بزیاده و نقصان إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بدرستی که خدای بدانچه میکنید بَصِيرٌ بینا است پس جزا دهنده شماست بدان و چون
امر باستقامت … نهی مردمان میکنند از میل … در امور دینیه و میفرماید که وَلَا تَرْكَنُوا و میل اندک مکنید چه جای بسیار إِلَى الَّذِينَ
ظَلَمُوا بسوی آنانکه ستم کردند بر خود و بر غیر و معاونت ایشان مکنید بمیداد ایشان و راضی شدن بآن و شریک ایشان شدن در ظلم
مرویست که حضرت پیغمبر صلعم فرمود که هر ظالم را دعا کند ببقاء عمر دوست داشته باشد که عاصی شود خدا در زمین او و تعظیم ذکر ایشان و اختلاط
با ایشان و طمع در هدایای ایشان از جمله میلست بایشان سفیان ثوری فرموده که هر که قلمی برای ظلمه بتراشد یا سیاهی در دوات ایشان
ریزد یا کاغذی بدست ایشان دهد یا در چیزی که موجب ظلم باشد بکوشد با ایشان شریک باشند و مرویست که در جهنم وادیست که در آن
ساکن نشوند مگر قاریانی که زائر ملوک و ملازم سریر سلاطین باشند حاصل که حق تعالی میفرماید که فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ پس برسد شما را آتش دوزخ اگر میل بسوی
ظلمه کنید نعوذ بالله منه وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ و نیست شما را بجز از خدای مِنْ أَوْلِيَاءَ دوستان که عذاب از شما باز دارند ثُمَّ
لَا تُنْصَرُونَ پس شما یاری داده نشوید چه حکمت او موجب تعذیب ظلمه است مرویست که هیچ چیز نزد خدای تعالی دشمن تر از … عالمی که زیارت
عامل … و گفته اند بر سر دار نشستن بهترست از آنکه فارسی بر در سرای ظلمه و عمال ظلم نشیند از سفیان ثوری پرسیدند که اگر ظالمی در بادیه
تشنه باشد و بر هلاکت نزدیک شده او را آب توان داد فرموده نه گفتند اگر آب ندهد بمیرد گفت بگذار تا بمیرد و چون توجه بعبادت موجب قلت
… و قبایحست ازین جهت در عقب آن میفرماید که وَأَقِمِ الصَّلَاةَ و بپای دار نماز را با شرایط و ارکان طَرَفَيِ النَّهَارِ در دو طرف
روز وَزُلَفًا مِنَ اللَّيْلِ و در ساعتها از شب که قریب بنهارست مراد بنماز در طرف اعلی نماز صبح است و نماز در طرف اسفل ظهر و عصر و نماز … مغرب
و عشا و ابن عباس فرموده که مراد بطرفی النهار وقت صلوه فجرست و مغرب و زلفا من اللیل عشا آورده اند که ابو البشر انصاری خرما میفروخت
روزی زنی صاحب جمال … خرما خریدن آمده بود گفت خرمای خوبتر در خانه دارم همراه من بیا تا از آن بتو دهم چون زن بخانه در آمد و یا در برگرفت و بوسه
زن گفت از خدای بترس در حال پشیمان شده بمجلس شریف حضرت رسالت صلعم آمده و گریان بموقف عرض رسانید که یا رسول الله چه میفرمائی در حق
مردی که زن بیگانه بخانه خود آورده و بغیر جماع میان ایشان از ملامسه و قبله واقع شود حضرت صلعم جواب نداد و منتظر وحی بود تا نماز دیگر بگذارد جبرئیل
و این آیه آورد که إِنَّ الْحَسَنَاتِ بدرستی که نیکوئیها یعنی نماز پنجگانه يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ میبرد و محو سازد بدیها را حضرت صلعم از ابو البشر
پرسید که نماز عصر با ما گذاردی گفت بلی یا رسول الله حضرت فرمود که این نماز کفارت آن گناه است کسی گفتند یا رسول الله این حال مخصوص ویست
یا همه مردان درین حکم داخلند … و نیز در حدیث صحیح واقع شده که از نماز تا نماز کفارت گناهانیست که میان آنها واقع شده باشد اگر کبیره نباشد ذَلِكَ
این امر باستقامت صلوه ذِكْرَى لِلذَّاكِرِينَ پند است مر یاد کنندگان را و پند گیرندگان را وَاصْبِرْ و صبر کن بر امتثال اوامر و اجتناب از نواهی فَإِنَّ اللَّهَ پس
که خدای لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ضایع نگرداند مزد نیکوکاران فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ پس چرا نبودند از اهل قرنهای مِنْ قَبْلِكُمْ که پیش از شما بودند
أُولُو بَقِيَّةٍ خداوندان عقل و رای و فضل که از روی عاقبت بینی يَنْهَوْنَ باز میداشتند مفسدان را عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ از تباهی در زمین
تا عذاب بایشان فرو نیامدی إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ أَنْجَيْنَا لیکن اندکی بودند از آنها که نجات دادیم مِنْهُمْ از گذشتگان که

ایشان نهی میکردند مراد انبیا و اهل صلاح باشند واتبع الذین ظلموا و پیروی کردند آنانکه ظلم کردند ما اترفوا فیه آنچه تنعم بودند در آن
یعنی متابعت آرزوهای نفس کردند و اهتمام بتحصیل اسباب شهوات مصروف کردانیده اند وکانوا مجرمین و بودند کافران و بسبب آن مستحق استیصال
شدند وما کان ربک و نبود پروردگار تو یعنی شایسته حکمت و مصلحت او نیست لیهلک القری که هلاک کند اهل دیهها را بظلم بشرک
وکفر واهلها مصلحون و حال آنکه اهل آن بصلاح ارندکان باشند در میان یکدیگر ولو شاء ربک و اگر خواستی پروردگار تو لجعل الناس
همه آنرا گردانیدی بجبر و قهر و الجا امة واحدة یک گروه یعنی بر یک دین و آئین و لیکن این منافی تکلیف است چه از شرط تکلیف اختیار
ولا یزالون و همیشه باشند مختلفین اختلاف کنندکان در حق و باطل چون یهود و نصاری و مجوسی بجهة عدم تدبر در دلایل واضحه
الا من رحم ربک مگر آنکه رحم کند پروردگار تو او را بلطف و توفیق ولذلک و از برای تمکین و اختیار اختلاف آنرا خلقهم
آفریده است ایشانرا تا ثواب دهد اختیار کننده حق را و معاقب سازد اختیار کننده باطل را وتمت کلمة ربک و تمام شد سخن پروردگار تو یعنی وعید
او که لاملان جهنم هر آینه پر سازیم دوزخ را من الجنة والناس اجمعین از دیوان و آدمیان ظالمان یعنی از عاصیان آن
وکلا نقص علیک و هر خبری و قصه که میخوانیم بر تو من انباء الرسل از خبرهای انبیا است ما نثبت به فوادک و این خبرها آن است
که ثابت میکردانیم بآن دل ترا تا دل تو بیارامد و یقین تو بیفزاید و بر ادای رسالت ثبات نمائی در ایذای کفار شکیبائی ورزی وجاءک
و آمده بتو فی هذه الحق درین سوره آنچه درست و راست است وموعظة و پندیست وذکری و یادبودی للمؤمنین مر گرویدکان را وقل
بگوای محمد بر وجه تهدید للذین لا یؤمنون اعملوا علی مکانتکم مر آنانرا که ایمان نمی آرند که عمل کنید بر حالتی که در آن متمکنید و قدرت
دارید انا عاملون بدرستی که ما نیز عمل کننده ایم بر همه حالی که داریم وانتظروا و چشم دارید بما انقلاب زمان و گردش روزگار انا
منتظرون بدرستی که ما نیز منتظریم نزول عذاب را بر شما ولله غیب السموات والارض و مر خدا راست علم جمیع آنچه نایست از چشمها
در زمینها و هیچ چیز از وی مخفی نیست والیه یرجع الامر کله و بسوی او نه غیر او بازگرده همه کارهای بندکان و حفص یُرجع میخواند بصیغه
مجهول یعنی بازگردانیده شود همه کارهای بندکان بسوی او و همه را بقدر خود جزا و سزا خواهد داد فاعبده پس پرستش کن مر او را که مرجع
همه اوست وتوکل علیه و توکل کن بروی تقدیم عبادت بر توکل اشارتست بآنکه نفع توکل بعابدان میرسد و توکل بجود گفتار به اعتبار است
وما ربک و نیست پروردگار تو بغافل عما تعملون بیخبر از آنچه بندکان میکنند سوره یوسف ع ابی بن کعب از حضرت پیغمبر صلی الله علیه
وآله وسلم نقل کرده که بندکانرا سوره مبارکه یوسف بیاموزانید که هر مسلمان که آنرا تلاوت کند و اهل خود و بندکان خود را تعلیم دهد حق تعالی سکرات
مرگ را بر وی سهل و آسان کرداند و او را قوت ارزانی فرماید که هرگز حسد بر مسلمانی نبرد و ابو بصیر از حضرت ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که هر که سوره
یوسف قراءت کند در هر روز یا در هر شب حق سبحانه و تعالی در روز قیامت روی او را مثل جمال با کمال حضرت یوسف ع نورانی کرداند و از فزع
ایمن کرداند و از صالحان بود و حق تعالی از وی خشنود گردد و برو رحمت فرماید و این سوره در توریة نوشته است بسم الله الرحمن الرحیم
الر بعضی این کلمه بمعنی انا الله اری است یعنی منم خدائی که می بینم همه چیزها را و میدانم جمیع اشیا را و یا الف از الله است و لام از لطیف و را
از رؤف و یا الف اشارتست بانفراد و لام بلطف و را برحمت یعنی قسم بانفراد من و بربوبیت و لطف من با اهل معرفت و برحمت من بر کافه
بریت و قول اول مشهور و اصح است تلک این ایات یا این سوره آیات الکتاب المبین آیتهای کتابیست که واضحست معنی آن و یا ظاهر است
اعجاز آن و در روایت آمده که یهود بعضی اشراف عرب را گفتند از محمد سوال کنید که سبب انتقال آل یعقوب از شام بمصر چه بود این سوره نازل شد که

انا

انا انزلناه بدرستی که ما فرو فرستادیم کتاب مراد این سوره است قرآنا عربیا در حالتیکه قرآن تازی است بعضی از قرآن
گفته مانند تسمیه جزو باسم کل یعنی این سوره را بلغت عرب فرستادیم لعلکم تعقلون تا باشد که شما فهم کنید معنی
آن بر سید و حجت بر شما لازم شود چه اگر بلغت دیگر میفرستادیم در فهم آن عذری آوردید نحن نقص علیک ما میخوانیم بر تو
احسن القصص بهترین قصه‌ها را که خوانده شود در معالم آورده که بهتر است بجهة اشتمال آن بر عجایب و غرایب و حکمتها و عبرتها چون
متضمن ذکر انبیاست و صلحا و ملائکه و شیاطین و جن و انس و انعام و طیور و سیرت ملوک و آداب ممالیک و طریقه تاجران و ذکر عقلا
و سفها و اختلاف احوال آدمی و مکر زنان و ذکر توحید و فقه و علم تعبیر خواب و آداب سیاست و تدبیر معیشت و لهذا درین سوره بسط
انبساط کرده و قصه یوسف بر وجه تفصیل بعبارت دل پذیر ثبت ذکر خواهد یافت بعون الله و حسن اعانته القصه حق تعالی میفرماید که بر تو
میخوانیم نیکوترین قصه‌ها را بما اوحینا بوحی کردن ما الیک بسوی تو هذا القرآن این سوره را که خوانده میشود وان کنت و بدرستی
که تو بودی من قبله لمن الغافلین پیش ازین از ناآگاهان یعنی از دانستن این قصه غافل بوده و این حکایت بگوش تو نرسیده و این
غفلت مذموم نیست در تفسیر ... مذکور است که نزول این سوره جهت تسلیه حضرت رسالت صلعم بعد از استماع واقعه هایله حسن و حسین
علیهما السلام جاری شد و صورت این چنین بود که روزی حضرت سید کائنات صلعم نشسته بود و حسن و حسین را بر کنار خود نشانده گاه لب و دندان حسن میبوسید
و گاه روی بر روی مبارک حسین میمالید ناگاه بفرمان اله جبرئیل امین در رسید و خطاب رب العالمین رسانید که یا رسول الله این حسن
و حسین را دوست میداری فرمود نعم اولاد ... چگونه دوست ندارم که دو پاره جگر منند و دو روشنائی بصر جبرئیل فرمود که یا سید الانام
را دوست تر میداری فرمود ای برادر هر دو در یک صدف اند و هر دو گوهر یک آسمان شرف هر دو کوکب یک درج هر دو اختر یک برج هر دو جگر گوشه رسول اند
و نور دیده دل بتول هر دو سبط رسول الله اند ای جبرئیل هر دو را بغایت دوست میدارم جبرئیل گفت ای سید ملک جلیل میفرماید که ای حبیب
من آگاه باش که یکی را ازین دو فرزند ارجمند او را بزهر قهر از پا در آرند و دیگری را بتیغ سر بردارند حضرت رسول صلعم چون از جبرئیل قصه زهر حسن و قهر
حسین بشنید بگریه افتاده فرمود که من بفعل بیجا با جگرگوشگان من این بیرحمی که کنند جبرئیل گفت جمعی باشند از امت تو که با وجود دعوی ایمان امید
شفاعت تو ایشانرا آزار کشند حضرت فرمود است من بچه جرم حسن مرا شربت زهر چشانند و بچه گناه حسین مرا بخنجر ابدار سر مبارک از تن
جدا کنند گفت به جنایتی که ازان ایشان ... این خیانت روا دارند و بدون خطا از جور و جفا چیزی فرو نگذارند سید عالم صلی الله علیه و آله از
جفای امت بسیار گریان شد جبرئیل از برای خورسندی دل مبارک آنحضرت پیغام رسانید که نحن نقص علیک احسن القصص و فرمود از معامله
عاصیان امت عجب مدار و از واقعه برادران یوسف براندیش اگر ایشان بجبر آمده اند ایشان از نسل پیغمبران بوده اند اگر اینها اخیار اند ایشان برادر اند نظم
اصل این قصه چه درد و محنت است ۞ موجب سوز و بکا حسن است ۞ احسنش گفت خدا و بندگان آن ۞ در تتبع حسین حسن است ۞ بس از شنیدن دل مبارک
حضرت مصطفی و آرامش بلاکشان کربلا حق تعالی فرمود که اذ قال یوسف یاد کن ای محمد آن وقتی را که گفت یوسف لابیه مر پدر خود
یعقوب بن اسحق بن ابراهیم را یا ابت ای پدر من خوابی عجب دیدم انی رایت بدرستی که دیدم در خواب احد عشر کوکبا یازده
ستاره را والشمس والقمر و آفتاب و ماه را من برسر کوهی بلند بودم و در حوالی من انهار جاری و اشجار سبز بود از آسمان این ستارگان
و آفتاب و ماه فرود آمدند و من دریافتم رایتهم لی ساجدین دیدم ایشانرا مرا سجده کنان آورده اند که یعقوب ع دوازده
پسر داشت و یوسف را از همه دوست تر داشتی و نظر تربیت بر حال او گماشتی زیرا که هم بحلیه جمال آراسته بود و هم به پیرایه کمال پیراسته صورت حال او

ازکان علی بهر سیاد و جمال مشش در آیینه صورت جلوه میکرد برادرانرا ازین جهت زنکار حسد بر آینه دل نشسته بود و رقم زنکت غیرت بر لوح
سینه ایشان نقش بسته و مرویست که در سرای یعقوب ع درختی بود هرگاه ویرا پسری آمدی ازان درخت شاخی بر آمدی و با آن پسر بیالیدی
و چون بزرگ شدی پدر آنرا بگرفتی و بوی دادی و گفتی این عصای تست که با تو نشو و نما یافته چون یوسف ع متولد شد ازان درخت
هیچ شاخی تازه نرست و چون بهفت سالگی رسید با پدر گفت ای پدر بزرگوار هر یک برادران مرا عصائی داده چرا مرا نمیدهی خطاب
جناب الهی آمد که ای یعقوب از من چوبی بخواه تا بتو ارزانی فرمایم یعقوب دعا فرمود حق تعالی جبرئیل را بوی فرستاد با عصائی از چوب درختان
بهشت و گفت این را بیوسف ده تا عصای وی باشد و آن چوب بود از زبرجد سبز شبی یوسف در خواب دید که آن عصا بر زمین زد و برادران
وی نیز عصاهای خودرا برابر آن بزمین فرو زدند عصای یوسف بلند شد و سبز گشت و برگ برآورد و شاخها بکشید و سایه بگسترد و سر در آسمان
کشید و عصاهای برادران بر حال خود بماندند بعد ازان باد در آمد و عصاهای برادران را از بیخ بر کند و در دریا افکند و عصای یوسف علیه السلام بر جای خود بود
از خواب در آمده ترسان شد و نزد پدر آمده خواب با وی تقریر کرد و چون برادران این خواب بشنیدند حسد و حقد ایشان زیادت گشت و با خود
گفتند این خواب دلالت میکند که وی پیشوای همه مردمان عالم شود و مرتبه بلند و درجه ارجمند یابد و ما همه محکوم حکم او شویم از غیب مروت
کر فرط محبت یعقوب با یوسف ع بود که یکساعت نمیگذاشت که از نزد وی غایب شود و شب و روز او را نزدیک خود داشتی چون شروع
در دوازده سالگی کرد شبی جمعه در کنار پدر در خواب بود در واقعه دید که آفتاب و ماه و یازده ستاره از آسمان فرود آمدند و او را سجده کردند یوسف
از دهشت آن بیدار شد و آن واقعه را با پدر تقریر کرد یعقوب دانست که او مرتبه رفیع یابد و برادران یازده گانه که ستارگان اشاره بدیشان است
و او و زوجه او که خاله یوسف است و شمس و قمر عبارت ازیشان تعظیم و تکریم او بجای آرند فکر فرمود که اگر برادران این واقعه دیگر را بشنوند و ایشان
در تعبیر وقوف تمام دارند هرآینه قصد وی کنند قال یا بنی گفت ای پسرک من تصغیر از روی شفقت و کمال محبت بود لا تقصص خواب
ظاهر مکن رؤیاک علی اخوتک خواب خودرا به برادران خود فیکیدوا لک کیدا حیله کنند برای هلاک تو کیدا حیله کردنی بسبب وسوسه
شیطان ان الشیطان للانسان بدرستی که دیو سرکش که ابلیس است مر آدمی را عدو مبین دشمنی است آشکارا که او آدمی را بمکر و غدر
میدارد و کذلک و همچنانکه ترا برگزید خدای باچنین خوابی که نشانه تفوق و کمال مرتبه تست بر برادران و علامت شرف و عز و کمال نفس تو یجتبیک
ربک برخواهد گزید ترا پروردگار تو به نبوت و فرمان فرمائی و پادشاهی و غیر آن از امور عظام و یعلمک من تاویل الاحادیث
و بیاموزاند ترا از تعبیر خوابها از قتاده مرویست که در عهد یوسف ع هیچکس تعبیر خواب بهتر از وی نمیدانست و یتم نعمته و تمام کند نعمت خود را
که نبوت است و وصل نبوت دنیا بنعمت آخرت علیک بر تو و علی آل یعقوب و بر فرزندان یعقوب یعنی انعامی که بپیغمبری ایشان
او یا مراد برادران یوسف اند که حق سبحانه و تعالی ایشانرا باسلام و توبه از آنچه صادر شده بود مثوبات مغفرت برایشان ارزانی فرمود کما اتمها و چنانکه
تمام کرد نعمت نبوت را علی ابویک بر دو پدر تو من قبل پیش ازین وقت یا پیش از تو مراد جد است و پدر جد یعنی ابراهیم و اسحق بر ابراهیم
بخلت و رسالت و نجات از آتش نمرودی و بر اسحق بنبوت و اخراج یعقوب و اسباط از صلب وی ان ربک بدرستی که پروردگار تو علیم
داناست باکه استحقاق اجتبا دارد حکیم استوار کار درست کردار است یعنی هرچه کند بروفق حکمت و مصلحت باشد و بعد از ذکر تمهید مقدمه این قصه شروع
دران نمود فرمود که لقد کان فی یوسف بتحقیق آمد قصه یوسف و اخوته و در حکایت برادران او آیات نشانهای قدرت للسائلین مر سائلانرا
ازین قصه و برادران یوسف یکی ابن یامین بود و وی برادر اعیانی بود و خویش دیگر علاتی بودند و ایشان از دو کنیزک در وجود آمده بودند و یوسف در حسن صورت

و سیرت

و سیرت از همه پیش بود منقولست که حق تعالی جمال را ده حصه کرد نه حصه یوسف ع را ارزانی فرموده بود و ده دانگ دیگر بر جمیع بندگان قسمت نموده ابو سعید خدری
از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که آنحضرت فرمود که در شب معراج چون مرا بآسمان بردند یوسف ع دیدم با حسنی عجیب و لطافتی غریب
از آن متعجب شدم و پرسیدم که این کیست گفتند یوسف اصحاب آنحضرت سؤال کردند که یوسف را چگونه دیدی فرمود که چون ماه شب چهارده
در میان ستارگان اورده اند که حق سبحانه و تعالی صورت همه پیغمبران با آدم ع نمود وی یکایک را بدید در طبقه ششم آسمان یوسف را بدید تاج
بر سر نهاده و قضیب پادشاهی در دست گرفته و ردای کرامت بر دوش افکنده و بر راست او هفتاد هزار فرشته و بر چپ او هفتاد هزار فرشته
ایستاده و آواز به تسبیح و تهلیل بر داشته و پیش او درختی سبز که آنرا درخت سعادت خوانند با وی ایستاده هرجا که یوسف میرفت آن درخت
با وی حرکت میکرد آدم گفت بار خدایا این کیست ندا رسید که شخصی از فرزندان تو که همه مردم با و حسد برند گفت الهی با و عطا خواهم
کرد گفت بار خدایا چه چیز خواهی داد فرمود حظی تمام از حسن آدم او را در بر گرفت و بوسه بر چشم او داد و گفت لا تاسف یا بنی دادت
یوسف انده و مخور ای پسرک من که تو یوسفی در حسن و جمال ما دره زمین پس از کسی که او را یوسف نام نهاد آدم ع است و روایت هست که آدم ع
در اول خلقت بصورت و جمال یوسف بود چون شجر منهیه تناول کرد آن حسن بعضا نور از وی زایل شد و حق تعالی آنرا بیوسف داد القصه چون
یوسف خواب مذکور با پدر خود تقریر کرد پدر بکتمان آن وصیت فرمود و با جنب در تمام نعمت او مژده داد و بعضی از زنان برادران او شنودند
و تمام احوال را نماز شام با ایشان بازگفتند ایشان ناعرق حسد در حرکت آمده بتدبیر مهم او مشغول شدند چنانکه حق تعالی میفرماید کما اذ قالوا
یاد کن آنرا که گفتند برادران یوسف بایکدیگر لیوسف و اخوه هرآینه یوسف و برادر او ابن یامین که برادر پدر و مادری اوست احب الی
ابینا دوست ترند بسوی پدر ما منا از ما و نحن عصبة و حال آنکه ما جماعتی توانا و مردان کارزاریم و ایشان خورد سال هیچ کفایت نمی‌توانند
کارا و دوست داشتی چون دو عاجز ضعیف به ده قوی توانا اختیار کرده ان ابانا بدرستی که پدر ما لفی ضلال مبین در دور افتادست
و آشکارا از راه صواب پس درین امر چاره باید کرد تا دل او از پسر دور گردانیم یکی از ایشان گفت تدبیر آنست که اقتلوا یوسف بکشید یوسف را و
آورده که آن شیطان بود که گفت و یا باید کشت او اطرحوه ارضا یا بیفکنید او را بزمینی دور از عمارت که دران دد و دام بسیار باشد یخل
لکم تا خالی ماند برای شما وجه ابیکم روی پدر شما و تکونوا من بعده و باشید پس از یوسف قوما صالحین گروهی نیکان
یعنی توبه کنندگان ازین عمل قال قائل منهم گفت گوینده ازیشان یعنی یهودا که در عقل و رای از ایشان در پیش بود لا تقتلوا
یوسف مکشید یوسف را که قتل عمد گناهان کناهی عظیمست و القوه و بیفکنید او را فی غیابت الجب در قعر چاه یلتقطه تا فرا گیرد
او را بعض السیارة بعضی راه گذریان که بدانجا رسند و او را بیرون آورده بناحیه دیگرش برند و شما از و برهید ان کنتم فاعلین
اگر هستید شما عمل کنندگان بمشورت من پس همه برین امر متفق شدند القصه برادران یوسف نزد پدر آمده گفتند فصل بهار رسید
چه شود که یوسف را با ما بصحرا فرستی تا روزی بتفرج و تماشا بگذرانند یعقوب ع گفت من بی بهار رخسار یوسف چون بلبل خزان دیده خواهم شد
روا مدارید که شما در گلزار باشید و من بی رخ جانان یوسف گرفتار شوم فرزندان یوسف یعقوب از آن ادعا محروم شده پیش یوسف آمدند
و انواع بازیها کردند و از تماشای سبزه و صحرا یادی در میان آوردند یوسف که نام سبزه و تماشا شنید خاطر مبارکش با آن متوجه شد و با برادران
پیش پدر آمده التماس اجازت نمود یعقوب ع در فکر دور و دراز افتاد قالوا گفتند برادران یوسف یا ابانا ای پدر ما ما لک لا تامنا
چیست ترا که امین نمیداری ما را علی یوسف بر یوسف و انا له لناصحون و ما مر او را هرآینه نصیحت کنندگانیم ارسله معنا غدا

او را با ما بامداد یَرْتَعْ وَیَلْعَبْ تا گرد چرانیم و بازی کنیم وَاِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ و ما او را نگاه داریم از هر بدی قَالَ
یعقوب ع اِنِّی لَیَحْزُنُنِی بدرستی که مرا اندوهگین دارد اَنْ تَذْهَبُوا بِهِ انکه ببرید او را از نزد من چه شدت مفارقت او بر من بسیار
صعب و مهاجرت او دشوار وَاَخَافُ و دیگر بترسم اَنْ یَاْکُلَهُ الذِّئْبُ از انکه او را بخورد گرگ چه بدان زمین که شما میروید گرگان درنده
بسیار می باشند مبادا قصد او کنند وَاَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ و شما از ان بیخبر باشید و مشغول تماشا و مهمات خود نظم از ان ترسم که غافل
نشینید از غفلت صورت حالش نه پسندید درین دیو دشت محنت انگیز کهن گرگی کند دندان بدو تیز بدان نازک بدن دندان رساند
ششم بلکه جانم را درراند قَالُوا گفتند فرزندان یعقوب لَئِنْ اَکَلَهُ الذِّئْبُ بخدای که اگر بخورد او را گرگ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ و حال
انکه ما گروه توانائیم که هر یک با ده شیر نر محاربه توانیم کرد اِنَّا اِذًا بدرستی که انوقت که برادر را بجنگ گرگ دهیم لَخَاسِرُونَ هر آینه زیانکار باشیم
پس چون یعقوب ع مبالغه فرزندان شنید و میل دل یوسف بتماشای کوه و دشت دید دل بر الم هجران نهاد و بقضای ربانی رضا داده بفرمود
تا سر و تن یوسف را بشستند و موی بشانه زده جامهای نو بپوشانیدند و پیراهن حضرت ابراهیم ع که جبرئیل ع از بهشت آورده بود وقت
انداختن او در آتش نمرود در وی پوشانیده بود و بمیراث بیعقوب رسیده چون تعویذ بر بازویش بست و او را به برادران سپرد و فرمود تا بیرون
دروازه کنعان در زیر شجرة الوداع که درختی بود که هر که بسفر رفتی یاران او را در آنجا وداع کردندی و بپای آن درخت باب آورده بودند ... شاخ
... درخت ... و فرزندان بفرمان پدر از شهر بیرون آمدند و در سایه آن درخت قرار گرفتند یعقوب جامه پشمینه در پوشید و عمامه
بافته بر فرق مبارک نهاد و میان بربسته و عصا در دست گرفته روی بدروازه نهاد و چون هرگز رسم نبود که یعقوب ع بمشایعت فرزندان رود هر کس ان صورت
مشاهده مینمود تعجب میکرد و چون نظر فرزندان بر جمال پدر افتاد همه از جای بجستند و دست و پای پدر را ببوسیدند یعقوب یوسف را در بر گرفت و
بر روی خود نهاد و گفت ای فرزندان من در دل دارم که از این پسر بوی جدائی میشنوم و بچشم ... دیدار او مطلقا سیر نشوم پس گفت ای فرزند ارجمند و ای
مونس دل دردمند اگر توانستی برابر کردن گرفته با ایشان بردی و باز آوردی مرا پدر ضعیف و نحیف منتظر دیدار شریف تو ... زنهار تا ... در صحرا
نباشی و دل ... ای پسر اگر تو امشب در صحرا باشی بیم است که در آتش فراق بسوزم یوسف پشت نازنین خم کرد تا پای پدر را ببوسد
پدر سر مبارکش برداشت و پیشانی مبارکش ببوسید و گفت ای قرة العین من ... فردا ... چه قضا نوشته اند بیت نگاهدار از غم
... ای یوسف ترا چهار وصیت میکنم نیک بشنو و در خاطر نگهدار ۱ انکه ای فرزند دلبند خدای را هیچ حال
فراموش مکن و در هر کاری که باشی ذکر او ... از زبان و دل خویش ... مدار که هیچ عبادتی در سفر و حضر برابر ذکر و شکر او نیست ۲
اگر ببلای ... مبتلا شوی یاری و استعانت هم از فضل خدای جوی که هر گره که رشته تدبیر از دست بدهد اگر در ریسمان کرم حبل المتین او دست زنی زود
از بلا بدر آیی ۳ انکه این کلمه را بسیار گوی که حسبی الله و نعم الوکیل که جدت ابراهیم خلیل را که در آتش انداختند این کلمه طیبه را گفت و از آتش نمرود
محفوظ ماند ۴ انکه ای پسر مرا فراموش مکن که من ترا فراموش نخواهم کرد آورده اند که یوسف را خواهری بود دینا نام در آن ساعت که برادران وی را
میبردند وی خفته بود ناگاه در خواب دید که ده گرگ درنده یوسف را از کنار پدر در ربودند از بیم و اندوه از خواب بجست و پرسید که یوسف کجاست گفتند
با برادران بصحرا رفت گفت پدر اجازت فرمود گفتند آری گفت آه از زمانه بیوفا و روزگار جفا کار ... روز ... یوسف مبتلا ساخت پس
بتعجیل تمام روی بدروازه کنعان نهاد تا بزیر درخت شجرة الوداع رسید پدر را دید که با یوسف در سخن است و وداع میکند و موعظه میفرماید دینا بیامد و در
پای یوسف افتاد و پای او را بوسه داد و گفت ای برادر ... یکی از کنیزان و پرستاران توام مرا با خود ببر تا به هر منزلی که نزول کنی من
خار

خاک آستان ... برادران ... روبیم و اگر مرا همراه خود نبرید زنهار تا دل این عاجزه را بدست فراق سپرده نسازید و ... یوسف را محکم در
بر گرفت و زار زار بگریست و یعقوب نیز از دیده اشک میریخت و دنیا از گوشه مینالید و ملائکه در هوای آسمان نهان گشته ... و حور العین ایستاده
در خروش و افغان آمده ارباب حکم از زبان میگفت مثنوی فغان زین چرخ دولابی که هر روز بچاه افکند ماه دل افروز غزالان را در ریاض جان
چرنده نهد در پنجه گرگ درنده چه یوسف با آن گرگان سپردند فلک گفتا که گرگان بره بردند فرشتگان از صوامع قدس باواز آمده گفتند
ای یعقوب تو از مفارقت یکشبه چندین میزاری و از فراق و محنت چهل ساله خبر نداری پس یعقوب یوسف را در بر گرفت و گفت ای پدر
بزرگوار و ای رسول ایزد کردگار سبب گریه چیست یعقوب گفت ای نور دیده و سرور سینه من از رفتن تو بر اندوه عظیم چشم دل و جان من
میرسد نمیدانم که سرانجام کار بکجا خواهد کشید بار مرا فراموش مکن که من پیوسته در خیال تو خواهم بود پس یوسف دست پدر بزرگوار ... و روی
خود را بوسه داد و ... وداع کرد و دیگر باره یعقوب در محافظت و مراقبت وی مبالغه بسیار فرمود برادران یوسف را بر دوش گرفته روی براه
آوردند یعقوب آواز داد که ... تا شما باز آیید روبیل را گفت تو از همه بزرگتری یوسف را بتو سپاردم زنهار که از حال او
غافل نشوی روبیل قبول کرده روبراه نهادند اما چون قدمی چند دور شدند یعقوب آواز داد که آهسته روید و زود از نظر غافل مشوید ... آن
میرفتند چون نزدیک شد که از نظر غایب شوند یعقوب آهی زد و گفت ای فرزندان یوسف را با من گذارید تا یکبار دیگرش ببینم و از بوستان جمالش
میوه وصال بچینم برادران بازگشتند و یوسف را نزد پدر آوردند یعقوب وی را در بر گرفت و گفت ای فرزند ارجمند و آرام دل دردمند دل از
وصال مهر پدر برداشتی و پدر را در فراق خود بگذاشتی یوسف ع پدر را تسلی داده و وداع کرد و روی براه آورد و چون از دیدار پدر غایب شدند
یعقوب با دیده گریان و دل بریان مراجعت نمود و چون بزیر درخت وداع رسید از هر شاخی آواز الفراق الفراق شنید دانست که در پرده
غیب رنگی عجب آمیخته اند و فرزندان در نظر پدر یوسف را نظم بچشمان پدر تا مینمودند زیکدیگر مهرش میربودند گهی این بر سر دوشش گرفتی گه آن تنگش
اندر آغوشش گرفتی چه پا بر دامن صحرا نهادند بدو دست جفا کار برگشادند ز دوش مرحمت بارش فکندند میان خاره و خارش فکندند
فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ پس چون که برادران ببردند یوسف را و از نظر یعقوب غایب شدند او را بر زمین زدند و گفتند ای فرزند راحیل چند بار تو کشیدیم
و شربت رشک تو چشیدیم پیاده روان شو و در پیش ما میرو یوسف بگریه در آمد و گفت ای برادران عزیز چه گناه کرده ام که نسبت با من این
بی مهری و خواری میکنید و مرا پیاده میدوانید ایشان آغاز طعن کرده گفتند ای صاحب رؤیای کاذب از آن ستاره ها و ماه و آفتاب که ترا سجده کردند
درخواه تا امروز درین حالت درمانده بفریاد تو رسند و ترا از دست ما برهانند یوسف گفت شما را چه شد آخر هیچ از حال پدر پیر خود نیندیشیدید و بر کودکی
و ضعف حال من رحم آرید ایشان بسخن او التفات نانموده طپانچه بر رخسار نازنین وی میزدند و میدوانیدند نعلین او بگسیخت پس پای برهنه بر خار و
خاشاک میدوید تا پایهای او مجروح شد و مانده گشت نظم برهنه پا قدم بر خار میزد بگل از خاره و خس خار میزد کف پایش که بود از گل تنک
بزخم خاره خاره گشت گلرنگ پس او را بخواری بروی میکشیدند گرسنه و تشنه و بیقرار و او هر چند جزع میکرد و زاری مینمود بجایی نمیرسید و نزد
هر برادر که میدوید تا او را شفاعت کند طپانچه محکم بر روی او میزد و بدین منوال او را در صحرا میدوانیدند و بر روی خاره و خاشاک میکشیدند و ...
وی میزدند تا وقتی که آفتاب ارتفاع یافت و هوا چون آتش سینه یعقوب سوزناک شد تشنگی بر یوسف غلبه کرد بنوعی که زبانش از دهن مبارک بدر
آمده یارای سخن گفتن نداشت روی بروبیل آورد که ای برادر تو از همه بزرگتری و مرا هم پسر خاله ای و هم برادر و با وجود این پدر مرا بتو سپرده تو رحم کن و بفریاد
تشنگی من برس ... روبیل بسخن او التفات نکرد و طپانچه سخت بر رخسار نازکش زد که برگ گلش مانند بنفشه کبود شد تا شمعون آمد که ...

که از تشنگی جانم بلب رسیده تا دمی آب خورم دران شربه بود که یعقوب ؑ از برای یوسف قدری آب و مقداری شیر بایشان داده بود
ریخته و بشمعون سپرده و گفته که هر زمان لب یوسف بوی شیر برآید و با طاقت تشنگی نخواهد بود هرگاه تشنه شود ازین مشربه بوی آب بدهید
چون یوسف از شمعون آب طلبید شمعون هرچه در شربه بود بر زمین ریخت یوسف گفت ای شمعون چرا این آب ریختی گفت ما عزم
داریم که خون از حلق تو بریزیم چه جای آنست که آب در حلق تو ریزیم تو تشنه آبی و ما بخون تو تشنه ایم یوسف علیه السلام چون حدیث کشتن
شنید بر خود بلرزید و آب و نان فراموش کرد و دران محل یوسف را از تشنگی کام و زبان چون لاله آتشبار شده از پای درافتاد
و آغاز ناله کرد و چون او را قصد برادران محقق شد روی بقبله دعا آورده گفت ای خداوندی که جدم را از شر و شرر آتش نمرود خلاصی
دادی بر پدر پیر من رحمت کن و مرا از کشتن نجات ده یهودا که این مناجات شنید مهر برادری در حرکت آمد و عرق مروت بجوشش
نشست و روی بیوسف کرد که ای برادر دل خوشدار که تا جان در تن من باشد نگذارم که کسی قصد تو کند پس او را در زیر بال حمایت خود گرفت
و با برادران گفت دست تعدی در آستین کشید اگر نه با پدر من عهد کرده اید که قصد قتل من نکنید و غضب ایشان تسکین یافت و از
سر کشتن یوسف ؑ درگذشتند وَأَجْمَعُوا و رای خود را محکم ساختند أَنْ يَجْعَلُوهُ بآنکه بیفکنند او را فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ در قعر چاه که
باصح اقوال در سه فرسخی کنعان بود و سر چاه تنگ بود و پایان آن گشاده و هفتاد گز عمق داشت و زیاده برین گفته اند و از طریق جاده دور
افتاده بود پس بسر چاه آمدند و یوسف را بانجا کشیدند هر چند دست در دامن یک یک میزد فایده نمیکرد و گاهی حرمت بزرگی پدر یاد میکرد
و از عجز و خوردی خود شفیع میآورد سود نمیداشت و هر چند از ابر دیده آب حسرت می بارید از زمین قهر برادران گیاه وفا نمیرست
چون دید که از سر آن بیداد در نمیگذرند فرمود که مهلتم دهید تا دو رکعت نماز بگذارم گفتند تو نماز گذاردن چه دانی گفت [illegible]
و با پدر بسیار در محراب طاعت ایستاده ام یهودا از برادران درخواست کرد تا یوسف را بگذاشتند تا دو رکعت نماز بگذارد و بعد از نماز روی
بخاک نهاد و گفت خداوندا خود را بتو سپردم و زمام اختیار خود را بقبضه رضای تو باز گذاشتم چون از مناجات فارغ شد برادران گفتند
پیراهن بیرون کن هیهات هیهات زنده را عورت پوشش می باید و مرده بی کفن نمی شاید پیراهن با من بگذارید تا اگر بمیرم بی کفن نباشم و اگر زنده مانم
ستر عورتی داشته باشم گفتند چون برهنه باشی یازده ستاره و ماه و آفتاب ترا بپوشد برهنه بگذارند یوسف بجانب یهودا نگریست یهودا گفت
البته پیراهن بیرون کن و مقصود ایشان آن بود که پیراهن وی بخون آلوده کرده پیش پدر برند و گویند او را گرگ از هم بدرید و اینک پیراهن خون
آلود گواه حالست یوسف دست بر گریبان نهاده بود و گرفته بود و فریاد و زاری میکرد ایشان بقوت دست و پای او در گرد کردند و پیراهن از تنش
برکشیدند و رسن بمیان وی بستند و بچاه فرو گذاشتند گفت ای برادران هرچه خواستید از جور و جفا بجای آوردید من سخنی نصیحت
میگویم بشنوید و از سخن من بیرون مروید گفتند چه نصیحت میکنی گفت پدر را نیکو دارید و بعد من جانب او را فرو مگذارید که او نمیداند که شما
چه جفا کرده اید اگر بداند بر شما خشم گیرد و دعای بد کند اگر شما را قوت آن هست که با من جفا کنید مرا طاقت آن نیست که شما بعقوبت
پدر در مانید و چون ازین سخن روی درهم کشید و کارد برد و رسن را ببرید یوسف در نیمه راه چاه بود که رسن بریده شد گفت دریغ که
دیدار پدر نادیده رشته امید از زندگی من منقطع شد و در چاه هلاک افتادم پس دل از جان برداشت و خود را بکلی بحضرت باری [illegible]
ندا رسید که جبرئیل بنده مرا دریاب جبرئیل به یک پر زدن از سدرة المنتهی بمیان چاه رسیده یوسف را در هوا بگرفت یوسف بیهوش شده بود
آهسته آهسته او را بتک چاه رسانید و بر بالای سنگی خوابانید خطاب آمد که ای جبرئیل جامهای بهشت در روی یوسف [illegible] و از شربتهای

انهار جنت

انهار جنت بوی نوشان و سر او را در کنار خود نه و پر بال فرو دار بر جراحتهای وی بمال تا به شود و چون بهوش باز آید سلام ما برسان و بگو
[illegible] خور که ما ترا برای تخت و جاه آفریده ایم نه برای تخت چاه جبرئیل گفت الهی اجازت فرما که من خود را بصورت یعقوب ع بیوسف نمایم تا [illegible]
[illegible] فرمان در رسید که چنان کن جبرئیل بصورت یعقوب بیامد و سر یوسف را در کنار گرفت یوسف چون بهوش باز آمد و سر خود را در کنار
پدر دید برجست و هر دو دست خود را بگردن روح الامین در آورد و فریاد برکشید که ای پدر بزرگوار کجا بودی که برادران با من چها کردند مرا از
خدمت تو محروم ساختند و بفراق من ترا مبتلا گردانیدند و مرا سر و پای برهنه در بیابان مهلکه دوانیدند و آنچه از جفا و ستم ممکن بود بمن رسانیدند
آب و نان از من باز داشتند و رخسارم را بضرب طپانچه گلرنگ کردند و لگد بیدادی بر پشت من زدند و سرنگون بچاه در او فکندند ای پدر
روی من نگر و زخم طپانچه ببین یوسف این سخنان میگفت و از دیوارهای چاه آواز ناله می آمد و جبرئیل ع میخروشید و ملائکه میگریستند آخر
جبرئیل بیطاقت شده گفت ای یوسف من یعقوب نیستم من روح الامینم و فرستاده حضرت رب العالمینم پس سلام الهی بدو رسانید و از
طعام و شراب بهشت بوی خورانید و پیراهن خلیل ع که یعقوب تعویذ وار بر بازوی یوسف بسته بود گشاده در وی پوشانید و آنگاه مژده خلاصی
و نجات از چاه و رسیدن بمرتبه عز و جاه بگوش هوش او رسانید چنانکه حق سبحانه و تعالی میفرماید وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ و ما وحی کردیم بسوی یوسف ع
بواسطه جبرئیل که اندوهگین مباش که بزودی ترا از حضیض چاه باوج [illegible] رسانیم و برادران را محتاج نزدیک تو آریم لَتُنَبِّئَنَّهُمْ هر آینه تو
خبر دهی برادران را بِأَمْرِهِمْ هَٰذَا باین کار که کرده اند وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و حال آنکه ایشان ندانند که تو یوسفی بجهت علو شان
و رفعت مکان تو و این وقتی بود که بجهة غلا و قحطی بطلب غله بخدمت او آمدند و او را نشناختند که وَهُمْ لَهُ مُنكِرُونَ چنانکه گفته شود انشاء الله
و چون جبرئیل خواست که بمقام خود رود مقرر از حضرت عزت در رسید که ای جبرئیل [illegible] روزی در تنگ چاه قرار و بر یوسف در کنار گیر
و تنها و از یار و دیار خود دور افتاده آورده اند که فرزندان یعقوب آن شب بکنعان نرفتند و یعقوب ع همه روز در انتظار یوسف ع در زیر
شجرة الوداع نشسته بود با خواهر یوسف سخن شوق در پیوسته نماز شام در آمد و اثر آمدن فرزندان پیدا نشد [illegible] یعقوب برآمده گفت
ای دینه برادرانت را چه شد که دیر کردند و ماه رخسار یوسف از مطلع وصال طالع نمیشود و [illegible] را با انواع عذرها تسلی میداد القصه یعقوب شب
[illegible] بسر برد و بامداد بر پشته بلند [illegible] بیامده بنشست و دختر او نیز [illegible] دیده براه فرزندان نهاده و فرزندان آن شب
[illegible] خواب بر ایشان غلبه کرده بود و در خواب غفلت بودند چون دید که برادران در خواب اند فرصت یافته پنهان بسر چاه شتافت و او را آواز داد
برادر عزیز یوسف حی انت ام میت آیا تو زنده درین چاه یا مرده یوسف گفت تو کیستی که از حال بیچارگان می پرسی و از غریبان و بیکسان یاد میکنی
گفت منم برادر تو یهودا ای برادر با جان برابر حال تو چیست یوسف گریان شده گفت ای برادر چون باشد حال کسی که از کنار مهر پدر جدا افتاده در
تنگ چاه در صدد فوت و فنا بود نه بر روی زمین از زندگان و نه در زیر زمین از مردگان یهودا از درد دل یوسف در خروش آمد و فریاد
[illegible] بسیار بگریست یوسف آواز داد که ای برادر وقت وصیت است هنگام نوبت بود گفت چه وصیت داری یوسف ع آواز داد که وصیت من آنست که
چون نماز شام با برادران بخانه رسی از بیکسی و تنهائی من بر اندیش و در وقت طعام خوردن که سیر شوید از گرسنگی من یاد آرید و بامداد چون از خواب
برآیید جامه بپوشید از برهنگی من فراموش مکنید یهودا از سوز این وصیت خروش برکشید و آن مردی بلند آواز بود آواز او بگوش برادران رسید
[illegible] چون بدانجا رسیدند دیدند که یهودا بسر چاه نشسته میگرید گفتند ای یهودا چرا میگریی گفت بر حال این غریب آواره میگریم برادران
یهودا را ملامت کردند و خواستند که سنگی چند در چاه افگنند یهودا منع ایشان کرد [illegible] بر سر چاه نهاده روی بکنعان نهادند و پیراهن یوسف

بجوکی که مستعد آن بود جا خفتند و از دور یک بز و بزغاله که جای آن گشته رسیدند که یعقوب بر بالای آن بود و دور از آن نقطه نظر و دیده بر راه نهاده بود گاه
گردی از صحرا پدید آمد یعقوب دختر را گفت که این چه گرد است گفت عجب که برادران من نباشند گفت نیکو بنگر چون در نگریست از روی برادران هستند گفت
یعقوب گفت ای دختر تا چه رسید گفت ای پدر برادران می‌آیند اما یوسف با ایشان نیست یعقوب از استماع این خبر آه سوزناک از جگر کشید
و گفت این نشانه آزرده را بالای این بشته برآیند دنیا نعره کرد ای اولاد یعقوب بیائید که پدر بزرگوار شما انجا انتظار میبرد فرزندان دانستند که
پدر آنجاست از میان وادی دست بر سر زدند و چون صبح کاذب گریبان چاک کردند و چون خروس بهنگام خروش برآوردند یعقوب بیخبر فرود آمد
با دختر گفت ای چه فریاد است که می‌آید و رگ خون از دیده میگشاید دنیا گوش فرا داشت و از مضمون آن فریاد پدر را خبر داد و مقارن استماع این
خبر آن پیر ناتوان از پا در افتاده بیهوش گشت دنیا نعره کرد ای برادران بشتابید و پدر خود را دریابید که حال او دگرگون شد وی نیز بیفتاد و
بیهوش گشت ایشان دویدند وَجَاءُوا أَبَاهُمْ و آمدند نزد پدر خود عِشَاءً محل شبانگاه يَبْكُونَ میگریستند و فریاد و فغان میکردند
و خاک بر سر میریختند و میگفتند وا یوسفاه وا اخواه روبیل بدوید سر پدر را در کنار گرفت و دست بدهان مبارکش نهاد اثر نفس ندید خروش کشید
بیهوده گفت ای برادران این چه حرکت بود که کردید پدر را ضایع ساختید و برادر را در چاه انداختید و زبان ملامت خلق بر خود دراز کردید و
نحوست خود در دیده و رشته پیوند خود بتیغ قطیعت بریدید پس نوحه و زاری و فریاد کنان پدر را برداشته بخانه بردند یعقوب همچنان بیهوش
بود تا صبح بدمید چشم باز کرد و گفت نور چشم من کجاست ایشان متفق الکلمه گشتند قَالُوا يَا أَبَانَا گفتند ای پدر ما إِنَّا ذَهَبْنَا بدرستی که ما
رفتیم نَسْتَبِقُ سبقت میگرفتیم یک دیگر در دویدن و باز کردن وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا و گذاشتیم یوسف را تنها نزدیک
رخت و بار خود فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ پس بخورد او را گرگ وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا و نیستی تو باور دارنده ما را وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ و اگر هستیم
ما راستگویان در همه کارها اما اینجا بجهت آنکه کینه داری ما را در گفتن باور نداری و دلیل دیگر داریم بر خوردن گرگ یوسف را آن پیرهن اوست
وَجَاءُوا عَلَى قَمِيصِهِ و آوردند بر بالای پیرهن یوسف بِدَمٍ كَذِبٍ خونی دروغ یعنی پیرهن یوسف بخون آلوده دید بار دیگر بیهوش شد دنیا
بر بالین پدر آمد گریبان و دست بر فرق مبارک نهاد و نوحه و واویلاه در عقب او کشید قطره آب از دیده او بر چهره یعقوب چکید دیده بگشاد
و گفت من کجا ام گفتند در منزل کرامت خود در میان فرزندان و عترت خود گفت یوسف من کجاست گفتند نه فرزندان دیگر هستند
گفت چه حاصل بیت کل شکوفه هست بار نیست چه سود ؛ بت شکوفه من در کنار نیست چه سود ؛ پس پیرهن یوسف را طلبید و ببوئید
و آهی زد و باز بیهوش شد و چون با خود آمد آن را بر روی خود افکند و چندان گریه کرد که روی او بخون پیرهن سرخ شد و چون نیک در آن نگریست
از آن دریده نیافت گفت عجب گرگ بود که یوسف را خورده و نوعی پیراهنش نرسانیده پس از بسیار غم و الم روی به پسران کرده قَالَ گفت
نه چنین است که شما میگوئید بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ بلکه آراسته است برای شما أَنْفُسُكُمْ نفسهای شما أَمْرًا کاری بزرگ که آن هلاک یوسف است
فَصَبْرٌ جَمِيلٌ پس کار من صبر است نیکو یعنی شکیبائی که با آن شکایتی نباشد مگر با خدای وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ و خدای یاری خواسته شده است از وی
از دو یاری میخواهم عَلَى مَا تَصِفُونَ بر آنچه شما صفت میکنید از هلاک یوسف روایت که چون برادران یوسف این سخن از پدر شنیدند
منفعل گشتند و روز دیگر با چراگاه رفتند و با خود گفتند تدبیری باید کرد تا این اندیشه از دل پدر بیرون رود و ما را تصدیق کند بعضی گفتند صلاح
آنست که یوسف را از چاه بیرون آریم و اعضای او را پاره پاره کرده استخوان در یابانه پدر آریم تا این تهمت از ما رفع شود یهودا گفت
با من عهد کرده اید که یوسف را نکشید پس این نزاع کرده نماز شام که با خانه آمدند پدر ریش ما گفت که اگر چنانست که راست میگوئید آن

گرگ یوسف را

گرگ که یوسف را خورده بگیرید و نزد من آرید تا صدق قول شما از و معلوم کنم ایشان بصحرا رفتند گرگی را بگرفتند و دست و پای وی را بر بسته نزد یعقوب بردند
که این یوسف را خورده بگیرید یعقوب گفت بند از وی بگشائید چون وی را بگشودند گفت نزدیک من آی گرگ پا آمد و نزد یعقوب بایستاد گفت
ای گرگ شرم نداری که جگر گوشه مرا بخوردی گرگ به آواز آمد که بحق موی سفید تو یا نبی الله که من فرزند ترا نخوردم بدرستی که خون و گوشت شما
پیغمبران بر ما حرام است و من مظلومم و بر من دروغ بسته اند و درین زمین غریبم گفت بدین زمین برای چه آمده گفت یا نبی الله مرا اینجا خویشی بود
دیروز بزیارت ایشان آمده بودم پسران تو مرا گرفته نزد تو آوردند یعقوب گفت بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ القصه یعقوب از فراق یوسف
چندان بگریست که فرشتگان بفریاد آمدند و گفتند الهی یوسف را باز ده یا یعقوب را خاموش گردان و یا ما را اجازه ده تا بدنیا رویم
و با او در گریه موافقت کنیم مرویست که هر بامداد یعقوب بصحرا بیرون آمدی و در حوالی کنعان میگشتی و میگفتی یا بنی ای فرزند دلبند من
ای بر طرف کجائی ترا در کدام چاه انداختند فی ای سیف قتلوک ایا ترا بکدام تیغ هلاک ساختند فی ای بحر غرقوک ایا ترا در کدام دریا بگرداب
فنا غرق ساختند بای ارض دفنوک ایا بکدام زمین ترا دفن کردند پس گشته در آن وادی میگشت و آب حسرت از دیده می بارید
جبرئیل در رسید که ای یعقوب فرشتگان را بگریه آوردی یعقوب جواب داد که ای جبرئیل حکم الکریم بیت جان غم فرسود دارم چشم خون آلود
آه درد آلود دارم چیز دیگرم زار زار ه آورده اند که جبرئیل در چاه تا مدت سه روز رفیق یوسف بود و در آن مدت او را میکوشید و انواع مژده ها بدو میرسانید و چون خواست
که از و مفارقت کند یوسف از وحشت بیکسی بنالید جبرئیل فرمود که ای یوسف این دعا بخوان تا از زندان چاه خلاص یابی یا صریخ المستصرخین
ویا غوث المستغیثین ویا مفرج کرب المکروبین قد تری مکانی و تعرف حالی ولا یخفی علیک شیء من امری فرو خواند برکت این کلمات فرجی او را از حضیض
چاه باوج جاه رسانید و از صادق مرویست که چون یوسف را در چاه انداختند جبرئیل فرو نازل شد و گفت ای پسر که ترا در چاه انداخت گفت برادران من
بجهت حسد بردن بر منزلت و تقرب من نزد پدر جبرئیل گفت اگر خواهی که ازین بلا خلاصی یابی این کلمات بگو اللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِأَنَّ لَكَ الْحَمْدَ
لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ بَدِيعُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَجْعَلَ مِنْ أَمْرِي فَرَجًا وَمَخْرَجًا
وَأَنْ تَرْزُقَنِي مِنْ حَيْثُ أَحْتَسِبُ وَمِنْ حَيْثُ لَا أَحْتَسِبُ چون بخواند حق تعالی او را از بند چاه خلاص داد و پادشاه مصر گردانید در روز چهارم نسیم نجات
از مهب لطف الهی بوزید وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ و آمدند کاروانی نزدیک آن چاه و ایشان جمعی بودند که از مدین بمصر میرفتند فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ
پس فرستادند وارد خود را بسوی آن چاه و وارد کسی است که آب کشیدن کاروان تعلق باو داشته باشد و وارد ایشان مالک بن دعر خزاعی بود
از اهل مدین چون بسر چاه آمد فَأَدْلَىٰ دَلْوَهُ پس فرو گذاشت در چاه دلو خود را وحی رسید بیوسف که در دلو نشین که این دلو برای تو
در چاه آمده یوسف در دلو نشست در معالم گفته که دیوارهای چاه در فراق یوسف بگریستند و در انیس الملوک مذکور است که مالک در کشیدن
دلو حیران بمانده دلو را بغایت گران دید بچاه فرو نگریست و آن ماه را در دلو مشاهده کرد قَالَ يَا بُشْرَىٰ گفت ای مژده و شادی هَٰذَا
غُلَامٌ این پسریست که دلو را گران ساخته پس یوسف را از چاه برآورد وَأَسَرُّوهُ و پنهان داشتند وارد و اصحاب او یوسف را از رفقای
خود بِضَاعَةً در حالتی که متاع تجارت بود یعنی ایشان را برای فروختن مناسب نمود وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای تعالی داناست بِمَا يَعْمَلُونَ
بآنچه میکردند یعنی مخفی نبود بر وی پنهان کردن یوسف و مکر و کید کاروانیان و اولاد یعقوب آورده اند که یهودا را عادت بود که هر روز بسر
چاه آمدی و یوسف را از وادی طعام آوردی درین روز کاروان آنجا رسیده بودند و یوسف را بیرون آورده بودند یهودا بسر چاه آمد که طعام
رساند هر چند آواز داد جواب نشنید بطلب یوسف بمیان کاروان آمده او را نزد مالک بن دعر یافت با برادران خبر داد بیامدند و مالک را گفتند که

این الغلام است و از عیب بری مالک گفت اگر خواهید او را بشما دهیم و اگرنه دیگری را فروشید گفتند او را بتو میفروشیم لیکن این غلامی است گریزپای
و دزد و او را با این عیب میفروشیم مالک گفت با این عیبها او را بچند میفروشید گفتند هر چه بخواهید بدهید اما بشرط آنکه او را ازین ولایت بیرون
برید و غل در گردنش نهید و دست و پایش در زنجیر کشید که گریزپاست و او را گرسنه و تشنه دارید که غلامی متکبر و سرکش است تا رام گردد
یوسف در برادران مینگریست و سخنان غضب انگیز ایشان می شنید و یارای سخن کردن نداشت پس بزبان عبری با یوسف گفتند که
اگر در آنچه ما میگوییم و میکنیم سرکشی کنی سرت ببریم یوسف خاموش شد القصه او را بعوض بیع آوردند مالک گفت من زر که داشتم بعجب
خریده ام و با من درهمی چند ناسره مانده گفتند تو میدانی که بهای این غلام بسیار است اما ما بتو میسازیم هر چه داری بیار یوسف را
بدست او دادند وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ و بفروختند او را بهای ناسره اندک و بی اعتبار دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ که درهمی چند بود
شمرده و عادت اهل آن روزگار چنان بود که کمتر از چهل درهم را می شمردند و زیاده بر آن را وزن میکردند مالک درهمهای خود را شمرده هژده عدد
بود و گفته اند بیست عدد هر برادری دو عدد برداشتند و یهودا هیچ نگرفت القصه مالک یوسف را بخرید از ایشان وَكَانُوا و بودند برادران
فِيهِ در یوسف علیه السلام مِنَ الزَّاهِدِينَ از بی رغبتان ازان دراهم از غایت قلت آورده اند که روزی یوسف در آینه نگاه
کرد جمال خود را بدید ازان تعجب کرد و با خود گفت اگر من بنده بودمی بهای من از عدد حصر بیرون بودی پس حق تعالی بسبیل امتحان ثمن بخس را با او نمود
ابو حمزه ثمالی در تفسیر خود آورده که چون مالک یوسف را بخرید در جمیع سفر انواع خیرات باو میرسید تا آنکه در مصر او را بفروخت آن خیر و برکت
ازو مفقود شد بدانست که آن از برکات یوسف بود پس نزد او آمده گفت تو چه کسی گفت انا ابن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم مالک
او را در بر گرفت و بسیار بگریست و مالک را هرگز فرزند نبود از یوسف التماس دعا کرد در باب ولد یوسف دعا کرد ده دوازده پسر
عطا فرمود هر بطنی دو پسر القصه در اول حال که مالک یوسف را بخرید برادران یوسف با یاران خود گفت که غل و زنجیر حاضر کنید
چون یوسف غل و زنجیر بدید فغان برداشت مالک گفت ای غلام اضطراب مکن که بندگان گریزپای را از غل چاره نیست یوسف فرمود که من
نه از غل و زنجیر شما بفغان آمده ام بلکه ازان حال مرا یاد آمد که ملک تعالی زبانیه دوزخ را فرماید که بگیرید این بنده عاصی را و غل بر گردن او نهید که
گردن از طوق خدمت ما پیچیده است مالک ازین گفتار متحیر شده گریسته بود و گفت ای غلام من ترا در نظر خواجگان بند میکنم دل خوش دار که چون
ازین منزل کوچ کنیم بند تو بر دارم پس در حضور برادران بفرمود که … را آهن بند بر سیمش نهادند و بگردن طوق تسلیمش نهادند و پلاسی خشن در وی
پوشانیده برادران بخاطر جمع روی بکنعان نهادند یوسف دیگرباره گریه آغاز کرد مالک گفت ای غلام چرا میگریی گفت ای مالک تحمل فراق
فراق ندارم دستوری ده تا بروم و فروشندگان خود را ببینم و ایشان را وداع کنم مالک گفت ای غلام من ازیشان اثر مهری نسبت بتو
ندیدم تو چه رغبت بدیشان میکنی گفت اگر ایشان را از من نفرت است مرا بایشان رغبت است کرمی فرموده ایشان را بگو تا توقف کنند مالک آواز داد
که ای جوانان آهسته باشید که این غلام میخواهد که از شما بحلی طلبد یوسف زنجیرکشان نزد برادران آمد و گفت ای عزیزان هر چه کردید بحل کردم
توقع من آنست که وقت گریه پدرم را تسلی دهید و مرا غریب را ازیاد نگذارید یهودا بگریه در آمد و یوسف را در کنار گرفت و گفت ای جان
مردانه باش و کار خود را بخدای گذار پس شتری آوردند و یوسف را بر بالای آن افکندند و غلامان زشت روی بر او موکل ساختند
و کاروان بجانب مصر روان شد یوسف از عقب نگاه میکرد و میگفت ای پدر بدرود باش که در غریبی ذلیل و بند گرفتارم ای خواهر
از من فراموش مکن که غم و سوز بجان تو یاد دارم کاروان همه شب میراندند سحرگاه که مقابل آل اسحق رسیدند یوسف در نگریست قبر مادر خود

او را بدید خود را از بالای شتر بر قبر مادر افکند و از … عهد کودکی یاد کرد و در گریه آمده آواز داد که ای مادر مهربان سر از خاک بر کن
حال فرزند خود که بچه خواری در ذل بندگی گرفتار است از قبر آواز صیحه بر آمد که ای فرزند دلبند بسیار گریه و اندوه مخور که الله …
… کسی که خدای با صبر کنند کانست و در وقت تیر بلا بر سپر صبر در کش تا علم ظفر در میدان مراد بر توانی افراشت اما چون روز روشن شد و غلامی
که موکل حضرت یوسف بود نگاه کرد یوسف را بر شتر ندید باز پس دوید او را دید بر سر قبر نشسته زار زار میگریست آن بی رحم جفا کار از روی
قهر و غضب طپانچه بر روی عزیز یوسف زد که رخ زیبایش خراشیده و خون آلود شد و گفت ای غلام خواجگان تو راست گفتند که تو گریز
پای یوسف هیچ نگفت اما چنان بدرد بنالید که غلغله در ملکوت افتاد فی الحال تندباد قهر الهی بر آمد و غبار بر خاست و صاعقه …
پیدا شد و خروش رعد و سوز برق با سحاب ظاهر گشت کاروانیان گفتند ما از خود درین چند روز گناهی تازه نمی بینیم که موجب این عقوبت
باشد آن غلام سنگدل بیامد و گفت بشنوید معامله من است که من این ساعت طپانچه بر روی این غلام زدم و او آب در دیده بگردانید و
بدرد دل ناله کرد تا این حال این صورت واقع شد مالک گفت سبب آن چه بود گفت او خود را از شتر انداخته بود و … آن داشت که بگریزد
مالک گفت ای بیعقل چگونه با غل و زنجیر تواند گریخت و نزد یوسف آمده گفت ای جوان قصد گریختن داری گفت من سر ستیز و پای گریز ندارم
… سیم چهره و تحمل از مرز رمیده شد مادرم هرگز اندیشه نکرده که فرزندش با غل و زنجیر بر سر خاکش خواهم رسید یا داغ بندگی بر جگرگوشه او خواهند
کشید من غم دل با وی میگفتم و قصه پر غصه خود بر وی میخواندم که این غلام بیامد و طپانچه بر روی من زد من نفرین نکردم همین بود که آهی از دل پر درد بر آوردم
کاروانیان بگریه در آمدند و آغاز تضرع کردند که ای جوان عالیشان این گرد فتنه که برانگیخته فرو نشان یوسف بهوا نگریست و لب مبارک بجنبانید
فی الحال باد بیارامید و هوا صاف شد مالک این حال مشاهده کرده در ساعت بفرمود تا غل از گردن و بند از دست و پای یوسف بر داشتند و جامه نیکو
در وی پوشانیدند و بر … بنشاند القصه مالک او را بمصر آورد و دران زمان پادشاه مصر ملک ریان بن ولید عملیقی بود از اولاد عملاق بن لاود بن سام بن
نوح و گویند که او بیوسف ایمان آورد و پس از یوسف فرمان یافت و پس ازو پادشاهی بقابوس بن مصعب افتاد که فرعون زمان موسی بود و اول
زمان او عزیز زمان حضرت یوسف بود یوسف او را بایمان دعوت کرد قبول ننمود در تبیان … امور ملک خود را بدست قطفیر مصری باز داده بود
زیاده مرتبه و رفعت شان او نزد ملک مصر او را عزیز گفتندی چون کاروان بمصر آمد و کاشفکان عزیز بسر راه کاروان آمده یوسف را دیدند
از لمعه جمال او آشفته و حیران شدند و باز گشتند و خبر بعزیز بردند و او زن داشت … زلیخا بود و چون عزیز خبر یوسف شنید به مالک
پیغام داد که غلام را بمجلس آورد روز دیگر مالک یوسف را بحمام برده سر و تن او را بشست و جامهای قیمتی در وی پوشانید و بآراستگی تمام او را به بازار
آورد و بجلوه آن جمال شیرین شور از مصریان بر آمده خریداران بثمن بزید در آمده هر کس از بها چیزی اضافه میکردند تا بدانجا رسید که
او را بزر و نقره و مشک و دیبا بدهند عزیز مصر قدم خرید او پیش نهاده او را باین مبلغ خرید و بخانه خود آورد وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ و گفت
آنکس که خرید یوسف را مِنْ مِصْرَ از اهل مصر یعنی عزیز لِامْرَأَتِهِ زن خود را یعنی زلیخا أَكْرِمِي مَثْوَاهُ گرامی دار جای نشستن این غلام را
عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا شاید که سود رساند ما را در کارها أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا یا فرا گیریم وی را بفرزندی که عزیز عقیم بود و زن بجفتی … و بعضی گفت
که او را بفرزندی گیریم از بعضی اکابر منقولست که عزیز زلیخا را امر کرد که یوسف را بموضعی فرود آر که نیکوترین اماکن باشد زلیخا جائی که احسن منازل
… بود در آن موضع نیافت پس او را در خانه دل خود فرود آورد وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه عزیز را بر یوسف مهربان گردانیدیم و او را بر تعهد حال او داشتیم
و او را از بند چاه و تعب راه نجات داده بودیم مَكَّنَّا لِيُوسُفَ جای دادیم یوسف را فِي الْأَرْضِ در زمین مصر تا توقف کند دران ولایت …

و لنعلمه و تا بیاموزیم او را من تاویل الاحادیث از تعبیر خوابها و معانی کتب الهی والله غالب علی امره و خدای غالبست بر کار خود
یعنی هیچ چیز او را از مراد رد نتواند کرد ولکن اکثر الناس لا یعلمون و لیکن بیشتر مردمان نمیدانند که زمام امور بقبضه اقتدار و مشیت اوست
و لما بلغ و آن هنگام که یوسف رسید اشده بمنتهای اشتداد در جسمانیت و قوت که آن میان سی و چهل سالگیست و گویند مراد سن
شبابست که از مبدا بلوغست و در روایت صحیح از ابن عباس از هجده سالگیست تا سی سالگی آتیناه حکما دادیم او را نبوت یا حکمت
و علما و دانش تاویل احادیث آورده اند که مردم چون مرافعه بعزیز عرض میکردند عزیز ایشان را بیوسف اشاره میکرد بجهت ظهور کمال
عقل و صواب دید او وکذلک و مانند این نجزی المحسنین پاداش میدهیم نیکوکاران را این اشارتست بآنکه حق تعالی بجهت پاداش احسان
او در عمل این مرتبه رفیعه را در عنفوان جوانی باو ارزانی فرمود و در بعضی روایت آمده که یوسف هفده ساله بود که عزیز وی را بخرید و سی ساله بود
که ریان بن ولید او را وزارت داد و چهل ساله بود که حق تعالی وی را نبوت داد و صد و بیست ساله بود که متوفی شد نقلست که چون یوسف
بخانه عزیز درآمد سلطان عشق رخت بخانه دل زلیخا فرستاد و لشکر تجمل صبر و سکون او را بیغما داد هر روز جمال یوسفی زیاده میشد و عشق
زلیخا زیاده میگشت تا آنکه عشق او بنهایت کشید و شوق بنهایت انجامید و صورت حال یوسف در میان نهاد و راودته و طلب مراد
خود کرد و یوسف را التی هو فی بیتها در خانه او یعنی زلیخا عن نفسه از نفس او بحیله که ابن عباس فرموده که از جا مراد دست و حیله گری او در طلب مراد
خود آن بود که باوی گفت چه موی نیکو داری در جواب گفت که اول چیزی که در خاک پراکنده و ریزیده گردد موی باشد گفت ای یوسف چه
روی نیکو داری گفت آفریدگار آن را در رحم مادر نگاشته گفت ای یوسف روی تو تن مرا لاغر کرده جواب داد که شیطان ترا برین
داشته گفت ای یوسف عشق تو آتش در دل من زده این آتش را باب لطف بنشان گفت اگر آب باتش تو ریزم باتش دوزخ سوخته
گفت باندرون آنخانه رو و آبی بیار که بغایت تشنه ام و غرض او آن بود که چون بخانه درود در پس او درآید و مراد خود از و حاصل کند یوسف
جواب گفت که در خانه کسی رود که صاحب خانه باشد و من مملوکم و مالک چیزی نیستم گفت در خانه بستر حریر و دیبای لطیف گسترده در انجا در آی
و مراد من حاصل کن گفت چگونه خود را مستوجب دوزخ گردانم و منزل خود را در بهشت عنبر سرشت از دست بدهم گفت ای یوسف این
بهانها در گذر و با من دران پرده آی که کسی را دران پرده راه نیست گفت خدای که بر همه اسرار و خفیات مطلعست چگونه ازو پوشیده بود
گفت دست بر دل من نه تا اطمینان یابم گفت عزیز با آن اولیتر است گفت من عزیز را شربتی دهم تا بمیرد و من حلیله تو شوم گفت با این عمل چگونه
از عذاب دوزخ رهائی یابی مرویست که مراد زلیخا از یوسف آن بود که خود را می آراست و وی را با خود دعوت میکرد گاهی بترغیب گاهی بترهیب و
میگفت ای یوسف بحسن و جمال من نمینگری گفت چگونه نگاه کنم که عنقریب در خاک پوسیده شود و چون نزد یوسف بنشستی روی
ازوی بگردانیدی و چون از تدبیرات مراد دست عاجز شد شروع در حیله دیگر کرد باینوجه که خانه ساخت که از زیر و بالا و در و دیوار آن
همه مثال آینه بود و صورت خود و یوسف را دران نقش کرد که هر دو یکدیگر را تنگ در بغل گرفته بودند و چون تمام شد از یوسف التماس کرد که با وی دران
در رود و ببیند که هرگز مثل این خانه دیده یوسف بالتماس او دران خانه در آمد و زلیخا در عقب او روان شده در خانه درآمد و غلقت
الابواب و ببست درها را و آن هفت خانه بود در یکدیگر در هر خانه در نشانده زلیخا همه درها فرو بست و قالت هیت لک و گفت بشتاب
ای دشتاب که من ترا ام قال معاذ الله گفت پناه میگیرم بخدای پناه گرفتنی بوجه اتم انه ربی بدرستی که پروردگار من احسن
مثوای نیکو ساخته است منزل مرا از نزدیک بارگاه قرب خود و مرا مرتبه جلیله و درجه رفیعه داده چگونه در حق او عاصی شده باین امر قبیح اقدام

نمایم

نمایم و خود را از ان مرتبه محروم گردانم و یا مراد از رب عزیز است که سید منست و ترا بنیکو داشت من فرموده پس چگونه در حرمت و حق نعمت او کار زشت کنم و بنموده بیست
خیانت در حرم او روا دارم انه بدرستی که شان اینست لا یفلح الظالمون رستگار نمیشوند ستمکاران یعنی حق ناشناسان که در حرم مخدوم خیانت
کنند یا عاجز نکردانند زنا کاران چه زنا بدترین ظلمهاست ولقد همت به و بدرستی که قصد کرد آن زن یعنی زلیخا بمعاشرت یوسف و هم بها و قصد کرد
یوسف مثل او بطریق طبع لولا ان رای اگر ندیدی و یافتی یوسف برهان ربه راه روشن پروردگار خود را هر آینه قصد مخالطه او کردی و آن رویت
قبول امر و نور عصمت الهی و ملکه نبوت یوسفی بود که حایل شد میان یوسف و میان آنچه سبب خشم خدای بود پس یوسف بقوت نبوت و مدد فتوت
دران حال خود را نگاه داشت و بعضی گفته اند که مراد از هم بها قصد مخالطه یوسف بعد باشد بزلیخا زیرا که منافی عصمت است و جمیع انبیا معصومند از صغایر
و کبایر و مبرا از قصد معاصی کذلک همچنین نمودیم او را برهان روشن لنصرف عنه السوء تا بگردانیم از وی خیانت در حرم عزیز و الفحشاء
و عمل زشت یعنی زنا انه بدرستی که او من عبادنا المخلصین از بندگان خالص ماست یعنی پاک کرده شده از هر ناشایست و نابایست
باطن و ظاهر روایت از حضرت زین العابدین صلوات الله و سلامه علیه که برهان یوسف که او را از قصد باز داشت آن بود که دران خانه بتی بود
و زلیخا در حین مراد دست چیزی بر سر آن انداخت یوسف گفت چرا چنین کردی گفت تا او بر حال من واقف نشود و نزد او شرمنده نشوم یوسف
فرمود که پس من سزاوارترم از آنکه شرم دارم از خدای یکتا که قهارست بر عاصیان و در روایت آمده که چون زلیخا مراد دست کرد با یوسف یوسف
از و روی بگردانید و بجانب دیگر نگریست صورت خود و صورت زلیخا را دید که دست در گردن یکدیگر کرده اند روی از ان بگردانید و بسقف
نگاه کرد همچنین دید و بهر طرف که مینگریست او را مشاهده میکرد مضطرب شده بسرعت تمام روی بدر بیرون نهاد و زلیخا در پی او روان شد واستبقا
الباب و پیشی گرفتند بسوی در یعنی یوسف بجهت فرار از زلیخا میل خروج کرد و زلیخا مسارعت کرد در پی او تا منع او کند از خروج و مراد از ان
در در هفتمین بود که خارج خانه بود چنانکه منقولست که یوسف بهر دری که میرسید و نزد هر دری که میرسید قفل شکسته شده و بر زمین می افتاد تا بدر آخرین
رسید زلیخا بدو رسید و دست در وی زد و پیراهن او را باز پس کشید وقدت و دریده شد وقت کشیدن قمیصه من دبر پیراهن یوسف را
از پس والفیا سیدها و یافتند هر دو شوهر زن را یعنی عزیز را که شوهر زلیخا بود لدی الباب نزدیک در بیرون خیز عزیز یوسف و زلیخا را
مضطرب دید دانست که صورت خوشی نیست هر دو آشفته اندیش از آنکه متفحص آن مشغول شود زلیخا پیش دستی کرد و دلبرانه بسخن درآمده قالت گفت
بعزیز ما جزاء من اراد چیست جزای کسی که خواهد باهلک سوءا با اهل تو بدی را مراد در این سخن آن بود که بر او تهمت نهد و خود را
از گناه ظاهر سازد و چنان فرا نماید که گناه از یوسف است یعنی مکافات یوسف نیست الا ان یسجن مگر آنکه بزندان کرده شود یعنی پاداش
او زندانست او عذاب الیم یا عذابی دردناک یعنی ادب کردن و زدن بتازیانه یوسف بجهت رفع عقوبت از خود قال گفت ای عزیز هی
راودتنی زلیخا در خواست کرد مرا عن نفسی از نفس من و من امتناع کردم و از وی گریختم عزیز گفت راستی این سخن چه دانیم یوسف گفت دران
خانه کودکی چهار ماهه در خوابست او گواه منست و آن کودک پسر خاله زلیخا بود عزیز گفت کودک چهار ماهه چه داند و چگونه سخن گوید یوسف فرمود که خدای قادرست
برانکه او را بسخن در آورد عزیز ازان کودک پرسید که تو چه میگوئی بقدرت ربانی کودک بسخن درآمد و حق تعالی ازین خبر میدهد که و شهد شاهد و گواهی
داد گواهی دهنده من اهلها از کسان زلیخا که بسخن درآمد گفت ای عزیز ان کان قمیصه اگر هست گریبان پیراهن یوسف قد من قبل
دریده شده از پیش فصدقت پس راست میگوید زلیخا و هو من الکاذبین و یوسف از دروغگویانست چه این صورت دلیل است برانکه
زلیخا دفع یوسف میکرده از خود گریبان از پیش دریده و ان کان قمیصه و اگر هست پیراهن یوسف قد من دبر از پس دریده شده فکذبت

پس زلیخا دروغ میگوید وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ و یوسف از راستگویانست چه این حال دلالت دارد بر آنکه یوسف از وی گریخته و وی از پی آمده بو
د و گوشه جامه او کشیده و پیراهنش از پس دریده فَلَمَّا رَأَىٰ قَمِيصَهُ پس آن هنگام که دید عزیز پیراهن یوسف را قُدَّ مِن دُبُرٍ دریده شده از پس روی بزلیخا کرد
از روی غضب قَالَ إِنَّهُ گفت بدرستی که گفتار این کار و بد را مِن كَيْدِكُنَّ از مکر و حیله شما زنانست مراد زلیخا و امثال اوست از زنان مکاره
إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ بدرستی که کید شما بزرگست چه کید زنان زود بدل مرد آید و بسیار در نفس تاثیر میکند از بعضی علما منقولست که یوسف
چون بنبوت و پادشاهی بر قرار گرفت روزی جبرئیل نزد وی نشسته بود جوانی از خدمتکاران مطبخ وی نزد وی آمد جامه چرب پوشیده
و چیزی از آلت مطبخ بدست گرفته جبرئیل گفت ای یوسف این جوان را میدانی چه کس است گفت نه گفت این آن کودکست که برای تو در گهواره گواهی
داد یوسف گفت پس برا بر من حقی ثابت است بفرمود تا جامه از وی بر کنند و خلعتی گرانمایه در وی پوشانیدند پس او را وزیر خود کرد ابتدا القصة
چون صدق یوسف و کذب زلیخا بر عزیز ظاهر شد متوجه یوسف شده بر وجه اعتذار گفت يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَٰذَا ای یوسف اعراض
کن ازین سخن و پنهان کن این کار را وَاسْتَغْفِرِي لِذَنبِكِ و ای زلیخا آمرزش طلب کن برای گناه خود و در بعضی تفاسیر گفته که
معنی آنست که عذر خواه از یوسف که غریبست و تو او را بگناه بیازردی إِنَّكِ كُنتِ بدرستی که تو بودی مِنَ الْخَاطِئِينَ از گروه
گناه کاران اگر چه عزیز این قصه را تسکین داده سخن عشق که پنهان ماند شمه ازین واقعه در افواه مرد و زن افتاد وَقَالَ نِسْوَةٌ
و گفتند گروهی از خواتین مصر در کشف آورده که پنج تن بودند از زنان خواص ملک زن حاجب و زن رقم و زن خباز و زن زندانی
و زن صاحب دواب با یکدیگر نشسته گفتند فِي الْمَدِينَةِ در شهر مصر موضعی که آنرا عین الشمس گویند مضمون سخن ایشان این بود
امْرَأَتُ الْعَزِيزِ زن عزیز یعنی زلیخا تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَن نَّفْسِهِ طلب کرده است غلام خود را از نفس او یعنی از وی در خواسته است که
کام وی دهد قَدْ شَغَفَهَا بدرستی که شکافته است یوسف پرده دل او را حُبًّا از روی دوستی إِنَّا لَنَرَاهَا بدرستی که ما می بینیم زلیخا را
فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ در گمراهی هویدا یعنی دور از راه صواب که با وجود شوهری مانند عزیز شیفته غلام درم خریده شده است فَلَمَّا سَمِعَتْ
پس چون شنید زلیخا بِمَكْرِهِنَّ مکر ایشان را تسمیه قول ایشان بمکر باعتبار آنست که از او اخفا میکردند چنانکه مکر کننده مکر خود را پنهان کند و یا آنکه غرض
ایشان این بود که یوسف را ببینند چه یوسف هرگز از خانه عزیز بیرون نمیرفت و یا آنکه زلیخا عشق خود را از ایشان پوشیده داشت ایشان آنرا فاش کردند
حاصل که چون زلیخا سخن ایشان بشنید أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ فرستاد بسوی ایشان و استدعای آن نمود که بدعوت وی حاضر گردند آورده اند
که چهل زن را طلبید و آن پنج زن ملامت گر در میان ایشان بودند چون همه بمنزل وی در آمدند تعظیم ایشان بجای آورد وَأَعْتَدَتْ
و آماده کرد برای ایشان مُتَّكَأً تکیه گاهی از بالشهای لطیف و گویند مراد از متکا طعامیست که خوردن آن احتیاج بکارد داشته باشد
و در هنگام بریدن آن کج شده تکیه بر چیزی کنند و بنابرین تسمیه طعام بمتکا از سبیل مجاز باشد وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ و داد
هر یکی را از جماعت زنان سِكِّينًا کارد تا گوشت ریزه کرده تناول کنند و ترنج بآن ببرند و همه را بآن خوش ساخته بنشاند و یوسف را
جامهای مرصع در وی پوشانید و تاج مکلل بر فرقش نهاد و با راستگی تمام … و را مزین گردانید و زنان را در صفه خانه نشاند
بود که یوسف در اندرون آن بود قَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ و گفت با او که بیرون آی بر این زنان جهت خدمت یا سلام کردن بر ایشان یوسف بحکم
آنکه شنیدن و بدل انقیاد و فرمان برداری در دل ابا نمود و بیرون آمد از خلوتخانه کنج نهفته بیرون آمد چه گلزار شکفته فَلَمَّا رَأَيْنَهُ پس آن
هنگام که زنان او را دیدند أَكْبَرْنَهُ بزرگ یافتند او را در جمال یعنی حسن او در چشم ایشان گران آمده بیکبار حیرت و شیفته او گشتند و از خود فراموش کردند

وَقَطَّعْنَ

وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ و ببریدند دستهای خود را که ایشان آن بود که گوشت با ترنج میبریدند و از کمال استغراق از الم احساس نکردند و از وهب روایت که
زنان چون … دستهای خود را بریده دیدند وَقُلْنَ و گفتند از غایت تعجب حَاشَ
لِلَّهِ پاکست مر خدای را از صفت عجز در آفریدن چنین مخلوقی مَا هَٰذَا بَشَرًا نیست این غلام از جنس آدمی زیرا که چنین حسن معهود در بشر نباشد
این جمال جز در حور و ملک نباشد إِنْ هَٰذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ نیست این کس مگر فرشته گرامی و بزرگوار نزد خدا و در حقایق سلمی مذکورست که حق تعالی
بدین ایه مدعیان محبت خود را سرزنش میکند که مخلوقی در توصیف مخلوقی بدین غایت میرسد که الم قطع عضو خود را احساس نمیکنند شما در شهود
جمال حق خود باید که از هیچ جای در رنجی متالم نشوید القصه چون زلیخا حیرت زنان و شیفتگی ایشان مشاهده کرد قَالَتْ گفت با ایشان که
فَذَٰلِكُنَّ الَّذِي پس این آن بنده کنعانیست که لُمْتُنَّنِي فِيهِ ملامت کردید مرا در دوستی او اکنون دانستید که حق بطرف من بود وَلَقَدْ
رَاوَدتُّهُ و بدرستی که من مراودت کردم او را عَن نَّفْسِهِ از نفس او و در خواستم که از وی کام برم فَاسْتَعْصَمَ پس خود را
نگاه داشت و سر بمن فرو نیاورد وَلَئِن لَّمْ يَفْعَلْ و اگر چنانچه نکند مَا آمُرُهُ آنچه فرمایم او را از حاصل کردن مراد من لَيُسْجَنَنَّ هر آینه
بزندان کرده شود وَلَيَكُونًا مِّنَ الصَّاغِرِينَ و باشد از خوار شدگان یعنی داخل در زندانیان یوسف این سخن بشنید روی از آن مجلس تافت
و زنان در عقب وی بیرون دویدند در مجلس آنکه وی را ملامت کنند و هر یک جدا جدا او را بخود دعوت کردند یوسف از ملاقات ایشان بتنگ آمده
قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ زندان دوست تر است نزد من مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ از آنچه میخوانند این زنان مرا بدان
بسوی آن از مطاوعت و میل رغبت ایشان … عجب درمانده ام در کار ایشان مرا زندان به از دیدار ایشان وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ
و اگر نگردانی از من مکر و فریب ایشان را یعنی اگر مرا بنا بر عصمت نگاه نداری أَصْبُ إِلَيْهِنَّ میل کنم بسوی ایشان بمقتضای شهوت نفس وَأَكُن مِّنَ
الْجَاهِلِينَ و باشم از نادانان بارتکاب آنچه نشاید فَاسْتَجَابَ لَهُ پس اجابت کرد دعای او را رَبُّهُ آفریدگار او فَصَرَفَ عَنْهُ پس
گردانید از وی كَيْدَهُنَّ مکر ایشان را بقوت عصمت إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ بدرستی که او شنواست مر دعای کسی را که با وی پناه برد الْعَلِيمُ دانا
بحال کسی که از همه چیز در وی گریزد آورده اند که بعد از نومیدی زنان از وی زلیخا را گفتند صلاح آنست که دو سه روز او را در زندان باز داری
شاید که بسبب ریاضت رام تو گردد و قدر راحت و نعمت را دانسته سر تسلیم بر خط فرمان تو نهد بیت چه کوره ساز زندانش … گرم
بهر زرین کوره گردد آهنش نرم زلیخا این سخن را قبول کرده نزد عزیز آمد و گفت ازین غلام کنعانی بدنام گشته ام و طبع مرا از خدمت او نفرت پدید
آمده صلاح آنست که او را مقید و بند و زنجیر گرفتار کرده در زندان افکنی تا مردم گمان برند که او گناهکار است و من از ملامت و سرزنش باز رستم
عزیز را این سخن معقول افتاد و حکم کرد که بزندانش برند چنانکه حق تعالی میفرماید که ثُمَّ بَدَا لَهُم پس ظاهر شد مر ایشان را یعنی عزیز و اهل او را
مِّن بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآيَاتِ از پس آنکه دیده بودند دلالت عصمت و شواهد دال بر براءت یوسف مانند گواهی کودک و قطع دستهای زنان
او از آن ایشان یعنی با وجود مشاهده این نشانها رای ایشان قرار یافت که برای مصلحت لَيَسْجُنُنَّهُ در زندان کنند او را حَتَّىٰ حِينٍ تا هنگامی
که مقرر باشد پس زلیخا بفرمود تا آهنگران را بخواندند و گفت بند گران بسازند تا بر دست و پای این غلام عبری نهم و چند روزی در زندان و بلا کوشم
آهنگر را که نظر بر دست و پای یوسف افتاد و گفت ای ملکه این پسر خورد است و طاقت بند گران و قوت رنج زندان ندارد زلیخا بانگ بر وی زد و
گفت تو بر زندانیان رحم میکنی پس آهنگر بند و زنجیر ترتیب داد و بر دست و پای یوسف نهاد و زلیخا بفرمود که او را با این بند و زنجیر بر ستور نشانند
و در کوچه و بازار شهر مصر بگردانند و منادی زنند که هر که در حرم عزیز اراده خیانت داشته باشد سزای او اینست و خود جامه کهنه پوشید تا مردم او را نشناسند

بود همراه یوسف فتانه خواهد گفت پس یوسف را بر مرکبی سوار کردند دست بر گردن بسته و بند گران بر پای نهاده یوسف بنالید که الهی تو دانسته
کاهی از غم پدر با ناله و آه و افغانم و از جفای برادران در غربت سرگردانم و با وجود این همه گفتار زلیخا در زندانم جز استعانت بحضرت تو چاره
نمیدانم جبرئیل آمد که ای یوسف از بند و زنجیر و محنت هیچ غم مخور بسلسله عنایت ما بسته از ذکر دون زبون رسته. زنهار که از تنگنای حبس اندیشه نکنی
از جفای قید اندوه مکن مشهور که نزد دل در راه زندان موجب ریاحین ریاض جنان خواهد بود اقای یوسف زلیخا آمده و بر رهگذر نشسته بانتظار
کند که تو چگونه جزع خواهی کرد و کرا از برای خلاصی خود شفیع خواهی ساخت زنهار ای یوسف تا روی ترش نکنی و کره بر ابروی نزنی و چپ
و راست و پس و پیش منکری خندان باش و تبسم کنان تا من زندان را بر تو گلستان کنم چون یوسف را از سرای عزیز بجانب بازار بردند قریب
هزار مرد و زن بنظاره بیرون آمدند و خروش از اهل مصر برآمد یکی بر سینه سنگ میکوفت و میگفت که مظلوم است و بیچاره و دیگری گریه کنان
میگفت محروست داد آره کو دیگرا که دست حوران زیبا روی از وی برست با طوق و زنجیر چه کاره و هر کرا چشم بر جمال یوسف افتادی دیوانه
عشق شده دل از دست دادی مرویست که چون یوسف را بر زلیخا رسید بر زبان منادی او جاری شد که هذا غلام من کنعان این غلام
کنعانی عبرانی والعزیز غضبان عزیز بر وی خشمناکست جبرئیل آمد و گفت ای یوسف جواب منادی باز ده که هذا خیر من غضب الرحمن این
خواری بهتر است از غضب ربی و دخول النیران و در آمدن باتش سوزان و سرابیل القطران و پوشیدن لباس قطران تا بکمال قدرت خود آواز
ترا بگوش زلیخا رسانیم و هیچکس دیگر نشنود یوسف چون این بگفت زلیخا بشنید در خود بپیچید و برخواست و بخانه باز آمد و پیغام فرستاد
بزندانیان که این غلام را در جائی تنگ و تاریک بازدارد و طعام و شراب بر وی تنگ گیرد پس او را بزندان آوردند ودخل معه السجن
و در آمد با او بزندان فتیان دو بنده از بندگان ملک ریان یکی ساقی ملک که او را بونا گفتندی و دیگری طباخ که مجلث خواندندی چه
ملک بایشان گمان برده بود که در صدد آنند که او را زهر دهند و یوسف در زندان تعهد حال زندانیان کردی و بعیادت بیماران ایشان
رفتی و معالجه فرمودی و جامه دریده ایشان دوختی و دلخوشی دادی ایشان گفتند رحمة الله علیک تو چه زیبا روئی و نیکو خوی چه کسی و از کدام
قبیله روزی گفت انا یوسف بن یعقوب صفی الله بن اسحق ذبیح الله بن ابراهیم خلیل الله عامل زندان گفت ای پیغمبر زاده والله اگر
توانستمی ترا رها کردمی اکنون در خدمت تو تقصیر نخواهم کرد پس زندانبان و زندانیان نزد وی آمدندی و حدیث وی شنودندی و با او اظهار محبت
کردندی یوسف فرمود که ای یاران در محبت من غلو مکنید که هر کرا با من محبت ورزید از وی محنت کشیدم عمه مرا دوست میداشت و میخواست
که مرا نزد خود نگاه دارد و کمری که از حضرت ابراهیم علیه السلام باو رسیده بود در میان من بست و من خفته بودم و دزدان انگاه مرا بآن متهم ساخت
بدزدی و بدین بهانه مرا یکسال نزد خود نگاه داشت و پدر با من محبت داشت در محنت برادران افتادم زلیخا با من محبت ورزید در زندان گرفتار شدم گفتند
ما بتو الفت گرفته ایم و نمیتوانیم که بی تو زنده مانیم القصه با او مجالست کرده بانواع سخنان او مستفید شدندی و اگر خوابی دیدندی تعبیر فرمودی
و موافق افتادی دیگر آن با او انس گرفتند شبی این هر دو زندانی خوابها دیدند و گویند هر یک خوابی بر خود بستند بر وجه امتحان یوسف را قال
احدهما گفت یکی از ایشان انی ارانی بدرستی که من میدیدم خود را در خواب که در بستانی یک اصل تاک بود و سه خوشه انگور رسیده بر پیاله ملک ریان
بدستم اعصر خمرا فشردم در او انگور را تا شراب گشت و انگور بخمر باعتبار است که آن بخمر منتهی شود وقال الاخر و گفت دیگر یعنی طباخ انی ارانی بدرستی
که من میدیدم خود را در مطبخ ملک احمل فوق راسی خبزا که بر میداشتم بر زبر سر خود نان را و آن سفره نان بود تاکل الطیر منه میخوردند مرغان از آن
نان و میربودند نبئنا بتاویله خبر ده ما را بتعبیر این خواب انا نریک بدرستی که ما میبینیم ترا من المحسنین از نیکوکاران با اهل زندان

وغیر ایشان

وغیر ایشان بطریق مستقیم که تو حجت ارشد و فرمود ما را اسلام پیغمبر او اول بیان معجزه خود فرمود که آن خبر دادن بود از مغیبات تا تصدیق
قول او کنند و در دعوت ایشان باسلام و صحت پیغمبری او بچیزی که طریقه انبیاست که اول اظهار معجزه میکردند و بعد از آن امت را بطریق اسلام
میخواندند پس بجهت این اول بار از تعبیر اعراض کرده در بیان معجزه خود فراگفت که لا یاتیکما طعام ترزقانه طعامی که شما را مدد خورد که
روزی داده شوید بدان الا نبأتکما بتأویله مگر خبر دهم شما را بتأویل او یعنی عاقبت آن یعنی بگویم رنگ و مزه آن طعام را قبل ان
یاتیکما پیش از آنکه بیاید بشما یعنی اخبار کنم شما را از غیبیات ایشان گفتند ما هرگز از کاهنان امثال این نشنیده ایم یوسف بجهت رفع کهانت
از خود فرمود ذلکما این که گفتم بشما مما علمنی ربی از آن خبریست که بیاموخت مرا آفریدگار من بالهام و وحی نه آنکه از قبیل کهانت
فرمود که انی ترکت بدرستی که من ترک کرده و باز گذاشته ام ملة قوم لا یؤمنون کیش گروهی را که ایمان نمیارند بالله بوحدانیت خدای
وهم بالآخرة و ایشان بسرای آخرت هم کافرون ایشان ناگرویدگانند واتبعت ملة آبائی و پیروی کرده ام دین پدران خود را
ابراهیم واسحق ویعقوب ابراهیم و اسحق و یعقوب اظهار آنکه اهل بیت نبوتست جهت قصد ازدیاد رغبت ایشانست باستماع کلام وی
و قبول کردن سخن وی در آنچه گوید ما کان لنا روا نیست و نشاید ما را که پیغمبرانیم ان نشرک بالله من شیء آنکه انباز گیریم بخدای چیزی را
بطریق یگانگی پرستش او میکنیم ذلک این توحید و پرستش من فضل الله علینا از فضل خداست بر ما که بوحی ما را بآن آگاهی داده
وعلی الناس و از فضل وست بر سایر آدمیان که انبیا را بارشاد ایشان فرستاده ولکن اکثر الناس و لیکن بیشتر مردمان که پیغمبران
بایشان آمده اند لا یشکرون سپاس نمیگزارند آن فضل و موهبت را یا صاحبی السجن ای یاران زندان ءارباب
متفرقون که آیا خدایان پراکنده که شما دارید از زر و نقره و آهن و چوب و سنگ خیر بهترست ام الله الواحد یا خدای یگانه
بذات و صفات القهار غالب بر همه مکونات که هیچکس با او مقاومت و منازعت نتواند کرد ما تعبدون من دونه نمی پرستید ای اهل زندان
بدون خدای الا اسماء مگر نامهای بیحقیقت چند را که باعتبار اسم بدون حجتی و دلیلی سمیتموها نام نهاده اید انتم وآباؤکم شما و پدران شما
یعنی میپرستید چیزهائی را باعتبار اطلاق اسم و محض نام بدون حجتی که دلالت کند بر آنکه ایشان شایسته معبودیت اند پس گوئی میپرستید اسمهای چند
که همین اسم خدا دارند و از حقیقت الوهیت معرا اند ما انزل الله بها فرو نفرستاده خدایتعالی در پرستش آنها من سلطان هیچ حجتی بر معبودیت
ان الحکم الا لله نیست حکم پرستش مگر خدای را که مستحق پرستش است امر فرمان داده بزبان پیغمبران الا تعبدوا که نپرستید ای کافران
الا ایاه مگر او را که حجت روشن دلالت میکند بر وجه عبادت او بوحدانیت ذلک الدین القیم اینست دین حق درست و لکن
لکن اکثر الناس لا یعلمون و لیکن بیشتر مردمان نمیدانند راه حق را بجهت عدم تفکر در دلایل عقلی و بجهت تقلید و بعد از تنبیه بر بطلان
کیش ایشان و امر معبودیت معبود یکتا شروع در جواب کرده فرمود که یا صاحبی السجن ای یاران زندان یعنی دو تن ساکنان آن اما احدکما
اما یکی از شما که ساقی ملکست سه روز دیگر خلاص یابد فیسقی ربه پس بیاشاماند تربیت کننده خود را یعنی ملک ریان را خمرا شراب چنانچه پیشتر
میبود و معنی آن ساقی ملک بود واما الاخر و اما آن دیگر که طباخ است فیصلب پس او بر دار کشند و مدتی او در آن بگذارند بجهت آنکه
زهر در طعام ملک کرده فتاکل الطیر من راسه پس بخورند مرغان شکاری از مغز سر او ایشان یا یکی از ایشان گفت دروغ گفتیم ما هیچ خوابی
ندیده بودیم و بازی میکردیم یوسف فرمود که قضی الامر الذی حکم کرده شد کار خوابی که شما فیه تستفتیان در آن طلب تاویل و تعبیر کردید
خلاف آنچه گفتم نخواهد شد مرویست که خواب بر پر مرغ پرنده بسته شده است مادام که تعبیر آن نکرده باشند و چون تعبیر کنند بیفتد از بر آن مرغ

واقع شود کار بخود و خواب جمعیت از چهل و ششم جزو از نبوت است که خواب [illegible] چون سه روز برآمد کارکنان ملک آمدند و ایشان را از زندان
بیرون بردند وَقَالَ و گفت یوسف در وقت بیرون رفتن ایشان لِلَّذِي ظَنَّ مر آنکس را که دانست [illegible] أَنَّهُ نَاجٍ که او رستگار است مِنْهُمَا از آن هر دو [illegible]
در کلام عرب [illegible] زیرا که تعبیر او [illegible] اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ یاد کن مرا نزد [illegible]
[illegible] ملک [illegible] از محنت باز رهانند [illegible] شده بود [illegible] صفت
امانت [illegible] و چون یوسف متوسل بمخلوق شده بود در نجات خود جبرئیل نازل شد و یوسف را گفت [illegible] زندان بود
و پر بال خود را بر زمین زد زمین اول تا طبقه دوم شکافته شد یوسف را گفت فرو نگر تا چه بینی یوسف نگاه کرد و گفت طبقه زمین دوم را می‌بینم [illegible]
پر بر آن زد زمین سیوم پیدا شد و همچنین تا طبقه هفتم ظاهر گشت جبرئیل گفت فرو نگر چون نگاه کرد سنگی عظیم دید گفت سنگی بزرگ می‌بینم جبرئیل
پر بر آن سنگ زد شکافته شد و از میان آن کرمی بیرون آمد برگی سبز در دهن گرفته گفت یا اطهر الطاهرین ای پاکیزه‌ترین پاکیزه‌گان پروردگار عالمیان
ترا سلام می‌رساند و می‌فرماید شرم نداشتی از من که استعانت کردی بملک مصر بخود جلال عزتم که بجهت این ترا هفت سال در زندان بدارم یوسف از این
سخن متأثر شد و گفت ای جبرئیل خدای تعالی از من راضی باشد گفت آری از تو راضیست یوسف فرمود چون او از من راضیست اگر هفتاد سال در زندان باشم
باک ندارم و از حضرت ابو عبد الله علیه السلم منقولست که جبرئیل نزد یوسف آمد و گفت ای یوسف که ترا حسنی چنین داده که هیچکس نبود در زمین
مانند تو نیست گفت پروردگار [illegible] گفت محبت در دل پدرت افکنده تا محبت برادرانت گفت آفریدگار من گفت که کاروان
[illegible] بسر چاه گفت خالق من گفت در چاه که سنگ از تو باز داشت [illegible] تو [illegible]
گفت که ترا از چاه برهانید گفت آفریننده من گفت که گیسوان از تو بگردانید گفت خداوند من گفت [illegible] میفرماید که پس چه چیز ترا بر آن داشت
تو را بمخلوق عرض کردی [illegible] بجهت این ترا مدت هفت سال در زندان باز دارم چون یوسف این سخن از جبرئیل بشنید چندان گریه کرد که
غایت نداشت و بباید دانست که استعانت بمخلوق در دفع مضار و تخلص از مکاره جایز است باجماع و غیر قبیح بلکه گاه هست که واجب میشود پس روایات
مذکوره دلالت بر حرمت استعانت نمیکنند بلکه عتاب مذکور یوسف بجهت ترک عادت جمیله او بود در صبر و توکل بخدای در جمیع امور و هیچ
استعانت در صورتیست که ترک توکل بخدا کرده اعتماد کلی بمخلوق کنند و اگر با وجود توکل بخدای مخلوق را واسطه سازند در دفع بلیه هیچ
اثم نمیشود القصه چون ساقی بمرتبه تقرب رسید و از شاه جاه و دولت فراموش کرد یاد از زندان و از آن غافل شد فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ پس
فراموش کردانید بر وی شیطان ذِكْرَ رَبِّهِ یاد کردن یوسف را نزد تربیت کننده خود که پادشاه بود فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ پس درنگ کرد یوسف
در زندان بِضْعَ سِنِينَ چند سال بضع عدد است میان سه و نه یوسف بعد از این واقعه هفت سال در زندان بماند و مشهور است که از اول
تا آخر دوازده سال در زندان مکث فرمود و از کلبی روایت است که یوسف پنج سال قبل از بیرون رفتن ساقی از زندان و هفت سال بعد از رفتن او
در زندان بماند و در این مدت شب و روز میگریست که تا بحدی زندانیان بتنگ آمده گفتند ای یوسف بروز گریه کن و بشب خاموش باش تا ما را
آرامشی باشد ایلی را از این حال خبر کردند بفرمود تا در زندان موضعی خاص ساختند و دریچه بر شارع عام گذاشتند و حکم کرد تا یوسف را در پس آن
نشانند تا بدیدن مردم مشغول شده گریه نکند و زندانیان را [illegible] فضا در روزنه بجانب کنعان واقع شده بود چون شب شدی یوسف
در پس آن حجره نشستی و آغاز گریه کردی و هر باد که از طرف کنعان وزیدی زبان حال از حال یعقوب پرسیدی و هر کسی که بطرف کنعان رفتی پیغام درود
فرستادی شبی نشسته بود و دیده بر راه انتظار نهاده [illegible] بر شتری سوار دید با دیده پر درد شتر را از در کشید و بطرف زندان متوجه شد هیچ

اعرابیه

اعرابی را بر دید و مهار او [illegible] نکلینی [illegible] اعرابی بتنگ آمده پیاده شد و شتر زمام از دست او درکشید و بسوی زندان متوجه بود و در پیش
روزنه که یوسف آنجا بود باستاد و بزبان فصیح بروی سلام کرد و گفت ای کلبه محنت یعقوب از کنعان بمصر آمده بودم و حالی از مصر بکنعان میروم پیامی
برگشت زده هیچ پیغامی داری یوسف چون نام پدر و ذکر کنعان شنید خروش بر داشت [illegible] آگاه اعرابی از پس شتر رسید بجهت
دوباره که برشته زندان زمین او را بگرفت [illegible] فرود شد یوسف او را زار زار گریست [illegible] با تو سخنی گویم اعرابی گفت زمین [illegible]
چگونه جائی دیگر توانم رفت هرچه بخواهی بپرس یوسف گفت از کجا میآئی گفت از کنعان پرسید که شتر تو در کدام چراگاه می‌چرید گفت در چراگاه آل
یعقوب چریده و آب از چشمه‌سار کنعان چشیده یوسف فرمود که در زمین کنعان هیچ درختی دانی که او را دوازده شاخ بود و یکی از آن شاخها جدا شده و اکنون
چند سال است تا بیخ آن درخت در فراق شاخ خود می‌نالد و شجره در آرزوی فرع خود بفرع دل از سر بگذرانند اعرابی گفت این که تو میگوئی صورت حال یعقوبست
که دوازده پسر داشت یکی از آن دوازده غایب شده و وی مدتیست که در فراق او میگرید و بر سر چار راه خانه ساخته و بیت الاحزان نام نهاده هر که از آن
راه میگذرد حال گمشده خود میپرسد و کسی از نام و نشان او خبر ندارد یوسف از استماع این خبر درد بر درد افزود و گفت ای اعرابی از پنجا عزم
کجا داری گفت بیاد دیه میروم که متاع مناسب آنجا خریده ام آنرا بفروشم بعد از آن بکنعان روم یوسف فرمود که درین معامله چند سود طمع داری
گفت صد درم یوسف گفت یاقوتی بتو دهم که چهار هزار دینار ارزد هم از اینجا بازگرد و بکنعان رو و چون بکنعان در آئی در آن بیت الاحزان رو
و بگو که ای پیغمبر خدای من رسول غریبان و زندانیانم در آن وقت که درد بغایت رسیده باشد دست تفرع بحضرت بی‌نیاز بردار و مرا از دعا
یاد کن و چنانچه مرا از تو فراموش نکرده ام تو نیز مرا فراموش مکن اعرابی گفت چه نام دارد گفت مرا دستور نداده که نام گفتن نیست اما در روی من نگاه کن
و صفت شکل و صورت من بر ورق دل ثبت نمای و از این علامت آن پیر صاحب کرامت را خبر نمای و اگر از خاک در خسار راست داشته ام خبر
بگو آن مظلوم محروم گفت که آن نقطه خال در رهگذر سیلاب آب دیده افتاده بود از بس که در فراق تو خون جگرم از دیده برنخ بالود آن
خال محو شد ای اعرابی سلام من غریب بدان پرسان که ترا از شادی که بدل او رسانی برکت بسیار روزی خواهد نمود اعرابی چون بمحنت خانه یعقوب رسی
چندان صبر کن که پاسی از شب بگذرد و غوغا و هنگامه مردم فرو نشیند و یعقوب از درد فارغ گردد تو بدر کلبه او در رو و بگو السلام علیک ایها المحزون
سلام من بر تو باد ای خورنده غمهای دمادم پس بگو که آن مظلوم میگوید که تا از خدمت تو محروم مانده ام از گریه و ناله نیاسوده ام و تا جمال ترا ندیده ام
بر بستر راحت و آسایش ننشسته‌ام ای اعرابی بیا و این یاقوت نفیس از من بستان و از یعقوب پیغمبر که حاجتی که خواهی در خواه که دعای آن پیر مستجاب است
پس یوسف دعا کرده پای وی از زمین برآمد و بالتماس یوسف آن شتر از دل بدر کرد و نزدیک آمده از شعاع روی آن نگارین یاقوت بدید
دیا قوت از دولت مبارکش فرا گرفته راه کنعان برگرفت و بکنعان آمد و صبر کرد تا مقداری از شب بگذشت بدر بیت الاحزان آمد و صدا بلند کرده گفت
السلام علیکم یا نبی الله یعقوب بلا از آن ندا راحتی بدل رسید و حیرت و پیران دو دیده و گفت علیک السلام و رحمة الله یا عبد الله چه کسی از کجا آمدی
گفت پیغام آورده ام گفت رسول کیستی و پیام که داری گفت رسول غریبانم و قاصد زندانیان از زمین مصر آمده‌ام و تمام قصه باز گفت یعقوب چون این
حکایت استماع نمود فریاد برآورد و گفت اگر تو رسول غریبانی من نیز در فراق آن غریب مبتلایم و اگر تو فرستاده زندانیانی من نیز ساکن بیت الاحزانم یعقوب
ای اعرابی مژده دادی که از آن بوی وصال بمشام من رسید مژدگانه چه بخواهی گفت یا نبی الله کام مقصود من است و دریافته ام از تو توقع دعا دارم
گفت الهی سکرات مرگ بر وی آسان کردان شتر اعرابی بسخن درآمد که سبب این پیغام من بوده‌ام و تعب راه بردم نزدیک است که من نیز از من رسالت
شریکی هست یعقوب فرمود الهی این شتر را از ناقهای بهشت کردان اعرابی گفت ای برگزیده خدا از آن کوه طلب دعا کن گفت بار خدایا او را از بندگان محقق گردان

و یکی بود بن ... که یوسف کریست فرمای پس اثر دعای یعقوب به یوسف رسیده مدت فراق او بسر آمد ملک ریان خوابی مهیب دید و بامداد تمامی حکما و منجمان
را طلبید وقال الملک وگفت ملک ریان انی اری سبع بقرات سمان بدرستی که من بخواب دیدم هفت گاو فربه که از جوی نیل
بیرون آمدند و بعد از آن یاکلهن میخوردند و فرو میبردند ایشان را سبع عجاف هفت گاو لاغر و شکمهای ایشان هیچ زیاده نشد و سبع
سنبلات خضر و دیدم هفت خوشه سبز تر و تازه که دانهای آن منعقد شده بود واخر و هفت خوشه دیگر دیدم یابسات خشک شده یعنی رسیده
و بدرو آمده پس این خوشهای خشک بران خوشهای سبز پیچیدند و بپوشیدند و بعد از بیان این خواب گفت یا ایها الملأ ای گروه کاهنان
و معبران افتونی فی رؤیای فتوی دهید یعنی جواب گوئید مرا در تعبیر خواب من ان کنتم اگر هستید شما از روی علم و دانش که للرؤیا تعبرون
مر خواب را تعبیر میکنید و بعبارت آن عالمید قالوا گفتند معبران که این خوابها اضغاث احلام خوابهای شوریده و پریشان است وما
نحن بتأویل الاحلام بعالمین و نیستیم بتعبیر این نوع خوابها دانایان ملک ریان از جواب ایشان متحیر گشته در دریای تفکر غوطه خورد
که آیا راه تعبیر این واقعه چون نماید ع یارب این خواب پریشان مرا تعبیر چیست ع ساقی ملک را متحیر و متفکر دید از حال یوسفش بیاد آمد وقال
الذی نجا منهما و گفت آنکسی که نجات یافته بود از دو بنده زندانی یعنی ساقی وادکر و یاد کرد از قول یوسف که گفته بود اذکرنی در نزد خود
یاد کن بعد امة پس از زمان دور و دراز انا انبئکم بتأویله من خبر دهم شما را بتعبیر نمودن این خواب فارسلون پس بفرستید مرا
بزندان که در آنجا کسی هست که علم تعبیر نیکو داند ملک ازین خبر شادمان گشته حکم فرمود که زود برو و خبر بیار ساقی سوار شده بزندان در آمد و گفت
یوسف ای یوسف ایها الصدیق ای نیک راست گوینده افتنا فی سبع بقرات سمان فتوی ده ما را در هفت گاو فربه که یاکلهن
سبع عجاف میخورند ایشان را هفت گاو لاغر و سبع سنبلات خضر و در هفت خوشه سبز واخر یابسات و هفت خوشه دیگر خشک
که بر ایشان پیچند و خشک سازند حکما درین حیرانند تو جواب گوی لعلی ارجع تا باشد که باز گردم با جواب راست الی الناس بسوی مردمان یعنی ملک
ریان و ملازمان درگاه او لعلهم یعلمون تا ایشان بدانند یعنی امید هست که ایشان برکت تو بدانند تاویل این واقعه را قال تزرعون سبع سنین
گفت یوسف بار او کر شما کشت کنید هفت سال که بقرات سمان اشاره بان هست دأبا از راه عادت مستمر خود فما حصدتم پس آنچه بدروید
از غلات فذروه پس بگذارید آنرا فی سنبله در خوشه آن یعنی چوب را پاک مکنید تا از شپش و آفات ایمن باشد پس غلات را با آن خوشه
ذخیره کنید الا قلیلا مگر اندکی که بقدر حاجت مما تأکلون از آنچه خورید درین سالها که آنرا پاک کرده اید یعنی آنچه شما را احتیاج افتد از
خوردن درین هفت سال پاک کنید و مابقی را با چوب ذخیره کنید ثم یأتی من بعد ذلک پس بیاید از پس این سالها سبع شداد هفت سال سخت
سبع عجاف عبارت از آنهاست یاکلن بخورید این سالها یعنی کسانی که دران زمان باشند ما قدمتم لهن آنچه از پیش فرستاده باشید یعنی ذخیره
نهاده برای آن سالها الا قلیلا مما تحصنون مگر اندکی از آنچه نگاه دارید که ضبط کنید برای تخم زراعت ثم یأتی من بعد ذلک پس بیاید
از پس این سالها تنگی و قحط عام فیه سالی که دران یغاث الناس بفریاد رسیده شوند بران مردمان یعنی خدا بفریاد ایشان رسد و فیه و دران
سال یعصرون بیفشرند آنچه افشرده باشند مثل انگور و زیتون و کنجد و امثال آن و این کنایه از کثرت نعمت است و گفته اند که اشاره بدوشیدن
شیر هست از پستان گاو و گوسفند و این عبارت از فراخ سالیست و چون یوسف علیه السلام تعبیر تمام کرد ساقی باز گشته بخدمت ملک رفت و تقریر نمود ملک را بغایت
آمده خواست که بگوش خود از زبان یوسف بشنود کسی بطلب او فرستاد تا بشنود کما قال وقال الملک ائتونی به و گفت ملک
بیاورید یوسف را پیش من فلما جاءه الرسول پس آن هنگام که آمد بدو فرستاده ملک گفت ای یوسف اجابت کن ملک را که تعبیر خواب شنیده بس گفته

الزندان

از زبان تو بشنود یوسف خواست که اول برائت و پاکدامنی خود را بر ملک اشکارا کرده از آنکه تا کسی را در حال او بجان تهمتی نماند پس گفت این قال
ارجع الی ربک گفت یوسف بادی که باز گرد بسوی خود فسئله پس بپرس او را یعنی درخواست کن از او تا تفحص کند و بپرسد که ما بال
النسوة اللاتی چه بود آن زنان را که در مجلس زلیخا قطعن ایدیهن ببریدند دستهای خود را ان ربی بدرستی که آفریدگار من بکیدهن
بمکر زنان و فریب ایشان علیم داناست چون رسول باز آمد و پیغام یوسف رسانید ملک بفرمود تا آن زنان را جمع کردند و زلیخا را نیز بیاوردند از
جهت تحقیق این امر قال ما خطبکن گفت بایشان که چه بود حال و کار شما اذ راودتن یوسف عن نفسه وقتی که طلب کردید یوسف را
از نفس وی بمراد دل خود جستید قلن گفتند آن زنان که حاش لله پاکست خدا از آنکه عاجز باشد از آفریدن مردی پاکیزه مانند یوسف ما علمنا
علیه من سوء ندانستیم ما بر یوسف هیچ بدی نه اندک و نه بسیار و چون زلیخا دید که جز راستی فایده ندارد او نیز بپاکی یوسف اقرار و اعتراف کرد
قالت امرأة العزیز گفت زن عزیز یعنی زلیخا الآن حصحص الحق اکنون ثابت و مستقر شد آنچه درست و راستست انا راودته عن نفسه
من مراودت کردم یوسف را از نفس او و آرزوی وصال او کردم وانه لمن الصادقین و بدرستی که او از راستگویانست پس ملک پیغام
داد که زنان بگناه خویش اعتراف نمودند از زندان بیرون آی تا بحضور تو ایشان را عقوبت کنم یوسف رسول ملک گفت که عرض من عقوبت ایشان نبود
ذلک این درخواست من برای آن بود که لیعلم انی لم اخنه تا بداند عزیز آنکه من خیانت نکردم او را بالغیب در غیبت وی وان الله
و دیگر تا معلوم کند که خدای لا یهدی راه ننماید یعنی انفاذ نمی کند و بصواب نمیرساند کید الخائنین مکر خیانت کنندگان را و ما
ابرئ نفسی تزکیه نمیکنم نفس خود را یعنی نمیگویم که نفس من بطبیعت از میل بآرزو مبراست ان النفس لامارة بدرستی که نفس عادت فرماینده است
بالسوء ببدی الا ما رحم ربی مگر وقتی که رحمت پروردگار من که اعطاء توفیق و لطف عصمت اوست ان ربی بدرستی که آفریدگار من
غفور آمرزنده است بندگان را رحیم مهربان که بعصمت و توفیق و لطف رعایت ایشان کند چون این سخنان با ملک ریان گفتند اشتیاق
او بدیدار یوسف فزون گشت وقال الملک ائتونی به و گفت ملک مصر بیارید یوسف را نزد من استخلصه لنفسی تا خاص گردانم
او را برای خود و مهمات خود را بوی بازگذارم در تفسیر مذکور است که ملک ریان هفتاد حاجب را با هفتاد مرکب آراسته با تاج و لباس ملوکانه بزندان
فرستاد و بتعظیم هر چه تمامتر یوسف را از زندان ببارگاه آوردند و در وقت بیرون رفتن او زندانیان جامهای بکر بستند که ما جدا
ازین پاکیزه انس کریم یوسف ایشان را دلنوازی فرموده در حق ایشان دعا کرد و گفت بار خدایا ایشان را از بند خلاصی ده پس بحمام رفت و خود را
بشست و خلعت ملک در پوشید و متوجه بارگاه ملک شد چون چشمش بر ملک افتاد گفت اللهم انی اسئلک بخیرک و اعوذ بک من شره و شر غیره
و چون نزدیک ملک رسید سلام گفت و تحیت فرمود و ملک او را احترام نموده استقبال کرد و او را در کنار گرفت و با نواع اجلال و اکرام او را بر تخت
خود نشانید فلما کلمه پس آن هنگام که ملک سخن گفت با او وی بزبان عربی جواب گفت ملک گفت این چه زبانست گفت این زبان عم من اسمعیل
پس از لغت عربی بزبان عبرانی نقل کرده ملک را بدین زبان دعا کرد ملک گفت این چه زبانست گفت زبان پدران من از دهب منقولات
که ملک هفتاد زبان میدانست بهر زبانی که با یوسف سخن میگفت بهمان لغت او را جواب میداد ملک ازین متعجب شد و یوسف از روز سی ساله بود
و ملک در جمال او نظر دید و حداثت سن و کثرت علم او مشاهده کرد و در تعجب گفت این آنکس است که تاویل خواب من کرده است پس گفت ای یوسف
میخواهم که تاویل خواب خود از تو بشنوم یوسف گفت اول خواب ترا بتفصیل بگویم که چه گونه دیدی و بعد از آن بیان تعبیر آن کنم ملک گفت چنین باشد پس
گفت ای ملک تو هفت گاو دیدی فربه سفید و روشن روی که از رود نیل بشکافتند و از آنجا بیرون آمدند پستانهای پر از شیر داشتند ایشان میگریستی

ناگاه دیدی که آب نیل از زمین فرو شد و زمین پدید آمد و از میان گل و لای هفت گاو لاغر پدید آمدند خاک رنگ شکمها با پس رفته و پستانها بی شیر و دندان و
هر یک دندان و چنگ داشتند چون سگان و خرطومها داشتند چون خرطوم سباع پس آن گاوان فربه را حمله کردند و آنها را بدریدند و استخوانهای آنها را
بشکستند و مغز استخوانها را بیرون آوردند و بمکیدند و تو از آن حال بسیار تعجب میکردی پس هفت خوشه گندم سبز تازه از زمین برآمد و هفت دیگر
خشک هم در یک موضع تو از روی تعجب با خود میگفتی که چگونه در یکجا هفت خوشه چنین سبز و خرم و هفت دیگر چنین سیاه و خشک رسته جدا از آن
بادی سیاه برآمد و خوشهای سیاه و خشک را بر آن خوشهای سبز تر زد و آتش از آن بیرون آمد و آن خوشهای سبز را بسوخت خواب تو این است
ملک ازین صورت متحیر فرو ماند و گفت والله چنین بود و عجیبتر آنکه گویا این واقعه تو دیده بجای که هم صواب گفتی و هیچ خطا نکردی و بعضی
از آن فراموش شده بود الکنون بخاطر رسید پس تعبیر از آن طریق مذکور تقریر کرد ملک گفت ای صدیق در کار رای صواب تو درین امر چه تقاضا میکند
تا بران عمل کنیم یوسف فرمود که ای ملک صلاح است که بفرمائی تا هر گندم و جو که در مملکت تو است جمع کنند و آنچه در خزینه داری در خرید زراعت
آن کنی چه اضعاف باز خواهی یافت و چون محل درویدن آن رسد بفرموده تو بدروند و با خوشه در انبارها نهند تا از آفت شپشه ایمن باشد و دانه
آن برای آدمیان باشد و کاه آن برای چهارپایان تا در زمان قحطی چهارپایان نیز بعوض تلف نیابند و درین هفت سال آنچه حاصل شود هر سال پنج یک
آن برای قوت آن سال بردار و باقی ذخیره کنی برای سالهای قحطی چون این هفت سال منقضی شود هفت سال قحطی باشد و مردم از اطراف عالم
آیند و از تو طعام خواهند و آنچه در هفت سال فراخی نهاده باشی همه را بمراد فروخته باشی و بجهت آن خزینه تو از زر و سیم مملو شود بحدی که هیچ پادشاهی
از آن ندیده و تصور نکرده باشد ملک ریان که این سخنان بشنید قَالَ گفت ای یوسف اِنَّكَ الْيَوْمَ هر آینه تو امروز لَدَيْنَا نزد ما مَكِينٌ
با جاه و قدری در غایت تقرب اَمِينٌ مؤتمن بر همه چیزها هر چه خواهی از مناصب بخواه که بر وفق مدعای تو بر دهند خواهد بود قَالَ اجْعَلْنِي
گفت یوسف که بگردان مرا حاکم کننده عَلَىٰ خَزَائِنِ الْأَرْضِ بر خزینهای زمین مصر یعنی مرا بر آنچه حاصل ولایات مصر است از نقود و اطعمه
گردان تا آن را بطریق مذکور صرف مزارع کنم بقول اِنِّي حَفِيظٌ بدرستی که من بسیار نگاهدارنده ام و چیزی را از آن ضایع نگردانم عَلِيمٌ دانا
بمصالح ملک و هر چه سازم از صلاح بیرون نباشد در تفاسیر معتبره مذکور است که ملک ریان تختی از زر سرخ مرصع بانواع جواهر بجهت حضرت یوسف
مقرر کرده تاج مکلل بر سر وی نهاد و کلیدهای خزاین بوی سپرد و زمام اختیار مملکت بقبضه اقتدار او باز داده و عزیز را عزل کرده مهمات [illegible]
بعهده یوسف کرد و در اندک زمانه عزیز در گذشت و ملک از علم و فضل و حسن معاشرت و معدلت یوسف تعجب کرده هر روز محبت او با یوسف
بیشتر میشد و بفرمود تا تاج مکلل بر سر او نهاده جامه خاصه خود در پوشانید و شمشیر خاص خود حمایل او کرد و او را بر تخت مرصع با قوت نشاند
قبه از استبرق بر بالای سر او زده بالای او بسی [illegible] و بسی بستر بر سریر افکنده یوسف را بران نشاندند و امرا و سلاطین خود را بخدمتکاری
او نصب کرده خود در خانه نشست و زمام پادشاهی بکف کفایت او باز داد و کار و بار مهمات بر او گذاشت و در سال قحط عزیز فوت شد و ریان با کس
تمام زلیخا را باو داد بتفصیلی که بعد ازین مذکور خواهد شد ان شاء الله و چون یوسف با او خلوت کرد او را بکر یافت ازان پرسید جواب داد که عزیز
عنین بود پس حقتعالی یوسف را از زلیخا دو پسر ارزانی فرمود میشا و افرائیم یوسف روزی بزلیخا گفت این بهتر که الکنون داریم بهتر است یا آنچه مرا بآن
[illegible] میکردی زلیخا گفت ای صدیق مرا بآن ملامت مکن که من زنی بودم جوان در نعمت پرورده و با جمال و مال و شوهر مرا اگر رجولیتی نبود
با زنان میلی نبود و تو نیکوترین اهل روزگار بودی و عزیز [illegible] فرط محبت تو مبتلا شدم ببلائی که هیچکس بدان بلا مبتلا نبود القصه پادشاهی بر یوسف قرار گرفت
و همه مردمان روزگار محکوم حکم او شدند کما قال وَكَذَٰلِكَ و همچنین که یوسف را از بندگی خلاصی دادیم مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ جای دادیم یوسف را

درزمین

در زمین مصر [illegible] بحکم سلطنت و پادشاهی يَتَبَوَّأُ مِنْهَا جای میگرفت از آن زمین که میخواست و در [illegible]
[illegible] تصرف میکرد در آن حَيْثُ يَشَاءُ هر جا که میخواست نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا میرسانیم رحمت خود را از نعم دینی و دنیوی و صوری و معنوی مَنْ نَشَاءُ بهر که
میخواهیم بحسب حکمت وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ و ضایع و باطل نمیکنیم مزد نیکوکاران را در دنیا و آخرت وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ و هر آینه مزد
آخرت از حیثیت بقا و دوام خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا بهتر است مر آنان را که گرویده اند بخدا وَكَانُوا يَتَّقُونَ و هستند که پرهیز میکنند از فواحش چون
یوسف که با احسان و تقوی از تحت چاه بتخت جاه رسید القصه یوسف مهمات ملکی پیش گرفته حکم کرد تا مردم بزراعت اشتغال نمودند و انبارها
بنا فرمود و در هفت سال از هر غله که حاصل میشد بقدر کفاف چیزی بمردم میداد و باقی را با خوشه مضبوط میساخت تا سالهای قحط و در شب اول از سال قحط امر کرد
تا در میان شب طعام ساختند طباخان گفتند ایها الصدیق ملک را عادت نیست که در نیم شب طعام خورد یوسف گفت شما را بآنچه میگویم اقدام نمائید
در شب طعامها مهیا ساختند چون نیم از شب بگذشت ملک ریان از خواب در آمده گفت هر طعامی که میسر میشود حاضر کنید که گرسنگی بر من غالب شده و فریاد
الجوع الجوع میکرد یوسف بفرمود تا طعامها ساخته حاضر کردند ملک گفت درین شب چگونه دانستید که مرا بطعام احتیاج خواهد شد گفتند یوسف ما را باین امر فرمود
ملک گفت ای یوسف چه دانستی که من در نیم شب گرسنه خواهم شد فرمود شب اول از ایام قحط است و از علامات قحطی و اسباب آن یکی است که مردم را اشتهای طعام
بیشتر از وقت فراخی باشد بجهت این دانستم که ترا بر خلاف عادت در میان شب طعام ضرورت شود ملک ازین گفتار بسیار متعجب شد و از علم و ذکاء او متحیر گشت از حضرت
امام علی بن موسی الرضا علیه السلام منقولست که چون سالهای فراخی منقضی شد و سالهای قحط و تنگی در رسید و در زمین مصر و شام قحطی فرو گرفت اهل مصر رو
بیوسف آوردند سال اول بنقودی که داشتند غله بدیشان فروخت سال دویم بحلی و پیرایه و طلا و آلات سال سیم بغلام و کنیزک سال چهارم بدواب و مواشی
سال پنجم بضیاع و عقار سال ششم بفرزندان و در سال هفتم بخود خط بندگی باو دادند پس یوسف را ملکی حاصل شد که هیچکس را نشد و خزینه که کس چنان بخود ندیده
پس صورت حال بعرض ملک رسانید ملک گفت همه بنده تو اند و اختیار پیش تست یوسف همه را بحضور ملک آزاد کرد و اموال و اولاد و ضیاع و عقار و هر چه
از ایشان گرفته بود بدیشان باز داد چون ملک این احسان و کرم از و مشاهده کرد گفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد انک عبده و رسوله
و حکمت درین آن بود که مصریان یوسف را بوقت خرید و فروخت بصورت بنده دیده بودند قدرت او ظاهر شد طوق بندگی او بر گردن نهاد تا کسی درباره
او سخنی باو بانه نرسد درخبرست که یوسف درین هفت سال هرگز طعام سیر نخورد تا گرسنگان را فراموش نکند و امر کرده بود که هر روز ناشتا [illegible]
عصر طعام نزدیک ملک بردندی گفت ای یوسف چرا بر عادت معهود هر روز دو بار طعام در مجلس من حاضر نمیکنی گفت تا تو نیز طعم گرسنگی بچشی و درویشان را
فراموش نکنی ملک او را تحسین کرد آورده اند که در سالهای قحط اثر قحطی بزمین کنعان رسیده کار بر اولاد یعقوب تنگ شد گفتند ای پدر در شهر مصر ملکیست که
قحط زدگان را مینوازد اگر فرمائی برویم و طعامی جهت گرسنگان کنعان بیاوریم یعقوب اجازه فرموده ابن یامین را که فراق یوسف را باو تسلی دادی
جهت خدمت خود باز گرفت و ده فرزند دیگر را هر یک با شتری و بضاعتی از پشم رنگ کرده و کشک و پنیر و امثال آن همره داد و یک شتر جهت ابن یامین
با بضاعت همراه بردند وَجَاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ و آمدند برادران یوسف از کنعان بملازمت یوسف فَدَخَلُوا عَلَيْهِ پس درآمدند بر او
عبری [illegible] کرده رسم خدمت و دعا بجا آوردند فَعَرَفَهُمْ پس بشناخت یوسف ایشان را در نظر اول وَهُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ و ایشان او را
نشناسند کانند بجهة طول عهد چه بقول اصح چهل سال از واقعه ایشان گذشته بود و او را کودک رها کرده بودند و اکنون او را بر سریر خلافت و بادشاهی
دیدند نشسته و جامهای ملوکانه پوشیده و تاج مرصع بانواع جواهر بر سر نهاده و طوق زرین در گردن کرده و حکما گفته اند حکمت در آنکه برادران
یوسف را نشناختند آن بود که معصیت کرده بودند و معصیت دیده عاصی را سیاه و تاریک میکند و اند با آنکه یوسف در سن ده [illegible]

میکفت پس یوسف پرسید که شما چه کسانید گفتند جماعت شبانانیم و قحط رسیده آمده ایم تا ما را از طعام محظوظ کردانی یوسف فرمود
که شما جاسوس باشید و با منصوب آمده تا از کیفیات و حالات مملکت من واقف شده اعلام اعادی کنید و فتنه در زمین مصر اندازید گفتند معاذ الله
ما پسران یک پدریم که یعقوب صفی الله است گفت پدر شما چند فرزند دارد گفتند دوازده پسر داشت یکی را در صحرا گرگ خورد و یکی را که از مادر او جدا شده
پدر برای خدمت خود نگاه داشته و ما ده تن بتجارت آمده ایم فرمود که اینجا کسی هست که شما را شناسد گفتند نه مردم مصر ما را نمیدانند یوسف گفت آن
برادر دیگر بیاید تا صدق و کذب شما در آنچه گفتید معلوم شود گفتند این نوبت او را همراه بیاریم گفت یکی از شما اینجا باشد تا بروید و آن برادر را بیارید
و حال شما بر من محقق شود پس ایشان قرعه زدند بنام شمعون برآمد شمعون با یوسف بماند یوسف فرمود تا بضاعات ایشان بستدند و در عوض گندم بدیشان
دادند وَلَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَازِهِمْ و آن هنگام که بساخت یوسف کار ایشان را و هر یک را یک شتر بار داد گفتند یک شتر بار دیگر جهت برادر که
در خدمت پدر است بدهید یوسف گفت من بشمار مردم میدهم نه بشمار شتر ایشان مبالغه نمودند قَالَ ائْتُونِي گفت یوسف که بیارید بمن بِأَخٍ
لَّكُم مِّنْ أَبِيكُمْ برادری که شما راست از پدر شما یعنی علاتی نه اعیانی شما أَلَا تَرَوْنَ آیا نمی بینید أَنِّي أُوفِي الْكَيْلَ که من تمام می پیمایم پیمانه را
و حق کسی باز نمیگیرم وَأَنَا خَيْرُ الْمُنزِلِينَ و من بهترین فرود آرندگانم یعنی در فرود آوردن مهمانان و اکرام و احسان با ایشان دقیقه فرو گذاشت
نمیکنم فَإِن لَّمْ تَأْتُونِي بِهِ پس اگر نیارید بمن آن برادر را فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِندِي پس شما را کیل نیست نزدیک من یعنی طعام وَلَا تَقْرَبُونِ
و نزدیک مشوید بمن و در ولایت من در میایید قَالُوا سَنُرَاوِدُ عَنْهُ أَبَاهُ گفتند زود باشد که مراودت کنیم یعنی بجد تمام و تدبیر و حیله برادر را از دست
پدر خود انتزاع کنیم وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ و بدرستی که ما کنندگانیم این کار را بکوشیم و در آن اهمال نکنیم وَقَالَ لِفِتْيَانِهِ و گفت یوسف مر غلامان
خود را که کیل غلات متعلق بدیشان داشت اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ بنهید در بارهای ایشان بضاعت ایشان را که بهای گندم آورده اند فِي رِحَالِهِمْ
در بار دانهای ایشان و چون دانست که دیانت ایشان اقتضای آن خواهد کرد که آن بضاعتها چون ثمن گندم بجهت بازآرند یا بدیر باز پس فرستند
ازین جهت گفت که لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا شاید که ایشان بشناسند بضاعت خود را یعنی حق رد آن را إِذَا انقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ چون باز گردند
بسوی کسان خود و بارها بگشایند لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ شاید که باز گردند و برادر را با خود بیارند فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَىٰ أَبِيهِمْ پس آن هنگام که باز گشتند فرزندان
یعقوب بسوی پدر خود پدر گفت احوال شما چون گذشت با ملک مصر گفتند ای پدر ما وصف کرم و احسان و فضل ملک مصر نتوانیم گفت با ما چندان
انعام و احسان کرد که اگر یکی از فرزندان یعقوب بودی بیش از آن نکردی یعقوب گفت شمعون کجاست قَالُوا يَا أَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ
گفتند ای پدر ما منع کرده شد از ما طعام یعنی دیگر طعام بما نخواهند داد اگر ابن یامین را نبریم و شمعون را بکرو نزد خود نگاه داشت فَأَرْسِلْ مَعَنَا أَخَانَا
نَكْتَلْ پس بفرست با ما برادر ما را تا فرا گیریم کیل از برای خود و برای او وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ و بدرستی که ما مر او را نگاه دارندگانیم از رسیدن مکروه
بوی یعقوب گفت ملک مصر چگونه دانست که شما را برادری دیگر هست گفتند برای آنکه ما را بجاسوسی متهم کردند و ما چون شرح احوال خود بگفتیم او گفت
شما میگوئید ما دوازده برادریم یکی را گرگ خورد دیگری کجاست گفتیم پدر او را بخدمت خود نگهداشته است گفت اگر او را نیارید دیگر طعام نخواهند داد قَالَ
هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ گفت یعقوب ای فرزندان آیا امین دارم شما را بر او إِلَّا كَمَا أَمِنتُكُمْ مگر همچنانکه امین ساختم شما را عَلَىٰ أَخِيهِ مِن قَبْلُ
برادر او پیش ازین که گفتید انا له لحافظون یعنی چگونه بر محافظت شما اعتماد کنم فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا پس خدای بهتر است از روی نگاه
داشتن پس توکل بر او میکنم و کار خود را بدو باز میگذارم وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ و او بخشاینده ترین بخشایندگانست که شاید بمحافظت وی بر پیری
و ضعیفی من رحمت کند و بفرزندی مبتلا نسازد وَلَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ و آن هنگام که بگشادند بارهای خود را وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ یافتند بضاعت خود را

که تنعم

که بنعم ملک کرده بودند در بارهای خویش که بحکم یوسف رُدَّتْ إِلَيْهِمْ بازگردانیده بودند بایشان قَالُوا يَا أَبَانَا گفتند ای پدر ما
مَا نَبْغِي چه چیز طلب کنیم از کرم و احسان ملک زیاده ازین که هَٰذِهِ بِضَاعَتُنَا این بضاعت ماست که غله بدین بضاعت بما فروخته اند رُدَّتْ
إِلَيْنَا بازگردانیده شده است بما پس بجهت این احسان و اکرام که از وی دیدیم باز گردیم و رجوع کنیم بار دیگر وَنَمِيرُ أَهْلَنَا و طعام آریم
کسان خود را وَنَحْفَظُ أَخَانَا و نگاه داریم برادر خود را در رفتن و آمدن وَنَزْدَادُ كَيْلَ بَعِيرٍ و زیاده بستانیم بسبب او یک شتر بار
ذَٰلِكَ این یک شتر وار كَيْلٌ يَسِيرٌ کیل اندکست و ملک بدان مقدار با ما مضایقه نخواهد کرد قَالَ گفت یعقوب لَنْ أُرْسِلَهُ
مَعَكُمْ ابن یامین را نفرستم با شما حَتَّىٰ تُؤْتُونِ مَوْثِقًا مِّنَ اللَّهِ تا بدهید مرا پیمانی مؤکد بذکر خدای تعالی لَتَأْتُنَّنِي بِهِ هر اینه
بیاورید او را بمن إِلَّا أَن يُحَاطَ بِكُمْ مگر آنکه بگرد شما در آورده شود بلیه و واقعه که طاقت آن نداشته باشید و دفع آن نتوانید کرد یا مگر
هلاک شوید ایشان سوگند غلاظ و شداد خوردند که در مهم ابن یامین عذر نکنند فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ پس چون دادند پدر را پیمان و عهد
خود در محافظت برادر قَالَ اللَّهُ گفت یعقوب که خدای عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ بر آنچه ما میگوئیم نگهبانست و مطلع بر ما پس ابن یامین را همراه
برادران کرد و چون خواستند که بیرون آیند یعقوب ایشان را وصیت کرد وَقَالَ و گفت از روی شفقت بر فرزندان خود يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا
مِن بَابٍ وَاحِدٍ ای فرزندان من در میائید در شهر مصر از یک در یعنی همه برادران از یک دروازه بشهر در نیائید تا ناگاه چشم بد بر شما در وقت کار شما
نرسد وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُّتَفَرِّقَةٍ و در آئید هر دو سه از درهای پراکنده و آن شهر را چهار دروازه بود این کلام دلیلست بر آنکه چشم
زخم را اثر است در لطایف آورده که یعقوب در اول مهر پدری بظهور آورد و در آخر عجز بندگی اظهار کرد و گفت وَمَا أُغْنِي عَنكُم
و دفع نمیکنم از شما بدین نصیحت که کردم مِّنَ اللَّهِ مِن شَيْءٍ از حکم و مشیت خدای چیزی را چه هرچه اراده او بوقوع آن تعلق گیرد لا محاله
آید إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ نیست حکم و فرمان مگر خدای را در هرچه خواهد عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ بر تو توکل کردم نه بر غیر او وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ
الْمُتَوَكِّلُونَ و بر وی باید که توکل کنند توکل کنندگان و اعتماد بر غیر او نکنند چه حصول جمیع مهمات از نتیجه توکلست وَلَمَّا دَخَلُوا و آن هنگام
که در آمدند اولاد یعقوب مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُم از آنجا که فرموده بود ایشان را پدر ایشان یعنی از درهای متفرقه مَّا كَانَ يُغْنِي عَنْهُم
نبود که دفع کند از ایشان رای یعقوب مِّنَ اللَّهِ از حکم خدای و اراده او که در باره ایشان واقع شده بود مِن شَيْءٍ چیزی را چه خدای تعالی
منع حسد حاسدان و دفع چشم زخم رسانندگان نکرد پس از رهگذر باب حسد چشم زخم تهمت دزدی بر ابن یامین افتاد و برادران را
و مصیبت یعقوب دو چندان گشت پس تدبیر یعقوب در دفع مکاره و منع حوادث فایده نداد إِلَّا حَاجَةً فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ لیکن حاجتی
بود در نفس یعقوب یعنی شفقتی بر اولاد و اضطراب قلب بجهت خوف وقوع بر فرزندان از رهگذر چشم زخم و حسد قَضَاهَا که ظاهر کرد آن را در
آن وقت و باز وصیت کرد وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ و بدرستی که یعقوب خداوند دانش بود و میدانست لِّمَا عَلَّمْنَاهُ آن چیز را که بدو آموخته بودیم از طریق
وحی وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند مرتبه و علو درجه یعقوب نزد ما مراد مشرکانند که منکر پیغمبران
و مرتبت قدر و رتبه ایشان بوده اند نزد حق تعالی مرویست که اگر چیزی از قضا سبقت گرفتی هر آینه چشم بد بر آن سبقت گرفتی ازینجا معلوم میشود که
چشم زخم را اثری عظیم است و لهذا سایر ائمه علیهم السلام از آن بحق تعالی استعاذه کرده اند چنانچه در کتب ادعیه ایشان منقولست وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَىٰ
يُوسُفَ و آن هنگام که در آمدند اولاد یعقوب بر یوسف و بارگاه او رسیدند یوسف بر تخت نشسته بود و نقاب فرو گذاشته پرسید که چگونه بودید
گفتند کمینه بندگان که فرموده بودی که برادر خود را بیاورید او را از پدر در خواستیم و عهد و پیمان بر آنکه او را نگاهداشته تقصیر در محافظت او نکنیم

بودیم آورده ایم یوسف فرمود شنیدیم ایشان در کنار رسیده بنشستند و حکم شد که شش خوان آراسته پیش ایشان نهادند یوسف فرمود که هر دو برادر
که از یک مادر باشند بر یک خوان طعام خورند هر دو کس بر خوانی نشستند ابن یامین تنها ماند بگریه درآمد و میگریست تا بیهوش شد یوسف فرمود تا گلاب بر روی
او زدند چون بهوش باز آمد گفت ای جوان کنعانی ترا چه شد که بیهوش گشتی گفت ای ملک حکم فرمودی که هر کسی با برادر اعیانی خود بر یک خوان بنشینند مرا
برادری بود که یوسف نام داشت بیاد آمد با خود گفتم اگر او بودی با من برین خوان نشستی و من تنها نماندمی یوسف گفت بیا تا من برادر تو باشم و با تو
در یک خوان بنشینم پس بفرمود تا خوان دیگر برداشتند و در پس پرده آوردند و او را طلبید در عقب پرده و بدین بهانه آوی الیه جای داد بسوی
خود اخاه برادر خود را و یوسف نقاب بسته دست بطعام دراز کرد چون ابن یامین را نظر بر دست و انگشت او افتاد بگریست یوسف باز پرسید که این
گریه چیست گفت ای ملک چه مانند است دست تو بدست برادرم یوسف چون این کلمه بشنید بیطاقت شده نقاب از چهره برداشت و با ابن یامین قال
انا اخوک گفت بدرستی که منم برادر تو فلا تبتئس پس اندوهناک مباش بما کانوا یعملون بانچه کردند برادران در حق تو ابن یامین چون روی
او بدید دیگر باره از هوش برفت و چون با خود آمد دست در گردن یوسف کرد و بزبان حال گفت نظم الهی مرنجم به بیداری است یا رب یا بخواب
خویشتن را در چنین راحت پس از چندین عذاب انگاه دست در دامن یوسف زد و گفت دیگر از تو مفارقت نمیکنم یوسف گفت ای برادر عزیز بدانکه هم
پدر رنجان تو دانسته ام اگر ترا بدین بهانه باز دارم غم او زیاده شود اگر مصلحت باشد دسیله کنم و بامر شنیع ترا بآن متهم سازم تا بجهت آن ترا در حکم ابن یامین
گفت از آن باک ندارم پس یوسف فرمود که باز رو با برادران و این امر از ایشان پنهان دار ابن یامین از پس پرده بیرون آمد چون شب درآمد
و طعام شب حاضر کردند بطریقه اول او را نزد خود طلبید و با او طعام تناول فرمود و چون وقت خواب شد برادران هر دو برادر در بستر آورده اند و بکستر دند ابن یامین
تنها ماند یوسف گفت جامه خواب وی را نزد من بنهند از پس با هم در یک جامه خواب بخوابید و در روز دیگر با برادران گفت ای فرزندان یعقوب
با یکدیگر مالوف مرنجم جز این برادر که تنها است بجهت این وی را با خود طلبیده ام تا در غربت غمزده و محروم نباشد پس بجهاز ایشان حکم کرد که کار راست
کنید فلما جهزهم بجهازهم پس آن هنگام که راست کرد راه ایشان سرانجام فرمود جعل السقایة نهاد سقایه را که آن مشربه بود از
طلا یا از زبرجد مرصع بجواهر که ملک از آن آب خوردی و در وقت عزت الطعام بدان قحطی آن را پیمانه غله ساخته بودند یوسف بفرمود تا از او پنهان کردند
فی رحل اخیه در بار برادر خود و باری دیگر نیکو کرده و ایشان را اجازت رفتن داد چون از شهر بیرون رفتند جمعی ملازمان یوسف از عقب کاروان رسیدند
ثم اذن مؤذن پس ندا کردند ندا کننده از ملازمان ایتها العیر ای کاروانیان انکم لسارقون بدرستی که شما دزدانید یعنی که یوسف را
از پدر دزدیده اید و اخفای سقایه کرده اید و گفته اند که منادی این سخن را بفرمان یوسف گفت و یوسف بفرمان خدای نه برای خود پس حق تعالی خواست که محنت
یعقوب بنهایت رسد تا از آن فرج یابد و عادت الهی جاریست که چون بلاها و محنت بنهایت رسد فرج و فرح روی نماید القصه چون این ندا بگوش ایشان
رسید قالوا گفتند و اقبلوا علیهم در حالتی که روی آورده بودند بملازمان یوسف که شما ماذا تفقدون چه چیز گم کرده اید که میجوئید قالوا نفقد
گفتند میجوئیم صواع الملک مشربه ملک را و لمن جاء به و برای هر کسی که بیاورد آن را حمل بعیر بار شتری وانا به و من ندا کننده ام بدان
زعیم کفیلم و ضامن بگشتن وار طعام را قالوا تالله لقد علمتم گفتند بر وجه تعجب بخدای که شما میدانید که ما مردم امینیم و بطبع تقوی که در باره شما در
در اول نوبت چون این کرت بیامدیم باز آوردیم و بی بینید که دهن شتران ببسته ایم تا از زراعت مردمان نخورند ما جئنا لنفسد فی الارض
نیامده ایم از کنعان تا تباه کاری کنیم در زمین مصر و مال مردم را بناحق در قبضه تصرف خود درآوریم و ما کنا سارقین و نیستیم ما دزدان قالوا
فما جزاؤه گفتند ملازمان یوسف پس چیست جزای دزدان ان کنتم کاذبین اگر باشید در دعوی بیان درای ذمت خود قالوا جزاؤه گفتند

جزای

جزای دزد سرقه من وجد فی رحله گرفتن آن کس است که یافته شود مال دزدیده در بار او فهو جزاؤه پس آن کس جزای دزدی است که بمال او
بنده گیرد باید کرفت در دین پدر ما کذلک نجزی الظالمین همچنین پاداش میدهیم ستمکاران را یعنی دزدان را پس کاروان تفتیش اینعنی
باز گردانیدند بمصر و بر درگاه ملک بار برداشتند فبدأ پس آغاز کرد و ندا کننده یا یوسف باوعیتهم ببارها و انبانهای ایشان قبل وعاء
اخیه پیش از بار برادر ابن یامین جهت رفع تهمت پس بخیر از برادران نیافتند و آنگاه تجسس بار ابن یامین نمود ثم استخرجها
من وعاء اخیه پس بیرون آورد آن را از بار برادر خود او که ابن یامین است کذلک مانند این کید یعنی تدبیر کدنا لیوسف تعلیم دادیم
یوسف را بالهام تا در باب باز داشتن برادر نزد خود این تدبیر کرد یا کید کرد برادران با یوسف کردند ما باین نوع جزا کرد ایشان را دادیم این
بدانکه تدبیر مذکور بامر الهی بود پس برادران یوسف سر در پیش انداختند و زبان طعن بابن یامین دراز کردند بعد از آن در بیان کید و تدبیر مذکور
میفرماید که ما کان نبود یوسف یعنی سزاوار نبود او را لیأخذ اخاه تا فراگیرد برادر خود را و حبس کند او را نزد خود یکسال فی دین الملک
در کیش ملک مصر در باب دزد زیرا که حکم او در باره کسی که دزدی کردی تازیانه زدن و غرامت گرفتن از او نه بنده گرفتن پس بگرفت یوسف برادر
خود را بنده که مدت یکسال الا ان یشاء الله مگر بخواست خدا تعالی و دستور او پس کید و تدبیر خدای آن بود که بزبان برادران جاری ساخت که
جزای دزد نزد ما آنست که او را بنده کیرد صاحب متاع دهند تا مراد یوسف حاصل شود و در جمع گفته که کید عبارتست از آنکه معلوم کنند تا بسبب آن ایذای غیر
رسانند در خفیه که او علم بآن نداشته باشد و چون یوسف این تدبیر را وسیله اخذ برادر خود کردانید که متضمن نفع خود است و ضرر برادران از جهت آنکه بکید
مسمی شد نرفع درجات من نشاء بر میداریم درجها و مرتبها در علم و حکمت هر کرا میخواهیم چنانکه درجه یوسف را بر داشتیم و مرتبه او را بلند کردانیدیم
وفوق کل ذی علم علیم و بالای هر خداوند دانشی علیمی دانا تر است که در درجه او بلندتر است تا آنکه منتهی شود بحق سبحانه که بالذات بجمیع معلومات عالمست
و بعد از ظهور این مشربه از بار ابن یامین یوسف فرمود که ای کنعانیان این چه علتیست که میکنید که ما بتهم زراد کانیم ایشان خجل زده و منفعل
بر وجه عتاب خطاب روی با ابن یامین کردند که ای پسر راحیل این چه فعل قبیح و کار شنیع است که با آن آبروی ما را بردی و هتک حرمت ما کردی این چه
محنت و بلیت بود که ما را از تو پسران راحیل روی نمود ای صاع را چگونه کرفتی و در میان بار خود بچه وجه پنهان کردی ابن یامین گفت شما بودید که
منشاء محنت و بلیت پسران راحیل بودید که پسران راحیل را بسیار بلا و محنت رسانیده اید برادر مرا بصحرا بردید و در میان بیابان در موضع مهلکه بکنار افکندید
و گفتید که گرگ او را خورد و اکنون میخواهید که مرا بدزدی متهم کنید پس روی از و گردانیده متوجه یوسف شدند و بوجه سرزنش ابن یامین
قالوا ان یسرق گفتند که اگر دزدی کند ابن یامین عجب نباشد فقد سرق پس بدرستی که دزدی کرده بود اخ له برادر اعیانی او و آنچه من
قبل پیش از این یعنی یوسف و در مدارک مذکور است که در خانه یعقوب ماکیانی بود سائلی بدر خانه آمد و چیزی حاضر نبود یوسف آن مرغ را بسائل
داد و برادران او را بدزدی نسبت کردند و از وهب مرویست که یوسف در طفولیت عادت بود که چون خوان بنهادندی پاره طعام برگرفتی و
پنهان کردی برای سائلان برادران بجهت این نسبت دزدی باو دادند و قول اصح و اشهر آنست که چون راحیل مادر یوسف رحلت کرد یوسف طفل
بود یعقوب خواهر خود را که دختر اسحق بود بتربیت و دایگی او امر کرد چون یوسف پنج شش ساله شد خواهر را گفت یوسف را بمن ده تا با مراد قیام
نمایم خواهر امتناع کرد و گفت من تاب مفارقت یوسف ندارم یعقوب در این باب مبالغه کرد خواهر گفت اگر البته او را از من انتزاع خواهی کرد روزی
دیگر توقف کن تا من وی را نیک ببینم و از وصال او متمتع شوم یعقوب گفت چنین باشد شبی یوسف نزد عمه خود بود عمه کمر منطقه را که از اسحق میراث
باو رسیده بود در میان یوسف بست چون یعقوب بیامد که یوسف را بخانه خود برد خواهر را دید که زاری میکند منشاء آن پرسید گفت کمر منطقه

نیز دانست و چون [illegible] کفت هرکه درین سرقت یکیک را برهنه باید شد تا باشد که کسی برداشته باشد پس یکیک را برهنه میکرد تا نوبت
بیوسف رسید چون او را برهنه کرد کمربند در میان او یافت و در مذهب ابراهیم علیه السلام مقرر بود که دزد را صاحب متاع به بندگی گیرد تا مدت
یکسال یعقوب فرمود چندانکه خواهی یوسف نزد تو باشد پس مرا نزد خواهر گذاشت و چون برادران نسبت دزدی بیوسف دادند فأ
سرّها یوسف پس پنهان داشت یوسف این مقاله را فی نفسه در نفس خود و لم یبدها و ظاهر نکردانید آنرا لهم برای ایشان قال
انتم شرّ مکانا کفت که شما بد مردمانید از روی منزلت در دزدی که پسر را از پدر دزدیدید و از وی جدا کردید یا بدترین مردمانید در بدی
کردار که از پدر عاق شده برادر را بمکر و کید از در فتید در چاه انداختید و آنکاه او را بفروختید و بعد از آن پراهن او را بخون رنک کردید
و به پدر نمودید که کرک او را خورده والله اعلم بما تصفون و خدای داناترست بانچه صفت میکنید یعنی او میداند که نه چنانست که شما میکوید
چه یوسف ماذون بود از جانب پدر در طعام دادن بابن یامین و کمربند عمه در میان او بسته بود نه که خود برداشته بود در خبرست که چون صواع
ملک بردند و آن صاع بود که از جام کیتی کفتندی چون دزدی [illegible] کهانت کردندی و فال کرفتندی یوسف در صاع نکریست
و انکشت بروی زد آواز از آن بیرون آمد روی ببرادران کرده کفت میدانید که این صاع چه میکوید کفتند نه کفت میکوید که شما دوازده
برادر بودید یکی را از پدر جدا کردید و او را بفروختید ابن یامین برپای خواست و کفت ای ملک ازین طاس معلوم کن که برادر من زنده است
یوسف دست بر صاع زد و کفت میکوید زنده است و تو او را بینی بعد از آن یوسف برفت و نماز کرد و باز آمد ابن یامین کفت ای ملک ازین
صاع بپرس که چه کس او را در بار من نهاده کفت وی خشمناک است دیگر خبر نخواهد کفت پس ابن یامین را بکشاند و پسر و برادران هرچند
او سخن میکفتند بجائی نرسید روبیل را آتش خشم شعله زدن کرفت و مویهای اندامش سر از جامه بدر کردند و کفت ای ملک برادر ما را بکذار
و اکر نه نعره برکشم که هر جا حامله که درین شهر باشد از هول آن نعره بار بنهند یوسف چون دید که روبیل در غضب است پسر کوچک خود را کفت
برو و دست بر پشت پای او فرو دار و چون دست او بر پشت پای روبیل رسید شعله غضبش فرو نشست روی ببرادران کرد که شما مرا مس کردید
کفتند نه کفت بخدا سوکند که درین شهر ولدی از اولاد یعقوب هست چه هرکاه یکی ازیشان را خشم غالب شدی چون دیکری از آل یعقوب او را مس
کردی تسکین یافتی روبیل دیکر باره در غضب شده آهنک تخت یوسف کرد یوسف نقاب بسته از تخت فرو د آمده و او را در ربوده و بر سر دست
او آورده بر زمین نهاد و کفت ای کنعانیان شما بزور خود مغرورید و بقوت خود معجب شده اید [illegible] پندارید که مهم شما بزور راست بر دود چون ایشان
دیدند که مهم بزور راست نمیرود از زور بزاری و تضرع در آمده قالوا یا ایها العزیز کفتند ای عزیز ان له ابا شیخا کبیرا بدرستی که ابن
یامین را پدریست که پیر بزرک سالست و عظیم القدر و بعد از هلاک پسر خود یوسف با این پسر انس و الفت دارد فخذ احدنا پس فرا کیر یکی
از ما را به بندکی مکانه بجای او و او را رها کن انا نریک بدرستی که ما می بینیم ترا من المحسنین از نیکوکاران نسبت با ما پس احسان خود را
باتمام رسان قال معاذ الله کفت یوسف پناه میکیرم بخدا پناه کرفتنی ان ناخذ الا من وجدنا از آنکه بکیریم مکر آنرا که یافته ایم
متاعنا عنده متاع خود را نزد یک او و اکر بجای او دیکری را بکیریم انا اذا لظالمون بدرستی که آن هنکام ما باشیم از ستمکاران
در مذهب شما چه بفتوی شما کرفتن غیر در مقام کسی دیکر بجرم او ظلم صریحست فلما استیئسوا پس آن وقت که نومید شدند منه از یوسف
و دانستند که برادر را بدیشان نمیدهد خلصوا نجیا با یک کناره شدند در حالتی که راز کویان بودند و تدبیر کنندکان و از جمله اسرار ایشان
با یکدیکر در خلوت این بود که قال کبیرهم کفت بزرک ایشان در سن یعنی روبیل یا در خرد و عقل یعنی یهودا الم تعلموا ان اباکم قد

نمیدانید

نمیدانید از آنکه پدر شما قد اخذ علیکم بحقیقی که فرا کرفته است بر شما موثقا من الله عهدی و پیمانی محکم از خدای [illegible] سوکند خورده اید که او را باز
کرده اید که محافظت ابن یامین کنید و سوکند خورده اید بحضرت محمد که پیغمبر آخر الزمانست صلی الله علیه و آله و سلم که شما در باره او عذر نکنید و اکنون این
صورت واقع شده و من قبل ما فرطتم فی یوسف و پیش ازین تقصیر کردید در شان یوسف و چون صورت حال چنین است فلن ابرح
الارض پس من جدا نمیشوم و نمیروم از زمین مصر یعنی ازین شهر بیرون نمیروم حتی یاذن لی ابی تا وقتی که دستوری دهد مرا بآمدن پدر من
او یحکم الله یا خدای حکم کند لی برای من یعنی پیدا کند رخصت برجوع من بکنعان و ترک برادر یا برادر را خلاص کند از دست ملک یا بمرک
و یا بموت من امر کند یا بکارزار کردن من با مصریان تا برادر از ایشان بستانم یا بمرک کشته شوم و هو خیر الحاکمین و او بهترین حکم کنندکانست
چه براستی حکم میکند و میل و مداهنه در حکم او نیست ارجعوا الی ابیکم شما باز کردید بسوی پدر خود فقولوا یا ابانا پس بکوئید ای پدر ما
ان ابنک سرق بدرستی که پسر تو ابن یامین دزدی کرد و ما شهدنا الا بما علمنا و کواهی نمیدهیم مکر بانچه دانسته ایم که صاع ملک
از بار او بیرون آمد و ما کنا للغیب حافظین و ما نیستیم مر باطن حال را نکاه دارندکان یعنی بظاهر دزدی دیدیم اما از نفس الامر خبر
نداریم که برو تهمت کردند و صاع را پنهانی در بار او نهادند و یا خود بنفس مباشر این امر شد و یا در حینی که با تو عهد میکردیم و پیمان موثق میکردیم
نمیدانستیم که او دزدی کند واسئل القریة التی و بپرس از اهل آن دیهی که کنا فیها بودیم در آن یعنی مصر مراد است که بزرکست و از معتبران بپرس
والعیر التی و از آن کاروان نیز سوال کن که اقبلنا فیها روی نهاده ایم بکنعان در میان ایشان و ایشان همراه بودند از کنعانیان که همسایه
یعقوب بودند و انا لصادقون و بدرستی که ما راستکویانیم پس فرزندان یعقوب بحکم روبیل با پدر آمده روی بکنعان نهادند و چون بعد از آمدن
بخدمت برادر کفته بود واقعه عرض رسانیدند یعقوب این را باور نکرد از ایشان و قال کفت چنین نیست که شما میکوئید بل سولت لکم بلکه بیاراسته
برای شما انفسکم نفسهای شما امرا کاری را که خواسته اید و با هم قرار داده و اکر نه ملک مصر چه میداند که جزای سارق به بندکی کرفتن است فصبر جمیل
پس صفت شکیبایی نیکوست پس اندیشه فرمود که محنت من بنهایت رسیده و بیت من بنهایت انجامیده و عادة الله جاریست که هرکاه محنت بنهایت رسد
فرج و فرح روی نماید ازین جهت فرمود که عسی الله ان یاتینی بهم جمیعا شاید که خدای تعالی بیاورد همه ایشان را بمن یعنی یوسف و ابن یامین و آن
برادر دیکر را که در مصرست انه هو العلیم بدرستی که او است دانا بحال من و حال ایشان الحکیم راست کردار در آنچه میکند پس یعقوب علیه السلام از غایت ملال
در بیشتر احوال توجه به بیت الاحزان فرمود و تولی عنهم و روی بکردانید از فرزندان و قال یا اسفی و کفت ای اندوه و شدت حزن من علی
یوسف بر فراق یوسف بیدون هر دو برادر دیکر جهه آن بود که مفارقت یوسف در دل او بیشتر کار کرده بود و مع ذلک علم بحیات یوسف نداشت و اما
بحیات ابن یامین و آن برادر دیکر عالم بود در کشف مرویست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم از جبرئیل پرسید که شدت حزن و اندوه یعقوب
بچه مرتبه بود در مفارقت یوسف جبرئیل فرمود که برابر هفتاد مادر فرزند مرده فرمود که او را چه مزد دادند کفت مزد صد شهید [illegible] در مفارقت
برادر یعقوب [illegible] فراق یوسف [illegible] و همانا که مدت چهل سال [illegible] چشم یعقوب [illegible]
و از بار [illegible] وابیضت عیناه من الحزن و سفید شد هر دو چشم او از اندوه و بسیار کریستن
کریه فهو کظیم [illegible]
[illegible] قالوا تالله تفتؤا [illegible] تذکر یوسف [illegible] حتی تکون حرضا
[illegible] او تکون من الهالکین [illegible]

انما اشکوا بثی وحزنی الی الله جز این نیست که شکایت میکنم بثی وحزنی شدت غم واندوه خود را که قادر نیستم بر صبر کردن بر آن الی الله بخدای وقصه اندوه
خود را باو میگویم زیرا که کس بیکسان وچاره بیچارگان اوست نه غیر او پس مرا با حزن واندوه بازگذارید در خبرست که چون یعقوب این
این کلمه بگفت حق تعالی باو وحی فرستاد که ای یعقوب بعزت وجلال من که اگر یوسف وابن یامین هر دو مرده بودندی ایشان را زنده
ساخته بتو رسانیدمی ودر خبرست این مژده یعقوب گفت واعلم من الله ما لا تعلمون ومن میدانم از وحی خدای تعالی آنچه شما نمیدانید از حیات
یوسف ورسیدن او بمن آورده اند که روزی همسایه نزد یعقوب آمد وگفت ای یعقوب پشت شکسته ودرهم افتاده می بینم وتو هنوز بسن
نرسیده که چنین شوی گفت آنچه خدای مرا مبتلا کرد از غم یوسف مرا باین مرتبه رسانید حق تعالی بوی وحی فرستاد که یا یعقوب اتشکونی الی خلقی
آیا شکایت مرا با خلقان میکنی یعقوب گفت بار خدایا بتو انابت کردم وعهد کردم که من بعد غم یوسف بهیچکس بازنگویم وبعد از آن هر که از حال او
پرسیدی گفتی انما اشکوا بثی وحزنی الی الله آورده اند که سبب این امتحان وکشف آن این بود که خطاب رسید که ای یعقوب روزی درویشی بدر
سرای تو آمد وطلب چیزی کرد بوی ندادی ومن فقیر را از همه خلقان دوست تر دارم چون این صورت از تو ظاهر شد من ترا باین بلیه مبتلا ساختم
وچون سبب این بلیه منع طعام بود اسباب طعامی واده سرانجام کن وهمه فقرا وطیر را بطلب تا از آن بخورند وببرکت این فراق تو بوصال مبدل کرده پس یعقوب طعامی
مهیا کرد وبفرمود تا منادی در شهر ندا کرد که هر درویشی که هست امروز باید که بخانه یعقوب آید پس همه حاضر شدند وطعام بخوردند حق تعالی از وکشف
این محنت کرد وگویند روزی ملک الموت بزیارت وی آمده بود یعقوب ویرا سوگند داد که روح یوسف را قبض کرده گفت نه یعقوب بدان
امیدوار گشت گفت یا بنی اذهبوا ای پسران من بروید فتحسسوا من یوسف واخیه پس تفحص کنید از حال یوسف وبرادر او ولا تیأسوا
من روح الله ونومید مشوید از رحمت وفضل خدای که موجب راحت بنده است انه لا ییأس بدرستی که ناامید نشوند من روح الله از
روح ورحمت خدای الا القوم الکافرون مگر قوم ناگرویدگان که بخدا وصفات او عارف نیستند روایت که یعقوب نامه نوشت بیوسف
بااین مضمون که این نامه ایست از یعقوب اسرائیل الله بن اسحق ذبیح الله بن ابراهیم خلیل الله بسوی ملک مصر اما بعد بدان ای ملک مصر که ما اهل بیتیم
که همیشه بلا را موکل ما گردانیده اند جدم حضرت ابراهیم را دست وپا بسته در آتش نمرودی انداختند حق تعالی او را نجات داد ومرا پسری بود دوست ترین
همه فرزندان بمن برادران او را بصحرا برده پیراهن خون آلود آوردند وگفتند گرگ او را بخورد ومن در فراق او چندان گریستم که هر دو چشمم سفید
شده واو را برادری بود ابن یامین که من بوی تسلی داشتم او را تو بدزدی گرفته ونزد خود نگاه داشته وما نه از آن خاندانیم که از ما دزدی در وجود
آید اگر این فرزند را بمن فرستادی فبها والا بر تو دعای بد کنم که اثر آن بتو وفرزند تو رسد والسلام پس نامه بفرزندان داد واندک بضاعتی از پشم
وروغن وکشک وامثال آن ترتیب داده ایشان را بمصر فرستاد وایشان بمصر آمده با برادر خود که آنجا بود ملاقات کردند وباتفاق روی
ببارگاه یوسف نهادند فلما دخلوا علیه پس هنگام که در آمدند برادران یوسف علیه بروی قالوا یا ایها العزیز گفتند ای عزیز مسنا
واهلنا الضر رسیده است ما را وکسان ما را سختی وبینوائی وگرسنگی وجئنا ببضاعة مزجاة وآورده ایم بضاعتی بی اعتبار که از
غایت رداءت وقلت هر کس که دید انکار کند ونزد ابن عباس اسبابی چند مغشوش بود که کسی آن نستدی گفتند که نظر باین مکن فاوف لنا الکیل
پس تمام کن برای ما کیل طعام را وتصدق علینا وتصدق کن بر ما زیاده از بهای این متاع یا تصدق کن برد ابن یامین بما ان الله یجزی
المتصدقین بدرستی که خدای پاداش میدهد وبهتر جزا آنانرا که از روی تفضل تصدق میکنند واحسان مینمایند آنگاه نامه یعقوب را بگوشه
تخت نهادند یوسف چون نامه پدر را بخواند گریه بر وی غلبه کرده بر چشم نهاد وعنان تمالک واختیارش از دست رفته ضبط خود نتوانست کرد وروی

بهم برادران

بر ... قال گفت ای برادران هل علمتم آیا دیدید ما فعلتم بیوسف واخیه آنچه کردید با یوسف وبرادر او اذ انتم جاهلون
وقتی که نادانان بودید یعنی بحد رسیده وشوخ وجاهل بودید بعقوق رحم وقطع آن وحق پدر پس نقاب از جمال با کمال انداخت وتاج از سر برداشت ایشان را
نظر بر شکل وشمایل او افتاد وقالوا ائنک لانت یوسف گفتند آیا تو یوسفی این کلام برای تقریر است یعنی البته تو یوسفی که این جمال وکمال
دیگری را نیست ونتواند بود قال انا یوسف وهذا اخی گفت من یوسفم واین برادر منست یعنی ابن یامین قد من الله علینا بتحقیق که منت
نهاد خدای بر ما بسلامت وکرامت وگویند که یوسف چون برقع بر داشت وتبسم کرد ایشان از دندانهای او که مانند مروارید منظوم بود ودر وقت تبسم
از برق آن دندانها نوری پیدا شدی از این نشان بدانستند که او یوسف است وگفته اند که یوسف بر سر علامتی داشت وآن خالی بود که آبا واجداد ویرا بودی
چون تاج از سر برداشت ایشان آن را بدیدند گفتند تو یوسفی فرمود آری منم یوسف انه من یتق بدرستیکه هر که بترسد از خدای
ویصبر وصبر کند بر طاعت ویا بر بلیات وشکیبائی ورزد از معصیت فان الله لا یضیع اجر المحسنین پس بدرستی که خدای ضایع نکند مزد
نیکوکاران را چون برادران یوسف بشناختند روی بخت آوردند وخواستند که پای یوسف را ببوسند یوسف از تخت فرود آمد وایشان را در کنار گرفت قالوا
تالله گفتند بخدای سوگند لقد آثرک الله علینا هر آینه برگزید ترا خدای بر ما بحسن صورت وکمال سیرت وغایت جاه ومرتبه پادشاهی وپیغمبری وان کنا
لخاطئین وبدرستی که هستیم ما خطاکاران بدان عمل که کرده ایم قال گفت یوسف در جواب ایشان که لا تثریب هیچ سرزنش نیست علیکم الیوم بر شما امروز
ومن هرگز گناه شما را بر روی شما نیاورم یغفر الله لکم بیامرزد خدای شما را که اعتراف کردید بگناه خود وهو ارحم الراحمین واو بخشاینده ترین
بخشایندگان است از ابن عباس نقلست که روز فتح مکه حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم حلقه در خانه کعبه بدست مبارک گرفت ومردم مکه در آن روز از رسول
پناه بخانه کعبه داده بودند فرمود ای اهل مکه مرا رنجانیدید وتکذیب من کردید واز شهر خودم بیرون کردید آیا امروز گمان شما بمن چیست ودر حق شما چه خواهم کرد
گفتند گمان خیر بتو داریم که کریمی امروز قادری که ما را هلاک فرمائی وقطع حیات کنی اما اعتماد بر کرم عمیم وخلق عظیم تو داریم حضرت رسول صلعم فرمود من امروز
همان میکنم که برادرم یوسف علیه السلام با برادران بجای آورد وگفت لا تثریب علیکم الیوم یغفر الله لکم القصه چون یوسف بنوازش برادران پرداخت بکار
پدر والفکار خود پرداخت وگفت اذهبوا بقمیصی هذا ببرید این پیراهن مرا مراد آن پیراهن خلیل بود که جبرئیل در قعر چاه از بازوی وی گشوده در او پوشانیده
وچون امر شد که بنزد یعقوب رساند جبرئیل نزول فرمود وگفت ای یوسف این پیرهنی است که در وی بوی بهشت است بهیچ بیماری ومبتلائی واقع نشود مگر که
شفا یابد این را بکنعان فرست تا پدر بر چشم مالیده روشن شود از جهت یوسف فرمود که ببرید فالقوه علی وجه ابی پس بیفکنید او را بر روی پدر من یأت
بصیرا باز گردد بینائی وچشمش بحال اول عود کند وروشن گردد واتونی باهلکم اجمعین وبیارید بمن همه کسان خود را از ذکور واناث وطوم آورده اند
که یهودا گفت ای یوسف پیرهن خون آلود تو پیش پدر من برده ام پیراهن حالا کنون من ببرم شاید که فرح این پیرهن تدارک غم آن پیرهن کند یوسف پیرهن
بوی داد واسباب پدر ومتعلقان او مهیا ساخته ببرادران تسلیم کرد ومروی است که دویست راحله با ما یحتاج سفر بایشان داد ویهودا از مصر بیرون آمد و
با برادران متوجه کنعان شد ودر جمع آورده که یهودا بکاروان نیامد وهفت ته نان بر میان بست وسر وپای برهنه روی بکنعان نهاد
ومسافت میان مصر وکنعان هشتاد فرسخ بود ودر روایت حضرت ابو عبدالله علیه السلام که ده روزه راه بود یهودا از غایت شعف وشادی در راه ... از
یکنان بیش نخورده بود وبسرعت تمام خود را بحوالی کنعان رسانید ولما فصلت العیر وآنوقت که جدا شد از کاروان یعنی بیرون آمد از عمارت
مصر وبفضای صحرا رسید باد صبا از حق سبحانه وتعالی دستوری خواسته بوی پیرهن یوسف را بمشام یعقوب رسانید واز اینجاست که شعرا خرده دنبالت
بباد صبا اسناد کرده اند وچون بوی یوسف بمشام یعقوب رسید قال ابوهم گفت پدر ایشان جمعی را که حاضر بودند از نبیرگان که انی

لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ بدرستی که من مییابم بوی یوسف لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونِ اگر شما مرا بنقصان عقل نسبت نکنید و نگوئید که برشته [illegible]
خرافت رسیده قالوا تالله ایشان گفتند بخدا که تو هنوز لفی ضلالک القدیم در همان حیرت قدیمی و از راه صواب دور افتاده
افراط محبت یوسف و از بسیار ذکر او و توقع ملاقات او بعد از چهل سال فلما ان جاء البشیر پس آنهنگام که آمد مژده دهنده یعنی یهودا [illegible]
سر و پای برهنه دویدن آغاز کرده بکنعان رسید و نزدیک بر آمده القیه بیفکند پیراهن یوسف را علی وجهه بر روی پیر فارتد
بصیرا پس گشت بینا و در جمیع مرد است از ضحاک که بر او نیز بجوانی باز آمد و با بیرکان خود قال الم اقل لکم گفت ای فرزندان آیا نگفتم
شما را انی اعلم من الله ما لا تعلمون بدرستی که من میدانم از الهام خدای آنچه شما نمیدانید از حیوة یوسف و ملاقات من با او
پس همه بار مشغول شدند و هر که اندک علاقه قرابت با یعقوب داشت از مرد و زن متوجه مصر شدند و برادران دیگر در رسیده در دست
و پای پدر افتادند و زاری عجز و ندامت قالوا یا ابانا استغفر لنا گفتند ای پدر ما آمرزش طلب برای ما از خدا لیغفر ذنوبنا
گناهان ما را انا کنا خاطئین بدرستی که ما هستیم گناهکاران و چون بگناه خود معترف شدیم سزاوار آنست که از سر ما بگذری
و سؤال آمرزش کنی پس قلم عفو بر سر جرم ما کش و برای ما از حق تعالی استغفار کن قال سوف استغفر لکم گفت یعقوب زود باشد که
آمرزش خواهم برای شما ربی از پروردگار خود انه هو الغفور بدرستی که او آمرزنده است تا بیاورد از ذنوب الرحیم مهربانست
بر بندگان بکشف کرد ب از وهب منقولست که یعقوب زیاده از بیست سال در هر شب جمعه وقت سحرگاه برای فرزندان استغفار میکرد
تا حق تعالی از سر گناه ایشان درگذشت چه دعا در وقت سحر با جابت مقرونست القصه چون یعقوب با اولاد و احباب و اقربا بنزدیک مصر رسید
یوسف با ملک ریان گفت مرا پدریست که پیغمبر خداست و پیغمبرزاده و امروز وی با جمیع اهل البیت از کنعان میرسد توقع آنست که باستقبال
وی بیرون آیی و یعقوب با فرزندان بر بالای تلی برآمده تفرج آن شوکت و کوکبه و طنطنه میکرد و از آن تعجب مینمود جبرئیل فرود آمد و گفت
یا یعقوب از تجمل و کوکبه این لشکر تعجب میکنی بر بالا نگر که جنود ملائکه از زمین تا فلک صف کشیده اند و بتفریح تو آمده و بشادی تو مسرور شده اند
چنانچه در غمیدت از اندوه تو محزون بودند و چون یعقوب یوسف را در زی ملوک مشاهده کرد گفت این ملک مصرست یهودا گفت نه پسر تست
پس یوسف بعد از مشاهده پدر از مرکب فرود آمد و یعقوب نیز پیاده شد یوسف خواست که سلام کند جبرئیل حاضر بود گفت بگذار تا پدر
بر تو سلام کند و گویند که یعقوب بر یوسف سبقت کرده گفت السلام علیکم یا مذهب الاحزان سلام بر تو باد ای زایل سازنده جمیع غمها
و هر دو دست بگردن یکدیگر در آورده از غایت شادی بهای های بگریستند در کتاب شواهد النبوة باسناد از محمد بن عمیر از هشام از حضرت ابی عبد الله ع
منقولست که چون یعقوب نزدیک مصر رسید و یوسف با کوکبه و عظمت تمام باستقبال او بیرون آمد چون پدر را بدید قصد کرد که پیاده شود اما
در پادشاهی و علو مرتبه خود نظر کرده پیاده نشد چون به پدر سلام کرد جبرئیل نازل شد و گفت حق تعالی میفرماید که چه منع کرد ترا که برای بنده صالح من
فرود نیامدی دست بگشا چون کف بگشاد نوری از میان انگشتان او بیرون آمد یوسف گفت این چه نور بود جبرئیل گفت این نور نبوت
بود در صلب تو بجهت این ترک ادب از صلب تو پیغمبری بیرون نیاید و حکمت در آنکه یعقوب مامور شد که نزد یوسف رود آن بود که اگر یوسف
نزد پدر رفتی بیت الاحزان را دیدی و بینوائی و درویشی منظر او آمدی و از راحت باز مانده مبتلا شدی نسل یعقوب را گفتند که تو در بیست
که در بند محنت گرفتاری نزد یوسف رو تا مملکت و ولایت او را ببینی که او کدام را از نزد تو بردیم اکنون او را پادشاه مصر گردانیده تو را
سپرد در [illegible] کرد و مینی که خبر [illegible] شد با مدان یعقوب زلیخا پیر شده بود و نابینا گشته و در غم یوسف گداخته و شوکت او بفاقه مبدل گشته

بلکی

بلکی شفاعت کرد تا دست او بگرفت و او را بسر راه یوسف برد و بنشاند هر گاه که جوقه از لشکر بگذرد آمدند زلیخا پرسید که آن لشکر کیست [illegible]
رسید زلیخا گفتی که هنوز آمدن یوسف نزدیک نشده و پرسید که چه دانی جواب داد که من بوی او را بشناسم تا چند فوج بگذشت چون
کوکبه یوسف ظاهر شد او آواز داد که اکنون بوی یوسف میشنوم مرا پیش او برید و براند و یوسف برد نگاه کرد زلیخا را دید عنان باز کشید
بجهت حرمت داری وی و گفت ای زلیخا چونی گفت چنین که میبینی گفت مالت کجا رفت گفت در عرصه تلف در آمد گفت جمالت
را چه شد گفت در فراق تو زایل گشت گفت چشمت را چه رسید گفت از بسیار گریه در فراق تو تباه گشت گفت ملک و مال و حسن و جمال تو رفت
اما از محبت چیزی باقی مانده گفت هر روز که میگذرد محبت تو مضاعف میشود یوسف ع فرمود سبحان من جعل العبید ملوکا بطاعته و جعل
الملوک عبیدا بمعصیته پاکا آن خداوندی که بنده را پادشاه گرداند بطاعت و پادشاه را بنده سازد بمعصیت جبرئیل نازل شد که ای
یوسف اکنون وقت رسید که مرهم راحت بر الم زلیخا نهی پیش ازین او را در آتش مفارقت بسوزانیده حالا حق تعالی ترا حکم [illegible]
کرد و او را جوان کرد و آنچه داشت زیاده از آن با او ارزانی فرماید یوسف دست بدعا برداشت و از حضرت باری تعالی استدعا فرمود فی
الحال تیر دعای او بهدف اجابت رسید چشم زلیخا روشن شد و جوانی و جمال او عود کرد پس یوسف او را بعقد خود در آورد و دو پسر ازو
در وجود آمد یکی میشا که جد یوشع بن نون بود و دیگر افرائیم القصه یوسف در نزدیکی مصر موضعی داشت که خیمه اینجا بنا کرده بود در آنجا فرود
آمد فلما دخلوا علی یوسف پس چون در آمدند پدر و خاله و برادران یوسف در آن قصر آوی الیه جای داد بسوی خود ابویه
پدر و خاله را که در حرمت داری بجای مادر بود و مع ذلک زن پدر هم بود پس دیگر باره پدر را در کنار گرفت و خاله را پرسش فرمود و برادران را
نوازش نمود و قال ادخلوا مصر و گفت در آیید بشهر مصر ان شاء الله اگر خواهد خدا اراده او بان تعلق گرفته باشد آمنین در حالتی
که ایمن باشید از قحط و فساد و مشقت و منقولست که در حینی که بمصر در آمدند هفتاد و سه کس بودند و در وقتی که با حضرت موسی ع از مصر بیرون
میرفتند مردان ایشان ششصد هزار و پانصد بودند و زنان و کودکان ایشان دویست هزار فاصله میان آن چهار صد سال بود و چون بمصر در آمد
ایشان را در منزل خود فرود آورد و رفع ابویه علی العرش و برداشت پدر و خاله را بر تخت خود یعنی بالا برد و خروا و برادری در افتادند پدر
و برادران او له مر او را برای تعظیم سجدا در حالتی که سجده کنندگان بودند تحیت و تعظیم ایشان در آن زمان بسجده بود یوسف که آن حال
مشاهده کرد و مسرور و مبتهج شد و قال یا ابت هذا و گفت ای پدر من سجده کردن شما مرا تاویل رؤیای من قبل تعبیر خواب
من است که دیدم پیش ازین در ایام صبی قد جعلها ربی حقا بدرستی که گردانید آنرا پروردگار من راست و درست [illegible]
که حق تعالی را صلاح در یوسف را [illegible] گردانید تا یوسف را سجده کرد [illegible] تا تخت شاهی را در میان میدان بردند و جمله اهل
مصر از زن و مرد حاضر بودند چون یوسف بر سر تخت نشست جمله مردان و زنان اهل مصر نزد او بسجده در افتادند پدر و مادر چون چنان دیدند
ایشان نیز بموافقت مصریان بسجده در افتادند یعقوب گفت ای یوسف اینها کیستند که ترا سجده کردند گفت این همه بندگان و پرستاران
منند چون همه را در ایام قحط خریده ام و امروز بجهت کرامت دیدار تو همه را آزاد کردم آورده اند که جبرئیل این قصه را بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله
تقریر میکرد آنحضرت از کرم یوسف تعجب میفرمود نوبت دیگر که جبرئیل بخدمت آنحضرت آمد گفت یا محمد حق تعالی ترا سلام میرساند و میفرماید که از من
تعجب بکن بجهت جلال من که فردای قیامت چندان ترا اذن شفاعت دهم که تو گوئی حسبی حسبی بسبب تست ما و بدانکه نزد بعضی این سجده
خدا را بود و یوسف بمنزله قبله بود و علی بن ابراهیم روایت کرده که یحیی بن اکثم از حضرت امام علی بن موسی الرضا مسئله چند پرسید از جمله یکی این بود

کرد باین سوال ابو عبدالله یعقوب و فرزندان چگونه سجده یوسف کردند حال آنکه یعقوب پیغمبر خدا بود و او را ... بودند آنحضرت بجواب او که سجده یعقوب
و فرزندان او برای یوسف نبود برای طاعت خدا بود و تحیت یوسف شد سجود ملائکه مر آدم را که بجهة طاعت خدا بود و تحیت آدم پس بجهت شکر خدا از
برکت مواصلت یوسف یعقوب و فرزندان سجده منزلی کردند القصه یوسف بعد از مشاهده آن حال سر در کشته فرمود که این سجده شما برای
تحیت من تعبیر خواب منست که قبل ازین دیده بودم و حق تعالی آنرا راست گردانید وقد احسن بی و بدرستی که نیکوئی کرده بمن آفریدگار من اذ
اخرجنی من السجن چون بیرون آورد مرا از زندان ذکر چاه نکرد تا برادران منفعل نشوند وجاء بکم من البدو و آورد شما را از
بادیه و آن موضعی بود از زمین فلسطین در ولایت شام که یعقوب آنجا نشستی و آن قریب بکنعان بود یوسف بجهة شکر نعمت فرمود که حق تعالی مرا
از زندان بتخت پادشاهی رسانید و شما را از بادیه نزدیک من آورد من بعد ان نزغ الشیطان از پس آنکه فساد کرد شیطان و فتنه
انگکند بینی وبین اخوتی میان من و میان برادران من ان ربی لطیف بدرستی که آفریدگار من نیکو تدبیر است در ساختن نیکوئی لما
یشاء برای هر که میخواهد انه هو العلیم بدرستی که او دانا بوجوه تدبیرات الحکیم محکم کار در تعیین مواقع تدبیرات آورده اند که یوسف
یعقوب را در خزاین خود میگردانید و اسباب و اموال و تجمل و زینت و اساس پادشاهی خود را بوی عرض میکرد چون گذار او بر دفترخانه افتاد کاغذ
بسیار در آنجا بود گفت ای یوسف چه چیز ترا غافل ساخت که در این مدت پاره کاغذ بمن نفرستادی با آنکه میان من و تو هشت منزل بیش نبود گفت
جبرئیل مرا امر کرده بود که بتو کتابتی ننویسم گفت اینرا چرا ازو سوال نمیکنی گفت تو با وی گستاخی ازو معلوم کن جبرئیل چون بزیارت وی آمد ازو
پرسید گفت حق تعالی مرا چنین امر فرمود بجهة آنکه در وقت مفارقت تو از یوسف گفتی انی اخاف ان یاکله الذئب میترسم که او را گرگ بخورد حق تعالی
فرمود که چرا از گرگ ترسیدی و از من نترسیدی بعزت و جلال خودم که مفارقت بعید میان تو و یوسف واقع کردانم با وجود مسافت اندک میان شما
که مدت بعیده ازو خبر نداشته باشی در کتاب النبوة باسناد از حضرت ابی عبدالله ع نقل کرده که یعقوب گفت ای یوسف مرا خبر ده که برادران
با تو چه کردند گفت ای پدر مرا ازین معاف دار یعقوب گفت سوگند میدهم ترا که مرا ازین خبر دهی یوسف فرمود که ایشان مرا بر سر چاه آوردند
و گفتند پیراهن از خود دور کن و اگر نه این کار در تو بکنیم یعقوب بیفتاد و بیهوش شد چون بخود آمد گفت آخر با تو چه کردند گفت التماس
دارم که بحرمت حضرت ابراهیم و اسمعیل و اسحق علیهم السلام که مرا ازین معاف داری پس یعقوب ع دیگر ازین مقوله سخن نکرد و در خبری دیگر آمده که یوسف
گفت ای پدر از من سوال مکن که برادران با تو چه کردند بلکه از من سوال کن که خدای من با من چه کرد یعقوب ع دیگر ازین مقوله سخن نکرد و در خبری دیگر آمده
که یوسف گفت ای پدر از من سوال مکن برادران با تو چه کردند بلکه از من سوال کن که خدای من با من چه کرد یعقوب ع فرمود که خدای با تو چه کرد
گفت وقد احسن بی اذ اخرجنی من السجن وجاء بکم من البدو تا آخر در جامع اللطایف مذکور است که چون بیست و چهار سال ازین واقعه گذشت
یعقوب در گذشت از ائمه هدی علیهم السلام روایتست که یعقوب صد و چهل و شش سال عمر داشت و در حینی که بمصر آمد صد و سی ساله بود و هفده سال
نزد یوسف بماند و بروایت محمد بن اسحق بیست و چهار سال با یوسف بسر برد و چون وفات کرد او را بزمین شام برد و در بیت المقدس دفن کرد
و باز بمصر آمد و از حضرت ابو عبدالله ع مرویست که یوسف دوازده ساله بود که به بند و زندان گرفتار شد و هجده سال در آن ملک کرد و بعد از آنکه
از زندان بیرون آمد هشتاد سال زیست پس عمر او صد و ده سال بود و در بعضی از تفاسیر آمده که چون مدت ... سال از وفات
یعقوب برآمد یوسف در واقعه دید که پدر او در آغوش گشاده که مشتاق لقای تو ام بشتاب که تا سه روز دیگر نزد من آیی یوسف
از خواب برآمد و دل از سلطنت و ملک بکند و وصیت فرمود و مهمات او ... عهد خود ... فرزندان بدو بسپرد و ... مناجات

کرد

رب ای پروردگار من قد آتیتنی من الملک بدرستی که دادی مرا پادشاهی مصر وعلمتنی من تاویل
الاحادیث و در آموختی مرا از تعبیر خوابها با احکام حلال و حرام و شرایع اسلام فاطر السموات والارض
ای پدید آرنده آسمانها و زمینها انت ولیی فی الدنیا والآخرة تو یاری من و متولی کار منی درین سرای
و درین سرای توفنی مسلما بمیران مرا در حالتی که گردن نهاده باشم امر ترا یعنی مرا مسلمان بمیران والحقنی بالصالحین
و در رسان مرا بگزیدگان شایسته من یعنی بعد ... پدران ... که یوسف بعد از سه روز از فات ... که دید ...
و صیت ... انا لله وانا الیه راجعون و او را در ... دفن کردند در صندوقی از رخام و بسبب آن بود که چون فوت شد اهل مصر با یکدیگر نزاع کرده ...
میگفتند که او را در محله خود دفن میکنیم تا نزدیک بود که کار بقتال کشد پس او را در رود نیل دفن کردند تا آب بر وی میگذرد و به همه محله میرسد و برکت او ...
بان قوم میرساند و بعد از قصه یوسف خطاب بحضرت رسالت پناه صلوات الله علیه میفرماید ذلک آنچه یاد کرده شد از قصه یوسف ع من انباء الغیب
از خبرهای غیبست که بجهة ظهور دلایل اعجاز تو نوحیه الیک وحی میکنیم او را بسوی تو بعد از آن اجرای دلایل میکند بر آنکه آن اخبار غیب است
نبوده و ما کنت لدیهم و تو نبودی نزدیک برادران یوسف اذ اجمعوا امرهم آن هنگام که جمع کردند و فراهم آوردند رای خود را
بر افکندن یوسف بچاه وهم یمکرون و ایشان مکر میکردند بیعقوب و یوسف تا یوسف را از پدر جدا سازند و با خود ببرند و تو چون آنجا
نبوده و هکذا بان تو میدانند که از کسی نشنیده از آن خبر میدهی بر وجهی که بهیچ پس این دلیل روشن است بر آنکه بوحی دانسته وما اکثر الناس
و نیستند بیشتر مردمان ولو حرصت و اگر حرص ورزی بر ایمان ایشان و اظهار معجزات روشن بمؤمنین گروندگان بجهة فرط عناد و رسوخ
اصرار ایشان در کفر و نفاق وما تسئلهم علیه و نمیخواهی از ایشان بر تبلیغ رسالت و ادای احکام شریعت یا بر خواندن قصص
قرآن من اجر از مزدی چنانکه قصه خوانان میخواهند تا ایشان را از اجابت دعوت تو باز دارد ان هو الا ذکر للعالمین نیست قرآن مگر
پندی از خدای مر عالمیان را که بخوانند و پند گیرند و بدان پند گیرند وکاین من آیة و بسا نشانهای قدرت و دلایل واله بر وجود صانع و حکمت با نوع و توحید
او فی السموات والارض در آسمانها و زمینها است از انواع حیوانات و نباتات و جمادات مشتمله بر انواع منافع و مصالح که آن معاندان یمرون
علیها میگذرند بران وهم عنها معرضون و ایشان از آن ایتها روی گردانند گانند وما یؤمن اکثرهم بالله و نمیگروند
بیشتر مردمان بخدا و صفات کمال او الا وهم مشرکون مگر که ایشان شرک آرندگانند به پرستش غیر او نزد ابن عباس مراد مشرکان مکه اند
که چون ایشان را گفتندی شما را که آفرید گفتند خدای تعالی بعد از این بار بتان قرار بت می پرستیدند و میگفتند ایشان انبازان خدااند و شفیعان ما اند پس سبیل
تهدید میفرماید که افامنوا ان تأتیهم آیا ایمن شدند مشرکان از آنکه بیاید بدیشان غاشیة عقوبتی پوشیده یعنی فراگیرنده ایشان را من
عذاب الله از عذاب خدای که همه ایشانرا فرو گیرد او تأتیهم الساعة یا بیاید بایشان قیامت بغتة ناگاه بدون سابقه علامات آن
وهم لا یشعرون و ایشان ندانند آمدن او را و کار نکرده باشند قل بگوای محمد هذه این توحید و آماده شدن برای معاد سبیلی
راه منست و بر این راه ثابتم ادعوا الی الله میخوانم بندگان را براه خدای علی بصیرة در حالتی که مطلع و دیده ورم بر بیان هویدا
و حجت روشن انا ومن اتبعنی من و هر که پیروی کرده است مرا باین راه حق سبحان الله پاکست خدای از شرک که شما در باب او
میکنید وما انا من المشرکین و نیستم من از شرک آرندگان آورده اند که کافران گفتند خدای را فرشتگان هستند چرا آنرا برسالت
فرستاد اگر خواستی ملایکه را فرستادی حق تعالی رد قول ایشان کرده فرمود که وما ارسلنا من قبلک و نفرستادیم پیش از تو برسالت الا

رجالا نوحی الیهم مگر مردانی را که وحی فرستادیم بر ایشان من اهل القری از شهرها و دیها
که حق تعالی هرگز پیغمبری بخلق نفرستاده که از اهل بادیه باشد از زنان و جن افلم یسیروا فی الارض آیا سیر نکردند کافران
در زمین شام و یمن و بر دیار عاد و ثمود پس نمیگذرند نمی بینند که آنان که مکذب بودند فینظروا کیف کان پس ببینند بنظر عبرت
که چگونه بود عاقبة الذین من قبلهم سرانجام آنکسانی که پیش از ایشان بودند از مکذبان و منکران که بجهت تکذیب و عناد
بعذاب گرفتار شدند و آثار عقوبت ایشان شاهد است بر ایشان ولدار الآخرة و هر آینه سرای آخرت و نعمت
و نعمت آن خیر بهتر است از لذات فانیه دنیا للذین اتقوا مر آنان را که پرهیز کنند از شرک و ناوفی پس ای محمد صا ایشانرا بگو افلا تعقلون
آیا پس تعقل نمیکنند و نمی اندیشند تا بدانند که آن بهتر است پس برای تسلیه حضرت رسالت صا بیان احوال مکذبان امم سابقه میکند و میگوید
که باید معاندان زمان تو بتمادی ایام و طول حیات مغرور نشوند چه امم ماضیه را مهلت دادیم حتی اذا استیئس الرسل تا آنگاه که نومید
شدند فرستادگان ما از ایمان ایشان وظنوا و دانستند رسولان انهم بانکه ایشان قد کذبوا بدرستی که تکذیب کرده شدند یعنی کفار
بوعده ایمان ایشانرا دروغگو گفتند یا کافران گمان بردند که رسولان با ایشان دروغ میگویند در وعد و وعید جاءهم نصرنا آمد بپیغمبر
یاری کردن ما یعنی عذاب بر آن قوم فرود آمد فنجی من نشاء پس نجات داده شد هر که خواستیم یعنی پیغمبر و متابعان او ولا یرد و باز گردانیده نشود
باسنا عذاب ما عن القوم المجرمین از گروه کافران وقتی که بدیشان فرود آید لقد کان فی قصصهم بدرستی که هست در قصص
انبیا و امم ایشان یا در قصه یوسف و برادران او عبرة اعتباری و پندی لاولی الالباب مر خداوندان عقلهای خالص را که از غل … باز
گردند و اجتناب کنند و بر بلیات و مصایب صابر باشند ما کان حدیثا یفتری نیست قران سخنی که بربافته شده باشد ولکن تصدیق
الذی و لیکن هست مصدق الخبر که بوده بین یدیه پیش از وی از کتب الهی یعنی موافق آن در راستی و درستی و تفصیل کل شیء و بیان کننده
همه چیزها که بان بندگان محتاج باشند در دین و دنیا چه هیچ امر دینی نیست که مستند نباشد بقران بیواسطه یا بواسطه و هدی و راه نماینده مر سالکان
طریق الهی را و رحمة و وسیله رحمت و بخشش لقوم یؤمنون مر گروهی را که بگروند بتوحید خدای تعالی و نبوت حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله
سورة الرعد ابی بن کعب از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سوره الرعد بخواند حق تعالی بعدد هر ابری که در روی هوا واقع شود تا روز
قیامت ویرا ده حسنه بنویسد و در قیامت از جمله موفیان باشد بعهد خدای تعالی و از حضرت ابو عبد الله علیه السلام مرویست که هر که سوره الرعد
بسیار بخواند حق تعالی او را بی حساب به بهشت برد و شفاعت دهد او را در حق جمیع اهل البیت و برادران دینی او که ایشانرا شناسد و با همه بهشت
[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

المر قسم بخداوند که میدانم احوال خلقان را و می بینم افعال و اقوال بندگان را تلک آیات الکتاب این آیتها آیات کتاب است والذی
انزل و این آیتها از آیتهای آن کتابیست که فرو فرستاده شده است الیک بسوی تو من ربک از نزد پروردگار تو الحق کتاب مذکور درست
و راست است ولکن اکثر الناس لا یؤمنون و لیکن بیشتر مردمان اهل مکه نمیگروند بجهت عدم تفکر در معانی آن الله خدای آنست الذی رفع السموات
آن خداییست که برداشت آسمانها را یعنی بیافرید آنرا و برداشت بغیر عمد ترونها بی ستونی که ببینید شما آنرا یعنی ستونی که مرئی شما باشد نیست و در فواید
السلوک مذکور است که ستون دارد و لیکن غیر مرئی است ثم استوی علی العرش پس قصد کرد بآفریدن عرش و سخر الشمس والقمر و رام کرد
و در اطاعت مصالح بندگان کل هر یک از آنها یجری میرود و حرکت میکند لاجل مسمی تا وقتی نام برده شده یعنی مدت معین که دور خود را تمام کند

یعنی

یعنی آفتاب … و برج خود را در عرض یکسال تمام کند و ماه بمدت یکماه و هر یک بمرور مطلعی دیگر بر آیند
و بمغربی دیگر فرو روند تا هر یک میروند و سیر میکنند در آسمان تا قیام قیامت که پس آنها با آن منقطع گردد یدبر الامر
تدبیر میکند کار ملکوت خود را از ایجاد و اعدام و ازلال و اعزاز و احیا و اماتت یفصل الآیات بیان میکند
آیتهای قرآن را یعنی مفصل میسازد آنها را و بهر لعلکم بلقاء ربکم شاید که شما بر سید بجزای پروردگار خود در قیامت
توقنون یقین کنید و بدانید که هر که قادر است بر آفریدن این اشیا قدرت دارد بر اعاده اشیا وهو الذی
مد الارض و اوست آنکه گسترانید زمین را بر روی آب یعنی بسط آن کرد در طول و عرض بعد از آنکه مجتمع بود در زیر
کعبه با جمع امانات بر آن جای که … و قد عهای آسمان قرار گیرد وجعل فیها و آفرید در آن رواسی
کوههای محکم بار جای که میخ زمین اند و انهارا و بیافرید در زمین جویهای آب و من کل الثمرات
جعل فیها و از همه میوهها که … در زمین بعضی آفرید در آن از جمیع انواع ثمرات زوجین اثنین دو صنف
دو صنف چون سیاه و سفید و خوشبو و زرد و ترش و شیرین و گرم و سرد و بری و بستانی و …
یغشی اللیل النهار میپوشاند و در میکشد بشب روز را همچون بعد از آنکه روشن بود تاریک میسازد ان فی ذلک
بدرستی که در این آثار قدرت که مذکور شد لآیات هر آینه نشانهای است روشن لقوم یتفکرون مر گروهی را که
بکار گرفتند که تفکر کنند و دانند که تکوین این اشیا دلیل روشن است بر وجود صانع حکیم و فی الارض قطع متجاورات
و در زمین پارهاست پیوسته بیکدیگر بعضی از این زمینها از دلایل قدرت است که قطعهای مذکور مختلف اند با یکدیگر پیوسته بعضی شوره
زراعت و برخی شوره زار و پاره زنگ آمیز و قطعه سنگستان و بعضی سخت و برخی نرم وجنات من اعناب و دیگر دلالت میکند بر قدرت
کامله او این که در زمین بوستانهاست از انگور بسیار و زرع و کشتها و نخیل صنوان و خرما بنان چند شاخ از یک اصل رسته و غیر صنوان
و نه چنان … متفرق الاصول یسقی بماء واحد آب داده میشوند این اشجار و زروع بیک آب ونفضل بعضها علی بعض و تفضیل میدهیم
بعضی از آن بر بعضی دیگر فی الاکل در خوردن میوه بحسب شکل و رنگ و بوی و طعم یعنی با وجود آنکه همه بیک آب میخورند مختلف الصفات اند پس این نیز دلالت میکند
بر وجود صانع حکیم … که آن شامل بنی آدم است در اختلاف الوان و اشکال و هیات و اصوات و اخلاق و تفاوت در طول و عرض
بتوسط با وجود آنکه بدایت ایشان یکیست ان فی ذلک بدرستی که در آنچه ذکر کرده شد لایات هر آینه دلایل واضح است لقوم یعقلون مر گروهی
را که تامل و تعقل کنند که اختلاف میوه ها بر اشجار با آنکه از یک آب پرورش می یابند منتهی نمیشود مگر باراده قادر مختار
ابن عباس روایت کرده که حضرت رسول خدا فرمود که مردمان همه از درختان متعدد اند و من و علی از یک درختیم من
اصل آن درختم و علی فرع آن پس خوشا حال آن سعادتمندی که … از ثمر و شاخهای آن محفوظ کرد و
ان تعجب و اگر عجب میداری … از انکار کفار بعث و نشور فعجب قولهم پس عجب است قول ایشان …
شو و از قول ایشان یعنی تعجب تو بجای خود است چه هر که قادر باشد بر آفریدن … بر اعاده …
خطیر بود پس جای است که تعجب کنی از سخنان ایشان که میگویند بر سبیل عناد و انکار ءاذا کنا ترابا آیا چون گشته
گردیم خاک بعد از مرگ ءانا لفی خلق جدید هر آینه ما باشیم در آفرینش نو یعنی ما را زنده کنند اولئک

آن گروه منکران اولئک الذین کفروا بربهم آنانند که نگرویدند به پروردگار خود بجهت نگرویدن ایشان
بقدرت او در حشر و نشر واولئک الاغلال فی اعناقهم و آن گروه غلها در گردنهای ایشان که از علامات کفار است
در دوزخ واولئک اصحاب النار و آن گروه ملازمان آتش دوزخند هم فیها ایشان در آن آتش خالدون جاوید اند مرویست
که نضر بن حارث و اتباع او استعجال عذاب میکردند بر طریق استهزا و انکار حق تعالی فرمود که ویستعجلونک و طلب تعجیل میکنند از تو بالسیئة
بعقوبتی که خدای تعالی برای ایشان مقرر کرده قبل الحسنة پیش از عافیت و چون حق تعالی عذاب استیصال را ازین امت مرفوع کرده و تعذیب
مکذبان آنحضرت را تاخیر فرموده تا قیامت پس تاخیر حسنه است و آن استیصال حسنه کافران استعجال عذاب استیصال میکردند قبل از احسان
الهی برایشان تا تاخیر آن و در وجه انکار و استهزا در آن استعجال میکردند وقد خلت من قبلهم المثلات و حال آنکه گذشته است پیش
ازین عقوبتهای امثال ایشان از مکذبان چون خسف و مسخ و رجفه و صیحه پس ایشان چرا اعتبار نمیکنند و تجویز مثل آن نمیکنند بر خود وان ربک
و بدرستی که پروردگار تو لذو مغفرة للناس هر آینه خداوند آمرزش است مر مردمان یعنی کافران چون ایمان آرند خدای ببخشاید علی ظلمهم
بر ستم ایشان یعنی کفران ایشان را بیامرزد چه ایمان ماحی جرایم کفر است مراد حقوق الله است نه حقوق الناس چه باجماع ایمان رفع حقوق
مردمان نمیکند وان ربک لشدید العقاب و بدرستی که پروردگار تو سخت عقوبت است بر کافران اگر مصر باشند بر کفر مرویست
که بعد از نزول این آیه حضرت رسول صلعم فرمود که اگر عفو خدای نبودی عیش هیچ احدی گوارنده نشدی و اگر وعید حق تعالی نبودی همه کس تکیه بر عفو کرده
از طاعت باز ماندندی ویقول الذین کفروا و میگویند آنانکه کافر شدند لولا انزل چرا فرستاده نمیشود علیه بر محمد صلی الله علیه وآله آیة
من ربه نشانه از پروردگار او یعنی معجزه که ما میطلبیم انما انت منذر جز این نیست که تو بیم کننده یعنی فرستاده شده برای بیم کردن و بر تو نیست
الا ابلاغست و بس یا اظهار معجزه و اثر بر صدق آن تو و ترا در اظهار آیات مقترحه بدون اراده ما چه اختیار ولکل قوم و هر گروهی را هاد راه نماینده است
یعنی پیغمبری که مخصوص باشد بمعجزه در صورت آنچه غالب بوده بر قوم او چنانچه سحر در زمان موسی و طب در زمان عیسی پس معجزه موسی و عیسی که شما می طلبید اختصاص بزمان
ایشان داشته و چون فصاحت بر شما غالبست قرآن بهترین معجزه فرا انست پس مثل آنرا بیارید تا ابطال آن کنید فخر الدین رازی و حافظ ابونعیم که از مشاهیر اعلام
اهل سنت اند در تفسیر خود روایت کرده اند که چون این آیه نازل شد حضرت پیغمبر صلعم دست مبارک بر سینه خود نهاده فرمود منم منذر و بعد از آن دست بر
سینه مبارک امیر المؤمنین نهاده گفت یا علی بعد از من مردمان بتو مهتدی خواهند شد نه بغیر تو بعد از آن حق تعالی در بیان کمال علم و قدرت خود میفرماید که الله یعلم
خدا میداند ما تحمل کل انثی آنچه بر میدارد هر زنی از فرزندان نر و ماده و سیاه و سفید و خوب و زشت و غیر آن وما تغیض الارحام و آنچه
بکاهد ارحام از کودک که تمام خلقت بیرون نیاید وما تزداد و آنچه زیاده سازد یعنی خدای فزون گرداند در جثه ولد از اعضا زاید و در
مدت بر باد و کم عدد ولد است چه رحم مشتمل است بر یک ولد تا چهار و از بعضی ثقات منقولست که در خراسان زنی از یک شکم ده پسر آورد و آن خانه که ایشان
وضع ایشان کرده بود از بیت الحزن نام نهادند والله تعالی اعلم وکل شیء عنده بمقدار و هر چیز نزدیک او باندازه است که از آن زیاده و کم نشود کقوله
انا کل شیء خلقناه بقدر عالم الغیب اوست داننده پوشیده از حس والشهادة و آشکار یعنی ظاهر بر حواس الکبیر بزرگوار و عظیم الشان
المتعال برتر بر همه بقدرت کامله سواء منکم یکسانست از شما در پیش علم او من اسر القول هر که پوشیده سخن را در نفس خود ومن جهر به و هر که
اشکار کند آنرا با دیگری ومن هو مستخف و هر که او طلب کننده خفاست و پوشنده عمل خود باللیل در شب وسارب و هر که ظاهر است و اشکارا کننده
قول و فعل خود بالنهار در روز یعنی هیچ چیز از قول و فعل سرا و علانیه بر او پوشیده نیست له مر آن کسی را که می پوشد یا اشکارا میکند قول و فعل خود را معقبات

فرشتگانند

فرشتگانند که از پی در آینده اند که مشغول اند در حفظ او و اقوال و افعال او من بین یدیه از پیش روی او ومن خلفه و از پس او یحفظونه
نگاه میدارند او را من امر الله بفرمان خدای و تدبیر او و اقوال و افعال آنچه از و صادر شود و می نویسند و ایشان کرام الکاتبین و در روایت آمده
که یکی از بزرگان صحابه از حضرت رسول صلعم پرسید که بر چند فرشته موکلند فرمود دو فرشته یکی بر راست و یکی بر چپ آنکه بر راست امین است
بر آنکه بر چپ است چون بنده حسنه میکند فرشته دست راست یکی را ده مینویسد و چون سیئه میکند فرشته دست چپ گوید بنویسم گوید توقف کن تا باشد
که پشیمان شود و توبه و استغفار کند اگر استغفار کند بروی چیزی ننویسند و اگر نه گوید بنویس که خدای ما را ازین برهاناد که بد همنشینی است ما را نه ملاحظه خدای
میکند و نه از ما شرم میدارد و دو فرشته دیگر اند که بر او محافظت میکنند و آنچه بالا بر پای تو و فرشته دیگر است که موی پیشانی تو بدست اوست یعنی سلطنت
بر تو چون تواضع کنی ترا رفیع گرداند و چون تکبر کنی ترا ذلیل کند و فرشته دیگر بر لب تو نشسته که حفظ هیچ چیز از اقوال تو نمیکند مگر صلوات که تو فرستی بر محمد و آل محمد
و دو فرشته دیگر موکلند تا مار و حشرات در دهن تو نشود و دو فرشته بر چشمهای تو موکلند و این ده فرشته بر هر آدمی موکلند شب ده بیایند و روز ده
که مجموع بیست فرشته اند بعد از آن میفرماید که ان الله لا یغیر بدرستی که خدای تغییر نکند ما بقوم آنچه با گروهی باشد از عافیت و نعمت حتی
یغیروا ما بانفسهم تا وقتی که آنگروه تغییر دهند آنچه در نفسهای ایشانست یعنی بدل کنند احوال جمیله را با خلاق ردیه واذا اراد الله
وچون خدای خواهد یعنی حکمت او تقاضا کند که برساند بقوم سوءا بگروهی عذاب و عقوبت فلا مرد له پس نیست مر او را ردی کننده یعنی هیچ
مر او را یعنی کسی نتواند که انکار کند از رد یا دیگری از و باز نتواند داشت وما لهم و نیست مر آن قوم را من دونه بجز از خدای من
وال کسی که متولی امر ایشان شود در دفع عذاب یا یاری ایشان کند و نیز از کمال قدرت خود خبر میدهد که هو الذی او است آنکه
یریکم البرق بشما نماید برق را و آن لمعه ایست سریع الزوال که از ابرها ظاهر گردد و نشانه باران باشد پس خدای تعالی برق را مینماید خوفا از
ترس صاعقه مر کسی که باران او را ضرر رساند وطمعا و برای طمع مقیم و کسی که بباران محتاج باشند وینشئ و پدید آرد در هوا بسبیل ابر السحاب
الثقال ابرها را که با آب گران بار شده ویسبح الرعد و تسبیح میگوید رعد بحمده مقترن بحمد خدای از ابن عباس مرویست که رعد ملکی است که ابرها میراند
و برق تازیانه اوست و در حقایق سلمی آورده که رعد صاعقه فرشتگانست و برق آه پر سوز و باران گریه ایشان مراد آنست که شنوندگان چون بجز ترس
باواز بلند تسبیح و تحمید خدای تعالی میکنند مرویست که چون آنحضرت پیغمبر صلعم آواز رعد شنیدی فرمودی سبحان من یسبح الرعد بحمده یا کا خداوندی که رعد
تسبیح و حمد او میکنند والملائکة من خیفته و یا کا خداوندی که تسبیح و حمد او میکنند فرشتگان با آنکه اعوان رعد اند از ترس خدای
از ابن عباس مرویست که هر که آواز رعد بشنود و بگوید سبحان الذی یسبح الرعد بحمده والملائکة من خیفته وهو علی کل شیء قدیر اگر او را صاعقه رسد
دیت او بر من باشد ویرسل الصواعق و فرو فرستد صاعقها را از ابر فیصیب بها من یشاء پس میرساند آنرا بهر که میخواهد و او را بدان
هلاک سازد و روایت آمده که عامر بن طفیل و اربد بن ربیعه نزد حضرت رسول صلعم آمدند بقصد قتل وی در وقتی که آنحضرت صلعم تنها بود مجلس عامر با آنحضرت
بجای در مشغول شده اربد در عقب حضرت شمشیر کشید و خواست که حرکتی کند حضرت متنبه شدند و فرمود که بار خدایا شر این دو شریر را از من کفایت
کن حق تعالی صاعقه بر اربد ملعون فرستاد و او را بکشت و عامر را طاعون دریافته بجهنم پیوستند حق تعالی ارسال صاعقه میکند بر دشمنان آنحضرت
وهم یجادلون و ایشان جدال میکنند فی الله در حق خدا که او از چه چیز است وهو شدید المحال و خدا سخت قوتست در تعذیب مجادلان
در تعذیب مجادلان مرویست که حضرت پیغمبر صلعم ابربد و شخصی از مشرکان معاند عرب فرستاد تا او را باسلام دعوت کنند چون وی را بایمان دعوت کردند گفت که
که خدای محمد چه چیز و از چه جنس است از زر است یا از نقره یا از یاقوت یا از زر سرخ گفتند خدای بیمثل و شبیه است ... پس آمده صاعقه

رسول را ازین خبر دادند فرمود تا بار دیگر ویرا دعوت کردند حجت بروی لازم شود این نوبت بغیر امان مقاله گفت فی الحال از سحاب قهر الهی صاعقه ظاهر شد
وادرا بسوخت و این آیه نازل شد و بعد ازان فرمود که لَهُ مر خدایراست دَعْوَةُ الْحَقِّ خواندن بحق که کلمهٔ لا اله الا الله است وَالَّذِينَ يَدْعُونَ
مِنْ دُونِهِ و آنانکه میخوانند بجز از وی یعنی بتان را که مشرکان میخوانند لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ اجابت نمیکنند مرایشان را بِشَيْءٍ بچیزی از مرادات إِلَّا كَبَاسِطِ
كَفَّيْهِ مگر همچو اجابت کسی که بگشاید هر کف خود را إِلَى الْمَاءِ بسوی آب از جائی که آب از وی دور باشد مانند تشنه که بر سر چاهی رسد و او را دلو و رسنی
همراه نبود و هر دو دست خود را بسوی چاه بگشاید و بخواهد و زاری آب طلبد لِيَبْلُغَ فَاهُ تا بدهن او برسد وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ و نیست آب رسنده بدهن او
زیرا که آب جماد است و دانست بخواننده و قدرت ندارد بر اجابت او اصنام نیز نسبت با عابدان خود همین حال دارند وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ و نیست
خواندن کافران مر بتان را إِلَّا فِي ضَلَالٍ مگر در گمراهی و بطلان وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مر خدای را سجده میکنند مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ هر که در آسمانها و هر که
در زمین است طَوْعًا از روی فرمان برداری مراد مؤمنانند از ملائکه و جن و انس که در راحت و دشوار فرمان برند و سجده کنند مر خدای را وَكَرْهًا و از روی کراهت
و بی‌میلی مراد کافرانند که در وقت شدت و سختی بضرورت سجده کنند وَظِلَالُهُمْ و سجده میکنند سایه‌های اهل آسمان و زمین مر خدای را بتبعیت اشخاص بِالْغُدُوِّ
بامداد بسوی غرب وَالْآصَالِ و ما بین عصر و غروب بسوی شرق مراد دوام است و تخصیص این دو وقت جهت آنست که امتداد ظل درین دو وقت ظاهرتر است
پس برین حجت کرد و فرمود قُلْ بگو ای محمد صلی الله علیه وآله مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ کیست آفریدگار آسمانها و زمین اگر جواب بوجه صواب دادند فهو المراد
و اگر بجهت عناد جواب ندهند پس از قبل ایشان قُلِ بگو با ایشان که آفریدگار عوالم علوی و سفلی اللَّهُ خدای بحقست چه ایشان را ازین جواب نیست و اگر چه عناد ورزند قل
در جواب دادن چون جواب ایشان این خواهد بود الزام کن ایشان را بر وجه تبکیت أَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ آیا فرا گرفتید بجز از وی معبودان که
ایشان را دوست دارید یعنی چون بدانید که آفریننده آسمان و زمین اوست چرا غیر او را پرستید و فرا گرفتید بتان را بدوستان لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ
که نمیتوانند و مالک نیستند برای نفسهای خود نَفْعًا وَلَا ضَرًّا سودی و نه زیانی یعنی برای خود جر نفعی نمیتوانند و مالک نیستند بر دفع ضرر از خود پس سود دیگری
چگونه توانند رسانید و بهیچ نوع زیان از و باز توانند داشت و بعد از الزام حجت قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى بگو آیا برابر باشد نابینا که پرستنده بتهاست
در ظلمت کفر گرفتار وَالْبَصِيرُ و بینائی که پرستنده خدای بحقست بر وجه بصیرت و نور ایمان نابرابر باشد معبودی که غافلست و معبودی که مطلع است
بر احوال ایشان أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ یا برابر باشد تاریکیهای شرک و انکار وَالنُّورُ و روشنی توحید و معرفت پس بر وجه انکار میفرماید
که أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ آیا کافران ساختند برای خدای شُرَكَاءَ خَلَقُوا انبازان و شریکانی که بیافریدند كَخَلْقِهِ مانند آفریدن خدای فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ
پس متشابه شده آفریده عَلَيْهِمْ بر ایشان و ندانستند که آفریده خدای کدام است و آفریده شریکان کدام قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ بگو ای محمد که
خدای تعالی آفریننده همه چیزهاست از آسمان و زمین و حیوانات و جمادات و اصناف خلق از جواهر و عرض و شریک ندارد در آفریدن اینها تا شریک او
باشند در پرستیدن وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ و اوست یگانه در الوهیت غالب بر همه چیزها بعد ازان بیان مثل میکند برای حق و باطل بقوله أَنْزَلَ
مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فرو فرستاد از ابر یا از جانب آسمان آبی فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ پس روان شد وادیها ازان آب بِقَدَرِهَا باندازه خود
یعنی هر وادی بمقدار خود در خوردی و بزرگی و تنگی و فراخی فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ پس برداشت این آب روان زَبَدًا رَابِيًا کف بلند را یعنی کف بر زبر آورد
از غایت تموج و جوشش وَمِمَّا يُوقِدُونَ و بعضی از آنچه در کوره نهاده می‌افروزند و بعضی بیا میخوانند یعنی مردمان می‌افروزند عَلَيْهِ فِي النَّارِ
در آتش یعنی میگدازند از فلزات چون زر و نقره و مس و امثال آن ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ برای طلب پیرایه أَوْ مَتَاعٍ یا برای ادوات و آلات و اوانی
زراعت یعنی آنچه آتش بر آن می‌افروزند از فلزات زَبَدٌ مِثْلُهُ کفی است مانند آن کف که بر روی آبست كَذَلِكَ همچنانکه ذکر کرده شد يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ

وَالْبَاطِلَ

وَالْبَاطِلَ مثل میزند خدای حق و باطل را تشبیه کرده حق را در افاده و ثبات بآبی که جهت منافع خلق از آسمان فرود آید و بفلزی که برای پیرایه و شیء منتفع
محتاج الیه باشد و قول باطل را در قلت نفع و سرعت زوال بکفی که بر روی آب و بر زبر فلز باشد چنانکه میفرماید که فَأَمَّا الزَّبَدُ پس اما کف روی آب
و خبث بر بالای فلز فَيَذْهَبُ جُفَاءً پس برود در حالتی که مطروح و ساقط باشد وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ اما آنچه سود رساند مردمان را چون آب صاف
یا فلز گداخته بی غش فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ پس بماند در زمین تا بدان منتفع شوند كَذَلِكَ همچنین که ذکر کرده شد يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ میزند خدای مثلها
برای تعقل و تأمل مراد از تحقیق این سخن آنست که اهل باطل اگر چه بسیار باشند مانند کف رود و خاشاک و کف فلزات در حین جوشیدن در اندک مدتی جوشش و خروش
کنند و باندک فرصتی ناچیز و مضمحل گردند و اهل حق اگر چه اندک باشند مانند آب شیرین مدت طویل بمانند و همه را نفع رسانند لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا مر آنان را که اجابت
نمودند لِرَبِّهِمُ الْحُسْنَى مر پروردگار خود را مثوبت نیکوست وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ و آنانکه نکردند مر خدای را لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا
اگر باشد مر ایشان را آنچه در زمین است همه آن از نقود و جنس و امتعه و ضیاع وَمِثْلَهُ مَعَهُ و مانند آنها با آن باشد یعنی اگر آن قدر که نقود و امتعه دنیا
باشد با آن افتد و همه در تصرف کافران باشد در روز قیامت لَافْتَدَوْا بِهِ هر آینه فدا کنند آنرا یعنی خواهند که خود را بدین عوض باز خرند و از عذاب برهند
تا کسی از ایشان ستانند و آن فدیه قبول نکنند أُولَئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ آن گروه مر ایشان راست بدی شمار یعنی تحقیق حساب چه حسنات
ایشان را قبول نکنند و سیئات ایشان را نیامرزند وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ و بازگشت ایشان دوزخ باشد وَبِئْسَ الْمِهَادُ و بد جائیست دوزخ
محل استقرار و نیز در بیان امتیاز میان مؤمن و کافر میفرماید که أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنْزِلَ آیا پس کسی که میداند آنچه فرو فرستاده اند إِلَيْكَ بی
مِنْ رَبِّكَ بسوی تو از پروردگار تو الْحَقُّ درست و راست كَمَنْ هُوَ أَعْمَى همچو کسیست که نابینا باشد بدل و انکار قرآن کند هرگز عدم تساوی است
میان ایشان إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ جز این نیست که پند پذیرد و میشنود قرآن را أُولُو الْأَلْبَابِ خداوندان عقلهای خالص شده از معارضه وهم و شبهات الَّذِينَ
يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ آنانکه وفا میکنند به پیمان خدای که در روز میثاق بسته اند وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ و نمی شکنند آن پیمان را یعنی نقض بآن
نمیکنند که عقول ایشان بآن دلالت کرده از اعتراف بربوبیت و وحدانیت حضرت عزت و یا عهدی که خدای تو در کتاب خود از ایشان فرا
گرفته نقض آن نمیکنند وَالَّذِينَ يَصِلُونَ و آنانکه می‌پیوندند مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ آنچه امر کرده است خدای بآن أَنْ يُوصَلَ آنکه پیوند داده باشد
از صله رحم و موالات مؤمنان و ایمان بجمیع انبیا و کتب و امثال آن از مراعات حقوق الله و حقوق الناس وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ و میترسند
از عقاب پروردگار خود وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ و خوف دارند از تحقیق حساب پس محاسبه نفس خود میکنند قبل از آنکه محاسبه ایشان کنند
در توریة نوشته که ای فرزند آدم از خدای بترس با مادر و پدر نیکوئی کن و رحم بپیوند تا عمرت دراز شود و کارهای دنیا و آخرت بر تو آسان کنم و بلا از تو
بگردانم و نیز در صفت ایشان میفرماید که وَالَّذِينَ صَبَرُوا و آنانکه صبر کردند بر مکاره نفس در مخالفت هوا یا بر جهاد ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ برای طلب
رضای حضرت پروردگار خود نه ریا و سمعه وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بپای داشتند نماز مفروضه را وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ و نفقه کردند بعضی از آنچه
بدیشان داده ایم یعنی نفقه واجبه را ازان اخراج کردند سِرًّا پنهان را چون کسی که معروف بمال نیست وَعَلَانِيَةً و آشکارا مانند کسی که مشهور
باشد بمال وَيَدْرَءُونَ و دفع کردند بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ به نیکوئی بدی را یعنی در عوض بدی نیکوئی کردند و گفته اند سفاهت را بحلم مقابل کردند
و فحش را بسلام و منکر را بمعروف و گناه را دفع کردند بتوبه یا معصیت را بطاعت أُولَئِكَ آن گروه که بدین صفات موصوفند لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ مر ایشان راست
سرانجامی نیکو یعنی جزای عمل دادن در عاقبت و آن چه چیز است جَنَّاتُ عَدْنٍ بوستانهای با اقامت که همیشه دران باشند يَدْخُلُونَهَا
در آیند دران وَمَنْ صَلَحَ و در آیند در بهشت کسی که شایستگان باشند بایمان و طاعت مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ

و از پدران ایشان و زنان ایشان و فرزندان ایشان یعنی صلحای اهل ایشان بایشان ملحق شوند وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ و فرشتگان
درآیند بدیشان مِنْ كُلِّ بَابٍ از هر دری از درهای منازل ایشان و مرویست که بمقدار شبی روزی از دنیا سه نوبت نزد ایشان آیند و گویند
سَلَامٌ عَلَيْكُمْ سلامتی از آفات بر شما و این بشارتست بدوام یعنی همیشه سالم خواهید بود بِمَا صَبَرْتُمْ بسبب آنچه صبر کردید در شکیبایی بر فقر
در دنیا و فقر دوست ترین صفتی است نزد حق تعالی چنانچه در اخبار آمده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بلال را فرمود ای بلال چنان کن که از فقر بخدای رسی
نه از غنی که این فقراء از همه مقبول ترند و یا صبر کردید بر جمیع مکاره فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ پس نیکوست سرانجام آن سرای که ایشان یافتند مرویست
که جنات عدن خیمه مجوف است طول آن در هوا شصت میل که در آن شکافی و پیوندی نیست در هر زاویه از آن جمعی از اتقیای اهل ایمان باشند و از آنجا
هزار مصراع است و از زیر هر دری هفتاد هزار فرشته با هر فرشته تحفه و هدیه برای اهل آن که مغایر تحفه دیگری باشد بعد از آن در بیان حال ناقضان عهد میفرماید
که وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ و آنانکه میشکنند پیمان خدا را مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ از پس محکم کردن آن باعتراف و قبول وَيَقْطَعُونَ
مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ و قطع میکنند آنچه خدای فرموده است بآنچه أَنْ يُوصَلَ که پیوند کنند یعنی رحم با ایمان همه پیغمبران و کتابها و غیر آن از حقوق الله و حقوق الناس
وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ تباهی میکنند در زمین بکفر یا ظلم یا معصیت یا فتنه انگیز أُولَئِكَ آن گروه لَهُمُ اللَّعْنَةُ مر ایشانراست دوری
از رحمت وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ و مر ایشانراست بدی سرای که آن دوزخست یا بدی عاقبت در دنیا و آخرت بعد از آن حق سبحانه و تعالی
بیان رازقیت خود میکند بقوله اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ خدای تعالی گشاده میکند و افزون میگرداند روزی را لِمَنْ يَشَاءُ برای هر که میخواهد بر وفق مصلحت وَيَقْدِرُ
و تنگ میسازد بر هر کسی که اراده میکند بر طبق حکمت وَفَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا و شاد شده اند اهل مکه بزندگانی دنیا و بآنچه بایشان داده اند
از متاع دنیوی وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ و نیست زندگانی این سرا در جنب آخرت إِلَّا مَتَاعٌ مگر برخورداری اندک یا متاعی از امتعه
که بقائی ندارد چون ادوات خانه وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا و گویند آنانکه کافر شده اند لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ چرا فرو فرستاده نمیشود بر محمد آيَةٌ
مِنْ رَبِّهِ آیتی از پروردگار او بر آن وجه که میخواهیم قُلْ إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ بگو بدرستی که خدای فرو میگذارد و خذلان میکند مَنْ يَشَاءُ
هر کرا میخواهد مراد از ایشان اند که اقتراح آیات کردند بعد از ظهور معجزات وَيَهْدِي إِلَيْهِ و راه مینماید بوسیله الطاف بسوی خود مَنْ أَنَابَ
هر کرا باز گردد بسوی او و آنها چه کسانند الَّذِينَ آمَنُوا آنانکه گرویدند بخدای تعالی وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ و آرام می یابد دلهای ایشان بِذِكْرِ اللَّهِ
بیاد خدای یعنی ذکر خدا شنوند و بدان آرام گیرند و یا دل ایشان بتوحید او مطمئن است یا بذکر رحمت او یا بکلام او که قوی ترین معجزاتست أَلَا
بِذِكْرِ اللَّهِ بدانید که ذکر خدا است که تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ بدان آرام می یابد دلهای مؤمنان الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ آنانکه
گرویدند و کردند عملهای شایسته طُوبَى لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ زندگانی خوش مر ایشانراست و نیکوئی بازگشت و باحادیث صحیح ثابت گشته
که طوبی درختیست در بهشت عدن که بیخ آن در منزل اشرف حضرت رسالت پناه است صلعم و در هر غرفه و قصری بهشت که شاخی از آن نهاده و جشمه
سلسبیل و کافور از زیر آن روان باشد و هیچ شکوفه و میوه نباشد مگر که بر آن باشد و سایه او صد ساله راه باشد و جامهای اهل بهشت از شکوفهای
آن بیرون آید و هر برگی از آن خلایقی را سایه افکند از حضرت رسالت صلعم منقولست که آنحضرت فرمود که سرای من و علی در بهشت یکی باشد
و درخت طوبی آنجا باشد و چون نعمت ارسال حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و سلم واعظم است در وصول بنعیم جنت از این جهت در عقب این میفرماید
که كَذَلِكَ همچنین که رسولان را پیش از تو فرستادیم برای هدایت أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ فرستادیم ترا بسوی امتی که گذشته اند مِنْ
قَبْلِهَا أُمَمٌ پیش از ایشان امتان دیگر لِتَتْلُوَ عَلَيْهِمُ تا بخوانی بر ایشان الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ آنچه را که وحی کرده ایم بتو یعنی قران

تا از ضلالت

تا از ضلالت بهدایت رسند وَهُمْ يَكْفُرُونَ و حال آنکه ایشان میگروند بِالرَّحْمَنِ بخدایی که رحمن نام اوست و مشرکان میگفتند که رحمن چیست
قُلْ هُوَ رَبِّي بگو ای محمد که رحمن آفریدگار منست لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی سزای پرستش نیست مگر او عَلَيْهِ بر او نه بر غیر او تَوَكَّلْتُ توکل کردم
در یاری دادن و مرا بر شما غالب ساختن وَإِلَيْهِ مَتَابِ بسوی اوست بازگشت من و شما مرویست که جمعی از اهل عناد چون ابو جهل و اتباع او
حضرت رسالت صلعم را گفتند اگر میخواهی که ترا متابعت کنیم پس بآیت قرآن که خود میگوئی از زر و خدا است کوههای مکه را از حوالی مکه دور تا زمین ما
گشاده گردد و با آن زمین را شکاف تا چشمهای آب پدید آید و عمارت و زراعت کنیم و قصی بن کلاب را که جد تست با پدران ما زنده کن تا در حقیقت
نبوت تو با او سخن گوئیم این آیه آمد که وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ و اگر بودی کتابی در عالم سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ که ببرکت آن رانده شدی کوهها از
موضع خود بر فتی أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ یا شکافته شدی بآن زمین چون بر وی خوانده شدی أَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتَى یا سخن گفته شدی و آورده شدی
ببرکت تلاوت آن مردگان هر آینه این قرآن بودی که در غایت اعجازست مکابر که ایمان نیاورده ندی و نه چنانست که حق تعالی بر ایات مذکوره
قادر نیست بَلْ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا بلکه مر خدای راست همه کارها یعنی قدرت او بر همه چیز رسیده و پس اگر مصلحت داند آن ایات را ظاهر کرداند پس چون
علم او بعدم ایمان معترحان اظهار آن نمیکند بمجرد آنکه پیغمبر را میفرماید أَفَلَمْ يَيْأَسِ الَّذِينَ آمَنُوا آیا ناامید نشدند آنهایی که گرویده اند یعنی مؤمنان
از ایمان مقترحان ایات و نزد بعضی ییاس بمعنی یعلم است یعنی آیا ندانستند گرویدگان أَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ از آنکه اگر خواهد خدای لَهَدَى
النَّاسَ جَمِيعًا هر آینه راه نماید همه مردم را بر وجه اجبار و بنا بر معنی اول تقدیر آیه بدین وجه است که آیا ناامید نشدند مؤمنان از ایمان آوردن
معاندان بجهة علم ایشان بآنکه اگر خدای خواهد همه را هدایت دهد باجبار و چون این منافی تکلیفست از جهة اراده آن نفرموده وَلَا
يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا و همیشه آنانکه کافر شدند تُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا برسد ایشانرا بسبب عناد قَارِعَةٌ مصیبت دلیله از قتل و ربح برکنده از
و قتل و اسر و غارت أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا یا فرود آئی تو ای محمد بموضعی که نزدیکست مِنْ دَارِهِمْ از سرای ایشان یعنی بموضع حدیبیه و مراد آنست که
بلا بدیشان خواهد رسید حَتَّى يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ تا وقتی که بیاید وعده خدای که موتست یا قیامت إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ
خلاف نکند وعده را بجهة امتناع کذب در کلام او پس بجهة تسلیه حضرت رسول صلعم میفرماید که وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ و بدرستی که
استهزا کردند به پیغمبران پیش از تو چنانکه این قوم میکنند فَأَمْلَيْتُ پس مهلت دادیم لِلَّذِينَ كَفَرُوا مر آنانرا که کفر ورزیدند یعنی ایشانرا بگذاشتیم
تا شاید که متنبه شوند ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ پس بگرفتیم ایشانرا بعقوبت جهة فرط عناد فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ پس چگونه باشد عقوبت من ایشانرا
بر سبیل تهویلست أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ آیا کسی که او باشد نگهبان بر همه نفس بِمَا كَسَبَتْ بآنچه کرد آن نفس از نیکی و بدی برابر است با کسی
که چنین نباشد یعنی خدای قادر نیست یا بتان عاجز وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ و میسازند کافران مر خدای را انبازان از بتان قُلْ بگوای محمد
سَمُّوهُمْ نام نهید و وصف کنید این شرکا را بآسم و اوصاف لایق ایشان و بنگرید که استحقاق شرکت و اهلیت عبادت دارند یا نه أَمْ
تُنَبِّئُونَهُ بلکه خبر میدهید خدا را بِمَا لَا يَعْلَمُ بآنچه نمیداند فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی علم بشریک خود ندارد یعنی هر گاه کسی عالم است بجمیع
مکونات زمین و آسمان علم بوجود شریک خود نداشته باشد بجهة عدم آن در نفس الامر چگونه او را شریک باشد أَمْ بِظَاهِرٍ مِنَ الْقَوْلِ
یا نام می نهید بتان را شرکا بظاهر سخن یعنی بمجرد نام نهادن بی اعتبار چون نام نهادن زنگی کافور بَلْ زُيِّنَ بلکه آراسته لِلَّذِينَ كَفَرُوا
برای آنانکه نگرویدند مَكْرُهُمْ مکر و کید ایشان را در نظر ایشان بصورت صواب وَصُدُّوا و وسوسه شیطان ایشانرا باز داشت عَنِ
السَّبِيلِ از راه راست و دین راست وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ و هر که فرو گذارد او را خدا بجهة فرط عناد و ترک لطف از وی دارد فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ

پس ادرا نیست توفیق و بنده در هدایت لهم کافران است عذاب فی الحیوة الدنیا وما لهم من الله و نیست مرایشانرا
از عذاب خدای من واق نگهدارنده تا نگذارد که معذب شوند و بعد از وعید ذکر وعده میفرماید که مثل الجنة التی وعد المتقون
صفت بهشتی که وعده داده شده اند پرهیزکاران تجری من تحتها الانهار میرود پیوسته از زیر درختان یا از زیر مساکن ایشان
جویها اکلها دائم میوه آن همیشه باشد و هرگز منقطع نگردد بخلاف میوهای دنیا وظلها و سایه آن نیز زوال نپذیرد تلک این بهشت
موصوف عقبی الذین اتقوا منتهای کار انانست که پرهیزکاری کردند وعقبی الکافرین النار و عاقبت مهم کافران آتش دوزخست و
الذین آتیناهم الکتاب و آنانکه عطا کرده ایم ایشانرا کتاب از مؤمنان یفرحون بما انزل الیک شادی میشوند بانچه فرو فرستاده شود
بتو از قران ومن الاحزاب از لشکرهای کفر و ضلالت من ینکر بعضه کسی هست که انکار میکنند بعضی از ان را که مخالف شریعت ایشانست
قل انما امرت بگوای محمد مر ایشانرا که جز این نیست که من مامور شده ام ان اعبد الله بانکه بپرستم خدایرا به یگانگی ولا اشرک به و نیارم شریک
بوی چنانچه شما آورده اید از عزیر و مسیح الیه ادعوا بسوی خدا نه بغیر او میخوانم خلق را والیه مآب و بسوی اوست بازگشت من
وکذلک و همچنانکه فرستاده ایم کتابها بر انبیای سابق بزبان امم ایشان انزلناه فرستادیم قرانرا حکما کتابی محکم که بعض و نسخ بدان راه
نیابد عربیا بلغت عرب وا ینرا فهم و حفظ آن اسان باشد ولئن اتبعت و اگر بر سبیل فرض متابعت کنی اهواءهم آرزوهای
مشرکانرا که ترا بدین آبا دعوت میکنند بعد ما جاءک من العلم از پس آنکه آمد بتو از دانش یعنی بطلان کیش ایشان و نسخ
حکم قبله بود ما لک نباشد مر ترا من الله از عذاب خدای من ولی هیچ یاری که نفع رساند ولا واق و نه نگهداری که عقاب حق از تو
باز دارد آورده اند که یهود حضرت رسالت پناه را سرزنش میکردند و میگفتند همت این مرد همه بامر نکاح معروفست و همیشه بازواج و افراح
با زنان مشغوف اگر او پیغمبر بودی آینه امر نبوت او را از اشتغال بزنان باز داشتی آیه آمد که ولقد ارسلنا و هرآینه ما فرستادیم رسلا
من قبلک پیغمبران پیش از تو وجعلنا لهم ازواجا و دادیم ایشانرا زنان زیاده ازین و ذریة و فرزندان مانند تو چنانکه حضرت سلیمان هزار زن
داشت وما کان و نباشد و نشاید لرسول هیچ فرستاده را یعنی در وسع او نباشد ان یاتی بایة انکه بیارد معجزه که از و اقتراح کنند
الا باذن الله مگر باذن خدای تعالی و خواست او لکل اجل کتاب مر هر وقتی و مدتی را حکمیست که نوشته شده بر بندگان برو فق مصلحت
مردمان آن زمان یمحو الله ما یشاء محو میکند خدای تعالی آنچه میخواهد یعنی صواب میداند نسخ آنرا ویثبت و اثبات میکند آنچه میخواهد و
صلاح دران می بیند وعنده ام الکتاب و نزد اوست اصل کتاب که لوح محفوظست و هیچ چیز نیست الا که دران نوشته است جابر انصاری
از حضرت رسالت صلعم نقل کرده که چون حفظه اعمال آنچه از بندگان صادر شود از اقوال و افعال همه را بنویسند و بموقف عرض رسانند حق تعالی هر قول
و فعل را که ثواب و عقاب بران مترتب نیست محو کند و هر چه را مثبت بگذارد و یا سیئات تایب را محو کند و حسنات بدلان ثبت کند یا بعضی از احکام
شرایع را نسخ کند و حکمی دیگر اثبات کند یا محو کند تازگی و قوت جوانی را و اثبات کند پژمردگی و ضعف پیری را از ابن عباس مرویست که حق تعالی
لوح محفوظ را از یک در سفید آفریده و طول آن پانصد ساله راهست و هر روز سیصد و شصد بار دران لوح نظر کند و آنچه خواهد محو کند و آنچه خواهد
بگذارد و بجهت اشخاص مثل آنکه بجهت دعای که بنده کند یا صدقه که بدهد و مصلحت او دران باشد که عمر او را دراز تر کنند پس آن مدت مکتوبه را محو کنند و
بجای آن زیاده بران نویسند بعد از ان بر سبیل تهدید میفرماید که وان ما نرینک بعض الذی و اگر بنمائیم ترا بر سبیل حکمت برخی از آنچه وعده
وعده داده ایم کافرانرا او نتوفینک یا بمیرانیم ترا پیش از ان بر وجه مصلحت ترا با ایشان کار نیست فانما علیک البلاغ پس بر تو رسانیدن

بنغام است

پیغامست و بس وعلینا الحساب و بر ماست شمار کفار از فجار و ابرار و پاداش آن اولم یروا آیا نمی بینند اهل مکه و نمیدانند انا نأتی الارض
آنکه ما می آییم یعنی فرمان ما میرسد بزمین کفار ننقصها من اطرافها کم میکنیم پاره پاره از کنارهای آن بکوره تسخیر مسلمانان در می آریم والله
یحکم و خدای حکم میکند بنقصان ملک کفار و از دیاد ملک مسلمانان لا معقب لحکمه هیچ رد کننده نیست مر حکم او را وهو سریع
الحساب و اوست زود شمار یعنی زود حساب کننده ایشانرا در آخرت بعد از عذاب ایشان در دنیا بقتل و جلاء وقد مکر الذین من قبلهم
و بدرستی که مکر کردند یهود ان یا مشرکان که پیش از یهود یا کفار زمان تو بودند با پیغمبران خود فلله المکر جمیعا پس نزد خداست جزای مکر همه ایشان
که بر ایشان رد کند یعلم ما تکسب کل نفس میداند هرچه میکنند هر نفسی از خیر و شر و جزای او آماده میسازد وسیعلم الکفار
و زود باشد که بدانند کافران از یهود و بت پرستان که در قیامت یا وقت نزع لمن عقبی الدار مر کراباشد عاقبت پسندیده دران
سرای ویقول الذین کفروا و میگویند کافران که تو که محمدی لست مرسلا نیستی فرستاده از نزد خدا به نبوت و دعوت قل کفی بالله
بگو خدای بس بنده است شهیدا بینی وبینکم گواه میان من و میان شما بانکه من پیغمبر اویم بسبب اظهار معجزات نموده بر دست
من برای تصدیق دعوی من ومن عنده علم الکتاب و دیگر کسی که نزدیک اوست علم کتاب یعنی لوح محفوظ که جبرئیل است که وحی از لوح فرو میآرد
یا علم قران و آن مؤمنانند یا علم توریه که دین اسلام است و اصحاب او و در زاد المسیر آورده که مراد علی بن ابیطالب است و از حضرت ابوعبدالله
مرویست که آنحضرت دست مبارک بر سینه خود نهاد و فرمود عندنا والله علم الکتاب کله اشاره کنند که نزد ماست علم کتاب
رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که هر که سوره ابراهیم را قراءت کند حق تعالی بعدد هر که عبادت اصنام کرده و هر که نکرده ببای او ده
حسنه بنویسد و حنیفه بن مصعب از حضرت ابی عبدالله روایت کرده که هر که سوره ابراهیم و سوره الحجر در هر نماز جمعه بخواند در وی شیء و دیوانگی
بلیه بار نرسد و از قحط و جوع و گرسنگی در امان حق تعالی باشد و حق تعالی از وی خشنود گردد ولیشان بسم الله الرحمن الرحیم
الر منم خدائی که میدانم و حق بینم همه چیز را او گوئیم مراد از حروف مقطعه اسم قرانست یعنی قران کتاب انزلناه کتابیست که فرو فرستادیم
انرا الیک بسوی تو لتخرج الناس تا بیرون آری مردمانرا بسبب دعوت کردن مضمون آن من الظلمات الی النور از تاریکیهای کفر یا
نفاق یا شک بروشنی ایمان یا اخلاص باذن ربهم بفرمان پروردگار ایشان یعنی بتوفیق او یعنی بیرون آری مردمانرا از جمیع انواع گمراهی الی صراط
العزیز الحمید براه خداوند غالب ستوده است یعنی براه راست الله الذی خدایست که متصفست باین صفت که له ما فی السموات وما
فی الارض مر او راست آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمینهاست وویل للکافرین و رنج و شقت مر کافرانراست بقران من عذاب شدید
از عذاب سخت که بدیشان رسد الذین یستحبون الحیوة الدنیا کافران آنانند که از فرط ضلالت دوست میدارند و بر میگزینند زندگی
دنیا را علی الاخرة بر آن سرای ویصدون عن سبیل الله و باز میدارند مردمانرا از راه خدای ویبغونها عوجا و میطلبند دران راه
عوجا کجی یعنی میگویند که این راه کجست و بمنزل مقصود نمیرسد اولئک آن گروه که باین صفتها موصوفند فی ضلال بعید در گمراهی اند دور
از حق در زاد المسیر آورده که قریش میگفتند چه حالست که همه کتب منزله بلغت عجم فرود آمده و کتابی که محمد آورده عربیست آیه آمده که وما ارسلنا
من رسول و نفرستادیم ما هیچ پیغمبر را الا بلسان قومه مگر بزبان قوم او از هر گروه لیبین لهم تا بیان کند برای ایشان اوامر و نواهی الهی را
و ایشان فهم کنند و عذر نگویند که سخن این پیغمبر را در نمی یابیم فیضل الله من یشاء پس در ضلالت فرو گذارد خدا هر کرا خواهد بجهت فرط عناد و
یهدی من یشاء و راه نماید هر کرا خواهد وهو العزیز الحکیم و اوست غالب در حکم خود راست کار و صواب کردار در همه افعال بعد از ان

ارسال موسی را میفرماید بقوله ولقد ارسلنا موسی بآیاتنا و بتحقیق که ما فرستادیم موسی را با دلیل قدرت و معجزات روشن چون عصا و
ید و بیضا و امثال آن ان اخرج قومک که بیرون آر ای موسی گروه خود را من الظلمات الی النور از تاریکی جهالت به روشنی علم
وذکرهم بایام الله و پند ده ایشان را بروزهای عذاب یعنی بوقایع و نوازل که بر امم سابقه نازل شده تا از آن متذکر شده از معاصی اجتناب نمایند
ان فی ذلک لآیات بدرستی که در آنچه یاد کردیم هر آینه دلالتهاست بر قدرت الهی لکل صبار مر هر صبر کننده که در بلا شکور بر شکر گوینده بر آلاء و نعم واذ
قال موسی لقومه و یاد کن آن را که گفت موسی مر گروه خود را اذکروا نعمة الله علیکم ای گروه من یاد کنید نعمتهای خدا را که انعام فرموده
بر شما اذ انجاکم من آل فرعون وقتی که برهانید شما را از کسان فرعون یسومونکم سوء العذاب که می چشانیدند شما را بدی عذاب و خدمت
دشوار ویذبحون ابناءکم و میکشتند پسران شما را ویستحیون نساءکم و زنده میگذاشتند دختران شما را تا خدمت زنان ایشان
کنند وفی ذلکم بلاء من ربکم و در آن محنت آزمایشی بود شما را از پروردگار شما که آن نجات شما از حق سبحانه و تعالی نعمتی بود عظیم بزرگ و با مقدار
واذ تأذن و یاد کنید ای بنی اسرائیل آنرا که اعلام کرده ربکم پروردگار شما لئن شکرتم لازیدنکم اگر شکر کنید بر نعمتهای من هر آینه
افزون کنم بر شما نعمت را ولئن کفرتم ان عذابی لشدید و اگر ناسپاسی کنید بر آن بدرستی که عذاب من سخت است بر ناسپاسان حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که چون اوایل نعمت بشما رسد اواخر آنرا مرانید بکمی شکر وقال موسی و گفت موسی که ای گروه من ان تکفروا
انتم اگر کافر شوید شما و ناسپاسی کنید ومن فی الارض جمیعا و هر که هست در زمین همه ایشان از جن و انس فان الله لغنی پس بدرستی که
خدای هر آینه بی نیاز است از عبادت و شکر گذاری شما حمید ستوده و مستحق ستایش اگر چه ستایش او نکنید پس بکفران شما ضرری نرسد مگر بشما الم یأتکم
آیا نیامد شما را ای بنی اسرائیل یعنی البته آمد بشما نبأ الذین من قبلکم خبر آنانکه پیش از شما بودند قوم نوح وعاد وثمود گروه نوح
و عاد و ثمود والذین من بعدهم و خبر آنانکه بعد از ایشان بودند لا یعلمهم نمیداند عدد ایشان را از بسیاری الا الله مگر خدای جاءتهم
رسلهم آوردند بایشان پیغمبران ایشان بالبینات بحجتهای روشن که کتب الهی بود یا معجزات ایشان فردوا ایدیهم پس باز گردانیدند
دستهای خود را فی افواههم در دهنهای خود یعنی امتان ایشان دستهای خود را بدندان گرفتند از خشم رسولان و یا استهزا ایشان چون
کسی که خنده بر او غلبه میکند وقالوا انا کفرنا و گفتند بدرستی که ما منکریم بما ارسلتم به بآنچه گفتید شما فرو فرستاده شده اید بآن بزعم
خود وانا لفی شک و بدرستی که ما در شکیم مما تدعوننا الیه از آنچه میخوانید ما را بسوی آن از توحید و ایمان مریب شکی در تهمت اندازنده
که آن اضطراب و تزلزل است و عدم اطمینان الحجر از سخنان پیغمبران قالت رسلهم گفتند رسولان ایشان که شما را بخدای تعالی دعوت میکنیم
افی الله شک آیا در وجود خدای شکی است همزه برای انکار است یعنی از کثرت ادله بر وجود او شک را جای نمانده فاطر السموات والارض خدا
که آفریننده آسمانها و زمینهاست یدعوکم میخواند شما را بایمان لیغفر لکم تا بیامرزد شما را چون ایمان آرید من ذنوبکم بعضی از گناهان شما
مراد تقصیر آنست در حقوق الله نه در حقوق الناس چه اسلام قطع آن نمیکند ویؤخرکم و تا باز پس دارد شما را یعنی مهلت دهد شما را و عذاب
نکند الی اجل مسمی تا وقتی که نام برده شده که آخر اعمار شما باشد قالوا گفتند ایشان در جواب رسولان ان انتم الا بشر مثلنا نیستید شما
مگر آدمی مثل ما در صورت و هیئات و هیچ فضیلتی نیست شما را بر ما از روی ظاهر پس چرا شما مخصوص شدید به نبوت از میان ما و اگر خدا خواستی که پیغمبر
فرستد از جنسی فرستادی که افضل از بشر باشد تریدون ان تصدونا میخواهید که باز دارید ما را بدعوی پیغمبری عما کان یعبد آباؤنا
از آنچه بودند که می پرستیدند پدران ما از اصنام فأتونا بسلطان مبین پس بیارید ما را حجتی روشن بر صحت دعوی خود یا بر استحقاق

بر فضیلت

بر فضیلت نبوت ایشان قالت لهم رسلهم گفتند مر ایشان را رسولان ایشان ان نحن الا بشر مثلکم نیستیم ما مگر آدمی مثل شما
یعنی مشارکت در جنسیت مسلم داریم ولکن الله و لیکن خدای یمن منت می نهد بنعمت نبوت علی من یشاء من عباده بر هر که میخواهد
از بندگان خود وما کان لنا و نیست ما را و نمیتوانیم ان نأتیکم بسلطان که بیاریم برای شما حجتی یعنی معجزه که میطلبید بر وجه انکار الا
باذن الله مگر بفرمان خدا و مشیت او یعنی ما از نزد خود بی اراده خدای تعالی کاری نمیتوانیم کرد وعلی الله و بر خدای نه بر غیر او فلیتوکل
المؤمنون باید که توکل کنند گرویدگان در صبر بر عناد و عداوت معاندان پس ما و شما وما لنا و چیست ما را یعنی چه عذر داریم الا نتوکل علی
الله در آنکه توکل نکنیم بر خدای تعالی وقد هدانا و حال آنکه راه نموده است ما را سبلنا براههای راست که بدان می شناسیم او را ولنصبرن
و بخدا که صبر خواهیم کرد علی ما آذیتمونا بر آنچه ایذا میرسانید ما را بتکذیب و مخالفت وعلی الله و بر خدای نه بر غیر او فلیتوکل المتوکلون
باید که ثابت باشند توکل کنندگان و راسخ باشند بآنچه بایشان میرسد وقال الذین کفروا لرسلهم و گفتند آنانکه کافر بودند مر رسولان
خود را لنخرجنکم من ارضنا هر آینه بیرون کنیم شما را از زمین خود او لتعودن فی ملتنا یا آنکه عود کنید یا موافقت نمایید با ما در کیش
ما فأوحی الیهم ربهم پس وحی کرد به پیغمبران پروردگار ایشان و سوگند یاد فرمود که لنهلکن الظالمین هر آینه هلاک گردانیم ستمکاران
ولنسکننکم الارض و ساکن گردانیم شما را در زمین ایشان من بعدهم از پس هلاک ایشان ذلک این امر مقرر و وعده راست ثابت
لمن خاف برای هر که بترسد مقامی از ایستادن در موقف حکم من یعنی روز قیامت او را در موقفی که حکم کنیم جزای بندگان باز دارند وخاف
وعید و برای کسی که بترسد از وعید من بعذاب و عقاب واستفتحوا و طلب فتح کردند پیغمبران یعنی نصرت خواستند از خدای
بهلاکت دشمنان وخاب و نومید ماند و بی بهره گشت از خلاص کل جبار هر گردنکشی متکبر بر خدا عنید ستیزه کننده با حق و اعراض
نماینده از طاعت من ورائه جهنم از پس حیات او و دوزخ است یعنی روز حشر رجوع او بدان خواهد بود ویسقی و بچشانند او را
من ماء صدید از آبی که روان شود از پوست دوزخیان یعنی ریم یتجرعه بتکلیف و رنج تمام جرعه جرعه خورد آنرا ولا یکاد یسیغه
و نتواند که بگلو فرو برد آنرا از غایت تلخی و گندگی بلکه در گلوی او گرفته شود و فرو شکسته و دایم در آن عذاب گرفتار باشد ویأتیه الموت
و آید بدو آلام و شداید مرگ من کل مکان از هر جانبی از جوانب او یعنی احاطه کرده باشد همه اطراف او از انواع عذاب سخت وما هو
بمیت و نیست او مرده یعنی مرده که بدان بیاساید و از آن عذاب خلاص شود ومن ورائه و در پس اوست با وجود این عذاب غلیظ
عذابی سخت یعنی در هر وقت عذابی سخت تر یعنی از عذابی شود که قبل از آن بآن معذب بوده باشد مثل الذین کفروا آنچه بر تو خوانده میشود
صفت عجیبه آنانست که کافر شدند بپروردگار خود و آن صفت عجیبه اینست که اعمالهم کردارهای ایشان کرماد اشتدت
همچو خاکستریست که سخت بگذرد به الریح فی یوم عاصف باد در روزی که سخت باشد باد آن یعنی عملهای کافران که در صورت خیر نماید
چون صله رحم و آزاد کردن بنده و اکرام ضیف و امثال آن از صدقات مانند توده خاکستر است که باد سخت بر آن وزد و بهوا برد و در اطراف پراکنده
سازد و هیچکس جمع کردن آن قادر نباشد همچنین روز لا یقدرون مما کسبوا قادر نباشند کافران از آنچه کرده اند در دنیا علی شیء
بر هیچ چیزی یعنی مطلقا ثواب از آنها نیابند بجهت آنکه اعمال ایشان بر وفق قربت نبوده باشد تا ثواب بر آن مترتب شود ذلک آن ضلال با گمان ایشان که نیکی
کرده ایم هو الضلال البعید آنست گمراهی دور یعنی در غایت دوری از راه حق الم تر آیا ندیدی ای بیننده و ندانستی ان الله خلق السموات
والارض که خدای بیافرید آسمانها و زمینها بالحق بر وجه حق آنست ان یشأ اگر خواهد خدای تعالی و حکمت او تقاضا کند یذهبکم ببرد شما را ای

اهل مکه و نیست کرداند همه شما را و یأت بخلق جدید و بیارد آفریده نو بجای شما که مثل شما نباشد در کفر و تکذیب بلکه همه مومن و مصدق باشند
وما ذلك و نیست این نیست کردن کافران و آفریدن کرده دیگر علی الله بعزیز بر خدای دشوار چه او قادر بالذات است و در هیچ توانا ...
و ظاهر شوند و بیرون آیند از قبر لله برای امر خدای و محاسبه او جمیعا همه مردمان از کفار و مومنان فقال الضعفاء پس گویند عاجزان
از اهل کفر یعنی اتباع و سفلگان للذین استکبروا مر آنها را که تکبر کردند از اشراف و روسا از قوم یعنی آنانکه پیروی ایشان کرده باشند پیشوایان
خود را گویند انا کنا لکم تبعا بدرستی که ما بودیم در دنیا مر شما را پیروان در تکذیب رسولان فهل انتم پس آیا هستید شما مغنون عنا
دفع کنندگان از ما من عذاب الله من شیء از عذاب خدای چیزی را یعنی چونکه ما در آن عالم تابع شما بودیم درین عالم از عذاب چیزی را از ما
دفع کنید قالوا گویند متکبران که ای قوم لو هدینا الله اگر خدای نمودی ما را طریق نجات از عذاب لهدیناکم هر آینه ما نیز شما را راه
مینمودیم بدان اما طریق خلاصی مسدود است و شفاعت ما درین درگاه مردود ایشان ناامید شده گویند بیائید تا باتفاق بگرییم شاید که
رحم بما در بگشایند در راه خلاصی بنمایند پس پانصد سال بانگ و خروش کنند و اثر سودی ندهد گویند صبر کنیم شاید که کلید صبر در فرج بر ما
گشاده گردد و پانصد سال دیگر شکیبائی ورزند مژده نجات نرسد گویند سواء علینا اجزعنا یکسانست بر ما که بگرییم و جزع کنیم
ام صبرنا یا صبر کنیم یعنی هر دو مساوی اند در عدم فایده ما لنا من محیص نیست ما را هیچ گریزگاهی و پناهی از عذاب دوزخ وقال الشیطان
و گوید دیو سرکش که ابلیس است لما قضی الامر آنهنگام که گذارده شود کار یعنی حساب خلق کنند و حکم الهی در شود بانکه اهل بهشت در بهشت
در آیند و اهل دوزخ را بدوزخ اندازند همه دوزخیان زبان ملامت بر ابلیس دراز کنند ابلیس منبری از آتش بر آید و گوید که ای ملامت کنندگان
ان الله وعدکم بدرستی که وعده داد خدای شما را وعد الحق وعده راست و درست که حشر و جزا خواهد بود ووعدتکم و من وعده
دادم شما را وعده دروغ که نه قیامت باشد و نه حساب و اگر این سبیل فرض باشد بتان شما را شفاعت خواهند کرد فاخلفتکم پس وعده که
دادم شما را امروز ظاهر شد که دروغ گفته بودم وما کان لی علیکم و نبود مرا بر شما من سلطان هیچ تسلطی که شما را اکراه و
اجبار کنم بر کفر و معصیت یا حجتی نبود مرا بحجت قول من الا ان دعوتکم مگر آنکه من شما را بخواندم بوسوسه و فریب بی حجتی فاستجبتم لی
پس اجابت کردید مرا از زودی و تامل نکردید در عاقبت کار خود فلا تلومونی پس مرا ملامت مکنید بوسوسه که کردم شما را زیرا که دشمن شما بودم
پس بدین مقدار که من کردم مستحق ملامت نیستم چه دشمن هر چه از آن بدتر نباشد در حق دشمن خود کنند ولوموا انفسکم و ملامت کنید نفسهای خود
که مرا فرمان بردید و قول خدا را که گفته بود که شیطان دشمن شماست از و حذر کنید نشنیدید ما انا بمصرخکم نیستم امروز رهاننده شما از عذاب
وما انتم بمصرخی و شما نیز نیستید رهاننده من انی کفرت بدرستی که من امروز کافر شدم بما اشرکتمون به آنچه انباز گردانیدید مرا با خدا من
قبل پیش از این در دنیا کافر شده بودم که خدا پیش از شرک آوردن شما در وقتی که قبول امر خدا نکرده بودم در سجده کردن بر شما امروز بیزارم از
شرک شما ان الظالمین بدرستی که ظالمان یعنی کافران لهم عذاب الیم مر ایشان راست عذابی دردناک یا در دوام خلود و بعد از وعید
کفار در وعده اهل ایمان میفرماید که وادخل الذین آمنوا و درآورده شوند آنانکه گرویده اند بوحدانیت الهی وعملوا الصالحات
و کرده اند کارهای شایسته جنات تجری در بهشتهای که میرود من تحتها الانهار از زیر درختان و مساکن آن جویهای آب ...
خالدین فیها در حالتی که جاویدان باشند در آن باذن ربهم بدستوری پروردگار ایشان تحیتهم تحیت ملایکه بر ایشان فیها در بهشت
یا تحیت خدا بر ایشان یا تحیت هر یک بر یکدیگر سلام سلام باشد که دال است بر سلامتی از جمیع آفات پس بیان ضرب المثل کرده که الم تر آیا ننگری و

نداشتی

نداشتی ای بنده بینا و دانا برای تفهیم شما كيف ضرب الله مثلا چگونه زد خدای مثلی یعنی بیان کرد خدای كلمة طيبة کلمه پاکیزه که
کلمه توحید است یا دعوت باسلام کشجرة طيبة مانند درخت پاک که آن نخل است یا شجره ایست در بهشت اصلها ثابت که بیخ او در زمین
استوار و پابرجا باشد وفرعها في السماء و شاخ آن بجانب آسمان کشیده این مبالغه است در بلندی تؤتی اکلها میدهد میوه خود را
کل حین در وقتی که خدای حکم کرده بمیوه دادن و اگر مراد درخت خرما باشد گفته اند که حین شش ماه است از وقت شکوفه او تا پخته شدن
یعنی هر مدت میوه دهد باذن ربها باراده آفریننده آن ویضرب الله الامثال و میزند خدای مثلها را یعنی بیان میکند للناس
برای مردمان لعلهم یتذکرون و تا شاید که ایشان دریابند تخلص این مثل آنست که چنانکه درخت آب از عروق میخورد و شاخ
آن در رفعت و بلندی سر باوج کشیده همچنین معنی کلمه شهادت در دل مومن ثابت و راسخ شده آب از سرچشمه تصدیق میخورد و فروع او که
چون از زبان بر آید باسمان برسد بدون حجابی و منعی از حضرت رسالت صلعم منقولست که مثل اسلام چون درختیست رسته اصل آن ایمان است
... و تنه آن نماز پنجگانه است و زکوة شاخ آن و روزه ماه رمضان پوست آن و خوشبوئی برگهای آن از حضرت ابو جعفر علیه السلام مرویست که
مراد شجره رسول خدا است صلعم و فرع آن علی بن ابیطالب است علیه السلام و عنصر شجره فاطمه و ثمره آن حسن و حسین است و ورق آن شیعه و ایشان
بعد از آن فرمود مردی که از شیعه ماست چون بمیرد برگی از آن درخت بیفتد و چون یکی از ایشان متولد شود بجای آن برگ افتاده برگی
بر آید ومثل کلمة خبيثة و مثل سخن ناپاک که کفر است ~~کشجرة خبيثة و مثل سخن ناپاک که کفر است~~ کشجرة خبيثة مانند درخت
ناپاکست چون حنظل که تلخ است و ناخوشبوی و مکروه طبیعت و با وجود خبث اجتثت جدا شده و بریده و بر کنده گشته جذر آن
بالکلیه من فوق الارض از زبر زمین ما لها من قرار نیست او را ثبات و استحکام یعنی نه بیخ دارد در زمین و نه شاخ در هوا و بعد از آن
بیان صاحب کلمه طیبه میکند بقوله یثبت الله ثابت میکند خدای الذین آمنوا آنان را که ایمان آورده اند و استحکام میدهند بالقول الثابت
بسخن راست و محکم که حجت قاطع نزد ایشان ثابت شده في الحيوة الدنيا در زندگانی دنیا تا در زمان ابتلا و مصاحب صبور ... در جاده
مستقیم توحید نلغزند تا ختم حیات ایشان بر کلمه توحید باشد وفي الاخرة و ثابت دارد ایشان را در آن سرای یعنی در قبر که منزل اول آخرتست
تا جواب منکر و نکیر بطریق صواب باز دهد ویضل الله الظالمين و فرو گذارد خدای ظالمان یعنی کافران معاند را تا بکلمه توحید راه نیابند و در
وقت سوال قبر و حساب فرو مانند ویفعل الله ما يشاء و میکند خدای آنچه میخواهد از هدایت مومن و اضلال و تخذیل کافر معاند الم تر آیا نمیبینی و نگاه
نکردی ای محمد صلعم الی الذين بسوی آنانکه بدلوا نعمة الله کفرا تبدیل کردند شکر نعمت خدا را بکفران و ناسپاسی مراد اهل مکه اند که حق تعالی ایشان را
ساکنان حرم خود کرده ابواب رزق بر ایشان گشاده و ایشان را ببعثت و وجود شریف حضرت رسالت صلعم مشرف ساخت ایشان ناسپاسی کردند
لاجرم هفت سال بمحنت قحط در مانده خوار و بی مقدار گشتند و بعضی در حرب بدر مقتول شدند واحلوا قومهم و فرود آوردند قوم خود را یعنی اتباع خود را
بجهت جهالت ایشان بر کفر و ضلال دار البوار جهنم بسرای هلاک که آن دوزخ است يصلونها در آیند در آن وبئس القرار و بد آرامگاهیست دوزخ
وجعلوا لله و فرا گرفتند برای خدای بی همتا اندادا همتایان در عبادت یا در تسمیه که ایشان را آلهه نام کردند ليضلوا عن سبيله تا گمراه کردانند
مردمان را از راه خدای که طریق توحید است قل تمتعوا بگو ای محمد برخوردار شوید بآرزوهای خود در وسوسه شیطان و عبادت بتان فان مصيركم پس
بدرستی که بازگشت شما الی النار بسوی آتش دوزخ است قل بگو ای محمد امر کن لعبادي الذين آمنوا مر بندگان مرا که ایمان آورده اند
که نماز بپای دارید و زکوة بدهید يقيموا الصلوة تا ایشان بامر تو نماز فریضه بگذارند وينفقوا و نفقه دهند مراد زکوة مفروضه است و سایر نفقات

و جهرا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ از آنچه عطا دادیم ایشان را سِرًّا وَعَلَانِيَةً نفقه کردن پنهان و نفقه آشکارا یعنی در همه احوال با نفاق اشتغال نمایند
مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ پیش از آنکه بیاید يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ روزی که در وی خرید و فروخت نباشد تا مقصر چیزی بخرد که بآن تدارک تقصیر تواند کرد
وَلَا خِلَالٌ و نه دوستی کردن با یکدیگر یا دوست او شفیع او باشد پس در بیان استحقاق الوهیت خود فرمود که اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ خدای بحق آن خداییست که آفرید آسمانها و زمینها را وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ و فرو فرستاد از آسمان مَاءً
آبی را که آن بارانست فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ پس بیرون آورد بدان آب از انواع میوه‌ها رِزْقًا لَكُمْ روزی برای شما وَسَخَّرَ
لَكُمُ الْفُلْكَ و رام گردانید برای انتفاع شما کشتی را لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ تا میرود در دریا بفرمان او هر جا که میخواهد وَسَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهَارَ
و مسخر ساخت برای شما جویهای آب را و چشمه‌ها را وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و مسخر گردانید برای نفع گرفتن شما آفتاب و ماه را دَائِبَيْنِ
در حالتی که مستمرند بر دأب عادت خود در سیر کردن و نور دادن و باصلاح آوردن مکونات از پختن میوه و پروردن کشت و غیر آن
از منافع وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ و رام گردانید برای شما شب و روز را متعاقب یکدیگر یکی برای راحت و دیگری برای معیشت وَ
آتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ و بدهد شما را بعضی از هر آنچه خواستید و حق تعالی شما را بحسب حکمت عطا فرمود وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ
اللَّهِ و اگر خواهید که شماره کنید نعمت خدا را که بفضل خود بشما داده لَا تُحْصُوهَا شماره نتوانید کرد چه نعم الهی غیر متناهیست إِنَّ الْإِنْسَانَ
بدرستی که آدمی لَظَلُومٌ كَفَّارٌ بسیار ناسپاس و ظلم کننده است بر نعمت بترک شکرگذاری آن و بعد از نهی از عبادت اصنام
امر میکند بندگان را باتباع ملت ابراهیم خلیل علیه السلام که دین اسلامست و میفرماید که وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ و یاد کن که چون گفت ابراهیم در
مناجات خود رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ ای پروردگار من بگردان این شهر مکه را آمِنًا ایمن از آفت و خوف و مکاره تا آنکه کبوتر و باز و
گرگ و گوسفند تعرض بهم نرسانند و اگر کسی خونی داشته باشد چون در آن گریزد ایمن گردد از تعرض طرف وَاجْنُبْنِي و دور گردان مرا
وَبَنِيَّ و فرزندان صلبی مرا أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ از آنکه پرستیم بتان را یعنی لطف فرما و توفیق کرامت نمای تا من و آن عیال از عبادت
اصنام اجتناب کنند از ابن عیینه مرویست که فرزندان اسمعیل بجهت دعای خلیل بت نپرستیدند بلکه ایشان سنگی چند را افراد و ارتفاع نهاده
گرد آن گردیدندی و گفتندی که خانه کعبه از حجرست پس ما هر جا حجری را نصب کنیم که بمنزلت خانه باشد پس حجر را بمثابه محراب میدانستند و این قولیست
ضعیف زیرا که قریش بیشبهه از نسل اسمعیل علیه السلام اند و بت پرستی ایشان مشهورست و حق آنست که چون دعای انبیا مردود نمیشود و بیفایده نیست
پس بنابرین سؤال او مخصوص بعضی باشد یا باولاد صلبی او و بکسانی که علم الهی تعلق گرفته باشد که مومن باشند از اولاد و اولاد اولاد و حق تعالی اذن او را
داده باشد که دعا کنند در حق ایشان و او دعا کرده باشد بر وجه انقطاع و تزلزل و تعبد و اگر دعای او بیفایده باشد و عبث زیرا که آنچه در علم الهی
که موجود شود لا محاله بفعل می آید خواه دعا کنند یا نه پس دعای در نبرد وجه ایجاد مطلوب باشد نه بر وجهی که مستلزم تحصیل حاصلست و مانند این دعاست
قوله رب اجعلنی مقیم الصلوة و من ذریتی بعد از آن فرمود که رَبِّ ای پروردگار من إِنَّهُنَّ بدرستی که بتان أَضْلَلْنَ كَثِيرًا گمراه کردند بسیار را مِنَ
النَّاسِ از مردمان و لهذا بتو پناه میجویم از اضلال ایشان و از تو سؤال عصمت میکنم از آن فَمَنْ تَبِعَنِي پس هر که پیروی کرد مرا در دین من فَإِنَّهُ مِنِّي
پس بدرستی که او از منست یعنی از اهل ملت من وَمَنْ عَصَانِي و هر که نافرمانی کند مرا در مادون شرک فَإِنَّكَ غَفُورٌ پس بدرستی که تو آمرزنده
رَحِيمٌ مهربان یا قادری که بیامرزی ایشان را بتوفیق ایمان و طاعت و توبه از کفر و معصیت رَبَّنَا ای پروردگار ما إِنِّي أَسْكَنْتُ بدرستی که من ساکن
گردانیدم مِنْ ذُرِّيَّتِي بعضی از فرزندان خود را مراد اسمعیلست که بعد از تولد او از هاجر در زمین شام ساره را که زن خلیل الرحمن بود غیرت آمده او را

فرمود

را فرمود که دل من چنان میخواهد که پسر هاجر را ببری بموضعی که در آن آب و آبادانی نباشد خلیل علیه السلام متامل شد جبرئیل وحی آورد که هر چه ساره میگوید
چنان کن پس ابراهیم علیه السلام بر براق نشسته و اسمعیل را سوار کرده باندک زمانی از شام بزمین حرم آمده و در وادی مکه ایشان را بی انیس و مونس
بگذاشت و تفصیل این قصه در سوره البقره گذشته القصه چون ابراهیم علیه السلام ایشان را در زمین حرم فرود آورد دعا فرمود که خدایا من ایشان را
بفرمان تو ساکن ساختم بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ بر رود خانه که خداوند زرع نیست یعنی آب ندارد که کشت در وی توان کرد عِنْدَ بَيْتِكَ
الْمُحَرَّمِ نزدیک خانه تو که حرام گردانیده شده است در وی صید و قتال یا حرامست در وی هتک حرمت آن و تعرض جبابره در آن مراد موضع
خانه است که در زمان آدم مبنی بود و چه در وقت دعای ابراهیم خانه نبود و نسبت دادن این بخدا بجهت تعظیم است و تسمیه بیت
بآن با آنکه بنا هنوز آنجا نبود بجهت علم ابراهیم بود بآنکه در سابق علم جناب الهی مقرر شده که آنجا خانه شود که مردم عالم بطوف آن متوجه
شوند و بروایت صحیحه ثابت شده که آن خانه را در وقت طوفان نوح به آسمان بردند پس تکرار ندا کرده فرمود که رَبَّنَا ای آفریدگار ما ایشان را
در این مسکن ساکن گردانیدم لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ تا بپای دارند نماز را و پرستش ترا بجای آورند فَاجْعَلْ پس بگردان أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ
دلهای جمعی از مردمان که بشتاب بجهت تَهْوِي إِلَيْهِمْ بشتابد بسوی ایشان از غایت شوق حق تعالی دعای ابراهیم را مستجاب گردانید و بعد از
رفتن خلیل و گذاشتن هاجر و اسمعیل در آن وادی باندک زمانی چشمه زمزم باثر قدم اسمعیل پدید آمد چنانکه مفصلا در سوره البقره گذشت و قبیله
جرهم آنجا در خیمه اقامت نمودند و روز بروز شوق مردم بدانجا در تزایدست وَارْزُقْهُمْ و روزی ده اهل این شهر را که غیر ذی زرعست مِنَ
الثَّمَرَاتِ از انواع میوه لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ شاید که ایشان سپاسداری کنند نعمتهای ترا این دعا نیز بشرف اجابت پیوسته تا آنکه مکه
وادی غیر ذی زرعست انواع میوه در وی پیدا میشود حتی که فواکه ربیعیه و صیفیه و خریفیه و شتویه در یکروز در مکه توان یافت دیگر باره فرمود رَبَّنَا ای پروردگار ما إِنَّكَ
تَعْلَمُ بدرستی که تو میدانی مَا نُخْفِي آنچه پنهان میکنیم وَمَا نُعْلِنُ و آنچه آشکارا میسازیم یعنی نهان و آشکار ما را و تو بحوائج و مصالح ما اعلم از ما
بنفس و ارحم از مایی پس حاجت نیست ما را طلب مقاصد خود کردن از تو لیکن ترا میخوانیم و اظهار ذل و تضرع مقاصد خود را بتو عرض میکنیم بجهت اظهار عبودیت و افتقار
برحمت واسعه تو وَمَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ و پوشیده نیست بر خدای هیچ چیز فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ در زمین و نه در آسمان برای آنکه
عالمست بعلم ذاتی و نسبت آن علم بهمه معلومات یکسانست این کلام حق تعالی است بر سبیل حکایت ابراهیم و بعد از آن باز نقل کلام ابراهیم میفرماید که الْحَمْدُ
لِلَّهِ الَّذِي شکر و سپاس آن خدایی را که بمحض فضل وَهَبَ لِي بخشید و عطا کرد مرا عَلَى الْكِبَرِ بر سر بزرگ سالی یعنی در وقتی که پیر بودم و نا امید از فرزند بودم بخشید
دو پسر را إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ اسمعیل را در شصت و چهار سالگی و مادر در نود و نه سالگی و اسحق را در نود سالگی و مادر در صد و دوازده سالگی إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ
الدُّعَاءِ بدرستی که پروردگار من شنونده یعنی اجابت کننده دعاست رَبِّ اجْعَلْنِي ای آفریننده من گردان مرا بوجه الطاف مُقِيمَ الصَّلَاةِ
بپای دارنده نماز وَمِنْ ذُرِّيَّتِي و فرزندان من همه را توفیق ده بر مواظبت نماز ابن عباس فرمود که همیشه اولاد ابراهیم بر فطرت اسلام بوده خواهند بود
تا قیامت رَبَّنَا ای پروردگار ما کرم فرما وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ و قبول فرما دعای مرا یعنی اجابت کن دعای مرا رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ ای پروردگار ما بیامرز مرا و پدر
و مادر مرا این آیه دلیلست بر آنکه پدر و مادر حضرت ابراهیم کافر نبودند زیرا که آنحضرت سؤال مغفرت کرده برای ایشان در روز قیامت که اگر کافر میبودند
امید عا میفرمود وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ و سایر مومنان را در روزی که قایم شود حساب خلایق پس در باب اعمال ظالمان برای تسلیه حضرت میفرماید
که وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ و مپندار ای محمد مراد امتست یعنی ای بندگان مپندارید خدا را غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ بیخبر از آنچه میکنند ستمکاران
إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ جز این نیست که تأخیر میکند خدای عذاب ایشان را لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ برای روزی که خیره شود در آن الْأَبْصَارُ دیدها از شدت هول

احوال مُهْطِعِينَ در حالتی که صاحبان دیده شتابندگان باشند بسوی خواننده خود که اسرافیلست که ایشانرا بموقف خواند مُقْنِعِي رُءُوسِهِمْ برداشتگان سرهای خود را بسوی آسمان بر خلاف عادت اهل حیرت لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ باز نمیگردد بسوی ایشان طرف چشمهای ایشان یعنی خیره باز مانده بر وجهی که نتوانند بخود نگریستن یا باطراف خود نگاه کردن وَأَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ و دلهای ایشان خالی شده از فهم و خرد بواسطه کثرت دهشت و حیرت وَأَنْذِرِ النَّاسَ و بیم کن مردمانرا یعنی اهل مکه را و بترسان يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ از روزی که بیاید بدیشان عذاب فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا پس گویند آنانکه ستم کردند بشرک و خطا رَبَّنَا أَخِّرْنَا ای پروردگار ما باز دار ما را و دور کن عذاب ما را و ما را بدنیا فرست و مهلت ده إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ تا مدتی نزدیک که اندک مدت زندگانی دنیاست تا بمقدار آن مهلت ایمان توانیم آورد نُجِبْ دَعْوَتَكَ تا اجابت کنیم خواندن ترا یعنی الحسی را که ما را بتو خواند وَنَتَّبِعِ الرُّسُلَ و پیروی کنیم فرستادگانرا فرستادگان گویند که أَوَلَمْ تَكُونُوا آیا شما نبودید از روی مبالغه أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلُ که سوگند میخوردید پیش ازین در دنیا که شما همیشه خواهید بود مَا لَكُمْ مِنْ زَوَالٍ نباشد شما را هیچ زوالی وَسَكَنْتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ و ساکن بودید شما در مسکنهای آنکه ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ستم کردند بر نفسهای خود بکفر و شرک چون عاد و ثمود وَتَبَيَّنَ لَكُمْ و ظاهر شد مر شما را بمشاهده و در منازل ایشان از آثار آنچه بدیشان نازل شد از عذاب كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ چگونه کردیم بایشان یعنی بچه وجه ایشانرا هلاک کردیم و بناهای ایشانرا از پای در آوردیم بجهت کفر ایشان وَضَرَبْنَا لَكُمُ الْأَمْثَالَ و مثلها زدیم برای شما از احوال ایشان وَقَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ و بدرستی که کوشش کردند در حیله آنچه نهایت مکر ایشان بود در ابطال حق و اثبات باطل وَعِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ و نزدیک خدایست جزای مکر ایشان و ایشانرا بدان جزا دهد وَإِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ و بدرستی که بود مکر ایشان در شدت و عظمت ساخته و پرداخته لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ تا از جای برود از آن مکر کوهها این تمثیل است برای احکام شرایع انبیا و معجزات رسل و یا امر حضرت رسالت صلعم یعنی کافران حیلها انگیختند بجهت آنکه در ثبات و رسوخ چو کوهها پایدار است و ثابت و استوار زایل گردانند فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ مُخْلِفَ وَعْدِهِ پس مپنداری محمد صلعم خدای را خلاف کننده وعده خود رُسُلَهُ مر پیغمبران خود را یعنی وعده نصرت بر کفار لقوله انا لننصر رسلنا إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ بدرستی که خدای غالبست و صاحب انتقام یعنی خواهنده کینه اولیا از اعدا کشنده کینه از ظالمان يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ در روزی که تبدیل کرده شود زمین غَيْرَ الْأَرْضِ بزمینی دیگر مراد روز قیامتست که در آن زمین را بزمین دیگر تبدیل کنند وَالسَّمَاوَاتُ و آسمانها را باسمان دیگر وَبَرَزُوا و ظاهر شوند مردمان از قبرهای خود لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ برای محاسبه خدای یگانه قهر کننده این دلالتست بر شدت صعوبت آن روز وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ و بینی گناهکارانرا که مشرکانند يَوْمَئِذٍ در آن روز مُقَرَّنِينَ با هم بسته فِي الْأَصْفَادِ در بندها و غلها سَرَابِيلُهُمْ مِنْ قَطِرَانٍ پیراهنهای ایشان از قطرانست و آن روغنی است سیاه و گویند صمغ است ... که میپزند و بر شتر گرگین میمالند تا بحدت جرب را بسوزاند و ... و تن را ... سرعت افروختگی آتش بان ... کردند وَتَغْشَىٰ وُجُوهَهُمُ النَّارُ و فرو گیرد و بپوشد رویهای ایشانرا آتش یعنی در آن ... لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ تا جزا دهد هر تنی را جزای آنچه کرده است إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ بدرستی که خدای زود شمارست مر بندگانرا زیرا که حساب یکی او را از دیگری باز ندارد هَٰذَا این قرآن یا آنچه درین سوره است از مواعظ بَلَاغٌ لِلنَّاسِ کفایتست مردمانرا تا پند داده شوند بآن وَلِيُنْذَرُوا بِهِ و بیم کرده شوند بدان وَلِيَعْلَمُوا و تا بدانند بتامل در آن در دلایل قدرت أَنَّمَا هُوَ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ که اوست خدای یکتا وَلِيَذَّكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ و باید که پند گیرند خداوندان خرد و باز ایستند از مناهی و قیام کنند باوامر الهی جل جلاله و عم نواله

سورة

الجزؤ الرابع عشر

سورة الحجر ابی بن کعب از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله روایت کرده که هر که این سوره بخواند حق سبحانه و تعالی بعدد مهاجر و انصار برای او ده حسنه بنویسد و ده سیئه محو کند و ده درجه بر دارد ... و او را در جنت داخل کند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

الر گویند که الف اشارتست باسم الله و لام باسم جبرئیل و را باسم حضرت رسالت پناه صلعم یعنی این کلام از خدا بواسطه جبرئیل بحضرت رسول صلعم رسید تِلْكَ این آیتها که میآید آيَاتُ الْكِتَابِ آیتهای این سوره است وَقُرْآنٍ مُبِينٍ و آیتهای قرآن روشن یا پیدا کننده حق از باطل و مبین حلال و حرام رُبَمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا ای بسا وقت که دوست دارند آنانکه کافر گردیدند یعنی کافران و در آن آرزو برند لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ کاشکی بودندی مسلمانان و این آرزوی ایشان در دنیا باشد بوقت نصرت مؤمنان یا نزدیک حلول مرگ کفار یا در روز قیامت یا در وقت حساب یا در وقتی که عاصیان اهل توحید را از دوزخ بیرون آرند و در درکات جهنم ایشان در بند بمانند و دانند که خروج ایشان متیسر نیست تمنا کنند که کاشکی از اهل ایمان میبودند حق تعالی در وعید اهل کفر بحبیب خود خطاب میکند که ذَرْهُمْ بگذار ایشانرا این امر برای تحقیر است یعنی کافران در چه حسابند دست از ایشان باز دار تا در دنیا يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا بخورند آنچه خواهند و برخورداری یابند از انواع ملاذ و منافع و لذات آن وَيُلْهِهِمُ الْأَمَلُ و مشغول گرداند ایشانرا آرزو یعنی توقع طول عمر و استقامت حال ایشانرا باز دارد از تهیه روز معاد و تفکر در مآل فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانند عاقبت بد کردار خود را و آن روز عرض اکبر باشد غرض نومید گردانیدن رسولست از ایمان ایشان و اشعار بر آنکه ایشان اهل خذلانند و عدم نفع نصیحت ایشان وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ و ما هلاک نکردیم هیچ دیهی را إِلَّا وَلَهَا مگر که هلاک ایشانرا كِتَابٌ مَعْلُومٌ مدتی مقدر بود نوشته و ثبت گشته در لوح محفوظ که مهلت ایشان چند باشد و هلاک ایشان کی بود مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ پیشی نگیرد هیچ گروه أَجَلَهَا مدت هلاک خود را وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ و باز پس نمانند از آن یعنی هلاک نشدند پیش از وقت مقدر و نه بعد از اجل مقرر پس باید که کفار از مهلت دادن مغرور نشوند چه لا محاله نزول عذاب در وقت مقدر بایشان خواهد رسید وَقَالُوا و گفتند کفار عرب يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ ای کسی که فرود آمده است بر وی الذِّكْرُ قرآن مجید إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ بدرستی که تو دیوانه که ما را از تقدیر بیخوانی این کلام از طریق استهزا میگفتند چه اعتقاد بنزول قرآن و نسبت جنون باهم راست نمی آید لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَائِكَةِ چرا نمی آری فرشتگانرا بگواهی برسالت خود إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ اگر هستی از راست گویان در دعوی پیغمبری تا بحضور ما گواهی دهند برسالت تو حق تعالی در جواب ایشان فرمود که مَا نُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ فرود آورده نشوند ملائکه إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بوحی یا بعذاب یعنی ملک را بصورت اصلی خود وقتی توانند دید که بجهت عذاب نازل شوند چنانکه قوم ثمود جبرئیل را در زمان هلاک دیدند یا بوقت مرگ چنانکه هر کس میبیند وَمَا كَانُوا إِذًا و نباشند آن هنگام که ملائکه را بدین صورت فرو فرستیم مُنْظَرِينَ از مهلت داده شدگان یعنی فی الحال معذب شوند چه ایمان ایشان در آن صورت بر طریق یأس بود اعتبار ندارد ... تکلیف است إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ بدرستی که ما فرو فرستادیم قرآنرا که یادکرد مؤمنانست وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ و بدرستی که ما او را نگهبانیم از تغییر و تبدیل و از تطرق خلل وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ و بتحقیق که ما فرو فرستادیم پیش از تو فِي شِيَعِ الْأَوَّلِينَ در گروه پیشینیان و در میان ایشان پیغمبران تعیین کردیم وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ و نیامد بدیشان هیچ فرستاده إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ مگر بودند که از روی عناد و تکبر بان پیغمبر استهزا میکردند چنانکه این معاندان میکنند یعنی از میان انبیا تو مخصوص نیستی باستهزا قوم بلکه همه ایشان بدین مبتلا بودند كَذَٰلِكَ چنانکه در آوردیم ذکر حق را در دلهای کفار بدعوت پیغمبران و ایشان از آن ایمان نیاوردند همچنین نَسْلُكُهُ در می آریم ذکر را که قرآنست فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ در دلهای کافران زمان تو و ایشان از کثرت عناد لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ ایمان نمیآرند بدان وَقَدْ خَلَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ و بدرستی که گذشته است سنت خدای در هلاک پیشینیان یعنی هر که از ایشان هلاک شده بترک قبول حق و تکذیب رسل بوده وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ و اگر بگشائیم بر ایشان

بابًا من السماء و دری از آسمان فظلوا فیه پس شوند همه روز فیه یعرجون که دران بالا روند و عجایب و غرایب قدرت ما را ببینند
لقالوا هر آینه از غایت عناد گویند که انما سکرت ابصارنا جز این نیست که بر بسته اند دیدهای ما را و چشم بندی ما کرده اند و این صورت
در خارج وجود ندارد بل نحن قوم مسحورون بلکه ما گروهی جادو زده ایم که سحر کرده است ما را یعنی محمد ما را جادو کرده بعد از ان در بیان توحید خود میفرماید
که ولقد جعلنا فی السماء بروجا و بدرستی که ما آفریدیم و پیدا کردیم در آسمان برجهای دوازده گانه به هیئات مختلفه که منازل شمس و قمر
وزیناها للناظرین و آراستیم آن صورتها را یا آسمان را بالشمس و القمر و سایر کواکب برای نگرندگان که بعبرت دران نگرند و بدان بر قدرت
مبدع و وحدانیت صانع آن استدلال کنند وحفظناها من کل شیطان رجیم و نگهداشتیم آسمان را از هر دیو رانده شده از رحمت تا
نتوانند که بر بالا بر آیند و بر اخبار و احوال علوی مطلع شوند الا من استرق السمع مگر دیوی که بر آسمان رود و بدزدد و برباید سخن مسموع شنود
سخن را فاتبعه پس از پی در آید او را و بسوزد آتش شهاب مبین ستاره درخشان و درخشان از ابن عباس مرویست که از زمان آدم
تا بوقت عیسی ع دیوان بر آسمان میرفتند و از ملایکه که اخبار لوح محفوظ در میان میکردند سخنان میربودند و بزمین آمده با دوستان خود از کاهنان
میگفتند چون روح الله ع متولد شد ایشان از سه آسمان منع کردند و چون ولادت با سعادت حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم دست داد
از همه آسمانها ممنوع گشتند و بجهت رجم ایشان شهاب ثاقب مقرر شده و ابواب کهانت مسدود گشت والارض مددناها و زمین را بگسترانیدیم بر
روی آب از زیر خانه کعبه والقینا و در افکندیم و پیدا کردیم فیها در زمین رواسی کوههای بلند افراخته یا برجا وانبتنا فیها من کل شیء موزون
و رویانیدیم در زمین از هر چیز سنجیده بمیزان حکمت یعنی مقدر بمقدار معین بر وجهی که موافق حکمت و مصلحت او بود یا موزون یعنی مستحسن یعنی رویانیدیم
از زمین چیزهای نیکو مشتمل بر منافع بسیار از اشجار و ثمار و زرعات و امثال آن وجعلنا لکم فیها معایش و گردانیدیم برای شما در زمین اسباب
معیشت از مطاعم و ملابس ومن لستم له برازقین و هم برای شما ساختیم از آنکه نیستید شما مر او را روزی دهندگان یعنی اولاد و خدم و عیال
و سایر چیزها که توهم آن میشود که مرزوق شما باشند نه مرزوق از انعام و مراکب وان من شیء الا عندنا و نیست هیچ چیز از مکونات مگر نزد ما
یعنی در قدرت ما خزائنه خزاین آن مانند چیزی که در خزینه نهاده باشند که در اخراج آن احتیاج بکلفت و زحمت نباشد وما ننزله و فرو نمیفرستیم
آنرا از خزانه قدرت خود الا بقدر معلوم مگر باندازه دانسته شده که نه کم از آن شاید و نه زیاده از آن باید وارسلنا
الریاح و فرو فرستادیم بادها را لواقح آبستنان یا بار یعنی بردارندگان ابر یا آبستن کنندگان درختها بمیوه فانزلنا من السماء ماء
پس فرو فرستادیم از آسمان یعنی که آن باران است فاسقیناکموه پس خورانیدیم شما را از آن آب و خرف دادیم شما را دران وما انتم
له بخازنین و شما نیستید مر آن را نگهدارندگان در چاه و چشمه و قدرت ندارید که آن را در خزانه ذخیره کنید برای روز احتیاج بلکه ما
حافظانیم باین وجه که آن را از آسمان انزال میکنیم و در زمین حفظ آن میکنیم و در زمین بعد از آن بقدر حاجت از چشمها بیرون می آریم وانا لنحن
نحیی و بدرستی که ما زنده میکنیم اجسام قابله را بدمیدن حیات دران ونمیت و میمیرانیم اجسام حیه را بازالهٔ حیات از آن ونحن الوارثون
و ما وارثانیم یعنی باقی بعد از فنای همه خلایق چه میراث چیزی را گویند که بعد از مردن دیگری بدیگری رسد پس هر در عوض حق تعالی موصوف ببقا ولقد
علمنا المستقدمین منکم و هر آینه میدانیم پیشی گیرندگان از شما در اسلام ولقد علمنا المستاخرین و تحقیق که میدانیم واپس ماندگان
از آن و یا میدانیم هر که مرده است از زمان آدم تا این وقت و هر که خواهد مرد تا قیامت وان ربک و بدرستی که پروردگار تو هو یحشرهم او جمع کند
متقدمین و متاخرین را و جزای هر یک با و رساند انه حکیم بدرستی که او درست کار و درست کردار است علیم دانای نهان و آشکار ولقد خلقنا

الانسان

الانسان و بدرستی که ما آفریدیم انسان یعنی آدم را من صلصال از گل خشک که چون دست بر وی زنند آواز کند من حما از گل سیاه رنگ
مسنون بوی گرفته بواسطه بسیار بودن در آب چنانچه گلی که در تگ حوض و جوی باشد صاحب تبیان گفته که حق تعالی آدم را از خاک آفرید و
که آب بر خاک بارانید تا گل شد و مدتی بگذاشت تا گل سیاه گشت پس از ان صورت انسانی مصور ساخت و آنرا بگذاشت تا خشک شد و بمرتبه صلصال
رسید والجان خلقناه و جان که پدر پریانست و گویند که او ابلیس است بیافریدیم او را من قبل پیش از آفریدن ایشان من نار
السموم هر از آتش بیدود در غایت لطافت واذ قال و یاد کن آنرا که گفت ربک للملائکة پروردگار تو مر فرشتگان را که بجهت خلافت زمین انی
خالق بدرستی که من آفریننده ام بشرا من صلصال آدمی را از گل خشک که کاین است من حما مسنون از گل گندیده مصور فاذا سویته
پس چون راست کنم صورت او را بر وجهی که مستعد دمیدن روح باشد ونفخت فیه و در دمم در وی من روحی از روح که آفریده منست و او را
زنده کرده فقعوا له ساجدین پس بیفتید برای او سجده کنندگان سجده تعظیم و تکریم و چون در او نفخ روح فرمود فسجد الملائکة کلهم
اجمعون پس سجده کردند فرشتگان همه ایشان تمام الا ابلیس مگر ابلیس که از روی استکبار ابی ان یکون مع الساجدین سرباز
زد از آنکه باشد با سجده کنندگان قال یا ابلیس گفت خدای که ای ابلیس ما لک چیست ترا و غرض درین چه باشد الا تکون مع الساجدین
در آنکه باشی با سجده کنندگان قال لم اکن لاسجد گفت ابلیس نیستم من که سجده کنم لبشر خلقته من صلصال من حما مسنون مر آدمی را
که آفریده او را از گل خشک که آن از لای سیاه بو ناکست یعنی او از خسیس تر عنصر آفریده شده که خاک ظلمانیست و مرا از اشرف آنکه آتش نورانیست
پس روح لطیف چرا سجده جسم کثیف کند ابلیس نظر بظاهر آدم داشت و از باطن او غافل و صورتش را ویرانه دید ندانست که گنج اسرار در خرابه
دل او مدفونست قال گفت خدای مر ابلیس را که چون از سجده امتناع کردی فاخرج منها پس بیرون رو از اهل آسمان یا از بهشت یا
از مرتبه کرامتی فانک رجیم پس بدرستی که رانده شده از خیر و کرامت وان علیک اللعنة و بدرستی که بر تست دوری از
رحمت و راندگی از آن الی یوم الدین تا روز جزا مراد آنست که تا روز قیامت بر تو لعنت کنند و بعد از آن عذابی بتو رسد که از لعنت
فراموشی کنی قال رب گفت ابلیس که ای پروردگار من فانظرنی الی یوم یبعثون پس مهلت ده مرا تا روزی که برانگیخته شوند
مردم غرض ابلیس ازین سخن آن بود که نمیرد چه میدانست که بعد از بعث موت نیست حق تعالی اجابت او نکرده قال گفت در جواب او که
فانک من المنظرین پس بدرستی که تو از مهلت دادگانی الی یوم الوقت المعلوم تا روز وقت دانسته شده و مقرر کرده و آن
انقراض همه مردمان باشد بنفخه اول که از آن نفخه صعقه گویند چه قول جمهور آنست که نفخه اولی نفخه موت باشد و نفخه ثانیه نفخه احیا و میان هر دو نفخه بقول اشهر چهل
سال باشد پس بنابراین ابلیس چهل سال مرده باشد القصه چون ابلیس مهلت داده شد قال رب گفت ای پروردگار من بما اغویتنی
سوگند خورم باغوای تو مرا و نومید ساختن تو مرا از رحمت لازینن لهم هر آینه آراسته گردانم برای آدمیان گناه را فی الارض در زمین
دنیا که سرای غرور است و یا معنی آنست که بسبب آنکه مرا اغوا کردی بیارایم معاصی را در چشم بندگان تو ولاغوینهم اجمعین و هر آینه گمراه
گردانم الا عبادک منهم مگر بندگان تو از ایشان المخلصین که خالص شدگان باشند از شرک جلی و خفی که مکر و فریب مرا در ایشان اثری
نباشد مراد اهل عصمت اند از انبیا و ائمه علیهم السلام و چون ابلیس در اغوای خود معصوم شده بندگان خالص حق تعالی را از آن استثنا کرد قال گفت حق تعالی
هذا این اخلاص و ایمان صراط راهیست که حقست علی بر من رعایت آن مستقیم راست یعنی کجی ندارد و در وی صاحب خود را بمنزل مراد
میرساند ان عبادی بدرستی که بندگان من یعنی مخلصان لیس لک نیست مرترا علیهم سلطان بر ایشان قوتی و تسلطی در اغوا و اضلال

اینان بعصمت و لطف من از مکاید و وساوس تو معصوم باشند إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ مگر آنکس که متابعت تو کنند از
گمراهان که تو بر وی مسلط توانی شد سفیان عیینه در تفسیر این آیه گفته که تو بندگان مرا در گناهی نتوانی که عفو من بآن نرسد و از ازل نکرده اند
از تو اغوا و از من غفران تا هر چه تو بطول عمر خود اغوا کنی من بیکساعت بیامرزم لیکن آنکس که پیروی تو کند از غاویان و برایشان در اصل نه
حق را بر ایشان سلطنتی و قوتی باشد وَإِنَّ جَهَنَّمَ و بدرستی که دوزخ لَمَوْعِدُهُمْ وعده گاه همه اینانست یعنی متابعان أَجْمَعِينَ همه
ایشان لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ مر دوزخ را هفت در است لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ مر هر دری را از گمراهان جُزْءٌ مَقْسُومٌ پاره ایست قسمت
کرده شده که از آن در آیند مراد از ابواب درکاتست که بحسب مراتب در آن در آیند طبقه اول جهنمست و آن جای گناهکارانست از اهل
توحید دوم لظی که مقام ترسایانست سیوم حطمه که ماوای جهودانست چهارم سعیر که از آن صابیانست پنجم سقر که مقر گبرانست ششم جحیم که محل مشرکانست هفتم
هاویه که درک الاسفل گویند که نامزد جمیع منافقانست آورده اند که حضرت رسول صلعم در مسجد نماز میکرد و زنی اعرابیه میگذشت بیامد و اقتدا بآنحضرت کرد
چون باین آیه رسید زن نعره زد و بیهوش شده بیفتاد و چون حضرت نماز تمام کرد و آن حال بدید بفرمود تا آب بر روی آن زن زدند با خود آمد و گفت و اویلاه
هر عضوی از اعضای من منقسم خواهد شد بهر دری از درهای هفتگانه دوزخ حضرت رسول صلعم فرمود نه چنانست مراد آنست که هر فرقه از مکلفان را
بدری از درهای دوزخ عذاب کنند بر قدر کردار ایشان گفت یا رسول الله من هفت بنده دارم و بغیر ازین چیزی ندارم ترا گواه گرفتم که همه را آزاد
کردم هر یکی را برای خلاصی از دری از درهای دوزخ جبرئیل نازل شد و گفت یا رسول الله این ضعیفه را بشارت ده که حق تعالی درهای دوزخ بر تو حرام کرد
و درهای بهشت بر تو بگشاد و بعد از وعید در بیان وعده میفرماید که إِنَّ الْمُتَّقِينَ بدرستی که پرهیزکنندگان از پیروی شیطان در کفر و فواحش نه در صغایر
ذنوب چه نمازهای پنجگانه مکفر آنست فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ در بوستانها اند و چشمه‌ها یعنی در باغها و زیر درختان که در آن چشمه‌ها روان باشد از آب
و شیر و خمر و غیر آن که بوصف نیاید فرشتگان ایشان را گویند که ادْخُلُوهَا در آئید درین بوستانها بِسَلَامٍ آمِنِينَ با سلامتی از همه آفتها در حالتی
که ایمن باشید از زوال وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ و بیرون کشیم آنچه در سینه‌های بهشتیان باشد مِنْ غِلٍّ از کینه که در دنیا با هم داشته باشند
و بصفت حسد از ایشان نزع کنند تا بدرجات یکدیگر رشک نبرند إِخْوَانًا در حالتی که برادران یکدیگر باشند یعنی در مهربانی و دوستی و نشستگان عَلَى سُرُرٍ
بر تختهای از زر مکلل بجواهر مُتَقَابِلِينَ رویها بیکدیگر آورده باشند لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ نرسد ایشان را در بهشت رنجی و مشقتی چه آن
سرای نعمت و راحتست وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ و نیستند ایشان از بهشت بیرون شدگان یعنی جاوید در بهشت باشند روایتست
که روزی حضرت نبوی صلعم بمسجد حرام در آمد جمعی صحابه را دید که میخندیدند فرمود چیست شما را که خندان میبینم صحابه را که عتابی ازین سخن دریافتند حضرت صلعم
از آنجا در گذشت و هنوز بحجره شریف نارسیده باز گشت و فرمود جبرئیل بمن آمد و پیغام آورد که چرا بندگان مرا نا امید میسازی نَبِّئْ عِبَادِي خبر ده
بندگان مرا أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ بآنکه من آمرزنده‌ام کسی که آمرزش طلبد الرَّحِيمُ بخشاینده‌ام هر کسی که توبه کند وَأَنَّ عَذَابِي و آنکه عذاب من
بر عاصی که از توبه و استغفار ابا کند هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ آن عذاب دردناکست پس بمصداق وعد و وعید قصه ابراهیم و لوط را ذکر میکند که مشتمل
بر آن هر دو است و میفرماید که وَنَبِّئْهُمْ عَنْ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ یعنی خبر ده ای محمد صلعم بندگان مرا از مهمانان ابراهیم یعنی فرشتگان هشت یا ده یا دوازده
که ببشارت ابراهیم و قوم لوط هلاک کردن بروی نازل شدند إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ چون در آمدند بر وی فَقَالُوا سَلَامًا پس گفتند سلام میکنیم بر تو
سلام کردنی قَالَ إِنَّا مِنْكُمْ گفت ابراهیم بدرستی که ما از شما وَجِلُونَ ترسانیم و سبب ترس آن بود که بیوقت و بی اذن آمده بودند یا آنکه
ما حضر را نخوردند فرشتگان این سخن شنیده قَالُوا لَا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ گفتند مترس بدرستی که ما ترا مژده میدهیم بِغُلَامٍ عَلِيمٍ بپسری

دانا که نام وی اسحق است یعنی وقتی که ببلوغ رسد علم نبوت بوی خواهد رسید قَالَ أَبَشَّرْتُمُونِي گفت آیا بشارت میدهید مرا عَلَى أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ با آنکه
رسیده است یعنی در وقتی که بمن رسیده بزرگسالی تعجب میکرد درین بود که بر بزرگسالی را پسر بر چه وجه حاصل شود یعنی باز جوان گردیم یا بهمان پیری
هستیم این صورت وجود گیرد فَبِمَ پس بچه نوع و چگونه تُبَشِّرُونَ مژده میدهید مرا قَالُوا بَشَّرْنَاكَ بِالْحَقِّ گفتند مژده دادیم ترا براستی و درستی
بی شک و شبهه فَلَا تَكُنْ مِنَ الْقَانِطِينَ پس مباش از نا امیدان بدین مژده که الله قادر است بر خلق پسری بی پدر و مادر چنانکه آدم را آفریده است بر آوردن
ولد از مرد و زن پیر قَالَ گفت ابراهیم من با امید هستم از رحمت پروردگار خود وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ و کیست که نا امید شود از بخشش
خود إِلَّا الضَّالُّونَ مگر گمراهان که طریق معرفت را نشناخته اند و کثرت رحمت و کمال علم و قدرت را ندانسته و چون در بشارت دادن
فرشته کافیست و ایشان متعدد بودند ابراهیم متحیر شد که آیا آمدن این همه ملک بسبب چه باشد پس متوجه ایشان شده قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ گفت
پس چیست کار بزرگ شما أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ ای فرستادگان چه مهم دارید و بچه خبر آورید قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ مُجْرِمِينَ گفتند
بدرستی که ما را فرستاده اند بسوی گروه کافران یعنی قوم لوط که ایشان را هلاک کنیم إِلَّا آلَ لُوطٍ لیکن آل لوط یعنی خاندان او إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ
أَجْمَعِينَ بدرستی که ما نجات دهندگانیم همه ایشان را إِلَّا امْرَأَتَهُ مگر زن او را قَدَّرْنَا قضا کردیم ما و حکم فرمودیم بامر خدا إِنَّهَا بدرستی که آن زن
لَمِنَ الْغَابِرِينَ از باز ماندگان باشد در شهرستانها برای عذاب فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ پس آنگاه که آمدند بخانواده لوط فرستادگان
قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ گفت لوط بدرستی که شما گروهی ناشناخته اید یعنی شما را نمیشناسم و میترسم که از شما شری و ضرری بما رسد قَالُوا گفتند ما
نه ایم و از ما بشما ضرری نخواهد رسید بَلْ جِئْنَاكَ بلکه آمده ایم بتو بِمَا كَانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ بآنچه بودند قوم تو که از روی عناد و جحود در آن شک میکردند
یعنی آمده ایم بعذاب ایشان را وعده داده بودی وَأَتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ و آورده ایم بتو راستی یعنی عذاب ایشان را که حقست در تحقق و وقوع وَإِنَّا
لَصَادِقُونَ و بدرستی که ما راستگویانیم درین خبر فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ پس ببر در شب اهل خود را ازین شهر بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ بپاره از شب
که بگذرد وَاتَّبِعْ أَدْبَارَهُمْ و برو از پس ایشان یعنی همه کسان خود را پیش انداز و در عقب ایشان بشتاب تمام تا همه را ازین شهر بیرون کنی وَلَا
يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ و باید که باز پس ننگرد یکی از شما تا هول عذاب نه بیند وَامْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ و بروید آنجا که فرموده شده اید یعنی
شام یا مصر یا صوغر که شهرستان پنجم است و اهل آن شهرستان هلاک نخواهند شد وَقَضَيْنَا و حکم کردیم ما و وحی فرستادیم إِلَيْهِ بسوی او ذَلِكَ
الْأَمْرَ آن کار را و تفسیرش اینست أَنَّ دَابِرَ هَؤُلَاءِ بدرستی که بنیاد این گروه مَقْطُوعٌ بریده و بر کنده شده است مُصْبِحِينَ در حالتی که بصبح در آیند
یعنی قوم تو در صبح مستاصل خواهند شد که یکی از ایشان باقی نماند آورده اند که چون زن لوط مهمانان نیکو روی را دید خبر بقوم فرستاد وَجَاءَ أَهْلُ
الْمَدِينَةِ و آمدند اهل آن شهر بدر خانه لوط يَسْتَبْشِرُونَ مژده میدادند یکدیگر را بدان مهمانان و هر یک طمع داشتند با ایشان قَالَ إِنَّ هَؤُلَاءِ
ضَيْفِي گفت لوط بدرستی که این گروه مهمانان منند فَلَا تَفْضَحُونِ پس مرا رسوا مکنید بفضیحت با ایشان چه بدی رسانیدن بمهمان موجب رسوائی
مهماندارست وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در کردن فاحشه وَلَا تُخْزُونِ و خوار و خجل مسازید مرا پیش مهمانان قَالُوا أَوَلَمْ نَنْهَكَ گفتند آیا
ترا نهی نکرده ایم عَنِ الْعَالَمِينَ از حمایت عالمیان یعنی غریبان چه فاحشه ایشان مخصوص بغربا بود قَالَ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي گفت اینک دختران منند یعنی
زنان قوم چه هر پیغمبر امت را بمنزله پدرست یا گفت دختران خود را بشما دهم بشرط اسلام إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ اگر هستید شما کنندگان آن چیز را که من میگویم
لَعَمْرُكَ قسم بزندگانی تو ای محمد صلی الله علیه وآله وسلم إِنَّهُمْ بدرستی که بودند قوم لوط لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ که در بیهوشی گمراهی خود سرگردان
می شدند و از مستی غفلت گمراه گشتند از ابن عباس مرویست که حق تعالی نیافرید هیچ کس را گرامیتر از حضرت پیغمبر و بجهت آن بجان هیچکس سوگند نخورد مگر

مجیات او فاخذتهم الصیحة پس فرا گرفت ایشانرا صیحه یا بر حضرت جبرئیل ع یعنی آواز بلند بانگ بر ایشان زد مشرقین در حالتی که بودند
روز در آمدگان یعنی در وقت درخشنده که آفتاب از مطلع خود آواز مهیب جبرئیل ایشانرا فرو گرفت و مرویست که جبرئیل بالهای خود را در زیر شهرهای
ایشان کرد و از ایشان برداشت و نزدیک آسمان برد و سرنگون کرد فجعلنا عالیها سافلها پس گردانیدیم زبر آن شهر را زیر و زبر گردانیدیم و
امطرنا علیهم و باران بارانیدیم بر ایشان و گویند بر قومی از ایشان که غایب بودند از آن شهر حجارة من سجیل سنگی از گل محکم شده یا سنگی بر هر یک نوشته
نام هر کس که نامزد او بود و تفصیل این قصه در سورة الاعراف و سوره هود مذکور شده است ان فی ذلک بدرستی که در هلاک قوم لوط لآیات
هر آینه آیتهاست برای عبرت للمتوسمین مر خداوندان دیدن فراست را که بفطانت در نگرند و حقیقت اشیا را بسمات و علامات آن بشناسند و
انها و بدرستی که شهرستان قوم لوط مؤتفکه لبسبیل مقیم برای دایم السلوکست یعنی براهی که قافلها میروند و آثار آن را می بینند ان فی ذلک بدرستی که در آنچه
یاد کردیم درین سوره هر آینه لآیة للمؤمنین نشانه ایست برای گرویدگان بر قدرت ربانی تخصیص مؤمنان بجهت آنست که ایشان منتفع
میشوند بغیر ایشان وان کان اصحاب الایکة و بدرستی که بودند یاران ایکه یعنی قوم شعیب لظالمین ستمکاران بودند ایکه در لغت بمعنی
درختان بسیار در هم رفته را گویند و بلاد ایشانرا باعتبار آنکه در میان بیشه ها و مرغزارها بود ایکه میگفتند و شعیب ع با اهل مدین و با اهل ایکه مبعوث بود
و اهل مدین بتکذیب وی هلاک شدند چنانکه گذشته و اصحاب ایکه نیز او را تکذیب کردند فانتقمنا منهم پس انتقام کشیدیم از ایشان بعذاب
یوم الظلة و آن در سوره شعرا مذکور گشته وانهما و بدرستی که اهل اسلام و ایکه و مدین لبامام مبین هر آینه براه روشن و هویداست
که مردم بر آن میگذرند و می بینند و تشبیه طریق بامام بجهت آنست که هر که بدان ایتمام نمود یعنی پیروی آن کرده تابع آن شد بمقصد و مقصود میرسد
ولقد کذب و بدرستی که تکذیب کردند اصحاب الحجر المرسلین اهل دیار حجر یعنی ثمود فرستادگان یعنی صالح را و تکذیب یکی از
رسل تکذیب جمیع رسل است و یا آنکه مراد صالح است و هر که با او بود از مؤمنان و حجر وادیست میان مدینه و شام که در آن ساکن می بودند
آتیناهم آیاتنا و دادیم ثمود را آیتهای ما را که معجزات ظاهره او بود مانند خروج ناقه از سنگ و بزرگ خلقت او که هرگز مثل او معهود
نبوده و زادن آن بعد از بیرون آمدن و بسیار شیر که همه ثمود را کافی بود و بر سر چاه آمدن آب در روز نوبت و خوردن تمام آب را در روز
نوبت فکانوا عنها معرضین پس بودند از آن معجزات روی گردانندگان وکانوا ینحتون و بودند که میبریدند و می تراشیدند
من الجبال بیوتا از کوهها خانه ها آمنین در حالتی که ایمن بودند از فرو افتادن آن و نقب بریدن دزدان در آن سنگها فاخذتهم
الصیحة پس فرا گرفت ایشانرا صیحه عذاب مصبحین در حالتی که ایمن بودند از فرو افتادن آن در آینده گان بودند بصباح هلاک شدند اول
روز یکشنبه فما اغنی عنهم پس دفع نکرد از ایشان ما کانوا یکسبون آنچه بودند که کسب میکردند از امتعه و اموال وما خلقنا
السموات والارض و نیافریدیم آسمان و زمین را وما بینهما و آنچه میان ایشانست الا بالحق مگر آفریدن حق مشتمل بر حکمت و مصلحت
و رفع مفسده وان الساعة و بدرستی که قیامت لآتیة هر آینه آینده است پس خلایق را انتقام تو از مکذبان خواهد کشید فاصفح الصفح
الجمیل پس درگذر درگذشتن نیکو یعنی بعقوبت ایشان تعجیل مکن و در صدد مکافات ایشان مباش و گویند این آیه به آیه سیف منسوخ است
ان ربک بدرستی که پروردگار تو هو الخلاق اوست آفریننده تو و آفریننده همه خلایق العلیم دانا باهل وفاق و نفاق و بحال تو و
ایشان پس توکل برو کن تا حکم کند میان شما در اسباب نزول می آورند روایتست که حضرت رسالت صلعم در اذرعات کاروانی دید از بنی قریظه و بنی نضیر
که انواع طیب و جواهر و امتعه و جامهای فاخر بار داشتند و در تیسیر آورده که هفت کاروان قریش در یکروز بمکه آمدند با متاع بسیار و ملابس [illegible]

و هر یک

و جواهر و عقد [illegible] که گفتند که اگر این مالها در دست ما بودی همه را در راه خدا انفاق میکردیم و در تیسیر آورده که در خاطر مبارک حضرت ص خطور کرد که چون
بکرسنگی و بی برگی مؤمنان را اندیشه و مشرکان را اینهمه مال باشد آیه آمد که ولقد آتیناک و بدرستی که ما دادیم ترا سبعا من المثانی هفت آیه که سوره
فاتحة الکتابست از مثانی که قرآنست و این هفت آیه که از قرآنست بهتر از آن هفت قافله است و قرآن را مثانی گفت جهت آنکه احکام و قصص
در وی مثنی واقع شده یعنی تکرار یافته و گویند که من از برای بیانست یعنی هفت آیتی که از آن مثانیست و بنا برین مراد بمثانی فاتحه باشد و تکرار آن
از جهت آنست که در نماز دو بار خوانده میشود و یا اکثر الفاظ آن مکرر واقع شده و اکابر صحابه از رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده اند
الحمد لله رب العالمین هفت است و بسم الله الرحمن الرحیم یکی از آن و آن سبع المثانی و ام القرآن و فاتحة الکتابست و از ابی بن
کعب روایتست که رسول صلعم فرمود که بدان جان من در فرمان ویست که حق تعالی در توریة و انجیل و زبور و فرقان هیچ سوره ای مثل این سوره فرو
نفرستاده و بعد از آن فرمود که سبع المثانی و قرآن عظیمست که مرا داده اند و اگر این سوره را فضل نبودی حق تعالی او را در مقابل همه قرآن نکردی و [illegible]
نکفتی ولقد آتیناک سبعا من المثانی والقرآن العظیم یعنی دادیم ترا فاتحة الکتاب و قرآن بزرگوار و وصف قرآن بعظمت جهت
مبالغه است در کمال عظم سوره فاتحه که در مقابل آن واقع شده و این از عطف عامست بر خاص بعد از آن فرمود که لا تمدن عینیک باز مکش و در
چشم خود را الی ما متعنا به بسوی آنچه برخوردار گردانیدیم بآن ازواجا منهم صنفها را از کفار یعنی الحجر را که اصناف کفار یهود و نصاری
و مجوس و بت پرستان را داده ایم مایل مشو که آن بنهایت حقیر و بی اعتبار است نسبت بآنچه بتو ارزانی داشته ایم از مرتبه بلند و درجه ارجمند
که آن نعت نبوتست و کمال قرب بدرگاه احدیت و آنچه از برای اهل دین و تقوی ذخیره است ولا تحزن علیهم و اندوه مخور
بر کفار جهت عدم ایمان ایشان با وجود مستوجب شدن ایشان در عقوبت الهی و غمگین مشو بجهت ایمان خود واخفض جناحک و فرود کن بال خود را یعنی
تواضع کن للمؤمنین مر مؤمنان را و رفق بایشان کن وقل و بگوی ای محمد ص انی انا النذیر المبین بدرستی که من بیم کننده ام هویدا و آشکار یعنی
بیان روشن بشما بیم میکنم از عذاب خدای بر شما و میگویم که او سبحانه میفرماید که اگر ایمان نیارید عذاب الهی بشما رسانم کما انزلنا مثل آن عذاب که فرستادیم علی
المقتسمین بر بخش کنندگان قرآن [illegible] و وصف بازگو میکنند از سحر و شعبده و کهانت و مفتری و اساطیر الاولین و گویند که بعضی کفار از روی استهزا میگفتند
که سوره البقره از من و [illegible] از شما و دیگری گفت سوره النمل از من [illegible] و ایشان دوازده تن بودند ولید بن مغیره در موسم حج ایشانرا بعقبات
مکه فرستاد تا با هر قافله از حاج که ملاقات کنند ایشان را از صحبت حضرت خیر الانام بر حذر دارند فوربک پس بحق پروردگار تو لنسئلنهم اجمعین که همه
ایشانرا سؤال خواهیم کرد عما کانوا یعملون از آنچه بودند که میکردند از تقسیم قرآن و تکذیب آن و هر یک را جزا دهیم مرویست که حضرت رسالت ص بعد از
بعثت مردم را بخفیه دعوت میفرمود تا سه سال گذشت جبرئیل این آیه آورد که فاصدع پس آشکارا کن و بظاهر تمام بما تؤمر آنچه فرموده شده از تبلیغ
اوامر و نواهی واعرض عن المشرکین و روی بگردان از شرک آرندگان و آنچه میگویند التفات مکن انا کفیناک المستهزئین بدرستی که ما کفایت کردیم
و میکنیم از تو شر استهزا کنندگان را الذین یجعلون آنانکه میکردند یعنی شریک میسازند مع الله الها آخر با خدای خدای دیگر باطل فسوف یعلمون
پس زود باشد که بینند عاقبت کار را و مکافات کردار خود را در دنیا و آخرت ولقد نعلم و بدرستی که ما میدانیم انک یضیق صدرک که تنگ میشود سینه تو
بما یقولون بآنچه کافران میگویند از شرک خدای و طعن قرآن و استهزا بتو یعنی بتو شاق مینماید گفتار کفار فسبح بحمد ربک پس تسبیح کن تسبیحی مقرون بحمد پروردگار خود
یعنی بگوی سبحان الله و بحمده وکن من الساجدین و باش از نماز گزارندگان تا کشف غم تو کند و شر اشرار را از تو کفایت کند مرویست که چون اندوهی بحضرت
میرسید مشغول نماز میشد تا آن غم از وی زایل میگشت واعبد ربک و پرستش کن مر پروردگار خود را حتی یاتیک الیقین تا وقتی که بیاید بتو مرگ که متیقن است

الذین جعلوا القرآن عضین

همچنین از آن بهتر زنده از مخلوقات سورة النحل ابی بن کعب از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله روایت کرده که هر که این سوره را بخواند حق تعالی او را حساب
نکند بر هر نعمتی که در دنیا بوی انعام کرده باشد و او را مزد کسی دهد که در وقت مرگ وصیتی نیکو کرده باشد و محمد بن مسلم از حضرت ابو جعفر ع روایت کرده
که هر که در هر ماهی یکبار این سوره را بخواند حق تعالی او را از هفتاد نوع بلا در حفظ و امان خویش نگهدارد که کمترین آن جنون و جذام و برص باشد و مسکن او در جنت
عدن باشد که بهترین مواضع بهشت مرویست که کفار در استعجال قیامت در وقوع آن شک داشتند این آیه آمد بسم الله الرحمن الرحیم
اتی امر الله نزدیک است که برسد و واقع شود فرمان خدای بقیام قیامت یا بعذاب کفار فلا تستعجلوه پس شتاب طلب آن مکنید وقت آن آمد
مرویست که امر وعده بجهت تحقیق وقوع آن بخبر است که آمده است و متحقق شده پس شتاب طلب آن مکنید که بلا شک واقع خواهد شد سبحانه پاکست خدای وتعالی
عما یشرکون و برتر از آنچه ایشان انباز میگیرند ینزل الملائکة فرو میفرستد فرشتگان را بالروح بوحی یا بقران که سبب حیات قلوبست
چه گویند مراد بروح جبرئیل است من امره از فرمان خود یعنی جهت فرمان گذاری خود علی من یشاء بر هر که خواهد من عباده از بندگان خود که مستحق
نبوت او را ثابت باشد و آن فرشتگان به پیغمبران میگویند ان انذروا اینکه اعلام کنید خلقان را و آگاه سازید انه لا اله الا انا بدرستیکه نیست خدای
مستحق عبادت مگر من که آفریننده و روزی دهنده همه ام فاتقون پس بترسید از من و جز مرا پرستش مکنید خلق السموات والارض آفرید آسمانها
و زمینها بالحق بحکمتی است و غرضی صحیح تعالی عما یشرکون برترست خدای و برتر از آنچه انباز میگیرند برای وی از مخلوقات خلق الانسان آفرید
آدمی را من نطفة از آب منی که جمادیست بی حس و فهم و سیالست که وضع شکل نپذیرد و پس از فهم و عقل داد فاذا هو پس ناگاه او خصیم مبین جدل
کننده ایست آشکارا یعنی مناظره میکند و میخواهد که سخن خود را بحجت ثابت سازد مراد ابی بن خلفست که استخوان آدمی ریزیده پوسیده را نزد حضرت پیغمبر
آورد و گفت چگونه این را زنده توان ساخت حق تعالی این آیه فرستاد که او جمادی بود او را حس و نطق دادیم اکنون با ما جدال میکند چرا استدلال نمیکند
با بندای آفرینش خود که هر که بران قادر بود هر آینه بر این نیز قدرت دارد والانعام و چهارپایان را که شتر و گاو و گوسفند خلقها لکم آفرید برای شما
فیها دفء در آن چهارپایان پوشش گرم کننده یعنی جامهای ابریشم و موی که از ... دارد ومنافع و دیگر شما را در آن منفعتهاست از نسل
و شیر و کرایه و سواری و تجارت و غیر آن ومنها تاکلون و از آنها میخورید یعنی شیر و روغن و کشک و پنیر و غیر آن از آنچه توان خورد ولکم فیها
و شما را در آن چهارپایان جمال زینتی و آرایشی است یعنی در پیش خانهای شما در روز و وقت بدین انعام زینت می یابد حین تریحون هنگامی که
باز میگردانید انعام را از چراگاه بجای خود یعنی آخر روز با شکمهای سیر و پستانهای پر شیر وحین تسرحون و وقتی که بیرون میکنید انعام را
بچراگاه یعنی بامداد وتحمل اثقالکم و بر میدارند بارهای گران یا بدنهای شما را الی بلد لم تکونوا تا بشهری که نباشید شما بالغیه
رسندگان بدان با بارهای گران یا پیاده الا بشق الانفس مگر برنج و سختی که ببدنهای شما رسد ان ربکم بدرستی که آفریدگار شما لرؤف مهربانست
مهربانست که بر رعیه خدمت گذاری شما نعمت داد رحیم بخشاینده است که با آفریدن چهارپایان کار بر شما آسان کرد والخیل آفرید اسبان
والبغال و استران والحمیر و خران را لترکبوها تا برنشینید بران وزینة و تا آرایش شما باشد بدان ویخلق و می آفریند
چیزها را آفرید تعبور ما لا تعلمون آنچه را که شما نمیدانید از حشرات و هوام و طیور و جانوران و گویند مراد نعمت بهشت است وعلی الله قصد السبیل
و بر خداست بیان کردن راه میانه برای بندگان یعنی راهی که موصلست بحق که طریق اسلامست بواسطه الطاف و سایر مقدمات تکلیف از قدرت و
تمکین دادن و نصب دلایل و رفع موانع ومنها جائر و بعضی از آنها جائر و کجست و دور است از مقصد یعنی ملتهای کفر در انواع بدعتها ولو شاء و اگر خواستی
خدای که بر وجه اکراه و اجبار راه نماید لهدیکم اجمعین هر آینه راه نمودی همه شما را لیکن این منافی تکلیفست و خلاف حکمت و مصلحت هو الذی

من السماء

من السماء او است آنکه فرو فرستاد از جانب آسمان یا از ابرها ماء آبی یعنی باران لکم برای شما منه شراب از آنست نوشیدن
ومنه شجر و از آنست درخت یعنی سبب رویدن و پرورش یافتن درختان شماست فیه تسیمون در آن میچرانید چهار
پایان را ینبت میرویاند و حفص بیا میخواند یعنی خدای میرویاند لکم به الزرع برای شما بآن آب کشت را که حبوب غذائیست والزیتون
و درخت زیت را والنخیل و خرما بنان را والاعناب و تاکهای انگور را ومن کل الثمرات و بعضی از میوها که در زمین ممکن باشد زیرا که
همه موجود نباشد مگر در بهشت ان فی ذلک بدرستی که در این رویدن حبوب و اشجار لآیة هر آینه دلیلی است روشن بر قدرت الهی جل
جلاله لقوم یتفکرون مر گروهی را که تفکر کنند و تامل نمایند در آنکه دانه در زمین افتد و آب در و نفوذ کند و متعفن گردد و طرف بالای
آن شکافته گشته ساقی از آن در هوا بر آید و پایین آن شکافته یعنی از آن بزمین راسخ شود و بزرگ شود ساعت بساعت زیاده میگردد تا بوقتی
که شکوفه و میوها بروییدن می آید و هر میوه را در رنگی و شکلی و مزه دیگر باشد جلت قدرته و عظمته وسخر لکم اللیل والنهار
و رام گردانید برای انتفاع شما شب و روز را یکی برای آسایش و دیگری برای آرایش والشمس والقمر و آفتاب و ماه را که بجهت میوه و پرورش
زراعات و معرفت حساب سال و ماه والنجوم و ستارگان را برای شناختن راهها و زینت و این همه شما را نفع میرسانند در حالتی که بسته‌اند
مسخرات بامره رام شدگان بامر خدای که پروردگار همه است ان فی ذلک بدرستی که در اینها لآیات هر آینه علامتها و دلیلهاست بر وحدانیت
و قدرت و علم او سبحانه لقوم یعقلون مر گروهی را که تعقل کنند در احوال نباتات و جمادات که متضمن منفعت بیشمار است وما ذرأ
و رام گردانید آنچه را آفریده است لکم برای نفع شما فی الارض در زمین از هر چه بر آن مختلفا الوانه در حالتی که مختلفست
و اشکال و اصناف آن ان فی ذلک بدرستی که در اختلاف مخلوقات از روی طبع و هیئات و خواص لآیة هر آینه دلالتیست روشن بر قدرت
صانع حکیم لقوم یذکرون مر گروهی را که یاد کنند و تامل نمایند در آن وهو الذی سخر البحر و اوست که بقدرت کامله مسخر گردانید دریا را
بجنبشی که شما تمکن کنید از انتفاع بدان یکی آنکه در وی صید کنید و در وی لتاکلوا منه لحما طریا تا بخورید از آن گوشت تازه یعنی ماهی
و دیگر آنکه غوص کنید در آن و بیرون آرید منه از آن حلیة پیرایه که تلبسونها بپوشید یعنی آنچه از آن پیرایه سازید چون لولو و مرجان
که زنان شما پوشند برای شما وتری الفلک و می بینی کشتیها را مواخر فیه شکافنده آب که بر دریا ولتبتغوا من فضله و دیگر
تسخیر کرد دریا را برای شما تا بجویید بنشستن در کشتی از دریا وجه روزی ولعلکم تشکرون و تا شاید که شما شکر گویید خدا را در این نعمت والقی
فی الارض رواسی و افکند در زمین کوههای بلند و بزرگ ان تمید بکم جهت کراهت آنکه میل کند شما را زمین یعنی نگه دارد و متحرک نسازد تا
و در اخبار واقع شده که چون حق تعالی زمین را بیافرید بر روی آب متحرک بود و بیقرار ملائکه گفتند این مقر متحرکست حق تعالی کوهها را
بران بیافرید تا قرار گرفت وانهارا و دریا آفرید در زمین جویها را چون فرات و دجله و سیحون و جیحون و امثال آن وسبلا و دیگر پدید کرد در زمین
راهها از موضعی بموضعی جهت مقاصد شما لعلکم تهتدون تا باشد که شما راه یابید بمنازل و مقاصد خود وعلامات و دیگر پیدا کرد نشانهای راه را برای
شما که روندگان بایشان راه جویند از کوهها و پشتها و مانند آن تا در راهها هلاک نشوید و بمنزل مراد رسید وبالنجم و بستارگان چون ثریا و بنات النعش و جدی
و فرقدین و مانند آن از ستارها هم یهتدون ایشان یعنی آدمیان در خشکی و تری راه می یابند افمن یخلق کمن لا یخلق آیا پس کسی که می آفریند همه
مخلوقات را که مذکور شد همچو کسی باشد که هیچ نیافریند مراد آنست که شرکان ایشان بدون خدای میپرستند چون عیسی و عزیر و ملائکه و اصنام یعنی خالق را با
هیچ شباهتی نیست پس عاجز را شریک او ساختن غایت سفه و ضلالت باشد افلا تذکرون آیا پس یاد نمیکنند اینها را و تامل نمی نمایند در آن

قوله وان تعدوا و اگر خواهید که شمار کنید نعمة الله نعمتهای خدا را که بشما ارزانی داشته لا تحصوها نتوانید شمرد او را و ضبط عدد آن
نتوانید کرد و چون از شمار نعمت عاجزید پس چگونه از شکر آن قیام توانید نمود ان الله لغفور بدرستی که خدای آمرزنده است اگر در ادای
شکر گذاری او تقصیر کنید رحیم مهربانست که بتقصیر شکر گذاری نعمت را از شما باز نگیرد والله یعلم ما تسرون و خدای میداند آنچه پنهان
میکنید از عقاید حق و باطل وما تعلنون و آنچه آشکارا میکنید از اعمال حسنه و سیئه والذین یدعون من دون الله و آنانکه میخوانند یعنی کفار که
و میپرستند بجز از خدای یعنی بتان را لا یخلقون شیئا نمی آفرینند چیزی را یعنی نمیتوانند آفرید و چگونه آفرینند وهم یخلقون و حال آنکه ایشان آفریده شده اند
و هر که مخلوق باشد محتاج بود در وجود دیگری و محتاج ممکن باشد و خالق واجب الوجود پس ایشان نزدیک حق را نشایند اموات غیر احیاء ایشان مردگانند
نه زندگان یعنی حیات عارض ایشان نشده بلکه جمادند که نمی بینند و نمی شنوند و نمیگویند و خدای باید که حی بالذات باشد و اصلا موت بدو طاری نشود
وما یشعرون ایان یبعثون و نمیدانند که کی برانگیخته خواهند شد و چون وقت بعث خود را نمیدانند چگونه جزا توانند داد پرستندگان
خود را الهکم اله واحد خدای شما خدای یگانه و یکتاست فالذین لا یؤمنون بالآخرة پس آنانکه نمیگروند بسرای دیگر یعنی تصدیق
بعث نمیکنند قلوبهم منکرة دلهای ایشان ناشناسنده است و ناپذیرنده راستی وهم مستکبرون و ایشان سرکشانند از
متابعت حضرت پیغمبر و گردنکشانند از قبول ایمان لا جرم هر آینه راست و درستست ان الله یعلم ما یسرون که خدای میداند آنچه پنهان میدارند
از انکار رسول و غیر آن از عقاید فاسده و اعمال باطله وما یعلنون و آنچه آشکارا میکنند از قدحت با وی پس جزای ایشان خواهد داد انه بدرستی
که خدای لا یحب المستکبرین دوست نمیدارد مستکبران را که از توحید خدای و تصدیق پیغمبر سرکشی کنند واذا قیل لهم و چون گویند
کافران را ماذا انزل ربکم چه چیز فرستاده پروردگار شما قالوا اساطیر الاولین گفتند آن فرستاده نشده سرگذشت پیشینیانست یعنی هیچ
فرو نفرستاده و بدین سخن قوم بسیار را گمراه میساختند حق تعالی فرمود که این عمل کردند لیحملوا تا بردارند اوزارهم بار گناهان خود را کاملة یوم
القیمة تمام و کامل در روز قیامت ومن اوزار الذین و بردارند بعضی از گناهان آنانکه یضلونهم گمراه میساختند ایشان را بغیر علم بی دانشی
یعنی نادانان نمیدانستند که رؤسای ایشان گمراه هستند مراد آنست که هم عقوبت کفر خود خواهند کشید تمام و هم حصه گمراه گردانیدن غیر که ایشان را گمراه کرده
الا ساء بدانید که بد بارست ما یزرون بار که ایشان میکشند از عقوبت ضلالت و بال اضلال قد مکر الذین من قبلهم بدرستی که
مکر کردند آنانکه بودند پیش از اهل مکه قصد انبیاء و آزار انبیاء کردند و تکذیب ایشان نمودند فاتی الله بنیانهم پس آمد فرمان خدای بان بناها که بر افراخته
بودند یعنی امر خدای بخرابی بناهای ایشان صادر شد من القواعد از جانب اساس که بنا بر آن موضوع بود با بنوحه که اول متحرک و متزلزل شد اصل بناها
فخر علیهم السقف پس بیفتاد بر ایشان سقف خانها من فوقهم از زبر ایشان و نزد بعضی مراد ازین بنا صرح نمرود است که در بابل ساخته بود
ارتفاع آن پنج هزار گز و گویند دو فرسنگ عرض آن بود تا قصد امور آسمان کند و بر خدای ابراهیم علیه السلام مطلع شود و با وی مقاتله کند بعد از
صرح بادی از مهب هیبت الهی وزیده بنا را از بیخ برکند و سر آن بنا را در دریا افکند و باقی بر خانهای نمرودیان افتاد و از مهیب آن [illegible]
بدید آمد و بجهت این زبانهای مردم مختلف شده هر قومی بزبانی سخن آغاز کردند و هیچیک زبان آن دیگر ندانست و از آنجا هفتاد و دو زبان مختلف
در عالم پدید آمد و بجهت این فاتیهم العذاب پس آمد بدیشان عذاب من حیث لا یشعرون از آنجا که ندانستند و فارغ البال بودند از رسیدن
عذاب بدیشان و گفته اند که مراد ازین عذاب پشه است که بر نمرود و لشکری او مسلط شد ثم یوم القیمة یخزیهم پس روز قیامت رسوا گرداند
ایشان را بعذاب دوزخ ویقول و گوید خدای تلخ در آنوقت این شرکائی که آنانرا انباز من یعنی انبازان که میپرستیدید شریکان منند الذین کنتم

الذین کنتم

تشاقون یکا ذکر بوده آنست که از روی ستیزه تشاقون خلاف میکردید با پیغمبر و مومنان فیهم در شان ایشان قال الذین اوتوا العلم
گویند آنانکه داده شده اند علم یعنی اهل علم از انبیاء و ملائکه یا دانایان که خلق را بتوحید میخوانده اند گویند ان الخزی الیوم بدرستی که خواری و رسوائی
درین روز والسوء و بدی عذاب علی الکافرین بر کافران است الذین تتوفیهم الملائکة آنانکه تمام فرا میگیرند فرشتگان ایشان را
یعنی اعوان ملک الموت ارواح ایشان قبض میکنند ظالمی انفسهم در حالتی که ایشان ستمکارانند بر نفسهای خود بکفر و چون مرگ را دیدند
فالقوا السلم پس در انداختند صلح را و اقرار کردند بربوبیت و وحدانیت حق و گفتند ما کنا نعمل نبودیم ما که عمل کنیم من سوء هیچ بدی
از کفر و ظلم یعنی منکر کفر و معصیت شدند ملائکه جواب ایشان دهند که بلی آری کافر بودید و معصیت کردید ان الله علیم بدرستی که خدای داناست
بما کنتم تعملون بآنچه بودید که عمل میکردید و بران شما را پاداش خواهد داد و پاداش ایشان آنست که گویند فادخلوا ابواب جهنم
پس در آیید بدرهای دوزخ یا بدرکات که آماده است برای شما خالدین فیها در حالتی که جاوید باشید در ان فلبئس پس بدست مثوی
المتکبرین مقام و آرام گاه متکبران در دوزخ و بعد از احوال مشرکان ذکر احوال مومنان میفرماید که وقیل للذین اتقوا و گفته شود یعنی هرگاه گویند مر آنانرا که
پرهیز کردند یعنی مومنان ماذا انزل ربکم چه چیز فرستاده پروردگار شما قالوا خیرا گفتند فرستاده شده است نیکوئی مراد قرآنست که جامع جمیع
خیرات و برکات و حسناتست مر دنیا و عقبی را للذین احسنوا مر آنانرا که نیکوئی کردند در اقوال و افعال فی هذه الدنیا حسنة درین سرای مکافات
به نیکوئی از نگه داشتن خون و مال و حرمت و نصرت ولدار الآخرة خیر و ثواب ایشان در ان سرای دیگر بهترست ازین سرای ولنعم دار
المتقین و نیکو سرائیست مر پرهیزکارانرا جنات عدن یدخلونها بهشت با قامت که در آیند در ان تجری من تحتها الانهار
میرود از زیر منازل آن بهشتها جویهای آب و شیر و انگبین لهم فیها ما یشاؤن مر ایشانراست در بهشت آنچه خواهند از انواع آرزوها که خدا
در بهشت حسد که موجب عتاب باشد نیست بلکه هر یک از بهشتیان بدانچه داشته باشند راضی باشند کذلک مانند این جزا یجزی الله المتقین
پاداش میدهد خدا متقیان را الذین تتوفیهم الملائکة آنانکه قبض روح ایشان کنند فرشتگان بامر خدای طیبین در حالتی که پاک و پاکیزه
باشند از شوائب شرک و عصیان و فرشتگان بر وجه تعظیم یقولون گویند بایشان که سلام علیکم سلام خدای بر شما باد و یا سلامتی از آفات
بر شماست و بعد از سلام گویند که چون مبعوث شوید ادخلوا الجنة در آیید در بهشت که برای شما آماده است بما کنتم تعملون بسبب آنچه بودید که
میکردید از خیرات و حسنات هل ینظرون آیا انتظار میبرند کافران یعنی منتظر نیستند الا ان تأتیهم الملائکة مگر آنکه بیایند فرشتگان تا قبض
ارواح ایشان کنند او یأتی امر ربک یا بیاید فرمان پروردگار تو بعذاب استیصال ایشان یا قیامت برایشان آید کذلک مانند شرک و در تکذیب ایشان فعل الذین من قبلهم
کردند آنانکه بودند پیش از ایشان و بدین سبب رسید بایشان آنچه رسید وما ظلمهم الله و ستم نکرد خدای بر ایشان ولکن کانوا انفسهم یظلمون
و لیکن ایشان ظلم و ستم میکردند بر نفسهای خود بکفر و معاصی فاصابهم سیئات ما عملوا پس رسید بایشان جزای آن بدیها که کردند وحاق بهم و فرود آمد بدیشان
یعنی فرو گرفت ایشانرا ما کانوا به یستهزءون جزای آنچه بودند که بدان استهزا میکردند یعنی عذاب موعود بقوله وقال الذین اشرکوا و گفتند آنانکه شرک آوردند
لو شاء الله ما عبدنا من دونه اگر خواستی خدا نمی پرستیدیم بجز خدای من شیء هیچ چیز نحن ولا آباؤنا نه ما و نه پدران ما ولا حرمنا من دونه
و حرام نمیکردیم بحکم خدای من شیء هیچ چیز را از بحیره و سائبه و غیر آن کفار این را بر وجه استهزا می گفتند کذلک مانند کردار اهل مکه فعل الذین من قبلهم
کردند آنانکه پیش از ایشان بودند از شرک و تکذیب رسل و تحریم حلال و تحلیل حرام فهل علی الرسل پس نیست بر رسولان الا البلاغ المبین مگر رسانیدن
پیدا و آشکارا و ایشان از تصدیق ابا کردند و مستوجب عقوبت شدند ولقد بعثنا فی کل امة و بتحقیق که فرستادیم در میان هر گروهی رسولا [illegible]

چنانکه ترا بدین امت فرستادیم و فرموده بهمه رسولان را تا با قوم خود بگویند أَنِ اعْبُدُوا اللّٰهَ که بپرستید خدای را وَاجْتَنِبُوا الطّاغُوتَ
و بپرهیزید از پرستیدن طاغوت که شیطانست و هر که خواننده است بگمراهی فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللّٰهُ پس از ایشان کسی هست که بسبب الطاف
و توفیق راه نمود حق ایشان را بایمان وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ و بعضی از ایشان کسی هست که بجهت فرط عناد و جحود او با وجود مشاهده آیات بادیه و معجزات ظاهره
واجب شد عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ بر وی خذلان و تخلیه تا در ضلالت خود ماندند فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ پس سیر کنید ای مشرکان در زمین فَانْظُرُوا
كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ پس بنگرید ای کافران عهد رسول که چگونه بود منتهی کار تکذیب کنندگان نبی بر دیار عاد و ثمود إِنْ تَحْرِصْ اگر
سخت بکوشی و حرص ورزی ای محمد عَلَى هُدَاهُمْ بر راه یافتن مشرکان فَإِنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ پس بدرستی که خدای راه ننماید بر وجه اجبار
و الجا کسی را که مخذول باشد و در ضلالت گذاشته و تو لطف از ایشان بر داشته بجهت عمود ایشان وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ و نیست مر ایشان را هیچ کس از یاری
کنندگان که دفع عذاب کنند از ایشان از ابو العالیه منقولست که یکی از مسلمانان بر کافری دینی داشت بتقاضای آن رفته در اثنای مکالمه گفتند بآن
خدائی که بعد از موت مرا زنده کرده الله کافر گفت تو امیدواری که بعد از مرگ زنده شوی مسلمان گفت آری کافر سوگند غلاظ و شداد که در کیش او
مقرر بود سوگند یاد کرد که هیچ کس بعد از موت زنده نگردد [illegible] وَأَقْسَمُوا بِاللّٰهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ و سوگند خوردند بخدای سخت ترین سوگند
خود که لَا يَبْعَثُ اللّٰهُ مَنْ يَمُوتُ بر نه انگیزد خدای [illegible] حق تعالی بر ایشان رد کرده فرمود که بَلَى آری برانگیخته شوند همه مردمان برای حساب
و عقاب وَعْدًا عَلَيْهِ وعده کرده است خدای وعده کردنی بر زنده شدن مردگان در رسیدن ایشان بجزا و زجر یا بهشت حَقًّا وعده درست و راست
که هیچ شبهه در وقوع آن نیست وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ و لیکن بیشتر مردمان از غایت جهالت و ضلالت نمیدانند که مبعوث خواهند شد
خلف وعده از حکیم محال است پس بر انگیزاند خدای لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يَخْتَلِفُونَ تا بیان کند برای ایشان آنچه را که اختلاف میکنند فِيهِ
در آن از امور بعث و حشر وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا و تا بدانند آنانکه نگرویدند أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ از آنکه ایشان بودند در دعوی آنکه [illegible]
نیست و در آنکه خدا مرده را زنده کند إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ جز این نیست که قول ما هر چیز را که إِذَا أَرَدْنَاهُ چون خواهیم آفریدن آن را أَنْ نَقُولَ لَهُ آنست که
گوئیم مر او را كُنْ بباش فَيَكُونُ پس باشد مراد آنست که چون اراده الهی بحصول چیزی تعلق گیرد در حال موجود شود وَالَّذِينَ هَاجَرُوا و آنانکه ببریدند از وطن خود
فِي اللّٰهِ در گذاردن حق خدا و برای رضای او مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا از پس آنکه ستم دیده شده بودند مراد اصحاب [illegible] اند که بجهت ستمکاری قریش [illegible]
کردند [illegible] مهاجران لَنُبَوِّئَنَّهُمْ هر آینه جای دهیم ایشان را فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً در سرای [illegible] مدینه معظمه [illegible] وَلَأَجْرُ
الْآخِرَةِ و هر آینه مزد [illegible] لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اگر باشند کفار که بدانند [illegible]
[illegible] الَّذِينَ صَبَرُوا مهاجران آنانند که صبر کردند بر مفارقت وطن [illegible] وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ و بر پروردگار خود توکل میکنند [illegible] کفار قریش
گفتند خدای بزرگوار از آن است که بشر را پیغمبری فرستد [illegible] ملائکه را مبعوث کرد [illegible] حق تعالی رد قول ایشان کرده فرمود که
وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ و نفرستادیم ما برسالت پیش از فرستادن تو إِلَّا رِجَالًا مگر مردانی را از آدمیان که بزبان ملائکه نُوحِي إِلَيْهِمْ
وحی فرستاده میشد با ایشان مراد آنست که سنت الهی [illegible] فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ پس بپرسید اهل کتاب
یعنی علما و اهل تواریخ را که باخبار امم ماضیه [illegible] إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ اگر شما نمیدانید که انبیای سابق همه بشر بوده اند
که مبعوث شده اند بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزهای روشن وَالزُّبُرِ و کتابهای نوشته وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ و فرو فرستادیم بتو قرآن را لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ تا بیان
کنی روشن و هویدا [illegible] برای مردمان مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ آنچه فرستاده شده است در قرآن بسوی ایشان از امر و نواهی و از هر چه بر ایشان مشتبه است

ولعلهم

وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ [illegible] تا باشد که ایشان تفکر کنند در آن و بدانند که این کلام مخلوق نیست أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ
آیا پس ایمن شده اند آنانکه کرده اند مکرهای بد یعنی برای هلاک انبیا و مؤمنان حیلها انگیخته اند أَنْ يَخْسِفَ اللّٰهُ بِهِمُ الْأَرْضَ از آنکه فرو برد
ایشان را در زمین چنانکه قارون را فرو برد أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ یا بیاید بدیشان عذاب مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ از جائی که ندانند
و امید ندارند چنانکه بقوم لوط أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقَلُّبِهِمْ یا بگیرد ایشان را در حالت رد و آمد شدن ایشان در سیر و تجارت خود فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ
پس نباشند ایشان عاجز کنندگان أَوْ يَأْخُذَهُمْ یا بگیرد ایشان را خدا در فرود عذاب عَلَى تَخَوُّفٍ بر ترس چنانکه گروهی را بعذاب هلاک
کرد [illegible] فَإِنَّ رَبَّكُمْ پس بدرستی که پروردگار شما لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ هر آینه مهربان و بخشاینده است که بعقوبت تعجیل نکند و مهلت دهد [illegible]
کنند و براه حق باز آیند أَوَلَمْ يَرَوْا آیا ندیدند این کافران یعنی البته نظر کردند إِلَى مَا خَلَقَ اللّٰهُ مِنْ شَيْءٍ بسوی آنچه آفریده است خدای از
مخلوقات که يَتَفَيَّأُ ظِلَالُهُ میگردد سایههای ایشان عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ از راست و چپ یعنی از هر جانبی سُجَّدًا لِلّٰهِ در حالتی که آن سایهای
ایشان سجده کنندگانند مر خدای را وَهُمْ دَاخِرُونَ و حال آنکه ایشان خوارانند یعنی خاضع و متواضع مراد بسجود انقیاد و امتثال است و مقهوریت
و مغلوبیت خواه بطبع یا باختیار و در تفسیر زاهدی آورده که معنی آنست که اگر کافران مر او را سجده نکنند باختیار سایهای ایشان بالطبع مر او را سجده میکنند
و حق آنست که همه اشیا خاضع و ذلیلند و دلالت میکنند بر وجود صانع خود وَلِلّٰهِ يَسْجُدُ و مر خدای را سجده میکنند مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي
الْأَرْضِ آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است مِنْ دَابَّةٍ از جنبندگان این بیان هر دو است زیرا که دبیب حرکت جسمانیست خواه در زمین
و خواه در آسمان و مراد بسجود انقیاد [illegible] وَالْمَلَائِكَةُ و دیگر سجده میکنند فرشتگان این از قبیل ذکر خاص است بعد از عام جهت تعظیم
و تلطف [illegible] وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ و فرشتگان سرکشی نمی‌نمایند از عبادت او [illegible] سجود بر دو نوعست سجود
عبادت [illegible] يَخَافُونَ [illegible]
ملائکه از عذاب پروردگار خود که ناگاه فرود آید مِنْ فَوْقِهِمْ از زبر ایشان [illegible] وَيَفْعَلُونَ و میکنند [illegible]
مَا يُؤْمَرُونَ آنچه فرموده شده اند [illegible] وَقَالَ اللّٰهُ و گفت خدای لَا تَتَّخِذُوا إِلٰهَيْنِ اثْنَيْنِ [illegible] إِنَّمَا هُوَ
إِلٰهٌ وَاحِدٌ جز این نیست که خدای یکی معبود است [illegible] فَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ پس مرا بترسید [illegible] وَلَهُ مَا فِي
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و مر خدای راست آنچه در آسمانهاست [illegible] وَلَهُ الدِّينُ و مر او راست طاعت و فرمان برداری وَاصِبًا
در حالتی که لازم و واجبست [illegible] أَفَغَيْرَ اللّٰهِ تَتَّقُونَ
[illegible] وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ و آنچه بشما رسیده است از نعمتها
[illegible] فَمِنَ اللّٰهِ پس از خداست [illegible] ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ
پس چون رسد بشما سختی [illegible] فَإِلَيْهِ تَجْأَرُونَ پس بدو مینالید و تضرع بدرگاه او میکنید ثُمَّ إِذَا كَشَفَ الضُّرَّ [illegible]
آن سختی [illegible] عَنْكُمْ از شما إِذَا فَرِيقٌ مِنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ [illegible]
غیر او لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ [illegible] فَتَمَتَّعُوا [illegible]
کام خود [illegible] فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ [illegible] وَيَجْعَلُونَ [illegible]
لِمَا لَا يَعْلَمُونَ برای آنها که نمیدانند [illegible] نَصِيبًا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ [illegible]

ودویم ازکشت وچهارپایان تالله لتسئلن سوگند بخدای که پرسیده خواهید شد در روز قیامت عما کنتم تفترون ازانچه
که افترا میکنید ویجعلون لله البنات ومیگردانند ومیسازند برای خدا دختران ازانجهت که ملائکه را دختران خدا میدانند وبنو ملیح
بودکه میگفتند که ملائکه از جن متولد شده اند سبحانه پاکست خدای ازانچه ایشان میگویند که خدای دختران دارد ولهم ما
یشتهون ومرایشانراست انچه آرزو دارند وبدان مینازند یعنی پسران ومبراست حق تعالی ازین قسمت که دختران را نسبت باو دهند و پسران
را بخود نسبت کنند فاذا بشر احدهم بالانثی وچون خبر داده شود یکی ازایشان بولادت دختران یعنی چون کسی ازکافران خبر
دهند که ترا دختری متولد شده ظل وجهه مسودا گردد روی او سیاه از اندوه وغم وشرمندگی در میان قوم وهو کظیم واو پر باشد
از خشم بر زن خود که چرا دختر زاده یتواری من القوم پنهان شود وخود را بپوشد ازگروه آشنایان وخویشان من سوء ما بشر به
از بدی وناخوشی انچه اورا خبر داده اند بآن یعنی اینجا نکوهیدگی عادت بان جاریست و در اندیشه ان باشد که با آن دختر چکند ایمسکه علی هون
یا نگاه دارد آن مولود را بر خواری و ذلت که از قوم کشد از سرزنش ایشان که دختر آورده بقولهم ام یدسه فی التراب یا بپوشد او را در
خاک یعنی زنده درگور کند الا ساء ما یحکمون بدانید که بدست انچه حکم میکنند یعنی دختران که نزد ایشان قدر و حرمتی ندارد وموجب
نکوهش وسرزنش ایشان میشود بخدای نسبت میدهند کفار در زمان جاهلیت دختران را زنده درگور میکردند بجهت سرزنش قوم بعد از اسلام
اینها عادت قبیحه را حضرت رسالت … ازمیان ایشان برانداخت بعد ازان فرمود که للذین لا یؤمنون بالاخرة مر انها را که نمیگروند
برای آخرت مثل السوء صفت بدست که آن احتیاج ایشانست بزن و فرزند وکراهت ایشان از دختران و زنده درگور کردن انها بجهت
سرزنش وترس درویشی ولله المثل الاعلی ومر خدای راست صفت بلند که آن وجوب ذاتیت و غنای مطلق وجود شامل و تقدس
او از زن و فرزند وهو العزیز واوست غالب قادر بر هلاک کفار الحکیم حکم کننده بمهلت ایشان تا وقت معلوم چرا و متوحدست بکمال
وحکمت ولو یؤاخذ الله الناس واگر بگیرد خدای مردمان را یعنی کافران را بظلمهم بستم یعنی بکفر ایشان ما ترک علیها من دابة
نگذارد او بر روی زمین هیچ جنبنده از اهل شرک وعصیان بشومی کفر و معصیت ایشان ولکن یؤخرهم ولیکن باز پس میدارد خدای
ایشانرا ومهلت میدهد الی اجل مسمی وقتی نام برده شده برای موت یا عذاب ایشان فاذا جاء اجلهم پس چون بیاید وقت مقدر
ایشان برای عقوبت یا وقت مرگ ایشان لا یستأخرون ساعة باز پس نروند ساعتی ازان ولا یستقدمون وپیشی نگیرند ساعتی
بران بلکه بمیرند یا معذب شوند در همان لحظه ویجعلون لله وحکم میکنند مر خدا را یعنی برای او ما یکرهون انچه نمیخواهند وکراهت دارند که
برای ایشان باشد یعنی دختران یا شرک در مهتری و سرداری وتصف وبا وجود این وصف میکنند السنتهم الکذب زبان ایشان
دروغ را یعنی میگویند ان لهم الحسنی اگر ایشانراست مثوبتی نیکو چه کافران میگفتند که اگر فرضا رجوع ما بخدا باشد ما را ازو نیک و مرتبه نیکو خواهد بود
رد قول ایشان کرده فرمود که لا جرم حقا که فردای قیامت ان لهم النار بدرستی که باشد مر ایشانرا دوزخ وانهم مفرطون وتحقیق که ایشان
داشته شوند باتش دوزخ یعنی قبل از همه ایشان بدوزخ شتابند ابن عباس فرمود که ایشان متروکان باشند در اتش یعنی حق تعالی ایشانرا در دوزخ
بگذارد و هرگز ایشانرا بیرون نیارد چنانکه کسی چیزی را فراموش کند و هرگز بخاطرش نگذرد و بعد ازان جهت تسلیه حضرت رسالت … فرمود که تالله لقد
ارسلنا الی امم بخدا که ما فرستادیم پیغمبران بسوی گروهها که بودند من قبلک پیش از تو فزین لهم الشیطان پس بیاراست برای
ایشان دیو کش که ابلیس است اعمالهم کردارهای بد ایشانرا تا بجهت ان اقدام نمودند بر قبایح وکافر شدند بر رسولان فهو ولیهم پس شیطان

دولت

دولت ایشانست الیوم امروز یعنی در دنیا ویا روز قیامت قرین و مصاحب ایشان باشد در آتش دوزخ ولهم ومر ایشانراست عذاب الیم عذابی
دردناک در قیامت وما انزلنا علیک الکتاب ونفرستادیم بر تو قرآنرا الا لتبین مگر برای آنکه بیان کنی و روشن کردانی لهم الذی
اختلفوا برای مردمان انچیزرا که اختلاف کردند فیه دران از امر توحید واحوال معاد وهدی ورحمة ونفرستادیم بر تو قرآنرا مگر راه
نمودن بحق و برای رحمت لقوم یؤمنون مر گروهی را که بگروند بدان والله انزل من السماء ماء وخدای فرستاده از آسمان آب فاحیا
به الارض پس زنده گردانید بان آب زمین را بعد موتها پس از مردگی ان فی ذلک لآیة بدرستی که در انچه مذکور شد هر اینه نشانه
است لقوم یسمعون مر گروهی را که بشنوند بگوش تدبر واستماع کنند بسمع انصاف وان لکم فی الانعام وبدرستی که مر شماراست در وجود
چهارپایان لعبرة دلالتی که بدان عبرت گیرند از جهل بعلم عبور کنید نسقیکم می آشامانیم شمارا مما فی بطونه بعضی ازانچه در شکمهای ایشانست
از شیر حیوانات من بین فرث ودم ازمیان سرگین وخون لبنا خالصا شیری پاک از رنگ خون وبوی سرگین سائغا للشاربین گوارنده
وخوشگوار مر آشامندگانرا … از خون سرخ شیر سفید آورد درون وزخارهای خشک … کنند … ومن ثمرات النخیل والاعناب
وحی آشامانیم از میوه های خرما بن وتاکهای انگور یعنی از شیرهای این فاکهه تتخذون منه فرا میگیرید ازان سکرا است کننده را ورزقا حسنا
ودرروزی نیکو را چون خرما ومویز ودوشاب وسرکه … ورزق حسن در مقابل سکر داشت بر حرمت خمر ان فی ذلک بدرستی که درین میوه های تر وخشک
وفواید ایشان لآیة هر اینه دلیلی روشن است بر قدرت کامل پروردگار لقوم یعقلون مر گروهی را که تعقل کنند و بنظر تامل دران نگرند واوحی ربک
والهام کرد پروردگار تو الی النحل بسوی زنبوران عسل یعنی در دل ایشان افکند ان اتخذی من الجبال از آنکه فرا گیرید از شکاف کوه ها بیوتا
خانهای مسدس متساوی الاضلاع آراسته بحسن صنعت و صحت قسمت ومن الشجر واز میان درختان نیز خانه گیرید یعنی در میان کوه و درخت جای
کنید وقتی که مالکی ومصاحبی نداشته باشید که شمارا نگاه دارد ومما یعرشون واز انچه برپا گیرید از انچه مردمان بنا میکنند یعنی از الکان شما چون کندو
غیران ثم کلی من کل الثمرات پس بخورید ای زنبوران از همه میوه ها که خواهید تلخ یا شیرین مراد شکوفه هاست فاسلکی سبل ربک پس درروید
براهی که پروردگار شما را بان الهام داده و تعلیم فرموده یعنی بجا نهادی خود باز گردید ذللا در حالتی که منقاد باشید ورام شده مر او را وچون
زنبوران امر الهی را کار بستند ازشکوفه وگلها بچرند ودر درون ایشان مستحیل گردد شیرینی ایشان را که برای زمستان ذخیره ان میکنند یخرج من
بطونها بیرون آید از شکمهای ایشان … شراب مختلف الوانه شربتی خلاف یکدیگر رنگهای آن سفید که عسل زنبور جوانست و زرد که
ازان میانه سالست وسرخ که ازان زنبور پیرست وسیاه وسبز نادر باشد وگویند اختلاف الوان عسل بحسب اختلاف فصولست فیه شفاء للناس
دران شراب شفاست مردمانرا یا بنفسه چنانکه در امراض بلغمیه یا مختلط باغیر خود چنانکه در سایر امراض چه کم معجونی باشد که عسل جزو ان نباشد و ابن
… در امعق خود آورده که … در عسل انست که امراض بلغمیه را شفا میدهد … که عسل … شفای بلغمیست و
… شفای صفراست … ان فی ذلک بدرستی که در امر زنبور عسل لآیة هر اینه حجتی است روشن بر قدرت … لقوم
یتفکرون برای گروهی که تفکر کنند وتامل نمایند در اختصاص نحل باین علوم دقیقه وافعال عجیبه … بدانند که آن صنایع غریبه
دقیقه نیست مگر از الهام قادر حکیم که چندین حکمت در جانوری ضعیف ودیعت نهاده واز جمله انقیادی دارند که هرگز از راه فرمان برداری …
وامانتی که چون میوه تلخ خورند عسل شیرین باز دهند و ورعی که جز پاک وپاکیزه نخورند واطاعتی که هرگز از فرمان یعسوب که پادشاه ایشانست سر
نپیچند وتمکنی که … قطع … کنند … و هرگز بر قاذورات ننشینند و ازان نخورند … عالم …

مقصود است حشیش ایشان لولوبان کیفیت شوانند ساخت و پادشاه ایشان بطریق پادشاهان روزگار نافذ الامر است و فرمان مطاع و همه مطیع زنبوران تابع او یند که
فرمان او بهیچ امری اقدام نمیکنند و اگر یکی از انها از جاده فرمان برادری منحرف میشود بزخم سیاست او را بسزا و جزا میرساند و انچه که از عمل ایشان مشاهده
ظاهر حاصل میشود از تفکر در احوال ایشان منشاء مرض باطل کرده جهت معتقد درات عجیبه الهی دست میدهد و انکه حضرت امیر المومنین علیه صلوات الله علیه فرموده که
انا یعسوب المؤمنین اشارتست بانکه همچنانکه نحل نمیخورد مگر پاک و نمی نشیند بر نجس و ناپاک و بر دلالت الاطیب و طاهر و لطافت خود را بکثافت
بدل نمیکنند و ذیل طهارت را بلوث نجاست نمی آلاید و بر شاخ خوشبوی و شکوفه پاکیزه می نشیند و برگهای شکوفه لطیف تناول میکنند و باندک
وقتی در اندرون او بشکل لعاب تازه خوش مزه جمع میشود و شربتی بیرون می اید از و که در دار و خانه حکمت صفت فیه شفاء للناس از شان
او راست مرتبه انحضرت نیز متصف باین صفت است و مؤمن مخلص که تابع او است مثل زنبور عسل است در اکل طیب و اجتناب از نجس پس انکه انحضرت خود را
یعسوب که امیر زنبوران عسل است تشبیه فرموده در کمال لطافت باشد والله خلقکم و خدای افرید شما را از عدم بوجود آورد ثم یتوفیکم
پس میمیراند دیگر باره شما را و معدوم باز برد باجال مختلفه و منکم من یرد و از شما کسی هست که رد کرده میشود الی ارذل العمر بسوی خوارترین
یعنی بسن پیری و نقصان قوت و عقل که مشابه بسن طفولیت باشد و آن هفتاد و پنج سال یا هشتاد یا نود است پس عاقبت او با این منتهی میشود لکیلا یعلم
تا ندانند بعد علم شیئا پس از دانستن چیزی را یعنی بحال طفولیت باز رود و چیزها را فراموش کند و قوت حافظه و فهم او برود و بعضی
گفته که مراد کفار است چه مسلمان را زیادت نکند طول عمر الا کرامت و عقل و در طریق ما نیز وارد شده که مومن را هرگز این حالت دست ندهد ان
الله علیم بدرستی که خدای دانا است بمقادیر اعمار بندگان قدیر تواناست که جوان با نشاط را معمر اند و پیر بسیار سال را باقی گذارد و بعد از ان
بیان تفاوت ارزاق بندگان میکند بحسب مصلحت والله فضل بعضکم علی بعض و خدای افزونی داد برخی شما را بر برخی دیگر فی
الرزق در روزی یعنی در مال دنیا تا یکی بهتر باشد و دیگری خوارتر فما الذین فضلوا پس نیستند انانکه افزونی یافته اند در اموال برادی
رزقهم باز گرداننده روزی و مال خود علی ما ملکت ایمانهم مر انها که مالک شده است دستهای ایشان یعنی خواجگان مال خود را
بر بندگان خود غیر مملوکان در مال خود شریک سازند فهم فیه سواء پس باشند خواجگان و بندگان در مالداری یکسان پس چگونه
استیلای مالک بر مملوکان و عدم رضا بمساوات بندگان با ایشان مال را با ایشان نمیدهند و انها را شریک خود نمیسازند تا موجب نقصان
نشود مرویست که خطاب با مشرکانست پس میفرماید که ای اهل شرک شما تجویز نمیکنید که بندگان شما شریک شما باشند در اموال پس چگونه
میدارید که بتان و بندگان من شریک من باشند در الوهیت و خداوندیت افبنعمة الله یجحدون ایا پس بنعمت خدا انکار میکنید
و چون ثابت شد که منعم اوست پس هر که بت را شریک او کند بر شکر نعمت او باشد و نیز در تعداد نعم خود میفرماید که والله جعل لکم من انفسکم و خدا
افرید برای شما از جنس شما ازواجا زنان که با ایشان ارام گیرید و جعل لکم و افرید برای شما من ازواجکم بنین از زنان شما پسران و حفدة
و اولاد اولاد و یا دختران و رزقکم و روزی داد شما را من الطیبات از پاکیزه ها یعنی اموال حلال افبالباطل یؤمنون ایا به بیهوده میگروند
مشرکان اعتقاد مشرکان ان است که بتان اعانت ایشان میکنند در روز و فردا شفاعت ایشان کنند حق تعالی انکار این کرده میفرماید که ایا باین امر باطل
میگروند و بنعمة الله هم یکفرون و بنعمت خدای ایشان نمیگروند چه اضافت نعمت ببتان میکنند و یعبدون من دون الله ما لا یملک
لهم و می پرستند بدون خدای انچه را که مالک نیست یعنی نمیتوانند برای ایشان رزقا روزی دادن را من السموات والارض از اسمان یعنی
باران و از زمین نبات حاصل که کافران عبادت بتان میکنند که ایشان نمیتوانند روزی دادن کسی را شیئا چیزی را و پرستند کانرا از باران و گیاه

و لا یستطیعون و استطاعت قدرت و توانایی ندارند پس چگونه روزی بایشان دهند فلا تضربوا لله الامثال پس نزنید یعنی مسازید برای
خدا امثال و اشباه و ایشان را شریک او مسازید ان الله یعلم بدرستی که خدای میداند فساد قول شما را در انکه گوئید وانتم لا تعلمون
و شما نمیدانید بطلان قول خود و عظم عقوبت ان بعد از ان ایراد مثل میکند برای خود و برای معبودان باطله بقوله ضرب الله مثلا زد خدا
یعنی بیان کرد مثلی ان که است عبدا مملوکا بنده درم خریده و غیر مکاتب و غیر ماذون که او لا یقدر علی شیء توانایی ندارد
بهیچ چیز از نفع و ضرر و من رزقناه و ازاد را که روزی داده باشیم او را منا از نزد خود رزقا حسنا روزی نیکو فهو پس انمرد ازاد مرزوق
ینفق منه سرا و جهرا نفقه میکند از ان روزی پنهان و اشکارا یعنی هر نوع که میخواهد خرج میکند هل یستون ایا برابرند یعنی مساوی نیستند
بندگان بی اختیار در تصرف در اموال با خواجگان صاحب اقتدار و خداوندان مال و منال الحمد لله همه ستایش تمام خدای راست که دهنده
جمیع نعمتها است نظم از ماه تا بماهی و از عرش تا بفرش هر ذره از وشده مستغرق نعم پس هیچکس مستحق ان نیست مگر او چه جای انکه غیر او مستحق عبادت شود
بل اکثرهم لا یعلمون بلکه بیشتر مردمان یعنی مشرکان نمیدانند و اضافت نعمت بغیر او میکنند پس مثل دیگر ایراد میکند که وضرب الله مثلا و بیان
کرد خدای مثلی دیگر آن است که رجلین احدهما ابکم دو مرد که یکی از ایشان گنگست و نشنود گنگ مادر زاد و نشنود و نگوید لا یقدر علی شیء
قدرت ندارد بر فهم هیچ چیز از سخن و فهمانیده نمیشود و صنایع و تدابیر را بجهه نقصان حواس و هو کل علی مولاه و او گرانی است بر کسی که متولی امر او باشد یعنی ولی او و رعایت حال
او در عهده باشد اینما یوجهه هر جا که متوجه سازد او را یعنی بهر جهتی که او را فرستند لا یات بخیر نیاید بنیکوئی یعنی کار راست نسازد و کفایتی نکند چه نه از فهم
خود خبر تواند داد و نه جواب که گوید در تواند یافت و فهم کرد هل یستوی هو ایا برابر است این شخص چنین و من یامر بالعدل و کسی که میفرماید براستی یعنی سخن گوی
باشد با رشدی تمام و قدرت که امر میکند بعدل و عدل صفتی است جامع جمیع فضایل و مکارم و هو علی صراط مستقیم و او در نفس خود بر راه راست بود و سیرت که
که توجه بمقصد و مقصود رسد پس چنانکه ابکم هیچ در مساوی این کامل فاضل نیست پس بتان بی اعتبار را نسبت مساوات با حضرت پروردگار نباشد و چون کفار قریش
از روی استهزا استعجال وقوع قیامت میکردند این آیه امد که ولله غیب السموات والارض و مر خدای است دانستن نهانهای اسمانها و زمینها و ما امر الساعة
و نیست کار قیامت یعنی امدن ان از سرعت و سهولت الا کلمح البصر مگر مانند نگریستن چشم از اعلا حدقه تا اسفل که ان را بعلاج چشم زدن گویند یعنی اندر وقت
قیامت را اسان تر است از انکه شما دیده بر هم زنید او هو اقرب یا آن نزدیکتر است چه طی بعد و حصول نهادن حقیقتی دوش ان و ایقاع قیامت یک نحو
ممکن است وقوع ان در نصف زمان این حرکت ان الله علی کل شیء قدیر بدرستی که خدای بر هر چیز تواناست از بعث و حشر و غیر ان پس قادر است که احیای خلایق کند
چنانکه قادر است با حیای ایشان تدریج پس از ابتدای وجود ایشان خبر داد تا از مبدا بر معاد استدلال کنند و فرمود که والله اخرجکم و خدای بیرون اورد شما را من
بطون امهاتکم از شکمهای مادران شما لا تعلمون شیئا که نمیدانستید چیزی را از جهت منافع خود و دفع مکاره از خود و جعل لکم السمع والابصار و داد شما را
گوش و چشمها والافئدة و دلها یعنی الات دانش شما داد تا جزئیات اشیا را بحواس دریابید پس تعقل کنید در مصنوعات او و در تدبیر معاش و معاد خود نظر کنید لعلکم
تشکرون شاید که شکر کنید برین نعمتها الم یروا ایا نمی نگرند ادمیان برای استدلال بر قدرت ما الی الطیر بسوی مرغان مسخرات در حالتی که رام شده کان اند برای پریدن
فی جو السماء در میان اسمان و زمین ما یمسکهن نگاه نمیدارد ایشانرا در هوا الا الله مگر خدای که نه کرانه اجساد ایشان مقتضی سقوطست و چیزی در زیر
وجود نیست که نگاه دارنده ایشان باشد ان فی ذلک بدرستی که در تسخیر طیر برای پریدن یعنی افریدن ایشان بر وجهی که ممکنست پریدن ایشان در هوا و نگه داشتن … خلاف
طبع آن لایات هر اینه نشانهاست لقوم یؤمنون برای گروهی که بگروند چه مومنان منتفع اند بانچه تفکر میکنند در انکه … افرید که …
و هوا را … که ممکن است ایشانرا … و داد کرد دل بر خلاف طبع پس بال … تفکر در هوای … نشان تفکر …

عبادت و سیر برسانند والله جعل لكم من بيوتكم سكنا و خدای ساخت برای شما از خانهای شما که از سنگ و خشت و چوب باشد سکنا آرامگاهی که بوقت اقامت
دران ساکن توانید بود وجعل لكم و ساخت شما را من جلود الانعام بيوتا از پوست چهارپایان خانها چون قبه و خیمه که از پوست سازند تستخفونها سبک
میدارید آنرا بر داشتن و با خود بردن يوم ظعنكم ويوم اقامتكم روز سفر و رحلت شما و بوقت اقامت شما یعنی حضر یا نزول در منازل سفر ومن اصوافها
و پیدا کرد برای شما از پشمهای انعام یعنی گوسفندان باشد واوبارها و پشمهای نرم که شتر را باشد واشعارها و مویها که بز را باشد اثاثا رختهای [illegible] پوشیدنی و گستردنی
ومتاعا و برخورداری از خرید و فروخت الى حين تا هنگامی که برقرار بود و ازان نفع توان گرفت و کهنه و دریده نشده باشد والله جعل لكم و خدا پیدا کرد
برای راحت شما مما خلق ظلالا از آنچه آفرید از درخت و کوه و بناها سایها تا بدان از تاب آفتاب پناه میبرند وجعل لكم من الجبال و پدید کرد در
کوهها اكنانا پوششها یعنی غارها و خانها تراشیده که دران ساکن شوید وجعل لكم سرابيل و ساخت برای شما پیرهنها یعنی پوشیدنیها چون جامه صوف
و کتان و پنبه و جز آن تقيكم الحر که باز دارد از شما گرما و ذکر سرما نکرد چه اکتفا باحد ضدین [illegible] در بلاد عرب [illegible] وسرابيل
و دیگر ساخت برای شما پیراهنها از آهن چون زره و جوشن و جز آن تقيكم نگاه میدارد شما را از سلاح دشمنان یعنی تیر و تیغ و نیزه ایشان باسكم در کارزار
شما كذلك همچنانکه این نعمتها برای شما تمام کرد يتم نعمته عليكم تمام گرداند نعمت خود را بر شما لعلكم تسلمون تا باشد که اسلام آرید شما و یگانه
او پرستش کنید فان تولوا پس اگر رو گردانند و اعراض کنند از اسلام فانما عليك البلاغ المبين پس جز این نیست که بر تست ای محمد رسانیدن
پیغام آشکارا و چون تو پیغام بدیشان رسانیده اعراض ایشان ترا زیان ندارد يعرفون نعمت الله میشناسند مشرکان نعمت خدا را که شمرده شد [illegible]
[illegible] ثم ينكرونها [illegible] بپرستش غیر منعم [illegible] واكثرهم الكافرون
و بیشتر ایشان جاحدند از روی عناد ويوم نبعث من كل امة شهيدا و یاد کن روزی را که برانگیزیم دران از میان هر گروهی گواهی [illegible]
مراد پیغمبران امتند ثم لا يؤذن پس دستوری ندهند للذين كفروا مر آنها را که کافر شدند در عذرخواهی یا در رجوع بدنیا
ولا هم يستعتبون و نه ایشان طلب کرده شوند [illegible] که خشنود سازید خدای را [illegible]
[illegible] واذا راى الذين ظلموا العذاب و یاد کن چون ببینند روز قیامت آنانکه شرک آوردند عذاب دوزخ را فلا يخفف عنهم پس سبک
کرده نشود از ایشان عذاب دوزخ ولا هم ينظرون و نه ایشان مهلت داده شوند [illegible] واذا راى الذين اشركوا و چون ببینند آنانکه
شرک آوردند شركاءهم انبازان خود را یعنی بتان را قالوا ربنا هؤلاء شركاؤنا گویند مشرکان ای پروردگار ما این گروه هستند شریکان ما الذين
كنا ندعوا آنانکه بودیم ما که ایشان را میپرستیدیم من دونك بدون تو فالقوا اليهم القول پس بیفکنند و القا کنند بسوی ایشان سخن یعنی خدای
تعالی گویا گرداند [illegible] در جواب ایشان گویند که انكم لكاذبون بدرستی که شما دروغگویانید [illegible]
[illegible] والقوا الى الله يومئذ السلم [illegible]
[illegible] وضل عنهم ما كانوا يفترون [illegible]
الذين كفروا وصدوا [illegible] عن سبيل الله [illegible]
عذابا فوق العذاب [illegible] بما كانوا يفسدون [illegible]
[illegible] ويوم نبعث [illegible] في كل امة [illegible] شهيدا
عليهم من انفسهم [illegible] وجئنا بك شهيدا على هؤلاء

[illegible]

[illegible] ونزلنا عليك الكتاب و فرو فرستادیم بر تو قرآن را
تبيانا لكل شيء در حالتی که بیان روشن است برای همه چیز از امور دین [illegible] اجمال [illegible] وهدى ورحمة و راه
نمودنست و بخشایش [illegible] وبشرى للمسلمين و مژده است [illegible] مسلمانان را ان الله يأمر بالعدل بدرستی که خدا
میفرماید براستی والاحسان و میفرماید به نیکوکردن در طاعات [illegible] غایت اخلاص است [illegible]
امتثال و گویند عدل توحید است و احسان ادای فرایض وايتاء ذي القربى و دیگر امر میکند بعطا دادن خویش و خداوند نزدیک و رسانیدن
[illegible] ینهی عن الفحشاء و نهی میکند شما را از عمل زشت چون زنا و لواطه که قبیح ترین اعمالست والمنكر و از فعلها که انکار کنند بر
[illegible] شرع و عقل چون قتل نفس و غصب اموال والبغي و از ستمکاری [illegible] يعظكم پند میدهد خدا
[illegible] لعلكم تذكرون شاید که شما پند گیرید این آیه [illegible] جامع جمیع مواعظ [illegible] و اوفوا
بعهد الله و وفا کنید به پیمان خدا اذا عاهدتم چون عهد بستید ولا تنقضوا الايمان و مشکنید سوگندها [illegible] بعد توكيدها
پس از استوار کردن [illegible] وقد جعلتم الله و حال آنکه گردانیده اید [illegible] عليكم [illegible] كفيلا گواه ان الله يعلم
ما تفعلون بدرستی که خدای میداند آنچه میکنید [illegible] ولا تكونوا و مباشید كالتي نقضت مانند زنی
[illegible] من بعد قوة پس از قوت یعنی استحکام [illegible] انكاثا در حالتی که آن رشته [illegible]
[illegible] تتخذون ايمانكم فرا
[illegible] دخلا بينكم [illegible] ان تكون امة [illegible] هي اربى من امة [illegible]
[illegible]
[illegible] انما يبلوكم الله جز این نیست که خدای [illegible]
[illegible]
[illegible] وليبينن لكم يوم القيامة [illegible] ما كنتم فيه تختلفون [illegible]
[illegible] ولو شاء الله و اگر خواستی خدای [illegible] لجعلكم [illegible]
[illegible] امة واحدة یک گروه متفق بر اسلام ولكن يضل من يشاء [illegible]
[illegible] ويهدي من يشاء [illegible]
ولتسألن [illegible] عما كنتم تعملون [illegible] ولا
تتخذوا ايمانكم [illegible] دخلا [illegible] بينكم [illegible]
[illegible] فتزل قدم بعد ثبوتها [illegible] وتذوقوا السوء
[illegible] بما صددتم [illegible] عن سبيل الله [illegible]
ولكم [illegible] عذاب عظيم [illegible]

که بخواستند که از عهد رسول صلعم برگردند و قریش ایشانرا وعده میدادند که اگر رجوع بدین کنید منافع بسیار رسانیم حق تعالی فرمود که وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللّٰهِ
و مخرید یعنی بدل مکنید عهد خدای و بیعت او را ثَمَنًا قَلِيلًا بهای اندک که آن مال حقیر دنیویست که قریش شما را وعده میدادند اِنَّمَا عِنْدَ اللّٰهِ
بدرستی که آنچه نزدیک خداست برای وفاداران از نصرت و نعیم دنیا و ثواب آخرت هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ آن بهترست شما را از آنچه قریش وعده
میکنند اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ اگر هستید که بدانید مَا عِنْدَكُمْ آنچه نزدیک شماست از اموال و ذخایر دنیویه يَنْفَدُ منقضی و نیست گردد وَمَا عِنْدَ اللّٰهِ
و آنچه نزدیک خداست از خزاین رحمت بَاقٍ همیشه هست و هرگز منقرض نگردد وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِيْنَ صَبَرُوْا و هر آینه جزا دهیم آنها را که صبر کردند بر فقر
و فقر اَجْرَهُمْ مزد ایشانرا که نعیم بهشت است بِاَحْسَنِ مَا كَانُوْا به نیکوترین آنچه بودند که از روی اخلاص يَعْمَلُوْنَ عمل میکردند مَنْ عَمِلَ
صَالِحًا هر که بکند کردار شایسته مِنْ ذَكَرٍ اَوْ اُنْثٰى از مرد یا زن وَهُوَ مُؤْمِنٌ و او مؤمن باشد چه عمل بدون ایمان استحقاق ثواب ندارد
فَلَنُحْيِيَنَّهٗ پس هر اینه او را زنده کنیم در دنیا حَيٰوةً طَيِّبَةً زندگانی خوش یعنی او را توانگر گردانیم بنعیم دنیوی یا عز قناعت او را روزی
گردانیم ضحاک گفته که هر که ایمان آرد و عمل صالح کند اگرچه درویش باشد زندگانی او خوش کنیم در جهت امیدواری بثواب وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ و هر آینه
بدهیم مؤمنان صالح را اَجْرَهُمْ مزد ایشانرا بِاَحْسَنِ مَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ به نیکوترین کاری که میکنند تکرار بجهت تاکیدست و بعد از امر بطاعت
بندگانرا باستعاذه میفرماید تا از شر وسوسه شیطان ایمن شوند و میفرماید که فَاِذَا قَرَاْتَ الْقُرْاٰنَ یعنی ای محمد صلعم چون خواهی بخوانی قرآنرا
فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ پس پناه جوی بخدا مِنَ الشَّيْطٰنِ الرَّجِيْمِ از شر دیو رانده یعنی بگو اعوذ بالله من الشیطان الرجیم تا از قراءت باز
وسوسه او ایمن باشی خطاب بحضرتست و مراد امتند اِنَّهٗ لَيْسَ لَهٗ بدرستی که نیست مر ابلیس را سُلْطٰنٌ تسلطی و غلبه عَلَى الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا
بر آنانکه گرویده اند چه ایشان پناه بحق میگیرند از شر او وَعَلٰى رَبِّهِمْ و بر خدای خود در دفع وساوس او يَتَوَكَّلُوْنَ توکل میکنند اِنَّمَا سُلْطٰنُهٗ
عَلَى الَّذِيْنَ يَتَوَلَّوْنَهٗ جز این نیست که تسلط او بر آنانست که او را دوست میدارند و وسوسه او را قبول میکنند وَالَّذِيْنَ هُمْ و آنانکه ایشان
بِهٖ بسبب شیطان مُشْرِكُوْنَ شرک آرندگانند بخدا آورده اند که کفار که بوقت نسخ بعضی از احکام میگفتند که محمد با یاران خود سخریه میکند چه امروز
این کاری میفرماید و در روز دیگر از ان نهی میکند غالب آنست که او افترا میکند بر خدای و از نزد خود سخن میگوید آیه آمد که وَاِذَا بَدَّلْنَا اٰيَةً مَّكَانَ
اٰيَةٍ و چون بدل کنیم آیتی بنسخ را بجای آیه منسوخ در لفظ یا در حکم وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ و خدای داناترست بآنچه فرو میفرستد از ناسخ بجهت حکمت
و مصلحت قَالُوْا اِنَّمَآ اَنْتَ مُفْتَرٍ گویند کافران جز این نیست که تو افترا کننده بر خدای و از خود سخن میگویی بَلْ نه چنین است که میگویند اَكْثَرُهُمْ
لَا يَعْلَمُوْنَ بیشتر ایشان نمیدانند حکمت نسخ را قُلْ بگو ای محمد ایشانرا نَزَّلَهٗ فرو آورده است آنرا یعنی قرآنرا رُوْحُ الْقُدُسِ روح پاکیزه که جبرئیلست
مِنْ رَّبِّكَ از نزد پروردگار تو بِالْحَقِّ بحق و صواب باطل و خطا حاصل که حق تعالی قرآنرا بواسطه جبرئیل فرستاد لِيُثَبِّتَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا تا که
ثبات دهد آنانرا که گرویده اند بدانکه این کلام حقست وَهُدًى وَّبُشْرٰى و تا فرستاد قرآنرا جهت هدایت کردن و بشارت دادن لِلْمُسْلِمِيْنَ
مر کسانرا که اسلام آورده اند کافران مردی بود که غلام حضرمی را ... از اهل کتاب بود و پیوسته توریه و انجیل خواندی قریش
گفتند که محمد ازین غلام کلام می آموزد و با ما میگوید آیه آمد که وَلَقَدْ نَعْلَمُ و هر آینه میدانیم اَنَّهُمْ يَقُوْلُوْنَ آنکه ایشان میگویند اِنَّمَا
يُعَلِّمُهٗ بَشَرٌ جز این نیست که او را می آموزاند آدمی پس رد قول ایشان میفرماید که لِسَانُ الَّذِيْ زبان آنکس که يُلْحِدُوْنَ
میل میکنند گفتار خود را از استقامت اِلَيْهِ بسوی او یعنی نسبت قرآن بوی میدهند اَعْجَمِيٌّ عجمیست یعنی فصاحت ندارد و کلام فهمیده نمیشود وَهٰذَا
و این قرآن لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُّبِيْنٌ زبانیست عربی روشن یعنی عربیست ... با وجود کمال فصاحت و نهایت مهارت ... عاجز شده ...

اِنَّ

تقریر آمده اند عجز شکسته زبان مر آنحضرت را کلام بر وجه بلاغت و فصاحت ... فحص کلام ... از غیر ... بکلام عربی فصیح
که عاجز ... اعجمی ... و قرآن عربیست بنهایت فصاحت و بلاغت رسیده ... اِنَّ الَّذِيْنَ
بدرستی که آنانکه لَا يُؤْمِنُوْنَ بِاٰيٰتِ اللّٰهِ نمیگروند بآیتهای که کتاب خداست بجهت فرط عناد و جحود لَا يَهْدِيْهِمُ اللّٰهُ راه ننماید ایشانرا خدای بنجات که
نجات ... باختیار ایشان ... ایمان ندارند وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ و مر ایشانراست عذابی دردناک در آخرت بجهت که قرآن را نسبت
افترا بآنحضرت صلعم و حال آنکه افترا ایشان کردند اِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ جز این نیست که دروغ بافند در عذر الَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ بِاٰيٰتِ اللّٰهِ
نمیگروند بآیتهای خدای بجهت فرط عناد و انکار وَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْكٰذِبُوْنَ و آنگروه مفتریان ایشانند دروغگویان که میگویند انما یعلمه بشر
منقولست که بعد از تعرض حضرت رسالت صلعم ... باطل ایشان بایذا و آزار درویشان صحابه که حامی نداشتند چون بلال و خباب و عمار و پدر او
یاسر رضی الله عنهم مشغول شدند و ایشانرا در رجوع بکفر اکراه کردند جماعت در طریق ایمان ثبات قدم ورزیده بر جفای قوم شکیبائی نمودند تا بجوار کرم
و مادر عمار را در شکنجه عذاب کشیده شربت شهادت چشانیدند و عمار از بیطاقتی و ضعف بدن تحمل ایذا نداشت و چون مشرف بر هلاکت شد بجهت
اختیار کلمه که رضای قوم در آن بود بگفت خبر بحضرت رسول صلعم رسید که عمار کیش کفار اختیار کرد حضرت صلعم فرمود که چنین نیست سر تا قدم عمار از ایمان
پرست و ایمان بگوشت و خون او آمیخته عمار گریه کنان نزد حضرت پیغمبر آمده آنحضرت بدست مبارک اشک او پاک میکرد و میفرمود که تراچیست اگر باز
کردند تو بار دیگر باز گرد بدین ان بهمان کلمه حق تعالی این آیه فرستاد که مَنْ كَفَرَ بِاللّٰهِ مِنْ بَعْدِ اِيْمَانِهٖ هر که کافر شود بخدای پس از ایمان خویش و ...
کرده در عوض غضب ... باشد اِلَّا مَنْ اُكْرِهَ مگر کسی که اکراه کرده شود بر افترا قرآن یا محمد و جز آن از کلمات کفر وَقَلْبُهٗ مُطْمَئِنٌّ بِالْاِيْمَانِ و حال
آنکه دل او آرامیده باشد بایمان و عقیده او متغیر نگردد چون عمار وَلٰكِنْ مَّنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا و لیکن هر کسی که بگشاید بکفر سینه خود را یعنی برضای
نفس خود کافر شود فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِّنَ اللّٰهِ بر ایشانست خشم از خدای وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيْمٌ و مر ایشانراست عذابی بزرگ بجهت گناه بزرگ که
ارتداد است ذٰلِكَ آن عذاب عظیم مر ایشانرا بِاَنَّهُمُ اسْتَحَبُّوا الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا بسبب آنست که دوست داشتند و گزیدند زندگانی دنیا را عَلَى الْاٰخِرَةِ
بر نعیم آخرت وَاَنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكٰفِرِيْنَ و بدرستی که خدای راه ننماید گروه ناگرویدگان یعنی مرتدانرا اُولٰٓئِكَ الَّذِيْنَ طَبَعَ اللّٰهُ
عَلٰى قُلُوْبِهِمْ آنگروه آنانند که مهر نهاد خدای بر دلهای ایشان و حق ... در نیافتند وَسَمْعِهِمْ و بر گوشهای ایشان وَاَبْصَارِهِمْ و بر دیدهای
ایشان وَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْغٰفِلُوْنَ و آنگروه ایشانند بیخبران که سرمایه عمر را ضایع کرده در بازار دنیا سودی بدست نیاوردند و مفلس وار در شهر قیامت ...
تهی و دل پر حسرت ایشان را خواهد بود چنانکه میفرماید که لَا جَرَمَ اَنَّهُمْ حقا که ایشان ... فِي الْاٰخِرَةِ هُمُ الْخٰسِرُوْنَ در سرای دیگر که قیامتست
ایشانند زیانکاران ثُمَّ اِنَّ رَبَّكَ پس بدرستی که پروردگار تو لِلَّذِيْنَ هَاجَرُوْا مر آنانرا که هجرت کردند بسوی مدینه چون عمار و خباب و صهیب مِنْ
بَعْدِ مَا فُتِنُوْا از پس آنکه عذاب کشیده بودند از کفار ثُمَّ جٰهَدُوْا وَصَبَرُوْا پس جهاد کردند و شکیبائی نمودند بر جهاد و مشقت اِنَّ رَبَّكَ بدرستی
که پروردگار تو مِنْ بَعْدِهَا از پس هجرت و صبر لَغَفُوْرٌ هر آینه آمرزنده است گناهان گذشته را رَحِيْمٌ مهربانست که ایشانرا توفیق طاعت دهد
در یاد آید يَوْمَ تَاْتِيْ در روزی که آید كُلُّ نَفْسٍ هر تنی یعنی هر شخصی تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا جدل کند از نفس خود یعنی ملامت کند خود را مثلا عاصی گوید که
چرا معصیت کردم مطیع گوید چرا طاعت بیشتر نکردم وَتُوَفّٰى كُلُّ نَفْسٍ و تمام داده شود هر نفسی مَا عَمِلَتْ جزای آنچه کرده است وَهُمْ لَا يُظْلَمُوْنَ
و ایشان ستم دیده نشوند در مکافات وَضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا و بیان کرد خدای مثلی برای کافر نعمتان و آن اینست که قَرْيَةً كَانَتْ اٰمِنَةً دیهی که بود ایمن از
نزول جباران و ستمکاران مُطْمَئِنَّةً آرمیده و اهل آن دیه آسوده با آسایش تمام يَاْتِيْهَا می آید بر ان ده رِزْقُهَا روزی اهل آن رَغَدًا فراخ و بسیار مِنْ كُلِّ

مکانی از هر جانبی یعنی از اطراف و جوانب آن فکفرت پس کافر شدند اهل آن بانعم الله بنعمتهای خدا شکر نکردند بقوله فاذاقها الله پس چشانید
خدای اهل آن را لباس الجوع والخوف پوشش گرسنگی و ترس بما کانوا یصنعون بانچه بودند که میکردند از عملهای ناشایسته و معصیتها ابن عباس
فرمود که مراد حق تعالی باین مثل اهل مکه اند که ایمن بودند از قتل و غارت و در رفاهیت و ارزاق میرسید ایشان را چون که بنعمت نبوت حضرت رسالت کافر شدند
حق تعالی تبدیل فرمود ایشان را بقحط و مدت هفت سال در بلای قحط و خشک سالی ماندند و از غایت جوع مردار میخوردند و خون …
وجود این حق تعالی ترس مسلمانان در دل ایشان انداخت تا حدی که از هیبت اهل اسلام ترک تردد سفر شام کردند و بر نفس و مال خود قادر نبودند ولقد
جاءهم رسول منهم و بدرستی که آمد بدیشان پیغمبری از ایشان یعنی محمد صلعم فکذبوه پس تکذیب کردند و … اورا فاخذهم العذاب
پس فرو گرفت ایشان را عذاب یعنی قحط و ترس وهم ظالمون و حال آنکه ایشان ستمکاران بودند بر نفس خود بشرک و تکذیب بعد از آن خطاب با اهل ایمان کرده
فرمود که فکلوا مما رزقکم الله پس بخورید ای مؤمنان از آنچه روزی داد خدای شما را حلالا طیبا در حالتی که پاک و پاکیزه بود …
واشکروا نعمة الله و سپاس کنید نعمت خدا را ان کنتم ایاه تعبدون اگر هستید که او را می پرستید و فرمان می برید بعد از آن ذکر محرمات
میکند بقوله انما حرم علیکم المیتة جز این نیست که خدای بر شما حرام کرد مردار را والدم و خون روان را ولحم الخنزیر و گوشت خوک
و هر چه از آن توان خورد وما اهل لغیر الله و آنچه آواز برداشته شده باشد در ذبح او بنام غیر خدا یعنی بنام بتان کشته باشند
فمن اضطر پس هر که مضطر کرده و ممتنع شود بخوردن یکی از محرمات غیر باغ در حالتی که طالب لذت نباشد یا بیرون آینده نباشد بر امام زمان ولا
عاد و نه درگذرنده از حد سد رمق فان الله غفور پس بدرستی که خدای آمرزنده است گناه مضطر را رحیم مهربانست در رخصت دادن اکل محرمات
در وقت اضطرار ولا تقولوا لما تصف السنتکم و مگوئید مر آن چیزی را که وصف میکند زبانهای شما یعنی مجرد وصف زبان بدون دلیل مگوئید
الکذب دروغ هذا حلال که این حلالست مراد هر چیزیست که در شکم بحیره و سایبه باشد چنانکه در سوره مایده گذشت وهذا حرام و این حرام
یعنی آنچه خدا حلال ساخته مگوئید که حرامست و آنچه حرام ساخته مگوئید حلالست لتفتروا علی الله الکذب تا افترا کنید بر خدای دروغ و بگوئید
خدا ما را باین فرموده ان الذین یفترون بدرستی که آنانکه بر بندند علی الله الکذب بر خدای دروغ لا یفلحون رستگاری نیابند
از عذاب خدای در دنیا و آخرت متاع قلیل آنچه افترا میکنید برای تحصیل آن برخورداریست اندک دنیا ناپایدار که زود منقطع گردد در دنیا ولهم
عذاب الیم و مر ایشان راست عذاب دردناک در آخرت بقوله وعلی الذین هادوا و بر آنانکه بدین یهودیه درآمده اند حرمنا ما قصصنا
علیک حرام کردانیدیم آنچه خوانده ایم بر تو من قبل پیش از نزول این سوره یعنی در سوره انعام وما ظلمناهم و ستم نکردیم بر ایشان بتحریم
آن ولکن کانوا انفسهم یظلمون ولیکن ایشان بودند که بواسطه کثرت گناه بر نفسهای خود ستم کردند و مستحق عقوبت شدند ثم ان ربک
للذین عملوا السوء پس بدرستی که پروردگار تو مر آنانرا که گناه کردند بجهالة بسبب غفلت و نادانی ثم تابوا من بعد ذلک پس بازگشتند بخدای
از پس آن عمل بد واصلحوا و صلاح آوردند کار خود را ان ربک من بعدها بدرستی که آفریدگار تو از پس توبه لغفور هر آینه آمرزنده است مر آن
گناه را بسبب توبه رحیم مهربانست که قبول میکند توبه را از بنده پس امر میکند بعلاقه حضرت ابراهیم خلیل علیه که او جامع کمالات و فضایل که یافت نشود
مجموع آن مگر متفرق در اشخاص بسیار یعنی هر خصلتی نیک که در امتی باشد و بطریق تفرق و انتشار در دیگر همه حاصل که او جامع جمیع کمالات و فضایل بود قانتا
لله فرمان بردار مر خدا را حنیفا مایل از دینهای باطله بدین حق ولم یک من المشرکین و نبود از شرک آرندگان چنانکه زعم قریش است چه اعتقاد
ایشان آن بود که بر ملت ابراهیم اند شاکرا لانعمه سپاس دارنده بود مر نعمتهای خدا را اجتبیه برگزید خدای مر او را بنبوت وهدیه

ان ابراهیم کان امة

ونمود

ونمود او را بدعوت الی صراط مستقیم براهی راست که طریق توحیدست وآتیناه فی الدنیا حسنة و دادیم او را در دنیا نیکوئی
ذکر جمیل و محبت او را در دلهای خلق انداختیم که همه ارباب ملل او را دوست دارند و … پیغمبر خاتم الانبیا از نسل او کردانیدیم وانه
فی الآخرة لمن الصالحین و بدرستی که ابراهیم در آن سرای دیگر از جمله شایستگانست در درجات جنان ثم اوحینا الیک پس وحی کردیم بسوی تو ان
اتبع ملة ابراهیم حنیفا که پیروی کن در توحید و تبرا از شرک ملت ابراهیم را در حالتی که مایل بود از همه کیشها بدین اسلام که طریق حقست وما کان من المشرکین
و نبود ابراهیم از جمله شرک آرندگان این تعریض بکفار قریش است که میگفتند ما بر کیش پدر خود ابراهیم مرویست که حق تعالی امر کرد موسی را که با بنی اسرائیل بگوید که روز
جمعه از مهمات دنیوی دست کشیده پرستش حق نمایند چون فرمان بدیشان رسید اندکی قبول کردند و بسیاری سرکشی نمودند و میان ایشان نیز اختلاف افتاد جمعی
گفتند که روز شنبه را اختیار میکنیم چون حق تعالی آن روز از آفریدن خلق عالم فارغ شده و قومی بدان رفتند که روز یکشنبه اولی است زیرا که در آن روز
ابتدای آفرینش کرده حق تعالی بجهة شامت نافرمانی و مخالفت ایشان تعظیم شنبه بر ایشان فرض گردانید چنانکه فرموده که انما جعل السبت جز این نیست که گردانیده
شد تعظیم سبت و نوشته گشته و مفروض شده علی الذین اختلفوا فیه بر آنانکه اختلاف کردند در وی و تعظیم سبت آن بود که در روز …
کار و کسب نکنند و هیچ مهم مشغول نشوند و این تکلیف شاق بود بر ایشان و منقول است که موسی علیه السلام یکی را دید در روز شنبه که هیمه بر داشته بجائی میبرد …
… در موضعی بیفکنند تا مرغان مردار خوار … وان ربک لیحکم بینهم و بدرستی که پروردگار تو
هر آینه حکم کند میان ایشان یوم القیمة در روز رستخیز فیما کانوا فیه یختلفون در آنچه بودند که در آن اختلاف میکردند یعنی در روز شنبه …
عبادت بعد از آن پیغمبر خود را بدعوت حق میفرماید ادع بخوان ای محمد خلق را الی سبیل ربک براه پروردگار خود که اسلامست بالحکمة بدلیلی که خواطر
ثابت کرداند و شبهه را زایل سازد والموعظة الحسنة و به پند نیکو و سخنان نافع اول دعوت خواص امت که طالب حقایق اند و دوم برای دعوت عوام
ایشان وجادلهم و جدال کن یعنی مباحثه نمای بالتی هی احسن بطریقه که نیکوترین طرق باشد … ان ربک
بدرستی که پروردگار تو هو اعلم داناتر است بمن ضل بآنکس که گمراه شد عن سبیله از راه حق که اسلامست وهو اعلم بالمهتدین و او
داناتر است براه یافتگان مرویست که مشرکان در جنگ احد بسیاری از مسلمانان بکشتند و مثله کردند شکمها بشکافتند … چون حضرت
رسول صلعم خبر دادند فرمود که من بعوض حمزه هفتاد کس را مثله کنم اگر خدای مرا بر ایشان ظفر دهد حق تعالی این آیت فرستاد که وان عاقبتم و اگر عقوبت کنید
کسی را که با شما عقوبت کرده فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به پس عقوبت کنید مانند آنکه عقوبت کرده شده اید بدان …
شما در برابر یکی مثله کنید نه زیاده ولئن صبرتم و اگر صبر کنید و از عقوبت ایشان درگذرید لهو خیر للصابرین … بهترست مر صابران را
از انتقام واصبر و صبر کن در آنچه روز احد بتو رسید وما صبرک الا بالله و نیست صبر تو مگر بتوفیق و تیسیر خدای ولا تحزن علیهم و اندوه مخور …
… ولاتک فی ضیق و مباش در تنگی دل مما یمکرون از آنچه مکر میکنند … ان الله مع الذین
اتقوا بدرستی که خدای با آنانست که پرهیز کردند از شرک و معصیت والذین هم محسنون … نیکوکارانند …
و مخلصان … ایمان و اسلام برین دو صفت

سورة بنی اسرائیل و قیل سورة الاسری

ابی بن کعب از حضرت پیغمبر صلعم روایت کرده که هر که این سوره
قراءت کند دلش نرم شود … بهشت …
و از حضرت امام جعفر صادق علیه روایت است که هر که در شب جمعه این سوره بخواند نمیرد تا آنکه قائم آل محمد را دریابد بسم الله الرحمن الرحیم
سبحان الذی پاک میدانم از همه عیوب و نقص … آنکسی را که … اسری بعبده برد بنده خود را که حضرت محمدست صلی الله علیه

الجزء الخامس عشر

بعبده اسری لیلا یعنی در زمان اندک از ساعات شب مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ از مسجد حرام که محیط است بحرم کعبه و نزد اکثر خانه ام هانی که حرم بود از جهت
إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى سوی مسجد دورتر از اهل مکه یعنی بیت المقدس که ماورای آن مسجدی نیست الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ آن مسجدی که برکت کردیم حوالی او را
آنکه زمین شام است هم برکت دین که از ان مهبط وحی انبیای دیگر ساختیم و هم برکت دنیا بکثرت اشجار و انهار و بسیاری ثمار و فراخی معیشت لِنُرِيَهُ تا بنمائیم محمد را
بروی مِنْ آيَاتِنَا نشانهای خود را از دلایل قدرت خود چه در اندک زمان از مکه بشام رفت و بیت المقدس را مشاهده نمود و انبیا را دیده وقوف
بر مقامات ایشان حاصل کرده و عجایب و غرایب آسمانها که بعضی از آن انجا مسطور خواهد گشت اطلاع یافت اکثر علما بر آنند که معراج در سال دوازدهم
مبعث بود بقول اشهر در شب بیست و هفتم رجب و رفتن آنحضرت از مکه به بیت المقدس بنص قرآن ثابت شده و منکران کافر است و باجماع ائمه
و بقول اکثر جمهور عروج آنحضرت صلعم بجسد و روح بود و در بیداری واقع شده إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ بدرستی که خدای اوست شنوا سخنان کفار را در تکذیب
معراج و بعزان الْبَصِيرُ بینا و دانا باحوال مؤمنان در تصدیق ام هانی در روایت که شب معراج حضرت رسالت صلعم در خانه من بود چون نماز خفتن
ادا فرمود و من نیز نماز خفتن بگذاردم بخفتم و آنحضرت را در نماز رها کردم و در خواب رفتم و بیدار شدم تا که بامداد حضرت مرا بیدار کرد و فرمود
برخیز ای ام هانی تا از صدر تنی عجیب گویم من برخواستم و نماز بامداد بگذاردم فرمود بدانکه دوش جبرئیل نزد من آمد و گفت برخیز و غسل کن
و وضو تجدید ساز من چنان کردم و در روایتی است که فرمود که آب کوثر با آب زمزم مزج کرده بود من بان غسل کردم و وضو ساختم پس از
منزل بیرون آمدم فرشته دیدم ایستاده و عنان اسبی بدست گرفته و آن از دراز گوش بزرگتر بود و از استر کوچکتر و رویش چون روی
آدمیان و چشمهایش چون ستارگان و دوشش چون دم شتر و پشتش چون پشت اسب و دست و پایش چون دست و پای شتر و سم او چون
سم گاو و سینه اش از یاقوت سرخ و زین بر و نهاده و دو بال او چون بالهای طاوس آن اسب را در پیش من کشید و گفت بر نشین آن اسب
گفت بشرط آنکه حضرت پیغمبر صلعم در روز قیامت بر من سوار شود من راضی شدم که بر و سوار شوم پس بران نشستم میکائیل لگام میرفت و از پیش
و جبرئیل بر دست راست من بود تا به بیت المقدس رسیدیم ارواح جمیع پیغمبران از عهد آدم صفی تا بروزگار عیسی علیهم السلام در مسجد اقصی جمع
کرده تمام بر من سلام کردند جبرئیل مرا در پیش داشت تا امامت کردم ایشان را دو رکعت نماز بگذاردم پس جبرئیل دست من بگرفت و مرا نزدیک آن سنگ برد
که پای براق بر و نهاده است و آن صخره بیت المقدس است و بالای آن با آسمان پیوسته است یک پایه از یاقوت و دیگر از زمرد و ملک الموت چون قبض
ارواح کند از آن معراج زیرا آید و چندانکه چشم بر هم زنند ببالا نگرد متحیر آن معراج بر و ظاهر شد پس مرا بان معراج باسمان دنیا برد آنجا خروسی دیدم
که بال او سبز و سر و پای او سفید که از آن نیکوتر سبزی و سفیدی ندیده بودم پاهای او در هفتم زمین و سر او در زیر عرش مجید چون شب باخر رسد بالها
بهم زند و خدا را تسبیح کند باین وجه که سبحان الملک القدوس الکبیر المتعال لا اله الا الله الحی القیوم از آنجا بگذشتم بفرشته رسیدم یک نیمه او از آتش و نیمه دیگر از
برف نه آتش برف را میگداخت و نه برف آتش را فرو می نشاند چون از آنجا بگذشتم فرشته را دیدم بر سریر نشسته و لوحی در کنار با هیبت تمام که براو وزد جبرئیل
گفت این ملک الموت است چون مرا بدید رسم تحیت بجای آورد و گفت ای محمد همه اخبار خیر در تو و امت تو می بینم گفتم الحمد لله المنان بالنعم از و پرسیدم
که این لوح چیست گفت لوح اجال است و نام آنکه روح ایشان قبض کرده ام در لوح دیگر است گفتم چگونه قبض ارواح اهل زمین کنی که بر جای خود نشسته
گفت دست من بهمه دنیا رسد و دنیا در پیش من چنان است که طشتی در پیش تو نهاده تا هر جا که میخواهم دست دراز میکنم و فرا میگیرم پس براو وداع کردم فرشته دیگر دیدم کریه
المنظر و ترش روی جبرئیل گفت این مالک دوزخ است و تا حق تعالی دوزخ را آفریده هرگز نخندیده و هر روز خشم او زیاده میشود و چون پیش وی رفتم اکرام و تعظیم مرا بجای
آورد و گفتم چند گاه است که تا دوزخ را می تابد گفت از آن وقت که خدای تعالی دوزخ را آفریده تا قیامت خواهد تافت گفتم بعضی از دوزخ بمن نمای گفت

از دوزخ

از دوزخ پوشیده و خشنی سیاه دیدم و دودی بغایت تیره که آفاق از ان پر شد هول در دل من نشست و از انجا بالا رفتم فرشتگان بسیار دیدم
که عدد ایشان جز خدای نداند و در میان ایشان فرشته دیدم که او را هزار هزار سر بود و بر هر سری هزار هزار روی و بر هر روی هزار هزار دهن و در
هر دهنی هزار هزار زبان و بر هر زبانی بهزار هزار لغت تسبیح میکرد و از بسیاری ذکر او تعجب کردم خطاب آمد که یا محمد اگر بنده مؤمن از امت تو
در عقب هر نماز فریضه این تسبیح بگوید ثواب آن تسبیح زیاده از ذکر وی باشد و تسبیح اینست سبحان الله کما ینبغی لله و کما یحب الله
ان یسبح و کما هو اهله و کما ینبغی لکرم وجهه و عز جلاله و الحمد لله کما ... الله شی و کما یحب الله ان یحمد و کما هو اهله و کما ینبغی لکرم وجهه و
عز جلاله و لا اله الا الله کما یهلل الله شی و کما یحب الله ان یهلل و کما هو اهله و کما ینبغی لکرم وجهه و عز جلاله و الله اکبر کما کبر الله شی و کما هو
اهله و کما ینبغی لکرم وجهه و عز جلاله پس انبیا را ملاقات کردم و از آسمانها باسمانی میرفتم چون بسدرة المنتهی رسیدم از زیر درخت چهار چشمه
بیرون می آمد از آب و می و انگبین و شیر و نوری از انوار الهی بران درخت میدرخشید که بوصف در نیاید و انرا هزار هزار شاخ بزرگ بود و بر
هر شاخی هزار هزار شاخ کوچک و بر هر یک از آن هزار هزار فرشته چون بدانجا رسیدم جبرئیل بایستاد و مرا گفت پیش رو که مقام من از این نگذرد
پس مرا بفرشته حجاب الذهب سپرد و خود بیرون حجاب ایستاد و گفت اگر بقدر انمله از این پیشتر روم سوخته شوم پس آن فرشته مرا بفرشته
حجاب اللؤلؤ رسانید آن فرشته مرا بفرشته دیگر رسانید و همچنین ده فرشته مرا از هفتاد حجاب بگذرانیدند سطبری هر حجابی بانصد ساله راه و از حجابی
تا حجابی نیز بانصد ساله راه پس حجاب رفرف فرود گذاشتند که نور او آفتاب را غلبه میکرد چشم من دران نور خیره شد و انجا براق از رفتار فرو
ماند و مرا بران رفرف سوار کرده بعرش رسانیدند چون عرش را بدیدم هر چه پیش از ان دیده بودم در چشم من حقیر گشت حق تعالی مرا بمنبر عرش
رسانید و هزار نوبت فرمود که نزدیک آی و در هر نوبت از این خطاب مرا ترقی دیگر دست داد تا قدم بر سریر دنی فتدلی نهادم و بخلوت خاص بمکان
قاب قوسین او ادنی در آمده استماع فأوحى إلى عبده ما أوحى کردم پس از عرش قطره بچکید و بر زبان من آمد باطعمی که هیچ ذائقه الحان شرح
نچشیده باشد و حق تعالی از اخبار اولین و آخرین مرا اخبار فرموده زبان من بگشود تا از ان هیبت و عظمت گفتم التحیات لله و الصلوات و الطیبات
الطاهرات حق تعالی فرمود السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته من گفتم السلام علینا و على عباد الله الصالحین بعد از ان گفتم آمن الرسول
بما انزل الیه من ربه یعنی بار خدایا رسول تو ایمان آورد و همه مؤمنان ایمان آوردند بخدا و فرشتگان و کتابها و پیغمبران نه چنانکه یهود و ترسایان که
در وی راندند و بعضی کافر شدند خطاب آمد که مؤمنان چه گفتند گفتم این که سمعنا و اطعنا شنیدیم امر ترا و فرمان ترا بجای آوردیم خطاب آمد که تو
هر چه بخواهی گفتم ربنا لا تؤاخذنا ربنا و لا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا بار خدایا بر من منه بار گران چنانکه نهادی بر آنانکه پیش از ما بودند
یعنی یهود فرمود این کرامت بتو و امت تو ارزانی داشتم گفتم ربنا و لا تحملنا ما لا طاقة لنا به بار خدایا چیزی بر ما منه که ما را طاقت آن نباشد فرمود این نیز
بتو و امت تو کرامت فرمودم گفتم واعف عنا من الخسف و اغفر لنا من القذف و بیامرز ما را از قذف و مایه بدگویی و ارحمنا من المسخ و بخشای
بر ما از مسخ انت مولینا تو خدای مایی فانصرنا على القوم الکافرین و نصرت ده ما را بر گروه کافران فرمود این نیز مر تراست و امت ترا گفتم بار خدایا پیغمبران
که پیش از من بودند ایشان را کرامتها کردی ابراهیم را خلیل خود گرفتی و با موسی سخن گفتی و ادریس را درجه بلند دادی و سلیمان را ملک عظیم بخشیدی و داود را زبور دادی
بار خدایا مرا چه کرامت کردی فرمود ترا حبیب خود گرفتم چنانکه ابراهیم را خلیل خود گرفتم و با تو سخن گفتم چنانکه با موسی و ترا فاتحة الکتاب و خواتیم سورة البقره
دادم چنانکه داود را زبور دادم و آن از کنجهای عرش است و پس از تو بهیچ پیغمبر نفرستم و زمین را مسجد تو کردم و امت ترا غنیمت کفار حلال کردم و ترا بر اعدا نصرت
دادم تا دشمنان تو از یکماهه راه بترسند و قرآن که سید کتابهاست بتو فرستادم و ذکر ترا رفیع کردم و بجای تورات ... دادم و بجای انجیل و زبور

جواهیم و از مفصل تفصیل دادم و شرح صدر تو کردم و امثال ترا مهتر این امثال کردانیدم پس ابتدا را قبول کن و ایشان را شکر کن و بعد از آن با من این را گفت
وحی کرد مرا که شب نکویم و بعد از آن پنجاه رکعت نماز فرض کرد و من شفاعت کردم تا بهفده رکعت مقرر شد و مرا جوامع الکلم داد و علی را جوامع علم مرا کرد
و علی را وصی مرا کو شد داد و علی را چشم پلیس مرا وحی داد و علی را الهام و همه درهای آسمان بر روی من کشادند و جمیع حجابها از پیش نظر من برداشتند
تا آنکه در آن حال من نظر در علی میکردم و علی نظر بمن میکرد و در امالی طوسی نقل کرده بروایت ابن عباس که آنحضرت فرمود که چون بمقام قاب قوسین رسیدم
اول سخنی که حق تعالی بمن گفت این بود که ای محمد در زیر نگر من نظر کردم که همه حجابها برداشته شده علی را دیدم که سر بر داشته و بمن می نگرید پس خطاب رسید
که ای محمد علی را وصی تو و وزیر و خلیفه تو کردانیدم از پس تو پس او را اعلام کن که سخن تو می شنود من نزد پروردکار خود علی را ندا کردم و علی
در خانه خود بود و بمن مینگریست و سخن مرا می شنید لبیک بمن گفت یا رسول الله من قبول امر الهی کردم پس حق تعالی ملائکه را امر کرد که همه بر علی سلام
کردند علی جواب سلام ایشان بکفت و من همه فرشتگان را دیدم که یکدیگر را بشارت میدادند بوصایت و خلافت علی و هیچ کروهی از فرشتگان
نگذشتم مگر که مرا تهنیت کردند و گفتند ای محمد بحق آن خدایی که ترا بحق فرستاده که همه فرشتگان مسرور و خوشحال شدند بآنکه حق تعالی ابن عم ترا یعنی
حضرت علی بن ابیطالب وصی و خلیفه تو کردانید و حاملان عرش را دیدم که همه سرهای خود بپایین انداخته در زمین مینگریستند من جبرئیل را گفتم
سبب چیست که همه در زمین مینگرند جواب داد که از خدای تعالی اذن طلبیده اند که نظر در روی مبارک علی کنند و چون از آسمان بزمین آمدم و در
آن شدم که قصه معراج و آنچه دیده و شنیده بودم با علی بکویم علی از من سبقت کرده همه آنچه دیده و شنیده بودم مرا خبر داد و من دانستم که در هیچ جا قدم نزدم
و هیچ جا نرفتم و هیچ نکفتم مگر که حق تعالی اطلاع نموده بود او را بر آن و قصه ساخته ابن عباس کوید که گفتم یا رسول الله مرا وصیتی فرما تا دستگیر من باشد
در دنیا و آخرت و سبب فوز و رستکاری من کردد فرمود علیک بحب علی بن ابیطالب بر تو باد که علی را دوست داری بحق آن خدایی که مرا براستی
بخلق فرستاده که آتش دوزخ غضبناک ترست بر دشمن علی از آنکس که دعوی کند که خدا را فرزندی هست و اگر همه ملایک مقربین و انبیا مرسلین برفرض محال جمع شوند بر خصومت
علی حق تعالی همه را بآتش دوزخ عذاب کند گفتم یا رسول الله کسی پیدا شود که علی را دشمن داشته باشد فرمود نعم قومی پیدا شوند که کمان برند که امت منند و حال آنکه ایشان را از اسلام نصیبی
نباشد و بدان ای ابن عباس که نشانه دشمنی ایشان علی است که غیر او را بر او تفضیل دهند و یقین بدان که حق تعالی هیچ پیغمبری کرامی تر از من نیافریده و هیچ وصی
کرامی تر از علی خلق نکرده پس مخالفت کن با هر که مخالفت علی کند و با آنکس دوستی کن که علی را دوست دارد یا ابن عباس اگر خواهی که با علی ملاقات کنی و او از تو خوشنود
باشد بطریقه او سلوک کن که شک در ولایت علی کفرست بخدا و از ابن عباس مرویست که بامداد شب معراج آنحضرت پیغمبر را معراج بود آنحضرت دلتنگ نشسته بود
از آنکه کسی از و باور نکند که یک شب هفت آسمان را سیر کرده باشد و بهشت و دوزخ مطالعه شده در این اثنا ابو جهل لعین بیامد و در پهلوی آنحضرت نشست و از طریق
استهزا گفت چه تازه ای که از خدای بتو رسیده فرمود مرا دوش به بیت المقدس بردند گفت در یک شب به بیت المقدس رفتی گفت بلی ابو جهل گفت
آنچه با من میگویی با قوم خود بگو حضرت آواز داد که یا معشر بنی کعب همه جمع شدند و گفتند چه میگویی ای محمد فرمود بدانید که دوش مرا به بیت المقدس بردند و باز آوردند
همه از آن متعجب شدند یکی دست بر هم میکوفت و دیگری [illegible] و جمعی که اظهار ایمان میکردند و کفر پنهان میداشتند باطل برکشتند و گفتند ای
محمد ابو جهل گفت ای محمد اگر راست میگویی صفات [illegible] آن بگوی حضرت فرمود که من شب رفتم و در میان علامات راه بیت المقدس نزدیک بآن که بعضی از آن
علامات بر من مشتبه شود حق تعالی مثال آن بر من تصویر کرد که من آنرا میدیدم و با قوم میگفتم گفتند با خود که همه علامات آنرا راست میگوید پس گفتند خبر کاروان ما بگو
متوجه شده اند چه داری فرمود ایشان را در روحا گذاشتم اشتری گم کرده بودند و بطلب آن میگشتند و در میان ایشان قدح آبی بود من تشنه بودم آب از آن طلبیدم
قدح آب را بمن دادند من آنرا باز خوردم و قدح تهی بایشان رد کردم چون بازآیند از ایشان بپرسید گفتند این علامتی دیگرست بعد از آن گفتند که کاروان
کی

کن که مرکب ترجیح صفت کنند من یک یک را وصف میکردم چون اوصاف بعضی بر من مشتبه میشد حق تعالی مثال آنرا در چشم من میآورد و من انرا میدیدم و
خبر میدادم و میگفتم که ایشان چند این اند و اکنون بفلان موضع رسیده اند و در پیش کاروان شتر سیاهیست خاکستر رنگ و بر او دو غراره نهاده اند
چون آفتاب طالع شود ایشان در رسند از پس این کوه گفتند این علامتی دیگرست پس منتظر بودند که آفتاب برآید و کاروان بیاید و آنحضرت را
دروغگو کویند چون آفتاب طالع شد یکی گفت بخدای که آفتاب برآمد دیگری گفت بخدای که اینک کاروان پیدا شد و آنحضرت رسید
شتر خاکستر رنگ در پیش بر چون از کاروان علاماتی که آنحضرت صلعم فرموده بود پرسیدند همه کرده بودند گفتند والله که ما مانند این ندیدیم و نشنیدیم این سحر
روشنست و از غایت عناد و جحودی که داشتند حق تعالی فرمود که من محمد را اول بمسجد اقصی بردم و نگفت که بآسمان بردم چه اگر در اول با
چنین گفتی تعجب انکار ایشان بیشتر بودی و در تکذیب مبالغه بیشتر کردندی پس در اول این سوره گفت که او را بمسجد اقصی بردم و چون بآیات
و علامات مانند کوره بحوریان کردند حق تعالی بیان حدیث معراج داد و او را بعرش نزدیک کردانیدن در سوره النجم بیان فرمود فتدلی فکان قاب قوسین
او ادنی بعد از آن میفرماید که همچنانکه حضرت محمد بمعراج بردیم و آیات و معجزات را باو دادیم و نمودیم تا موجب هدایت خلقان باشد موسی را نیز
بآیات بینه مکرم و مشرف ساختیم وَآتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ و دادیم موسی را کتاب توریة وَجَعَلْنَاهُ و کردانیدیم موسی یا توریة را هُدًى
لِبَنِي إِسْرَائِيلَ راه نماینده مر فرزندان یعقوب را و گفتیم أَلَّا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي اینکه فرا مگیرید بجز از من وَكِيلًا پروردگاری که کار خود را بوی
بازگذارید ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا ای فرزندان کسی که برداشتیم او را در کشتی مَعَ نُوحٍ مراد سام است که جد ابراهیم و ابراهیم جد بنی اسرائیل
از نسل یعقوب اند که نبیره ابراهیم است یعنی نجات از طوفان که پدر شما از آن داشتیم یاد کنید و شکرگذاری آن نمائید إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا
بدرستی که نوح بود بنده سپاس دارنده مرویست که نوح در همه احوال از خوردن و آشامیدن و جامه پوشیدن و برخواستن و نشستن
گفتی الحمد لله از این جهت حق تعالی او را شکور گفت و نام او را در جریده شاکران ثبت کرد وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ و اعلام کردیم بنی اسرائیل را یعنی
پیغام فرستادیم بایشان فِي الْكِتَابِ در توریة و بیان کردیم که لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ هر آینه فساد کنید و تباهی از شما پدید آید در زمین
شام مَرَّتَيْنِ دو نوبت یعنی دو بار از شما فساد ظاهر شود اول آن مخالفت احکام توریة بود و ناشنیدن امرا و پیغمبران و کشتن شعیب
و افساد دوم قتل زکریا و یحیی و قصد هلاک عیسی غرض که حق تعالی بایشان اخبار کرد که شما دو بار فساد خواهید کرد وَلَتَعْلُنَّ و بلند خواهید شد عُلُوًّا
كَبِيرًا بلند شدنی بزرگ یعنی بسیار سرکش خواهید شد از طاعت من و تکبر خواهید نمود بر پروردگار خود را از روی ظلم و ستم فَإِذَا جَاءَ پس
هنگام که بیاید وَعْدُ أُولَاهُمَا وعده عقوبت افساد اول از آن بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ برانگیزیم و مسلط کنیم بر شما بر وجه تخلیه عِبَادًا لَنَا بندگان که
ما را هستند یعنی بندگان که مخلوق مااند مراد بخت النصر و لشکریان او اند پس صفت ایشان میکند که أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ خداوندان کارزار سخت
فَجَاسُوا پس درآیند خِلَالَ الدِّيَارِ میان سرای شما برای قتل و غارت و اسیر یعنی کشتار شما کنند و غارت شما کنند و توریة را بسوزانند و مسجد
خراب کنند مراد آنست که ایشان را بر وجه جبر منع نکنیم چه این منافی تکلیف است بلکه تخلیه ایشان کنیم و باختیار خود ایشان گذاریم و بجهت این مسلط شوند و کان
و بهشت این وعده وَعْدًا مَفْعُولًا وعده کرده شده یعنی علم ما تعلق گرفته باین که این واقع شود ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ پس بازگردانیدیم
برای شما غلبه را تا غالب شوید عَلَيْهِمْ بر ایشان که شما را قتل و غارت کرده باشند تا مغلوب سازید ایشان را پس از غالب شدن ایشان بر شما و این
چنان بود که بهمن بن اسفندیار در حینی که پادشاهی از جد خود گشتاسف بن لهراسف بمیراث گرفته بود حق تعالی در دل او افکند که شفقت ورزد بر
بنی اسرائیل اسیران ایشان را بشام رد کرد و دانیال بر ایشان پادشاه شد و باتباع بخت النصر مسلط شدند وَأَمْدَدْنَاكُمْ و مدد دهیم شما را باموال

ما را از هر نوعی وَبَنِينَ و از باز دهیم پسران وَجَعَلْنَاكُمْ و ساختیم شما را أَكْثَرَ بیشتر از جمیع نَفِيرًا از روی نفر یعنی عدد و نفرات شما را از آن زیاده کرده ایم پیش
از قتل جالوت تا مجتمع شده توانید با خصمان مقاومت کردن إِنْ أَحْسَنْتُمْ اگر نیکویی کنید أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ نیکوی کرده باشید مر نفسهای خود را چه
ثواب نیکی آن بشما رسد وَإِنْ أَسَأْتُمْ و اگر بدی کنید فَلَهَا پس وبال آن مر نفسهای شماراست در مدارک از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده که
من هرگز با کسی نیکویی نکرده ام و بدی بکسی نرسانیده ام پس این آیه برخواند یعنی هرچه بکسی کند بخود کند فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ پس چون بیاید وعده
عقاب نوبت دیگر یعنی افساد دویم و میان این دو افساد دویست و ده سال بود پس حق تعالی میفرماید که چون وعده عقوبت ثانیه در رسد برانگیزیم
بر دو چه تحلیه کرده ای را شما یعنی طیطوس رومی لِيَسُوءُوا تا آن فرستادگان را بدیختی بد سازند وُجُوهَكُمْ رویهای شما را یعنی آثار غم و اندوه بر بشره شما پیدا
وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ و تا در آیند در بیت المقدس چنانکه در آمدند در وی اول بار یعنی همچنانکه نوبت اول قوم بخت النصر در
مسجد را خراب کردند لشکر طیطوس نیز در آیند وَلِيُتَبِّرُوا و هلاک کنند و نیست و نابود کردانند مَا عَلَوْا آنچه غالب شوند بران تَتْبِيرًا هلاک کردنی
عَسَى رَبُّكُمْ شاید که پروردگار شما بعد از عقوبت دویم أَنْ يَرْحَمَكُمْ اگر رحمت کند بر شما اگر توبه کنید و باز شما را منعم سازد وَإِنْ عُدْتُمْ و اگر
بازگردید بنوبتی دیگر بنافرمانی عُدْنَا باز گردیم ما بنوبت سیوم بعقوبت دیگر ایشان در این نوبت نیز عود کردند با تکذیب حضرت رسالت علیه و کردند
و قصد قتل او نمودند حق تعالی عود کرد بر ایشان باین که آنحضرت را برایشان مسلط گردانید تا بنی قریظه را بقتل آورد و بنی نضیر را از خانمان آواره
و جزیه بر بقیه نهاد و این عقوبت دنیوی ایشان است وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ و گردانیدیم دوزخ جاوید را لِلْكَافِرِينَ برای ناگرویدگان حَصِيرًا زندانی که
که در آنجا بازداشته شوند و بیرون آمدن از آن قادر نباشند بعد از آن بیان حقیقت قرآن میکند إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ بدرستی که این قرآن يَهْدِي
لِلَّتِي راه مینماید بطریقی اسلام را که هِيَ أَقْوَمُ آن راست ترست و پاینده تر از طریقها و ملتها و نیکوترین مذهبها وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ و مژده میدهد قرآن
مر گروندگان را الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ آنان که میکنند عملهای شایسته أَنَّ لَهُمْ باینکه مر ایشان راست أَجْرًا كَبِيرًا مزدی بزرگ که نعیم بهشت
وَأَنَّ الَّذِينَ و نیز بشارت میدهد مؤمنان را بآنکه آن کسان که لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ نمیگروند بسرای آخرت أَعْتَدْنَا لَهُمْ آماده کرده ایم برای ایشان
عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک یعنی آتش دوزخ پس مؤمنان را دو بشارت است یکی ثواب ایشان که جنت نعیم است و دیگر عقاب اعدای ایشان که عذاب
الیم است وَيَدْعُ الْإِنْسَانُ و دعا میکند آدمی خدای را بخواند در وقت غضب و تنگی بِالشَّرِّ به بدی بر نفس خود و اهل و مال خود دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ چنانکه
دعا کردن و خواندن خدای را به نیکویی مراد نضر بن حارث است که عذاب از خدا بدعا میخواست وَكَانَ الْإِنْسَانُ و هست آدمی عَجُولًا بسیار شتاب
کننده در دعا یعنی تأمل از بدی عاقبت آن نا کرده تعجیل دارد از انقلاب از حالی بحالی نه در شر تحمل دارد و نه در ضرر ادراک نه شکیبایی و نه در … پس در
بیان حکمت باهره و حجت بالغه و قدرت کامله خود میفرماید که وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ و گردانیده ایم شب و روز را آيَتَيْنِ دو علامت که دلالت
میکنند بتعاقب یکدیگر بر قدرت حضرت حکیم مطلق فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ پس محو کردانیدیم آیتی را که شب است یعنی ظلمت او را که محو ساختیم بشعاع
آفتاب وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ و ساختیم آیتی را که روز است مُبْصِرَةً روشن که در وی همه چیز توان دید لِتَبْتَغُوا تا طلب کنید در روشنی آن فَضْلًا
مِنْ رَبِّكُمْ افزونی در معیشت از حضرت پروردگار خود وَلِتَعْلَمُوا و تا بدانید از اختلاف حرکات شمس و قمر عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ شمار سالها
و حساب آجال و مراسم اعمال وَكُلَّ شَيْءٍ و هر چیزی را که بدان محتاجید از امور دینی و دنیوی فَصَّلْنَاهُ بیان کردیم و هویدا ساختیم تَفْصِيلًا بیان کردنی
نمایان از حکمت آن محو شب و روز است اگر چنین نبودی شب و روز از یکدیگر ممتاز نبودی و اجیر ندانستی که تا کی کار کند و روزه دار معلوم نداشتی که افطار
… و عده دار انقضای عده خود نشناختی و قرض دار ندانستی که اجل آن کی منقضی شود و هیچکس ندانستی که در چه زمان استراحت کند و در چه وقت …

پیش حق تعالی برای ثابت بندگان شب و روز را آفرید و هر یکی را از یکدیگر ممتاز ساخت بعد از آن بر سبیل تهدید میفرماید که وَكُلَّ إِنْسَانٍ و هر آدمی را خواه
مؤمن و خواه کافر أَلْزَمْنَاهُ الزام کرده ایم او را طَائِرَهُ عمل او را فِي عُنُقِهِ در گردن او یعنی عمل بنده لازم اوست و از وی جدا نمیشود چنانکه طوق
لازم گردن است تا نوقت که حساب آن کرده شود و گویند طایر کنایت است که روز قیامت بپران بپران بدست بندگان آید و معنی فی عنقه آنست که
آن در گردن اوست وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا و بیرون آوریم برای هر آدمی در روز رستخیز نوشته که صحیفه عمل اوست يَلْقَاهُ
مَنْشُورًا ببیند آن کتاب را بازگشاده در میان آورده که چون آدمی در حیات باشد نامه او گشاده باشد و بران اعمال او را ثبت کنند و چون
در سکرات افتد آنرا در هم پیچند و چون مبعوث شود باز گشاده بدست او دهند و گویند که اقْرَأْ كِتَابَكَ بخوان نامه کردار نوشته خود را در آن
روز او میان همه خواننده باشند و خطاب بهریک رسد که نامه خود را بخوان كَفَى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ بس است نفس تو امروز عَلَيْكَ حَسِيبًا بر تو
شمار کننده یعنی خود ببین که چه کرده و مستحق چه نوع پاداشی در حدیث آمده که حاسبوا قبل ان تحاسبوا امروز دفتر اعمال خود در پیش و در نگر
که از نیک و بد چه کرده و چون فرصت داری بر سیئات تایب شو و در حسنات بیفزا و در تدارک خود بکوش که فردا کتاب اعمال بکشایند و در کشف الاسرار
مذکور است که پدری پسر خویش را گفت امروز هرچه با مردم گویی و هرچه از ایشان بشنوی و هر جا که … بگوی و حرکات و سکنات خویش هم
عرض کن … آخر شام بکلفتی تمام یکروزه کردار و گفتار خود را با پدر بازگفت پدر روز دیگر همچنین … پسر در خواست بر گفت ای پدر روز تمام …
از رنج و مشقت بکشم اما این صورت را بگذار که طاقت ندارم پدر گفت ای پسر من ترا درین کار بیدار دادم تا از خواب غفلت بیدار شوی و شمار گوی
دار موقف حساب غافل نشوی که ترا طاقت یکروزه حساب با پدر نیست حساب مدت عمر را با حق تعالی چگونه بازپس خواهی داد مَنِ اهْتَدَى هر که
راست رود فَإِنَّمَا يَهْتَدِي پس جز این نیست که راه می یابد لِنَفْسِهِ برای نفس خود یعنی راه یافتن او و دریافت آن خواهد داد و کسی وَمَنْ ضَلَّ و هر که
گمراه شود فَإِنَّمَا يَضِلُّ پس جز این نیست که گمراه میشود عَلَيْهَا بر نفس خود یعنی گمراهی او او را هلاک خواهد کرد و کسی وَلَا تَزِرُ و بر ندارد وَازِرَةٌ
نفسی بردارنده وِزْرَ أُخْرَى گناه نفسی دیگر مرویست که ولید بن مغیره کافران را میگفت متابعت من کنید و من گناهان شما را بردارم حق تعالی میفرماید
که هر نفسی بار خود بر خواهند داشت نه بار دیگری وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ و نیستیم عذاب کننده و خود بعذاب استیصال حَتَّى نَبْعَثَ تا وقتی که بفرستیم
رَسُولًا فرستاده و بایشان آیات تا راه راست خوانند و حجت بر ایشان لازم گردد وَإِذَا أَرَدْنَا و چون خواهیم أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً آنکه هلاک
کردانیم اهل شهری را و دیهی را بعد از قیام حجت بر ایشان و ارسال رسل أَمَرْنَا بفرماییم مُتْرَفِيهَا متنعمان و سرکشان آن شهر را بعبادت و فرمان
برداری بر زبان رسول که مبعوث شده باشد بر تخصیص رؤسا و متنعمان بذکر جهت آنست که غیر ایشان تابع ایشان اند پس … امر کنیم بفرمان برداری
فَفَسَقُوا پس ایشان از سخن رسول بیرون روند و سرکشی کنند فِيهَا در آن شهر فَحَقَّ پس واجب شود عَلَيْهَا الْقَوْلُ بر اهل ده گفتار یعنی حکم عذاب
که سبقت گرفته در حکم ازل فَدَمَّرْنَاهَا پس بیخ و بنیاد بر کنیم از ایشان یعنی هلاک کنیم ایشان را و دیار را خراب کنیم تَدْمِيرًا از بیخ بر کندنی وَكَمْ أَهْلَكْنَا
مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ و بسیار هلاک کردیم اهل قرنها از پس نوح چون قوم عاد و ثمود و امثال ایشان و قرن صد و بیست سالست
یا میان بیست و یاسی وَكَفَى بِرَبِّكَ و بسنده بوده است پروردگار تو بِذُنُوبِ عِبَادِهِ بگناهان بندگان خود خَبِيرًا دانا که ذنوب پنهان …
داند بَصِيرًا بینا که خطیئات آشکارای ایشان را ببیند پس … آن همه را عقاب کند مرویست که منافقان در غزوات با مؤمنان بیرون میرفتند و غرض
ایشان حصول غنیمت بود نه خلوص نیت حق تعالی فرمود که مَنْ كَانَ هر که باشد از روی خست همت يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ که خواهد این جهان شتابنده
یعنی لذت و نعمت آن عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا بشتابانیم مراد او را در دنیا یعنی تعجیل بدهیم مال و متاع دنیا را مَا نَشَاءُ آنچه خواهیم لِمَنْ نُرِيدُ برای

نگر که خواهیم از طالبان دنیا ثم جعلنا له پس آماده کنیم او را جهنم برای او دوزخ را یصلاها و اصل در دوزخ شود مذموما در حالتی که نکوهیده
مدحورا رانده شده از رحمت خدای و من اراد الآخرة و هر که خواهد آخرت یعنی بهشت را و سعی لها و بشتابد برای آن یعنی سعی کند به عمل
نیکو سعیها آنچه سزاوار آن باشد از ادای فرایض و نواهی و هو مؤمن و حال آنکه او مؤمن باشد ایمان صحیح از شائبه شرک چه قبول عمل فرع ایمان صحیح است
فاولئک پس آن گروه که طالب آخرتند و با ایمان ساعی عمل خیر کان سعیهم هست شتافتن ایشان مشکورا مقبول و پسندیده نزدیک خدا
کلا نمد هر یک را از این دو گروه که طالبان دنیا و جویندگان عقبی اند مدد کنیم بر وجه مصلحت هؤلاء آنگروه را بمقدار کفایت و هؤلاء
و آنگروه را بمقدار آخرت یعنی هیچ کدام را محروم نگردانیم بلکه مدد کنیم من عطاء ربک از عطای خداوند تو و ما کان عطاء ربک
و نیست عطای آفریدگار تو محظورا منع کرده و باز داشته از مؤمن و کافر در دنیا و از مؤمن خاصه در عقبی انظر بنگر بدیده بصیرت که از
روی مصلحت کیف فضلنا چگونه افزونی داده ایم بعضهم علی بعض بعضی آدمیان را بر بعضی دیگر از ایشان در روزی که بعضی در فراخی اند
و بعضی در تنگی و یا بعضی در صحت و بعضی در مرض و یا تفضیل داده ایم برخی را که جویای عقبی اند بتوفیق و لطف بر بعضی که طالبان دنیا اند بوجه تخلیه
و للآخرة اکبر درجات و هر آینه سرای آخرت بزرگتر است از روی درجه و مرتبها و اکبر تفضیلا و بزرگتر بوجه افزونیها و از انجا که [illegible] تفاوت
در آخرت زیرا که تفاوت بهشت بدرجاتست و از درجه تا درجه برتر از آسمان و زمین و تفاوت دوزخ بدرکاتست و از درکه تا درکه برتر از
زمین تا آسمان لا تجعل فرا مگیر ای بنده مع الله با خدای بحق الها آخر خدای دیگر را در الوهیت و عبادت فتقعد پس بنشینی در دوزخ
مذموما نکوهیده و متصف بهمه بدیها مخذولا فرو گذاشته و محروم از همه نیکوییها و قضی ربک و حکم کرده پروردگار تو ای محمد ص جمیع
مکلفان را الا تعبدوا که نپرستید یعنی تو و امتان تو پرستش منمایید الا ایاه مگر او را که خداوند بحقست و بالوالدین و بانکه
نیکویی کنید بپدر و مادر احسانا نیکویی کردنی اما یبلغن اگر البته رسد عندک الکبر نزدیک تو بزرگ سالی و کبر سن احدهما
یکی از ایشان او کلاهما یا هر دو یعنی چندان بزیند که پیر شوند و محتاج خدمت تو گردند فلا تقل لهما اف پس مگو مر ایشان را اف کلمه
که از آن کسی میگوید که از چیزی بتنگ آید و یا برو گران گردد یعنی از ایشان به تنگ میای و صحبت ایشان را گران مشمر و لا تنهرهما و بانگ بر ایشان
مزن و سخن ایشان را جواب درشت باز مده و قل لهما قولا کریما و بگو مر ایشان را سخن نیکو از روی ادب و حرمت یعنی ایشان را بنام مخوان
بلکه بگو که ای پدر من و ای مادر من سعید بن مسیب گفته که معنی آنست که با ایشان چنان سخن گوی که بنده گنه کار عاجز با خواجه خشمناک درشت
خوی گوید و اخفض لهما و فرو گذار برای ایشان جناح الذل بال تواضع و تذلل را یعنی با ایشان بزرگی مکن بلکه برفق و ملایمت کن و فرو
تنی من الرحمة از فرط بخشش تو بر ایشان برای آنکه تو نابود و در محتاج ایشان بودی در تربیت و ایشان محتاج تواند در خدمت و قل رب
ارحمهما و بگو ای پروردگار من رحم فرما و ببخشای بر ایشان کما ربیانی صغیرا چنانکه پرورده اند مرا در وقتی که خورد بودم یعنی بر ایشان
رحمتی کن که مانند رحمت ایشان باشد بر من بتربیت و شفقت و [illegible] از حضرت ابی عبد الله ع منقولست که اگر حق تعالی میدانست
که چیزی کمتر از کلمه اف هست از آن نهی میکرد و پس کمترین عقوق والدین با این کلمه است و در حدیث صحیح آمده که عاق والدین هر عملی خواهد
گو بکن که هرگز به بهشت نرسد و نیز از آنحضرت مرویست که باید پر نشود چشم تو از نگریستن به پدر و مادر مگر برحمت و مهربانی و باید که آواز خود را بلند نکنی
بالای آواز ایشان و دستهای ایشان نگستری و مقدم نشوی بر قدمهای ایشان در رفتار که مردی بخدمت حضرت رسالت ص آمد و گفت
یا رسول الله مرا عملی آموز که بآن برحمت خدای نزدیک شوم فرمود که پدر و مادر داری گفت آری فرمود که نیکویی کردن در حق ایشان نزدیک

الرحمة

رحمت خدای از همه چیز نزدیکتر است ربکم اعلم پروردگار شما داناتر است بما فی نفوسکم بآنچه در نفسهای شماست از بر والدین و حقوق ایشان ان
تکونوا صالحین اگر باشید شایستگان یعنی نیکویی کنندگان با مادر و پدر فانه کان پس بدرستی که خدای هست للاوابین مر بازگردندگان
از عقوق غفورا آمرزنده از تقصیر تایبی که قبل از توبه از وی صادر شده باشد پس بادای حقوق مستحقان امر میفرماید که و آت ذا القربی
و بده خداوند خویشی را حقه آنچه حق اوست مراد اقارب حضرت رسالتند ص و حق ایشان اعطای خمس است بدیشان مرویست که چون این آیه
آمد حضرت رسول الله ص فدک را بحضرت فاطمه ع بخشید و در مدت حیات آنحضرت ص در تصرف وی بود و منافع آن بفرزندان میکرد و چون
حضرت ص رحلت فرمود غاصبان از فاطمه ع انتزاع کردند و المسکین و بده درویش را و ابن السبیل و راه گذری را حق ایشان بده ثعلبی
در تفسیر خود از منهال بن عمرو نقل کرده که حضرت امام زین العابدین صلوات الله علیه را از خمس پرسیدم فرمود که هو لنا آن مال ماست که اهل بیتیم گفتم
حق تعالی میفرماید که و الیتامی و المساکین فرمود یتامانا و مساکیننا یعنی مراد یتیمان و مساکین ما اند و دادن خمس با اولاد و ذریت پیغمبر ص واجب است
بشرط حاجت برآنکه فاقد نباشند بقوت سال خواه یتیم باشند و خواه ابن السبیل چنانکه در کتب فقه مسطورست و لا تبذر و اسراف مکن یعنی پراکنده
مساز مال خود را در آنچه رضای خدای در آن نباشد یعنی [illegible] مباش تبذیرا پراکنده ساختنی بوجه تبذیر از مجاهد مرویست که اگر بار کوه احد
زر را در وجوه خیر صرف کنند اسراف نباشد و اگر جوی در باطل صرف کنند اسراف باشد ان المبذرین بدرستی که اسراف کنندگان یعنی صرف کنندگان
مال در معاصی کانوا اخوان الشیاطین هستند برادران دیوان یعنی امثال ایشان در اتلاف مال در معاصی آورده اند که کفار عرب معظم
اموال خود را برای خرج میکردند جهت [illegible] تا مردمان استماع ایشان کنند حق تعالی ایشان را نکوهش کرد و تضییع اموال مثال
دیو نهاد و کان الشیطان و هست دیو سرکش لربه مر پروردگار خود را کفورا بسیار ناشکر نعمت و ناسپاس پس باید که کسی فرمان او نبرد مرویست
که بلال و صهیب و خباب و بعضی دیگر از فقرای صحابه در بعضی از اوقات از حضرت رسالت ص چیزی طلبیدند که حاضر نبود آنحضرت ص از غایت شرم و آزرم روی
جانب دیگر کردی و اندیشه کردی که آنها از جای بایشان رساند آیه آمد که و اما تعرضن عنهم و اگر اعراض کنی از سائلان ابتغاء رحمة
برای انتظار روزی که من ربک ترجوها از پروردگار خود امید میداری از آنکه چون بتو رساند تو بایشان دهی فقل لهم قولا میسورا
پس بگو مر ایشان را گفتار نرم و نیکو یعنی ایشان را دعا کن بفراخی روزی و وعده از دل این آیه چون از آنحضرت ص چیزی طلبیدند که حاضر نبود میفرمود که رزقنا
الله و ایاکم من فضله روزی دهد ما را و شما را پس بیان تمثیل میکند برای بخیل و مسرف بقول خود و لا تجعل یدک و مساز دست خود را مغلولة الی عنقک
بسته بگردن خود تا بر بسط آن توانا باشی این کنایتست از امساک و لا تبسطها و مگشای دست خود را کل البسط همه گشادن این عبارتست از اسراف
فتقعد که بنشینی ملوما ملامت کرده شده نزد خدای و بندگان محسورا درمانده و محتاج مرویست که زنی مسلمه با زنی یهودیه گرد نشستند
مضمون آنکه حضرت محمد ص از موسی کلیم سخی تر است [illegible] زن مسلمه دختر خود را بجانب آنحضرت فرستاده گفت یا رسول الله مادر من
از تو پیراهن میطلبد که در بر [illegible] حضرت [illegible] درآمده پیراهن از تن مبارک بیرون کرده بدختر داد و خود برهنه بنشست بلال اذان گفت و یاران
منتظر خروج آنحضرت ص بودند و بسبب برهنگی بیرون نمیتوانست آمدن آیه مذکور نازل شد و حق تعالی او را باعتدال صفت [illegible] امر فرمود و از تبذیر
منع نمود ان ربک بدرستی که پروردگار تو یبسط الرزق لمن یشاء گشاده میکند روزی را برای هر که میخواهد و یقدر و تنگ میسازد
بر هر که اراده او اقتضا میکند و بسط و قبض او محض مصلحتست و کسی را زهره اعتراض نیست در حکمت وی انه کان بعباده بدرستی که او هست
بمصالح بندگان خود خبیرا بصیرا دانا و بینا پس میداند مصالح ایشان را و لا تقتلوا اولادکم و مکشید فرزندان خود را خشیة املاق از ترس

درویشی نحن نرزقهم ما روزی میدهیم ایشان را وایاکم و شما را نیز روزی میدهیم إن قتلهم كان خطئا كبيرا بدرستی که
کشتن ایشان هست خطائی بزرگ چه آن موجب قطع نسل است ولا تقربوا الزنا و نزدیک مشوید بزنا که آن عمل قبیح مکروهیست إنه كان
فاحشة بدرستی که زنا هست خصلتی زشت و بسیار قبیح وساء سبيلا و بد راهی است چه آبروی ببرد و در دوری از قطع کند و
نزدیک کرده اند و حق بر خشم ... حساب او تنگ گیرد و ... ولا تقتلوا النفس التي و مکشید آن نفس را که حرم
الله حرام کرده است خدای قتل او را ... إلا بالحق مگر بحکم راستی که قصاص است یا
ارتداد یا زنا بشرط احصان ومن قتل مظلوما و هر که کشته شود در حالتی که ستم رسیده باشد یعنی مستوجب کشتن نباشد فقد جعلنا پس
بدرستی که گردانیدیم یعنی در شرع مقرر کردیم لوليه مر وارث آن مقتول را که متولی امر اوست سلطانا تسلطی بمؤاخذه بمقتضی قتل که آن
قصاص است در عمد و اخذ دیه اگر خطا باشد فلا يسرف پس باید که ولی خون اسراف نکند از اندازه بدر رود في القتل در کشتن با آنکه غیر قاتل را
بکشند یا قاتل را مثله کنند آورده اند که در جاهلیت چون کسی کشته شدی وارث قاتل را با کسی ... بکشتی فرمود که
باید ولی غیر قاتل را نکشد إنه بدرستی که ولی خون كان منصورا هست یاری داده شده در قصاص ... امر کان شرع او را ...
بحفظ نفس ... ولا تقربوا مال اليتيم و نزدیک مشوید بمال یتیم و در آن تصرف مکنید إلا بالتي هي أحسن مگر بوجه
که شرعا ... آن ... بمعامله ... حاصل ... بوجه شرع در آن تصرف کنید حتى
يبلغ تا برسد یتیم أشده بنهایت قوت خود یعنی ببلوغ رسد و آثار رشد در وی ظاهر گردد و کامل شود وأوفوا بالعهد و وفا کنید بعهدی که خدا
با شما از تکالیف شرعیه ... إن العهد كان مسئولا بدرستی که پیمان هست طلب کرده شده از
از معاهد طلب خواهند کرد که نقض آن نکرده ... وأوفوا الكيل و تمام بپیمائید کیل را إذا كلتم چون بپیمائید بر
دیگری وزنوا و بسنجید بالقسطاس المستقيم بترازوی راست ذلك این چه گفته شد خير بهتر است شما را از خیانت وأحسن تأويلا
و نیکوتر از روی عاقبت و بازگشت ولا تقف و از پی مرو ما ليس لك به علم آنچه نیست ترا بدان علمی یعنی تقلید مکن ...
ان مکن یعنی مگوی دیدم یا شنیدم یا دانستم و حال آنکه ندیده و نشنیده و ندانسته باشی ... إن السمع والبصر
بدرستی که گوش و چشم والفؤاد و دل كل أولئك هر یک ازین اعضا كان عنه مسئولا هست از او پرسیده شده یعنی از اعضای مذکوره
خواهند پرسید که صاحب شما با شما چه معامله کرد و حضرت رسالت ص فرمود که فردای قیامت بنده قدم از قدم بر ندارد تا او را از چهار چیز سؤال نکنند
از عمر که در چه صرف کرده و از بدن که در چه کهنه ساخته و از مال که از کجا کسب کرده و در چه صرف کرده و از دوستی ما اهل بیت رسول که چگونه برده
ولا تمش في الأرض و مرو در زمین مرحا در حالتی که خداوند تکبر باشی خطاب با پیغمبر است و مراد امت اند یعنی ای بنده مخرام در راه چنانکه
متکبران خرامند إنك بدرستی که تو لن تخرق الأرض نتوانی شکافت زمین را ... و سخت کام زدن در زمین ولن
تبلغ الجبال و هرگز نرسی بکوهها طولا از روی درازی مراد آنست که چون بشر ضعیف است و قادر نیست که خرق زمین کند ...
قدم و سرکشی از کوه درگذرد پس ... لازم است که طریق تواضع و تذلل مرعی دارد و فروتنی نماید كل ذلك همه اینها که مذکور شد و آن بیست و پنج
از قول لا تجعل مع الله إلها آخر تا اینجا که یازده امر است و چهارده نهی و اینها در الواح موسی مکتوب بود كان سيئه هست بد آن ...
عند ربك نزد پروردگار تو مکروها ... داشته شده ذلك آن احکام مذکوره مما أوحى إليك از آنچه وحی کرده است بسوی تو

ربک

ربک پروردگار تو من الحكمة از علمی که ... دانستن آن برای عمل ولا تجعل مع الله و مگردان با خدای إلها آخر خدای
دیگر که اگر شرک آری بادی فتلقى في جهنم پس انداخته شوی در دوزخ ملوما در حالتی که ملامت کرده شده باشی از ملائکه و اهل ایمان مدحورا
دور کرده شده از رحمت خدای أفأصفاكم خطابست با قومی که گفتند فرشتگان دختران خدااند آیا برگزیده است شما را ربکم پروردگار شما
بالبنين بپسران که افضل اولاداند واتخذ من الملائكة و فرا گرفت برای خود از فرشتگان إناثا دختران که ...
إنكم لتقولون بدرستی که میگوئید قولا عظيما سخنی بزرگ ... ولقد صرفنا و بدرستی که گردانیدیم یعنی مکرر ساختیم
... بوجوه تقریر في هذا القرآن ... ليذكروا تا پند پذیرند ... وما يزيدهم و در نمی افزاید ایشان را
... إلا نفورا مگر رمیدن ... قل بگوی ای محمد لو كان معه آلهة اگر بودی با خدای خدایان دیگر كما يقولون
... ای مشرکان میگوئید إذا لابتغوا آنگاه خدایان طلب کردندی إلى ذي العرش بسوی خداوند عرش ... سبيلا راهی
... سبحانه وتعالى پاک است خدای و برتر عما يقولون از آنچه ایشان میگویند علوا كبيرا برتری بزرگ
... ترتیب ... واجب الوجود لذاته است ...
... تسبح له ... السماوات السبع والأرض ... ومن فيهن ...
... وإن من شيء ... إلا يسبح بحمده ...
ولكن لا تفقهون و لیکن شما ای مشرکان ... تسبيحهم ... إنه كان بدرستی که هست خدای حليما ...
عقوبت نمیکند ... غفورا ...
... تلاوت قرآن ...
... وإذا قرأت القرآن و چون برخوانی قرآن را جعلنا بينك گردانیم میان تو
وبين الذين لا يؤمنون بالآخرة و میان آنانکه نمیگروند ... حجابا مستورا ...
وجعلنا على قلوبهم و گردانیم بر دلهای ایشان أكنة پوششها ... أن يفقهوه ... وفي آذانهم
در گوشهای ایشان وقرا ... وإذا ذكرت ربك في القرآن و چون یاد کنی ... وحده
... ولوا على أدبارهم نفورا ...
... نحن أعلم بما يستمعون به ...
... إذ يستمعون إليك ... وإذ هم نجوى ...
... إذ يقول الظالمون ...
... إن تتبعون إلا رجلا مسحورا ... انظر كيف ضربوا لك الأمثال ...
... فضلوا پس گمراه شدند ... فلا يستطيعون
سبيلا ... وقالوا و گفتند کافران أإذا كنا ...

بمرور زمان کردیم عِظَامًا استخوانها وَرُفَاتًا و خاکهای خورد و مرده شده و از یکدیگر ریخته أَئِنَّا لَمَبْعُوثُونَ آیا برانگیخته شدگان باشیم
خَلْقًا جَدِيدًا آفریدن نو و تازه قُلْ بگو ای محمد در جواب ایشان کُونُوا حِجَارَةً بگوئید شما یعنی اگر شما را گمان کنید که تن خود چون سنگ است أَوْ حَدِيدًا
یا آهن أَوْ خَلْقًا مِمَّا يَكْبُرُ یا آفریده از آن چیزها که بزرگست و دوری دارد فِي صُدُورِكُمْ در سینه‌های شما مانند آسمان و کوه و جز آن
آن از هر چیز قبول حیات دور است البته حق تعالی شما را بمیراند و باز زنده گرداند بجهت تعلق قدرت او بزنده گردانیدن استخوانهای پوسیده
شما که موصوف بحیات بوده است بطریق اولی فَسَيَقُولُونَ پس زود باشد که گویند بر وجه انکار مَنْ يُعِيدُنَا کیست که باز آرد ما را یعنی زنده
سازد پس از مرگ قُلْ بگو ای محمد در جواب ایشان که باز آورد و زنده سازد شما را الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ آنکسی که بیافرید شما را اول
بار که خاک بودید پس آنکس که تواند خاک را جان دادن در بدایت هم تواند که خاک را زنده سازد در نهایت چه آسانترست از اول فَسَيُنْغِضُونَ
پس زود باشد که بجنبانند إِلَيْكَ رُءُوسَهُمْ بجانب تو سرهای خود یعنی چنانچه کسی از تعجب کسی سر خود بجنباند ایشان از روی انکار و
استهزا سر خود بجنبانند وَيَقُولُونَ مَتَى هُوَ و گویند که خواهد بود این بعث و نشر قُلْ بگو ای محمد عَسَى أَنْ يَكُونَ شاید که باشد بعث
و نشر قَرِيبًا نزدیک چه لامحاله آینده است نزدیک توان گفت و بعث شما البته واقع شود يَوْمَ يَدْعُوكُمْ در روزی که بخواند خدا شما را برای
محاسبه با اسرافیل در نفخه ثانیه شما را آواز دهد فَتَسْتَجِيبُونَ پس شما اجابت کنید خدای را یا اسرافیل را بِحَمْدِهِ در حالتی که حامد باشید
حق را بر کمال قدرت او چنانکه در خبر آمده که خلایق از قبور برآمده خاک از سر افشانند و گویند سبحانک اللهم وبحمدک وَتَظُنُّونَ و گمان
برید آن هنگام إِنْ لَبِثْتُمْ که درنگ نکردید در قبر إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی وَقُلْ لِعِبَادِي و بگو مر بندگان مرا یعنی مؤمنان را يَقُولُوا الَّتِي
که بگویند آن کلمه که هِيَ أَحْسَنُ آن بهتر و نیکوتر باشد و آن ادب است با امر و نهی از مناهی إِنَّ الشَّيْطَانَ بدرستی که دیو یَنْزَغُ
بَيْنَهُمْ دشمنی می‌افکند میان آدمیان تا موجب ستیزه و عناد گردد إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ بدرستی که شیطان است
مر آدمی را عَدُوًّا مُبِينًا دشمنی آشکارا که هرگز صلاح او نجوید رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ پروردگار شما داناترست بحال شما إِنْ يَشَأْ
يَرْحَمْكُمْ اگر خواهد خدا بخشد بر شما و از جور کافران برهاند أَوْ إِنْ يَشَأْ يُعَذِّبْكُمْ یا اگر خواهد عذاب کند شما را بایذا و آزار
ایشان موجب مزید ثواب شما باشد وَمَا أَرْسَلْنَاكَ و نفرستادیم ترا ای محمد عَلَيْهِمْ وَكِيلًا بر کافران نگهبان که ایشان را از کفر نگهدارى
و با جبار ایشان را بر اسلام داری پس مؤاخذه نخواهی شد بگفتار و کردار ایشان بر تو همین تبلیغ است پس اصحاب خود را با قوال و افعال حسنه امر کن
و با کفار مدارا کن وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و آفریدگار تو داناترست بآنکس که در آسمانها و زمین است یعنی احوال
ایشان و الذ و مصلحت ایشان فرو نگذارد و در انوار گفته که قریش استبعاد میکردند که چرا یتیم ابو طالب پیغمبر باشد و برهنه و گرسنه چند متابعت
او کنند حق تعالی این آیه فرستاد که ما داناتریم باهل آسمان و زمین هر کرا خواهیم برای نبوت برگزینیم وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ و بدرستی
که افزونی دادیم بعضی پیغمبران را عَلَى بَعْضٍ بر بعضی دیگر چنانکه ابراهیم را بخلت و موسی را بمکالمت و محمد را بمحبوبیت و خاتمیت و عموم رسالت
شفاعت امت و معراج و تاج و دو تاج وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا و دادیم داود را کتاب زبور پس شرف او بدان کتابست نه بپادشاهی او
مرویست که زبور صد و پنجاه سورت است که در او احکام حلال و حرام نیست و حدود و فرایض نیست بلکه ثنای الهی و موعظه و نصیحت و صفت حضرت رسالت
و امت آنحضرت است قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ بگو ای محمد با کافران که بخوانید آنها را که گمان برده‌اید که ایشان خدایانند از ملائکه و مسیح و عزیر و اصنام مِنْ
دُونِهِ بجز از خدا تا بلای دنیا و عذاب عقبی از شما بگردانند فَلَا يَمْلِكُونَ پس ایشان نمی‌توانند كَشْفَ الضُّرِّ برداشتن سختی یعنی قحط و در دوری

عنکم

عَنْكُمْ از شما وَلَا تَحْوِيلًا و نمی‌توانند تغییر دادن او را بجای دیگر و گردانیدن آن از قبیله شما بقبایل دیگر و مرویست که بنو ملیح ملائکه را و فرقه جن را می‌پرستیدند و جنیان
خود ایمان آوردند و پرستندگان ایشان بر کفر خود ماندند این آیه آمد که أُولَئِكَ آن گروه از ملائکه و جن الَّذِينَ يَدْعُونَ آنانند که میخوانند ایشان را و
می‌پرستند يَبْتَغُونَ می‌جویند إِلَى رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ بسوی پروردگار خود وسیله و دست آویزی یعنی تقرب بطاعت او أَيُّهُمْ أَقْرَبُ
از ایشان که نزدیکترند بمنزلت و مرتبت یعنی آنها که مقربان درگاه خدااند از ملائکه و جن توسل میکنند بحق تعالی پس غیر مقرب بطریق اولی که وجه توسل
بحضرت او آرد و حاصل معنی آنست که معبودان شما معبود حقیقی را بندگی اند وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ و امید میدارند رحمت او را وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ و میترسند
از عذاب او إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ بدرستی که عذاب آفریدگار تو كَانَ مَحْذُورًا هست سزاوار آنکه از آن حذر کنند و چون معلوم شد که ایشان
در بیم و امید بمثابه سایر بندگان اند پس چگونه ایشان را پرستش کردند پس بسبیل تهدید میفرماید که وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ و نیست هیچ دیهی و شهری إِلَّا
نَحْنُ مُهْلِكُوهَا مگر ما هلاک کننده ایم اهل آنرا بمرگ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ پیش از روز قیامت أَوْ مُعَذِّبُوهَا یا عذاب کننده ایم آنرا بقتل و قحط و غیر آن
عَذَابًا شَدِيدًا عذابی سخت یعنی اگر مؤمن و صالح اند بموت و اگر کافر و فاسق اند بعذاب كَانَ ذَلِكَ هست این حکم فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا در لوح محفوظ نوشته شده
آورده اند که قریش از حضرت رسالت معجزه طلبیدند از جمله آنکه کوه صفا را از خالص سازد و کوههای مکه را دور کند تا زمین فراخ گردد در حیطه زراعت
و جویها روان سازد و باغ و بستان پیدا کند حق تعالی فرموده که وَمَا مَنَعَنَا و باز نداشت ما را أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ از آنکه فرو فرستیم معجزات
مقترحه قریش را إِلَّا أَنْ كَذَّبَ مگر آنکه تکذیب کردند بِهَا بآیات مقترحه خویش الْأَوَّلُونَ پیشینیان یعنی امم گذشته
معجزات طلبیدند و ما بر دست انبیا ظاهر کردیم تکذیب کردند و ما ایشان را مستأصل گردانیدیم پس اگر بمثال آن آیات مقترحه اظهار کنیم ایشان
که برهان خاتمی اند ... و از احکام ما آنست که ایشان را مستأصل نسازیم بجهت شرف محمد و بجهت آنکه از اصلاب ایشان
مؤمنان بیرون خواهیم آورد و آنها که ایشان را اشارت بعضی هلاک شدند وَآتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ
و دادیم قوم ثمود را ناقه باقتراح ایشان از صالح پیغمبر علیه السلام مُبْصِرَةً در حالتی که بینا بود یعنی آیتی روشن از سنگ بیرون آوردیم و بر وجهی که معاینه آنرا میدیدند فَظَلَمُوا
بِهَا پس کافر شدند بدان ناقه و او را پی کردند و تمام هلاک شدند وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ و نمی‌فرستیم معجزات مقترحه را إِلَّا تَخْوِيفًا مگر از برای ترسانیدن
از عذاب استیصال پس اگر بر کفر باشند بعد از نزول آن معجزات هر آینه مستأصل کرده شوند وَإِذْ قُلْنَا لَكَ و یاد کن چون گفتیم ترا و وعده دادیم که اندوه مخور إِنَّ
رَبَّكَ بدرستی که آفریدگار تو یعنی عذاب او أَحَاطَ بِالنَّاسِ فرا خواهد گرفت مردمان را یعنی هلاک خواهد کرد قریش را این بشارتست بواقعه بدر وَمَا جَعَلْنَا
الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ و ما نگردانیدیم آن خواب را که نمودیم ترا إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ مگر برای آزمایش آدمیان یعنی سبب آزمایش مراد خوابیست که در سال حدیبیه آنحضرت دید
و آنچنان بود که حضرت پیغمبر در خواب دیده بود که عمره گذارده و خانه کعبه را طواف کرده صحابه منتظر آن بودند و در آن سال عمره میسر نشد منافقان زبان طعن دراز کردند
که این خواب راست نشد و حال آنکه حکم الهی آن بود که تعبیر واقعه در سال آینده بظهور رسد و تفصیل در سوره الفتح مذکور خواهد گشت ان شاء الله تعالی و این خواب چنان بود
که حضرت رسالت پناه در خواب دید که جمعی از بنی امیه بر منبر او میروند و بازمی‌گردند و با یکدیگر میجهند حضرت از این واقعه دلتنگ شد جبرئیل آمد و آنحضرت را خبر داد که ایشان
باشند که بعد از تو پادشاه شوند و در این آیه فرمودند که بعد از این واقعه بمجلس آنحضرت را خندان ندیدند و مراد از این فتنه آن فتنه‌ها که در ایام حکومت ایشان
واقع شد از قتل اولاد و ذریت سید ابرار و اولیای ایشان و غیر آن که در هیچ قرنی کسی مثل آن ندیده و نشنیده و نزد اهل بیت و محمد بن کعب و بعضی دیگر مراد از شجره ملعونه
که بعد از این واقع شده نیز بنو امیه اند و آن اینست که وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ و نگردانیدیم درخت لعنت کرده را که یاد کرده شده فِي الْقُرْآنِ در قرآن مگر برای فتنه
مردمان تا مجانان خوردن آن از پیش کنیم و بر عالمیان ظاهر سازیم که کدام از ایشان صاحب ایمان اند و کدام جرح کنند است بر آن و در معنی تفاسیر آمده که چون

شجرۀ ملعونه که درخت زقوم در دوزخ رسته است شنوده شد ابوجهل گفت محمد میگوید که آتش دوزخ سنگ را میسوزد و باز میگوید که اندرو درخت میروید این
جایت عجب است و حال آنکه از عجب این عجب ابا را که از درخت سبز آتش میگرفتند هیچ فکر نمیکردند که آتش در درخت به ودیعت نهاده چه عجب که درخت را در آتش
برویاند یا قادری که پر و بال سمندر را در آتش از احتراق محافظت میکند و حشای شترمرغ را بوقت فرو بردن جمرات آتش از سوختن نگاه میدارد تواند
برویانیدن شجره در دوزخ و زقوم را شجره ملعونه گفت باعتبار اکل خورنده آن که کافرانند و لعنت متوجه ایشان است وَنُخَوِّفُهُمْ و میترسانیم کافران را بانواع تخویفات
فَمَا يَزِيدُهُمْ پس نمی افزاید آن تخویف ایشان را إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا مگر سرکشی وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا و یاد کن چون گفتیم مر فرشتگان را که سجده کنید
لِآدَمَ مراد ازین سجده تعظیم و تکریم نه عبادت فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ پس سجده کردند ایشان مگر ابلیس که سجده نکرد چون حق تعالی فرمود که چرا سجده نکردی
قَالَ أَأَسْجُدُ گفت بر وجه استکبار و انکار که آیا سجده کنم یعنی سجده نکنم لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا مر کسی را که آفریدی از گل پس حق تعالی برو لعنت کرد و ویرا از درگاه
خویش براند قَالَ گفت ابلیس دیگر باره ای آفریدگار من أَرَأَيْتَكَ آیا دیدی و رسید بتو هَٰذَا الَّذِي كَرَّمْتَ این را که گرامی کردی و فضل دادی او را عَلَيَّ بر من چرا
او را تفضیل دادی و حال آنکه او از خاک است که خسیس ترین عناصر است و من از آتش که شریفتر از اوست لَئِنْ أَخَّرْتَنِ اگر واپس داری مرا در مرگ تا آخر زمان إِلَىٰ
يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز قیامت لَأَحْتَنِكَنَّ هر آینه مستولی شوم بر گمراه ساختن ذُرِّيَّتَهُ فرزندان او و مهار در کشم و در تحت تصرف خود در آرم إِلَّا قَلِيلًا
مگر اندکی را که نتوانم ایشان را گمراه کردن بسبب عصمت ایشان قَالَ اذْهَبْ گفت خدای تعالی مراد او را که برو این امر مهلت دادیم یعنی براند او را از درگاه رحمت
و قرب خود بر وجه تهدید فرمود که از پی مهم خود برو فَمَن تَبِعَكَ پس هر که متابعت کند و فرمان برد مِنْهُمْ از ذریت آدم فَإِنَّ جَهَنَّمَ پس بدرستی که آتش
دوزخ جَزَاؤُكُمْ پاداش شماست یعنی جزای تو و ایشان جَزَاءً مَّوْفُورًا جزای تمام یعنی جزا بدوام و ثبات بتو و وَاسْتَفْزِزْ و از جای بجنبان و طمع ده
مَنِ اسْتَطَعْتَ هر کرا توانی مِنْهُمْ از ایشان بِصَوْتِكَ بآواز خود یعنی خواندن ایشان را بفساد وَأَجْلِبْ عَلَيْهِم و بانگ زن بسختی و دلیری بر ایشان
بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ سواران و پیادگان خود را در جمع گفته که هر سوار و پیاده از انس و جن که در معصیت حق تعالی سعی کنند از خیل و رجل شیطان است وَشَارِكْهُمْ فِي الْأَمْوَالِ
و شرکت کن با ایشان در مالها یعنی ایشان را وادار که از حرام جمع کنند یا بر باد دهند و یا در سایر معصیت صرف کنند وَالْأَوْلَادِ و در فرزندان ایشان نیز شریک شو تا از زنا
حاصل کنند یا بعبد العزی و عبد الشمس و امثال آن نام نهند وَعِدْهُمْ و وعده ده ایشان را بوعدهای دروغ از [illegible] شفاعت بتان یا تأخیر توبه یا انکار بعث
وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ و وعده نمیدهد ایشان را إِلَّا غُرُورًا مگر فریب إِنَّ عِبَادِي بدرستی که بندگان خالص و برگزیده من که برای بهشت آفریده شده
لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ نیست ترا بر اغوای ایشان سُلْطَانٌ تسلط و قدرت فریب دادن وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ و بسنده است پروردگار تو وَكِيلًا نگهدارنده بندگان خود را از اضلال تو
رَّبُّكُمُ الَّذِي پروردگار شما آن کس است که بقدرت کامله یُزْجِي میراند و روان میکند لَكُمُ الْفُلْكَ فِي الْبَحْرِ برای شما کشتی را در دریا لِتَبْتَغُوا مِن فَضْلِهِ
تا بجویید از فضل او یعنی روزی خود که ربح معاملات است إِنَّهُ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا بدرستی که او هست بشما مهربان که کارهای مشکل شما آسان میکند و اسباب [illegible]
مهیا میسازد وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ و چون رسد شما را سختی که آن خوف غرق شدن است فِي الْبَحْرِ در دریا ضَلَّ گم شود و از خاطر شما مَن تَدْعُونَ هر کرا میخوانید و میپرستید
إِلَّا إِيَّاهُ مگر او که خداوند یگانه است فَلَمَّا نَجَّاكُمْ پس آن هنگام که برهانید شما را از غرق شدن و رسانید إِلَى الْبَرِّ بسوی بیابان أَعْرَضْتُمْ برگشتید از توحید
و باز روی به پرستش بتان آوردید وَكَانَ الْإِنسَانُ كَفُورًا و هست آدمی ناسپاس [illegible] أَفَأَمِنتُمْ آیا ایمن گشتید [illegible]
از دریا بسوی ساحل أَن يَخْسِفَ بِكُمْ از آنکه فرو برد شما را جَانِبَ الْبَرِّ کرانه زمین یعنی قادر است بر آنکه شما را در آب فرو برد تواند که در خاک نیز [illegible]
أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا یا فرستد بر شما بادی که ریگ و سنگ [illegible] ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ وَكِيلًا پس نیابید برای خود نگهبانی [illegible]
[illegible] أَمْ أَمِنتُمْ آیا ایمن گشتید أَن يُعِيدَكُمْ ازآنکه باز گرداند شما را [illegible] فِيهِ در دریا تَارَةً أُخْرَىٰ بار دیگر [illegible]

یکبار دیگر بعد ازین سفر دریا که در کشتی نشینید فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِفًا مِّنَ الرِّيحِ پس فرستد بر شما شکننده از باد فَيُغْرِقَكُم پس غرق کند شما را بِمَا كَفَرْتُمْ بسبب
ناسپاسی که ورزیدید ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ پس نیابید برای خود عَلَيْنَا بِهِ بر ما بآن غرق کردن تَبِيعًا از پی در آینده که انتقام کشد از ما و بزبان اعتراض دراز کند
که تو چرا چنین کردی و بعد از حکایت از قول ابلیس که تعظیم بنی آدم فرمود و تصور کرد وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ و هر آینه گرامی کردیم فرزندان آدم را وَحَمَلْنَاهُمْ و برداشتیم ایشان را
یعنی سوار گردانیدیم فِي الْبَرِّ در بیابان بر چهارپایان وَالْبَحْرِ و در دریا بر کشتیها وَرَزَقْنَاهُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ و روزی دادیم ایشان را از طعامهای پاکیزه و مالها وَفَضَّلْنَاهُمْ
و افزونی دادیم ایشان را عَلَىٰ كَثِيرٍ بر بسیاری مِّمَّنْ خَلَقْنَا از آنچه آفریده ایم تَفْضِيلًا افزونی دادنی [illegible] یاد کن ای محمد يَوْمَ نَدْعُو
كُلَّ أُنَاسٍ هر گروهی را از مردمان بِإِمَامِهِمْ به پیشوایان ایشان یعنی نبی ایشان چنانکه گویند یا امت موسی و یا امت عیسی و یا امت محمد مصطفی [illegible]
صادق [illegible] مرویست که فرمود ای دوستان و محبان محمد [illegible] که چه چیز روز قیامت باشد هر قومی را بآن دعوت کنند [illegible]
[illegible] فَمَنْ أُوتِيَ پس هر که
داده شود كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ نوشته عمل او بدست راست فَأُولَٰئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ پس آن گروه میخوانند کتاب خود را از روی بهجت [illegible]
نیکو میبینند وَلَا يُظْلَمُونَ و ستم دیده نمیشوند در مزد خود فَتِيلًا بمقدار فتیل [illegible] یعنی کمترین چیزی [illegible] وَمَن
كَانَ فِي هَٰذِهِ و هر که است درین دنیا أَعْمَىٰ نابینا یعنی دیده دل او [illegible] فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ پس او در آخرت أَعْمَىٰ نابیناست [illegible] وَأَضَلُّ سَبِيلًا
[illegible]
[illegible] وَإِن كَادُوا و بدرستی که نزدیک بودند [illegible] لَيَفْتِنُونَكَ که ترا از
[illegible] عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ از آنچه وحی کردیم بتو لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ تا افترا کنی [illegible]
وَإِذًا لَّاتَّخَذُوكَ و آنگاه که چنین کنی هر آینه فرا گیرند ترا خَلِيلًا دوست [illegible] وَلَوْلَا أَن ثَبَّتْنَاكَ و اگر نه آنست که ترا ثابت داشتیم
[illegible] لَقَدْ كِدتَّ تَرْكَنُ بدرستی که نزدیک بود که میل کنی إِلَيْهِمْ بسوی ایشان شَيْئًا قَلِيلًا میل کردنی اندک [illegible]
[illegible] إِذًا لَّأَذَقْنَاكَ [illegible] ضِعْفَ الْحَيَاةِ دو چندان عذاب [illegible]
وَضِعْفَ الْمَمَاتِ و دو چندان عذاب مرگ [illegible] ثُمَّ لَا
تَجِدُ لَكَ پس نیابی برای خود عَلَيْنَا [illegible] نَصِيرًا [illegible]
[illegible]
[illegible] وَإِن كَادُوا و بدرستی که نزدیک بودند لَيَسْتَفِزُّونَكَ [illegible] مِنَ الْأَرْضِ از زمین [illegible]
لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا تا بیرون کنند ترا از زمین وَإِذًا لَّا يَلْبَثُونَ خِلَافَكَ [illegible] إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی [illegible]
[illegible] از ابن عباس مرویست [illegible]
[illegible]
[illegible] سُنَّةَ مَن قَدْ أَرْسَلْنَا [illegible]
[illegible] قَبْلَكَ مِن رُّسُلِنَا [illegible] وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا

و نیست سنت و عادت ما تحویلا تغییر و تبدیلی چون عادت الله جاری شده که پیغمبر در میان امت باشد ایشان از عذاب ایمن باشند پس چون قصد میکنند که ترا
بیرون کنند پس امر فرمود باقامت صلوة اقم الصلوة بپای دار نماز را در وقتهای آن لدلوك الشمس وقت زوال آفتاب و میل آن بجانب مغرب آن اول ظهر
الی غسق اللیل تا تاریکی شب که اول وقت نماز شام و خفتن است وقرآن الفجر بپای دار نماز صبح را تسمیه صلوة بقرآن جهت وجوب قرائت
دران پس از قبیل تسمیه شیء باشد باسم جزو او ان قرآن الفجر بدرستی که نماز بامداد کان مشهودا است دیده شده یعنی ملائکه لیل و نهار او را مشاهده میکنند
چون آن وقت نزول فرشتگان روز است و بالا رفتن فرشتگان شب که او را دیده در آخر دیوان اعمال شب ثبت میکنند و ملائکه روز او را می بینند و در اول دیوان
اعمال نهاری نویسند ومن اللیل فتهجد به و بعضی از شب پس بیدار شو به قرآن یعنی نماز شب نافلة لك در حالتی که فریضه زایده است برای تو نماز های پنجگانه
چه آن وجوب مغفرت است بتو و برامت تو و بعضی نماز شب را بر تو فریضه کردانیدیم نه بر امت عسی ان یبعثك ربك شاید که بدارد ترا پروردگار تو
مقاما محمودا در مقام پسندیده و ستوده که بستایش کنند کان و آن بر همه مشرف باشد بر وجهی که مقام او را همه بندگان ببینند در زاد المسیر آورده
که مقام حضرت محمد مصطفی صلعم در روز قیامت بر عرش مجید است یا بر کرسی نشینند و او را اذن شفاعت دهند و بشفاعت او هر که گوینده لا اله الا الله در دل
ایمان باشد حق تعالی او را از دوزخ خلاص دهد و بعد ازان آنحضرت امر میکند که وقل رب ادخلنی و بگوی ای پروردگار در آر مرا در قبر مدخل صدق در آوردنی
با کرامت واخرجنی و بیرون آر مرا ازان در وقت بعث مخرج صدق بیرون آوردنی ستوده و با مکرمت واجعل لی و بده مرا من لدنك
از نزدیک خود سلطانا نصیرا حجتی یاری دهنده و قوت اعانت کننده و غالب شونده بر جمیع اهل خلاف و عناد پس حق تعالی اجابت دعای آنحضرت فرمود
بقوله فان حزب الله هم الغالبون وقل جاء الحق و بگو آمد حق یعنی دین اسلام وزهق الباطل و ناچیز شد باطل یعنی شرک و گویند حق قرآن است و باطل
شیطان چه هر جا قرآن ظهور کند شیطان ازانجا بگریزد ان الباطل و بدرستی که باطل کان زهوقا است نیست شده و ناچیز گشته وننزل من
القرآن و فرو میفرستیم بتواتر قرآن ما هو شفاء الخ که شفاست مر امراض را مانند فاتحه و آیات شفا و یا شفاست مر بیماری جهل را و اصح آنست که از برای
بیان است یعنی هر قرآن شفاست از مرضهای صوری و معنوی و قلبی و قالبی ورحمة للمؤمنین و بخشایش است مر مومنان را که بدان نفع میگیرند در دین و صلاح
نفوس خود و در حدیث آمده که قرآن شفاست هر که بقرآن طلب شفا نکند خدای او را شفا ندهد و از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست که هر کرا بیماری عرض
باید که چون صبح روی از نور بگرداند هفت بار الحمد بخواند و باد بر و دمد اگر به نشود روز دیگر هفتاد بار بخواند من ضمنتم بشفای الکس مکر بیماری که اجل دران باشد ولا یزید
الظالمین و نمی افزاید قرآن ستمکاران را یعنی مشرکان را الا خسارا مگر زیانکاری و هلاکت واذا انعمنا علی الانسان و چون انعام کنیم انواع نعم بر آدمی
یعنی کافر اعرض روی بگرداند از یاد ما و بشکر آن نعمت مشغول نشود ونأی بجانبه و دور گرداند نفس خود را از شکر گذاری آن و ما را بالکلیة فراموش کنند
واذا مسه الشر و چون برسد بدو بیماری و فقر و سایر کان یؤسا باشد بسیار نا امید از رحمت ما اما مؤمن در نعمت شکر کند و در محنت با امید فرج صبر
پس این آیه خاص است بکافر و اگرچه بحسب ظاهر عام الاطلاق واقع شده قل کل یعمل بگو هر کسی عمل میکند علی شاکلته بر طریقه که شاکله اعتقاد او باشد از صبر و جزع
یعنی کافر در نعمت اعراض کند و در محنت نا امید باشد و مؤمن در سرا و ضرا سپاس دارد و در رفتار الشکیبه در زد از شیخ شبلی پرسیدند که کدام آیه در قرآن امید
وار تر است فرمود قل کل یعمل علی شاکلته گفتند دیگر آیه در کتاب گفت از بنده جفا و خطا آید و آنچه مقتضی طبع او باشد و از خدای تعالی وفا و عطا آید و آنچه
از کریم و رحیمی او سزد فربکم اعلم پس پروردگار شما دانا تر است بمن هو بآنکس که او اهدی سبیلا راه یافته تر است و صواب تر و دیگر یا نیکو تر از جهت دین و
آورده اند که کفار عرب نضر بن حارث و ابی بن خلف و عقبة بن ابی معیط را بمدینه فرستادند تا از یهود حال حضرت رسالت استفسار نمایند چون باحبار ملاقات
کردند و احوال از کفر یهود بحث [illegible] گفتند ای صنادید عرب [illegible] ازو سه مسئله بپرسید اگر [illegible] پیغمبری تو دیگر [illegible] سخن شما را یکه احوال آن نبی [illegible] میتوان کرد
بحکم

بچه از حال شخصی ازو بپرسید که طواف کننده شرق و غرب کرد بوده و احوال جوانانی که در زمان پیشین گم شده اند چگونه است و از روح بپرسید اگر هر سه سؤال را جواب دهد یا
هیچ کدام را جواب ندهد بدانید که او پیغمبر نیست و اگر دو را جواب دهد و از روح هیچ نگوید پیغمبر بر حق است چه ما در کتاب خود چنین خوانده ایم ایشان بمکه آمدند
مجلس ساختند و از آنحضرت سؤال کردند حق تعالی در باب جوانان زمان پیشین این آیه فرستاد که ام حسبت ان اصحاب الکهف والرقیم کانوا من آیاتنا
عجبا و در باب آنکه در شرق و غرب عالم سیر کرد این آیه فرستاد که ویسئلونك عن ذی القرنین قل سأتلوا علیکم منه ذکرا و در باب روح فرمود که و
یسئلونك عن الروح و میپرسند ترا از روح کیفیت که انسان بدان زنده است قل الروح من امر ربی بگو روح از امر پروردگار من است یعنی از
مبدعات اوست که بامر کن موجود شده بی ماده و از آنجمله است که مخصوص است بعلم خدای و غیر حق تعالی بدو دانا نیست وما اوتیتم من العلم و داده نشده اید
از دانش الا قلیلا مگر اندکی نسبت بعلم خدای که استفاده آن میکنید ازو سبحانه بتوسط حواس خود و در لباب است که چون کفار این جواب شنیدند گفتند این
خطاب مخصوص است بما یا غیر ما نیز داخلند حضرت صلعم فرمود که ما حقیقت روح را میدانیم و نه شما گفتند عجب است ای محمد تو گاه میگوئی که ومن یؤت الحکمة فقد اوتی
خیرا کثیرا و بار دیگر میگوئی که وما اوتیتم من العلم الا قلیلا آیه نازل شد که ولو ان ما فی الارض من شجرة اقلام و الخ یعنی آنچه ایشان گفته بودند که حکمة فهم ایشان بجوهر آنکه حکمت
انسانیه همین است که علم کلی حاصل کند بقدر طاقت بشریت و آنچه سبب انتظام معاش و معاد او باشد و علم چنین که نسبت بمعلومات الله که ما لا نهایت است
در غایت قلت است و با وجود قلت سبب خیر دارین است و فی نفسه کثیر البعد ازان در میان انسان خود میفرماید که ولئن شئنا و اگر خواهیم لنذهبن
بالذی هر آینه ببریم آن چیز را که اوحینا الیك وحی کرده ایم بتو که قرآن است یعنی از سینه ها و مصحفها محو کنیم ثم لا تجد لك پس نیابی تو برای خود به
بآن یعنی بجهت بعد از بردن آن علینا وکیلا بر ما وکیل از جانب خود که آنرا از ما استرداد کند و بسینه ها و مصحفها باز آرد و آنچه او را محفوظ دارد الا رحمة
من ربك مکر رحمت و بخشایش از خدای تو که ترا در یافته از ازل کند و در سینه تو محفوظ و در مصحفها مسطور دارد و لیکن رحمت پروردگار ترا از محو نگاه میدارد و محو
نمیکند ان فضله کان علیك کبیرا بدرستی که فضل خدای هست بر تو بزرگ که ترا سید ولد آدم ساخته و ختم جمیع پیغمبران بتو کرده و لوای حمد و مقام محمود نیز
داده و قرآن مجید بتو فرستاده و در میان امت تو باقی گذاشته و آنرا محو نمیکند ابن عباس گفته که قیامت بر نخیزد مگر قرآن باز رود بجائی که آمده است خلق گویند الهم
عجب است گوید بار خدایا از تو آمده ام بجهت آنکه مرا میخوانند و بآن کار نمیکنند و این آنگاه باشد که قیامت نزدیک شده باشد بعد ازان بیان اعجاز قرآن میکند جهت
احتجاج مشرکان و میفرماید که قل لئن اجتمعت الانس بگوی ای محمد که اگر جمع شوند همه آدمیان والجن و پریان که تو بر ایشان مبعوث شده و اتفاق کنند علی
ان یأتوا بر آنکه بیارند بمثل هذا القرآن مانند این قرآن را در فصاحت و بلاغت و حسن نظم و کمال معنی و اخبار از غیب لا یأتون بمثله نیارند مانند آنرا در
صفتها با آنکه در میان ایشان فصحا و بلغا هستند ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا و اگرچه باشند برخی از ایشان مر برخی دیگر را هم پشت و مددکار ولقد صرفنا
و بدرستی که مکرر گردانیدیم بوجوه مختلفه جهت زیادت تقریر و بیان للناس برای مردمان فی هذا القرآن در این قرآن من کل مثل از هر نوعی و صنعتی چون ترغیب و ترهیب و قصص
و اخبار و ذکر بهشت و نار و مانند آن از احوال گذشتگان و آیندگان فابی اکثر الناس پس سر باز زدند بیشتر مردمان و نخواستند الا کفورا مگر ناسپاسی کردن آن حقیقت
آورده اند که صنادید قریش روزی حضرت رسالت پناه را صلعم طلبیده مجلسی ساختند و گفتند ای محمد ما ترا طلبیده ایم تا نوعی شود که نزاع از میان ما و تو بر خیزد و الله که در عرب
کسی ندیدیم که با قوم خود این درشتی کند که تو با ما میکنی آبا و اجداد ما را دشنام میدهی و ایشان را عیب میکنی و از زبان بخدایان ما کشوده دشنام میدهی و سنگ تفرقه میان الفت
و جمعیت ما انداخته اگر برای مال است ما ترا غنی گردانیم که در همه عرب کسی از تو غنی تر نباشد و اگر ریاست میخواهی ترا منصب دهیم و اختیار قبایل عرب و قریش بتو گذاریم و اگر جنیان ترا
زحمت میرسانند طبیبی حاذق بیاریم تا در علاج تو کوشد آنحضرت صلعم جواب داد که اینها هیچکدام نیست حق تعالی مرا بشما فرستاده و کتابی بمن داده که شما را بهشت مژده دهم و از
دوزخ بترسانم اگر سخن من قبول کنید در دنیا و عقبی مرفه الحال باشید و اگر قبول نکنید من صبر کنم تا خدای تعالی میان من و شما حکم کند ایشان گفتند که زمین ما تنگ [illegible]

[illegible] بنبوت و رسالت محمد و شاد کنی تا خدا این کوه‌ها را از میان بردارد و زمین فراخ شود و چشمه‌ها روان گردد چنانکه در شام و عراق است و پدران
ما زنده گرداند از جمله قصی بن کلاب که پیر صادق القول بود تا احوال پیغمبری تو از وی پرسیم و اگر او بر نبوت گواهی دهد ما همه ایمان آریم حضرت صلعم فرمود مرا برای این نفرستاده‌اند
بلکه مرا برسالت بشما فرستاده و قرآنی بمن داده‌اند تا معجزه من باشد اگر در نبوت من شک دارید مثل این قرآن را بیارید و چون نمیتوانید آورد پس [illegible]
و شما بجهة عناد [illegible] ایشان گفتند شنیده‌ایم که صاحب این قرآن آن مردیست که در یمامه هست و رحمن نام دارد و اعتقاد ما آنست که از
وی آموزد و الله تو را باز نداریم تا ترا هلاک کنیم یا تو ما را هلاک کنی حضرت دلتنگ برخاست و از آن مجلس اعراض کرده بیرون آمد عبدالله بن امیه که پسر عم
آنحضرت بود برخاست و با وی روان شد و گفت ای محمد آنچه این قوم بر تو عرض کردند یکی را قبول ننمودی و اگر من بتو ایمان نیارم تا که نردبانی بنهی و بر آسمان بر آئی
و من در تو نگرم و از آنجا نامه بیاری با جمعی از فرشتگان که بر آن گواهی دهند برای تو که پیغمبری با وجود این گمان خواهم که هم ترا باور نکنم ابوجهل گفت ای قوم
هیچکدام از آنچه از وی طلبیدید با شما ننمود فردا چون جبهه در روی کعبه آورده مشغول نماز شود و بسجده رود سنگی گران بردارم و بر سر او زنم تا از جفای او برهیم حضرت
از این سخن بسیار دلتنگ شد و غمگین بازگشت حق تعالی این آیه فرستاد که وقالوا و گفتند متعنتان قریش بعد از الزام حجت بر اثبات رسالت باعجاز قرآن و عجز ایشان از آوردن
دیگر لن نؤمن لك حتی تفجر لنا تصدیق نکنیم ترا تا وقتی که روان سازی برای ما من الارض ینبوعا از زمین مکه چشمه آب که هرگز کم نشود او تکون لك
جنة یا باشد مر ترا بوستانی من نخیل وعنب از درختان خرما و انگور فتفجر الانهار پس روان گردانی انهار جوی آب خلالها تفجیرا در میان آن بوستان
روان گردانیدنی او تسقط السماء کما زعمت یا فرو افکنی آسمان را چنانکه گمان بردی و وعیده دادی که او نسقط علینا کسفا من السماء علینا
کسفا پاره پاره او تأتی بالله والملائکة یا بیاری خدای و فرشتگان را قبیلا کفیل بانچه دعوی میکنی یعنی شاهد بر صحت دعوی و ضامن درک آن یا انجام یا روبرو
در مقابله یعنی تا ما ایشان را عیان به بینیم ما نمائی با صورت او یکون لك بیت من زخرف یا باشد ترا خانه از زر که در آنجا نشینی او ترقی فی السماء یا بر روی در آسمان
ولن نؤمن لرقیك و تصدیق نکنیم ترا مر بر آمدن ترا بر آسمان حتی تنزل علینا کتابا تا وقتیکه فرود آری بر ما کتابی نقرؤه که بخوانیم آنرا و در آن تصدیق تو بود
قل بگو ای محمد صلعم از روی تعجب و تحیر سبحان ربی پاکست پروردگار من از آنکه بروی حکم کنند یا کسی را در قدرت شریک وی سازند و تو ما آنچه از من میطلبید بجز خدای
بر آن قادر نیست هل کنت آیا هستم من یعنی نیستم الا بشرا رسولا مگر آدمی فرستاده همچو سایر رسولان و ایشان برای قوم خود هرگز آیات نیاوردند مگر بحسب مناسب قوم ایشان
بعد و اظهار آیات باراده و قدرت حق است نه باختیار و مشیت ایشان وما منع الناس و منع نکرد مردمان را یعنی اهل مکه را ان یؤمنوا از آنکه ایمان آورند
اذ جاءهم الهدی وقتی که آمد بدیشان بیان حق بر زبان محمد صلعم که آن قرآنست الا ان قالوا مگر آنکه گفتند از روی عناد ابعث الله بشرا
رسولا آیا برانگیخت خدای آدمی را رسول و ایشان از غایت جهالت و ضلالت درین مسئله غلط کردند و ندانستند که تجانس موجب توانس است و تخالف مقتضی
تنافر پس رسول از جنس ایشان باید تا افاده و استفاده در میان پدید آید قل لو کان بگو اگر بودی بجای آدمیان فی الارض ملائکة در زمین فرشتگان
که مانند آدمیان یمشون میرفتند بر قدمهای خود مطمئنین در حالتی که آرام گرفتندی لنزلنا علیهم من السماء هر آینه میفرستادیم بریشان از آسمان ملکا رسولا
فرشته پیغمبر یعنی از جنس ایشان رسول بدیشان میفرستادیم تا باهم مجتمع توانستندی شد و ازو تعلیم گرفت چه در تعلیم و تعلم جنسیت شرط است و چون ساکنان زمین
آدمیانند پس رسول ایشان نیز آدمی باید در لباب آورده که کافران گفتند گواه رسالت و نبوت تو کیست پس این آیه آمد که قل کفی بالله شهیدا بگو بس است خدای گواه
در حالتی که گواهست بینی وبینکم میان من و شما و شهادت خدای اظهار معجزه است بر دست آنحضرت و معجزه بزبان حال ناطق است با آنکه محمد رسول او است
انه کان بدرستی که خدای هست بعباده خبیرا بصیرا ببندگان خود دانا و بینا و هر یکی را فراخور کردار جزا خواهد داد ومن یهد الله و هر کرا راه نماید خدای
یعنی حکم کند بهدایت او فهو المهتد پس او راه یافته است ومن یضلل و هر کرا گمراه کند یعنی بجهة خذلان [illegible] تا او در گمراهی خود راسخ شود فلن
تجد

تجد لهم پس نیابی تو مر ایشان را اولیاء من دونه دوستان که هدایت کنند ایشان را بجز خدای ونحشرهم یوم القیمة و حشر کنیم ایشان را بروز رستخیز
علی وجوههم بر رویهای ایشان از حضرت پیغمبر صلعم پرسیدند که چگونه بر روی خود روند فرمود آن کس که ایشان را بر پای برده تواند قادرست که بر روی برد عمیا
در حالتی که نابینا باشند [illegible] هر چیزی که موجب لذت چشم باشد نه بینند وبکما و گنگان باشند یعنی نگویند چیزی که از ایشان قبول کنند وصما و کران باشند
که آنچه موجب لذت سمع باشد نشنوند بجهة آنکه نظر در آیات تامل نکرده باشند و سخن حق را بسمع قبول نشنیده و نگفته ماواهم جهنم و جای ایشان دوزخ است
کلما خبت هرگاه که ساکن شود زبانه دوزخ یعنی آتش گوشت و پوست ایشان بخورد تا چون مانند انگشت شوند زبانه آتش فرو نشیند چنانکه آتش دنیا پس از خوردن هیمه
زدناهم بیفزائیم ما برای ایشان سعیرا آتش سوزان یعنی بر فروزیم بعد از تبدیل پوست و گوشت ایشان ما باز آتش در ایشان [illegible] ذلك
آن عذاب جزاؤهم پاداش ایشان است بانهم کفروا بسبب آنکه ایشان انکار کردند بایاتنا بآیات ما که دلالت دارد بر الوهیت ما و صدق پیغمبر که معجزات است وقالوا
از روی انکار ائذا کنا عظاما آیا وقتیکه گردیدیم ما استخوانها ورفاتا و خاک ریزه گشته ائنا لمبعوثون آیا برانگیختگان باشیم خلقا جدیدا
آفریده نو چون ایشان خلق جدید را منکر بودند و رسالت حق صد بار سوخته و باز پوست و گوشت ایشان را تازه کنند و عذاب کنند بجهة فرط عناد اولم یروا آیا نمی‌بینند
و نمیدانند ان الله الذی خلق السموات والارض آنکه خدای بچنین کس است که آفریده آسمانها و زمینها را با آن عظمت و بسطت بی‌ماده و مدت قادر
علی ان یخلق مثلهم توانا است بر آنکه بیافریند مانند ایشان را پس اگر خلق کند چیزی را بی ماده قادرست که آفریده کهنه را که مرده باشند باز اعاده کند وجعل
لهم و گردانیده و مقرر کرده برای فنای ایشان اجلا لا ریب فیه مدتی که هیچ شکی نیست در آن و آن زمان مرگست یا قیامت فابی الظالمون پس باز زدند
و نخواستند ستمکاران با وجود وضوح حق الا کفورا مگر انکار و کفر را قل بگو ای محمد صلعم لو انتم تملکون اگر شما مالک شوید و در تصرف آرید خزائن رحمة
ربی خزینهای روزی پروردگار مرا که همه خلقان میدهد اذا لامسکتم آن هنگام که باز ایستید و بخل ورزید خشیة الانفاق از ترس درویشی شدن بسبب
کما اگر یکی از آفریدگان خازن خزاین نعم [illegible] شود هر آینه جود او با جود الهی [illegible] بجهة آنکه برای نفس خود چیزی از آن باز خواهد گرفت و از کم شدن آن خواهد ترسید
و خدای در جود خود از همه بی‌نیاز است وکان الانسان قتورا و هست آدمی بخیل چه بنای امر او بر حاجت و بخل است با آنکه محتاج است بآن بعد از آن ذکر موسی میکند
با وجود آیات ظاهره که داشت [illegible] ولقد اتینا موسی و بدرستی که دادیم موسی را تسع آیات بینات نه آیه روشن چنانکه تفصیل
در سوره الاعراف مذکور شد بعد از آن خطاب بحضرت رسول صلعم کرده میفرماید فاسئل بنی اسرائیل پس بپرس ای محمد صلعم از بنی اسرائیل و از علمای ایشان آن
آیات را سوال کن تا صدق قول تو بر مشرکان ظاهر گردد و مال آیات را بموسی دادیم اذ جاءهم در وقتی که آمد بدیشان فقال له فرعون پس گفت
موسی را فرعون انی لاظنك یا موسی بدرستی که من گمان میبرم ترا ای موسی مسحورا جادو کرده و عقل تو پریشان شده قال لقد علمت گفت موسی که تو
بدرستی که تو دانسته بدل خود اگر چه بزبان تلفظ نمیکنی که بیشبهه و بی‌شایبه ما انزل هؤلاء فرو نفرستاده این نه آیات را الا رب السموات والارض مگر پروردگار
آسمانها و زمینها بصائر در حالتی که آیتهای روشنند که هر یک دلیلیست بر نبوت و صدق من ولیکن تو عناد میکنی وانی لاظنك یا فرعون و بدرستیکه من
یقین میدانم ترا ای فرعون مثبورا هلاک شده یعنی مشرف بر هلاکت و یا ناقص عقل و یا معروف از خیر و مغرور بشر فاراد ان یستفزهم پس خواست فرعون که
برانگیزد و دور کند موسی و قوم او را من الارض از زمین مصر یا از مطلق زمین بقتل و استیصال فاغرقناه ومن معه جمیعا پس غرق کردیم او را
و هر کرا که با او بود همه وقلنا من بعده و گفتیم پس از غرق شدن ایشان لبنی اسرائیل مر فرزندان یعقوب را که شما اسکنوا الارض ساکن شوید
در آن زمین که ایشان میخواستند که شما را از آن بیرون کنند فاذا جاء وعد الاخرة پس چون آید وعده سرای دیگر یعنی چون قیامت شود جئنا بکم
بیاریم شما و ایشان را بمحشر لفیفا در حالتی که جمعی آمیخته باشید با هم پس حکم کنیم میان شما بتمیز سعدا از اشقیا و حق تعالی قصه موسی و فرعون را در مقام [illegible]

حضرت رسالت صلعم ایراد فرمود و گفت اگرچه کفار قریش ترا از مکه بیرون کردند قبل از تو فرعون نیز در صدد اخراج موسی شد ما او را و قوم او را استیصال ساختیم
و [illegible] بایشان دادیم پس ترا نیز بر دشمنان ظفر دهیم و نعمت خود را بر تو تمام کنیم وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ و بحق فرستادیم قرآن را وَبِالْحَقِّ نَزَلَ و بحق فرود
آمد قرآن یعنی قرآن فرو نیامد مگر بحق و در تبیان آورده که با بمعنی علی است و مراد از حق حضرت رسالت است یعنی بر محمد قرآن نازل شده و در مدارک مذکور
که محمد بن سماک رحمة الله علیه بیمار شد قاروره او را بطبیب ترسا بردیم مردی نیکوروی خوشبوی جامه زیبا پوشیده بما رسید و صورت احوال پرسید
ما بیان کردیم فرمود سبحان الله در مهم دوست خدا بجز از خدا استعانت میکشید بر گردید بمحمد بن سماک بگوئید که دست خود بر موضع وجع نه
و بگوی وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ این بگفت و از چشم ما غایب شد بازگشتیم و قصه [illegible] بمحمد بن سماک رسانیدیم و بر آن عمل کرد فی الحال [illegible] شفا
یافت و در روایتی آمده که آن کس خضر بود وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا و نفرستادیم ترا مگر در حالتی که مژده دهنده مطیعان را بثواب وَنَذِيرًا و بیم کننده عاصیان را
بعقاب وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ و قرآن را پراکنده فرود فرستادیم یعنی آیه آیه و سوره سوره لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ تا بخوانی آنرا بر مردمان عَلَى مُكْثٍ بر آهستگی و تأنی تا در
وسع [illegible] از آن نیک تأمل کنند وَنَزَّلْنَاهُ و فرود فرستادیم آنرا بحسب حوادث تَنْزِيلًا فرود فرستادنی در مدت بیست سال بر سبیل تهدید پیغمبر را فرمود که بگوی ای محمد
کفار مکه را که آمِنُوا بِهِ ایمان آرید بقرآن أَوْ لَا تُؤْمِنُوا یا ایمان نیارید یعنی ایمان شما موجب مزید کمال آن نیست و از عدم ایمان شما هیچ نقص بآن راه نمی یابد
إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ بدرستی که آنانکه داده شده اند علم مِنْ قَبْلِهِ پیش از نزول قرآن یعنی آنها که کتب آسمانی خوانده اند و حقیقت وحی را شناخته و علامات نبوت
معلوم کرده و امتیاز میان حق و باطل نموده و نعت و صفت قرآن را در کتب خود خوانده چون عبدالله سلام و اتباع او از یهود و نجاشی و اصحاب او از نصاری و طالبان دین
چون سلمان فارسی و ابوذر غفاری و ورقة بن نوفل و اخوات ایشان إِذَا يُتْلَى چون خوانده میشود قرآن عَلَيْهِمْ بر ایشان يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ می افتند بر زنخهای خود
یعنی بر رویهای خود سُجَّدًا در حالتی که سجده کنندگان باشند برای تعظیم امر خدای وَيَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا و میگویند پاکست پروردگار ما از خلاف وعده خود إِنْ
كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا بدرستی که هست وعده پروردگار ما لَمَفْعُولًا واقع شده [illegible] وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ و می افتند بر رویهای خود یعنی در سجده يَبْكُونَ میگریند در حالت
سجود وَيَزِيدُهُمْ و زیاده میکند ایشانرا شنیدن قرآن خُشُوعًا فروتنی و تضرع آورده اند که حضرت خواجه کاینات صلعم در سجود میگفت یا الله یا رحمن مشرکان
با یکدیگر میگفتند محمد ما را از پرستیدن دو خدا منع میکند و خود دو خدا را میخواند این آیه آمد که قُلِ ادْعُوا اللَّهَ بگوی ای محمد مشرکان را که بخوانید خدا را أَوِ ادْعُوا الرَّحْمَنَ
یا بخوانید رحمن را که مقصود از هر دو لفظ ذات واحد است أَيًّا مَا تَدْعُوا هر کدام را که بخوانید نیکوست و بدان [illegible] خوانده باشید فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى
پس مر او راست نامهای نیکو یعنی دال بر صفات جلال و برخی مشتمل بر صفتهای کرام مرویست که آنحضرت قرائت بجهر میفرمود در جمیع نمازها هر گاه که صلوة [illegible]
گذاردی اهل شرک [illegible] و دست [illegible] مشغول شدندی تا [illegible] آنحضرت در خلل افتد و ترک قرائت کند حق تعالی فرمود که وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ و آشکارا مکن
قرائت نماز خود را وَلَا تُخَافِتْ بِهَا و آهسته مدار بدان حدی که نشنوند آنانکه در عقب تو نماز میگذارند وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ و طلب کن میان جهر و خفا سَبِيلًا راه
میانه [illegible]
[illegible]
[illegible] وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ و بگوی ای محمد همه ستایش و ثنا مر خدای راست
الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا آنکه نگرفت فرزندی وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ و نیست او را انبازی فِي الْمُلْكِ در پادشاهی [illegible] وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ
[illegible] مِنَ الذُّلِّ [illegible]
[illegible]
وَكَبِّرْهُ تَكْبِيرًا و تعظیم کن او را تعظیم کردنی [illegible]

[illegible]

[illegible] سورة الکهف [illegible] روایت آمده [illegible]
[illegible] سورة الکهف [illegible] روایت که حضرت پیغمبر صلعم فرمود که هر که این سوره بخواند تا هشت روز از فتنه [illegible]
و اگر در این هشت روز دجال بیرون آید [illegible] از فتنه دجال [illegible]
در آید نوری [illegible] و هر که این سوره را بخواند
[illegible] بهشت در آید و منقولست که حضرت رسالت صلعم فرمود [illegible] دلالت کنم شما را بر سوره که در نزول آن هفتاد هزار فرشته تشییع آن میکردند
آن ما بین آسمان و زمین [illegible] یا رسول الله فرمود سورة الکهف هر که آنرا در روز جمعه بخواند [illegible]
حق تعالی [illegible] و حضرت [illegible] روایت کرده که هر که [illegible]
سورة الکهف بخواند شهید میرد [illegible] بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ همه ثنا و ستایش مر خدای راست الَّذِي أَنْزَلَ آنکه فرود فرستاد عَلَى عَبْدِهِ بر بنده خود یعنی محمد صلعم الْكِتَابَ قرآن را [illegible] استحقاق حمد
بر انزال قرآن تنبیه است بر آنکه قرآن سبب انتظام صلاح معاش و معاد است وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ و نگردانید مر آنرا عِوَجًا کجی [illegible] با اختلاف لفظ و تفاوت یا عدول از حق
بباطل [illegible] قَيِّمًا مستقیم و معتدل [illegible] لِيُنْذِرَ تا بترساند خدای تعالی یا محمد کافران را بَأْسًا شَدِيدًا عذاب سخت که استیصال
یا عقوبت آتش دوزخ [illegible] مِنْ لَدُنْهُ از نزد یک خدای وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ و مژده دهد [illegible] قرآن مر گروندگان را الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ
آنانکه میکنند کارهای پسندیده أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا [illegible] مَاكِثِينَ فِيهِ در حالتی که مقیم باشند در آن اجر أَبَدًا
همیشه بی انقطاع وَيُنْذِرَ الَّذِينَ [illegible] قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا [illegible] خدای فرزندی [illegible]
[illegible] مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ [illegible] وَلَا لِآبَائِهِمْ [illegible] كَبُرَتْ كَلِمَةً
بزرگست [illegible] تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ [illegible] إِنْ يَقُولُونَ
إِلَّا كَذِبًا [illegible]
[illegible] فَلَعَلَّكَ [illegible] بَاخِعٌ نَفْسَكَ [illegible] عَلَى آثَارِهِمْ [illegible]
[illegible] إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ [illegible] أَسَفًا [illegible]
[illegible] إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ [illegible] زِينَةً لَهَا [illegible] لِنَبْلُوَهُمْ
[illegible] أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا [illegible]
[illegible] وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ [illegible] مَا عَلَيْهَا [illegible]
[illegible] صَعِيدًا جُرُزًا [illegible]
[illegible]
[illegible] أَمْ حَسِبْتَ [illegible] أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ [illegible]
[illegible] كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا [illegible]
[illegible]

و نجوای اسم و الرقیم اگر گویند با خلوص دل الجاهدت و در روایت شعبه بن حجیر موجب است از رقیم که اسامی اصحاب کهف در ان رقم کرده بودند و از در غار آویخته
همان است ... در حدیثی مروی است از حضرت رسالت صلعم روایت کرده که اصحاب رقیم سه کس بودند که از شهر بیرون آمدند بجهت بعضی از حوایج خود باران ایشان را فرو گرفت
پس در غاری بردند ناگاه زلزله در آن کوه افتاد و سنگی عظیم بر در آن غار افتاد و مخرج بر ایشان مسدود گشت ایشان مضطرب شدند با خود گفتند طریقی که موجب فتح
این باب بود جز تضرع و زاری و اخلاص بحضرت باری نیست صلاح آنست که هر یک عمل صالحی که بدان اقدام نموده ایم شفیع خود سازیم شاید که حق تعالی ما را ازین حبس
خلاصی بخشد پس یکی از ایشان گفت خداوندا تو عالمی که من روزی مزدوری چند داشتم چون مزد ایشان در آخر روز میدادم یکی گفت اجرت من زیاده ازین است
طلب اشباع کردم وی در خشم شد مزد نگرفت و برفت من آنچه مزد او بود دادم و بچه گاوی بخریدم و در میان رمه خود رها کردم و از وی بچه‌ها متولد شد و بعد از مدت طویل
آن مرد بیامد ... برگ و نوا شده و طلب اجرت خود کرد او را بصحرا بردم و گفتم این گاوها مر تراست وی استهزا پنداشت من قصه با وی باز گفتم و همه را بوی تسلیم
کردم بار خدایا اگر میدانی که این کار برای رضای تو کردم ما را خلاصی بخش فی الحال دو دانگ سنگ جدا شد دیگری گفت خداوندا تو میدانی که زنی صاحب جمال از تو
درخواست کردم خود را گفتم مرادم حاصل کن نکردم ... روزی دیگر بیامد همان سوال کرد و همان جواب شنید باز برفت و نوبت
دیگر بیامد و گفت ای مرد بر فرزندان من رحم کن که از گرسنگی هلاک میشویم ... گفتم بالضرورة راضی شد او را بخانه بردم و خواستم که با او مقاربت کنم لرزه بر اعضای
زن افتاد گفتم چه حال دارد گفت از خدای میترسم من با خود گفتم ای نفس ظالم این زن در حال ضرورت چنین میترسد و تو با وجود این همه نعمت اندیشه
عذاب خدای نمیکنی پس برخاستم و زیاده از آنچه میخواست بوی دادم و دست ازو بداشتم بار خدایا این کار را بجهت رضای تو کردم ما را گشادی بخش فی
الحال دو دانگ دیگر ازان سنگ جدا شد و غار روشن گشت مرد سیم گفت خداوندا مادر و پدری پیر داشتم هر شب شیر بدیشان دادمی نماز شام قدری شیر
ایشان آوردم ایشان خفته بودند مرا دل نداد که ایشان را بیدار کنم و از بیم آنکه مبادا بیدار شوند و گرسنه باشند ... گوسفندان ... بگذاشتم و ظرف
بر دست گرفته بایستادم تا ایشان بیدار شدند و آن شیر بخوردند بار خدایا اگر این کار برای رضای تو کرده ام ما را ازین گرفتگی نجات ده سنگ تمام از پیش غار بگشت
و بسلامت بیرون آمدند

بر بنوجه بود که ... طغیان آغاز کرده از حدود احکام انجیل قدم بیرون نهادند تا آنکه فواحش در میان
ایشان بسیار شد و بت پرستیدن آغاز کردند و در میان ایشان جمعی بودند که بر دین عیسی بودند و در زهد و عبادت میکوشیدند و ایشان را پادشاهی بود دقیانوس
نام بر قصه ایشان مطلع شده ... خبر دادند جمعی کثیر را فرستاده ایشان را حاضر کرد با جامهای عبادت و رویهای خاک آلود از کثرت سجود و چشمهای پر آب
دقیانوس ایشان را تهدید کرد گفتند ما جز خدای یکی را نپرستیم هر چه خواهی میکن دقیانوس گفت روزی چند شما را مهلت دادم تا در کار خود اندیشه کنید اگر با دین آبای
خود در آیید شما را ... کنم ... ایشان از نزد او بیرون آمده گفتند تدبیر آنست که زاد و توشه برگیریم و از جور این ظالم بگریزیم پس هر یک از
خانه پدر قدری مال جهت زاد برداشته ازان شهر بیرون آمدند و نزدیک آن شهر کوهی بود در آن کوه غاری بود متوجه شدند و در اثنای راه سگی در دنبال ایشان
افتاد هر چند که او را میراندند ... باز نمیگشت ... آمد که ای یاران من هم دوستان خدا را دوست دارم چون بخسپید من شما را پاسبانی کنم ایشان سگ را با خود
بردند پس بدان غار در آمدند و بمناجات و انواع طاعات مشغول شده بر خدای توکل کردند چون سر بسجده نهادند حق تعالی خواب بر ایشان مستولی ساخت سیصد
و نه سال بخفتند و بعد از چند روز دقیانوس ایشان را طلب کرده نیافت پدران ایشان را بگرفت و احوال پرسید گفتند مالهای ما را برداشته و نمیدانیم که بکجا رفته اند جمعی
ایشان را دیده بودند عرض او رسانیدند که در فلان کوه غاریست و ایشان در آن غارند دقیانوس با لشکر متوجه آن غار شد چون برسید هیچکس را زهره آن نبود که در آن
غار رود ... در غار را محکم ... تا ایشان بگرسنگی و تشنگی بمیرند دقیانوس فرمود تا در غار را برآوردند و دو کس
از دو مرد مومن بودند نامهای ایشان بر لوحی از ارزیز نوشتند و در بنای آن سد وضع کردند تا باشد که وقتی کسی این سد را بگشاید و از احوال ایشان خبر دهد

... آن سیصد و نه سال بود تا دقیانوس هلاک شده و چند قرن برین بگذشت و درین شهر پادشاهی بود صالح و مومن تیدوس نام و
... در زمان او بعضی مومن بودند و بعضی کافر و ایشان با یکدیگر دعوت میکردند و بعث و نشور منکر بودند ایشان گفتند ما حیات و ممات
دانیم که در دنیاست آن پادشاه مناجات کرد تا حق تعالی آیتی بدیشان نماید که دلالت کند بر حقیقت بعث و نشور حق تعالی آیتی در دل یکی از مردمان
آن شهر افکند نام او الیاس ... آن سد را بشکافد و حظیره گوسفند کند پس در غار بشکافت جمعی دید در آن خفته و سگی بر در غار خسپیده چون خواست که
در غار رود سگ برخاست و بر وی حمله آورد وی ازین حال هراسان شده برگشت و حق تعالی ایشان را بیدار ساخت تا بار نشستند و یکدیگر را سلام کردند چنان
پنداشتند که یک روز یا بعضی از روز خواب کرده اند چه خود را بهمان صورت و هیات یافتند که خفته بودند تغییر نیافته و جامها کهنه نشده پنداشتند که در همان روز
نماز بگذارده و صاحب طعام خود را که تملیخا نام داشت گفتند برو طعامی برای ما بیار و نیکو بنگر که این طاغی طلب ما میکند یا نه تملیخا درمی چند برداشت و از کوه فرود آمد
تا در شهر رود همه علامات بر خلاف آن دید که گذاشته بود ترسان و لرزان از خوف دقیانوس در شهر آمده مردمان را دید که بر دین عیسی اند و نام وی بر زبان میرانند
و بر وی صلوات میفرستادند تعجب ... شده متحیر فرو مانده با خود گفت من دوش ازین شهر بیرون رفتم و هیچکس نمیتوانست که نام عیسی بر زبان راند پس گرد آن شهر
میگشت و کسی را نمی‌شناخت که ازو احوال پرسد با خود گفت همانا من این شهر را غلط کرده ام یا در خواب می بینم موجب این حال نمیدانم که چیست از مردی پرسید
که این شهر را چه نام است گفت افسوس ... نام این شهر است ... بر دکان خبازی رفت ... آورد که طعام خرد خباز چون در آن نگریست
درهمی دید بر شکل پادشاه ... دقیانوس ... سیصد سال قبل ازین ... شده ... گفت که ای مرد گنج ... دقیانوس ... پس او را گرفته نزد حاکم شهر
بردند وی تصور کرد که ... دقیانوس ... بالضروره ... ای فریادرس بیچارگان مرا از ظلم این ظالم خلاصی بخش ... حاکم
چون دید که ... گفت ای جوان راست بگوی که این گنج کجا یافته ... تملیخا گفت ...
خبر ندارم و این درم را از خانه پدر خود بیرون آورده ام حاکم بانگ بر وی زد که اگر اقرار کردی که این گنج از کجا یافته از عذاب خلاص شدی ...
... سیصد و نه سال است تا این درم زده اند ... گفت ... دقیانوس کجاست گفتند
... تملیخا گفت ... پادشاه این شهر بود
ستم میکرد و ... تهمت بر من نهاده اید اگر باور
نمیکنید بیایید تا غار ... حاکم شهر گفت ... پس سوار شده با مردمان شهر متوجه کوه شدند چون بدر غار رسیدند
تملیخا گفت شما اینجا مکث کنید تا من بروم و خبر بایشان رسانم ... چون تملیخا خبر بایشان رسانید ایشان در فکر فرو رفتند و متحیر ماندند
چون نگاه کردند نامهای ایشان دیدند در لوح نوشته برین وجه که در فلان تاریخ در عهد مملکت دقیانوس مکشلمینا تملیخا و برنوش
مرنوش شادنوش مرطونس ... از فتنه پادشاه شهر گریزان شدند و درین غار در آمدند چون مردم مطلع شدند تعجب ایشان
زیاد شد پس آن جوانان را دیدند بدین هیات تازه روی و با قوت ... که حق تعالی بر
همه مردگان قادر است پس حاکم نامه نوشت نزد پادشاه صالح ... باین جانب شو تا آیتی ببینی بر صحت بعث و نشور و آن قصه در نامه درج کردند ملک صالح
... با لشکر خود متوجه آن غار شد ... جوانان کهف را دید که بطاعت مشغول بودند ملک بدیشان سلام کرد و بعد از ملاقات گفتند ای ملک ما ترا و ...
... بخدای ... بزمین نهاده بخفتند و حق تعالی جان ایشان ... پادشاه ... ایشان
... از چشم خلایق محجوب گردانید و هر سال ... مردمان

اتفاقی که کردند که ایشان را پس پادشاه فرمود تا بر در غار ایشان مسجدی بنا کردند مردم بآنجا رفته نماز میگذاردند و حاجت میطلبیدند
و بودن مسجد ... که حضرت رسول صلعم آرزو کرد که اصحاب کهف را ببیند جبرئیل گفت یا رسول الله تو ایشان را در دنیا نتوانی دید اما چهار کس از اصحاب خود بفرست
تا ایشان را بدین تو خوانند حضرت فرمود چگونه فرستم گفت چنانکه سلیمان که بر بساط می نشست بر بساط بنشینند و باد را فرمان ده تا ایشان را بدانجا برد
و اجابت حضرت فرمود تا بساطی بگسترند حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و سلمان و ابوذر علیهما الرحمه و ابوبکر و عمر و عثمان علیهم اللعنه در آن بساط نشستند و حضرت
رسول صلعم فرمود که هر کس اصحاب کهف جواب سلام او بدهند او وصی و خلیفه من باشد پس از خدای خواست تا باد در غار فرستاده و بساط را برداشت و بآنجا برد که
اصحاب کهف بودند چون فرود آمدند سنگی از در غار برداشتند سگ روشنی دید و بانگ در گرفت و حمله آورد اما چون حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
جنبانیدن آغاز کرد و بسر اشارت کرد که در آئید ایشان در آمدند پس فلان و فلان ثلاثه و سایر اصحاب سلام کردند جواب نشنیدند حضرت امیر بر ایشان سلام کرد جواب
داده گفتند علیکم السلام و رحمة الله و برکاته آن حضرت فرمود که رسول رسول خدایم و از نزد آن حضرت بجانب شما آمده ام تا شما را بدین او دعوت کنم گفتند مرحبا
و بک آمنا و صدقنا فرمود که حضرت رسول شما را سلام میرساند گفتند و علی محمد رسول الله الصلوة والسلام ما دامت السموات و الارض و علیک یا
قبول دین اسلام کردند و بنبوت حضرت خاتم النبیین و ولایت سید الوصیین صلوات الله علیهما ایمان آوردند باز بجای خود تکیه کردند و بار دیگر نزد ظهور
حضرت صاحب الامر ... بیدار خواهند شد و بآن حضرت بر ایشان اسلام کند جواب باز دهند و بار دیگر بمیرند و در قیامت مبعوث گردند پس حضرت امیر با
بساط بر داشت و بخدمت رسول الله صلعم آورد پیش از آنکه حضرت امیر خبر دهد آنچه میان وی و اصحاب کهف گذشته بود حضرت رسول صلعم بوحی الهی با صحاب خبر فرمود
... این قصه را بر وجه درین سوره بیان فرماید که اذ اوی الفتیة یاد کن ای محمد صلعم چون جای گرفتند و باز گشتند جوانان الی الکهف بغار پس فقالوا ربنا
آتنا پس گفتند ای پروردگار ما بده ما را من لدنک رحمة از نزدیک خود بخششی یعنی آمرزش و روزی و ایمنی از عدو و هیئ لنا و مهیا ساز برای ما من امرنا از کار ما
که مفارقت کفار است رشدا صواب و راستی که بسبب آن راه یابند و مهتدی شویم فضربنا علی آذانهم پس نهادیم پرده بر گوشهای ایشان تا بیدار نشوند یعنی خوابانیدیم
ایشان را فی الکهف در غار سنین عددا سالهای شمرده و مقرر و معین ثم بعثناهم پس برانگیختیم یعنی بیدار کردیم ایشان را لنعلم تا بدانیم یعنی تعلق گیرد علم
تعلق حالی مطابق آنچه حاصل شده مراد است تا ظاهر شود معلوم بر آنچه دانسته ایم از ازل و آن معلوم نیست که ای الحزبین کدام از دو گروه از کتابیین که اختلاف
کردند در آن مدت یا کدام از مؤمن و کافر و یا کدام از اصحاب کهف که اختلاف کردند در مدت لبث خود و بر نفس معلوم کرد که کدام از ایشان احصی شمار نگاه دارنده تر است
لما لبثوا امدا مر آن اندازه مدتی را که ایشان درنگ کردند در غار یعنی دانسته شود که ضبط زمان لبث ایشان کدام کرده اند و شمار کدام راست تر است نحن
نقص علیک یعنی میخوانیم علیک بر تو ای محمد صلعم نبأهم خبر ایشان را بالحق بصدق و راستی انهم فتیة بدرستی که ایشان جوانان بودند که از روی
راستی آمنوا بربهم ایمان آوردند بپروردگار خود و زدناهم و بیفزودیم ایشان را هدی راه نمودن یعنی ثبات و یقین بوسیله زیادة لطف و توفیق و ربطنا
علی قلوبهم و ببستیم بر دلهای ایشان یعنی استوار ساختیم دلهای ایشان را و جرأت ارزانی داشتیم بر دو سختی دقیانوس اذ قاموا چون بایستادند در پیش دقیانوس
و او ایشان را به پرستش بت دعوت کرد فقالوا ربنا پس گفتند پروردگار ما رب السموات والارض آفریدگار زمینها و آسمانها است لن ندعوا من دونه
الها هرگز نخوانیم و نپرستیم بجز او معبودی لقد قلنا هر آینه گفته باشیم اذا آن هنگام که دیگری را پرستیم شططا سخنی دور از حق و محض خطا و دروغ
هؤلاء قومنا اینگروه گروه ما اینند در نسب یعنی جمعی از اهل افسوس اتخذوا من دونه فرا گرفتند بسبب تهدید دقیانوس بغیر از خدای آلهة
خدایان دیگر که باطلند لولا یأتون چرا نمی آرند کافران علیهم بر پرستش بتان و استحقاق ایشان مر عبادت را بسلطان بین حجتی روشن یعنی دلیل
و کار ... و بر عبادت ... تکلیف بت پرستی میکنند و نه حجت و برهان فمن اظلم ممن افتری علی الله کذبا پس کیست ستمکارتر از کسی که افترا

و ... بر خدای دروغ ... که آن نسبت شرکاست بوی قبل ازین گذشت که دقیانوس بعد از معارضه ... مهلت داد و ایشان فرار کرده
بود در اثنای راه بایشان گفت که و اذ اعتزلتموهم و چون یکسو شوند از اهل قوم و دوری جستند از ایشان و ما یعبدون و آنچه می پرستیدند
الا الله مگر خدای و چون ایشان خدا را معبود میدانستند و بتان را در عبادت شریک میساختند ازینجهت تملیخا گفت که چون از ایشان و معبود ایشان
یکسو شدید و روی بخدای یگانه آورید که معبود بحق است فأووا الی الکهف پس بازگشت کنید بسوی غار و در وی جای گیرید ینشر لکم ربکم
تا بگستراند یعنی پروردگار شما بسیار کند برای شما من رحمته از بخشش خود در هر دو سرای و از فراخی روزیها و مثوبات اخروی و یهیئ لکم و مهیا سازد
برای شما من امرکم از کار شما مرفقا چیزی که بدان نفع گیرید در دین و دنیا و تری الشمس و ببینی آفتاب را ای بیننده اذا طلعت چون برآید تزاور عن
کهفهم چون طلوع کند میل کند از غار ایشان ذات الیمین بجانبی که خداوند دست راست است یعنی بسوی راست آن غار چه غار در مقابل قطب شمالی افتاده
بجهت این شعاع آفتاب بر ایشان واقع نمیشود تا ایشان را تغییر نسازد و اذا غربت و چون غروب کند تقرضهم بگذرد از ایشان ذات الشمال بسوی چپ
و هم فی فجوة منه و ایشان در فراخی اند از غار یعنی در وسط غار یعنی جائی که روح و نسیم هوا و خنکی آن بایشان میرسد و در غار محاذی قطب است
پس شعاع آفتاب بر ایشان نمی افتد و نسیم ... بر ایشان ... ذلک این جادادن ایشان در آن غار بر هیئات مذکوره
من آیات الله از دلایل قدرت حق است من یهد الله هر که را خدای راه نماید بتوفیق و لطف فهو المهتد پس او راه یافته بصلاح و رشاد در دنیا و
در روز معاد مانند اصحاب کهف و من یضلل و هر که را فرو گذارد بجهت خود عناد ... فلن تجد له پس نیابی تو مر او را ولیا مرشدا
دوستی که راه راست نماید و چون دقیانوس ... از لشکری و تحسبهم ایقاظا و پنداری تو اصحاب کهف را بیداران زیرا که چشمهای ایشان باز گشوده است و هم
رقود و حال آنکه ایشان خفتگان اند ... و نقلبهم و میگردانیم ایشان را ... بامر ما میگردانند
ذات الیمین و ذات الشمال بدست راست و بدست چپ ... جواب ... و کلبهم باسط ذراعیه
بالوصید و سگ ایشان گسترانیده است هر دو دست خود را و سر در میان هر دو دست نهاده و لون آن سگ ...
زیان ... که هر که کلمات و کلبهم باسط ذراعیه بالوصید ... و چون چشمهای اصحاب کهف گشاده است
ایشان ... لو اطلعت علیهم اگر اطلاع یابی بر ایشان ... لولیت منهم فرارا هر آینه ...
از ایشان بجهة گریختن و لملئت و هر آینه پر کرده شوی منهم از ایشان رعبا از روی ترس و بیم ...
در حینی که معاویه علیه اللعنه ... ابن عباس گفت
... لو اطلعت علیهم ...
... و کذلک و چنانکه ایشان را در خواب کرده بودیم بعثناهم بیدار کردیم ایشان را ...
لیتساءلوا بینهم تا سؤال کنند میان یکدیگر ... قال قائل منهم گفت گوینده از ایشان کم لبثتم ...
... قالوا لبثنا گفتند ... یوما ...
او بعض یوم یا پاره از روز ... قالوا ربکم گفتند ...
اعلم بما لبثتم ...

فابعثوا احدكم بفرستید یکی را از میان خود بورقكم هذه بدین درمها که دارید الى المدينة بشهر [illegible] فلينظر پس بنگرد [illegible]
[illegible] ایها ازکی طعاما پاکیزه تر [illegible]
[illegible] فليأتكم برزق منه پس بیارد [illegible] وليتلطف [illegible]
[illegible] ولا يشعرن بكم احدا [illegible] انهم [illegible]
ان يظهروا عليكم [illegible] يرجموكم [illegible] او يعيدوكم [illegible] في ملتهم [illegible]
[illegible] ولن تفلحوا اذا [illegible] ابدا [illegible]
[illegible] وكذلك
[illegible] اعثرنا عليهم [illegible] ليعلموا [illegible] ان وعد الله حق [illegible]
خدای بعث و حشر راست [illegible]
[illegible] وان الساعة لا ريب فيها [illegible]
[illegible] اذ يتنازعون بينهم امرهم [illegible]
[illegible] روح و جسد [illegible]
[illegible] فقالوا ابنوا عليهم بنيانا [illegible]
[illegible] ربهم اعلم بهم [illegible]
[illegible] قال الذين غلبوا على امرهم [illegible]
[illegible] لنتخذن عليهم مسجدا [illegible]
در باب اصحاب کهف میفرماید که سيقولون [illegible] ثلثة [illegible] رابعهم كلبهم چهارم
ایشان سگ ایشان ويقولون [illegible] خمسة سادسهم كلبهم [illegible] پنج تن بودند ششم ایشان سگ ایشان
[illegible] رجما بالغيب [illegible]
وگویند مسلمانان باخبار حضرت رسول ص از جبرئیل سبعة ایشان هفت تن اند وثامنهم كلبهم و هشتم ایشان سگ ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible] اصحاب الکهف [illegible]
[illegible] چهارم ایشان سگ ایشان
[illegible] هفت تن بودند و هشتم ایشان سگ ایشان [illegible]
[illegible] قول اهل اسلام حق است [illegible]
قل بگو ای محمد ص ربي اعلم بعدتهم [illegible] ما يعلمهم الا قليل [illegible]
[illegible] فلا تمار فيهم پس تو جدال مکن [illegible] الا مراء ظاهرا [illegible]
[illegible] ولا تستفت فيهم منهم [illegible]
[illegible] احدا [illegible]

[illegible] جبرئیل [illegible]
[illegible]
[illegible] انشاء الله [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible]
[illegible]
ولا تقولن لشايء انی فاعل ذلك غدا [illegible] الا ان يشاء الله [illegible]
[illegible]
[illegible] واذكر ربك [illegible]
نسيت [illegible]
[illegible]
[illegible] وقل عسى ان يهدين [illegible] لاقرب
[illegible] من هذا رشدا [illegible]
[illegible] اصحاب کهف [illegible]
قیامت [illegible] ولبثوا في كهفهم [illegible] اصحاب کهف [illegible]
ثلث مائة سنين سیصد سال وازدادوا تسعا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قل الله اعلم بما لبثوا [illegible] له غيب السموات والارض [illegible]
[illegible] ابصر به واسمع [illegible]
[illegible] ما لهم [illegible]
[illegible] ولا يشرك في حكمه احدا [illegible]
واتل ما اوحي [illegible] اليك [illegible] من كتاب ربك [illegible]
لا مبدل [illegible] ولن تجد من دونه ملتحدا [illegible]
[illegible]
[illegible] واصبر نفسك [illegible] الذين يدعون ربهم [illegible]
بالغداة والعشي [illegible] يريدون وجهه [illegible] ولا تعد عيناك عنهم [illegible]
[illegible] تريد زينة الحيوة الدنيا [illegible]

کافرانست ... زینت دنیا میل ... عمل خود را مشابه عمل کسی مکن که بزینت دنیا مایل است چه مایلی بدنیا از فقرا اعراض کند و از ایشان تو دیده
ولا تطع و فرمان مبر من اغفلنا انرا که غافل گردانیده ایم قلبه دل او را عن ذکرنا از یاد خود واتبع هویه و او پیروی کرده است از پی آرزوی
نفس خود را و غافل شده از ذکر او سبحانه وکان امره و هست کار ان سعادت جاحد کرده وادی غفلت گرفته است فرطا پس افتاده بر حق و دور گشته
از صواب و فقرای اهل اسلام که مقصد کسی نبودند که پیوسته بطاعت مشغول بودند چون این آیه آمد حضرت فرمود الحمد لله که در امت من کسانند که
خود را مامور کرده که چشم ازیشان بر ندارد وقل الحق و بگو مر کسی را که از مجالست فقرا منع میکنند قول درست و سخن راست که قرآن است من ربکم
از نزد پروردگار شماست و مضمون آن علی سبیل التهدید فمن شاء پس هر که خواهد گرویدن بوی فلیؤمن پس باید که بگرود ومن شاء و هر که خواهد
گرویدن فلیکفر کو بکفر گرود این باجماع امر توعید و تهدید است انا اعتدنا بدرستی که ما آماده کرده ایم للظالمین برای ستمکاران یعنی کافران
نارا احاط بهم آتشی که گرد در آید بایشان سرادقها سراپرده های آن تشبیه فرموده آتشی که محیط باشد بکافران بسراپرده که شامل باشد بر اهالی آن
اگر سرادق دود غلیظ دوزخ است وان یستغیثوا و اگر فریاد خواهی کنند از غایت تشنگی یغاثوا بماء فریاد رسیده شوند بآبی کالمهل که مانند دردی
زیت باشد یا مس گداخته یا چرک و ریم دوزخیان که جوشان باشد چون انرا در پیش دهن ایشان برند یشوی الوجوه بریان کند و بسوزد رویهای ایشان
را از حرارت بئس الشراب بد شرابیست مهل وساءت مرتفقا و بد جاییست تکیه گاه ایشان و بعد از ذکر وعید در وعده میفرماید که ان الذین
آمنوا بدرستی آنانکه بگرویدند بخدا و رسول او وعملوا الصالحات و کردند کارهای شایسته انا لا نضیع بدرستی که ما ضایع نگردانیم اجر من احسن
عملا مزد کسی را که نیکوتر است از روی کردار اولئک آن گروه مومنان لهم مر ایشان راست جنات عدن بوستانهای باقامت تجری
من تحتهم الانهار میرود از زیر منازل ایشان جویها یحلون فیها آرایش کرده شوند دران بهشتها من اساور از دستوانهای ساخته شده
من ذهب از زر ویلبسون ثیابا خضرا و بپوشند جامهای سبز من سندس از دیبای نازک واستبرق و دیبای سطبر و تخصیص رنگ سبز بجهة طراوت
متکئین فیها تکیه زدگان باشند در بهشت علی الارائک بر تختهای چون منعمان نعم الثواب نیکو پاداشی است ان بهشت و نعیم آن وحسنت
و نیکوست آن تختها مرتفقا از روی تکیه گاه و بعد ازان برای مطیعان و نافرمانان کافر مثلی میکند و میفرماید که واضرب لهم مثلا و بیان کن
ای محمد صلعم برای مومنان و کافران مثلی و آن مثل کلام است رجلین دو مرد که برادران بودند از بنی اسرائیل یکی یهودا نام داشت و او مومن و صالح بود و دیگری
فطروس و او کافر بود و هشت هزار دینار از پدر ایشان میراث رسیده بود هر یک چهار هزار دینار تصرف کردند برادر کافر بدان مال ضیاع و عقار و متاع خانه
خرید و مومن همه را در وجوه خیرات صرف کرد برادر کافر سرائی بهزار دینار خرید مومن گفت خدایا من از تو سرائی در بهشت میخرم پس هزار دینار خرج
تصدق کرد برادرش بهزار دینار یراق و اسباب خانه بخرید او گفت من هزار دینار خرج سرای آخرت میکنم و هزار دینار دیگر تصدق کرد برادرش هزار دینار
زن خواست وی هزار دینار تصدق کرد و گفت حوری از بهشت ابتیاع میکنم و هرچه داشت تصدق کرد و محتاج ... از مال حال هر دو خبر داده که جعلنا لاحدهما
جنتین دادیم یکی را ازیشان یعنی فطروس دو بوستان من اعناب از تاکهای انگور وحففناهما بنخل و محفوف گردانیدیم آنرا بخرما بنان
یعنی درختان خرما وجعلنا بینهما زرعا و پیدا کردیم میان آن دو باغ کشت زاری تا جامع قوت و خوراک باشد کلتا الجنتین آن دو باغ
آتت اکلها بدادی محصول میوه خود را تمام ولم تظلم منه شیئا و ستم نکردیم یعنی کم نساختیم ازان میوه چیزی را یعنی هیچ سال کم و کاست نشدی وفجرنا
خلالهما نهرا میان آن هر دو بوستان جوی آب وکان له ثمر و بود مر او را انواع میوه و مراد ثروت ... که یهودا محتاج شد رجوع ببرادر کرد و توقع ... نمود
گفت من و تو برادر بودیم و برابر میراث یافتیم ... باغ و متاع پیدا کرده ام تو چرا تنگدستی یهودا گفت ای برادر تو جان ... باغ دنیا خریدی و من بوستان بهشت خریدم فطروس

... گفت ... خود را محتاج گردانیدی فقال لصاحبه پس گفت فطروس مر برادر خود را یعنی یهودا وهو یحاوره و او محاوره
کرد او را ... با وی در جواب سوال یهودا ... گفت انا اکثر منک من بیشترم از تو مالا از مال و متاع واعز نفرا و عزیزترم از قبیله
و حشم و خدم پس دست یهودا گرفت ودخل جنته در آمد بباغ خود وهو ظالم لنفسه و حال آنکه او ستم کننده بود بر تن خود ...
محبت دنیا قال ما اظن ان تبید گفت گمان نمی برم که تباه شود هذه ابدا وما اظن الساعة قائمة و گمان نمی برم قیامت را آینده ولئن رددت و اگر بازگردانیده شوم بفرض ... الی ربی بسوی پروردگار خود
چنانکه تو میگویی ... لاجدن خیرا منها بیابم هرآینه بهتر ازین بوستانها منقلبا جای بازگشتن یعنی استحقاق من مقتضی آنست که فردا
... قال له صاحبه گفت مر فطروس را برادرش یهودا وهو یحاوره و حال آنکه جدال میکرد با او اکفرت آیا
کافر شدی بانکار بعث و تردد دران بالذی خلقک بآن کس که آفرید ترا من تراب از خاک ثم من نطفة پس از نطفه ... ثم
سویک رجلا پس راست کرد ... رجلا مردی ... لکنا هو الله ربی لیکن من میگویم اوست خدا ... ربی
... ولا اشرک بربی احدا و انباز نمیکنم ... ولولا اذ دخلت جنتک ... در آمدی
ببوستان خود قلت ماشاء الله ...
... لا قوة الا بالله نیست قوت ...
انس بن مالک از حضرت رسول صلعم روایت کند که هر که چیزی ... ماشاء الله لا قوة الا بالله ...
... فطروس گفت که ان ترن انا اقل منک مالا وولدا فعسی ربی ان یؤتین پس شاید ...
در دنیا یا در آخرت ... خیرا من جنتک بهتر از بوستان تو ... ویرسل علیها حسبانا من
السماء از آسمان ... فتصبح پس ... بوستان تو صعیدا زلقا ...
... او یصبح ماؤها غورا ... فلن تستطیع له طلبا پس ...
را طلب ... آن آب ...
هلاک ... واحیط ... بثمره ...
... فاصبح پس ... فطروس ... یقلب کفیه ...
... علی ما انفق فیها ... وهی خاویة و حال آنکه ... علی عروشها ...
... فطروس آن عذاب ...
... ویقول یالیتنی ... لم اشرک ... بربی احدا ...
... ولم تکن له فئة ینصرونه ... من دون الله ...
... وما کان ... منتصرا ... هنالک الولایة لله الحق ...
... الحق ... هو خیر ثوابا ...
... وخیر عقبا ...
... واضرب لهم ... مثل الحیوة الدنیا ...

که چون ... نیتها از بیخ و بیخ زوال آن کَمَآءٍ مانند آبیست اَنْزَلْنٰهُ مِنَ السَّمَآءِ که فرو فرستادیم آنرا از ابر یا از جانب آسمان فَاخْتَلَطَ بِهٖ پس آمیخت
بسبب آن آب نَبَاتُ الْاَرْضِ گیاه رسته از زمین بعد از آنکه آن گیاه در هم پیچیده و با طراوت شده فَاَصْبَحَ پس بامداد کرد یعنی روز دیگر گشت آن
گیاه تازه و زیبا هَشِیْمًا خشک گشته و در هم شکسته و خیابه که از خشکی شکسته تَذْرُوْهُ الرِّیٰحُ پراکنده میکرد آنرا بادها و از زمین بر میکشند و بطرف
میبرند وَکَانَ اللّٰهُ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ و هست خدای بر همه چیز از اثبات و افنا مُّقْتَدِرًا توانا حاصل که حق تعالی درین آیه تشبیه کرده زندگانی دنیا را بگیاهی که
باب باران سبز شود و بیالد و بکمال نمو رسد با عیش و عشرت ... و کامران باشد با مال بسیار و فرزندان و حشم و خدم بیشمار و همه کار او ساخته
حاصل گشته ناگاه دولت او بنکبت مبدل گردد و توانگری به درویشی و تندرستی به بیماری زندگانی ... جمیع حالات قضیه او منعکس گردد بعد از آنکه نامه عمر
از عنوان به پایان رسد و مقتضی اجل در آید و نهال نهاد او را صرصر اجل خشک سازد و خرمنهای آرزوهای او بباد نیستی بر دهد از عبد الملک بن عمیر
روایتست که گفت من سر مبارک حضرت امام حسین علیه السلام را نزد عبید الله زیاد علیه اللعنة والعذاب نهاده در قصر الاماره کوفه دیدم و سر عبید زیاد را
در پیش مختار و سر مختار را در نزد مصعب زبیر و سر مصعب زبیر در پیش عبد الملک مروان و اینهمه در مدت دوازده سال دیدم و لبید از دختران نعمان
بن منذر پرسید که حال شما با آن شوکت و عظمت باین مرتبه چگونه رسید گفتند مجمل سخن آنست که روزی آفتاب طالع نشد مگر ... و ارمنده بود در ...
و ... مگر که زیر دست ما بودند همینکه آفتاب فرو شد بر همان روز چنان شدیم که زیر دستان ما را بر ما رحم می آمد پس عاقل باید که دل برین زندگانی دنیا ننهد
و بمال و فرزند خویش فریفته و مغرور نگردد که اَلْمَالُ وَالْبَنُوْنَ زِیْنَةُ الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا مال و پسران آرایش زندگانی دنیا اند و زاد قبر و توشه معاد
چه مانند که ... نشانه تیر تلف و هدف زوال خواهند بود وَالْبٰقِیٰتُ الصّٰلِحٰتُ و کارهای شایسته پایدار که ثمره آن ابد الآباد باقی ماند خَیْرٌ
عِنْدَ رَبِّكَ بهتر است نزدیک پروردگار تو ثَوَابًا از روی عطا یا داش وَّخَیْرٌ اَمَلًا و بهتر از وجه امیدواری نزد بعضی از علما مراد بباقیات صالحات
نمازهای پنجگانه است و این قول از حضرت ابی عبد الله علیه السلام مرویست و انس از حضرت رسالت صلعم روایت کرده که باقیات صالحات تسبیح اربعه است
و هم آنحضرت صلعم فرمود که اگر عاجز شوید از نماز شب گذاردن و از تعب جهاد ... عاجز شوید از گفتار سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر
بعد از ان بر وجه تهدید میفرماید که وَیَوْمَ نُسَیِّرُ الْجِبَالَ و یاد کن روزی را که برانیم کوهها را یعنی از بیخ بر کنیم و در هوا پراکنده سازیم وَتَرَی الْاَرْضَ
و ببینی زمین را بَارِزَةً ظاهر شده از زیر کوهها و مردگان همه بر روی زمین بر آمده وَّحَشَرْنٰهُمْ و حشر کنیم همه را یعنی جمع کنیم در موقف حساب
فَلَمْ نُغَادِرْ پس فرو نگذاریم و ترک نکنیم مِنْهُمْ اَحَدًا از ایشان هیچ کس را ... وَعُرِضُوْا عَلٰی رَبِّكَ و عرض کرده شوند بر حساب آفریدگار تو
صَفًّا ایستاده و صف کشیده که هیچکس از و غافل نباشد و حق تعالی فرماید که لَقَدْ جِئْتُمُوْنَا هر آینه آمدید با برهنه و تنها بی خدم و حشم و مال و منال کَمَا
خَلَقْنٰکُمْ همچنانکه آفریده بودیم شما را اَوَّلَ مَرَّةٍ اول بار که هیچ چیز نداشتید و برهنه بودید از حضرت رسالت صلعم مرویست که مردمان محشور شوند
روز قیامت برهنه و منکشف العوره ام سلمه چون این بشنید گفت یا رسول الله زنان نیز برهنه باشند فرمود آری ام سلمه گفت چه رسوائی باشد فرمود در آنروز
همه از اهوال قیامت چنان بخود در مانده باشند که هیچیک بدیگری نپردازند بعد از آن منکران بعث خطاب میکند که بَلْ زَعَمْتُمْ بلکه پنداشتید که شما کافران بودید
و می پنداشتید اَلَّنْ نَّجْعَلَ لَکُمْ که نسازیم برای شما مَّوْعِدًا وقتی برای انجاز وعده وَوُضِعَ الْکِتٰبُ و نهاده شود نوشتهای اعمال در دستهای راست
و چپ اهل حشر یا کتابهای کردار ایشان در ترازوی اعمال نهند فَتَرَی الْمُجْرِمِیْنَ پس بینی گناهکاران را مُشْفِقِیْنَ ترسناکان و اعراض کنندگان
باشند مِمَّا فِیْهِ از آنچه در کتاب ایشان باشد از گناهای فراموش کرده یعنی چون بران مطلع شوند خوف بر ایشان مستولی گردد وَیَقُوْلُوْنَ یٰوَیْلَتَنَا و گویند
از روی تعجب که وای بر ما مَالِ هٰذَا الْکِتٰبِ چه بوده است این نامه را که اصلا لَا یُغَادِرُ صَغِیْرَةً وَّلَا کَبِیْرَةً فرو نگذاشته است گناهان خورد و بزرگ را اِلَّا

احصیها

اَحْصٰىهَا مگر شمرده است همه را ضبط کرده و نگاه داشته وَوَجَدُوْا مَا عَمِلُوْا حَاضِرًا و یابند آنچه کرده اند حاضر نزد خود یعنی مکتوب در نامه وَلَا
یَظْلِمُ رَبُّكَ و ستم نکند پروردگار تو اَحَدًا بر کسی بنوشتن آنچه بنده نکرده باشد و بنقصان ثواب حسنه و زیادتی عقاب سیئه و این دلیلست بر آنکه اطفال
معذب نشوند زیرا که عقوبت زیاده بر معصیت نباشد پس چگونه بیگناه را عقوبت و عذاب کنند وَاِذْ قُلْنَا و یاد کن آن وقتی را که گفتیم لِلْمَلٰٓئِکَةِ اسْجُدُوْا
لِاٰدَمَ مر فرشتگان را که سجده کنید آدم را فَسَجَدُوْٓا اِلَّآ اِبْلِیْسَ پس سجده کردند مگر ابلیس کَانَ مِنَ الْجِنِّ که بود از جن یعنی بجان فَفَسَقَ پس بیرون رفت عَنْ
اَمْرِ رَبِّهٖ از فرمان پروردگار خود یعنی عاصی شد بجهت آنکه اصل جن بود و درین دلیلست بر آنکه ملائکه معصومند از عصیان و تحقیق این در سوره البقره گذشت اَفَتَتَّخِذُوْنَهٗ
آیا بعد از آنکه عداوت شیطان بر شما محقق گشته فرا میگیرید او را وَذُرِّیَّتَهٗ و فرزندان او را اَوْلِیَآءَ دوستان مِنْ دُوْنِیْ بجز از من که پروردگار شمایم یعنی آیا
دوست میگیرید ... مرا که خداوند ... عاصی میشوید وَهُمْ و حال آنکه ابلیس و ذریت او لَکُمْ عَدُوٌّ مر شما را دشمنانند بِئْسَ لِلظّٰلِمِیْنَ بد است مر ستمکاران را ابلیس و
ذریت او بَدَلًا بدلی از خداوند در تبیان آورده که چون حق تعالی ابلیس را از رحمت خود دور گردانید از پهلوی چپ او زوجه او را ... نام دارد و بیافرید ... او را شماره
بیابان فرزندان شدند و از اولاد او یکی مره است و دیگری قیس و یکی دیگر دلهان ... ولهان وسوسه کننده است در ... در صلوة و ... نباشد ...
او یکی از ایشان باشد و او را لشکرها ... که بعضی از کفار ... گفتند که جن بر علوم غیبی مطلعند حق تعالی نفی این معنی کرده فرمود که مَآ اَشْهَدْتُّهُمْ
حاضر نکردم و ندیدم شیطان و اولاد او را خَلْقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ بوقت آفرینش آسمان و زمین تا با ایشان مشورت کنم یا مددکاری طلبم وَلَا
خَلْقَ اَنْفُسِهِمْ و نه بوقت آفرینش نفسهای ایشان یعنی ایشان در آفرینش آسمان و زمین حاضر نبودند تا غیب آن دانند و در آفرینش نفسهای خود
بیخبرند پس چگونه ایشان را در عبادت انباز میگیرید وَمَا کُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّیْنَ و نیستم من فرا گیرنده گمراه کنندگان که ابلیس و ذریت او اند عَضُدًا
یاران و مددکاران یعنی من در خالقیت بی نیازم از یاری و مددکار وَیَوْمَ یَقُوْلُ و یاد کن روزی را که گوید خدای یا فرشته بامر او مشرکان را که برای شفاعت
خود یا بجهت دفع عذاب از خود نَادُوْا بخوانید ... شُرَکَآءِیَ الَّذِیْنَ زَعَمْتُمْ شریکان مرا که گمان برده اید که ایشان انبازان منند فَدَعَوْهُمْ پس
بخوانند کافران انبازان را ... استعانت کنند فَلَمْ یَسْتَجِیْبُوْا لَهُمْ پس اجابت نکنند مر ایشان را و بفریاد نرسند وَجَعَلْنَا بَیْنَهُمْ و گردانیم میان کفار و آلهه
ایشان مَّوْبِقًا جای هلاکت یعنی همه را در وادی از وادیهای دوزخ که موضع هلاکت عظیم باشد جمع کنیم و در آن معذب سازیم از انس روایتست
که موبق وادیست در جهنم پر از چرک و ریم وَرَاَ الْمُجْرِمُوْنَ و ببینند مشرکان النَّارَ آتش دوزخ را معاینه از چهل ساله راه فَظَنُّوْٓا اَنَّهُمْ پس یقین
کنند ایشان مُّوَاقِعُوْهَا که افتند و کائنند در ان وَلَمْ یَجِدُوْا عَنْهَا و نیابند از آن آتش مَصْرِفًا مکانی که باز گردند بان جهت آنکه احاطه کرده باشد بر ایشان
وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِیْ هٰذَا الْقُرْاٰنِ بدرستی که ما بیان کردیم درین قرآن لِلنَّاسِ مِنْ کُلِّ مَثَلٍ برای مردمان از هر مثلی که بدان محتاجند از قصص قرون
گذشته که سبب عبرت گردد و موجب تذکیر یا بصیرت گردد وَکَانَ الْاِنْسَانُ و هست آدمی اَکْثَرَ شَیْءٍ بیشتر از هر چیز که خدای آفریده است
جَدَلًا از روی خصومت باطله یعنی آدمی از همه مخلوقات جدل کننده تر است و خصومت او در کار حق بیشتر وَمَا مَنَعَ النَّاسَ و منع نکرد اهل مکه را و باز
نداشت اَنْ یُّؤْمِنُوْٓا از آنکه بگروند و تصدیق کنند اِذْ جَآءَهُمُ الْهُدٰی وقتی که آمد بدیشان راه نماینده یعنی محمد صلعم یا قرآن وَیَسْتَغْفِرُوْا
رَبَّهُمْ و منع نمود ایشان را از آنکه استغفار کنند از گناهان و آمرزش طلبند از آفریدگار خود اِلَّآ اَنْ تَاْتِیَهُمْ مگر انتظار آنکه بیاید بایشان سُنَّةُ
الْاَوَّلِیْنَ عادت خدای در هلاک کردن پیشینیان اَوْ یَاْتِیَهُمُ الْعَذَابُ یا بیاید بدیشان عذاب آخرت قُبُلًا روی باروی و معاینه وَمَا
نُرْسِلُ الْمُرْسَلِیْنَ و نفرستادیم فرستادگان را اِلَّا مُبَشِّرِیْنَ مگر در حالتی که مژده دهندگان بودند مر اهل ایمان را وَمُنْذِرِیْنَ و بیم کنندگان
بودند مر کافران را ... وَیُجَادِلُ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا و جدال میکنند آنانکه کافر شدند بِالْبَاطِلِ بسخن باطل ... لِیُدْحِضُوْا بِهٖ تا زایل

... و باطل لیدحضوا به الحق تا زایل کنند بآن حق را واتخذوا آیاتی و فرا گرفتند آیتهای کتاب یا دلایل قدرت مرا
وما انذروا و آنچه بیم کرده شده اند بدان از قیامت و عذاب یعنی قرآن و مواعید اخرویه را گرفتند هزوا افسوس کرده شده با آن ومن اظلم ممن ذکر
و کیست ستمکارتر از کسی که پند داده شود بآیات ربه بآیتهای پروردگار او که قرآنست فاعرض عنها پس روی بتابد از آن و قبول نکند ونسی و فراموش کند
ما قدمت یداه آنچه پیش فرستاده هر دو دست او از کفر و معاصی انا جعلنا علی قلوبهم بدرستی که نهاده ایم بر دلهای ایشان اکنة
پوششها ان یفقهوه بجهة کراهت آنکه دریابند قرآن را و یا بجهة آنکه دریابند وفی آذانهم و نهاده ایم بر گوشهای ایشان وقرا گرانی تا نشنوند چنانچه خوش شنیدن
است و ... ختم الله علی قلوبهم ... وان تدعهم الی الهدی و اگر بخوانی تو ایشان را بآنچه سبب هدایت است یعنی ایمان
و قرآن فلن یهتدوا پس راه نیابند اذا آن هنگام که دعوت کنی ابدا هرگز وربک الغفور و پروردگار تو بسیار مغفرتست و عیب پوش ذو الرحمة
خداوند بخشش بجهة فضل و رحمت خود در عذاب ایشان تعجیل نمیکند لو یؤاخذهم اگر بگیرد خدای ایشان را یعنی کافران را بما کسبوا بآنچه کرده اند از
کفر و شرکت و تکذیب قرآن و پیغمبر و مهلت ایشان ندهد لعجل هر اینه تعجیل کند لهم العذاب برای ایشان عذاب را در دنیا بجهة افراط ایشان در شرک و
عداوت رسول ولیکن در آن تعجیل نمیفرماید بل لهم موعد بلکه مشرکان راست وعده یا زمان وعده که روز بدرست یا قیامت که چون آن وعده در آید لن
یجدوا من دونه موئلا نیابند بجز از خدای موئلا پناهی که بآن بازگشت کنند وتلک القری و آن دیهها که قصه ایشان را بر تو خوانده ایم یعنی حجر و
احقاف و مؤتفکات و امثال آن اهلکناهم هلاک کردیم اهالی آنرا لما ظلموا آن هنگام که ستم کردند بر خود بکفر و معاصی وجعلنا و مقرر
کرده بودیم لمهلکهم برای هلاک ایشان موعدا وقتی معلوم که چون در رسید پیش و پس نرفتند بلکه در آن وقت مستاصل شدند عطا بن ابراهیم در تفسیر خود
آورده که چون حضرت رسالت پناه صلعم قصه اصحاب کهف را برای قریش بیان کرد گفتند ما را خبر ده از آن عالمی که حق تعالی موسی را امر کرد که تابع او شود در ...
کند و فرماید جبرئیل فرود آمده قصه حضرت موسی و خضر را بر طریقی که درین سوره است بر آن حضرت نازل ساخت و مقتضی این قصه برین نهج است که چون موسی
بعد از هلاک شدن فرعون و قبطیان بنی اسرائیل را جمع کرد و خطبه فصیح بلیغ ادا فرمود بر وجهی که فغان از مستمعان مجلس بر آمد و آن خطبه متضمن بیان انعام
حق تعالی بود بر بنی اسرائیل از غرق شدن دشمنان و نجات [illegible] و تفضیل ایشان بر سایر مردمان آن زمان و اعطای توریة و بغیر آن مردمان در ادای کلام
موسی متحیر گشتند و گفتند کلیم الله هیچ کس باشد که از تو داناتر در روی زمین موسی فرمود نمیدانم اما در خاطرش گذشت که در عرصه زمین از من داناتر
نخواهد بود فی الحال جبرئیل فرود آمد و گفت یا موسی حق تعالی سلام میرساند و میفرماید که چه دانی که خدای من داناتر است با آنکه عالمتر از من باشد
با آنکه موسی روی بمناجات آورده گفت خداوندا بر روی زمین بنده از من عالمتر هست خطاب آمد که بسیار بندگان دارم که از تو اعلمند یکی از ایشان خضر است
که او را بعلم خاص خود اختصاص داده ام و خضر در ایام فریدون بود و مقدمه لشکر ذوالقرنین و در ایام موسی در مجمع البحرین بسر میبرد موسی گفت بار خدایا
دستوری ده تا من او را ببینم و [illegible] تعلیم گیرم حق تعالی او را دستوری داد موسی گفت خداوندا او را در کجا یابم ندا رسید که در مجمع البحرین
صخره ایست و علامت آن صخره آنست که چون بریان کرده که در سفره داشته باشی بآن نمی زنده شود و راه دریا روان گردد تو در عقب آن ماهی روان
شو که آن ماهی ترا بآن بنده میرساند و گویند حق تعالی فرمود که ماهی بریان کرده از جهة زاد مصاحب خود ده هر جا که آن ماهی را فراموش کند خضر آنجا باشد پس موسی
یوشع بن نون بن افرائیم بن یوسف را که یکی از خواص او بود رفیق ساخته تهیه اسباب سفر نموده روی براه آورد چنانکه حق تعالی تفصیل آن میفرماید واذ قال
موسی و یاد کن ای محمد چون گفت موسی لفتاه مر خادم خود را یعنی یوشع لا ابرح همیشه خواهم رفت در طلب خضر حتی ابلغ مجمع البحرین تا برسم بمجمع البحرین
که مکان او است و آن موضعی است که دریای فارس و دریای روم بهم برسند در جانب مشرق زمین و نزد بعضی مراد از بحرین موسی و خضر اند چه موسی بحر علم ظاهر بود

و خضر بحر علم باطن القصه موسی گفت که میروم تا برسم بآنجا او امضی حقبا یا بروم زمان دراز که هشتاد سال [illegible]
هشتاد سال مسافرت کرده دست از طلب ندارم تا کام من برآید پس گفت ای یوشع ناگاه موافقت مینمائی در طلب این بنده صالح یوشع گفت رفیقم رفاقت
ترا غنیمت میدانم خوش است او را که [illegible] همراهی چنین باشد یوشع ماهی چند و ماهی بریان برداشته باتفاق موسی روان شد فلما بلغا پس
چون در رسیدند مجمع بینهما مجمع که میان هر دو دریاست آنجا بر صخره که بر کنار چشمه بود نشستند و موسی در خواب رفت یوشع در چشمه حیات دست و روی شست
و قطره آب وضوی بر آن ماهی چکید فی الحال زنده شد و روی بدریا نهاد یوشع متحیر گشت و موسی از خواب در آمد و تجسس حال ماهی نانمود روی براه نهاد
و از غایت تعجیل سفر نسیا حوتهما فراموش کردند ماهی خود را یعنی موسی ترک طلب ماهی کرد و یوشع نیز متذکر آن نشد که با موسی بگوید که ماهی زنده شد
و روی بدریا نهاد فاتخذ سبیله پس فرا گرفت ماهی خود را فی البحر در دریا سربا مسلکی [illegible] هر جا که ماهی بریان میرفت آب
بالای آن مرتفع شده و زمین خشک میگشت فلما جاوزا پس وقتی که در گذشتند از مجمع البحرین [illegible] روز دیگر چاشتگاه قال
لفتاه گفت موسی مر جوانمرد خود را یعنی یوشع را که وقت چاشت شد آتنا غداءنا بیار طعام چاشت ما را تا بخوریم [illegible] لقد لقینا
هر آینه دیدیم من سفرنا هذا ازین سفر که کردیم نصبا رنج و سختی و چون یوشع سفره پیش آورد قصه ماهی بیادش آمد قال ارایت گفت
خبر داری اذ اوینا الی الصخرة چون جای گرفتیم [illegible] بر کنار چشمه فانی نسیت الحوت پس بدرستی که من فراموش کردم حال ماهی
که بتو اعلام کنم [illegible] قصه بموسی باز گفت و بعد از آن گفت بر سبیل اعتذار وما انسانیه و فراموش نکرد من ذکر ماهی را الا الشیطان
مگر شیطان که مرا غافل ساخت ان اذکره از آنکه یاد دهم ترا از حال ماهی واتخذ سبیله و فرا گرفت ماهی خود را فی البحر عجبا در دریا راهی عجب که
در هر جا میرفت راه فراخ میشد و زمین دریا خشک میگشت [illegible] شیطان [illegible] تعب و مشقت کشیم و ذکر طعام دیگر نکردیم قال
گفت موسی بیوشع ذلک آن ماهی [illegible] ما کنا نبغ آن چیزی بود که ما بودیم که میطلبیدیم چون حق تعالی همین [illegible] کرده بود که ماهی را راه خود نمود
[illegible] فارتدا پس بازگشتند علی آثارهما بر پیهای قدم خود قصصا [illegible] تا رسیدند بآن موضع که ماهی بدریا در آمده بود [illegible]
[illegible] فوجدا پس یافتند عبدا من عبادنا بنده از بندگان ما [illegible] آتیناه دادیم او را رحمة [illegible] من عندنا [illegible]
آن وحی است و نبوت [illegible] وعلمناه من لدنا علما [illegible]
[illegible] علمی که خاص است [illegible] موسی [illegible] در توریة نبود [illegible]
[illegible] زمین [illegible] آورده اند که چون موسی و یوشع [illegible] موسی گفت سلام [illegible]
[illegible] جواب سلام که علیک السلام ای نبی بنی اسرائیل موسی گفت چگونه دانستی که من نبی بنی اسرائیلم [illegible]
[illegible]
[illegible] بنی اسرائیل [illegible] در علم تو [illegible] نسبت علم الهی مقدار این یک قطره است [illegible]
[illegible] موسی [illegible] قال له موسی گفت موسی [illegible] هل اتبعک [illegible] علی ان تعلمن [illegible] مما علمت [illegible]
رشدا [illegible] قال [illegible]
انک لن تستطیع معی صبرا [illegible] موسی گفت [illegible]
[illegible] وکیف تصبر [illegible] علی ما لم تحط به خبرا [illegible]

... [illegible] رسید قال ستجدنی ان شاء الله گفت موسی زود باشد که یابی مرا اگر خواهد خدای صابرا [illegible]

ولا اعصی لک امرا و فرمان نبرم مر ترا هیچ کاری قال گفت خضر ای موسی فان اتبعتنی پس اگر پیروی میکنی مرا فلا تسئلنی عن شیء پس مپرس مرا از چیزی

که منکر شود [illegible] حتی احدث لک منه ذکرا تا [illegible] ازان چیز ذکری [illegible] موسی قبول [illegible]

پس هر دو روی براه آوردند [illegible] فانطلقا پس روان شدند بر ساحل دریا رسیدند بکشتی [illegible]

[illegible] حتی اذا رکبا فی السفینة پس چون نشستند دران کشتی خضر [illegible]

خرقها سوراخ کرد کشتی را [illegible] قال اخرقتها گفت آیا سوراخ کردی کشتی را لتغرق اهلها تا غرق [illegible]

اهل کشتی لقد جئت بدرستی که آوردی شیئا امرا چیزی [illegible] قال الم اقل انک گفت خضر آیا نگفتم که تو لن تستطیع معی صبرا نتوانی

[illegible] منقولست که موسی [illegible] قال لا تؤاخذنی

گفت موسی مواخذه مکن مرا بما نسیت بانچه فراموش کردم ولا ترهقنی و تکلیف مکن مرا من امری از کار من عسرا دشواری [illegible]

[illegible] فانطلقا پس رفتند [illegible] رسیدند [illegible]

صورت بلند قامت [illegible] حتی اذا لقیا غلاما تا چون رسیدند [illegible]

که مذکور شد [illegible] فقتله [illegible] قال گفت موسی اقتلت نفسا زکیة آیا کشتی

نفس پاک [illegible] بغیر نفس بغیر نفسی [illegible] لقد جئت شیئا نکرا [illegible]

[illegible]

[illegible]

قال گفت خضر که الم اقل لک آیا نگفتم [illegible] انک لن تستطیع [illegible] معی صبرا [illegible] قال

گفت موسی ان سألتک عن شیء اگر سوال کنم ترا از چیزی [illegible] بعدها [illegible] فلا تصاحبنی [illegible] قد بلغت

[illegible] من لدنی عذرا [illegible] فانطلقا [illegible] حتی

اذا اتیا تا چون [illegible] اهل قریة [illegible]

[illegible] استطعما اهلها طلب طعام کردند [illegible]

[illegible] فابوا ان یضیفوهما [illegible] فوجدا فیها پس

یافتند دران [illegible] جدارا دیواری [illegible] یرید [illegible] ان ینقض [illegible] فاقامه [illegible]

[illegible]

[illegible] قال گفت [illegible] لو شئت لاتخذت علیه [illegible]

[illegible] قال هذا فراق بینی وبینک [illegible]

[illegible]

[illegible] سانبئک [illegible] بتأویل ما لم تستطع علیه صبرا [illegible]

ظاهر بران

بجزو السادس عشر

ظاهر بران انکار کردی [illegible] اما السفینة اما آن کشتی فکانت لمساکین [illegible]

[illegible] یعملون فی البحر کار میکنند در دریا فاردت ان اعیبها پس خواستم که [illegible]

وکان وراءهم وبود در پیش روی ایشان [illegible] ملک پادشاهی [illegible] یاخذ کل سفینة [illegible]

[illegible] غصبا بغصب [illegible] واما الغلام [illegible]

[illegible] فکان ابواه مؤمنین [illegible] فخشینا پس ترسیدیم [illegible] ان یرهقهما [illegible]

طغیانا وکفرا [illegible]

فاردنا ان یبدلهما ربهما پس خواستیم [illegible] خیرا منه [illegible] زکوة [illegible]

واقرب رحما [illegible]

[illegible] واما الجدار [illegible]

فکان لغلامین یتیمین [illegible] فی المدینة [illegible] وکان تحته

کنز لهما [illegible] وکان ابوهما صالحا [illegible]

[illegible] فاراد ربک [illegible] ان یبلغا اشدهما [illegible] ویستخرجا کنزهما

[illegible] رحمة من ربک [illegible] وما فعلته [illegible] عن امری [illegible]

[illegible] ذلک تأویل ما لم تسطع [illegible]

[illegible] علیه صبرا [illegible]

[illegible]

ویسئلونک [illegible] عن ذی القرنین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] قل ساتلوا علیکم [illegible] منه ذکرا [illegible] انا مکنا [illegible] له

فی الارض [illegible] وآتیناه من کل شیء [illegible] سببا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

جانب مغرب [illegible] دوم مغرب که فَأَتْبَعَ سَبَبًا پس از پی رفت سببی را که بدان بمغرب توان رفت یعنی آن سبب راه [illegible]
حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ تا چون رسید مَغْرِبَ الشَّمْسِ جای فرو رفتن آفتاب یعنی نهایت عمارت در جانب غرب وَجَدَهَا یافت آفتاب را تَغْرُبُ
فرو میرفت فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ در چشمه آب گرم در بادی النظر چنان مینماید که آفتاب دران چشمه فرو میرود [illegible] حرکت آن چشمه بجانب شرق و توهم
آن میشود که آن چشمه آفتاب را بجانب شرق میکشد اگرچه در حقیقت آفتاب از فلک خود زایل نمیگردد و ملخص سخن آنست که ذو القرنین آنجا آفتاب را بر طریقی دید که
گویا دران چشمه فرو میرود همچنانکه کسی که در دریاست می پندارد که آفتاب در دریا غروب میکند و ازان طلوع مینماید القصه چون ذو القرنین آنجا رسید تجسس مردمان
آن بلاد کرد وَوَجَدَ عِنْدَهَا و یافت نزدیک آن چشمه بر ساحل دریای محیط قَوْمًا گروهی را که ناسک میگفتند قومی بودند بت پرست سبز چشم و سرخ موی
و [illegible] لباس ایشان پوست حیوانات بود و طعام ایشان گوشت و [illegible] و جانوران آبی قُلْنَا گفتیم ما بطریق وحی یا بر وجه الهام یا در خواب [illegible] کردیم او را که
يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ ای ذو القرنین إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ یا آنست که عذاب کنی این قوم را اگر ایمان نیارند وَإِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ و یا آنکه فرا گیری فِيهِمْ در باب ایشان
حُسْنًا نیکوئی را از ارشاد و تعلیم شرایع دینیه و امور دنیویه اگر بگروند قَالَ گفت ذو القرنین أَمَّا مَنْ ظَلَمَ اما کسی که ستم کند بر خود بکفر فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ
پس زود باشد که عذاب کنیم یعنی بکشیم او را و این عذاب دنیاست ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ پس بازگشته شود بسوی جزای پروردگار خود در قیامت فَيُعَذِّبُهُ
عَذَابًا نُكْرًا پس عذاب کند خدا او را عذابی بد سخت که مثل آن معهود نباشد وَأَمَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا و اما هر که بگرود و عمل کند عملی شایسته فَلَهُ پس مر او راست
جَزَاءً الْحُسْنَىٰ پاداش خصلتی نیکو و پسندیده وَسَنَقُولُ لَهُ و زود باشد که بگوییم مر او را مِنْ أَمْرِنَا از فرمان خود يُسْرًا کاری آسان آورده اند که لشکر ظلمت را
بقوم ناسک گماشت ایشان مضطر گشته زینهار خواستند و بوی گرویدند ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا پس دیگر باره از پی در آمد سببی را طریقی که بمشرق توانند رفت و قوم ناسک را بجهت
[illegible] عسکر نور و ظلمت را با خود برده بجانب جنوب متوجه شدند و قوم [illegible] را که در یمن بودند مسخر کرده روی بمشرق نهاد حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ تا چون رسید مَطْلِعَ الشَّمْسِ بجای برآمدن
آفتاب یعنی موضعی که مبدأ عمارت است از جانب شرق وَجَدَهَا یافت آفتاب را که [illegible] تَطْلُعُ برمی آید و شعاع او می افتد عَلَىٰ قَوْمٍ بر گروهی که لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ
نکرده بودیم [illegible] برای ایشان مِنْ دُونِهَا از غیر آفتاب در وقت طلوع سِتْرًا پوششی از لباس و بنا که میان ایشان و آفتاب حایل باشد و ایشان [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible] قوم منسک میگفتند چون اسکندر با لشکر ظفر پیکر بان موضع رسید كَذَٰلِكَ همچنین [illegible]
و با ایشان که با اهل مغرب بود یعنی لشکر ظلمت را بر ایشان گماشت تا ایمان آوردند پس ازانجا بجانب [illegible] روان شد و بجنوب رسید که ایشان را تاویل خوانند
و با ایشان نیز همان سلوک کرد که با قوم تاویل نموده بود وَقَدْ أَحَطْنَا و بدرستی که احاطه کردیم یعنی علم ما در رسیده بود بِمَا لَدَيْهِ بانچه نزدیک او بود [illegible]
آگاهی از ذوات و حرب و اسباب جهانگیری ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا پس اسکندر از پی در آمد سببی یعنی متابعت طریقی دیگر کرد که میان شرق و غرب بود از جنوب
بشمال حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ تا چون رسید در نهایت زمین ترک بَيْنَ السَّدَّيْنِ میان دو کوه که از پس آنها زمین یاجوج و ماجوج است وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا یافت قَوْمًا
در پیش آن دو کوه گروهی را با هیئات عجیبه و شکلهای غریب لَا يَكَادُونَ نزدیک نبودند که [illegible] قرابت لغت يَفْقَهُونَ قَوْلًا که دریابند سخنی را [illegible] از لشکر ذو القرنین
سخن ایشان را در نمی یافت قَالُوا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ گفتند ای ذو القرنین یعنی مترجم ایشان گفت إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ بدرستی که قوم یاجوج و ماجوج
مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ تباهی کنندگان اند در زمین هرگاه که از پس این کوه ها بیرون آیند از گیاه و آنچه سبز باشد بخورند و آنچه خشک باشد با خود ببرند و تمام انعام
میکشند و میخورند [illegible] از اولاد یافث بن نوح اند و گویند که یاجوج از ترک اند و ماجوج از جیل و قامت بعضی از ایشان
بمقدار یک شبر است و قد بعضی بغایت دراز و [illegible] طول و عرض ایشان مساویست [illegible] که از یک گوش فراش و از دیگری لحاف کنند [illegible]
مرویست که ایشان هزار هزار اند و هیچ یک نمیرد تا [illegible] آخر الزمان خروج کنند

مقدو

مقدم [illegible] ایشان در شام [illegible] خراسان [illegible] شرق و غرب [illegible] القصه چون ساکنان آن موضع شکایت یاجوج و ماجوج بعرض اسکندر رسانیدند گفتند
يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ در باب قوم ایشان اندیشه کن که ما و [illegible] ما را هلاک میکنند و زرع و اثمار و اشجار ما را میخورند فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا پس آیا بکنیم
یعنی مقرر سازیم برای تو [illegible] عَلَىٰ أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا بشرط آنکه بکنی میان ما وَبَيْنَهُمْ سَدًّا و میان ایشان بندی که منع کند ایشان را از آمدن قَالَ مَا مَكَّنِّي
گفت اسکندر آنچه تمکین داد و دسترس داده مرا فِيهِ رَبِّي دران چیز آفریدگار من از اموال و اسباب خَيْرٌ بهتر است ازانچه شما بمن دهید فَأَعِينُونِي پس یاری
دهید مرا بِقُوَّةٍ به توانائی یعنی مردم توانا [illegible] درین کار از آلات و ادوات [illegible] سنگ آهن و روی و مس [illegible] أَجْعَلْ
بَيْنَكُمْ تا بکنم میان شما وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا و میان ایشان حجابی سخت [illegible] پس فرمود که آتُونِي بیارید برای من زُبَرَ الْحَدِيدِ
قطعهای بزرگ آهن [illegible] خشتهای آهن ساختند پس حکم کرد تا میان آن دو کوه [illegible] هزار قدم در طول [illegible] ذراع عرض بکندند تا باب رسید
پس [illegible] سنگ خاره نهادند [illegible] حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ [illegible]
الصَّدَفَيْنِ میان هر دو جانب کوه [illegible] قَالَ انْفُخُوا گفت [illegible]
آهن حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ تا چون گردانید [illegible] نَارًا مانند آتش قَالَ آتُونِي گفت اسکندر که بیارید بمن أُفْرِغْ عَلَيْهِ تا بریزم بر بالای
آن [illegible] قِطْرًا روی گداخته [illegible] دیواری [illegible] فَمَا اسْطَاعُوا
پس نتوانستند یاجوج و ماجوج أَنْ يَظْهَرُوهُ [illegible] وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا [illegible]
[illegible] قَالَ گفت ذو القرنین [illegible] هَٰذَا [illegible] رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي [illegible]
[illegible] فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي پس چون بیاید وعده پروردگار من [illegible] جَعَلَهُ دَكَّاءَ [illegible]
وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا [illegible] اسکندر [illegible]
[illegible]
[illegible] ذو القرنین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وَتَرَكْنَا بَعْضَهُمْ [illegible] يَوْمَئِذٍ
روز [illegible] يَمُوجُ فِي بَعْضٍ [illegible] وَنُفِخَ فِي الصُّورِ [illegible] قیام قیامت فَجَمَعْنَاهُمْ
پس جمع کنیم [illegible] جَمْعًا [illegible] وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ [illegible] يَوْمَئِذٍ
لِلْكَافِرِينَ [illegible] عَرْضًا [illegible] الَّذِينَ [illegible]
[illegible] كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ [illegible] فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي [illegible]
[illegible] لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا [illegible]

... از دوستیهای ایشان ... که بجهت آن ممنوع شدند شنیده دید اَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا ای پندارند کافران که بگیرند اَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي
بندگان مرا یعنی عیسی و عزیر و ملائکه را مِنْ دُونِي بجز من اَوْلِيَاءَ دوستان یعنی معبودان که نفع رسانند ایشان را و دفع ضرر کنند از ایشان
اِنَّا اَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ بدرستی که ما آماده کرده‌ایم دوزخ را لِلْكَافِرِينَ برای کافران نُزُلًا منزل و جای ... در دوزخ قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بگو ای محمد آیا
خبر کنیم شما را بِالْاَخْسَرِينَ اَعْمَالًا به زیانکارترین مردمان از روی کردار الَّذِينَ ضَلَّ زیانکارترین مردمان آنانند که گم شد و ضایع گشت سَعْيُهُمْ
شتافتن ایشان بعملهای نیکو فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا چون کشیشان و رهبانان که اکثر اوقات در دیرها بعبادت و صیام میگذرانند و بسبب
کفر آن همه عملهای ایشان باطل است و هیچ ثوابی بران مترتب نمی‌شود و گویند که مراد این طایفه خوارج‌اند یا مراد باین جماعت کفارند که صلهٔ رحم میکردند و فقرا را
عطا میدادند و عتق بندگان میکردند حق سبحانه و تعالی ببطلان آن حکم فرموده که وَهُمْ يَحْسَبُونَ و ایشان می‌پندارند اَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا که ایشان
نیکو میکنند کار را اُولَئِكَ آن گروه که ذکر کرده شدند الَّذِينَ كَفَرُوا آنانند که کافر شدند بِآيَاتِ رَبِّهِمْ بآیتهای پروردگار خود وَلِقَائِهِ و برسیدن بجزای
او یعنی بعث و حشر و دران جزای اعمال فَحَبِطَتْ اَعْمَالُهُمْ پس باطل شد کارهای ایشان که در صورت نیکو نمود و بجهت کفر بران جزای خیر نخواهد بود فَلَا
نُقِيمُ لَهُمْ پس برپا نخواهیم کرد یعنی برای اعمال ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا در روز رستخیز ترازوی که بدان بسنجند آن عملها چه همه نابود گشته باشد یا
اعمال ایشان در ترازو وزنی و قیمتی نباشد از ابو سعید خدری مرویست که در قیامت بیارند اعمالی را که از کوههای تهامه بزرگتر باشد و چون
در ترازو نهند هیچ وزنی نباشد ذَلِكَ آن امر عجیب است که مذکور شد از بطلان عمل و خست قدر ایشان جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمُ پاداش ایشان دوزخ است
بِمَا كَفَرُوا بسبب آنکه کافر شدند وَاتَّخَذُوا آيَاتِي و فرا گرفتند آیتهای مرا وَرُسُلِي و فرستادگان مرا هُزُوًا [illegible] که بآن افسوس کنند و
استهزاء نمایند و بعد از حال کافران بیان مآل مؤمنان کرده میفرماید که اِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که آنانکه گرویدند بکتاب خدا و رسول وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای پسندیده و شایسته كَانَتْ لَهُمْ هست مر ایشان را در حکم خدا جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ بهشتهای فردوس یعنی بوستانهای
مشتمل بر اشجار که اکثر آن تاک انگور باشد نُزُلًا ... در تبیان آورده که حق تعالی بید قدرت خود آفریده ... هر روز از روزهای دنیا پنج ...
بران نظر میفرماید و امر میکند که افزون ساز حسن و جمال و ناز که خود را برای دوستان ... و چنین منزل را نزول دوستان فرموده ...
این نزاع عطا باشد که نعیم فردوس در برابر آن محقر ... در حدیث آمده که هرگاه از حق تعالی طلب جنت کنید فردوس طلبید منقولست که از فردوس
بلندتر جائی نیست ... خَالِدِينَ فِيهَا جاوید باشند دران لَا يَبْغُونَ عَنْهَا نجویند از ان
بهشتها حِوَلًا گردیدن یعنی نطلبند ازان انتقال بمکان دیگر زیرا که همه مرادات و مطالب ایشان دران مهیا باشد و بعد ازان امر و نهی و وعد و وعید
بیان علوم و حکم غیر متناهیه خود میکند تا بندگان بدانند که اوامر و نواهی او بحسب حکم و مصالح است و میفرماید که قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ بگو ای محمد اگر باشد
دریای محیط که شامل جمیع ارض است مِدَادًا سیاهی لِكَلِمَاتِ رَبِّي برای نوشتن سخنان پروردگار من یعنی معلومات و حکمتها و مقدورات او و یا سخن
قرآن و یا آنچه وعده فرموده برای اهل ثواب و وعید فرموده برای اهل عقاب لَنَفِدَ الْبَحْرُ هر آینه فانی گردد و تمام شود آب دریا چه آن جسم است و هر جسم متناهی
پس آنرا بنهایت رسد قَبْلَ اَنْ تَنْفَدَ پیش از آنکه تمام شود كَلِمَاتُ رَبِّي ... و علوم حضرت آفریدگار ... غیر متناهی است پس مداد متناهی کلام
نامتناهی نوشته نشود ... وَلَوْ جِئْنَا و اگر چه بیاریم بِمِثْلِهِ مانند دریای محیط مَدَدًا مدد ... از ابن عباس مرویست که چون این آیه
نازل شد یهود ... در کلام خود شما میخوانید وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ اُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا ... حکمت داده اند پس علم شما بسیار ...
و دیگر بار میخوانید که وَمَا اُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ اِلَّا قَلِيلًا جمع میان این دو سخن ... در این آیه فرمود که علم ... نهایت ندارد هر چند کسی علم

بسیار باشد

... باشد ... علم الهی ... قُلْ بگو ای محمد صلی الله علیه و آله وسلم اِنَّمَا اَنَا بَشَرٌ نیستم من مگر آدمی مِثْلُكُمْ مانند شما ...
... يُوحَى اِلَيَّ وحی کرده میشود بسوی من اَنَّمَا اِلَهُكُمْ اِلَهٌ وَاحِدٌ جز این نیست که معبود شما معبود
یگانه است ... فَمَنْ كَانَ يَرْجُو پس هر که امید میدارد لِقَاءَ رَبِّهِ رسیدن بجزای ... در روز رستخیز یعنی روز قیامت فَلْيَعْمَلْ پس
باید که بکند آن بنده عَمَلًا صَالِحًا کاری شایسته و بایسته و پسندیده خدای تعالی ... آورده اند که عمل صالح متابعت حضرت پیغمبر است
صلی الله علیه و آله و سلوک در مناهج سنت آنحضرت و ترک ریا و اختیار فقر و دوام عبودیت و بریدن از خلق و پیوستن بحضرت حق آورده اند که ابن زهیر
عامری رضی الله عنه بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله عرض کرد یا رسول الله من عمل از برای رضای خدای تعالی میکنم اما چون کسی بران مطلع شد خوشحال میگردم
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت حق تعالی پاکیزه است قبول نکند جز عمل پاکیزه پس قبول نمیفرماید عملی را که غیری دران شریک باشد حق سبحانه و تعالی تصدیق حضرت
پیغمبر خود کرده فرمود که وَلَا يُشْرِكْ و باید بنده که عمل صالح کند انکه شرک نیاورد و انباز نسازد بِعِبَادَةِ رَبِّهِ در پرستش حضرت پروردگار خود اَحَدًا یکی
را یعنی بریا و تضییع عمل نکند که ریا شرک اصغر است ... و عمل ... در حدیث آمده که ای مردمان پرهیز کنید از شرک اصغر گفتند یا رسول الله شرک اصغر چیست
فرمود ریا و سمعه و نیز آنحضرت فرموده که بدترین چیزی که بر شما میترسم شرک پنهان است ... فرمود ازان دور باشید و نزدیک بآن مشوید که شرک پوشیده
تر است در امت من از رفتن مور سیاه بر سنگ سیاه در شب تاریک مراد ازین شرک ریاست ... بعد ازان فرمود که هر که نماز بریا گذارد مشرک باشد و روزه داشتن
بریا و تصدق کردن بریا شرک باشد و حدیث قدسی وارد است ... هر که عملی کند که غیر مرا دران شریک سازد من از وی بری و بیزارم و آن
عمل ازان کس باشد که وی را شریک ... آورده اند که حضرت امام رضا ... دید که غلامی آب بر دست مامون میریخت و او وضو میساخت امام فرمود لا تشرک
بعبادة ربه احدا مامون غلام را از نزد خود دور گردانید و خود وضو ساخت ...
الحمد لله اولا و آخرا و باطنا و ظاهرا شکر و سپاس مر خدایرا و درود

بر حضرت پیغمبر و اهل بیت او صلوات الله علیه و علیهم که توفیق اتمام
کتابت جلد اول از جلد چهار جلد تفسیر منتخب المنهج کرامت فرمود
کتبه العبد المذنب العاصی الراجی ... ابن سعد الدین ...
سنه ۱۲۰۱
اللهم اغفر لکاتبه و لقاریه و لسامعه بحرمة محمد و آله اجمعین

[illegible]

...بر خود آر ا
...م آن سر عشق
...ز عشق غمی
...ر از دم اد نهنگ

او بیک تن چنانکه میبد ...
گاه چو از پی بر خواهد
از گر از پی شیر چه ... آید
شیر را نیست ...

کار جهان گر کند ...
هر دو بار ... کار ...
هر کسی را روزی نصیب برد ...
بلکه ... ساز ...